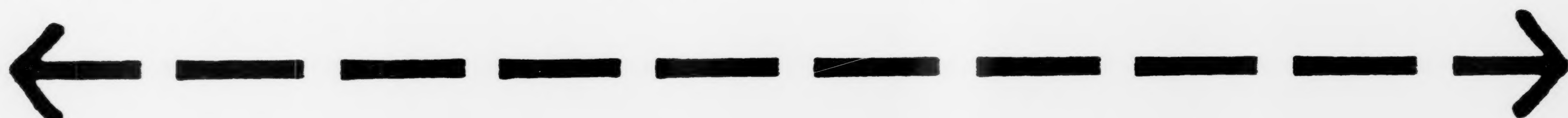


START



REEL 4


UCLA



National Preservation Program for Biomedical Literature:

Preservation of Persian and Arabic Medical Manuscripts

Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles

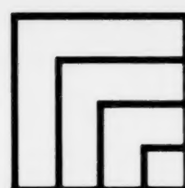
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:

Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink

Red and purple within the
manuscripts may appear paler.



AIIM

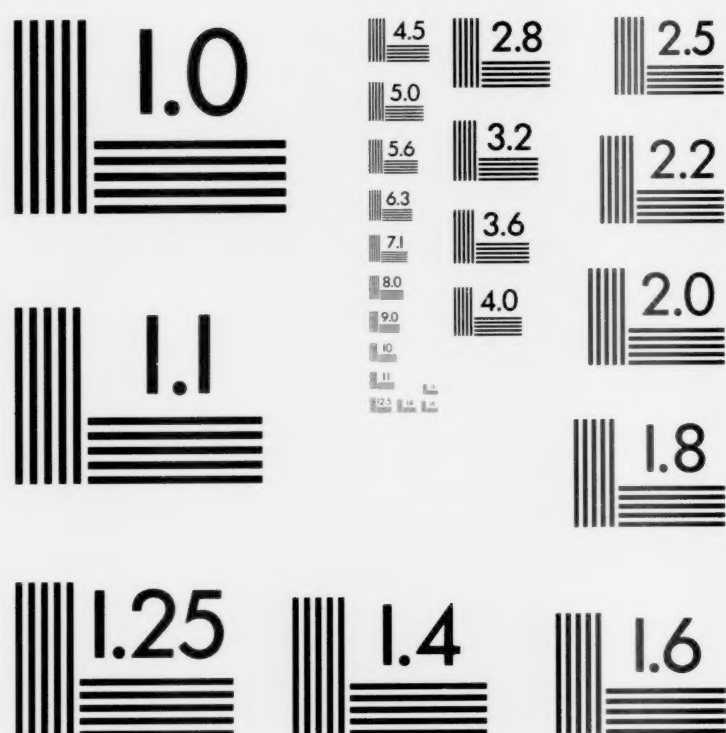
Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

301/587-8202

MS303-1980





MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.



*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca. 1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.
Entire collection microfilmed as part of a National Library of Medicine preservation project: the preservation master negative is at NLM; the printing master negative is at the University of California's Southern Regional Library Facility; a positive copy is housed in the UCLA Biomedical Library's History Division.
Formerly a part of: Near Eastern manuscript collection, Dept. of Special Collections, University Library, University of Califonia, Los Angeles, and assigned accession no. 1117. Transferred to the History Division of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113 CLUHme SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca. 1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.
Finding aids: Annotated and indexed list available in library: Richter-Bernburg, Lutz, Persian medical manuscripts at the University of California, Los Angeles : a descriptive catalogue (Malibu : Undena Publications, 1978)
1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts, Medical. I. University of California, Los Angeles. Louise M. Darling Biomedical Library. History and Special Collections Division. II. Series: Near Eastern manuscript collection ; no. 1117.

CLU-M ejf 891113 CLUHme

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 4

(Richter-Bernburg No. 5)

Author: Zainoddīn Esmāᶜīl
b. al-Ḥosain al-Jorjānī

Title: Ẕakhīrä-ye Khwārezmshāhī

434 fols., 278 x 203 mm

Loose material filmed at end of manuscript

Text on spine
filmed at end of manuscript


Dr. CARO
19 35
ISPAHAN
MINASIAN

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین حمد الشاکرین والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله الطیبین الطاهرین
کتاب ششم اندر علاج بیماریها از سر تا پای واین کتاب چیست و یک گفتارست واین
کتابها سه بخش است یک بخش دو گفتارست و بخش دیگر هشت گفتارست و بخش سیوم یازده گفتارست
واین فهرست دو گفتارست گفتار نخستین اندر علاج بیماریهاء سر واین گفتار پنج جزوست
جزو نخستین اندر بیماریها است که سبب آن آماس و تفرق اتصال که هر دماغ باشد یا آماس
و تفرق الاتصال غشاء دماغ واین جزو هفت بابست ا اندر قرانیطس واسباب و علامات
وعلاج آن ب اندر فلغمونی و علاج و علامات آن ج اندر صبار او علامات و علاج آن د اندر
ورم که بر دماغ افتد و علاج آن ه اندر لیثرغس و علاج آن و اندر سبات سهری و سهر سباتی
ز اندر اخذه جزو دوم اندر بیماریها که سبب آن گرد آمدن خلطی بد یا بخاری بد باشد در دماغ
واین جزو نیز هفت بابست ا اندر مالیخولیا ب اندر انواع دیوانگیها ج اندر عشق د اندر غفلت
وابلهی و فراموشکاری ه اندر بسیاری خواب ناطبیعی و اندر بیداری و بیخوابی ز اندر آنکه اندر
کاسه سر گرد آید و تشنگی کودکان جزو سیوم اندر بیماریها که سبب آن گرد آمدن خلطی بد و بلغمی
غلیظ باشد اندر تجویفهاء دماغ و فزونی باشد در یکدیگرها واین سه جزو چهار بابست ا اندر
دوار سدر ب اندر کابوس ج اندر صرع د اندر سکته جزو چهارم اندر بیماریها که سبب آن گرد
آمدن رطوبتی فزونی باشد اندر عصبها که آلت حس و حرکت است واین هشت بابست ا اندر
اختلاج ب [illegible] ج اندر خدر د اندر رعشه ه اندر فالج و اندر تشنج ز اندر کزاز ح اندر
فجیده جزو پنجم اندر انواع صداع واین جزو بیست و یک بابست ا اندر صداع گرم بی ماده

صداع
ب اندر صداع گرم صفراوی ج اندر صداع خونی د اندر صداع بی ماده ه اندر صداع بلغمی و اندر
سوداوی ز اندر صداع که از باد غلیظ تولد کند ح اندر صداع که از خشکی خیزد ط از صداع که از ضعیف
فم معده خیزد ی اندر صداع که از قوت حس دماغ خیزد یا اندر صداع که از بی خوابی پدید آید
یب اندر صداع که از پس جماع خیزد یج اندر صداع که از بویها که بدماغ رسد تولد کند که از بیرون
اندر صداع که از بادها که از بیرون بمردم رسد خیزد یو اندر صداع که از زخم و جراحت سر خیزد
یز اندر صداع که از تولد کرم خیزد یح اندر صداع که از خمار خیزد یط اندر صداع که از ضربان خیزد
کا اندر صداع مزمن کا لازم ک اندر صداع که از اعراض تب خیزد گفتار دوم اندر شناختن بیماریهاء
چشم و علامات و علاج آن واین گفتار هفت جزوست جزو نخستین اندر شناختن مزاج چشم و انجه
اندر انواع و علاج او بکار آید بر طریق کلی واین جزو هفت بابست ا اندر شناختن مزاج چشم و
حالها که بدان تعلق دارد ب اندر اصول علاج بیماریهاء چشم ج اندر اسباب بیماریهاء چشم که بامداد
باشد د اندر شناختن بیماریهاء چشم ه اندر شناختن داروهاء چشم که چگونه تدبیر باید کرد و چگونه
باید ساخت و اندر آنکه چشم بیمار چگونه باید گشاد و دارو چگونه باید کشید ز اندر تدبیر نگاهداشتن
چشم تا درست باشد و درد مند نشود جزو دوم اندر شناختن بیماریها که بپلک چشم افتد و این
جزو بیست و [illegible] بابست ا اندر ورد ب اندر بحر ج اندر التصاق د اندر شعیره ه اندر شعیره و اندر
موی فزونی ز اندر انقلاب شعر ح اندر ورد سبج ط اندر سلاق ی اندر شرناق یا اندر جرب
خارش پلک چشم و گوشهاء چشم یب اندر غلظ الاجفان یج ستبر شدن پلک یه اندر کدکد یو اندر توثه
یز اندر کمنه یح اندر ثولول که بر پلک پدید آید یط اندر شری که بر پلک پدید آید ک اندر نمله که بر پلک
پدید آید کا اندر سعفه که بر پلک پدید آید کب اندر انسلاخ پلک کج اندر سلعه که بپلک پدید آید
اندر آکال و جراحت و ریش پلک که اندر استرخاء پلک کو اندر کبودی و سبزی پلک و سرخی که پدید
آید کز اندر شپش که در مژگان پدید آید کح اندر ریزیدن مژگان کط اندر سپید شدن مژگان
و ریزیدن موی ابرو جزو سوم از گفتار دوم اندر بیماریها که اندر گوشه چشم باشد و این سه بابست

اندر غرب باندرغده که در کوشه چشم افتد ج اندر سیلان جزو چهارم از کفتار دوم اندر بیماریها
که اندر طبقه ملتحمه افتد و این نوزده باب است اندر انواع رمد ب اندر طرفه ج اندر علاج چیزی
که چیزی اندر سوی افتاده باشد د و نوکردن رسیده ه اندر ظفره و اندر انتفاخ ملتحمه و اندر صلب
شدن ملتحمه ز اندر خارش ملتحمه ح اندر سبل ط اندر قرحه ی اندر دمعه یا اندر دبیله که بر
ملتحمه افتد یب اندر بثر که بر ملتحمه افتد یج اندر تفرق الاتصال جزو پنجم از کفتار دوم اندر
بیماریها که اندر طبقه قرنیه افتد و این ده باب است ا اندر انواع قرحه و دبیله ب اندر بثره و سلخ
وخرج اندر سبیده چشم و ازرقی د اندر تغییر لون قرنیه ه اندر ریزی طبقه قرنیه و اندر خستگی
جزو ششم از کفتار دوم اندر بیماریها که در طبقه عنبیه افتد و بدو تعلق دارد و این پنج باب است
ا اندر اتساع حدقه ب اندر تنگی حدقه ج اندر نتو طبقه عنبیه د اندر تفرق اتصال عنبیه
ه اندر فرو آمدن آب جزو هفتم از کفتار دوم اندر بیماریهاء چشم که از آن حس ادراک نتوان
کرد علامت و سبب و علاج هر یک و این یازده باب است ا در بیماریهاء رطوبت بیضیه ب اندر
بیماریهاء رطوبت جلدیه ج اندر ضعف قوت باصره د اندر شب کوری و روز کوری ه اندر علاج
چشمی که سرما زده بود و اندر بیماریهاء رطوبت زجاجیه ز اندر بیماریها که اندر طبقه شبکه افتد
ح اندر بیماریهاء عصب مجوف ط اندر بیماریها که اندر عضلها و عصب مجوف و عضلها
خاصه چشم افتد ی اندر بیرون نشستن چشم بسبب بسته شدن مجاری عصب مجوف یا اندر ضعیفی بینائی
کفتار نخستین اندر علاج بیماریهاء سر بیماریهاء سر بنج کونه است یکی بیماریها نیست که سبب
آن آماس و تفرق اتصال غشاء دماغ و کوهر دماغ باشد دوم بیماریها که
سبب آن کرد آمدن خلطی بد یا بخاری بد باشد سوم بیماریها که سبب آن کرد آمدن
رطوبتی فزونی باشد اندر کبدها و تجویفهاء دماغ چهارم بیماری که سبب آن کرد آمدن
رطوبتی فزونی باشد اندر عصبها که آلت حس و حرکت است پنجم
انواع صداع این کفتار بحکم این قسمت بنج جزو است جزو نخستین اندر بیماریها که سبب آن

آماس

آماس و تفرق اتصال کوهر دماغ یا آماس و تفرق اتصال غشاء و دماغ باشد باب نخستین
اندر قرانیطس و اسباب و علامات و علاج آن قرانیطس بلغت یونانی سرسام نیز کویند و سرسام
نیز غشاء دماغ باشد و آماس کوهر دماغ و غشاء و پوستی که بر دماغ پوشیده است و این دو غشاء این
کویند و دیکر اندر بر استخوان کاسه سر است و این را غشای صلب کویند و سرسام و برسام لفظی
پارسی است از بهر آنکه بر سینه است و سام آماس است یعنی عضلهاء بر سینه و سرسام سر و هر
گاه که خلط سخت کرم و تیز و صفرائی باشد اندر غشای دماغ نکند تواند کرد و اجزای او از هم اندر تواند
کشید و اندر میان اجزای او خویشتن را جای تواند کرد تا بدان سبب غشا آماس کیرد و اکر خلط بدان کرمی و
تیزی نباشد اندر غشا پیش جلی او کند نتواند کرد و اندر کوهر دماغ کند و بدان سبب دماغ آماس کیرد
و آماس کوهر دماغ را سرسام کویند از بهر اعراضی که تبع آماس باشد چون تب کرم و سخن پریشان و شوریدگی
عقل و ترجمه قرانیطس سخن پریشان است و هر که که دماغ یا غشای او آماس کیرد تب کرم و سخن پریشان
و شوریدگی عقل پدید آید لیکن قرانیطس آماس غشاء دماغ را کویند خاصه و سرسام نیز این باشد و
بسیار باشد که غشاء دماغ آماس کیرد و کوهر دماغ نیز بسبب همسایگی او و بسیاری ماده آماس کند
و سخت بد باشد و روز چهارم بکشد و اکر از چهارم در کذرد امید خلاص باشد و کاه باشد که آماس
اندر همه اجزای دماغ باشد و بیشتری اندر اجزای دماغ باشد و بیشتری اندر اجزای پیش سر افتد
که محل حواس است یا اندر اجزای میانه که محل تفکر و تمییز است و کاهی ماده آماس خون صفرای باشد
و کاهی صفرای محض و کاهی سودا که از صفرا سوخته تولد کرده باشد و این سخت بد و عسر باشد و کاه
باشد که شوریدگی عقل با خنده و کریه بهم باشد یعنی بیمار کاهی بی سببی که مردم هوشیار را از آن خنده
اندکی کرفتن آید بخندد و کاهی بکرید و این نیز بد باشد و کاهی باشد که با غشاء دماغ و رکها که از سر
بیرون همی آید آماس و این چنان باشد که بجاهائی که رکها بندها سر کشاده میشود کروهی پنداشته اند
که کوهر دماغ آماس نکند از بهر آنکه سخت نرم است و میکویند هر چه نرم باشد چون دماغ یا سخت
باشد چون استخوان آماس نتواند کرد از بهر آنکه کشیده نشود و هر چه کشیده نشود ممکن نیست که آماس

کند واین بد است که باطل است از بهر آنکه جوهر دماغ با نرمی جرب ولزج است وهمه جیزها جرب
لزج کشیده شود وآماس پذیرد واستخوان بینی اکرچه صلب است فزونی پذیرد وبالد واین معنی اندر باب
نشیم از کفتار نخستین از کتاب دوم یاد کرده آمدست آنجا که مطالعه باید کرد وکاه باشد که ذات الریه
سرسام کردد بسبب مشارکت غشای دماغ بعصبها که از دماغ بغشاء سینه فرود آمده است وآن
سخت بد باشد از بهر آنکه نشان صعبی حرارت وبسیاری ماده باشد وکاه باشد که سبب سرسام آفت
فم معده وآفت مثانه ورحم باشد بسبب مشارکت این اندامها با دماغ وکاه باشد که سرسام راستینی
سرسام بلد وغین کردد یعنی قرانیطس لیثرغس کردد بلغت یونانی فراموشی را کویند وبتازی نسیان کویند
وکروهی طبیبان سرسام سرد کویند از بهر آنکه سرسام جز آماس کرم را نکفته اند لیثرغس را سرسام ودر وغین
توان کفت واین نیز بد باشد وکاه باشد نیز که سرسام بدق بازکردد وباشد که بدیوانکی بازکردد
هرکاه که اندر سرسام کرانی سر وکردن وسینه وتنش دایم باشد وتشنج وقی زنکاری بدید آید بیمار اندر
ساعت هلاک شود واکر قوت قوی باشد یک روز یا دو روز مهلت بیش ندهد وهرکاه که خداوند سرسام
صفرای سرخ براندازد وقوت ضعیف باشد همان روز هلاک شود واکر قوت قوی باشد یا برعاف وکاه
باشد که بحران بخون بواسیر باشد که بسیار برود ومردم بجهد از سرسام نیز خلاص کمتر باشد از بهر آنکه
سبب سخت قوی باید تا مردم بجهد از سرسام افتد ومردم بیر با سببی قوی برابری نتواند کرد وبعضی طبیبان
کفته اند بسیاری باشد که بیماری مانند قرانیطس بدید آید بی تب از بهر آنکه دماغ وغشاء او آماسیده باشد
لکن خداوند علت بی آرام وجهنده باشد وحرکتهاء شوریده کند چنانکه خواهد بدیوار برجهد و سخت
ضجور وتنکدل باشد وتشنکی غلبه کند ودم بدشواری تواند زد واکر آب خورد بحلق فرو نرود وبر اندام زرد
وروی زبان او سیاه شود وچشمها بازمانده شود وهمه حرکتها که می کرده است سست کردد یکبار
باطل شود ودر حال هلاک شود بیشتری بخناق میرند وبعضی بدوزخت میرند وبعضی جهار روز
بماند ودر جمله از ین علت هیچ کس خلاص نیابد بوعلی سینا میکوید همانا سبب علت تشنجی یا آفتی دیکر
باشد اندر عضوی از اعضاء دم زدن ومشارکت دماغ وغشاء او با آن عضو تا آن آفت ان عضو بدماغ

بازدهد واین اعراض تولد کند علامتها اندرین علت تب کرم ولازم باشد وبوقت نیم روز کرم تر
شود وهذیان بافراط کوید وبیهشانه بسیار کوید از بهر آنکه آماس اندر دماغ باشد وعقل بدان سبب
شوریده شود وکاه باشد بسبب دل تنکی وضعیفی سخن کوید وکاه باشد که آواز کسسته بود وهیچ
آواز نتواند داد ودم زدن عظیم وعظمی مضطرب وبی نظام باشد وسرها وپهلوها که از اتباع شراسیف
کویند بسوی بالا برکشیده شود وخواب مضطرب شود وخوابهاء شوریده بیند وکاه باشد که اندر خواب
بانکها کند واز خواب بیدار شود خشم آلود ودل تنک باشد وروشنائی نخواهد وزبان درشت باشد
حرکات زبان اندر سخن کفتن مضطرب باشد وکاه باشد که زبان را بکزد وکاه باشد که زبان آماسیده باشد
ونشان آنکه مادهٔ آماس خونی باشد واندر جوهر دماغ است آنست که چشمها سرخ وبیرون خاسته
باشد واکر مادهٔ صفراوی باشد چشمها زرد باشد وهرکاه که سرسام بمشارکت عضوی دیکر افتد نخست
بیماری آن عضو وعلامتهاء آن بیماری بدید آید پس سرسام او اکنده وانجا که مادهٔ خونی باشد واز چشم
اشک میرود ورمص میکند وزبان درشت وسرخ باشد و[illegible] شود وسخن بکرانی وکسلانی کوید
وهمه علامتهاء خونی ظاهر باشد وآنجا که ماده صفراء محض باشد همه علامتهاء صفرا بدید باشد چون
بیخوابی ودرشتی وخشکی دوستی ومانند آن وانجا که مادهٔ صفراء سوخته باشد دیوانکی واشفتکی ودل
تنکی وتیرکی چشم وهمه علامتهاء سودا که از صفراء سوخته تولد کند ظاهر باشد وهرکاه که آماس
اندر مقدم دماغ باشد بیماری چشم فراز کرده دارد وبدست زبر از جامه وکاه از دیوار بر می کند
دست پیش چشم می جنباند برسان آنکه کسی خواهد که مکس براند ویکبیرد وکاه باشد که این حرکتهاء چشم باز
کرده کند وهرکاه که آماس اندر میانهٔ دماغ باشد بیمار سخنهاء بیهشانه بسیار کوید وکاه باشد که بی مراد
واندک اندک بول از وی جدا می شود ونهاکند ودر جمله نشانها باطل شدن فکر ظاهر باشد وهرکاه
که آماس اندر مؤخر دماغ باشد بیمار هرچه کوید وبخواهد در حال فراموش کند چنانکه کاه باشد که مبول
خواهد که پیش آب کند چون مبوله پیش آرند فراموش کرده باشد که او خواسته است وهرکاه که آماس
اندر همهٔ اجزای دماغ با جملهٔ این همه نشانها بیکبار ظاهر شود وبباید دانست که بول خداوند سرسام سپید

ورقیق باشد همچون آب و نبض ضعیف از بهر آنکه آماس اندر غشای دماغ باشد و غشا آن جنس عصب است
صلب باشد و بسبب صلابت و ضعیفی قوت صغیر باشد و بسبب تب فشارده باشد و از آن خالی نباشد
که بموج ماند از بهر آنکه دماغ نرم و تر است و غشا او نیز میل بنرمی دارد و تری و گاه باشد که عظیم باشد و اثر
شود و هرگاه که نبض مضطرب شود یا حرکت اجزای رگ مختلف یا مرتعش گردد نشان غشی باشد مگر آنجا
که قوت قوی و رگ صلب باشد تا بدان سبب اختلاف و ارتعاش اندر نبض بدید آید و آنجا که قوت ضعیف
باشد جز نشان غشی نباشد و هرگاه که نبض همچون نبض خداوند تشنج گردد نشان آن بود که تشنج خواهد کردن
هرگاه که آماس اندر غشای لین باشد این علامتها که یاد کرده آمد قوی تر و ظاهرتر باشد و چشمها بیرون
خاسته تر و اندر ابروی بیمار و زند روی چشم دردی باشد و گرانی و اگر اندر غشای صلب باشد این علامتها
کمتر و سلیم تر باشد و بباید دانست که خشکی طبع اندر امراض تیز و تبهاء حاره مقدمهٔ سرسام باشد
و همچنین دم عظیم و شتاب و اختلاج اندامها اندر بیماریهاء گرم مقدمهٔ سرسام باشد و هرگاه که
مردم تن درست را چیزها از و فراموش میشود بی سببی اندوهمند باشد و خواب مضطرب باشد و خوابها
شوریده بیند و سر درد کند و گران باشد و روی تیره گردد گراید و روشنائی دشمن دارد این همه مقدمات
سرسام باشد هرگاه که این مقدمات اندک گردد و اندر سرسام خواهد افتاد رگهای سر و چشم بد شود
و درد سر بدید آید خاصه از پس سر و چون اندر سرسام افتد بحسب چشمها خشک باشد پس اشک آمدن
گیرد و بیشتری اشک از یک چشم آید و چشمها مالیدن گیرد و هرگاه که بیماری را بند باشد از آن درد علاج
نشود نشان آن باشد که اندر سرسام افتاد علاج آنجا که علامتهاء خون ظاهرتر باشد و قوت قوی باشد
و مانعی نباشد همان روز که عقل شوریده شود و هذیان گوید رگ قیفال بزنند و اگر همان روز اتفاق
نیفتد اندر هفته نخستین رگ باید زد و اگر قوت قوی باشد هر چند رگ زودتر زنند سودمندتر باشد
و اگر قیفال نیابند اکحل گشایند و خون باندازهٔ قوت بیرون کنند اگر قوت قوی باشد چندان خون بیرون
کنند که بیم باشد که غشی افتد و اگر قوت قوی نباشد کمتر بیرون کنند تا اندر تن چندان خون باشد که
طبیعت با قوت آن با علت تواند کوشید و صولت بحران تواند کشید و برنا یافتن غذای تواند داشت

واندر

و اندر نگاه داشتن اندر غشی احتیاط باید کرد و احتیاط آن باشد که طبیب دست بر نبض بیمار دارد تا
هرگاه که بیند که نبض منخفض میشود یعنی پست میشود یا مرتعش یا بی نظام شود چنانکه نبض یکی عظیم باشد
و دیگر صغیر در حال رگ ببندند تا از غشی آمن شوند و اگر قوت قوی باشد و سرسام قوی روز دوم
از پس رگ زدن رگ پیشانی بزنند و همچنین اگر قوت قوی نباشد و رگ دست زدن ممکن نشود یا
مانعی باشد رگ پیشانی باید گشاد و یا از بینی خون باید آورد و یا بر ساق پای حجامت باید کرد و اگر حال
سرسام و تیزی آن و حال قوت پس از فرا گرفتن ماده زنند تا منفعت رگ زدن بیشتر باشد و سرکه
و گلاب و روغن گل بر سر او می باید نهاد بدین صفت روغن گل ده درم سنگ گلاب ده درم سنگ
سرکه پنج درم سنگ همه را در شیشه کنند بیامیزند و خرقه بدان تر میکنند و بر سر او می نهند و لخلخه سرد
می بویانند بدین صفت آب سیب و آب مورد تر و گلاب و صندل و اندک کافور بهم بزنند و می بویانند
و بطولی خنک و نرم سازند از بنفشه و نیلوفر و بابونه بدین صفت بنفشه و نیلوفر از هر یکی دو
درم سنگ بابونه یک درم سنگ همه را اندر آب بپزند اندر آفتابه و سر آفتابه بپوشند چون پخته شود
و حرارت آتش از وی کمتر شود سر آفتابه پیش او باز کنند تا بخار آن به بینی او بر شود و اندر طشتی کنند
و روغن گل بر سر این آب کنند و سر بیمار بدان دارند و چادری بر سر بیمار اندر کشند تا بخار پراکنده نشود
و باقی آب آفتابه بر سر او چکانند و اصل اندر بکار داشتن لخلخه و بطول آنست که اندر ابتداء علت چیزهاء
لزج بکار دارند یعنی چیزهائی که مادهٔ علت را باز گرداند مگر آنجا که رگها که از قحف سر بیرون آمده است
آماسیده باشد و درد سر بدان ماند که بدرزهاء سر باز میشود چیزهاء نرم کننده و تحلیل کننده با آن بیامیزند
تا درد بنشاند و تحلیل کند و اگر اندر هفته نخستین رگ زدن اتفاق افتاده نباشد یا قوت ضعیف
بوده باشد شکم را بحقنه ها باید راند صفت حقنه نرم بگیرند کشک جو و آسار بنفشه و نیلوفر
از هر یک یک استار عناب پانزده عدد سپستان سی عدد بابونه پنج درم سنگ همه را اندر دو من
آب بپزند تا یک من باز آید و بپالایند و مقدار پنجاه درم سنگ از وی بستانند و یک سیر شکر سرخ
اندر وی گدازند و یک سیر روغن بنفشه بر چکانند تا آمیخته گردد و نیم گرم بکار دارند و اگر حقنه از

کشک ساده و روغن گل سازند روا باشد و اگر حقنه ممکن نشود شیافی سازند از بنفشه و شکر و
اندکی سقمونیا و اگر شیاف نیز ممکن نشود آب میوه‌ها که او خرما هندی و عناب و آلو و سپستان و بنفشه
جوشیده باشد و خیار شنبر و شیرخشت اندر وی حل کنند و بدهند تا طبع نرم شود و اگر شیرخشت
حاضر نباشد عوض شکر کنند و اگر هر شب سی درم سنگ خرما هندی و سی عدد آلوی سیاه بکار دارند
و بیست درم سنگ شکر اندر آب کنند و بامداد آن را بیرون سرد کنند و بپالایند و بدهند صواب باشد
و شبانگاه وقت خواب دو درم سنگ اسبغول و هفت درم سنگ شکر اندر آب انار ترش و شیرین کنند و
بدهند و بهر طریقی که ممکن گردد ماده را از سر فرو باید کشید و طریق آن سه است یکی آنکه پای بیمار را اندر آب
گرم همی مالند بامداد و شبانگاه خاصه اگر بدین آب بابونه و بنفشه یا سوسن پخته باشد دوم آنکه از
ران‌ها تا بقدم همی بندند بشلوار بندها و چیزهاء نرم چنانکه بیمار را از درد بستن آن آگهی باشد و الم
باید المی معتدل و یک ساعت اندر آب نیم گرم نهند پس بگشایند و گشادن از جانب قدم آغاز کنند و بستن
از بن ران سوم آنکه محجمه بر عضلهاء ساق و بر کف پای می نهند تا بقدم این هر سه آن ساعت صواب
تر باشد که تیزی تب گذشته باشد و اگر پیدا نباشد از پس روز دوم هر وقت که این تدبیرها کنند روا باشد
و اندر ابتداء بیماری غذا باز باید گرفت و بر آب انار ترش و شیرین یا اندر اندکی جلاب یا بر سکنگبین ساده
ممزوج با آب سرد یا گلاب اقتصار باید کرد و اگر طبع خشک باشد شربتهاء نرم کننده باید کرد و اگر چنین
طبع خشک باشد چون شراب بنفشه یا شراب نیلوفر اندر آب انار یا آب کدو یا آب خربزه هندو اندر
جلاب یا شراب آلو یا آب میوه‌ها یا شکر و از پس یک روز یا دو روز اندکی کشکاب جو رقیق باید داد و اندکی
سکنگبین و قوت را نگاه باید داشت چنانکه اندر باب چهارم و پنجم از جزو دوم از گفتار سوم از کتاب پنجم
یاد کرده آمده است آن فصلها اینجا باز گفتن دراز کردن اندر هر علاجی که کشکاب باید داد و قوت نگاه باید
داشت این هر دو باب که یاد کرده آمد مطالعت باید کرد و جای خواب او خانهٔ خوش هوا و اندر تاریکی و روشنی
معتدل باید و جای خواب او بی رنگ و تصاویر باید از بهر آنکه نظارهٔ رنگها و صورتها حریص کرده و
نظر او اندران بماند و بسیاری نظر او بدان دماغ او را برنجاند و نزدیک او کسانی باید که او را دوست باشند

و او را دیدار و نشست با ایشان خوش آید و از ایشان حشمت دارد و پیش او میوه‌ها و سپرغمها خنک نهاده
باشد چون بید و پسته و بنفشه و نیلوفر و غیر آن و جهد آن باید کرد تا او را بخواباند و بخوابد اگر قوت
قوی باشد افیون نزدیک او نشاید برد از بهر آنکه افیون قوت ضعیف را در حال فرو میراند لکن شراب
خشخاش باید داد یا اندکی تخم خشخاش با تخم کوک اندر کشکاب باید پخت یا ضمادی از کوک بر سر او باید نهاد
یا نطول باید ساخت از بنفشه و نیلوفر چنانکه هم اندرین باب یاد کرده آمده است و اندر نطول اندکی پوست
خشخاش اندر پختن تا بخواباند و باندازه بابونه تا مضرت خشخاش باز دارد و تحلیل کند و هر گاه که بیمار حرکتها
مضطرب کند و از آن رنجور شود و اگر خواهد او را ببندند صواب باشد و هر گاه که بیمار بسبب شوریدگی و
بیهشی یا بسبب آنکه حس او ضعیف گشته باشد بول کردن فراموش کند فرو مالند و بفشارند تا بول بیرون آید
پس اگر بدین طریق بیرون نشود نطول سازند از بابونه و اکلیل الملک و بر زهار او می چکانند تا بول بیرون آید
و اگر علت گران تر شود و مدت دراز گردد و سرسام مانند سبات باشد و آهستگی فزون از حرکت باشد
چیزهاء سخت سرد از وی دور دارند خاصه خشخاش و از پس هفت روز اندر نطول بابونه و سداب و نمام
و اکلیل الملک اندر باید فزود و بر سر او لعاب تخم کتان و روغن زیت بهم آمیخته برمی باید نهاد و هم اندامها
او بروغن نیم گرم کرده چرب باید داشت و بباید دانست که گاه باشد که علت زایل گردد و تب گسارده شود
و بیمار سخنهاء پریشان میگوید بنگرند اگر قوت قوی باشد شیر بر سر او میدوشند و اگر ضعیف باشد شیر
زنان بر دوشیدن سر او بشویند بنطولی معتدل که اندر وی بنفشه و بیخ سوسن و بابونه و غیر آن اندر
ریخته باشند و فایده شستن سر بدین نطول آنست که شیر بر سر او خشک نشود و مسام را ببندد و باقی
ماده بدین نطول تحلیل پذیرد و غذای خداوند این علت مزوره با آب غوره و طفشیل از ماش مقشر یا از
عدس و ساق چغندر و بسرکه و بشکر شیرین کرده و ماهی تازه خورد بسرکه پخته و مانند این باشد و اینجا که ماده
بیماری صفرای محض باشد و علامتهاء آن ظاهرتر باشد بنگرند اگر صفرا برگشته است و عفونت پذیرفته
نیست بتسکین و تعدیل آن مشغول شوند و اگر عفونت پذیرفته باشد یا تسکین و تعدیل تدبیر استفراغ
باید کرد و ترتیب علاج برین گونه باید کرد بامداد وقت صبح شربتی شراب غوره یا سکنگبین یا شراب ریواج

یاشراب ترشد ترنج یاشراب لیمو یاشراب انار بدهند و اگر طبع نرم نباشد شراب الو و خرما هندی اندر
جلاب بدهند و از پس دو ساعت شربتی کشکاب دهند و اگر صفرا سخت تیز باشد آب کدو دهند با آب
خربزه هند و صفت آب کدو یکدوی شیرین را اندر خمیر گیرند و بخمیر از آرد جو کنند و اندر تنوری
نیم گرم نهند بر خشتی و بگذارند تا بخته شود و بر دارند و خمیر از وی باز کنند و کدو را سوراخ کنند و آب
از وی بیرون کنند صفت آب خربزهٔ هندو آنرا سوراخ کنند و بکار بیاز زنند و شکر سوده اندر عصارهٔ
وی کنند و اورا اندران عصارهٔ نگون بنهند تا آب از وی بچکد و شکر بگدازد و شراب خشخاش و شراب
بنفشه اندرین علت موافق باشد و بوقت نیم روز شربت از آب خیار ترش دهند با شکر و آنجا که بغذا حاجت
باشد مزورهٔ اسفاناخ و مزورهٔ ماش پوست کنده با کرا و اندکی کشنیز تر و مزورهٔ خیار دهد بروغن بادام
و اگر ترشی خواهد طفسل سازند از عدس مقشر با آب غوره یا از ماش مقشر بی زعفران و بباید دانست
که فرق میان علت صفرائی و خونی آنست که علت صفرائی را تدبیر تسکین باید کرد و از آب سرد که بغایت سردی
باشد و از جملهٔ شربتهاء سرد نباید ترسید و خون کمتر باید کرد و اندر علت خونی ما تسکین تحلیل می باید
کرد و اندر شربتهاء سرد و آب سرد بغایت دادن دلیری چندان نشاید کرد که اگر علت صفرائی بود شاید
کرد و اندر علت صفرائی تدبیر آنکه بیمار بخسبد می باید کرد و شراب خشخاش و مزوره از سماق و کوک و برگ
کوک موافق بود اندرین باب و آنجا که بحقنه حاجت آید حقنهٔ نرم کند چون روغن گل و روغن بنفشه اندر
کشکاب صفت حقنهٔ نرم که حرارت و تشنگی بنشاند بگیرند کشکاب بیست درم سنگ لعاب اسبغول
دو درم سنگ روغن کدو با روغن گل ده درم سنگ سپیدهٔ دو خایهٔ مرغ خام همه را بهم بزنند و بکار دارند
صفت حقنهٔ دیگر بگیرند بنفشه خشک و تخم خطمی و کشک جو و سبوس گندم از هر یکی مشتی همه را اندر
دو من آب کنند و بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و مقدار هشتاد درم سنگ بگیرند و پنج درم سنگ
شکر سرخ و پنج درم سنگ روغن گل بر وی افکنند و بکار دارند و آنجا که بمسهل از بنفشه و خرما هندی
و شیرخشت سازند و اگر پس از استفراغ هنوز حرارتی قوی باشد قرص کافور دهند هر وقت که معده
خالی باشد خرقهٔ کتان بسرکه و گلاب و اندکی کافور بر جگر و سینه او می نهند و روغن گل و گلاب و اندکی

سرکه بهم بزنند و بر سر او می نهند و اگر بی خوابی باشد و سخن پریشان می گوید نطولی از بنفشه
و نیلوفر و گل سرخ و پوست خشخاش و کشک جو و برگ کوکنار بخته بر روی می باید ریخت و هر شب ناف
و مقعد و کف پای و بینی بروغن بنفشه چرب میکنند و شیر زنی که دختر
دارد اندر بینی چکانیدن و شراب خشخاش دادن و شاهسپرغم و بابونه و کشک جو اندر آب می پزند
و پای او اندران آب همی نهند و بدان آب همی شویند و اگر منش گشتن و قی بدید آید باز نباید داشت
پس اگر از حد بگذشت رب سوسن و رب آبی و رب ریواج و آب غوره و شراب انار و شراب لیمو و
مربی حب الرمان یا رب سیب بیدهند و بر معده او ضمادی از عود و زعفران و آب مورد تر و آب
و آب آبی و آب بید بر می نهند و اگر اسهال بدید آید و ضعف آرد اقراص طباشیر با شراب انار و شراب
غوره می دهند و پست جو با سماق و اندکی بلوط بخته بمغز بادام بریان کرده و اگر عرق بسیار کند
آرد آبی و آب مورد تر بگیرند و روغن گل با او بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا همه آب برود
بماند و آن روغن اندر پشت و بندهاء او می مالند و اگر روغن گل با روغن مورد با آب غوره بهم بزنند
و در وی مالند روا باشد و آنجا که مادهٔ بیماری سودا باشد که از صفرای سوخته تولد کرده باشد علاج
سودا باید باشد و خانها بیم ناک چنید و اندر خواب بترسد و بانگ کند و دل تنگ و سخت مستوحش باشد
و دیگر علامتهاء قرانیطس آن باشد علاج هرگاه که حال این باشد تا نشان نضج بدید نیاید نه حقنه شاید
و نه مسهل شاید داد و تا نشان نضج بدید آمدن گیرد شربت کشکاب تنک همی باید داد با جلاب امیخته و
روغن بنفشه و روغن کدو و روغن تخم خیار اندر کف پای و ناف و مقعد همی باید مالید و شیر زنان بر
سر او باید دوشید چنانکه پیشتر یاد کرده آمده است و دیگر علاجهاء مرکب باید از علاجهاء قرانیطس
خونی و صفرائی باب دوم اندر فلغمونی و اسباب و علامات و علاج آن فلغمونی اماس
خونی را گویند که اندر گوهر دماغ افتد و این آماس اندر بیشتر وقتها از خون سیاه و پوسیده تولد کند
و بسیار باشد که سبب ضعیفی آماس در پردهها سر باز شود و شبکهٔ دماغ از هم در کشیده شود علامتها
علامت این علت پنج است سه خاصه و دو شرکتی آماسه خاصه یکی آنست که خشم و روی بیمار سخت سرخ باشد

وچشمها بیرون خواسته و دوم انکه دردسری باشد صعب چنانکه کویی سر آدمی بشکافند سوم انکه
خفتن بیمار بی هندام و بی نظام و برخلاف عادت باشد و بیشتر بپشت بازافتد لیکن نرسام و آن خواب
دو شرکتی یکی آنست که کاه باشد که بسبب مشارکت عشاء دماغ باکوهر دماغ کزار تولد کند دوم آنکه بسبب
مشارکت معده و بار دماغ منش کشتن و قی بدید آید علاج باید دانست که علاج این علاج فرانیطس
خونیست لکن استقصا و مبالغت اندرین بیشتر باید کرد چنانکه اندر رک زدن و رک پیشانی از سر آنکه
رک قیفال زده باشد سخت سودمند باشد باب سیوم اندر صبار او اسباب و علاج
آن صبار الیبوانکی و اشفتکی از فراط راکویند که با سرسام نیز باشد که از صفرای محض سوخته تولد کند
علامتها صبار از هفت چیز باید جست یکی از خواب و احوال آن دوم از چشم و احوال آن سوم از
سخنها بیمار و چهارم از حرکتها و افعال او پنجم از تب و اعراض آن ششم از نبض و نفس هفتم از دردها
که بدید آید اما آنچه از خواب و احوال آن باید جست آنست که خواب کمتر باشد و اکر بخسبد خوابی مضطرب
باشد و خوابهاء شوریده بیند و اندر خواب بترسد و بجهد و آنچه از چشم و احوال آن باید جست آنست
که چشمها سرخ باشد و کاه باشد که بزردی کراید و حرکتهاء آن مضطرب حرکتهاء آن مضطرب باشد
و با اضطراب حرکتها چشمها بکرانی کشاید و بچشم ماند که خاسالی اندروافتاده باشد و بخواسته او از یک
او اشک میرود و آنچه از سخنهاء او باید جست آنست که سخن پهشانز میکوید و آنچه کوید فراموش کند و هرچه
از وی پرسند و با وی کویند جواب و جواب آن سخن نباشد و بدان ماند که نمیداند و بآخر سخن کمتر دارد و
کفتن و شنیدن دشمن دارد و آنچه از حرکات و افعال باید جست آنست که نخست سخت متحرک و آشفته باشد
و بآخر رمیده تر شود چنانکه چشمها نیز بکرانی کشاید و سر از جامه و کاه از دیوار جیدن کیرد و آنچه از تب
و اعراض آن باید جست آنست که تب سخت سوزان باشد و زبان درشت و دهان خشک باشد و آنچه از
نبض و نفس باید جست آنست که نبض نخست سریع و قوی باشد و بآخر ضعیف و صغیر و صلب شود و سبب
صلبی غایت خشکی باشد و نفس نیز صعب عظیم و متواتر باشد و بآخر تواتر بر جایی باشد و عظمی بسبب ضعف
کمتر شود و آنچه از دردها باید جست آنست که از پس کردن دردی بدید اید چنانکه کویی رکهاء او

کشیده

کشیده میشود و سبب آن بسیاری بخار باشد و بر آمدن آن بجانب دماغ علاج اصل اندر تب
علاج این علت تسکین صفراست و تدبیرها تری فزاینده فرمودن و پای بیمار بسته داشتن تا اضطراب آن
کمتر تواند کرد و آنچه اندر تسکین صفرا و تری فرمودند اندر باب نخستین اندر علاج قرانیطس صفراوی یاد
کرده آمده است باب چهارم اندر قوبا و خمره که بر دماغ افتد و علاج آن این علت را
سه علامتست یکی آنست که از اندرون سر دردی و سوزش قوی باشد دوم آنکه پوست روی سرد باشد
از بهر آنکه حرارت میل به اندرون سر دارد و رنگ روی و رنگ چشم هم بدین سبب زرد باشد پس یکبار
روی کرم شود و چشمها سرخ کردد لکن اندر بیشتر حالها بسردی و زردی میل دارد سیوم آنکه تب این
کمتر از تب فلغمونی باشد و اعراض از اعراض آن قوی تر باشد و دهان سخت خشک لکن اندر فلغمونی باشد
از بهر آنکه ماده این صفرا باشد و صفرا سبک ترین اخلاط است و بیشتر چنان باشد که روز سوم بکشید
پس اکر از آن بکذرد امید خلاص باشد علاج علاج این علت علاج صبار است بعینه و کودکان را این علت
بسیار افتد و علامت این آن باشد که محف سر که او جایکاه مغز است چون فرونشسته شود و چشم دور
اندر افتد و کوچک تر شود و بشره او خشک باشد علاج او آنست که سپید خایه مرغ با روغن کل بهم
بزنند و سرد کرده بر سر او همی نهند و هر ساعت که کرم شود بردارند و دیکری بر نهند و آب برک خرفه
و کشنیز تر و آب کدو با روغن کل همچنین بر می نهند باب پنجم اندر لیثرغس و اسباب و علامت
و علاج آن لیثرغس سرسام سرد را کویند و این لفظ یونانی است و ترجمه او بتازی نسیانست و
بپارسی فراموشکاری باشد و اهل یونان این علت را این نام از بهر آن کرده اند که نسیان از لوازم این علت است
و سبب این علت بخاری غلیظ باشد از بلغم غلیظ عفونت پذیرفته باشد که برخیزد و این بلغم از بسیار
زدن پیاز و میوهای تر و بسیار خوردن شراب و از ناکواریدن طعامها بسیار تولد کند و ماده این
بر اندرون کوهر دماغ باشد و بر اندر غشاء دماغ لکن اندر کدیها دماغ باشد از بهر آنکه بلغم غلیظ و بخار
او اندر غشاء دماغ خود را جای نتواند کرد از بهر آنکه غشا صلب تر از وی باشد و اندر کوهر دماغ نیز
نتواند کرد و خود را نتواند کرد از بهر آنکه ماده نرم و غلیظ اندر جسم نرم و لزج کذر نتواند کرد لیکن کاه

که اندر مدت دراز اندک اندک تشرب کرده باشد یعنی اندر خورده باشد و این چنان باشد که غشاء
دماغ یا کوهر دماغ اندر مدت دراز بدین بلغم آغشته شود و آنرا اندر خورد علامتها این علت را
چهارده علامتست دوازده خاصه و دو شرکتی و عارضی اما دوازده خاصه یکی آنست که درد سر اندک
باشد از بهر آنکه ماده نرمست لکن سر کران تر باشد از بهر آنکه ماده بلغم غلیظ است دوم آنکه تب آهسته
باشد هم بدین سبب و باشد که تب چنان آهسته باشد که کمان افتد که تب نیست لکن آماس که از خلط عفن تولد
کند بی تب نباشد و گاه باشد که اندرین تب اطراف عرق کند سیوم آنکه جواب او کران باشد و اندر سخن
چشم بر هم نهد اگر آواز دهند چشم باز کند چهارم فراموش کاری چنانکه هر چه بگوید یا بشنود در حال فرا
کند پنجم کسلانی از خواب و سخن و غیر آن تا بدان حدی که گاه باشد دهان باز کند و باز کرده بماند ششم نبض
و بطی و موجی و نفس بطی و ضعیف و گاه باشد که بسبب بسیاری ماده نفس تنگ شود و متغیر گردد و هفتم آنکه تثاوب
بسیار کند یعنی دهان فراخ باز میکند چنانکه مردم ملول و خواب آلود کند هشتم آنکه زبان سپید باشد نهم آنکه
آب دهان بسیار باشد دهم آنکه بسبب آماس عقل او شوریده شود و تمیز کمتر باشد یازدهم آنکه بول او مانند بول خر
باشد دوازدهم خفتن او بر بستر چنان باشد بجانب پای فرو میکراید این دوازده علامتست که لیثرغس
بی این نباشد اما دو علامت شرکتی و عارضی یکی آنست که گاه باشد که بیمار بسبب مشارکت معده با دماغ قی
بی تکلف کند دوم آنست که گاه باشد که دست او بلرزد بسبب مشارکت عصبها با دماغ و گاه باشد که ماده لیثرغس سوداوی
باشد و علامتش این آنست که درد سر قوی تر باشد و بیمار دلتنگ باشد و سخن بیهشانه بسیار گوید و نظر او
نظر متحیری باشد اگر ماده اندر غشاء دماغ باشد درد سر سخت قوی باشد و حرکات بیمار سکسته و اگر اندر کوهر
دماغ باشد سبات قوی تر باشد و حرکات آهسته تر و زبان اندرهم رود و نوع سپید باشد علاج او لیثر آنست که سخت
ماده از دماغ باز دارد بحقنه‌ها چون سرکه و گلاب و روغن گل خرقه‌ها بدان تر میکنند و بر سر او می نهند مدت
دو سه روز می بوده باشد روز سوم سر گل غسل کنند و اندکی جندبیدستر با وی بیامیزند و از پس آن روز چهارم
حقنه تیز کنند تا ماده از دماغ فرود آرد صفت حقنه بگیرند بیخ خطمی یک جزو تخم معصفر دو جزو بز
الاخرو یک جزو پودنه دشتی یک دسته کوچک پوست بیخ کبر یک جزو همه را اندر یک من و نیم آب بپزند تا بسه

وفرق میان لیثرغس و سبات اینست که
لیثرغس تب باشد و سبات بی تب

یکی باز آید و بالا آید منقدار ده استار از وی بگیرند و ده درم پسنک آب کامه نبطی و پنج درم سنک
روغن زیت بر افکنند و بکار دارند و اگر بعوض حقنه شافی یا جمولی سازند روا باشد و اگر ضرورت
شود و حقنه و شیاف میسر نشود ایارج فیقرا سازند و حب الصنوبر سودمند باشد و اگر با هر درم
سنگی ایارج فیقرا دانگی و نیم شحم حنظل کنند و دانگی و نیم افتیمون و دانگی مقل و درمی ایارج قوی تر و نافع
تر باشد و اگر اندرین مسهل بعوض افتیمون هلیله کنند و دانگی مصطکی زیادت کنند روا باشد و استفراغ
بدین جنبها آن وقت شاید کردن که تب سخت گرم نباشد و از عادت بیمار معلوم باشد که بدین جنبها استفراغ
افتد یا نه و اگر داند که در حال تندرستی قی کردن بر وی آسان بود دست نخست بتدبیر قی مشغول شود پس
دست بدین جنبها ندو تدبیر قی کردن بدین گونه کنند شبت و ترب اندر آب بپزند و بپالایند و سکنگبین
عسلی با آن آب بیامیزند و اندک نمک هندی بر افکنند و بدهند تا بخورد و پر مرغی چرب و سر آن پر
مرغ بخردل و عسل کرده یا ایارج فیقرا آلوده کنند و بحلق او فرو کنند تا ماده علت از حلق بر اندازد و از پس
آنکه معده را بشربت ایارج فیقرا پاک کرده باشند و قی کلنکبین و مصطکی می باید داد و معجونهائی که
رطوبت کم کند اندرین وقت سخت نافع باشد خاصه معجون بلادر و سادریطوس و هر چ رطوبت را
بادرار بول کمتر کند هم نافع باشد و جایگاه او را از اول بیماری تا آخر خانه روشن باید و پیوسته آواز
می باید داد و اگر در خواب شود بالحاح بیدار کردن و موی صدغ او می باید کشیدن و می کندن تا بیدار شود
و بند کشادها و همه اندامهاء او می باید مالید بروغنهاء گرم چون روغن بان و روغن سوسن و مانند آن
و اگر پلپل و عاقرقرحا و نطرون و تخم انجره و تخم مازریون بکوبند و با روغن زیت یا غیر آن همی مالند سخت
نافع باشد غرغره بسکنگبین که از سر که عنصل کرده باشند و حاشا و پودنه دشتی و زوفا و سعتر اندروی
پخته سخت نافع بود و بوی مشک و عود و مرزنگوش و مانند آن نافع باشد و ضمادها محلل بر سر نهادن
سخت نیک بود خاصه ضماد عنصل تر و این چنان باشد که عنصل تر بگیرند و اندر هاون سنگین یا چوبین
بکوبند نرم و بسر که حل کنند و بر سر و پیشانی طلا کنند و اولیتر آن باشد بر پای و ساقها و رانها بر نهند
تا ماده را از بالا فرو کشد و تحلیل کند صفت ضمادی دیگر جندبیدستر بگیرند و بسر که عنصل یا شراب

سخت سودمند بود م

واورا بیدار همی باید داشتن م

انکوری بسایند و طلا کنند صفت ضمادی دیگر بادام و پودنه دشتی و سعتر و زوفاء خشک بکوبند از همه
برابر و بیزند و بسرکه عنصل ترکنند و طلی کنند و عطسه آوردن بکندش و بلبل و مانند آن سود دارد
واین همه یعنی ضماد و غرغره و عطسه از پس استفراغ سود دارد و هرگاه که مدت دراز شود و رعشه
پدید آید و خواهد که استفراغ کند از چهار دانک جند بیدستر بوزن ندود انکی سقمونیا کمتری مسهلی
سازند و اگر از معاودت تب اندیشد تبدیل مزاج قناعت باید کرد و جند بیدستر بی سقمونیا باید
داد و اگر بمسهلی غیر این حاجت آید حبی سازند از ایارج فیقرا و شحم حنظل چنانکه اندر اول این باب یاد کرده
آمده است و هم بدان شرط دهند و هر وقت که مسهل داده باشد هر ساعت تقاضای برخاستن می باید کرد
و یاد می فرمودن تا بحاجت برمی خیزد و تکلف کند و موی سر باز کردن و اوزن کم کرده اندر خرقها بر میان
سر او نهادن تا دماغ را گرم کند و تریها را بگدازد و بخارها را تحلیل کند سخت صواب باشد و پوست سر
می باید کرد بچیزی که رطوبت را یا در بول دفع کند اما غذا نخود آب با سعتر و دارچینی و کرویا و سبوس آب
با عسل یا بادام و آنجا که بکشکاب حاجت آید نخود و کشک جو نیم نیم و اندک زوفا و برگ کرفس تر با بود نکو
بیکجا بپزند و آنجا که تب گرم تر و ظاهرتر باشد نخود و کشک جو تنها بپزند و اگر کشک جو و کرفس بیکجا بپزند
و با عسل و روغن بادام دهند روا باشد و هر وقت که طعام خورده باشد یکساعت تمام پایهاء او را نیک
بمالند تا بخار طعام و تری آن بر دماغ او نرود باب ششم اندر سبات سهری و سهر سباتی و علامات
و علاج آن سبات سهری و سهر سباتی دو نوع بیماریست هر دو مرکب از قرانیطس و لیثرغس و ماده
هر دو مرکب است از صفرا و بلغم آنجا که صفرا غالب باشد تا علامتهاء قرانیطس ظاهرتر باشد سخن بیهشانه
بیشتر گوید و غنودن باشد و خواب نه این را سهر سباتی گویند و سبات بپارسی غنودن باشد و سهر بی
خوابی و بسیار مردم باشند که اندر تن او خلطی بد باشد لکن تا بیدار و نشسته باشد خلط آرمیده
باشد هرگاه که بغنود و قصد خواب کرد بخسبد حرارت غریزی از اندرون تن او بهضم و برانیدن
اخلاط مشغول شود لکن قوت حرارت او بدان کار نتواند کرد و فاجرانکه خلط را بجنباند و بخارها
برانگیزاند و آن بخارها که بر سر او برآیند و بیدار شود و هر چند که خواهد که بخسبد خوش نتواند

میسباید داد و ...

غنودن و آرزوی خواب باشد لکن از غنودن راحت نیابد و در خواب نشود و این هم از انواع سهر سباتی
باشد و این حال خداوند مزاج خشک را بیشتر افتد و آنجا که بلغم غالب بود علامتهاء لیثرغس ظاهرتر بود
و این را سبات سهری گویند غنودن و خواب قوی تر از آن باشد که اگر بیدار کنند بیدار شود و هرگاه
که چشم باز کنند زود فراز شود و گاه باشد که پلک چشم او بر کشیده باشد خیال چشم تمام فراز کرده نباشد
و شکل خفتن او همچون شکل خفتن خداوند لیثرغس باشد و اگر علت سخت قوی نباشد شربت بحلق
او فرو رود و اگر علت قوی باشد بحلق او اندر ماند و باشد که از بینی بیرون آید و این علامت سخت
بد باشد و گاه باشد که بول وی را باز گیرد یا سخت اندک آید و نفس تنگ شود و حال او بحال اختناق رحم
ماند لکن اندرین علت بر بیمار تکلیف سخن گفتن و جواب دادن توان کرد و فرقی دیگر آنست که اندر اختناق
روی و چهره بیمار بر حال خویش باشد و اندر سبات چشم و روی با پیچ باشد و آنجا که علامتهاء لیثرغس
ظاهرتر باشد رنگ روی بکبودی گراید هم چون رنگ آن زیر و نبض خداوند سبات از نبض لیثرغس
قوی تر باشد و از نبض قرانیطس ضعیف تر و نبض اختناق رحم با تمدد و تشنج و بی قوت باشد و نبض
سبات تشنج و تمدد باشد و قوت ساقط باشد علاج علاج مشترک آنجا که ممکن گردد بجسب فصد
پس حقنه و نگاه باید کرد اگر سبب علامت امتلاء طعام باشد و معلوم گردد که طعامهاء غلیظ و
بسیار خورده است قی باید فرمود و معده را پاک کردن و غذا باز گرفتن و اگر سبب امتلاء شراب و مستی
متواتر باشد هیچ علاج نشاید کرد تا مستی زایل گردد پس علاج خمار باید کرد و تدبیر شربت و حقنه و
نطول و غیر آن مرکب باید کرد از آنچه اندر علاج قرانیطس و لیثرغس باشد و ظاهرتر باشد حقنها باید کرد
که میل بتبری دارد و نطول آن برگ بید و بنفشه و بیخ سوسن و کشک و بابونه و اکلیل الملک و شبت باید
سلخت و آنجا که علامتهاء لیثرغس باشد و ظاهرتر باشد حقنها باید که میل بتیزی دارد و بما اندر خاج
و اندر نطول که یاد کرده آمد برگ غار و پودنه و نوغا و جند بیدستر و سعتر زیادت کنند و آنجا که هر دو
خلط را برابر باشد اندر نطول بیش از شبنج و مرزنگوش زیادت نشاید کرد و چون علت اندر انحطاط افتد
هر چه میل بسردی دارد از وی باز باید داشت و تدبیرها لطیف کننده باید کرد باب هفتم

اندر آخذه و علاج آن این علتی است که طبیبان آنرا آخذه گویند و شخوص نیز گویند و جمود نیز گویند
و معنی آخذه گرفتن باشد و شخوص چشمها باز ماندن باشد و جمود فسردن آن باشد این علت را بدین
نامها از بهر آن گویند که ناگاه حس و حرکت مردم فرو گرفته شود چنانکه اگر بر پای باشد یا نشسته یا
خفته یا اندر کاری باشد چون بدید آید هم بران شکل بماند اگر بیدار باشد چشمها باز کرده بماند و اگر
بود چشمها فراز کرده بماند و مادّه این علت اندر حرو باز بستن دماغ است و لکن بسبب مشارکت آفت
بهمه اجزای دماغ باز دهد و بدین سبب که حس و حرکت جمله باطل گردد و نبض بطی باشد و صلب از
بهر انکه ماده سرد و خشک باشد علاج بباید دانست که علاج این علت همچون علاج لیثرغش باشد الّا
انکه علاجهاء این قوی تر باید از بهر انکه مادّه این علت خلط سودائی باشد و مادّه لیثرغش خلط بلغمی و
خلط سودائی عسرتر از خلط بلغمی باشد امّا نخست حقنه بایکرد بدین صفت بگیرند شحم حنظل و
افتیمون از هر یکی یک مشت بسفایج دو مشت بورنه دشتی یک دسته بپزند چنانکه رسمست و پالایند
و آنرا با روغن بکار برند و اینجا که تیزتر باید یک درم سنگ نمک هندی و ده درم سنگ انگبین و سه
درم سنگ بوره و ده درم سنگ بایند ترکیب کنند و ترکیب همه داروها باندازه قوت بیمار و درخورد
مزاج و عمر و عادت او بایکرد و ضمادها که اندر علاج لیثرغش یاد کرده آمده است بکار باید داشت تا
حس و حرکت بدو باز آید بنگرند اگر حاجت آید حبی سازند از یاره فیقرا و غاریقون و تربد و افتیمون و نمک
هندی بر اندازه مصلحت و اگر مطبوخی سازند که اندروی افتیمون و غاریقون و بسفایج و اسطوخودوس
پخته باشد صواب باشد و چون علت اندر اختلاط افتد شربتی سکنجبین عسلی دهند و بجای آب ماء
العسل دهند و طعام آنچه بدین لایق باشد و اگر بسبب استفراغ یا بسبب تیزی حقنه بی خوابی بدید آید
روغن بنفشه نیم گرم کرده بر سر او می نهند تا نطولی سازند از بابونه و شبت و اکلیل الملک و گل سرخ و تخم
کوکنار و پوست خشخاش و بر سر او می ریزند جستن و نعم اندر بیماریها که سبب آن گرد آمدن
خلطی بد یا بخار خلطی بد باشد اندر دماغ باب نخستین اندر مالیخولیا و اسباب و
علامات و علاج آن نخست بباید دانست که بعضی طبیبان نام این علت مالیخولیا می نویسند از پس لام

ونون

وابو
ونون و گروهی مالیخولیا می نویسند از پس لام و یا و این نامیست یونانی ما تحقیق دشوار توانیم دانست
لکلیس الحمار میکویند معنی مالم سودا است و خولی نام خلط است چون خواستند که گویند خلط سودا گفتند
مالیخولیا و خداوند این علت را مالیخولی گویند بدین تفصیل درست آن باشد مالیخولیا گویند لام و یا و
این علت علتی است سودائی و خداوند این علت همیشه از چیزی ترسان و بداندیش و اندوهگن باشد
و سبب این علت همه آنست که اصل این علت از دماغ است و هر گاه که اندر دماغ مرضی بدید آید افعال
قوتهاء دماغ بدان سبب باطل گردد یا ناقص یا مضطرب و مرض دماغ از دو وجه تواند بود یکی از ان وجه
که دماغ عضوی متشابه الاجزا است یعنی عضوی یکسانست ممکن است که اندروی مرضی یکسان افتد
دوم از ان وجه که اگرچه دماغ عضوی متشابه الاجزا است آلت فهم و فکر و حس و حفظ است و ازین
روی عضوی ایستد و ممکن است که اندروی مرضی الی افتد چنانکه اندر دیگر اندامها که آلت کارهاست
افتد و کار آن اندام یا باطل شود یا ناقص یا مضطرب اما مرضهاء یکسان تغیر مزاج باشد و هر گاه که مزاج
دماغ بگردد مثلا خشکی بر وی غلبه کند بی خوابی بدید آید و اگر با خشکی گرمی نیز غلبه کند فعل شوریده شود
و اگر سردی و خشکی غلبه کند علت آخذه بدید آید که اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده است و اگر تری
غلبه کند خوابهاء افراط آورد و اگر با تری گرمی باشد سبات سهری تولد کند و اگر با تری سردی باشد
علت سبات و فراموشی و اندیشهاء وی و جد تولد کند و مردم کم دان و خرف گردد و در جمله هر حالی اندر
مزاج گرم و خشک تولد کند یا اضطراب و بی خوابی باشد و آنچه اندر مزاج سرد تولد کند بخواب نسیان
و با آرامیدگی باشد و مرضهاء الی از جنس سده باشد و این چنین باشد که خلطی فرونی اندر تجاویف و
منفذهاء دماغ گرد آید تا بدان سبب افعال قوتهاء دماغ تباه گردد و اگر خلط اندر اجزاء پیشین دماغ
باشد خیالهاء فاسد بچشم آید و صورتهاء تصوّر افتد که از اصلی و حقیقتی نباشد و اگر اندر میانه
میانین باشد اندیشهاء تباه افتد و اگر اندر اجزای پسین باشد فراموشکاری تولد کند و اگر اندر همه
اجزاء دماغ باشد همه افعال دماغ تباه کند و تباهی هر یک درخورد مزاج خلط و باندازه کمی و بیشی
آن باشد و مقصود اندرین باب یاد کردن بابهاء سودائی آفت خلط سودائی است و خلط سودائی

دو نوع است طبیعی و ناطبیعی اما طبیعی دردی خونست و ناطبیعی صفرائی سوخته است و گاه باشد که سودای طبیعی ناطبیعی گردد و این دو گونه باشد یکی آنکه با مزاج سرد بدید آید که انرا بعفر اندو غلیظ کند تا مزاجی گرم بدید آید که انرا بسوزاند و احوال هر دو نیز مخالف باشد از بهر آنکه مادّه گاهی کمتر باشد و گاهی مادّه بیشتر و گاهی فسرده تر باشد و گاهی بدان فسردگی نباشد و گاهی سوخته تر باشد و گاهی بدان سوختگی نباشد و گاهی اندر تن دیرتر مانده باشد و گاهی تازه تولد کرده باشد و گاهی عفونت بدیرفته باشد و گاهی عفونت بدیرفته نباشد و گاهی با خلطی دیگر آمیخته باشد و گاهی آمیخته نباشد و از هر نوعی ازین اثری دیگر تولد کند در خود مزاج و حال آن و معلوم که تخیل و تصور و فهم و فکر و حفظ فعل نفس است و آلت نفس اندرین کارها دماغ است و روح نفسانی که اندر تجویفها و منفذهاء دماغ است و اگر موضع بدید آمدن فعل روح نفسانی دماغ است معدن تولدا و دل است از دل بر آید و بمنشاء شبکی که اندر زیر دماغ است اندر آید و آنجا پخته و شایسته قوت کار بستن قوت نفسانی گردد و از آنجا بر آید و اندر اجزای پیشین دماغ [illegible] سود و آنجا پخته تر و شایسته گردد و آنجا صافی شود پس با جزای میانین آید و آنجا نیز مزاج آن اجزا گیرد و شایستگی دیگر پذیرد و با جزای باز پسین آید و تمام گردد و قوت نفس او را اندر کار دارد و افعال خویش ازوی بدید آرد پس هر گاه که مزاج دماغ تر نگردد از بهر آنکه قوت هاضمه دماغ قوت این روح را تمام تر نپزاند و صافی کردن چنانکه باید و با آنکه قوت دماغ گوهر روح را صافی نتواند کرد و خلطها که اندر دماغ گرد آمده باشد با گوهر روح آمیخته شود و افعال نفس تباه و مضطرب اید پس دانستیم که سبب این علت تغیر مزاج دماغ است از خلط سودائی و دانستیم که هر گاه که مزاج دماغ متغیر شود مزاج روح نفسانی متغیر شود از بهر آنکه گوهر روح نفسانی روشن و شفاف و پذیرندهٔ لونهاست و خلط سودائی خلطی تیره با رنگ است هر گاه که با روح بیامیزد روح را تیره و تاریک کند و هر گاه که گوهر روح تاریک شد مردم بضرورت ترسان و بداندیش و ناخوش طبع شد از بهر آنکه هیچ چیز نیست مردم ترساننده تر از سیاهی و تاریکی از بهر آنکه اندر تاریکی فرق نتوان کرد میان نیک و بد و چیزهای زیان کار نتوان دید و نتوان شناخت و هیچ چیز شاد کننده تر و ایمن تر از روشنائی نیست از بهر آنکه نیک

و بد میتوان دید و آنچه ازو حذر باید کرد می توان کرد و آنچه شایسته بود میتوان جست و یکی معنی دیگر هست و آن آنست که روح نفسانی مناسب روشنائی است از بهر آنکه گوهری روشن و شفاف است و تاریکی ضدّ اوست بدین سبب روح همیشه روشنائی جوید و ازان راحت یابد و از تاریکی گریزد و ازان ترسد و هیچ فرقی نیست میان آنکه تاریکی از بیرون مردم باشد و مردم اندر تاریکی مانده باشد و میان آنکه تاریکی از اندرون دماغ مردم باشد لا بل این معنی بتر باشد از بهر آنکه از تاریکی بیرون نتوان گریخت و از خویشتن و تاریکی روح خویشتن چون توان گریخت و از بهر آنکه خلط سودائی سرد و خشک است و فعل سردی و خشکی قبض است قوت روح را و طبع مردم گرفته دارد و باز داشته از گشاده شدن بدین سبب خداوند این علت ترسان و اندوهمند و ناخوش طبع باشد و هم بدین سبب گرفتگی و ناخوشی طبع دایم باشد از بهر آنکه چیزی خشک هر اثری که پذیرفت نیک نگاه دارد و دیر اندروی بماند بدین سبب هر [illegible] اورا بدید آید و هر اندیشه که کند دیر اندران بماند و بباید دانست که اوهام و خیالات خداوند این علت بسیار گونه باشد بعضی را وهم باشد که زود بخواهد مرد و سخن مرگ گوید و ازان بترسد و بعضی را وهم افتد که درویش و بدحال خواهد شد و غم درویشی خورد و اندیشهٔ وی ازان نوع باشد و بعضی را وهم افتد که بخواهند گرفت و بخواهند کشت و بعضی را وهم افتد که او را زهر داده اند یا خواهند داد و بدان سبب از طعام و شراب باز ایستد و هلاک شود و بعضی را وهم افتد که پوست او چون کاغذ شده و بسبب این هم خشکی مزاج و خشکی مادهٔ سودائی باشد و بعضی را وهم افتد که پوست ماری بگلوی او رفته است و اندر حکایتها پیشینیان آورده اند که زنی را این علت و این وهم افتاده بود و بدان سبب ضعیف و بدحال شده بود طبیب آن روزگار و براقی فرمود داروی قی داد و نخست ازوی بپرسید که این حال کی افتاده است چون بود زن گفت بفلان موضع اندر باغی بودم ماری بیامد و بحلق من فرو رفت و من آن وقت بیدار شدم که فرو رفته بود طبیب گفت این سخن راست است و این بسیار افتد و بدان موضع ماران باشند و صفت ایشان چنین و چنین باشد و ماری بگرفت بدان صفت و بکشت و پاره پاره کرد و نهان داشت تا آن ساعت که وی را داروی قی بداد و قی کردن گرفت و طبیب آن مار کشته اندر طشت انداخت چنانکه او ندید چون

تمام قی کرده بود مار باو نمود تا آن وهم از وی برخواست و علاج بپذیرفت و از آن بیماری برست و بهتر شد
او همام ایشان از جنس کاری باشد که اندر تن درستی عادت کرده و بدان مشغول بوده باشد مثلا اگر
لشکری بوده باشد دعوی پادشاهی کند و سخن مملکت و تدبیر حرب و قلعه کشادن و مانند آن کوید
و اگر کسی را خصمی بوده باشد وهم او فتد که قومی قصد گرفتن و کشتن او دارند و او را زهر خواهند داد
و اگر دانشمند بوده باشد دعوی پیغمبری و معجزات و کرامات کند و سخن از خدای کوید و خلق را دعوت
کند جالینوس میکوید مردی را دیدم که علم نجوم میدانست و او را این علت افتاده بود همیشه ترسیدی
که اگر فلک فرو افتد بر سر مردمان افتد بر سر مردمان افتد دستها بر داشته بودی تا اگر فلک فرو افتد
بدست بگیرد تا بسر او نیاید و دیگری را دیده اند که اندکی بتن درستی مرغ فروشی کردی چون اندرین
علت افتاد وهم او چنان شد که او مرغی گشتست هر وقتی بازو جنبانیدی و بانگ خروس کردی و دیگری
را دیدند که سفال فروشی کردی چون اندرین علت افتاد وهم او چنان شد که او سفالی شده است ترسیدی
که اگر بدیوار باز آید بشکند و سبب این وهم خشکی مایه سودائی باشد و این علت زنان را نیز افتد خاصه
که حیض ایشان پیش از هنگام باز ایستادن باز ایستد و حکیمی کوید مردی را دیدم که او را این علت بود که
از هیچ کس چنان نترسیدی که از آواز رعد هرگاه که آواز رعد شنیدی بیم بودی که هلاک شود و همه قول
و فعل او بسلامت بود جز این و از بهر این سردابها و جایها ساخته بود تا وقتی که رعد آید آنجا اندر شود
تا آواز رعد نشنود و دیگری بوده است که همه قول و فعل او بسلامت بود جز آنکه از سگ بترسیدی
بی آنکه سگ را دیدی و هرگز از هیچ سگ مضرتی بدو نرسیده بود و در جمله احوال خداوندان این علت مختلف
باشد از بهر آنکه یکی از بهر ماده علت بلغم از بهر آمیختگی خلط دیگر با خلط سودا اما اختلاط احوال
که از بهر محل ماده باشد چنان باشد که اگر ماده اندر اجزای میانگاه دماغ باشد که محل تمیز و تفکر است
خرد و تمیز او باطل شود و قول و فعل او همه با آفت باشد چنانکه جالینوس میکوید مردی را این علت
افتاد و مسکن او حجره بود که اندر بچه آن بکوی نظاره کردی و مردمان نیز بدو نظاره کردندی بر سبیل
فسوس و بازی چیزها میخواستندی و او نیز مردمان را آواز دادی و گفتی چه خواهند تا فرو اندازم

هر کسی چیزی خواستندی وی آنچه بودی بمردم همی انداختی تا روزی که وی را هیچ چیز نماند کودکی پیش
او بود آواز داد که هیچ نماند جز این کودک اگر کسی خواهد تا فرو اندازم و کودک را بگرفت و فرو انداخت
و کودک هلاک شد و مردمان غمگین شدند و فسوس و بازی مردم ماتم گشت و اگر اندر اجزای پیشین
دماغ باشد که محل خیال است خیالها و باطل نماند چنانکه جالینوس میکوید یکی را از طبیبان روزگار این
علت افتاد او را خیالهاء باطل نمودی و بنداشتی که اندر خانه او جماعتی مطربانند نشسته و استاده
و بازی همی کنند فرمودی که اینها را بیرون کنند از بهر آنکه محل تمیز او با آلت بود یادش آمدی که این از خیال
باطل افتاده بود و تمیز و خرد او بر جای بود و دیگری از حکیمان روزگار رسگ دیوانه بگزید چون اندر
گرما به شد صورت سگ اندر آب دید بترسید از بهر آنکه آفت هنوز بمحل تمیز نرسیده بود با خویشتن
اندیشید که ممکن نیست که اندرین آب و اندرین جایگاه سگ باشد این خیالی فاسد که مرا می نماید بدین
اندیشه خویشتن را دلیر کرد و آب بخورد و از آن آفت سلامت ماند و اگر ماده علت اندر همه اجزای دماغ
باشد خیالها و اندیشها و قول و فعل او همه تباه باشد و اختلاف احوال که از بهر آمیختن خلط دیگر باشد با ماده
علت چنان باشد که اگر خلط صفرائی آمیخته باشد خداوند علت خشمناک و تند باشد و اگر خلط بلغم آمیخته
باشد خداوند علت کسلان و آرامیده تر باشد و اندر کتابهاء پیشینیان می آید که یکی را ازین علت افتاده
بود و همه هوس وی آن بودی که مردمان از وی بخندند و خویشتن را بر زمین افکندی و چنان نمودی که بر
نمیتواند خواست و زاری بکردی تا او را یاری دهند تا برخیزد چون کسی دست برو نهادی و گرفتی تا بر دارد
آن کس را سخت بگرفتی و نگاه داشتی بر سبیل مزاح و بر جامه او بول کردی تا مردمان بخندند و روفس میکوید
خداوندان این علت را حالی پدید آید که گاه گاه از کارهاء گذشته غایب و از کارها که خواهد بود خبر دهند
و راست آید و سبب شناختن این بر فیلسوف است نه بر طبیب و باید دانست که مالیخولیا علتی دماغی است
و بدماغ مخصوص است لکن گاه باشد که بمشارکت عضوی دیگر افتد چون معده و سپرز و اگر چه بمشارکت
معده افتد مضرت او بدماغ است چون صرع که اگر چه بمشارکت اعضاء دیگر بسیار افتد علت دماغی است
و جالینوس میکوید معده را با دماغ مشارکتی تمام است گاه باشد که آفت معده سبب مشارکت معده باشد

نرمی که هرگاه مردم ناخوش بوی یابد یا چیزی پلید و کریه بیند یا ازان براندیشد منش گشتن پدید آید
و معده اندران وقت از حال طبیعی بگردد و این مشارکت بدان دو عصب بزرگست که از سر بفم معده
فرود آمده است و بدین سبب است که حس فم معده قوی تر از حس همه اندامها دیگر است و هم جالینوس
میگوید که هرگاه که آفتی نخست اندر معده پدید آید پس بدماغ رسد و خداوند علت بهضم طعام و
بر آروغ و بقی و تنقیه معده راحت یابد دانیم که مبداء علت از معده است و این علت را مراقی گوییم
و هرگاه که بحسب آفتها دماغی پدید آید و معده پیش ازان بسلامت بوده باشد دانیم که مبداء
علت دماغ است بمشارکت معده نیست ابو الخیر الخمار میگوید تولد این علت بمشارکت سپرز ای
که سپرز خانه سودا است و بسبب مشارکت آنست که هر روز قدری سودا از سپرز بمعده اید
که از سپرز بمعده اندک گشاده است پس هرگاه که سودا بمعده بسیار تر آید یا سودا ناطبیعی آید
دافعه معده از او دفع نتواند کرد و اندر معده حرارتی باشد که بخاری ازان سودا بر انگیزد و بدماغ
بر آرد و دماغ بد برای آن باشد این علت را مراقی گوییم بعضی طبیبان گفته اند که هرگاه که فرو سوی معده
انجا که فم ... است آماسی باشد بسبب آماس خلط سودا که از سپرز بمعده آمده باشد برود فرو
نتواند گذشت و بسبب حرارتی که انجا باشد بخاری از خلط سودائی برخیزد و بادها تولد کند و بخار
بر دماغ بر آید این علت تولد و مراقی از گفته اند و گروهی گفته اند این آماس اندر ماساریقی است و این
هر دو گروه میگویند دلیل بر انکه سبب این علت این آماس است آنست که بسیار باشد که طعامی که خداوند
این علت خورده باشد از پس دو روز قی کند از بهر انکه از سبب آماس گذر نیافته باشد و دلیل بر انکه
انجا که حرارت غریبی است که اندر معده او سوزشی پدید آید و طعام جا خنک او را موافق باشد
ابو الخیر خمار میگوید سبب این علت آماسی هست از بهر انکه معلوم است که آماس گرم که اندر موضع
که باد میکند بی تب نباشد و خداوند این علت از تب خالی نباشد پس اگر گوید این آماس آماسی است
صلب گوییم گوییم که اگر آماس صلب بودی واجب کند که بسبب نزدیکی آماس بجگر مزاج جگر سرد شود و لیکن
که سبب سوء المزاج سرد باشد تولد کند و حال خداوند این علت برخلاف این باشد و حجت این قوم خرابی

یخت

نیست که گفتند که طعام و خلط سودا اندر معده دیر بماند و گذر نمیتواند کرد و این سخن ضعیف است
و ممکن است که مانع آنست که معده گرد طعام اندر نتواند آمدن و هضم نتواند کرد و بسبب بادها که اندر
معده تولد کند و معده سطر بجلد و قوت هاضمه و دافعه هر دو بدان سبب از کار خویش باز مانند و اگر هاضمه
کار خود میتواند کرد و بادهای غلیظ را تحلیل کند و دافعه از او دفع کند علامتها علامتهاء این علت از شش
وجه باید جست یکی از خاصیتی که خداوند این علت را باشد دوم از چهره و سحنه خداوند این علت سیوم
از بادها که اندر معده او تولد کند و آروغها چهارم از احوال معده پنجم از احوال خواب و بیداری ششم
از حالها و تدبیرها که پیش ازین بوده باشد اما انچه از هیئت و چهره و سحنه او باید جست آنست که خداوند
این علت موی پاک باشد و موی ستبر باشد و رنگ او سخت سرخ باشد یا گندم گون و پشتری بسبزی گراید
و سینه و کتف و اندامها فرو سو باشد از بهر انکه اندر مزاج ایشان لحمها بسیار تولد کند و باد قوت
بسوی بالا کند و حرکتها چشم ایشان سبک باشد و پلک چشم پیوسته برهم می زنند و سخن بشتاب تمام
گویند و این علت کسانی را افتد که دل و جگر ایشان گرم باشد و بدان سبب سودائی سوخته اندر تن
ایشان تولد بیشتر کند و ملغ تر باشد و بدان سبب بخارها بد زود تر تولد کند و انچه از خاصیت است که
وی را باشد آنست که خداوند این علت همیشه اندر هر که تهمت بود که از طب چیزی داند علاج خویش می
پرسد و انچه او را آموزند هیچ نکند و انچه از بادها و آروغ باید جست آنست که اندر معده و سرهاء پهلو
او باد غلیظ گرد آید و دشوار تحلیل پذیرد و آروغ نتواند آورد و اگر آروغی بر آید راحتی یابد و از نخست
آروغها او ترش باشد پس ناخوش بوی گردد ناخوشی که از نامی نتوان گفت و بعضی را هیچ آروغ بر نیاید
بسبب غلیظی باد و ضعیفی حرارت و روده ها ایشان بسیار قراقر کند و شتی بر ایشان افتد و شتی آرزوی
جماع باشد و بعضی را اندامها اختلاج کند و اختلاج جستن اندامها را گویند و بعضی را اندر دماغ
آواز بسیار افتد همچون آواز حرکت درختان باد از جلاجل یا آواز آسیا و مانند آن و این آوازها را بتازی طنین
و دوی گویند سبب این همه که یاد کرده آمد تولد بادها غلیظ باشد و باید دانست که هر که را این طنین بسیار
باشد و اندامهاء او سرد و خستهاء او کند و ضعیف و دست و پای او گران میشود علامت آن باشد که

و نا متین را

اندر علتی دیگر خواهد افتاد چون صرع و فالج و سکته و آنچه از احوال معده باید جست که طعام بد گوارد
و دهان او لعاب ناک باشد و سبب آن نا گواریدن طعام باشد و بعضی را شهوت قوی تر باشد و
بعضی ضعیف تر و بر هر حال که باشد طعام بد گوارد و اگر چه اندک خورد و اندر پیشین و تهی طبع خشک
باشد اگر چه طعام بد گوارد و گاه باشد که بعضی را با ثفل صفرا بیرون آید و اندر معدهٔ ایشان سوزشی
قوی باشد و سبب آن گرمی بادهاء غلیظ سودائی باشد که اندر معدهٔ ایشان تولد کند از بهر آنکه باد غلیظ
و بخار سودا که اندر تن مردم تولد کند بر مثال بخارهاء دخانی باشد که اندر هوا گرد آید و آتشها که آنرا
صاعقه گویند از آن افتد و بعضی را اندر معده رنجه دارد و بعضی را سوزش گاه بناف و حوالی آن
گرد آید و گاه بر پشت و میان هر دو کتف باز دهد و سبب آن آنست که میل فم معده بسوی برونست
و میل قعر معده بسوی اندرون هرگاه که درد و مادهٔ آن در قعر معده باشد درد بناف و حوالی آن باشد
و هرگاه که اندر فم معده باشد درد بمیان هر دو کتف باز دهد و آنچه از احوال خواب باید جست آنست
که او را خواب کمتر باشد و اگر خسپد خواب او مضطرب باشد و خوابهاء عجیب و بیمناک بیند و آنچه از
حالهاء گذشته باید جست آنست که نگاه کنی تا پیش ازین علت اندر سر بیمار ضعیفی بوده است یا تبها از
تبهاء مرکب کشیده است یا از استفراغی خونی که از بواسیر عادت بوده باشد باز ایستاده است
یا اندر آفتاب مقام یا رنجی تن او رسیده است از سفری و یا از حرکتی و مانند آن یا طعامهاء سوداوی
خورده است چون گوشت گاو و گوشت بزهاء بزرگ و گوشت صیدهاء دشتی و کوهی و آبی و گوشت قدید
و نمک سوده و کرنب و عدس و حبة الخضرا خاصه برگ تر او که بسرکه نهاده باشند و نان خشکار و سبوس پاک
از گندم کهن و پنیر خشک و شرابهاء غلیظ و هرگاه که خداوند مالیخولیا خندان روی و تازه و شاد کام
باشد باید دانست که مادهٔ علت او خونیست و خون بدان تباهی و سوختگی نیست که علاج دشوار پذیرد
و هرگاه که زرد روی و تند و بسیار حرکت باشد و [illegible] آب خواهد باید دانست که مادهٔ صفرا
آمیختست با مادهٔ خود و صفرا سوخته است و هرگاه که ترش روی و گرفته و غمگین و گریان باشد و خلوت گزیند
باید دانست که مادهٔ علت سودا سوخته باشد و علاج این عسرتر باشد و هرگاه که آهسته و کسلان

وکمی

و کم گوی باشد و بسیار خسپد باید دانست که مادهٔ علت با بلغم آمیخته است علاج نخست تامل باید
کردن تا مادهٔ علت خود اندر دماغ تولد کردست یا از مراقی است یا از گرمی دل و جگر افتاده است یا از ضعیفی
سپرز و همچنین تامل باید کردن تا مادهٔ علت خونی است یا صفرائی یا سودائی یا بلغمی و علاج هر عضوی
و هر مادهٔ چنانکه واجب آید کردن اما علاج کلی آنست که هرگاه که اعراض مالیخولیا پدید آید زود بر علاج
مشغول شوند پیش از آنکه علت قوی گردد و علاج دشوار پذیرد و خاصه که خاصیت خداوند علت آنست که
فرمان طبیب نبرد و شربت و داروها که فرماید نخورد و جهد کنند تا دل خوش و شادمان گردد و اندر خانهٔ پاکیزه
و دلگشای باید که نشانند و هوای خانه با سفرغمها و میوهها خوش بوی گردانند و روغنهاء خوش بوی
و عطرهاء معتدل چون اسفرغمها و میوهها بویانند و طعامهاء پسندیده پاکیزه تری فزای دهند بمقدار
معتدل و باندازهٔ هضم و قوت معتدل و پیش از طعام بچهار ساعت مالش فرمایند مالشی معتدل چنانکه
تری غذا باندامهاء او رسد و در جمله صواب اندر تری فزودن پیش از آن باید کرد که اندک گرم کردن مزاج
و از غذا باز نباید داشت و تدبیر خواب آمدن او باید کرد و اما آنجا که مادهٔ علت خود اندر دماغ تولد کند
و مزاج گرم باشد چنانکه خونی که بغذاء دماغ خواهد گشت اندروی گرم شود و بسوزد و سودا شود
و گاه باشد که سبب این علت از حرارت پیش آفتاب بوده باشد یا بکار داشتن شربتها و طعامها لطیف
کننده یا بی خوابی یا اندیشه بسیار اندر علمهاء باریک و اصل اندر علاج آنکه ازین نوع باشد آنست که مزاج
دماغ را باعتدال باز می آرند و دماغ را از مادهٔ سودائی باستفراغها برفق و پراگنده پاک میکنند و
تدبیر باعتدال باز آوردن مزاج دماغ بضمادها و نطولها و بوییهاء سرد و تر باشد و با تدبیر مزاج دماغ از
تدبیر تحلیل غافل نباشد و هیچ ضمادی و نطولی و شمومی از چیزی تحلیل کننده باید که خالی نباشد چون بابونه
و اکلیل الملک و گاه باشد که اندرین ضمادها و نطولها بشبت و بیخ سوسن و غیر آن حاجت آید از بهر آنکه
سردیهاء محلل بی چیزی محلل بر سر نشاید نهاد و [illegible] نشاید بود از آنکه چیزهاء سرد ماده را غلیظ
تر کند و تحلیل نیز بمقدار باید کرد از بهر آنکه مادهٔ لطیف بر تحلیل خرج شود و کثیف تر بماند پس ترکیب
ضمادها برین مثال باید بنفشه و نیلوفر و برگ خرفه و برگ کوک و کدوی تر از هر یکی یک جزو نیم اکلیل الملک

بابونه

وشبت و بیخ سوسن از هر یکی جزوی و با این هر دو تدبیر یعنی تدبیر مزاج دماغ و تدبیر تحلیل از نگاه
داشتن قوت نیز غافل نباشد و چیزهای تحلیل کند معنی آنکه ماده را تحلیل کند قوت را نیز ضعیف آرد
بدین سبب اندر چنین ضمادها چیزی قوی کنند چون برگ مورد و آبی و مانند آن زیادت باید کرد و
پیش از آنکه استفراغ کنند همه ضمادها قوی دور دارند و جز گلاب و آب بید و آب بنفشه و آب نیلوفر با
اندکی آب بابونه و روغن او بکار نشاید داشت و اگر پس از دو سه استفراغ آب کوک و روغن گل بیامیزند
و بر سر او می نهند روا باشد و این آنجا شاید کرد که مزاج گرم بغایت باشد و روغن بنفش با روغن
گل آمیخته نافع باشد و تدبیر استفراغ بدین ترتیب فرماید هر بامداد شربتی ماء الجبن از سکنگبین
افیمونی ساخته باشند بخورد و هر هفته یک درم سنگ یا سه درم سنگ اطریفل کوچک و دو دانگ ایارج فیقرا و دو درم سنگ
با نیم درم سنگ افیمون ترکیب کنند و بدهند و اگر احتمال کند دانگی شحم حنظل زیادت کند صفت
سکنگبین افیمونی بگیرند افیمون و بسفایج نیم کوفته از هر یکی ده درم سنگ خربق سیاه یک مثقال هر یک
را جدا اندر خرقه فراخ بندند و خربق را نیز نیم کوفته و یک شبان روز اندر نیمن سرکه تر کنند و دیگر روز
مقدار نیمن آب با وی بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند و خرقه بسفایج و خربق اندران سرکه و آب می جوشانند
چون بپسند که آب سپری شود و بمقدار سرکه باز آید خرقه افیمون اندروی افکنند و یک جوش بدهند پس
از آتش بردارند و هر سه خرقه را بدست بمالند اندرین سرکه تا قوت او بیرون آید و شکر بر افکنند و کفک
بر دارند و بقوام آرند نیمن سرکه را یک من و نیم شکر کنند و هر بامداد شیر بز بجوشانند و پالیده سکنگبین
مقدار بیست درم سنگ ازین سکنگبین بر دوست برین شیر جوشان باشد چنانکه در سمت و یک جوش
دیگر بدهند و از آتش برون کنند سر پاتیله پوشیده بنهند تا آب پنیر جدا شود مقدار چهل درم سنگ
ازین آب بدهند و غذا ماهی تازه خورد و خایه مرغ نیم برشت و شوربا مرغ خانگی فربه و گوشت بزغاله
و کدو و با پنجه بره و آنچه مانند این باشد و گرمابه و آب خوش فاتر بر سر او می ریزند و روغن بنفشه اندر همه
اندامهاء او می مالند چون از گرمابه بیرون آید تدبیر غذا دادن کنند و از پس استفراغ دل او به مفرحها
قوی کند اگر حرارت قوی باشد بمفرح سرد و اگر سخت قوی نباشد به مفرح معتدل و باید دانست که

اندر علاج

اندر علاج این نوع استفراغ بها قوی و ایارجها بزرگ نشاید داد از بهر آنکه بیم باشد که خداوند
علت دیوانه شود یا مالیخولیا مانیا گردد و بسیار باشد که پس بیماریها گرم نوعی مالیخولیا پدید آید و
هرگاه که بیماری تن پاک کرده باشد و تدبیرها صواب کرده آنرا قوتی و مددی نباشد نطول و ضمادها
و بویها که یاد کرده آید اندران کفایت باشد و آنجا که مزاج دماغ سرد و خشک باشد مفرح گرم و دوا
المسک و تریاق و مثرودیطوس کفایت باشد و آنجا که ماده بیماری با خون آمیخته باشد نخست رگ
اکحل بباید گشاد و لختی خون کم کردن و غذا سبکتر کردن و چیزها خنک دادن که کیموس آن بستوده باشد
و یک هفته برین ترتیب بودن پس دیگر بار اکحل گشادن اگر قوت قوی نباشد آن قدر که بیرون باید
کرد بدو دفعت یا بسه دفعت بیرون کنند و اگر از رگ خون رقیق آید رگ زدن پشیمان نشاید شد که بسیار
باشد که نخست اندکی خون رقیق بیرون آید و بعد بدین سبب است که رگ فراخ باید گشاد تا خون غلیظ باسانی
بیرون آید و زنان را رگ مابض باید گشاد یا صافن تا حیض ایشان روان شود و تن پاک گردد و آنجا که
طبیب را معلوم گردد که بخار این خون اندر دماغ محکم شده است رگ پیشانی باید گشاد و پس از گشادن رگ
یک هفته آسایش دهند و بعد از آن ماء الجبن چنانکه پیشتر یاد کرده آمده است و استفراغ با یارج
فیقرا و اطریفل کوچک و افیمون هم بران ترتیب می کند اگر بدین علاج اثر بهتری پدید آید بها و نعمه
و اگر نه داروها قوی تر دهند و بهترین داروی اندرین باب آنست که ایارج جالینوس دهد اگر پس
از آنکه سه دفعت با یارج جالینوس استفراغ کرده باشی اثر بهتری پدید نیامده باشد حب سازند از حجر ارمنی مغسول
و ایارج فیقرا و افیمون و غاریقون و شحم حنظل و سقمونیا از هر یک بران مقدار که طبیب از بهر آن شخص صواب بیند
و ایارج فیقرا و روفس و لوغادیا نیز با مطبوخ افیمون و هلیله کابلی و هلیله سیاه و اسطوخودوس و
مویز منقا و اندکی نمک هندی سود مند باشد اگر نیز ازین راحتی نیابد حجر ارمنی دو درم سنگ یا
سه درم سنگ باندازه باید داد و میگوید بغرغره اید و بکاهند چنانکه صواب بیند طبیب از بهر شخصی
و دیگر جای میگوید که پیش یک درم سنگ دهند و از هر شربتی از داروهای قوی تا دیگر شربت یک بار
یا دو بار سه درم سنگ اطریفل کوچک و یک درم سنگ ایارج فیقرا و افیمون یک درم سنگ ترکیب

واگر قوت قوی باشد خون را بدان مقدار که
طبیب تقدیر کند که بیرون میباید کردن
بیکبار بیرون کند از بهر آنکه این استفراغ
که بیکبار باشد قوت برآمدن بخارها
به دماغ باز گیرد

از منی مغسول با یارج فیقرا ترکیب کنند نیم
به هند اسکندر میگوید حجر

کنند و بدهند و هر گاه که این همه شرطها بجای آرند و علت بر جای خویش باشد نومید نشاید شد لکن
هم این طریق بر دست می باید داشت که هر وقت که هوا بگردد بهتری پدید آید و اگر از ان هوا بهواء دیگر
شود صواب باشد و معجون نجاح اندرین باب سخت نافع است خون را از خلط سودا خالی کند
صفت معجون نجاح بگیرند هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه و بلیله و آمله از هر یکی ده درم سنگ تربد
و اسطوخودوس و بسفایج از هر یکی پنج درم سنگ حجر ارمنی مغسول دو درم سنگ و انگبین مصفی
چندانکه همه داروها شربتی چهار درم سنگ و اگر شخصی ضعیف باشد و علاجهاء قوی احتمال نکند
او را جز بماء الجبن و سفوفی که با وی دهند علاج نشاید کرد صفت سفوف بگیرند افتیمون و هلیله
سیاه از هر یکی یکدرم سنگ شکر چهار درم سنگ همه را بکوبند و سفوف کنند و اگر شخصی باشد که قی
کردن آزموده باشد و بآسانی تواند کردن نخست از همه کارها قی کند تا بقوت قی کردن مادتهای سودائی
از قعر تن بجنبد و بمعده آید و بقی بیرون شود و تدبیر قی برین گونه باید کرد نخست سه روز اندر طعام
چیزهاء لطیف کننده بکار می برد چون ترب بسرکه و کرفس و سداب بسرکه و روز چهارم طعامی خورد که آن
بهر قی موافق بود و ازین کرفس و سداب و ترب ماهی بکار برد فزون تر و از داروها قی آنچه طبیب صواب بیند
بدهند تا قی تمام کرده شود اندر مدت سه هفته سه دفعت قی کند بدین ترتیب و هر باری که از قی کردن
فارغ شود ضمادی سازند از مصطکی و افسنتین رومی و گل سرخ و سنبل و اسارون و سعد و بر معده
او نهند تا معده را قوت دهد و بعد از آنکه سه هفته قی کرده باشد تدبیر علاجهاء دیگر کنند که یاد کرده
آمده است و بباید دانست که حال آمیختن سودا با خون مختلف باشد گاهی که سودا لطیف تر و تیز تر باشد
و از خون متمیز اندر عروق تولد کند و علاج این سهل تر باشد و چنانکه بتازی طاقی گویند خارش و گر
و بهق سیاه و مانند آن از وی تولد کند و علاج این سهل تر باشد از بهر آنکه مادهٔ لطیف است و از خون
متمیز است و گاهی سودا ساکن تر و غلیظ تر باشد روی بجشب نهد چنانکه بتازی داست گویند بوا
و دوالی و داء الفیل از وی تولد کند و این را نیز بحکم آنکه از خون متمیز باشد سهل شمارند اگر چه علاج او عسر
تر باشد و گاهی همه اجزای سودا با همه اجزای خون آمیخته باشد نامتمیز بیماریها گوناگون تولد کند و این

و غاریقون پنج درم سنگ م

و بر سر خون ایستاده باشد م م

مالیخولیا

مالیخولیا که یاد کرده آمد از ان جمله باشد و آنجا که سبب مالیخولیا گرمی جگر و حدود دهاء او باشد حال او
همچون حال مکبودان باشد و مکبود کسی را گویند که اندر جگر او آفتی باشد و علاج او بشربتهاء خنک باید
کردن چون آب تخمها و آب کسنه و کشکاب و آب کدو و آب خربزه هندو و شراب بنفشه و استفراغ بآب
لبلاب و آب کسنه و فلوس خیار شنبر و خرماء هندو و شیرخشت باید کرد و بماء الجبن و گاه باسلیقه باید
گشاد و غذاهاء خنک باید داد و هر وقت که طعام خورد لختی کوک و کسنه با سرکه بخورد و اگر سده باشد یا
حاجت آید که خلطی را لطیف کند لختی کرفس با آن بخورد و چکندر و اسفاناخ نیز موافق باشد و کوک و کسنه
پخته و خام نیز هم سود دارد و اگر قوت هاضمه قوی باشد و اندر منفذهاء جگر سده نباشد طعامهاء
خنک و غلیظ باید داد تا با حرارت جگر باز کوشد و با آن برابری کند چون هلام و فرداز گاو و ماهی تازه و
بطون گاو و سر و پاچه بسرکه پخته و مانند آن و آنجا که سبب ضعیفی سپرز باشد رگ اسلم باید زد و سپرز
را پاک کردن و قوت دادن بتدبیرهائی که اندر باب علاج مادهٔ سودائی که با خون آمیخته باشد یاد کرده
آمده است بکار باید داشت و آنجا که مالیخولیا مراقی باشد قی نباید فرمود مگر کسی را که بآسانی قی کند
و خلط اندر فضاء معده باشد صواب آن باشد که طبع را نرم دارد با افتیمون و ایارج فیقرا بهم آمیخته
و اگر حاجت آید که هر روز ازین ترکیب کنند یعنی افتیمون و ایارج فیقرا مقداری که طبیب مصلحت بیند بخورد
سخت نافع باشد معده را پاک کند و خلطها را که اندر معده باشد بآسانی از معده فرو کند از زدن
دفع کند و هر گاه که این طریق بر دست دارند معده و امعا بدان راست بایستد که ثقل را دفع میکند
و هر گاه که این طریق بر دست دارند هر بامداد شراب افسنتین بکار دارند صفت آن بگیرند افسنتین
رومی ده درم سنگ گل سرخ پنج درم سنگ تربد سپید تراشیده چهار درم سنگ سنبل دو درم
سنگ غاریقون چهار درم سنگ این همه اندر دو من آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند هر بامداد سی درم
سنگ ازین شراب با بیست درم سنگ شکر سوده بخورد و اگر قنطوریون باریک را بپزند و بپالایند و گاه
هر بامداد همچنین بکار دارند سودمند باشد معده را پاک کند و طعام بگوارد و طبع را نرم دارد و هر
که معده پاک میشود و طعام هضم میکند و ثقل طعام دفع میشود و بادها و بخارها تولد نکند و ماده

بزرگ م ر

سپرز یاد کرده آید و ماء الجبن که بسکنجبین افتیمونی
کرده باشند باید داد و هر چه اندر علاج م

علت بریده شود وماء الجبن که از شیر گاو سازند واز شیر اسپ طبع را نرم کند اندک اندک اسهال اندک کند
وبسیار آن اسهال بسیار کند وطعام او یک لون باید الوان نشاید آن بهر آنکه قوت معده اندر هضم الوان
متحیر شود وهضم نتواند کردن ویک لون را هضم کند وحیوانی که از بهر او کشند گوشت او اندر برف ویخ باید
یک روز نهاد تا نرم شود وآنچه بر پلنگ نباید کرد تا خشک نشود وهنوز تری باید که مانده باشد وباید فرمود
تا هر وقت که معده او خالی باشد افسنتین رومی وشبت وپودنه دشتی وزیره وانیسون وتخم کرفس اندر آب
بجوشانند وبپالایند وآن آب اندر مثانه گاو کنند وبر معده او نهند ونگاه دارند معده را قوت کند وبادها
باز دارد واگر خواهند که قوی تر باشد سعتر وکندر با این چیزها یار کنند وباید دانست که بیشترین خداوندان
مالیخولیا از شربتها وطعامها سرد وتر منفعت یابند بدین سبب یکی ضد تریها بالخشکی وبا سودا ودیگر
آنکه از چیزها وبخارها تولد نکند وبر دماغ نرود واگرچه منفعت چیزها سرد وتر ایشان را منفعت حقیقی
نیست لکن بحکم آنکه اندرین چیزها تولد سودا نباشد مدد ماده سودا از تن ایشان گسسته گردد وآن ماده
که حاصل باشد بخار نتواند گشت امیدوار باشد که طبیعت بر آن مستولی گردد وآن را باصلاح آرد واز
این معنی است که گاه باشد که تدبیر لطیف زیان دارد وسودا را یاری دهد از بهر آنکه تدبیر لطیف
یا بسوزاند آن وراحت از قذف بلغم نباشد لکن هر گاه که امتلا وفشار ... اخلاط را بسوزاند وسردی
وتری را کمتر کند وبایستی که خداوندان این علت از قذف بلغم معرور نباشد از بهر آنکه آن راحتی از
قذف بلغم نباشد لکن هر گاه که امتلا وفشار ... اخلاط اندک کند یکی بقذف بلغم کمتر شود راحت بدید آید
اینجا معلوم گردد که اندر علاج مالیخولیا آنست که تری حاصل میکنند واندر استفراغ هیچ تقصیر نکنند
بولس گوید از جهت استفراغ سودا دوازده گرم افتیمون با ماء الجبن بباید داد واگر ماء الجبن حاضر نباشد
با ماء العسل دهند دوازده گرم مردم باشد ومیان هر استفراغی تا استفراغی دیگر هر روز شراب
افسنتین می باید داد از بهر آنکه افسنتین اندرین علت سخت نافع است معده را پاک کند وقوت دهد
وادرار بول آرد وچون از خلط غلیظ بادرار بول صافی کند واینجا که ماده سودا با بلغم آمیخته باشد
سکنگبین از سرکه عنصل سازند موافق باشد خلط غلیظ را لطیف کند روفس میگوید جماعتی را شناسم

کند سخت بریان جو

که افسنتین

که افسنتین تنها بکار داشتند واز این علت خلاص یافتند بوالخیر خمار میگوید من آزمودم افسنتین را
اندرین علت همچنان یافتم که روفس میگوید که منفعت آن بزرگ یافتم روفس حکایت میکند وآن حکایت اندرین
باب سخت یاد آمده است میگوید مردی را دیدم که عمر او سی سال بود اندر امعاء او خلط غلیظ لزج گرد آمده
بود بدان سبب طبع او بسته بودی چنانکه هر سه روز یا چهار روز یکبار طبع او اجابت کردی وجز بدارو
یا بحقنه طبع او نرم نشدی وهر وقت که دارو خوردی بلغمهای غلیظ چون سنگ شده از وی بیرون آمدی
ومن از بهر او سکنگبین عنصلی ساختم بعسل وفرمودم که هر روز یک شربت ازین میخور از آن منفعت
یافت وهر روز یکبار طبع او اجابت میکرد واز آن بلغم لختی می آورد مدتی بر آمد مرا بدید وبا من مشورتی
بکرد وهمان سکنگبین بکار میداشت تا نزدیک یکسال نزدیک من آمد وگفت دردی اندر سپرز همی یابم
دست بر سپرز او نهادم آماسی یافتم ازوی پرسیدم که اندرین مدت که مرا ندیدی چه میکردی گفت
از آنچه فرموده بودی هیچ نکردم الا آنکه سکنگبین بکار میداشتم بگفتم دست از آن سکنگبین بدار وبعوض
آن چیزی دیگر فرمودم روزی چند بگذشت آن سوزش کمتر نشد من از بهر آنکه گمان بردم که بسبب آن سکنگبین
که پیوسته بکار داشته است آن خلط غلیظ کمتر شده است وخلطی پر اندر تن او تولد کرده دارویی
مسهل دادم دارو بس کار نکرد روز دیگر افتیمون دیگر وبسفایج واندکی سقمونیا دادم طبع او اندکی
گشاده شد وحرارت قوی که از افتیمون تولد کند از اندرون او تولد کرد روز دیگر ماء الجبن با افتیمون
دادم شبانگاه آن رنج را تب آمد روز دیگر اعراض مالیخولیا بدید آمد خواستم که وی را فصد کنم باز
تاخیر کردم وبر سپرز وشکم او ضمادها ساکن کننده وقوت دهنده برمی نهادم وهر وقت که اعراض مالیخولیا
ساکن شدی گفتی آن سوزش سخت تر است وبالا برمی دهد ودیگر روز از پای چپ نزدیک شتالنگ
رگی بگشادم وخون بیرون کردم مقداری سره آن سوزش سپرز او اندکی کمتر شد واعراض مالیخولیا بیشتر
زایل شد روز دوم بدو دفعت خون دیگر بیرون کردم از بهر آنکه قوت مرد بر جای بود وفردای این روز ماء
الجبن دادم بی افتیمون از حرارتی که افتیمون کند اندیشیدم لکن ماء الجبن بسیار دادم تا طبع او اجابت
کرد وحقنه نیز فرمودم وضمادهای خنک بر سپرز او می نهادم ودیگر روز اندکی سقمونیا اندر ماء الجبن

خل کردم وبدادم بدین ترتیب هشت روز اورا علاج کردم بسلامت از علت بدر آمد هم دو فصد کردم وبدا[دم]
بدین ترتیب هشت روز اورا علاج کردم بسلامت از علت بیرون آمد هم روغن میکویم مردی دیگر را دیدم
که هر سال اندر فصل بهار میان پهلوها را دردی بیرون آمدی وبا این درد نه تب بودی ونه نفخ وگفتی این
درد بیست سوزان اندر جایگاه درد حرارت ظاهر یافتی وهر سال بسبب این درد فصد کردی ومسهل
خوردی وخلتی کمتر شدی لکن تا هوا گرم نشدی بقیت درد برجای بودی ورا گمان افتاد که فصد کردن
ودارو خوردن اورا سود نمیدارد واگر علاج کند واگر نکند این درد بمدتی سلطانی خویش می راند وبدان
وقت زایل میشود دست از رگ زدن ودارو خوردن باز داشت این درد بروی صعب گشت واز پس
روز آغاز کرد بسوی بالا بر آمدن تا نزدیک پستان رسید رگ ودارو خورد فایده ندید آن درد همچنان بر آمد
تا رخسار او برسید من اندیشیدم که نباید که این درد بچشم ودماغ او بر آید ومرد هلاک شود بار فصد
کردم یک بار بر پای چپ نزدیک شتالنگ ویکبار بر دست وسه بار مسهل دادم پس بر میان پهلوها
داغ بر نهادم آنجا که آغاز درد از آنجا بود آرامی تمام بدید آمد وچهار روز بگذشت وهیچ رنجی نبود روز
پنجم گفت پیش چشم خیالهای سیاه می بینم واز بهر آنکه فصد بسیار کرده بودم ودارو داده وخشکی تولد کرده
بود نه فصد توانستم کردن ونه دارو توانستم داد به تدبیرهای تری آرنده مشغول گشتم تا هرگاه که خلطی ترسی
باز آید اگر دیگر باره مسهل باید داد آن خیالهای سیاه دو روز بود وسوم روز اعراض مالیخولیا بدید آمد
قوم او امید از وی برداشتند لکن من از بهر آنکه دانستم وماده گسسته کرده بودم وتبری باز آوردن
مشغول می بودم چند روز وکشکاب وغیر آن میدادم بمدتی سی روز زایل شد واز ابتدا بدید آمدن
درد تا این روز که علت زایل شد هشتاد طبیبان سبب این جستن گرفتند وهر یکی چیزی دیگر گفتند اما
من دانستم که اندر شریانهای او فضلی سودائی بود بتدریج خون او را تباه میکرد وآن تباهی ببالا بر می داد
واز بهر آنکه استفراغها قوی کرده بودم واصل فضل بیرون کرده آنچه باقی بود نقصان میگرفت بتدریج
اگرچه بر بالا همی آمد چون بمبلغ رسید ضعیف گشته بود لکن از بهر آنکه آنجا ملوثها یافت چون حمره گشت
آنرا سودا گردانید تا مالیخولیا توانست کرد واز بهر آنکه ماده اندک بود ولطیف حمره که بد بود سست ضعیف

باستفراغ

باستفراغ حاجت نباید لکن بتدبیرهای تری آرنده بصلاح باز آمد باذن الله عز وجل واندر تجارب محمد زکریا
همی آید که جوانی را که خداوند مالیخولیا بود نزدیک او بردند وآنچه بروی ظاهرتر بود از اعراض مالیخولیا آن بود
که گاهی موی روی همی کندی وگاهی کلوخ از دیوار همی کندی واندر خایه غلولها سخت پدید آمده بود چون ناری
محمد زکریا بفرمود تا ویرا فصد کنند واگر خون سیاه بینند چندان بیرون کنند که رنگ خون بگردد واندر
یک ماده دو بار مطبوخ افیتمون دهند وآن شب که بامداد دیگر روز مطبوخ خواهند داد وقت خواب
سه درم سنگ افیتمون با مویز دانه بیرون کرده بکوبند وبدهند وبامداد مطبوخ دهند وروغن بنفشه
بر سر او می نهند وبر خایه او ضمادهای نرم کننده بر می نهند ودل او خوش میدارند بدین تدبیر بصلاح وقت
یافت صفت مطبوخ افیتمون بگیرند افیتمون وهلیله کابلی واسطوخودوس ومویز دانه بیرون کرده از هر
یکی ده درم سنگ بسفایج پنج درم سنگ تربد نیم کوفته چهار درم سنگ واندر بعضی نسخها
می آید سناء مکی هفت درم سنگ همه را اندر یک من ونیم آب بپزند چنانکه رسم است وبپالایند و
از بهر کسی که مطبوخ نخواهند ساختن حب افیتمون سازند صفت حب افیتمون بگیرند افیتمون ده
درم سنگ بسفایج وغاریقون از هر یکی یک درم سنگ خربق سیاه ونمک هندی از هر یکی نیم درم
سنگ اسطوخودوس چهار دانگ ایارج فیقرا یک درم سنگ ونیم این دو شربت تمام بدهند
صفت مفرح که خداوند مالیخولیا را شاید بگیرند بادرنجبویه وپوست ترنج وقرنفل ومصطکی
وقرفه وجوزبوا وقاقله نارمشک وبهمن سفید وسرخ وزرنباد ودرونج وزعفران وتخم بادرنجبویه
مشک دو دانگ ونیم
وتخم فلنجمشک از هر یکی دو درم سنگ ونیم این همه را بکوبند ونگاه دارند وپنجاه درم سنگ هلیله
کابلی مقشر وهفتاد وپنج درم سنگ آمله مقشر بکوبند واندر دو من آب بپزند تا بنیمه باز آید وبدست
بمالند وبپالایند ونیم من انگبین بر افکنند وبقوام آورند وداروها بدو بسرشند چنانکه رسم است شربت
دو درم سنگ ونیم باب دوم از جزو دوم از گفتار نخستین اندر انواع دیوانگیها دیوانگی
چهار نوع است یکی را بلغت یونانی مانیا گویند دوم را داء الکلب گویند سوم را [illegible] چهارم را
قطرب وخداوند مانیا دیوانه باشد که خوی ددگان گیرد وهرچه یابد بشکند وبدرد وهمیشه قصد آن

میکند که در مردم افتد چنانکه خوی ددکان باشد و نظر او بنظر مردمان نماند بنظر ددکان ماند و داء الکلب
نوعی از مالیخولیاست لکن گاهی بدخوئی کند و گاهی مهربانی کند و چاپلوسی کند همچون خوی سگان و مادهٔ
علت مالیخولیا بخار صفرای سوخته باشد که اندر دماغ گرد آید یا بخار سودای سوخته و مادهٔ مالیخولیا
خوی سودا باشد یا بلغم سودائی یا ببسیاری سودای طبیعی و صبار از پس سرسام گرم و تبهاء محرقه افتد
و سبب این خشکی طبع بیمار باشد تا بدان سبب حرارت و بخار صفرای سوخته بدماغ او بر شود و تب
ضعیف کرد چنانکه گمان افتد که نیست و قطرب نوعیست از مالیخولیا و خداوند این بیماری قرار نگیرد
و قطرب جانوریست خرد همچون پشه بر سر آب می‌رود و حرکتهاء زود کند از چپ و از راست و پیش
و پس بی ترتیب و بی معنی و بدو از جهت بی آرامی این علت را قطرب گویند علامتها فرق میان مالیخولیا
و سرسام گرم آنست که خداوند سرسام اندر تب مطبقه سوزان باشد و چشمهاء او سرخ و رگهاء
او برخاسته و چشمهاء خداوند مالیخولیا خشک و در مغاک فرو رفته بود و پوست روی و پیشانی او خشک
و درشت و تن او لاغر باشد و سخن پیهشانه بسیار گوید و نبض بسبب خشکی صلب و صغیر باشد و دلیل
اندر بیشتر وقتها وقتی تمام رنگ بود و گاهی باشد که بسرخی گراید و قوام اندر هر دو حال رقیق باشد
اما آنچه مادهٔ او صفرای سوخته باشد تند و برجنده باشد و زود اندر حرکت آید لکن زود فرو آرامد
و آنچه مادهٔ او سودای سوخته باشد ساکن از آن باشد بلکه همچون عاقلی و متکبری باشد لکن هرگاه که بشورد
و اندر حرکت آید او را دشوار فرو توان گرفت و دیر آرام گیرد و خداوند داء الکلب میان این و آن باشد
از بهر آنکه مادهٔ او با خون آمیخته باشد و خداوند صبار از همه شوریده‌تر و بیقرارتر باشد و پیهشانه
بیشتر گوید و دلیل او سپید و رقیق باشد همچون آب صافی از بهر آنکه حرارت همه روی بدماغ او دارد
و از خویشتن بدان سبب بی خبر باشد و گاه باشد که بول او باز گیرد و دستاندنها بندد و می‌مالد
و از بی عقلی نداند که چه می‌باشد و گاه باشد لرزه بر اندامهاء او افتد و خداوند قطرب از مردم بگریزد
و مأوی اندر گورستانها گیرد تا مردم کمتر بیند و اگر یکی را بیند از وی بگریزد و اگر از آن جانب دیگری
را بیند از وی نیز بگریزد و ترش روی و گرفته باشد و اندوهمند باشد و بر پای او ریشها و جراحتها

باشد

باشد از بهر آنکه بشب بسیار گردد و پای او بر سنگ و خار و مانند آن بود و همی افتد و جراحت همی شود
و از وی نیز حذر باید کرد از بهر آنکه وی از مردم نفرت شده و اعتقاد او چنانست که از مردم بباید گریخت
اگر ناگاه کسی در دست وی افتد بدین اعتقاد از دست وی دشوار تواند رست علاج این علت بعلاج
سرسام گرم نزدیکست نخست نگاه باید کرد اگر امتلاء اخلاط باشد فصد کنند تا الحتی خون بد کمتر شود و
بهر وجه که ممکن گردد تدبیر آن کنند که تری بدو باز می‌آرند و هر یکچندی استفراغ سودا کنند اینجا که خلط
دموی با صفرائی باشد از پس فصد استفراغ بمطبوخ هلیله کنند و اینجا که سودائی باشد استفراغ به
مطبوخ افتیمون اندر باب گذشته یاد کرده آمده است صفت مطبوخ هلیله هلیله زرد مقشر بازرد
درم سنگ افسنتین رومی و افتیمون از هر یک چهار درم سنگ بسفایج نیم کوفته پنج درم سناء مکی سه
درم سنگ ترید نیم کوفته چهار درم سنگ آلوی سیاه سی عدد خرما هندی بیست درم سنگ فلوس
خیار شنبر بیست درم ترنگبین پنجاه درم سنگ این مطبوخ بپزند چنانکه رسمست و بپالایند اگر
حاجت آید نیم دانگ سقمونیا در وی حل کنند و بدهند این نسخه چون دستوری است و طبیب در خورد
هر شخصی تصرف میکند و می‌کاهد و میفزاید و باشد که بنفشه و عناب و نیلوفر زیادت کنند و از جهت
مراعات معده مصطکی و انیسون زیادت کنند و تدبیر تری باز آمدن بدین ترتیب کنند هر بامداد
شربتی کشکاب مقدار چهل درم سنگ یا بیست درم شراب خشخاش و سه درم سنگ روغن بادام
صفت شراب خشخاش بگیرند آب نیلوپر و آب بنفشه و آب کدو از هر یکی نیم من تخم خشخاش سپید صد
درم سنگ کوفته و تخم کرده و بعضی طبیبان که مثقال تخم قند سپید ناکوفته با این یار کنند و تخم را اندر
آبها تر کنند و سه روز بنهند پس تخمها بدست بمالند و بفشارند و آن آب را صافی کنند و یک من
شکر بر افکنند و برسم جلاب بپزند و بقوام آرند و از پس این شربت گرمابه و آبزن و روغن بنفشه
مالیدن و از پس گرمابه آسایش و خداوندی غذاها سبک و گوارنده و پسندیده چنانکه معلوم است
و اگر از کشکاب ملالت نماید این شراب به آب انار شیرین دهند و اگر طبع خشک باشد با شراب آلو
دهند تا هم تری کند و هم نرمی کند و نگاه کنند اگر اندر دماغ فضله خونی باشد رگ زیر زبان بازک

پیشانی یارك یعنی بکشایند و اکر فضلهٔ سودائی باشد چند هر شبی دو درم سنك حب شبیار دهند
صفت حب شبیار ایارج فیقرا و افتیمون از هر یکی دو درم سنك اسطوخودوس یك درم سنك شحم حنظل
یك درم سنك حجر ارمنی مغسول با حجر لاژورد مغسول از هر یکی یك درم سنك خربق سیاه چهار دانك
بلیله کابلی ده درم سنك کثیرا یك درم سنك حب کنند چنانکه رسمست و اکر فضلهٔ صفرا سوخته بود
شبیار بدین صفت سازند بکیرند ایارج فیقرا و هلیلهٔ زرد و افتیمون از هر یکی جزوی سقمونیا نیم
جزو شربت یك مثقال و شبیارها با بدان حاجت باید داد و افراط نشاید کرد تا خشکی زیادت نشود لکن
چندان دهند که دانند که منفعت میکند و اما نطولها چندانکه توانند بکار می باید داشت و اکر در یك
روز پنج بار نطول بکار دارند شاید پس از آنکه استفراغی کرده باشد صفت نطول بنفشه و نیلوفر و کل و خطمی
و شاهسپرغم و کشنك جو برك بید کل سرخ و برك کولك و بابونه از هر یکی یك مشت برك مورد تر و برك عنب الثعلب
از هر یکی یك مشت این همه را بپزند و اندکی مایه پیش سر و الخارنه و این آب نیم کرم بر سر او می دوشند و مسکه
بر سر او طلی میکنند و اکر خواب نمی آید پوست خشخاش و بابونه بپزند و بر سر او می ریزند و اندر غذا کوك و
تخم کوك همی پزند و اندك دارچینی با آن بکار میدارند و نباید که داشت که طبع او خشك شود تا بخار بر سر او
رود و کرانها و ساقها را پیوسته می بندند و همی مالند و پایها و اندر آب کرم همی نهند و همی شویند و اکر
در آب بابونه پخته باشند سخت نیك باشند و تخم کدو را اندر بنفشه بپوشند و روغن آن بکشند و اندر
بینی همی چکانند و اندر ناف و مقعد و کف پای او همی مالند و اکر روغن مغز کدو با شیر زنان یا بسپیدهٔ
خایهٔ مرغ بر سر او می نهند و اندر بینی میچکانند صواب باشد و هر چه ادرار بول آرد از وی دور دارند و
شراب رقیق سپید ممزوج موافق باشد و هر چه خواب آرد و اکر کسی را بر نخانند از حرکتهاء مضطرب یا بر
خویشتن جنایتی کند او را ببندند و علاج میکنند و اکر از بهر او چیزی چون قفصی سازند و او را اندران
قفص کنند و محکم بربندند قفص را و معلق بیاویزند صواب باشد و خداوند قطرب را هم بدین ترتیب
علاج کنند الا آنکه اندر فصد او مبالغت کنند و خون چندانکه نزدیك غشی برسد بیرون کنند از بهر آنکه
خون او سخت بد باشد و اندر تری باز آوردن نیز مبالغت کنند بهر نوعی و استفراغ بماء الجبن کنند و اکر

یك هفته بر بامداد شربتی ماء الجبن بدهند و با یارج ارکاغانیس یا غیران استفراغ کنند صواب باشد
و از پس استفراغ بتریاق فاروق دل او را قوت دهند و اندر تدبیر خواب او نیز معالجت و مبالغت باید
کرد و چیزها که خواب آرد چون افیون بقدر حاجت می باید داد و اکر مدتی علاج کنند و بهتری ظاهر نشود
او را نیك بزنند دردناك و بچوبهاء سخت بر روی و بر سر او زنند و بر میان سر او داغ بر نهند بدین طریق
بهوش باز آید و اکر دیکر بار بشود دیکر بار بزنند نیك شود

باب سیوم از جزو دوم اندر

کفتار نخستین اندر عشق عشق بیماریست که مردم آنرا خود بخویشتن کشند و چون محکم شد بیماری
باشد با وسواس مانند مالیخولیا و خود بخویشتن کشیدن چنان باشد که مردم همه اندیشه اندر خوبی
و پسندیدکی صورتی بندند و امید وصل او اندر دل خویش محکم کنند و قوت شهوانی او را بدان مدد
میدهد تا محکم کردد علامتها چشمهاء عاشق بود فرو رفته و خشك باشد و الا بوقت کریستن تر شود
و سخن کفتن بیشتر باشارتها چشم باشد و با تبسم چنانکه کسی چیزی خوش شنود یا چیزی خوب بیند و
دم سرد بسیار کشد و هر وقت که غزلی و بیتی شنود که اندر وی ذکر وصال باشد طربی اندر وی بدید آید
و اکر بیتی شنود که اندر وی ذکر فراق باشد بکرید و حزنی اندر وی بدید آید و شمایل او از آنچه پیش بوده باشد
بکردد و نبض او مختلف و بی نظام باشد خاصه آن وقت که ناکاه معشوق را بیند یا نام او شنود یا خبر او یابد
و کسی که عشق و نام معشوق پنهان دارد بدین طریق بتوان دانست که معشوق او کدام است و این چنان
باشد که طبیب انکشت بر نبض او دارد و بفرماید تا ناکاه نام آن کسانی که کمان برند که عشق او بر ایشان است یاد کنند
و صفت هر یك میکنند و احوال هر یك میکویند چند بار بیازمایند تا از تغییر نبض او نزدیك شدن نام و
صفت آن کس معلوم کردد که معشوق او کیست و چه نام است و خواجه بوعلی سینا میکوید این طریق آزمودم
و بدست آوردم که معشوق کیست و دیدم که عاشق بیماریها کشیده بود و قوت او رفته و بحد ذبول رسیده
چون وی را امیدوار کردند که میان ایشان وصل صحبت خواهد بود و بدانست که آن امید درستست
قوت او باز آمد علاج بپذیرفت و سلامت یافت چنانکه از زودی علاج پذیرفتن او تعجب کردم و میکوید
چون علاج دشوار کردد تدبیری باید کرد تا بطریقی حلال میان ایشان وصل جویند تا زود بصلاح آید علاج نکاح

باید کرد تا اندر تن او هیچ خلطی سوخته است اگر قوت دارد بحسب تدبیر استفراغ از خلط کنند و اگر
قوت ضعیف باشد قوت را مددی دهند و او را امیدها دهند و پیش نهند تا لختی قوت بدو باز آید پس تدبیر
استفراغ کنند پس تدبیر تری باز آوردن بدست گیرند و پس تدبیر خوش خوابی او کنند چنانکه اندر بابها
گذشته یاد کرده آمده است و خصومتها و شغلها بهم که مردم را مشغول دارد ترسانند تا بدان مشغول
شود و اندیشه عشق فراموش کند و اگر دیگری را پیش او ستودن گیرند و وصف شمائل و اخلاق او کنند تا
وی را بدین دیگر رغبت افکنند تا باشد که لختی بدین میل کند و قوت عشق آن نخستین کمتر شود و پیش از آنکه
عشق قوی و محکم شود شغلی مهم در پیش او نهند تا هر دو اندیشه از پیش دل او برخیزد و اگر عاشق خردمند
باشد او را نصیحت کنند و پند دوستان و دریغ داشتن روزگار او بعشق کفایت باشد و در جمله تدبیرهاء
صواب هر بچندی کنیزکی خریدنست و بدیشان مشغول داشتن تا بتدریج آن اندیشه چنین فراموش کند
و دل از آن باز دارد و نوعی دیگر اندر تدبیرها صواب آنست که پیره زنان یا مخنثان را بوکالت تا از معشوق
او حکایتهاء زشت ناپسندیده که مردم را از آن ننگ آید و نفرت کند می گویند تا دل او سرد شود و چنانکه
که این حکایتها با یکدیگر گویند و چنان نمایند که پنهان از وی گویند و نمیدانند که او میشنود تا ایشان را
صاحب غرض نداند و بعضی را بسماع و طرب و آسایش باشد و دل خوش کرد و بعضی را اندیشه عشق تا که
کرد و زیان دارد و این بتجربه توان دانست و بعضی علاج اصحاب مالیخولیا باید کرد باب چهارم اندر
غفلت و ابلهی و فراموشکاری و بدزبان و اخلاط ذهن و فساد تخیل این همه بیماریهاء دماغی است
و آفت عقل است و سببهاء غفلت و ابلهی و هذیان و اخلاط ذهن در همه جزو میان است از دماغ
لکن غفلت و ابلهی آفتی است از جنس نقصان و بطلان حال چون حال کودکی یا حال پیری و خرفی یا کارها
ایشان نقصانی در حال نیست از نقصان عقل و هرچه از جنس نقصان و بطلان است سبب آن سردی مزاج
دماغ باشد [illegible] است که روح مفکره را غلیظ کند و بفسراند و از کارها باز دارد و تا بدانکه
غفلت و ابلهی [illegible] ازیرا نیست که آفریدگار تبارک و تعالی محل تفکر و تمیز را که بخش میانین است
کم تر از دیگر بخشها کرده تا بقوت حرارت افعال تفکر و تمیز حاصل میگردد و این سردی عارضی که سبب غفلت

والبلهی

والبلهی است سه گونه باشد یا سردی ساده باشد یا سردی و خشکی بهم باشد یا سردی و تری بهم باشد
و هذیان و اخلاط ذهن آفتی و اضطرابی است که مضرت آن اندر تمیز و تفکر پدید آید و خداوند این
علت نه آن کند که باید کرد و نه آن گوید که باید گفت و نه آن جوید که باید جست و نه آن اندیشد که باید اندیشید
و سبب این یا گرمی دماغ باشد یا نقصان گوهر دماغ از بهر آنکه این آفتی اضطرابی است و همچنانکه هرچه از
نقصان و جنس آفت دماغ است سبب آن سردی مزاج بود و هرچه از جنس اضطرابست سبب آن گرمی مزاج
باشد که صورت و شکل مردم و غیر مردم دیگر بر خلاف آن نماید که باشد یا پیش چشم او خیالها پدید آید که موجود
نباشد چنانکه بیمار گوید این فلان کس را از پیش من دور کنید و فلان کس را از من باز دارید و سبب این هم
گرمی دماغ باشد و آفت اندر جزو نخستین باشد از اجزای دماغ و فراموشی که آنرا نسیان الذکر گویند آفتی است
که سبب آن سردی مزاج بخش بازپسین دماغ باشد و این چنان باشد که همه حاسها بسلامت باشد و هرچه
شنود درست شنود و لکن بهرچه دید و شنید زود فراموش کند و باید دانست که اگر نخست آفت فراموشی
باشد و بر تبع آن بسبب مشارکت اجزای دماغ مضرت با فعال تفکر و تمیز باز دهد سهل تر از آن باشد
که اگر نخست مضرت با فعال تفکر و تمیز افتد و بر تبع آن بسبب مشارکت آفت فراموشی پدید آید و اما اسباب
اخلاط ذهن و هذیان بخار عفونتها که از همه تن بر آید چنانکه اندر تبهاء گرم باشد یا بخاری که از آماس
عضوی یا المی و آفتی که اندر آن عضو باشد چون فم معده و رحم و آماس پای و غیر آن چنانکه اندر باب
مالیخولیا شرح داده آمده است یا خشکی دماغ بسبب بی خوابی و اندیشه بسیار اندر علتهاء باریک و غیره
آن علامتها باید دانست که اگر چه محل تفکر و تمیز دیگر است و محل باز داشتن دیگر از بهر آنکه هر دو
از جنس نقصان و بطلان است اسباب هر دو یک جنس است و علامتهاء و علاج هر دو بیکدیگر نزدیک است
و گفته ایم که اسباب غفلت و ابلهی سه گونه است یا سردی ساده است یا سردی و خشکی بهم یا سردی و
تری بهم اما علامت سردی و خشکی بی خوابی است و خشکی بینی و ادراک محسوسات و معقولات [illegible] دشواری و
کارهاء گذشته یاد ماند و کارهای وقتی فراموش کردن از بهر آنکه معلوم گشته است که چیزی که خشک بود
نقش دشوار پذیرد و نقشهائی که پذیرفته باشد بدشواری بگذارد و علامت سردی و تری خواب بسیار

و بسیار بود که اختلاط ذهن و هذیان با فساد تخیل باشد و اخچنین و
صح

وتری پنی وبسیاری لعاب وآب دهان وکرانی سر وچشم است وکارها کذشته فراموش کنند وکارها
وقتی بعضی مدت اندک یاد مانند وبعضی زود فراموش کشتن وعلامت سردی ساده میان این و
آن باشد وعلامتهاء اخلاط دهن اینست که هر بیماری که از دردی همی نالیده باشد وناکاه از آن درد
خبر شود بی انکه سبب دردی زایل شده باشد بباید دانست که از خویشتن بی خبر است واندر اخلاط
دهن افتاده وزبر جامه وکاه دیوار جستن ودست پیش چشم داشتن برسان انکه کسی مکس خواهد کرفت
نشان اختلاط دهن وفساد عقل باشد وعلامتهاء مادتها سوداوی وصفراوی وخونی وبلغمی وعلامت
خشکی ونقصان کوهر دماغ همه اندر بابهاء کذشته معلوم شده است وبباید دانست که بیشتر علتها
واختلاط دهن اندر تبها وپای افتد وسبب آن بخارها بد باشد که از همه تن بدماغ بر آید وانجا که بخار
از یک عضو می بر آید احوال آن عضو بر آن کواهی دهد علاج غفلت وفراموشکاری انجا که علامتهاء سردی
وخشکی ظاهر شود مزاج او بدل باید کردن وغذاهاء کرم وتر معتدل وکرمابه وآب زن فرمودن وتدبیر خواب
کردن وروغنهاء معتدل بر سر او نهادن وبر سر چکانیدن چون روغن نرکس وروغن خیری وروغن سوسن
خاصه پس از انکه موی سر سترده باشد وضمادها ونطولها کرم وتر بر سر او میکنند صفت نطول سر وبا
بره وبابونه واکلیل الملک وحلبه وشبت بپزند وآب آن بر سر او میچکانند وانک پالوده عسل با عصیده خرما
نیم کرم بر سر او نهند صواب باشد وسر او را بخرقهاء درشت مالیدن چنانکه غذا بخویشتن کشد سودمند
باشد ومالیدن نکه تحلیل کند نشاید وانجا که علامتهاء سردی وتری ظاهر شود علاج از آن نوع باید کرد که
اندر علاج لیثرغس یاد کرده آمده است واستفراغ نخست با یارج فیقرا وشحم حنظل واندکی جندبیدستر
باید کرد پس بلوغاذیا وایارج سادر وطوس وایارج جالینوس استفراغها کردن واز پس استفراغ دماغ را
بچیزهاء بوینده قوت دادن چون مشک وقرنفل ومرزنکوش وجوزبوا ومانند آن وخردل را کوفتن وبه
انکبین بسرشتن وکرم کردن وسر او ومیانهادن از بهر انکه طبیبان قدیم هر کجا خواسته اند که حرارت غریزی
را بجنبانند وبعضوی که حرکت او ضعیف کشته باشد باز آرند خردل بکار داشته اند پس چیزهاء کرم
تحلیل کننده بکار داشتن چون نطرون ونرم ومانند آن صواب باشد وانجا که معلوم باشد از معجون بلادری

حرارتی

حرارتی فزونی بفزاید هیچ از وی سودمند تر نیست خاصه اندر علت فراموشکاری واندر استفراغ
رطوبتها با فراط ومبالغت نباید کرد از بهر انکه بیم باشد که رطوبت اصلی خرج شود وهر کاه که رطوبت اصلی
خرج شود مادهٔ حرارت اصلی نماند وخشکی تولد کند که سبب زیادت سردی بود وسردی وخشکی سبب
زیادتی فراموشکاری باشد همچنانکه مبالغت کردن اندر استفراغ کردن مادهٔ حرارت اصلی کم کند امتلا حرارت
اصلی را ضعیف کند وفرو میرد اندرین سبب زیان کارترین کارها ممتلی کشتن است از طعام وشراب و
مستی بدترین همه کارهاست لکن اکر اندکی شراب انکوری کهن خورده شود حرارت اندر تن بکسترد و
روح قوت یابد واز بسیار خوردن آب مستغنی کند وبسیار خفتن سخت زیان دارد خاصه از پس امتلا و
بیخوابی با فراط هم زیان دارد از بهر انکه روح ضعیف شود ودماغ از بخارها ممتلی کردد بر کذر باد ها
نشستن زیان دارد وموافق ترین طعامی اندرین علت کوشت دراج است بخاصیتی که او راست وآن
خیانتست که غذائی که از وی تولد کند کوهر دماغ از آن بهتر بیشتر یابد وقوی تر شود ودار پلپل پرورده
ووج پرورده اندرین علت فراموشکاری سخت سودمند باشد صفت آن وج را بکیرند پاره پاره کنند
هر پاره چند یک انکشت ودر خنابه کنند وروغن کاو کداخته بر سر او ریزند چندانکه پهنای دو انکشت
بر سر او ایستاده باشد وخنازه پر کنند وچهل روز بکذارند پس بیرون آرند وروغنی که مانده باشد از وی
بیرون کنند وانکبین مصفی بجای آن باز کنند وچهل روز دیکر در زیر جوب نهان کنند شربتی دو درم سنک
یا سه درم سنک فراموشکاری را ببرد ودار پلپل هم چنین بپرورند صفت معجونی که سودمند باشد
بکیرند کندر وپلپل سفید وسعد وزعفران ومر از هر یکی یک استار بکوبند وبا انکبین مصفی بسرشند
شربتی هر بامداد یک درم سنک صفت معجونی دیکر بکیرند زیرهٔ کرمانی پنج درم سنک پلپل یک درم سنک
وج دو درم سنک سعد دو درم سنک هلیلهٔ سیاه دو درم سنک عسل بلادر یک درم سنک آنچه
کوفتنی است بکوبند وبه انکبین مصفی بسرشند سه بار چند همه داروها صفت معجونی دیکر بکیرند وج
وسعد ودار پلپل وزنجبیل وکندر از هر یکی ده درم سنک همه را بکوبند وبیزند نرم وبروغن کاو
چرب کنند مقدار روغن کاو ده درم سنک وبا انکبین مصفی بسرشند مقدار سی سیر واندر خنزه کنند

چند سه یکی تهی باید

وهمچنین مر ومصطکی وسعد وپوست کندر از هر یکی
برابر زعفران نیم دانک جمله کوفته وبا انکبین مصفی
سرشته هر بامداد یک شربت از یک درم سنک
بخورند سخت نافع بود

وخنبره اندر میان جو پنهان کنند چهل روز پس هر بامداد دو درم سنگ بخورند صفت معجون بلادر
این معجون را بلعب یونانی معجون انقردیا گویند و انقردیا بلادر باشد بگیرند سنبل خوش بوی و ساذج
هندی و مر و سلیخه و زعفران و اندر بعضی نسختها شیح ارمنی آورده اند و افتیمون و اذخر و دیوندجینی
و حب البان مقشر و قرنفل از هر یکی یک اوقیه مصطکی و عسل بلادر از هر یکی دو مثقال حب البلسان
و زنجبیل و صبر از هر یکی یک اوقیه غاریقون هشت درم سنگ ارسا دو اوقیه پوست بیخ بادیان یک
من کحل الحمر سه قسط پوست بیخ بادیان اندرین سرکه تر کنند و سه شبانروز بنهند پس بجوشانند پس از آتش
بردارند و بمالند و قوت بیخ بستانند و بپالایند و ده رطل و نیم عسل اندرین سرکه بجوشانند تا بقوام آید
داروها بکوبند و بیزند و نخست عسل بلادر اندروی حل کنند پس داروها اندران بسرشند و اندر نسخه
دیگر عسل بلادر هشت درم سنگ و کسی که ضعیف تر بود کمتر دهند فراموشکاری و سستی عصبها و درد
معده و بهر دردها که از سردی بود بشود باذن الله عز و جل و مسکن او خانه روشن باید از بهر آنکه این
علت از سردی خیزد و روشنائی از درفشیدن آفتاب و ستارگان پدید آید بدین سبب روشنائی ضد
این علت باشد از بهر اینست که اندر خواب کمتر برود هر که خواهد که بخسبد خانه تاریک کند و علاج
اختلاط ذهن و هذیان اینست که اینجا که بسبب بخار مادهٔ تب باشد که از همهٔ تن بدماغ بر آید الخ از گلاب و
سرکه و روغن گل دماغ را قوت دادن و تن را از مادهٔ تب پاک کردن و باقی ماده را از دماغ فرو کشیدن
و مزاج باعتدال باز آوردن و آنجا که ماده اندر دماغ باشد بحب بنفشه و حب صبر غرغره کردن و دماغ
را باعتدال پاک کردن و پای بیمار بستن و مالیدن و شستن بآب گرم و طبع نرم داشتن و اینجا که بخار
از عضو بر آید نگاه باید کرد تا از کدام خلط و کدام عضو می بر آید باستفراغ آن خلط و علاج آن عضو مشغول
باید گشت و دماغ را بالجمله قوت دادن و اینجا که سبب بیخوابی و تفکر بوده باشد تدبیرها تری فرماید
باید کرد و نطولها و ضمادها معتدل بکار داشتن و شیر زنان و روغن بنفشه و شوربا سر و پاچه بره
و فالوذج بشکر و روغن بادام بر سر نهادن و ناف و مقعد و کف پای و ناخنان بروغن بنفشه چرب کردن
و بسیار باشد که سبب گرمی دماغ و اختلاط ذهن خفتن تب باشد که بخار آن بدماغ بر آید و صواب تر آن

اورده اند و غاریقون و مشقال ترنجبین
از وی یکدرم سنگ درم

باشد که در حال دماغ و اختلاط حقنه نرم کنند چون کشکاب و روغن بنفشه و یا روغن گل و اینجا که اختلاط
ذهن تب و ضعف نباشد و اندر عضوی آفتی و المی و آماسی نباشد و از اسباب خشکی سببی سابق نباشد
و علاجها صواب کرده شود و اثر بهتری پدید نیاید پنجه چند سخت بر سر و روی او باید زد و زخمی
نیک باید زدن تا بهوش باز آید و بعضی را حاجت آید که بر میان سر او داغی صلیبی بر نهند
باب پنجم از جزو دوم از گفتار نخستین اندر بسیاری خواب نا طبیعی بباید دانست
که خواب حالی است که روح نفسانی اندران حال از کار فرمودن آلتها حس و حرکت باز ایستد تا جایشها
بیکار مانند و از افعال روح نفسانی جز حرکت آلتهاء دم زدن چنانکه مردم بدان زنده باشد نماند و خواب
طبیعی حالی است که روح حیوانی روی بر اندرون تن بار آرد تا غذا گوارد و بپزد و روح نفسانی اندران حال بر متابعت
او از کار فرمودن آلتها حس و حرکت باز ایستد همچنانکه دو جوهر لطیف که با یکدیگر پیوسته و آمیخته
باشند اگر یکی را حرکتی افتد بجانبی جوهر دیگر بسبب ضرورت متابع او گردد و هم بدان جانب میل کند و
باشد که بسبب رنجی و ریاضتی و حرکتی عنیف یا بسبب استفراغی با فراط گوهر روح تحلیل پذیرفته باشد
و بسبب بسیاری تحلیل منبسط نتواند شد طبیعت آسایش جوید و روح نفسانی بدان سبب از کار فرمودن
آلتها حس و حرکت باز ایستد چندانکه روح حیوانی مدد یابد و بدل آنچه از وی تحلیل پذیرفته باشد و
باز آید و خواب عرق بیماری را کزین درستی باز خواهد آمدن پدید آید و مدت آن دراز باشد و اگر
بیدار کنند بدشواری بیدار شود آن خواب طبیعی نباشد بلکه مقدمهٔ حالی نا طبیعی باشد و این خواب که بدین
گونه باشد از اسبات گویند و باید دانست که سببهاء سبات و گرانی خواب نه است یکی بسیاری تحلیل
بدین سببها که یاد کرده آمد دوم نقصان علت چنانکه اکنون گفته آمد سوم داروی سرد یا سببی عصبها
حس و حرکت خدر کرده و روح اندر عصبها چنانکه باید گذر نکند بتعب تن باز گردد و اندرین منتشر
و گسترده نشود و مردم بدان سبب اندر سبات افتند و اندر خواب عرق شود چهارم بسیاری تری
اندرین چنانکه عصبها آلت حس و حرکت را نرم و اغشته کند و گذرها روح را فرو گیرد و گوهر روح را
غلیظ و تیره کند تا حرکت انبساط نتواند کرد و مردم بدان سبب اندر سبات افتد و اندر خواب عرق افتد

وخواب مستی وخواب ناگواریدن طعام وگرانی آن بر سر معده ازین نوع باشد واین هر دو بیماری را ایله
شود پنجم تبی که نوبت آن سخت گردد و طبیعت با علت بر آویزد و بدان مشغول گردد و با بسیاری ماده اندر
ماند و گران بار شود و روح نفسانی چنانکه گفته آمده است متابع او شود و دست از کار فرو کند التها
حس و حرکت باز دارد و مردم بدان سبب اندر خواب غرق شود خاصه اگر ماده بلغمی باشد و بسبب عفونت
گرم شود ششم بسیاری خون اندر تن هفتم بسیاری بخارهاء بد که از عضوی بدماغ بر آید چون معده و شش
وغیر آن هشتم زخمی که بر سر آید و دماغ بدان سبب اندر زیر کاسه سر فشارده شود یا زخمی که بر عضله
صدغ آید و عصب حس بدان سبب کوفته شود و گذر روح بسته شود نهم حب القرع و کرمان دیگر که اندر معده
و روده ها تولد کند و مردم از آن سبب از غذا بهرهٔ تمام نیابد و بدل آنچه تحلیل پذیرفته باشد بدو باز نرسد
و روح بدان سبب ضعیف گردد و بخارهاء بد که از ایشان بدماغ بر آید اندر آن یاری دهد و سبب خرخره
که مردم اندر خواب کند رطوبتی باشد اندر حنجره و حلقوم و برهم نشستن آن تا بدان سبب دم زدن با آواز
بیرون آید و بباید دانست که از بهر آنکه اندر خواب نخست حس سمع و بصر بیکار شود واجب کند که سبب
سبات اندر اجزای پیشین دماغ باشد علامتها آنجا که سبب سردی و تری باشد نبض نرم و موجی و عریض
باشد و رنگ روی و چشم و زبان سپید باشد و پشت چشم آماسیده و همه علامتهاء سردی و تری ظاهر باشد
و تدبیرها که گذشته بر آن گواهی دهد علاج این علاج لیثرغس و علاج صداع سرد نزدیک است و ترتیب
آن چنان باید نخست قی فرماید بداروهاء قوی پس تن را بحب اصطمخیقون پاک کند و اگر حاجت آید حقنه تیز
فرمایند و از پس استفراغ و حقنه نواحی دماغ را بحب صبر و حب ماره قوقایا پاک کنند و از مراعات معده و
خبر دادن که رطوبت را بر دو معده را قوت دهد غافل نباید بود و نطولهاء تحلیل کننده بکار داشتن و غرغره
کردن و عطسه آوردن و اندامهاء فرو سوی را بستن و اندر آب گرم نهادن و دماغ را بچیزها بوئیدنی
قوت دادن و از تدبیرهای صواب یکی آنست که بیمار را بخشم آرند و چیزهائی گویند و کنند که خشم آورده شود
از بهر آنکه خشم حرارت غریزی را بر افروزد و اندر تن بجنباند و مزاج او را بصلاح آرد صفت حب اصطمخیقون
از قرابادین شابور بن سهل بگیرند ایارج فیقرا ده درم سنگ هلیله زرد و افتیمون و سفایج و نمک هندی

از هر یکی دو درم سنگ تربد سپید ده درم سنگ شحم حنظل و سقمونیا و غاریقون از هر یکی دو درم سنگ
مقل ازرق شش درم سنگ مقل را اندر آب انیسون پخته حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند چند
فلفل و اندر سایه خشک کنند شربتی دو درم سنگ و نیم این نسخه را نسخهٔ گزیده میخوانند نسخهٔ دیگر هلیله
کابلی شش درم سنگ و آمله و افسنتین و غاریقون و سقمونیا از هر یکی سه درم سنگ اسارون و
انیسون و تخم کرفس از هر یکی دو درم سنگ تربد سپید هفت درم سنگ افتیمون پنج درم سنگ
ایارج فیقرا ده درم سنگ قرنفل یک درم سنگ فانید چهار درم سنگ همه داروها را بکوبند و
ببیزند و فانید را اندر آب حل کنند و بجوشانند تا بقوام عسل شود و داروها بدان بسرشند و بکوبند
تا همه چون یک چیز گردد پس حبها کنند چند فلفل شربتی دو مثقال این نسخه کندی است صفت
حب صبر بگیرند صبر اسقوطری سه درم سنگ مصطکی یک درم سنگ و نیم بسایند و بآب گرم بسایند
و حب کنند شربتی دو مثقال صفت حب ایارج بگیرند ایارج فیقرا یک درم سنگ شحم حنظل دانگی و
نیم تربد نیم درم سنگ افتیمون دو دانگ سقمونیا نیم دانگ مقل و کثیرا از هر یکی دانگی حب کنند چنانکه
رسم است بآب کرفس نسخهٔ دیگر ایارج فیقرا شش درم سنگ هلیله کابلی مقشر چهار درم سنگ تربد سپید
هشت درم سنگ نانخواه دو درم سنگ نمک هندی دو درم سنگ و نیم شحم حنظل سه درم سنگ کثیرا
دو درم سنگ حب کنند چنانکه رسم است هر هفته دو درم سنگ یا دو درم سنگ و نیم بدهند صفت
حقنه تیز شحم حنظل یک مشت بسفایج دو مشت بابونهٔ دشتی کوچک افتیمون یک مشت همه را اندر یک
من و نیم آب بپزند تا بسنگی باز آید و بپالایند و مقدار صد درم سنگ آب او بگیرند و یک اوقیه
روغن بابونه باوی بیامیزند و حقنه کنند صفت حب قوقایا ایارج فیقرا ده درم سنگ شحم حنظل
سه درم سنگ و دو دانگ سقمونیا دو درم سنگ و نیم تربد و اسطوخودوس از هر یکی پنج درم سنگ
حب کنند چنانکه رسم است بآب کرفس جوشانیده و صافی کرده شربت معتدل باشد نسخهٔ دیگر صبر
و سقمونیا و شحم حنظل و مصطکی و عصارهٔ افسنتین رومی اگر عصارهٔ حاضر نباشد افسنتین از هر یکی
باسارا راست حب کنند بآب کرفس شربت یک درم سنگ تا یک مثقال این نسخه جالینوس است و اگر یک

درم سنگ تا زین حب با یک مثقال ... ایارج فیقرا مرکب کنند سخت نافع باشد و نواحی دماغ را پاک کند و
مراعات معده و پاک کردن آن بنقیع صبر و بضمادها قوی کنند یاد کرد صفت نقیع صبر نخست نر
هر سراسون بگیرند هلیلهٔ سیاه و بلیله و آمله ... بیخ بادیان و بیخ کرفس و بیخ اذخر و بیخ سوسن از هر یکی ده درم
سنگ سنبل خوش بوی و قصب الذریره از هر یکی سه درم سنگ سکاع و باد آورد از هر یکی پنج درم سنگ تخم
حنظل دو درم سنگ اندر دو من و نیم آب بپزند تا کمتر از یک من باز آید و بپالایند و یک اوقیه صبر اسقوطری
سوده اندرین آب کنند و اندر شیشهٔ آبگینه کنند و اندر آفتاب نهند شربتی از یک اوقیه تا دو اوقیه در خورد
قوت شخص صفت ضماری که بر معده نهند تا تولد بلغم باز دارد سک و رامک و لادن و عود خام از هر یکی
سه درم سنگ گلسرخ چهار درم سنگ سنبل و مصطکی از هر یکی دو درم سنگ مشک دانگی همه را بکوبند
و با آب مورد کوفته یا با آب تمام بسرشند و هر وقت که معده خالی باشد بر معده نهند و باقی مراعات معده
از باب علاج معده طلب باید کرد صفت غرغره که دماغ را از باقی رطوبتها پاک کند و خداوند سکته
و خداوند نسیان و خداوند صرع و فالج را سود دارد بگیرند ایارج فیقرا و خردل و سعتر و زوفا خشک
و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر از هر یکی دانگ و نیم استاد است همه را بکوبند نرم و ببرگ عنصل بر کنند و با انگبین بسرشند
و نگاه دارند و حب کنند و بوقت حاجت اندکی اندر سکنگبین عنصلی حل کنند یا اندر آبکامه و بدان غرغره
کنند و عسل و کندس و جندبیدستر بکوبند نرم و بوی یا اندر تا عطسه آرد و نطولها که اندر علاج لیثرغس
یاد کرده آمده است بکار دارند و چیزها که بخواب آرد بکار دارند چون فلفل ... بسایند و بر سویا
بینی طلی کنند و چشم و روی را بسرکه طلی کنند و پای او را از بن ران تا بقدم همی بندند تا بیدار بماند و اینجا که
مزاج سرد و ساده باشد بی رطوبت فراموشکاری و نقصان تمیز علامت آن باشد و سبات بدان نکند
نباشد و از علامتها خونی و بلغمی چیزی ظاهر نباشد و علاج او بوی مشک و مرزنگوش و جندبیدستر
و عود و مانند آن باشد و ضمادها که از جندبیدستر و فقاح اذخر و قسط و جوز السرو و ابهل و مرزنجوش
و عاقرقرحا سازند بر سر می نهند و مثرودیطوس و تریاق دادن سخت نافع است و اندر غذاها
نانخواه و زیره و کرویا و سیر بکار دارند و طعام نخوداب و قلیهٔ خشک و شوربای گنجشک و طیهوج و تذرو

فرمایند

فرمایند و مانند این و اینجا که سبب بسیاری خون باشد اندر ... علامتهای خون ظاهر باشد و علاج
او فصد اکحل و قیفال است و حجامت ساق از پس فصد تا ماده را از دماغ فرود آورد و فصد ماقین نیز نافع
بود و تدبیرها که قرانیطس و موی یاد کرده آمده است علاج او باشد لکن طبیب نخست مشاهده زیادت
و نقصان میکند و اینجا که سبب سرما و تیزی تن باشد از علامتهای اخلاط هیچ ظاهر نباشد و رنگ روی
بسبزی گراید و نبض صلب و کشیده و متفاوت باشد و علاج او تریاق مثرودیطوس و دوا المسک
و مانند آن دادن و روغن قسط با جندبیدستر و فرفیون و روغن با جندبیدستر بر سر نهادن و سداب
و جندبیدستر و عاقرقرحا اندر آب ریختن و بر سر او می ریختن و بوی مشک و جندبیدستر سخت نافع
باشد و اندر طعام او حلتیت با سیر و مغز گوز اندر افکندن و اینجا که سبب خوردن داروی سرد باشد
چون افیون و تخم فلک و سیروج و تخم لفاح و گوز ماثل و کشنیز تر بسیار و اسبغول بسیار علامتها
که اندر کتاب سموم یاد کرده آید ظاهر باشد و علاج هم اندران کتاب یاد کرده شود و اینجا که سبب برا
بخار باشد که از هر عضوی بر آید سر گشتن که بتازی دوار گویند و آوازها که در گوش افتد و خیالها
و رنگها که در پیش چشم آید چون مگس و پشه و خطی سیاه یا سرخ یا زرد و مانند آن از پیش بوده باشد
علاج آن چنان باشد که نخست بعلاج آن عضو مشغول گردند چنانکه هر یک اندر جایگاه خویش یاد کرده آید
و جانب دماغ را بضمادها و نطولها در خور قوت سید ... باقی بخارها از دماغ فرود آرند بطریق
مالیدن و بستن و آب گرم نهادن و حب شبیار دادن و اینجا که سبب نوبت تب باشد بعلاج تب مشغول
باید بودن و تن از مادهٔ تب پاک کردن پس بقوت دماغ و پاک کردن او مشغول باید شد چنانکه یاد کرده
آمده است و اینجا که سبب ضعیفی روح باشد اسباب آن اندر پیش رفته باشد و تدبیر آن سبات افتد
و علاج ماء اللحم و مثرودیطوس و مفرح و دوا المسک باید کرد و اگر محرور باشد مثرودیطوس اندر شراب
لیمو یا شراب انار باید داد و همیشه مثرودیطوس و طباشیر باوی سرشتن و اگر مبرود و مرطوب باشد
مثرودیطوس اندر ماء العسل یا اندر میبه یا اندر شراب انگوری باید داد و ماء اللحم نیز با اندکی شراب باید
داد و محرور را دوا باشد مثرودیطوس اندر شراب لیمو یا اندر شراب انار باید داد و همیشه مثرودیطوس

وطباشیر با وی سرشتن و اکر مبر[illegible]طوب باشد ماء اللحم با کلاب و آب سیب باید داد و صندل و
کافور می بویانیدن و علاج غشی بادیکردن و آنجا که سبب زخمی باشد علاج او اندران مقالات دستکاری
آنجا که علاج زخمها یاد کنیم کفته آید و آنجا که سبب حب القرع باشد پیش از آن علامتهاء آن ظاهر بوده باشد
و علاج او علاج حب القرع باشد و پاک کردن رودها ازوی و بوی دماغ را قوت دادن و بخارها باز کردانیدن
و فرق میان سبات و غشی آنست که نبض خداوند سبات قوی بود و نبض تن درستان و نبض خداوند غشی
ضعیف باشد و بقیاس ما نبض سبات صلب باشد و رنگ خداوند غشی رفته بود و رنگ سباتی برجای باشد
و فرق میان سبات و سکته آنست که خداوند سبات را بجهد بیدار باید کرد و حرکت خفتگان باشد و حواس
او اکرچه کند باشد آخر چیزی برجای باشد و خداوند سکته را حس و حرکت بجملکی رفته باشد و باید دانست
که هر کجا که اندر دماغ آفتی باشد آن سردی آب سرد خوردن و بدان مضمضه کردن سخت زیان دارد

باب ششم از جزو دوم از کفتار نخستین اندر بیخوابی و بیداری بیداری حالیست که روح
نفسانی اندران حال الهام حس و حرکت را کار فرماید تا مردم بقصد و اختیار خویش حرکتها میکند
و از محسوسات خبر می یابد و بیخوابی افراط بیداری باشد و اسباب بیخوابی با فراط بیداری باشد و اسباب
بیخوابی نه است یکی مزاج کرم و خشک و دوم کرد آمدن رطوبت سورا اندر دماغ سیوم غمها و بسیار تفکر
چهارم درد سخت پنجم امتلاء تن از اخلاط بد و ناکواریدن طعام ششم طعامی که ازوی بادها تولد کند و
بخار بر سر دهد تا مردم بدان سبب خوابها شوریده بیند و اندر خواب بترسد چون باقلی و عدس و غیر
آن هفتم بخارها و دخانی سوزان که از تن بدماغ بر آید هشتم آماس سودائی چون سرطان و مانند آن که اندر
حوالی دماغ پدید آید نهم پیری و سبب بیخوابی پیران دو چیز است یکی شوری رطوبت پیران دوم آنکه هر دماغ
پیر بقیاس با که هر دماغ جوان خشک باشد علامتها آنجا که سبب کرمی و خشکی مزاج باشد اندر سر و چشم
هیچ کرانی نباشد و محسوسات زود ادراک افتد و چشم و بینی و کام و زبان خشک باشد و تشنکی غلبه کند
و اندر قعر چشم سوزشی و حرارتی باشد علاج آسایش جوید از حرکتها و ریاضتها و تفکرها پرهیز کند
و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن کدو و شیر بر سر می نهند و هر شب وقت خواب کف پای

اورنا

او و ناف و مقعد او چرب و قطره دو نیم کرم اندر کوش چکانند و لعاب اسبغول و برگ خرفه کوفته و کدوی
تر کوفته بر سر نهادن و غلبه کدو و برگ کوک و خرفه و اسفاناخ خوردن سودمند بود و کرمابه و آبزن
معتدل سخت نیک باشد و اکر کسی را پس از کرمابه خواب نبرد بباید دانست که مزاج درست نیست
یا خشکی سخت غالبست یا اندر تن او خلطی بدیست و حرارت کرمابه از وی بجنبانید و بخار بر سر می دهد
تن را از آن خلط پاک باید کرد و اندر تدبیرها که مردم بیخوابی را خواب آید سماع خوش و آهسته است
و انقاعهاء معمل چون پرده نهاوند و پرده زنکوله و آواز آب روان و آواز حرکت درختان که هموار
باشد خواب آرد و اکر کسی را بیخوابی باشد و پس از آن سرفه پدید آید زود هلاک شود و آنجا که سبب
خشکی ساده باشد بی کرمی علامتها همین باشد که یاد کرده شد لکن تشنکی و سوزش نباشد و علاج
هم بدان نزدیک باشد لکن عنایت تری باز آوردن باید کرد و بخورها معتدل و آنجا که سبب رطوبت
سوز باشد چشم و بینی تر باشد و هر کاه که بخر شد چشم رمض کند و اندر سر اندک مایه کرانی یابد و
هر کاه که اندر خواب شود زود بیدار شود و بجهد بسیار و تدبیرهاء کذشته و سالهاء عمر بر آن کواهی
دهد و علاج او آنست از همه خوردنیهاء تلخ و شور پرهیز کند و طعام او ماهی تازه خرد باشد و مرغ
فربه و شوربا و کوشت تره کم نمک و استفراغ بحب شبیار و اکر با یارج فیقرا و شحم حنظل و هلیله
زرد بهم ترکیب کنند خواب باشد و آنجا که رطوبت بیشتر باشد عوض هلیله زرد تربد کنند و کلشکر
با سکنکبین عسلی سرشته هر بامداد موافق و بباید دانست که علاج بی خوابی پیران دشوار باشد
و نطول که از بابونه و کشک جو سازند نافع باشد و هر شبانکاه این نطول بکار باید داشت و روغن بابونه
و روغن اقحوان به بینی بر کشیدن اندکی و اندر طعامها اندکی کوک با تخم او بکار دارند جالینوس
میکوید من هر روز از بهر خویش هلیله فرمایم کرد از کوک و دارچینی اندروی بکار دارم تا مضرت کوک
باز دارد و از تدبیرهائی که از بهر کسانی که اندر تن ایشان خلطی بد نباشد سودمند است و خواب
آرد آنست که بفرمایند تا لختی ریاضت کنند و از پس ریاضت اندر کرمابه شود و چون از کرمابه بدر
آید و آسوده شود طعام خورد و این روغنها لختی بکار برد او را اندر حال در خواب شود و آنجا که سبب

استلا باشد معده سبک باید داشت از طعام و اخلاط بد پاک کرد و آنجا که سبب طعامهاء نفاخ بود
ازان پرهیز باید کرد و بانه فیقرا و حب شبیار بگاه داشتن و آنجا که سبب دردی باشد یا اندیشه یا بجاب
تب علاج آن دفع سبب باشد و ماءالورد و آب ساده بخار تب از دماغ بازدارد و خواب آرد و پیشانی و صدغ
بروغن خشخاش و روغن کدو چرب کنند و نطولهاء تری فزاینده بکار دارند و اندر مزورها تخم خشخاش
و تخم کدو اندر افکنند و هر چه اندر علاج صداع گرم یاد کرده آمده است اینجا سودمند باشد و از چیزها
که درین باب آزموده اند شیاف است یک درم سنگ افیون و زعفران از هر یکی نیم درم سنگ اندر
روغن گل حل کنند و بینی بدان چرب کنند و اگر شبانگاه موقت خواب اطراف او ببندند و چراغ بنهند
و او را بخوابانند از بسیاری گفتن و شنیدن و تکلف آن کردن که سرها را گوش دارد و پس اطراف او
بگشایند و چراغ بردارند و سخن نگویند و هیچ آواز ندهند بدین تدبیر بخسپد و خواب خوش آید
باب هفتم اندر آب که از اندرون کاسه سر گرد آید و تشنگی کودکان بسیار باشد که از
اندرون کاسه سر بر بالای غشاء صلب رطوبتی همچون آب گرد آید علامتها علامت وی آنست که اندر
سرگرانی همی یابد و چشمها باز کرده بماند چنانکه فراز نتواند یا بدشواری فراز تواند کرد و پیوسته چشم تر باشد
و اشک میرود و این را علاج نیست و گاه باشد که این رطوبت بیرون کاسه سر باشد و این بسیار افتد
و کودکان طفل را بیشتر افتد و علامت وی آنست که آنجایگاه فرونشسته تر باشد و اندر زیر پوست
نرم نماید و هر گاه که رنگ پوست بگردد و آنجایگاه برآمده تر نماید و بانگشت بازگو شود و دردی و سوزش
همی یابد باید دانست که آماسی است از ماده دیگر علاج اگر ماده بسیار باشد و هر گاه که انگشت بر
نهند فرو می نشیند و ماده بر نگردد روز بازمیشود بعلاج آن مشغول نباید بود و اگر ماده اندک باشد
و میان گوشت و پوست باشد علاج وی دشوار نیست بشکافند و پاک کنند و شراب انگوری و روغن
زیت بر جراحت کنند و ببندند و سه روز نگشایند پس از سه روز بر مرهمها علاج کنند و اگر ماده اندک
باشد ضمادها آن تحلیل کنند کفایت باشد و اما تشنگی کودکان طفل را علاج آنست که دایه کشکاب خورد
و اگر کودک را اسهال باشد کشکاب آن کشکاب جو بریان کرده سازند و کودک را طباشیر و تخم خرفه بریان

کرده دهند و بنفشه تازه بکوبند و بر سر او می نهند و دایه را از گرما بازدارند و سپیده خانه مرغ با روغن
گل بهم بزنند و بر سر کودک می نهند و آب کدوی تر و آب کشنیز تر و آب برگ خرفه و آب عنب الثعلب
همه با آنچه حاضر باشد بر سر کودک نهادن سودمند بود جزو سیوم اندر بیماریها که سبب آن گرد
آمدن خلطی بد و بلغمی غلیظ و فزونی باشد اندر کدرها و تجویفهاء دماغ باب نخستین
اندر دوار و اسباب و علاج آن دوار علتی است که مردم را چنین نماید که جهان گرد او بر می گردد
و سر و دماغ او نیز میگردد و بدین سبب نتواند برخواستن و ایستادن و اگر برخیزد بیوفتد که از صعبی
دوار چشم نتواند گشاد و سودار گویند هر گاه که مردم بر پای خیزد چشم او تاریک شود و سر او بگردد
و بیم باشد که بیوفتد و سبب کلی هر دو حرکت روح باصره که اندر تجاویف و کدرها و رگهاء شریانها
دماغ بسببی از سببها بجنبد و بگردد و موج کند و هر گاه که روح باصره اندر معدن خویش بگردد چنان
نماید که جهان گرد او میگردد و نزدیکتر آنست که چیزها که برابر چشم او باشد از برابری بگردد و میان آنکه
چیزی از برابری چشم بگردد از بهر آنکه حس بصر چیزها را از برابری ادراک کند و هر گاه که چشم از برابری
بگردد حال چنان باشد که چیزی از برابری چشم بگردد از بهر آنکه اندر هر دو حال بیدل محاذات حاصل آید
و اسباب هر دو پنج است یکی آنست که هر گاه که مردم اندر چیزی که بسخت زود می گردد بسیار نگاه کند
روح باصره از نظاره آن هیبت گردانی پذیرد و آن هیبت متقی اندر روی بماند و هر چند محسوس قوی
تر باشد و قوتهاء بدنی ضعیف تر از محسوس اندر آلت حس قوی تر باشد و بیشتر ماند و سبب دوم
ضعف بیماریهاست از بهر آنکه بیمار ضعیف به تکلف بسیار حرکت تواند کرد و بسبب حرکت روح
را رنج رسد و حرکتی مضطرب کند و دوار پدید آید و سبب سیوم بخاری باشد که اندر تجاویف دماغ
بگردد و این چهار گونه باشد یکی آنکه بخار خود اندر گوهر دماغ و تجاویف او گرد آمده باشد دوم آنکه
خلط بد اندر تجاویف دماغ گرد آمده باشد و بهر حرکتی بخاری از آن خلط برخیزد و اندر منفذهاء
دماغ بگردد سیوم آنکه اندر معده یا اندر رحم یا اندر مثانه و گرده خلطی یا آفتی دیگر باشد و بسبب مشارکت
روی بر دماغ نهد و گاه باشد که بسبب غثی و گرسنگی فم معده اضطراب کند و بخار و اضطراب بسبب

مشارکت بدماغ باز دهد چهارم آنکه بخارها از دل یا از جگر یا از شریانها و رگها همه تن بدماغ بر آید
و روح باصره را بجنباند و بگرداند و بدان سبب دوار و سدر پدید آید و ماده صفرا و بلغم بیشتر باشد
و آنجا که ماده خون باشد هم بصفرا و بلغم آمیخته باشد و بخار سودا نیز باشد و آنچه بلغمی باشد بصرع
ماند و بدان ادا کند و سبب چهارم آنکه ناگاه سوء المزاج قوی پدید آید و دوار تولد کند و سبب
پنجم بیرونی باشد چون افتادنی و زخمی که بر سر او آید علاج آنجا که سبب زخمی و افتادنی باشد و
آنجا که سبب نظاره چیزها گردند باشد از این علامت جستن حاجت نباشد اما علاج آنچه از زخمی و
افتادنی پدید آید بشکستن درد مشغول باید بود اگر درد باشد طبع نرم باید کرد و قوت اخلاط از دماغ
باز داشتن و اخلاط را بجانب پای فرو کشیدن چنانکه اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده است و آنچه
از نظاره چیزهاء گردان افتد علاج آن آسودن و ساکن بودن است و آنجا که سبب بخاری یا خلطی باشد
که خود اندر تجاویف دماغ گرد آمده باشد دوار دایم باشد اگر معده پر باشد یا تهی و دوار بر یک حال
باشد و پیش از پدید آمدن دوار صداع و گرانی سر و طنین گوش بوده باشد و روشنی چشم تیره و همچنانها
کند کم باشد و منز مطعامها نباید و اگر ماده بخار غلیظ باشد سر گران باشد و خواب بسیار باشد و نبض
نرم و بطی و ضعیف باشد و همه علامتهاء بلغم ظاهر باشد علاج آن بجست دماغ بحب صبر و قوقایا و حب
اسطیخیقون پاک باید کرد و معده را نیز بقی پاک باید کرد و تدبیر قی بدین گونه باید کرد و ترب بسیار
بخورد با انگبین چندانکه سیر شود و شبت بسیار اندر آب بجوشانند و پالایند مقدار صد درم سنگ
از آن آب با چهل درم سنگ انگبین بیامیزند و یک درم سنگ نمک بر افکنند و نیم گرم بخورند و از
پس قی معده را قوت دهند با طریفل کوچک و گلنگبین کهن و مصطکی و عود خام کوفته و بهم سرشته
و اگر هر بامداد بیست عدد مویز منقی بخورد سخت نافع باشد و اگر تشنه شود بر تشنگی صبر کند
چندانکه تواند نیک باشد و سکنگبین عسلی نیز موافق باشد و غرغره کردن و عطسه آوردن و اخلاط
را از جانب سر بجانب پای فرو کشیدن چنانکه اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده است و طعام نخود
آب و گوشت دراج و تذرو و گوشت کبک و گوشت راری بروغن زیت یا بروغن گوز بریان کرده باید

بادارجنی

بادارچینی و زیره و اندکی کشنیز خشک و اگر بدین تدبیرها زایل نشود با یارج لوغادیا و ایارج روفس
و مانند آن استفراغ کنند و اگر ماده بخار صفرا باشد اندر پیش چشم بخارهاء صفرائی بیند و خیالها زرد
بیند و سر گرم باشد و خواب کمتر برد و هر چند روز کمتر باشد دوار قوی تر باشد علاج او آنست نخست
قی باید کرد باب آب گرم و سکنگبین و از پس قی انار ترش و شیرین با آبی و امرود چینی و مجرا بادی و
ریواج و شراب غوره و شراب سماق خوردن و دماغ بحب بنفشه پاک کردن و اگر بمطبوخ هلیله استفراغ
کنند روا باشد و سفوف هلیله زرد با شکر اندر ماء الجبن نیز موافق باشد و هر بامداد آب انار ترش
و شیرین خورند یا شراب غوره و مانند آن و طعام او از غوره سازند یا از زرشک یا از سماق یا از
ریواج یا از شاخ رز تر و نان او را خمیر با آب غوره و آب آبی و آب امرود و آب ریواج و آب سماق سرشته باشد
و حجامت بن سر و زالو بن گوش موافق باشد و اگر دماغ ضعیف باشد هر بامداد و شبانگاه پسته جو و کشنیز
خشک هر دو بریان کرده با شکر سوده بیامیزند و بروغن بنفشه چرب کنند و بخورند و اگر ماده خونی باشد
علامتها آن خون ظاهر باشد و علاج او فصد قیفال و رگ بن گوش و حجامت بن سر صواب باشد و پس از
فصد کردن طبع بمطبوخ هلیله نرم کنند و قوت بخار از دماغ باز دارند و آنجا که بخار از معده بدماغ
بر آید طعام کمتر گوارد و شهوت طعام کمتر باشد و فم معده خفقان کند و علامتهاء امتلاء معده و
ضعف آن ظاهر باشد و دوار گاهی کمتر و گاه دوار و صداعی باشد از پیش سر و میانگاه سر علاج او نخست
قی باید کرد تا معده پاک شود و از پس قی ایارج فیقرا آنگاه دارد و استفراغ بحب قوقایا کنند و اگر قوت
ضعیف باشد نقیع صبر بکار دارد و روغن گل بر پیشانی او و موضع صدغ طلی میکنند چون روزی چند
بگذرد اندکی روغن بابونه با روغن گل آمیخته بکار دارند و باخر روغن بابونه تنها بکار دارند و آنجا که سبب
مشارکت رحم و مثانه باشد احتباس طمث یا اختناق رحم پیش از دوار بوده باشد علاج اگر سبب احتباس
بوده باشد تدبیر ادرار طمث باید کرد و اگر اختناق باشد علاج آن باید کرد و هر یک اندر جای خویش یاد
کرده آید و آنجا که بخار از دل یا از جگر یا از سپرز بر آید و گرد آن اندر رگها و شریانها باشد که از پس گوش است
و از پس گردن علامت وی آنست که رگهاء گردن برخیزد و بزرگ شود و شریانها ضربان کنند و اندر گردن

وعصبهاء او وروی نباشد وهر گاه که آن رگها بدست بگیرند یا چیزی قابض طلی کنند دوار ساکن شود
وعلاج نخست باید دانست تا ماده بخار کدام خلط است تا باستفراغ آن خلط مشغول باید بود واگر
از جگر می بر آید تقصیری که اندر افعال جگر افتد والمی وآفتی که اندر حوالی او باشد بر آن گواهی دهد واولیتر
آن باشد که نگاه کنند تا آفت اندر کدام جانب است از جگر اگر از جانب محدب باشد استفراغ با درار
بول کنند واگر از جانب مقعد باشد استفراغ بمسهل کنند واگر از دل می بر آید پس استفراغ شراب سیب
ومفرحها بکار دارد واگر از سپرز می بر آید رگ اسلم بزنند از دست چپ وبر سپرز ضمادها تحلیل
کنند بر می نهند علی الجمله هر عضوی را بعلاجهاء که آن عضو را مخصوص است تدبیر کنند چنانکه هر یک
اندر جایگاه خویش یاد کرده آید انشاالله تعالی واینجا که سبب سؤ المزاج قوی باشد که ناگاه اتفاق افتد
سبب وعلامت آن طلب باید کرد وبضد آن علاج کردن ومزاج را باعتدال باز آوردن واینجا که سبب
گرسنگی وتهی معده باشد بامداد پیش از بر آمدن آفتاب پیش از آنکه حرارت گرسنگی بر دماغ شود
چند لقمه نان با رب غوره وآب سیب ورب آبی ومانند آن زنند وبخورد وشرابهاء میوها چون
شراب انار وشراب لیمو وشراب سیب وشراب غوره وشراب ریواج همه موافق باشد که اندر بیماری
دواری پدید آید وآن دوار مقدمه بحران باشد که خواهد بود بعلاج آن مشغول نباید بود ودوار
دایم خاصه پیران را مقدمه سکته باشد نعوذ بالله بتدارک آن مشغول باید بود وتدبیرها موافق چون
قی کردن ومقعد پاک داشتن وایارج فیقرا وشبیار خوردن واخلاط را بجانب پای فرو کشیدن
واگر عضوی خدر بوده باشد بر عقب آن دواری پدید آید نشان آن باشد که ماده بدماغ می بر آید
وبیم سکته باشد هم بدان علاج که یاد کرده آمد مشغول باید شد وبسیار باشد که پس دوار صداعی
پدید آید وبدان دوار صداع زایل شود باب دوم از جزو سوم از گفتار نخستین اندر کابوس
وعلاج آن کابوس علتی است که مردم اندر خواب پندارند که شخصی گران بر سینه او افتاده واو را
میفشارند ونفس او تنگ شود وخواهد که بجنبد وآواز دهد نه آواز تواند داد ونه تواند جنبید و
بیم باشد که خسته شود وهر گاه که این حال بروی بگذرد در حال بیدار شود واین علت مقدمه سه علت است

مجر

صعب یکی صرع دوم سکته سوم دیوانگی که آنرا مانیا گویند وسبب این علت بخاری غلیظ باشد که بیکبار
بر دماغ بر آید وسبب بر آمدن این بخار ساکنی مردم باشد از حرکتهاء بیداری که بخارها تحلیل میکند وچون
آن حرکتها باطل وآن بخارها تحلیل نیابد بیکبار بدماغ بر آید ودماغ را پر کند ومردم را فرو گیرد وماده
این بخار با بلغم باشد یا سودا یا خون غلیظ سودائی وگاه باشد که سرماء صعب بدماغ رسد خاصه نزدیک
وقت خواب ودماغ را کثیف کند وفراهم فشارد کابوس پدید آید وبخار هر ماده رنگ آن ماده نماید چنانکه
معلوم است علاج اگر ماده خونی باشد نخست فصد باید کرد پس باستفراغ خلط غلیظ مشغول گشتن
واسطوخودوس وایارج روفس اندرین علت سود دارد صفت حبی که این علت را شاید ومردم قوی را
شاید بکیرند ایارج فیقرا یک درم سنگ خربق سیاه دو دانگ سقمونیا دو دانگ انیسون دو دانگ
شحم حنظل دانگی ونیم کتیرا دانگی حب کنند بآب کرفس این یک شربت باشد وآنچه از سرماء سخت افتد بروغنهاء
گرم قابض وضمادها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است سود دارد باب سیوم اندر
صرع صرع علتی است که اندامها حس وحرکت را بی نظام وناتمام کنند واندامهاء مردم در حال صرع بر هیئت
طبیعی راست نتواند ایستاد وسبب کلی اندرین علت سده ناتمام است که اندر منفذهاء جزو پسین
دماغ افتد وبسبب این سده تشنجی کلی پدید آید واگر سده تمام بودی حس وحرکت بجملگی باطل شدی واگر
سده نبودی افعال اندامها حس وحرکت بی نظام وناتمام نگشتی وتشنج نکردی وسبب کفک که اندر دهان
مصروع پدید آید تشنج است واضطراب حرکات اندامها ودم زدن وسبب آنکه کف اندر دهان خداوند سکته
دشواری دم زدن بود وگرفتگی راه آن از بازایستادن که تشنج سه است یکی امتلا دوم خشکی سوم بهم باز
آمدن وگریختن وناپسندیدن عضو چیزی ناپسندیده را که بدو رسد واز بهر آنکه معلوم است که
تشنج خشک بیکبار نیوفتد که اندک اندک پدید آید معلوم شد که تشنج صرع از خشکی نیست واینجا که خشک
بدحد شد که دماغ بدان سبب تشنج کند مرگ زودتر از تشنج باشد از اینجا معلوم شد که تشنج صرع یا از امتلا
یا بهم باز آمدن دماغ است بسبب گریختن از بخاری یا از ماده ناپسندیده که بدو رسد همچنانکه معده
طعام را نپسندد وخواهد که دفع کند خویشتن بدان سبب فراهم گیرد فواق وبلوع کند دماغ نیز

هرگاه بسبب چیزی ناپسندیده که بدو رسد خویشتن فراهم گیرد بدان سبب اندر عصبها و چشم
و روی و غیر آن حرکتهاء مختلف پدید آید و تشنج کند گروهی پنداشته اند که بی آنکه ماده اندر دماغ
حاصل شود صرع تولد بود و خواجه بو علی سینا می گوید که بدین آن همی خواهند که بخاری و کیفیتی بد باشد
که بدماغ رسد بی ماده این پنداشت وجهی دارد و اگر میخواهند که مزاجی ساده باشد بی ماده این محالست
از بهر آنکه اگر سبب مزاج بودی صرع دائم و لازم بودی از بهر آنکه مضرتی را که سبب سؤ المزاج باشد
یا سؤ المزاج حاصل باشد مضرت لازم باشد و سؤ المزاج چیزی نیست که ناگاه بیکبار پدید آید و زود
بیکبار زایل شود و اگر لازم گردد بکشد و هرچه بیکبار پدید آید و بیکبار زایل شود سبب آن حاصل
و متمکن نباشد لکن سببی باشد که ناگاه بیکبار بدماغ رسد و زود بمدد آن گسسته شود و آن ماده با آن
کیفیت از عضوی دیگر بدماغ میرسد بیشتری از معده برآید و از سپرز و از دیگر اندامها نیز باشد یا از
انگشتان پای یا از انگشتان دست و بسیار از خداوندان این علت حکایت کنند و خبر داده اند که اندر آغاز
صرع ایشان را آگاهی بوده است که چیزی چون ماده سرد از انگشت پای ایشان حرکت کرده است و بالا
بر می آمده و چون نزدیک دل و دماغ رسیده است صرع پدید آمده است و هرگاه که پیش از آنکه نوبت حرکت
آن ماده بوده است ساق ایشان بسته اند نوبت صرع سبکتر بوده است یا اندک گذشته است و از اگر ماده
صرع از چنین عضوی برآید اگر آن عضو را داغ کنند و بگذارند تا پالاید صرع او زایل شود و صرعی که سبب
آن کرم کدو دانه و غیر آن باشد هم این نوع باشد هرگاه که کرم پاک شود صرع زایل شود و بسیار باشد که حیوان
زهرناک چون کژدم و زنبور و غیر آن زخمی کند بر عضوی و زهر او اندر عصب آن عضو اثر کند و تاثیر زهر
بمشارکت عصب بدماغ که بیخ عصبها است رسد و دماغ از نفرت دماغ خویشتن فراهم آرد تا اثر آن بدو کمتر رسد و از نفرت دماغ
و خویشتن فراهم آوردن او تشنج پدید آید و صرع کند و گاه باشد که زنان را پیش از وقت حیض بسته شود
و آن ماده اندر رگهاء ایشان تباه گردد و بخار آن بدماغ برآید و هم این حال افتد که یاد کرده آمد و این نوع را
سبب بازگرفتن حیض باشد و اختناق رحم گویند و مردان را خویشتن بیکبار از مباشرت باز دارند و
منی اندر موضع خویش گرد آید و تباه شود و بخار آن بدل و دماغ برآید هم این حال افتد و بسیار باشد که

زنان

زنان را اندر روزگار حمل صرع افتد چون فارغ شوند زایل گردد و گاه باشد که بسببی از سببها
جنبانیده خلطی بجنبد و موج کند یا بسببی حرارتی بجوشد و قوت حس و حرکت را زحمت کند و راه
قوتها بسبب زحمت او بسته شود یا این قوتها با آلتهاء خویش نرسد و گاه باشد که زحمت از بادی
غلیظ باشد که اندر منفذ قوتها ما بسته از اینجا معلوم گردد که صرع علتی دماغی است و اگرچه بسبب شرکت
عضوی دیگر باشد تا بخار و کیفیت بدان عضو بدماغ نرسد صرع تولد نکند و همچنین اگرچه آفت
بجزو پیشین دماغ مخصوص است بسبب همسایگی و مشارکت مضرت بدیگر اجزا باز دهد و بدین
سبب است که همه افعال قوتهاء بدنی و نفسانی مضطرب گردد و دلیل بر آنکه آفت صرع بجزو پیشین
دماغ مخصوص است آنست که نخست مضرت اندر حرکت عضلهاء چشم و روی و اندر سمع و بصر پدید
آید پس بدیگر اجزا رسد و اگر بدیگر اجزا نرسیدی اتصال قوت تمیز و حفظ و غیر آن باطل نشدی و دم
زدن از حال طبیعی نگشتی و بقراط میگوید بیشتری گوسفندان که ایشان را صرع افتد اگر دماغ ایشان
را نگاه کنند اندر وی رطوبتی باشد تباه شده و گنده و چون معلوم شد که تشنجی است که نخست اندر
دماغ افتد پس بدیگر اندامها رسد و بدان ماند که حرکت عطسه صرعی کوچک است و صرع عطسه
بزرگ لکن آنست که دفع عطسه بسوی پیش باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده ضعیف و اندک
و دفع صرع بدان جانب تواند بود که دفع آسان تر پذیرد و بسبب بسیاری ماده و ضعف قوت بهمه
جانبها باز دهد و بسیار باشد که شخصی را صرع افتد و از آن بیرون آید و تشنجی محسوس نباشد از بهر آنکه
ماده رقیق و اندک باشد و سخت بدنباشد و اگر ماده غلیظ و بسیار بودی سکته افتادی و تشنج کردی
و اگر سخت بد بودی دماغ از کیفیت گریختی و خویشتن فراهم آوردی و تشنج محسوس گشتی و صرع
کودکان از بسیاری رطوبت باشد جهد باید کرد تا رطوبت ایشان کمتر شود پیش از آنکه بالغ شوند تا بوقت
بلوغ زایل شود و بسیار باشد که نزدیک روزگار بلوغ صرع افتد لکن بسبب قوت حرارت غریزی اگر
تدبیر و علاج صواب پیش آن باز شوند زایل شود و صرع که از پس بیست و پنج سالگی پدید آید دشوار
زایل شود و خاصه اگر مزاج دماغ بد باشد و اگر علاج صواب کنند ممکن گردد که نوبتها سبکتر و دیرتر

وپیران را صرع که از سدهٔ دماغ افتد کمتر باشد و باید دانست که هرگاه صرع متواتر شود و نوبتها
آن صعبتر و درازتر باشد بکشد و این آنگاه باشد که دماغ ضعیف و زبون باشد و مادهٔ صرع را و بخارها
و کیفیتهاء بد را زود قبول کند و دیر دفع تواند کرد و تمام دفع نتواند کرد و هرگاه که تمام دفع نشود اگرچه
صرع گشاده شود و بگذرد همیشه اندر دماغ مانده باشد که باندک مایه سببی و مددی بجنبد و
تشنج و صرع آرد و بسیار باشد که شخص را حس دماغ قوی و تیز باشد و کیفیتهاء بد زود بدو رسد و آنرا
نیک واندر یابد و از آن سخت رنجور شود و بدان سبب حرکت بدفع کردن کوشد و خویشتن فراهم آرد
و از آن حرکت تشنج و صرع پدید آید و صرع دماغی بر دو گونه باشد و بسیار باشد که مصروع راملتی بد
تب آید خاصه تب ربع و بسبب درازی مدت و حرکت تب مادهٔ صرع پخته شود و تحلیل پذیرد و از صرع
خلاص یابد و گاه باشد که اندر آغاز تبها سرسامهای سخت پدید آید و مردم را بلرزاند فی که تبازی آنرا نافض
گویند پس تب گرم شود و عرق بسیار کند و مادهٔ صرع بدان لرزه از جای کنده شود بحرارت تب پخته و گداخته
شود و بعرق تحلیل پذیرد و علت صرع سبکتر شود یا زایل گردد باذن الله عز و جل و همچنانکه شخصی از
سکته خلاص یابد و بعلت فالج افتد گاه باشد که مصروع مفلوج شود و از صرع بدان خلاص یابد و من
میگویم هرگاه که مصروع را بر سر و پیشانی برص پدید آید نشان تحلیل مادهٔ صرع باشد و بدان خلاص یابد
علامتهاء مشترک که اندر همه انواع صرع لازم باشد نه است یکی آنکه زبان مصروع زود زود باشد گاه
زیر زبان سبز دوم آنکه هر وقت که دل تنگ شود و اندک اندوهی خشمی پدید آید سر او گران شود سوم آنکه هر
که نوبت صرع پدید آید زبان گرانتر شود چهارم آنکه خوابها شوریده بیند بسیار پنجم فراموشکاری ششم
بددلی و ترسیدن از هر چیزی و هر آوازی هفتم اندیشهاء بد همچون خداوند مالیخولیا هشتم تنگ دلی
و ضجوری و بی صبری نهم از کارها حقیر خشم صعب گرفتن و خشم آمدن از چیزهائی که نباید که مردم را
از آن خشم آید و اما علامت صرع دماغی آنست که سر گران باشد و خاستها کند و اندر حال هشیاری و بد
تمام عقل نباشد و دوار و سدر لازم باشد و اگرچه معده خالی و سبک باشد و طبع او اجابت بر عادت
میکند از این علامتها هیچ کمتر نشود و علامتهاء مشترک همه برجای باشد و مادهٔ صرع بیشتری بلغم

باشد

باشد با صفرا و سودا آمیخته و نادر باشد که از خون ساده صرع تولد کند لکن از خون سودائی و بلغمی
بسیار باشد و علامت هر ماده و علامت ترکیب هر یک با دیگر از بابهاء گذشته معلوم گشته است
علاج خاصهٔ او آنست که نگاه کنند اگر علامتهاء خون بینند رگ صافن بگشایند یا بر ساق حجامت کنند
و تن را بمطبوخ هلیله پاک کنند و از شیرینی و لبنیات باز دارند و طعام از سماق و نار دانگ و زرشک
و غوره فرمایند بگوشت دراج و تذرو و طیهوج و بزغاله و آهو بره و اندر زبانا و کشنیز خشک فرمایند
کرد و اگر اندر طعامهاء پختنی کشنیز تر میکنند صواب باشد و شراب سخت زیان دارد خاصه از پس
آنکه از گرمابه بیرون آید از بهر آنکه شراب دماغ را تر کند و نشستن بسیار اندر گرمابه و بر گذر باد و زیان دارد
و سر پوشیده باید داشت تا سرما و گرما با فراط بدو نرسد و اگر علامتهاء خون نباشد استفراغ بحب قوقایا
و حب اسطمخیقون باید کرد و اگر هر شب مقدار دو دانگ ایارج فیقرا بخورد صواب باشد و اگر هر سه
شبی یک درم خورد هم صواب باشد و حب غاریقون الم صرع دماغی نافع ترین چیزیست صفت
آن ایارج فیقرا یک درم سنگ غاریقون یک درم سنگ شحم حنظل دو دانگ خربق سیاه و سقمونیا
و مقل از هر یکی دانگی و نیم حب کنند چنانکه گفته ام این جمله یک شربت باشد و ایارج لوغاذیا و ایارج
روفس و ایارج جالینوس نافع باشد و از معجونها بزرگ بزرگ مثرودیطوس و معجون هرمس سود
دارد و ابن سرابیون میگوید دو دانگ شحم حنظل با یک شربت مثرودیطوس بسرشند و بدهند و اگر نیم
درم سنگ افتیمون و دو دانگ شحم حنظل با یک شربت تیادریطوس بسرشند و بدهند صواب باشد و
علامتهاء صرع معدی آنست که نزدیک نوبت صرع مثل گشتن و قی و درد سر پدید آید و درد دل و فم معده
اختلاج کند خاصه اگر طعام خوردن از وقت عادت باز پس تر افتد و اندر حال صرع دست و پای و همه
اندامها لرزیدن آید لرزیدن صعب و آوازی بلند از وی بر آید و باشد که جامه از بول و براز و مذی
و منی پلید شود و اگر در حال صرع قی کند و خلط بسیار بر اندازد نوبت صرع سبکتر شود یا در حال بهوش
باز آید و هر چند که معده پر تر و آلوده تر باشد صرع قوی تر و نوبت درازتر باشد و هر چند معده سبک
تر و پاکتر باشد نوبت او کوتاه تر و ناگوارید نطعام و نفخ و قراقر و آروغ ناخوش و ضعف معده بر آن

کواهی دهد وکاه باشد که سبب صرع معدی تباهی اخلاط باشد نه بسیاری و علامت وی آنست که
صرع وقت سبکی و تهی معده افتد از بهر انکه خلط تباه فم معده خالی یابد و اورا بکزد و اندروی اثر کند و
اکر طعامی موافق خورد بمقداری معتدل صرع زایل شود و اکر خلط تباه صفرائی باشد از تشنکی و
حرارت و سوزش فم معده را رنج رساند و اکر سودائی باشد شهوت طعام قوی باشد و بفکر و وسواس
بیشتر باشد و هر کاه که خداوند صرع معدی طعام بیشتر از مقدار معتدل خورد میان هر دو کتف او
درد خیزد یا انچه خورده باشد هضم نشود آن درد زایل نشود و اکر پس از انکه طعام هضم شده باشد یا اکر
چیزی زیادت خورده باشد و این جایکاه درد میکند سبب آن خشکی طبع باشد هر کاه که طعام نرم نشود
و درد زایل شود و علامتهاء صرع مراقی بدین نزدیک باشد علاج خاصه او آنست که پیش از نوبت صرع
یا اندر حال صرع پر مرغی چرب کند بروغن سوسن و بحلق مصروع فرو کنند و بجنبانند تا قی کند و معده را
با یارج فیقرا و شراب افسنتین پاک کنند و بکلشکر و مصطکی و کوارشهاء معتدل و شراب پودنه و مانند
آن قوت میدهند و از تخمه و ناکواریدن طعام نکاه دارند و غذاهاء زود کوار و پسندیده دهند و ضمادها
قوت فزاینده بر معده او می نهند صفت ضماد بکیرند سنبل خوش بوی و کل سرخ و مصطکی و تشور کنند
و بسایند و بشراب انکوری عطر یا آب سیب و آب بهی بسرشند و کرم کرده بر معده او می نهند و اکر سبب
صرع بخاری باشد که از همه تن بر آید رنک پوست و رنک موی او و خشکی و لاغری و تن درستی و فربهی و
بسیار کوشتی و نبض و بول و تدبیرها و حالهاء کذشته و حال بر انکه بر ماده آن کواهی دهد علاج خاصه او
آنست که نکاه کنند تا ماده علت چیست تن را از آن ماده پاک کنند و معده و دماغ را قوت دهند و بخارها
اندر دماغ باز دارند اکر ماده خونی باشد نخست از هر دو دست رک قیفال بکشایند و باندازه قوت خون بیرون
کنند خاصه اندر فصل بهار و از پس آن بچند روز رک زیر زبان بزنند و بر قفا حجامت کنند تا ماده را از
دماغ باز کرداند خاصه اکر اندر دماغ ضعیفی نباشد و مزاج دماغ از آن باز ندارد و بسبب بیرون کردن خون
سردی فزونی تولد نکند و آنجا که فصد واجب کند و فصد کرده آید پس از فصد یک هفته آسایش دهند
پس تدبیر اسهال کنند و اندر مسهل قنطوریون و شحم حنظل و خربق سیاه بکار دارد اکر حاجت آید پس از انکه رک

صافی

کنند و حجامت

صافی زنند یا بر ساق حجامت بر سر و میان دو کتف سودمند باشد و نکاه کنند اکر هنوز اندرین علامتها
بسیاری ماده یابند از پس هر استفراغی یک هفته آسایش میدهند و قوت را مراعات میکنند و باز استفراغی
میکنند تا تن پاک شود بعد از آن تدبیر غرغره و عطسه آوردن نکنند و اکر سلیثا با آب مرزنکوش بکدازند و
بینی چکانند صواب باشد و تدبیر مسهل و تدبیر غذا اندر اول این باب یاد کرده آمده است و اکر ماده
بلغمی باشد پیش از روز نوبت قی فرمایند کردن و اندر حال صرع نیز قی اندر انواع صرع سود دارد و اندر حال
از آن حال راحت یابند مکر اندر صرع دماغی که بسیار کردن قی زیان دارد و استفراغ بحب اصطمیقون و حب
ایارج کنند صفت حب ایارج بکیرند ایارج فیقرا یک درم سنک شحم حنظل دو دانک افتیمون نیم درم
سنک قنطوریون باریک دو دانک ملح نفطی دانکی مقل دو دانک این حب هر هفته یکبار بدهند و اندر مسهلات
دیکر تربد و غاریقون و اسطوخودوس بکار دارند و ایارج روفس اندرین علت سخت نافع است ولبس سراسون
میکوید دو دانک شحم حنظل با یک شربت مثرودیطوس بسرشند و بدهند صواب باشد و معجون عاقرقرحا هم
بامداد یک کفچه سود دارد صفت آن بکیرند عاقرقرحا و با انکبین بسرشند و بکار دارند وزن انکبین دو بار
چند عاقرقرحا و اکر هر بامداد و شبانکاه نیم درم سنک ایارج هرمس بدهند سخت نافع باشد لکن این شربتها
که مزاج بکرداند و بدل کنند بتدریج باید داد مثلا مثرودیطوس بار نخستین و بار دوم دو دانک و بار سوم
نیم مثقال و دیکر معجونها هم برین قیاس دهند و طعامها غلیظ و کوشت جانوران سنکی زیان دارد و اکر خلط
سودائی باشد علاج او بعلاج اصحاب مالیخولیا نزدیک باشد و حب ایارج که اندر علاج صرع بلغمی یاد کرده
آمده است نافع باشد و جمله شربت و مسهل و معجونها و تدبیرهاء طعام و شراب که اندر علاج مالیخولیا
یاد کرده آمده است اندرین باب موافق باشد و اکر نیم درم سنک سادرسطوس و نیم درم سنک افتیمون و
دو دانک شحم حنظل بسرشند و بدهند نافع باشد ثابت قره میکوید مزاج را بمعجون نجاح بدل کنند و
بهتر از معجون تریاق ثمانیه است هر روز از این دو کانه انچه حاضر باشد یک مثقال بدهند و تریاق اربعه
نیز تبدیل مزاج را موافق باشد خاصه اندر تیرماه و زمستان شربت یک مثقال با سکنکبین عنصلی بدهند
یا اندر مطبوخ زوفا و اکر ماده علت صفرائی باشد هر چه اندر علاج مالیخولیاء کبدی و اندر علاج سرسام

کرم و اندر علاج دیوانکی یاد کرده آمده است موافق باشد طبیب را بحکم مشاهده و اندازه علت تصرف
می باید کرد و نوعی صرع است آنرا نام ام الصبیان کویند و بعضی طبیبان کفته اند ام الصبیان صرع صفراییست
و بدین سبب علاج آن بسردی و تری فرموده اند و آنرا شیر زنان بو سرد و شیدن سود دارد و اگر مصروع
طفل باشد علاج دایه را باید فرمود تا شیر او خشک شود و تابستان اندر خانه خنک یا اندر سردابه خوش هوا
باید نشست و زمستان اندر خانه معتدل و باید دانست که هر صرعی که اطفال را افتد ام الصبیان باشد
اعتماد بر علامتها نهاد باید کرد و هر علاجی که واجب کند دایه را باید فرمود و او را از جماع پرهیز باید فرمود
و کودک را نکاه باید داشت تا ناکاه آواز بلند یا آواز طبل و جلاجل و مانند آن نشنود چنانکه بترسد و از
کرما سخت و سرما سخت و ناکواریدن طعام نکاه باید داشت و سداب بو یانیدن سود دارد و اگر سبب صرع
بخاری باشد که از جکر بر آید علامتها و احوال جکر طلب باید کرد اگر علامت کرمی جکر ظاهر باشد تدبیر تسکین
حرارت و کشادن سده مشغول شوند و استفراغ بماء الجبن باید کرد یا آب لبلاب و آب کسنه و لعوق
خیار شنبر و خرما هندی و شیر خشت و رک باسلیق باید زد و اگر علامتها بلغم و سردی جکر ظاهر تر باشد
سده بماء الاصول باید کشاد و مزاج بدل باید کرد چنانکه اندر باب علاج جکر یاد کرده آید ان شاء الله
عز و جل و اگر سبب صرع بخاری باشد که از سپرز بر آید علامتها و علاج آن اندر باب علاج سپرز طلب
باید کرد و اگر سبب صرع بخاری باشد که از زهره بر آید احتباس حیض و احتباس منی بران کواهی دهد و
اندر زهار و سعو لها ران و اندر کرده و پشت درد و کرانی باشد و علاج خاصه وی آنست که تدبیر
کشادن حیض کند چنانکه اندر علاج احتباس طمث یاد کرده آید و اگر سبب صرع بخاری باشد که از اندامها
دور تر چون انکشت پای و دست و مانند آن می بر آید علامت وی آنست که خداوند علت را خبر باشد
که چیزی چون باد سرد از آن موضع حرکت میکند و بالا می بر آید علاج خاصه او آنست که پیش از وقت
نوبت بر تر از آن موضع بعصابه بر بندند سخت تا وقت نوبت بکذرد و صرع باز کسته یا نوبت اندک کذرد
و چون وقت نوبت اندر کذرد و چون وقت نوبت اندر کذرد دو پای یا دست که بخار از وی می خیزد در
اندر آب کرم نهند پس عصابه بکشایند و آن موضع را بخرقه درشت بمالند و تدبیر آن سازند که آن موضع

ریش کند و شیشه بر نهند و بمکند و مدتی جراحت را تازه دارند تا اخلاط بسیار از وی بپالاید صفت
دارویی که ریش کند بکیرند فلفل خورد و فرفیون هر دو را بکوبند و بعسل بلادر بسرشند و بران موضع نهند
و بر بندند صفت دارویی دیکر که زود تر ریش کند بکیرند دراریج و کشکج و امارکی باد افکنند هر سه را با عسل
بلادر بسرشند و بر نهند و بر بندند و اگر سبب صرع تیزی حس دماغ باشد خاصه او بشراب خشخاش کنند
و طعامهای لزج دهند چون سر و پاچه بره و کوشت کوساله و ماهی تازه و اندر طعام او تخم کوک و تخم خشخاش
بر افکنند و باید دانست که آنچه یاد کرده آمد از علاج خاصه هر نوعی تدبیرهای دیکر است که اندر همه انواع
صرع بدان حاجت است و دو نوع است یکی تدبیرهاییست که اندر حال صرع باید کرد دوم تدبیرهاییست که اندر
علاج او ست اما آنچه اندر حال صرع باید کرد آنست که مصروع را که زبان همی خاید هر کاه که صرع بدید
آید کره ها دوخته باشد از کرباس نرم و جبه پر کرده در حال آن کره اندر دهان او نهند تا آن خاید و
زبان بسلامت باشد و دهان کشاده ماند دوم آنکه انکشت در میان نرم بسایند و بسکنجبین عسلی بسرشند
و بحلق او فرو چکانند سوم آنکه چیزها که شاینده از اندرون بینی او دود مالند چون کندس و خربق سپید و شحم
حنظل و عصاره قثاء الحمار و شونیز و فلفل و زنجبیل و فرفیون و جندبیدستر آنچه حاضر باشد از این داروها
بهم بیامیزند و بکار دارند و عود و فاونیا پیش بینی او دود کنند و اگر بسایند و اندر بینی دمند روا باشد
و بوی سداب اندر حال صرع سود دارد و اختیار آنست که نفسا بکیرند و در جو بسرکه انکوری بسرشند
و خمیر کنند و شمامه سازند و در حال صرع و بیرون صرع می بویانند و شلیثا با آب مرزنکوش حل کنند و اندر
بینی چکانند اسکندر میکوید آنچه در حال صرع باید کرد اندامهای مصروع راست باید داشت و بر شکل
طبیعی نکاه داشتن و چیزی کرم بر سر او نهادن چون ارزن کرم کرده و نمک تا زود بهوش باز آید و امید
وار باشد که علاج پذیرد و اگر مشکل باشد و آنچه بیرون صرع باید کرد از تدبیرهای کلی او را ریاضت است
که پیش از طعام ریاضتی کند برفق و پیش از آنکه مانده شود از ریاضت باز ایستد و هر کاه که استفراغ
کرده شد و اخلاط از تن پاک کرده شد از پس طعام ریاضتی اندک کند چنانکه مانده نشود صواب باشد
و مصروع را ریاضت اندامهای فرو سوی تن صواب تر باشد و اندر حال ریاضت سر او ساکن باید داشت

بهیچ حال سر جنبانیدن و آویخته داشتن نشاید و مالیدن از سینه و پشت بجانب قدم فرود آمدن
سودکار دو بتدریج باید مالیدن بخرقهاء خشن و نخست بآهستگی آغاز کند و هر ساعت سخت تر می مالند
تا اندامها سرخ شود و پس از مالش گامی چند برود تا باقی تحلیل پذیرد و از پس آنکه استفراغها کرده باشد
و باقی مادتها بجای پای فرو کشیده باشد اگر سر شانه کند یا داغ کند روا باشد و اگر خواهند که اندر
گرمابه شود هم روا باشد و غرغره کردن اندر گرمابه با بکامه و پاره فیقرا و سعتر و مانند آن پس از
استفراغ و پس از آنکه باقی مادتها بجانب پای فرو کشیده باشد سخت نافع باشد و هم بامداد شربتها که لطیف
کند رطوبت را و معده را پاک کند میدهند چون سکنکبین عنصلی و شراب افسنتین و سکنکبین بزوری
کاندروی سعتر و زوفا و تخم بادیان و انیسون بخته باشند و معجون نجاح و قرصها که بیشتر یاد کرده آمده است
و کلشکر و مصطکی و کوارش عود و معجون نجاح انچه حاضر باشد میدهند اگر فصل زمستان باشد سکنکبین
بزوری و عنصلی اندر آب گرم میدهند و اگر تابستان باشد اندر آب سرد صفت سکنکبین عنصلی پیاز
عنصل که طبیبان اسقیل گویند بگیرند و پاره کنند و اندر سرکه و آب بپزند تا نیک پخته شود و پس بدست
بمالند و بفشارند و از آن سرکه سکنکبین سازند و اگر از سرکه سازند که عنصل در وی نهاده باشند روا
باشد صفت معجونی که خداوند صرع بلغمی و دیگر را سود دارد بگیرند سیسالیوس سه مثقال حب الغار
سه مثقال جندبیدستر و اسقیل مشوی از هر یکی یک مثقال با انگبین بسرشند چنانکه رسم است و هر بامداد
یک درم یا دو درم با سکنکبین عنصلی بخورد و از هوای تر و جنوبی بهوای خنک رفتن صواب باشد
و مغز ساق گاو اندر روغن گل گداخته بر موضع صدع و بر سینه و گردن او مالیدن صواب باشد و اگر
اندامها تشنج کند و بجدره بماند روغن بارو با آب نیم گرم بیامیزند و بران اندام بمالند و راست کنند و
عود فاونیا بر بازو بستن سود دارد و طبیبان پیشین این معنی آزموده اند و منفعت آن یافته که سود
دارد و این عود فاونیا را نزدیک ما عود الصلیب گویند خواجه بو علی سینا میگوید همانا که این خاصیت
اندرین عود بهنگام تری و بروم ظاهر تر میشود صفت تریاق اربعه که مزاج بدل کند بگیرند زراوند
طویل و حنطیانا و حب الغار و مر از هر یکی راست راست بکوبند و بپزند و با انگبین مصفی بسرشند

شربتی

شربتی یکمثقال صفت تریاق ثمانیه زراوند طویل و ریوند چینی و پوست بیخ کبر و حب الغار و خطیانا
و قسط و مر و عروق از هر یکی راست راست بکوبند و بپزند و با انگبین مصفی بسرشند شربتی یکمثقال
صفت حب اسطمیخیقون و حب قوقایا و حقنه تیز که اندرین علت بکار اید اندر باب بنجم از جزو
دوم ازین گفتار اندر علاج بسیاری خواب ناطبیعی یاد کرده آمده است و آنچه اندر همه انواع صرع
زیان دارد اینست که اکنون یاد کرده آید نگاه کردن اندر چیزهاء سرخ و گردان و فرو نگریستن از
جای بلند و اندر گرمابه و گند بادها مشام کردن و سرماء سخت و گرماء گرم و جماع بسیار و آمدن بار
بسیار و شراب کهن و مستی و شیرینیهاء سخت شیرین و شراب نو و طعامهاء سخت چرب و آواز قوی
چون آواز بوق و رعد و نگاه کردن اندر آفتاب و اندر برق زیان دارد و غسل کردن بآب گرم دماغ
را سست کند و مادتها بجنباند و آب سرد اخلاط را بفسراند و طعامهاء سنگین و گوشت جانوران
بزرگ و شلغم و کرنب و گندنا و ترب و سیر و باقلی و پیاز و عدس و جمله زیرها زیان دارد جز بودنرگ
اگر شبت و سداب و اندکی کشنیز اندر طعامها او بر بزند سود دارد و کرفس را خاصیتی است که صرع
را بجنباند و اگر چکندر بپزند و با بکامه و روغن زیت چون اخالی سازند و پیش از طعام بخورند طبع
را نرم کند بدین سبب سود دارد و گشنه اگر خورد زیان ندارد و همه میوهاء تر و شیر جانوران و هرچه
از شیر سازند زیان دارد و همه چیزهاء تیز و بخارناک چون بلبل و خردل زیان دارد اخلاط را بدماغ بر آرد
و انیسون و کرویا و دارچینی سود دارد و اخلاط را از دماغ فرود آرد و از رگها بادرار بول بیرون آرد
و بوی گوگرد و بوی سوخته و بوی قیر و قطران و گنده دار زیان دارد و خفتن بروز سخت بد باشد خاصه
اگر بسیار خسپد و بر امتلا خسپد و بی خوابی بافراط زیان دارد از بهر آنکه روح ضعیف شود و تحلیل
پذیرد و دماغ از بخارها پر کند و اگر پیرزد پیش مصروع دود کنند صرع را بجنباند و مرد سرون بزهین
خاصیت دارد و جگر بر کشتن زیادت دارد صرع آرد و اگر گوشت بسیار خورند بیم باشد که صرع تولد
کند و اگر ناگاه چیزی شنود که از آن سخت غمگین شود یا بترسد در صرع او فتد و اگر مصروع پوست بز
بخویشتن در کشد و در آب شود صرع بجنبد والله اعلم باب چهارم اندر سکته

سکته علتی است که ناگاه افتد و یکبار راه قوت حس و حرکت که از دماغ باندامها همی آید بسته شود
و همه اندامهای کار مانده و خاستها بجملگی باطل شود و از حرکتها جز حرکت حجاب دیگر نماند و مسکوت
یعنی خداوند این علت بر پشت باز افتاده باشد و روی او از پری برآمده باشد و رنگ او به تیرگی و
سیاهی گراید و گاه باشد که بسرخی گراید و عمل آنست که اندر سکته همه اندامهای کار ماند و هیچ عضله
حرکت نکند عضلهاء سینه اندر دم زدن متحرک باشد همچنانکه از پس رنج و ریاضت بسیار بسبب
ماندگی عضلهای سینه اندر دم زدن متحرک شود و سبب حرکت این عضلها اندر سکته اندر ماندگی
و دشواری طبیعت باشد و مجاهدهٔ قوت با آنچه تولد کند بجای آرد و سبب کلی اندرین علت آنست که
یکبار اندر دماغ سدهٔ برافتد و آن چنان باشد که همه منفذها که قوت حس و حرکت بدان منفذها از دماغ
باندامها میرسد یکبار بسته شود و سبب این سده دو نوع است یکی امتلاء دماغ و امتلاء تجویفها
و منفذهاء او از خلط غلیظ لزج سرد و نوع دوم فراز هم کوفته شدن منفذها و تجویفهاء دماغ هرگاه
که ازین دو نوع یکی حاصل شود سده تولد کند و مردم اندر سکته افتد و صعبی و سهلی سکته باندازهٔ سده
باشد و مثال این سده همچون ابر است که پیش آفتاب بایستد و سایه بر زمین افکند و تابش آفتاب و منفعت
او را از زمین باز دارد هم بدین سان سده که اندر منفذهاء دماغ افتد راه فرو آمدن قوتهاء دماغ
باندامها ببندد و منفعت حس و حرکت از اندامها باز دارد و اما سبب سده امتلائی دو نوع است یکی
آماس دماغ است و تمدد او بسبب بسیاری ماده و تمدد بپارسی طرنجندگی را گویند و نوع دوم آنست
که ماده بسیار غلیظ اندر تجویفها و منفذها دماغ افتد و آنجا صعب رسد تا دماغ و تجویفها و منفذها
او بدان سبب حرکت انقباض کند یعنی خویشتن فراهم کشد و راه قوتها بسته شود و نوع دوم آنکه سرما
بافراط بدماغ رسد و همه اجزای دماغ بدان سبب بهم باز آید و درهم نشیند خواجه بو علی سینا می گوید
اندر کتاب قانون و این نوع سده که سرما تولد کند یاد کرده است و جالینوس میگوید سکته علتی است
که ناگاه افتد یکبار و سبب او کاری تواند بود که یکبار افتد و سوء المزاج سرد یا گرم اندک اندک
باشد پس ممکن نیست که سبب وی سوء المزاج باشد و اگر چه سخن جالینوس که میگوید سوء المزاج اندک اندک

باشد

36

باشد درست نیست آنچه خواجه بو علی سینا یاد کرده است ما ممکن نیست و حال این همچون حال تشنج خشکیست
که سوء المزاج خشک تولد کند چنانکه بسیار بینیم که مزاج بتدریج خشک میشود اندک اندک تا چون خشکی
بر غایت رسد یکبار تشنج پدید آید ناگاه همچنین ممکن باشد که سرما اندک اندک اثر میکند و اندک
اثر سرما اجزای دماغ بیکدیگر فراز هم می آید و درهم نشیند و اندامها اندک اندک خدروی آگاهی
میشود تا چون سرما غلبه کند اجزای دماغ تمام اندر هم نشسته شود و یکبار راه قوت حس و حرکت
بسته گردد و اینجا که سبب قوی باشد امید گشاده شدن سکته نباشد و اینجا که سبب ضعیف باشد
اگر گشاده شود بفالج کشد یا بلقوه یا به هر دو باندازهٔ ماده و چگونگی گشادن آن بقراط میگوید السکتة
اذا قویت لم تبرأ و اذا کانت ضعیفة لم یسهل برؤها و باید دانست که گاه باشد که سبب سکته خشکی
طبع باشد و بدین سبب آنست که علاج او بحقنه و شیاف و مسهل قرین باید کرد و بسیار باشد که سکته
غلبهٔ خون باشد اندر همه تن و رگها و شریانها همه تن پر شود و تجویفهاء دماغ پر کند ناگاه و راه برآمدن
قوت روح حیوانی از دل سوی دماغ و راه فرود آمدن قوت روح نفسانی از دماغ بهمه تن و اندامها بدان
سبب بسته شود و سکته پدید آید و بدین سبب است که هرگاه که اندرین امتلاء خونی باشد در حال فصد
باید کرد خاصه اندر فصل بهار گروهی طبیبان این نوع را خناق دل گویند و از صواب دور نیست و بسیار
باشد که مادهٔ فالج منتشر گردد و هر دو جانب دماغ پر شود و علت فالج سکته گردد و هر که را بسبب
خون فصد بسیار حاجت آید و هر وقت که فصد کند راحت یابد بیم باشد که از تاخیر فصد زیان دارد
و بدان سبب فالج یا سکته تولد کند و بسیار باشد که خداوند صداع سرد یا خداوند دوار استفراغ
ناکرده و مانده علت کم باشد بر سبیل علاج داروها و طعامها گرم خورد و مادهٔ آهسته بدان سبب
اندر حرکت آید و روی بجانب دماغ نهد و سبب سکته گردد و خداوند مزاج گرم و خشک را سکته
نادر بود و اگر افتد صعب تر باشد از بهر آنکه تا سببی سخت قوی نباشد علتی مخالف مزاج تولد نکند
و بسیار باشد که شخصی را سکته افتد و هیچ نفس نکشد و فرق نتوان کرد که زنده است یا مرده با این
همه علاج پذیرد و خلاص یابد و سبب آنکه هیچ نفس نکشد آن باشد که حرارت او چندان نیست که

حاجت سمی افتد بنفس کشیدن و آن قدر حاجتی که هست بحرکت تمام می شود و سبب آنکه علاج بدیرد
آنست که ماده سخت غلیظ نباشد بدین سبب هر کرا حال او مشکل کردد بزودی دفن نشاید کرد و هفتاد و
دو ساعت نکاه باید داشت علامتها هر کاه که شخصی را کرانی سر و دوار و طنین کوش و کسلانی اندر
حرکتها و خیرکی چشم و اختلاج اندامها و دندانها برهم سودن اندر خواب و امتلا اندر رکها کردن
بدید آید و دست و پای سرد میشود و لون او زنکاری باشد یا بسیاهی کراید و رسوب آن بحالی باشد
علت سکته بدو سخت نزدیک باشد و هر کرا ناکاه درد سر خیزد پس اندر سکته افتد دم زدن او باخر
باشد زندرون بیک هفته هلاک شود و این از آن نوع باشد که جالینوس میکوید که بسیار باشد که
سبب سکته آماس دماغ باشد و میکوید این علت سکته ناکاه نباشد و پیش از آن علامتهاء آماس ظاهر
شده باشد و اما این نوع که بتب کرم کشاده کردد نخست صداعی سرد بوده بود و از لیثرغس اندر سکته
افتد و علامتی صعبی سکته و سهلی از دشواری و آسانی دم زدن ناست و اما بدید آمدن کفک علامت
عاجزی قوت باشد و آنرا که علت صعبتر باشد نه کفک آرد و نه خرخر کند و نه دم تواند زد و اکر شربتی
بحلق او فرو کنند به بینی او بیرون آید زود هلاک شود و کفک اندر سکته بر خلاف آن دلالت کند که
اندر صرع از بهر آنکه بآخر نوبت بدید آید که صرع کشاده میخواهد شد و اندر سکته نشان زیادت شدن
سبب باشد و نشان صعبی علت دشواری دم زدن و نزدیکی مرک و آنکه اندر سکته دم آسان زند لکن
دم زدن باشد بی نظام چنانکه کاه کاه سست تر میشود هم نشان صعبی علت باشد و آنکه دم بآسانی
زند و بی نظام نکردد امید باشد که علاج بذیرد جالینوس میکوید هر که بیوفتد و حس و حرکت او باطل شود
و اندر سکته باشد ممکن است که اندر سبات باشد و فرق میان سکته و سبات آنست که خداوند سکته
دم دشوار زند و دم زدن او اندر بیشتر حالها با خرخر باشد و سبات بتدریج تولد کند و سکته بیکبار
ناکاه افتد و مقدمات آن از پیش بوده باشد چون دوار و طنین و غیر آن و سکته و رمی از تب خالی نباشد
و سکته خونی با علامتهای خونی باشد که معلوم است و چشم سرخ باشد و سکته بلغمی با علامتهاء
بلغم باشد و تدبیرها متقدم بر هر یک کواهی دهد و هر کرا اختلاج یک اندام و آنجا که شبهت افتد

کخداوند

کخداوند علت اندر سکته باشد حل فربه بیدا باشد علامتها آنجا که سبب سکته غلبه خون باشد
نخست نکاه باید کرد اکر امیدوار باشد در حال فصد باید کرد و قیفال باید کشاد و خون بسیار بیرون
باید کرد و اکر طبیب صواب بیند رکهاء کردن که او را ابنا زی الودجان کویند بباید کشاد پس بر ساق
او حجامت باید کرد و پس از آنکه فصد و حجامت کرده باشد بازوها او به بندند و از رانها تا بقدم
اطراف او بمالند صواب باشد و سرکه و روغن کل بر سر او می نهند پس تدبیر حقنه معتدل کنند
تا باقی معده را از دماغ فرو کشد چون سکته کشاده شود بتدبیر لطیف مشغول شوند و بر جلاب
و کشکاب تنک اختصار کنند و بتدریج بکوشت تیهوج و تذرو و دراج و مرغ خانکی رسانند و آنجا
که سبب بلغم باشد و خون با وی آمیخته باشد علامتها هر دو بیدا باشد نخست فصد باید کرد پس تدبیر
حقنه قوی و شیاف مشغول باید بود و اندر شیاف جاوشیر و سکبینج و مقل و زهره کاو و شحم حنظل باید
که باشد و جهد باید کرد تا پر مرغی بروغن چرب کرده با ایارج فیقرا آلوده بحلق او فرو کنند تا باشد
که قذف کند و رطوبتی بر آید و آنجا که سبب بلغم غلیظ لزج باشد امید کمتر باشد پس اکر طبیب
امیدی بیند تدبیر استفراغ و کشادن سده و کرم کردن دماغ کند بدین ترتیب نخست استفراغی
کند بحقنه تیز و اکر داند که طعامی غلیظ خورده است جهد کند تا دهان او بکشاید و پر مرغی چرب کند و
با ایارج فیقرا آلوده کند و بحلق او فرو کند تا قی افتد و اکر قی نیفتد قوتی که بدو رسد و بلوعی که کند سود
دارد و دماغ را کرم کند و اکر روغنی که پر مرغ بدان چرب کند روغن سوسن باشد بهتر و نافع تر باشد
پس همه مهرهاء کردن و مهرهاء پشت بروغن کرم بمالند چون روغن فرفیون و روغن قسط و روغن
اسقیل و مانند آن پس سر او را کرم کنند بچیزهاء که یاد کرده آید پس سعوطی لطیف کنند و اندر بینی او
چکانند و اکر حاضر باشد یک شربت تریاق بزرک با مثرودیطوس اندر ماء العسل حل کنند و بحلق
او فرو ریزند و اکر تریاق بزرک حاضر نباشد معجون سجزنیا و انقردیا و شلیثا روا باشد یک مثقال
اندر ماء العسل حل کند و بحلق او فرو ریزند موافق باشد و اکر ممکن کردد که مسهل توان داد هیچ مسهل
نافع تر از حب فرفیون نیست و از پس استفراغ اندر آن آب که کرد نشانند و کرمابه خنک نافع باشد

صفت حقنه تیز بگیرند شحم حنظل و قنطوریون باریک و نانخواه و شبت و حلبه و سداب و انگدان از هر یکی یک مشت سکبینج دو درم سنگ بوره ارمنی هفت درم سنگ روغن بادام تلخ یک اوقیه انگبین ده درم سنگ زهره گاو دو درم سنگ داروها اندر یکمن آب بپزند تا بمقدار ده استار باز آید و بپالایند و روغن و انگبین و بوره و سکبینج و زهره گاو ترکیب کنند چنانکه رسمست صفت حقنه دیگر بگیرند شحم حنظل و بخور مریم و قنطوریون باریک و عرطنیثا و خربق سپید از هر یکی یک مشت اندر یک من و نیم آب بپزند تا بمقدار نیمی باز آید و بپالایند ده استار از وی بستانند و حقنه کنند اگر حقنه زود بیرون آید رطوبتی بیارد دیگر بار حقنه کنند تا رطوبت بسیار فرود آرد صفت روغن فرفیون که اندر پشت و مهرهاء پشت و مهرهاء گردن مالند بگیرند سداب و بکوبند و بفشارند و آب از وی بستانند یکمن و روغن سوسن ده استار با این آب بیامیزند و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند پس قسط و عاقرقرحا و جندبیدستر از هر یکی سه درم سنگ جاوشیر و نیم درم فرفیون از هر یکی یک مثقال همه را نیک بکوبند و روغن هنوز گرم باشد این داروهاء سوده اندر وی افکنند و بمالند و اگر روغن بلسان حاضر باشد سه درم سنگ روغن بلسان با وی بیامیزند و اگر حاضر نباشد روغن بزر اگرچه ضعیف است بدل آن کنند و گرم کرده بکار میدارند صفت روغن قسط بگیرند ابهل و اوراسن و وج از هر یکی ده درم سنگ قسط سی درم سنگ سنبل ده درم سنگ همه را اندر یکمن و نیم آب بپزند تا آب سرخ شود پس آب بپالایند و روغن زیت مقدار ده استار بر این آب افکنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و سه سیر جندبیدستر و یک مثقال فرفیون در افکنند و بکار دارند صفت روغن سنبل بگیرند اسقیل تر چهار اوقیه روغن زیت یک من اسقیل را اندر روغن بپزند چنانکه اندر وی مالیده شود و اگر عاقرقرحا و جندبیدستر و خردل و قسط و فرفیون و مشک اندر افکنند قوی تر باشد صفت بطولی که بر سر و مهرهاء پشت او بچکانند بگیرند سعتر و شبت و مرزنگوش و برگ ترنج و سعتر و اکلیل الملک و بابونه و بودنه دشتی و سداب و حاشا از هر یکی چند انکه خواهند بپزند چنانکه رسمست صفت تدبیر گرم کردن دماغ بخته آهن بآتش سرخ کنند و بر سر او

بمالند

بمالند چنانکه موی او نسوزد و اگر موی سر او بسترند جندبیدستر و خردل بسایند و با سرکه گرم کرده بر سر او طلی کنند و دماغ را گرم کنند و قرنفل و هال و بزباذ و جوز بوا و وج بکوبند و گرم کنند و اندر خرقه بسته بر سر او نهند نیک باشد صفت سعوط زهره کلنگ با آب مرزنگوش یا با آب سداب بسایند و به بینی اندر چکانند و اگر جندبیدستر سوده بماء العسل حل کنند و اندر چکانند سود دارد و بیرز و جندبیدستر می بویانند صفت حب فرفیون بگیرند سکبینج و اشق و جاوشیر و مقل و صبر و جندبیدستر و هزار اسپند از هر یکی دو درم سنگ فرفیون یک درم سنگ شحم حنظل دو درم سنگ و نیم شربت یک مثقال صفت حبی که معروفست بحب بیمارستان بگیرند جندبیدستر نیم درم سنگ شحم حنظل دانگی و نیم فرفیون دانگی ایارج فیقرا یک درم سنگ این جمله یک شربت والله اعلم محمد زکریا میگوید حشیشیث اندر سکته و فالج و لقوه سخت سودمند یافتم و هیچ برابر او نیافتم تن را پاک کند و تب آرد و اخلاط را بگدازد و بامداد و شبانگاه مقدار یک باقلی اندر شراب حل کنند و بدهند و اصل اندرین علاج آنست که این ترتیب که یاد کرده آمد نگاه دارند و تا نخست بحقنه و بقی استفراغ نکرده باشند نه سعوط و نه روغن و نه نطول هیچ بکار ندارند و از روغنها هرچه قوی تر است باز پس دارند نخست روغن سداب ساده و روغن سوسن و میعه اندر وی حل کرده بکار دارند اگر منفعت نیاید قوی تر بکار دارند و روغن موم اندر بکار دارند تا بران موضع که باید بماند و هرگاه که بهوش آید یا از پس بیست و چهار روز همین تدبیرها می کنند از نطول و سعوط و فرفیون مالیدن و ازین جنسها که یاد کرده آمد هر هفته یک شربت بدهند یا حقنه کنند و طعام نخوداب دهند یا شوربا گنجشک و کبوتر بچه بنخود و شبت و دارچینی و سعتر و اگر با نان انجیر خشک یا مویز منقا خورد موافق باشد و از پس بیست و چهار روز هر بامداد روغن بید انجیر خورد با ماء الاصول و هر هفته ایارج فیقرا و ایارج های بزرگ چون لوغاذیا و ایارج جالینوس و مانند آن بکار دارند و باقی علاج فالج میکنند جزو چهارم اندر بیماریها که سبب آن گرد آمدن رطوبت فزونی باشد اندر انتهاء حس و حرکت

باب نخستین اندر اختلاج اختلاج حرکتی است که اندر عضلها افتد بی اختیار و

بی خواست مردم و تولد این حرکت از بادی باشد غلیظ و متحرک و دلیل بر آنکه از باد است آنست که
اندر مزاج سرد و از سببهاء سردی فراینده تولد کند و عضو را بجنباند و دلیل بر آنکه اندر عضلاست
آنست که معلوم است که هر چه نرمست چون دماغ و هر چه سختست چون استخوان باد اندر وی باز داشته
نشود و هر چه میان این و آن باشد چون گوشت ممکن است که اندر وی باز داشته شود و اسباب
اختلاج مزاجی سرد باشد با ماده سردی و تری بسیار باشد که اعراض نفسانی چون خشم و شادی و
غم است اختلاج کرد از بهر آنکه بسبب اعراض نفسانی روح متحرک شود چنانکه اندر باب نوزدهم
از جزو دوم از گفتار نهم یاد کرده آمده است و با حرکت روح ماده را تحلیل کند و از تحلیل ماده
باد تولد کند و اختلاج که اندر همه تن افتد مقدمه سکته باشد یا مقدمه کزاز باشد و اگر اندر عضلهاء
شکم افتد و دایم گردد مقدمه مالیخولیا و صرع باشد و اگر اندر عضلهاء روی افتد و دایم گردد مقدمه
لقوه باشد و اگر اندر زیر سرهاء پهلو افتد و دایم شود مقدمه آماس حجاب باشد و با غلیظ بادی
باشد که اندر تجاویف اندامها مانده باشد و کثیف گشته همچنین و اگر اندر جائی باشد که مردم بران
برسد که او را بجنباند علاج نخست از هر چه ماده و سبب آن زیادت کند پرهیز باید کرد چون آب
یخ و طعامهاء سرد و بادناک و شراب با فراط و مانند آن و آن موضع را بخرقه درشت باید مالید و
روغن گرم چون روغن فرفیون طلی کنند و هر بامداد گلنگبین عسلی با تخم بادیان میدادن و تدبیر لطیف
کردن و آنچه خورد نخود آب باشد و شوربا گنجشک و کبوتر بچه و مانند آن با سعتر و دارچینی و زیره و
گویا و آب دریا گرم کرده اندر مثانه گاو یا چیزی مانند آن کنند و بران موضع نهند بخرقه درشت باید
مالید تا سرخ شود پس بروغن جوز طلی کنند و اگر اختلاج دایم گردد بعلاجها سبکتر که اندر باب لقوه
یاد کرده اید علاج باید کرد

باب دوم اندر لقوه و شناختن سبب و علاج آن

لقوه علتی است که اندر عضلهاء روی افتد و چشم و ابرو و پوست پیشانی و لبها کژ شود و از نهاد
طبیعی بگردد و اسباب این علت چهار است یکی تشنج است که از رطوبت غلیظ تولد کند و این چنین
باشد که عضلها که حرکت اندامها بدانست از رطوبت غلیظ ممتلی گردد و بپهنای آن زیادت شود و

درازکم

درازا کم و اندامها بدین سبب اندر کشیده شود و از نهاد خویش بگردد دوم استرخاء یک
جانب روی باشد و آن چنان باشد که عضلهاء یک جانب بسبب رطوبتی رقیق که از دماغ فرود آید
تر و آغشته و سست گردد بدان سبب حرکت اندامهاء نیمه روی سست شود و عصبها و عضلهاء
آن نیمه تر شود و اندامها چون فرو آویخته باشد لکن بقوت تشنجی بیشتر باشد و استرخاء
کمتر و علاج هر دو نوع یکی است لکن بر طبیب واجب است که فرق کند و این از آن بشناسد جالینوس
میگوید درد که بر میان کام میگذرد و جدا هر نیمه از استخوان و اندامهاء روی بدانست و از
اندرون دهان برگ پوشیده است و این درد بدان غشا یکدیگر پیوسته است و هر گاه که این استرخاء
پدید آید که یاد کرده شد اگر خداوند علت دهان خویش تمام بگشاید و طبیب انگشت بر زبان او نهد یک
نیمه غشا بیند مسترخی شده و آویخته و رطوبتی یابد اندر وی افتاده و رنگ او بگردیده و دیگر نیمه را
بسلامت بیند بر حال خویش معلوم گردد که لقوه استرخائی است و اگر عضله صدغ و عضله روی
و عضله پیشانی را صلب و گرد بخیده یابد و غشاء دهان را بدان صفت نیابد معلوم گردد که لقوه
تشنجی است سیوم علت خشکی و این اندر آخر بیماریها گرم و تبهاء محرقه و نزدیک مرگ افتد و از پس
استفراغها با فراط نیز بسیار افتد و سبب آن نیست شدن رطوبت و سوختگی و بریان شدگی دماغ
و نخاع و عصبها باشد و سبب چهارم سببی مشترک است گاهی سبب لقوه باشد و گاهی سبب فالج
و این چنان باشد که خناق افتد و سبب خناق آماس عضله گردن باشد و ممکن گردد که عضله گردن او
باز عضلهای روی را اندر کشد و لقوه پدید آید از بهر آنکه بعضی از اوتار عضلهاء روی از چنبر
گردن رستست و بعضی از استخوان سینه و بعضی از خرک کتف چنانکه اندر تشریح عضلها یاد کرده
آمده است و این نوع لقوه اندر لبها پدید آید و سبب آنکه تبها اندر لب پدید آید از تشریح معلوم
گردد و آنچه سبب فالج باشد چنان باشد که سبب آماس عضله گردن منفذ عصبها فشارده شود
و راه فرود آمدن قوت حس و حرکت بسته گردد و دست خدر و مفلوج شود از بهر آنکه عصب دست
از مهره گردن بیرون آمده است و گروهی گفته اند که این جانب که لقوه اندر وی باشد دیگر جانب را بکشد

بسوی خویش و بدین سبب از جانب که بسلامت باشد کژ نماید و جانب علت راست باشد و این
درست نیست از بهر آنکه اگر علت اندر جانب راست بودی نقصان حس و طرنجیدگی عضلها اندران
جانب بودی محمد زکریا میگوید بسیار خداوندان لقوه را دیدم که مفلوج شود فالج هم اندران جانب
افتاد که روی کژ بوده نه اندران جانب که راست بود و هم او می گوید هر که مستعد لقوه باشد از حجامت
اندر علت لقوه افتد و میگوید دیدم که دو مرد اندر یک روز حجامت کردند و پیش از حجامت خایه مرغ
خورده بودند هر دو را آن روز لقوه پدید آمد یکی پیری فربه بود و دیگر جوانی بود لکن مزاج او مزاج
خادمان بود و هم او میگوید که مردی را دیدم که حجامت کرد و از پس حجامت گوسنگی کشید و ویرا علت
لقوه پدید آمد و دهان و روی کژ بشد جز آن نبود که یک چشم تمام برهم نتوانست نهاد و دیگر چشم برهم
نهادی بدشواری و هرگاه که آب خوردی آب از دهان وی می ریختی و سبب آنکه روی او کژ بشد آن
بود که علت اندر هر دو جانب بود جالینوس میگوید هرگاه که عضلهانی که پلک چشم را فرو خواباند سست
گردد چشم برهم نتواند نهاد محمد بن زکریا گوید بسیار دیدم که نخست لقوه پدید آید پس سکته فرو گرفت
و بسیاری را دیدم که گفتند که سی سال است تا ما را این علت است و جز از لقوه رنجی دیگر نبود و بسلامت
بودند و از هیچ کار باز نماندند و دیگری میگوید بسیاری باشد که خداوند لقوه اندر چهار روز هلاک
میشود و اگر چهار روز بگذرد از خطر سکته بیرون آید هر لقوه که اندر دو ماه زایل نشود دراز کشد
و هرچه بشش ماه رسد زایل شدن آن عسر باشد علامتها خداوند لقوه آب از دهان راست بیرون
نتواند انداخت و اگر خواهد که بادی اندر دمد راست نتواند دمید و هم آب و هم باد هر دو از یک
جانب بیرون آید و علامت خاصه لقوه تشنجی آنست که خاستها بر حال خویش و پوست عضله روی
سخت باشد و طرنجیده و خطها و شکنهاء پوست روی و پیشانی بسبب طرنجیدگی پوست ناپیدا
شود و آب دهان کمتر باشد و صداع از جمله علامتهاست که اندر لقوه تشنجی بیشتر باشد و علامت
خاصه لقوه استرخائی آنست که خاستها گشاده شود و پوست روی و عضلها نرم باشد و پلک فرو
سوی چشم فرو آمده تر باشد چون فرو کشیده نماید و غشای فرو آویخته باشد چنانکه یاد کرده آمده است

و آب دهان باز نتواند داشت و از نشانهای که بدان معلوم گردد که آفت اندر کدام جانب است
یکی آنست که اگر آن جانب که با علت است بدست راست کنند و بربندند جانب دیگر بی تکلف راست
شود و شکل و هیئات او طبیعی گردد و اما نشان پدید آمدن لقوه آنست که نخست اندر استخوانها
روی دردی پدید آید و حس پوست روی کمتر شود و اختلاج اندر نیمه روی بسیار افتد علاج
احتیاط آنست که تا چهار روز یا هفت روز نگذرد او را بجنبانند لکن اگر طبع خشک باشد روز دوم
بحقنه نرم طبع او بگشایند و اگر با لقوه علامتهاء مقدمه فالج یا مقدمه سکته باشد و همی پیچد
بباید شتافت و استفراغی قوی کردن بحقنه تیز یا بمسهلی قوی و اگر هفته نخستین غذاء لطیف کند
معتدل اندر خشکی و تری باید داد و اگر چه نخوداب بروغن زیت و چیزی که رطوبت را گرم کند و تحلیل
کند چون انگبین بباید داد و تا مدت یک هفته و کمترین تا چهار روز بگذرد و استفراغی قوی کرده
نشود از علاجهائی که بلقوه معروفست چون غرغره و عطسه آوردن هیچ نشاید کرد از بهر آنکه غرغره
و عطسه ماده دیگر را بموضع علت کشند و ماده را که آنجا باشد و خام باشد دفع نتواند کرد و همه
داروها تیز اندر ابتدای علت سخت زیان دارد از بهر آنکه هرچه لطیف تر باشد آن ماده تحلیل کند
و باقی غلیظ تر و عسر تر شود و علاج و دارو اندر وی اثر بدشواری تواند کرد بدین سببها که یاد
کرده آمد اولیتر آن باشد که صبر کنند تا ماده که بموضع علت میل کرده است قرار گیرد و خبر بدان مشغول
نباید بود که ماده مددی نیابد و قوت برجای بماند و تا چهل روز نگذرد سقوط بکار نشاید داشت
و ثابت هم نشاید و تدبیر صواب آنست اندر علاج که چون چهار روز بگذرد یک مثقال ایارج فیقرا
بر سبیل شبیار بخورد و از پس یک هفته بحقنه تیز استفراغی کند صفت حقنه بگیرند بابونه و مرزنگوش
و هزار اسفند و اکلیل الملک و تخم معصفر و حلبه و تخم کتان و برگ چغندر و سبوس گندم و انجیر خشک
و تخم خطمی و تخم بید انجیر و قنطوریون باریک از هر یکی یک مشت روغن زیت کهن یک اوقیه انگبین
یک اوقیه تخم معصفر و تخم بید انجیر نیم کوفته کنند و همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و بکار
دارند صفت حقنه دیگر سبکتر بگیرند تخم بادیان پنج درم سنگ سداب و شبت از هر یکی یک

دَپیتنه تمه را بپزند چنانکه رسم است ومقدار هشاد درم سنگ ازین بخته با یک اوقیه روغن
سداب حقنه کنند وخداوند علت اندر خانه نشیند که بس روشن نباشد ولختی بتاریکی گراید و
اندر آینهٔ چینی نگاه میکند وفایده ازین آنست که آینهٔ چینی سخت روشن نباشد واگر خانه تاریک
باید کرد بتکلف تا صورت خویش اندروی بتواند دید آن تکلف سود دارد وهیئت هندوستان
آزموده اند ومنفعت آن بزرگ است آنست که گوشت حیوان دشتی چون روباه وکفتار وگاو
کوهی وخر گور بپزند وانرا بگیرند واز استخوان جدا کنند وبکوبند وبا روغن زیت بر سر او نهند
وآهو درین باب سودمند نیست از بهر آنکه گوشت او بدان گرم کننده نیست که این گوشتهاء دیگر که
یاد کرده آمده است وپیوسته روی او بسرکه میشوید ومی مالد خاصه ابرو وپیشانی را واندر سرکه
چیزها لطیف کننده بپزند چون نعناع وزوفا وسعتر وپودنه دشتی وازان سرکه به بینی بر میکشند تا طعم او
از راه بینی فرود آید واگر خردل بسرکه بسایند وطلی کنند وهزار سبند ومصوم وسداب اندرین آب
بپزند بآتش گرم سر بخار آن میدارند واندلقوه تشنجی بحسب عضلها را نرم باید کرد پس بتحلیل ماده
مشغول شدن وروغن پیه بط وروغن مرغ اندر صدغ ومهرهاء گردن مالیدن واین گوشتها که
یاد کرده آمده است عصبها را نرم کند وبر بس گردن وبر سر می نهند واز بهر عضلها وجرم دماغ را
با یارج فیقرا وشحم حنظل وحب قوقایا پاک کنند وداروهاء وضمادهای که یاد کرده آمد بر پیش سر بکار
دارند محمد بن زکریا میگوید اندر قراباذین قدیم همی آید که خداوند لقوه را اندر خانهٔ تاریک باید
نشست چنانکه هیچ روشنائی نه بیند وروز وشب ازان خانه بیرون نشود تا باد بروی نجهد وهیچ
حیوانی ومیوهٔ تر نخورد وهر بامداد ناشتا غرغره میکند پس طعام خورد وهر هفت روز بامداد لختی
اندر بینی او ازان جانب که چشم برهم نتواند نهاد چست وپنج قطره روغن جوز با روغن حبة الخضرا
نیم گرم کرده اندر چکانند شغا یقی واندر جانب دیگر شش قطره اندر چکانند پس بابونه وسعتر وپودنه
دشتی اندر آفتابه سربسته بپزند وازان آب اندر طشتی کنند وسر بخار آن دارند وایزاری اندر سر کشند
تا عرق کند وصبر کند تا عرق بسیار بیرون آید پس عرق ازوی پاک کنند وسر وروی او بجرقه درشت

بخارند



بخارند تا سرخ شود پس روغن جوز با روغن حبة الخضرا گرم کرده اندر سر وروی وپس گردن وصدغ او
مالند ویکساعت اسایش دهند ونگاه دارند که باد بروی جهد ودیگر باره آب آفتابه باز دارند همچنانکه
گرم وسر بخار آن دارند هم بران سان که بار نخست وهمچنان روغن اندر مالند وهر ساعت هم این کار
میکنند چنانکه اندر یک روز ده بار این کار کرده باشند وهر هفت روزی یک روز همچنین کنند وهر که
از پس یک ماه بدین علاج نیک نشود بباید دانست که علاج پذیر نیست بعلاج آن مشغول نباید بود
جمله اندرین علت سر بخار طبیخ بابونه ومانند آن داشتن وروغنی که یاد کرده آمد اندر چکانیدن خاصه
روغنی که اندروی قوتی جندبیدستر وفرفیون وعاقرقرحا باشد وروغن ناردین اندرین علت سودمند
نیست از بهر آنکه او قابض است وغالیه وروغن بان مالیدن وجانب علت را بسته داشتن سخت نافع است
محمد زکریا گوید طعام ازوی باز گیرند تا تن وی گرم شود ورگها خالی گردد وسر و[illegible] بخار آب آفتابه
بداروها که یاد کرده شد وروغن قسط با روغن سداب با روغن حبة الخضرا اندر سر وگردن وصدغ
مالند گرم کرده واگر تب آید باک بدارند وجالینوس میگوید از بهر علتهاء عصب جندبیدستر نافع تر است
از بهر آنکه بخوردن ومالیدن هیچ دارو بدان موضع که او رسد نتواند رسیدن ومیگوید که فلفل
عصبها را گرم کند واو را بسایند تا چون غباری شود وبا روغن طلی کنند هیچ دارو درین باب برابر او نیست
واعتماد اندر علاج این علت بیشتر بر غرغره است وبر سعوط وسعوط داروئی را گویند که اندر بینی
چکانند وداروهائی که ترکیب سعوط سازند ازوی اینست جندبیدستر وفرفیون وشحم خنظل وعصاره
قثاء الحمار وفلفل وزنجبیل وکندش وعرطنثا وخربق سپید وجلهنگ ودند ومرزنگوش وفیسیا
ونوشادر وبوره وخردل وزهره وعاقرقرحا ومویزج وسکبینج وجاوشیر ووج صفت سعوطی نیکو نافع
جندبیدستر وشحم حنظل وفلفل ومرزنگوش همه را بکوبند وبآب مرزنگوش بسرشند وبوقت حاجت
بکار دارند وزهرهٔ کلنگ اندر بینی چکانند با شیر زنان سودمند باشد وزهرهٔ کرک وزهرهٔ شوط و
عصارهٔ شهدانه وعصارهٔ مرزنگوش وعصارهٔ چکندر وسکبینج بآب حل کرده با روغن سوسن
ومقدار یک عدس فرفیون بشیر زنان سوده آنچه حاضر باشد اندر چکانیدن نیک باشد وآب

مرزنکوش دو درم سنگ و سکبینج دانکی اندروی سوده و نیم درم سنگ روغن زیت اندر چکانند
اندر مدت پنج روز زایل شود و هر گاه که ازین داروها المی بر دماغ رسد روغن بنفش و روغن شیر
و شیر زنان با اندک شکر اندر بینی چکانند و پیش سر بر می نهند و خطمی و سرکه و سپیده خایه مرغ بهم برزنند
و بر سر می نهند و محجمه بر پس گردن نهادن و تا آوردن ماده را از دماغ بیرون آرد و با حقنه بداروهاء
دیگر گرم کنند تحلیل پذیرد و گرم کردن مهرهاء گردن و عضد سود دارد و غسل کردن بآب گرمابه که
نیک شور بود بجای آب دو تا بایستد و لقوه که اندر جانب چپ افتد عسرتر باشد و باقی علاج از علاج
تشنج بلغمی طلب باید کرد و غذاها نخوداب باشد و بجای آب ماء العسل خورند و جوز بوا اندر دهان
میدارد و وج و قرنفل می خاید باب سیوم از جزو چهارم از گفتار نخستین
اندر خدر شدن اندامها خدر لفظی تازی است و معنی او بپارسی باطل شدن حس و کمی
باشد و عوام هر اندامی که زنده باشد و حس او باطل شود گویند بخفته است و این علت اندر اندامها
افتد که آلت حس و حرکت است و نخست حس این اندام ناقص گردد یا باطل و حرکت نیز از حال
طبیعی بگردد از بهر آنکه چون منفذ قوت حس بسته شود ممکن گردد که منفذ حرکت نیز بسته شود و
گاه باشد که سبب ضعیف باشد حرکت از حال خویش بنگردد و از بهر آنکه عصبهائی که آلت حس است
دیگر است و آنچه آلت حرکت است دیگر است و اسباب خدر هفت است یکی آنکه مردم داروئی خورد
که روح را غلیظ کند و ضعیف چون افیون دوم آنکه از بیرون سرما با فراط بعضوی رسد و مزاج آن
تباه کند سیوم آنکه حیوانی که مزاج او سرد باشد بگزد چون بگزیدگی هر گاه که زخم او بر عصب حس افتد حس
او باطل شود و خاصیت ماهی رعاده هم ازین نوع باشد و این نوع ماهی است که هر که او را بدست گیرد
حس دست او باطل شود و میگویند که اندر اندام ماهی گیر افتد در حال دست ماهی گیر خدر شود و شست و
دام بگذارد اندر داشت چهارم خلطی غلیظ باشد اندر عضوی و اندر بیشتر بلغم باشد با خون و سودا
کمتر باشد و صفرا کمتر از سودا باشد پنجم آنکه عصبی فشارده یا پیچیده گردد چنانکه کسی بر پای نشسته باشد
چون خواهد که برخیزد پای او خفته باشد و اینجا مبداء عصبی کوفته باشد بسبب زخمی و افتادنی هم ازین

نوع باشد ششم آنکه جالینوس میگوید گاه باشد که خداوند مزاج خشک داروی گرم خورد و خشکی زیادت
گردد و بدان سبب اندر سر انگشتان خدر پدید آید شود و بر تر همی آید و باندامهاء دیگر باز دهد و اینجا اندر
تبهاء محرقه بسبب تحلیل رطوبتهاء اصلی و غلبه خشکی خدر اندر دست و پائی پدید آید هم ازین نوع باشد
هفتم آنکه قوت حرارت ضعیف گردد و بدان سبب حس اطراف ناقص گردد چنانکه اندر حال غشی و حال مرگ
افتد علامتها هر گاه که سبب خدر امتلا باشد و ماده اندر دماغ باشد حس و حرکت همه تن باطل گردد
و همان روز هلاک کند و گاه باشد که ماده یا سببی دیگر اندر نخاع باشد نقصان حس و حرکت باندازه سبب
اندر همه تن یا اندر یک نیمه پدید آید و حس اندامهاء روی بسلامت باشد و گاه باشد که سبب اندر یک
شاخ باشد از عصبی که از یک مهره بیرون آید از مهرهای گردن یا از مهرهاء پشت و آفت اندر یک عضو
که آن عصب بدو پیوسته باشد پدید آید و هر گاه که سبب خدر خلط بلغمی باشد و لازم شود بفالج باز گردد
و بسیاری خدر یا مقدمه فالج باشد یا مقدمه صرع باشد یا مقدمه سکته یا مقدمه تشنج و هر گاه که خدر
اندر عضوی پدید آید و با استفراغ زایل نشود و از پس خدر درد پدید آید بیم باشد که بسکته باز گردد و گاه
باشد که ذات الجنب و ذات الریه و سرسام سرد بخدر و استرخا باز گردد و اینجا که سبب خدر بسیاری
خون غلیظ باشد علامتها خون که معلوم است ظاهر باشد و خواب بسیار آید و رگها پر باشد علامتها
اینجا که علامتها خون پر بود فصد کنند و مبلغی تمام خون بیرون کنند و غذای خون افزای باز گیرند و
اینجا که علامتها بلغم ظاهرتر باشد علاج از جنس رعشه و فالج کنند و اینجا که علامتها خشکی ظاهر
باشد بتدبیر تری باز آوردن مشغول شوند چنانکه اندر علاج تب دق یاد کرده آمده است و آنجا
که سبب اندر شاخی از شاخهاء عصب باشد بعلاج آن موضع مشغول شوند و از پرهیز و تدبیرهای
موافق غافل نشوند و پس از آنکه استفراغی که واجب کند کرده باشند داروهاء گرم کننده بدان موضع
بکار دارند و روغن قسط و روغن فرفیون از جمله داروهای موافق است اندرین باب و در جمله
هر چه عصب را گرم کند اندرین باب نافع است و از باب علاج رعشه بر باید گرفت باب
چهارم از جزو چهارم از گفتار نخستین اندر رعشه این علتی است که اندر اندامهایی افتد

که آلت حرکت است و این چنان باشد که هرگاه که مردم خواهد که دست خود را بجنباند و کاری فرماید
حرکتی دیگر نه باختیار او با حرکت اختیاری آمیخته شود منفعت حرکت اختیاری ناقص گردد و همچنین
هرگاه که خواهد که از حرکت فرو آرامد حرکتی نه باختیار با سکون اختیاری آمیخته شود و از هر دو رعشه
تولد کند و سبب کلی اندرین علت سه نوع است یکی ضعیفی قوت محرکه دوم ضعیفی آلت سوم ضعیفی
هر دو یکجا اما آنچه از ضعف قوت افتد دو گونه باشد یکی آنکه بیماران را از پس بیماریها افتد و کسانی
را که جماع بسیار کنند خاصه از پس آنکه معده از طعام سنگین کرده باشند و دوم آنکه از هیبت پادشاهی
یا از ترس کاری عظیم یا فرو نگریدن از جایگاهی بلند و رفتن بر سر دیوارهای بزرگ یا از خشمی صعب دل
مردم بطپد و اندامها بلرزد و آنچه از ضعف آلت افتد سه گونه باشد یکی آنکه عصبها لختی سست گردد
چنانکه نه مفلوج شود و نه بر حال تن درستی بماند چنانکه از مستی متواتر و شراب خوردن بسیار و از
بسیار خوردن آب سرد دست بلرزیدن آید دوم آنکه امتلا و ناگواریدن طعام و ریاضت ناکردن
اندر عصبی سده افتد و قوت اندر وی بدشواری گذر تواند کرد و آنجا که ماده سده سخت غلیظ و لزج
باشد سده محکم افتد و قوت هیچ گذر نیابد سوم خشکی غلبه کند و عصبها اندر حرکت فرمان برداری
نکند چنانکه باید و آنچه از قوت و ضعف آلت افتد چنانکه باشد که سرمای بافراط یافته شود یا جانوری
زهرناک بگزد یا زخمی و جراحتی رسد یا حرارتی سوزاننده اثر کند تا از بدن خلطی سرد بغایت سردی
یا خلطی گرم بغایت گرمی گرد آید یا بدین سببها هم اندر قوت و هم اندر آلت ضعف تولد و رعشه اندر
دست بیشتر افتد یا اندر سر و گاه باشد که اندر اندامها افتد و اسباب آنکه اندر دست بیشتر افتد
سه است یکی آنکه هرگاه که طبیعت ماده رعشه را از سر دفع بعضوی نزدیکتر فرو برد دوم آنکه طبیعت
بتقدیر و فرمان آفریدگار تعالی اقه بخار را عنایت کند و ماده را از وی باز دارد و بشاخ عصبی
فرستد که از نخاع رسته است تا آفت کلی نباشد سوم آنکه قوت محرکه که اندامهاء فرو سوین است آن
بهر آنکه اندامها فرو سوین سنگین تر است و بارکش همه تن است و از بهر آنکه محرکه او قوی تر است
از هر سببی آفت قبول نکند و با سببهائی که ضعیف تر باشد باز کوشد و اگر چه اندر آلت او ضعیفی

افتد بفزونی قوتی که آنجا هست او [illegible] کار فرماید و رعشه که اندر جانب چپ افتد عسرتر باشد و رعشه
پیران علاج پذیر نباشد علامتها اندر همه انواع رعشه تشنگی و ریاضت و استفراغ رطوبت سود
دارد و جز اندر یک نوع که سبب از خشکی و نافرمان برداری عصبها باشد و اندر آب دریا و آب معدن
گوگرد و معدن زرنیخ و معدن قیر و نوره و مانند آن نشستن سخت موافق باشد و آنچه از شراب خوردن
بسیار افتد علاج صواب هم آنست که بیکبار که دست از شراب خوردن باز کشند و روغن گل با روغن
مورد با اندکی سرکه بر سر می نهند و طعامهائی خورد که خون را غلیظ کند چون کرنب و عدس و مانند
آن و مغز خرگوش بریان کرده اندرین علت سود دارد و آنچه از جهت لرزیدن سر آزموده اند یک درم
سنگ اسطوخودوس بجای ایارج فیقرا حب کرده بدهند و اگر دو درم سنگ اسطوخودوس بجای ایارج
فیقرا اندر ماء العسل بدهند موافق باشد و هر ده روزی یک درم سنگ با یک درم سنگ و نیم
تو تا بدهند صواب بود و چون دراز شود جندبیدستر اندر ماء العسل بدهند و از آب سرد خوردن
و رگ زدن بسیار این علت تولد کند و کم مضرت ترین آبی اندرین علت آب باران است و باقی علاج اندر
باب علاج فالج باید جست محمد بن زکریا میگوید هرگاه که خداوند صرع را سر لرزیدن آید بباید دانست
که اندر دماغ او آماسی است **باب پنجم اندر فالج و سبب و علامات و علاج آن**
فالج مطلق استرخا را گویند یعنی سست گشتن عضلها و اوتار و بی کار شدن اندامی که حرکت
او بدان عضلها باشد و فالج تازی است و از آنجا که معنی لغت عربست فالج حالی باشد که اندر یک
نیمه چیزی پدید آید و بدان حال این نیمه از نیمه دیگر جدا گردد و نام این از این معنی شکافته اند و بدین
سبب فالج آن کردن آغاز کنند و از فرود کردن یک نیمه تن از درازا مفلوج گردد و سر و اندامهای وی
بسلامت باشد و گاه باشد که نیمه تن از سر تا پا مفلوج گردد و گاه باشد که هر دو نیمه تن بجملگی مفلوج گردد
و سر و اندامهاء روی بسلامت باشد و اگر فالج عام باشد و اندامهاء سر و روی نیز مفلوج شود سکته
باشد و گاه باشد که یک انگشت مفلوج گردد و دیگر اندامها بسلامت باشد از اینجا باید که معلوم گردد که
معنی فالج نزد طبیبان سستی و بیکاری اندامهاست و سبب کلی اندرین علت دو است یکی آنکه قوت

روح حساسه و محرکه اندر عصبها و عضلها که آلت آنست کدر بسبب سده که افتاده باشد دوم آنکه
اگرچه سده نباشد این هر دو قوت را نشاید و از قبول نتواند کرد مزاج او تباه شود یا تباه باشد و سبب
تباهی مزاج یا گرمی باشد یا سردی یا تری یا خشکی و اندر بیشتر حالها گرمی حس را باطل ندارد نه بینی که خداوند
دق را اگرچه حرارت او پیوسته بر همه اندام مستولی باشد حس و حرکت باطل نشود و مزاج سرد و تر
بازدارنده است از بهر آنکه سردی ضد مزاج روح است که هر روح را کثیف کند لکن فالجی که سبب آن
سردی ساده باشد بیشتری اندر یک عضو افتد و عام شود و علاج آن سهل باشد بضمادها و روغنها
کم زایل شود و اما تری آنها را آغشته کند و لیفهاء عصبها را برهم نشاند و گرم روح را غلیظ و تیره
کند و قوتها را از فرود آمدن بعصبها و عضلها بازدارد و مزاج را مستعد قبول سردی کند ضد مزاج
روح است پس معلوم شد که سبب فالج که اندر یک نیمه تن یا اندر بیشتر اندامها افتد سده است یا
گسستن و بریده شدن عصب اما اسباب سده پنج است یکی آنست که عضوی را به بندند چنانکه مسام
عصبها را که راه فرود آمدن قوت حساسه است بسته شود و آن عضو بدان سبب بخبر شود و آن
سده عارضی باشد هرگاه که این بند بگشاید آن سده زایل شود و دوم آنکه رطوبتی غلیظ لزج اندر عصبها
افتد و منفذ قوتها بگیرد چهارم آنکه زخمی بر اصل عصبی افتد و عصب بدان سبب کوفته و فشارده شود
و منفذ قوت بسته شود پنجم آنکه مهره از مهرها گردن یا از مهره پشت از سوی راست یا از سوی
چپ میل کند و از جای بلغزد و عصبی که از نخاع رسته باشد اندر میان دو مهره فشارده شود و منفذ قوت
حساسه بسته گردد و از میلی که مهره بسوی پیش یا پس کند منفذ بسته نشود از بهر آنکه بقیه که منفذ عصب است
بر پهلوی مهره است از پیش و پس نیست اما بریده شدن عصب هرچه از درازا افتد قوت حس و حرکت
را باز ندارد لکن اگر تنها بریده شود هر دو قوت بریده گردد و باید دانست که اندر کتاب نخستین اندر
تشریح دماغ یاد کرده آمده است که دماغ از پیش سر تا پس سر از درازا بدو بخش است و غشاء تجویفها
هر بخشی جداست و هر دو بخش مماس یکدیگر است نخاع نیز همچون دماغ دو بخش است از بهر آنکه
از دو بخش دماغ رسته است لکن جدائی هر دو بخش محسوس نیست و از بهر آنکه نخاع دو بخش است

ممکن است



ممکن است که از دماغ فرود آید اندر یک بخش فرود آید از بهر دو کار یکی آنکه هر بخشی از دماغ فضله
خویش بدان بخش فرستد که از وی رسته است و دوم آنکه دماغ همیشه بفرمان آفریدگار تبارک و تعالی
مصلحت همه تن نگاه میدارد و هرگاه که طبیعت قوی باشد فضله را از یک نیمه بازدارد تا اندر علت
همه تن نباشد و سبب آنکه علت فالج اندر یک نیمه تن افتد اینست پس معلوم شد که ماده فالج اندر یک
نیمه دماغ باشد و بعضی از آن ماده بیک نیمه نخاع فرود آید فالج اندر یک نیمه همه تن افتد و اندر چشم
و روی نیز پدید آید و هرگاه که ماده از دماغ فرود آید و اندر اصل نخاع افتد اندامها و روی بسلامت
باشد و باقی یک نیمه تن مفلوج شود و ممکن باشد که پوست روی خدر شود از بهر آنکه عصب پوست
روی از نخاع رسته است و از مهره گردن بیرون آمده است و باید دانست که بسیار باشد که بسبب
خشمی عظیم و بسبب ترسی و اندوهی و یا بسببی لذت عظیم یا بسبب حرکتی قوی که ناگاه بکند یا نه باختیار
افتد رطوبتی فزونی که اندرین باشد باطراف فرود آید و عضوی مفلوج گردد و اگر ازین فضله اندر
بندگشادی افتد و عصبها بسلامت باشد وجع المفاصل تولد کند و ممکن است که اندر علت فالج
عضو مفلوج بسلامت باشد و قوت حس باطل گردد از بهر آنکه اندر آلت حرکت افتاده باشد نه اندر
آلت حس و بسیار باشد که فالج بحران قولنج باشد و اندر کتابهاء قدیم یاد کرده اند که سالی علت قولنج
بسیار افتاد و بیشتری هلاک شدند و آنکه از قولنج خلاص یافت مفالج یافت و بسبب این چنان تواند
بود که طبیعت ماده قولنج را که بر روده ها همی فرود آید بظاهر تن دفع کند و از بهر آنکه ماده بس غلیظ بود
انرا نتوانست که اخت تا بعرق بیرون آمدی و از بهر آنکه نتوانست که اخت اندر عصبها ریخت و
سبب فالج گشت و بحران بیماریهاء دیگر تواند بود از بهر آنکه طبیعت ضعیف باشد باقی ماده علت
را بتمامی هضم و تحلیل نتواند کردن بحران انتقال کند و بسبب فالج گردد و علت فالج بیشتر اندر
زمستان افتد و اندر فصل بهار نیز بسبب امتلا و حرکت اخلاط بسیار افتد و اندر شهرهاء جنوبی
بسیار افتد از بهر آنکه اندر هوای جنوبی دماغ ممتلی باشد و بر سبیل دفع نزله بسیار افتد و ممکن باشد
که صرع و اختناق الرحم بفالج باز گردد بسبب بحران انتقال و باید دانست که بیشتری فالجها که ان

میل مهره افتد علاج پذیر نباشد لکن کشیده باشد و آنچه از زخم و کوفتگی و فشاردگی عصب افتد اگر
کوفتگی سخت قوی نباشد امید که علاج پذیرد و اگر کوفتگی صعب باشد علاج نپذیرد علامتها باید دانست
که از انواع فالج فالجی که از گسستگی عصب افتد پوشیده تر باشد خاصه اگر عصب زندرونتر باشد
و علامت وی آنست که عضو بیکبار سست گردد و زخمی و افتادنی و مانند آن اندر پیش افتاده باشد و
از هیچ علاج سودمند نباشد و آنچه علاج پذیرتر است از انواع فالج فالجی است که سبب آن آماس گرم
باشد و کشیدن عصبها و درد و تب بران گواهی دهد که سبب آماس است و آنچه سبب آن آماس صلب
باشد بجس و لمس توان دانست و پیش از آن دردی بوده باشد و آنچه سبب آن آماس نرم باشد دشوار
تر توان دانست لکن به هیچ حال از تبی نرم و اندکی و دردی آهسته خالی نباشد و تبدیر هاء که از پیش رفته
باشد بران گواهی دهد و باید دانست که صفت لازم علت فالج را آنست که هرگاه که خداوند علت خواهد
که عضو مفلوج را بجنباند بدان ماند که اندران عضو مانعی است که او را از حرکت باز میدارد و هرگاه که
سبب فالج غلیظی عصب باشد تا غلبهٔ خشکی باشد حرکت انقباض و انبساط هر به دشواری تواند کرد
و اندامها نرم نباشد چنانکه اندر فالج راستینی باشد و اگر فالج دموی باشد امتلاء و رگها و نبض و رنگ
چشم و روی بدان گواهی دهد و آنچه از پس قولنج و صرع و سکته و از پس بیماریهاء مزمن افتد بیماری که گذشته
بران گواهی دهد و هرگاه که سبب فالج سوء المزاج سرد ساده یا از سوء المزاج تر ساده باشد نشان
وی آنست که علت بتدریج افتد و حس و لمس و راحت یافتن از داروها که عصب را گرم کند بران گواهی
دهد و پیشینگان چنین گفته اند که هرگاه که بول کودک طفل سبزی کرد نشان آن باشد که تشنج خواهد
افتاد یا فالج و نبض مفلوج بطی و ضعیف و متفاوت باشد و اندر میان فترتها بی نظام می افتد و رگها
اندر پشتر و قتها سپید باشد و ممکنست که سرخ باشد و اسباب آن پنج است یکی ضعیفی جگر از
هضمت کردن خون و بهرهٔ هر عضوی در خورد او دادن دوم ضعیفی رگها که از گرده بجگر پیوسته است
از بهر جدا کردن آب از خون و بجانب گرده رسانیدن سیوم ضعیفی گرده از برداشتن نصیب خویش
از آن قدر خون که با آب بدو رسد چهارم درد و صعب بجهت آماس و باید دانست که بسیار باشد که

یک نیمه از تن مفلوج چون آتش میسوزد و نیمه مفلوج چون یخ باشد و نبض هر دستی مخالف یکدیگر
باشد چنانکه از مزاج واجب کند و هرگاه که عضو مفلوج برنگ خویش باشد یعنی برنگ تن درستی
و لاغرتر نگردد و کوچک تر نشود امیدواری و نشان علاج پذیری باشد و هرگاه که رنگ بگرداند و
لاغرتر و کوچک تر شود نشان نومیدی و علاج ناپذیرفتن بود علاج طریق صواب اندر علاج این
علت آنست که اندر ابتدا بر علاج قوی مشغول نشوند تا مدت چهار روز و اگر هفت بگذرد و اگر علت
سخت قوی باشد چهارده روز و از علاجها قوی آنچه اندر ابتدا شاید کرد حقنهٔ تیز است که روا باشد
و دیگر شربتها لطیف کننده و براننده باید چون ماء الاصول که سخت قوی نباشد و چون زوفای خشک
و سکنگبین عنصلی و اندکی مثرودیطوس اندر آب بادیان و مسهل سبک باید چون ایارج فیقرا و اندکی
شحم حنظل و اندکی غاریقون و غذاء لطیف باید چون اندکی نان با ماء العسل با طبیخ جندبیدستر یا
ماء العسل و اگر قوت ضعیف باشد گنجشک بریان کرده با تذرو یا دراج یا طیهوج با صرع سبک
اندام همه بریان کرده و سخت اندک خورد و بر گرسنگی صبر کردن چون صادق بود و تشنگی نیز سخت
نافع بود و بجای آب ماء العسل خورد و باید دانست که خداوند این علت را آب بهتر از شراب باشد
از بهر آنکه شراب ماده را بعصبها فرو آرد و نیز شراب اندر معده او ترش گردد و سرکه شود و سرکه
بدترین چیزیست عصبها را و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت کند آغاز علاج بفصد
باید کرد از بهر آنکه چون مرکب همه اخلاط طبیعت در حال ماده کمتر شود و سبکی حاصل گردد و اگر ماده بلغمی
باشد نخست یک شربت تریاق یا مثرودیطوس یا سلیثا یا سکوثیا یا انقردیا اندر شراب کهن یا اندر
ماء العسل باید کرد و بدادن پیش از فصد بیک ساعت پس فصد کردن و آنجا که فصل سال و عمر و مزاج
و قوت مساعد نباشد استفراغ بحب قوقایا و حب شیطرج و حب منتن باید کرد و قی فرمودن بخربق
سفید و تخم ترب و مانند آن صواب باشد و پس از آنکه استفراغ کرده باشد مزاج را بتریاق و مثرودی
یطوس و دیگر معجونها که یاد کرده آمد بدل کنند و شربت تریاق از دانگی آغاز کنند تا بدرم سنگی رسانند
و هم بدین تدریج بدانگی باز آرند و اگر تریاق و دیگر معجونها حاضر نباشد سکبینج و جاوشیر آنچه حاضر باشد

اندر ماء العسل حل کنند مقدار یک باقلی بدهند وانکز خوردن وطلی کردن سود دارد
اکر سختی سردی غالب باشد بامداد وشبانکاه دادن باماء العسل صواب باشد وبعضی طبیبان قدیم
فرموده اند که مفلوج را ایارج فیقرا باید داد یک مثقال وهر روزی یک مثقال بر فزودن تا به پنج
مثقال رسد وبعضی فرموده اند که هر روزی یک مثقال ایارج فیقرا و نیم مثقال فلفل باید سرشت
بی عنصل وبدادن تا اندر معده او دیر بماند واثر بیشتر کند وهر شربت نیم مثقال و نیم مثقال جندبیدستر
وقت خواب بدهند وبعضی فرموده اند که ایارج فیقرا وجندبیدستر نیمانیم می باید داد ومحمد بن زکریا
از جورحسن حکایت میکند که وی کفته است اندر علاج فالج اعتماد بران باید کرد که هر هفته استفراغی
کند بحب قوقایا ومادت کمتر کنند وهر روز کوارش بلادر دهند یا ایارج هرمس تا مزاج بکرداند و
روغن قسط می مالند تا عصبها را کرم کند صفت حبی که طبیبان قدیم کفته اند از بهر پاک کردن عصبها
را هیچ داروئی برابر این نیست بکیرند تخم خنظل وصبر از هر یکی ده درم افیون پنج درم سنک و حل کنند
چنانکه رسمست بخوردن نخستین دوازده قیراط دهند ویک هفته بکذارند وهفته دوم پانزده قیراط
دهند ویک هفته دیکر بکذارند وهفته سوم بیست وچهار قیراط دهند وهمچنین یک هفته فرو
میکذارند وبدین اندازه میفزایند تا بسی وشش قیراط رسد صفت معجونی که خداوند فالج را تب آید
وحرارت را برافروزاند بکیرند زنجبیل و وج وشیطرج وعاقرقرحا وفلفل از هر یکی ده درم سنک انکزد
وفرفیون از هر یکی سه درم سنک هلیله سیاه وآمله از هر یکی پانزده درم سنک عسل بلادر بیست درم
سنک روغن کوز ده درم سنک داروها را بکوبند نرم وبیزند وبروغن کوز بمالند وبانکبین بسرشند
یک خوردن دو درم سنک خداوند فالج ولقوه وسکته را سود دارد واین معجون وغیر این از هر چه مزاج
را بکرداند وحرارت برافروزد از پس استفراغ باید داد صفت معجونی دیکر بکیرند عاقرقرحا وشونیز
وقسط وفلفل وزنجبیل و وج از هر یکی ده درم سنک مر وبرک سداب خشک وانکزد وخطیانا
ونزاوند وحب الغار وجندبیدستر وشیطرج وخردل وعسل بلادر اندر انکبین حل کنند وداروها
بدان بسرشند منفعت این ومنفعت آن که نخست یاد کرده آمده است یکی است صفت حب فرفیون بکیرند

شیطرج

شیطرج وغاریقون وشحم حنظل ومقل وفرفیون از هر یکی جزوی صبر دو جزو ومقل را بآب حل کنند
وداروها بدان بسرشند یک خوردن تمام دو درم سنک و نیم وآنرا که قوت ضعیف باشد یک مثقال
صفت حب شیطرج بکیرند صبر بیست درم سنک هلیله زرد مقشر ده درم سنک زنجبیل و
خردل از هر یکی دو درم سنک و نیم فلفل از هر یکی یک درم سنک وج ونمک هندی از هر یکی دو درم
سنک بایند چهار درم بآب کنند یا بسرشند وحب کنند یک خوردن دو درم ونیم صفت
نسخه دیکر بکیرند سکبینج ومقل وجاوشیر از هر یکی دو دانک وج نیم دانک شیطرج نیم دانک ملح نفطی نیم
دانک شحم حنظل وغاریقون از هر یکی دانکی خردل ودار فلفل از هر یکی نیم دانک سقمونیا دانکی زنجبیل
نیم دانک غاریقون نیم درم سنک بآب کنند یا بسرشند وحب کنند این جمله یک شربت باشد صفت
حب سکبینج بکیرند سکبینج واشق ومقل وجاوشیر وشحم حنظل وهزار اسپند از هر یکی دو دانک
صبر نیم درم بیزند چهار دانک حب کنند بآب کندنا یا بآب سداب این جمله یک شربت باشد صفت
حب منتین بکیرند صبر وتربد از هر یکی نیم درم جندبیدستر وفرفیون از هر یکی دانکی مقل واشق وجاوشیر
وسکبینج وهزار اسپند از هر یکی دو دانک حب کنند بآب کندنا این جمله یک شربت باشد صفت نسخه
دیکر بکیرند ایارج فیقرا ده درم سنک شحم حنظل وقنطوریون باریک وعصاره قثاء الحمار از هر یکی پنج
درم سنک فرفیون دو درم سنک ونیم انکزد وجندبیدستر وفلفل وسکبینج وجاوشیر وسیطرج وخردل
از هر یکی درم سنک حب کنند بآب سداب این جمله ده شربت باشد صفت حبی دیکر که محمد بن زکریا می
کوید که منفعت این بزرک است وزود اثر کند بکیرند انکزد وشحم حنظل وجندبیدستر وقنطوریون باریک
از هر یکی نیم درم مقل چندانکه داروها بدان حب کنند این یک شربت باشد صفت سفوفی که هر بامداد
بدهند زراوند طویل نیم درم هر دو را بکوبند نرم وبیزند این یک شربت باشد هر بامداد هم چندین
میدهند اندرین علت خاصیتی دارد صفت سفوفی دیکر جندبیدستر نیم درم قنطوریون باریک
نیم درم عاقرقرحا نیم درم قردمانا دو درم سنک این سفوف اندر دو اوقیه آب سداب بدهند واکر
استفراغی از حقنه کنند که از شحم حنظل وقنطوریون باریک وابکامه وروغن زیت وانکبین سازند

روا باشد هر چند روزی ازین نوع حقنه بکار دارند و باید دانست که از پس استفراغ محجمه آتشی
بر سرهاء عضلها نهادن و روغنهاء کرم مالیدن اندر کرما به خشک و ریک کرم و اندر آب کوکرد و
آب دریا نشستن و ریاضت کردن و کرسنه بودن و آواز بلند کردن و قران با آواز بلند خواندن و
غرغره کردن با بکامه و خردل سخت نافع بود تا باقی ماده را تحلیل کند و حرارت برافروزد و هر کاه که
محجمه بر روی نهند دیرتر باید داشت و نشاید از دو درحال ضمادی کرم تر باید نهادن تا عصب را کرم کند
و اثر اکر مدت دراز کردد ایارجهاء بزرک باید داد و مهرهاء پشت و سر عصبها بروغن قسط
مالیدن و قی کردن اندر اول علت و اندر آخر سخت نافع باشد و ماء الاصول با روغن بید انجیر و روغن
بادام تلخ اندر اول و آخر این علت سود دارد و جلغوزه با عسل سود دارد صفت ماء الاصول
بزرک بکیرند پوست بیخ کرفس و پوست بیخ بادیان از هر یکی ده درم سنک بیخ اذخر کبر کوهی از هر یکی
هفت درم سنک تخم کرفس و انیسون و نانخواه و فطرسالیون باریک عاقرقرحا نیم کوفته و زنجبیل نیم کوفته
و قردمانا و تخم سداب و شیطرج هندی از هر یکی پنج درم سنک جندبیدستر یک درم سنک همه اندر
سه من و نیم آب بپزند تا یک من باز آید و بپالایند هر بامداد مقدار چهل درم سنک یا چهار درم سنک
روغن بید انجیر یا روغن بادام تلخ بخورد نیم کرم کرده صفت روغن قسط بکیرند ابهل و راسن و فوج
و اذخر از هر یکی یک جزو قسط سه جزو همه را بپزند تا آب سرخ شود و بپالایند مقدار سه یک وزن
آب روغن با وی بیامیزند و با آتش نرم بپزند تا آب برود و روغن بماند پس جندبیدستر و فلفل و فرفیون
سوده اندر وی حل کنند و بکار دارند صفت روغن سداب بکیرند آب سداب کوفته و فشارده دو
من سوسن یمن هر دو بهم بزنند و با آتش نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند و از آتش بردارند
و جندبیدستر و عاقرقرحا و قسط از هر یکی ده درم سنک فرفیون پنج درم سنک همه را بسایند نرم و
اندرین روغن کنند و بیامیزند چنانکه هنوز کرم باشد و اکر بدست آید بیست درم سنک روغن بلسان
با وی بیامیزند و بکار دارند و اکر روغن بلسان حاضر نباشد روغن ترب بدل آن کنند روا باشد
صفت روغن سوسن بکیرند سلیخه و قسط و حب البلسان و مصطکی و زعفران ناسوده از هر یکی

یک وقیه

یک وقیه قرنفل و قرفه از هر یکی نیم وقیه داروها را نیم کوفته کنند و یک من روغن بر سر داروها کنند
و سی عدد کل سوسن بر افکنند و چهل روز اندر آفتاب نهند صفت روغن شونیز بکیرند شونیز
و بادام تلخ را استار استار و هر یک جندان بکوبند نرم پس هر دو را بهم بمالند و روغن بکشند چنانکه
رسم است صفت ضماد فرفیون بکیرند روغن زیت کهن یمنی موم زرد بیست درم سنک فرفیون
تازه ده درم سنک روغن کرم کنند و موم اندر وی بکدازند و فرفیون سوده اندر وی افکنند و در هاون
بمالند تا هموار شود صفت ضمادی که عصبها را کرم کند بکیرند عاقرقرحا و مرزنکوش خشک و
میویزج از هر یکی یک وقیه قطوریون و خردل از هر یکی دو اوقیه جندبیدستر چهار اوقیه همه را بکوبند
نرم و بروغن حب الغار ضماد کنند صفت موم روغن بکیرند روغن سوسن و موم زرد و میعه
تر و تبرزد همه را اندر هم بکدازند و جندبیدستر و قسط بسایند و اندرین موم روغن بسرشند و ضماد
کنند عصب را کرم کند و حس باز آرد و اکر حس بر جای بود و حرکت باطل شده بود کوز سرد و ابهل و مورد
و پوست بیخ کبر اندر شراب کهن بپزند و بکوبند و ضماد کنند و بعضی طبیبان قدیم کفته اند که اکر نمک
بپزند و آب او بر عضو مفلوج بچکانند سود دارد و باید دانست که هیچ آب کرم بر عضو مفلوج
نشاید ریخت جز آب دریا و آب معدن کوکرد از بهر آنکه آب خوش چون کرم باشد ماده را منتشر تر کند
و عصبها را نرم کند و بسیار باشد که آب سرد عضو مفلوج را قوی تر کند و از آن راحتی یابد از
بهر آنکه ماده رقیق باشد چون آب سرد بدو رسد فراز هم آید و کوچک تر شود این ماسویه کوید بسیار
دیدم که مفلوج را اسهال افتاد و فالج زایل شد محمد زکریا کوید مفلوجی دیدم که سبب فالج او
روزه داشتن و حرارت بسیار بود و او را ایارج فیقرا دادم رنجی عظیم بدو رسید پس بکرمابه و تدبیرها
تری فرا نیده علاج کردم شفا یافت و باید دانست که ممکن است که ماده فالج اندر یک عصب افتد
و از یک عضو که این عصب بدو پیوسته باشد مفلوج کردد و بیشتر اندامهاء دیکر بسلامت باشد و کاه
باشد که این نوع فالج اندر مری و حنجره که منفذ طعام و شراب است پیدا شود و چیزی بکلو فرو بردن
دشوار شود علاج وی آنست که محجمه بر بیخ زنخدان بر نهند تا کرم شود و بر دارند و جندبیدستر و

غرغره
سکبینج ومانند آن طلی کنند واگر زبان مفلوج شود هم بر زنخدان محجمه بر نهند و بخردل غرغره
فرمایند واگر حاجت آید رگ زیر زبان بزنند واگر مثانه ومعاء مستقیم مفلوج شود علامت وی
آنست که بول و براز بی خواست بیرون آید وگاه باشد که قوت دافعه باطل شود و بهیچ نوع دفع نتواند
کرد علاج وی بحقنه کنند که از روغن سداب یا از روغن قثاء الحمار وجند بیدستر و بزر دوجاو شیر
وحلتیت و بقضیب اندر مثانه و بنغوله دران طلی کنند واز جهت فالج معاء مستقیم حقنه از قنطوریون
باریک و شحم حنظل و قثاء الحمار سازند و اندر نمک آب و طبیخ شحم حنظل و اندر آب دریا و آب معدن
گوگرد نشستن سود دارد واگر چنان باشد که ثفل بی خواست بیرون آید حقنه از مازو و گوز سرو و
مانند آن سازند و آنرا که فالج از پس قولنج افتد روغن سوسن و روغن نرگس و روغن ناردین سود
دارد و روغن گوز هندی خوردن و مالیدن سود دارد و آنرا که بسبب فالج بسیار خوردن آب سرد با شد
که مایه خشک علاجی تمام است و بسیار خوردن آبی و سیب و امرود و انار عصبها و زبان ندارد و طعامها
تری کننده و شوربا ها چرب و نرم زیان دارد قلیه خشک و گوشت سرخی بروغن گوز یا بروغن زیت
بریان کرده و توابل چون دارچینی و زیره و مانند آن بکرده موافق باشد و مویز و انجیر خشک و فستق
وفانید و مغز گوز و مغز حبة الخضرا و چلغوزه و انگبین سود دارد و ناطف و عسلی که به بلبل و دار چینی
قوت داده باشند سود دارد واگر مغز گوز مقشر بکوبند یک رطل بغدادی و مغز چلغوزه نیم رطل و حبة
الخضرا نیم رطل همه را بکوبند و باهم سنگ آن انگبین بسرشند و دو درم فلفل و دو درم زنجبیل و دو درم
دارچینی و دو درم دار فلفل همه کوفته و بیخته بدان مغزها کوفته و سرشته بر اکنند و باز بسرشند پیش
از طعام بچهار ساعت مقدار پانزده درم سنگ بخورد و از پس آن ماء العسل سخت موافق بود ان شاء
الله باب ششم از جزو چهارم از گفتار نخستین اندر تشنج و علامت و علاج
آن تشنج سه نوع است تشنجی است که سبب آن امتلاء عصب و عضله باشد و دیگر تشنجی است که
سبب آن غلبه خشکی و خالی شدن عصبها و عضلها باشد از رطوبت اصلی بسبب استفراغها
و تحلیل بسیار که بوده باشد و اندر تشنج امتلائی درازای عضله کمتر شود و پهنا زیادت و این را

تازی

بتازی تقلص گویند و ماده تشنج امتلائی اندر بیشتر حالها رطوبت باشد سودا و خون کمتر باشد
و تشنجی که از ماده خونی افتد چنان باشد که عضله اماس گیرد و ماده اندر میان لیفهاء عضله درآید
و خون را جای کند تا بدان سبب پهناء عضله زیادت گردد و درازا کم شود و گاه باشد که ماده
تشنج باد باشد و بیشتر زود زایل شود و بسیار باشد که سبب تشنج بحران انتقال باشد و این
چنان باشد که ماده روی بعضوی نهند و بدو فرود آید و اندر تشنج خشک هم درازی عضله کم شود
و هم پهنا فراز هم آید بسبب خشکی و نیست شدن رطوبت اصلی چنانکه کسی دوالی طر بر کند و بآتش دارد
و نوع سیوم تشنجی است که سبب آن نه غلبه خشکی باشد و نه امتلا لکن رنجی پدید آید که عصب حساسه
از آن نفرت گیرد و طبیعت بدفع آن کوشد و بدان سبب عضله بهم باز آید و تقلص کند چنانکه فم
معده بسبب ماده بد که بدو رسد فواق کند و چنانکه کژدم گزیده را گاه باشد که تشنج افتد بسبب
زخم کژدم که بر عصب حساسه آید و چنانکه از سرمای سخت رطوبتهاء کثیف گردد و حجم آن کوچک شود
و عضلها بدان سبب فراز هم آید و از بهر اینست که مردم اندر سرما خویشتن فراز گیرد و چنانکه
گاه باشد که بسبب ترسی و غمی عظیم روح بباطن باز گردد و عضلها بتبع روح تقلص کند و تشنج
پدید آید و فرق میان تشنج امتلائی و فالج آنست که اندر تشنج عصبها برطوبت آغشته نباشد
لکن رطوبت اندر میان لیفهاء عضله جای گیرد و زحمت کند و اندر فالج عصب آغشته شده باشد
و سپست گشته واگر نه این فرق بودی همیشه از همه رطوبتها فالج افتادی و بباید دانست که کودکان
طفل را بسبب تری که بر ایشان غلبه دارد و بسبب ضعیفی قوت دماغ و ضعیفی و نازکی عصبها و
عضلها تشنج زود و بسیار افتد نه بینی که بسیار باشد که بسبب خشکی طبع و بسبب بی خوابی و بسبب
گریستن بسیار و بسبب تب گرم زود اندر تشنج افتد و از بهر آنکه قوت جگر ایشان قوی باشد و از
بهر آنکه اخلاط ایشان غلیظ و عسر نباشد تشنج ایشان آسان تر گشاده شود و بسیار باشد که طفل
را از پس تب گرم تشنجی صعب افتد و خلاص نیابد و از پس هفت سالگی تشنج کمتر افتد الا که تبی
سخت سوزان گیرد و اسباب تشنج خشک سه نوع است یکی انواع استفراغها است دوم تبها

محرقه سیوم حرکتهای بدنی و همه انواع تشنج خشک بد باشد و از ان خلاص کمتر یابند و باید دانست
که تشنجی که از پس تب گرم افتد دو گونه باشد یکی آنکه بحرارت تب ماده گداخته شود و بعصبها و عضلها
فرود آید و این سهل تر باشد بقی و اسهال زایل شود دوم آنکه مدتی دراز تب محرقه آید و ماده رطوبت
اصلی نیست شود و دماغ و عصبها سوخته شود و این سخت بد باشد و خلاص ازوی کمتر یابند و بسیار
باشد که بسبب مشارکت رحم و مثانه یا دماغ آفت رحم و مثانه بدماغ باز دهد و تشنج افتد و تشنجی
که بسبب کدو دانه و غیر آن افتد بدین نزدیک باشد و تشنجی که اندر زبان و لب و پلک چشم افتد علامتی
باشد و بسیار باشد که از ضعیفی تشنج کردن پیچیده شود و دندان بر هم ساید و هر که اندر تشنج میرد
یک ساعت از پس مرگ گرم باشد از بهر آنکه مرگ خداوند تشنج بخناق باشد و از آنکه از پس جراحت
تشنج افتد علامت مرگ باشد علامتها مرگ خداوند تشنج کشیده باشد همچون روده که هر دو سر ا
او بکشند پهنا روده بهم فراز آید و دندان کشیده شود و اندر موضع مختلف باشد یعنی بر آید و
و فرو شونده باشد و حرکتهای اجزای او اندر زیر انگشت مخالف باشد و فرق میان تشنج خشک و تشنج
امتلائی آنست که تشنج امتلائی بیکبار افتد و تشنج خشک اندک اندک افتد و از پس تبهای محرقه و
از پس استفراغها افتد و آنچه بسبب مشارکت رحم و مثانه افتد مرض و الم آن عضو بر آن گواهی دهد
و آنچه نه بسبب مشارکت عضوی باشد همه اندامها پیش از آن بسلامت بوده باشد و اگر با تشنج المی
اندر اندامی پدید آید تشنج بسبب آن الم باشد نه الم بسبب تشنج و آنچه بسبب گزیدن جانوری زیان
کار افتد سبب آن ظاهر باشد و آنچه بسبب آماسی افتد اندران نواحی که آماس باشد المها و نشانها
پدید آید و نبض صغیر و متفاوت باشد و نفس دشوار تواند زد و بجالی نتواند زد وگاه باشد که طبع خشک
شود و بول باز گیرد وگاه باشد که همچون خون آبه باشد با کفک و بیخوابی و درد سر و فواق و رعشه و
درد بندگاه گردن و درد کمرگاه و درد میان دو کتف بسیار افتد وگاه باشد که بدان ماند که میخندد
و خنده نباشد و از آنکه تشنج بسبب تبهای گرم و بیماریهای دراز افتد رنگ روی بگردد و اندر خواب
بترسد و چشم احول و بودان سیاه و پوست سر و پیشانی کشیده و دندانها بر هم می خاید و بول نخست خ

باشد

باشد پس خون ماده روی بدماغ نهد سپید گردد و رگهای صدغ ضربان کند و باشد که طبع خشک
شود و این نوع علاج کمتر پذیرد و آنرا که تب بدان گرمی و بیماری بدان درازی نباشد که رطوبت
اصلی را نیست کند لکن بسبب حرارت تب حرارتی گداخته شود و باندامی فرود آید و ان اندام تشنج
خشک نباشد و علاج باسانی پذیرد و آنرا که تب آید و با تب قشعریره و سرما یابد و بول با ریم باشد
و چشم تاریک باشد یا تاریک همی شود و از سرما و عرق آمدن گیرد نشان آن باشد که تشنج خواهد بود
بسبب دیدهٔ که اندر احشاء اوست و علامت اندر تشنج امتلائی بسیاری ماده است که اندر معده
و شکم پدید آید خاصه اگر شکم بسبب بسیاری باد بالا گیرد و ضربان رگها و اختلاج نیز از علامتها
پرست از بهر آنکه علامت بسیاری ماده باشد و ضربان رگها با علامت آماس باشد یا علامت ضعیفی
احشا و لاغری و بول تیز و گرم اندر تشنج بد باشد و علامت آن باشد که تشنج حرارتی ساده است
و از جنس تشنج خشک است و آنرا سبب تشنج بحران ماده خناق یا بحران ماده ذات الجنب یا بحران
ماده سرسام باشد نخست تنگی نفس زیادت گردد و چشمها نود از و دبر هم زدن گیرد و احول شود
و دندانها می خاید و گردن کوژ شود پس تشنج پدید آید علاج اندر علاج تشنج امتلائی نگاه باید کرد
تا قوت برجای هست که نه اگر قوت برجای باشد طعام او جز اندکی نان و ماء العسل و نخود آب که اندر
وی شبت و کرویا و سعتر پخته باشد و انکامه و خردل بروی کرده و روغن او روغن کوز یا روغن
زیت باشد و اگر قوت ضعیف باشد طعام او از گوشت کبک و گنجشک و طیهوج و چکاوک سازند و
این چکاوک را بتازی قنبره خوانند و اگر از این گوشتها ماء اللحم سازند با توابل لطیف کنند چون سعتر
و شبت و کرویا و دارچینی صواب باشد و استفراغ بداروهائی کنند که اندر علاج فالج یاد کرده آمده است
از حقنه و داروی کارو داروی قی و غیر آن تا عصبها پاک شوند و اینجا که علامت خون باشد نخست
فصد باید کرد خاصه اگر داند که سبب امتلا بسیار خوردن شراب بوده است لکن خون چندانی برون
کند که علتی ماده کمتر شود و بیمار خفتن باید تا قوت برجای بود و باقی ماده را تحلیل توان کرد و اگر
باستفراغی حاجت آید احتمال کند و اندکی تشنج که اندر همه تن و همه عصبها افتد و یرا اندر آب سرد

ندرن

زدن یکبار روز زود بر آوردن علاج قویست از بهر انکه پوست او کثیف شود و حرارت غریزی بر
تن باز کردد و درنك کند و قوی کردد و ماده را تحلیل کند لکن هر تنی این علاج بر نتابد خصوص مردم جوان
و کوشت آلود را بتازی لحیم خوانند و شحیم این علاج نشاید کرد و بشرط آن باید که تابستان نباشد و بر
تن او موی بسیار نباشد و بسیار تشنجها بدین علاج زایل شده است و آنرا که علاج بر نتابد اندر آب کو کرد
اندر طبیخ روباه و طبیخ کفتار باید نشاند و طبیخ انرا کویند که چیزی اندروی پخته باشد و کفتار را
بتازی ضبع کویند و کفتاری که طبیخ او اندرین علت و علتهاء دیگر سود دارد انرا الضبع العرجا
کویند یعنی کفتار ماده و لنك از بهر انکه کویند که کفتار چون پیر شد لنك شود و طبیخ کوشت کور خر که بتازی
حمار الوحش کویند هم سود دارد و اندر کتاب قد بر طبیخ سك نیز فرموده اند علاج طبیخ روباه و طبیخ
کفتار و روباهی بکیرند یا کفتار پیر و انرا بکشند و آب اندر مرجلی بجوشند نیك و این روباه را همچنان
درست با پوست و ناشکافته اندران مرجل نهند و بپزند با شبت بسیار و نمك تا نیك پخته شود
و از هم فرو ریزد آب انرا از مرجل بکشند و اندر آب زن کنند و خداوند علت را اندروی نشانند و آب
کرم باید چنانکه دو ساعت اندروی قرار توان کرفت سه روز از اول ماه هر روز دو بار بامداد و شبانکاه
و سه روز از میان ماه و سه روز از آخر ماه این طبیخ را ازین کونه بکار دارند و هر بار طبیخ تازه کنند چنانکه
سه روز پیش بکار نداشته اند و طبیخ عقاقیر لطیف کننده است هم نافع باشد و عقاقیر لطیف کننده چون
دلسوم است و بورتر و شتی و هزار سپند و برك غار و برك سعد و شبت و مانند ان و اندر یك روز
دو بار اندر آب آن نشانند تعرض دیری مقامست اندروی از بهر انکه دیری مقام قوت را ضعیف
کند روغن بید کفتار و روغن سوسن مالیدن سود دارد و اکر اتفاق افتد که خداوند تشنج را تب
آید بدان سبب تشنج کشاده شود و بقراط از بهر این کفت لان تعرض الحمی بعد التشنج خیر من ان
تعرض التشنج بعد الحمی اکر نخست تشنج افتد پس تب آید بهتر از انکه نخست تب اید پس تشنج افتد و تب
ربع اندرین علت سود دارد از بهر انکه لرزه تب ربع قوی باشد ماده را بجنباند و اندر آخر تب عرق
بسیار آید و ماده تحلیل پذیرد و بدین سبب است که هر کاه که تب ربع اید تشنج بیوفتد از بهر انکه تب

ربع

ربع امانست از تشنج و عضو متشنج را دنبه شرحه کرده بر نهادن و راست کردن عضو و مالیدن برفق
تا راست شود و ضمادها که از میعه تر و جندبیدستر و فرفیون و موم زرد و روغن سوسن سازند
علاجی صوابست و از ثفل روغن تخم و روغن کنجد و لعاب جمله ضمادی ساختن سودمند باشد
و نمك و هزار سپند کرم کرده بر اصل عصب آن عضو نهادن سود دارد و اکر حلتیت و جندبیدستر
بایکدیکر سرشته چند کوزی بدهند تب آرد و تشنج اندر حال بکشاید و جاوشیر نیز مردم قوی را یك
مثقال دادن و ضعیف را از یك درم تا دانکی و نیم هم این منفعت بکند لکن معده را مراعات
باید کرد از بهر انکه جاوشیر معده را ضعیف کند و جندبیدستر سودمندترین و کم مضرت ترین
همه داروهاست اندرین علت خاصه اکر از پس طعام دهند و جندبیدستر و حلتیت و غیر آن همه
اندر ماء العسل باید داد اندر طبیخ زوفا یا اندر طبیخ انکدان و آنرا که تشنج اندر همه تن افتد بند پر پاك
کردن دماغ مشغول باید شد و از جمله علاجهاء نافع که آزموده اند یکی آنست که از پشم سیاه بندی
فراخ اندر کردن افکنند و هر ساعت آن پشم را بروغن کرم کرده تر میکنند و سنك آسیا کرم کنند
و شراب بروی ریزند و سر او بخار آن دارند و کرمابه خشك و نشستن اندر دیك کرم سود دارد و
روغنها که اندر علاج فالج یاد کرده آمده است همه اندرین باب نافع است خاصه روغن قثاء الحمار
و روغن قسط و اما تشنج خشك را علاج دشوارترست و بهترین چیزی که آنرا که تب نباشد اینست
و روغنهاء تر مالیدن و بندو کشادها را بروغن مغرق داشتن و ضمادها که از بنفشه و موم و پیه
مرغ و روغن بنفش سازند بر نهادن و اکر ممکن کردد که اندرین آب زن آبی کنند که اندروی کشك جو
و بنفشه و نیلوفر و کدوی تر و خیار و برك کوك پخته باشند و اکر آب زن هم آب کدو و آب خیار
و آب خربزه هندو باشد سخت نافع باشد و حقنهاء تری فزاینده کردن صواب باشد آنرا که تب نباشد
شیر تازه و شیر خر با شکر و روغن بادام دادن سود دارد و شیر خر با روغن بنفش بهم زدن و بر سر او
نهادن و شیر زنان با روغن نیلوفر و روغن مغز کدو در بینی چکانیدن و انرا که تب اید کشکاب و
آب کدو و آب خیار و آب خربزه هندو و روغن بادام باید داد و اکر با این شربتها اندکی شراب رقیق

بیامیزند تا زود تر از رگها بگذرد نافع تر باشد و آب نیز اگر شراب رقیق ممزوج کنند صواب باشد
و روغن نیلوفر و روغن بنفشه و روغن مغز کدوی شیرین اندر بینی و گوش میچکانند و لعاب اسپغول و
آب برگ خرفه فشارده بر سر او می نهند و از آرد جو و برگ خطمی و بنفشه ضماد وی بر می نهند و هر شب
وقت خواب لعاب اسپغول و جلاب بی روغن بادام و گوشت آبه از گوشت بزغاله و قلیه کدو و قلیه خیار
و ماش مقشر و اسفاناج هم با اندکی کوک و کشنیز تر و اگر تشنج طفلی را افتد شربتها دایه او را دهند
و ضمادها و روغنها بر اندامهاء طفل بکار دارند و آنرا که تشنج بسبب زخمی افتد نطولها که از کشک جو
و خطمی و بنفشه و بابونه و غیر آن پخته باشند بر موضع الم و بر اصل عصبها او بر سر او میچکانند و آنرا
که تشنج سبب گزیدن حیوانی زیان کار افتد علاج او اندر گفتاری که اندر دفع مضرت زهرهاست یاد کرده
آید و آنرا که تشنج بسبب تبهاء محرقه افتد علاج وی علاج تشنج خشک است که یاد کرده آمد و ماوای
او اندر هوای سرد و تر باید ساخت و هوای خانه تبدیر هائی که اندر کتاب حمیات یاد کرده آمده است
سرد و تر باید کرد و آنرا که تشنج بسبب دردی افتد علاج او تسکین آن درد باشد و آنرا که تشنج بسبب
آماسی عصبی افتد علاج او اندر گفتاری که اندر علاج آماسها یاد کرده آید

باب هفتم

اندر کزاز و سبب و علامات و علاج آن لفظ کزاز بر چند وجه بکار داشته اند گاهی کزاز تشنج
را گویند که اندر باب گذشته یاد کرده آمد و گاهی تشنج گردن را گویند خاصه اگر عصبها و عضلهاء
گردن از پیش و پس کشیده شود و گردن راست بماند چنانکه پیش و پس نتواند خمانید و گاهی کزاز
تشنجی را گویند که از سردی و افسردگی افتد و متاخران اصطلاح بدان کرده اند که تشنج آنرا گویند که
ماده اندر عضلهء عضوی افتد و پهناء عضله زیادت گردد و بالا کم و بدان سبب عضو اندر کشیده
شود و کزاز آنرا گویند که عضلهاء و عصبهاء عضو سخت شود و از سوی پیش و پس کشیده شود و
و راست بماند و حرکت نتواند کرد و بس بدان ماند که معنی کزاز آنست که عضو از همه جانب کشیده
شود و عضلها پهن تر و کوتاه تر نشود و معنی تشنج آنست که عضو یک جانب کشیده شود و عضلها
و عصبهاء او پهن تر و کوتاه تر نشود پس از این روی کزاز ضد تشنج است لکن نوعیست که اندر تحت

تشنج

تشنج افتاده است از بهر آنکه سبب هر دو صلابت و آفت عصب است لکن صورت هر یک ضدّ
دیگرست از بهر معنی که گفته اند و دو ضد اندر تحت یک جنس بسیار افتد چنانکه سیاه و سپید
هر دو اندر تحت لون افتد و از بهر آنکه کزاز تشنجی مضاعف است یعنی دو تشنج است نه بینی که
عضو از پیش و پس کشیده شود بدین سبب واجب کند که کزاز رنج تر از تشنج باشد و بحران
زود از تشنج کند اندر بیشتر حالها کزاز و تشنج هیچ از درد خالی نباشد و اسباب کزاز همچون اسباب
تشنج است از یک وجه و از وجه دیگر برخلاف آنست از بهر آنکه سبب کزاز گاهی امتلا باشد و گاهی
خشکی و گاهی رنجی باشد که بعصب حساسه رسد و عصب از آن نفرت جوید و گاهی آماس باشد
این چهار سبب ازین وجه با اسباب تشنج ماند و از آن سبب که کزاز بیشتری از باد غلیظ افتد که
عصبها را بکشد مخالف آنست اگر چه گاه باشد که سبب تشنج باد باشد لکن نادر افتد و تشنج باد
اندر یک عضو بیش نباشد و زود گشاده شود و کزاز علتی است که از بادهاء غلیظ افتد که بر همهٔ تن
مستولی گردد و سخت عسر باشد و علاج بدشواری پذیرد و تولد کزاز ازین اسباب برین وجه افتد
که یاد کرده آمد و هر گاه که رطوبت اندر میان لیفهاء عضله و عصب افتد و آنجا بفسرد و صلب
گردد و بران صلبی و فسردگی بماند حرکت انقباض بدان سبب باطل شود و گاه باشد که رطوبت
اندر میان لیفهاء عصب و عضله گذری یابد چنانکه هم بر شکل لیفها بدرازا بگذرد و اندر پهناء
جای کمتر گیرد همچون مادهٔ استرخا و بدان سبب اندر درازای عضله نقصانی پدید آید و فرق میان
کزاز و استرخا آنست که مادهٔ استرخا تر و رقیق باشد و عصب را آغشته کند و ماده کزاز پس از آنکه
اندر میان لیفها گذر یافته باشد بسبب سردی سببها صلب و فسرده شود و بسبب فسردگی و صلبی
حرکتهاء عضو باطل شود و گاه باشد که مادهٔ کزاز هنوز اندر میان عضله جای گرفته نباشد لکن
نزدیک و بر عضله رسیده باشد و آنجا صلب گشته و فسرده و حرکت انقباض آنرا بفشارد و
بدان سبب درد تولد کند و گاه باشد که عصبها از رنجی و المی بگریزند بر سبیل تقاض و بهم باز
آمدن لکن بر سبیل بازیدن و دور شدن از موضع الم این نوع کزاز یست که از قی کردن بافراط

افتد و از گزیدن جیوانی زیان کار و از زخمی که بر عصب آید بدان ماند که عصبها بسبب گزیدن
ماده‌ء فم معده می بگریزد تا بسبب الم زخم و الم گزیدن جیوان زیان کار از موضع الم دور میشود
وگاه باشد که خشکی غلبه کند و این جنان باشد که رطوبتهاء اصلی از میان لیفها و عصبها و عضلها
بتحلیل خرج شود و پهناء عصب و عضله فراهم آید و دراز از یادت شود و بدان سبب راه
فرود آمدن قوت محرکه بسته شود و فرق میان تشنج خشک و کزاز خشک آنست که اندر تشنج
دراز او پهناء عضله کمتر شود بسبب سوختن و بریان شدن مغز و عصبها و اندکی از پهناء
کمتر شود و دراز از بدین سبب است که تشنج خشک خطرناکتر از کزاز خشک است و از انواع کزاز
بعضی باشد که از سببی عظیم و ماده‌ء قوی افتد و عسر باشد و بعضی از اسباب ضعیف تر افتد همچون
انواع تشنج که اسباب ضعیف تر باشد و اسباب این انواع کزاز بعینها هم آن اسباب باشد که اندر
باب تشنج یاد کرده آمده است و بسیار باشد که مرد چیزی گران بردارد و یا بر زمین سخت خسپد
عصبهاء او کوفته یا کشیده شود و یکساعت یا بیشتر بران شکل بماند و هرچه ازین انواع افتد از
جمله کزاز شمرند لکن همه سهل باشد و زود گشاده شود و همچنانکه تشنج دماغی بد باشد کزاز دماغی
نیز بد و باخطر باشد و حال الاطفال اندر کزاز همان باشد که اندر تشنج یاد کرده آمده است



علامتها هر گاه که عضلهاء دماغ و پشت همه سخت شود و آب دهان و شربت بحلق فرو بردن
دشوار گردد و اختلاج اندر همه اندامها بدید آید و زبان گرانی کند و اندر همه تن خارشی بدید آید
چه اگر بخارها از آن خارش اندکی نیاید این همه مقدمه کزاز باشد و اگر کسی را اندر حشا دبیله یا قرحه
باشد و رسوب بول او ریم باشد ممکن شود که آن ریم بطریق بول پاک بگردد نلخی بجانب دماغ بر آید
و کزاز دماغی تولد کند و علامت بر آمدن وی بجانب دماغ آنست که اندر پشت قشعریره همی ماند
و چشم تاریک میشود و سهو کردن عرق میکند و هر گاه که اندکی از فواق بدید آید و سخن پهنشان
گوید امید خلاص نباشد و فرق میان تشنج و کزاز آنست که آغاز تشنج با حرکت عضله باشد و اندر آخر
از کزاز عضلها کشیده شود و راست بماند بی حرکت و روی و چشم خداوند خناق ماند روی پرخ

وجشمها

وجشمها برخواسته و گاه باشد که جشمها زود از زود برهم مینهند و اشک می ریزد و دندانها برهم
نشیند و هیچ بحلق فرو نتواند برد و فواق بدید آید و گاه باشد که عضلهاء روی کشیده شود و
بیمار خندان روی نماید و بعضی را سر و گردن بسوی پیش برون داشته شود و بعضی را بسوی
قفا باز کشیده شود و از چپ و راست نتواند نگریدن و بعضی را عضلهاء شکم کشیده شود بر
شکلی که قوت دافعه را باطل و بول و براز باز گرفته شود و بعضی را عضلهاء مثانه کشیده شود بر
شکلی که قوت ماسکه باطل گردد و بول باز نتواند داشت و بعضی را عضلهاء مثانه جنان کشیده
شود که بعضی رگها بگسلد یا سر رگی گشاده گردد و بول خون شود و بعضی را امعاء مستقیم و عضله
معده بر شکلی کشیده شود که ثقل باز نتواند داشت و بعضی را بسبب غلبه سردی و فشار رگی قولنج
گیرد و اندر بیشتر حالها بول همچون آب و با کفک باشد و فقها کفک بسیار و بزرگ باشد بسبب
بسیاری و غلیظی بادها و بسیار باشد عصبها و عضلها بیمار با کشیدگی بپیچیده شود جنانکه از جا
خواب بیرون افتد و علامت کزاز امتلائی و کزاز ورقی همچون علامتهاء تشنج امتلائی و تشنج
ورقی باشد و همه انواع کزاز از بیخوابی و درد خالی نباشد خاصه درد میان دو کتف علاج علاج
کزاز امتلائی علاج تشنج امتلائی است بعینه و علاج کزاز خشک علاج تشنج خشک است لکن
از بهر آنکه سبب کزاز اندر بیشتر حالها سردی و فسردگی است و ضمادها و روغنها که اندرین نوع
بکار دارند میل بگرمی و نرمی باید که دارد و اندر کزاز امتلائی محجمه بر سرهاء عضلها نهادن تا
حرارت بدو باز آید سخت نافع باشد و روغنهاء گرم مالیدن و اگر عرق کند نباید گذاشت که بر تن
وی سرد شود لکن بر ابشم پاره تر کرده پاک می باید کرد و اندر روغن زیت نیم گرم نشاندن و پیه
شیر و پیه گفتار و پیه گاو کوهی گداختن و مالیدن و روغن سداب با جندبیدستر و قنطوریون
حقنه کردن همه سودمند باشد و آنرا که از حقنه تیز رودها بسوزد شیر خر با روغن گاو و روغن
دنبه حقنه باید کرد و اندر کزاز خشک شیر بر عضلها دوشیدن و ضمادها بر نهادن از پیه بط
و پیه مرغ خانگی و مغز ساق گاو و روغن دنبه و موم زرد و روغن کنجد صفت ضمادی

موافق بکیرند اروهٔ تخم کتان و آردهٔ کنجد از هر یکی دو جزو و آردهٔ حلبه یک جزو همه را اندر شیر یا
روغن کنجد بزنند و بر عضلها نهند صفت ضمادی دیگر بگیرند پیه بز و پیه مرغ خانکی و مغز
ساق کاو و دنبهٔ کداخته و روغن کنجد همه را در هم کدازند و نشاستهٔ سودهٔ اندر وی بزنند و بر
عضلها نهند و طعام ایشان حسوهاء نرم باید چون ماء اللحم و شوربای کندم رقیق و زردهٔ
تخم مرغ نیم برشت و شوربای مرغ فربه این همه بی نان باید داد از بهر آنکه هر چه خایند نیست بحلق
اندر ماند و از بینی بیرون آید و رنج زیادت شود باب هشتم اندر حالی که بر مردم پدید آید
و طبیبان آنرا بتازی اللوی کویند و محدح نیز کویند بباید دانست که بسیار باشد که مردم چند
روز طعام و شراب زیادت خورند و ریاضت کمتر کنند و بدان سبب تن ایشان ممتلی کردد و بادها
و بخارها اندر رکها و عضلها جمع شود و اندر خویشتن ماندکی یابند و این ماندکی را بتازی اعیا
کویند و بسبب بسیاری بادها و بخارها عضلها و رکها کشیده میشود و مردم خویشتن را همی کشد
و همی بازدو تمطی و تثاوب میکند و رنگ روی و چشم سرخ می شود این علت را اللوی کویند و محدح
کویند و این لفظ پارسی است معرب کرده علاج هر کاه که این حال پدید آید چه نشان امتلا باشد
بزودی تدبیر استفراغ باید کرد و نخست مادهٔ خونی و صفرائی کم کردن و اندر بیشتر حالها مردم
از این امتلا با آب سرد آسایش یابد از بهر آنکه آب سرد اخلاط را از حرکت جوشیدن باز دارد
کشنیز خشک با شکر کوفته سفوف کردن همین فعل کند و آنجا که مادهٔ بادها بیشتر و غلیظ تر باشد
و مزاج کرم نباشد و زنج پرورده و ناپرورده خوردن و سفوف کردن سود دارد و بادها را تحلیل کند
و خادمان کرمابه رکهاء سباتی بکیرند و حالی مانند سبات و غشی پدید آید و این رنج بدان زایل شود
از بهر آنکه این رکها کذر روح است و هر کاه که کذر روح بسته شود روح جمع شود و چون بکشاید
روح بیکبار حمله آورد و بادها و بخارها که روی بدماغ نهاده باشد تحلیل کند لکن فرو کرفتن این
خطر است و هر کاه که فرو کیرند دست بر رک دیکر نشاید داشت و زودتر از آنکه مردم عادت دارد
که نفس خویش فرو کیرد دست از رک بر باید داشت والاحتراز بر رک است جزو پنجم از کتاب نخستین

اندر انواع

اندر انواع صداع و اسباب و علاج آن باب اندر صداع کرم بی ماده اسباب صداع کرم
که بی ماده باشد پنج نوع است یکی مقام کردن بسیار اندر آفتاب و کرمابه کرم و نزدیک آتش دوم
سخن کفتن بسیار و شنیدن و چیزی با آواز بلند خواندن سیوم خشم کرفتن چهارم خوردن و بوئیدن
چیزهاء کرم پنجم طعام خوردن از وقت عادت در کذرانیدن علامتهاء هم از پنج نوع است
یکی خوش آمدن هوای خنک و آب سرد و مانند آن دوم تشنکی غلبه کردن سیوم کم خوابی و خشکی
چشم و بینی چهارم درد سر بی کرانی پنجم بول رقیق علاج صندل و کلاب و کافور و بنفشه و مانند
آن می بویند و روغن کل یا روغن بنفش یا روغن نیلوفر یا روغن بید از هر کدام که حاضر باشد
با کلاب و سرکه بهم بزنند و سرد کنند و بر پیش سر که موضع دماغ است بر می نهند و مقدار
هر یک برین مثال باید روغن ده درم سنگ کلاب ده درم سنگ سرکهٔ نیک دو درم سنگ یا سه
درم سنگ و آنرا خنکی بیشتر باید سرکه فزون از روغن کنند و آنرا که میانه باید سرکه با روغن برابر
کنند و آنرا که کمتر باید سر یک وزن روغن کنند تا چهار درم سنگ بمقدار حاجت می کاهند
و میفزایند و اکر حاضر باشد برک بید و برک سیب و برک آبی و ساق خرفه و برک کوک و عنب
الثعلب و غوره و برک رز و سرنی بر بکوبند با این کلاب و روغن و سرکه بیامیزند و ضماد کنند و
بر سر می نهند و اکر حرارت سخت قوی باشد پست جو و اسبغول بکلاب و آب غوره و برک
بید و مانند آن تر کنند و بر سر می نهند و هر وقت که ضماد کرم شود بردارند و دیکری سرد کرده بر
نهند و این ضمادها را از بس سرد و ورد دارند از بهر آنکه بس سر جایگاه مبداء عصبهاست و این
ضمادها خلل عصب را زیان دارد و کلاب بسیار بر سر نهادن سخت نافع باشد و اندکی بر
نهادن درد سر زیادت کند و چون صداع اندر اختلاط افتد این ضمادها بدین خنکی بمقدار
حاجت می کاهند و بباید دانست که صداع آفتابی را اکر زود اندر یابند و علاج کنند زود زایل
شود و اکر بزودی علاج نکنند عسر کردد و بسیار باشد که صداع آفتابی بخارها را بجنباند و
بجانب دماغ بر آرد بدین سبب اندر علاج آن از استفراغ خلطی که کمان افتد که بیشتر است چاره

نباشد و الا آفت قوی کردد و روغن کل و شیر زنان سرد کرده اندر بینی چکانند سود دارد و شربت
پست جو و شکر و کشکاب و اسپغول و شکر و آب انار ترش و شیرین و طعام مزورهٔ آب غوره و
مزورهٔ آلوی سیاه و مزورهٔ خرمای هندی و طفشل از عدس سرخ و آب غوره و قلیهٔ کدو و مغز
خیار و بوارد که از خرفه و جغرات سازند یا برگ خرفه و آب غوره و آب انار ترش و شیرین و اگر طبع
خشک باشد این بوارد از آب آلو و آب خربق سیاه سازند و ماهی خورد بسرکه پخته موافق باشد
و آنجا که هیچ ازین حاضر نباشد نان مغسول سود دارد و حالی باشد که نان اندر آب سرد شکنند و یک
ساعت بنهند و آب ازوی بریزند و آب تازه کنند و یک ساعت دیگر بنهند پس آب ازوی بریزند
دیگر باره پس آنرا بدوغ ترش کر یا آب انار کن یا بغوره کر یا بسرکه خوش کنند و بخورند و کر با آب غوره نکنند
روا باشد اگر بیخوابی رنجه دارد از برگ کوک و کدو و اسفاناج سنبوسه سازند و همه میوهای
خشک نافع باشد چون امرود چینی و سیب و آبی و انار و ترشی ترنج و لیمو و مانند آن و اگر مغز تخم
خیار و مغز تخم کدوی شیرین و تخم خرفه بکوبند و با پست شکر بدهند نافع باشد باب دوم
از جزو پنجم اندر صداع صفرائی علامت اهل صداع صفرائی هفت نوع است یکی زردی روی
و نحیفی دوم تلخی دهان و تشنگی و درشتی زبان سوم سوزانی سر چهارم بیخوابی و خشکی چشم
و بینی پنجم نبض سریع ششم خیالات زرده بچشم آمدن هفتم ضجری و زود خشم کرفتن علاج نخست
تدبیر استفراغ صفرا و تسکین حرارت باید کرد اما آنجا که حرارت سخت عظیم بود استفراغ بشراب
بنفشه و سفوف بنفشه و شراب آلو و آب میوها و خرما هندی و آب انار ترش و شیرین و شیرخشت
باید داد تا هر دو مقصود بیکجا حاصل شود و آنجا که حرارت بدان عظمی نباشد استفراغ بمطبوخ
هلیله و نقیع صبر و مانند آن باید کرد و تسکین حرارت بسکنجبین و شراب غوره و آب تخمها و
پست جو و شکر باید کرد و آنجا که در حلق درشتی باشد تسکین هم بشراب بنفشه و شراب آلو و کشکاب
و لعاب و اسبغول باید کرد و آنجا که حاجت آید که بخار از دماغ باز دارند و حرارت را تسکین کنند
هیچ شربت موافق تر از اسپغول و شکر نیست و اگر کشنیز خشک و بنفشه و کل سرخ بکوبند از هر

یکی را ستا راست و شکر بوزن هر سه و بامداد و شبانگاه مقدار دو درم سنگ با آب سرد
بخورد و بخار باز دارد و حرارت را بنشاند و آنجا که طبع خشک باشد و اندر شکم باد و قراقر بجه
دارد شیافی سازند از صابون تا طبع فرو آورد یا بوره و نمک بسیار اندر آب افکنند و سر پاره
یا خرقه پاره بدان ترکنند و بر دارند و از پس آنکه استفراغی کرده باشد آب بنفشه و نیلوفر و
آب بید و کلاب و آب کوک و آب عنب الثعلب و غیر آن بر سر می نهند چنانکه اندر باب کذشته
یاد کرده آمده است و آنرا که از بیخوابی و خشکی رنج باشد این آبها یا بروغن بنفشه و روغن
نیلوفر و روغن بید بکار دارند و اگر استفراغ کرده باشند شیر زنان و روغن مغز کدوی شیرین
یا روغن تخم خیار یا روغن نیلوفر اندر بینی چکانند خداوند خشکی و بیخوابی را سود دارد و آنرا
که خشکی سخت غالب باشد شیر زنان بو سر دوشیدن و شیر خر بر سر نهادن سود دارد لکن اگر قوت
ضعیف باشد بعوض شیر بنفشه و نیلوفر و خطمی و خشخاش و کل سپید و کشک جو و اندکی بابونه
اندر آب بپزند و روغن بنفشه اندر آب ریزند و بیمار سر بر بخار آن دارد و ازاری بر سر او کشند
تا بخار پراکنده نشود و هرگاه که این تدبیرها کرده باشند و یک هفته بگذرد و صداع زائل
نشود باید دانست که بتحلیل حاجت است از بابونه و خطمی ضمادی سازند و اگر تب نباشد اندر
گرمابه و آب خوش ماتر بسیار بر سر او ریزند و از پس گرمابه طعام کوک و سرکه خورند و از روغنها
روغن بابونه بکار دارند و اگر تب آید این ضمادها و روغنها ازوی باز دارند و بعوض
آن سرکه و گلاب و صندل و کافور و بنفشه و مانند آن می بویانند صفت شراب آلو بگیرند آلوی
سیاه و بشویند تا غبار خاک ازوی دور شود و آنرا اندر آب ترکنند چنانکه آب سه انگشت بر سر او
بایستد و آنرا بجوشند تا پخته شود و بدست بمالند و چندانکه نخست آب کرده باشند دیگر بار آب
با گلاب با وی بیامیزند و بپالایند و چندانکه وزن آلو بوده است نیم وزن او شکر بر نهند و بقوام
آرند طبع را نرم کند و اندر همه بیماریهاء گرم سودمند بود و اگر حاجت آید نیم دانگ سقمونیا
یا دانگی در وی حل کنند و بدهند استفراغی تمام کند صفت جلابی که طبع را نرم کند و درشتی

خلط را سود دارد و خداوند قولنج و خداوند القوه و فالج را بعلت حرارتی رنجه دارد و با آب بیاموزند

بجای ماء العسل باشد بگیرند شکر طبرزد یک من آب سه من ماش نرم بپزند و کفک بردارند و بقوام

آرند و با آب سرد آمیخته میخورند و اگر حرارت سخت قوی باشد بر هر منی شکر یک من لعاب اسپغول

و سه من آب با گلاب برافکنند و بقوام آرند صفت طبیخ هلیله بگیرند هلیله زرد مقشر بیست

درم سنگ اندر یک من آب بپزند تا دو بهر برود و یک بهر بماند و بپالایند و مقدار سی درم سنگ

شیرخشت اندر هفتاد درم سنگ ازین مطبوخ حل کنند و باز بپالایند و بخورند و اگر شیرخشت

حاضر نباشد سی درم سنگ ازین جلاب که وصف کرده آمده است با چهل درم سنگ ترنگبین

برافکنند صفت نقیع هلیله بگیرند هلیله زرد مقشر پانزده درم سنگ آب آلوی سیاه صد

و سی درم سنگ هلیله را بکوبند اندر هاون سنگین و ازین آب آلو اندک اندک بروی میچکانند و

می‌سایند تا آب قوت هلیله بستاند پس بپالایند و سی درم سنگ جلاب با سی درم سنگ ترنگبین بر

افکنند و بپالایند و بخورند نسخه دیگر بگیرند هلیله زرد مقشر و خرما هندی و مویز منقا دانه

بیرون کرده و سپستان از هر یکی سی عدد فلوس خیار شنبر و بنفشه خشک از هر یکی دوازده مثقال

آلوی سیاه بیست عدد همه را اندر سه من آب گرم تر کنند و یک شبانروز بنهند و هر بامداد مقدار

هفتاد درم سنگ ازان آب بپالایند و بیست درم سنگ شکر برافکنند و بخورند صفت

مسهلی لطیف انار ترش و شیرین بگیرند و پوست باز کنند و انار را با شحم او بکوبند و بفشارند و مقدار

صد درم سنگ ازین آب با سی درم سنگ شیرخشت دروی حل کنند و صافی کنند و بخورند صفت

مطبوخ بنفشه بگیرند عناب بیست عدد بیخ سوسن محکوک مرصوص ده درم سنگ بنفشه

خشک هفت درم سنگ بپزند و بپالایند و بیست درم سنگ شکر و بیست درم سنگ ترنگبین

و بیست درم سنگ فلوس خیار شنبر دروی حل کنند و باز بپالایند و بخورند صفت حب بنفشه

بگیرند بنفشه یک درم سنگ گل سرخ دانگی سقمونیا دانگی بکوبند نرم و بلعاب اسپغول بسرشند

و حب کنند صفت نقیع صبر اندر آب کسنه فشاورده با یک من صبر اسقوطری بیست درم سنگ هر روز

شیشه

شیشه کنند و اندر آفتاب نهند بوقت حاجت مقداری سی درم سنگ بدهند و اگر کسی را اندر اسافل

سوزشی و دردی باشد بر هر شربتی یکدرم سنگ کتیرا سوده برافکنند و آنرا که حرارت غالب باشد

و اندر حلق و سینه درشتی نباشد اگر مقدار سرکه با آب گرم بیامیزند و بخورند طبع را نرم کنند و صفرا

بیارد صفت ضمادی که بر سر نهند بگیرند تخم کوک و شیاف ماشیا و صندل سرخ و صندل سفید

و گل سپید و فوفل از هر یکی یک جزو افیون نیم جزو همه را بکوبند و بپزند بسرکه و گلاب تر کنند و

بر سر نهند و خرقه بسرکه تر کنند و بر ضمادی پوشند و آنرا که درد بی طاقت باشد و قوت قوی نشود

و از درد بی قرار باشد یک طسوج افیون اندر روغن بنفشه یا روغن بید حل کنند و اندر گوش و بینی

چکانند و این همه از پس استفراغ کنند و طعام از آن نوع که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و

آنرا که صفرا اندر معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کند علامت وی آنست که با صداع منش

گشتن باشد و شهوت طعام ضعیف باشد و طعام کمتر گوارد و بسبب گرسنگی و تهی معده صداع

قوی گردد و تشنگی غلبه کند و دهان تلخ باشد علاج وی نخست تدبیر قی باید کرد خاصه بسکنگبین

و آب نیم گرم و اگر نخست ماهی تازه خورد سکنگبین با آب برگ خیار خورد قی تمامتر آید و هر بامداد

لقمه چند نان با آب غوره یا با شراب و شراب انار و شراب لیمو و شراب ریواج خورد و سرکه و گلاب

و روغن بر سر می‌نهند و اگر باسهال صفرا حاجت آید تدبیر آن باید کرد چنانکه اندرین باب یاد کرده

آمده است قی کند و از پس استفراغ بابونه و برگ مورد و گل سرخ اندر آب بپزند و سر بدان آب میشویند

و روغن بابونه یا روغن مورد بیامیزند و صمغ سرد اندر وی حل کنند و بر سر می‌نهند تا دل را قوی کند

و اگر برگ سرو اندرین روغنها بپزند صواب باشد و استفراغ بهلیله زرد یا ایارج فیقرا سرشته

موافق باشد باب سوم از جزو نجم اندر صداع گرم خونی و علاج آن

علامتها غلبه خون پنج نوع است یکی گرانی سر و چشم و گرانی اندامها و ماندگی بی سببی ظاهر دوم

غنودن بسیار و ملالت و تمطی و تثاوب سوم شیرینی دهان چهارم سرخی چشم و روی و برخاستن

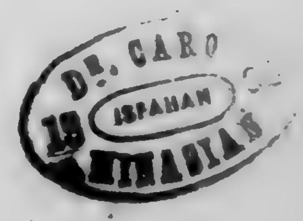
رگها پنجم بدید آمدن دهان و بدید آمدن دملها و بثرها و در خواب چیزهاء سرخ دیدن و خویشتن

خون آلود دیدن و خاریدن سر و جای حجامت و خون آمدن از بینی و از بن دندان و مقعد
علاج نخست قیفال یا اکحل باید گشاد و اگر قوت و فصل و سال و عمر مساعد بود خون بمقدار
حاجت بیرون کند و اگر قوت ضعیف باشد حجامت کردن و طبع را پس از فصد بمطبوخ هلیله
و مسهلات که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است نرم کردن و شربت و غذا و ضماد و نطولها همه
از آن نوع ساختن و اگر همه تدبیرها کرده شود و هنوز درد سر باقی باشد رگ بینی و رگ پیشانی
یا رگ صافن بباید زد یا بر ساق حجامت باید کرد باب چهارم اندر صداع سرد که
بی ماده باشد علامتها خاصه صداع سرد که بی ماده باشد سه نوع است یکی آنکه اندر سر و چشم
حرارتی و گرانی نباشد و از بینی تری نباید دوم آنکه اندیشهاء فاسد بسیار کند همه از جنس رعونت
و نامردی سوم بول رقیق باشد و سپید علاج جالینوس میگوید علاج دردی و بیماری که سر بی ماده
باشد یا گرم بود دشوار نیست و صداع سرد بی ماده را روغن سداب گرم کرده بر سر نهادن کفایت
باشد و اگر سخت غالب باشد اندرین روغن فرفیون در افکند و روغن سوسن و روغن قسط
و روغن یاسمین و روغن مرزنگوش و روغن بان و روغن حب الغار همه اندرین باب نافع باشد
و نمک و ارزن گرم کرده بر سر نهادن و شبت و بابونه اندر آب پختن و آن آب بر سر نهادن و
ریختن و مالیدن سود دارد و صداع سرد زایل کند و اگر اندر تن خلطی باشد اگر اندر آفتاب نشیند
و سر برهنه کند سود دارد و صداع سرد زایل کند و شراب انگوری خوش بوی با زیره و تخم بادیان و
انیسون و تخم کرفس و دوقو و قطراسالیون و مانند آن سود دارد و اگر اندر معده خلطی بد باشد که
بخار آن بدماغ بر آید و آنرا که باد سرد و سرما زده باشد غذا کمتر باید داد تا طبع شود و از آب سرد
خوردن و بسرما بیرون آمدن و از همه حرکتهاء بدنی و نفسانی چون اندیشه و غم و جماع و غیر آن
باز باید داشت و طعام نخود آب بروغن زیت کند نا و سداب و خردل و سعتر و زیره و کرویا و فلفل
و حلتیت و سیر و مانند آن باید داد و اگر طبع خشک بود حقنه کند بخربل و ابکامه حل کنند و انجیر خشک
بماء العسل غرغره کند موافق باشد باب پنجم از جزو پنجم اندر صداع سرد بلغمی و

علاج آن علامتهاء صداع بلغمی هفت است یکی گرانی سر و چشم دوم کسلانی و دیر کاری سیوم
بسیاری خفتن و گرانی خواب چهارم فراموشکاری پنجم پالودن تریها از بینی و بسیاری اشک و بسیاری
آب دهان و آرزوی آب ناکردن ششم بول غلیظ و سپید هفتم نبض بطی و متفاوت و بباید دانست
که همیشه از رنگ روی و رنگ چشم نتوان دانست که ماده صداع کدام خلط است مگر اینجا که
خلطی دیگر جز آن که سبب درد است اندر همه تن آرمیده باشد و بسبب درد اینجا کشیده شود از
بهر آنکه عضو دردمند زبون باشد و اخلاط بجانب او کشیده شود و دفع نتواند کرد و بدین سبب
ممکن است که اگر چه ماده صداع بلغم باشد از بهر کشیده شدن بموضع درد و حوالی آن رنگ روی
میل بسرخی دارد یا بلمس گرم باشد علاج نخست تدبیر استفراغ باید کرد بحب اصطمخیقون و حب
قوقایا و حب صبر و حب شبیار و ایارج فیقرا و شحم حنظل و مانند آن و اگر ممکن شود حقنه تیز کردن
چنانکه بباب‌هاء گذشته یاد کرده آمده است و از پس استفراغ غرغره کردن و روغنها گرم بر سر نهادن
و اندر بینی و گوش چکانیدن و نطولها موافق بر سر ریختن و عطسه آوردن و بخورها سوختن
و طلی موافق بر سر کردن اما صفت حب اصطمخیقون و حب قوقایا اندر باب پنجم از جزو دوم ازین
گفتار یاد کرده آمده است صفت حب صبر بگیرند صبر سقوطری دوازده درم سنگ هلیله کابلی
چهار درم سنگ مصطکی سه درم سنگ گل سرخ و انیسون و زعفران از هر یکی یک درم سنگ
کثیرا دو درم سنگ حب کند چنانکه رسمست یک خوردن دو درم سنگ بوقت خواب بر سبیل شبیار
نسخه دیگر بگیرند صبر یک درم سنگ تربد نیم درم سنگ تخم حنظل دانگی و نیم سقمونیا نیم دانگ
مقل و کثیرا از هر یکی دانگی حب کند چنانکه رسمست بآب کرنب کباب با دیان این جمله یک خوردن باشد
صفت حب ایارج فیقرا مرکب بگیرند ایارج فیقرا یک درم سنگ تخم حنظل دانگی و نیم افیون
دو دانگ انیسون دانگی و نیم مقل و کثیرا از هر یکی دانگی حب کنند با آب کرفس و اینجا که حاجت آید
ایارج جالینوس و لوغاذیا و مانند آن دهند صفت حب کر بو حناء ماسویه کرده است بگیرند
ایارج فیقرا هفت درم سنگ هلیله کابلی چهار درم سنگ ملح هندی سه درم سنگ تخم کرفس سه درم غاریقون

سه درم بسفایج سه درم فراسیون سه درم تربد ده درم بزر الانجره پنج درم افتیمون چهار درم
همه را بکوبند و ببیزند و حب کنند همچون فلفل یک خوردن دو درم سنگ تا دو مثقال بر سبیل
شبیار هر سه شبی یک شربت بدهند صفت حب الایارج بگیرند ایارج یک درم سنگ تربد
یک درم شحم حنظل و نمک نفطی از هر یکی دو دانگ سقمونیا و انیسون و عود خام و مقل از هر
یکی دانگی حب کنند چنانکه رسمست و آنرا که این حبها فایده بدهد بگیرند ایارج ارکاغانیس چهار درم
سنگ و هفت درم افتیمون و بیست درم مویز منقا دانه بیرون کرده اندر یک من آب بپزند تا ده
بهر برود و بپالایند و ایارج را اندروی گدازند با یک درم سنگ نمک درست و ناشتا بدهند
صفت غرغره بگیرند ایارج فیقرا و عاقرقرحا کوفته اندر سکنگبین یا اندر آبکامه حل کنند و
بدان غرغره کردن موافق باشد غرغره دیگر بگیرند عاقرقرحا و سعتر و خردل و پوست بیخ کبر همه را
بکوبند و با انگبین بسرشند و بسرکه عنصل حل کنند و بکار دارند غرغره دیگر بگیرند مرزنگوش و سعتر
و نار دانه ترش و صبر از هر یکی راستا راست و همه را بکوبند و اندر سکنگبین عسلی حل کنند و بکار
دارند صفت نطول بگیرند بابونه دشتی و تمام و شبت و بابونه و اکلیل الملک و سعتر و مرزنگوش
و قیصوم و شبت و برگ غار همه را بپزند چنانکه رسمست و سر بخار آن دارند و آب آن بر سر میچکانند
چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است صفت طلی بگیرند فرفیون و روغن یاسمین و بسایند
تا چون مرهم شود و طلی کنند نسخه سعوط بگیرند شونیز چهار درم بپزند و نوشادر از هر یکی یک درم
سنگ اندر بعضی نسخها بعوض تربد بورق آورده اند و همه را بکوبند و ببیزند و بروغن یاسمین یا
بروغن بادام تلخ بسرشند و اندکی بر زندوون طلی کنند و روغن یاسمین و روغن قسط و روغن
سداب و روغن شبت و روغن بابونه و روغن بادام تلخ گرم کرده اندر بینی و گوش چکانند سود
دارد و آنجا که درد صعب باشد نیم دانگ جندبیدستر و نیم دانگ فرفیون بروغن سوسن اندر گدازند
و در بینی اندر چکانند و مرزنگوش و تمام و سداب و بابونه و نسرین همی بویانند و پیش او عود می سوزند
و هیزم گز همی سوزند و فلفل و کندس و جندبیدستر بکوبند نرم و در خرقه بندند و همی بویانند تا

عطسه آرد



عطسه آرد و اندر گرمابه گرم نشستن و آب گرم بر سر ریختن و روغنهای گرم مالیدن سود دارد
صفت طلی بگیرند فرفیون بروغن یاسمین یا بروغن سوسن بسایند تا چون مرهمی شود طلی کنند
در حال درد بنشیند طلی دیگر محمد زکریا میگوید بگیرند جندبیدستر و فرفیون و خردل همه را بشراب
بسایند و طلی میکنند تا غلیظ شود ثابت قره میگوید بگیرند صبر و مر و فرفیون از هر یکی دو درم
سنگ صمغ عربی و زعفران از هر یکی درم سنگی و نیم قسط دو درم سنگ کندر سه درم عاقرقرحا
یک درم سنگ و نیم افیون یک درم سنگ و نیم شراب پخته طلی کنند چندانکه غلیظ شود و شراب
باره بر زبر آن نهند و بندند و آنرا که دماغ گرم و ضعیف باشد آن بسپیده خایه مرغ بسایند و
روغن گل و سرکه و آنرا که با صداع سردی بی خوابی پدید آید روغن شبت بر سر می نهند و بگوش و بینی
در چکانند و شبت و بابونه و سوسن آسمانگون اندر آب بپزند و آن آب بر سر او می ریزند و آنرا که بدین
علاجها ساکن شود سر کند اگر ساکن نشود هر دو جانب کردن داغ کنند و طعام نخوداب بروغن زیت
یا بروغن کنجد و زیره و کرویا و دارچینی و سعتر و قلیه کنند و گنجشک و کبوتر بچه و کبک و دراج و
تذرو و قلیه با کامه و گوشت سرخی از سپیدی جدا کرده و بروغن زیت بریان کرده و آنرا که بگرمی
حاجت بیشتر باشد بروغن گوز بریان کرده و حلوای عسل موافق تر از شکر بود و طعام هرچه گرمتر
باشد و بسیار باشد که از صعبی درد سر آواز باطل شود و آب گرم بسیار بر سر او باید ریخت روغنی گرم
با روغن نفط اندر گوش او باید چکانید و آنرا که ماده بلغمی اندر معده بود و صداع بمشارکت معده
تولد کند علامت وی آنست که با صداع منش گشتن و گرانی معده باشد و آروغهای ترش آید
و اگر قی کند رطوبتهای ترش بر آید یا بلغمی بیطعم و هر ساعت دهان پر آب میشود علاج وی نخست
قی باید کرد بمطبوخ شبت و لوبیا و شلغم و تخم ترب و انگبین چنانکه معلوم است و از پس قی
اندکی گلنگبین و انیسون و زیره و مصطکی و مانند آن خورد و اگر دیگر روز ایارج فیقرا که
بعسل معجون کرده باشند مقدار سه درم سنگ یا سه مثقال بدهند صواب باشد و آنرا که
صداع پیوسته باشد هر بامداد از نقیع صبر دهند بدین نسخه بگیرند سعد و سنبل و افسنتین رومی

وقفاح اذخر و تخم کرفس و تخم بادیان و نانخواه و زیره از هر یکی یک مشت همه را بپزند چنانکه آب
سرخ شود و قوت داروها بگیرد و بپالایند و بر مقدار نیم من ازین آب ده درم سنگ صبر برافکنند
و اندر شیشه کنند و به آفتاب نهند سه روز و هر ساعت شیشه را بجنبانند پس از سه روز هر
بامدادی ده درم سنگ ازین آب بپالایند و سه درم روغن بید انجیر برافکنند یا روغن بادام
تلخ و بدهند و حبهاء دیگر که یاد کرده آمده است و طلیها هم موافق باشد و آنرا که بدین تدبیرها
صداع زایل نشود و داغ کردن صواب باشد یکی بر میان و دو بر هر دو صدغ و یکی بر پس سر و
بالای ... بس کردن و طعام و شراب هم ازین نوع باید که یاد کرده آمده است و خرما و قصب
و زیتون پس از طعام موافق باشد باب ششم اندر صداع سوداوی و علامت و علاج
آن علامتهاء صداع سوداوی پنج نوع است یکی وسواس و اندیشه‌های تباه دوم بی‌خوابی سوم تیرگی
رنگ روی چهارم آنکه گرانی و درد سر کمتر باشد از آنکه اندر صداع بلغمی پنجم مزاج و تدبیرهاء
گذشته و سالها عمر بر آنکه گواهی دهد علاج تدبیر استفراغ سوداوی باید کرد بمطبوخ افتیمون
و حبهائی که اندر علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است و همه تدبیرها از آن نوع باید ساخت و این
حب سخت موافق بود بگیرند هلیله زرد چهار دانگ افتیمون نیم درم غاریقون دو دانگ نمک
نفطی و بسفایج و حجر ارمنی مغسول و خربق سیاه از هر یکی دانگی حب کنند چنانکه رحمت این جمله
یک شربت باشد صفت نقیع صبر بگیرند هلیله سیاه و آمله مقشر و پوست بیخ بادیان و پوست
بیخ کرفس و بیخ اذخر و بیخ سوسن از هر یکی ده درم سنگ سنبل و قصب الذریره از هر یکی سه درم سنگ
سکاع و باداورد از هر یکی ده درم سنگ همه را اندر دو من و نیم آب بپزند تا بمقدار نیمی باز آید
و بپالایند و ده درم سنگ صبر سوده برافکنند و اندر آفتاب نهند شربتی از ده درم سنگ تا بیست
درم باندازه قوت و آنرا که ماده سودا اندر معده باشد صداع بمشارکت معده تولد کند علامت
وی مزاج سوداوی باشد و آروغ ترش و ظاهر شدن علامتهاء مالیخولیا علاج وی نخست قی باید
فرمود و آنرا که داروی قوی تر باید بگیرند خربق سپید اندر ترب زنند و سه روز بنهند پس از ترب

باره کنند و خربق از وی بیرون کنند و ترب را با شبت و لوبیاء سرخ بپزند و بپالایند و با سکنجبین عسلی
بیامیزند و بدهند و اگر نمک نفطی یک درم سنگ و تربد زرد یک درم و خردل نیم درم بکوبند و بعسل
بسرشند و اندر مطبوخ ترب و شبت و لوبیاء سرخ حل کنند و بدهند صواب باشد و استفراغها
و تدبیرهاء دیگر چنانکه اندر علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است میکنند باب هفتم از
جزو پنجم اندر صداع که از بادهاء غلیظ تولد کند علامت صداع که از بادها و بخارهاء
غلیظ تولد کند پنج نوع است یکی درد صعب بی گرانی دوم تمدد که اندر قحف پدید آید سوم خلیدن
و گزیدن درد از جائی بجائی چهارم طنین و دوی پنجم آنکه اگر بخارها بسیار باشد رگهاء سر ضربان کند
و خیالها پیش چشم آید و گاه باشد که دوار و سدر تولد کند علاج تدبیر صواب اندرین علاج آنست که
معده و تن از ماده فاسد که بادها و بخارها از وی خیزد پاک کنند بحب الایارج و حب قوقایا و نقیع
صبر و از پس آنکه تن پاک کرده باشند هر بامداد ناشتا اندکی ما برفتن و شونیز و مرزنگوش و جند
بیدستر و مشک بویند و تخم بادیان پیش بینی دود کردن و روغن بادام تلخ اندر بینی چکانیدن سود دارد
صفت سعوط بگیرند ایارج فیقرا یک درم سنگ جاوشیر و جندبیدستر و افیون از هر یکی نیم درم
سنگ مشک دانگی شکر چند همه داروها همه را نرم بسایند و مقدار دانگی اندر بینی دمند و اگر اندر
شیر زنان حل کنند و اندر چکانند صواب باشد بادها را بشکند و سده بگشاید و صداع کهن را سود دارد
و از چیزهاء بخار انگیز و بادناک پرهیز کند صفت حب الایارج بگیرند ایارج فیقرا و تربد
از هر یکی ده درم سنگ هلیله زرد و هلیله کابلی از هر یکی پنج درم انیسون و نمک هندی از هر یکی دو
درم همه را بکوبند و بسرشند و حب کنند یک خوردن دو درم سنگ و نیم تا سه درم سنگ و اگر
اندرین ماده سوداوی باشد پنج درم افتیمون زیادت کنند و آنرا که مادها اندر معده تولد کند و
از معده بسر برآید علامتهاء دیگر جز این که یاد آمده آنست که صداع تبع درد و ضعف معده
باشد و هر وقت که طعامی بادانگیز و بخارناک خورد صداع زیادت گردد چون طعام هضم شود
ساکن شود و درد از میان سر آغاز کند علاج نخست معده را بنقی پاک فرمایند کردن پس ایارج فیقرا

دهند و از پس ایارج ماء الاصول با روغن بادام تلخ و اگر حاجت آید نقیع صبر دهند با روغن
بید انجیر صفت ماء الاصول پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس از هر یکی ده درم سنگ بیخ اذخر
و انیسون و سلیخه و غاریقون از هر یکی پنج درم مصطکی و نانخواه و قردمانا و بودنه کوهی از هر یکی سه درم
افتیمون و اسطوخودوس از هر یکی هفت درم سنگ همه را اندر آب بپزند چنانکه در سمت وی
بپالایند و هر بامداد مقدار سی درم گرم کنند و هفت درم گلنگبین در وی گدازند و بپالایند
و هر بامداد مقدار چهار درم سنگ روغن بادام تلخ بر افکنند و بدهند و اگر ده درم صبر هم اندر
آب ماء الاصول حل کنند و سه روز اندر آفتاب بنهند و از پس سه روز هر بامداد مقدار ده درم
تا پانزده درم سنگ با دو مثقال روغن بید انجیر بدهند صواب باشد و از معجون سیر حاق
دواء المسک حلو و تریاق بزرگ و مثرودیطوس انچه حاضر باشد از اینها هر هفته یکبار بخورند
و روغن بید انجیر و مصطکی اندر معده مالیدن و هر بامداد اندر گرمابه رفتن و اندر طعام زیره و
نانخواه و دارچینی کردن سود دارد و آبی که بخورند باید پخته و اندر آب مصطکی در افکنده و گلشکر
با مصطکی و زیره سود دارد و هر شب بباید فرمود که پایها از بن ران تا بقدم نیک بمالند و اندکی
کشنیز خشک و تخم کتان و شکر بدان بخورند و بجوشند بدین تدبیرها بخارها از جانب سر بازده
شود باب هشتم از جزو پنجم اندر صداعی که از خشکی خیزد علامتهاء صداع خشک چهار
نوع است یکی کم خوابی دوم خشکی بینی و چشم سوم سبکی سر و بسیار باشد که سر چنان سبک باشد
که هر ساعت بجنباند از بهر آنکه پندارد که خواستهاء او از کار فرو خواهد استاد و چنان پندارد
که بدان حرکتها خاستها تیزتر میشود و اگر سخت خشکی غالب شود چشمها دور فرو شود علاج
در جمله علاجها تری فزاید باید فرمود و نگاه کردن که مزاج میل بگرمی دارد یا سردی تدبیرها
موافق مزاج باید فرمود و جلاب پخته و خایه مرغ نیم برشت و ماء اللحم و شوربای مرغ فربه و حسوهاء
چوب باید داد اما مردم محرور را خایه مرغ نیم برشت و سپیده بهم باید داد و بر ماء اللحم گلاب و آب
سیب و آب کوک و آب کدوی تر باید افکند و اندر شوربا برگ کوک و اندکی کشنیز تر و اسفاناخ

وکدوی

و کدوی تر باید افکند و روغن مغز کدو و روغن بنفشه اندر بینی و گوش چکانیدن و کف پای و مقعد
و ناف بدان چرب کردن و مبرود را بر ماء اللحم شراب کهن و دارچینی و عسل بر باید افکند و از خایه
مرغ زرده بی سپیده باید داد و روغن بنفشه با روغن شبت آمیخته بکار باید داشت و مغز ساق
گوساله و پیه مرغ و مسکه بر سر نهادن و اندر بینی و گوش چکانیدن و پالوده بشکر و روغن بادام
نیم گرم بر نهادن سود دارد باب نهم اندر صداعی که از ضعیفی فم معده خیزد
علامت وی آنست که صداع تبع گرسنگی باشد و اگر طعام از وقت عادت بستر افتد یا بامداد
وقت آفتاب بر آمدن چیزی بخورد صداع قوی گردد و از هر کاری که نه بر مراد او باشد زود متحیر
و ملول گردد و از بوی ناخوش که بدو رسد منش گشتن و صداع خیزد علاج بامداد بست گندم اندر
آب انار خوردن و سیب و آبی و امرود چینی و بحر ابادی سود دارد در جمله اندر بیشتر حالها علاج
این صداع همچون علاج صداع صفراوی باشد که بمشارکت فم معده تولد کند و آنرا که با ضعیفی فم
معده یاد کرده آید موافق باشد و باقی علاج او علاج ضعف معده باشد و طبع نرم داشتن با یارج
فیقرا سود دارد و اگر هر هفته یکبار یک مثقال مصطکی و دو مثقال شکر بکوبند و شب بوقت
خواب بخورند معده را و دماغ را پاک کند و طبع را نرم کند و فم معده را قوی کند باب دهم
اندر صداعی که از قوت حس دماغ خیزد علامت وی آنست که از هر آوازی و بویی رنجور شود
و آوازها و بویهاء ضعیف زود اندر یابد و افعال دماغ همه بسلامت باشد و مجری بینی پاک باشد
علاج طعامهاء غلیظ باید خورد چون سر بره و با پچه بکشک جو و بگندم پخته و هریسه بگوشت
گوساله تا غذای دماغ غلیظ گردد و حس او باعتدال باز آید و آنرا که حرارت قوی باشد اندر طعام
او تخم کوک و ساق خرفه و کشنیز تر می بزند و شراب خشخاش موافق است و ماهی تازه طعامی موافق است
باب یازدهم اندر صداعی که از بس خواب پدید آید نگاه باید کرد تا اندرین کدام خلط
غالب است تن را از آن پاک باید کرد بداروهائی که بمزاج او لایق باشد و خاکستر بسرکه تر کنند و
بر پیشانی و هر دو صدغ بر نهند و خاکستر چوب انجیر سودمندتر باشد و اگر در حالی که از خواب

برخیزد چیزی خورد صداع ساکن شود لکن از پاک کردن خلط فزونی اندر تن غافل نباید بودن
باب دوازدهم اندر صداعی که از بس جماع بدید آید این صداع دو نوع است یکی خشکیست
که از بسیاری جماع تولد کند دوم آنکه اندر تن اخلاط فاسد باشد و بحرکت جماعی که مرکب است
از حرکتهاء بدنی و نفسانی از آن اخلاط بخارها برخیزد و بدماغ برآید علاج اما آنرا که علامتها
خشکی ظاهر باشد علاج او علاج صداع خشک است و حقنهها که کرده را فربه کند بکار داشتن چنانکه
اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و طعام خایه مرغ نیم برشت و ماهی تازه و نان خشکار و بریان کرده اندر
تنور و کوفته اندر جلاب آغشته و بیه اندکی مغز بادام و مغز پسته و مغز جلغوزه و مغز فندق
و مغز حب الخضرا کوفته اندر وی سرشته باید کند تا اندکی بادیان و شوربای مرغ فربه و کوزاب
بط فربه و گوشت بزغاله و آنچه بدین ماند و آنرا که علامتهاء امتلا ظاهر گردد تن را از خلط فزونی پاک
باید کرد بفصد اگر فصد لایق باشد یا باسهال و دماغ را بروغن گل و روغن مورد قوت داد اندر
بوره و برگ گل اندر آب پختن و بر سر او چکانیدن و تا طعامی که خورده باشد هضم نشود بجماع مشغول
نباید بود و اگر فصل تابستان باشد و تن پاک کرده باشد و مرد جوان باشد غسل کردن بآب سرد و
بینی بروغن گل چرب کردن و بخفتن باب سیزدهم از جزو پنجم اندر صداعی که از
بویها تولد کند که از بیرون بدماغ رسد آنرا که صداع از بویهاء بخارهاء گرم تولد کند چون مشک
و زعفران و جندبیدستر و حلتیت و چون بخار معدن گوگرد و زرنیخ و مانند آن علاج وی بکافور
و صندل و گلاب و بنفشه و نیلوفر و آب بید و بوی میوههاء خنک باید کرد و آنرا که با گرمی خشکی
کرده باشد کافور اندر روغن مغز کدو مالند یا اندر روغن بنفشه و نیلوفر و اندر بینی چکانند و
روغن بید را اندر قوت دادن مزاج دماغ باعتدال باز آوردن فضل است بر دیگر روغنها
و آنرا که صداع از بوی چیزهاء خنک تولد کند چون بوی کافور و بخار تربها که گفته هم برین
قیاس بمشک و زعفران و چیزهاء گرم علاج کنند و بگرمابه و آب گرم باب چهاردهم اندر
صداعی که از بادها تولد کند که از بیرون بمردم رسد آنرا که صداع از بادهاء سرد تولد کند چنا

کند تا از راه بینی به دماغ رسیده است یا از راه گوش یا از هر دو مشک با جندبیدستر بگیرند
باندازه حاجت و بروغن شبت یا روغن خیری و مانند آن حل کنند و نیم گرم کنند و بگوش و بینی اندر
چکانند و بوی مشک و جندبیدستر و حلتیت و بوی سیر و مانند این سود دارد و ضمادهاء تحلیل
کننده که اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده است بسر بر می نهند و آنرا که صداع از بادهاء گرم تولد کند
روغن گل و روغن شبت آمیخته اندر چکانند و نطولهاء معتدل محلل و گرمابه معتدل سود دارد و
اندر هر دو نوع صداع از طعامهاء بادانگیز و بخارناک پرهیز باید کرد و طبع نرم کردن اندرین باب
ستوده نیست باب پانزدهم اندر صداع که از زخم و جراحت تولد کند نخست تدبیر آن باید
کرد که درد ساکن شود و روغن گل بر نهادن درد را بنشاند و دماغ را قوت دهد و اگر درد سخت عظیم باشد
اندک سرکه با وی بیامیزند و اگر درد عظیم نباشد سرکه دور دارند از بهر آنکه سرکه پوست سر را و عصبها
را سست کند و ماده بهمان سبب روی بدان موضع نهد و درد زیادت شود و اگر جراحت رسیده
باشد تدبیر او باید بجراحت باید کرد و نخست مزاج حوالی جراحت باعتدال باز باید آورد تا جراحت
نیک بروید تا حوالی او معتدل نشود جراحت نروید و آنرا که از بس زخم و جراحت تب آید و عقل بشود
نشان آن بود که غشای دماغ آماس میکند اگر فصل سال و عمر و مزاج و قوت مساعدت کند و از بس رگ
زدن طبع را بآب میوهها و فلوس خیار شنبر یا بحقنه نرم بباید گشاد صفت بگیرند کشک جو
بنفشه خشک و خطمی اندر خرقه کتان کرده از هر یکی بیست درم هر یکی من و نیم آب بپزند تا یک
من برود و نیمی بماند و بپالایند و ده درم سنگ روغن گل و ده درم روغن بنفشه و دو استار
پانید و نیم درم بوره یا نمک اندر وی حل کنند و بکار دارند چنین که وزن همه صد درم سنگ باشد
یا صد و ده درم حقنه دیگر بگیرند برگ چغندر بپزند و از آب او مقدار هفتاد درم بستانند
و ده درم سنگ انگامه و ده درم روغن بنفشه برافکنند و بکار دارند حقنه قوی تر بگیرند بابونه
و شبت از هر یکی بیست درم انجیر سپستی پانزده عدد بنفشه و خطمی از هر یکی ده درم بپزند چنانکه
به بیست و بپالایند و یک درم سنگ بوره و یک درم نمک و ده درم انگبین در وی گدازند و

آنرا حقنه ممکن نشود و تب نباشد استفراغ بحبّ قوقایا کنند و اگر کسی را حرارت قوی باشد
چون تب نباشد از حب قوقایا چاره نیست و انرا که تب آید از پس فصد هر بامداد آب کشنیز و آب
حب الثعلب دهند تا مقدار پنج درم سنگ فلوس خیارشنبر و انرا که تب سخت گرم آید باشد آب
کاکنج و آب عنب الثعلب از هر یکی سی درم سنگ بستانند و پنج درم سنگ فلوس خیارشنبر و ده
درم صبر و دانگی و نیم زعفران اندروی حل کنند و بدهند تدبیر ضماد انرا که با آماس تب باشد از
آب عنب الثعلب و صندل سرخ و فوفل و زعفران و گل ارمنی و صبر و سبزی که بر سر آب باشد همه
را جمع کنند و بر سر می نهند ضمادی دیگر بگیرند عدس و سماق و گلنار و گل سرخ و برگ مورد و نار
پوست همه را بپزند و خرقه بدان تر میکنند و بر سر می نهند با روغن گل ضمادی دیگر بگیرند برگ
گل و گلنار و نار پوست هر سه را اندر سرکه و آب بپزند مشک و عود خام و قصب الذریره بکوبند
و شراب کهن بر چکانند و بمورد و گلنار و نار پوست که پخته دارند بسرشند و بر سر می نهند و
انرا که مدت دراز گردد ضمادهای معتدل بر نهند چنانکه با قوت قبض قوت تحلیل دارد ضمادی
معتدل انار ترش و شیرین با پوست بشکافند و اندر شراب کهن بپزند و بسایند و ضماد کنند
ضمادی دیگر معتدل برگ مورد تازه و برگ بید و خطمی و اکلیل الملک بکوبند و آهسته بکشند
و اگر بپزند و بفشارند و آب آن بستانند روا باشد و روغن سوسن با این آب و شراب کهن
بیامیزند و جوشی دو سه بدهند و اندکی مر و قصب الذریره و گل ارمنی و شب یمانی کوفته و اندر
صره بسته با وی بجوشند و بدست اندر بمالند و بفشارند و خرقه بدان تر می کنند و بر سر می
نهند ضمادی تحلیل کننده بگیرند مر یک درم سنگ کندر یک درم صبر سه درم مرداسنگ
یک درم موم زرد پنج درم روغن گل بیست درم موم اندر روغن گل گدازند و داروها بکوبند
و بسرکه تر کنند و بدین موم روغن بسرشند و بر خرقه کتان طلی کنند و نیم گرم کنند و بر سر نهند و آنرا
که حاجت بتحلیل بیشتر باشد بدل سرکه شراب کهن کنند و بدل روغن سوسن کنند یا روغن یاسمین
یا شیر بچه تازه و انرا که با درد بیخوابی باشد روغن گل و روغن بنفشه بر سر می نهند و آنرا که

درد قوی تر

درد قوی تر باشد روغن بنفشه فزون تر از روغن گل کنند از بهر آنکه گل درد نشان تر است و
روغن بنفشه خواب آرنده تر و طعام کشکاب و مزوره کدو و مغز بادام و انرا که دماغ بجنبد ده
درم سنگ اسطوخودوس بکوبند و بجلاب بدهند و طعام مغز مرغان خانگی و مغز بزغاله و
بره تر دهند و از بهر مغز آب انار ترش و شیرین دهند و انرا که خون بسیار رفته باشد و تب
نباشد زرده خایه نیم برشت و گوشت مرغ خانگی دهند و صندل و سیب و آبی و گل سرخ و
بنفشه و برگ مورد می بویانند با اندکی کافور و انرا که جراحت کوچک باشد برگ مورد خشک
کوفته و پخته و مرهم دو بهم بیامیزند و بر جراحت کنند و انرا که جراحت بزرگ باشد لکن
باستخوان نرسیده نباشد جراحت بروغن گل بمالند و بدوزند و اکسیر بر می نهند صفت
اکسیر بگیرند صبر و عنزروت و کندر از هر یکی ده درم سنگ دم الاخوین و مر از هر یکی پنج درم
سنگ همه را بکوبند و بسپیده خایه مرغ بسرشند و موی خرگوش بدان تر کنند و بر جراحت کنند و
اگر خشک بر جراحت بر اکنند روا بود و گرداگرد جراحت ضمادها که یاد کرده آمد بر می نهند و ضمادها
و روغنها همه نیم گرم بر نهند مگر انرا که عقل شوریده و جراحت سخت قوی باشد و باقی علاج اندر
جایگاه خویش یاد کرده آید ان شاء الله باب شانزدهم از جزو پنجم از گفتار نخستین اندر
صداعی که از تولد کرم خیزد این نوع صداعیست که هندوان دعوی کنند که زاندرون کاسه
سر کرم تولد کنند و از حرکت ایشان صداعی قوی خیزد علامتهای وی آنست که بیمار پیوسته بوی
ناخوش همی یابد بی آنکه چیزی ناخوش بوی بدو نزدیک باشد و صداع طنین و دوی باشد
و بهر حرکتی که بکند صداع قوی تر شود علاج نخست تن و دماغ از ماده بد پاک باید کردن
بحب اصطمخیقون و حب قوقایا و ایارج فیقرا و مانند آن و ایارج فیقرا به بینی بر کشیدن و حل
کرده اندر بینی چکانیدن و آب برگ سداب فشارده و برگ شفتالو فشارده و آب برگ درخت
توت یا صبر خوردن و اندر چکانیدن و عطسه آوردن سود دارد باب هفدهم اندر
صداع خماری و علاج آن نخست قدف باید فرمود بسکنجبین و آب نیم گرم و اگر ثبت

باتخم شبت وتخم ترب اندر آب بجوشند وسکنکبین با این آب دهند تا قدف تمامتر افتد و
معده پاك شود صواب باشد واکر قوت ممکن نشود یك درم سنك ایارج فیقرا ونیم دانك
یا دانکی سقمونیا بهم بسرشند وبدهند تا بقوت سقمونیا استفراغ زودتر افتد وایارج اندر
تن درنك بسیار نکند تا از وی حرارتی نفزاید واکر مانعی باشد که ایارج نتوان داد استفراغ
باب انار ترش وشیرین باید کرد وسقمونیا ترکیب کرده چنانکه معلوم است ومطبوخ هلیله
نیز صواب باشد ونیز باید خفتن خویشتن خفته ساختن تا شراب که اندر معده باشد
بکوارد ونشان کوارید بدن وی آنست که بول از آن حال که هست بکردد ورنکین شود وکف پای
بروغن بنفشه ونمك مالیدن وپایها اندر آب کرم نهادن ومالیدن سخت شود دارد خاصه
اکر بابونه وبنفشه اندر آن آب بخته باشند وچون از خواب برخیزد بکرمابه رفتن وآب خوش نیم
کرم بسیار بر سر ریختن تا باقی شراب را که اندر سر باشد تحلیل کند وخواب خوش آرد وچون از کرمابه
بر آید یا یك ساعت تمام نکذرد طعام نباید خورد چیزی که کرمی فزاید نشاید خورد وبرك کوك
با اندکی سرکه که سخت ترش نباشد وکسنه ومانند آن موافق باشد وآنرا که بغذای قوی تر حاجت
آید خایهٔ مرغ نیم برشت وکوشت دراج وطیهوج وجوزهٔ مرغ خانکی وکوشت بزغاله بغوره وزیرك
وسماق ومانند این کرده صواب باشد آب سرد خورد دیکر کسی که معدهٔ او ضعیف باشد واز مضرت
آب سرد بترسد آب انار ترش وآب غوره وآب سیب ترش وشراب ریواج ومانند آن با آب همی
آمیزند ومیخورند واکر بجای آب خورد روا باشد وبباید دانست که هر شرابی که مخمور خورد سرد
کرده باید خورد مکر شراب ریواج که خاصیت وی آنست که اکر سرد کرده خورند معده را برنجاند
واکر کسی این شربتها نتواند خورد شراب انکوری سپید رقیق مروق ممزوج خورد چنانکه یك
نیمه آب باشد ویك نیمه شراب وبشب وقت خواب اندکی کشنیز خشك وشکر در دهان افکنند
وروغن کل نیم کرم کرده بر سر می نهند اکر بدین تدبیرها صداع زایل نشود از روغن کل بروغن بابونه
وروغن سوسن باز آید وروز دوم کرمابه وطعام وشراب هم بدین ترتیب باشد وچون اندکی کشاده

شود

شود در ریاضتی آهسته وار چنانکه بر زبان مرو ماریج کویند سود دارد وتا دو ساعت نکذرد واز پس
ریاضت طعام نخورد وتا سه ساعت از پس طعام نکذرد هیچ حرکت وریاضت نکند این معنی اندر
همه انواع صداع نکاه باید داشت واز پس طعام پایها از بن ران تا بقدم همی باید مالید واندر خمار
آن سرکه وابکامه ترش پرهیز باید کرد از بهر آنکه هر دو عصبها را زیان دارد صفت سفوفی که خمار
را زایل کند بکیرند تخم کسنه وتخم کرنب وزرشك پاك کرده وعدس پوست کنده وکل سرخ و
طباشیر از هر یکی راست راست همه را بکوبند وبیزند ومقدار سه درم سنك با اندکی کافور ازدو
جو تا یك طسوج با نیم دانك باندازهٔ قوت حرارت وکرمی مزاج اندر آب غوره یا اندر آب انار ترش وشیرین
بخورد وفقاعی که از آرد جو وسنبل سازند تا معده را از باقی شراب بشوید خاصه اکر مقداری
نمك در افکنند واکر این فقاع از آب غوره سازند خوشتر وکوارنده تر باشد وبوی صندل سپید
وکافور وبوی شاهسپرغم سرد کرده وسرکه وکلاب بر زده سخت سود دارد واکر بامداد آن روز که
شراب خواهد بخورد یك شربت شراب افسنتین خورد شراب هضم شود وخمار نباشد واکر باشد
سبکتر باشد واندر کتب آورده اند هر که بیخ سعد بعدد بکوبد وبخورد زود مست نشود وشراب
مورد ساده بناشتا بخورد خمار سبکتر باشد بادام طلخ نعل کردن خمار باز دارد وشراب بکوارد و
روغن کاو باز دارد هر شرابست تیزی شراب از دماغ ومعده باز دارد باب پنجم از جزو پنجم
اندر علاج صداع ضربانی جالینوس صداع ضربانی را از جملهٔ آماسهاء دماغ نهاده است وشمرده است
از بهر آنکه هر کجا ضربان باشد رکهاء ممتلی باشد ورك با کوشت مزاحمت کند وبفرق الاتصال که
لوازم امتلاست تولد کند ودرد عصب وضربان طبع آن باشد علامتها نخست نکاه باید کرد تا
امتلا از کدام خلط است اکر خلطی غلیظ وسهر وعسر است علامتهاء صداع بلغمی وسوداوی ظاهر
باشد استفراغ با یارجات بزرك باید کرد واز پس استفراغ ملو الاصول بروغن بید انجیر و
روغن بادام طلخ دادن وغالیهٔ مشك وجندبیدستر ومرزنکوش بویانیدن وغذاهاء لطیف
کنند ودادن واز پس آنکه ماده لطیف کرده باشند غرغره با یارج فیقرا وآنچه بدین ماند فرمودن و

اگر ماده گرم و لطیف باشد خوابگاه او خانه خوش هوا و خنک باید و آواز همه از وی دور و پای
اندر مطبوخ بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و شاهسپرغم و کشک جو می نهند و می مالند و بر ساق
حجامت کنند و ضمادهای خنک بر سر می نهند صفت ضمادی دیگر بنفشه و گل سپید و نیلوفر
و بابونه از هر یکی دو مثقال اکلیل الملک یک درم سنگ کشک جو چند همه داروها همه را بکوبند
و ده استار روغن بنفشه و ده استار آب بهم بیزند تا از آب بیشتر برود و این داروها اندر
وی افکنند و چندان بر آتش بگدازند که قوام پالوده گیرد و نیم گرم کنند و بر سر نهند و از زیر نرم کرد
سر کرده اند و روغن بنفشه و روغن نیلوفر اندر پیشانی و صدغ او می مالند و اگر بدین تدبیرها
زایل نشود رگ بینی زنند باب نوزدهم از جزو پنجم اندر صداع نرم لازم آنجا که ماده
بیشتر و غلیظ باشد نخست موی سر باز کنند و دو مثقال فرفیون و بوره و سداب دشتی و تخم خرد
سپند از هر یکی یک مثقال همه را بکوبند نرم و با آب مرزنگوش بسرشند و بر سر نهند و اگر ترسند که
این ضماد حرارتی فزاید قوت این اخلاط را بسپیده خایه مرغ و روغن گل بشکنند و اندکی سرکه صفت
ضمادی دیگر بگیرند فرفیون ده درم سنگ موم زرد سی درم سنگ روغن زیت صد و بیست درم سنگ



موم را اندر روغن بگدازند و فرفیون را نیک بسایند و اندرین موم روغن بسرشند و بمالند تا
چون مرهم شود و بر سر او می نهند و اگر ماده صفرائی باشد علاج قرانیطس کنند باب بیستم
اندر صداعی که از اعراض تب بود صداعی که از اعراض تب بود گاه باشد که اندر نوبت تب بدید آید
و تب زایل شود و گاه باشد که اگرچه تب زایل شود صداع زایل نشود و لازم گردد علامتها علامت
این صداع دو نوع است یکی آنکه با گرمی و تیزی تب بول سپید بود و رقیق باشد دوم آنکه گاه باشد
که بول شوریده گردد همچون بول خر لکن گاه باشد که بول شوریده را علامت آن باشد که صداع خواهد
بود و گاه باشد که علامت آن باشد که صداع زایل میشود و ماده تحلیل می پذیرد علامتها آنجا که
سبب صداع تیزی خلط و گرمی تب باشد بلخلخه و گلاب و سرکه و روغن گل بر سر نهادن اگر سال
زمستان باشد این لخلخه را نیم گرم کنند و اگر تابستان باشد یا تب سخت گرم باشد سرکه برمی نهند

وپای

وپای اندر مطبوخ بنفشه و بابونه و نیلوفر می نهند و می مالند و شربت اسبغول و سکر و کشنیز
خشک و بنفشه و گل سرخ سوده با شکر و پست جو و ماننده آن بخار از دماغ باز دارد و نطولها
که اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن و موی سر ستردن و بابونه و بنفشه و
خطمی پختن و ضماد کردن سخت نافع بود و آنجا که سبب صداع بسیاری خلط باشد نخست استفراغ
باید کرد و پس بدین تدبیرها مشغول شدن باب بیست و یکم اندر شقیقه شقیقه
درد نیم سر است بعضی را که چندی بنوبت باز آید و ماده علت بیشتر اندر عضله صدغ باشد آنرا
که علامتها غلبه خون ظاهر باشد رگ پیشانی و رگ بینی گشادن سود دارد و آنرا که ماده صفرائی
اندر معده باشد نقیع صبر اندر آب کسنه سود دارد و ایارج فیقرا اندر همه انواع شقیقه
سودمند است و آنرا که شقیقه بنوبت باز می آید پیش از نوبت استفراغ کردن و ماده علت
از تن بیرون کردن و داروها و حبها که اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده است بکار باید داشت
و زعفران طلی کردن سود دارد و مداد سود دارد و آنرا که شقیقه دایم باشد و چشم ضعیف میشود
بود دی تدبیر سل شریان باید کرد تا علت انتشار تولد نکند گفتار دوم اندر شناختن حالهای
بیماریهاء جشم و علامات و علاج آن و این گفتار هفت جزو است جزو اول انواع
علاج آن بکار آید جزو دوم اندر شناختن بیماریها که اندر پلک جشم افتد جزو سوم اندر شناختن
بیماریها که اندر گوشه جشم افتد جزو چهارم اندر شناختن بیماریها که اندر طبقه ملتحمه افتد
جزو پنجم اندر شناختن بیماری که اندر طبقه قرنیه افتد جزو ششم اندر بیماریها که اندر طبقه
عنبیه افتد جزو هفتم اندر شناختن بیماریهاء جشم که آنرا بحس ادراک نتوان کرد و نام
علامت هر یک جزو نخستین اندر شناختن مزاج جشم و آنچه اندر انواع علاج آن بکار آید
بر طریق کلی باب نخستین اندر شناختن مزاج جشم و حالها که بدان تعلق دارد مزاج
خاصه جشم گرم و تر است و سبب گرمی آنست که شریانها و رگها بسیار بدو پیوسته است و
حرارت بدو میرساند و سبب تری آنست که مبدا طبقها و رطوبتها او دماغ است اما نشان

اندر شناختن [illegible]

کرمی آنست که حرکت او بسیار کند و اشک بسیار آید و نشان سردی آنست که رکهاء او ظاهر نباشد
و حرکت او زود و سبک نباشد و بلمس سرد بود و نشان خشکی آنست که دَرْ فرو رفته بود و بلمس
صلب باشد و اشک نتواند آوردو حرکتهاء او سبک باشد و باید دانست که کرمی و تری
چشم ازرق کمتر از کرمی و تری دیکر لونهاست و از بهر انکه بسبب سردی هواء شب اندک
تری یابد بشب بهتر از دیکران بیند و چشم مردمان سقلاب ازرق از بهر آنست که هوای
مسکن ایشان سرد است و مزاج ایشان سرد و چشم پیرانرا هم بسبب سردی و خشکی مزاج پیری
ازرق شود و کرمی و تری چشم سیاه فزون از کرمی و تری دیکر لونهاست و بدین سبب است که ویرا
علت آب فرود آمدن و علتهاء دیکر که از بسیاری بخار تولد کند بیشتر افتد و چشم شهلا و سقلا
معتدل باشد و چشمی که خطی باریک و چیزهاء دور و نزدیک همه آسان بیند و از دیدن چیزهاء
روشن و درفشان بکریزد نشان اعتدال و قوت مزاج باشد و آنچه برخلاف این باشد نشان ضعیف
و نامعتدلی باشد و انکه از دور دشوار بیند و از نزدیک نیک بیند روح باصره او لطیف و صافی
و اندک باشد و سبب انکه دور دشوار بیند آنست که باصره یعنی شعاع چشم او بحرکت که اندر آن
مسافت افتد پراکنده شود و انکه از نزدیک دشوار بیند و از دور نیک بیند روح باصره او
بسیار و تیره باشد لطیف و صافی نباشد و بقوت حرکت که اندر مسافت افتد لطیف شود و انکه
از دور و نزدیک دشوار بیند روح باصره او اندک و تیره باشد باب دوم اندر شناختن
اصول علاج بیماریهاء چشم بیماریهاء چشم چهار نوع است یکی سوء المزاج ساده دوم سوء المزاج
با ماده سوم تفرق الاتصال چون جراحتها و ریشها و آماسها چهارم بیماریهاء ترکیبی یعنی آفتهائی
که اندر ترکیب اجزای چشم افتد چون احولی و بیرون خاستگی چشم و مانند آن و علاج این هم از چهار
جنس است یکی بکردانیدن مزاج ماده دوم استفراغ ماده سوم علاج تفرق الاتصال چهارم
بصلاح آوردن هیأت چشم و زایل کردن آفت که اندر ترکیب اجزای چشم افتد اما بکردانیدن
مزاج ماده را داروهای شاید که ضد مزاج غریب باشد اکر مزاج غریب کرم است داروها

اوجون

اوجون آب عنب الثعلب و آب کسنه و کلاب و سپیده خایه مرغ و مانند این باشد و اکر سرد است
داروها او چون مسک و مامیران و وج و فلفل و مانند این باشد و اکر تر است داروهاء او
سرمه و توتیا و علما باشد و اکر خشک است داروهاء او شیر زنان و مغز بادام سوده و سپیده
خایه مرغ و لعاب اسپغول و مانند این باشد و استفراغ ماده از چشم از هفت وجه توان کرد یکی
انکه طعام و شراب کمتر و سبکتر و ستوده تر دهند و از هرچه بدکوار باشد و بخار انکیز پرهیز
کنند دوم انکه اکر تن ممتلی باشد نخست تن را از خلط بد پاک کند سوم انکه دماغ را بداروهاء
که پاک کند و حجامت کردن و رگ قیفال و رکها که اندر سر است کشادن اندرین باب سودمند
باشد چنانکه بجایکاه خویش یاد کرده آمده است چهارم انکه ماده را از راه بینی فرو کشند تا از چشم
باز کردد از بهر انکه نزدیکترین راهی اینست و صواب ترین لکن تا نخست تن را پاک نکند و ماده
قرار نکیرد بدین طریق مشغول نباید بود و طریق فرو کشیدن ماده از راه بینی عطسه آوردن است
بداروهائی که اندر علاج لقوه و غیر آن یاد کرده آمده است پنجم رگ کوشه چشم بکشایند ششم
انکه بداروهائی که اشک آرد ماده را از چشم فرو پالاید هفتم انکه ماده از عضوی بچشم همی آید
آن عضو را از ماده پاک کند و بند بر آن عضو مشغول باشند و علاج تفرق الاتصال بداروهائی
کنند که نمر کمتر و خشکی صعب بنفزاید و سوزاننده نباشد چون سرمه و زعفران و توتیا و
اسفیداج و سادج عدسی و صبر و مانند آن از بهر انکه هر داروئی که مزاج او بمزاج چشم سخت
مانده است چشم را زیان دارد و هرچه اندکی مخالف اوست و ازین نوع است که یاد کرده آمد
سود دارد و از بهر انکه مزاج چشم کرم و تر است بدین سبب اندر بیشتر حالها داروی تری فزاید
چشم را زیان دارد و هر داروئی که لختی تریها کمتر کند و سوزاننده نباشد چشم را قوت دهد و
هر عضوی که قوت یابد ماده بیماری قبول نکند و آنچه بدو رسد از خود دفع کند و بر حال سلامت
بماند و این معنی اصلی بزرک است اندر بیشتر حالها و علاجها چشم نکاه باید داشت و تدبیر
بصلاح آوردن هیأت چشم و زایل کردن آفت که اندر ترکیب اجزای چشم افتد بعضی بفصد و

استفراغ باشد و بعضی بانواع حیلتها که اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و باید دانست که
قانون علاج چشم آنست که طبیب پیش از آنکه دست بچشم خواهد برد نگاه کند تا در چشم هیچ آماسی
یا صداعی هست یا نه اگر آماس بیند نگاه کند تا مادهٔ اماس کدام خلط است و علامتهاء کدام خلط
ظاهر شود و نگاه کند تا ماده اندر همهٔ تن است یا در سر است اگر اندر همهٔ تن باید نخست استفراغها
کلی فرماید و تن از آن ماده پاک کند پس باستفراغ دماغ مشغول شود و اما اگر ماده رطوبتی
غلیظ باشد ناک باید داروهاء مسهل فرماید در خور ماده بحب الایارج و حب قوقایا و مانند
آن تا دماغ را پاک کند پس باقی را از دماغ فرو کشیدن گیرد و چشم را باب حلبه و شیر تازه میشوید
و چون بیند که تن پاک شد و ماده بختن آغاز ید دارو کشیدن آغاز کند و گرمابه بکار داشتن
فرماید و مانند آن تا دماغ را پاک کند پس باقی اندماغ فرو کشیدن گیرد و چشم را باب حلبه و شیر
تازه میشوید و اگر ماده رطوبتی رقیق باخون یا با صفرا آمیخته باشد بحسب فصد باید ماند پس مسهلی
دهد پس ماده را از سر فرو کشد پس بعلاج چشم مشغول شود و بهیچ وجه پیش از استفراغ درست
بچشم نشاید برد و هیچ دارو نشاید کرد خاصه داروی محلل و آنرا که ماده زلحی باشد گرمابه و چیزها
محلل سود دارد و آنرا که ماده خونی باشد و رگها چشم از خون غلیظ پر بود و فصد کرده شود و پری
رگها و بر حال خویش باشد از پس گرمابه طعامی لطیف و مقدار شراب صرف بکار داشتن و خوردن
تا دماغ را گرم کند و سدها بگشاید و خون را لطیف کند و ایارج فیقرا و حب قوقایا دادن سود
دارد و شیاف احمر ابن کشیدن و ضمادهاء محلل نهادن باقی را زایل کند و آنرا که آماس ظاهر نباشد
لکن مادتهای پیوسته در چشم همی آید و منفعت علاج ظاهر شود نگاه باید کرد تا ماده از بیرون قحف
دماغ همی آید یا از اندرون قحف اگر از بیرون قحف همی آید سرخی چشم و روی و گرمی سر و پیشانی
و پری رگها بران گواهی دهد و فصد و اسهال و پاک کردن دماغ و علاجهاء دیگر که اندر باب علاج
سبل یاد کرده آید سود دارد و آنرا که همه علاجهاء صواب کرده شود و رمد بر حال خویش باشد
از طریق صواب بر نباید گشت از بهر آنکه ممکن باشد که ماده سخت غلیظ و عسر باشد و مدتی دراز

باید تا آن

باید تا آن ماده لطیف گردد و تحلیل پذیرد و آنرا که با رمد صداعی سخت باشد دست بچشم او نباید
برد الا پس از آنکه استفراغها کند و تن و دماغ پاک کند و سل شریان صدغ کند و دماغ بضمادها قوی
کند و قوت دهد چنانکه اندر بیماریهاء سر یاد کرده آمده است و اگر استفراغ ناکرده و این شرطها
بجای نا آورده بعلاج چشم مشغول گردد رنجی عظیم زیادت گردد و خطایی بزرگ کرده شود و
و حقنه اندر همه انواع بیماریهاء سر و چشم که از ماده باشد سود دارد باب سیوم از جزو نخستین
از گفتار دوم اندر شناختن بیماریها چشم که با ماده بود اسباب بیماریها چشم که با ماده باشد
هفت است یکی آنکه مزاج چشم ضعیف باشد و ماده که از دماغ فرود آید قبول کند و دفع نتواند کرد
دوم آنکه مزاج دماغ بقیاس با مزاج چشم قوی تر از وی باشد ماده را دفع میکند و بچشم میفرستد
سیوم آنکه اندرین اخلاط بد بسیار باشد و بهمه اندامها نصیب تمام میرسد چهارم آنکه قوت غاذیه
چشم ضعیف باشد غذا که بدو رسد هضم نتواند کردن بدان سبب مادتهاء فزونی اندروی گرد آید
و بسبب بیماری گردد پنجم آنکه منفذها که اخلاط از آن راه بچشم آید فراخ تر باشد و بدان سبب
مادتها بدو بیشتر آید ششم آنکه منفذها که فضله از آن راه از چشم بیرون شود تنگ تر باشد و
بدان سبب اخلاط که بدو فرود آید اندر وی بماند هفتم آنکه چشم اندر زیر دماغ است و فضله ناگواریده
از دماغ بدو فرود آید بر طبیب واجبست که این اسباب طلب کند و نخست بمنع سبب مشغول
گردد صواب تر باشد باب چهارم از جزو نخستین از گفتار دوم اندر شناختن داروها
چشم و فعل و قوت هر یک داروی چشم هفت جنس است یکی داروهاییست که منفذهاء
بسته را بگشاید دوم داروهاییست که منفذهاء گشاده را ببندد و آنرا بتازی مسدد گویند
و مغری نیز گویند سوم داروهاییست که چشم را بزداید چهارم داروهاییست قابض پنجم
داروهاییست راننده ششم داروهای پوشاننده است هفتم داروهای خدر کننده است
یعنی داروهائی که عضوی را بی خبر کند تا از درد بی آگاهی شود اما داروهایی که منفذهاء گشاده
را ببندد دو نوع است یکی خشک است و از زمین خیزد و بعضی تر است و نرم آنچه زمینی است

تریهاء آ فزونی را کمتر کند و جشمی را که اشک کرم همی رود سود دارد خاصه اکر اندر جشم ریشی و بثره
باشد لکن بکار داشتن آن پس از استفراغ باید و پس از انکه مدد ماده تنها از جشم باز داشته باشد
و تن و دماغ پاک کرده از بهر انکه اکر ازین مددی بدو همی آید تا اکر اندر طبقهاء جشم ماده بسیار
باشد ماده را از تحلیل باز دارد و درد فزاید و هم بود که طبقه را بسوزد و بخورد و این داروها
قلیمیاست و اسفیداج و توتیاء مغسول و ارزیز سوخته و طین ساموس و نشاسته و انزروت اکر اندر
طبقهٔ قرنیه قرحه باشد اکر بحکم ضرورت استفراغ ناکرده این داروها بکار دارد روا باشد
نوع دوم که نرم و لزج و تر است بعضی شوینده تر است و بعضی نرم کننده تر است و بعضی زداینده
تر و حاجت بدین نوع از بهر جهار معنی است یکی انکه هیچ یک ازین نوع سوزاننده نیست دوم
انکه هر کاه که حاجت افتد بدانکه دارو اندر جشم بماند و سیلان نکند داروهای لزج جون کثیرا و صمغ
و نشاسته یا داروهائی دیکر بیامیزند تا بصحبت آن دارو اندر جشم بماند دیر و منفعت آن یافته شود
سیوم انکه داروهاء جشم سنکهاست و زمینی و درشت است و جشم عضوی حساس و نرم و نازک
طاقت ملاقات داروهاء زمینی ندارد خاصه که دردمند باشد ازین نوع داروهاء نرم با وی بیامیزند
تا ملاقات آن جشم را نرنجاند جهارم انکه کاه باشد که بجیزی نرم و لطیف حاجت آید تا درشتی را که از
ماده کرم و تیز تولد کرده باشد زایل کند و جشم را بشوید و تیزی و کزندکی خلط را بداروئی باز دارد
جون شیر زنان و آبجز لطیف و رقیق است از سپیدهٔ خایهٔ مرغ شیر لطیف تر و شوینده تر است
و سپیدهٔ خایهٔ مرغ تیزی ماده را باز دارنده تر است و نرم کننده تر و آب حلبه نیز نرم و شوینده است
لکن بزداینده است و میل بکرمی دارد معتدلست و داروهاء جنس دوم که منفذها بسته بکشاید
هم دو نوع است نوع نخستین جون وج است و دارجینی و فرفیون و حلتیث و سکبینج اینجا بکار آید
که از طبقهٔ قرنیه اثرها با داروی بزاینده و تحلیل کند بدان نمی رسد ازین نوع داروها با داروها
بزاینده و تحلیل کنند بیامیزند تا منفذها را بکشاید و قوت دیکر داروها که سخت کرم باشد و
از وی درشتی تولد کند این نوع آب را که بجشم فرو آید باز دارد و داروهای جنس سیوم دو نوع است

یک نوع آنست که وسخ و اثر قروح را ببرد جون قلیمیا و کندر و صبر و مانند این و نوع دوم داروهاست
که سبل و جرب و ظفره و مانند آن پاک کند جون نوشادر و قلقطار و توبال مس و مس سوخته از بهر
انکه این همه سوزاننده است و بباید دانست که از داروهاء نوع نخستین قلیمیا اندر کرمی و سردی
معتدلست و اندر زدودن کمتر از دیکرهاست بدین سبب کوشت راننده است و داروهای
جنس جهارم که معفن است یک نوع آنست که سوزاننده است و درشت است جون زرنیخ و
زنکار طرفه صلب را و جرب مزمن را و خشک ریشه را بزداید و داروهاء جنس پنجم قابض است
و ده نوع است قوت قبض بعضی معتدل تر است آنجه معتدل تر است و قوت بعضی قوی تر است
کل سرخ است و عصارهٔ او و عصارهٔ لحیة التیس و سنبل و زعفران و مامیثا و ساذج هندی این نوع
اینجا بکار آید که از جشم دردمند آب کمتر آید و نوع دوم قلیمیا است و عصارهٔ غوره و عصارهٔ سماق
و عصارهٔ مازوی خام و فشار اکندرو و کلنار و مانند این نوع اندر جشمهاء دردمند کمتر از مضرت
باشد اینجا که بکار آید که خواهند که اجزای جشم درست قوی تر است و قوت ضرر تر ست آب
دو یلد باز ایستند داروهای جنس ششم بزاینده است و تحلیل کننده جون آب حلبه و حضض
هندی و برزد و انزروت و اکلیل و جندبیدستر و کندرو و زعفران و مر اما قوت تحلیل مر از همه
فزونست و زعفران تا قبضی که اندر وی است بزاینده و کرم کننده است و کندر همجنین بزاننده و کم
کرم کننده است این داروها اندر علاج شره و قروح و آماس جشم بکار آید و آنجا که خواهند که رطوبتهاء
غلیظ را و ورم را که از پس طبقهٔ قرنیه مانده باشد تحلیل کند داروهاء جنس هفتم خدر کننده است
جون لعاح و افیون این جنس را کمتر بکار باید داشت از بهر انکه بصر را ضعیف کند و باشد که
تباه کند و جز بضرورت صعب و آنجا که دردی عظیم و حراری و شورشی عظیم باشد و برسند که
طبقها را بخورد بکار شاید داشت اینست اجناس داروها و همه داروهاء جشم اندرین موضع
یاد کرده شود ان شاء الله تعالی حرف الالف انزروت کرم و خشکست تریها کمتر کند و ریشها
جشم را پاک کند و باقی درد جشم زایل کند و کوشت رویاند و رمص را پاک کند و جشمی را که بر هم کیرد

سود دارد و اندروی قوتی تحلیل کننده است نه بسیار و سوزاننده نیست اثمد سرمه است سرد و
خشکست و قابض است جراحتها و ریشها را برویاند و نرمی چشم را و همه اجزای او را قوت دهد و
درستی چشم را نگاه دارد و موی سرخ را و همه اجزای او را قوت دهد و سود دارد اسفیداج سرد
و خشکست و معدنی است افیون سرد و خشکست بدرجه چهارم و مخدر است از دردی آگاه کند
و مادتها را که بچشم همی آید باز دارد اقاقیا سرد است بدرجه دوم و خشکست بدرجه سوم و آنچه
مغسول نباشد سرد است بدرجه اول همه اجزای او چشم را قوت دهد و مادتها را از چشم باز دارد
اشق گرم است بدرجه دوم جرب چشم را و غلیظی پلک چشم و ثالیل را سود دارد و تحلیل کند اشنه
معتدلست اندر گرمی و تری رطوبتها را ببرد و اجزای چشم را قوت دهد و اندک مایه قابض است
گرم است و لطیف کننده و زداینده ریشهاء کهن را و تاریکی چشم را و عشای رقیق که بر
حدقه پدید آید ببرد آرد آس مورد است تریها کمتر کند و چشم را قوت دهد و آب از چشم دویدن
باز دارد و مادتها که بچشم فرود آید باز دارد و آب او بر پیشانی طلی کنند و او را بکوبند و ضماد کنند
انار شراب است و برا بسوزند و بشویند و اندر داروهاء چشم بکار دارند سرد و خشکست جراحت
و ریش قرنیه را درست کند و اثر جراحت را که بر طبقه قرنیه افتد هموار کند و موی سرخ را سود
دارد اکلیل الملک مرکب است از جوهری سرد و قابض معتدل اندر قبض و جوهری گرم و براننده و تحلیل
کننده بقوت نخستین چشم را قوت دهد و فضول را از وی دفع کند و بقوت دوم آماسها را نرم کند و خلط
غلیظ را بگدازد و بنیر او [illegible] اسارون گرم است بدرجه سوم و خشکست بدرجه دوم خلط
غلیظ را و ریم را که اندر طبقه قرنیه باشد لطیف کند و بزداید حرف الباء بسد بر جانبت
سرد و خشکست چشم را قوت دهد و اشک را باز دارد بعر الضب سرگین سوسمار است سپیده چشم
را ببرد و بترود گرم است بدرجه دوم و خشکست بدرجه سوم غرب را ببرد و جرب را سود دارد
و اخلاط لزج را نرم کند و بزر اندیلسان روغن او تاریکی چشم را بزداید بیاز عصاره او در کشند
تاریکی چشم را که از خلط غلیظ تولد کرده باشد بزداید و روشن کند و اندر ابتدا آب فرود آمده سود

دارد

دارد لکن اندروی مضرتیست که سر رگهاء چشم را بگشاید و آنرا که موی بر خواهد آمد زودتر بر آید
بوره گرم و خشکست بدرجه دوم اخلاط غلیظ را لطیف کند و بکسلد سپیدی چشم را بزداید باقلی
سرد و خشکست بدرجه اول و اگر بجوشند سرد و تر باشد بدرجه دوم و اندروی قوتیست خشک
کننده و قوتیست تحلیل کننده بکوبند و ضماد کنند فراخ گشتن ثقبه نور را که از زخمی تولد کند سود دارد
بیض خایه مرغ سپیده او اندر سردی معتدلست و مغری است تیزی خلط گرم را از چشم باز دارد و زرده
او بر چشم نهند مادتها را از چشم باز دارد بزر الخس مخدر است سرد و خشکست ضماد کنند مادتها را
از چشم باز دارد بیخ سرد و خشکست بدرجه سوم و مخدر است ضماد او جرح ضربان آماسها باطل کند
بادروج گرم و خشکست بدرجه دوم عصاره او اندر کشند چنانی چشم را تیز کند و خوردن او چشم
را زیان دارد و تاریک کند حرف التاء توتیا سرد و خشکست بدرجه سوم اشک را باز دارد و
ریشهاء چشم را سود دارد توبال مس گوشت فزونی را بخورد و اندر بولها قوی سوزاننده و لطیف
کننده است و توبال شابورمان اندر کم کردن و گداختن گوشت فزونی قوی تر از توبال مس است توبال
آهن قابض است و تریها کم کند و ریش بدرا سود دارد حرف الجیم جوز بوا گرم و خشکست بدرجه
سوم اندر سرمه سبل بکار آید جلنار سرد و خشکست بدرجه دوم و قابض بر پیشانی طلی کنند مادتها
که از سر فرود آید باز دارد جعده گرم است بدرجه دوم و خشک بدرجه سوم عصاره او با عسل
اندر کشند تاریکی چشم را بزداید و فراسیون بفعل و مزاج بدو نزدیکست جندبیدستر گرم و خشکست
بدرجه سوم براننده است عصبها را گرم کند و ریم را که از پس طبقه قرنیه باشد تحلیل کند جاوشیر
گرم است بدرجه سوم و تر است بدرجه دوم نرم کننده است و محلل اندر ابتداء آب سود دارد
حرف الحاء حضض هندی بهتر است اندروی قوتیست گرم و قوتی سرد و خشک بدرجه دوم بقوت
گرمی ظاهر حدقه را بزداید و بقوت سردی و خشکی چشم را قوت دهد حرف تخم سپندانست وبرا
بسوزند گرم و خشکست بدرجه سوم لطیف کننده است و محلل اندر ابتداء آب فرود آمده سود دارد
حلبه گرم است بدرجه دوم و خشک بدرجه اول آماسها را تحلیل کند حنظل گرم است بدرجه سوم

وخشکست بدرجهٔ دوم اندر ابتداء آب فرو آمدن سود دارد حرف الخاء خربق سپید کرم و خشکست
بدرجهٔ دوم زداینده است مادهٔ آب از چشم باز دارد خطاطیف وی را بسوزند و با انگبین اندر چشم کشند
چشم را روشن کند و اندر ابتداء آب فرو آمدن سود دارد خرء الفار سرگین موش است کرم آ
رطوبت غریب را از چشم بزداید و شیره ویاند خزف خزف سفال است و سفال رنگین بکار آید خشکست
و زداینده و چشم را قوت دهد خلاف بید است وقت شکوفه پوست از شاخهای او باز کنند و شیره
او را با انگبین ندو بچشم اندر کشند تاریکی چشم را نزاید سرد و تر است بدرجهٔ دوم حرف الدال دار چینی
کرم و خشکست بدرجهٔ سوم لطیف کننده است تاریکی چشم را که از رطوبت باشد زایل کند و بصرها تیز
کند و رطوبت را از دماغ فرو آورد دار فلفل کرم و خشکست بآخر درجهٔ دوم اندروی رطوبتی اندک است
کوری را سود دارد دبق کرم و تر است رطوبتهاء غلیظ را از قعر بر کند و ناصور را که اندر گوشهٔ
چشم افتد سود دارد دخان القوا بر دو دو افکنه کران است کرم است و تیز است اشک فرود آرد
و تحلیل کند و سبل را بپوشاند و ببرد و بصر را تیز کند دخان کندر چشم را ... کند و زندروش
دا و سلاق را و دمعه را و خارش را سود دارد دم الاخوین سرد است و قابض جراحت را درست کند
و برویاند و چشم را قوت دهد دم الحمام کرم است و محلل طرفه را سود دارد دماغ الخفاش با عسل
اندر چشم کشند اندر ابتداء آب فرو آمدن سود دارد حرف الذال ذرق الخطاطیف زداینده است
و پاک کننده سپیده را ببرد حرف الراء رازیانج کرم است بدرجهٔ سوم و خشک بدرجهٔ اولی آب
او بچشم اندر کشند اندر ابتداء آب فرو آمدن سود دارد رماد القصب کرم و خشکست بدرجهٔ سوم
حرف الزاء زنجبیل کرم و خشکست بدرجهٔ سوم لطیف و تحلیل کننده است بصرها تیز کند و جرب
را سود دارد زعفران کرمست بدرجهٔ دوم و خشک بدرجهٔ اول و در وی قبضیست و برانیده است
و چشم را قوت دهد و بر داید بخرف اندروی تیزیست معتدل است و تحلیل کننده و از قوتی
قابض خالی نیست زرنیخ کرم است بدرجهٔ چهارم و سوزاننده است طرفه را سود دارد و تحلیل کند
زنجار کرم و خشکست بدرجهٔ چهارم کوشت فزونی را ببرد و جرب و سپیدی را زایل کند زاج سوخته

کرم و خشکست چهارم

کرم و خشکست چهارم درجه و قابض و سوزاننده است و کم از قلقطار سوزاند زبد البحر تیز است و
کرم و خشکست بدرجهٔ دوم زداینده است و تحلیل کننده و سپیدهٔ چشم را بزداید حرف السین سلیخه
کرم و خشکست بدرجهٔ سوم لطیف کننده است و از قوت قبض خالی نیست اجزای چشم را قوت دهد
و رطوبت غلیظ را بزداید و بصر را قوی کند سنبل کرم است بدرجهٔ اول و خشک بر اول درجهٔ سوم
لطیف است و از قبض و تیزی خالی نیست مادتها را از چشم باز دارد ساذج هندی همچو سنبل است
سذاب کرم و خشکست بدرجهٔ سوم تحلیل کننده است اخلاط غلیظ را ببرد و بزداید آب او اندر عسل
کشند بصر را تیز کند و اندر ابتداء آب فرو آمدن سود دارد سکبینج کرم و خشکست بدرجهٔ سوم لطیف است
و محلل و زداینده سپیدی را بزداید و تاریکی را که از رطوبت غلیظ تولد کند زایل کند و اندر ابتداء
آب فرو آمدن سود دارد و علت شعیره و بثور را تحلیل کند سلخ الافعی سرگین افعی است با عسل بسایند
و اندر چشم کشند قوت بصر را قوی کند سرطان بحری خشکست و زداینده جرب را سود دارد و طرفه
را ببرد و ریشها را خشک کند و پاک کند سواد السند سرد و خشکست منفعت او همچون منفعت
توتیاست تری چشمها کمتر کند سعد اندر سعوطها بکار آید و بصر را قوی کند سکسوبه کرم و خشکست
بدرجهٔ دوم شب کوری را ببرد و سود دارد سکر العسکر از سکسوبه قوی تر است بر دارد و الله
اعلم حرف الشین شحم الافعی آب را و موی بر آمدن را باز دارد شقایق النعمان کرم است بدرجهٔ
اول اندر وی قوتیست زداینده و تحلیل کننده ریشها را پاک کند و برک او ضماد کند آماس را بنشاند و جربی
چشم را و سپیدی را بزداید شب یمانی کرم و خشکست باول درجهٔ چهارم و قابض است شادنج سرد است
و خشک و قابض بر آمد کوشت فزونی باز دارد و ثمر لنخیزی چشم را قوت دهد و خون آمدن از چشم باز
دارد و درشتی پلک چشم را که از آماس تولد کند سود دارد شراب انکوری کهن کرم و خشکست بدرجهٔ
سوم چشم را قوت دهد و خلط را تحلیل کند شمع معتدل است و نرم کننده و اندروی تیزی نیست شعیره
را تحلیل کند حرف الصاد صبر کرم است بدرجهٔ دوم و خشکست بدرجهٔ سوم محلل است و زداینده
جراحت را و ریش را برویاند و پاک کند صمغ عربی سرد و خشکست و معری صمغ البطم کرم است

بدرجهٔ دوم لطیف است و محلل و زداینده صدف تری را بچیند و چشم را قوت دهد او را سوخته
بکار دارند موی فزونی را باز دارد حرف الطا طین رومی خشک کننده است و قابض است با آب
کسنه طلی کند آماس گرم را بنشاند و خون آمدن باز دارد طین ارمنی خشک تر و قابض تر از رومی است
طین شاموس مغری تر از رومی است حرف العین عصص عصص سرد است بدرجهٔ دوم و خشک
بدرجهٔ سوم سوخته خشک تر باشد مادتها را از چشم باز دارد عسکر الزیت گرم و خشکست آب تحلیل
کند عسل گرم و خشکست بدرجهٔ دوم زداینده است عاقرقرحا لطیف و سوزاننده است و تیز است
قوت او بعضلهاء اندرونی برسد استرخاء چشم را سود دارد عدس آماسهاء گرم را سود دارد و خاصه
در چشمی را که طبیبان انرا دوبح گویند عقیق سرد است و خشک چشم را قوت دهد عروق زرد جوبه است
گرم است بدرجهٔ سوم و خشک بدرجهٔ اول دملغ را قوت دهد حرف الغین غبار الرحی بر پیشانی
طلی کنند مادتها را از چشم باز دارد حرف الفا فرفیون لطیف و سوزاننده است آب را ببرد فلفل سود
گرم و خشکست بدرجهٔ سوم تاریکی چشم را بزداید و رطوبت را تحلیل کند و معده را باز دارد فوفل سرد و
خشکست استرخای چشم را سود دارد فلفل ابیض گرم و خشکست بدرجهٔ دوم الشهادرج چشم را قوت
دهد حرف القاف قشر البیض چشم را قوت دهد و تریها بچیند و معده را باز دارد و او را مکلس کنند
سپیده بر دارد قرنفل گرم و خشکست بدرجهٔ سوم بصر را تیز کند و الثها بصر را قوت دهد و
مادهٔ غلیظ را تحلیل کند قلمنا خشکست و قابض و زداینده و اندر گرمی و سردی معتدل است او را
بسوزانند و بشویند ریشها را برویاند و جراحت را هموار کند قرن محرق سرد و خشکست و زداینده
و مغری قاتصر الحماری گرم است و خشک و محلل و زداینده اثرها که بر طبقهٔ قرنیه بدید اید ببرد
قشر الرمان الحامض پوست انار ترش سرد است و خشک و پوست انار شیرین ترست و سرد
و از قبض خالی نیست آماسها را فرونشاند خاصه وردبح را قلقطار قوی ترست از زاج قلقند
سخت قابض است و اندروی حرارتیست تریها چشم را بچیند قلقدیس گرم است و لطیف کننده
و قابض و سوزاننده حرف الکاف ... کند گرم است بدرجهٔ دوم و خشک بدرجهٔ اول مادتها را

وریشهارا

وریشها را تحلیل کند و بزداید و اثرها و ریشها را هموار کند و گوشت برویاند و از قبض خالی نیست
کمون بصر را تیز کند و اشک را فرود آرد و او را بکوبند و با صمغ بر جایگاه موی فزونی که بر چشم بر آید
طلی کنند موی را باز دارد کثیرا مغریست حرارت چشم را تسکین دهد کافور تیزی خون را و حرارت
را تسکین دهد حرف اللام لفاح سرد است بدرجهٔ سوم و تر بدرجهٔ دوم پوست او میل بخشکی
دارد خواب آرد و از دردها کاه کند لبن بهترین شیرها شیر زنانست و از ان گذشته شیر خر و او
سردست و زداینده دردها بنشاند لولو سردست و خشک بدرجهٔ سوم حدقه را بزداید و بصر را
تیز کند و سپیده را و اثرها را که بر طبقهٔ قرنیه افتد رقیق کند لازورد زداینده است و اندروی
قبضی است اندک شعر بر آرد و چشم را نیکو کند لحم سرد و خشکست بدرجهٔ اول و اندروی قبضی است
و قوی کننده است اماس نرم را تحلیل کند و با اسباب بد باز کوشد و مضرتها باز دارد لادن نرم
است و زداینده رطوبتها را تحلیل کند حرف المیم ماميران سرد و خشکست بدرجهٔ سوم پاک
کننده است و زداینده قوت بصر را زیادت کند سپیده را و اثرها که بر طبقهٔ قرنیه بدید آید ببرد
والله اعلم مارقیشیا قوت تن درستی چشم را نگاه دارد و اندروی قوتی تحلیل کننده است اندک
مایه بدین قوت آماس را و طرفه را تحلیل کند سنگ اسیا همین قوت دارد ملح گرم است باول درجهٔ
دوم و خشک باخر درجهٔ سوم و لطیف کننده است و زداینده و دروی قبض است و خشک کننده است
مو سنگیست که کاردها بدو تیز کنند زداینده است و سپیده را بر دارد مشک گرم است بدرجهٔ
سوم و خشک بدرجهٔ دوم عصبها را قوت دهد و قوت داروها بزندرون طبقها برساند مرو
گرم است بدرجهٔ سوم و خشکست بدرجهٔ دوم عصبها را قوت دهد و قوت داروها بزندرون
طبقها برساند مرزنگوش گرم و خشکست بدرجهٔ سوم لطیف کننده است و محلل بادها را بشکند
مامیثا سرد و خشکست بدرجهٔ دوم و قابض است چشم را قوت دهد و اماسها را سود دارد خاصه
وردبح را مر گرم و خشکست بدرجهٔ دوم اثرها را بزداید و طبقهٔ قرنیه را لطیف کند مویزج گرم
و خشکست بدرجهٔ سوم و تیزست و زداینده قمل را که اندر چشم افتد بکشد مراره گرم و خشکست

ولطیف کننده بصر را تیز کند و آب را ببرد و باز دارد حرف النون نانخواه گرم و خشک است بدرجه
سوم و لطیف کننده است آب او اندر چشم چکانند خون فسرده را تحلیل کند نشاستج سرد و خشک
ومغری نحاس سوخته قابض است غسول را و ریشها و زاخه را و گوشت فزونی را سود دارد
نوشادر لطیف‌تر از نمک است سپیده را ببرد و نطرون قوت او کمتر از قوت بوره است
خلط غلیظ لزج را لطیف کند و سپیده را ببرد و خشک کننده است حرف الواو وج گرم
و خشک است بدرجه سوم لطیف کننده است عصاره او طبقه قرنیه را لطیف کند و رد مادتها
را از چشم باز دارد و علت وردبنج را سود دارد و زنج و پیراسوخته بکار دارند درشتی چشم را
سود دارد و سپیده را ببرد حرف الهاهندبا در وی قبضی است بر آماسها و چشم ضماد
کنند سود دارد هلیلج هلیله زرد قوت دهد و هلیله سیاه قوت دهد و دمعه باز دارد و قوت
بلیله همچون قوت هلیله است باب پنجم اندر شناختن داروهاء چشم که چگونه ترکیب
باید کرد و چگونه باید ساخت بباید دانست که اصل شناختن ترکیب کردن داروها چشم آنست
که نخست داروها را مدبر کند پس ترکیب کند و تدبیر هر نوعی از داروها دیگر است اما تدبیر
بعضی سنگها چون شاذنه عدسی و توتیا و مرقشیثا و سنگ سرمه آنست که آب سود کنند
و آب سود چنان باشد که داروها را بکوبند و بسایند چندانکه توانند و این کوفته را اندر آب کنند
و بشورانند و باهستگی اندک اندک عصاره پاکیزه رنگین میگردانند و دیگر باره آب زیادت
میکنند و میشورانند و آنچه بر سر می‌آید و با آب میرود و باهستگی اندر عصاره دوم میگردانند
هرچه نرم‌تر و لطیف‌تر و سوده‌تر است با آب برود و اندر عصاره دوم حاصل شود این عصاره
دوم را بنهند تا داروها از آب جدا شود و بنشیند باهستگی آن آب از سر دارو بریزند و دارو را
باقتاب نهند تا خشک شود و سر او پوشیده دارند تا غبار اندر وی نرود و آنچه درشت و تمام نشده
باشد اندر عصاره نخستین بماند او را دیگر باره بکوبند و بسایند و هم برین گونه بشویند تا جمله دارو
نرم و سوده شود چنانکه هیچ درشتی نماند و این داروی آب سوده کرده و شسته را دیگر باره از

جهت احتیاط همچون بار نخستین اندر آب کنند و بدست بمالند و بشویند پس آب فرا گیرند و بنشانند
و آب از وی جدا کنند و خشک کنند تا آنچه درشت باشد بتمامی از وی جدا شود این بسین را تباه زی
تصویل گویند و تدبیر بعضی سنگهاء دیگر چون قلمیا و راجات آنست که نخست او را بسوزند پس
تصویل کنند و سوختن این انواع آنست که آنرا بشکنند و آنرا اندر کوزه نو کنند یا اندر خنبره کنند
و بگل حکمت اندر گیرند و بر تنور اندر نهند یا بدود خانه آبگینه گران و یک روز بگذارند دیگر روز
بیرون کنند و بکوبند و بسایند و نرم تصویل کنند چنانکه یاد کرده آمده است و صدف را و جلزون
را و آنچه بدین ماند هم چنین بسوزند و پس تصویل کنند و توفال و مس سوخته را هم چنان تا کوفته بخند
آب بشویند و پس بکوبند و بسایند و تصویل کنند و اسفیداج را چند کرت تصویل کنند تا ترشی و درشتی
از وی بشود و سنبل را نخست بناخن برابیزند پس بهاون بکوبند چندانکه بقوت کوفتن سوخته شود
و بحریر فرو گذارند تا چون غباری فرود آید و اشنه را بدست بمالند تا پوستهاء سیاه از وی جدا شود
و سپید گردد پس آب بر چکانند و بکوبند تا چون مرهمی شود و بهوا خشک کنند و از غبار و از آفتاب
نگاه دارند پس دیگر باره بخشکی بکوبند و بحریر فرو گذارند تا چون غباری فرو آید آنرا بتازی
مهیا گویند و نجار را تصویل کنند و اندکی از وی با بسیاری اسفیداج ترکیب کنند و بعضی صمغها
چون اشق و سکبینج [illegible] کنند و آب اندر فرغار کنند تا آغشته شود پس اندر هاون کنند و بمالند
تا حل شود و کثیرا و صمغ عربی را هم چنین نخست فرغار کنند و حل کنند پس بخرقه بپالایند و داروها بدان
بسرشند و آنچه اندر شیاف ایشان خواهند کرد از صمغ و کثیرا اولیتر آنست که آنرا بکوبند نرم و بیزند
و سپیده خایه مرغ بر چکانند و حل کنند و داروها بدان بسرشند از بهر آنکه اندرین شیاف صمغ و
کثیرا بیشتر بکار آید و اندر شیافها دیگر از بهر سرشتن و از بهر قوام باید اگر کمتر باشد شاید و افیون
را بشکنند پارهاء کوچک و بر تخته مس کنند و بر آتش نرم یا بر خاکستر گرم نهند تا تخته گرم شود و
بر دارند و نگذارند که افیون بسوزد تا فعل و قوت او باطل شود پس او را اندر آب فرغار کنند تا حل
شود و داروها بدان بسرشند و بباید دانستن که اصل اندر ترکیب داروهاء چشم آنست که بدانی که

مقصود ازبهر داروئی که چیست و منفعت او اندران باب چند است آنچه بکار آمده ترو با منفعت
تو بیشتر کنی و آنچه از بهر اصلاح اوست یا از بهر قوام اوست کمتر کنی و همچنین نگاه باید کرد تا
از داروها که اندرین مقصود بکار آید کیفیت بچه اندازه است اگر کیفیتی قوی و تیز دارد چون
زنگار و زرنیخ مقدار او باندازهٔ مصلحت کنی و آنچه از بهر اصلاح او باید چون اسفیداج بیشتر
کنی تا تاثیر وی و مضرت وی شکسته شود و اگر کیفیت وی بدان تیزی نیست و منفعت او
بزرگ است چون توتیاء هندی و مانند آن مقدار او بیشتر کنی و قوت او بچیزی دیگر ضعیف نکنی چنانکه
قوت زنگار با اسفیداج شکستی و داروها نرم که قوت او تیز نباشد چون اسفیداج مقدار آن
بیشتر کنی و صمغ و کثیرا منفعت سخت بسیار نیست مقدار او کمتر کنی و سکبینج و حلتیت اندر شیاف
مرارات مقدار تمام باید کرد از بهر آنکه غرض از شیاف مرارات تحلیل است و منفعت این هر دو
اندر تحلیل آب توتیست و آب غوره و آب بادیان و هلیله و آب سماق و آب مرزنگوش و بادیان از بهر
آنست که تا قوت دارو زیادت کند بهی و لیکن آنست که داروها چند کرت بدان تر میکنند و خشک
باز میسایند و تر میکنند تا قوت این اندر دارو اثر کند و مقصود از مثلا آنست که قوت داروها
بقعر چشم و بیرون طبقات رساند مقدار او باندازهٔ معتدل باید کرد و افیون از بهر نگاه داشتن
قوت دارو است مقدار او نیز باندازهٔ معتدل باید کرد و داروها تا نه پاکیزه بی غش باید کرد یک یک
جدا باید کوفت و بدان وزن که اندر نسخه باشد کوفته و بیخته بکار باید برد بباید دانست که اگر کسی
داروها که اندر شیافی یا اندر ذروری بکار آید یکجا اندر هاون کند و بکوبد خطا کرده است از بهر
آنکه بعضی داروهاست که یکبار تمام اندر هاون کند کوفته نشود و از وی نخاله بماند و بعضی تمام
و زود کوفته شود و چون یکی زود کوفته شود و طبیب استقصا میکند تا دیگر کوفته شود لطافت
این که کوفته شده است بگرد شود و باقی او سوخته گردد و کمتر بی مضرتی آن باشد که او زان هر یک
از ان اندازه که نسخت است بگردد و چون داروها برسم و شرط کوفته شود همه را یکبار اندر هاون
باید کرد و باهستگی سودن تا هموار آمیخته گردد و آنرا که شیاف خواهند کرد باز کرد و از آفتاب نگاه دارند

ازبهرانکه

71

از بهر آنکه آفتاب لطافت که دارد بستاند و ساختن شیاف را فصل ربیع موافق تر بود و دو
روز بر آخر فصل ربیع از بهر آنکه آخر فصل ربیع هوا گرم تر بود و داروها زود تر خشک شود
و کوفتن همچنین آسان تر بود و نرم تر و سوده تر آید و اگر داروییست که با آب غوره و آب بادیان
و مانند آن همی باید پرورد هم با آخر فصل ربیع بهتر آید والله اعلم باب ششم اندر آنکه چشم
چگونه باید گشاد و دارو چگونه باید کشید اما اندر گشادن چشم هر چه تر باید بود و چشم را پلک
چپ باید گشود بانگشت مسبحه و ابهام و میل بدست راست گرفتن و سر میل بگوشهٔ چشم که از سوی
بینی است نهادن یا بدیگر گوشه و میل را بانگشت وسطی و ابهام ساختن تا اندر چشم بگردد و دارو
هموار بچشم رسد و چشم از حرکت میل خسته نشود و چشم چپ را بدست راست باید گشاد بانگشت
خنصر و ابهام و میل بدست چپ از گوشهٔ چشم تا بدیگر گوشهٔ چشم نهادن و بتافتن و چون میل از چشم بر
دارد یکبار انگشت از پلک چشم بر نشاید داشت تا پلک چشم باهستگی بجای باز شود و میل سخت بر پلک
نباید خاصه سر میل که دارو بدو بر دارند لختی بر تر فرو مایه تر باید تا دارو بیشتر بر دارد و آنرا که طبیب
خواهد که پلک چشم او باز کرد اندر شره او با بهام و سبابه باید گرفت و بر آهستگی لختی بر کشیدن و کنجه
میل بر پشت چشم نهادن و فرو بردن تا چشم باز کرد و چون فارغ شود یکبار دست از چشم بیکبار نباید
بود و لکن برفق بر باید داشت تا برفق باز بجای شود و چشمی که سخت با درد باشد میل بدو نشاید رسانید
لکن داروی سوده و حل کرده اندر باید چکانید با میل دبوره باید داشت تا قوت و گرانی میل بچشم
نرسد و آنرا که داروی تیز اندر کشند میلها زود از زود از پی یکدیگر نشاید کشید و تا چشم از میل نخستین
آسوده نشود و سوزش دارو ساکن نگردد میل دوم نشاید کشید و آنرا که رمد با ضربان و درد صعب
باشد در چشم او جز داروی نرم نشاید کشید و بیمار بهار کهن و مزمن را که با درد سخت نباشد چون
جرب و سبل و ظفره و مانند آن جز بداروهای تیز علاج نتوان کرد و آنرا که سپیده با اثری دیگر
بر خواهد داشت موضع آنرا بدارو بباید بر بدنه و خاریدن چنانکه بحوالی آن هیچ رنج نرسد
باب هفتم از جزو نخستین از گفتار دوم اندر نگاه داشتن چشم تا درست باشد و درد

تدبیر نگاه داشتن چشم تا دردمند نشود آنست که چشم را از دود و از باد و هوای گرم و سرد گاه
اعتدال نگه داری آن باشد نگاه دارند و از گریستن بسیار و نگریستن اندر چیزها روشن و درفشان
و نقشهای خرد و خطهای باریک الا گاه گاه بر سبیل ریاضت و از مستلقی خفتن یعنی بپشت باز
خفتن و از مستی بسیار و از طعام و شراب غلیظ بد گوار و از هرچه بخار بدماغ بر آرد و از چیزها
تیز چون گندنا و سیر و پیاز و مانند آن پرهیز کند و طبع نرم داشتن سود دارد و خشک شدن طبع
زیان دارد و گرمابه بسیار و رگ زدن و حجامت کردن بسیار و خفتن بسیار و بیداری بسیار و چشم
بر چیزی داشتن چنانکه نظر از وی بر نگیرند و چشم بر هم ننهند سخت زیان دارد و نمک بسیار خوردن
و بر امتلا خفتن و بشب طعام خوردن و جماع بسیار کردن و شراب تیره غلیظ و هرچه معده را برنجاند
چشم و تیزی بصر را زیان دارد و بادروج و پیت و زیتون رسیده زیان دارد و اندر آب صافی
نشستن و سر اندر آب فرو برده چشم باز کردن سود دارد و سرمه و توتیا با آب بادیان و مرزنگوش پرورده
اندر کشیدن بصر را تیز کند و چشم را قوی کند و سود دارد و برود رمان و آب بادیان ساییده و با شکر
کشیدن بصر را تیز کند و چشم را قوی کند و سود دارد صفت برود رمان که آسان بدست آید و
چشم را قوت دهد و بصر را تیز کند بگیرند انار ترش و شیرین و دانه او با شحم بکوبند و بفشارند و آب
او بکشند و بپالایند و صافی کنند و بمقدار یک من از این آب صد درم سنگ انگبین مصفی بر نهند
و اندر پاتیله سنگین بر آتش نرم بجوشند و کفک بر دارند و بقوام آرند صفت سرمه که اجزاء
چشم را قوت دهد و پلک چشم را و حدقه را صافی کند و ماده سبل و ناخنه از چشم باز دارد بگیرند هلیله
کابلی مقشر و صبر و مامیران و زرد چوبه از هر یکی دو درم سنگ نمک طبرزد و مروارید ناسفته
و کفک دریا و شکر طبرزد و زعفران و سنبل هندی و شادنج عدسی تخم بادیان سرطان بحری و
توتیای هندی و شیاف مامیثا رهبانی و کافور و اسفیداج و ارزیز و قلیمیا زر و گل سرخ و حضض
و هلیله زرد از هر یکی یک درم سنگ همه را بکوبند و ببیزند بحریر و هر ساعت آب بادیان تر بروی
بچکانند و میسایند تا دارو ها قوت آب بادیان بگیرد پس خشک کنند بسایند و باز بسایند نافع باشد

انشاالله تعالی جزو دوم اندر شناختن بیماریها که اندر پلک چشم افتد و پلک چشم را
بتازی جفن گویند و این جزو پنج باب است از بهر آنکه بیماریها که اندر پلک چشم افتد بیست و
علاج سبب لکن از جمله بیست و نه بیماریست که خاصه پلک چشم است و باقی اندر پلک چشم
و ابرو و سر و دیگر اجزای چشم و دیگر اندامها نیز افتد اما آنچه خاصه پلک چشم است اینست ابرد
بحرج الصاق دشره شعیره و شعر زاید انقلاب الشعر ح و ردیج ط السلاق ی الشرناق
و بیماریها دیگر که اندر اندامها دیگر افتد اینست اجرب بخارش زندعون پلک ج
حساء الاجفان د الغلظه الکدک و التوثر ز الکمنه ح الثولول ط الشری ی النمله یا السعفه
یب تاکل و جراحت یج السلعه ید انتفاخ یه الاسترخا یو موت الدم یز شبش مژکان یح انتشار
الهدب یط بیاض الهدب باب نخستین اندر برد و اسباب و علاج آن برد رطوبتی است
غلیظ که اندر پلک چشم گرد آید و بفسرد مانند ژاله و برد بتازی تگرگ را گویند و این علت بیشتر
بر ظاهر چشم افتد علاج ببرند که اشق که حلتیت بگیرند و بسرکه ترش حل کنند و طلی میکنند و شوخ
انگبین و عنزروت و علک البطم هر سه را بهم بسرشند و بر آن موضع می نهند و اگر موم زرد
و روغن گل و علک البطم با شوخ خانه مگس انگبین و با اشق حل کنند و بسرکه بسرشند و طلی کنند قوی
تر باشد صفت طلی ارسطاطالیس بر درا و شعیره را سود دارد بگیرند کندر و مر از هر یکی دو درم
سنگ لادن نیم درم موم یک درم شب یمانی نیم درم بوره نیم درم همه را بکوبند و بروغن سوسن کرم
بلبلوی روغن زیت بسرشند و طلی کنند و اگر بدین دارو ها تحلیل نپذیرد پلک چشم را بمصبغ بشکافند
و برد را بکفچه میل بر دارند و اگر شکاف بزرگ افتد میان گاه او بدوزند و ذرور اصغر بر کنند صفت
ذرور اصغر بگیرند عنزروت پرورده بشیر خر هشت درم سنگ شیاف مامیثا رهبانی دو درم
سبک صبر و افیون و نشاسته و تخم گل از هر یکی نیم درم سنگ زعفران سه درم سنگ مر دانگی
و نیم همه را بکوبند و ببیزند نرم و نگاه دارند و اگر برد از اندرون پلک چشم افتد پلک را باز کردانند
و از پهنا بشکافند و برد بر دارند و چشم را آب گرم بشویند باب دوم اندر تحجر و اسباب و

علاج آن این علت اما سببست سخت وخرد و مادهٔ او فضلهٔ سوداییست که اندر پلک چشم گرد آید
و بفسرد و سبب فسردن از نرمی و لطافت پلک چشم است و بسبب لطافت او آنچه لطیف تر است
اگر مادهٔ علت بتحلیل خرج شود و آنچه غلیظ تر است بماند و سخت گردد و بعضی طبیبان این علت را
عدسه گویند علاج نخست رگ قیفال باید زد از آن دست که علت از آن جانب است و پس از فصد
استفراغ کردن بحب اصطمحیقون و حب قوقایا و ایارج فیقرا و مانند آن و مقصود از رگ زدن
و حب قوقایا و غیر آن خوردن آنست که تا چون مرهمها بر محل برنهند و بدست کاری علاج
کنند مدد مادتها باز ایستاده باشد تا مادهٔ دیگر روی بدان موضع ننهد و المی فرو نخیزد آید پس
مدت یک هفته چشم را بآب گرم همی باید شست و اسفنج بآب گرم تر کرده بر می نهادن تا مادهٔ علت
نرم تر شود و اگر پس از یک هفته مرهم دیاخیلون ماده را بگدازند و اگر مدت دراز گردد
یکی از دو پلک چشم باز گردانند و بشکافند چنانکه مادهٔ علت را بسایند و بناخن یا حلقه یا انگشترین
بفشارند تا برون آید و گاه باشد که مادهٔ فسرده بیرون آید و گاه باشد که ریم بیرون آید و اگر ترسد
که علت معاودت کند لبهای جراحت بناخن بتراشی بر گیرند تا جراحت دیرتر روید و مادتها باز
و بعد از آن اسفنج بآب گرم تر کرده بر می نهند و بآب گرم همی شویند باب سوم از جزو دوم
از گفتار دوم اندر علت التصاق و اسباب و علاج آن التصاق برهم رسته شدن هر دو پلک
چشم را گویند و گاه باشد که یک گوشهٔ چشم رسته شود و گاه باشد که هر دو گوشهٔ چشم رسته شود
و گاه باشد که هر دو پلک از کنار تا کنار رسته شود و گاه باشد که پلک بر طبقهٔ ملتحم رسته شود
و گاه باشد که بر حدقه رسته شود و سبب آن دو نوع است یکی آنکه اندر چشم یا بر پلک چشم قرحه بوده
باشد و علاج کرده باشد و مدتی چشم برهم نهاده داشته و موضع جراحت بدان سبب برهم گیرد
دوم آنکه ناخنه یا سبل برداشته باشند و موضع جراحت چنانکه واجب کند بزیره و نمک داغ ناکرده
بگذاشته باشد علاج این علت دستکاری است آنجا که گشاده باشد میل اندر کنند و پلک بردارند
و موضع برهم رسته ابدان آلت ناخنه بردارند از هم باز کنند و اگر پلک بر طبقهٔ ملتحم رسته باشد

یا برحدقه

یا بر حدقه دست آهسته و بست باید داشت تا پلک بسیار بر کشیده نشود از بهر آنکه بیم باشد که طبقهٔ
قرنیه با پلک بر آید و چشم از جای خواسته شود و آنرا که هر دو پلک همه برهم رسته باشد و میل اندر
نتوان کرد پلک را بید و صناره اندکی بر باید داشت برفق تا آلتی که آنرا محل یا صور گویند بگشادن
و بزیره و نمک داغ کردن بر بقیه بروغن گل چرب کرده اندر میان هر دو لب پلک نهادن تا باز برهم
نروید و بر پشت چشم زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل بهم آمیخته بر نهادن و بستن و روز دوم بگشادن
و هم آب زیره و نمک پر کردن و هم بروغن گل و زردهٔ خایه علاج کردن و روز سوم اگر ممکن گردد
شیافهایی که جراحت را برویاند اندر کشیدن و نگاه داشتن تا دیگر باره برهم نروید اگر هنوز
شیاف کشیدن صواب نه بیند هم بروغن گل و زردهٔ خایهٔ مرغ علاج کنند تا بوقت شیاف رسیدن
باب چهارم اندر شتره و اسباب و علاج آن شتره کوتاهی پلک چشم را گویند و بسبب کوتاهی
پلک چشم دیده اندر خواب و غیر خواب پوشیده نشود و لبهای هر دو پلک بیکدیگر نرسد و این
چشم را بچشم خرگوش مانند کنند و خواب خداوند این چشم را خواب خرگوش گویند و گاه باشد که هر
دو پلک کوتاه شده باشد و اسباب این علت دو نوع است یکی نقصان مادهٔ پلک است و آن
مادر چنان زاید دوم حوادث است گوناگون و این حوادث چهار گونه است یکی آنکه بسبب
علتی پلک را بریده باشند و باز دوخته نه چنانکه واجب کند دوم آنکه غده اندر پلک تولد کند تا
گوشت فزونی بروید یا بسبب قرحه که بوده باشد سوم پلک را باز گردد و تشنج کند تشنج مادی یا
خشک شود چهارم آنکه عضله از عضلهای پلک مسترخی شود از بهر آنکه پلک زیرین را سه عضلات
چنانکه در تشریح عضلهای چشم یاد کرده آمده است و ازین عضله یکی آنست که پلک را فرو خواباند
و حرکت برهم نهادن پلک بدانست هرگاه که عضله بردارنده مسترخی شود پلک بر نتواند داشت
و هرگاه که تشنج کند فرو نتواند خوابانید و لبهای هر دو پلک بیکدیگر نرسد و هرگاه که این دو عضله
که پلک را فرو خواباند مسترخی شود و حرکت و قوت ایشان باطل گردد چشم را فراز نتواند کرد و
هرگاه که تشنج کند چشم باز نتواند کرد و هرگاه که ازین دو عضله یکی مسترخی شود آن گوشهٔ چشم که عضله

مسترخی از جانب او باشد فراز نشود علاج اما آنرا که علت مادرزادی باشد علاج نیست و آنرا که سبب بریدن پلک و یا ز دوختن باشد علاج متعذر است و اندر کتب یاد کرده اند که آنرا هم ان موضع که دوخته اند دیگر باره بباید شکافت و نیکوتر دوخت و مرهم سپید و چیزهاء نرم کننده بر نهادن تا نیکو برود و این بعد در خالی نیست و آنرا که سبب غده با گوشت فزونی باشد غده را هم بدان طریق که برد و بنحجر را علاج کنند بر باید داشت و اما گوشت فزونی را بداروهای تیز و شیاف زنگاری و مانند آن بردارند و اگر بدارو کفایت نشود گوشت فزونی را بصناره بگیرند و سوزن بزیر او اندر کنند و او را بناخن برای بردارند و داروی تیز اندر کشند چون ماسلیقون و روشنای و غیر آن یا بزیره و نمک داغ کنند تا معاودت نکند و آنرا که سبب تشنج باشد کماده و سر بخار آب گرم داشتن و روغن گل مالیدن و سوم روغن بابنفشه و خطمی سرشته بر ظاهر چشم نهادن سود دارد و بابُ حلبه نشستن و از آن نطولی ساختن سود دارد و آنرا که سبب استرخای عضله باشد داروهای قبض بر باید نهاد اقاقیا و ماميثا و آب برگ مورد و باب بنجم از جزو دوم از گفتار دوم اندر شعیره و علاج آن شعیره آماسی دراز بر شکل جو و این آماس بر رستن گاه موی مژه افتد و سبب آن فضله ایست غلیظ سودائی که اینجا گرد آید و سخت شود علاج اگر اندر سر و چشم و حوالی آن حرارتی باشد پس از آنکه فصد کرده باشد و مسهل خورده و دماغ را پاک کرده شیاف ماميثا و گل ارمنی با آب کشنیز سوده طلی باید کرد و کشکاب می شستن و بدان تکمید اگر گویند که چیزی سازند از مس یا از گوهری دیگر و داروی گرم کرده اندر وی کنند و بر موضع علت نهند تا حرارت و قوت دارو بدو میرسد و اگر این دارو اندر مثانه گوسفند یا مثانه گاو کنند همین باشد و اگر حرارتی اندر سر و چشم باشد آب گرم تکمید کردن و از پس آن تکمید مگس سر کنده بر شعیره مالیدن و نان گرم دمادم بر نهادن و مالیدن و سکبینج اندر آب یا اندر سرکه حل کرده طلی کردن و انجیر خشک و تبرزد اندر شراب بختن و طلی کردن و صبر طلی کردن و مقدار دانگی بوره و چهار دانگ تبرزد بهم سرشته بر نهادن و طلی از ماسوس که اندر علاج برد کرده آمده است سود دارد و خون کبوتر بچه بر چکانیدن سود دارد باب ششم اندر شعر زاید و سبب و علاج آن

شعر زاید موی فزونی را گویند که هم پهلوی مژگان بروید رستنی ناهموار نه براستا و نسق مژه طبیعی و ناهمواری وی آن باشد که بعضی سر فرو سو دارد و بعضی بچشم اندر خلد و بدان سبب اشک آمدن گیرد و چشم خیره شود و سبب آن رطوبتی بسیار و تباه باشد تباهی بی سوزانی و تیز بود موی را برویاند و باطل کردی و ممکن نگشتی که از وموی رستی علاج نخست استفراغها باید کرد و ماده فزونی را بداروها که درخور مزاج او باشد از تن و دماغ بیرون کردن و غرغره فرمودن با یارج فیقرا و مانند آن و آنرا که مزاج زرد باهلیله کابلی اندر دهان داشتن و مزیدن و آنرا که مزاج میل بسردی دارد مصطکی تدبیر دست کاری کردن اندرین علت از پنج گونه باشد یکی دارو کشیدن دوم موی فزونی را بر موی‌ها طبیعی دوشانیدن سوم بن موی فزونی داغ کردن چهارم دوختن پنجم بتشمیر کردن و داروها که اندر کشند داروی تیز باشد چون باسلیقون و روشنای و شیاف اخضر و شیاف دیزه تا آن رطوبتها را که سبب علت است تحلیل کند صفت شیاف دیزه که بدین علت مخصوص تر است و سلاق را و سوختن چشم و سپیده و جرب کهن را و موی فزونی را و سبل کهن را سود دارد بگیرند صمغ عربی و کثیرا و قلمیا و سپیده ارزیز و مرصافی و صبر و زنگار و زرنیخ سرخ و قلقطار سوخته و مس سوخته و دار فلفل و فلفل سفید و سیاه و ساذج عدسی و نشاسته و زردچوبه و سکر العسکر و توبال مس سوخته از هر یکی دو درم سنگ عنزروت سه درم سنگ دم الاخوین و اقاقیا از هر یکی درمی و نیم توتیا و حضض مکی و سنبل خوش بوی و مازوی با آب سداب و ترشی ترنج حل کنند و داروها بدان بسرشند و شیاف کنند نسخه دیگر شیاف دیزه اندر علت موی فزونی و جرب و کمنه و سبل و سلاق و سوختن چشم سود دارد بگیرند زنگار شش درم سنگ صمغ عربی و اُشق از هر یکی چهار درم سنگ قلمیا زرد و افیون از هر یکی دو درم تبرزد یکدرم با آب سداب بسرشند و شیاف کنند و باسلیقون و روشنای اندر علاج طفره یاد کرده شود و اگر موی فزونی را بکنند و جایگاه او نوشادر بخارند سود دارد و چون ضفدع سبز مالیدن و خون حیوانی که اندر موی سگ بدید آید آنرا اوراد الکلب گویند یعنی کنه سگ و زهره هدهد مالیدن سود دارد و اگر خون ضفدع با خون قراد الکلب یا خاکستر مازریون

طلی کنند علاجی قوی باشد و خون خارپشت و زهرهٔ کرکس و زهرهٔ خارپشت برچکانیدن و مالیدن
سوددارد و زهرها بگیرند و خشک کنند و نرم بسایند و هم سنگ او جندبیدستر سوده با آن
بیامیزند و بخون کبوتر بچه بسرشند و شیاف کنند و بآب دهان مردم حل کنند و نیم ساعت بران صبر
کنند سخت سودمند باشد و دیوچه که جامه موی را تباه کند بگیرند و نوشادر و تخم خر سوخته بسرکه
بسایند و طلی کنند سوددارد و کفک دریا بالعاب اسبغول بسرشند و طلی کنند موضع موی را سرد
و حذر کند موی بر نیاید و خواجه بوعلی سینا میگوید منفعت خون ضفدع نزدیک من درست کشته است
واما موی فزونی را بر موی طبیعی فزونی را بصمغ یا کثیرا حل کرده آلوده کنند و هر دو را بر هم دو تا نند
بانگشت چندان نگاه دارند که بر هم سخت شود و صمغ بروی خشک شود و اما داغ کردن بن موی
را هم شرط آنست که موی فزونی اندک باشد و آلت داغ سوزنی باشد رویین سر سوزن اندر آورده
همچون سر چوگان برین گونه پلک را بردارند و نگه دارند بروی دیده اندر زیر پلک خمیر سپید بر نهند
تا حرارت داغ برطوبتها و طبقهاء دیده نرسد و سوزن گرم کنند تا سرخ شود و پلک بلختی برکشند
و موی برکنند و داغ کنند لکن دو موی را بیش داغ نشاید که در هر نوبتی دو موی بکنند و داغ کنند
از پس داغ سپیدهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل بر نهند بر موضع داغ و تا اثر داغ و رنج آن زایل نشود داغی
دیگر نکنند بدین ترتیب آنچه باشد داغ کنند و اما دوختن چنین باشد که سوزنی باریک بگیرند و از
موی سه یک تا موی باریک دو تو کنند و بدین سوزن اندر کشند چنین که دو سر موی بدین سوزن
اندر آید و بن موی چون حلقه بیرون باشد و یک تا موی دیگر هم از موی سر اندرین حلقه کشند
که بیرون است که بکار آید و این موی دوم را دو تو کنند چنین که حلقه این موی دوم اندر حلقه آنکه اندر
سوزن باشد افتاده باشد و نک را از باطن پلک نزدیک موی فزونی بظاهر بر آرند و بسر میل موی فزونی
را اندر حلقه این موی کنند که اندر سوزن است و سوزن را برفق بکشند تا حلقه تنگ شود پس بکشا
بکشند تا موی فزونی بیرون آید و اگر موی فزونی از حلقه بجهد بجای باز آید بدین موی دوم که اندر
حلقهٔ موی نخستین است حلقهٔ موی نخستین را باز بیرون آرند و دیگر باره همان موی فزونی را بگیرند

وبیرون

و بیرون آرند و اگر حاجت آید که دیگر باره سوزن زنند هم بران موضع نشاید زد از بهر آنکه منفذ
فراخ کرد و موی را فرو نتواند داشت سوزن هم بپهلوی آن موضع باید زدن و چون موی فزونی
بر آورده باشند از ابر موی اصل باید دوسانید چنانکه معلوم است و نخست میل بر منفذ سوزن
باید مالید چند بار تا فرو گرفته شود و موی اندر وی بماند و این دوختن را نظم گویند و اما تشمیر انجا
کنند که موی فزونی بسیار باشد و بهترین طریقی آنست که طبیب بیمار را پیش خویش بخواند و
پلک بر سوین با بهام و مسبحهٔ دست چپ بگیرند و لختی بردارد و بکفچه میل بر پشت پلک اعتماد کند تا
باز کردد و سه رشته بسه سوزن باریک اندر کشد و سوزنها از سوی زیر درون پلک بسوی پشت پلک
از انجا کند اند که میانگاه پلک است و اگر خواهد بعوض رشته پلک بمسنار رها بردارد و نقد بر کند
تا چند می باید بریچانکه تقدیر کرده باشد بسوزن و رشته سه جای نشان کند بر دو احتیاط کند
تا بر آخر پوست پلک نبرد و چون از بریدن فارغ شود سه جایگاه بسوزن بدوزد و گره بزند و نخست
میانگاه دوزند پس دو دور اسفیداج برهم سپید بسرشند و بر جراحت نهد و اندر بریدن گوش دارد
تا بعضلها که پلک چشم را فرو خواباند آسیب نزند و شرح این عضلها اندر کتاب نخستین بجایگاه
خویش یاد کرده آمده است و طریقی دیگر اندر تشمیر آنست که پلک را بدو انگشت ... اندکی بر
دارند و دو تخته ... و سبک باندازه پلک بتراشند و چندانکه تقدیر کند که بخواهد برید از پلک
اندر میان این دو تخته کنند و هر دو سر تختها سخت بر بندد چنین که پوست پلک اندر شکنجه شود
تا مدد غذا بدو نرسد و اندک اندک پیش ده روز مرده شود و بیوفتد و جراحت پدید نیاید و بسیار
کس باشد که طاقت دستکاری ندارد و آهن نتواند نتوان دید و سخن کاری نتواند شنید او را بداروی
تیز تشمیر کنند و این حال چنان باشد که داروی تیز بسر میل بر دارند و بر پشت پلک بدان موضع که تشمیر
خواهند کرد طلی کنند بر سان برگ مورد و در ساعت پوست بر وید و اثر ریش کشتن پدید آید دارو از
وی بسترند دیگر ساعت آسایش دهند و بار دیگر هم طلی کنند هم برین سان تا ریش کرد دو مکرار ند
تا سیاه شود و خشکریشه بندد پس دارو بشویند و موم روغن طلی کنند تا خشکریشه بیوفتد و اگر

حاجت آید مرهم اسفیداج طلی میکنند تا درست شود و بیشتری طبیبان دستوری بدهند بدین
علاج صفت داروی تیز بکیرند اهلاب نارسیده دو جزو شمار یك جزو و بوره دو جزو و آب
صابون دو جزو داروها اندرین آب بسرشند و نکاه دارند و اکر تول کودکان نابالغ کرباب خاکستر
بسرشند روا باشد باب هفتم از جزو دوم از کفتار دوم اندر انقلاب الشعر بسیار باشد که
موی مژه اکرچه فزونی نباشد آنچه باشد ناهموار رسته باشد خلتی بسوی دیده اندر کشند و بجلد
این را انقلاب الشعر کویند و بدین سبب اشك از چشم دویدن کیرد و دیده بر بجد و اعراض موی
فزونی تولد کند علاج این نظم است و موی ناهموار رسته را بر موی راست رسته بر روسایند چنانکه
اندر باب کذشته یاد کرده آمده است و جالینوس میکوید صدفهاء کوچك را باید سوخت و بسود
و بقطران بسرشند و موی ناراست با موی فزونی بباید کند و این قطران طلی کردن دیکر بار موی بر نیاید
و خاصیت بیه افعی آنست که بر آمدن موی فزونی و موی کر براکنده باشد باز دارد باب هشتم
اندر ورد بنج اندر کتاب تذکرة الکحالین همی آید که علت ورد بنج اماسی و موی است اندر پلك چشم
و سبب آن بسیاری ماده است که از دماغ فرو دآید و کاه باشد که این آماس ریش کرد و کاه باشد که
بثرها بر پشت پلك برآید و کاه باشد که بسبب عظمی آماس پلك بطر کد و خون رقیق بپالاید و حد
عظمی اماس بدان حد باشد که چشم نتواند کشاد و دیده نتوان دید و این علت کودکان را بیشتر افتد بسبب
بسیاری ماده و ضعیفی و نازکی چشم ایشان و علامت آنکه ماده دمویست آنست که چشم سخت کران و
سرخ باشد و تری بسیار باشد اندر چشم و بسیار بپالاید و کاه باشد که ماده آماس خون صفرائی باشد
و علامت وی آنست که آماس سبکتر و سرخی کمتر و خارش و شورش قوی تر باشد و اندر کتاب قانون
همی آید که علت ورد بنج آماس طبقه ملتحمه است و عظمی آماس بدان حد باشد که سپیدی چشم چندان
بلند شود که حدقه را بپوشد و چشم برهم نتواند نهاد از عظمی آماس علاج نخست رگ قیفال بکشاید
و باندازه قوت خون بیرون کند و آنرا که کشادن قیفال متعذر بود حجامت کند بر پس سر یا بر هر دو
کتف و آنرا که ممکن کردد مطبوخ هلیله دهند و غذا باز کیرند و تدبیر لطیف فرمایند و روز نخست و

روز دوم

روز دوم و سوم شیر زنان اندر میچکانند و شیاف ابیض بشیر زنان تر کرده سخت نافع باشد و
شیاف مامیثا و حضض و صبر طلی کردن سود دارد و ضمادها که از کشنیز و اکلیل الملك و اندکی زعفران
و زرده خایه مرغ سازند و نان میده اندر مسحق آغشته و با زرده خایه سرشتن و کل سرخ و عدس
مقشر و آرد جو اندر کلاب و روغن کل نختن و زرده خایه مرغ و روغن کل پیکجا آمیختن و بر پشت
چشم نهادن سود دارد و پیه خرس و زرده خایه مرغ و روغن کل بهم بسرشند ضمادی نافع آید
اولیتر آنست که نخست بضماد و طلی مشغول شوند و مدت سه روز جز شیر زنان هیچ دیگر بچشم
نرسانند و از پس یکهفته دو روز تمام سود دارد صفت درور ملکانا انزروت مدبر نشاسته
و شکر طبرزد و صمغ عربی از هر یکی راست راست همه را بسایند نرم و بکار دارند نسخه دیگر انزروت
مدبر ده درم سنگ شکر طبرزد سه درم سنگ نشاسته یك درم کثیرا یا نیم درم این نسخه دوم
قوی تر است صفت درور تمام بکیرند درور ملکانا نیم درم سنگ شیاف مامیثا دو درم اصفر کبیر
سه درم سنگ نشاسته چهار درم سنگ همه را نرم بکوبند و بکار دارند صفت درور اصفر کبیر
بکیرند انزروت مدبر هشت درم سنگ شیاف مامیثا رهبانی دو درم سنگ صبر و افیون و نشاسته
و تخم کل از هر یکی نیم درم زعفران سه درم سرداکی و نیم جمله هشت داروست هر کاه که علت اندر
انحطاط افتد اصفر صغیر بکار دارند و اندر آخر انحطاط اصفر کبیر و آنرا که پلك ریش کشته بود و چشم
نتواند کشاد و این علاجها سود ندارد ذرور اغبر اندر باید کرد صفت ذرور اغبر بکیرند توتیا
کرمانی مغسول و شبح سوخته مغسول از هر یکی ده درم سنگ شبح صدف را کوبند شکر طبرزد پنج
درم سنگ همه را نرم بکوبند و بکار دارند ریشهاء چشم و سبل کرم را و جرب را سود دارد و اکر دو درم
سنگ انزروت مدبر و یك درم سنگ شیاف مامیثا رهبانی در دوری سازند صواب باشد و
بباید دانست که اندر ابتداء علت تا سه روز به هیچ حال ذرور بچشم اندر نباید کرد و هر کاه که ذرور بکار
دارند جز بر پلك نباید کرد و آنرا که حاجت آید که اندر آخر علت پلك را بخار دو پاك کنند بلکه باز
باید کرد تا ایند و شیاف احمر لین بخارد باب نهم از جزو نهم از کفتار دوم اندر سلاق

سلاق سطبر کشتن و سرخ شدن کناره پلک را کویند و این علتی است که اکر مدتی بر آید و علاج نکنند
مژکان بریزد و کناره پلک بسوزد و خورده شود و بیشتری نزدیک بیغوله چشم افتد کاهی نزدیک بیغوله
بزرک افتد که از سوی بینی است و کاهی نزدیک بیغوله کوچک که سوی کوش است و سبب این علت
رطوبتی باشد غلیظ کرم شده و سوخته و طبع بوره کرفته علاج آب سماق اندر جکانند و ضمادها
سازند از ین نوع شحم انار ترش بکلاب بخته و بسبیخته جون عصیده کرده و برک کسنه و برک خرفه
کوفته و بسپیده خایه مرغ و روغن کل آلوده هر شب بر پشت چشم می نهند و با مداد بکرما به میشویند
و انراکه سلاق کهن کشته باشد حجامت ساق و رک پیشانی زدن و هر روز اندر کرمابه رفتن سخت
سودکار و دو انرا که حرارت قوی نباشد اندر آخر علت شیاف احمر لین و برود غوره و شیاف دینارکه
اندر بابهاء کذشته یاد کرده آمده است سود دارد صفت شیاف احمر لین سادنج عدسی مغسول
ده درم سنک مس سوخته هشت درم سنک بسد و مروارید و سادج هندی از هر یکی جهار درم
سنک صمغ عربی و کثیرا و مر صافی از هر یکی دو درم سنک دم الاخوین و زعفران از هر یکی یک درم
جلده داروست همه را بکوبند و ببیزند و بشراب انکوری کهن بسرشند و شیاف کنند و عادت کحالان
جنانست که این شیاف دراز کنند و شیاف احمر کرد کنند تا میان هر دو فرق توانند کرد صفت برود
غوره سلاق را و دمعه را و سبل و جرب را سود دارد بکیرند توتیاء کرمانی یک اوقیه هلیله زرد و بلیله
از هر یکی پنج درم سنک زردچوبه یک اوقیه دارفلفل و ماميران از هر یکی دو درم سنک و جهار دانک
نمک هندی همه را کوفته و بیخته بآب غوره بپرورند جند بار آب غوره تازه میکنند باب دهم اندر
سرهاق سرهاق جسمی فزونی است همچون پیه که با عصب بافته شده باشد و غشای اندروی کشیده
بر ظاهر پلک بالائین بدید آید و علامت وی آنست که پلک سطبر شود و چشم بکرانی تواند کشاد و سوی
چشم تر باشد و هر کاه که انکشت مسبحه و وسطی از هم کشاده بر پشت چشم نهند و بران اعتماد کنند سرهاق
اندر میان هر دو انکشت بدید آید و سرهاق اندر میان پوست جنان باشد جون سلعه و خداوند این
علت روشنائی آفتاب بکمتر تواند دید و زود اشک فرود آید و عطسه بر افتد و این علت خداوند

وعدس مقشر باشحم انار ترش وکل سرخ بکلاب بخته
مرحم

زکام

زکام و نزله را بود و مرطوبان را بیشتر افتد علاج این علت دست کاریست و دست کاری این
از رنج و خطر خالی نیست از بهر آنکه پوست پلک بباید شکافت اکر کمتر مقدار واجب شکافند
مقصود حاصل نباشد و اکر زیاده از آن شکافند بیم باشد که عضروف پلک شکافته شود و سرهاق
اندر پوست پلک آزاد نباشد لکن باز آن پیوسته باشد و تمام برداشتن متعذر باشد و اکر جزوی
بماند نمک اندر جراحت باید کرد تا باقی آنرا بسوزاند و بخورد و بدین سبب از رنج و خطر خالی
نباشد و علی بن عیسی الکحال اندر کتاب خویش میکوید ابن الخشاب را سرهاقی عظیم بود و قوم و قرابات
او رضا ندادند دست کاری کردن در مدتی آنرا اندرور و اغبرور و اصفر و طلی صبر و اقاقیا
و حضض و سک و شیاف مامیثا و اندک زعفران همه باب مورد تر سرشته علاج کردم علت زایل
شد باذن الله تعالی باب یازدهم از جزو دوم از کفتار دوم اندر جرب جرب جهار نوع است
نخستین را بلغت یونانی واسوطس کویند یعنی درشتی دوم را طراخوطیس کویند یعنی سخت درشت
سوم را طاسوقوسیس کویند یعنی مانند شکافهاء پوست انجیر و بدین سبب این نوع را تینی کویند
جهارم را طولوسیس کویند یعنی خشکی و درشتی اما نوع نخستین جنان باشد که زندرون پلک سرخ درشت
کردد و اشک آمدن بکیرد و بیشتری از پس رمد کرم و علاج ناصواب تولد کند و سبب آن رطوبت شور
باشد و غبار و دود و دودها که بچشم رسد علاج نخست رک قیفال باید زد و حجامت باید کرد و استفراغ
کردن بنفشه و جلاب صفت آن بکیرند بنفشه خشک و بکوبند و ببیزند و مقدار جهار درم سنک اندر
جلاب خام کنند و بدهند و آنراکه طبع قوی تر باشد بنفشه زیادت کنند صفت مسهلی دیکر بکیرند
هلیله زرد مقشر مقدار بیست درم سنک و اندر بنفشه کنند و صد درم سنک آب اندر سر آن کنند
و یک هفته شیشه را اندر آفتاب نهند پس بپالایند صافی و پانزده درم سنک شکر سوده اندر یک
نیمه از آن کنند و بدهند صفت مسهلی دیکر بکیرند بنفشه دو درم تربد یک درم ربسوس دو
دانک سقمونیا دانکی و نیم کل سرخ دانکی و نیم کثیرا دانکی حب کنند جنانکه رسم است این جمله یک
شربت بود و این حب را اقراص بنفشه کویند درد چشم را و درد سر را که از کرمی بود سود دارد

بس از آنکه استفراغ کرده باشند پلک چشم را باز کردانند و بشیاف احمر حار بخارند و بر بندند و اگر
بداروی تیز حاجت آید بشیاف اخضر بخارند یا سرمهٔ روشنائی اندر کشند و انرا که با جرب رمدی
بود بشیاف احمر لین خارند و احمر لین اندر باب نهم ازین جزو یاد کرده آمده است و بباید دانست
که این نوع را بشکر خاریدن خطا باشد و هر گاه که پلک باز کردانند و بخارند بآهستگی بجای باز باید
آورد و چون از رنج خاریدن و تیزی دارو بر آسایند دور اغبر که اندر باب هشتم ازین جزو یاد
کرده آمده است اندر کشند بعضی طبیبان گفته اند که پلک را باز کردانند و مازوی سوده بر
کنند و سه ساعت باز کردانیده و مازو بر کرده بگذارند جرب باطل شود و پلک مادهٔ جرب را
قبول نکند نوع دوم درشت تر و دردمند تر و با اشک تر باشد بسیار علاج نخست استفراغها
کند چنانکه یاد کرده آمده است پس پلک را بشیاف احمر حار و شیاف اخضر بخارند یا باسلیقون
اندر کشند و انرا که ازین شیافها حرارتی فزاید دست ازان بدارند و سادج عدسی مغسول اندر
میکشند تا حرارت ساکن شود پس با احمر لین همی خارند و دور اغبر همی کشند تا بتدریج باحمر حار
باز آید و آنرا که جرب از حرارت بافراط باشد و ریش کرده داروهای نرم و خشک بکار دارند
چنانکه اندر علاج ریشهاء چشم یاد کرده شده آید و بعضی طبیبان درشتی جرب را بمیل بالند و
نرم کند لکن اینجا که حرارتی قوی باشد این صنعت نشاید کرد و بعضی جرب کرم بسادج عدسی خارند
از بهر آنکه سادج را اندر درشتی چشم فعلی خوبست و سرمه و نشاسته و شیاف ابیض از وی دور باید
داشت از بهر آنکه این چیزها جرب فزاید و بباید دانست که مقصود از خاریدن و تراشیدن پلک
آنست که خون بداروی برود و درشتی زایل شود و بعضی طبیبان بمبرد میل خارند و بعضی بشاخ درخت
انجیر صفت شیاف احمر حاد جرب را و سبل را و سلاق را و کمنه را سود دارد بگیرند سادج
عدسی مغسول شش درم سنگ مس سوخته دو درم سنگ قلقطار سوخته دو درم سنگ افیون نیم
درم صبر نیم درم زنگار دو درم و نیم زعفران و مر صافی از هر یکی دانگی و نیم همه را نرم بسایند و بآب
انگوری کهن بخته بسرشند و شیاف کنند عدد داروها نه است صفت شیاف اخضر جرب را

و سبل

و سبل را و سبیده را سود دارد بگیرند زنگار صافی سه درم سنگ قلیما سیم و اشق صمغ عربی و
سبیدهٔ ارزیز از هر یکی دو درم سنگ باب سداب بسرشند چنانکه رسم است و شیاف کنند نسخه
دیگر زنگار سه درم سنگ قلقطار سوخته شش درم سنگ اشق یک درم اشق را باب سداب
حل کنند و دیگر داروها بدان بسرشند و شیاف کنند صفت روشنائی جرب را و ظفره را و اغشار
را و فرود آمدن آب را سود دارد توتیاء هندی دو درم سنگ قلیما سیم و قلیما زر و مارقشیشا
ذهبی از هر یکی سه درم سنگ سرمهٔ اصفهانی و سادج هندی از هر یکی یک درم سنگ زعفران
و مروارید از هر یکی دو درم سنگ کافور و مشک از هر یکی دانگی صفت باسلیقون جرب را و سبل
را و ظفره را و کمنه را و دمعه را و خیرگی را سود دارد بگیرند فلفل و زنجبیل و هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ
سیاه از هر یکی پنج درم سنگ صبر اسقوطری یک درم و نیم کفک دریا شش درم و پنج درم سلیخه
قلنفر چهار درم سنگ نوشادر یک درم همه را بکوبند و بر بیزند نرم جمله یازده دارو ست صفت
شیاف سماق جرب و خارش و آکندش و برهم کرمنگی پلک و بیرون خواستن چشم را سود دارد سماق
را بپزند با آب صافی و بپالایند و باز بپزند تا غلیظ شود و اسفیداب ارزیز بدان بسرشند و
شیاف کنند بوقت حاجت شیاف را با آب غوره کرم یا سرد بسایند و بکار دارند صفت شیاف
زعفران مخصوص بعلت جرب قلیما و قلقند از هر یکی دو درم سنگ زعفران یک درم فلفل
دو درم ندنیج زرد یک درم سنگ و نیم نوشادر نیم درم صمغ عربی ده درم جمله هفت دارو ست
شیاف کنند بشراب انگوری کهن صفت شیافی دیگر جرب را و ظفره را سود دارد مس سوخته
شانزده درم سنگ فلفل هشت درم سنگ صمغ عربی بیست درم باب باران بسرشند و شیاف
کنند صفت داروی تر مخصوص بمنفعت جرب صبر سوخته یک جزو هر دو را بکوبند و با
انگبین بسرشند و بکار دارند نوع سوم صعبتر از نوع دوم باشد و اعراض آن قوی و هر گاه که پلک
باز کردانند و شکافها بروی پیدا باشد همچون شکافهای پوست انجیر علاج نخست باستفراغ مشغول
باید بود تا تن پاک شود پس رگ گوشهٔ چشم زدن یا رگ پیشانی پس این سعوط بکار داشتن بگیرند

صبر سقوطری و جندبیدستر و جاوشیر از هر یکی نیم درم سعتر پارسی و حضض هندی و زعفران
و شکر طبرزد و عدس طلخ و عنزروت از هر یکی یک درم سنگ کندش پنج درم سنگ جمله ده دارو
همه را بکوبند و باب مرزنکوش بسرشند و حبها کنند خرد و بکار دارند و این سعوط در همه انواع
جرب را سود دارد لکن باید که نخست اندکی استفراغ کرده باشند و تن پاک کرده و الا زیان
او بزرگ باشد ماده تنها بسوی چشم آرد و خاریدن و تراشیدن هم بدان ترتیب باید که یاد کرده
آمد و اگر خاریدن بشیاف احمر و اخضر منفعتی پدید نیاید بشکر طبرزد که بکفک دریا بخارند تا شقها
تا پلک باریک شود چنانکه در حال صحت بوده است پس زیره و نمک بخایند و آب آن بر آن نهند کاشند
و زرده خایه مرغ و روغن گل بهم برزنند و بر پشت چشم نهند و از پس سه روز سادنج عدسی مغسول
میکشند و انرا که ازین علاج حرارتی بفزاید تا انجه فزوده باشد ساکن شود هم بشیاف احمر و اخضر
علاج می باید کرد تا پاک شود و طعامهاء لطیف و سبک و بسندیده باید خورد نوع چهارم صعب تر
از هر سه نوع بود و اعراض آن قوی تر و آفت بزرگتر و هر گاه که پلک باز کردانند سیاه و تیره و خشک
باشد و خشکریشه پدید آمده باشد علاج هم بر ترتیب علاج دیگر انواع کنند نخست استفراغها بایک
کردن چند کرت ایارج فیقرا دادن پس آن سعوط که یاد کرده آمده است بکار داشتن و غرغره فرمودن
و پلک را بخاریدن باستقصا چنانکه اندر نوع سیم یاد کرده آمده است و هر با مدادان اندک مایه
رفتن تا بر تحلیل یاری دهد و باید دانست که هر گاه که جرب کهن شود هیچ تدبیر به از تراشیدن
باهن یا بشکر نیست و انرا که تازه باشد بشیاف احمر لین و شیاف احمر حاد و اصفهان خاریدن انجه طبیب
بحکم شاهد صواب بیند کفایت باشد و از پس هر خاریدن اغبر کالیدن باب دوازدهم
از جزو دوم از کفتار دوم اندر خاریدن زندرون پلک و کوشهاء چشم خداوند این علت
را اندرون چشم سرخ باشد و چشم اشک ریزد و گاه گاه باشد که از بسیاری خارش ریش کردد و سبب
آن رطوبتی شود و غلیظ باشد علاج پیوسته کرمابه بکار داشتن و روغن گل گرم کرده بر سر نهادن
و غذاهاء سبک خوردن و توتیا که بآب غوره و آب سماق پرورده باشند کشیدن سود دارد

وبرود

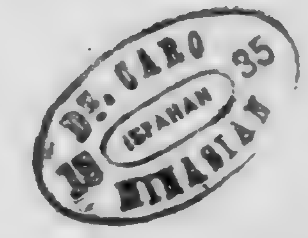
وبزود غوره که اندر باب نهم ازین جزو یاد کرده آمده است سخت نیک باشد و همه داروها
که اشک آرد سود دارد از بهر آنکه رطوبتهاء بد را بگدازد و بیرون آرد و این داروها را
طبیبان الادویة المضاصه کویند و چشم را همی باید شست بآبی که عدس و گل اندر وی پخته
باشند باب سیزدهم اندر سخت شدن پلک چشم و این علت را حسا الاجفان کویند
بسیار باشد که پلک چشم سخت شود چنانکه هر وقت که از خواب بیدار شود چشم نتواند کشاد تا
پلک را تر نکند یا ساعتی بدست نمالد و اگر خواهد که پلک را باز کرداند بدشواری تواند و اندر
کوشه چشم گاه گاه رمص خشک پدید اید و سبب این علت خلطی باشد غلیظ و خشک و طعامهاء
سرد و خشک خوردن چون عدس و کوشت گاو و ترف و دوغ و انچه بدین ماند و گاه باشد که این
علت در آخر رمد پدید آید بسبب علاج و تدبیر نا صواب علاج نخست غذاهاء موافق باید
فرمود و گرمابه و سر بخار آب گرم داشتن و چشم بآب گرم شستن و شیاف احمر لین کشیدن و
روغنهاء گرم بر سر نهادن و از بنفشه پخته ضماد ساختن و بر پشت چشم نهادن باب چهاردهم
از جزو دوم از کفتار دوم اندر سطبری پلک هر گاه که مردم از پس طعام خفتن و شام
بیگاه خوردن عادت دارد و طعامهائی خورد که از ان ماده سرد و تر و بخاری غلیظ تولد
کند پلک سطبر شود و هر که نگاه کند پندارد که علت جرب است و چون باز کردانند زندرون پلک
پاک باشد و گاه باشد که پوست پلک با غلیظی سرخ باشد علاج تدبیر لطیف باید کرد و عادت
خفتن از پس طعام و عادت شام خوردن بباید کردانید و بر پشت چشم شیاف مامیثا و زعفران
و مرطلی باید کرد و شیاف احمر لین کشیدن باب پانزدهم اندر کذ کذ و رمی است
صلب اندر پلک تولد کند و بدان ماند که دملی خواهد بود یا هست و عامه انرا کذ کذ کویند
و دمل نیز کویند و سبب آن طعامهاء غلیظ باشد علاج نخست استفراغ باید کرد و تن و
دماغ پاک کردن و عادت طعام شب کردانیدن و تدبیرهاء لطیف باید کردن و بران موضع موم
روغن برمی باید نهادن و آب گرم شستن و شیاف احمر لین کشیدن و انرا که علاج کفایت نباشد

واخيلون برهم نهند واكر بدين كفايت نباشد بناخن سراى بردارند وبكدارند تا جون تمام
برود بس ذرور اصفر بركنند وببايد دانست كه هركاه كه اندر علاج جشم آهن بكار دارند صبر
بايد كرد تا خون تمام برود والا اماس تولد كند باب شانزدهم اندر توثه توثه كوشت
فزونيست سرخ ونرم برشكل توث آو بخته وبعضى باشد كه بسياهى كرايد وزند برون بلك باشد
وكاه باشد كه بر بلك برسو بن بديد آيد وكاه باشد كه خون از وى روان شود وكاه باشد كه نشود و
سبب آن خون سوخته فاسد باشد علاج نخست فصد بايد كردن ومسهل خوردن وتن پاك
كردن واز طعامهاء بخارناك وكرم برهيز كردن وبسفوف كشنيز بخار را از سر باز داشتن بس توثه
را بضار كرفتن وبناخن براى برداشتن جنانكه بيخ او برداشته شود وبر موضع جراحت آب زيره
ونمك بر كردن وزرده خايه مرغ وروغن كل بر نهادن واكر بيخ آن لختى بماند بلك را بر بايد
كشيد وحبر باكيزه اندر جشم نهادن اندر زير بلك وبر موضع جراحت داروئى كه تيز بيشتر ياد
كرده آمده است بر كردن وساعتى نكاه داشتن تا آن موضع سياه كردد بس دارو از وى پاك كنند
وجشم را جندكرت بشير تازه شستن باب هفدهم اندر كمنه كمنه بادى غليظ است اندر
بلك جشم خداوند اين علت را هركاه كه از خواب بيدار شود بندارد كه در جشم او خاك است
يا ريك علاج تدبير لطيف بايد كرد وكرمابه بكار داشتن هر بامداد ناشتا وشياف طرحماطيقان
كشيدن كه شياف ديزه كه اندر باب كذشته ياد كرده آمده است صفت شياف طرحماطيقان
كمنه را وجرب را وسبل را واسترخاى بلك را وباد سبل را سود دارد بكيرند سادنج عدسى
مغسول دوازده درم سنك وزنكار بنج درم سنك قلقطار سوخته بنج درم سنك مس سوخته
جهار درم سنك صمغ عربى ده درم سنك افيون وزعفران از هر يكى يك درم داروها هفت است
همه را بكوبند وببيزند وبشراب انكورى كهن كه بآب باديان تر بسرشند وشياف كنند واندر بعضى
نسخه ها سه درم سنك شب يمانى وجهار درم سنك قليميا سيم آورده اند وبر ظاهر بلك شياف حلو
كه شياف اسود كه اندر علاج اسفاح طبقه ملتحمه ياد كرده آيد مى مالند باب هژدهم از جزو دوم

ازكفتار

از كفتار دوم اندر ثؤلول كه بر بلك بر آيد ثؤلول را بشهر من كندمه كويند واندر بعض شهرها
خراسان ازخ كويند وسبب آن خلط سرد سودائى باشد علاج تن از خلط سودا پاك
بايد كرد وثؤلول را بدردى زيت سخت بمالند جندانكه ممكن كردد وشونيز ونمك سوده بسركه
سرشتن وطلى كردن سود دارد اكر بدين علاج تحليل نپذيرد اورا بمنقاش بكيرند وبناخن براى
بردارند واكر خون آمدن كيرد لختى بكدارند تا برود بس سر آن جراحت بزاك بكيرند تا خون
باز ايستد باب نوزدهم اندر شرى كه بر بلك بديد آيد شرى معروفست واين علتى است
كه بر بلك جشم وبر همه اندامها افتد وعلامت وى آنست كه بلك جشم خارش كيرد وجون بخارند
آماس كيرد وبدان ماند كه زنبور يا غير آن حيوانى بكزد وسبب آن يا غلبه خون باشد يا غلبه
صفرا يا غلبه هردو علاج نخست فصد بايد كردن بس استفراغ كردن بمطبوخ هليله وخرماهندى
وماننده آن وطعام از غوره وملك انار ودانك ومانند آن ساختن وجشم را بآب غوره شستن
وسادنج عدسى دركشيدن سود دارد باب بيستم اندر نمله كه بر بلك بديد آيد نمله معروفست
وبر بلك جشم وبر همه اندام نيز افتد وآن بثرهائى باشد كوجك وسوزان وآماسى اندك دارد با بر
كنند ونو درنش شود وبهن باز ميكردد وسبب آن صفراى سوخته باشد وآنجه بر بلك جشم
افتد علامت وى آنست كه مژكان ريزيدن كيرد وكناره بلك بدان ماند كه مى طرقد ولون او سرخ
باشد علاج نخست باستفراغ وبسكنكبين مشغول بايد بود بس شياف ماميثا وزعفران
وحضض ومر طلى كردن وشياف احمر اين كشيدن تا باقى ماده را تحليل كند باب بيست
ويكم اندر سعفه كه بر بلك بديد آيد سعفه معروفست وعلامت وى آنست كه اندر
بن مژكان سبوسه بديد آيد وباشد كه ريش كردد وريم كند بس درست شود وباشد كه مژكان
بريزد وباشد كه لون او اغبر باشد وسبب آن عفونت سودا باشد وبر آمدن بخاران بر جشم
باشد كه لون او سبيد باشد وسبب آن عفونت بلغم باشد وبر آمدن بخار آن بر جشم ونيز
باشد كه لون او سبيد باشد علاج نخست تن را از خلط عفن پاك بايد كرد بس شياف احمر

خار کشیدن یا شیاف دیره و پوست ساق آرزن سوخته و با روغن گل آمیخته طلی کردن
و آنچه کهن گشته باشد بمبضع بیارند و بسکره بخارند همچنانکه جرب را و سرمهٔ روشنائی
کشیدن هم سود دارد ان شاء الله باب بیست و دوم اندر اسفلاح پلک یعنی ترنمید
شدن پلک اسباب این علت سه نوع است یکی ضعیفی احشا و قوتهاء آن از هضم تمام دوم
بسیاری خلط و عجز حرارت غریزی از نضج و هضم آن یا بسبب عجز او از تمامی کار خویش اثری
ضعیف کند و از بلغم بادها تولد کند و سوم آماس گرم باشد از جنس فلغمونی علاج آنرا که
سبب ضعیفی احشا باشد بر علاج احشا مشغول باید بود و آنرا که سبب بسیاری خلط بلغمی
باشد تدبیر لطیف باید کرد و استفراغ بلغم کردن و اطریفل بزرگ بکار داشتن و صبر بسرکه حل
کرده طلی کردن و بسرکه و آب نیم گرم بهم آمیخته می شستن و اسفنجی با خرقه با آب گرم تر می کردن
و بر چشم همی نهادن و آنرا که سبب فلغمونی باشد فصد قیفال باید کرد و شیاف مامیثا و صندل
با سرکه می سودن و طلی کردن والله اعلم باب بیست و سوم اندر سلعه که بر پلک چشم
افتد سلعه جسمی فزونی است و او را غشائی است چون خریطه و از پوست و گوشت جداست و اندر
زیر پوست قرار باشد و آنچه نرم و رقیق باشد همچون عسل باشد آنرا شهدی گویند و آنچه غلیظ
تر و خشک تر باشد آنرا عصاری گویند و آنچه غلیظ تر و خشک تر از همه باشد همچون گوشت صلب
باشد آنرا لحمی گویند و اسباب آن رطوبتهاء غلیظ و عفن باشد که از ناگوار بدن طعامهاء غلیظ
باشد و تولد کند علاج تن از خلط بد پاک باید کردن پس بدست کاری علاج کردن و دستکاری
این چنان باشد که پوست پلک از پهنا بشکافند بوفق چنانکه مبضع بغشای سلعه نرسد و جهد
کنند تا سلعه را با غشا بیرون کنند درست و تمام و اگر بقیتی بماند بروغن کاو و داروی تیز
آنرا باید پوسانید تا تمام بیرون آید علاج عسر کند و سلعه معاودت کند باب بیست و چهارم
اندر تاکل و جراحت و ریش که بر پلک افتد اما تاکل را و قرحه را سبب دو گونه است یکی آنکه
جراحتی رسد و ریش کرده و متاکل شود دوم آنکه اندر پلک آماسی گرم پدید آید و بسبب تیزی



وگرمی ماده پلک ریش گردد اما جراحت را اگر پوست پلک دریده شده باشد در حال لبهاء جراحت
فراهم باید گرفت و بدوخت و نباید گذاشت که غباری و روغنی بدو رسد و اگر جراحت چنان
افتاده باشد که لختی پوست پلک از میان برده باشد نباید دوخت از بهر آنکه بیم باشد که پوست
کوتاه شود و پلک اسطره شود طریق علاج او آنست که داروهای خشک کننده که ظاهر گوشت
را بطبیعت پوست گرداند چون انزروت و صبر میکنند تا بدل آن پوستی پدید آید و اگر
جراحت کهن گردد و بدین داروها پوست پدید نیاید اندکی مرهم اخضر یعنی مرهم زنگاری بر باید
نهاد و خاصیت این مرهم آنست که اندک خشکی کند و جراحت را بروباند و بیالاید و از گوشت بخورد
و سپید کند و اگر جراحت چنان افتاده باشد که لختی گوشت پلک نیز مرده باشد مرهم اسفیداج
بر می باید نهاد تا گوشت بر آرد پس مرهمی که از صبر و انزروت و قشور الکندر و زعفران و دم الاخوین
بر باید نهاد تا جراحت درست شود و منفعت این داروها آنست که جراحت را پاک کند و شوخ
و رطوبت را که مانع باشد از سخت شدن گوشت و درست شدن جراحت نیست کند و نگاه باید
داشت تا بر جراحت گوشت فزونی نروید و اگر که با جراحت صداعی و عارضی دیگر باشد بفصد
و با اسهال تن پاک باید کردن و اما قرحه را و تاکل را نخست بفصد و باستفراغ و پاک کردن تن
مشغول باید بود پس قرحه را علاج کردن بداروها که قرحه را پاک کند باب بیست و پنجم از جزو
دوم از گفتار دوم اندر استرخای پلک استرخای پلک چنان باشد که عضله که پلک را بر دارد
سست گشته باشد و پلک بدان سبب فرود آویزد که مژگان بزند و درون چشم درکرد و سبب آن
بسیاری رطوبت باشد علاج تدبیر لطیف باید فرمود و تریها کم کردن بداروهاء مسهل و
غرغره و عطسه و مانند آن و داروهاء قابض بر پشت پلک طلی کردن چون مامیثا و زعفران و
اقاقیا و مرهمه را بکوبند و به آب مورد تر کنند و بسرشند و طلی کنند و اگر این داروها کفایت نباشد
تسمیر باید کرد چنانکه اندر علاج موی فزونی یاد کرده آمده است صفت طلی که استرخای
و آماس پلک را سود دارد بگیرند صبر یک درم سنگ اقاقیا دو درم مامیثا و افیون از هر یکی

چهار دانک زعفران دو دانک بآب مورد تر بسرشند و طلی کنند و اگر آماس با جراحت باشد
بآب کسنه طلی کنند باب بیست و ششم اندر کبودی و سبزی پلک بسبب زخمی که بروی آید
این کبودی که بسبب زخمی پدید آید و گاه باشد که از سبب قوت قی پدید آید علاج این جراحتی
باشد نخست بفصد و باسهال مشغول باید شد و صندل و مرداسنگ بگلاب سوده طلی
کردن تا حرارت زایل شود پس سنگ فلفل سودن و طلی کردن و سفال نو بر هم سودن و سوده
انرا طلی کردن و تخم ترب بآب سودن و طلی کردن سود دارد و آب شیر گرم بگیرند با آب خوش
را نمک اندر افکنند تا شور شود و پنبه نو بدان تر کنند و بر پلک نهند و نمک نیم گرم سوده بر
بالای پنبه نهند یا اندر خرقه بسته بروی نهند اثر کبودی زایل شود باب بیست و هفتم
اندر شپش که در مژکان پدید آید هر گاه که مردم طعامهای بد بسیار خورند و ریاضت کمتر کنند
رطوبتی غلیظ ناطبیعی اندر تن او تولد کند و هر گاه که طبیعت اندر رطوبت سوست اثر کند و
حرارتی ناطبیعی اندروی اثر کند عفونت پذیرد و استعداد قبول صورت حیوانی حیبس اندروی
پدید آید اندرین مویها و میان مژکان شپش تولد کند خاصه اگر این شخص خویشتن پاک ندارد
و اندر گرمابه دیر دیر شود و این شپش سه گونه باشد یکی سخت خرد و سپید باشد و اندرین
مژکان پدید آید انرا تبانی الصبیان گویند و اگر ماده غلیظ باشد نوعی بزرگتر تولد کند و لون
او بسرخی گراید یا اغبر باشد و انرا طبیبان القمقام گویند و اگر ماده غلیظتر و بسیارتر باشد
انرا قرده گویند و پایها آن پدید آید علاج نخست تن را از ماده بد پاک باید کرد پس دماغ
را بایارج فیقرا و حب صبر و غرغره و مانند آن پاک کردن و پیوسته بگرمابه رفتن و تن را
پاک داشتن و جامه پاک پوشیدن و مژکان را بآب دریا و آب گرم شور و آب چغندر می شستن
و مویزج که عاقرقرحا نیم کوفته کرد بوره اندر آب بپزند و مژکان بدان آب می شویند و بگیرند شب
یمانی یک جزو و مویزج نیم جزو هر دو را بکوبند و بروغن اندر حل کنند و برین مژکان طلی کنند
و قمقام را و قرده را نخست بمنقاش پاک کنند پس شب یمانی و مویزج از هر یکی یک جزو

صبر و بوره ارمنی از هر یک نیم جزو همه را بکوبند و بسرکه عنصل بسرشند و طلی کنند و گوگرد
سوده اندر روغن زیت حل کرده طلی کنند و سرمه روشنائی اندر کشیدن و بوره و مویزج سوده
بمیل اندرین مژکان همی مالند باب بیست و هشتم از جزو دوم از گفتار دوم اندر
ریزیدن مژکان این علت دو گونه باشد یکی آنکه اگرچه مژکان همی ریزد پلک بر حال خویش باشد
و غلیظ نشود دوم آنکه با ریزیدن مژکان پلک غلیظ باشد و ریش گردد و سبب این علت یا رطوبتی
باشد تیز و گرم یا رطوبتی لزج باشد که از وی داء الثعلب تولد کند یا خشکی اندر پلک پدید آید
علاج نخست نگاه باید کردن تا سبب چیست بدفع سبب مشغول باید بود پس اگر علت از جنس
داء الثعلب باشد داروهای تیز طلی باید کرد و بر کنار پلک بمیل می کشیدن چون روشنائی باسلیقون
و اگر سبب تیزی ماده باشد داروهای نرم طلی کردن چون شیاف مامیثا و غیر آن پس حجر ارمنی
اندر کشیدن و اگر سبب خشکی است سرمه تنها می باید کشیدن و سرگین موش بعسل سرشته
طلی کردن خلط بد را که اندر پلک بود تحلیل کند و علت زایل شود و اگر سرگین موش و سرگین بز
هر سه را استار است بگیرند و اندر کشند سوده در دو پلک را باریک کند صفت
سرمه که موی مژکان را نگاه دارد و نیکو کند و آنچه ریزیده باشد برآرد بگیرند استخوان خرما
سوخته سه درم سنگ سنبل رومی دو درم سنگ هر دو را نرم بسایند و اندر کشند سرمه
دیگر بسرمه اصفهانی و قلقطار زرد و از هر یکی استار است بکوبند و بعسل بسرشند و اندر
پس بسایند و اندر میکشند سرمه دیگر بلیله یک درم سنگ سرمه بریان کرده یک درم سنگ ارزیز
سوخته مغسول و زعفران از هر یکی دانگی و نیم سنبل هندی سه درم همه را بکوبند و بکار دارند
سرمه دیگر که مژکان را نیکو کند و اگر ریزنده باشد برآرد بچشم کودک طفل و غیر طفل اندر کشند
سود دارد بگیرند سرمه و ارزیز سوخته از هر یکی نیم درم سنگ توبال مس و زعفران و گل و مر
و سنبل هندی و کندر و دارفلفل از هر یکی دانگی و نیم استخوان خرما چند سه وزن همه داروها
استخوان خرما بسوزند اندر سفال نو و همه داروها بکوبند نرم و بسایند و اندکی روغن

بلسان برین داروها مالند و بکار برند سرمهٔ دیگر استخوان خرما سوخته سنبل هندی و سنگ
لاجورد دو درم کندر همه را استار است بکوبند و بکار دارند صفت سرمهٔ دیگر که آن را بطلیا
خوانند مژگان را بر آرد و دمعه باز دارد و درستی چشم نگاه دارد قلمیا زر بگیرند و بکوبند و
بعسل بسرشند و اندر کوزه کنند و بهبنبنی سفالین بر سر کوزه نهند و کنارهاء او بگیرند و
سوراخی بر میان کاه بهبنبن بکنند چند انکه حوال دوری فرو رود و این کوزه را بر آتش انگشت
نهد تا آنچه اندر وی است بسوزد و دود بسوراخ بهبنبن بر آید پس بهبنبن آن کوزه بر گیرند
و شراب انگوری بر سر داروها باشند مقداری که اندر خورد پس داروها از کوزه بیرون کنند
و بسایند ازین دارو یک جزو بگیرند و روی سوخته نیم جزو و سرمهٔ مغسول یک جزو همه را
بیکجا بسایند و بکار دارند و درمنهٔ ترکی سوخته بر کنار پلک مالیدن سود دارد و سنبل تنها
و لاجورد تنها سود دارد و اگر علت با سلاق باشد شیاف زیره سود دارد و اگر خارش
و سرخی و سوختگی باشد بگیرند اناری درست و اندر سرکه بپزند تا مهرا شود و بسایند و
بر چشم نهند و مگس سر کنده و خشک کرده و فندق سوخته و سوده با پیه بز سرشته کر با پیه
خرس طلی کردن مژگان بر آرد و سیاه کند و سرگین خرگوش سوخته هشت درم سرگین بز کوهی
سه درم بسایند و بچشم اندر کشند سود دارد باب بیست و نهم اندر سپید شدن
مژگان و ریزیدن موی ابرو سبب سپید شدن مژگان رطوبتی لزج باشد علاج نخست تن
را از رطوبت پاک باید کردن پس بگیرند پلک لاله دشتی که آن را تبا نی شقایق گویند با روغن
زیت کر با پیه خرس بسایند و بر مژگان طلی کنند و حلزون را بگیرند و بسوزند و با پیه بز کر با پیه
خرس بسایند و طلی کنند مژگان سیاه کند و سرمهٔ روشنائی بمیل بر مژگان مالیدن سود دارد و
رطوبت را تحلیل کند و از بهر آنکه موی او و چشم را بر قوت بینائی یاری دهد علاج ریزیدن
آن اندرین موضع لایق باشد پس هرگاه که موی ابرو بریزد انگشت را به پیه بط کر بروغن
زیت کر بروغنی دیگر چرب کنند و بر ارزنها مالند سخت و بر ابرو طلی کنند موی بر آرد جزو

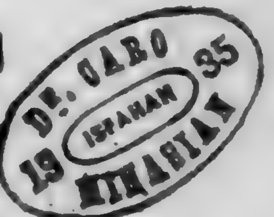
سیوم اندر بیماریها که در گوشهٔ چشم افتد و آن سه بیماری است غرب غده سیلان باب
نخستین اندر غرب آماسی است کوچک از نوع خراج اندر گوشهٔ میان چشم و بینی هرگاه که اماسی
بگشاید و سر کند آن را غرب گویند هرگاه که انگشت بروی نهند ریم بیرون آید و درست گشتن
عسر باشد از بهر آنکه آنجا گوشتی است نرم و تر و بدین سبب بیشتری ناصور گردد گاه باشد
که سوی زندرون اندر بیرون بگشاید و ریم کنده از بینی فرود آید از منفذی که میان چشم و
بینی هست و گاه باشد که اندر پوست پلک گشاید و غضروف پلک را تباه کند و هرگاه که انگشت
بر پلک مالند ریم بیرون آید و بسیار بود که استخوان را که اندر زیر اوست تباه کند و بپوشاند
و نوعی دیگر هست از غرب که بگشاید و سر نکند و با درد باشد و بمشارکت آن چشم پیوسته دردمند
باشند علاج نخست رگ قیفال باید گشاد و داروی مسهل باید داد و تن و دماغ پاک کردن
پس ماميثا و زعفران و مر و صبر و صدف سوخته آنچه حاضر باشد جمله جدا جدا طلی میکنند
آب الحشقون و کشه اندک خاصیت ماش آنست که اگر او را بخایند و بر غرب نهند زایل کند
و اگر این علاج بسنده نباشد داروهائی تیزتر ضماد کنند چون کرسنه کوفته و با عسل سرشته
و کندر با سرگین کبوتر سرشته و زاج سوده و سکبینج بسرکه حل کرده این همه پیش از آنکه بپزد
و سر کند سود دارد از آنکه نرم ترست آماس را باز گرداند و باطل کند و آنچه تیزترست بپزاند
و بگشاید و بگدازد که پوشیده شود و استخوان را تباه کند فاما چون پخته شد و سر کشت
کوز مغز تیز کشته بگیرند و بکوبند و غرب را بفشارند تا ریم او بیرون آید و پاک شود پس این
کوز بدان سوراخ فرو کنند و مر سوده و مورد خشک سوده و دلق و مانند این چیزها بسوراخ
غرب فرو کردن سود دارد و اگر زنگار سوده پلیته سازند و بدو فرو نهند و بر اخشک کنند
و زایل کرداند و اگر برگ سداب بوستانی با خاکستر بسایند و بدو فرو نهند زایل کرداند لکن این
داروها آن باشد که باول بسوزاند و چون بار دیگر بکار دارند باوی خو کند و نسوزاند بولس
میگوید این بهترین داروئیست که اندرین علت بکار دارند صفت داروئی که پیش از آنکه

سرکند و پس از آن سود دارد حلزون و صبر و مُر هر سه راستا راست بسایند و بران موضع نهند
و خواجه ابو علی سینا اندر قانون میگوید حلزون ما میان او باید و این جانوریست جون کرمی اندر
تره و کیا کرده و بر پشت او صدفی بدید آید و هر وقت که از جیزی بترسد خویشتن بدان صدف
اندر کشد و پنهان کند آن صدف را اندر بعضی شهرها ناخود نو گویند و حلزون آنست و میان
او آن کرمست و آب سداب تر و آب انار ترش اندر چکانند سخت سود دارد و اگر برگ سداب
را با آب انار ترش بسایند و بلیته کنند و بدو فرو نهند صواب باشد و آب سماق خشک اندر چکا
سود دارد و بهترین آن باشد که هر وقت که بلیته یا داروئی بدو فرو خواهند برد او را بفشارند
تا آنچه اندروی باشد بیرون آید و بشراب انگوری قابض بشویند و اندروی چکانند پس دارو
فرو نهند و اگر پلیدی اندک باشد و بیرون نتوان آورد دو روز یا سه روز بگذارند تا جیزی
گرد آید پس بفشارند و بشویند و دارو اندر نهند و هرگاه که غرب بسته شود و ریم بیرون
نیاید مَر ورا بگویند و با خمیر بمالند که با شیر زنان که با شیر خر بپزند و اندکی زعفران در روی
افکنند و در غرب نهند تا نرم شود و بگشاید و مغز نان سمند و اندکی کندر سوده با یکدیگر
سرشته بر نهادن غرب را بگشاید و تدبیر صواب آنست که بسر میل غور او بدانند پس پاره پنبه
بدارو آلوده کنند و بر میل بپیچند و بدو فرو نهند اگر دارو خشک باشد ما بر بدین طریق فرو با
نهاد و از پس دارو فرو نهادن چشم را بعصابه ببایدبست و ساعتی ساکن باید نشست صفت
شافی آزموده بگیرند زنیخ سرخ و زاک و آهک و نوشادر و دار و زاریح و شب یمانی از هر دو
بسایند و به بول کودک بسرشند و خشک کنند پس بسایند و خشک بکار دارند و میانرنی اگر جون پنبه
سفید باشد اندر میان او و نزدیک بند کاه خاصه آنکه بن نزدیک باشد بر نهادن غرب را پاک
کند از ریم نخست این میانرنی را با نکبین آب تر کنند پس بروی می نهند پس او را با سفنج که اندر
انگبین آب تر کرده باشند بشویند و باشد که دیگر باره هم این میانرنی خشک بر نهادن کفایت
باشد صفت ذروری که غرب را باطل کند بگیرند صبر و زاک و عنزروت و پوست کندر

سوخته و شیاف ماميثا از هر یکی راستا راست همه را بکوبند و بکار دارند و تدبیر صواب آنست
که زود باهن علاج کنند و منتظر پختن او نباشند تا گوشت پاک را و استخوان را تباه نکند و
علاج آهن انرا شاید که ظاهر باشد او را بمبضع بشکافند و پلیدی از وی پاک کنند و او را
بشراب قابض بشویند پس داروهائی که یاد کرده آمد آنچه لایق حال باشد بکار دارند و آنچه
کهن و پخته باشد او را بمبضع بشکافند و گوشت پوسیده از وی دور کنند و استخوان را
بخارند پس بمرهم علاج کنند و انرا که استخوان تباه شده باشد نشان انست که بسر میل درشت
باشد و آنچه نرم باشد و میل بروی بلغزد درست و پاکیزه باشد علاج وی آنست که او را
بتراشند تا پاک شود پس علاج کنند و انرا که خواهند که داغ کنند آهنی بر شکل میلی کنند نرم و
سر او که بر استخوان خواهند نهاد مسطح کنند و آنرا گرم کنند تا سرخ شود و در غرب نهند
تا گوشت که گرد اگرد او باشد بر جوشد پس او را آنجه بهتر بستر ند و نخست خمیر سرد کرده و رکوها
کتان سرد کرده بر چشم نهند پس داغ کنند بچند کرت ببین کو نه داغ میکنند تا ببینند که گوشت
تباه از استخوان برخواست پس بمرهم اسفیداج علاج کنند و بعضی طبیبان او را بعدس مقشر
و نار پوست کوفته ساکنند تا خشک شود و بعضی دستکاران غرب را ببندند و این چنان باشد که
آلتی سازند چون درفشی سطبر بر بن غرب را بدان سوراخ کنند و سر درفش چنان دارند که میل
فرو سوی بجانب بینی دارد اما فرو سو از بهر آن باید تا مثقب اندر منفذی که میان چشم و
بینی است نیوفتد چه اگر اندران منفذ افتد منفعت سفتن باطل شود و میل بجانب بینی از بهر
آن باید تا آسیب بکنارها و طبقات چشم نرسد پس بدین درفش اعتماد کنند بقوت و انرا میکردانند
تا خون از بینی و دهان بیرون می آید چون دیدند که خون از بینی و دهان بیرون آمد دست باز
گیرند و بدانند که سفته شد پس درفشی یا میلی با دیگر بگیرند و پنبه کهن بروی بپیچند و بروغن گاو
یا بمرهم زنگار آلوده کنند و بدو فرو نهند و اگر دانند یا ترسند که حرارتی تولد کند پنبه تنها فرو
نهند و هر روز پنبه بیرون کنند و دیگری فرو نهند تا استخوان پاک شود و هر روز کم پنبه بیرون

کبر نبد نگاه کنند باشد که ریزها استخوان بروی باشد و هر روز بغبه سطبر تر میکنند تا جراحت
فراخ تر میشود و باید که داشت که استخوان پاک باشد و جراحت میکند تا خشک شود و بسته
شود و زنگار سوخته و ابگینه شوده چون غبار خشک کننده است باب دوم از جزو سوم
از گفتار دوم اندر غده که در گوشه چشم افتد و هر گاه که گوشه چشم که سوی بینی است زیادت
شود زیادتی با افراط انرا غده گویند و این غده فضلهائی که از چشم برمض و اشک ببالاید بگوشه
چشم باز دارد و بدان سبب علت غرب تولد کند با استفراغ و پاکی تن و دماغ مشغول باید بود پس
داروهائی که اندر علاج ظفره و سبل یاد کرده آمد بکار داشتن باب سیوم از جزو سوم
اندر سیلان و هر گاه که گوشت گوشه چشم که از سوی بینی است نقصان کرد و از مقدار طبیعی کمتر
شود تریها را از پالودن و افراط کردن باز نتواند داشت سیلان تولد کند یعنی آب آمدن از
چشم و اسباب این علت سه است یکی آنکه طبیب اندر برداشتن ناخنه استقصا کند و لختی از ین
گوشت با ناخنه بردارد دوم آنکه داروهائی که اندر علاج ظفره و سبل و جرب بکار داشته باشد
این گوشت را بخورد و بگدازد سوم آنکه بر گوشه چشم آبله بر آید و این گوشت را بخورد علاج آنرا که
این گوشت هیچ نماند علاج نیست و انرا که نقصان کرده باشد بداروهای قابض و داروهائی
که گوشت رویاند علاج کنند صفت داروئی که گوشت بر آرد بگیرند شیاف ماميثا یک درم سنگ
زعفران دو دانگ صبر نیم درم شب یمانی سوخته دانگی کندر دو دانگ همه را بکوبند و بشراب
کهن بسرشند و شیاف کنند و اگر بوقت حاجت شیاف را بشراب بسایند و اندر چکانند نافع
باشد اسفنج بشراب تر کنند و بر نهند سود دارد و شب یمانی اندر شراب بپختن و اسفنج
بدان تر کردن و بر نهادن علاجی قویست و باقی علاج اندر باب نهم از جزو چهارم باید جست
جزو چهارم اندر بیماریها که در طبقه ملتحمه افتد و آن بیماریها سیزده علت است
ا رمد ب طرفه ج حصی که در چشم افتد د ظفره ه انتفاخ و الحساء ز الحکه و السبل ز الوقه
ح الدمعه ط الدبیلی ی الثوثیا یا الحلالیب یب الغرز یج تفرق الاتصال باب نخستین

اندر انواع رمد رمد بحقیقت آماس ملتحمه را گویند لکن از بهر آنکه این آماس از درد و گرانی
وضربان و خلیدن خالی نباشد همه انواع درد چشم را رمد گویند و ماده رمد یا خون باشد
یا صفرا یا سودا یا بلغم یا ماده باشد مرکب از خون و صفرا یا از خون و بلغم یا از صفرا و سودا
اما علامت رمد خونی آنست که چشم گرم و سرخ و گران تر باشد و رمض بسیار کند و علامت
رمد صفرائی آنست که آماس و گرانی کمتر از آماس و گرانی خون باشد و رطوبت و رمض کمتر
آید و درد و خلیدن و خاریدن و سوزش و ضربان قوی باشد و علامت رمد سودائی
آنست که آرامیده تر و همه اعراض او ضد اعراض صفرائی باشد و رمض کمتر از صفرائی
کند و علامت رمد بلغمی آنست که چشم گران و تر باشد و همه اعراض دیگر ضد اعراض رمد
خونی و صفرائی باشد و انرا که رمد مرکب باشد علامتهاء خلطی که غالب تر و ظاهر تر باشد
و انرا که ماده از خون و بلغم مرکب باشد چشم برهم بگیرد و اگر برهم گیرد کمتر از ان گیرد اما
رمد گرم خونی و صفرائی سه نوع است یکی آنکه اندر چشمها آشفتگی پدید آید از سببی
بیرونی چون دود و گرد و نگریدن اندر آفتاب و مانند آن و این نوع آنست که چون سبب
زایل شود رمد نیز زایل شود و نوع دوم صعبتر از نخستین باشد و اسباب آن دو گونه
باشد یکی آنکه هر گاه که سببهای بیرونی که یاد کرده آمد بسیار و پیوسته گردد اثری قوی کند و
ماده را که اندر میان رگها و طبقهاء چشم باشد تباه کند و بجنباند دوم ماده تهاء فزونی که از
همه تن بر آید و دماغ بچشم فرود آید خاصه اگر این طبقه ضعیف باشد و دماغ و رگهای او و دیگر
طبقات چشم باشد و ماده را بدین طبقه فرستد و نوع سوم صعبتر از نوع دوم باشد
و بدی خلطها فزونی که باشد و آمدن بدین طبقه از طبقهاء چشم و علامت وی آنست که
سپیدی بلندتر از سیاهی باشد و باشد نیز که پلک آماس کند چنانکه پلکها برهم نتوان نهاد
و باشد که پلک بسبب ضعیفی آماس باز گردد و نوعی رمد است که سبب آن خشکی محض باشد
و علامتهاء وی آنست که چشم پاک باشد و اندر خواب چشم برهم گیرد گرفتنی آسان و بی الم

ونوعی دیکر است از رمد که تب غب رنجه دارد و مدت آن هفت روز باشد و رمد با تب نادر
باشد و آنرا که با رمد تب آید خاصه اندر تابستان رمد زود زایل شود و آنرا که با تب رمد صعب
شود نشان آفتی بزرک باشد علاج اما نوع نخستین را یعنی آنرا که سبب رمد دود یا کرد یا غیر
آن باشد بمنع سبب مشغول باید بود از بهر آنکه چشم عضوی نازک و حساس است و را از همه
داروها صیانت باید کرد و این نوع رمد بمنع سبب زایل کردد و مدت برادترین او سه روز باشد
ونوع دوم و سیوم را نخست باستفراغ و پاک کردن دماغ مشغول باید بود و آنرا که سبب خلطی
دموی باشد یا مرکب باشد از خون و صفرا یا از خون و سودا یا از خون و بلغم ابتدا به فصد
قیفال باید کرد و باندازه قوت و در خورد عمر و فصل سال خون بیرون باید کرد و آن مقدار که
اندر فصد بیرون خواهند کرد بچند کرت بیرون باید کرد چنانکه معلوم است از بهر آنکه اندر
رمد غرض از فصد دو کار باشد یکی آنکه لختی خون کمتر کنند دوم آنکه ماده را جذب کنند و جذب


فصد بدین طریق باشد و اکر حاجت آید که از پس فصد استفراغی کنند بطبوخ هلیله و مانند آن
چون خیارشنبر و ترنکبین و بنفشه و شکر و نقیع هلیله و خرما هندی و شیرخشت و از طعامها
غلیظ و از شراب و از شوری و تیزی و از سرکه و از جماع پرهیز باید کرد و جیب کشاده باید داشت
و بالین بلند کردن و میوهاء ترخرانی و امرود نشاید خورد و نی شکر زیان دارد از بهر آنکه اندر
معده تری کند و اشک فزاید و بسیار آمدن اشک چشم را زیان دارد و سر و چشم اندر پیش داشتن
و چیزی زرف نکاه کردن و سخن بسیار کفتن و بانک داشتن و قی کردن زیان دارد و معده از
طعام خالی داشتن نباید و ممتلی کردن نشاید و مسکن او غایت تاریک باید و فرش کبود یا ازرق
باید یا سیاه و هر بامداد شربت شراب بنفشه و شراب نیلوفر و شراب انار ترش و آب تخمها خوردن
و اکر این شربتها با شراب خشخاش خورد سر و چشم را خنک کند و بخواباند طریق تدبیر استفراغ
و پرهیز اینست و تدبیر چشم و داروها که اندر کشند بدین جمله باید کرده شود و باید دانست
که تدبیر صواب تر اندر علاج این هر دو نوع آنست که نخست شیافی سازند از داروئی که ماده را

از چشم باز کرداند و بتازی انرا رادع کویند و داروئی که رطوبتها را کم کند و بتازی انرا ناشف
کویند و مخفف نیز کویند و داروئی که مزاج چشم را باعتدال باز آرد و بتازی انرا معدل کویند
این سه نوع داروها را ترکیب کنند تا رادع ماده را از سر چشم فرو و می آرد و ناشف تری را
کمتر کند و معدل مزاج چشم را معتدل کرداند تا قوت بدو باز آید و فضله را که اندروی کرد آید
دفع کند و از داروهاء مرکب که اندروی این منفعتها یافته شود شیافی است که انرا بریوما کفته اند
یعنی که اندر یک روز چشم را درست کند و بلغت سریانی بریوما کفته اند و ترکیب این شیاف از دو
کونه سازند یکی آنکه اندروی داروهاء قابض و رادع بیشتر باشد دیکر آنکه اندروی داروهاء
معتدل بیشتر باشد که تحلیل کند باعتدال و طریق بکار داشتن وی آنست که آنرا که اندروی داروها
قابض بیشتر باشد بسپیده خایه مرغ یا بشیر زنان بسایند یا بطبیخ حلبه و رقیق تر بکار دارند و آنرا
که قابض اندروی کمتر باشد و با قابض داروهاء منضج و محلل نیز باشد غلیظ تر بکار دارند صفت
شیاف بریوما که ماده را از چشم درست کند بکیرند شیاف مامیثا و انزروت از هر یکی هشت درم
سنک زعفران دو درم کثیرا یک درم افیون نیم درم همه را بکوبند و آب باران بسرشند و بسپیده
خایه مرغ حل کنند و بکار دارند نسخه دیکر بکیرند کل ترپانزده درم سنک زعفران هشت درم
افیون و سنبل از هر یکی دو درم سنک صمغ عربی هشت درم سنک باب باران بسرشند نسخه دیکر
سرهند اصفهانی مغسول و قلیمیا زر از هر یکی هشت درم سنک مس سوخته مغسول چهار درم
دو درم مر و اقاقیا از هر یکی دوازده درم سنک افیون یک درم همه را بکوبند و بسایند نرم و
بسپیده خایه مرغ بسرشند و نکاه دارند بوقت حاجت بشیر زنان حل کنند و شیافهاء دیکر که اندر
نوع ثالث مخصوص تر است و روی ابیض است که نخست آن بکار باید داشت و چون آماس کمتر
شود روی اصفر بکار داشتن صفت روی ابیض قلیمیاء سیم و اسفیداج و صبر از هر یکی ده درم
سنک کل سپید تازه هشت درم نشاسته سی درم افیون ده درم سنک کثیرا بیست درم سنک
صمغ عربی چهار درم بآب باران بسرشند صفت روی اصفر بکیرند سنبل هندی و کل سرخ و

صبر از هر یکی بیست درم سنگ تخم فیک یک درم زعفران چهار درم و نیم عصارهٔ مامیثا
بیست درم انزروت شصت درم افیون دو درم کثیرا و نشاسته از هر یکی ده درم آنرا که
اندر ابتدا درد صعب بوده باشد این شیاف بسیار بباید کشید و آنرا که سهل‌تر بوده باشد
دو بار یا سه بار بیش نباید کشید و بعد از آن چشم را بطبیخ حلبه و طبیخ اکلیل ملک و طبیخ
بابونه می باید شست و اسفنجی بدان تر کرده و گرم کرده بر پشت چشم می باید نهاد صفت
ضماد دیگر که اندر آخر رمد صعب بکار باید داشت بگیرند اکلیل ملک بیست درم سنگ
زعفران چهار درم سنگ کشنیز نوزده درم سنگ زردهٔ خایهٔ مرغ سه عدد نان میده
که اندر مسحوج آغشته باشند ده درم سنگ همه را بکوبند و چون مرهمی سازند و بکار دارند
و آنرا که هنوز دردی مانده باشد اندکی پوست خشخاش با این ضماد بیامیزند و اما طلیها
که نخست بکار باید داشت تا ماده از چشم باز دارد و از صمغ و صبر و زعفران و شیاف مامیثا
و حضض باید ساخت و بر پیشانی طلی کردن و آنرا که ماده سخت گرم باشد طلی از عصارهٔ خرفه
و عصارهٔ آبی و پست جو و اسبغول و آب عنب الثعلب و سپیدهٔ خایهٔ مرغ باید ساخت و باقی
آنرا که ماده سخت سرد باشد طلی از جندبیدستر و زعفران و روت و راسن باید ساخت و
بزودی طلی کردن نافع بود و همیشه چشم را از رمص پاک می باید کرد خاصه از رمص خشک که پارها
خرد باشد و ریزهٔ آن بچشم اندر شود و بخلد و طریق پاک کردن آن چنان باشد که بغبهٔ نرم بر سر
میلی باریک بپیچند و بدان بغبه ریزهٔ رمص را بر میدارند و بباید دانست که رمص خشک نشان
خامی و دیر پختن ماده باشد و پارهای بزرگ از رمص خشک بهتر از پارهای خرد باشد و
طریقی دیگر صواب اندر همه علاج انواع رمد گرم آنست که نخست سپیدهٔ خایهٔ مرغ اندر چکانند
از بهر آنکه درد را بنشاند و تیزی مادهٔ سوزاننده را از سوزانیدن باز دارد و شیر زنان
همچنین درد نشانست لکن اندر وی قوتی زداینده است و لعاب دانهٔ آبی شیرین و صمغ هم درد نشان
است و هم درد نشان و شیاف ابیض بشیر زنان سوده اندر ابتداء رمد سود دارد صفت

شیاف ابیض بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درم سنگ صمغ عربی چهار درم سنگ و اندر
بعضی نسخه‌ها پنج درم سنگ افیون و کثیرا از هر یکی یک درم سنگ همه را بسپیدهٔ خایهٔ مرغ
بسرشند چنانکه رسم است صفت ذروری که از پس شیاف ابیض بکار دارند بگیرند پوست
خایهٔ مرغ و آنرا بآب و نمک درست بشویند و پوستهای باریک از وی دور کنند پس بآب
خوش بشویند تا شوری از وی بستانند و بخرقه اندر کنند و بمالند تا اگر پوستی اندر وی مانده
باشد جدا شود پس اندر سایه خشک کنند و بسایند تا چون غباری شود و بکار دارند و از
تدبیرهائی که ماده را بدان تدبیر از چشم باز دارند تدبیر صواب آنست که پس از آنکه استفراغها
کرده باشند پیوسته چند ذرهٔ توتیاء پرورده بر گوشهٔ چشم از سوی بینی نهاده دارند صفت
پروردن توتیا بگیرند توتیاء کرمانی نیک و بکوبند و ببیزند و او را اندر هاون بآب خوش همی
مالند و میسایند مدت ده روز و هر روزی آنرا بشویند و تصویل کنند و آب تازه کنند و
می سایند و پس از ده روز خشک کنند و بکار دارند و باید که معلوم باشد که این توتیا پیش از استفراغ
بکار داشتن سخت زیان دارد و اندر مدت تزاید مرض هیچ ذروری که اندر وی عنزروت
باشد بکار نشاید داشت و جهد باید کرد تا خداوند رمد بروز هیچ نخسپد تا بشب اندر خواب
شود و مادهٔ رمد اندر خواب پخته گردد و آنرا که بشب خواب نباشد درد و رنج زیادت یابد
از بهر آنکه بروز بسبب گرمی هوا روز بخارهای دخانی از تن او بتحلیل خرج میشود و شب بسبب
خنکی هوای شب مسام بسته شود و بخار تحلیل نکند اندر تن بماند و بسر و بچشم بر آید و رنج نماید
بدین سبب اسفرغمهاء سرد و تر چون بنفشه و نیلوفر و گلاب و شمامهائی که از لفاح و افیون
و مانند آن سازند می بویاند تا بشب خواب یابد و آنرا که از پس پاکی تن مادهٔ رمد از فرود آمدن
بچشم باز ایستد ضمادی باید ساخت از بنفشه و نیلوفر و کسنه و گل سرخ بر چشم نهادن و طلیها
که پیشتر یاد کرده آمده است بر پیشانی و صدغها مالیدن و چشم را بآب سرد شستن سخت
زیان دارد ماده خام بماند و دیر تحلیل پذیرد و هرگاه که ماده از فرود آمدن بایستد چیزهاء

قابض و محلل بکار دارند چون شیاف ابیض که در وی انزروت نباشد صفت آن بگیرند
اسفیداج ارزیز هشت درم سنگ انزروت پرورده بشیر خر و کثیرا و افیون از هر یکی یک
درم سنگ صمغ عربی چهار درم سنگ بآب باران بسرشند و شیاف کنند و بوقت حاجت بآب
خوش بسایند و اندر کشند و از پس آن ملکاناکه اندر علاج ورد بیج یاد کرده آمده است بکار باید
داشت و بهترین طریقی اندر بکار داشتن ذرور آنست که ذرور بهر دو گوشهٔ چشم اندر کنند و
آنرا که از پس استفراغ و پرهیز صادق و تدبیرهاء صواب درد و ربج بر حال خود باشد و سرخی
و سیلان هم بر حال خویش نشان آن باشد که ماده اندر طبقها چشم گرفته است توتیا و اسفیداج
و نشاسته کشیدن و طلی کردن رطوبتها بد را نشف کند و آنرا که آماس مانده باشد اقاقیا و مس
و زعفران و مس سوخته و صبر طلی کردن تا ماده را باز دارد و باقی آماس را تحلیل کند و هرگاه
که سیلان رطوبتها و رمص خشک و برهم گرفتن پلک زایل شود نشان آن باشد که ماده بخته شد
و رمد اندر انحطاط افتاد شیاف احمر لین کشیدن و بگرمابه شدن سود دارد و اگر احمر این جند
کرت بکار دارند و رمد زایل نشود باحمر حاجت آید و پس از همه سرمهٔ اغبر که اندر بابها گذشته
یاد کرده آمده است می باید کشیدن و آنرا که با این همه تدبیرها مدت دراز گردد و تمام زایل نشود
بباید دانست که پلک چشم جرب دارد علاج جرب باید کرد و آنرا که مادهٔ رمد بلغم غلیظ باشد که
باد غلیظ علامتهایی که اندر اول باب یاد کرده آمده است ظاهر باشد علاج وی آنست که
استفراغ بلغم کند و تدبیر لطیف فرماید و نخست اندر چشم سادنج مغسول میکشند و بآب نیم
گرم میشویند و هرگاه که مدت برآید و رمد نگردد شیاف احمر لین باید کشیدن و از پس اولی
در سرمهٔ اغبر کشیدن سود دارد و بکار داشتن داروهاء محذر اندرین نوع درد و صعوبت
فزاید و گرمابه و شراب صرف سپید و تریاق فاروق خوردن و طلی کردن سود دارد و آنرا که رمد
بادناک باشد و با درد گاورس گرم کرده بر نهادن و گرمابه بکار داشتن سود دارد و آنرا که مادهٔ
رمد خلط سودائی باشد علامت وی آنست که چشم پاکیزه باشد و بس سرخ نباشد و پلکها

برهم کمتر گیرد و رمص اندک کند و رخسار و حوالی چشم بسیار خارد و حکالان این نوع را رمد
خشک گویند علاج وی آنست که نخست تن و دماغ از مادهٔ سودا پاک کند و گرمابه بکار دارد
و سرمها که الحتی بسوزاند و آب از چشم بدواند می کشند و حکالان این سرمها الادویة المصاحه
گویند یعنی داروهاء مکنده و فصد اندرین مکروه است و آنرا که ماده مرکب باشد علاج
دشوارترست و صواب تر آن بود که باستفراغ و پاک کردن تن و دماغ مشغول باشند
و خلطی که غالب باشد تن از آن پاک کنند و بباید دانست که طبع نرم داشتن و استفراغ کردن
اصلی بزرگ است اندر علاج رمد و بقراط از بهر این گفت اذا کان رمد فاعرض له درب
فانه محمود میگوید هر که را رمد باشد و طبع او شکسته شود بسند بد است این از بهر این
گفت که اسهال ماده را از بالا فرود آورد و بدین سبب اولیتر آنست که پیوسته طبع نرم دارند
و باندازهٔ قوت استفراغی میکنند و قوت نگاه میدارند و بسیار باشد که رمدهاء مرکب باستفراغ
مجرد زایل شود و بباید دانست که اندر زمستان و مزاج سرد و شهرهاء سرد رمد صعبتر و
درازآهنگ تر باشد و معالج او بیمار باید که ملول نشود و طریق صواب را ملازم باشند از بهر
آنکه سرما طبقها چشم را متکاثف کند و بدین سبب ماده نپذیرد و نوعی رمد است که آنرا ماشرا
گویند و بحقیقت رمد نیست و حکالان آنرا رمد نگویند ماشرا گویند و فرق میان هر دو آنست
که رمد خلنده با درد باشد و ماشرا از خلیدن و دمعه خالی باشد و باستفراغ زایل شود و بسیار
رمدهاست که بطلی ساکن شود و هم بطلی زایل نشود صفت طلی که آماس و حرارت و درد را بنشاند
بگیرند عدس مقشر و صندل سرخ و گل خشک و کافور همه را بآب گشنیز تر کنند و طلی کنند صفت
طلی دیگر صبر و شیاف مامیثا و حضض و زعفران و افیون و اقاقیا و طین ارمنی و صندل سرخ
از هر یکی جزوی راست همه را بآب بسایند و بآب عنب الثعلب طلی کنند طلی دیگر آماس گرم را
و شرناق را سود دارد بگیرند گل سرخ خشک و پوست انار شیرین و عدس مقشر همه را اندر
آب بپزند و بکوبند و بروغن گل چرب کنند و ضماد کنند نسخهٔ ضمادی که درد چشم خلنده را بنشاند

ورطوبتهاء گرم را باز دارد بگیرند کسنه و اندر آب بپزند و برگ نیلوفر و بنفشه با وی بکوبند
و بروغن گل چرب کنند و ضماد کنند و بسیار باشد که اندر سرما و برف رمد تولد کند علاج وی
آنست که گاه بپزند و سر ببخار آن دارند و گرمابه بکار دارند و بسیار باشد که سر بپوشید کان را بسبب
سردی زخم رمدی صعب [?] کند و علاج وی آنست که حقنه سازند از شبت و بابونه و روغن
ناردین و حلبه و روغن نرگس و روغن سوسن مالیدن و برده‌اء گرم بکار داشتن و جالینوس
میگوید اندر علاج رمد هیچ نافع تر از آن نیست که محجمه بر میان سر بنهند پس از آنکه استفراغها
کرده باشند و تن پاک کرده و هم جالینوس میگوید شراب رمدها خشک مزمن را سود دارد
و رمد خشک رمدی را گویند که چشم سرخ و خشک باشد و شراب از پس فصد باید و هم جالینوس
میگوید هر که را ماده از دماغ بچشم فرود می آید اگر اندر تن امتلا نباشد گرمابه بکار داشتن سود
دارد و آنرا که تن ممتلی باشد شراب و گرمابه خطری بزرگ است باب دوم از جزو چهارم
از گفتار دوم اندر طرفه و علاج آن طرفه نقطه سرخ باشد یا کبود که بر سپیده چشم افتد
و اسباب چهار است یکی آنکه بعضی رگها که اندر طبقه ملتحمه است بگسلد بسبب زخمی و آفتی
و آسیبی که از بیرون بر چشم آید و خون ظاهر شود دوم آنکه اگرچه رگها ملتحمه گسسته نشود بسبب
زخمی که بر چشم آید خون ظاهر شود سوم آنکه بی زخمی و آسیبی که بچشم رسد بسبب گرمی و تیزی خون
اندر ملتحمه خرابی تولد کند و آن خراج سر کند چهارم آنکه بقوت قی پدید آید علاج اگر که هم باشد
که بسبب زخمی آماسی تولد کند یا تولد کرده باشد نخست رگ قیفال زنند و اندر چشم شیر زنان
اندر چکانند و اگر آماس بزرگ بود و چشم سرخ باشد سپیدی خایه مرغ اندر چکانند اندکی رقیق تر
باشد و ضمادها رادع بر نهند و اگر آماس نباشد نخست شیر زنان اندر چکانند از پستان و خون
که اندر پرها خرد بود و اندر زیر جناح کبوتر بچه و خون مرغی که آنرا بتازی سعی گویند گاهی خون
مجرد بگل ارمنی و گاهی با رخام که اندر گرمابه یابند چکانیدن سود دارد و اگر کبوتر بچه را بگیرند و زیر
جناح او رگ زنند و خون او اندر چکانند سودمند باشد و اگر بدین علاج تحلیل نپذیرد کند و سود

باشیر زنان آمیخته اندر چکانند و اگر نیز کفایت نباشد آب نانخواه و آب نمک اندرانی اندر
چکانند و اگر این نیز کفایت نباشد سعتر و زوفای خشک اندر آب بپزند و اسفنجی بدان
آب تر می کنند و بر سر مینهند اگر بدین نیز زایل نشود آب ترب اندر چکانند و پوست ترب
و مویز اندکی [?] سرگین کبوتر بر پشت چشم همی نهند و اینکه بسبب زخمی طبقه ملتحمه دریده باشد
زیره و نمک بخایند و آب آن اندر چکانند و زرنیخ سرخ بسایند و اندر آب افکنند و بشورانند
و آن آب را گرم کنند و صافی کنند قطره قطره از آن آب نیم گرم کرده اندر چکانند طرفه را زایل کند
و کندر و سرگین گاو دود کنند و چشم بدود آن دارند طرفه را زایل کند صفت شیافی که طرفه را
زایل کند بگیرند شادنج عدسی مغسول سه درم سنگ مس سوخته دو درم بسد و مروارید
ناسفته از هر یکی درم و نیم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی دو درم و نیم فوفل چهار دانگ و نیم اسفیداج
ارزیز یک درهم زرنیخ سرخ و دم الاخوین و زعفران و کهربا از هر یکی نیم درم همه را بکوبند نرم
و ببیزند و بخون جوزه مرغ خانگی بسرشند و شیاف کنند و بشیر زنان بسایند و اندر چکانند و
آنرا که بسبب طرفه سر و گردن حرارتی باشد بشیاف ابیض و شیاف لینار علاج کنند صفت شیافی که
طرفه را ببرد و سپیده چشم را که ازرق [?] باشد زایل کند بگیرند قلیمیاء زر و مس سوخته از هر یکی دو درم
سنگ دم الاخوین و بسد و مروارید از هر یکی چهار درم سنگ کثیرا و مر و زعفران و نشاسته
و زرد چوبه و اقاقیا از هر یکی دو دانگ زرنیخ سرخ و شکر طبرزد از هر یکی نیم درم سنگ شیاف
کنند چنانکه رسمست نسخه شیافی دیگر که طرفه را زایل کند بگیرند زرنیخ سرخ و مر و کندر و زعفران
از هر یکی راست راست بکوبند و ببیزند و شیاف کنند و با آب کشنیز تر بسایند و اندر چکانند
و سرکه و گلاب آمیخته نیمانیم جوشانیدن و چشم ببخار آن داشتن و مویز منقا اندرون نکرده
و برگ عنب الثعلب و صبر و نمک سپید و سرکه ضماد کردن طرفه را زایل کند و شیاف احمر این
کشیدن سود دارد و اکلیل الملک و دم الاخوین و بیخ سوسن و زعفران و عدس مقشر و روغن
گل و زرده خایه مرغ ضماد کردن سود دارد والله اعلم باب سوم اندر علاج چشمی که

چیزی اندر وی افتاده باشد و درد و کوری رسیده باشد شیر زنان و آب خویش صافی در چکانیدن
اثر درد و کوری از چشم زایل کند پاره اندر افتاده باشد و ظاهر نشود پلک را باز کرده اند تا ظاهر آید
شود و بسر میل برکارند یا خرقه کتان نرم بر انگشت پیچند و بدان بردارند یا بر پلک مالند تا زایل
شود و اگر چیزی درشت چون پاره از سر خوشه گندم یا جو اندر پلک یا اندر سپیده چشم گرفته باشد
آنرا بآلتی که آنرا جفت گویند بردارند و بر اثر آن شیر زنان که سپیده خایه مرغ اندر چکانند سود مند
باشد باب چهارم از جزو چهارم از گفتار دوم اندر ظفره و علاج آن ظفره لفظی
تازیست پارسی او ناخنه است و این ناخنه غشای فزونیست غلیظ و گوهر او عصبانیست و
همچون ناخن است از بهر آنکه اندر چشم است و پیوسته تر باشد نرم تر از ناخن است و از گوشه
چشم روید و بیشتری از بن گوشه روید که از سوی بینی است و بر طبقه ملتحم گسترده شود و باشد
تا بکناره سیاهی چشم رسد و نا بسند باشد تیرگی بر سیاهی کنند و دیده را بپوشد و بینائی باز دارد
و باشد که از هر دو باز دارد و آنچه سپید و رقیق باشد علاج آن سهل تر باشد و آنچه صلب
و سرخ باشد علاج آن دشوارتر باشد علاج اما آنرا که نو پدید آمده باشد و سپید و رقیق باشد
داروهای زداینده چون مس سوخته و ملقدلس و نوشادر و ملح اندرانی و زهره بز و سرمه
روشنائی و شیاف اخضر و شیاف قیصر و شیاف دیناروگون و باسلیقون الحاد زایل کند لکن باید
که معلوم باشد که سرمه ها و داروهای زداینده از داروهای معفن خالی نیست و داروی معفن و نفاذ
طبقات و اجزای چشم را بسوزد و زیان دارد جالینوس میگوید بیخ سوسن ناخنه ضعیف را زایل
کند و کندر سوده از جمله داروها سبک و نیم معرفتامت از ابستانند و یک ساعت اندر آب کم
کنند پس آن آب را بپالایند و بچشم اندر کشند و انگبین با زهره بز داروی نافع است و آنچه غلیظ
و صلب و دیرگاهین باشد علاج آن بدست کاری باید کرد و طریق وی آنست که نخست استفراغ
فرمایند و تن را و جانب دماغ را پاک کنند و هر گاه که دست کاری خواهند نخست ناخنه را از روی
طبقه ملتحم جدا کنند و این جدا کردن را بتازی کشط گویند و سلخ نیز گویند و این کشط برفق باید کرد

ظاهر ملتحم را مجروح نکنند و این چنان باشد که نگاه کنند تا ناخنه بر ملتحم رسته است که تا اگر رسته نباشد
آسان تر باشد ناخنه را بصناره بردارند و بناخن برای ببرند و جهد کنند تا از ناخنه بقیتی نگذارند
تا دیگر باره نروید و نگاه دارند تا بگوشت که اندر گوشه چشم است آسیب نرسد تا دمعه تولد نکند
و فرق میان ناخنه و گوشت گوشه چشم آنست که ناخنه سپید است و صلب و گوشت سرخ است
و نرم و اگر ناخنه بر ملتحم رسته باشد بموی اسب یا بابریشم خام وی را از ملتحم جدا کنند و اگر
ممکن نشود پر مرغی بگیرند و بن او اندر زیر ناخنه کنند و او را بدان از ملتحم جدا کنند و اگر این
نیز دشوار گردد ابن جدا کنند و اگر منفذ نباشد و همه کنارهای ناخنه بر ملتحم رسته باشد
بسر ناخن برای که با آلتی دیگر اندر یک پهلوی ناخنه منفذی بکنند چنانکه جهت با آلتی دیگر که
آنرا شاید اندر وی گذار یابد و ناخنه را بدان آلت کشط کنند برفق سر ناخنه را بصناره بردارند
و ببرند و نمک و زیره بخایند و آب آن اندر چکانند تا داغ شود پس زرده خایه مرغ و روغن
بر پشت چشم نهند تا سوزش را بنشاند و بفرمایند تا هر وقت حدقه را همی جنبانند که پلک بر ملتحم
نروید و با شیاف زیره و نمک خاییده اندر چکانند و از پس سه روز باسلیقون و روشنائی
و غیر آن میکشند تا بیخ ناخنه را پاک کنند و بسیار باشد که ناخنه را از ملتحم تمام کشط نتوان کرد
صواب آن باشد که آنچه کشط توان کرد کشط کنند و ببرند و باقی را که بماند بباسلیقون
و غیر آن علاج کنند و سرمه روشنائی و شیاف و هر چه بچشم اندر کشند از پس کوما بر باید کشید
و باید دانست که طبقه ملتحم صلب است هم چون عضروفی صناره اندر وی نیاویزد و اگر
اندر وقت کشط ناخنه و سبل صناره اندر ملتحم او بند اندر چیزی نرم او ببرد آن علت و بیماری
صفت روشنائی سبل را و ظفره را و جرب و دمعه را و تاریکی چشم را سود دارد و سپیدی
بر گیرد بگیرند سادنج عدسی مغسول و مس سوخته و قلیمیاء سیم و نمک هندی و بوره ارمنی
و زنگار و دار فلفل از هر یکی چهار درم سنگ فلفل سپید و فلفل سیاه و کفک دریا از هر یکی
هشت درم سنگ صبر سقوطری و سنبل هندی و قرنفل از هر یکی چهار درم سنگ زنجبیل

وآملہ از هر یکی دو درم سنك وزعفران ونوشادر از هر یکی درمی ونیم همه را بکوبند وببیزند
وبکار دارند عدد داروها هفده است صفت باسلیقون طفره را وضعیفی چشم را وانتشار
وفرود آمدن آب را وخارش را واماس پلك را سود دارد بکیرند زنجبیل وماميران وفلفل ودار
فلفل از هر یکی دو درم سنك سادنج عدسی مغسول وکفك دریا وتوتیاء هند حجر بصری وکحل
اصفهانی مارقیشتاء ذهبی وقلیماء ذهبی وقلیما سیم وقلیمیاء زر از هر یکی پنج درم سنك سادنج
هندی سه درم سنك عدد داروها بیست ویکست نسخهٔ شیاف قیصر بکیرند سادنج عدسی مغسول
دوازده درم سنك صمغ عربی ومس سوخته از هر یکی شش درم سنك قلقطار سوخته وزنکار از
هر یکی دو درم سنك همه را بکوبند وبشراب انکوری کهن کرباب بادیان تر بسرشند وشیاف کنند
وعدد داروها پنج است نسخهٔ شیاف زنکار طفره را وسبل را وجرب را سود دارد بکیرند
زنکار یك درم سنك هلیله زرد نیم درم توبال مس وروی سوخته از هر یکی چهار دانك مرصافی
نیم درم زعفران دانکی نشاسته وصمغ عربی وکثیرا وسپیدهٔ ارزیز از هر یکی یك درم دار فلفل
دو دانك عدد داروها یازده است صفت داروی سرشته طفره را وتاریکی چشم را و
سپیدی را سود دارد بکیرند سنك مغناطیس وزنکار ومدس واشق از هر یکی چهار درم
سنك زعفران دو درم سنك انکبین چندانك داروها بسرشند چنانکه رسم است صفت
داروی دیکر نرم تر بکیرند قلقند یك درم نوشادر یك درم سنك صمغ نیم درم همه بکوبند
وبشراب کهن بسرشند وشیاف کنند باب پنجم از جزو چهارم از کفتار دوم اندر
اسفاح ملتحمه اسفاح لفظی تازیست پارسی او برمیده شدن واماسیدن است واین علت
چهار کونه باشد یکی آنکه مادهٔ او باد باشد وعلامت وی آنست که چشم کرانی کند واکر انکشت بر نهند
واکر انکشت در وی نشیند واثر انکشت یکساعت بماند کونه سوم آنکه مادهٔ او فضله باد ناك
باشد وعلامت وی آنست که اکر انکشت بر نهند زود فرو نشیند وزود بجای باز آید ودرد
وضربان نباشد وبلون خویش باشد کونه چهارم از جنس سرطان باشد وماده او فضله غلیظ وسودائی

باشد علامت وی آنست که آماس صلب ذلی درد باشد ورنك تیره باشد واین علت هم اندر طبقه
ملتحمه باشد وهم اندر پلك افتد وکاه باشد که بر تمید کی تا بابرو بر آید وتا برخسار فرود آید اما آنچه
اندر پلك افتد واندر طبقهٔ ملتحمه افتد با دمعه باشد وبعضی بی دمعه باشد وآنچه اندر پلك افتد بعضی
بی دمعه باشد علاج اما اکر نخستین را که مادهٔ او بادست از اول که پدید آید هیچ علاج نشاید کرد
از بهر آنکه زود تحلیل پذیرد واکر روز دوم وسوم هنوز مانده باشد تدبیر لطیف باید فرمود وی
با بکرم می باید شست وکونه دوم وسوم را علاج همچون علاج آماس باشد نخست استفراغ کردن
وضمادها محلل ومنضج وسرمهاء محلل که اندر علاج رمد یاد کرده آمده است بکار داشتن لکن
داروهاء قابض ورادع هیچ بکار نباید داشت وشیاف احمر این وکرما بر اندر هر دو سودمند است
صفت ضمادی محلل بکیرند بابونه وبنفشه ونیلوفر اندر آب بپزند وچشم بدان آب میشویند واسفنج
کربنه بدان تر میکنند وبر چشم می نهند وانرا که حاجت باشد اکلیل ملك با این داروها یار کنند وصبر
حل کرده بر پشت چشم طلی کردن وآب او اندر چشم کشیدن ماده را از چشم باز دارد وچشم را پاك کند
وکونه چهارم را علاج همچون علاج صلابت سودائی باشد وضمادهاء مسکن ومحلل بکار داشتن
چنانکه اندر علاج سرطان وآماسهاء سودائی یاد کرده شود انشاالله صفت شیاف خلوقی
بادها را ببرد وکند ونفخ زایل کند بکیرند شش مس سوخته سه درم سنك اقاقیا دو درم کثیرا وصمغ
وزعفران وسنبل از هر یکی یك درم سنك همه را بکوبند وباب باران بسرشند وشیاف کنند
عدد داروها ششست نسخهٔ شیاف اسود بادها را که اندر پلك وطبقهٔ ملتحمه باشد زایل کند
بچشم اندر کشند واز بیرون طلی کنند بکیرند مس سوخته یك درم سنك ونیم صبر وزعفران نیم درم
سنك مروارید وبسد از هر یکی یك درم سنك افیون یك درم ونیم اقاقیا پنج درم سنك شیاف
ماميثا نیم درم همه را بکوبند وباب بادیان شیاف کنند عدد داروها هفت است صفت شیافی
که از بیرون طلی کنند بکیرند مس سوخته دو درم سنك ونیم زعفران نیم درم سنك مروارید
وبسد وسنبل ومر از هر یکی یك درم سنك افیون دو درم سنك ونیم اقاقیا سه درم سنك همه

داروها هشت است باب ششم اندر صلب شدن ملتحمه و انرا بتازی حسا الملتحمه
گویند بسیار باشد که طبقهٔ ملتحمه سخت شود و چشم بدان سبب در جشم خانه نتوان گردانید و همه
حرکتهاء او نا ممکن کردد و طبقهٔ ملتحمه طرانجیده سرخ و خشک و با درد باشد و چون از خواب بیدار
شود جشم دشوار تواند کشاد و گاه باشد که اندر گوشهٔ جشم رمص خشک گرد آمده باشد و سبب
این علت خلطی خشک و غلیظ باشد علاج نخست طبع را نرم باید داشت و پیوسته اندر گرمابه رفتن
و سر بنجار آب گرم داشتن و اسفنج باب گرم تر کردن و بر جشم نهادن و آب گرم در جشم همی چکانیدن
و هر شب سپیدهٔ خایهٔ مرغ با روغن گل گرباسه بط بر پشت جشم نهادن و از طعامهاء سرد پرهیز
کردن و روغن شیر نخست تازه بر سر نهادن و داروهائی که اشک آرد اندر کشیدن چون برود جرم
و باسلیقون و شیاف احمر لین و کحل رو سرمهٔ روشنائی باب هفتم اندر خاریدن طبقهٔ ملتحمه
سبب خاریدن جشم فضلهٔ باشد شور بطبع بوره و اشک سخت شور باشد و لون پلک و لون طبقهٔ
ملتحمه بسرخی گراید و بسیار باشد که از ضعیفی و صبعی خارش پلک ریش کردد علاج نخست طبع نرم
باید داشت و هر بامداد اندر گرمابه رفتن و طعام نرم خوردن و از طعامهاء تیز و شور پرهیز کردن
و داروهائی که اشک آرد کشیدن والله اعلم باب هشتم از جزو چهارم از گفتار دوم اندر سبل
سبل علتی است که رگهاء جشم را سرخ و ممتلی کرداند از خون غلیظ و اندر جشم خارش پدید آید و این
علت دو گونه است یکی اندر رگهاء باطن ملتحمه سرخ و ممتلی کردد و از ظاهر طبقه قرنیه غشای همچون
ابری سرخ فام پدید آید و اندر جشم و میان دو ابرو سوزش پدید آید زند دون و عطسه متواتر شود
و آفتاب نتواند دید و اشک روان باشد و اندر قعر جشم ضربان کند گونهٔ دوم که بر ظاهر ملتحمه رگها
سرخ و ممتلی بر خیزد و بر ظاهر طبقهٔ قرنیه غشای چون دودی پدید آید و هر رخسار سرخ شود
و اندر ابروان حرارتی و المی پیوسته باشد و خداوند علت نه آفتاب تواند دید و نه چراغ و هر گاه
که پلک فرو سو بن سوی خویش کشد چنان نماید که رگهاء سبل از روی ملتحمه می بر خیزد و سبب این
علت امتلاء دماغ باشد و بزرگی رگهاء جشم و بسیار باشد که سبب سبل افراط کردن باشد اندر

علاج رمد گرم و طلیها و ضمادها و تدبیرهاء تری فزاینده تا ماده بدان سبب غلیظ کردد و تحلیل
نتواند پذیرفت علاج از جهت گونه نخستین ابتدا رگ قیفال کشادن باید و استفراغ کردن و
ایارج فیقرا و حب قوقایا و از پس استفراغ کردن بابکامه و ایارج فیقرا و مانند آن و عطسه
آوردن پس تدبیر قوت دماغ کردن به بوی عنبر و لادن و غیر آن و از طعامهاء که بخار بر دماغ دهد
پرهیز باید کرد و چون باقلی و عدس و سیر و پیاز و گندنا و طعامهاء سرد و غلیظ چون ماهی و گوشت
گاو و خمیر و شیر و هرچه از وی سازند و شیرینی زیان دارند و از گرد و دود و غیره حذر باید کرد
و جماع نشاید بست و بسیار گفتن و بانگ برداشتن و بفروغ آتش نگریدن زیان دارد صفت
داروئی که با سبل با وسدهٔ بینی را زایل کند بگیرند کندس یک درم صافی دو دانگ حضض مکی دانگی
و نیم صبر چهار دانگ همه را بکوبند و باب مرزنگوش بسرشند و حبها کنند همچون عدس سه
روز پیوسته هر روز یک حب بشیر زنان و روغن بنفشه حل کنند و بر بینی بر کشند یا اندر چکانند
نسخهٔ داروی دیگر کندش و قصب الذریره و گل سرخ از هر یکی راستار است هر سه بکوبند و نعد
نیم دانگ به بینی اندر دمند و مرزنگوش همی بویند و پس از آن سرمهٔ روشنائی و باسلیقون همی
باید کشید و انرا که با سبل حرارت رنجه دارد شیاف باید کشید صفت شیاف اسود بگیرند
اقاقیا مغسول و صمغ عربی از هر یکی هشت درم مس سوخته پنج درم مر و افیون از هر یکی یک
درم و نیم بآب باران شیاف کنند و رگ پیشانی و رگ گوش زدن سخت سود دارد گونهٔ دوم را
هم نخست رگ قیفال باید کشادن و تن پاک کردن و ایارج فیقرا و حب قوقایا بکار داشتن و
غرغره و عطسه پس از استفراغ او سخت نافع بود و اندر جشم داروهاء تیز که خون را رقیق کند و
رگها را پاک کند میکشیدن چون شیاف اخضر و باسلیقون و غیر آن و داروها چنان باید
که نخست پلک باز کرداند و باطن پلک را بدارو بخارند بسر میل و چون سوزش دارو فرو نشیند
ذرور رمادی اندر کشند صفت ذرور رمادی بگیرند ماميران یک درم سنگ توتیاء
پرورده و پنج سوخته پرورده و توبال مس مغسول و سرمهٔ اصفهانی پرورده از هر یکی ده

درم سنگ ممر رابکوبند و بکار دارند سبل را و جرب را و دمعه را سود دارد و از پس آنکه
دارو کشیده باشد و آسوده بکرمابه شوند و عود و عنبر دود میکنند و از آنکه با سبل رمدی گرم
پدید آید هیچ داروی سرد بدو نشاید برد و اعتماد بر استفراغ باید کرد و بر جذب ماده بجانب
پای و ذرور اغبر می کشیدن و زرده خایه مرغ بر پشت چشم نهادن و اگر چه رمد سخت ذرم باشد
بهیچ وجه شیاف ابیض ملکانا نشاید کشید و اقتصار بسادنج عدسی مغسول باید کرد نسخه
ذروری که سبل را سود دارد بکیرند سماق چندانکه خواهند و اندر آب صافی اغازند و ترشی
بستانند و بپالایند و صافی کنند و اندر آفتاب می نهند تا سطبر شود و شیافها کنند و بکار دارند
سبل را و رمد سود دارد صفت شیاف دینارگون سبل رقیق را برد اندر بکیرند زرد چوب
و سادنج مغسول و صبر و شیاف مامیثا را استاو است و شیاف کنند و اما سبل کهن را اندر چیر
بریدن است و بریدن از ابتدا آن لقط کویند و شرط این کار آنست که نخست فصد کنند و مسهلی
خورند چون لقط خواهند کرد بیمار را پیش خویش بنشانند و مرد استاد را بکویند تا چشم او را
بکشاید چنانکه لبهاء پلک باز کردد و این چنان بود که اندر کشادن چشم دو ابهام بر پلک فشارد
دارند و نهادی لب پلک بر حال خویش نگاه دارند تا اندک و بسیار آب پلک باز بکرد تا اندر بر
سبل از لب پلک هیچ بریده نشود و اگر بریده نشود پلک ملتحم رو بیاز بهر این کار می باید که اگر
چشم کشاید استاد باشد پس سبل را از سوی گوشه چشم که از سوی بینی است بصناره بر دارند و
از میان پلک بر سوی رگی دیگر بصناره دیگر بردارند و جهد کنند تا صناره از طبقه قرنیه دور
باشد و پلک نزدیک باشد و از گوشه چشم دیگر از سوی گوش است که دیگر بصناره سوم بردارند
و صنارها بدست چپ نگاه دارند و بدست راست ناخن برای بکیرد و نخست سبل را از زین
گوشه چشم بود که از سوی گوش است و هر بار که رگی بر دهد اندر زیر سبل کند و همچنانکه تا خند
را کشط کند تا همه رگهاء سبل از طبقه ملتحمه جدا بر داشته باشد بدین ترتیب از جانب پلک
فرو سوین او و بر دوم بدین ترتیب لقط کند چون فارغ شد نگاه کند تا بر ملتحمه هیچ رگی مانده است

ونشان

ونشان رگی که مانده است آن باشد که ملتحمه بکرداند اگر بجهت بچیزی باز آویزد رگی مانده باشد
و اگر بچیزی باز نیاویزد هیچ نمانده باشد پس زیره و نمک بخایند و آب اندر چشم او چکانند و زرده
خایه مرغ و روغن گل بر پنبه پاکیزه بردارد و بر پشت چشم نهد و رفاده بر زبر پنبه نهند و بعصابه بر
بندد و بفرماید تا هر ساعت چشم اندر پلک همی گرداند تا بر هم نروید و بپشت باز خسبد و دیگر
روز گل سرخ خشک اندر آب بجوشانند و چشم او بکشایند و بدان آب بشویند و میل را بروغن
گل چرب کنند و اندر چشم او بگردانند تا بدانند که پلک بر ملتحمه رستست کونه اگر رسته باشد شکافند
و دیگر بار آب زیره و نمک خاییده اندر چکانند و اگر نیز بر هم رسته نباشد از آب زیره اندر چکانیدن
چاره نیست سه روز تعلل همی کنند و از پس سه روز باسلیقون و مانند آن کشیدن کیرد تا بیخ سبل
پاک شود و اگر رمدی یا آماسی گرم پدید آید بعلاج رمد و علاج آماس مشغول شود پس بعلاج سبل
باز شود **باب نهم از جزو چهارم از گفتار دوم اندر ودقه** و ودقه آماسی باشد صلب بر
طبقه ملتحمه و این آماس بعضی را اندر آن گوشه چشم باشد که سوی بینی است و بعضی را اندر گوشه
دیگر باشد که از سوی گوش است و بعضی را اندر زیر پلک باشد و بعضی را آماسهاء کوچک باشد
گرد اگرد سیاهی بر شکل بزرده مروارید و رنگ این آماسها نیز مختلف باشد بعضی را سرخ و
بعضی را سپید و بسیار باشد که این علت اندر آبها رمد گرم پدید آید علاج تدبیر لطیف باید کرد
و ذرور ملکانا و وردی ابن علی کشیدن و اگر چشم سرخ باشد نخست شیاف ابیض انزروتی
که اندر علاج رمد یاد کرده آمده است سه روز می باید کشید پس ملکانا و غیر آن کشیدن و اگر
مدت دراز گردد و داروهاء تیز بکار داشتن چون باسلیقون و شیاف احمر حاد و مانند آن
صفت ورد بن علی بکیرند پوست خایه مرغ و بشویند و تصویل کنند چنانکه اندر علاج رمد یاد کرده
آمده است از این پوست خایه تصویل کرده ده درم سنگ سادنج شسته دو درم هر دو بیامیزند
و بکار دارند **باب دهم اندر دمعه** دمعه علتی است که پیوسته میگرید بی مراد اشک
می آید و این علت بعضی را لازم باشد و بعضی را عارضی اما آنچه لازم باشد دو گونه است یکی ما

زادی است دوم آنکه بسبب استقصاء دست کاری بدید آید که اندر بریدن ظفره کرده باشند
از گوشت و گوشهٔ چشم لختی با ظفره بریده و برداشته و مادر زادی را علاج نیست و آن دوم را
که از گوشت اندک مانده باشد و بیشتری بریده هم علاج نیست و آنرا که اندکی برداشته باشد
علاج یاد کرده آید و آنچه عارضی باشد هم دو گونه است یکی آنکه تبع بیماری باشد چون آماس دماغ
و تبهاء عفونی و خونی و حمی یوم سهری و گاه باشد که سبب دمعه علت تمدد باشد دوم آنکه
بسبب نقصان گوشت گوشهٔ چشم بدید آید و سبب این نقصان بعضی را بسیاری کشیدن
داروهائی باشد تیز که گوشت نازک را بخورد و بگدازد و بعضی را پاک کردن چشم بدستاجهٔ
درشت و دست بدو بسیار بردن و باید دانست که مبداء دمعه سه جایگاه است یکی رگهاکه
زندرون قحف دماغ است و رگهاکه اندر باطن پلک است دوم رگهاکه بیرون قحف دماغ است
سوم عضلهاء چشم اما آنرا که از رگهاء زندرون قحف دماغ آید و از رگهای پلک علامت وی
آنست که دمعه پیوسته باشد و عطسه بسیار آید و آنرا که از رگهای بیرون قحف آید علامت
آنست که رگهاء پیشانی و رگهاء صدغ متمدد و ممتلی باشد و آنرا که از عضلهاء چشم آید سبب
آن ضعیفی عضلها باشد و علامت آنست که چشم بیرون خاسته باشد و دمعه پیوسته باشد
و علامت عطسه بسیار باشد و این سه مبدا یاد کرده آمد هر سه این علت را اسباب
سابقه اند و سبب نزدیکتر و پیوسته تر نقصان گوشت گوشهٔ چشم است که از سوی بینی است
از بهر آنکه هرگاه که گوشت ناقص شود باقی از قوت آن نباشد که رطوبت ها را نگاه دارد و فرو
آمدن آب از چشم باز دارد و بر بینی باز گرداند بمنفذی که اندر بینی گشاده است از بهر این کار را
علاج اما آنرا که دمعه از زندرون رگهاء قحف آید نخست تن پاک باید کرد پس غرغره کردن و عطسه
آوردن و مزاج دماغ باعتدال باز آوردن و ببوی خوش قوت دادن و هر روز گرمابه رفتن
موی سر تراشیدن و زبس سرکه بر کردن حجامت کردن و آنرا که از بیرون قحف آید بر سر ضمادها
که رطوبتها را بچسپد همی باید نهاد چون غبار آسیا و کندر سوده و خاک او و آبی که از خار بفشارند

و همه چیزها

و همه چیزهاء قابض اندرین باب سود دارد و آنرا که سبب دمعه ضعیفی عضلهاء چشم باشد
داروهاء قوت دهنده و تحلیل کننده می باید کشید چون برود حصرم و باسلیقون و روشنائی
و آنرا که سبب دمعه نقصان گوشت گوشهٔ چشم باشد علاج ذرور اصفر است و صبر و دود کندر
و شیاف مامیثا و زعفران مفرد این همه گوشت باز رویانند و بهتر آن باشد که نخست چشم را بشراب
انگوری بشویند پس اندکی صبر اندر گوشهٔ چشم کنند و برگ بنگ که بتازی بنج گویند اندر شراب
انگوری پخته پختنی نیک بر چشم نهادن علاجی سودمند است و اگر اسفنج را بشراب انگوری تر می
کنند و پیوسته بر سر می نهند سود دارد و اگر شب یمانی اندر شراب افکنند و بر نهند اثر آن خوب
باشد و علامت وی آنست که رگهاء چشم غلیظ و ممتلی و سرخ باشد و حرکتهاء چشم زود زود
و سبک باشد و اشک گرم بود و رقیق بود و گاه باشد که رگهاء چشم باریک و ناپیدا باشد و چشم
سپید و حرکتهاء او آهسته و اشک سرد و غلیظ باشد صفت سرمه که خداوند مزاج گرم را
سود دارد بگیرند شادنج عدسی مغسول و توتیاء مغسول و مارقیشا از هر یکی یک درم سنگ
بسد و مروارید از هر یکی نیم درم سنگ شیاف مامیثا و صبر از هر یکی دانگی و نیم بکار دارند نسخهٔ
سرمه که خداوند مزاج سرد و تر را سود دارد بگیرند بلیله یک درم سنگ ملح هندی یک درم
سنگ دار فلفل دو درم سنگ کفک دریا نیم درم سرمه سر بارجند همه داروها و باسلیقون
و روشنائی خداوند این مزاج سود دارد صفت داروئی که ضعیفی عضلهاء چشم را سود دارد
بگیرند استخوان هلیلهٔ زرد سوخته و نمک هندی و مازو از هر یکی راستا راست بکوبند و بیزند و
بکار دارند و توتیا با آب هلیلهٔ زرد پرورده اندرین علت سود دارد صفت آن بگیرند هلیلهٔ زرد
مقشر اندر آب تر کنند یک هفته و بدست بمالند و بپالایند و توتیا بدین آب بپرورند و توتیا
باب مورد تر سود دارد نسخهٔ سرمه یک درم سنگ شادنج عدسی مغسول یک درم سنگ
و نیم قلیمیا زر چهار دانگ همه را بکوبند نرم و باب هلیلهٔ زرد و آب غوره و آب سماق بپرورند
آب هلیلهٔ زرد دو جزو آب غوره و آب سماق از هر یکی یک جزو نسخهٔ سرمهٔ دیگر بگیرند هلیله

یک عدد از انجیر اندر گیرند و بر خشتی پخته نهند و اندر تنور بریان کنند تا خمیر خشک شود آن
هلیله از خمیر بیرون کنند و با او اندکی زعفران بسایند و بکار دارند صفت کحل اصفر
بگیرند زعفران یک مثقال کافور ریاحی نیم دانگ نرم بسایند و بکار دارند دمعه باز دارد
نسخهٔ دیگر سرمه که خداوند مزاج سرد را سود دارد بگیرند توتیای معدنی و اندر میان خرما
کنند و بسوزند پس پاک کنند و بشویند چند بار و خشک کنند و بکوبند ازین توتیا پنج درم سنگ
بگیرند و مغز قاقله کبار نیم درم سنگ هر دو را نیک بسایند و بکار دارند والله اعلم باب
یازدهم اندر دبیله که بر ملتحمه پدید آید و علاج آن دبیله قرحهٔ بزرگ را گویند که اندر وی
بزرگ باشد و ریم کند بسیار و بعضی را باشد که رطوبتهاء چشم ازین قرحه پالایند علاج نخست
بشتابند بفصد و اسهال و شیاف ابیض انزروتی میکشند و از پس تر شیاف انار کنند صفت
شیاف انار بگیرند قلمیا زر و اسفیداج ارزیز و مس سوخته و سرمهٔ اصفهانی و صمغ عربی
و کثیرا و انار سوخته از هر یکی هشت درم سنگ و صافی و افیون از هر یکی یک درم همه را بکوبند
و به آب بادیان بسرشند و شیاف کنند عدد داروها نه است نسخهٔ دیگر قلیمیا هشت درم سنگ
مس سوخته و انار سوخته و مر صافی و اقاقیا از هر یکی ده درم سنگ افیون سه درم سنگ آب
باران بسرشند عدد داروها نه است نسخهٔ دیگر انک محرقه و نحاس محرقه کحل و توتیا و صمغ و کثیرا از
هر یکی هشت درم سنگ افیون نیم درم سنگ عدد داروها شش است و توتیاء پرورده که
اندر علاج رمد یاد کرده آمده است بکار دارند و از آنکه مدت دراز گردد شیاف ابیض کندری
بکار دارند صفت آن بگیرند اسفیداج ارزیز هشت درم سنگ افیون و انزروت پرورده
و کثیرا از هر یکی یک درم سنگ صمغ عربی چهار درم سنگ کندر نیم درم سنگ آب
باران بسرشند و شیاف کنند عدد داروها شش است و زردهٔ خایهٔ مرغ بر پشت چشم نهند و باقی
علاج اندر باب علاج قرحهٔ طبقهٔ قرنیه باید جست باب دوازدهم از جزو چهارم از
گفتار دوم اندر توثه که بر ملتحمه پدید آید توثه گوشتی باشد نرم نه بس سرخ و بیشتری نزدیک

کوشهٔ چشم

گوشهٔ چشم باشد که از سوی بینی است و رگهاء سرخ از گوشهٔ چشم بدو پیوسته باشد بر شکل
ناخنه نخست بفصد قیفال و اسهال تن پاک باید کرد و مسهل چند کرت باید داد تا ماده پاک
شود از بهر آنکه وی سبب باشد از صناره بجهد و مهت اندر زیر رگها کنند که از گوشهٔ چشم
بدو پیوسته است و اگر کشط کنند چون ناخنه برای بردارند و آب زیره و نمک خاییده
اندر چکانند چند بار و زردهٔ خایهٔ مرغ بی روغن بر پشت چشم نهند پس باسلیقون و مانند آن
بکار دارند باب سیزدهم اندر تفرق الاتصال که بر ملتحمه افتد تفرق الاتصال
که از تیغی یا از سنگی یا از غیر آن افتد نخست فصد قیفال کنند و مسهل دهند تا ماده بدو
نه پیوندد و اگر خون آمده باشد خون از وی پاک کنند و سادج مغسول با اندکی کافور بروی
کنند و سخت ببندند و اگر خون بر نیامده باشد توتیاء پرورده بر کنند و زردهٔ خایهٔ مرغ بر پشت
چشم نهند و پیوسته فصد میکنند و مسهل می دهند تا مدتی گسسته شود و گوش دارند تا رطوبتها
از چشم از وی پالوده نشود و علاج قرحه و دبیله می کنند جزو پنجم از گفتار دوم اندر بیماریها
که اندر طبقهٔ قرنیه پدید آید باب نخستین اندر انواع قرحه و دبیله و علاج آن
قرحه بپارسی ریش است و ریشها طبقهٔ قرنیه را هفت نوع نهاده اند و ازین هفت چهار
آنست که بر ظاهر وی باشد و سه اندر باطن او باشد و از جمله چهار نوع که بر ظاهر باشد نخستین
را بلغت یونانی احلوس گویند ترجمهٔ او بتازی الغثار است تاریکی و علامت وی آنست که بر
ظاهر سیاهی نقطه پدید آید چون دودی و نوع دوم را ماقالیون گویند و ترجمهٔ او بتازی الغمام
باشد یعنی ابر و این از نخستین عمیق تر باشد و علامت وی آنست که بر سیاهی نقطه پدید
آید کمتر از نخستین و سپیدتر از آن و نوع سوم بر کنارهٔ سیاهی پدید آید و این موضع را طبیبان
بتازی اکلیل السواد گویند و این را بلغت یونانی ارماخون گویند و بیشتری ازین قرحه بر سیاهی
باشد و اندکی بر سپیدی و علامت وی آنست که آنچه بر سپیدی باشد سرخ نماید و آنچه بر
سیاهی باشد سپید نماید و چهارم ریشها که بر طبقهٔ قرنیه بر آید سپید نماید و هرچه بر ملتحمه بر آید

سرخ نماید و نوع چهارم بلغت یونانی اقیقوما کویند و علامت وی آنست که بر سیاهی سپیدی
نماید همچون ابری پاشیده و این نوع دیکر که در باطن قرنیه باشد نخستین را بوربن کویند
و ترجمه او بتازی الجب است یعنی معالی عمیق و علامت وی آنست که هم چون کاورسی باشد
و دور فرد باشد پس فراخ نباشد و رنک او صافی باشد و خشکریشه کمتر آرد نوع دوم را
فلعوصا کویند و ترجمه او بتازی المولمه است یعنی دردناک و علامت وی انست که فراخ
تر از نخستین باشد و عمق از آن کمتر دارد و نوع سوم را امعادما کویند و ترجمه او بتازی
الاحتراق است و علامت انست که قرحه شوخناک باشد و خشکریشه بیشتر آرد و اکر مدت
او دراز کردد رطوبتهاء چشم از وی بپالاید و اسباب این انواع رطوبتها چشم از وی بپالاید
اسباب باشد کرم و تیز و سوزان و همه انواع قرحه با درد و ضربان و خلیدن باشد و هر قرحه که
بزرک و شوخناک و بسیار قیح باشد انرا دبیله کویند و علاج ان اندر باب دهم از جزو چهارم
یاد کرده آمده است و باقی علاج اندرین باب یاد کرده آید علاج هرکاه که ازین علامتها
که یاد کرده آمد اثری بدید آید در حال بباید شتافت و رک قیفال زدن و باندازه قوت خون
بیرون کردن و هر هفته یا نزدیکتر هم از قیفال اندکی خون بیرون کردن و بمطبوخ هلیله و
خرماء هندی و خیارشنبر و مانند آن استفراغ کردن دو سه بار و شیاف ابیض افیونی می
کشیدن و بر ساق حجامت فرمودن و اطراف بستن و مالیدن و اکر قرحه بدین کوشه چشم باشد
نزدیک که از سوی بینی است بیمار را چنان باید خوابانید که این جانب بر بالا باشد تا ریم اندر کوشه
چشم کرد نشود و انرا نسوزاند و اکر بدین کوشه نزدیکتر است که سوی کوش است چنان باید خوابانید
که این کوشه بر بالین باشد تا ریم همی پالاید و بانک داشتن و قی کردن و عطسه دادن و حدیث
و بالین بست داشتن زیان دارد و اکر قرحه قوی باشد و ماده کرم و سوزان از شیاف ابیض کم
نشاید کرد و شیر زنان اندر چکانیدن و شیاف ابیض بشیر زنان سوده کشیدن سود دارد و اکر طبع
خشک شود بدین حب نرم کنند صفت آن بکیرند کثیرا و رب سوس از هر یکی جزوی سقمونیا

نیم جو و شربت نیم درم سنک با چیزی که مانند این باشد بدهند و علاج رمد کرم کنند و اکر
پس از آن که فصدها کرده باشد و مسهلها خورده ضربان و خلیدن و درد ساکن نشود امید از
علاج کسسته نباید کردن و نیز آن باشد که قرحه پاک درست باشد و جرب دارد از بهر آنکه
از طبقات چشم درستی بر ساید خاصه که قرحه باشد و اکر قرحه دیر سر کند و دیر پخته شود آب
حلبه که آب اکلیل الملک اندر باید چکانید و پس از آن که سر کرده باشد شیاف ابیض انزروتی باید
کشید تا قرحه پاک کند و شیاف ابیض که با قلیا کنند هم این وقت سود دارد صفت این بکیرند
صمغ عربی و کثیرا و نشاسته از هر یکی دو درم اسفیداج ارزیز نج درم سنک افیون و قلیا
سیم از هر یکی یک درم عدد دانه و هاشتر است و انرا که ریم غلیظ تر و بسیار تر باشد شیاف
ابیض که اندر وی کندر است بکار دارند و صفت این شیاف اندر علاج دبیله ملتحمه یاد کرده آمده
لکن اکر هنوز ماده بچشم همی آید و مزاج کرم است این شیاف نشاید کشید بهیچ وجه و پس از آنکه
قرحه پاک شده باشد شیافی بار که اندر علاج دبیله ملتحمه یاد کرده آمده است می کشند تا مغاک
ریش ها پر کند و یا ندو از صدف سوخته مغسول چند کرت ذرور سازند و بکار دارند تا
قرحه را بچیند و خشک کند و پس از آنکه مغاک قرحه پر شده باشد و رسته شیاف احمر لین باید
کشید و از پس شیاف کحل اغبر و اکر حاجت آید پس از همه شیافها و سرمها شیاف اخضر کشیدن
صواب باشد و اکر از قرحه اثری بماند علاج آن از باب علاج اثرها باید جست و اکر قرحه
بلند شود و مو در سرخ کردد علاج با داروهائی باید که قابض و قوت دهنده باشد و درستی
بفزاید باب دوم اندر بثره و سلع و حفره که بر طبقه قرنیه افتد بثره از رطوبتی
باشد فزونی عفن و تیز و سوزان که اندر میان پوستها طبقه قرنیه کرد آید و المنقر قرنیه چهار
تو است و بثرها چند کونه است بعضی بسبب جایکاه پیدا کردد و بعضی بسبب غلیظی و رقیقی قوام
ماده پیدا کردد و این انواع را علامتهاست اما علامت آنچه بسبب جایکاه پیدا کردد انست که
بعضی بثرها اندر زیر پوست بیرونین باشد که سطح ظاهر اوست و این سهل علاج تر و اسلم

تر باشد و لون او سیاه و صافی نماید و سبب آنکه سیاه نماید دو است یکی آنکه طبقهٔ قرنیه
شفاف است و بصر را از دیدار طبقهٔ عنبیه باز ندارد و طبقهٔ عنبیه سیاه است دوم آنکه از نور
بینائی که اندر عصب مجوف همی آید دور باشد و سبب صافی نمودن آنست که رطوبت که بثره از
وی تولد کند بس یک پوست باشد بدین سبب صافی نماید و بعضی اندر زیر پوست دوم و دو
خطرناک بثره این میانه باشد و اندر سیاهی و صافی میانه باشد از بهر آنکه از بس دو پوست می‌آید
و دوری و نزدیکی او از نور بینائی میانه است و بعضی اندر زیر پوست سوم باشد و دردناک
تر و با خطرتر باشد و سپید نماید بر دو سبب یکی آنکه رطوبت بثره آنست بسبب آنکه از بس سه
پوست است بصر را از دیدار عنبیه باز دارنده تر باشد دوم آنکه بنور بینائی نزدیک تر است
بصر نور بروی همی تابد بدین سبب سپید همی نماید بدین طریق معلوم شده است که طبقهٔ قرنیه
چهار تو است و علامتهاء انجر بسبب سپیدی طبقه و بسبب ماده و غیر آن بکرده آنست که هر جا
که ماده بسیار و تیز باشد آفت و درد و ضربان عظیم تر باشد از بهر آنکه بسیاری ماده موضع را
از هم اندر کشد و بطر نجاید و تیزی ماده موضع را بگزد و بسوزد و آنجا که ماده غلیظ و اندک با
بر خلاف این باشد لکن بسبب غلیظی ماده دیرتر بجنبد و آنجا که ماده عذب باشد سوزش کمتر بود و
درد و طر نجیدکی باندازهٔ کمی و بیشی ماده باشد هر نوعی را که بینند بدین اصلها قیاس می باید کرد
و بباید دانست که سبب خطرناکی بثرها آنست که گوهر طبقهٔ قرنیه صلب است و تا ماده گرم
و سوزان نباشد اندر گوهر او کدن نتواند کرد و خود را اندر میان اجزاء او جای نتواند ساخت
و آنجا که ماده بدین صفت گردد باید ترسید که آن موضع را بخورد و بسوزد و سوراخ کند اگر سوراخ
کوچک باشد و از برابر ثقبهٔ عنبیه دور باشد امید سلامت باشد و اگر برابر ثقبه باشد که سوراخ
باز رویدار بینائی بسته شود و چشم کور شود و اگر اندر زیر پوست دوم و سوم باشد و برابر ثقبهٔ
عنبیه باشد آفت عظیم تر باشد از بهر آنکه پوستهاء دیگر را که بر بالاء او است بیم آن بود که بسوزد و
بخورد و دیده بیرون خیزد و مو و سرخ کردد و ممکن نباشد که رطوبتهاء چشم اندران راه بالوده شود

که سخت اندک باشد و طبقه را سوراخ نکند لکن تحلیل دفع شود و علاج بفصد و اسهال باید
شتافت و غذا بشربتهاء خنک چون کوک و کسنه و اسفاناج و شیاف خرفه و خیار و مانند
این باز باید داشت و آورد و شیاف ابیض افیونی و شیر زنان همی باید چکانید و آنرا که درد
عظیم نباشد شیاف ابیض از روتی باید کشید و ذرور ملکانا بکار داشتن و چون بوقت انتها
رسد شیاف ابیض کندری کشیدن و چون اندر انحطاط افتد شیاف احمر این کشید از
بهر آنکه وی تحلیل باعتدال کند و هر گاه که مزمن گردد و تحلیل نکند داروهاء تیز چون روشنائی
و داروهائی که در وی سکبینج و حلتیت و فرفیون باشد همی باید کشید و هر گاه که چیزی کشایند
چون داروئی سخت تیز یا چیزی برنده چون آهن و نی و غیر آن بطبقهٔ قرنیه رسد و جراحتی
کند سبک چنانکه پوست بیرونی طبقه را بخراشد و بعضی از وی بریده شود و از روی پوست
دیگر برخیزد آنرا سلخ گویند و هر گاه که جراحت بر پوست سوم رسد جغر گویند و بهترین
داروی آنرا شیاف ابار است و صدف سوخته شسته ذروری نافع است باب سوم
اندر سبیده که بر چشم افتد و برداشتن آن و رنگ چشم ازرق سیاه کردن سبیده
که بر چشم افتد دو گونه است یکی بر ظاهر طبقهٔ قرنیه افتد آنرا ابر گویند و سحاب نیز گویند دوم
در قعر قرنیه افتد و آنرا بیاض گویند و این غلیظ باشد و سبب هر دو قرحه و بثره باشد و بسیار
باشد که بسبب صداعی صعب سبیده بر چشم افتد علاج اندر علاج سبیده نخست بفصد حاجت
آید و نیز باسهال مگر آنجا که ترسند که بسبب استعمال داروهاء تیز زداینده و پاک کننده باید
کرد آنرا اگر رقیق باشد ماده عصارهٔ شقائق نعمان تنها و عصارهٔ قنطوریون با عسل برگذارد
و بسیار باشد که سبیده رقیق بزبان برخیزد و این چنان باشد که شکر با نمک بر زبان نهند یک
زمان تا زبان درست گردد پس دیده را بزبان بمالند و این کس پرهیز کند و آنرا که غلیظ باشد
داروهای قوی تر باید چون مس سوخته و بوره و نوشادر و نمک اندرانی و کفک دریا و سرطان
بحری و سرمهٔ روشنای از بهر آنکه از وی اندرین داروها است سودمند باشد و نطرون

باروغن زیت اندر کشند سودمند باشد و زداینده و بهتر آن باشد که هر گاه که ازین نوع داروها
زداینده که سپیده را ببرد باید بکار دارند نخست شیاف اخضر بکار دارند چه وی سخت نافع است
و از پس شیاف اخضر ده روز مسکین صفت آن بگیرند سرطان بحری و دست برنج اهل سند
و کفک دریا و سرگین سوسمار و سنگ دان خروه تازی که حارزی گویند و توتیاء حسری و پوست
خایه اشترمرغ از هر یکی دو درم سنگ و اندر نسخه دیگر یک درم سنگ و سپیده ارزیز و
توبال مس و آبگینه شامی و مروارید ناسفته و عقیق سوخته و سنگ سبز نو که کارد بدان تیز می
کنند و دار فلفل و سفال زنگین و سفال زرد و توتیاء کرمانی و محمودی از هر یکی دو درم سنگ
و اندر نسخه دیگر یک درم سنگ ملح اندرانی و بوره ارمنی از هر یکی چهار دانگ مرقیشا و شبه
زند رح از هر یکی پنج درم کفک آبگینه دو درم مشک دو دانگ همه را نرم کنند چون غبار و بکار دارند
عدد داروها پنج و هشتاست نسخه دیگر بگیرند سرگین سوسمار سه درم سنگ قلقطیون
پنج درم سنگ و اشق نیم درم پوست خایه اشترمرغ سوخته ده درم سنگ توتیاء هندی دو درم
سنگ و نیم مشک دو حبه عدد داروها ده است و از جمله داروهاء آزموده سرگین خطاف است
با انگبین شهد سرشته که بچشم اندر کشد و پوست خایه مرغ مکلس یک درم سنگ طبرزد
یک درم سنگ همه را نرم بسایند و روی آزموده است صفت داروی بعسل که سپیده را
بردارد بگیرند سرگین خطاف و عاقرقرحا و انزروت و زنگار و کفک آبگینه و قلیمیا مس همه را
نرم بکوبند چون غبار و با انگبین بسرشند و بکار دارند عسل دیگر بگیرند انزروت و بوره ارمنی
و نمک درست از هر یکی دو درم سنگ شیردرخ یک درم سنگ همه را بکوبند و با دو وقیه
انگبین مصفی کفک برداشته بسرشند و پیش از دارو کشیدن اندر گرما باید رفت تا سپیده
نرم شود و علاج پذیرد صفت ذروری دیگر بگیرند توتیا و قلیمیا و سرطان بحری و صدف
سوخته و معصفر از هر یکی داستار است مشک نیم دانگ نسخه شیافی دیگر که سپیده را
بردارد بگیرند کفک آبگینه و کفک دریا و سرگین سوسمار و شکر حجازی از هر یکی داستار است

بکوبند

بکوبند و بپزند پس بگیرند ده درم مامیران چینی نیم کوفته و اندر نیم من آب بپزند تا سه یک بهر بماند
و یک بهر بماند و بپالایند و داروها بدین آب تر کنند و بسایند تا سرشته شود پس خشک کنند
اندر سایه بر و دیگر باره بسایند نرم و هم بدین آب دیگر باز بسرشند هم چنین چهار کرت بسایند
و باز بسرشند بدین آب و شیاف کنند صفت داروی که سپیده را رنگین کند تا سپید ننماید
بگیرند مازو و اقاقیا و ملح از هر یکی یک درم قلقند نیم درم همه را باب شقایق نعمان بسرشند و شیاف
کنند و خشک کنند بسایند اندر روز دیگر باز بکوبند و باز هم باب شقایق نعمان بسرشند چند کرت
و شیاف کنند و اندر چکانند و شیر خر تازه که هنوز گرم باشد اندر چکانند سپیده و چشم ازرق
را رنگ کرده اند و شیر خر تازه که هنوز گرم باشد با شیر گندم تر اندر چکانند یا اندر کشند چشم را
سیاه کند و عصاره عنب الثعلب و عصاره پوست انار شیرین اندر کشیدن و چکانیدن چشم را
سیاه کند و سپیده را و ازرقی را بپوشد و بندق را بسوزند و با روغن زیت بسایند و بر سر کودک
ازرق چشم بمالند بر آنجا که جایگاه مغز است ازرقی زایل شود و این آزموده است و اگر خطاف بچه
بگیرند و میل اندر میان او کنند و اندر چشم کشند چشم ازرق را سیاه کند و گفته اند که قوت او بدان
جایگاه است که چشم کبر را بدان علاج کنند و سپیده که اثر قرحه باشد بپوشد بگیرند سرمه اصفهانی
سه درم سنگ مروارید یک درم سنگ مشک و کافور از هر یکی دانگی دود چراغ که از روغن زیت
باشد دو درم سنگ زعفران یک درم سنگ **باب چهارم از جزو پنجم از گفتار دوم
اندر تغییر لون طبقه قرنیه** سبب تغییر لون طبقه قرنیه دو نوع است یکی بسیاری کیموسی
که بدو رسد دوم چگونگی کیموسها یعنی رنگ آن اما آنچه بسبب بسیاری کیموس باشد علامت وی
آنست که همه چیزها او را چنان نماید که اندر میان دود است یا اندر میغ که آنرا بتازی الضباب
گویند و علاج این اندر باب علاج بری طبقه قرنیه یاد کرده آید و آنچه بسبب رنگ کیموس است
علامت وی آنست که چیزها را بدان رنگ بیند اگر کیموس بلغمی است سپید بیند و اگر خونی است
سرخ بیند و اگر صفرا باشد زرد بیند و اگر سوداوی است سیاه بیند علاج اما علاج این

نوع علاج طرفه و علاج یرقان است و نخست تن و دماغ از آن ماده که غالب است پاک کردن و
شربتهاء لایق آن دادن و سر بخار آبی که اندر وی بابونه و بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و مانند
آن پخته باشند داشتن سود دارد و بخار سرکه و آب بهم آمیخته و جوشانیده سود دارد و بوقت
انتهاء بیماری شیاف احمر این کشیدن باقی را تحلیل کند باب پنجم اندر تری طبقهٔ قرنیه
سبب تری طبقهٔ قرنیه رطوبتی غلیظ باشد که بدو آید و علامت وی آنست که بر ظاهر قرنیه خون
صافی باسحابی رقیق پدید آید و خداوند این علت چیزها را چنان بیند که گرد آن دود یست یا گرد
صافی علاج نخست تن و دماغ را بحب قوقایا و ایارج فیقرا پاک باید کرد و شیاف مرارات و
سرمهٔ روشنائی کشیدن و از طعامهاء غلیظ پرهیز کردن و اندر طعامها دارچینی بیشتر کردن و
ورک نازدن باب ششم اندر خشکی طبقهٔ قرنیه سبب خشکی طبقهٔ قرنیه دو گونه باشد
یکی آنکه رطوبتهاء اصلی کمتر شود و آنچه بسبب او باشد بتحلیل از وی ستده شود و بدل آن
باز بدو نرسد و طبقه بدان سبب نسخ کند و فرق میان هر دو آنست که آنچه بسبب کمتر شدن
رطوبت ثقبه باشد ثقبهٔ عنبیه تنگ تر شود و علاج آن اندر علاج طبقهٔ عنبیه بر حال خویش
باشد علاج هر دو دشوار است و اصل آنست که تدبیرهاء تری فرا نیده کنند و گرمابه که آب او
خوش باشد علاجی صواب است و خداوند علت را بباید فرمود تا در آب خوش صافی شود و اندر
میان آب چشم باز کند و اگر بنفشه و نیلوفر اندر دیزند و اندر آب زن کنند و اندر آب زن
نشیند و اندر میان آن آب چشم باز کند سخت سودمند باشد و روغن بنفشه و روغن نیلوفر
و روغن بادام و شیر زنان اندر میچکانند بر بینی و کسک و بنفشه و نیلوفر اندر آب پزند و آن
آب بر سر او می ریزند و اندر چشم سپیدهٔ خایهٔ مرغ و شیر زنان اندر میچکانند باب هفتم
اندر سرطان که بر طبقهٔ قرنیه افتد سرطان آماسی است صلب سودائی که بر همه اندامها
نیز افتد و بر هر اندامی که افتد حال او نخست مشکل و پوشیده باشد و آخر ظاهر گردد و آن
نخست که پدید آید چند دانهٔ باقلی باشد و لون او تیره باشد و اگر دست بر نهند اندکی بگرمی
گراید و بعضی سخت دردناک و خلنده باشد و آنچه دردناک تر باشد کرم تر و بیش کردد و بعضی
ساکن باشد و بیش نگردد و اما آنچه اندر چشم بر طبقهٔ قرنیه پدید آید سخت با درد و با خلیدن
باشد و رگهاء چشم سرخ و ممتد گردد و دوام بصدعها یا زده هد و هر گاه که خداوند علت حرکتی
کند و بدود صداعش بخیزد و مادهٔ تیز و رقیق بچشم او فراید و شهوت طعام نشود و اگر داروی
تیز اندر کشند بی طاقت شود این علت را امید زایل شدن نباشد از بهر آنکه دارو قوی تر از
علت باید تا علت را دفع کند و هیچ دارو قوی تر ازین علت نیست و بدین سبب است که جذام
را و سرطان را امید زایل شدن نیست و دشوار است علاج تدبیر صواب اندر علاج این
این علت آنست که جهد کنند تا آنچه با درد است ساکن شود و آنچه بی درد است هم بران بایستد
و نخستین تن را پاک باید کرد و خلط سودا کم کردن و بعلاجی که اندر باب مالیخولیا یاد کرده آمده است
مشغول شدن و شیر تازه خوردن اندرین علت سود دارد صفت سرمه که اندرین علت سود
دارد بگیرند توتیاء پرورده بآب خویش مغسول کرده و نشاسته از هر یکی یک درم شیاف مامیثا
و طین مختوم از هر یکی نیم درم مروارید دو دانگ عدد دارو ها شش است و هر شب سپیدهٔ
خایهٔ مرغ با زبده و روغن آمیخته بر پشت چشم همی نهند و شیر تازه اندر چکانیدن و آب کشنیز
تر سودمند بود باب هشتم اندر کمنه یعنی بازماندن ریم اندر زیر طبقهٔ قرنیه
این علت [illegible] است یکی آنکه این ماده مجتمع باشد یا اندک باشد و جای خرد گیرد و شکل او
اندر زیر طبقهٔ قرنیه چون ناخنه باشد و بعضی را ماده منبسط یا بسیار تر باشد و جای بزرک
گیرد و همه سیاهی را پنهان کند و همه اسباب این علت سه است یکی آنکه گاه باشد که قرحه پاک شده
باشد از ریم جراحت بسته شود و بعضی ازو گرد آمده ساکن شود و ریم اندر وی بماند دوم آنکه بسبب
صداعی ماده انجا فرود آید یا مادهٔ رمدی که از تیزی بوده باشد قدری آنجا بماند مستحیل
[illegible] علاج این علت و علاج [illegible] و قرحه یکی است نخست تن و دماغ با قراص بنفشه و الملح
فیقرا و حب قوقایا پاک باید کرد بس آب حلبه اندر چکانیدن تا بپزاند و شیاف ابیض از رو تی

وکندری وملکا ناکشیدن سود دارد وهرکاه که نضج آغاز کند شیاف کندر کشیدن صفت
آن بکیرند انزروت واشق از هر یکی پنج درم سنک کندر ده درم سنک زعفران دو درم
سنک هر را بلعاب حلبه بسرشند وشیاف کنند عدد داروها چهار است وشیاف احمر لین
نیز سودمند است وتحلیل کننده است نسخه داروی معسل که اندرین علت بکار اید بکیرند
وصبر از هر یکی یک اوقیه شراب سه اوقیه عسل شش اوقیه نخست زعفران اندر شراب حل
کنند پس صبر ومر سوده با آن بیامیزند پس با عسل بسرشند واندر آبکینه نکاه دارند بامداد
وشبانکاه میکشند صفت شیاف الورد درد چشم صعب را وقرحه وبثره بزرک راه
مو سرخ را وورمهای کهن را بیرون خاستن چشمها را وکمنه را زایل کند وبادها را
از چشم باز کرداند بکیرند برک کل تازه هفتاد ودو مثقال قلیا وسیم محرق مغسول پست
وچهار مثقال زعفران شش مثقال سنبل هندی دو مثقال برصانی چهار مثقال صمغ عربی
پست وچهار مثقال افیون سه مثقال مرهمه دو دانک زنکار دو مثقال عدد داروها
ده است همه را بکوبند وبآب باران بسرشند وشیاف کنند اکر بدین علاجها زایل نشود علاج
طرفه کنند واکر کفایت نشود داروها که اندر علاج آب فرود آمدن یاد کرده شود بکار دارند
واکر بدین همه زایل نشود قدح کنند چنانکه آب را وریم را بدان راه که آلت قدح اندر زنند
باشند بیرون آرند پس جراحت را علاج کنند جالینوس میکوید اندر روزکار خویش کحالی
دیدم که خداوند این علت را پیش خود بنشاند وسر او به هر دو دست بکرفت وبجنبانید
جنبانیدنی سخت وما دیدیم که ریم از آن موضع فرو آمد اینجا که آب را بچشم فرود آید بماند
بماند باب نهم اندر بثور طبقه قرنیه بیرون خاستن چیزی چیزی بثور کویند وبسیار
باشد که بسببی از اسباب ها سر جزوی از طبقه قرنیه برداشته تر شود واز اجزای دیکر بیرون
بثور بماند وفرق میان بثور وانست که بثور صلب باشد واکر میل بر وی بمالند فرو ننشیند
بثور باد معروض آن باشد ولون او سرخی با سپیدی آمیخته علاج بثور بیلنی است برفاده

وغذاء سبک فرمودن وچیزهاء قابض کشیدن چون سادج علاسی وغیر آن باب دهم
اندر تفرق الاتصال که بر طبقه قرنیه افتد بسیار باشد که قرحه بکشاید یا بسببی از اسباب
بادیه اندر طبقه قرنیه تفرق الاتصال افتد وصواب باشد که زود بعلاج مشغول شوند
از بهر انکه دو آفت تولد کند یکی انکه رطوبتهاء چشم از وی بیاید دوم انکه علت مو سرخ تولد
کند علاج صواب آنست که چیزی قابض بر کنند چون توتیاء بر آب مورد تر پرورده وچون
سادج مغسول ورفاده تر نهند ببندند وپیوسته بسته دارند واز این نوع داروها بر می کنند
وورک تیمال زنند وماده از جانب سر بسوی پای فرو کشند وغذاهاء سبک تر فرمایند جزو
ششم از کفتار دوم اندر بیماریها که طبقه عنبیه را افتد واین بیماریها پنج عدد است
اتساع ب ضیق ح سود تعرق الاتصال ه نزول الماء باب نخستین اندر اتساع یعنی
فراخ کشتن حدقه هرکاه که ثقبه طبقه عنبیه را اندام طبیعی فراخ تر شود نور طبیعی منتشر
کردد یعنی پراکنده شود واین علت را انتشار کویند واسباب این علت را انتشار کویند واسباب
این علت پنج کونه است یکی سببی باشد از اسباب بادیه چون ضربه وسقطه واین را علاج نباشد
دوم صداع صعب که بسبب آن ماده از دماغ فرود آید وبا طبقات چشم مزاحمت کند سوم
انکه رطوبت بیضه بسیار شود وبا طبقه عنبیه زحمت کند وثقبه را فراخ کند وعلامت وی
آنست که کرسنکی وریاضت سود دارد واندک مایه نیم روز بهتر باشد وبامداد وشبانکاه بتر
باشد وکرمابه زیان دارد چهارم انکه خشکی مستولی کردد ورطوبت بیضه کمتر شود وبدان سبب
رطوبتی را که اندر طبقه عنبیه باشد نشف کند وهرکاه که طبقه عنبیه خشک شود چاره نباشد
از انکه ثقبه فراخ شود نبینی که هرکاه که پوستی را بتری سوراخ کنند چون خشک شود لبهای
سوراخ باز کشیده شود وسوراخ بدان سبب فراخ بدان سبب فراخ کردد وعلامت وی
آنست که سیاهی چشم کوچک تر شود واندر حال کرسنکی واندر کرمای نیم روز بتر باشد وریاضت
زیان دارد وکرمابه وطعامهای تری فزاینده سود دارد پنجم انکه آماسی اندر طبقه عنبیه افتد

وعلامت وی آنست که انتشار با رمد و با ضربان و با تب و با صداع باشد علاج اما آنچه از ضربی بر
وسقطه افتد اگرچه علاج دشوار پذیرد رگ قیفال باید زد و از پس سر حجامت کردن بر موضع
صدغ شیاف مامیثا طلی کردن و زرده بگلاب سرد کرده گرد آب سرد شستن و نیلوفر با آب بید تر
کرده بر چشم نهادن و اگر هنوز حرارتی باشد آرد باقلی بی پوست و آرد جو با آب بید گرما یا تخم
خرفه تر کنند و ضماد کنند و پشم پاره بزرده خایه مرغ و روغن گل و اندکی شراب انگوری بر نهادن
نیک باشد و خون کبوتر بچه اندر چکانند و روز سوم شیر زنان اندر چکانند و علاج اماس گرم
و رمد گرم کنند و آنرا که بسبب انتشار آماس باشد هم بدین طریق علاج کنند و رگ گوشه چشم زدن
و بر پس سر حجامت کردن و داروهاء منضج و محلل کشیدن سود دارد و آنچه از پس صداع صعب
تولد کند بعلاج صداع زایل شود و از پس آنکه صداع زایل شود شیاف مرارات کشیدن و
علاج آب فرود آمدن سود دارد صفت شیاف مرارات بگیرند زهره حداه و زهره کلنگ از
هر یکی دو مثقال همه را بکوبند و با آب بادیان بسایند و با انگبین مصفی بسرشند انگبین چندانکه
کفایت باشد اندر نسخه دیگر همی آید که این دارو اندر ظرف مسین باید کرد و بجای زهره حداه
زهره ضبعه عرجاه آورده اند نسخه دیگر بگیرند زهره بز کوهی یک مثقال زهره کلنگ دو مثقال
سرگین سوسمار یک مثقال و نیم نطرون نیم مثقال فلفل دو مثقال زعفران یک مثقال اشق نیم
مثقال با آب بادیان بسایند و با انگبین مصفی بسرشند نسخه دیگر بگیرند زهره کرکس یک درم سرگین
تمساح التیس وهو سقنقور درهمی و نیم نطرون نیم درم همه با آب بادیان بسایند و با انگبین مصفی
بسرشند نسخه دیگر بگیرند فلفل و زهره رخمه دو درم زعفران نیم درم خربق سپید نیم درم همه
با آب ترب بسایند و خشک کنند و باز بسایند و خشک بکار دارند و آنرا که سبب انتشار بسیاری
رطوبت بیضه باشد رگ گوشه چشم و رگ صدغ زدن و سبل کردن سود دارد و استفراغ کردن
با یارج فیقرا و حب قوقایا تا صواب باشد و شیاف مرارات کشیدن و علاج آب فرود آمدن
کردن سود دارد و آب دریا و آب شور کرده بر سر می ریختن خاصه که با سرکه بیامیزند علاجی نیک

باشد و برقفا حجامت کردن ماده را پیش باز کشد و آنرا که سبب انتشار خشکی باشد گرمابه
و تدبیرهای تری فزاینده کردن و شیر زنان بر سر دوشیدن و روغن بنفشه و روغن نیلوفر
و مانند آن در بینی چکانیدن باب دوم اندر ضیق حدقه یعنی تنگ شدن ثقبه عنبیه
تنگی ثقبه عنبیه دو گونه باشد یکی آنکه اندر آفرینش تنگ آمده باشد و آنرا طبیعی گویند و پسندیده
دارند از بهر آنکه نور بصر جمع باشد و اندر بینائی قوی باشد دوم آنکه عارضی باشد و عارضی پسندیده
نیست و اسباب وی چهار گونه است یکی آنکه بسبب غلبه رطوبت طبقه عنبیه مسترخی گردد و ثقبه
و چشمها او بدان سبب شود و تدبیر متقدم و علامتها رطوبت بدان گواهی دهد و سبب دوم
آنکه بسبب غلبه خشکی طبقه عنبیه متشنج و پژمرده شود و ثقبه بدان سبب تنگ شود و باشد
که ثقبه بدان سبب بجملگی بسته شود و تدبیر متقدم و علامتها خشکی بدان گواهی دهد سوم
آنکه رطوبت بیضه کمتر گردد و مدد عنبیه از وی باز افتد و چشم کوچکتر شود خداوند علت
از اشخاص اشباح بیند یعنی از هر شخصی چیزی چون سایه بیند شکل و رنگ نتواند دید و تدبیر مقدم
و علامتها خشکی و کوچک شدن چشم بدان گواهی دهد چهارم آنکه کیموس صلب و غلیظ اندر ثقبه
گرد آید و آنجا بیند و بفشرد و علامت وی آنست که طبیب ثقبه را نتواند دید علاج آنرا که
سبب تنگی ثقبه عنبیه خشکی باشد علاج او تدبیرهاء تری فزاینده باشد چون شیر زنان بر سر
او دوشیدن و روغنهاء تری دهنده اندر بینی و گوش چکانیدن و آب خرفه و آب بید و آب
کوک و لعاب اسبغول بر سر نهادن و غذاها چرب و نرم خوردن و سر او مالیدن بیک زمان
کوتاه تا ماده را جذب کند و گاه گاه چیزی گرم خوردن و طلی کردن هم از بهر جذب ماده
و گرمابه اندر آب خوش صافی نیم گرم نشستن و اندر میان آب چشم باز کردن سخت موافق باشد
و آنرا که سبب غلبه رطوبت باشد استفراغ بحب ایارج و حب قوقایا باید کرد و ادویه اندر آب
پختن و بر سر او چکانیدن چنانکه رسمست و شیاف زعفران کشیدن نسخه آن بگیرند اشق
یک درم سنگ زعفران یک درم سنگ زنگار یک درم اخلاط زعفران چهار درم شیاف کنند

چنانکه رسمست واندر نسخهٔ دیگر همی اید جاوشیر یک درم صفت اخلاط زعفران بگیرند
زعفران وشیاف مامیثا وگل وصبر ومر ونشاسته وصمغ عربی از هر یکی یک جزو همه را بکوبند
وبانگبین بسرشند وبکار دارند صفت داروی معسلی بگیرند اشق دو مثقال زنگار چهار
مثقال سرگین سوسمار سه مثقال زعفران دو مثقال صمغ عربی یک مثقال همه را بکوبند وبانگبین
بسرشند نسخهٔ معسلی دیگر بگیرند فلفل واشق از هر یکی دو جزو وروغن بلسان یک جزو زعفران
یک جزو واشق را اندر آب بادیان حل کنند وروغن بلسان با وی یار کنند وهمه را بانگبین بسرشند

باب سوم از جزو ششم از گفتار دوم اندر نتو طبقهٔ عنبیّه نتو عنبیه چهار نوع است
وسبب هر چهار جراحت طبقهٔ قرنیه باشد بسبب قرحه یا بسببی از اسباب دیگر واین نتو را
نامی عام مورسارج لکن نزدیک اهل صنعت هر نوعی را نامی است خاصه اما نوع نخستین چنان
باشد که طبقهٔ قرنیه را آفتی رسد وبشکافد وعنبیه او از شکاف بر اید ومقدار بر آمدن
او اندک باشد همچون سر مورچه بدین سبب او را راس النمله خوانند وهر که نگاه کند پندارد
که بثره است وفرق میان بثره وراس النمله آنست که تامل تا لون چشم اکحل است کر ازرق وکر اشهل
ونیز تامل کند تا سیاهی چشم او کور کشته است وکردی او از نهاد خویش بگردیده است یا کوچک
تر شده است که نه اگر کوچکتر شده است وشکل کردی او از نهاد خویش بگردیده است آن
راس النمله است بثره نیست ونیز از لون بثره نگاه کند اگر هم رنگ چشم نیست بثره است واگر
هم رنگ است وکرد اگرد او خطی شده است راس النمله است واسبیدی شکافتگی قرنیه است
ونوع دوم بر آمدن عنبیه بیشتر از نخستین باشد واین را راس الذباب گویند یعنی سر مگس
ونوع سوم بزرگتر باشد وبدین سبب این نوع را عنبیه گویند ونوع چهارم بزرگتر وبلند
تر باشد وچون کهن گردد وقرنیه بر روی او بر اید هم چون سر میخی باشد که او را بسوهان هموار
کنند وپلک چشم او را نتواند پوشید بدین سبب او را مسمار گویند وبعضی که الان او را مالون گویند
واز بهر آنکه ما در پیشه مانند بعضی او را فلکی گویند علاج پیش از آنکه لیفها شکافتگی قرنیه غلیظ

کرد چشم را پیوسته برفاده ها بسته باید داشت وسخت باید بست ازبهر آنکه هر گاه که با لتیام
شکاف او غلیظ گردد علاج او قبول نکند وشیاف ابار می باید کشید وسادنج مغسول نیز دود
کردن واگر سادنج را در آب برگ زیتون یا اندر عصارهٔ عصا الراعی مالیده وحل کرده بکار
دارند بهتر باشد وتوتیا با آب برگ زیتون که با آب مورد تر پرورده سخت نیک باشد ونوع سوم
وچهارم را رفادهٔ نرم سازند باندازهٔ چشم وبر پشت رفاده تختهٔ سرب بر نهند بر شکل چشم
ووزن او از پنج درم سنگ تا ده درم سنگ وببندند واز بازوها شیاف ابار ودو ذرور وردی بکار
دارند صفت ذرور روزدی بگیرند اسفیداج ارزیز سه درم سنگ وچهار دانگ قلیمیاء سیم
دو درم سنگ ودو دانگ صمغ عربی یک درم سنگ ودو دانگ انزروت نیم درم مس سوخته
دو دانگ همه را بکوبند وبکار دارند نسخهٔ اکثرین که اندرین باب سودمند است بگیرند
اسفیداج ارزیز هشت درم سنگ قلیمیاء سیم وصمغ عربی از هر یکی چهار درم سنگ مس
سوخته ونشاسته وافیون از هر یکی دو درم سنگ همه را بکوبند وبلعاب اسبغول بسرشند
وخشک کنند وبسایند وبکار دارند عهد داروشش است وهمه علاجها که اندر باب علاج
قرحه وبثره یاد کرده آمده است علاج آنست وآنچه کهن شده باشد آنرا علاج نیست و
بسیار باشد که از مورسارج کهن گاه گاه خونی بگشاید آنرا ابرذرور وسادنج وگل مختوم علاج
کنند واگر خواهند که زشتی آن زایل شود رشته اندر زیر او کنند بسوزن ورشته گرد اگرد
او اندر آرند وببندند واندکی بکشند وآن فزونی را که بیرون آمده است ببرند وبرد ذرور
وردی که با سادنج مغسول کرده بهم بر جراحت بر کنند وببندند وبر پشت چشم زردهٔ خایهٔ مرغ بر
نهند باب چهارم اندر تفرق الاتصال طبقهٔ عنبیه تفرق الاتصال که اندر طبقهٔ
عنبیه وغیر آن افتد از دو بیرون نباشد یا اندکی باشد تا کرد زده باشد واز زخم طبقه بیرون
گذر نکند یا بزرگتر باشد واز زخم طبقه بیرون گذرد وآنچه تا گرد زده باشد زیان او اندر بینایی
کمتر باشد وآنچه گذرنده باشد رطوبت بیضیه بدو بیرون اید وچهار آفت بزرگ از وی تولد

کند یکی آنکه چون رطوبت بیضیه که حایل است میان عنبیه و جلیدیه از میان بیرون شود و
عنبیه مماس جلیدیه شود و رطوبتی که غذای جلیدیه است نشف کند مضرت این بزرگ است
و آفت دوم از نور دماغی که اندر عصب مجوف بچشم می آید از جلیدیه مجتمع و زود از ثقبهٔ
عنبیه بگذرد و پراکنده شود و آفت سوم آنکه نور بیرونی جلیدیه سخت بزرگ باشد و بر نور
دماغی غالب گردد و قوت او باطل شود و آفت چهارم آنکه بسبب زوال رطوبت بیضیه تری ها
رطوبت جلیدیه زود بتحلیل رفع شود و خشکی بروی غالب شود و اسباب تفرق الاتصال
سه نوع است یکی آنکه خلطی چهار طبقه را بسوزد و بخورد و دوم آنکه بسیاری خلط اجزای
طبقه را از هم اندر کشد و بگسلد بسببی از اسباب بادیه علاج بخست تن از اخلاط بد و خلط
فزونی کم باید کرد پس داروهاء قابض و قوی کننده بکار دار و بعد ... چشم را بسته داشتن
بایست بچشم اندر فرود آمدن آب از چشم فرود آمدن آب بیماریست از جمله بیماریها
سده و مادهٔ آن رطوبت غلیظ است و موضع آن بثت طبقهٔ قرنیه و بروی طبقهٔ عنبیه آ
هرگاه که چنین رطوبتی اندرین موضع گرد آید ثقبهٔ عنبیه را که منفذ شعاع زند و بین آ
که بیماران بیوندد بند و میان جلیدیه و نور بیرونی حجاب کرد و تا بدان سبب بینایی باطل
شود جالینوس میگوید سبب این علت غلیظ شدن رطوبت بیضیه است و بدین آن میخواهد
که گوهر بیضیه بجملگی غلیظ شود و بسبب برودتی که بدو رسد بفسرد لکن آن میخواهد که آن
رطوبتی غریب و غلیظ مدد باید و آن رطوبت بر سبیل ترشح اندک اندک از ثقبهٔ عنبیه
بیرون تراود بر روی طبقهٔ عنبیه اندر پس قرنیه گرد آید و آنجا بماند و حال این رطوبت
اندرین موضع از دو بیرون نیست اگر مزاج سرد باشد بفسرد و اگر حرارتی ضعیف استیلا
باشد منکرج و هر دو حال سبب بسته شدن منفذ و باطل شدن بینایی باشد اما سبب
فسردن این رطوبت اندرین موضع دو است یکی آنکه رطوبت خود سرد و غلیظ باشد و دوم
آنکه از معدن خویش بیرون شده باشد و بظاهر نزدیک آمده و از حرارت باطن دور گشته

و سبب منکرج بسیاری رطوبت و ضعیفی حرارت است چنانکه می بینیم که چیزهاء تر بدین سبب
منکرج میشود و اسباب این علت شش است یکی قی کردن بسیار دوم زخمی یا سقطه سوم
سرمای سخت و سردی مزاج چنانکه کسی را اندر برف و دمه و سرما گرفتار شود افتد
چهارم ضعیفی روح باصره چنانکه پیران و بیماران را و کسانی را که بیماریهاء دراز کشیده
باشند افتد پنجم صداع صعب مزمن ششم طعامهایی که از وی کیموس غلیظ تولد کند و این علت
مردم سیاه چشم را بیشتر افتد از بهر آنکه چشم سیاه رطوبت ناک تر باشد و دلیل بر آنکه این
رطوبت که میان طبقهٔ عنبیه و قرنیه است آنست که بسیار باشد که طبیب اندر چشم خداوند
این علت نگاه کند آب را چند بر روی عنبیه پهن گشته و فراخ باز شده و از عنبیه جرم‌ها
و گرد آورد او سپید و چون قدح کرده شود یعنی آب گشاده شود عنبیه را بسلامت بر حال
خویش بیند و دلیل دیگر آنکه اگر آلت قدح اندر طبقهٔ قرنیه گذری کردی بر طوبت و سپیدی
و چون طبیب خواستی که آب را فرو نشاند بیضیه سیلان کردی و بدین که در بیرون آمدی و
بدین سبب است که استادان این صنعت سر مهت را که آلت قدح است گرد کرده اند تا
عنبیه را ببرد و بخراشد و اگر نه از بهر این معنی بودی سر مهت تیز کردندی تا قدح آسان
تر بودی و مهت آسان گذشتی و گوهر عنبیه خود نرم است و لغزنده و از بهر آنکه نرم است
هر چه بدو رسد جای بدان چیز باز گذارد و اندر شود و اندر آنکه لغزنده است چون مهت بدو
رسد از وی بلغزد سؤال اگر کسی گوید چون جای آب میان قرنیه و عنبیه است آب را
چگونه اندر حمل عنبیه کشش توان کرد یعنی بنهان کرد جواب گوئیم چون مهت اندر میان
دو طبقه حاصل شود مهت بنیمه بر سوی را از عنبیه فرو نشاند و از فشاردن آن فرو سو فراخ
گردد و آب ثقبه اندر شود و حمل عنبیه او را بخورد و بخود اندر کشد و جای کند و چون مهت
بیرون آید آب آنجا باز ماند و بنهان شود و حدقه بحال سلامت باز آید بعضی طبیبان گفته اند
اندر حمل عنبیه بنهان نمی شود لکن آنجا که مادهٔ کمتر بنهان شود آب هم آنجا بنهان شود و نزدیک

محققان این درست نیست گروهی دیگر گفته اند که فرود آمدن آب آنست که رطوبت بیضیه
غلیظ گردد و این هم درست نیست از بهر آنکه از دو بیرون نباشد یا بعضی از وی غلیظ
گردد تا همگی وی غلیظ گردد اگر بعضی از وی غلیظ شود آن جزو را در حال قدح تمیز توان
کرد و اگر تقدیر کرده آید که تمیز کرده شود و پنهان کرده چون بر دیگر اجزای پیوسته باشد
امن نشاید بود بر آنکه معاودت نکند و اگر این نیز تقدیر کرده آید که اندر حمل عنبیه پنهان
ماند و معاودت نکند شک نیست که بیضیه بدان سبب از مقدار طبیعی کمتر شود و مضرتها
که سبب نقصان او باشد تولد کند و اگر همگی او غلیظ گردد همگی او را بقدح زایل نتوان و نشاید
کرد و جز بدارو علاج نپذیرد این که یاد کرده آمد قول متقدمانست و دلیلهائی که انگیخته اند شد
اما استاد احمد فرخ رحمة الله اندر کتاب خویش گوید اما میان طبقهٔ عنبیه و طبقهٔ عنکبوتیه
یا میان قرنیه و عنبیه یا اندر عصب مجوف و آنچه میان عنبیه و عنکبوتیه باشد بینائی باطل کند
و اندر میان حدقه نیز که پدید آید کبودفام چون ابروی و آنرا علاج نیست نه بقدح و نه بدارو
و آنچه میان قرنیه و عنبیه باشد اگر سخت سطبر و فسرده و سپید باشد چون گچ آنچه از این
علاج نیست نه بدارو و نه بقدح و آنچه در عصب مجوف باشد هر گاه که چشم دیگر فراز کند چشم
بیمار فراخ تر شود و بچشم اندر هیچ تیرگی ظاهر نباشد و اگر باشد سخت اندک باشد از آب سیاه
گویند و بعضی از آنچه استاد احمد رحمه الله میگوید اندر سخن متقدمان همی آید یعنی آنچه میگوید
که موضع آب یا میان قرنیه و عنبیه باشد یا میان عنکبوتیه یا عصب مجوف و شک نیست که
او این سخن از خود نگفته است آنچه بمن رسید از سخن متقدمان و دلیلها که انگیخته اند اینجا
حکایت کردم و بیش ازین ندیده ام و نخوانده ام آنچه ازین جمله استاد احمد میگوید اندر سخن
متقدمان آنست که اندر علامتهاء قدح پذیرفتن و ناپذیرفتن آب همی گوید بیمار را بفرماید
تا آن چشم که قدح خواهد کرد باز کند و چشم دیگر فراز کند و پلکها بر هم فشار نیک و طبیب اندر
چشم او نگاه میکند اگر ثقبه از آنچه باشد فراختر نشود آب قدح پذیراست و اگر فراختر شود نباید

دانست



دانست که سده اندر عصب مجوف است چون این معنی اندر سخن متقدمان یافته میشود
بدان مانده که مقصود ازین جمله بیشتری گفته اند که موضع آب جز میان قرنیه و عنبیه نیست
انست که آنچه قدح پذیرد از [illegible] لون و قوام او خوب باشد اندر میان این دو طبقه باشد
و آنچه جز اندر میان این دو طبقه باشد ممکن نیست که قدح توان از بهر آنکه ممکن نیست که
جهت اندر میان عنبیه و عنکبوتیه توان کرد تا بعصب مجوف توان رسانید و طبیب
حاذق را از شناختن این دقیقه چاره نیست و نباشد و باید دانست که اندرین رطوبت
اندر کمی و بیشی و اندر قوام و اندر لون مختلف باشد بعضی بیشتر باشد و بعضی کمتر و بعضی
غلیظ تر و بعضی صافی تر و بعضی تیره تر اما اختلاف اندر کمی و بیشی چنان باشد که بعضی بسیار
باشد و همگی ثقبه را بپوشد و بعضی باقی گشاده بماند و هر چه برابر این جانب باشد که گشاده است
توان دید و بسیار باشد که این رطوبت اندر میان ثقبه باشد و گرداگرد او خالی و گشاده
باشد که بعضی را این رطوبت رقیق و صافی باشد آفتاب را و چیزهاء روشن را بپوشد
و از دیدار آن باز ندارد و بعضی را غلیظ و تیره باشد که از غلیظی بدان حد رسد که نام آب
از وی برخیزد و اختلاف که اندر لون افتد چنان باشد که بعضی بلون هوا باشد و بعضی
بلون آبگینه و بعضی سپید مروارید فام و بعضی ازرق پیروزه و بعضی سبز و بعضی زرد و
بعضی اغبر سیاه و بعضی هم رنگ سیماب علامتها علامت آب فرود آمدن آنست که نخست
خیالها پیش چشم آید چون پشه یا چون موی که بر آید و فرود آید یا چون شعاعی چند و دروغین
و هر گاه که آب محکم شود بینائی بشود و لون حدقه بگردد بلونها که یاد کرده آمد و بسیار چشمها
را این خیالها پیش آید و مقدمهٔ آب نباشد از هفت وجه است یکی آنکه هر چه مقدمهٔ
آب باشد بتدریج می فزاید و بینائی تیره میشود تا یکبار آب فرود آید و بینائی باطل کرد
و بیشتری از وقت پدید آمدن این خیالها تا وقت فرود آمدن شش ماه فزون نباشد
و هر چه از شش ماه بگذرد و چشم بسلامت باشد اغلب آن باشد که از آب امن گردد و فرق

انکه بپرسند تا این خیالها تا اندر هر دو چشم همی آید اگر اندر یک چشم و اگر اندر هر دو چشم
همی آید بلون و ببزرگی و خردی یکسانست که بیرون منی فزاید و می کاهد اگر نه اگر می کاهد باید
دانست که سبب آن بخار معده است مقدمهٔ آب نیست و اگر می فزاید و نمی کاهد و همیشه
بر یک لونست و نخست اندر یک چشم بود پس اندر هر دو پدید آید بباید دانست که مقدمهٔ
آبست و فرق سوم انکه نگاه کنند تا لون حدقه تیره است که نه و تامل کنند تا لون حدقه تیره است
یا نه اگر هر دو یکسانست مقدمهٔ آب نیست و فرق چهارم انکه از پس سه ماه یا چهار ماه بنگرند
تا هیچ تیرگی هست چون دودی که نه اگر هست بباید دانست که مقدمهٔ آبست و اگر نیست سبب
بخارهاء معده است مقدمهٔ آب نیست و فرق پنجم انکه بپرسند تا بوقت پری معده و ناگوار
طعام خیالها بیشتر همی بیند که نه و چون معده سبکتر باشد و طعام بگوارد کمتر هست که نه اگر
بوقت پری معده و ناگواریدن طعام زیادت همی بیند سبب آن بخار معده است و فرق ششم
انکه بسیار باشد خیالهاء صافی طبقها و رطوبتهاء چشم و تیرگی حس بصر باشد و فرق آنست
که شنیدن و بوییدنش هم چنین تیز باشد هم اندر گوش پیوسته طنین باشد و هم پیوسته چیزی
بد همی رسد اگر چه ضعیف باشد و طبیبان این را ذکاء الحس گویند از شمار بیماریها نباشد و فرق
هفتم انکه بعضی را از پس بیماریهاء گرم دماغی چون سرسام خیالها پیش چشم آمدن گیرد از بهر انکه
رطوبتهاء دماغ لختی سوخته باشد و از سوختن آن چون دودی و تاریکی اندر دماغ مانده است
گاه گرد و اندر عصب مجوف و رگهاء چشم اندر آید خیالها پیش چشم آمدن گیرد و فرق آنست
که پس بیماری دماغی باشد خداوند این علت از علامتهاء مالیخولیا خالی نباشد و دیده صافی باشد
و اما علامت آنکه آب کشادنی و قدح پذیر است که نه از چهار وجه باید جست یکی انکه از پس آنکه
آب تمام فرود آمده باشد رنگ آب چون هوای صافی نیکو باشد و کبودی آهن دارد یا اسرب و علامت
تمام فرود آمدن آنست که خداوند علت را اندر آفتاب نشانند و بفرمایند تا چشم باز کند و طبیب
پلک او فرو نشاند بانگشت و بجنباند از هر سوی بگرداند و بفرماید تا چشم باز کند و بنگرد

اگر آب اندکی پهن تر از انکه بود شده باشد و باهستگی بشکل و حال خویش باز آید تمام فرود آمده است
و قدح پذیر است و اگر سپید باشد همچو گچ و هیچ پهن تر نشود و از شکل و حال نگردد قدح
پذیر نیست وجه دوم انکه بفرمایند که چشم را که قدح خواهند کرد باز کرده دارد و چشم دیگر فراز
کند نگاه میکند اگر ثقبه از انچه بود اندکی فراخ تر شود قدح پذیر نیست از بهر انکه سبب
فراخ تر شدن ثقبه آنست که سده اندر عصب مجوف است این هر دو علامت که یاد کرده
آمد بیکجا باید تا قدح فایده دهد یکی فراخ شدن ثقبه دوم انکه برنگ آهن و سرب نمودن
و اگر از این دو یکی باشد و دیگر نه قدح فایده نکند وجه سوم انکه بپرسند تا روشنائی آفتاب
و چراغ همی بیند که نه اگر همی بیند قدح پذیر است و اگر نه نه وجه چهارم انکه بفرمایند تا چشم
باز کند و پنبه بر چشم او نهند و بدان پنبه اندر دمند دمیدنی گرم بقوت پس پنبه را بردارند
بزودی و نگاه کنند اگر آب جنبیده باشد و لون او نیکو باشد قدح پذیرد و الا نه و این آزمایش
از بهر آن کنند که اگر بچشم امتحان بسیار کنند آب مشوش گردد و قدح دشوار گردد بدین سبب
انگشت بدو نزنند علاج هرگاه که علامتهاء آب پدید آید اگر زود بعلاج صواب پیش آن
باز شود علاج فایده دهد و اگر علاج نکنند آب محکم گردد و باشد که علاج پذیر آید و باشد که
نه و خواجه ابو علی سینا می گوید که من مردی را دیدم عاقل و ممیز که او را آب فرود آمد و [illegible]
را علاج کرد و طعام کمتر خوردی و از طعامهای تری فزای پرهیز کرد و بر قلیهٔ خشک و مطجنه
اختصار کرد و سرمهاء محلل بکار داشت آب زایل گشت و نور بینائی باز آمد و طعامها جز
خشک باید چون گوشت کبک و تذرو و گوشت بریان و قلیهٔ خشک و مطجنه و نان خشکار و نان جو
و مانند این و اندر طعام دارچینی و سعتر و حلتیت و زنجبیل و سداب و بادیان تر و خشک
و ابکامه بکار باید داشت و صواب آنست که نخست تن و دماغ بحب قوقایا و حب ذهب و ایارج
پاک کنند و هر هفته یک شربت ایارج فیقرا عسلی اندر مطبوخ قنطوریون بدهند صفت مطبوخ
قنطوریون بگیرند قنطوریون باریک سه درم تربد سفید نیم کوفته سه درم بسفایج نیم کوفته هفت درم

موبرى كه از پيت درم همه را اندر صد و پنجاه درم آب بپزد تا به پنجاه درم باز آيد و بپالايد

و بر ايارج بخورد نسخهٔ حب الذهب صبر پيت درم هليله زرد ده درم مصطكى كثيرا سقمونيا

زعفران از هر يك سه درم گل سرخ پنج درم شربتى دو درم صفت معجونى كه اندر ابتداء آب

فرود آمدن سود دارد بگيرد انگژد زنجبيل رازيانه متساوى همه را كوفته و بيخته با عسل

بسرشند هر بامداد يك مثقال شربتى بود صفت شيافى كه اندر ابتداء آب فرود آمدن سود

دارد بگيرد فلفل نيم وقيه خربق سپيد يك وقيه اشق يك درم همه را باب ترب بسرشند

و شياف سازند و انگژد خوردن و با عسل اندر چشم كشيدن سود دارد و زهره كركس

و زهره ماهى سعوط با عسل كشيدن سود دارد و زهره خروس و عصارهٔ بخور مريم و با

او با انگبين كشيدن سود دارد و غرغره كردن به ايارج فيقرا خاصه از پس استفراغ

سود دارد صفت شياف آزموده بگيرند زهره كاو يك درم انگژد قدرى اندر خورد كند

و دران زهره مى مالد تا همه يكدا از پس يك درم روغن بلسان با وى بياميزد و خشك كند

و شياف سازد ابتداء آب و علت اغتشار را سود دارد نسخهٔ شياف مرارات زهره

زهرهٔ بز زهره سبوط زهرهٔ عقاب زهرهٔ كبك زهرهٔ مار از هر يك متساوى هر ده درم

ازين زهرها يك درم فرفيون و يك درم شحم حنظل و يك درم سكبينج همه را باب بادرنگ

بسايند و بسرشند و شياف كند صفت داروئى كه آب و ضعف بصر را ببرد بگيرد حب

الغار ده درم صمغ يك درم هر دو را ببول كودك نارسيده بسايند و بچشم اندر كشند

نسخهٔ داروى معسل بگيرد سكبينج دو درم حلتيت خربق سياه از هر يكى شش درم عسل

بقدر كفايت صفت داروئى كه بروغن بلسان كند فلفل هشت درم اقليميا چهار درم

مس سوخته شانزده درم مر صافى دو درم زعفران سه يك درم روغن بلسان داروها

خشك را باب بادريان بسايند و زعفران و روغن بلسان بهم بسرشند و با داروها بياميزد

و ده درم صمغ عربى سوده با آن بياميزد و بسرشند و بعسل بكار دارد خواجه ابو على سينا

میگوید مردمان ممیز زهرهٔ افعی را آزموده اند و از وی مضرت نیافته اند اما تدبیر قدح

یعنی تدبیر آب کشادن چندانکه معلوم شد که آب تمام فرود آمده و محکم شده و علامت انتهاء قدح

پذیرفتن آن ظاهر گشت نگاه کنند تا هیچ مانعی هست که از آن باز دارد چون صداع و زکام و

سعال و غیر آن اگر ازین موانع چیزی باشد نخست علاج آن باید کرد و تن و دماغ بفصد و

اسهال پاک کردن و آن روز که قدح کنند روزی باید که هوا گشاده و صافی باشد و خداوند علت

اندر سایه برابر روشنائی بنشانند و بفرمایند تا زانوها بسینه باز نهد و دستها نزدیک ساق

درهم کند و خویشتن گرد کند و کحال پیش وی بر کرسی نشسته تا از او بلندتر باشد و اگر یک

چشم درست باشد از ابر فاده معتدل عصابه بربندد که اندرین دو فایده است یکی بیمار را

و دیگر طبیب را اما فایده بیمار آنست که اگر دیگر چشم بسته نباشد حرکت کند و این چشم دیگر را

در حرکت آورد و قدح بدان سبب دشوار گردد و فایده طبیب آنست که چون آب گشاده شود

و طبیب خواهد که از بیمار نشانها حاصل کند و خبر بعد تهمت آن نباشد که بچشم دیگر

می بیند و چون بیمار چنانکه طبیب گفت نشستی کی را بفرماید تا از پس پشت او شود دست

بدست گیرد و نگاه دارد و طبیب بدست خود پلک بر سوین او بردارد و چشم را تمام بگشاید و

بیمار را گوید تا قصد نظر بسوی بینی کند چنانکه میل دیده بسوی گوشهٔ چشم باشد که نزدیک بینی است

و طبیب بهمت بران موضع نهد که قدح خواهد کرد و نشانی کند از بهر دو کار یکی از بهر آنکه

صبر کردن بیمار بر وعده بیان باید دیگر آنکه بنگرد تا نشان برابر ثقبه عنبیه هست اگر برابر

بهر آنکه سر مهت بر گوشهٔ چشم باید که سوی گوش است و برابر ثقبه باید چنانکه اندکی برتر از ثقبه

باشد فرو تر نشاید و مهت التیامات از مس اب بدان کشاینده اگر چشم راست بود آن قدح خواهند

کرد بدست چپ مهت بگیرند و اگر چشم چپ را علاج خواهند کرد بدست راست بگیرند پس سر

مهت بدین موضع نهد که نشان کرده و تیزی او بر گوشهٔ چشم باید که باشد چه این باسلامت تر است

و اعتماد کند و مهت بقوتی تمام تا مهت بگذرد و او حس آن بیابد که مهت را جای گشاده بدید

آمد و این زمان که بر مهت اعتماد کند بدست دیگر بدو انگشت ابهام و مسبحه پلکهای چشم را
نگاه دارد تا بیمار چشم را نتواند که بگشاید و چون مهت کژ کند دریافت نگاه کند تا سر مهت را از سر قرنیه
ببیند و مهت را تا برابر ثقبه بیارد و از وی اندر نگذرد بلکه مقداری کمتر از نیم جو اندر کند
روا باشد و اگر بیشتر کند نزدیک نباشد و موضع قدح ریش کرده چون بدین حال رسید دنبالهٔ
مهت برین ابهام افکند بر سان آنکه کسی از کاری بیاساید و بیمار را سخن خوش گوید و بشارت دهد
تا قوی دل شود و بسیار باشد که اندرین وقت بیمار خواهد که قی کند بدین سبب آن روز باید
که هیچ نخورده باشد و اندرین ساعت اگر منش گشتن آغاز کند اندکی شراب غوره یا ریباج
یا شراب انار بدهند تا ساکن شود و پنبه پاکیزه بر چشم او نهد و اندر دمد باهستگی بدمی
گرم و اگر کحال نزدیک چشم برند و بر سان آنکه کسی چیزی بیاشامد دم برکشد هم صواب باشد
و مقصود ازین آسایش چشم است پس مهت را باهستگی بگرداند تا از پس قرنیه چندگه
مهت بر بالاست پس دنبالهٔ مهت را اندکی بر افرازد تا آب را با سر مهت فرو نشاند چون چندگه
چون چندگه آب فرو نشیند و حملی عنبیه از اندر کشید صبر کند و مهت را بزودی بیرون
نیارد و نگاه کند اگر دیگر باره آب باز آید دیگر باره فرو نشاند چه بسیار باشد که حول عنبیه لزج
باشد و از اندر دشوار جذب کند و باشد که آب غلیظ یا رقیق تر باشد و دشوار توان فرو نشاند که
بسیار باشد که بیک بار فرو نشیند چنانکه چیزی اندر نشیبی افکنند و از وی هیچ اثر نماند و بسیار
باشد که عسری بیشتر کند و باز آید و حکیم اسمعیل میکند بدان موضع که باید و اگر وجع بسیار نماید
مهت را همچنان می باید داشت و سر مهت بر گوشهٔ چشم توقف کردن تا اندکی خون بیارد
آب را بآن فرو باید نشاند و اگر بعد فصد طبیب اندکی خون بیاید باک نباید داشت و آب را
بان قدر خون فرو توان نشاند چه قوت خون آن را بسوزد و نیست کند و اگر خون را اکس نکند
انجا بفسرد و علت طرفه بدید آید و تحلیل آن دشوار پذیرد و اندرین حال که آن را فرو می نشاند بیمار
را باید گفت تا تنحنح کند از راه حلق نه از راه بینی و آب همان فرو برد تا بدین حرکت آب

فرو سو میل کند و فرمان بردار تر شود و چون طبیب دید که آب فرو نشاند مهت را باهستگی
بر پیچد و بیرون آرد و زردهٔ تخم مرغ با روغن گل و سرمه بر زند و بر پشت چشم نهند و هر دو
چشم را سخت ببندد و بیمار را اندر خانهٔ تاریک آرد و بگوید تا بقفا باز خسبد و هیچ حرکت
نکند و هیچ سخن نگوید و اگر خواهد که سخن بگوید بدست اشارتی کند و خویشتن را از عطسه
و سرفه نگاه دارد و بر صدغها او ضمادی خنک حذر کننده بنهد تا صداعی تولد نکند و اگر
عطسه خواهد آمد بینی را بدست بمالد تا عطسه ساکن شود و اگر سعالی خواهد بود اندکی
گلاب و روغن بادام تجرع کند و طعام او سخت اندک باید و چیزی که بباید خایید نخورد چیزی
آشامیدنی خورد روز دوم اگر خواهد که چشم بگشاید روا باشد رفادها برفق بردارد و پنبه بگلاب
تر کند و چشم بدان بشوید چنانکه هیچ آسیب پنبه بچشم نرسد و هیچ اعتماد از دست بر چشم نکند
و چشم باز نکند و پنبه بسپیدهٔ تخم مرغ تر کند و بر پشت چشم نهد و ببندد و اگر تا روز سوم
بگشاید بهتر باشد آخر روز سوم بگشاید و فرموده باشد تا گل سرخ اندر آب جوشیده چشم
بران آب بشوید و بیمار را راست بنشاند پشت به بالش باز نهاده و گرداگرد او بالشها بفرماید
نهادن چنانکه همه جوانب او بالش باشد که بران اعتماد کند و آسوده باشد و هیچ حرکت نکند
و مقنعهٔ بسیار بر روی او فرو آرد اگر خواهد سادج مغسول با سرمهٔ سیاه اندر کشد و اگر از
پس سه روز آب معاودت کند اگر آماسی تولد کرده نباشد باز مهت را بجای باز ارد چه بدان
زودی ملتحمه بسته نشود و بعضی باشد که ملتحمه نرم باشد مهت بروی نایستد تا بروی اعتماد
توان کرد نخست بسر مبضع گرد منفذی بدید باید آورد پس مهت بدان منفذ اندر آوردن
و گاه باشد که بر موضع قدح گوشت فزونی بدید آید آن را بسر مقراض بر باید داشت و نباید ترسید
و بعضی طبیبان فرو سوی قرنیه بشکافند و آب را بیرون آرند و اندرین طریق خطر است
و آن آنست که اگر آب غلیظ باشد رطوبت بیضیه را با خود بکشد و اما علاج خیالها دیگر که
نه از منفذ آب باشد که نخست هر یکی را سبب و علامت بداند اگر از معده باشد ایارج

پیقرا علاج کند و معده را بگلشکر و مصطکی و انیسون و غیر آن قوت دهد و اگر معده گرم باشد
معده را بمطبوخ هلیله و شراب انار بو و شراب لیمو قوت دهد و بخارها از دماغ باز دارد و
بجانب پای فرو کشد و صندل و گلاب می بوید و بر صدغها طلی کند جزو هفتم اندر
بیماریهاء چشم که از الحس ادراک تواند کرد و نام و سبب و علاج آن باب اول
اندر بیماریهاء رطوبت بیضیه بیماریها که اندر رطوبت بیضیه افتد از دو بیرون
نباشد یا در کمیت افتد یا در کیفیت اما آنچه در کمیت افتد چنان بود که یا کمتر شود یا بیشتر
شود یا خردتر شود یا بزرگتر شود و هرگاه که بیشتر یا بزرگتر از مقدار طبیعی شود میان
رطوبت جلیدیه و میان نور بیرونی حجاب کند و هرگاه که کمتر یا کوچکتر شود افتها که
اندر باب چهارم از جزو ششم از این کتاب یاد کرده آمده است تولد کند و آنچه از کیفیت افتد
یعنی از چگونگی از سه گونه باشد یا افتی باشد اندر قوام یا آفتی باشد اندر لون یا افتی در تری یا
در خشکی و آنچه اندر قوام باشد چنان بود که بعضی از قوام معتدل اندکی غلیظتر شود و خداوند
علت هر چه از وی دور باشد نتواند دید و آنچه نزدیک باشد همچنان که باید نیز نتواند دید و
بعضی از قوام معتدل بسیار میگردد و سخت غلیظ شود و این از دو گونه باشد یا بعضی از
اجزای او غلیظ شود یا همگی او سخت غلیظ شود اگر همگی او سخت غلیظ گردد سیاهی و بال کرد
و حکم آب یکی باشد و اگر بعضی از اجزاء او غلیظ شود از دو بیرون نباشد یا اجزاء او آنچه
غلیظ است پیوسته باشد و حال این سه گونه باشد یا آنکه اجزای غلیظ میانه او باشد و خداوند
این علت اجسام را میانه چون سیاهی و پیوسته افتاده بیند دوم آنکه اجزای غلیظ کنارهاء
او باشد و خداوند این علت همگی چیزهاء بزرگ یکبار نتواند دید و باشد مثلا که اندامهاء
جانوران بزرگ جدا جدا همی بیند و اگر اجزای غلیظ پراکنده باشد پیش چشم او خیالها همی
نماید بشکل آن اجزا چون مگس و پشه و خطها و مانند آن و آنچه اندر لون افتد سه گونه
باشد یکی آنکه همگی رطوبت از لون طبیعی بگردد و خداوند این علت چیزها را بدان لون بیند اگر

لون او اغبر باشد چیزها را چنان بیند که از میان دود نماید و اگر سرخ یا زرد باشد بهمان حال
بیند که خداوند یرقان و خداوند ظرفه بیند دوم آنکه بعضی از لون بگردد و بعضی بلون طبیعی باشد
و پیش خداوند این علت خیالها نماید بشکل و رنگ آن اجزا و سوم آنکه بسبب بخاری که بر
دماغ بر آید شاید آن بخار بر رطوبت بیضیه افتد و هرگاه که آن بخار بر آمدن گیرد حال دیدار
از حال طبیعی بگردد و چیزها بلون آن بخار نماید و آنچه از کیفیت تری و خشکی افتد چنان باشد
که اندر تری از اعتدال بیرون شود یا اندر خشکی و آنچه اندر خشکی بیرون شود از سه حال
بیرون نباشد یا همگی او خشک شود و خداوند علت هیچ نتواند دید و چشم او کوچک شود
یا بعضی از اجزای رطوبت چشم خشک شود و آن از دو گونه باشد یا اجزاء خشک پیوسته باشد
یا پراکنده و حکم آن همچون حکم غلیظی باشد و فرق آنست که خداوند خشکی را چشم کوچکتر شود
و خواب نباشد و آنچه در تری از اعتدال بیرون شود باندازه آن بزرگتر تر شود علاج تری
و بسیاری و غلیظی بیضیه را علاج پاک کردن تن و دماغ باشد و سرمهاء جلا دهنده و تحلیل
کننده چنانکه معلوم است کشیدن و کوچکی و بزرگی و خشکی را علاج همچون علاج صداع خشک
باشد و تدبیری تری فزاینده کردن باب دوم از جزو هفتم از کتاب دوم اندر
بیماریهاء رطوبت جلیدیه بیماریهاء رطوبت جلیدیه بر چهار نوع است یکی افتهائیست که اندر
وضع افتد دوم افتهائی که اندر کمیت افتد سوم آفتهائی که اندر کیفیت افتد چهارم تفرق
الاتصال اما نوع اول که اندر وضع افتد بر سه وجه باشد یکی آنکه بر موضع خویش زایل شود بسوی
راست یا چپ میل کند دوم آنکه بسوی بالا بر کشیده شود یا بسوی زیر فرو کشیده شود سوم آنکه
دورتر اندر شود یا اندکی بیرون تر نشیند و اسباب میل کردن جلیدیه بسوی راست یا چپ
و بسوی بالا تشنج عضلهاء مجوف باشد و تشنج یا امتلائی باشد یا خشکی و علامتها هر دو
معلوم است و سبب بقعر فرو بری استفراغ و تحلیل رطوبتها و غلبه خشکی باشد و سبب بیرون
تر نشستن و بسوی زیر فرو کشیدن استرخاء عضلها است یعنی عصب مجوف و هرگاه

که جلیدیه یک چشم بسوی راست یا چپ میل کند مردم یک چیز را دو بیند و اگر جلیدیه هر دو
چشم از جای خود زایل شود یکی برتر آید و یکی فروتر هم چنین و سبب آن اندر تشریح عصب مجوف
یاد کرده شد و هرگاه که جلیدیه بقعر تر اندر شود چشم بسبب تحلیل رطوبتهاء دماغی و غلبه خشکی
ازرق شود و هرگاه که بیرون تر نشیند بسبب فزونی رطوبت اکحل نماید همچنانکه اینجا که آب
بیشتر باشد اندر دریا آب سیاه تر نماید و چون بر کشند سفید و صافی باشد علاج اما تشنج
امتلائی و استرخا را علاج باستفراغ رطوبتها و نطولها و غرغره و عطسه باید کرد و تشنج خشک
را و تحلیل رطوبت را تدبیرهاء تری فزاینده باید کرد نوع دوم که اندر کمیت افتد بر دو وجه
باشد یکی آنکه بزرگ تر شود و دوم آنکه کوچک تر گردد و سبب بزرگی بسیاری ماده باشد و سبب
کوچکی استفراغ و خشکی و تحلیل رطوبت باشد و هرگاه که بزرگ تر از مقدار طبیعی شود نور
باصره تیره شود و چیزها کوچک تر از آنکه باشد بیند از بهر آنکه نور اندر گوهر جلیدیه پراکنده
شود و بدو پوشیده گردد و قوت او چنانکه باید بیرون نتواند تافت و هرگاه که کوچک تر شود
بر مقدار معتدل روح باصره قوی تر شود و چیزها را بزرگ تر از آن بیند که باشد از بهر آنکه
مقدار روح باصره بقیاس با جرم او قوی تر و بیشتر گردد و بقوت بیرون تابد و این نوع تا بدین
اندازه باشد از جمله بیماری نباشد علامت و قانون و علاج هر دو نوع معلوم است و نوع سوم
که اندر کیفیت افتد سه نوع است یکی آنکه لون جلیدیه بگردد و سیاه شود یا سرخ یا زرد یا سفید
دوم آنکه رطوبت بروی غالب شود سوم آنکه خشکی بروی غالب شود و سبب بگردیدن لون از
غلبه اخلاط باشد و سبب غالب شدن رطوبت و سبب خشکی معلوم است هرگاه که لون وی
بگردد و لون نا طبیعی اندروی پدید آید مردم چیزها را بدان لون بیند و هرگاه که تری غلبه کند
چشم خیره شود و پیوسته تر باشد و هرگاه که خشکی غلبه کند و منعقد شود بینائی باطل گردد
و علاج دشوار پذیرد علاج اما تغییر لون جلیدیه را علاج استفراغ آن خلط باشد که لون او
بر چشم پدید آید و سرمهاء تحلیل کننده کشیدن و اگر تری غلبه کرده باشد استفراغ باایارج

فیقرا

فیقرا و توقایا باید کرد و پیوسته باسلیقون کشیدن و اگر خشکی غلبه کرده باشد تدبیرهاء
تری فزاینده باید کرد نوع چهارم که تفرق الاتصال است علاج آن علاج قروح باشد لیکن
آن عسرتر از قروح باشد و علاج کمتر پذیرد و همه بیماریهاء جلیدیه عسر باشد و گاه باشد
که طبقه عنکبوتیه را بسبب مادۀ تیز سوزاننده که بدو رسد تفرق الاتصال تولد کند و
علاج آن عسرتر از همه بیماریهاء چشم باشد و اگر چیزی سود دارد استفراغ آن ماده
سود دارد باب سوم اندر حالهاء قوتهاء باصره قوت باصره را روح باصره گویند
و احوال آن از دو وجه ظاهر شود یا از کمیت ظاهر شود دو گونه باشد یکی را روح باصره
بسیار است و بسبب بسیاری قوت او تا دور نتواند رسید و چیزهاء دور نیک نتواند
دید و از نزدیک هیچ خلل نباشد دوم آنکه کمتر از مقدار طبیعی شود و بدین سبب چیزها
نزدیک تواند دید و هر چه دورتر بود نتواند دید و آنچه از کیفیت ظاهر شود هم دو گونه
باشد یکی آنکه روح باصره غلیظ گردد و بدان سبب از نزدیک دشوار تواند بود و اشخاص
چند و صورت و هیات بزودی نیک نه بیند دوم آنکه روح باصره لطیف شود همه
چیزها را از نزدیک نیک بیند و خط باریک نیک خواند و از دور دشوار بیند از بهر
آنکه روح لطیف تا دور رسیدن پراکنده شده باشد و بسیار باشد که احوال کمیت و کیفیت
هر دو مرکب شود و آن ترکیب چهار گونه باشد یکی آنکه روح باصره بسیار و غلیظ گردد دوم
آنکه اندک و غلیظ شود سوم آنکه بسیار و لطیف شود اما آنچه بسیار و غلیظ باشد از دور
بهتر بیند علاج آن با یارج فیقرا باید کرد و سرمهء روشنائی کشیدن و از طعام پست
و از لبنیات پرهیز کردن و مرزنگوش بوئیدن و در طعام دارچینی و سعتر کردن و آنچه
اندک و غلیظ باشد از دور نتواند دید و از نزدیک تر بسبب غلیظی دشوار بیند و این آفت
نیز از بسیار افتد و علاج آن دشوار باشد اما از بهر آنکه غلیظ است از اندکی ایارج چاره
نباشد و از بهر آنکه اندک است چیزها باید خورد که نور چشم زیادت کند و آن چیزها بود که

از وی خونی لطیف بسیار تولد کند که میل بتری کند چون طعامهاء لطیف و سبك و تری
فزای چون شوربا با کوشت بره و کوشت مرغ و انچه بسیار لطیف باشد از دور و نزدیك
نیك بیند و انچه اندك لطیف باشد از نزدیك نیك بیند و از دور نتواند دید و بباید دانست
که هر گاه که خشکی بر روح باصره غلبه کند گاه باشد که رطوبت جلیدیه بزرك تر شود و صاحب
آن چیزها از دور نتواند دید و از نزدیك تواند دید و علاج بزرکی جلیدیه و علاج خشکی یاد
کرده آمد و علاج اندکی روح مانند علاج خشکی باشد باب چهارم اندر شب کوری
و روز کوری اسباب شب کوری چهار است یکی غلیظی روح باصره دوم تری رطوبت بیضی
سوم مهتری رطوبت جلیدی و کدورت او چهارم پیوسته اندر افتاب بودن از بهر انکه
هواء روز بقیاس بهوای شب کرم و لطیف است و لطافت هوا روز و نور افتاب رطوبت
چشم را و غلیظی روح و غلیظی بیضیه را لطیف کرداند بروز تواند دید چون شب آید لطافت
هوا روز باطل شود و رطوبتهاء چشم و روح باصره غلیظ کردد هیچ نتواند دید و انکه پیوسته
اندر افتاب باشد از بهر انکه نور افتاب لطافت روح باصره را تحلیل و انچه غلیظ تر باشد
بماند و چون شب آید کثافت هوا شب سبب غلیظی زیادت شود هیچ نبیند و بسیار باشد
که سبب شب کوری بخار معده باشد و فرق آنست که آنچه از معده باشد هر وقت که معده
پاك باشد علت ضعیف باشد و هر وقت که معده آلوده شود علت قوی شود و علت شبکوری
بیشتر مردمان بزرك چشم و سیاه چشم را افتد علاج اگر خون غلبه دارد رك قیفال و رك
کوشه چشم زدن سود دارد و استفراغ کردن با یارج فیقرا و تدبیر لطیف کردن و عادت
شام بکردانیدن پیش از طعام شراب زوفا خوردن و از پس طعام شراب انکوری کهن خوردن
و جکر بز بکارد بیازند و بر اتش افکنند و تری آن بر می دارند و دار فلفل سوده و نمك هندی
سوده باوی امیختن و بچشم کشیدن سود دارد و سرمه روشنائی و شیاف مرارات کشیدن
و روغن بلسان با اندکی افیون کشیدن و عسل با اب بادیان کشیدن و یکساعت نیك چشم بر هم

نهادن و دار فلفل و قنبیل کشیدن با اب که از جکر بز بر آید و کباب جکر بز خوردن و چشم
بخار آب داشتن و اسباب روز کوری در بعضی ضد اسباب شبکوری است از بهر انکه
هواء شب بقیاس با هواء روز تر است لطافت هواء روز خشکی و اندکی لطافت روح
باصره را زیادت کند بدین سبب چون روز اید چشم خیره شود و بصر ضعیف کردد و این
علت بیشتر مردمان ازرق چشم و اکحل را افتد تدبیرهاء تری فزاینده باید کرد و شیر زنان
اندر بینی چکانیدن و روغن بر سر نهادن و از طعامهاء تیز و شور و ترش پرهیز کردن و
بسیار بکشد که پیوسته مردم اندر روشنائی افتاب و صحرا باشد و زمستان که برف آید
نظر او پیوسته بر برف باشد بدین سبب بصر او ضعیف شود از دور نتواند دید و آنچه
نزدیك باشد باستقصا تواند دید و در هر چه نگاه کند سپیدی بر لون او غالب بیند
علاج جامه ازرق پوشیدن و مقنعه سیاه پیش چشم بیارند تا نظر او پیوسته بر ان افتد
باب پنجم اندر علاج بیماریهاء رطوبت زجاجیه عدد بیماریهاء رطوبت زجاجیه
هم چند بیماریهاء بیضیه باشد و مضرتهاء ان بجلیدیه باز دهد هر گاه که زجاجیه کوچك
تر شود بینائی ضعیف شود و اگر سردی و خشکی بر وی غلبه کند و خشك و منعقد کردد
بینائی باطل شود و علاج این علاج بیضیه است باب هفتم اندر بیماریهاء طبقه
شبکیه هر بیماری که اندر طبقهاء که بیشتر یاد کرده آمده است افتد اندرین طبقه همان افتد
و اسباب آن همان باشد و علاج آن همان الا تفرق الاتصال این طبقه را هم اسباب باد بود
ممکنست که باشد و هم آمدن خلطی تیز و سوزاننده باشد و تیزی خلط او را بخورد و تفرق الاتصال
تولد کند و نور بینائی از وی بیکبار باطل شود و علاج آن عسر باشد جز باستفراغ و پاك کردن
دماغ علاج نتوان کرد چون تفرق الاتصال تولد کرده باشد از استفراغ فاید نباشد و قوت
داروهاء کشیدنی دشوار بدو رسد این علت را انتشار کویند و انتشار سه نوع است
یکی انکه اندر باب اسباغ حدقه یاد کرده آمده است دوم این سوم اندر بیماریهاء عصب مجوف

یاد کرده اید و بباید دانست که حال طبقهٔ مشیمیه و حال طبقهٔ صلبه اندر قبول انواع سوء المزاج
و انواع تفرق الاتصال همین باشد و هر عارضه که مشیمیه را افتد مضرت آن بجلیدیه باز دهد
از بهر آنکه غذا نخست بمشیمیه رسد و مشیمیه نصیب خود بردارد و باقی نخست
برو صافی تر بشبکیه رسد و شبکیه آنچه لایق او باشد بخود کشد و آنچه ازوی باز ماند برطوبت
زجاجیه باز فرستد و زجاجیه همچنین آنچه لایق او باشد بکار برد و باقی بجلیدیه فرستد و
اسباب و علامات و علاج همان باشد که دیگر طبقه را

باب هشتم اندر بیماریهاء عصب مجوف

و عصب مجوف را از همه انواع سوء المزاج مفرد و مرکب و ساذج و با ماده
ممکنست که افتد و اسباب و علامات آن اسباب و علامات صداع و بیماریهاء مزاجی
باشد که اندر دماغ افتد و علاج همان علاج باشد بدانکه اندر عصب مجوف بیرون از بیماریهاء
مزاجی سده و فسردن و تفرق الاتصال ورمی و غیر ورمی بسیار افتد و همه بیماریهاء آن عصب
بدان اندازه بود که قوت بیماری باشد اندر بصر اثر کند و بسیار باشد که بصر باطل شود و در
هیچ اجزای چشم آفتی نباشد که با نور باصره را ضعیف کند یا راه او بسته دارد لیکن سبب
آن اندر بطون دماغ باشد و بیماریهاء دماغی بر آن گواهی دهد و هر چه مانند آن باشد از
دقایق بیماریها شناختن آن جز طبیب حاذق دشوار باشد و از انواع تفرق الاتصال که اندر
عصب مجوف افتد یکی آنست که دهنهٔ عصب فراختر از نهاد طبیعی شود و سبب آن دو
گونه باشد یکی آنکه عضلها که دهنهٔ او را نگاه دارد ضعیف شود دوم آنکه خلطی بد واندر آید
و او را از هم باز کند فراخ شدن دهنه او را انتشار گویند از بهر آنکه نور پراکنده شود و بیماری
فراخ شدن است و انتشار عرض اوست و فرق میان انتشار که از فراخ شدن دهنهٔ عصب
مجوف تولد کند و انتشار که از فراخ شدن ثقبهٔ عنبیه تولد کند آنست که آنچه از عصب تولد
کند پراکندگی نور اندر اجزای چشم پیدا باشد و آنچه از ثقبه تولد کند پراکندگی نور پیدا نباشد
از بهر آنکه نور از ثقبه راست بیرون آید پس پراکنده شود چون نور از ثقبه بیرون آید اندر

اجزاء چشم

اجزاء چشم هیچ پراکندگی ظاهر نشود و اندر پیشتر حالها سبب انتشار که از عصب مجوف
افتد و ثقبه بدان سبب فراختر شود صداع صعب امتلائی باشد اتساع حدقه اندک اندک
پیدا شود علاج انتشار نخست تدبیر تسکین صداع باید کرد و بدن پاک کردن و داروها
که بجهت آب فرود آمدن یاد کرده شد بکار دارد و شیافها و مرارات نافع است اما سده
و افسردن و آماس عصب مجوف را سبب فضلهاء سرد و تر باشد که از دماغ بدو می آید
تا راه روح باصره بدان بسته شود و علامات وی آنست که اگر خداوند علت چشم دیگر که
درست باز فراز کند و بر هم فشارد ثقبهٔ عنبیه فراختر شود و اگر فراختر شود عصب
بسلامت باشد و فرق میان سده و آماس آنست که خداوند آماس را از گرانی و از المی که
اندر قعر چشم باشد شکایت کند و خداوند سده را آن شکایت نباشد و دیگر آنکه سده
سیاهی چشم باطل کند و درد و گرانی نباشد و آماس سیاهی جمله باطل نکند و با درد و گرانی
باشد علاج نخست استفراغ باید کرد بحب قوقایا و ایارهٔ فیقرا و رگ گوشهٔ چشم زدن
و دیوچه بر صدغ افکندن و ماده را بسوی قدم فرو کشیدن و علاجهاء آب کردن و اما
تفرق الاتصال که ورمی باشد گسستن و خورده شدن عصب باشد و علامت وی چشم
دور فرو افتادن و پژمرده شود و سیاهی باطل شده

باب نهم اندر بیماریها که اندر عضلهاء عصب مجوف و عضلهاء خاصهٔ چشم افتد

بیماریهاء آن عضلها دو نوع است
یکی استرخا دیگر تشنج و تشنج هم دو نوع باشد یکی امتلائی و دیگر خشک و علامتهاء هر دو
معلوم است و هر گاه که عضلهاء عصب مجوف تشنج کند حدقه از موضع خود زایل شود
و چشم تافته گردد همچون چشم احول و هر گاه که مسترخی شود چشم بیرون نشیند و اگر آن
استرخا مفرط باشد بینائی باطل شود از بهر آنکه چشم نیک بیرون آید و عصب کشیده شود
و تجویف او بسبب کشادگی تنگ شود و راه نور بسته گردد و استرخا و تشنج امتلائی
علاج پاک کردن دماغ باشد و اطریفل بکار داشتن و غرغره کردن و عطسه آوردن و سرمهاء

قوی کشیدن و بر پیشانی و پیش سر و صدغ لادن طلی کردن و اگر تشنج خشک غالب گردد
و بیماریهاء دماغی چون صرع و سکته رود و آرو صداع صعب زایل شود و احولی کودکان را
که حادث شود باید که بشب برابر چشم او چراغ بنهند چنانکه نظر او راست باشد و بروز
چیزی سرخ برابر چشم او بیاویزند و اگر میل دیده او بسوی دنبال چشم باشد بر بینی او
نشان سرخ کنند و اگر میل بسوی بینی باشد بر دنبال چشم او چیزی سرخ بدوسانند تا نظر بران
دارد و بدین طریق چشم کودک راست باز ایستد باب دهم اندر بیرون جستن چشم
بسبب استرخاء عصب مجوف سبب آن دو گونه باشد یکی قوت قی و دیگر صعبی خناق
وگاه باشد که زنان را بسبب صعبی زادن چشم بیرون نشیند آن از سبب قوت قی و صعبی
خناق باشد فصد باید کرد و بقرص بنفشه اسهال کردن و چشم را بسته داشتن و رفادها
بعصاره برگ زیتون و مورد و داروهای قابض نهادن و بقفا باز خفتن و بر بالاء رفادها
تخته سرب باندازه چشم بر نهادن و بستن و طعام اندک خوردن و اگر سبب بد زادن
بود داد اراطمت فرمودن و بر بس کردن حجامت کردن و چشم بستن باب یازدهم
اندر ضعیفی چشم و بینائی بباید دانست که ضعف چشم و بینائی یا از اجزاء چشم باشد همه
بیماریهاء چشم و اسباب و علامات و علاج یاد کرده آمد و اندرین علاج ان ضعیفی یاد کرده
آید که سبب آن محکم نباشد و علاج قوی نباشد مثلا کسی را که سبب ضعیفی چشم و بصر گریستن
بسیار بود یا بخاری اندک یا تری اندک و مانند آن قانون علاج او آنست که از بس طعام
خوردن چندان بیدار باشد که طعام اندر معده نیم گوار شود و از معده فرو گذرد و بسیار
نخورد و از طعامهاء بخار انگیز حذر کند و طعامهاء شور و سرکه و زیتون و نمک بسیار و
عدس و سیر و پیاز و گندنا و بادروج و شبت و کرنب و باقلا و شراب و مستی و جماع و فصد
بسیار و حجامت بسیار و خفتن بقفا و بیکبار [illegible] نشستن خاصه از بادهاء شمالی
و اندر برف نگریدن اندر صحرا و اندر قرص آفتاب نگاه کردن وقت بر آمدن و وقت کسوف

و گرد و دود و اندر چیزهاء بدرفشان نگاه کردن چشم را ضعیف کند و زیان دارد و دارچینی خوردن
و اندر چشم کشیدن سود دارد و ایارج فیقرا و اطریفل بکار داشتن و آب پیاز با عسل در چشم
کشیدن نافع بود و بدانکه تاریکی چشم پیران از خشکی بیشتر بود سر در آب صافی فرو بردن و چشم
باز کردن سود دارد و روغن بنفشه در بینی چکانیدن سود دارد و گفته اند شلغم خام و پخته
بصر را قوت دهد و گفته اند کوک و بقلة الحمقا و جرجیر بسیار خوردن و سرکه و نمک
بصر را ضعیف کند و گندنا سخت زیان دارد و گزنب ضعف بصر را که از رطوبت بود سود
دارد و ترب بصر را تیز کند نسخه شیافی که بینائی را قوی کند سکبینج جاوشیر نمک اندرانی
زنگار فلفل سفید روغن بلسان زهره گاو نوشادر فلفل زنجبیل روغن بلسان را بعصاره
رازیانه حل کنند و داروهاء کوفته بدان بسرشند و شیاف سازند صفت برود رمان بگیرند آب
انار شیرین و ترش و بپالایند و بجوشانند تا بنیمه باز آید و بوزن آب انار نیمه آن عسل با او بیامیزند
و بیست روز در آفتاب نهند پس بکار دارند نسخه عربی بصر را قوت کند بگیرند قلیماء زر و توتیا
و صبر و توبال مس سوخته و سادج عدسی مغسول از هر یکی یک درم فلفل دار فلفل نوشادر
زعفران از هر یک نیم درم برگ فرنجمشک سرطان بحری از هر یک یک درم نیم مشک دانگی
نسخه دیگر عربی بصر را تیز کند و جرب و خارش و سفیدی باز دارد بگیرند قلیما و سرمه و
سادج مغسول و سادج هندی و صبر و توبال مس از هر یک یک درم فلفل دار فلفل نوشادر
از هر یک نیم درم نمک اندرانی و برگ فرنجمشک و کفک دریا از هر یک دو دانگ یک درم
زعفران و چهار دانگ مشک نیم دانگ همه را بکوبند باب بادیان بسایند و خشک کنند و باز
بسایند و بکار دارند و اگر سبب ضعیفی چشم گریستن باشد روغن بنفشه و روغن نیلوفر
در کف پای مالیدن و گرمابه و سر و چشم ببخار آب خوش داشتن و اندر سبزی و بوستانها
و آب روان نگاه کردن سود دارد باذن الله تعالی و تقدس **گفتار سوم از کتاب**
ششم از ذخیره خوارزمشاهی اندر احوال گوش و شنوائی

وبیماریها و علامات و علاج آن اندر فضیلت شنوائی ب اندر کرانی

کوش و باطل شدن شنوائی ج اندر علاج سده کوش د اندر علاج ریشهاء کوش ه اندر علاج درد کوش و اندر آماسی که در بن کوش و اندرون کوش بدید آید ز اندر طنین و دوی و آوازهاء دروغین که اندر کوش افتد ح و آنرا سببی بیرونی نباشد ط اندر کوفته شدن کوش از زخمی که بروی آید ی اندر بیرون آوردن زاب که بکوش اندر شود کفتار چهارم اندر احوال بینی و بیماریها و اسباب و علامات و علاج آن ده است ا اندر آفتها که در بویائی بدید آید و علاج آن ب اندر کند بینی و اسباب و علاج آن ج اندر ریش بینی د اندر ناصور بینی و فزونی کوشت ه اندر علاج خون آمدن از بینی و اندر علاج شکستکی و کوفتکی بینی ز اندر بیرون آوردن چیزی که بر بینی اندر ماند ح اندر خارش بینی ط اندر بسیاری عطسه ی اندر زکام نزله کفتار پنجم اندر احوال دهان و لب و دندان و بیماریهاء آن و اسباب و علامات و علاج هر یک سه جزو است اجزو نخستین اندر بیماریهاء لب و دهان و کوشت بن دندان و این جزو ده باب است ا اندر منافع لب و احوال و بیماریهاء آن بر طریق کلّی ب اندر علاج کفتکی لب ح اندر علاج کوشت فزونی لب د اندر خوره که بر لب و کوشت بن دندان افتد ه اندر علاج سست شدن کوشت بن دندان و اندر علاج دمیدکی دهان و ریشها او ز اندر علاج انواع سوء المزاج که بر لب افتد ح اندر ندبیر انواع آماسها که بر لب افتد ط اندر آب آمدن از دهان اندر خواب ی اندر ناخوشی بوی دهان جزو دوم اندر احوال زبان و بیماریها و اسباب و علامات و علاج از ده باب است ا اندر شناختن احوال زبان و بیماریهاء او بر طریق کلّی ب اندر علاج طعمهاء ناخوش یافتن ج اندر استرخاء زبان د اندر سوزش زبان ه اندر طرقیدن زبان و اندر آماس زبان ح اندر کنکی و خللی که در سخن کفتن بدید آید ط اندر ضفدعی ی اندر آماسهاء ملازه جزو سیوم اندر احوال دندان و بیماریها و علاج آن و این ده باب است ا اندر احوال دندان و بیماریهاء آن بر طریق کلّی ب اندر

تدبیر نگاه داشتن دندانها تا درست بماند ج اندر درد دندان د اندر شکستکی و ریزیدن دندان ه اندر جنبیدن دندان و اندر تغییر لون دندانها ز اندر کندی دندانها که بتازی الضرس کویند ح اندر ضعیفی و آب کداشتن دندانها ط اندر تدبیر کودکان تا باسانی برآید ی اندر تدبیر دندان بزرکان تا اگر افکندنی باشد باسانی بیفکند کفتار ششم اندر شناختن احوال حنجره و حلق و علاج خناق و ذبحه دو جزو است جزو نخستین اندر احوال آواز و اسباب باطل شدن و انواع تغییر و علاج هر یک و این پنج باب است ا اندر باطل شدن آواز که سبب آن انواع سوء المزاج باشد ب اندر کرفته شدن آواز ج اندر آواز لرزنده د اندر آواز تیره ه اندر آواز باریک جزو دوم اندر ذبحه و خناق و بثرها که بر حنجره بدید آید و فراهم کرفتن مردی این چهار باب است ا اندر ذبحه و خناق و بثرها ب اندر بثرها که زندرون حلق بدید آید ج اندر طعام که بکلو در ماند د اندر دیوجه که بحلق اندر آویزد کفتار هفتم اندر یاد کردن بیماریهاء الت های دم زدن و اسباب و علامات و علاج آن پانزده است ا اندر شناختن احوال دم زدن و اسباب و تغییر آن ب اندر آنکه هر دم زدنی که از حال طبیعی بکردد چگونه باشد ج اندر ربو و ضیق النفس و نفس انتصاب د اندر انواع سرفه و اسباب آن ه اندر سرفه خشک که از سوء المزاج کرم ساده باشد و اندر سرفه خشک که از سوء المزاج سرد ساده باشد ز اندر سرفه که از سوء المزاج کرم با ماده باشد ح اندر سرفه که از سوء المزاج سرد با ماده باشد ط اندر سرفه که سبب آن آماس و ریش شش باشد ی اندر سرفه که سبب آن بثرات السعال باشد یا اندر برآمدن خون از حلق یب اندر ذات الریه یج اندر ذات الصدر ید اندر سل یه اندر ذات الجنب کفتار هشتم اندر احوال دل و بیماریها و علاج آن پنج باب است ا اندر آنکه بیماریهاء دل چند نوع است و علاج آن را طریق کدام است ب اندر ضعیفی دل و خفقان که از سوء المزاج کرم خیزد ج اندر خفقان که از سوء المزاج سرد خیزد د اندر خفقان که از سوء المزاج سوداوی خیزد ه

اندر غشی و ضعیفی و بی قوتی بنه کفتار نهم اندر بیماریهاء پستانها و احوال آن و این
ده بابست ا اندر شناختن شیر زنان و تدبیر زنی که شیر اندک دارد ب اندر تدبیر زنی که
شیر وی بسیار باشد ج اندر علاج زنی که شیر در پستان وی ببندد و پنیر شود د اندر پستانی
که شیر در وی عفن کردد ه اندر اماس کرم که اندر پستان پدید آید و اندر اماس سرد که اندر
پستان پدید آید ز اندر سخت شدن پستان و غددها که در وی پدید آید ح اندر علاج
دبیله که در پستان پدید آید ط اندر ریشها ی اندر تدبیر که کوشت پستان را بخورد ی اندر نکاه
داشتن پستان تا بزرک شود کفتار دهم اندر احوال معده و مری و بیماریها و علاج آن
شش جزو است جزو نخستین اندر احوال مری و بیماریها و علاج آن سه بابست ا اندر
دشوار فرو بردن طعام و شراب بحلق ب اندر آماس مری ج اندر قرحه و بثره مری و
علامات و علاج آن جزو دوم اندر سوء المزاج که معده را افتد و اسباب و علامات
و علاج آن هفت بابست ا اندر سوء المزاج کرم ساده اندر معده ب اندر سوء المزاج
کرم با ماده اندر معده و درد صعب ج اندر درد معده و ضعیفی آن که از سوء المزاج سرد
بی ماده تولد کند د اندر ضعف معده که از سوء المزاج سرد و خشک تولد کند ه اندر ضعیفی
معده که از سوء المزاج تر تولد کند و اندر درد معده و ناکواریدن طعام که از بادها تولد کند
ز اندر درد معده که از خلط سودائی خیزد که از شیر زاید جزو سوم اندر تغییر احوال
شهوت طعام و این پنج بابست ا اندر ضعیفی شهوت طعام و اسباب و علامات آن ب اندر
علتی که آنرا علت شهوت الکلبیه کویند ج اندر آفت شهوت که آنرا شهوت البقر کویند
د اندر آرزوهای تباه که مردم را پدید آید ه اندر تشنگی و بسیاری آرزوی آب جزو چهارم
اندر احوال حرکتهاء معده چون آروغ و فواق و قی و آنچه بدین ماند و این شش بابست ا
اندر فواق و سبب و علامت و علاج آن ب اندر آروغ ج اندر تاسه و منش کشتن و اضطراب
معده د اندر قی و اسباب و علاج آن ه اندر قی کردن خون و اندر هیضه جزو پنجم اندر ضعیفی

معده

معده و بد کواریدن طعام و درد معده که از پس طعام خوردن پدید آید شش بابست ا اندر
یاد کردن احوال ضعیفی معده و انواع آن ب اندر ضعیفی قوت جاذبه ج اندر ضعیفی قوت ماسکه
د اندر ضعیفی قوت هاضمه ه اندر ضعیفی قوت دافعه و اندر ضعیفی معده و تهلهل آن
جزو ششم اندر آماسها و بثرها و ریشهاء معده شش بابست ا اندر آماسها خونی که در معده پدید
آید ب اندر اماس صفراوی ج اندر اماس بلغمی د اندر اماس صلب ه اندر دبیله که اندر معده
پدید آید و اندر ریشها و بثرهاء معده کفتار سوم اندر احوال کوش و شنوائی و بیماریها
و علامتها و علاج آن باب نخستین اندر فضیلت آلت شنوائی بباید دانست که آلت شنوائی
آلتی عزیز است و راه دانش آموختن است و شرف و فضیلت مردم بر دیگر جانوران بدانش است
و بدین سبب است که آلت شنوائی را بر آلت بینائی و بویائی فضیلت است و از جهت فضیلت این
آلتست که هر که از مادر کر زاید لال بماند از بهر آنکه سخن نشنود و نتواند آموخت از ینجا پدید آید
که از بطلان فعل آلت بینائی و بویائی اندر کمال مردمی آن خلل نیست که از بطلان فعل شنوائی است
بدین سبب واجبست کوش را تعهد کردن و او را از خاک و ریک و کرد و از بادهاء سرد و
کرم و از آب و از حیوانی که بدو اندر آید چون کرم و غیر آن نکاه داشتن و احتیاط کردن تا اندر
وی قرحه و بثره بر نیاید و او را تباه نکند و پاک داشتن از شوخ تا راه شنوائی بسته نکردد
و طریق پاک داشتن تعهد آنست که هر هفته یک شب قطرهٔ دو روغن بادام تلخ اندر چکانند
و از بهر آنکه تا از قرحه و بثره سلامت یابد هر هفته شیاف مامیثا بسرکه بسایند و اندر چکانند
و بباید دانستن که ناکواریدن طعام و شراب و بسیار خوردن و بر امتلا خفتن همه خاستها
را زیان دارد باب دوم اندر کرانی کوش و باطل شدن آواز بباید دانست که اندر فعل
آلت شنوائی سه آفت افتد که از فعل دیگر اندامها می افتد و آفت هر فعلی یا بطلان باشد
یا نقصان و یا تشویش و بغیر از حال طبیعی و بطلان فعل آلت شنوائی چنان باشد که شنوائی
باطل کردد و هیچ نشنود و بغیر از حال طبیعی چنان باشد که آوازها دروغین میشنود چون

گاه
آواز آسیا و جلاجل و آواز باد که در درختان افتد و مانند آن و نقصان چنان باشد که آواز
آهسته و دور نتواند شنید و هر آفت که مادرزادی باشد آنرا علاج نیست و آنچه عارضی
باشد لکن چون کهن گردد هم علاج نپذیرد و اگر بپذیرد سخت عسر باشد و اسباب آفتهاء
این عضو همچون اسباب آفتهاء دیگر اعضا هشت نوع است یکی انواع سوء المزاج مفرد و
ساده دوم انواع سوء المزاج با ماده سوم انواع سده و اسباب آن چون خلطهاء غلیظ و اما
و بسیاری شوخ و ثولول و گوشت فزونی و چون که اندروی بفسرد و چیزی که اندروی در
ماند چون سنگ و دانه خرما و غیر آن و یا حیوانی که اندر شود و یا کرم که اندروی تولد کند
چهارم انحلال الفرد و تفرق الاتصال و اسباب آن چون جراحتی و صدمه که از بیرون اتفاق افتد
یا بسببی از اندرون و چون خلطی تیز و سوزاننده که پوست را و عصب را بسوزد و بخورد و انواع
بثرها و ریشها که تولد کند پنجم انتقال بحران چنانکه بسیار باشد که بیمار از پس بیماریها و تبهاء
گرم شود ششم باز ایستادن اسهال صفرائی چنانکه بسیار باشد که ماده اسهال صفرائی بالک
ناشده تدبیر امساک کند یا خود باز ایستد گوش کر شود هفتم مقدمات بحران باشد تب با رعاف
هشتم مشارکت دماغ علامتها آنرا که سبب سوء المزاج ساده باشد اندر قعر گوش دردی باشد
گرانی و تمدد باشد و اگر سوء المزاج سرد باشد اندر خنکی هوای شب و خنکی امداد
بتر باشد و از همه خنکیها رنج یابد و اندر گرمیهاء نیم روز و از همه گرمیها راحت یابد و اگر سوء
المزاج گرم باشد بر خلاف این باشد و اگر سوء المزاج با ماده باشد گرانی و تمدد و ضربان
بران گواهی دهد و اگر سوء المزاج خشک باشد تدبیر گذشته و کم طعامی و کم خوابی گذشته
بران گواهی دهد و آنرا که سبب انواع سده باشد اگر تمدد و گرانی نباشد سبب سده
بسیاری شوخ باشد یا ثولول و اگر گرانی یابند سبب آن خلطی غلیظ یا آماس باشد اما
اگر آماس اندر عصب باشد تبهای گرم و قشعریره و نافض و هذیان و اختلاط عقل
بران گواهی دهد و اگر نه اندر عصب بود ممکن بود که از تب خالی باشد و اگر بود تبی

بود از جنس

بود از جنس حمّی یوم و هیچ آماس از درد و ضربان خالی نباشد و اگر سبب سده تولد کرم باشد
بیرون آمدن کرم بران گواهی دهد و آنرا که حیوانی اندر شده باشد حرکت او ظاهر باشد
ممکن باشد که چشم او را بتوان دید و او را که سنگی یا دانه در افتاده باشد ضربان بی تب بران
گواهی دهد و آنرا که سبب جراحت باشد و علامت آن سبب آن باشد و اگر قرحه و بثره
باشد قرحه و بثره ظاهر باشد از تب خالی نباشد و آنچه بحرانی باشد بیماریهاء حاره و حرکات
آن در روز بحران بران گواهی دهد و آنرا که سبب باز ایستادن اسهال صفرائی بود سبب آن
علامتهاء آن باشد و باسهال زایل شود و آنرا که سبب باز مشارکت دماغ بود بیماریهاء
دماغ و خاستهاء دیگر و گرانی زبان بران گواهی دهد علاج آنرا که سبب سوء المزاج ساده
باشد هر نوعی را از سوء المزاج بضد آن علاج باید کرد و اگر سوء المزاج گرم باشد آب کوک
و آب عنب الثعلب و آب کشنیز تر اندر چکانند و اگر سوء المزاج سرد باشد روغن یاسمین
و روغن سوسن و روغن قسط و روغن شبت اندر چکانند خاصه اگر روغن بلسان نیابد روغنی
از این روغنها حل کنند و اندک جندبیدستر و روغن بادام تلخ و روغن بابونه با اندکی بیه بز
و گاو و زهره او اندر چکانند سودمند باشد و باید دانست که هرچه که بگوش اندر چکانند
نیم گرم اندر باید چکانید نه گرم شاید و نه سرد نسخه قطوری که اندر گوش چکانند خداوند
سوء المزاج گرم را سود دارد و قطور دارو نیرا گویند که قطره قطره اندر چکانند خداوند
سوء المزاج گرم را بگیرند انار ترش و قمع او بردارند و بفشارند و آب او بگیرند و هم پوست
او باز کنند با مقداری سرکه و روغن گل و اندکی کندر و بر آتش نهند و بپزند تا بقوام آید و اندر
چکانند و اگر سوء المزاج خشک باشد گرمابه و سر بخار آب گرم و خوش داشتن و شیر زنان
و روغن بنفشه اندر چکانیدن سود دارد و آنرا که سوء المزاج با ماده باشد نگاه باید
کردن تا ماده علت کدام خلط است تدبیر استفراغ آن خلط باید کرد و استفراغ باید کرد و
هیچ روغن و هیچ دارو بگوش اندر نباید چکانید و از پس استفراغ نطولها و قطورها

بکار داشتن و ریاضت کردن سود دارد اما اگر مادهٔ خلط صفرائی باشد استفراغ بحب
الذهب و اقراص بنفشه باید کرد اگر سه مثقال اطریفل کوچک و یک مثقال ایارج فیقرا ترکیب
کنند روا باشد و یک مثقال فیقرا و یک مثقال هلیلهٔ زرد حب کنند و بدهند مادهٔ صفرا را
از دماغ فرود آرد و اطریفل کشنیزی بخار صفرائی از دماغ باز دارد صفت آن بگیرند
هلیلهٔ کابلی و بلیله و آمله از هر یکی ده درم بالک کرده گل سرخ و کشنیز خشک از هر یکی پنج درم
همه را جدا جدا بکوبند و ببیزند و بروغن بادام چرب کنند و بانگبین مصفی بسرشند و اندر
بعضی نسختها آورده اند کشنیز خشک چند همه و قطور ا نا که یاد کرده آمده است اندر چکانیدن
سود دارد و اگر مادهٔ خلطی غلیظ باشد استفراغ بحب قوقایا و ایارج فیقرا مرکب با شحم
حنظل و افتیمون و نمک هندی باید کرد و داروها که اندر چکانند هم تحلیل کننده باید چون
عصارهٔ سداب با عسل و جندبیدستر با روغن شبت و بپزد اندر بول بز و زهرهٔ او حل
کرده و کدا اخته نسخهٔ آزموده بگیرند جندبیدستر سه درم سنگ نطرون و خربق سیاه
از هر یکی یک درم و نیم و اندر بعضی نسخها می آید خربق چهار دانگ و نیم و نطرون دو
دانگ همه را بکوبند و ببیزند و بر آب سداب بسرشند و اقراص کنند و بوقت حاجت
بسایند و اندر چکانند صفت قطوری دیگر بگیرند صبر و جندبیدستر و فرفیون و شحم
حنظل و زهرهٔ گاو همه را راست راست اقراص کنند و بکار دارند و عصارهٔ افسنتین و طبیخ
او و روغن مویزج اندر چکانند سود دارد و روغن ترب و عصارهٔ او با نمک خاصه
اگر تری می تراید سود دارد انجیر فربه بگیرند و شحم از وی جدا کنند و عسل او را از پوست
او بردارند و با خردل و با مقدار نطرون بکوبند و پلیته کنند و اندر گوش نهند و آب دریا
گرم کرده اندر چکانند و خربق سیاه و روغن گل و زهرهٔ بز اندر چکانند و بعضی طبیبان
گفته اند بهلیله اندر سرکه باید جوشانید تا سرکه سیاه شود آن سرکه اندر چکانند گرانی
گوش زایل کند و آنرا که ناگاه گوش گر شود طبیخ افسنتین با زهرهٔ گاو اندر وی جوشانید

باشند

باشند نافع باشد و آنرا که سبب گرانی گوش بحران استفراغ باشد نخست با ایارج فیقرا استفراغ
کنند پس روغن بادام شیرین نیم گرم کرده اندر چکانند و اگر حاجت آید روغن بادام تلخ و
روغن قسط با روغن گل آمیخته و جندبیدستر با روغن گل اندر چکانند صواب باشد
صفت حبی آزموده گرانی گوش را که از سده و از خلط غلیظ و از باد تولد کند زایل کرده اند
بگیرند تربد سپید تراشیده و کوفته و بیخته بیست درم شحم حنظل ده درم انزروت دو درم
و نیم کثیرا هفت درم هلیلهٔ زرد ده درم همه را بکوبند و حب کنند چنانکه رسم است بر سبیل
شیاف بکار دارند شربتی یک درم و باید دانست که بوره با سرکه و انگبین و زهرهٔ بز با روغن
سوسن و اگر با طبیخ افسنتین و جندبیدستر با روغن بلسان گر با روغن قسط و با نفط
سپید و دو قطره قطران بامداد و شبانگاه و این همه که یاد کرده آمد همه انواع درد گرانی
گوش و طنین و دوی را که از مادهٔ سرد خیزد سود دارد نسخهٔ قطوری که اندر چکانند
کند که اخی که بتازی ملک الانباط گویند یک اوقیه و روغن خیری دو اوقیه روغن بادام
تلخ نیم اوقیه همه بجوشانند بامداد سه قطره اندر چکانند و شبانگاه سه قطره صفت
طبیخی نافع که بتکمید بکار دارند بگیرند بابونه و شبت و برگ غار و اینجا که برگ غار نباشد
پوست حب الغار بجای آن بایستد و مرزنگوش و پودنهٔ دشتی خشک و عاقرقرحا نیم کوفته
همه را اندر آب بپزند و بپالایند و اندر مثانهٔ گوسپند کنند و بر پس کردن و بن گوش می نهند
و اگر اسفنج بدان تر کنند و بر نهند روا باشد و رطوبتها که اندر بیماریها سر باد کرده
آمده است بکار دارند نسخهٔ نطولی موافق بگیرند برگ بید و بابونه و شبت و بیخ سوسن
و سداب و برگ غار و پودنهٔ دشتی و سعتر و زوفاء خشک و جندبیدستر و سنبل و مرزنگوش
همه را اندر آب بپزند چنانکه رسم است و بکار دارند و مایهٔ قمع بر گوش نهند و قمع را بر سر
آفتابه سخت کنند چنانکه بخار آب بگوش میرسد و آوازهای قوی بگوش او میرسد چون
آواز بوق و غیر آن و اگر گوش کودکی طفل را گوش گران شود مادر یا دایه بامداد سعتر و نمک

اندرانی بیکجا بخایید و آب دهان یك قطره بکوش کودك اندر چکاند و آنرا که سبب کرانی
کوش سده باشد یا آماس و قرحه و بثره علاج هر یك اندر باب وی یاد کرده آید استفراغ
که از بهر کرانی کودك کنند اندك اندك و بتفاریق باید کرد تا قوت بماند و نضج ماده
وفا تواند کرد والله اعلم باب سوم اندر علاج سده کوش انواع سده بعضی مادر
زادی باشد و بعضی عارضی وانچه مادرزادی باشد سه کونه باشد بعضی چنان باشد که استخوان
بناکوش که انرا استخوان حجری کویند و منفذ او مصمت باشد و آفریده نباشد و بعضی چنان
باشد که منفذ آفریده باشد لکن بکوشت اکنده و محکم رسته و بعضی چنان باشد که بر ظاهر منفذ
پوستی رسته باشد و از اندرون کشاده و خالی باشد وانچه عارضی باشد بعضی چنان باشد که
پس از قرحه کوشتی فزونی رسته باشد و منفذ آواز بسته و بعضی را ثولول بر آمده باشد و انواع
دیکر چنانک باشد که سنکی و دانه اندر افتد یا حیوانی اندر شود و انجا بمیرد یا شوخ بسیار کرد آید
اما انرا که منفذ آفریده نباشد و انرا که منفذ آفریده باشد لکن بکوشت اکنده و محکم رسته باشد
علاج نیست و دست کاری اندران عسر باشد و انرا که بر ظاهر منفذ کوشتی کشیده باشد و
منفذ کشاده و خالی مانده آوازهاء بلند تواند شنید و اکر انکشت بر منفذ زنند زخم انکشت
بسمع اندر یابد علاج آن پوست را سوراخ کنند و منفذ بدید آرند و پلیته سازند و بقلقطار
سوده اندر کردانند و بدین منفذ فرو نهند تا نکذارد که جراحت بروید علی الجمله نباید که تا
که این منفذ که نو کشاده اند بسته شود و انرا که سده از کوشت فزونی باشد که از پس ریش
رسته باشد یا از ثولول باشد علاج وی آنست که پوست کوش را بطرون و آب کرم همی شوید
و روی سوخته و زرنیخ سرخ بکیرند و هر دو را بسرکه بسایند نیك و اندر چکانند تا کوشت
را و ثولول را بسوزد و ریش کند ریش را علاج کنند چنانکه اندر موضع خویش یاد کرده آید
وانرا که سنکی یا دانه اندر افتاده باشد قطره روغن نیم کرم اندر چکانند تا چرب شود و کندش
با چیزی دیکر که عطسه آرد بیویند و اندر عطسه نفس فرو کیرند تا آن چیز بیرون افتد و

انرا که شوخ

وانرا که شوخ بسیار کرد آمده باشد روغن بادام تلخ اندر چکانند بشب وقت خواب و
بامداد در کرمابه شود و کوش بر تابه کرمابه نهند تا شوخ بکدازد و بیرون آید و اکر تخم
سپندان و بوره بکوبند و پلیته سازند و بکوش اندر نهند و سه روز بکذارند پس بیرون
کشند شوخ بسیار بیرون آید و اکر بوره ارمنی با عسل انجیر سپید بکوبند و پلیته کنند و
همچنین سه روز بکوش اندر بکذارند شوخ بیرون آید صفت اقراص خربق کوش را از
شوخ و عصب حساسه را از خلط غلیظ پاك کند بکیرند خربق سپید دو مثقال بطرون
شانزده مثقال زعفران سه مثقال همه را بکوبند و بسرکه بسایند و اقراص کنند و بوقت
حاجت اندر سرکه حل کنند و بکوش اندر چکانند و روغن کزدم کوش را پاك کند و شنوایی
باز آرد و انرا که حیوانی بکوش رفته باشد قطران بکوش اندر چکانند تا زود بمیرد و عصاره
و عصاره برك شفتالو با اندکی سقمونیا اندر چکانند و عصاره ترب و عصاره پیاز خاصه
عصاره پیاز تلخ سودمند بود و همه زهرهاء جانوران اندر چکانند چون انرا بکشد و صبر
با آب نیم کرم سخت نافع باشد اکر حیوان اندر رفته باشد او را بکشد و اکر کرم اندر رفته باشد
این علاجها انرا پاك کند و طبیخ افسنتین و روغن افسنتین اندرین باب سخت نافع باشد
و از جمله تدبیرها که آزموده اند دو درم سنك شراب و سه درم عسل و یك درم روغن
کل و سپیده خایه مرغ بهم بزنند و نیم کرم کنند و پشم پاره بدان تر کنند و بکوش اندر اکنند
و خداوند علت بدان کوش تکیه کند و اندر خواب شود یکساعت پس آن پشم را از کوش
برآرند بیکبار کرم بسیار بیرون آید والله اعلم باب چهارم اندر آماس که اندرون
کوش بدید آید اماسها که اندرین کوش افتد طبیبان انرا انبات الاذن بتازی کویند و
این آماسها از جنس اماسها نیست که اندر کوشتهاء نرم افتد چون کوشت که اندر بن بغل
دست و پیغوله ران است و بیشتری این اماسها با درد باشد و آماسها که زاندرون سوراخ
کوش باشد با خطر باشد و پیران را مهلت بیش از ان دهد که جوانان را از بهر آنکه مزاج جوانان

کرم تر وماده او سوزان تر وحس او قوی تر باشد آماس او بدین سبب دردناک تر باشد
وانجا که این همه اسباب جمع شود قوت احتمال نکند و پیش از آن که ماده بخته شود و سر کند قوت
ساقط شود و بیمار هلاک کردد واما سپاه بن کوش بعضی بحرانی باشد و بعضی نه وانچه بحرانی
باشد وعلامت انتهاء بحرانی چون باشد بسلامت بود وانچه پیش از نضج ماده بیماری و پیش از
روز بحرانی بدید آید سخت بد باشد وماده آماس بعضی را خون باشد و بعضی را صفراوی
بعضی را بلغم و بعضی را سودا اما آنچه خونی باشد رنک او سرخ باشد و رکها بر خاسته و
بلمس کرم باشد واز کرانی خالی نباشد وآنچه صفراوی باشد بلمس سخت کرم باشد و درد او
سوزان تر و قوی تر باشد و کرانی کمتر کند وآنچه بلغمی باشد نرم تر و کران تر باشد و درد آهسته
تر وانچه سوداوی باشد درد آهسته باشد علاج بهیچ حال طلی و ضماد که ماده را باز دارد
ونشاید بر دخاصه اکر آماس بحرانی باشد لکن جهد باید کرد تا اکر آماس بحران باشد ماده
بیشتر انجا جذب کند بهر حیلت که ممکن کردد از محجمه بر نهادن و مزیدن و ضمادها
تحلیل کننده بکار داشتن واکر ماده عرهی کند فصد باید کرد تا لختی کمتر کند واکر ماده فرمان
برداری نکند او را بطبع خویش باز باید کذاشت تا درد و تب زیادت نشود واکر با آماس
درد سخت بود ضمادهاء نرم بر نهادن چون بنفشه وآب خطمی و ماء العسل و مانند آن واکر
از اول با درد سخت باشد خرقه با آب خوش نیم کرم تر می کنند و بر می نهند واکر سخت دردناک
نباشد نمک کرم کرده بر می نهند واکر درد میانه باشد و سر بدید می آرد تخم کتان کوفته با ماء
العسل و خطمی و بابونه با آب حلبه و خمیر با آب حلبه بر نهادن تا بر فوق بر آید و تحلیل با آهستکی
میکند واکر معلوم کردد که ریم خواهد کرد و تحلیل خواهد پذیرفت داروهاء براننده
بر می باید نهاد صفت ضمادی براننده بکیرند آرد باقلی و با آب کرنب و آب بیخ سوسن بسرشند
تا سطبر شود و لختی روغن کل بر افکنند و بر پنبه کهن کنند و بر آن موضع نهند واکر حاجت
آید که بشکافند کر بیازند تقصیر نباید کرد واز پس آنکه شکافته باشند داروهاء پاک کننده

ابعد.

برنهد و سرکین کوسپند را با بیه بط کی با بیه مرغ خانکی خاصیتی است اندر براندن و
تحلیل کردن وانجیر با آب دریا بخته براننده است واکر مزمن شود صدف سوخته با عسل
بهم بر نهند و مرهم سازند از زفت رومی و مقل و شوخ خانه مکس انکبین و هدهد تر و
مغز کاو کوهی و علک البطم و تبرزد و بیه کوسفند و بیه بز اهلی و کوهی و عاقرقرحا و
مویزج و قردمانا و زیره و فلفل و بیخ سوسن و مغز کبک و مغز مرغ خانکی براننده است
و تحلیل کننده واکر آماس زیادت نشود و باسرب را با آب کشنیز بسایند و تن را از ماده
سوداوی پاک کنند بمطبوخ افتیمون و مانند آن باب بنجم اندر درد کوش و اسباب
و علامات و علاج آن اسباب درد کوش و کرانی کوش یکسانست و اندر باب دوم ازین
کفتار یاد کرده آمده است و بسیار باشد که سبب درد کوش تحویل کردن باشد از هوایی بهوایی
دیکر و ناکاه بادی سرد یا کرم بدو رسد واز بادهاء سرد بیشتر تولد کند وآنچه با ماده باشد
واین نوع با تب لازم باشد واکر با اختلاط عقل در آید ناکاه بکشد و مرد جوان طاقت این درد
ندارد چنانکه در باب کذشته یاد کرده آمده است و بیشتری روز هفتم هلاک شود پس اکر
ریش شود و سر کند و ریم آمدن کیرد علامت بدید آید و علامت انتهاء آن اندر باب کرانی کوش یاد
کرده آمده است علاج از اکر اندر تن و دماغ خلطی باشد نخست استفراغ خلط باید کرد
اکر ماده کرم باشد نخست رک قیفال باید زد و طبع را بشراب آلو و شراب بنفشه و طبیخ خرما
هندی و حب بنفشه و طبیخ هلیله و مانند آن نرم باید کرد واکر ماده غلیظ باشد استفراغ بحب
شبیار و حب قوقایا و ایارج فیقرا باید کرد و غرغره کردن و پیش از آنکه استفراغ کرده باشند
روغن کل نیم کرم اندر چکانند واکر درد سخت عظیم باشد روغن بنفشه با اندکی کافور اندر
چکانند از بهر آنکه روغن بنفشه مرخی است و شیاف ابیض که بچشم اندر کشند با سپیده
خایه مرغ یا شیر زنان یا آب کشنیز تر کی با آب عنب الثعلب اندر چکانیدن درد را ساکن کند
و سپیده خایه مرغ اندرین باب خاصیتی دارد عجب و هرچه بکوش اندر چکانند سخت نافع باشد

وبک جزو روغن کل و سه جزو سرکه بهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند و بگوش اندر
چکانند درد بنشاند و خراطین اندر روغن کل جوشانیده سود دارد و خراطین کرم سرخست
اندر زمین تر باشد و روغن کل و روغن نیلوفر و روغن بید و عصارهٔ کدو و عصارهٔ برگ
کدو سود دارد و آنرا که درد و ضربان عظیم شود و بیم باشد که تشنج یا غشی کند از جرهاء
مرحی چاره نباشد و هیچ بجای روغن کاو کهن گرم کرده نیست و اگر بنفشه و نیلوفر اندر
آفشا بر بجوشند و قمعی اندر سر آن سازند بهندام و نایژهٔ قمع اندر گوش نهند تا بخار آن
بگوش اندر شود و عصب را نرم کند ضربان ساکن شود و اگر کار سخت شود و بچیزی حاجت
آید خدر کننده که قوت حس را لختی ضعیف کند یا حس الم کمتر باید شیاف ماميثا و یک حبه
افیون بشیر زنان سوده اندر چکانند روا باشد و افیون و جندبیدستر و زعفران بیکجا
با شیر زنان لکن این همه بوقت ضرورت شاید و این وقت که مانده کی بیم غشی باشد و اگر از
مخدرات مضرتی بدید آید جندبیدستر تنها بسایند و اندر چکانند مدت سه روز این
و داروهاء ساکن کننده بکار دارند بعد از آن لعاب حلبه یا لعاب تخم کتان تا لعاب تخم
یا شیر زنان اندر چکانند و بروغن زیت عذب و روغن کنجد تازه تکمید میکنند و این چنان
باشد که روغن را گرم کنند و اندر مثانه گوسفند میکنند و بر گوش و حوالی آن می نهند و هر
ساعت قطرهٔ روغن نیم گرم اندر چکانند و اگر سرما و باد سرد رسیده باشد روغن سداب
و روغن شبت و روغن حب الغار و روغن اقحوان و روغن بید انجیر و روغن قسط و روغن
فرفیون و روغن بلسان و روغن زیت بشیر اندر جوشانیده اندر چکانند و مقدار دانگی غالیه
اندر یک مثقال روغن بان حل کنند و بگوش اندر میچکانند و بسیار باشد که شخصی را سرما رسد
و مازهٔ سرد بگوش بر زند و درد خیزد و شخصی شراب خوردن عادت دارد و شراب صرف
قوی بخورد و بخسبد از خواب برخیزد بی کند و آنرا که سبب درد ماده بادناک باشد این
روغنها که یاد کرده آمد سود دارد و علاج طنین و آوازها در روغین شنیدن علاج او باشد

اندر بابی

روغن بخته باشد

اندر بابی جداگانه یاد کرده آمد و کاورس و نمک و نمد گرم کرده بر نهادن و آب سداب
و آب مرزنگوش با عسل گرم با روغن سوسن اندر چکانیدن سود دارد خاصه اگر جندبید
ستر اندر روغن زیت و خنفسا گرم زهرهٔ ماهی اندر وی جوشانند و روغن کژدم که اندر
علاج سنگ مثانه یاد کرده آید سود دارد و اگر با ماده سخت سرد باشد زهرهٔ بز و گاو و روغن
خیری بجوشانند تا تری زهره برود و روغن بماند و اندر چکانند و آنرا که امید بر آمدن ریش باشد
بیه روباه گداخته نیم گرم و مرهم باسلیقون با روغن کل و بیه بط و بیه مرغ خانگی اندر چکانیدن
سود دارد و بیه بز و انگبین و میبختج و زوفا از هر یکی راست راست بهم بسرشند و گرم
کرده اندر چکانند صفت مرهمی بر آنده بگیرند مرداسنگ و اسفیداج از هر یکی یک
اوقیه بکنند و گرد آسیا و رمیتا پیچ از هر یکی سه وقیه و روغن زیت ثمنی بیه بز تازه یک من
روغن کتان چندانکه کفایت باشد بیه را با روغن بگدازند و داروها بدان بسرشند و
بوقت حاجت بشیر زنان حل کنند و اندر چکانند و اگر اندر آب حلبه نیم گرم کرده حل کنند روا
باشد و هر که که بخته شود و سر کند علاج ریشها که اندر باب ریشها یاد کرده آید بکار دارند
و اما بعد گوش را که از آماس بیرونی باشد از خطر ایمن باشد انرا ضمادی از آرد جو و آرد
باقلی و بابونه و بنفشه و خطمی و اکلیل الملک بروغن بنفشه و آب گرم سرشته بر نهادن
باب ششم اندر علاج ریشهاء گوش کسی را که اندر گوش ریشی باشد تدبیر لطیف
و طعامهای عذب باید فرمود که از وی غذای پسندیده خیزد و پرهیز باید کردن و
ماده را بجانب بینی باید کشیدن بعطسه و غرغره و اما ریش اگر بیرون منفذ آواز باشد
و بظاهر نزدیک باشد و می توان دیدن آنرا که بسرکه ممزوج با آب گرم یا سکنگبین ممزوج گرم یا بماء
العسل گرم بخیم میباید شست و اگر برگ مورد و گل سرخ اندر آب بپزند و انگبین اندر آب
کدازند و بدان بشویند نیک باشد و شستن چنان باید که اسفنجی بگیرند و خرقه بدین غسول
تر میکنند و سطح ریش بدان تر می کنند و اگر ژرفنده و تر باشد و نتوانند دید قطره قطره

اندر میچکانند و باز بیرون میکنند و اندر یک روز چند بار اندر چکانند و چون شپشه
و پاک کرده ذرور هاء خشک در پالایند چون زاک سوخته و مانند آن صفت
ذرور خشک بگیرند صبر و کندر و انزروت و دم الاخوین و خبث الحدید و زنگار از
هر یکی راستار است همه را بکوبند و اندر سرکه حل کنند و پلیته بعسل آلوده کنند و بگوش
فرو نهند و ریم و زرداوک همه بالاید بانشاید داشت مگر که از اندازه بیرون شود لکن
می بباید شستن و پاک می باید کرد و چیزی باید سپت کاو را قوت زدودن و قوت باز
داشتن باشد چون عصاره برگ زیتون با عسل و چون مر اندر آب حل کرده و با روغن گل
آمیخته و انرا که قرحه هنوز تازه باشد و از اندرون منفذ آواز باشد شب یمانی بگیرند و بر
کفچه آهنین بر سر آتش نهند تا خشک شود و بکوبند نرم و از ین شب یک درم سنگ و
مر صافی یک درم سنگ کوفته و بیخته را با انگبین بسرشند و اندر چکانند و آب غوره با
انگبین و شیاف مامیثا با سرکه و صبر و مر با عسل کز باشراب و مرهم اسفیداج با مرهم
باسلیقون آمیخته اندر چکانند سود دارد نسخه مرهم اسفیداج بگیرند مرداسنگ کوفته
و بیخته یک من و روغن یکمن مرداسنگ با روغن زیت بهم بزنند و پنج من سرکه بستانند و
اندک اندک بروی میچکانند و میزنند تا قوام بدید کند و بسته شود صفت مرهم باسلیقون
بزرگ ریشها و جراحتها را اگر گرم نباشد سود دارد بگیرند موم نیمن زفت هشت اوقیه و صالح
و علک البطم از هر یکی چهار اوقیه روغن زیت چندانکه کفایت بود نسخه بنسخه شابور بن
سهل مرهم صالح و زفت از هر یکی پنج ستیر نیم درم چهار درم روغن زیت چندانکه حاجت آید صفت
ذروری که ریشهاء تازه را بزداید و درست کند بگیرند دم الاخوین و کفک دریا و انزروت
و بوره ارمنی و مر و کندر و شیاف مامیثا از هر یکی راستار است بکوبند و بیزند و بوقت حاجت
بو میلی پلیته باریک بر پیچند و با انگبین مصفی فرو برند و این ذرور بر ین پلیته کنند و بگوش فرو
نهند و انرا که ریش گوش درد کند مر و صبر و زعفران با روغن بادام اندر چکانند و اگر حاجت

آید اندک افیون با وی بیامیزند و اندر چکانند و استخوان و مازو هر دو سوخته با روغن
خیری و دروی روغن کتان اندر چکانند و آنرا که ریش دور فرو باشد و کهن تباه گشته
بود علامت وی آنست که منفذ آواز فراخ شود و باشد استخوان برهنه شود و زرداب
کند و می تراید علاج وی قطرانا است با انگبین آمیخته و زهره کلاغ که بتازی غراب گویند
با شیر زنان و پلیته کا از قردمانا و نطرون و عسل انجیر سازند تخمها انجیر از وی جدا
کرده نخست شوخ پاک کنند پس این داروها بکار دارند و توبال مس و زرنیخ و عسل و سرکه
اندرین باب داروی قویست و خبث الحدید سوده هم چون غبار و انرا چند بار بریان کرده
و اندر سرکه جوشانیده تا بقوام عسل شود داروی آزموده است و خشک کننده است و
پاک کننده و انرا که ریش سخت شوخناک بود مرهم زنگار و این هر دو دارو یاد کرده آمده است
سود دارد نسخه مرهم زنگاری بگیرند توبال مس و زنگار از هر یکی چهار درم عصا کنند
با یک اوقیه انگبین مصفی یک اوقیه بسرشند چنانکه رسمست و انرا که ریم و پلیدی بسیار
آید پلیته زهره گاو نر را تر کنند و بگوش فرو نهند جالینوس میگوید بول کودک نابالغ اندر بوست
انار گرم کنند و اندر چکانند درد گوش را که از وی ریم بسیار آید سود دارد و اگر مدتی دراز
از وی ریم می آید و درد میکند ماهی شور اندر آب بپزند و آب آب اندر چکانند و آب کندنا
اندر چکانیدن و مرهم مصری اندر چکانیدن ریش را بشوید و پاک کند صفت مرهم مصری
بگیرند زنگار و کندر و سرکه و انگبین از هر یکی راستار است و بپزند و پلیته بدان تر کنند
و بگوش فرو نهند و گروهی این مرهم را بدین صفت کنند بگیرند انگبین هشت درم و سرکه هفت
درم و زنگار و کندر را از هر یکی دو درم سنگ انگبین را با سرکه بپزند و کفک بردارند و زنگار
و کندر سوده بدان بسرشند و بکار دارند و اگر فصل تابستان بود و ریم کنده شود و کرم تولد کند
علامت وی آنست که خارش کند و باشد که کرم با ریم بیرون آید آب شنج و آب پودنه و آب برگ
شفتالو با بوره سوده اندر چکانند کرم را بکشد و روغن مغز شفتالو با زهره گاو و خربق و

سقمونیا باسرکه کرمان رابکشد وبیرون آرد واکر خشک ریشه برآرد وویم باز ایستد بدان
سبب درد قوی ترشود روغن کل اندرجکانند تا خشکریشه بیوفتد بس داروها کریم راباك
کند وکوشت برویاند اندرجکانند وانرا که خون می تراید مدّت یك هفته باز نباید داشت مکر که
سخت بافراط باشد از بهر آنکه ممکن است که دفع طبیعت است بر طریق بحران جون رعاف
وممکن است که سرك ممتلی باشد ورکی کشاده شود آب لسان الحمل یا اقاقیا اندرجکانیدن
خون بازدارد وعصارهٔ عصا الراعی وبنیر مایهٔ خرکوش بسرکه حل کرده اندرجکانند ومازو
وانار ترش بسرکه بپزند وعصارهٔ آن اندرجکانند وشیاف مامیثا وحضض اندرجکانند خون
بازدارد واکر خون اندرکوش بیفسرد آب کند نا وسرکه نیم کرم اندرجکانند باب هفتم
اندر طنین ودوی وآوازهاء دروغین که درکوش افتد وانرا بتازی دوی نامند
قیاس طنین ودوی وآوازهاء دروغین بکوش قیاس خالهاء دروغین است باجشم از بهر آنکه
سبب حدوث آواز وسبب شنیدن آن حرکت وموج هوای بیرونین است که از قوت دفع
سخن کفتن است انجی کوی متموج کند وپذیرفتن آن اشکال حروف را ورسیدن آن بکوش
شنونده وآمدن بتجویف کوش وهوا را که اندرون تجویف است دفع کردن وجنبانیدن
وآنرا اشکال خویش کردانیدن واجب کند که سبب این عارض هم حرکت هوا باشد لکن حرکت
هواء بیرونین نه هواء زندرونین هجو هوای بیرونین با بخار آمیخته است وحرکت هوا وبخار
زندرونی از دو بیرون نباشد یا حرکتی بود آهسته که هواء بخار از آن مقدار حرکت خالی نباشد
یا حرکتی باشد قوی هم جنانکه بعضی مردمانکه رطوبتها وطبقهاء جشم ایشان صافی باشد خیالها
که از اجزای کوجك ارضی ترکیب افتد پیوسته می بینند وپیش جشم ایشان بدیدار می آید ودیکران
که جشمهاء ایشان هم جنان درست وبا سلامت باشد آن خیالات نه بینند بعضی مردمان نیز
که دماغ ایشان صافی وحس سمع وحس شم ایشان قوی باشد پیوسته سبب حرکتهاء آهسته
که اندر هوای زندرون افتد اندر کوش خویش آواز دروغین میشنود وبویهاء ضعیف همی یابند

وابن را ذکا

واین را ذکاء الحس کویند یك سبب از اسباب طنین ودوی ذکاء الحس است واین بیماری نیست
وسبب دوم ضعف قوّتست وحال خداوند ضعف قوّت هم جنانکه حال ذکاء الحس است از حرکت
آهسته که یاد کرده آمد هیجان منفعل شود وطنین ودوی تولد کند واین حال مردم ناقه را
باشد واین نیز بیماری نیست وآنجه بیرون از این دو نوع باشد بیماری باشد ودیکر بمشارکت
معده ودیکر اندامها باشد بعضی بیماریهاء کوش باشد خاصه وجنباننده وموج افکننده
اندر هوا که از اندرون کوش است قوی تر باشد واین جنباننده امّا بادی باشد که اندر حوالی
سر وکوش افتاده باشد وامّا صدیدی باشد که از قرحه همی بالا آید وزندرون کوش جمع می
شود وامّا حرکت کرمها باشد که آنجا تولد کند وامّا امتلاء رکهاء تن وسر جنانکه از پس طعام
خفتن پدید آید وامّا اضطراب وسبب آن سوء المزاج کرم که اخلاط را بجوشاند وبخارات
را بجنباند جنانکه بعضی بیماران را باشد اندر ابتداء نوبتها امّا قوت قی که بعنف کرده میشود
وبدان سبب طنین اندر دماغ پدید آید وامّا افتادنی یا زخمی که بر سر آید وامّا داروها خوردن
که بخارها بجنباند وبجانب دماغ برآرد جون فلفل ومانند آن وخوردن طعامی که از وی بخارها
خیزد وبجانب دماغ برآید وهوای کوش را وبخارهاء ساکن را بجنباند جون سیر وکندنا و
مانند آن وبسیار باشد که بسبب کرسنکی وتهی معده حرارت غریزی بخارها را بجنباند و
اضطرابی پدید آید وکاه باشد که اندر تن هیچ اضطراب نباشد لکن بخار غلیظ لزج تحلیل
همی پذیرد واز حرکت تحلیل طنین ودوی تولد کند علامتها آنجه بوقت پری وتهی معده
وبوقت آسایش وبوقت حرکت واندر کرما وسرما می کاهد ومیفزاید بمشارکت همه تن کرد
بمشارکت عضوی باشد وبیشتر بمشارکت معده باشد وآنجه همیشه بر یك حال باشد
ونفزاید ونکاهد مادهٔ آن اندر سر باشد وانرا که آواز کوش جون آواز جوشیدن دیك باشد
نشان آن بود که مادهٔ بخار از همه تن یا از عضوی بدماغ میشود واکر با آواز جوشیدن دیك نباشد
وقشعریره باشد نشان آن باشد که اندر کوش قرحه ایست وآن آواز جوشیدن ریم وصدید است

واکر چون آواز درخت باشد نشان آن باشد که بادی بسر و کوش اندر افتاده است واکر آواز
جنان باشد که ضعیف میکردد باز بلندتر میشود نشان آن باشد که خلطی غلیظ تحلیل می پذیرد و
انواع دیکر را اسباب آن علامت آن باشد علاج خداوند این علت را از مقام کردن اندر
آفتاب کرما بونزدیك آتش نشستن و از حرکتهاء عنیف و از قی کردن و آواز بلند کردن و
بسیار کفتن و قرآن وغیر آن بر آواز بلند خواندن و از طعام بسیار خوردن و از طعامهاء بخار
انکیز پرهیز باید کرد و طبع نرم باید داشت و انرا که سبب عارض امتلا باشد استفراغ باید
کرد و از پس استفراغ تدبیر لطیف کردن و انرا که عارض بمشارکت ممر تن باشد نخست تدبیر

عضوی یا بمشارکت

استفراغ آن عضو و تدبیر پاك کردن تن باید کرد پس دماغ را بروغن مورد قوت داد و نیز
کوش را روغن بادام تلخ درچکانیدن و هریك را در خورد مزاج تدبیر و علاج کردن چنانکه معلوم است
وانرا که عارض اندر ابتدا و انتهاء تب پدید آید بعلاج تب مشغول باید بودن و انرا که سبب
عارض جوشیدن ریم و صدید باشد علاج او علاج ریم کوش باشد و انرا که سبب ضعف باشد
مزاج برا عتدال باز باید آورد و انرا که این عارض از پس برسام پدید آید تدبیر ناقهان باید کرد
وعصارهٔ افسنتین و روغن آن بکوش اندر چکانیدن و سرکه و روغن سوسن اندر چکانیدن سود
دارد صفت قرصی آزموده که اندرین عارض سود دارد بکیرند خربق سپید پنج درم سنك
زعفران پنج درم سنك نطرون ده درم سنك همه را بکوبند و اقراص کنند و انرا که سبب خلطی
غلیظ لزج باشد این قرص که یاد کرده آمده است سود دارد و طبیخ برك صنوبر و طبیخ برك
حب الغار اندر چکانند و قرنفل نیم درم سنك و مشك دانکی بسایند نرم و آب سداب
و آب مرزنکوش اندر چکانند و افسنتین و مرزنکوش و شیح و پودنه و سعتر اندر آب بجوشانند
و سر بخار آن دارند پس از آنکه بحب قوقایا استفراغ کرده باشند و انرا که سبب ذکاء الحس
باشد روغن کل و سرکه بهم بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند با اندکی افیون اندر وی
چکانند و حب الصنوبر و جندبیدستر بسرکه بسایند با اندکی افیون و روغن کل اندر چکانند

باب هشتم اندر علاج کوفته شدن کوش از زخمی که بروی آید بقراط این علاج را فرموده است
و دیکران طبیبان فرموده از صبر و مر و اقاقیا و کندر بسرکه و سپیدهٔ خایهٔ مرغ سرشته و از مغز
نان با انکبین سرشته باب نهم اندر تدبیر بیرون کوش کردن که آب یا کرمی اندر کوش شود اکر در
حال که آب بکوش اندر شود لختی آب بکف برکیرند و کوش بران آب نهند و کف را بکوش برفشارند
تا از این آب لختی دیکر بکوش اندر شود و بدان آب نخستین پیوندد و یك پای بر جهد پس یك
بار دست از کوش بردارد هر دو آب بیکبار بیرون آید و اکر نایژه که بتازی انبوبه کویند بکوش اندر نهند
و بر مزند صواب باشد و کاه باشد که سرفه و عطسه آنرا بیرون افکند و ساق شبت با ساق بادیان
بکیرند مقدار یك دست و پنبه بر سر او بیچند و بروغن چرب کنند و برافروزند و دیکر سر بکوش
فرو نهند و کرد اکرد به هندام بکیرند و صبر کنند تا بسوزد چندانکه تبش آتش بکوش رسد پس بیکبار
برکشند و روغن اندر چکانیدن و شیر زنان آب را از قعر کوش بر سر آرد و بیرون آرد و انرا که در
آماس تولد کرده باشد ضمادی سازند از پوست خشخاش و اکلیل الملك و بابونه و بنفشه و خطمی
و تخم کتان و آرد جو بشیر زنان سرشته و بکوش نهند تمام شد کفتار سوم از کتاب ششم از ذخیرهٔ
خوارزمشاهی بحمد الله و منه و صلواته علی محمد و آله و سلم کفتار چهارم اندر احوال بینی و
بیماریها و اسباب و علامات و علاج آن باب اول اندر آفتها که اندر بویایی پدید
آید و اسباب و علامات و علاج آن آفتهاء حاسهٔ بویایی سه نوع است یکی آنکه باطل
شود دوم آنکه ضعیف شود سوم آنکه از حال طبیعی بکردد و این از دو کونه بود یکی آنکه بویهاء
ناخوش او را خوش آید و از بوی خوش نفرت کیرد دوم آنکه پیوسته بویهاء ناخوش می یابد
بی آنکه از بیرون بوی میرسد و اسباب این آفتها سه نوع است یکی سوء المزاج دوم سده
سوم زخمی و آفتی که از بیرون به استخوان بینی رسد و مصفاة که منفذ بویهاست بشکند
و اندر هم نشاند اما سوء المزاج از دو بیرون نباشد ساده باشد یا با ماده که اندر جرم پیشین
دماغ کرد آید یا اندر آن دو فزونی که آنرا الحلمتان کویند و کاه باشد که سبب سوء المزاج کرم

وسرد استعمال داروها باشد که اندر بینی چکانیده باشند که اندر هوای بیرون از اعتدال
گذشته باشد و مقام کرده اما سده خالی نباشد از آنکه اندر مصفاة باشد که اندر باب تشریح
دماغ یاد کرده آمده است یا اندر غشای که اندرون مصفاه باشد خلطی غلیظ یا بادی غلیظ
گرفته شود یا آماسی که اندر منفذ تولد کند یا گوشتی فزونی بروید و این گوشتی باشد سپید چون
جانوری که آنرا بسیار پای گویند یا رطوبتی از سر به بینی فرود آید و بدین مجریها فرو ماند و آنرا
زکام گویند و اسباب و علامات و علاج آن اندر جایگاه خویش یاد کرده آید علامتها آنرا که
دم زدن از راه بینی دشوار و آواز گرفته شود نشان سده باشد و آنرا که سوراخ بینی گشاده باشد
و باک و از انواع سوء المزاج اندر دماغ هیچ نباشد و تریاکها که عادت است از بینی می بالاید
وحس بویایی باطل گردد باید دانست که سده زندرون مصفاة است و آنرا که تریاکها می بالاید و
اندر بینی سده نیست و حس بویایی ضعیف است کی باطل گر از حال طبیعی بگشته است باید دانست
که آفت اندر دماغ است و علامتهاء مزاج ساده و با ماده طلب باید کرد چنانکه معلوم آید
و اندر بیماریهاء سر یاد کرده آمده است و آنرا که پیوسته اندر بینی بوی ناخوش می آید بی آنکه
از بیرون بدو میرسد باید دانست که از منفذهاء بینی او خلطی عفن است هم بدان علامتها
که اندر باب بیماریهاء سر یاد کرده آمده است بتوان دانست که خلط عفن کدام است و گاه
باشد که رطوبتی تیز بر بینی فرود آید و زندرون بینی را بسوزد و ریش کند و دیر ماند و گنده شود
و آن هوا که از بیرون بدو رسد از حال بگردد و گنده شود تا خداوند علت هیچ بوی خوش
نیابد و جز گند بدو نرسد و هر بیماری که اندر بیماریهاء حاره بوی مشک یا بوی وحل و گل
تر و بوی روغن گاو می یابد چنانکه از بیرون بدو میرسد و بیمار بدحال باشد و علامتها
بظاهر میشود باید دانست که مرگ نزدیک است علاج آنرا که سبب علت سوء المزاج دماغ
باشد تامل باید کرد تا سوء المزاج ساده است که با ماده اگر ساده بود علاج آن بنطولها
و بخورها کفایت باشد چنانکه اگر سوء المزاج گرم باشد نطولی سازند از بنفشه و بابونه و

گل سرخ

گل سرخ و برگ نیلوفر و برگ بید همه را اندر آب بجوشند و آن آب بر سر او می ریزند و بخار
آن میدارند و اگر سنگی گرم کنند و سرکه بروی چکانند و بینی بخار آن دارند تا بخار آن بر بینی
رسد سود دارد و اگر سوء المزاج سرد باشد نطول از بابونه و اکلیل الملک و سعتر و پیغمبر و درمنه
ترکی و مرزنگوش سازند و سعتر و سداب و پودنه بسرکه بجوشند و بخار آن بر بینی بر آرند و
تدبیرهاء دیگر موافق این کنند و اگر سوء المزاج با ماده باشد نگاه باید کرد تا ماده علت کدام است
نخست باستفراغ آن خلط مشغول باید شد چنانکه اندر علاج بیماریهاء سر یاد کرده آمده است
پس نطولها و بخورها بکار داشتن و عطسه و غرغره فرمودن و آنرا که سبب باطل شدن حس
بویایی باشد علاج بداروهاء گشاینده باید کرد و سعوطها و نطولها بکار باید داشتن صفت
داروی گشاینده بگیرند کمتر اشترغازی اندر آفتاب خشک کنند و آنرا بوقت حاجت بآب مرزنگوش
حل کنند یا بآب چکنند و به بینی اندر چکانند نسخه داروی دیگر بگیرند زرنیخ سرخ و پودنه دشتی
و بسایند نرم و اندر بول اشترغازی کنند و بآفتاب نهند و هر روز دو بار بجنبانند و بگذارند تا
خشک شود و اگر بول دو بار تازه کنند قوی تر باشد چون خشک شود آنرا هم ببول اشتر تر کنند و
مقدار یک درم بر آتش افکنند و قمع بر سر آن نهند و سوراخ بینی بر سر نایژه قمع نهند تا دود
بر بینی بر شود صفت داروی دیگر بگیرند خربق سیاه و شونیز و بوره همه را نیک بسایند
و با زهره گاو بیامیزند و بر بینی اندر چکانند نسخه داروی دیگر بگیرند زهره کلنگ و شونیز
و شحم حنظل و خربق سپید از هر یکی راست راست همه را بکوبند و بر بیزند و شیاف کنند بر شکل
عدس بوقت حاجت بروغن مرزنگوش و بسایند و بر بینی اندر چکانند و هر گاه که چیزی بر بینی اندر خواهند
چکانیدن دهن پر آب کند و بر پشت باز خسبد و سر پیش افکند و رگوها تر کرده بآب گرم بر سر
او نهند پس دارو در چکانند تا کل دارو تمام آید و کندس سوده اندر دمیدن سود دارد و
و مرزنگوش پیوسته بوییدن و میعه خشک و کندر پیوسته بآتش بر افکندن و بینی بخار آن داشتن
سود دارد و سده ضعیف را شونیز بسرکه تر کرده دو سه روز پس بریان کرده و کوفته بوییدن

کفایت باشد و هر گاه که از بس داروئی که اندر بینی چکانند بینی بسوزد قطرهٔ روغن گل اندر بچکانند
تا سوزش بنشاند و آب گرم بر سر او ریزند و حسوئی گرم بدهند تا بیاشامد و اگر سبب
سدّه بادی غلیظ باشد که بمنفذهاء مصفاة اندر بماند بگیرند فلفل سپید و هزار اسفند
و بکوبند نرم و با روغن بادام تلخ کوهی به بینی اندر چکانند و بخار سعتر و سداب و بودنه
بسرکه پخته سود دارد و اگر سبب سدّه بواسیر باشد یا گوشت فزونی علاج او اندر باب
جداگانه یاد کرده آید و علاج سدّهٔ زکامی هم اندر باب علاج زکام و نزله یاد کرده آید و علاج
ریش و گند بینی هم اندر باب جداگانه یاد کرده اید و اگر حسّ بوی خوش می یابد و بوی ناخوش نیابد
چند بیدستر بوئیدن و سودهٔ آنرا به بینی بر کشیدن سود دارد و اگر حسّ بوی ناخوش می یابد
و حسّ بوی خوش نمی یابد مشک بوئیدن و به بینی بر کشیدن سود دارد باب دوم اندر
گند بینی و اسباب و علاج آن اسباب آن پنج نوع است یکی آنکه بخاری عفن از سینه و شش
و معده بر سر آید و بوی دهان و بینی ناخوش گردد دوم آنکه خلطی تیز اندر منفذهاء بینی
عفن گردد و گوشت بینی را بسوزد و ریش کند مشود سوم آنکه خلطی بد اندر استخوان مشاشی که
آنرا مصفاة گویند گرد آید و اینجا عفن شود چهارم آنکه استخوان مشاشی بسبب فرود آمدن
خلطهاء بد عفونت بذیرد و تباه شود و علاج این دو دشوار باشد پنجم آنکه در بینی بواسیری
باشد عفن گشته علاج اگر بخار عفن از معده و سینه می بر آید نخست معده و سینه پاک
باید کرد و اگر عفونت اندر مصفاة باشد به تنقیهٔ دماغ مشغول باید بود و پس دارهای که
عطسه آورد و داروهای که منفذها پاک کند و نرد باید بکار داشتن و غرغره کردن و اگر سبب
علت ریش بینی باشد که ناسور بینی علاج هریک اندر باب جداگانه یاد کرده اید اما تدبیر
بینی و پاک کردن منفذها چنان باشد که هر وقت که داروئی بکار خواهند داشت نخست
بینی را بشراب ریحانی باید شست و آنرا به بینی بر کشند و داروئی که به بینی اندر دمند یا آنرا
پلیته کنند و بر نهند داروهائی باید که از سعد و سنبل و نسرین و قصب الذریره و

حاما و قرنفل و برگ مورد و برگ گل سرخ و صبر و مر و اقاقیا و مازو و کافور و مشک سازند
مفرد و مرکب صفت داروئی که اندر دمند بگیرند قصب الذریره و گل نسرین از هر یکی
یک درم سنگ سعد و سنبل از هر یکی چهار دانگ برگ مورد نیم درم سنگ همه را بکوبند نرم
و اندر دمند نسخه داروئی دیگر بگیرند مر و حاما و اقاقیا از هر یکی راستا راست بکوبند و بر
انگبین بسرشند و پلیته بدان بیالایند و بر بینی نهند صفت داروئی دیگر بگیرند برگ مورد
و قصب الذریره و گل نسرین و قرنفل از هر یکی یک درم سنگ مر و مازو از هر یکی نیم درم سنگ
مشک چهار حبه کافور چهار حبه قلیا و نمک اندرانی از هر یکی چهار قیراط همه را بکوبند و پلیته
بر انگبین فرو برند و بدین داروها اندر کرده اند و بر بینی اندر نهند و بهترین علاجی اندرین
علت آنست که بول خر اندر چکانند آزموده است و سودمند است که خلاف نکند و عصارهٔ
بودنه نیز سودمند است و اقراص اندرو خوردن که تریاق بزرگ اندرون بکار آید بشراب
انگوری بسایند و اندر چکانند و بار شیشعان و خربق سپید کوفته و بخته و صدف سوخته اندر
دمیدن سود دارد و اگر مادهٔ عفونت اندر مصفاة باشد خردل کوفته اندر سکنکبین
بزوری حل کنند و بدان غرغره کنند و بر اثر آن غرغره دیگر کنند بدین صفت بگیرند سعد و سنبل
و قرنفل و سک همه را بشراب ریحانی اندر برند و بدان غرغره کنند و اگر ماده اندر دماغ باشد
بر میان سر داغ بر نهند و لکن برابر گوش چنین که میل بسوی صدغ باشد از هر سوی دو داغ
بر نهند سودمند باشد باب سوم اندر ریش بینی ریش بینی سه گونه باشد یا خشک
ریشه بر می آرد یا بثرهاء کوچک باشد یا ریشهاء تر باشد و گنده شود علاج بباید دانست
که بینی عضویست تر تر از گوش و خشک تر از چشم بدین سبب داروهاء گوش باید که میل بخشکی دارد
و داروهاء چشم باید که میل بتری دارد و داروهای بینی میان این و آن باشد و هر گاه که علاج خواهند
کرد نخست رگ قیفال از آن بینی بباید زد یا بر پس سر حجامت باید کرد و اگر سر و تن ممتلی باشد
پس از فصد و از حجامت حب قوقایا یا حب ایارج یا حب صبر باید خوردن تا سر و تن از ماده

بدباك شود واما ريشهاء خشك راكه با خشكريشه باشد موم روغن از موم سبيد مصفى و
مغز ساق كاو و روغن نيلوفر كر روغن بنفشه كر روغن كل سازند مى بايد ماليد واكر روغن كل از
زيت انفاق سازند بهتر باشد و زيت انفاق از غوره زيتون سازند واكر ريشى سخت خشك
باشد كثيرا كوفته و بيخته و لعاب اسپغول كنند تا تر شود و بمالند تا حل شود پس روغن بر كار كنند
و باهم برنند صفت موم روغنى ديكر بكيرند زوفاى تر و پيه بط و پيه مرغ خانكى و مغز
ساق كاو و موم زرد اندكى انكبين همه را بكدازند و بسرشند چنانكه رسمست صفت طلى ديكر
مازو و كر هليله زرد بر روغن كل يا بروغن بنفشه بسايند و طلى كنند و ترهارا از روغن مورد و
روغن كل و موم سبيد مصفى و مرداسنك و كلاب و سركه مرهم سازند و طلى كنند نسخه طلى ديكر
بكيرند سرب سوخته و شراب كهن و روغن مورد همه را بهم بسايند بر آتش نرم بپزند تا اسطبر
شود و اندر خمره مسين بكار دارند و اكر شيرينه كرده اند اين طلى اسفيداج و مرداسنك
زيادت كنند و اكر شيرينه كهن كرده بكيرند مرداسنك چهار درم سنك شب يمانى چهار درم
سنك سداب تر دو درم سنك همه را بروغن مورد بسايند و مرهم كنند و ريشهاء تر و خلك
را بكيرند آب انار ترش و اندر ديك مسين كنند و بپزند تا بنيمه باز آيد و بليته بدان آلوده كنند
و بر بينى فرو نهند صفت مرهمى كه ريشهاء بينى را پاك كند بكيرند زاك سياه و قلقطار و مر از
هر يكى هفت درم قلقديس شش درم شب يمانى و زراوند كرد و مازو و توبال مس از هر يكى چهار
درم كندر يك درم همه را بكوبند و بيزند نرم و اندر مقدار ده سير سركه تيز بپزند تا بقوام انكبين
شود و بليته بدو آلوده كنند و بر بينى اندر نهند نسخه داروى ديكر كه ريش بينى را پاك كند و خون
آمدن از بينى باز دارد بكيرند شب يمانى و مر و زرنيخ از هر يكى چهار درم سنك زراوند دو درم
سنك قليمياء سيم دو درم مازو يك درم روى سوخته يك درم و نيم كرمازو و كلنار از هر يكى
سه درم بوره يك درم و نيم زاك سياه قلقطار و قلقديس از هر يكى دو درم سرب سوخته
و كندر از هر يكى سه درم همه را بكوبند و بيزند و بسركه بسايند چنانكه بقوام انكبين باز آيد و

ولعاب خطمى با روغن بنفشه بهم برزنند
و طلا كنند نخست كثيرا اندر لعاب

و بر بليته كنند و بر بينى اندر نهند و بعصاره چكندر شستن و بليته بدان تر كنند و بر بينى اندر
نهند و باد اروهاء ديكر سود دارد و اقراص اندر و خوردن كاهى بشراب حل كرده و كاهى
بسركه سود دارد باب چهارم اندر ناسور بينى ناسور بينى دو كونه است يكى كوشتى
باشد نرم و سبيد بى درد و بى انكه ترى بالايد دوم كوشتى باشد سرخ و تيره و با درد و از وى
زرداب كنده مى بالايد و بسيار باشد كه اندر بينى كوشتى فزونى بديد آيد رنك او تيره و سخت
باشد و كام نيز اماس كيرد آماسى صلب و كمان افتد كه ناسور است و آن سرطان باشد علامتها
فرق ميان ناسور و سرطان آنست كه ناسور بيشترى از پس سرسام و نزله مزمن بديد آيد و نرم
باشد و كاه باشد كه دراز كردد و سر از بينى بيرون آيد و كاه باشد كه بكام فرود آيد و سرطان تيره و صلب
باشد و از وى هيچ ترى نبالايد و سبب صلبى و كشيدكى با درد باشد و اعراض سوداوى بر آن كواهى
دهد علاج طريق علاج ناسور دو است يكى دارو و ديكر دست كارى و بريدن و تراشيدن اما
از داروها دارويى كه آنرا پاك كند بى درد و رنج و لكن بروزكار دراز است كه انار ترش را نه
بكيرند و با پوست بكوبند و بفشارند و آب او را با ثفل او بنيم پخته كنند و يك روز اندر طاس
مسين كنند و بكذارند و ديكر ثفل او را از وى جدا كنند و بكوبند نرم و بسايند و از وى شياف
كنند و هم با آب او تر ميكنند و اندر بينى مى نهند و اكر اندرين شياف وقت پختن قدرى
نوشادر در افكنند قوى تر باشد و اكر انار ترش حاضر نباشد پوست انار بكوبند و اندر آب انار
دانه بپزند روا باشد نسخه داروى بكيرند اشنان سبز يك جزو و مرصافى يك جزو هر دو را
نرم بسايند و بليته كنند از كتان و بسركه انكورى تر كنند و بدين داروها اندر كردانند و بر بينى
اندر نهند صفت داروى ديكر بكيرند كوز سرو كه بتازى جوز السرو كويند و آنرا با انجير بكوبند
و بليته كنند و بر بينى اندر نهند كوز سرو دو جزو و انجير همچنين نسخه داروى ديكر بكيرد بوره
كوهى خشك و بكوبند و بپزند و هم با آب بوره نر كر بسركه كر بشراب تر كنند و بدين بوره كوفته
اندر كردانند و بر بينى اندر مى نهند صفت داروى قوى بكيرند شب يمانى و مس سوخته

و نوبال مس و بیخ سوسن سپید و قلقند و قلقطار و زاک سیاه و نطرون از هر یکی دو استار است
همه را بکوبند نرم و بر بینی اندر دمند و اگر بلیته بشراب انگوری یا باب بود نر یا آب انار ترش
که با پوست کوفته باشند و فشارده تر کنند و بدین دارو اندر کنی دانند و بر بینی اندر نهند نیک
باشد نسخه داروی قوی تر بگیرند قلقندیس و قلقطار و شخار و زاک سیاه و شب یمانی را استار است
بکوبند و بر بیزند و نخست ناسور را سار نند و پس این دارو بکار دارند چنانکه داروی دیگر اما
طریق دستکاری بریدن و تراشیدن چنان باشد که کاردی سازند نیم گرد چون نیم دایره باریک
و تیز و آنرا به بینی اندر کنند و بگردانند تا گوشت افزونی را ببرد و بتراشد پس سرکه و گلاب
به بینی باز کنند و بشویند و پر مرغی بگیرند و خرقه بر نایژه آن پیچند و آنرا با آب انار ترش یا غیر آن
تر کنند و بدارو که یاد کرده آمده است اندر گردانند و بر بینی اندر نهند تا بگذارد که منفذ
بینی بروید و بسته شود و اگر ناسور اندرون تر باشد و آلت بریدن بر آن نرسد منشاری
سازند از بریشم و یا از موی اسپ و منشار بتازی اره را گویند و این چنان باشد که موی را
بگیرند و گره بسیار بر زنند تا گره بجای دندانه باشد و سوزنی سازند از سرب و او را خم دهند
و این موی بدین سوزن اندر کشند و سوزن را به بینی اندر کنند و بمنفذی که از بینی بکام آید
بیرون آرند و هر دو سر موی بگیرند و آنرا بسان اره کشیدن بار چند بکشند تا گوشت را ببرد
و منفذ گشاده شود پس عطسه آرند تا پارهای گوشت که بریده باشد بیرون آید پس بشویند بسرکه
و گلاب و دارو اندر دمند و دستکاری و داروهای قوی بعد از آن باید که استفراغی کرده
شود و تن پاک کرده و سرطان را بهیچ وجه نشاید جنبانیدن نه دارو بد و شاید برد و نه شاید
برید جز پرهیز و فصد و تن از ماده سودا پاک کردن نشاید و گوشت فزونی نخست بفصد و
اسهال تن پاک کند پس شیافی از انار ترش کوفته و فشارده و هم اندر آب او پخته سازند و به بینی
اندر نهند و صفت این شیاف هم اندرین باب یاد کرده آمده است و اگر این شیاف از سه
انار سازند روا باشد یکی ترش و یکی شیرین و یکی تمام نارسیده و طلخ و اگر گوشت سخت باشد ترش

بیشتر کنند و اگر چیزی می تراید نارسیده بیشتر کنند و گروهی اندکی قلقطار و زنگار و نوشادر
را اندرین شیاف زیادت کنند و هرگاه که ازین شیاف ملول شوند شیاف بیرون گیرند و بینی
را با آب انارها که یاد کرده آمد طلی میکنند صفت داروی بگیرند شب یمانی و مرصافی از هر
یکی یک جزو و قلقطار و مازو از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و بر بینی اندر دمند و داروها
که اندر علاج ریش بینی یاد کرده آمد اندر علاج این علت سود دارد و اگر از قوت این دارو آماس
کند روزی چند آسایش دهند و موم روغنی که از موم صافی و روغن گل و انگبین کرده باشند
طلی کنند و هرگاه که آماس کند آسایش میدهند و باز دارو بکار میدارند تا بسوزد و خرنوب
نبطی بکوبند و پشم پاره بدان تر کنند و به بینی اندر چکانند و بنهند گوشت فزونی خشک کند
و بیفکند و اندر کوز سر و هم این منفعت یافته اند و اگر زاک سبز بسایند چون سرمه و بامداد
و شبانگاه بر بینی اندر میدمند خشک کند و بیفکند باب پنجم اندر آمدن خون از
بینی و علاج آن خون آمدن از بینی سه گونه باشد یکی آنکه قطره چند آید و خود بایستد و دوم
آنکه قطره قطره می آید و بسیار گردد و دیر تر بایستد و سوم آنکه بیکبار آید و بسیار آید و اسباب
آنکه بسیار آید و بیکبار آید چهار گونه است یکی آنکه خون اندر همه تن غالب باشد و بجوشد و
رگی گشاده گردد دوم آنکه خون اندر رگها و شریانهاء دماغ گرم شود و بجوشد و صداعی
صعب تولد کند و سر رگها و شریانها گشاده شود و آنچه ازین گونه باشد یعنی از شریانها
آید علاج کمتر پذیرد سوم بحران بیماریهاء حاده چهارم آسیبی و زخمی که بر سر آید و سبب
آنکه قطره قطره آید بخاری گرم باشد که بدماغ بر آید و رگها را گرم کند و سر رگی گشاده شود
و گاه باشد که خون آمدن از بینی سبب راحت و منفعت باشد و گاه باشد که سبب ضعف
و مضرت بود و آنرا که سبب منفعت باشد از پس آن سبکی و راحت یابد و رنگ چشم و روی با عهد
باز آید و این منفعت مردم خون افزای و گرم مزاج را اوفتد و خداوند دماغ و جگر گرم را و خداوند
ذات الجنب و ذات الریه را باشد و خداوند ذات الجنب را سودمندتر از آن باشد که خداوند

ذات الوتیر را در جمله خداوند بیماریهاء حاده و خداوند آبله و حصبه را سود دارد
و بحرانی بزرک باشد و آنرا که سبب مضرت باشد ضعف آرد و رنک روی زرد شود یا تیره
سود و لاغری بدید آید و اطراف سرد شود و اکرچه باز ایستد عاقبت آن محمود نباشد و از
ضعیفی جکر و استسقا ایمن نباشد علامتها فرق میان خون که از رکهاء سر و بینی آید و میان
آنچه از شریانهاء دماغ آید آنست که خون شریانی رقیق و کرم باشد و سرخ و بعضی باشد که بدو
آید معلوم ساکن میشود و باز معاودت میکند علاج اما خون آمدن بحرانی را و آنرا که سبب
تری و کرما باشد باز نباید داشت تا آنچه طبیعت دفع میکند برود پس اکر از حد بکذرد و قوت
ساقط میشود تدبیر باز داشتن باید کرد و رک زدن بهترین و صواب ترین علاج آنست
لکن رک باریک باید کشاد و از آن جانب باید کشاد که خون آید و خون اندکی بیرون باید کرد تا
ماده بدین جانب میل کند و داروها که خون آمدن باز دارد بعضی قابض است و بعضی سرد کننده
و بعضی غلیظ کننده و فسراننده و بعضی لزج و تعریه کننده و بعضی تیز و داغ کننده و بعضی بخاصیت
باز دارد و بعضی آنست که ازین معانی دو یا سه اندروی است اما داروهاء قابض چون عصارهٔ
لحیة التیس و اقاقیا و کلنار و کل سرخ و عکرس و مازو و عصاره برک امرود و عصارهٔ عصا
الراعی و مانند آن و داروهاء سرد کننده چون افیون و کافور و تخم فلک و تخم کوک و عصارهٔ برک
بید و عصارهٔ شکوفهٔ خرما و عصارهٔ برک کوک و برک لسان الحمل و باقلی و داروهاء مغری چون
کرد آسیا و کرد خاک کند و داروهاء داغ کننده چون قلقطار است و انواع زاکها و داروها که بخاصیت
باز دارد چون سرکین خر و آب بادروج و آب بودنه و ازین جمله داروهاء داغ کننده را با احتیاط بکار
باید داشت از بهر آنکه سر جراحت را بسوزد و داغ کند و خشکریشه برآرد و بیم باشد که اکر خشک
ریشه سوزد خون آمدن معاودت کند و بیشتر از بار نخست آید از بهر آنکه هر کاه که خشکریشه بیفکند
سر رک فراختر شود و صفت ترکیبی که خون باز کیرد بکیرند آب شکوفهٔ خرما و اقاقیا از هر یکی نیم
وقیه و کافور یک حبه بر بینی اندر همی چکانند و عصارهٔ لحیة التیس با کافور و آب خیار با کافور بر بینی

اندر میچکانند

اندر میچکانند و عصارهٔ بادروج با کافور و عصارهٔ لسان الحمل با کافور و کل مختوم و عصارهٔ
عصا الراعی با کافور و عصارهٔ سرکین خر که تازه افکنده باشد سخت نافع باشد و آزموده و اکر
بچیزی داغ کننده و قابض حاجت آید زنکار بسرکه بسایند و اندر چکانند و اندک اندک آب لسان
الحمل با کلنار سوده نرم است و قابض و اکر بچیزی فسراننده حاجت آید افیون اندر آب کل حل کنند
و اندر چکانند لکن سخت اندک باید افراط نشاید بهیچ حال و آب سرد بر سر ریختن علاجی صوابست
نسخه فتیلها بکیرند بلیته و بحبر تر کنند و زاک بروی افکنند و بر بینی اندر نهند دیکر بکیرند زاک
و قرطاس سوخته و خاک کنند و آب بادروج بلیته کنند دیکر قلقطار و زاک و اندکی زنکار و خانهٔ
عنکبوت و بلیته کنند و کرد سفال سپید نو و کرد آسیا و خاک کندر و قرطاس سوخته و زاک از
هر یکی راست راست بکیرند و بر بینی اندر دمند با نایژه تا دارو بقعر بینی رسد و خون او را باز
کرداند و هر کاه که داروی اندر دمند بینی را بکیرند ساعتی نیک و آنچه بکام فرود آید می اندازند صفة
طلی بکیرند آب برک بید و آب برک اطراف زر و آب برک امرود و آب برک آبی و آب عصا الراعی
و برک مورد تر کوفته و کلاب همه را بیامیزند و سر را کنند و بر پیشانی طلا کنند و خرقهٔ کتان بدان تر
کنند و بر پیشانی و بر سر می نهند نسخه طلی دیکر بکیرند آرد جو و خطمی و کل ارمنی و اقاقیا و عصارهٔ
لحیة التیس و کلنار و صندل و اندکی کافور و اندکی افیون همه را بسرکه بسرشند و بر سر و بر پیشانی
طلی کنند و اکر کچ کشته با سرکه حل کرده و بر پیشانی و سر طلی کنند علاجی صوابست و سنک آسیا کرم کردن
و سرکه بروی ریختن و بخار آن داشتن سود دارد و کفته آمده است که رک قیفال زدن علاجی
صوابست لکن اکر خون اندک اندک بردارند و اکر یکبار می آید و بسیار آید خون بیشتر بردارند
و کاه باشد که چندان بر باید داشت که بحد غشی رسد تا خون در حال بایستد و طبیب این علاج
بحکم مشاهدت تواند کرد و پیش از آن باید کرد که قوت ساقط شود و از آن وقت باید کرد که خون
بسیار و بقوت همی آید و تاخیر نباید کرد و حجامت بس سر سودمند باشد و سخت باید کرد که خون
مقصود جلب است و از بس فصد اکر حجامت آید محجمه بر نهادن صواب آید و اکر از بینی راست

می آید بر جگر باید نهادن و اگر از چپ آید بر سپرز باید نهادن و اگر از هر دو می آید بر هر دو
می آید بر هر دو جانب می باید نهادن و اطراف بستن سخت سودمند است تا بدان حدی که اگر
خایه ببندند صواب باشد و گوشتها بستن سخت صواب باشد و سر پوشیدگان را پستان بستن
و اندر آب سرد نشاندن چندانکه طاقت دارند و آب سرد اندر دهان گرفتن علاجی نیکست و آنجا که
سرو نباشد یخ سرد کنند و اگر سبب گرمی و رقیقی خون باشد و جوشیدن آن پس از آنکه این تدبیرها
کنند یا کرده باشند تدبیر آن باید کرد که خون را قوام دهند و حرارت بنشانند شراب عناب و
شراب خشخاش و غذا طفشل بعدس و آب غوره گر با آب سماق و خایهٔ مرغ نیم برشت و پنیر تر و مغز
مرغ خانگی بهترین غذاییست خاصه کسی را که سبب خون آمدن زخمی و آسیبی باشد و نگاه باید
داشت تا اگر چیزی بکام فرود آید بمعده فرو نشود چه اگر بمعده فرو شود معده بار گیرد و نبض
ضعیف گردد و غشی افتد پس اگر ناگاه فرو شود تدبیر قی باید کرد و اگر از معده فرو گذرد تدبیر حقنه
باید کرد تا زود بیرون آید و اندر معده و روده‌ها هیچ نماند و باید دانست که اندر چارپهلو و مانی
تدبیر آن باید کرد که خون از بینی بیارند و طبیبان قدیم از بهر این کار آلتها و داروها ساخته‌اند
و بدان سبب از بیماری شفا پدید آمده است صفت شیافی که رعاف را بیاورد و شیافی که از
بهر این کار ساخته‌اند بگیرند کندس و میویزج و فرفیون همه را بکوبند و بزهرهٔ گاو بسرشند و شیاف
کنند باب ششم اندر علاج شکستگی و کوفتگی بینی شکستن و کوفتن بینی را علاج اندر باب شکستن
و بستن یاد کرده آید و آنچه مخصوص است بعلاج بینی آنست که بینی را پنبه اندر نهند یا چیزی
دیگر او را راست دارد و هر ساعت که این پنبه را از بینی بیرون می‌گیرند و بینی راست میکنند برفق
و باز بجای می‌نهند و طلی بر میکنند از بیرون بدین صفت بگیرند مر و صبر و ماش و زعفران و
رامک و سک و گل ارمنی و خطمی و لادن همه را آب کبر بسرشند و طلی کنند باب هفتم اندر تدبیر
بیرون آوردن چیزی که به بینی اندر ماند داروها عطسه آرنده که اندر موضع خویش یاد کرده آید
بر بینی اندر دمند و سوراخ بینی که خالیست و چیزی اندر افتاده و اندر مانده بشبکیند و از سوی

دهان



دهان نفس فرو گیرند تا چون عطسه فرود آید بقوت عطسه آن چیز بیرون آید باب هشتم
اندر خارش بینی سبب خارش بینی بخاری گرم و تیز باشد بجانب دماغ و سر یا مقدمهٔ نزله و
زکام باشد یا مقدمهٔ خون آمدن از بینی یا علامت حصبه و آبله علاج اگر سبب بر آمدن
بخار باشد تن را و معده را از آن ماده پاک باید کرد و دماغ را ببویدنیها قوت دادن چون صندل
و گلاب و کافور و چون سرکه و گلاب و روغن گل و بسفوف کشنیز یا با طریفل کشنیزی بخار از
دماغ باز داشتن و طعامهای معتدل فرمودن و اگر خارش بینی مقدمهٔ خون آمدن باشد
رگ قیفال زدن و طعامهای که اندر علاج خون آمدن از بینی یاد کرده آمده است فرمودن و
اگر مقدمهٔ زکام باشد بعلاج و منع آن مشغول می باید بود و اگر مقدمهٔ آبله و حصبه باشد
علاجها که اندر علاج تبها اندر جایگاهش یاد کرده آمده است می باید کرد باب نهم اندر
بسیاری عطسه و علاج آن و سبب آن عطسه حرکت دماغ است بیاری هوای بیرونی که از راه
بینی اندر کشد و این حرکت از جهت خلطی تیز است که بدو رسد و عطسه مر دماغ را چون سعالست
مر شش را خواجه علی سینا میگوید که گروهی گمان برده اند که عطسه آن وقت باشد که خلط بد اندر
دماغ مستحیل شود و هوا گردد تا دماغ آنرا بیاری هوای بیرونی دفع تواند کرد و چنان نیست لکن
یاری هوا در عطسه آنست که تن از هوای بیرونی ممتلی گردد و هوای بیرونی بهوای اندرونی
پیوندد و مماس دماغ و خلط بد شود و حرکت عضلها و سینه و حجاب سینه هوا را بجنبانند تا دفع
دماغ بقوت جذب هوا و معونت این عضلها تمام تر آید و خلط از جای کنده شود و هندوان گفته‌اند
که در حال عطسه باید که سر در پیش دارند برابر سینه و گردن پیچیده و سر از یک سوی کرده نشاید
تا عطسه راست بیرون آید و رگ یا عضله کشیده نشود یا پیچیده و مانند این مضرتی تولد نکند
و بسیاری عطسه پنج کس را زیان دارد یکی خداوند زکام را اندر ابتدا از بهر آنکه مادهٔ زکام ساکن
باید تا پخته شود و عطسه نگذارد که ساکن باشد بدان سبب خام بماند و کار بدرازا کشد دوم اندر
ابتداء تبها زیان دارد و قوت را ساقط کند و دماغ را ممتلی کند سوم کسی را که نمی باید که دماغ او

بسبب حرکتی کرم شود و ماده را بخود کشد زیان دارد از بهر آنکه دماغ را بجنباند و کرم کند و
ماده آنجا کشد چهارم کسی را که اندر سینه مادهٔ بسیار باشد زیان دارد هم از بهر این معنی را
که یاد کرده آمد پنجم کسی را که خون از بینی بسیار آید زیان دارد و رکهای بینی را بکشاید و خون آرد
و سه کس را سود دارد یکی آنرا که اندر سر بخاری اندک یا بادی یا مادهٔ اندک باشد سود دارد
کرانی سر زایل کند دوم آنرا که اندر دماغ مادهٔ بخته باشد اگر چه غلیظ و بسیار باشد چون بخته باشد
عطسه دلیل قوت دماغ باشد و بدین سبب است که هر بیماری که بمرک نزدیکست عطسه نتواند داد
و آنرا که خواهند که عطسه دهد اگر بدارو عطسه نتواند داد امید از وی بر باید داشت سوم
زنان را بوقت زادن سود دارد و بر بیرون آوردن بچه و مشیمه یاری دهد علاج هر گاه که
خواهند عطسه باز دارند روغن گل خوش بوی و روغن بید به بینی بر کشند عطسه باز دارد و چیزی
کرم آشامیدن و آب کرم بر سر ریختن و روغن نیم کرم اندر گوشها چکانیدن و بالشی کرم اندر زیر
قفا نهادن و شبث و اسفنج بحری بوئیدن عطسه باز دارد و تفکر و مشغولی بمهمات و سبب
کردن و بتکلف باز کردانیدن سود دارد و چشم و گوش و اطراف و کام مالیدن و دهان فراخ باز
کردن و عضلها را بروغن مالیدن خاصه عضلهاء بنا گوش و ژرف اندر چیزی نگاه کردن و بر بستن
همی کردن اندر باز داشتن عطسه یاری دهد و کرد و دود سخت زیان دارد و کردهٔ گوسفند
بگیرند و با آتش بریان کنند و آب که از وی می چکد میگیرند و به بینی کودکان باز کنند و یا اندر چکانند
عطسهٔ کودکانرا باز دارد و آنرا که بعطسه آوردن حاجت باشد کندش و خربق سپید و فلفل و چند
بیدستر و خردل مرکب و مفرد کوفته و بیخته بپر مرغ بر گیرند و به بینی اندر کنند که عطسه آورد و ورق
عاقرقرحا و سداب دشتی همچنین عطسه آرد و مردم محرور را صواب آن باشد که ازین داروها
چیزی ببویند و به بینی اندر نکنند و افیون و زراوند و گل بر عطسه آرد باب دهم اندر
زکام و نزله و اسباب و علامات و علاج آن زکام و نزله هر دو مشترکست از بهر آنکه اندر
هر دو علت ماده از دماغ فرود آید لکن بعضی طبیبان آنرا که بجانب بینی فرود آید و منفذ بینی را

بکیرد

بکیرد و حس بوی باز دارد زکام کویند و آنرا که بجانب حلق و سینه فرود آید نزله کویند و قیاس نزله
با دماغ چون قیاس علت ذرب است با معده و ذرب اسهالی را کویند که سبب آن ضعیفی معده
باشد و عاجزی او از کواریدن طعام و این چنان باشد که هر طعامی که خورده شود اندر معده
بماند و نیک نکوارد و بدان سبب در معده رطوبتها کرد آید و هر طعامی که بدو رسد آنرا تباه کند
و ناکوارنده بلغزد و قوت دافعهٔ معده آنرا دفع کند بروده فرود آید همچنین هر گاه که رطوبت
بسیار بجانب دماغ بر آید و دماغ آنرا نتواند کوارید قوت دافعهٔ دماغ رطوبت ناکواریده را
دفع کند و بجرایها افکند که اندر زیر اوست و باندامها فرود اید و شک نیست که موضع دماغ بر
بالای معده و همه اندامها است و حرارت غریزی همیشه باندازهٔ خویش رطوبتها را می
جنباند و می پراند و از پرانیدن آن بخاری بدید آید و هر بخاری که اندر معده و دیگر اندامها
بجنبد جنبیدن از حرارت است و مثال بر آمدن و فرود آمدن این بخارها و رطوبتها چون
کارگاه گلاب گرانست که عرق گل بقوت آتش ببالا بر آید و اندر سر دیک گلاب گراید چون
کرد بدان منفذ که فرو سو است فرود آید و مادهٔ نزله بعضی کرم و رقیق باشد و بعضی سرد
و غلیظ اما رقیق بعضی تیز و سوزانده است و تلخ باشد و بعضی ترش و نزلهٔ غلیظ بعضی
شور باشد و بعضی طعم ناخوش دارد و بعضی هیچ طعم ندارد و هر گاه که نزله زود بخته نکردد
و زایل نشود سبب بیماری بسیار کردد و بهر اندامی که فرود آید آنجا علتی تولد کند اگر بچشم
فرود اید بیماریهاء چشم تولد کند و اگر بکوش فرود آید بیماریهاء کوش تولد کند و اگر بر بینی فرود
آید ریشها و بیماریهای بینی تولد کند و اگر بکام فرود اید بیماریهاء ملازه تولد کند و اگر بحنجره
و حلق فرود آید خناق تولد کند و اگر بمعده فرود آید درد معده تولد کند و جوع الکلب و
ذرب و ریشها تولد کند و اگر بشش فرود آید سرفه و علت ذات الریه و سل تولد کند و اگر
بجانب فرود آید اماس پهلو و ذات الجنب و شوصه تولد کند و اگر بر رودها فرود آید اسهال دماغی
و سحج و ریش رودها تولد کند خاصه اگر ماده شور و تیز باشد و ترش و اگر غلیظ و خام و مخاطی

باشد قولنج تولد کند و اگر قوت دافعهٔ دماغ ضعیف باشد یا منفذها که فرو سوی دماغ است
گرفته باشد و خلطی غلیظ اندر ماند و بخارها و رطوبتها که اندر دماغ بماند اگر اندر تجویفها
و منفذهای دماغ باشد و بسیار باشد سکته آرد و اگر کمتر باشد صرع آرد و اگر اندر رگهای
دماغ باشد و اندکی باشد صداع و شقیقه آرد و اگر بسیار باشد و سوخته گشته مالیخولیا آرد
و اگر بگوهر یا بغشاء دماغ اندر باشد سرسام آرد گرم و سرد و سبات و مانیا و اگر اندر رگهای
سر و رگهای دماغ باشد دوار و سدر آرد و اسباب زکام و نزله دو نوع است یکی اندرونی
و دیگر بیرونی و از اندرونی هم دو نوع است یکی آنست که هرگاه که اندر دماغ سوء المزاج گرم
پدید آید یعنی دماغ گرم شود تریها را بخویشتن کشد فزون از آنکه تواند گواریدن و تحلیل
کردن یا بدان سبب فزونیهای بسیار گرد آید اندر دماغ و از وجهی دیگر هر اندامی که اندروی
نوعی از انواع سوء المزاج پدید آید ضعیفی اندروی حادث گردد و بدان سبب از هضم و تحلیل
فزونیها عاجز شود بدین دو وجه تریهای فزونی اندر دماغ بسیار گردد قوت دافعه بجهد
خویش آن فزونی را دفع کند زکام و نزله تولد کند و سبب دوم آنست که هرگاه که مزاج دماغ
سرد شود هر تری که بدو رسد سطبر گردد و بفسرد و اندروی بماند اگر قوت دافعه قوی
باشد جهد کند و آنرا بر بینی و حلق فرود افکند نزله و زکام سرد تولد کند و اگر قوت دافعه ضعیف
باشد انواع علتهای بد چون سکته و صرع و سبات و مانند آن تولد کند و اسباب بیرونی هم
دو نوع است یکی آنست که حرارت فزونی بدماغ رسد و رطوبتها را که اندروی باشد بجنباند
و بر بینی و بحلق فرود افکند و این چنان باشد که اندر آفتاب یا اندر گرمابه یا نزدیک آتش توقفی
بیشتر اتفاق افتد یا اندر فصل تابستان در خانهٔ گرم که هوای گرم اندروی [illegible] شود
یا بوی چیزی گرم چون مشک و جندبیدستر و غیر آن بوی کند تا بدین سبب رطوبتها
بجنبد و بر بینی و حلق فرود آید سبب دوم آنست که از بس ریاضت و گرمابه و از بس آنکه کاری
کرده باشد و از آن کار گرم شده و مسام گشاده سر برهنه کند یا از گرمابه سر ناپوشیده بهوای

سرد بیرون آید یا بدین سببها مسام بسته شود و رطوبتهای گداخته که اندر سر باشد بر بینی و
حلق فرود آید و اندر بیشتر وقتها دو سبب از اسباب اندرونی و بیرونی جمع شود یا زکام
و نزله تولد کند و زکامی که از جمع دو سبب باشد قوی تر باشد و فصد بسیار تن را متخلخل کند
و مستعد زکام گرداند و مردم گرم مزاج را از زکام و نزله کمتر از آن افتد که مردم سرد مزاج
را و کسی را که مزاج او اندر تری از اعتدال بیرون باشد زکام و نزله بسیار افتد از بهر آنکه
دماغ سرد و تر از گواریدن و تحلیل کردن فزونیها عاجزتر باشد و خفتن روز اندر زمستان
زکام آرد و خربزهٔ زمستانی خوردن زکام را تازه کند و آنرا که مستعد آن باشد زکام آرد و روغن
بسیار بکار داشتن و مالیدن اندر زمستان و تابستان زکام آرد و تب نزلهٔ سرد را سود دارد
و نیز اندر هرگاه که از پس باد جنوب باد شمال آید نزله بسیار افتد و هرگاه که تابستان سخت گرم
باشد و اندر تیرماه بارانهای بسیار آید اندر زمستان آینده نزله بسیار افتد و اندر هوای جنوبی
نزله بسیار افتد از بهر آنکه جنوب دماغ را ممتلی کند بقراط میگوید اکثر من یصیبه النوازل لا
یصیبه الطحال یعنی هر کرا نزله بسیار افتد از علت سپرز ایمن شود جالینوس میگوید این از بهر
آنست که هر کرا یک اندام ضعیف باشد دیگر اندامها او بسلامت باشد یعنی هر که به یک
علت مبتلا باشد از دیگر علتها ایمن تر باشد خواجه بوعلی سینا میگوید این از بهر آنست که
اخلاط خداوند نزله رقیق باشد و اخلاط خداوند طحال غلیظ سودائی باشد علامتها آنرا که
زکام گرم باشد چشم و روی وی سرخ شود و آبی که از بینی فرود آید گرم و تیز و تنک و زرد باشد
و بینی و حلق را می سوزاند و بغدغه کند و اگر تب آید صداع و رنج زکام زیادت شود از بهر
آنکه تب دماغ را گرم و تر کند و دماغ گرم مادتها را بخویشتن پیش کشد و صداع نیز بسبب [illegible]
دماغ باشد و آنرا که زکام سرد باشد چشم و روی برنگ خویش باشد لکن گرانی بیشتر کند و آنچه
بر بینی یا بحلق فرود آید سطبر باشد و سپید یا کبود فام و اگر تب آید از نزله و زکام فرودتر خلاص
یابد از بهر آنکه زکام و نزله را بپزاند و اندر هر دو نوع آواز گرفته شود و سخن بر بینی گوید و حس

بوئیدن باطل شود و هرگاه که زکام دراز آهنگ شود بسینه فرود آید و سرفه آرد و باشد که
آغاز بسینه فرو باید و علامت وی آنست که اندر حلق درشتی کند و باشد علاج اصل اندر
علاج زکام گرم و سرد آنست که ماده را بپزاند و پختن ماده آنست که قوام او معتدل گردد یعنی
آنچه گرم و رقیق باشد غلیظ تر شود تا بحد اعتدال رسد و آنچه غلیظ باشد رقیق میشود تا باعتدال
باز آید اما پزانیدن ماده زکام گرم و رقیق کشکاب باید فرمود و اندر کشکاب عناب و سبستان
و تخم خشخاش پختن و شراب خشخاش دادن و اگر ماده سخت بسیار و سخت گرم باشد زود فصد
باید کرد و اگر بدان بسیاری و گرمی نباشد فصد از پس سه روز باید فرمود تا ماده پخته شده باشد
و اندر زکام گرم و سرد بپشت باز نشاید خفت تا ماده بسینه فرو نرود و صواب آنست که بالین
پست کند و روی بر بالش نهاده خسپد تا ماده نزله به بینی میل کند و بسینه میل نکند و خداوند
زکام گرم از روز نخست تا مدت سه روز هیچ طعام و شراب نخورد بجز کشکاب که یاد کرده
آمد تا زکام زایل نشود به هیچ حال حیوانی نخورد و طعام او مزوره کشک جو باشد و باقلی آب
بروغن بادام و حریره از آرد باقلی و شیر مغز خیار و خیار بادرنگ و مغز بادام و ماش پوست
باز کرده و اسفناج و روغن بادام بامسکه و اندر اول زکام عطسه زیان دارد و اگر عطسه
آید باز باید داشت چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آید و از هوای خنک و باد شمال پرهیز کردن
و اگر چه تشنه شود آب سرد کرده ببرف و یخ بسیار نشاید خورد و کمتر باید خفت و بروز بهیچ
وجه نشاید خفت خاصه از پس طعام و گرمابه اندر اول زکام اگر ماده رقیق و اندک باشد سود
دارد از بهر آنکه بعرق تحلیل پذیرد و اگر بسیار باشد زیان دارد از بهر آنکه آنچه رقیق تر باشد
تحلیل پذیرد و باقی غلیظ شود و عسر گردد و اندر آخر زکام سود دارد تا ماده پخته را زود تر
بگدازد و دفع کند و اگر زکام بسیار افتد اندر حال تن درستی گرمابه و عرق سود دارد از
بهر آنکه رطوبتها و بخارها که سبب نزله و زکام است بعرق خرج شود بدین سبب گرمابه اندر
حال تن درستی سببی است از اسباب منع زکام لکن بشرط آنکه طعام ناخورده اندر شوند که

بتدریج و بوشیده بیرون آیند و موی سر زود ستردن و سر خاریدن و شانه کردن مشام را
بگشاید و ماده نزله را تحلیل کند و نزله باز دارد و اگر حاجت آید که مسهل دهند مسهلی از
بنفشه و سبستان و عناب و بیخ خطمی و تخم خطمی و خیار چنبر و شیرخشت سازند و اگر ماده
زکام بحلق فرو می آید و خواهند که باز دارند غرغره فرمایند بآب عدس و آب انار و اگر بچیزی
حاجت آید تخم خشخاش و پوست خشخاش اندر آب عدس بپزند و بدان غرغره کنند صفت
غرغره خشخاش کوفته و گل سرخ و گلنار و پوست خشخاش و اندکی کشنیز خشک اندر گلاب بپزند
و سرد کنند و بدان غرغره کنند صفت شراب خشخاش بگیرند تخم خشخاش نیم من در چهار من
تر کنند یک شبانروز پس آنرا نیم کوفته کنند و هم اندران آب بپزند تا به نیمه باز آید و بدست بمالند
و بپالایند و یک من شکر بر افکنند و بقوام آرند و اگر ماده سخت گرم و تیز باشد قدری پوست
خشخاش با تخم یار کنند و اگر خشخاش تر بدست آید صد خشخاش بگیرند و بعدد با پوست
نیم کوفته کنند و اندر هفت من آب باران تر کنند یک شبانروز و دیگر روز آنرا بپزند تا
بنیمه باز آید و بدست بمالند و بپالایند و یک من شکر و یک من بنفشه بر افکنند و بقوام آرند
شربتی هفت درم با کشکاب و بعضی طبیبان یک درم سنگ اقاقیا و یک درم زعفران
و مر گلنار از هر یکی یک درم بعصاره لحیة التیس بسایند و با این شراب بیامیزند و این شراب را
دیاقو[illegible] گویند و کسی را که زکام سخت گرم و ماده تیز و رقیق باشد بامدادان و شبانگاه ازین
شراب بدهند و اگر هر ساعت میخورد تا مقدار ده سیر اندر یک روز خورده شود سود دارد
و بوقت خواب هم ازین شراب غرغره کنند و شراب بنفشه و بنفشه بشکر پرورده و شراب زوفا
صواب بود و صفت شراب زوفا اندر علاج سرفه یاد کرده آید و چون ماده پخته شد شراب
خشخاش نشاید خورد و آب گرم سودمندتر از آن باشد و از جهت گرفتگی بینی و نایافتن حس
بوی و گند باقلی بسرکه تر کنند و بر آتش افکنند و سر بخار آن دارند و صندل سپید وسک سوخته
و سنگ آسیا گرم کرده بسرکه اندر افکنند و سر بخار آن داشتن سود دارد و گل سرخ و شکر طبرزد

وبرای موی سوختن و بوی آن برکشیدن سود دارد و بابونه و بنفشه و کشک جو و خشخاش
اندر آب بجوشانند و سر بخار آن دارند و سر بدان آب بشویند و بر سر او چکانند و اگر زکام
و نزله بسیار باشد حب قوقایا و صبر و عصارهٔ افسنتین و برگ او و مصطکی هر یک یکسان
سقمونیا تخم حنظل هر یک نیم جزو به آب کرفس جوشانیده حب کنند شربتی یک مثقال استفراغ
کند سود دارد نسخهٔ حبی که خداوند زکام را اندر روزگار بستن درشتی بکار داشتن سود دارد
بگیرند صبر مغسول و تربد و رُب السوس از هر یکی راست راست حب کنند چنانکه رسم است
شربتی دو درم سنگ بشب وقت خواب و آنرا که زکام سرد باشد ارزن گرم کرده بر سر او می
نهند تا حرارت آن برسد و دون دماغ میرسد و طعام و شراب از وی باز گیرند و چندانکه
ممکن باشد بیدار دارند و بر تشنگی صبر کنند و آب نخورند البته و اگر ماهی شور خورد یا تشنه
گردد و بر آن تشنگی آب نخورد البته و صبر کند و هیچ طعام نخورد خویشتن از خواب باز دارد
یک شبانروز نیک شود و طبع نرم باید کرد بحبی که از صبر و مصطکی و رب السوس سازند
بدین صفت بگیرند صبر یک درم مصطکی نیم درم رب سوسن دو دانگ تخم بادیان و رازیانه
از هر یکی دو دانگ مقل دانگی حب کنند به آب کرفس جوشانیده و صافی کرده بخورد و سنگ
آسیا گرم کرده اندر شراب انگوری تلخ افکنند و بینی بخار آن دارند و بابونه و اکلیل الملک و
مرزنگوش اندر آب بپزند و بر سر او ریزند و بینی بخار آن دارند و شونیز بسرکه تر کنند شبان
روزی پس بریان کنند و بکوبند و اندر خرقه بندند پیوسته می بویند و انیسون می بویند و بوی
عود و بوی قسط و بوی کندر بوی آتش گرکه دود میکند و بوی شونیز سوخته سود دارد و
بوی لادن و کشکاب که از جو و برنج تخم بادیان و انجیر و مویز منقا و بیخ سوسن و
ریوند اندر پزند و با انگبین خورد و شراب زوفا دهند بدین صفت بگیرند انجیر زرد
خشک پانزده عدد مویز منقا دانه بیرون کرده بیست عدد هلیله و تخم بادیان و بنفشه
و برسیاوشان و زوفا خشک از هر یکی پنج درم بیخ سوسن ده درم بپزند چنانکه رسم است

وبپالایند و هر بامداد مقدار چهل درم سنگ با دو مثقال معجون زوفا بدهند و بعضی طبیبان
اندر شراب سه درم سنگ زراوند گرد و پنج درم فراسیون اندر افزایند نسخهٔ معجون زوفا بگیرند
رب سوسن و زوفا خشک و برسیاوشان از هر یکی ده درم سنگ فلفل و قردمانا از هر یکی سه
درم سنگ مغز بادام تلخ و زراوند گرد و بزر الانجره از هر یکی پنج درم سنگ همه را بکوبند و
بر انگبین بسرشند چنانکه رسم است و شراب بنفشه که با انگبین پرورده و ماء العسل سود دارد
و اگر اطراف او را بروغنهای گرم بمالند چون روغن بابونه و روغن مرزنگوش و روغن سداب
و روغن بان و روغن سوسن و ناف و مقعد و حوالی آن بدین روغنها چرب کنند صواب باشد
لکن از سر و از بینی دور باید داشتن و سر بصابون شستن و بوره سود دارد صفت بارونی
که سر بدان شویند مسام کشاید و زکام را بپزاند و تحلیل کند بگیرند نطرون سرخ نیم وقیه نمک
یک وقیه هر دو بسایند و اندر خرقه بندند بر شکل صُرّه و بگل اندر گیرند و یک شبانروز با آتش اندر
نهند و از آتش بیرون کنند و بسایند بشراب انگوری رقیق اندک گرما بر سر بدان بشویند و باشد
که بطلیهای گرم حاجت آید چون خردل و انجیر و بوره دشتی و تغسیا تا ریش کند و تر بهابا
و باشد که بداغ کردن حاجت آید و بوی مشک و جندبیدستر اندرین حال سود دارد و طعام
سبوس آب با انگبین و تخم کتان بریان کرده و کوفته و با انگبین سرشته و اندکی فلفل با وی
آمیخته و حسو که از گندم پزند و کبوتر بچه و گنجشک بریان روا باشد تمام شد گفتار چهارم از
کتاب ششم از ذخیرهٔ خوارزمشاهی بحمد الله و منه گفتار پنجم اندر احوال دهان و زبان
و لب و دندان و بیماریها و اسباب و علاج آن سه جزو است جزو نخستین اندر
بیماریهاء لب و دهان و گوشت بن دندان باب ۱ اول اندر یاد کردن منافع
لب و احوال و بیماریهاء آن و علامتهاء هر نوعی از بیماری بر طریق کلی آفریدگار
تبارک و تعالی لب را از برای پنج کار آفرید اول تا دهان و دندان بدو پوشیده باشد دوم
تا آب دهان را از بیرون آمدن نگاه دارد سوم تا هوای سرد و گرم و دود و گرد و

پشه و مکس را از حنجره و حلق باز دارد چهارم تا بر سخن گفتن یاری دهد پنجم تا جمال روی بر کمال باشد و پوست لب با گوشت آمیخته است و از گوشت جدا نیست چون پوست اندامهای دیگر و مزاج و ترکیب وی چون مزاج و ترکیب مقعد است و هر دو نهایت مری و معده و رودها اند یکی آغاز است و نهایت از سوی بالا و دیگر آخر است و نهایت از سوی زیر و چون مزاج و ترکیب یکدیگر دارند بیماریهاء هر یک چون بیماریهاء دیگرست از بیماریهاء لب یکی آنست که کفتگی آرد و بتازی انرا اشقاق الشفة است و مقعد نیز بیماری کفتکی دارد و بتازی انرا اشقاق المقعد گویند و بر لب گوشت فزونی بدید آید همچون توث و بر مقعد همچنان بدید آید هر دو را باسور گویند و انواع بیماریها که دیگر اندامها را افتد از انواع سوء المزاج و انواع آماسها و ریشها و جراحتها و مانندان هر دو را افتد و هر یک را اندر بابی یاد کرده آید انشا الله تعالی باب دوم از جزو نخستین از گفتار پنجم اندر علاج کفتکی لب هر شب ناف و مقعد بروغن بنفشه و روغن نیلوفر چرب کنند و خیار بادرنک بریده بر هم مالند و آن کفتکی که از وی بدید آید طلی کنند و لعاب اسپغول و کلکاب و لعاب سپستان خوردن و طلی کردن سود دارد و مسکه و پیه بط و پیه گوساله و پیه مرغ خانگی طلی کردن و مازو بسرکه طلی کردن سود دارد نسخه داروی آزموده موم روغنی سازند از پیه مرغ خانگی و روغن گل پس مازوی کوفته و اسفیداج از بر [illegible] ستر و کثیرا از هر یکی دانگی راست این هر چهار یک وزن موم روغن بدو بسرشند و طلی کنند روا باشد و اگر مرداسنگ تنها بدین موم روغن بسرشند شاید و اگر مزمن کرده این طلی بکار دارند و مصطکی و علک الانباط و زوفای تر را با انگبین بسرشند و طلی کنند عنبر در روغن بلسان یا روغن بان بگدازند و طلی کنند صفت داروی دیگر کفتکی کهن را و خوردگی را سود دارد بگیرند مرداسنگ و ساذج عدسی و زرد چوبه و دهنج از هر یکی نیم درم سنگ ستم سوخته و زعفران از هر یکی دو دانگ کافور دانگی موم یک درم روغن گل دو درم و نیم مرهم سازند چنانکه رسم است

وهم طلی

و هم طلی که بکار دارند بدان پوست تنک که زندرون خایه مرغ باشد یا از پوست که زندرون نی باشد بر زبر وی آن نهند و طعام با بچه و خایه مرغ نیم برشت باب سوم اندر گوشت فزونی گوشت فزونی و باسور لب را ببرند و بردارند چنانکه باسور مقعد را یا داروهاء تیز بر نهند چون دمک بردمک و اقراص هلد بعون تا وی را بخورد و اگر خداوند علت طاقت تیزی داروها ندارد روغن گاو کهن با داروها بیامیزند تا تیزی آن کمتر کنند در جمله علاج این علت علاج بواسیر است چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آید و گوشت فزونی را که بر گوشت بن دندان بدید آید قلقند رومی [illegible] کند انرا نیست کند و بخورد باب چهارم اندر خوردگی که بر لب و بن دندان افتد سبب این علت خلطی تیز باشد که آنجا افتد و گوشت را بسوزد و می خورد و اگر خلط اندکی باشد تا بدان تیزی نباشد علت سهل تر باشد و اگر سخت بسیار باشد و تیز باشد علت صعب تر باشد علاج نخست رگ قیفال باید زد و یا بر بس گردن حجامت باید کرد و اگر کهن کردد چهار رگ یا آن دو رگ که در زیر زبان است بزدن پس تدبیر استفراغ کردن باقراص بنفشه و حب الصبر و مطبوخ هلیله و مانندان و صفت اقراص بنفشه و مطبوخ هلیله اندر علاج بیماریها بسیار یاد کرده آمده است نسخه حب الصبر اینست بگیرند صبر دو درم سنگ هلیله زرد یک درم سنگ گل سرخ و مصطکی از هر یکی دو دانگ سقمونیا دانگی و نیم کثیرا دو دانگ حب کنند باب کشنیز کرفس چنانکه رسمست و از همه شیرینیها و از گوشت و از شیر و از دوغ برهیز باید کردن و طعام از غوره و سماق و زرشک و ناردانک و نشوایچه داد اما اگر علت محکم باشد سماق را بگلاب تر کنند و بدست بمالند و بپالایند و بدان مضمضه میکنند و حب الآس نیم کوفته اندر سرکه بپزند و بپالایند و بدان نیز مضمضه میکنند و شب یمانی را بر کفچه آهنین بر سر آتش نهند تا سرخ شود و بسرکه اندر افکنند پس خشک کنند و نرم بسایند یک جزو از این شب دو جزو نمک طعام بیامیزند و بر جایگاه علت برمی پراکنند و ماهی طریح نمک سود را بر آتش نهند تا سرخ شود و نسوزد پس انرا بکوبند

ویك جزو ازوی بگیرند و گل سرخ خشك دو جزو بران موضع طلی کنند صفت مضمضه
سودمند بگیرند قرظ و قرابیث و مازو و پوست انار و کزمازو و کلنار و کوز سرو و برگ
سرو همه را بآب سماق بپزند و بپالایند و بدان مضمضه کنند و اگر همین داروها بکوبند و بر
جای گاه علت می پراکنند سود دارد و اگر گوشت بن دندان کمتر شود بگیرند کندر و زراوند
گرد و دم الاخوین و آرد کرسنه و بیخ سوسن راست راست و با انگبین و سرکه عنصل بسرشند و
وطلی میکنند و اگر علت محکم باشد اقراص نوشادر بکار باید داشت صفت آن بگیرند نوشادر
و قلقطار و قلقدیس و نمك سوخته از هر یکی یك درم سنگ شب یمانی دو درم سنگ مازو و
آهك بسرکه کشته از هر یکی دو درم سنگ مازو و آهك و نیم زعفران سوخته و کندر و حنا از هر
یکی یك درم سنگ همه را نرم بسایند و بسرکه بسرشند و اقراص کنند و اندر سایه بنهند تا
خشك شود هر بامداد یك قرص بمالند و بسرکه حل کنند و بدان مضمضه کنند تا خون بپالاید پس
بآب غوره یا بآب سماق یا بگلاب دهان بشویند و مضمضه کنند و اگر طاقت سوزانیدن ندارد
پس از مضمضه روغن گل گرم کنند و مضمضه روغن گل گرم کنند و مضمضه کنند و یك ساعت
اندر دهان نگاه دارند چند گاهی بدین اقراص علاج میکنند تا خون بد بماند و نشان وی
آنست که خونی که بعد از آن آید نیکو رنگ و خوش بوی آید پس بدین دارو دیگر مضمضه کنند
تا گوشت سخت شود و جراحت بروید بگیرند برگ مورد و پودنه دشتی و گلنار و اگر مازو
و عاقرقرحا و پوست انار ترش همه را نیم کوفته بسرکه بپزند و بدان مضمضه میکنند و اگر علت
سخت قوی باشد بدل اقراص نوشادر اقراص قلقدیون بکار دارند نسخه آن بگیرند آهك
ناکشته سه درم سنگ شب یمانی و اقاقیا از هر یکی دو درم و نیم مر سه درم زرنیخ سرخ و
زرد از هر یکی دو درم سنگ و نیم نوشادر چهار دانگ همه را بسایند و بسرکه بسرشند و بر
سفال نو طلی کنند تا خشك شود هر بامداد چندانکه باید نرم کنند و اندر سرکه حل کنند و بر
جایگاه علت طلی میکنند تا خون ازوی برود پس دهان بشویند و روغن گل طلی کنند تا سوزش

بنشاند

بنشاند و مضمضه کردن بچیزهاء قابض پس از آن سود دارد صفت مضمضه عدس
و کلنار و کزمازو و گل سرخ بپزند و بدان مضمضه کنند و کلنار و خبث الحدید بسایند و بر
جایگاه علت می پراکنند و بسرکه عنصل مضمضه میکنند و هر گاه که علت را اندر انحطاط
افتد و اندکی مانده ذرور خشك پر کنند نسخه آن بگیرند توتیاء بغوره پرورده دو دانگ
سنگ و نیم مر و کندر و زرنیخ و کلنار از هر یکی دو درم سنگ سپیده ارزیز یك درم همه
را بسایند و بیامیزند و بکار دارند و نگذارند تا ازین داروها چیزی بحلق فرو رود و هر گاه
که علت پاك شد مرهم اسفیداج طلی میکنند تا گوشت برآید و بابهاء قابض که یاد کرده آید
مضمضه میکنند تا گوشت سخت شود و فلونیا بر جایگاه علت طلی کردن سود دارد باب
پنجم اندر علاج سپست شدن گوشت بن دندانها هر گاه که گوشت بن دندانها سپست
شود بباید آزید تا خون برود و نیك بمزیدند و آنچه می آید همی انداختن و صبر کردن تا خون
بایستد پس بابهاء قابض مضمضه کردن صفت ذروری که گوشت بن دندان سخت کند
بگیرند گل سرخ با اقماع و حفت بلوط و کلنار و حب الاس از هر یکی چهار درم سنگ و حرنوت
نبطی و سماق پاك کرده و فلفل از هر یکی پنج درم سنگ همه را بکوبند و بر دندانها پراکنند [illegible]
من جنابت که بعوض فلفل اگر عاقرقرحا کنند اولیتر باشد و الله اعلم بالصواب باب
ششم اندر علاج دمیدگی دهان و ریشهاء او سبب دمیدگی دهان و بثرات که بر لب
و ز اندرون دهان برآید گرمی معده است و بخارها که از وی برآید و اندو تبهاء گرم تیز هم
بدین سبب بر بینی و لب و بثرها برآید آنرا تبخال گویند و بثرهاء دیگر که از اندرون برآید
تا بر سطح ظاهر باشد آنرا بتازی قلاع گویند و آنکه کهن گردد و بگوشت فرو شود آنرا بتازی
القروح الخبیثه گویند علامتها اما ماده قلاع بعضی را خون باشد و بعضی را صفرا و بعضی را
بلغم و بعضی را سودا اما آنچه خونی باشد لون سرخ و با حرارت باشد و از دهان لعاب
بسیار آید و آنچه صفرائی باشد لون او برزردی گراید و با حرارت و سوزش سخت باشد

وآنچه بلغمی باشد لون او سپید باشد و آب دهان بسیار رود و درد و سوزش اندک باشد
وآنچه سودائی باشد لون او سیاه باشد و درد و سوزش کمتر باشد و این قلاع کودکان
شیرخواره را بیشتر افتد از بهر ناگواریدن شیر و سبب ناگواریدن از بسیاری شیر دادن
باشد یا بدی شیر لکن علاج ایشان سهلتر باشد و زود زایل شود علاج اما علاج کودکان
آنست که نخست نگاه کنند اگر سبب علت بدی شیر است تدبیر بصلاح آوردن شیر کنند
واگر قلاع سرخ باشد مادر را فصد و حجامت فرمایند و طعام او طفشیل از عدس مقشر
فرمایند و از سماق و غوره و نار دانک و از میوها سیب و آبی و انار ترش دهند و اندکی
کلنار و گل سرخ و طباشیر و آرد عدس و سماق اندر دهان کودک بر اکنند و اگر قلاع صفرائی
باشد مادر را با آب میوها استفراغ فرمایند و اگر علت قوی باشد به مطبوخ هلیلهٔ زرد فرمایند
و طعام هم از آن نوع که اندر علاج قلاع خونی یاد کرده آمد و اندر دهان کودک طباشیر و گل سرخ
و صندل سپید و آرد عدس و اندکی کافور سحق بر اکنند و اگر قلاع بلغمی باشد مادر را الحتی و طوف
کم فرمایند کردن و هر بامداد گلنگبین دهند با مقداری آبکامه و طعام قلیهٔ خشک و نخود
آب با سعتر و زیره و کرویا و آنچه بدین ماند و اندر دهان کودک اندکی مامیران و سعد و حنا
و شب یمانی اندر بر اکنند و اگر قلاع سودائی باشد مادر را الحتی سودا کم کنند و از تره با بیکان و
گوشت قدید و از طعامهاء غلیظ پرهیز فرمایند و اسفیدباها دهند و انار شیرین و مامیران
و سعد و حنا سوده اندر دهان کودک می بر اکنند و اگر دارو بر اکندن دشوار باشد دارو
اندر دهانها و بر زبانهاء ایشان مالند و اگر اندر آب بزنند و دهان کودک بدان میشویند
روا باشد و اگر کودک بطعام اندر آمده باشد اندر هر نوع طعام از این جنس دهند که یاد کرده
آمد و علاج آنها که بزرگتر باشند آنست که نگاه کنند اگر قلاع خونی است و سال عمر و روزگار
و قوت مساعدت کند فصد قیفال فرمایند یا حجامت بس کردن و پس از آن استفراغ فرمایند
بر مطبوخ هلیله و علاج صفرائی بدین نزدیک باشد الا آنکه داروها که اندر دهان بر اکنند از

بحرت

جهت خداوند صفرا خنک تر باید و اندر هر نوع شراب خربوزه اندر دهان گرفتن و داشتن
و بدان مضمضه کردن و برگ زیتون و برگ حماض و ساق خرفه و زرشک یا برگ او اندر آب
بپخته و بدان مضمضه کردن سود دارد و گلنار و حنا و آرد عدس و کلنار و طباشیر و سماق
سوده اندر دهان می بر اکنند و صفرائی را صندل و کشنیز خشک و نشاسته و کافور و تخم
خرفه زیادت کنند و آب لسان الحمل و آب عصا الراعی با آب عدس و با صندل و کافور خلط
قلاع صفرائی را سخت موافق باشد و گلنار و حب الاس که بسرکه اندر بزنند و بدان
مضمضه کنند و اگر از بس مضمضه دهان بسوزد و یا خشکی کند روغن گل اندر دهان گیرند
و اگر لعاب بسیار باشد مازو و برگ عنب الثعلب خشک کرده بسایند و بر گلاب حل کنند
و بدهان اندر گیرند و اقاقیاء سوده و به گلاب حل کرده و با آب عنب الثعلب و اندکی سرکه
آمیخته اندر دهان کنند و ساعتی بدارند پس بریزند و بباید دانست که بسیاری لعاب نشان
صعبی علت را باشد و حصص بسرکه بپخته بدان سرکه مضمضه کردن قلاع سرخ را و قلاع سپید
سودا را سود دارد اگر قلاع بلغمی باشد یا کهن باشد بحب صبر و ایارج فیقرا و قوقایا استفراغ
باید کرد و داروی قوی تر بکار باید داشت و آنرا که سودائی باشد استفراغ بمطبوخ افتیمون
باید کردن و معجون نجاح بکار داشتن صفت داروئی که خداوند قلاع تازه بلغمی را سود
دارد بگیرند مامیران و برگ زیتون و گلنار و سعد و قاقله و شب یمانی و هلیله زرد از
هر یکی راستا راست همه را بکوبند و بدان اندر بر اکنند نسخه داروی دیگر قلاع کهن را که
سپید باشد سود دارد بگیرند برگ زیتون و اقاقیا از هر یکی ده درم سنگ شب یمانی
و قلقطار از هر یکی دو درم سنگ و نیم ابرسا دو درم سنگ سعد دو درم سنگ زعفران
و کبابه از هر یکی چهار دانگ همه را بسایند و بدهان اندر بر اکنند این دارو قلاع سودائی را
که تازه باشد سود دارد و نمک سوده و با انگبین سرشته طلی کردن قلاع سپید را سود دارد
و مضمضه با بکامه و سکنگبین سود دارد و کبابه و عاقرقرحا و سعد و فلفل از هر یک راست راست

بدهان اندر براکند سود دارد صفت داروئی که قلاع سودائی را که کهن باشد سود
دارد بگیرند زرنیخ سرخ و عاقرقرحا و شب یمانی و مرو ارسا و نوشادر از هر یکی راست راست
همه را بسایند و بقطران بسرشند و اندر صره بندند و اندر گل گیرند و اندر آتش نهند تا
بسوزد و پس انرا بسایند و بآتش اندر نهند تا بسوزد پس انرا بدهان اندر براکنند نسخه
داروی دیگر قلاع سودائی را که کهن باشد بگیرند زرنیخ سرخ و زرد و بوره و شب یمانی و
زاک کفشگران و قلقطار از هر یکی سه درم سنگ کفک دریا درم سنگی و نیم مازو و پوست
انار از هر یکی چهار درم اقاقیا دو درم همه را بقطران بسرشند و بسوزند و باز بسایند و
بکار دارند و از پس این دارو دهان را بسرکه که اندروی حب الآس و کرمازو پخته باشد
بشویند و بدان مضمضه کنند و پس بروغن گل و گلاب مضمضه کنند باب هشتم از
جزو نخستین اندر علاج انواع سوء المزاج که بر لب افتد بباید دانست که سوء المزاج
که بر لب افتد قوی نباشد از وی بیماری نباید که انرا بعلاج حاجت باشد مگر که سوء المزاج
محکم شود یا مضرتی ظاهر گردد لکن سوء المزاج تر زود لب را ضعیف کند و بدان سبب بر
سخن گفتن یاری نتواند داد اما اگر سوء المزاج گرم باشد لبها همی سوزد و از هوای سرد و
آب سرد راحت یابد و اگر سرد باشد اندر هوای سرد درشتی بامداد آن لبها کبود گردد و
حس او باطل گردد و اگر خشک باشد پوسته لبها می طرقد و پوستکهاء باریک از وی می خیزد
و اگر تر باشد لبها فرود آویخته باشد و سست و نرم باشد علاج خداوند سوء المزاج گرم را
خرقه کتان بآب کوک یا بآب برگ خرفه یا باب کشنیز تر یا باب لسان الحمل یا بآب کشته یا باب
عصا الراعی یا بگلاب تر باید کرد و پیچ سرد باید کرد و بر لبها نهادن و اسبغول بگلاب تر کرده
و پیچ سرد کرده بر لب باید نهادن و گلاب و کافور طلی کردن و خداوند مزاج سرد را مسک
سوده با روغن بان و عاقرقرحا سوده با روغن یاسمین و جند بیدستر با روغن نرگس و روغن
سوسن بر لب طلی کردن سود دارد و خداوند مزاج خشک را کشکاب و روغن بادام تا بد

بخورد

خورد و لعاب اسبغول و شکر سوسته لب را بروغن بنفشه و روغن نیلوفر و روغن مغز
کدو چرب می باید کرد و موم روغن که ازین روغنها کنند مالیدن سود دارد و علاج کفتکی لب
که اندر جایگاه خود یاد کرده آمده است علاج اوست و خداوند مزاج تر را علاج لقوه باید
کردن چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آمده است باب هشتم از جزو نخستین از گفتار
پنجم اندر انواع اماسها که بر لب افتد آماسها که بر لب افتد یا خونی باشد یا صفرائی یا بلغمی
یا سودائی اما اگر خونی باشد لبها سرخ و گرم باشد و ضربان کند و اگر صفرائی باشد رنگ
لب بدان سرخی نباشد لکن بزردی گراید و سوزانی و خلیدن بیشتر کند و بدان سطبری
نشود و اگر بلغمی باشد لبها سپید و سرد باشد و درد کمتر کند و نرم باشد و اگر سودائی باشد
لبها کبود و سخت باشد علاج اما خداوند اماس خونی را رگ قیفال باید زد و صندل سرخ
و سپید باب کشنیز تر یا باب کشنی یا بگلاب سوده طلی کردن سود دارد و شیاف مامیثا و پوش
دربندی هم بدین آبها سوده طلی کنند و خداوند اماس صفرائی استفراغ صفرا کردن باب
میوها و شراب غوره و آب ناردانگ دادن و طلی هم ازین گونه که یاد کرده امد بکار داشتن
و خداوند اماس بلغمی را استفراغ بلغم باید با یارج فیقرا و تربد و شحم حنظل و ضمادها تحلیل کنند
بر نهادن چون شبت و بابونه و اکلیل الملک و خداوند اماس سودائی را استفراغ سودا باید
کرد چنانکه اندر علاج مالیخولیا یاد کرده آمده است علاج ضماد گرم و تحلیل کننده بر نشاید
نهادن از بهر آنکه وی تحلیل نپذیرد لکن چیزهاء خنک بر باید نهادن تا زیادت نشود و طلی از
نوع باید کردن که اندر علاج سرطان یاد کرده آمده است باب نهم اندر آب آمدن
دهان اندر خواب اسباب رفتن آب دهان اندر خواب سه است یکی بسیاری رطوبت
اندر معده گرم دوم حرارت عارضی که رطوبتها را که حوالی کام و زبان باشد تحلیل کند چون حرارت
روزه سوم سردی معده و بسیاری رطوبت رقیق اندروی علامتها اما علامت گرمی معده
آنست که طعام و داروهاء گرم احتمال نکند و علامت بسیاری رطوبت رقیق آنست که با گرمی

معده تشنگی کمتر باشد و از طعامها تری فراید و رنج بیند و علامت حرارت عارضی آنست
که چون طعام خورده شود آب دهان باز ایستد و علامت سردی و تری معده آنست که
طعامها و داروها سرد و تر را احتمال نکند و از گرم و خشک و قی راحت یابد علاج خداوند
معده گرم را آنکه باسلیق باید زد و هر بامداد شربتی رب آبی یا رب سیب ترش یا رب
امرود چینی یا شراب غوره یا شراب انار بخورد و طعام از گوشت بزغاله و مرغ خانگی و دراج
و تذرو و طیهوج مصوص کرده طبخ و مضمضه کند به آب سماق و عدس و چیزهاء قابض و خداوند
معده سرد و تر هر هفته یک شربت ایارج فیقرا بخورد و ایارج فیقرا یک مثقال نمک هندی
دو دانگ انیسون و نانخواه از هر یکی دانگی حب کند چنانکه رسمست و چون معده پاک کرده باشد
تریاق بزرگ و گوارشهاء گرم بکار دارند و طعام قلیهاء خشک و کباب و گوشت بریان با سپیدبا
و خردل و فلفل و دارچینی و زیره و نانخواه و شب یا هر بامداد انکی نان خشک اندر آبکامه مالد
و بخورد و شربتی آب گرم از پس آن بخورد و هر بامداد و شبانگاه مسواک کند و هر بامداد یک
درم نمک با یک دسته کوچک کشنادشتی خوردن و از پس آن پنج درم سنگ اطریفل کوچک
خوردن خداوند معده گرم و سرد و سودا دارد خواجه بو علی سینا میگوید فی القانون الفارة
المشویة موش بریان کرده آزموده اند سود داشته است خاصه کودکانرا باب دهم
اندر ناخوشی بوی دهان سبب ناخوشی بوی دهان عفونت است یعنی رطوبت تباه
شده و پوسیده و از حال خویش بگردیده و آن عفونت اندر چهار جای افتد نخستین اندر بیخ دندانها
افتد یا اندر گوشت بن دندانها و گاه باشد که عفونت بگوهر دندانها باز دهد دوم سوء المزاج
سطح دهان یعنی تباهی مزاج پوست دهان و اصل تباهی مزاج اندر بیشتر حالها گرم باشد که
رطوبتهاء دهان را از حال خویش بگرداند سوم عفونتی که اندر فم معده افتد و ماده عفونت
با خلط صفرا باشد یا بلغم چهارم عفونتی که اندر شش افتد و این علت خداوند علت سل را افتد
اندر آخر علت علامتها انرا که سبب تباهی مزاج سطح دهان باشد رطوبتهاء دهان روان شود و رنج

وهر وقت که مسواک کند و دهان بسرکه و گلاب و غیر آن بشوید بوی دهان او خوش گردد و باز
چون گرم شود تغیر پدید آید و انرا که سبب اندر بیخ و بن دندان باشد همچنین باشد هرگاه غرغره کند
یا خلال کند یا مسواک کند و ماده عفونت لختی بتحلیل بیارد دهان خوش گردد و باز معاودت
کند و اگر ماده گرم است دندانهاء او بزردی گراید و اگر سرد است بکبودی گراید یا سبزی و انرا که
سبب اندر گوشت بن دندان باشد گوشت او سست باشد و بمسواک زایل شود باز معاودت
کند و انرا که سبب اندر معده باشد از سوء الهضم خالی نباشد و آروغ ناخوش بوی باشد اگر ماده
صفرائی است آروغ بوی طعام دودناک دهد و اگر بلغمی است بوی ترشی دهد علاج انرا که
سبب تباهی مزاج سطح دهانست یا اندر بیخ دندانهاست یا اندر گوشت بن دندانها نخست
رگ قیفال بباید زد یا چهار رگ زدن یا دو رگ که در زیر زبانست یا بر کردن حجامت کردن و شوشه
دهان بسرکه و گلاب شستن و بسرکه عنصل مضمضه کردن و بامداد و شبانگاه مسواک و خلال
کردن و سنونها که یاد کرده آید بکار داشتن و تن را به مطبوخ هلیله پاک کردن و هر ساعت زرد
عاقرقرحا و گزمازو و فوفل و سداب و ساذج هندی و مصطکی و عود خام و کابر و نشاسته و حب
و فاقلد و قلمشک و زنجبیل و کندر و سعد خاییدن و اگر ماده غلیظ تر است میویزج خاییدن و
بن دندانها را بصبر و مر مالیدن اگر بدین علاج زایل نشود سطح دهان را و بن دندانها را با قرص
زعفران یا با قرص زرنیخ مالیدن و شستن صفته اقراص زعفران بگیرند زاج سوخته یک
جزو و بیخ سوسن و زعفران از هر یکی یک جزو همه را بکوبند و بانگبین بسرشند و اقراص کنند و
انرا بسرکه حل کنند یا بآبی که ابهل اندر وی پخته باشد و بدان مضمضه میکنند و اندر بن دندانها
می مالند نسخه اقراص زرنیخ بگیرند قرطاس سوخته سه درم سنگ زرنیخ دو درم سنگ همچون
قرص دیگر بسرشند و اقراص کنند و بکار دارند عفونت برداره و گوشت پاکیزه برویاند و اگر
بانگبین بسرشند و بکار دارند نیک باشد و انرا که عفونت بگوهر دندانها باز دهد دندانها را
بتراشند و بسوهانند و اگر بجملگی دندان تباه شده باشد دندان را بر کنند و انرا که سبب جگر گرمی

سطح دهان یا کرمی معده نباشد خربزه وشفتالو وزردالوی تر خوردن بناشتا سود دارد
واکر وقت آن نباشد کشته شفتالو وزردالو در آب ترکنند وازان آب میخورند وبدان مضمضه
میکنند وان ترکرده را میخورند وپشت جو وشکر اندر آب سرد میخورند وبدان مضمضه میکنند
وطعام از غوره وسماق وزرشک ونار دانک سازند در جمله طعام او چیزی باشد که مستحیل
نشود وصفرا نکردد وانرا که سبب اندر فم معده باشد نخست قی فرمایند پس ایارج فیقرا با اطریفل
کوچک سرشته میدهند هر هفته یک مثقال ایارج وسه مثقال اطریفل وهر بامداد اطریفل
تنها میدهند وپست جو وشکر وآن میوها وطعامها که یاد کرده آمد موافق باشد واکر
معده سرد باشد وماده بلغمی باشد حب الایارج دهند بدین صفت ایارج فیقرا یک مثقال
تربد یک درم سنک نمک هندی وقرنفل وانیسون وزنجبیل ونانخواه ومقل از هر یکی دو دانک
حل کنند باب کرفس وهر بامداد برک مورد ومویز منقا دانه بیرون کرده کوفته وبهم سرشته
مقداری کوزی بخورد وانهل نیز با مویز کوفته سخت موافق باشد وشراب افسنتین ونقیع
صبر ومیبه ومیسوسن سود دارد وصفت هر یک اندر علاجهای معده یاد کرده آید نسخه
سنونی که دندانها بدان بمالند کوشت بن دندان را سخت کند وبوی دهان را خوش کند ودندان
را پاک وسپید کند بکیرند سفال چینی وکف دریا ومسحوق نیا وتنکار ونمک اندرانی از هر یکی
سه درم سنک جو سوخته وعود سوخته وسنبل وکزمازو وحب الآس وشب یمانی سوخته و
اندر سرکه کشته از هر یکی دو درم سنک عاقرقرحا پنج درم سنک اکر مزاج دهان کرم است دو
درم صندل ودو درم فوفل ودانکی کافور باوی بیامیزند واکر مزاج سرد است قرنفل وخیر
بوا وکبابه از هر یکی دو درم سنک مشک دو دانک بیامیزند وانرا که مزاج معتدل است نه این
آمیزند ونه آن صفت حبی که اندر دهان خوش کند بکیرند کوزبوا وقرنفل وقاقله ودارچینی و
خولنجان از هر یکی یک درم مشک دو دانک همه را بسایند برب سیب یا رب آبی یا میبه بسرشند
وحب کنند نسخه حبی دیکر بکیرند پوست ترنج وبرک ترنج وفلنجمشک وقرنفل وجوزبوا ونانخواه مشک

وهال وزنجبیل وکبابه ونشاسته وسعد از هر یکی دو درم سنک مشک دو دانک همه را بسرشند و
حب کنند وپیوسته یک حب در دهان دارند صفت حبی دیکر آبی را میان بیرون کنند و
قرنفل کوفته بجای آن بار کنند وهر دو نیمه آن آبی بهم باز نهند واندر خرقه ترکرده بپیچند ودر
کل کیرند ودر زیر آتش کنند تا پخته شود وکل ازوی باز کیرند واز خرقه بیرون آرند وبکوبند و
اورا بکل نشابوری که بتازی طین الاکل کویند بسرشند واز جهة مردم محرور دانکی کافور ودر
مسنکی صندل وسه درم سنک زرآلو کشته بکلاب ترکرده باوی بسرشند وحب کنند واز جهة
مردم مرطوب درمسنکی زنجبیل ونیم درم سنک کوزبوا ودو دانک مشک باوی بسرشند وحب
کنند جزو دوم از کتاب پنجم اندر احوال زبان وبیماریها واسباب وعلامات وعلاج
آن باب نخستین اندر شناختن احوال زبان وبیماریها را بطریق کلی بیماریها زبان
شش نوع است نخستین بیماریها است که مضرت آن اندر حرکات او پدید آید واین چنان باشد
که حرکات زبان از حال طبیعی واز آنچه عادت بوده باشد بکردد دوم بیماریها است که مضرت آن
اندر حس لمس وحس ذوق پدید آید چنانکه اندرین دو حس یکی باطل شود یا ضعیف یا متغیر وسبب آنکه
ازین دو حس یکی باطل شود ودیکر آنست که اندر دو جنس عصب که آلت واستعداد قبول افتد اندر
یکی بیشتر باشد ومضرت اندر آن فعل پدید آید که آفت بآلت او رسیده باشد سوم انواع سوء
المزاج است چهارم آفتهاییست که اندر وضع وشکل پدید آید چنانکه زبان مسترخی ودراز کردد
واز دهان بیرون آید یا تشنج کند یا آماسی اندروی پدید آید وآماس وبیماریست مرکب از سوء المزاج
واز تغییر شکل پنجم بیماریهایی که بمشارکت اندامی دیکر افتد از بهر آنکه بیماریهاء زبان کاهی اندر زبان
خاصه وکاهی بشرکت دماغ باشد یا بشرکت اندامی دیکر اما آنچه بمشارکت دماغ باشد از آفت
رخسار خالی نباشد وآنچه بمشارکت معده وشش باشد وسینه باشد نخست نوعی از آفتها
دران عضو بوده باشد ششم انواع تفرق الاتصال اما طریق شناختن سوء المزاج که کدام نوع است
از هفت چیز باید جست نخست از رنگ او دوم از جنس طعم که چکونه همی آید سوم از نرمی

وخشکی او جهارم از حرکت او واین جنان باشد که نکاه کنند تا حرکت او سبکتر هست از عادت یا
سنکین تر پنجم از شکل او ششم از بثرها که از وی بدید آید هفتم از سوزش و نرمی و درستی او
اوا اما شناختن سوء المزاج زبان از جهت لون جنانست که سپیدی او دلیل مزاج سرد و مادهٔ
بلغمی است و زردی دلیل صفرا باشد و سرخی دلیل خون و سیاهی دلیل سودا یا دلیل سوختن
ماده واین اندر بیماریها و تبهاء تیز باشد و از نخست سرخ باشد جون تب کرم تر شود زرد
کردد جون کرم تر شود بسیاهی کراید تا باندازهٔ تب و سوختن ماده یا دلیل فرو مردن حرارت
غریزی و نزدیک آمدن مرگ باشد و اندر بیشتری حالها لون او دلیل بیماری اندامی دیگر باشد
جنانکه از زبان سرخ و درشت باشد دلیل آماس خونی باشد اندر سرها اندر معده یا اندر جگر
واگر سپید باشد دلیل سردی معده و جگر باشد و دلیل مادهٔ بلغمی اندر سر و کاهی دلیل یرقان
وشناختن حال زبان از طعم وی جنانست که اگر ترش است دلیل است بر آنکه اندر همه تن یا اندر
معده رطوبتی رقیق است و حرارتی ضعیف واگر شیرینی همی یابد دلیل قوت خون باشد و
اگر طلخی همی یابد دلیل قوت صفرا باشد واگر طعمی ناخوش همی یابد دلیل بلغم پوسیده و تباه کشته
باشد واگر طعم عفص و قابض همی یابد دلیل سودا باشد و شناختن حال زبان از طریق تری
وخشکی جنانست که نکاه کنند که اگر خشک است و سطح دهان پاکیزه این را خشکی کویند واگر با
خشکی بر سطح زبان رطوبتی است لزج دلیل باشد بر آنکه رطوبتی غلیظ از دماغ فرود می آید یا بخاری
از معده برمی آید و حرارت بیماری اثر لزج وخشک کند بر طبیب واجبست که هر کاه که
بیمار از خشکی زبان شکایت کند این حال تامل کند تا بر حقیقت حال واقف کردد و باید دانست
که درشتی زبان تبع خشکی باشد و نرمی تبع تری باشد و شناختن حال زبان کرانی و سبکی اندر
سخن کفتن جنانست که کرانی زبان کاهی امتلای رکها و دماغ باشد از خون یا از رطوبت یا دلیل
ضعیفی قوت وآنجه دلیل ضعیفی قوت باشد یا ضعیفی آواز باشد وآنجه دلیل ضعیفی عصبها
باشد یا توقف و فرو کرفتن زبان باشد اندر سخن کفتن واین را بتازی تمتمه کویند و بعضی

جنان باشد که حرفها جون سین و را و غیر آن درست نتوان کفتن واین را بتازی الثغ کویند
وحال آماس لب باشد جنانکه اندر جزو نخستین ازین کفتار یاد کرده آمده است وحال تشنج جنانست
که اگر تشنج اندران دو عصب افتد که حرارت زبان بهر دو سوی دهان بدانست زبان را ازین
سو و ازان سو نتواند برد و زبان کوتاه کردد و بیرون نتواند برد واگر اندر یکی عضله افتد زبان
سوی آن عضله شود واگر اندران دو عضله افتد که حرکت بیرون آمدن زبان و باز پس آمدن
بدانست زبان کوتاه کردد و بیرون نتواند کردن واگر بدان دو عضله افتد که حرکت کردن
زبان و دهان بدانست زبان کرد دهان نتواند کردانید واگر اندر یک عضله افتد زبان بر یک سوی
آن عضله شود واگر اندران دو عضله افتد که نو نو کردن زبان بدانست زبان نو نتواند کردن
وتشنج یا از خشکی باشد یا از امتلاء و تشنج خشک از پس استفراغها افتد یا از پس تبهاء محرقه و آنجه
از امتلاء افتد ناکاه افتد وحال بثرها و مفرقات اتصال وحال قلاع و خوره اندر جزو نخستین ازین
کفتار یاد کرده آمده است و علاج این انواع و دیگرها هر یک اندر باب خود اکنون یاد کرده شود انشاء الله
تعالی باب دوم اندر علاج طعمهاء ناخوش یافتن تامل باید کرد تا علت خاصه اندر
زبانست یا بمشارکت عضوی است جون معده و دماغ یا بمشارکت همه تن است اگر خاصه است
بمضمضه و غرغره علاج کنند واگر مشترکست بعلاج عضو مشارک مشغول باشند و بیشترین
بمشارکت باشد اما اگر مزاج کرم باشد و ماده کرم و رقیق باشد و علت خاصه باشد سرکه و کلاب
کو شراب خرتوت وآب کشنیز تر مضمضه و غرغره کنند کفایت باشد واگر ماده غلیظ تر باشد
سرکه عنصل یخ آن بکسلد واگر سخت غلیظ باشد غرغرها که اندر باب استرخای زبان یاد کرده آمد
بکار دارند واندر طعام اشترغاز و خردل و پیاز بسرکه و سیر بسرکه و پیاز خام بکار دارند واگر بشرکت
معده و دماغست مزاج کرم و ماده رقیق است استفراغ فرمایند بحب بنفشه صفت آن بکیرند
بنفشه دو درم کل سرخ دو دانک سقمونیا دانکی و نیم انیسون دانکی کثیرا دانکی حب کنند جنانکه رسم است
نسخهٔ حبی دیگر بکیرند صبر مغسول دو درم سنک مصطکی و کل سرخ از هر یکی دو دانک سقمونیا

دانکی شحم حنظل دانکی کثیرا دانکی حب کنند باب کسنا و از پس استفراغ دو سه روز اطریفل کوچک
خورند و اگر ماده غلیظ است استفراغ با یارج فیقرا و حب قوقایا کنند و اگر مزاج سرد و
ماده سخت غلیظ است استفراغ به ایارجهاء بزرگ کنند و از پس استفراغ غرغرها که یاد کرده
آمد بکار دارند باب سوم از جزو دوم از گفتار پنجم اندر استرخاء زبان استرخاء
زبان از دو بیرون نباشد یا بیماری باشد زبان را خاصه یا بشرکت دماغ باشد و ماده بیماری
رطوبتی باشد که بر عضوی مستولی گردد و این رطوبت از دو نوع باشد یکی رطوبتی باشد رقیق
با خون آمیخته دوم رطوبتی باشد غلیظ و بسیار و بر خون غالب گشته علامتها اگر رطوبتها رقیق
باشد و با خون آمیخته رنگ زبان بر حال خویش باشد از بهر آنکه رطوبت رقیق است و اگر رطوبت
غلیظ باشد زبان سنگینتر باشد و رنگ زبان سپید و آب دهان کمتر باشد و بسیار باشد که مردم
الثغ و فافا و بیماری گرم افتد زبان گشاده گردد از بهر آنکه رطوبتها که زبان او را سنگین داشت
بگداز دو تحلیل دفع شود و هم بدین سبب است که چون کودک الثغ بحد بالغی رسد فصیح گردد علاج
آنرا اگر رطوبت خاصه زبان را باشد بغرغره و مضمضه زایل شود و انرا که بشرکت باشد نخست دماغ
بایارج فیقرا و غیر آن پاک باید کرد پس غرغره فرمودن اما اگر رطوبت رقیق باشد از داروی محلل
کننده آن منفعت حاصل نشود که از داروی قابض شود و لیتر آن باشد که غرغرها از محلل و قابض
سازند چون دار شیشعان و گل سرخ و قفاح الاذخر و طباشیر و اگر رطوبت غلیظ باشد نخست
بایارج فیقرا و شحم حنظل و ملح نفطی افیمون استفراغی کنند پس ایارجهاء بزرگ دهند پس غرغرها
قوی سازند از سعتر و حاشا و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر و مانند آن گاهی داروها بکوبند
و اندر بن زبان می‌مالند و گاهی اندر سکنجبین بیامیزند و بدان غرغره کنند و گاهی داروها را کوفته
اندر آب بپزند و آن آب با سرکه عنصل یا سکنجبین بیامیزند تا بدان غرغره کنند و نوشادر سوده
با رحنن کرماترف بسرشند و اندر بن زبان می‌مالند لعاب بسیار آرد و سود دارد و آنرا که
استرخا از سختی گشتن باز دارد فرفیون و کندش بکوبند و بسرشند اندر بن زبان می‌مالند و اگر این

داروها ضماد سازند و بر سر و گردن نهند صواب باشد و همین داروها را با چیزی که دیرتر
گدازد چون عنبر و لادن و شمع بسرشند و پیوسته اندر زیر زبان دارند و آب دهان می‌اندازند
نسخه حبی بگیرند علک الانباط دو درم سنگ حلتیت یک درم سنگ هر دو را باهم بسرشند و حب
کنند صفت غرغره بگیرند نوشادر و فلفل و عاقرقرحا و خردل و بورق و زنجبیل و مویزج و سعتر
و شونیز و مرزنگوش خشک و ملح نفطی از هر یکی راست راست همه را بکوبند و اندر آب گرم یا اندر
سکنجبین حل کنند و بدان غرغره کنند نسخه معجونی که هندوان ساخته‌اند از بهر این علت بگیرند زیره
کرمانی دو مثقال قرفه و ملح از هر یکی یک مثقال دار فلفل صد عدد و فلفل دویست عدد شکر هشت
سیر همه را بکوبند و به انگبین بسرشند شربتی چهار درم سنگ و شلیثا و مثرودیطوس و دحمرثا
و سجرینا اندر بن زبان مالیدن و خوردن سود دارد و کودک را که دیرتر در سخن آید با وی سخن می
باید گفتن و تکلیف جواب کردن و سخنهاء مختصر تلقین کردن و بر بن زبان او نمک با انگبین سرشته
مالیدن و گاه گاه اندک اندک ترف مالیدن تا لعاب برود باب چهارم از جزو دوم
از گفتار پنجم اندر سوزش زبان اسباب این عارض چهار است نخست آنکه چیزی خورده شود
که حرارت افزاید و تشنگی آرد چون طعامی شور و تلخ یا تیز که بتازی حریف گویند یا چیزی بغایت
شیرین چون عسل دوم حرارتی باشد اندر فم معده یا اندر دماغ سوم تبهاء محرقه چهارم آماس
زندرون شکم علامتها آنرا که سبب حرارت فم معده باشد و دماغ بلعاب اسبغول و کشکاب
با روغن گل باید یا دو سپستان اندر دهان دارد و آب لسان الحمل و آب عنب الثعلب اندر
دهان می‌گیرد و بدان مضمضه میکند و استخوان آلوی سیاه و استخوان خرماء هندی اندر دهان
داشتن سود دارد و روغن بنفشه و روغن گل مضمضه کردن سوزش بنشاند علاج حبی که اندر
دهان دارند بگیرند مغز تخم خربزه و مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و مغز تخم کدوی شیرین و نشاسته
و کثیرا و ترنگبین همه را بکوبند و بسرشند و حبها کنند و آنرا که چیزی شور و تلخ خورده باشد همین
علاج کنند و آنرا که سبب عارض تب محرقه باشد بعلاج تب مشغول باشد با علاج تباین علاج

نیز میکنند وانرا که سبب عارض آماس اندرون شکم باشد نخست رک باسلیق بفرمایند زدن و
آب عنب الثعلب کاکنج باشکر و آب کسا با اندکی خیار شنبر وکشکاب با روغن بادام باب بنجم
اندر طرقیدن زبان سبب این خوردن جیزهاء تیز و ترش و طلخ باشد علاج لعاب اسبغول که
اندر دهان دارند و بستان نمی بزند و خیار بادرنک برهم بمالند و آن کفک که ازوی بدید اید بر
زبان طلی کنند و طعام پایجه وخایه مرغ نیم برشت خورند و از طعامهاء شور و تیز و ترش پرهیز کنند
وهرجه اندر باب کذشته یاد کرده آمده است اندرین عارض نیز سود دارد والله اعلم باب
ششم اندر تشنج زبان سبب تشنج زبان دو جیزست یا رطوبتی است غلیظ که عضلها را که حرکت
زبان بدانست ممتلی کند و سها بارکشد تا درازی او کوتاه شود و زبان بدان سبب تشنج کیرد یا آنکه
باشد که اندر بیماریهاء حاره و تبهاء محرقه رطوبت اصلی بسبب تیزی تب تحلیل خرج شود و
عضلها همجون کوشت بریان کرده خشک شود علاج هر دو نوع از جنس علاج تشنج کلی باشد
جنانکه اندر جایکاهش یاد کرده شد و علاج خاصه زبان انست که اکر تشنج امتلائی و رطوبتی
باشد بر پس کردن ضمادها تحلیل کننده بر می نهند جون ضمادی که از بابونه و اکلیل الملک سازند و
شبت و مرزنکوش خشک و غرغره فرمایند کردن بطبیخ حلبه و انجیر و روغن بابونه و روغن زیت
و روغن مرزنکوش و این روغنها نیم کرم کرده اندر دهان می کیرند هم ازین روغنها یا از روغن
کوز یا از روغن حبة الخضرا یا از روغن مغز زند الوی طلخ یا از روغن سداب حلوا سازند بارد حلبه
و تخم بادیان و انکبین ازین حلوا بر مهرهاء کردن ضماد کنند و با یارج فیقرا و شحم حنظل استفراغ کنند
وانرا که تشنج از تب محرقه افتد ضماد از بنفشه و خطمی و موم صافی و روغن بنفشه و روغن نیلوفر
و روغن مغز کدوی شیرین بروغن بادام شیرین و آب عنب الثعلب و آب عصا الراعی و آب کشنیز
تر غرغره و مضمضه میکنند همه را نیم کرم کرده و این آبها و روغنها نیم کرم کرده اندر دهان میدارند
و آنجا که هیچ ازین حاضر نباشد آب نیم کرم اندر دهان میدارد و بدان غرغره و مضمضه میکند و
بر سر و کردن او می ریزند و بدان روغنی که بدست آید ازین روغنها می مالند باب هفتم اندر

آماس زبان اندر باب نخستین این جزو کفته آمده است که حال آماس زبان جون حال آماس
لب است و اسباب و علامات آن یاد کرده ایم و بباید دانست که از خوردن قطرکی سما روغ کویند
و از افیون زبان آماس کند و علاج آن اندر علاج زهرها یاد کرده آید ان شاء الله تعالی علاج
اکر آماس خونی باشد نخست رک قیفال باید زد پس بر مطبوخ هلیله استفراغ باید کردن و
کاه باشد که حاجت بدان آید که رک زیر زبان بزنند و اکر آماس صفراوی باشد نخست استفراغ
بمطبوخ هلیله زرد و شاهتره کنند و اندر ابتداء هر دو نوع آب کشنیز تر و آب کوک و آب کسنه
و آب عنب الثعلب و کلاب در دهان میدارند و کل سرخ و عصا الراعی و پوست انار اندر کلاب
بپزند و بدان مضمضه کنند و شفتالوی تر در زبان می مالند و اکر آماس بدین تدبیرها فرو ننشیند
بکیرند عدس مقشر و کل سرخ و بیخ سوسن و پوست انار و کشک جو همه را بپزند و بپالایند و
بدان مضمضه میکنند و اندر دهان میدارند و اکر جند روزی بکذرد بچیزها بزاننده تحلیل کنند
حاجت آید انکبین اندر شیر تازه که حالی دوشیده باشند حل کنند و بدان مضمضه میکنند و آبی که اندر
وی بیخ سوسن پخته باشند این همه آنست که ماده را بپزاند و تحلیل کند و اندر آخر آماسها که کرم
و آغاز آماسهاء سرد سود دارد و غذا نیز اندرین وقت جیزی بزاننده باید جون کرنب و سر و سماق
بروغن شیر پخته تازه و اکر آماس سر کند و بالودن کیرد بماء العسل و کشکاب با انکبین مضمضه
میکنند تا بشوید و پاک کند پس مورد و سماق و عدس و برک زیتون اندر شراب انکوری قابض
بپزند و بپالایند و بدان مضمضه کنند در جمله علاج کنند جنانکه در علاج قلاع یاد کرده آمده است
و اکر آماس بلغمی باشد نخست بحب ایارج و حب قوقایا استفراغ باید کردن و بیخ سوسن و مویز
و حلبه و انجیر بستی بپزند و بپالایند و بدان غرغره و مضمضه میکنند و اندر دهان میدارند و
اکر تخم کرفس و بیخ اذخر و تخم بادیان و بیخ اذ با این جیزها بار کنند تحلیل بهتر کنند و شربت ماء الاصول
قوی دهند با روغن بادام طلخ کرروغن بید انجیر و طعام شوربا کنجشک و نخود آب با سعتر
و زیره و کرویا و دارجینی و کنجشک بریان و قلیه خشک با کامه و انکبین با روغن زیت کرباده

کوزو اگر آماس سودائی باشد استفراغ بمطبوخ افیتمون یا بحب ابوزك کنند و پیوسته چیزی
خنك اندر دهان میدارند چون آب کشنیز تر و آب کوك تا آماس زیادت نشود جالینوس گوید
مردی شصت ساله را زبان آماس کرد آماسی عظیم و مرد رگ زدن عادت نداشت او را حب
تو قو یا دادم و خواستم که گویم که چیزی خنك اندر دهان دارد طبیبی دیگر مرا خلاف کرد بیمار
آن شب بخواب دید که آب کوك اندر دهان باید داشت چنان کرد و از آن شفا یافت و این خواب
موافق مشورت من آمد و از چیزها که از سودا زاید پرهیز باید کرد چون بادنجان و کرنب و
عدس و گوشت قدید و ماهی شور و اگر آماسی سرطانی و بزرگ باشد چنانکه دهان باز ماند
آنرا علاج نباشد مگر که زبان از بن ببرند تا از آن بلا برهد باب هشتم از جزو دوم
از گفتار پنجم اندر گنگی و خللی که اندر سخن گفتن پدید آید اسباب خللی که اندر سخن گفتن
پدید آید هشت است یکی آنکه عضلهاء زبان مسترخی شود دوم آنکه تشنج کند سوم انواع
اماسها چهارم قلاع و قرحه و بثره پنجم آنکه جراحت بروید عرق باطنی یا عصبی بدان سبب کوتاه
گردد ششم آنکه از پس سرسام فضله از دماغ دفع شود و بعضلهاء زبان فرود آید هفتم آنکه
بسبب تبهاء محرقه رطوبت اصلی تحلیل پذیرد و عضله زبان بدان سبب خشکی گیرد هشتم آنکه
آفت اندر عضلهاء حنجره باشد چنانکه یا مسترخی شود یا متشنج و خداوند این عارض را آواز
دادن و آغاز سخن و آغاز کلمتها دشوار باشد علاج استرخا و علاج تشنج و قلاع و قرحه
و بثره و خوره و علاج خشکی عضله که از پس تبهاء محرقه تولد کند و علاج انواع اماسها هر یکی اندر
بابی جداگانه یاد کرده آمده است و علاج فضله که از دماغ فرود آید از پس سرسام بعینه علاج
آماس است استفراغ و مضمضه و غرغره هم بر آن قیاس و علاج آفت عضلها و حنجره بر قیاس
علاج تشنج امتلائی و تشنج خشك باشد آنکه اینجا غرغره باید و اینجا مضمضه و داروها اندر
دهان داشتن و علاج دیگر آنکه هر وقت که سخن خواهد گفتن نفس باز کشد و مدتی اندر
هوا اندر آرد تا عضلهاء حنجره را بقوت بجنباند تا سخن گفتن آسان گردد و اما علاج آنکه جراحت

بروید عرق باطنی کوتاه گردد دست کاری است و بریدن آن رباط چنانکه زبان مسترخی نشود
و اگر از بریدنش ترسد که خون بسیار آید اولیتر باشد که حزم کنند و این چنان باشد که ابریشم اندر
سوزن زیر آن رباط بکشند و باحتیاط بربندند و یکبار آگنده دارند تا در ابریشم و بند آن
نباشد تا بریده نشود و آن ابریشم را بگذارند و همی آزمایند تا آن روز که پاك بریده شود
و ابریشم بیرون آید باب نهم از جزو دوم از گفتار پنجم اندر ضفدع ضفدع غده است
که اندر زبان پدید آید ضفدع را اندر شهرهاء خراسان وق گویند و این علت را بدین نام
از بهر آن گویند که لون او لونی است آمیخته از لون زبان و سبزی رگها همچون رنگ وق و ماده
او رطوبتی باشد غلیظ علاج داروهای تحلیل کننده بروی می نهند چون نمك و سرکه
و نوشادر و زنگار و زاك و اگر بدین زایل نشود داروها تیز که اندر علاج قلاع یاد کرده آمده است
بر نهند و رگ زیر زبان بزنند و سعتر پارسی و پوست انار و نمك کوفته و بیخته بر آن موضع
می نهند و اندر زبان می مالند و زاك سوخته و سورنجان و سپیده خایه مرغ سرشته طلی کنند
باب دهم اندر بیماریهاء ملازه که آنرا بتازی اللهاة گویند بیماریهاء ملازه دو
نوع است یکی آماسی است که اندر وی پدید آید بسبب نزله که از سر بدو فرود آید دوم آنکه مسترخی
گردد و فرود آویزد و بر سر حنجره و حلق بنشیند و ماده آماس بعضی را خون باشد و بعضی را خلط
سودائی و بعضی را خلط بلغمی و بعضی را خلط صفرائی و سبب آماسیدن وی آنست که گوشت
او متخلخل و میان تهی است هر ماده که بدو فرود آید آنرا بزودی قبول کند و دفع نتواند کرد اندر
وی بماند و آماس کند و بحلق فرود آید و دم زدن و طعام بحلق فرو بردن را زحمت کند و باز دارد
علامتها اما علامت آماس خونی شیرینی طعم دهان باشد و سرخی لون کام و زبان و حرارت
بی تشنگی و علامت خلط صفرائی تلخی دهان باشد و زردی کام و زبان و حرارت و سوزش و تشنگی
و آماس بزرگ نباشد و علامت خلط بلغمی آنست که ملازه دراز شود چون دم موش و نرم باشد
و سپید و سوزشی نباشد و گرمی کمتر کند و علامت خلط سودائی سختی آماس باشد و تیرگی

رنک کام وزبان باشد که طعم دهان ترش باشد وبند پرهاء گذشته گواهی دهد علاج اماس خونی
را نخست رک قیفال باید کشاد وطبع را باب لبلاب یا آب کسنا یا اب عنب الثعلب وخیار شنبر
وترنکبین اندرین ابها حل کرده نرم باید کرد وبسرکه وکلاب وباب عنب الثعلب یا باب لسان الحمل
یا باب کشنیز تر وسماق اندرین آبها تر کرده وپالوده یا بعصارهٔ کل تازه غرغره کردن ونکاه می
دارند اکر ماده اندکیست غرغره وداروها باید کرد که سخت قابض نباشد چون سرکه وکلاب و
سکنکبین یا آب کرم آمیخته چون آب کشنیز تر وشراب خرنوب تا بقوت قبض مدد ماده بیماری
کم کردد وانچه حاصل می باشد تحلیل می پذیرد واکر ماده بسیار باشد غرغره بداروها باید کردن
که اندروی قبض بسیار باشد چون رُبّ کوز یا کل سرخ وسماق وخرنوب نبطی ومازو وکزمازو وکلنار
واقاقیا اندر آب بپزند وبدان آب غرغره کنند نسخه داروئی که اندر ابتداء علت بدهان اندر
نهند تا بملازه رسد بکیرند کل سرخ وکلنار ومازو وکزمازو وصندل سپید وسماق وشیاف
مامیثا وعدس مقشر وزرد چوبه وبرک سوسن از هر یکی راست راست همه را بکوبند وباسوبر
در دمند صفت داروئی که ملازه بان بردارند بکیرند شب یمانی چهار درم کلنار هشت درم
زعفران دو درم کافور ونوشادر از هر یکی یک درم همه را بکوبند وبکفچه میل بر کنند وملازه را
بدان بر افرازند نسخه داروئی که بدان غرغره کنند بکیرند حب الآس وبلوط وکزمازو وسماق همه را
اندر کلاب بپزند وبپالایند وبدان غرغره کنند واکر از چیزهاء قابض رنجی وفشردنی تولد کند
غرغره باب برک کوک وساق خرفه وشراب خرنوب کنند وکثیرا وصمغ ونشاسته بکوبند از هر
یکی راست راست وباسونیز اندر دمند ولعاب اسبغول ولعاب خطمی وکشکاب با جلاب
آمیخته نیم کرم اندر دهان داشتن وبدان غرغره کردن سود دارد واکر آماس صفراوی باشد نخست
تن را از ماده صفراوی پاک باید کرد بمطبوخ هلیله وخرما هندی وشاهتره وخیار شنبر و
آنچه بدین ماند وبران آبها که اندر علاج آماس خونی یاد کرده آمد غرغره کردن چون عنب الثعلب
وکشکاب وآب خربزهٔ هندی وخوردن وبدان غرغره کردن وچون سه روز بکذرد وبهتر نشود بدارو

قوي

قوي تر که یاد کرده آمده است علاج باید کردن وباندازهٔ علت داروی ضعیف تر وقوی تر کردن
واکر آماس بلغمی باشد نخست استفراغ باید کردن بحب قوقایا وحب صبر ومصطکی ومانند
این وهر بامداد کلنکبین دادن وغرغره کردن بسکنکبین وآب کامه وخردل ومازوی سوده
بسرکه طلی کردن صفت داروئی که اندر دمند بکیرند شیاف مامیثا وکل سرخ وسماق ورب
سوسن وزعفران ونوشادر وسعتر وعاقرقرحا وفلفل ودارفلفل وکزمازو وکلنار وزرد
چوبه وهلیله زرد وشب یمانی ومازو وحضض وحنا وقاقله وقصب الذریره وزرنیخ سرخ
وقیطوس وسرکین سکی که او را سه روز بسته دارند واستخوان دهند وخطاطیف سوخته از
هر یکی راست راست همه را بکوبند وببیزند واندر دمند وعلاج که از جهت استرخا یاد کرده
آمد این علاجها بکار دارند واکر آماس سودائی باشد حال همچنان الاماس زبان باشد وعلاج
همان پیوسته استفراغ سودائی باید کرد وچیزهاء خشک چون آب کشنیز وآب کوک اندر دهان
داشتن وبدان غرغره کردن تا آماس سرطانی نشود وزیادت نکردد پس ماده اکر از نوع بلغم غلیظ
باشد وطبیب بحکم مشاهدت داند که علاجهاء دیکر شاید کرد وعلاج خناق سودائی باید کرد
نسخه داروئی که اندر دمند واکر خواهند بسرشند وطلی کنند بکیرند مازوی سبز یک جزو وزاک
سرخ وسماق از هر یکی سه جزو ودو دانک نمک بر پسته جزو وشراب خرنوب بسرشند وطلی کنند
صفت داروی دیکر بکیرند شب یمانی یک جزو ونوشادر یک جزو ونیم مازوی سبز دو بهر
از یک جزو وزاک سرخ سه جزو وچون بوقت انتها رسد مر وزعفران وسعد ودارشیشعان
وقفاح الاذخر وعود وبلسان واشنه با این داروها بکار دارند وهمین داروها بپزند وبدان
مضمضه کنند واکر بدین علاج کفایت نشود عصارهٔ قثاء الحمار ونطرون سرخ وقنطوریون
کوفته وبیخته بعسل بسرشند وطلی میکنند واندر دهان میدارند واکر آماس سخت ترشود وروز
کار بر آید انکزد بعسل سرشته طلی میکنند نسخه داروئی که طلا میکنند بکیرند شب یمانی وانکزد
ونوشادر از هر یکی راست راست بسایند وبکفچه میل بر کیرند وبدهان اندر آرند وملازه را اندر وی

نهند و نگاه دارند و اگر این دارو با سکنگبین عنصلی بیامیزند و غرغره کنند صواب باشد
و اگر این داروها در شیئی کنند بیخ سوسن اندر آب بپزند و آب او را با میبه پخته بیامیزند و
اندر دهان میدارند و آنرا که ملازه سپستر خی شود و فرود آویزد اگر حرارتی و سرخی باشد غرغرهها
خسك که یاد کرده آمد بکار دارند و نخست رگ زنند و ملازه را بصندل و گلنار و گل و کافور
بشراب خرنوب سرشته بر دارند و اگر حرارتی نباشد ملازه را بنوشادر و مازو بر دارند و با نجام
و خردل غرغره کنند و بنمك آب طلخ و ملازه کودکان بمازو و سرکه بر دارند و مازو را بسرکه بسایند
و بر پیش سر او طلی کنند بر آن موضع که بتازی یافوخ گویند نسخه ضمادی که ملازه کودکان و
بزرگان بر دارند بگیرند مغاث و اقاقیا و گل دود خورده و سریش کفشگران و اسغول همه را
بکوبند جز اسغول و بگیرند سرکه و برگ مورد و کشنیز خشك اندر وی بجوشند و بپالایند
و این داروها بدین سرکه بسرشند و بر یافوخ نهند ملازه را بر دارد از بهر آنکه ملازه را
حرکتی خاصه که از حرکت ارادی گویند نیست و بدین سبب او را عضلها و خاصه نیست
جز عضلهاء خاصه عضوی را باشد که او را حرکت ارادی باشد و اصل او بدان پوست پیوسته است
که گرد اگرد او است که آنرا بتازی الغنغنه گویند و بغشای که بر کاسه سر پوشیده است و پوست
سر و هرگاه که این داروهاء قابض بر پوست سر نهند پوست را فراهم آرد و برکشد و ملازه با
وی کشیده شود و اگر اماس و استرخای ملازه بدین همه علاجها نیك نشود ملازه را ببابد
برید لکن اگر اندر تن فضله و امتلائی باشد نشاید برید نخست تن پاك باید کردن تا بن ملازه
باریك نشود و سر او چون انگوری آویخته نگردد نشاید برید اما اگر فرود آویزد چون دم موش
اگر اندر بریدن چندین احتیاط نکنند خطرناك باشد لکن نخست تن پاك باید کردن و پس بریدن
و هر دو نوع را تمام نشاید برید لکن آن چند انکه از مقدار طبیعی زیادت بود چندان باید برید
و اگر بیشتر بریده شود بیم آن باشد که خون باز نه ایستد و چندان خون بحلق فرو آید که حلق
و شش پر گردد و همان ساعت مردم هلاك کردند و اگر کسی خواهد که او را بدارد بر بد بگیرند

انگه

انگه دو شب عمانی و بر تن او طلی میکنند و نوشادر و انگژد هم چنان بزاو بارك کنند و بفکنند و
زاك اندر دهان داشتن نیز نیك باشد و بیشتری از پس سه روز بیفتد و چون این داروها طلی
کنند بیمار باید که پیوسته تکیه کرده باشد و دهان باز دارد تا لعاب میرود و از دارو بحلق فرو
نرود و هر وقت که ملازه بخواهند برید اقراص کهربای افیونی و شراب کوز و شراب خرنوب
حاضر باید داشت تا از پس بریدن اقراص کهربا با شرابی از این دو که نرسیامیزند و بدهان اندر
گیرند و بدان غرغره کنند تا خون بسیار برود و داروهاء قابض بکفچه میل اندر کنند و باقی ملازه
اندر وی نهند و آب سرد و عصاره لسان الحمل کرباً اقراص کهربا با گل مختوم غرغره کنند و همه
عصارهاء قابض چون عصاره غوره و عصاره ریواج و عنب الثعلب و آبی ترش اندرین باب
سودمند باشد جزو سوم از گفتار پنجم اندر احوال دندان و بیماریها و علاج آن باب
نخستین اندر شناختن حال دندان و بیماریهاء آن بطریق کلی میان طبیبان خلافست
که گوهر دندان استخوانست یا عصب است بعضی گفته اند استخوانست و گروهی گفته اند
عصب است آنها که گفته اند استخوانست از بهر آن گفته اند که گوهر او سخت است و خشك و شکنده
و حرارت او اندکیست و سختی و خشکی بر وی غالب است و اگر او را بسایند و نبراشند حس الم ندارد
و آنها که گفته اند عصب است از بهر آن گفته اند که دندان حس سرد و گرم می یابد و اگر ترشی بدو رسد
خیره شود و خیره گی دندان را بتازی ضرس گویند یعنی کند شدن و این کند شدن دندان چون
خدر است عصب را و خدر جز عصب را نباشد و اندر گوهر دندان دردها و خارش و ضربان
بسیار باشد بدین اسباب گفتند که دندان عصبی سخت است و درست آنست که گوهر دندان
استخوان است و عصبهاء دماغ بگوهر او پیوسته است و با وی آمیخته و این عصبها اندر
بیخ او بیشتر است درد و ضربان و حس او بدین عصبهاست و سردی و خشکی و شکنندگی و حس
الم تراشیدن و سودن نا یافتن از بهر آنست که اصل گوهر او استخوان است و عصب و پوست
و رگها و شریانها و عشاها و صفاقها و رباطها یا از غذا چون خون و گوشت و پیه و این خلاف

از بهر آنست که هر اندامی که از آب بذر و مادر است اگر پارهٔ ازو برود بدل آن باز نیاید و بر
هیچ علاج باز نتوان آوردن و هرچه از غذا روید اگر پارهٔ ازان برود بدل آن باز بجا آید و بعلاج
باز توان آورد چنانکه مردم بسببی لاغر شود و باز فربه شود یا بسببی جراحتی و ریشی پارهٔ گوشت
از عضوی برود و آن موضع تهی ماند و مغاکی بدید آید بعلاج گوشت او باز آید و آن پهنی و
مغاکی هموار شود بدین سبب بعضی طبیبان گفته اند که دندان از غذا میروید و اگر در اصل بذر
و مادر بودی بایستی که فرزند با دندان آمدی و انچه بیوفتد باز بر نیامدی و بعضی دیگر گفته اند
دندان در اصل آفرینش از آب مادر و پدر است و اگر از غذا رستی بایستی که آنچه دوم بار درست بزرگ
بیوفتد باز بر آمدی چون گوشت جراحت و درست آنست که در اصل دندان از آب پدر و مادر است
و مادهٔ او در استخوانها که دندان در وی تعبیه کرده است آماده و نهاده و حکمت آفریدگار
تبارک و تعالی اندر بدید ناکردن دندان اندر اول آفرینش آنست که غذا طفل مدتی شیر باشد
بدندان حاجت نباشد و دیگر آنکه استخوان فک که دندان از وی می بر آید در خور اندامهاء او
باشد ضعیف و کوچک که با اول آفرینش دندانها بر آمدی بس ضعیف و نازک بودی و اگر دندان
قوی بودی آن استخوان که دندان از وی بر آید از بن تایید و شکل ناهموار بودی از بهر آنکه
دندان همچون سندان است و استخوان فک چون آن چوب است که سندان بر وی سازند و اهل
صنعت آن چوب سندان خوانند و کار نتوان کردن لاجرم از روی حکمت اولیتر آن بود که ما دهٔ
دندانها اندران استخوان آماده باشد و معد نهاده تا از پس مدتی که استخوانها بزرگتر و محکم
تر شود و از بهر آنکه اندر خاییدن غذا بدان حاجت آید دندان بر آید و سبب افتادن دندان
بر هفت سالگی آنست که دندانهاء نخستین بقیاس با آنکه پس ازان بر آید ضعیف باشد و قوت
آن ندارد که همه عمر طعامهاء غلیظ و خشک می خاید و میشکند طبیعت هر شخصی بفرمان آفریدگار
تبارک و تعالی دندانهاء نخستین را بفکند و دیگری قوی تر که طاقت کار همه عمر دارد بر آورد
و نیز معلوم است که چون کودک هفت ساله شد همه اندامها و استخوانهاء او قوی تر و بزرگ

ترشده

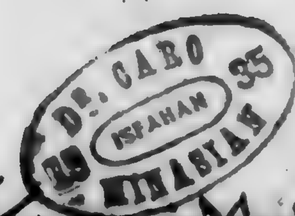
ترشده باشد و استخوانها که دندان از وی بر آید بزرگ شود و بضرورت چون استخوانها بزرگ
شود جای بیخ دندانهاء نخستین فراخ شود و آن دندانها با این استخوان در خور نباشد که سبب
فراخ شدن جای جنبان شوند و بیفتند و سبب دیگر قوی تر بجای آن بر آمدن آنست که ازان مادهٔ
که دندانهاء نخستین اندکی بکار شده باشد و ماده بسیار تر مانده باشد با طبیعت آن مادهٔ
دندانها محکم تر بر آرد باذن الله تعالی و آنچه مردمان میگویند بعضی پیران دندان از عمر دیگر بار دندان
می بر آید نشان میدهد که فلان را و بهمان را بدیدیم دندانها افتاده و باز بر آمده بباید دانست
که آن استخوان که دندان از وی بر آمده است جای دندانهاء هر یکی دارد یعنی دندانه دندان است
همچون اره که بتازی منشار گویند عجب نیست اگر شخصی را دندانها بیفتند و بروزگار از بهر آنکه
چیزی میخورد و تکلف خاییدن میکند آن گوشت که بدین استخوانها پیوسته است سوده شود
و نماند و آن نصر پس بدید آید مردمان بندارند که دندان است و نیز شک نیست که مزاج مردم دراز
عمر و ترکیب او و قوتهاء او قوی تر باشد و آن قوت نخست اندر آب پدر و مادر بوده باشد و عجب نیست
که اگر در حال آفرینش مادهٔ دندانهاء او چندان اند که چون در حال پیری دندان او بیفتد باز بر آید
باذن الله تعالی عز و جل و استخوان دندان همی ساید و می بالد و بسبب خاییدن سخت و خشک سوده
میشود هم بدان اندازه می بالد و کمی و سودگی آن بدین سبب بدید نمی آید و دلیل بر آنکه دندان همی
بالد آنست که اگر دندانی بیفتد یا بشکند آن دندان که برابر آن جای خالی باشد که دندان از وی افتاده است
دراز تر از دیگر دندانها شود از بهر آنکه همی بالد و برابر او دندانی نیست که بدان سوده شود
و بیماریهاء دندان بسیار نوع است سست شدن و جنبان گشتن و افتادن و ریزیدن و کند
شدن و پوسیدن و میان او خورده شدن و تهی شدن و رنگ او بگردیدن و بخارها بر روی او
نشستن و دردهاء صعب و ضربان در وی بدید آمدن و از چیزهاء سرد یا گرم بی طاقت شدن
و از طعام خاییدن عاجز آمدن و آماسیدن و همگنان اتفاق کرده اند بر آنکه اندرون دندان
این همه بیماریها ممکن است مگر آماس را که گروهی گمان برده اند که دندان از بهر آنکه گوهر او

سخت است آماس نکیرد و اکر چه این معنی اندر باب ششم از گفتار نخستین از کتاب دوم یاد
کرده آمده است از بهر آنکه گفتن آن اندرین موضع درازی بفزاید بباید دانست که دندان اکرچه
گوهر او استخوان است و سخت است آماس کیرد از بهر آنکه غذا می بذیرد و نمو می بالد و اندر طول
و عرض و عمق کشیده میشود و میفزاید چه مانع است از آنکه هم بدین طریق فضله قبول کند
و آماس کیرد و اکر دندان فضله و خلط بد قبول نکردی و آنرا اندر گوهر او نفوذ نتوانستی بود دندانها
بعضی سیاه و بعضی سبز و بعضی زرد نکشتی و بعضی خورده نشدی و شک نیست که این رنگها
ناطبیعی است و از خلط بد تولد کند که اندر گوهر دندان نفوذ یابد پس چرا نشاید که وقتی که فضول
اندر سر و حوالی دندان بیشتر باشد بیشتر نفوذ یابد و آماس تولد کند و احوال مزاج دندان از
گوشت بن دندان باید جست و از رنگ آن اکر سرخ باشد مزاج دندانها خونی است و اکر بزردی
گراید صفراوی است و اکر سپید باشد بلغمی است و اکر رنگ تیره باشد سوداوی است

باب دوم اندر تدبیر نگاه داشتن دندانها تا درست بماند از آنکه بتدبیر نگاه
داشتن دندانها حاجت باشد تا درست بماند و معنی را تیمار باید داشت یکی از تخمه و بسیار خوردن
و معده را کی از کردن پرهیز کنند و احتیاط کنند تا آنچه خورده باشد اندر معده تباه نشود
و این چنان باشد که چیزها که زود اندر معده تباه شود چون شیر و ماهی نخورند و اندر طعام
خوردن ترتیب نگاه دارند و هر چه لطیف تر و زودتر و رقیق تر باشد نخست خورند از بهر آنکه
هر چه لطیف تر زودتر گوارد و بر طعام غلیظ ناگواریده بایستد و گذر نیابد و تباه شود و آن
غلیظ را تباه کند و از پس ریاضت و رنج چیزهای نازک چون ملوخی تازه کوچک و مانند آن نشاید
خوردن از بهر آنکه زود تباه شود و بخار انگیزد دوم آنکه قی کردن بسیار عادت نکند خاصه
اکر آنچه بر آید ترش باشد سوم آنکه بدندان چیزهای سخت نشکند چهارم آنکه از خاییدن حلواها
علک چون ناطف و غیر آن پرهیز کند پنجم آنکه از ترشیها که دندان را کند کند چون غوره و
ترشی ترنج پرهیز کند ششم آنکه چیزی سخت سرد یا سخت گرم نخورد خاصه از پس یکدیگر

هفتم

هفتم آنکه چیزها که دندان را و گوشت بن دندانها را زیان دارد نخورد چون کندنا و جوز و خرما
و غیر آن هشتم آنکه چون طعام خورده باشد خلال کنند و میان دندانها پاک کنند و اندر خلال
کردن چندان استقصا نکنند که گوشت بن دندان را بخراشد و رنج رساند نهم آنکه هر بامداد
مسواک کنند و اندر مسواک کردن چندان استقصا نکنند و جلاء طبیعی از روی ببرد از آن
بهر آنکه چون جلاء طبیعی ببرد روی دندان درشت شود و بخارها زودتر و بیشتر پذیرد
و مسواک از چوب تلخ و نرم باید دهم آنکه هر وقت که قی خواهد کرد نخست دندانها چرب کنند
پس قی کنند و هر شب بوقت خواب دندانها چرب کنند تا بخارها بر روی نگیرد اگر مزاج دندان
گرم است روغن گل مالند و اگر سرد است روغن بان یا روغن مصطکی مالند یا غیر آن از روغنهاء
گرم و اولیتر آن باشد که نخست دندانها را به انگبین بمالند یا بشکر کوفته یا انگبین بمالند با شکر کوفته
بسرشند و بدان بمالند بهتر باشد و بعد از آن بروغن چرب کنند و اگر مزاج دندان گرم است
و شکر بمالند هر دو کوفته پس بروغن چرب کنند و بباید دانست که سرخر گوش سوخته و کوفته اندر
دندانها بمالند و نمک با انگبین سرشته سوخته و ناسوخته بمالند و شب یمانی با آتش بریان کرده
و اندر سرکه کشته با اندکی مرصافی بمالند و بیخ نباتی که آنرا سوع گویند اندر شراب پختن و بدان شراب
مضمضه کردن اندر هر ماهی دو بار این مضمضه بکار داشتن گوشت بن دندانها را سخت کند و مادهها
را از بن دندان پاک کند و دندان بسلامت باشد و سوع نباتی را گویند که او را بشکنند شیری
از وی بیرون آید و نیز بباید دانست که از بهر آنکه مزاج دندان خشک است داروها که
او را بر مزاج خویش بر درستی نگاه دارد خشک باید و اندر سردی و گرمی معتدل مگر آنگاه
که مزاج سرد یا گرم شده باشد از بهر آنکه بگردانیدن مزاج داروهای خشک که گرم یا سرد باید مدد داروها
که بدندان سود مند است و اما خشکی سرد است صندل است و گل و سک و کافور و کزمازو
و گلنار و دم الاخوین و ماء ورد و مروارید و فوفل و آرد جو و برگ گز و پوست درخت توت
و بیخ حماض و داروها که با خشکی گرم است نمک سوخته و سعد و دارچینی و زوفا خشک



وفقاح الاذخر و قرون گاو کوهی سوخته و پودنه سوخته و ناسوخته و ابهل و زراوند کرد
و تخم حنظل و عاقر قرحا و ساذج هندی و پوست بیخ کبر و کبر و عود و مشک و خرمای سوخته
و سر خرگوش سوخته و برسیاوشان سوخته و ناسوخته و خاکستر چوب رز و خاکستر نی و خاکستر
بوره و مصطکی و آبگینه سوخته و مازوی سوخته و اندر سرکه کشته معتدل است و داروها
آمیخته که بدان مسواک کنند و دندانها را بدان بمالند آنرا سنون گویند و اندر علاج دندانها
اندر جایگاه خویش سنونهای آزموده یاد کرده آید باب سیوم از جزو سوم از
گفتار پنجم اندر درد دندان و علاج آن اسباب درد دندان انواع سوء المزاج است با ماده
و بی ماده و درد که از سوء المزاج با ماده باشد سبب آن بسیاری ماده و تیزی آن یا غلیظی یا بد رنگی
آن و بسیار باشد که اندر بن دندان یا اندر میان دندان کرم تولد کند و ماده که بدید آید اندر
بیشتری حالها از معده بسر بر آید و از سر بدندان فرود آید و آنرا که ماده اندر همه تن باشد
طریق رسیدن آن بدندان اینست که یاد کرده آمد و بسیار باشد که اندر تبهای حاره و محرقه
دندان بدرد آید و سبب آن از مشارکت دندان باشد از سوء المزاج با همه اندامها و این
از غایت تیزی تب باشد و سبب خورده شدن دندان و ریزیدن و شکستن ماده تیز باشد
که بدو فرود آید یا ترش علامتها نخست نگاه بایدکرد تا اگر درد دندان اندر بن گوشت دندان
آماسی هست یا نه و اگر آماس پیدا نبود اندر گوهر دندان هیچ آماس و کندی و سستی و خورده
شدن نباشد و رنگ او و رنگ دندانهای درست باشد بباید دانست که ماده علت در گوهر
دندان نیست و اگر در گوشت بن دندان نبود و در گوهر دندان ازین اعراض مذکوره چیزی باشد
بباید دانست که ماده علت هم اندر گوشت است و هم اندر گوهر دندان و اگر در گوشت بن دندان
هیچ آماسی نباشد و دندان کند شده باشد یا سست شده یا آماس کرده یا خورده باشد یا رنگ
او بگردیده باشد بباید دانست که علت اندر گوهر دندان است و خداوند آن رنج آن رنج
آن همی یابد که درد اندر دو از نای دندان همی بر آید و اگر خداوند علت خبر دهد که از آن

جانب

جانب که دندان درد مند است فک او بجمله درد میکند و حس اختلاج و اضطراب این همی باید
بباید دانست که ماده اندر عصبهاست که به بیخ دندانها پیوسته و سبب اختلاج و اضطراب
حرکت شریانهاست که بدو نزدیک است یا بدو پیوسته است و اما علامتهای انواع سوء
المزاج اگر گرم باشد از باد خنک و آب سرد و داروهای سرد راحت یابد و اگر سوء المزاج
سرد باشد هوای سرد زیان دارد و از آب گرم راحت یابد و اگر ماده علت رقیق باشد
منفعت داروها زود بدید آید و اگر غلیظ باشد درد با گرانی باشد و منفعت داروها
دیر یافته شود و اگر ماده بادناک باشد دردی خلنده باشد و با تمدد و از جای بجای میشود
و اگر سوء المزاج خشک باشد دندان باریک و لاغر شود و جای بیخ او بسبب باریک شدن
فراخ گردد و بدان سبب جنبان شود و این علت بیشتر پیران را افتد و آنرا که ماده علت اندر
گوهر دندان باشد چون دندان برکند زایل شود و اگر اندر عصب باشد هم ممکن است که
زایل شود از بهر آنکه چون دندان برکنده آید شود جای بر آن ماده که طبیعت میخواهد که آنرا
تحلیل کند فراخ گردد و آن زحمت و فشردن که ماده را از دندان بود برخیزد و آنرا که ماده
اندر گوشت بن دندان باشد بدانکه دندان برکنند درد زایل نشود علاج اگر درد به مشارکت
همه تن باشد نخست تن پاک باید کرد بفصد و باسهال و اگر بمشارکت دماغ باشد و فضله آن از
سر بدو فرود می آید بچیزی که آن فضله را دفع کند استفراغ باید کرد چون اقراص بنفشه و ایارج
فیقرا با شحم حنظل و حب قوقایا و حب شبیار و آنرا که اندر گوشت بن دندان آماسی باشد هم
نخست بفصد و اسهال علاج باید کرد و اگر ماده علت گرم است آب عنب الثعلب و آب
کشنیز تر و آب لسان الحمل و مانند آن اندر دهان می باید کرد و بدان مضمضه می باید کرد و اگر
حرارت سخت قوی باشد اندکی کافور اندرین آبها حل باید کرد و در جمله اندر ابتداء علت اندر
داروها خنک که اندر وی هم قبض و هم خنکی معتدل باشد اندر دهان می باید گرفت و بدان
مضمضه می باید کرد و پس بتدریج بداروهای تحلیل کننده آمدن و ماده را بتدریج از جای خویش

بیرون آوردن وآنرا هفت طریق است یکی آنکه زروکی آنرا بتازی علق گویند در بن دندانها
افکنند یا رگ زیر زبان بزنند یا از بیخ حجامت کنند دوم آنکه داروهاء تحلیل کننده اندر دهان
می‌گیرند و بدان مضمضه میکنند و می‌خایند سوم آنکه داغ کنند چهارم آنکه داروها دود کنند
پنجم آنکه داروی اندر گوش یا اندر بینی چکانند ششم آنکه داروها از بیرون بر رخسار و زنخدان
نهند هفتم آنکه داروها بر دندان نهند اما داروهاء خشک و قابض که اندر دهان گیرند
و بدان مضمضه کنند چون آب برگ مورد تر با سرکه و آب برگ زیتون با آب عنب الثعلب
و سرکه که حب الآس اندروی پخته باشند و روغن زیت که آنرا بتازی زیت الانفاق گویند
و این روغنی باشد که از غورهٔ زیتون سازند یعنی از زیتون سبز و روغن گل با شراب مویزی
پخته چنین که دو بهر یا سه بهر شراب باشد و یک بهر روغن و بجوشند تا بنیمه باز آید و اندر
دهان می‌گیرند و اگر درد عظیم باشد عاقرقرحا کوفته و پخته بر دندان می‌نهند و اگر درد بی طاقت
شود افیون اندر روغن گل بزنند و خبه پاره بدان چرب کنند و بر دندان نهند یا فلونیا بر نهند
پس بتدارک مشغول شوند تا ضرورت نباشد دست بدین دارو نزنند و تدارک چنان باشد
که از پس آن داروهاء تحلیل کننده بکار دارند بتدریج صفت معجونی که درد دندان را بی خبر
کند و درد بنشاند بگیرند تخم بنگ و افیون و سعد و تبرزد از هر یکی دو درم سنگ فلفل و انگژد
شامی از هر یکی درم سنگی همه را بکوبند و بعقید العنب یعنی بدوشاب بسرشند و بر دندان نهند
و هیچ تدبیر اندر بی خبر گردانیدن دندان بهتر از آن نیست که آب سرد کرده و برف و یخ اندر
دهان می‌گیرند مادام چون فاتر شود بیرون دهند و دیگر تازه می‌گیرند تا دندان بی خبر شود و درد
بیارامد و گاه باشد که از آب سرد نخست درد زیاده شود پس بی خبر گردد و درد ساکن شود
و آنجا که مادهٔ علت و مزاج دندان سرد باشد نخست داروهاء رادع بکار دارند یعنی داروها
که ماده را باز گرداند و دندان را قوت دهد تا ماده را کمتر قبول کند چون شب یمانی بریان
کرده و اندر سرکه کسبره و نمک هندی و اینها نیم بسایند و بر دندان نهند و مازو سوخته اندر

سرکه کسبره نهادن ماده را باز گرداند و دندان را قوت دهد و از پس این داروها مضمضه باید
کرد و روغن گل و سرکه و شراب انگوری و روغن گل با سرکه هم رادع است و هم محلل و روغن گل رادع
کند و سرکه تحلیل و رطوبت را از بیخ دندان و از گوهر او بکشد و هم بدین سبب است که سرکه
دندان را کند کند لکن چون با روغن گل باشد رطوبتی اصلی را تحلیل نتواند کرد و کندی تولد نکند
و از پس سه روز داروهاءِ تحلیل کننده بکار دارند چون سکبینج و هزار اسفند و تخم بادیان
و تخم حنظل و عاقرقرحا و انگزد و خردل و زرنباد و بیخ قثاء الحمار و کندس و سیر و مرزنگوش و سعتر
و آنچه بدین ماند و اما زرنب با نمک گرم کرده بخرقه اندر کنند و از بیرون بر می‌نهند تا ماده را از
بیخ دندان بیرون کشد و آماس کرده بنشیند و دارو تحلیل کننده آماس را زایل کند نسخهٔ
ضمادی که از بیرون بر نهند بگیرند بابونه و خطمی و شبت و حلبه و تخم کتان همه را بپزند با آب یا شراب
تا چون حصی شود و از بیرون بر می‌نهند و روغن شبت و روغن بابونه گرم کرده اندر دهان
گرفتن سود دارد و محمد بن زکریا میگوید روغن کنجد با روغن گاو گرم کرده اندر دهان گرفتن درد
بنشاند از بهر آنکه عصبها را که به بیخ دندان پیوسته است و گوشت بن دندان را نرم کند و قوت
گرمی روغن ماده را تحلیل کند صفت داروی تحلیل کننده بگیرند انگزد و خردل و اندر سرکه
بجوشند و بدان سرکه مضمضه کنند و اگر ماده سخت گرم نباشد اندر شراب انگوری بزنند و تخم
حنظل و عاقرقرحا و گلنار هر سه راست راست اندر سرکه یا اندر شراب انگوری پخته تحلیل کننده است
و از بهر آنکه مزاج دندان خشک است داروهاء تحلیل کننده با چیزی خشک و قابض بکار باید
داشت چون گلنار و اقاقیا و مانند آن نسخهٔ مضمضه که تحلیل کند خربق سپید و عاقرقرحا و
شیطرج همه را نیم کوفته اندر سرکه بجوشند و بدان مضمضه کنند صفت داروئی که محمد زکریا
اندر کتاب حاوی میکوید جماعتی گواهی دادند بر آنکه این دارو درد دندان را ببرد بگیرند سپید
بیخ ستیر کند پنج مثقال برگ مورد چندانکه بر کف دست کند هر سه را بکوبند و اندر سرکه بپزند
و بچوب صنوبر می‌جنبانند و اندر دهان میگیرند و از پس این دارو روغن بلسان و نجا و شیرز

دندان می نهند نسخه داروی دیگر بگیرند پوست بیخ کبر و زراوند کرد و عاقرقرحا از هر یکی
بهره بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و آن سرکه بدهان در میدارند صفت داروی دیگر
بگیرند شحم حنظل دو مثقال هزار اسپند چهار مثقال اندر شراب یا اندر سرکه بپزند صفت
داروی دیگر که بخایند ماده را تحلیل کند بگیرند پودنه کوهی و فلفل سفید و عاقرقرحا هر سه با
مویزج انبیرون کرده بسرشند و اقراص کنند و می خایند و لعاب از دهان می رانند صفت
سفوفی که ماده غلیظ را تحلیل کند بگیرند فلفل و مویزج و عاقرقرحا و زنجبیل از هر یکی دو درم
سنگ بورق سه درم سنگ همه را بکوبند و دندانها بدان بمالند و تریاق اربعه و سجرسا
و تریاق بزرگ بدندان اندر گیرند جالینوس میگوید جگر حیوانی که آنرا بتازی سام ابرص گویند
بر دندان نهند درد دندان بنشیند و داغ کردن دندان را از علاج قوی است و آزموده
خاصه آنرا که ماده اندر گوهر دندان باشد صفت داغ کردن نخست داروهاء تحلیل کننده
اندر روغن زیت بپزند و جوالدوزی گرم کنند و بدین روغن فرو زنند و ابنوبه بر دندان
نهند و گرد اگرد آن دندان بخمیره بپوشند تا حرارت بدیگر جای نرسد پس جوالدوز بدندان
ابنوبه بگذارند و بر دندان نهند چند کرت و اگر روغن گرم اندر ابنوبه چکانند نیک باشد
و بسیار باشد که حاجت افتد که دندان سوراخ کنند بپره ماهی باریک تا قوت دارو بدو رسد
و اگر دود کنند هم تحلیل کند و باید چون تخم حنظل و پنج وی و تخم پیاز خاصه که اندر بن دندان
کرم باشد و سپندان و برگ سداب و جعده و خردل و عاقرقرحا و تخم خرو صواب آن باشد
که دارو در آتش افکنند و قمع بر سر آن فرو نهند و بایزه قمع بر دندان رسد و آنرا که اندر گوهر
دندان یا اندر بیخ او کرم باشد تخم گندنا و تخم فنک از هر یکی راست راست بکوبند و با موم بمالند
و بر آتش افکنند و دود او بدندان رسانند چنانکه یاد کرده آمد تا کرم بیوفتد و اندر بعضی نسخها
درمی و دانگی و نیم تخم پیاز فرموده اند تا این هر دو تخم و بعوض موم پیه بز فرموده اند و هر دو
صوابست و مقدار این جمله یک دفعت بسوزند یک درم سنگ است و کار داروها که اندر بینی

نسخه داروی دیگر ... وسیم ... را اندر دهان ... عاقرقرحا و مویزج

چکانند هم تحلیل کند و باید چون آب قثاء الحمار و عصاره اصل حک کنند و آب مرزنگوش و همین
آبها بدان گوش از جانب دندان دردمند باشد اندر چکانند خاصه آب کبر تر و انرا که درد
دندان از کاواکی باشد انگژد و سجرسا و تریاق بزرگ و شونیز بریان کرده و بسرکه سوده و
فلفل و عاقرقرحا کوفته با تبرزد سرشته و مرصافی سوده و با قطران سرشته و شونیز و
مویزج و فنک کوفته و با تبرزد سرشته با انجه حاضر باشد ازین داروها بدان کاواکی اندر
نهند و کاواکی را بدارو چنان آکنده نکنند که درد زیادت شود و لکن بدان اندازه باید که
دندان از دارو رنجور نشود صفت داروها دیگر که بکاواکی دندان فرو نهند درد
بنشاند و دندان را نگاه دارد تا دیگر خورده نشود بگیرند قطران و با انگبین گرم کنند و پشم پاره
بدان تر کنند و بدندان کاواک اندر نهند نسخه دیگر بگیرند مسک خالص و مصطکی راست راست
هر دو بسایند و بدندان اندر نهند و آهنی گرم بر سر آن دندان نهند تا مصطکی بگدازد و هر
دو انجا بماند صفت دیگر بگیرند عاقرقرحا و افیون و زعفران هر سه را با قطران و انگبین بسرشند
و بدندان اندر نهند نسخه دیگر زنجبیل بکوبند نرم و با سرکه و انگبین بیامیزند و بدندان اندر نهند
و فلونیا پارسی اندر نهادن درد دندان بنشاند و خواب آرد و بباید دانست که سبب کاواک
شدن دندان تیزی ماده باشد که بدو فرود آید و او را بخورد اگر ماده اندکی باشد یک دندان
بیش کاواک نکند داروهاء خشک کننده بر نهادن کفایت باشد و اگر ماده بسیار باشد
نخست تن و دماغ پاک باید کردن پس دندان را علاج کردن و کافور اندر بن دندان مالیدن
و بدان اندر گرفتن خوردنی و کاواکی دندان را نگذارد که فراخ باشد و خرنوب سیاه کوفته
و پخته و با انگبین سرشته بدان کاواکی دندان فرو نهند دندان را از آن که بشکند و بریزد نگاه
دارد و لعبت بربری و بیخ فنک اندر شراب پختن و آن شراب اندر دهان گرفتن سود دارد
و انرا که سبب درد دندان خشکی و لاغری دندان باشد پیوسته دندانها را با پیه بط و پیه مرغ
خانگی و مسکه باید مالیدن و انرا که سبب درد دندان آماس بن دندان باشد تأمل باید کرد

سک اصل وی جسمی بود والعصاره آملا اعا...

ماده کرم است یا سرد و بیشتری مادهٔ آن خونی باشد و از رطوبت نیز بسیار باشد اما آنرا که
بسیاری خون ظاهر شود نخست رگ قیفال باید زد و اسپغول بسرکه تر کرده اندر دهان گیرد
و بر جایگاه آماس نگاه دارد و داروهاء خنک که یاد کرده آمده است بکار دارد بس اگر
روز بگذرد و آماس فرو ننشیند آب کرم و خوردنی کرم و روغن کرم کرده با آتش اندر دهان
گیرند تا آماس را بپزاند و ریم بیرون آرد و پاک شود و آنرا که نشانهاء رطوبت ظاهر شود نخست
ایارج فیقرا دهند و نمک سوده بسرکه تر کنند و بدان موضع بر نهند و نگاه میدارند تا بگدازد
چون بگداخت از دهان بیفکنند و نگذارند که بحلق فرو شود و دیگر باره بر نهند و داروها
تحلیل کننده که یاد کرده آمده است بکار می دارند و تریاق بزرگ و سحرماطلی میکنند والله
اعلم بالصواب باب چهارم از جزو سوم از گفتار پنجم اندر شکستن و ریزیدن
دندان سبب ریزیدن و شکستن دندان دو نوع است یکی آنکه خشکی بروی غالب شود و اندر گوهر
او رطوبت نماند دوم آنکه رطوبتها بد اندر گوهر او گرد آید و مزاج و گوهر او تباه و سست
کند و فرق میان هر دو آنست که آنرا خشکی غالب شود دندان لاغر و باریک باشد و آنرا که رطوبتها
بگوهر او را تباه کرده باشد یا رنگ او بگشته باشد یا سطبرتر و بالیده تر گشته باشد علاج آنرا که
خشکی غالب شده باشد سوسنه روغنهاء کرم کرده اندر دهان می باید گرفت و مسکه و پیه
بط طلی کردن و غذاهاء تری فزاینده خوردن و آنرا که رطوبت گوهر دندان را تباه کرده باشد
علاج او اینست که بداروهاء قابض ماده را از وی باز دارد و گوهر او را بدین داروها قوت
دهنده قوت دهد تا ماده کمتر پذیرد و داروهاء قابض چون شب یمانی و مازو سوخته و هر چه
اندر باب گذشته یاد کرده آمده است نافع است صفت سنونی که دندانها را قوت دهد
بگیرند سعد سه درم سنگ شب یمانی دو درم عاقرقرحا هفت درم نوشادر و دار فلفل و سک
از هر یکی یک درم سنگ زعفران دو درم نمک پنج درم سماق ده درم کرمازو سه درم قاقله
و زرنباد و گلنار از هر یکی چهار درم همه را بکوبند و دندانها بدان می مالند صفت سنونی دیگر

بگیرند

بگیرند کشک جو نیم کوفته و آنرا بعسل و اندکی قطران آلوده کنند و اندر کاغذی بپیچند و
بر خشت پخته اندر تنوری گرم نهند تا سیاه شود پس بردارند از وی یک جزو همه را بکوبند
و بکار دارند باب پنجم اندر جنبیدن دندانها و علامتها و اسباب و علاج
آن جنبیدن دندان چهار نوع است یکی بسیاری رطوبت اندر بیخ و عصبها و رباطها که او را
سخت دارد دوم آنکه بن دندان از وی رسته است خورده باشد تا بدان سبب دندان جنبان
شود سوم آنکه خشکی غلبه کند و دندان لاغر و باریک شود چنانکه پیران و ناقهان و کسانی
که مدتی گرسنگی کشند و غذا نیابند چهارم زخمی و آسیبی که بروی آید علامتها آنرا که سبب
بسیاری رطوبت باشد دندانها فربه باشد و آنرا که سبب خشکی باشد دندانها لاغر و باریک باشد
و آنرا که سبب خورده شدن گوشت بن دندان باشد خورده گی کارها آن استخوان که دندان
از وی رسته است بچشم بتوان دیدن و آنرا که زخمی و آسیبی رسد نخستین حاجت نیاید علاج
نخستین کاری اندر علاج دندانها که چنان باشد آنست که از سخن گفتن بسیار و از خائیدن
طعامها سخت پرهیز کنند و بدست و زبان آنرا نجنبانند اما اگر سبب بسیاری رطوبت باشد
علاج بداروهاء کرم قابض کنند چون شراب مویزی که شب یمانی و چند مقدار نیم وزن شب
یمانی نمک اندر وی پخته باشد بدین شراب مضمضه کردن و سکبینج اندر آب پختن با برگ سرو
و بدان آب مضمضه کردن و اندر دهان نگاه داشتن و نود درم شب یمانی و یک درم نمک سوده
بر بن دندانها پر کردن نسخه داروی قابض بگیرند گلنار و پوست انار ترش از هر یکی شش درم گل
سرخ و شب یمانی از هر یکی سه درم گل سرخ و سماق از هر یکی هشت درم سنبل و اذخر از هر یکی
ده درم همه را بکوبند و بن دندانها بر آکنند صفت داروی دیگر بگیرند سماق و پوست
انار ترش و استخوان هلیله زرد و گل سرخ و سک و گلنار و مازو و کرمازو و شب یمانی را
راست همه را بکوبند و اندر بن دندانها آکنند نسخه داروی دیگر بگیرند نوشادر و شب یمانی و
نشاسته راست راست بسایند و اندر میان دندانها و بن دندان آکنند صفت داروی

شدن م

دیگر بگیرند نمک سوده و با انگبین بسرشند و اندر خرقهٔ کتان بپیچند و در گل گیرند و در بر آتش
کنند تا سرخ شود پس آن نمک را از میان گل و خرقه بیرون کنند و بکوبند از ین نمک ده درم
و خاکستر کرده ده درم زعفران و مر و سنبل و مصطکی از هر یکی دو درم سداب خشک و گلنار
و سماق از هر یکی سه درم سنون را بکوبند و اندر میان دندانها می کنند این سنون پس از آن باید که
با ایارج فیقرا استفراغ کرده باشند و اگر این علاجها اثر نکند داغ باید کردن چنانکه اندر علاج
درد دندان یاد کرده آمده است و بسیار باشد که هیچ اثر منفعت ظاهر نشود و حاجت بدان
آید که دندانها آهنجان یا بسیم کشیده بدندانی که سخت باشد باز بندند و اگر سبب لاغری و
باریکی دندان غلبهٔ خشکی باشد علاج آنست که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و روغن
گل و روغن بید نیم گرم کرده بگوش اندر باید چکانید و آنچه پیران را افتد از ین نوع علاج پذیر نباشد
و آنچه پیر و جوان را افتد هم سخت باشد از بهر آنکه دندان بزودی فربه نشود پس اولیتر آن باشد
که آنرا بداروهای قابض علاج کنند و آنرا که سبب زخمی و آسیبی باشد هم بداروهای قابض علاج
باید کرد و آنرا که سبب خورده شدن گوشت بن دندان باشد یا خورده شدن کنارها باشد
که دندان بر آن رسته است علاج خورده باید کرد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است
باب ششم از جزو سوم از گفتار پنجم اندر تغییر لون دندانها اسباب تغییر لون
دندانها دو نوع است یکی آنکه بخارها بر ظاهر دندان نشیند و دندان بدو آلوده شود و بسیار
باشد که اگر آنرا بمسواک پاک نکنند بر ظاهر دندان بماند و سفال گردد دوم آنکه خلطی بد اندر
گوهر دندان کند یا بد و غذا روی آورد و رنگ گوهر او بگرداند علاج نوع نخستین
را پیش از آنکه سفال گردد بمسواک زایل توان کرد و آنرا که سفال گردد باید تراشید و آنچه اندر
باب نگاه داشتن دندان یاد کرده آمده است چون مسواک کردن بامداد و شبانگاه و وقت
خواب دندانها چرب کردن و سنونها بکار داشتن صفت سنونی که دندانها را بزداید
بگیرند کفک دریا و نمک با عسل سوخته چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و نمک

اندرانی

اندرانی و صدف سوخته و زراوند گرد و خاکستر بیخ نی و جو سوخته و سفال چینی از هر یکی
راست راست همه را بکوبند و دندانها بدان می مالند و سقمونیا و آبگینهٔ کوفته و نرم کرده
و سنبارهٔ این همه آنست که دندان را در ساعت سپید کند و بزداید و سنونی که اندر باب
علاج بوی دهان یاد کرده آمده است سخت نیک است و اگر زردی و زنگها دیگر که بر دندان
پدید آید بس قوی باشد نکار با عسل بسرشند و دندانها بدان بمالند و اگر سقمونیا و
مانند آن با وی بیامیزند زود تر پاک کند صفت دارویی که سیاهی دندان را ببرد و
بزداید بگیرند قنبیل ده درم فلفل چهار درم حماماسه درم ساذج هندی دو درم مازو
سوخته دو درم همه را بکوبند و دندانها بدان بمالند و اندر نسخت دیگر مازو نیست و عوض آن
حضض سوخته است هشت درم سنگ و اما نوع دومین را اگر یکی دندان یا دو رنگ بگردانیده
باشد بسنونها علاج توان کرد لکن بیشتر اگر باشد علامت بسیاری ماده باشد و بسنون کار
بر نیاید نخست تن پاک باید کرد بحب قوقایا و حب صبر و ایارج فیقرا و مانند آن و با بکار
و ایارج فیقرا غرغره کردن پس علاج دندانها و سنونها بکار داشتن نسخهٔ سنونی که ماده را
از گوهر دندان تحلیل کند و ظاهر او را بزداید بگیرند سعد پنج درم سنبل یک درم فلفل شش
درم قسط و زراوند گرد و انگزد از هر یکی سه درم کفک دریا و سقمونیا و شجار و سنبادهٔ
از هر یکی دو درم و آن دارو که از بهر سیاهی دندان یاد کرده آمده است اندرین جای موافق
باشد باب هفتم اندر کندی دندانکه بتازی ضرس گویند اسباب کند شدن
دندانها دو نوع است یکی آنکه چیزی قابض و عفص یا چیزی ترش بغایت ترشی خورده شود
دوم آنکه اندر معده رطوبت ترش باشد و بخاری بر آید که اگر چه بخاری بر نیاید بخار آن دندانها را کند
میدارد و علامت وی آروغ ترش است و بسیاری آب دهان و ترشی و قی علاج آنرا که سبب
خوردن چیزها ترش و عفص باشد اگر مزاج دندان و مزاج خداوند عارض گرم است برگ
و ساق خرفه و بادروج خاییدن سود دارد و اگر برگ و ساق خرفه حاضر نباشد تخم او نیم کوفته

وترکرده بجای او باشد و بشیر خر یا بشیر الفاق هم گرم کرده مضمضه کنند و اندر دهان
نگاه میدارند و اگر مزاج گرم نیست دندان پر مغز جوز و فندق و برجوز هندی و مغز
بادام طلخ گرم کرده بر نهادن سود دارد و علک الانباط و موم زرد خاییدن و دُرد روغن
زیت کاندرین کان مسین بر آتش نهاده باشد یا اندر آفتاب تا سطبر شود مالیدن سود
دارد و اگر سبب بلغم ترش باشد اندر معده نخست معده را پاک باید کرد بقی و ایارج فیقرا
و معجون فنداديقون بکار داشتن چنانکه اندر علاج معده یاد کرده آید و حب الغار و
مغز بادام طلخ و زراوند طویل و حلتیث و نمک طعام و قیر خبث شراب و لبن السوع که
از اتریاق بو نجیه گویند خاییدن و اندر دندانها مالیدن سود دارد و روغن بلسان و روغن
بان مالیدن سخت سود مند است باب هشتم اندر ضعیفی و آب کرا شدن دندان
آب کرا شدن دندان خیالی است او را که اگر طعامی و شرابی گرم یا سرد بدو باز آید طاقت آن ندارد
و هیچ طعامی سخت نتواند خاییدن و این حال بیشتر از مزاج سرد افتد گاه باشد که مقدمه
درد دندان باشد علاج نان گرم و نبید و خایه مرغ بریان کرده و گرم کرده اندر دندان گرفتن
و داشتن سود دارد و حب الغار و زراوند طویل و شب یمانی اندر بن دندانها مالیدن
ایارج فیقرا مسواک کردن سود دارد و اگر بدین کفایت نشود تریاق بزرگ و روغن بلسان
مالیدن و روغن خردل گرم کرده مالیدن و اندر دهان داشتن سود دارد و اگر سبب این حال
شخصی را گرمی مزاج دندان باشد لون گوشت بن دندان و دیگر حالها بر آن گواهی دهند او را
روغن گل اندر دهان می باید داشت و صندل و اندکی کافور دندان را مالیدن و برگ ساق
خرفه و تخم او خاییدن باب نهم از جزو سوم از گفتار پنجم اندر تدبیر دندان
کودکان تا باسانی بر آید تدبیر آسان بر آمدن دندان کودک آنست که از گاه او را یعنی آن
موضع که رستن گاه دندان است بچیزهای نرم و چرب مالیدن چون پیه مرغ و پیه بط و
مغز خر گوش بچه و مسکه و چون شیخ بو علی سینا میگوید اندر کتاب قانون که طبیبان گذشته گفته اند

که اگر شیر

که اگر شیر بن اندر از کودکان مالند آنرا خاصیتی است اندرین باب و هر گاه که دردمند شود
عصارهٔ عنب الثعلب و روغن گل بهم بر زنند و نیک گرم کنند و انگشت بدان چرب کنند یا
باهستگی بر آن کی او را مالند و نباید گذاشت که چیزی خایند تا ماده دندان بتحلیل خرج نشود
و هر گاه که دندان پدید آید سر و گردن و بنا گوش او چرب دارند و اگر قطرهٔ روغن نیم گرم اندر
گوش او چکانند نیکو باشد و الله اعلم باب دهم اندر تدبیر دندان بر کندن تا آنچه
افکندنی باشد باسانی بیفکنند چون کار بدان رسد که دندان باید افکند صواب آن باشد
که نخست گوشت بن دندان بر نیش بیازند پس داروها بر نهند تا قوت داروها زود تر بر بیخ
او رسد اما داروها که بیخ دندان را سست کند ازین نوع باشد بگیرند پوست بیخ توت شاق
عاقرقرحا بکوبند نرم و اندر آفتاب نهند و بسرکه می سایند تا چون انگبین شود هر روزی سه
بار بر بن دندان طلی کنند و دندانها دیگر را بچیزی دیگر پوشیده دارند صفت داروی
دیگر عاقرقرحا با بیخ قثاء الحمار کوفته و بیخته بسرکه بسرشند و چهل روز اندر آفتاب نهند و هر روز
می جنبانند و اگر سرکه خشک شود زیادت می کنند چنانکه پیوسته بقوام انگبین باشد پس یک قطره
از وی بر بن دندان نهند پس از آنکه آزرده باشند و یک ساعت صبر کنند پس دندان را بیازمایند
و بکشند اگر باسانی بر آید فبها و نعم و اگر دیگر روز و سه دیگر روز هم چنین نهند تا بر آید بیخ
و زرنیخ سرخ بسرکه پرورده هم برین صفت بیخ دندان سست کند و آسان بر آید و در وی سرکه هم
چنین سست کننده است نسخه داروی دیگر بگیرند بزر الانجره و تبر زد راست راست بهم بسرشند
و برگ انجیر تر سه چندان همه را بکوبند و بپزند چنانکه بقوام انگبین آید طلی کنند صفت داروی
دیگر بگیرند پوست درخت توت و پوست بیخ کبر و زرنیخ زرد و عاقرقرحا و زرد چوبه و شبرم و
بیخ قثاء الحمار از هر یکی راست راست همه را بکوبند و بیخته بسرکه بسرشند و سه روز بنهند پس طلی
کنند نسخه داروی دیگر بگیرند بیخ یتوع دو جزو و سر یتوع یک جزو و نیم و قیسوم یک جزو هر سه را
بپزند و طلی کنند و یتوع ساقی را گویند که چون بشکنند شیر از وی بیرون آید لکن شبرم قوی تر است ازوی

واین نبات که در خراسان از شیر او صمغی حاصل میشود که انرا تریاق میکویند و شیره انجیر خام
هم تو بیست واکر آرد کندم بشیر هوع بسرشند و بر دندان نهند دندان را بریزاند و هر بار یک
ساعت باید داشت تا مقصود حاصل شود و بیضه ضفدع که زیر درختان و اندر میان
کیاه مأوی دارد و پشت او سبز باشد دریزانده است و منفعت دندان افکندن و ریزانیدن
آنست که دندانی درد کند و بیخ او محکم باشد و او را نتواند جنبانید بضرورت می باید کند و
کندن خطر باشد از بهر انکه دندان محکم را جنبانیدن دردی عظیم تولد کند و تب و صداع و
درد چشم آرد و باشد که کنار فک را بشکند و برهنه کند پس اکر تدبیری کنند که آسان بیوفتد از بن
خطرها ایمن باشد والسلام تمام شد کفتار پنجم از کتاب ششم از ذخیره خوارزمشاهی بحمد الله
ومنه وحسن توفیقه و بعد ازین کفتار ششم اندر شناختن احوال حنجره و حلق و علاج خناق
و دیحه قیل ان افلاطن مات مبرسما وارسطوطالیس مات مجدورا وقیل مات مسلولا و
بقراط مفلوجا و جالینوس مبطونا شعر بسیل ارسطالیس افلاطون برسام و بقراط بالسما
و جالینوس مبطونا بسم الله الرحمن الرحیم کفتار ششم اندر شناختن احوال حنجره و حلق
و علاج خناق و دبحه و بیماریهاء حلق و حنجره تغییر آواز است و آماس تو بین و خناق و ذبحه
و بیماریها و بثرها که در حلق و حنجره بدید آید و بهم کرفته شدن مری و این دو جزو است
جزو نخستین اندر احوال آواز و اسباب باطل شدن و انواع تغییر آن و علاج هر یک
باب نخستین اندر باطل شدن آواز که سبب آن انواع سوء المزاج باشد و
علاج آن آفت آواز سوء المزاج ساده باشد یا سوء المزاج با ماده چون آماسی و نزله یا از
و آسیبی که بالتهاء آواز رسد و اندر کتاب نخستین تشریح حنجره و مبداء آواز و چکونکی پدید
آمدن آن بشرح یاد کرده آمده است و معلوم کرده که فرستنده ماده آواز حجاب است و
رساننده آن بحلق و حنجره عضلهاء سینه است و چون ماده آواز از حجاب بحلق رسد
آنرا ابتداء دوی کویند و چون بحنجره رسید حرکت حنجره آنرا آواز کرداند و معونت کام و زبان

وملازه

153

وملازه و دندانها حرفها بدید آید و رطوبت چرب و لزج که زندرون حنجره است حنجره را
و عضلهاء او را نرم نرم همی دارد تا ماده آواز بحقیقت آواز کردد پس هر کاه که اندر حجاب
یا اندر عضلهاء سینه یا اندر حلق و حنجره یا اندر رطوبت لزج که زندرون حنجره است
آفتی پدید آید آواز بکردد و اکر آفتی قوی باشد آواز باطل کردد و اکر شخصی را آلتی از آلتها
آواز آفتی رسد و آواز باطل شود سخن کفتن او باطل نشود امکان سخن کفتن برجای بود
لکن بسبب باطل شدن آواز آن سخن چیزی معلوم نشود و پیشینکان اندر کتب یاد کرده اند
که مردی را حاجت افتاد که او را بدستکاری و آهن علاج کردند و آن عصب که او را العصب
الراجع کویند برهنه شود و هوای سرد بدان عصب رسید آواز او باطل شود و دیکری را
علاج خنازیر کردند و از یک جانب او عصب الراجع بریده شد آواز یک نیمه باطل شد
و لمشرح این عصب اندر کتاب نخستین اندر تشریح عصبها یاد کرده آمده است
علامتها باید دانست که مزاج حنجره که فاعل آواز است معتدلست میان تر و خشک و
تغییر آواز باطل شدن آن بیشتر از ان باشد که مزاج او اندر تری از اعتدال بیرون شود
یا اندر خشکی و هر کاه که اندر تری از اعتدال سخت دور شود آواز باطل کردد و اکر اندکی
دور شود آواز نکردد و سر حنجره را بسرنای مانند کرده اند از بهر انکه اکر سرنای تر کردد هر
دو لب را بیکدیکر فراز آید و آواز ندهد و اکر سخت خشک شود لبهاء او کشاده ماند و فراخ
بار شود و آواز ندهد و علامت تری آن باشد که طعامها و شرابهاء تری فزاینده خورده
باشد و اندر هوای تر مقام داشته و هر کاه که جهد کند و آواز بر آید آواز باریک باشد
و لرزان همچون آواز سک بچه نوزاده و علامت خشکی آن باشد که طعامهاء خشک خورده
باشد و اندر هوای خشک مقام داشته یا کردی و دودی بحنجره و حلق او رسیده باشد
یا بانک بسیار کرده بود و شب بیدار بوده و هر کاه که خواهد که آواز بر آرد آواز او همچون
آواز کلنک باشد علاج هر که را آواز بکرفته یا باطل شود زود بعلاج مشغول باید شد

چه اگر روز کاری بر آید علاج بدشواری پذیرد و عسر گردد اما اگر آفت خشکی باشد لعاب
اسبغول نیم گرم کرده با شکر و شوربای مرغ فربه و طبیخ اسفاناج و خباری و زردهٔ خایهٔ
مرغ نیم برشت و گرمابه و آب خوش نیم گرم سود دارد و اگر مانعی نباشد شیر تازه و شکر
و مسکه و شکر و آرد سپید و شکر سود دارد انار شیرین خاصه که ملیسی گویند آنرا بگیرند
و اندر خرقه پیچند و اندر میان خاکستر گرم کنند تا بپزد چون پخته شد سر او بردارند و
میان او بجنبانند و جلاب پخته و اندکی روغن بنفشه یا روغن بادام اندر سر او کنند
و بیاشامند و نیم گرم بخورد و اگر سبب رطوبت باشد لعوق کرنب ساده سود دارد
و اگر رطوبت سخت غالب باشد اندکی انگزد بالعوق کرنب بیامیزند و سیر و کندنا نبطی
و طبیخ حلبه و شالخماء تر از کرنب خاییدن و آب آن مزیدن سود دارد صفت لعوق
کرنب بگیرند و آنرا بپزند و بفشارند و صافی کنند و عسل با بید آمیخته بر نهند و بقوام آرند
نسخه داروی لعوق زنجبیل گویند دیگر بگیرند زنجبیل صد درم و اندر شیر تازه تر کنند و هر
روز شیر تازه میکنند تا پرورده شود پس آنرا بکوبند نرم تا چون مرهم شود و بجا مدا
سنگ دار فلفل سوده چون [illegible] سی درم و بیست و پنج درم زعفران و چند وزن
هر سه نشاسته همه را با انگبین یا شکر طبرزد بقوام آورده بسرشند و هر بامداد و یک [illegible]
بخورد صفت داروی دیگر بگیرند انگزد ده درم زعفران پنج درم انگبین سی درم
همه را بسرشند و بر سر آتش نهند تا علک شود و پیوسته اندر دهان میدارد و می
مزند نسخه داروی دیگر بگیرند انجیر خشک و بودنه تر یا خشک از هر یکی راست راست
بپزند و بپالایند پس صمغ عربی سوده بر افکنند و بسرشند چندانکه بقوام انگبین شود
صفت داروی دیگر بگیرند مصافی نه درم رب سوس و کندر از هر یکی یک درم زعفران
سه درم و دو دانگ همه را بکوبند و با میختج بسرشند و این را لعوق میختج نام کنیم و
انجیر خشک اگر سبب تری باشد یا خشکی سود دارد باب دوم اندر گرفتن آواز

کرفته شدن

گرفته شدن آواز بتازی البحح گویند و اسباب آن انواع سوء المزاج باشد و رنج و ماندگی و
بانگ کردن بسیار و بیدار بودن بشب و طعامهای خشک خوردن و اماسی که اندر حوالی حنجره
تولد کند اما اگر سبب سوء المزاج گرم باشد آواز سطبر شود چون بانگ شیر و بانگ جانورانی
که مزاج ایشان گرم باشد علاج از چیزهای ترش و شور و درشت و تیز پرهیز باید کرد و
طعام و شراب و دارو از آن نوع باید که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و کشکاب
و روغن بادام باید خورد اما اگر سبب سوء المزاج سرد باشد خردل بریان کرده سه درم فلفل
یک درم مصافی شش درم کندر و تبرزد از هر یکی چهار درم همه را بکوبند و حبها سازند و
اندر زیر زبان میدارند صفت داروی دیگر بگیرند مصافی دو درم کندر ده درم میختج بسرشند
و حب کنند نسخه داروی دیگر بگیرند مغز بادام و تخم کتان بریان کرده و جلغوزه از هر یکی دو
درم انیسون و صمغ عربی و رب السوس و تخم بادیان از هر یکی یک درم بانید ده درم حبها
کنند چنانکه رسم است و اگر سبب رنج و ماندگی باشد گرمابه و آسایش و بقفها باز خفتن سود
دارد و چیزهای نرم باید خوردن چون شیر تازه و زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت بی نمک و شوربای
اسفاناج بمرغ فربه و حشو انارد باقلی و آرد تخم کتان و شکر و از شراب پرهیز باید کرد و غرغرها
که اندر خناق گرم وصف کرده آمده است بکار داشتن و از کثیرا و نشاسته و صمغ و رب
السوس حبها سازند و پیوسته اندر دهان میدارند و اگر سبب رطوبتی باشد که از دماغ
فرود آمده باشد آنچه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند و عسل و انگبین
و روغن گاو و میختج موافق بود و علاج اوست و اگر ماده رقیق و گرم باشد شراب
خشخاش بکار باید داشت و باید دانست که کباب خاییدن آواز تیره و درشت را صافی کند
و طعامها که آواز روشن و صافی دارد باقلی است و مویز و تخم کتان و خرما و جلغوزه و انجیر
و حلبه و مغز بادام شیرین و تلخ و نی شکر و ماء العسل و میختج و صمغ و سپستان و مویز منقا
بروغن بادام تر کرده و از داروهای گرم که اندرین باب سودمند است فلفل و انگزد و نیز دار

ومر و کندر و علك البطم و رماح و لبنی و سرکه عنصل و بیخ جاوشیر و انزروت و هلیله زرد
تخم کدو و تخم خیار بادرنک و نشاسته و کثیرا و صمغ و لعاب اسبغول و ربّ السوس و شیر
تازه و بهترین چیزی که این داروها با وی بیامیزند زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت است
باب سوم اندر آواز لرزنده آواز لرزنده را بتازی صوت المرتعش گویند و
سبب آن اندر قصبهٔ شش باشد و اندر عضله که بر قصبه نهاده است و آواز لرزنده دو
نوع باشد یکی ارتعاشی و دیگر اختلاجی و آنچه ارتعاشی باشد دایم باشد و اختلاجی گاهی باشد
و گاهی نه و اختلاج نه اندر استخوان تواند بود و نه اندر غضروف لکن اندر عضوی تواند بود
که کشیدن پذیرد چون گوشت و پوست و غشا و سبب اختلاج مادهٔ غلیظ باشد که اندر عضله
و غشاء قصبهٔ شش افتاده است و سبب ارتعاش آن باشد که قوت میخواهد که حنجره را بجنباند
و آواز کند و مادهٔ غلیظ را با آن بجنباند و ماده بسبب غلیظی و گرانی سکون جوید و فرو میکشد
از این دو حرکت مخالف حرکتی ارتعاشی مضطرب تولد کند علاج خداوند این علت را چندانکه
ممکن بود از بانگ کردن و آواز دادن و سخن گفتن و خندیدن و خشم گرفتن و از رفتن بسیار
و دویدن و از جنبانیدن دستها باز باید داشت و بباید فرمود تا بقفا باز خسپد و بر سینه
او چیزی سنگین بمقدار طاقت او بر نهادن و آن بجنبه باشد از سرب و غیر آن و باید فرمود
تا بر این شکل خفته سخن گفتن تکلف کند و استفراغ بحقنهاء تیز و معجون لوغاذیا اندر طبیخ افتیمون
و غرغره با سکامه یا با ایارج فیقرا و موبرج و حبها که از عاقرقرحا و جندبیدستر و حب النیل و حب
الغار و خربق و سکبینج و مقل و جاوشیر و تخم کرفس سازند سود دارد و طعامهای لطیف
کننده چون قلیهٔ ابکامه و قلیهٔ انار دانک و ماهی شور و طعامها که اندر وی خردل و مانند
آن کرده باشند باب چهارم اندر آواز تیره و باریک آواز تیره را بتازی الصوت
الکدر المظلم گویند و این آوازی باشد همچون آواز از بزرگ بهم بر آید و سبب آن رطوبتی باشد
سخت غلیظ علاج او ریاضت باشد و نفس فرو گرفتن و کشتی گرفتن و مالیدن بر سینه و حنجره

درشت و عرق آوردن اندر گرمابه و طعامهاء لطیف کننده و نبیذ و شراب کهن سود دارد
باب پنجم اندر آواز باریک آواز باریک را بتازی الصوت الرقیق گویند و اسباب
آن بیخوابی باشد و ماندگی و انواع استفراغ و جماع بسیار و سرما نیز حنجره را تنگ کند و
آواز باریک شود چون آواز کودکان و زنان و خصیان علاج گرمابه معتدل و غذاهاء
معتدل لطیف زود گوار باشد چون زردهٔ خایهٔ مرغ و ماء اللحم و گوشت دراج و طیهوج
و مانند آن و اگر سوء المزاج سرد باشد علاج که اندر باب گرفته شدن آواز یاد کرده آمده
است علاج اوست جزو دوم اندر ذبحه و خناق و بثرها که اندر حنجره پدید آید
و فراهم گرفتن مری باب نخستین اندر ذبحه و خناق ذبحه آماسی باشد گرم
اندر هر دو عضله که سر مری و هر دو جانب حلقوم است و آنرا که بتازی الصعیان گویند
و این آماس از گوش تا گوش اندر پیش حلقوم برگردار طوق سرخ پدید آید و این آماس را
ذبحه بدین سبب گویند و خناق دشواری دم زدن را گویند و اسباب این پنج نوع است
یکی آنکه داروئی خورده شود که این علت از وی بخاصیت تولد کند چون سماروغ دوم
آماس عضلهاء حنجره و حلقوم و مری و آماس رباطها و غشاهاء آن و عضلهٔ سر حلقوم
را بتازی الملصه گویند سوم فراهم آمدن حنجره و حلقوم پدید آید و عضلهاء حنجره
که هوا را بحنجره اندر کشد از کار باز ایستد تا بدان سبب دم زدن دشوار گردد اگر چه
منفذ گشاده باشد چهارم آنکه مهره از مهرهاء گردن از جای بشود و بیرون اندر
گردد بسبب زخمی و آسیبی که بدو رسد و این را علاج نیست پنجم آنکه مهرهٔ گردن بسبب تشنج
عضلهاء حنجره و حلقوم اندر کشیده شود و از جای برود و تشنج خشک نیز باشد و این
کودکان را بیشتر افتد از بهر آنکه اندام ایشان نرم تر باشد و از جای رفتن مهرهٔ نخستین
و مهرهٔ دوم خطرناک تر باشد و بسیار باشد که شخصی را اندر معده و رودها گرم بسیار
باشد و دم زدن نتواند و بر وی دشوار گردد و علاج او اندر علاج گرم یاد کرده آید و هرگاه

که شخص را خون اندر معده و رودهاء باریک فسرده شود دم زدن بروی دشوار کردد و
مادهٔ آماس بیشتر خونی باشد و صفرائی و بلغمی نیز باشد و سودائی کمتر باشد از بهر آنکه
مادهٔ سودا غلیظ تر است یکبار بعضوی ریخته نشود لکن ممکن است که اندک اندک ریخته
شود پس بیکبار سبب آماس کردد و بسیار باشد که آماس کرم سودائی کردد و این چنان باشد
که مادهٔ کرم و رقیق تحلیل پذیرد و مادهٔ غلیظ و سوخته بماند و بباید دانست که کاه باشد
که آماس خناقی ریش کردد و ریم پالودن کیرد پس پاک شود که خناق بذات الریه باز کردد و
از بهر آنکه مادهٔ خناق تا کاه بسینه فرود آید و هلاک کند و کاه باشد که بمعده فرود آید
و این سهلتر و علاج پذیرتر بود و مرک خداوند خناق بتشنج باشد نخست تشنج کند پس
بمیرد علامتها علامتهائی که هیچ نوع از انواع خناق از آن خالی نباشد هفت است
یکی تنکی نفس دوم آنکه دهان کشاده ماند سوم آنکه طعام و شراب بکلو فرو نرود و باشد
که آب خورد از بینی بیرون آید چهارم آنکه چشمها بیرون خیزد پنجم آنکه زبان از دهان بیرون
کرده دارد ششم آنکه اکر سخن کوید آواز بینی بیرون آید هفتم آنکه پندارد که قی خواهد
کرد و آرزوی آن کند و بدید آمدن این علامتها باندازهٔ صعبی و سهلی خناق باشد هر چند
خناق صعب‌تر باشد این علامتها صعب‌تر و ظاهرتر باشد و چندانکه خناق سهل‌تر باشد
این علامت کمتر باشد و اما اکر خناق خونی باشد چشم و زبان و روی سرخ باشد و دهان
طعم خون دهد و درد خناق با تمدد باشد و رکهاء چشم و کردن خاسته و نفس تنک
باشد و اکر صفرائی باشد درد و سوزش و حرارت و تشنکی عظیم باشد و دهان تلخ
و خشک باشد و خواب نیاید و تنکی نفس کمتر از تنکی نفس خناق خونی باشد و اکر بلغمی
باشد آب دهان لزج باشد و طعم دهان شور باشد یا طعم بوره دهد و از حرارت خالی
نباشد از بهر آنکه مادهٔ او بلغم عفن است و تباه کشته و رنک زبان سپید بود و
تشنکی و حرارت اندکی باشد و کاه باشد که زبان بسبب رطوبت مسترخی و بیرون افتاده

باشد و اکر

باشد و اکر جهد کند تا چیزی بکلو فرو برد نتواند از بهر آنکه آماس بلغمی نرم باشد و بباید
دانست که اکر مادهٔ خناق رطوبت لزج و سرد باشد آماس اندر حوالی ملازه و عضلهاء
حنجره کند از بهر آنکه بسبب غلیظی و سردی بعضوها که فروتر از اوست کذر نیابد و
اکر رطوبت کرم و لطیف باشد بعضلهاء حلق و عضلهاء اندرونی فرود آید و اکر
خناق سودائی باشد آماس سخت باشد و طعم دهان عفص یا ترش و اندک اندک
بدید آید و کاه باشد که خناق کرم سودائی کردد چنانکه یاد کرده آمده است و اکر سبب خناق
از جای بیرون شدن مهرهٔ کردن باشد موضع مهره مغاک شود و پیش حلقوم بیرون خیزد
و هر چه بدو باز آید درد خورد و بیمار سر بر نتواند داشت و سر از چپ و راست نتواند کردانید
و نیز دهان نتواند کشادن و بعضی طبیبان این را خناق کلبی کویند از بهر آنکه این علت سک
را بسیار افتد و اکر مهره که از جای بیرون آید مهرهٔ نخستین و دوم باشد بیمار همان روز بمیرد
از بهر آنکه لیفهاء عضلها که حرکت دم زدن بدان تمام شود از این دو مهره رسته است
و اکر مهرهٔ دیکر باشد ممکن است که اکر مهره بجانب باز برند خلاص یابد اکر نخاع را افسرده
نباشد و بباید دانست که هر آماسی که اندر عضلها بیرونین افتد که میل سوی پیش دارد
اثر اپش کردن و سینه بتوان دید و بدیدن آن چنان تواند بود که بیمار دهان فراخ باز کند
و زبان بیرون کند چنانکه تواند و طبیب کفچه بر دهان او نهد و فرو فشارد تا آماس پدید
آید و آنچه از عضلها و غشای اندرونین افتد بدیدن آن ممکن نباشد و دم زدن سخت و
دشوار باشد و هر کاه که بیمار اندر خناق خونی و صفرائی چیزی بکلو فرو نمیتواند برد
و دم نمیتواند زد و چیزی بکلو فرو نمیتواند برد بباید دانست که آماس اندر مری است
با آنکه بسیار باشد که آماس حنجره عظیم باشد و با منفذ مری مزاحمت کند و بدان سبب
چیزی بکلو فرو نتواند برد و همچنین بسیار باشد که آماس مری عظیم باشد و با منفذ حنجره
مزاحمت کند و دم زدن دشوار کردد و این آنکاه باشد که آماس اندر سر مری اندر طبقه

زند دو بين باشد از وي واكر آماس از سر سري فروتر باشد اكرچه عظيم باشد يا منفذ حنجره
مزاحمت كند و دم زدن باز ندارد و هر كاه كه بجاي آنكه ماده آماس تحليل پذيرفته باشد يا سركرده
باشد و ديد بيرآلوده چندانكه آماس كمتر ميشود و بيمار راحت نيابد و نبض موجي شود و سرفه
بود بنايد دانست كه ماده بشش فرود آمده باشد و خناق بذات الريه باز كشته و اكر نبض
صغير و متفاوت شود و خفقان بديد آيد و قوت ضعيف كردد و غشي بديد آيد بنايد
دانست كه ماده بنواحي دل فرود آمد و اكر نبض تشنجي شود ببايد دانست كه ماده بعضلها
فرود آمد و تشنج خواهد كرد و اكر از پس چهار روز آماس نرم شد و كبر ديد بايد دانستن
كه بخته ميشود و ريم خواهد كردن و اكر چندانكه سرخي آماس كم نبينند و كردن بود نابيدا شد سبب
آن دو چيز بود يكي آن بود كه ماده تحليل پذيرفت و استفراغي افتاد و اين اميدوارتر باشد
و دم زدن آسان كردد دوم آنكه ماده بباطن باز كردد و اين بد باشد و هر كاه كه خداوند خناق
كفك برآرد اميد زندكاني نماند از بهر آنكه حاجت بر بيرون كردن بخار دخاني بدان حد باشد
كه رطوبت را بنيز همي جنباند تا با بخار دل بپيوسته ميكردد و كفك بديد همي آيد و كاه باشد
كه اكرچه كفك برآرد اميد كسسته نشود زيرا كه قوت شهوت برجاي باشد و هر كاه كه روي
خداوند خناق سبز كردد و چشم خانه سياه شود در حال بميرد و هر كاه كه نبض صغير شود و
اطراف سرد و زبان سطبر و سياه كردد زود هلاك شود و خناق كه بابت باشد خطرناك
بود از بهر آنكه حرارت تب حاجت افكند بدم زدن و هر كاه كه اندر تب كرم روز بحران خناق
بديد آيد سخت مخوف باشد و هر كاه كه پس كردن از رنك خويش بكردد سپيد شود يا سبز
و بغلها و بيغولهاء ران عرق سرد كند همان روز يا روز ديكر بميرد و هر كاه كه دم زدن برا
كنده كردد سخت چنين كه يك دم زدن بدو سه حركت تواند و به هر دم زدني سينه و درزها
پهلو مي جنباند سخت مخوف باشد علاج اما علاج خناق خوني انست كه كاه كند اكر خناق
بمشاركت همه تن باشد و قوت قوي است و از ضد مانعي نيست سخت فصد كند و خون

بيكبار تمام بردارند چندانكه در غشي افتد در حال زايل شود و اكر اندر قوت ضعيفي باشد
فصد بايد كرد و لكن خون بتفاريق بيرون بايد كرد چنين كه هر ساعت ده درم سنك و پنج درم
سنك بيرون ميكنند تا روز سوم و غرض ازين تفاريق آنست كه غشي باز دارد از بهر آنكه
اكر غشي افتد باقي قوت ساقط شود و تنكي نفس با سقوط قوت بد باشد خاصه كه بضرورت
غذا بازمي بايد كرفت يا باندكي بازمي بايد آورد و انجا كه بينند كه در فصد تاخيري مي شايد
كرد تا نضج بديد آيد و لكن آن باشد كه تاخير كنند تا هم قوت برجاي باشد و هم استفراغ از ماده
بيماري افتد لكن ازين تفاريق كه ياد كرده آمد چاره نباشد تا راه دم زدن كشاده ميشود
خاصه كه هنوز علت اندر روز فزودن باشد و ماده اندر حركت بود و بخون بسيار بيرون
كردن حاجت ضروري نباشد و اكر اندر ميان آنكه خون بتفاريق از رك دست بيرون ميكنند
رك زير زبان زنند سخت صواب باشد خاصه كه ركهاء زير زبان ممتلي و كشيده باشد اين
تاخير كردن صواب نباشد و كاه باشد كه حاجت بدان آيد كه زبان بيارند و حجامت از ساق
كنند و هر كاه كه همه تن ممتلي نيست و ماده اندر حوالي حلق است اكر فصد نكند شايد كه
اعتماد بر بازكرفتن غذا كند تا تن از خون غذا همي يابد و قوت ساقط نشود و چون روزكار فرود
علت اندر كذرد نيز اين كند تحليل مشغول شود و اكر اندر چنين حال رك زند هم باشد
كه قوت ضعيف كردد و بغذا دادن حاجت آيد و اكر چيزي بكلو بدشواري فرو ميشود غذا
دادن عذاب باشد و اكر آماس اندر حوالي عاصمه باشد اكر پيش از آنكه روزكار فرود علت
و حركت ماده بكذرد رك زنند هم باشد كه ماده آماس بحلق فرو د آيد و خناق صعبتر شود
و اندر فصد يك معني ديكر كاه بايد داشت و آن آنست كه بسيار باشد كه سبب غلبه خون
باز ايستادن خوني باشد كه رفتن آن عادت شده باشد چنانكه خون بواسير و خون حيض اندر
چنين حال رك بايد زد كه استفراغ خون كند از آن موضع و آن رك صافن باشد يا حجامت
ساق و شيشه بر نهادن نيز سخت نافع است خاصه اكر چيزي بكلو فرو نمي شود و شيشه بر بهره

دوم از مهرهاء کردن بنهند تا ماده را بیرون کشد و کدد دم زدن و چیزی بگلو فرو بردن
گشاده شود چون گشاده شد و شربت بگلو فرو رفت شیشه بردارند و اگر بیازند و خون
بیرون کنند روا باشد و اگر بر دو جانب گردن حجامت کنند روا باشد پس شیشه بی آزدن بر
میان سر و زیر زنخدان و بر کاهل و کتف بر می نهند و اطراف و کفها سخت بمالند و اطراف
بر بندند چنانکه معلوم است و از پس فصد تدبیر شکم فرود آوردن باید کرد بحقنهاء نرم
نسخه حقنه بگیرند بنفشه و بابونه از هر یکی هفت درم سنگ سپستان چهل عدد تخم خطمی ده
درم سبوس گندم یک مشت همه را بپزند چنانکه درست و بپالایند و ده درم شکر قو آلب
و چهار دانگ نمک هندی و دو درم بوره اندروی حل کنند و ده درم روغن بنفشه یا روغن
کنجد با وی بیامیزند و حقنه کنند و اگر تب نباشد اندرین حقنه سه درم قنطوریون باریک
و بیست عدد انجیر بسی اندر پزند و اگر چیزی بر گلو فرو نمی تواند برد خیار شنبر و شیرخشت
اندر آب کشنا یا اندر آب عنب الثعلب حل کنند و بپالایند و بدهند و از پس آنکه شکم فرود
آورده باشند بابونه و اکلیل الملک و بنفشه و سبوس اندر آب بپزند و اطراف او بدان آب
میشویند و می مالند و کشکاب دهند و اندر کشکاب مقداری عدس پوست کنده و درم تخم
خشخاش کوفته پخته باشند و اگر از کشکاب نفرت کند سکنگبین دهند و ضمادی سازند از
چیزهاء خنک و قابض با چیزهاء محلل آمیخته چون لسان الحمل و کشنا و آرد جو و عدس مقشر
و خطمی و بابونه و بنفشه همه را بکوبند و بروغن گل چرب کنند و بگلاب حل کنند و بر قفا و
گرد بر گرد و حوالی گردن و حلقوم نهند و اما تدبیر غرغره بدین گونه باید کرد اگر تن و رگهاء
گردن و زیر زبان ممتلی باشد غرغره بچیزی قابض باید کرد و قابض آماس را فراز هم فشارد و
درد افزاید و باشد نیز که ماده آماس را مددی بدو پیوندد و این پیوستن مدد را ابتازیه
الجراب گویند و قانون غرغره کردن آنست که چیزهاء قابض را چون افشرده پوست جوز تر
با شراب لطیف کننده بیامیزند چون سکنگبین تا قوت قابض را باندرون برساند و اگر درد

عظیم باشد با شرابهاء نرم که درد بنشاند بیامیزند چون شیر تازه گرم کرده و چون شراب
بنفشه و اندرین همه انواع خناق نخست غرغره بچیزی کنند که اندروی قبضی باشد و خون را
باز نشاند چون شراب خرنوب و افشرهٔ غوره و آب عنب الثعلب و مانند آن صفت افشره جوز
بگیرند پوست جوز تر و بکوبند و بفشارند و آب او صافی کنند و هم چند وزن او شکر با وی
بیامیزند و بجوشند و کفک بردارند و بقوام آرند نسخه داروی دیگر بگیرند شب یمانی و
مازو و گلنار از هر یکی پنج درم سنگ کوفته و بیخته و دو انار یکی ترش و یکی شیرین پاره کنند
با پوست و بپزند تا مهرا شود و بدست بمالند و بفشارند و ثفل آنرا از وی دور کنند تا چون
لعوقی شود و داروهاء کوفته و بیخته با وی بیامیزند و بکار دارند و بوقت حاجت بسرکه
یا سکنگبین حل کنند و بدان غرغره کنند نسخه داروی دیگر بگیرند عدس مقشر و گل سرخ خشک
و گلنار و سماق اندر آب بجوشند و بپالایند و بدان غرغره کنند صفت داروی دیگر بگیرند
گل سرخ و صندل سرخ و سپید و فوفل نیم کوفته اندر آب عنب الثعلب یا اندر آب کشنیز تر
بپزند و بپالایند و شراب خرنوب اندروی حل کنند و بدان غرغره کنند نسخه حبی که اندر زیر زبان
دارند خناق را و خناق خونی و صفرائی را سود دارد بگیرند تخم گل و تخم خرفه و نشاسته و طباشیر
و سماق و کثیرا از هر یکی یک درم کافور دانگی همه را بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و حبها
کنند این داروها که یاد کرده آمد روز نخست بکار دارند روز دوم آب کشنیز تر و آب
عنب الثعلب بگیرند و گل سرخ خشک و بیخ سوسن اندروی بجوشند و بپالایند و فلوس
خیار شنبر اندروی حل کنند و بدان غرغره کنند و روز سوم و چهارم که هنگام انتها باشد آب
عنب الثعلب با آب بادیان تر بیامیزند و خیار شنبر اندروی حل کنند گرم سخت و بدان غرغره
کنند و روغن گل با موم مصطگی بیامیزند و پنبه کهن با آب تر کنند و این موم روغن بروی
اندایند و بر گرداگرد حلقوم و گردن بر نهند و اکلیل الملک و بیخ سوسن بجوشانند و بپالایند
و خیار شنبر اندروی حل کنند و بدان غرغره کنند و اگر بدین تدبیرها کار بر نیاید داروی

سرگین سگ سازند صفت آن سگی را ببندند و نان دهند یک روز و تشنه کنند پس
نمک آرند پیش او نهند تا بخورد و شکم او پاک شود و سه روز او را جز استخوان پاک ندهند
تا سرگین او سپید باشد یک جزو ازین سرگین مازو و سعتر از هر یکی یک جزو بکوبند و
بیامیزند و بحلق بیمار اندر دهند یا بپر مرغ بر حنجره و حلق او طلی کنند و اندر نسخت
دیگر سرگین یک جزو و زعفران و گل سرخ از هر یکی یک جزو آورده اند نسخهٔ داروی دیگر
بگیرند مرصافی دو جزو و زعفران یک جزو هر دو را بشراب خر تو بیامیزند و بدان غرغره
کنند تا بتراند از بهر آنکه مر گدازنده است و محلل و بقوت کند و کی منفعت برانیدن
زعفران بدو رساند و بتراند پس اگر ببینند که آماس سخت میشود بشیر تازه و خیار شنبر
اندر وی حل کنند و بدان غرغره کنند و خمیر اندر آب انار ترش و شیرین حل کنند و روغن
بنفشه و خمیر اندر وی حل کنند و مسکه و روغن گاو گداخته و عصارهٔ کرنب با میبختج
گر با انگبین این همه نرم کنند و براننده اند و تخم مرو و تخم کتان بکوبند و با شیر بز غرغره کنند
و پیاز نرگس بکوبند و اندر شیر خر حل کنند و بیخ سوسن و بیخ خطمی اندر شراب مثلث یعنی
شراب جوشیده و بسه یکی باز آورده بپزند و پیاز نرگس بکوبند و بدان حل کنند و بدان
غرغره کنند و داروهاء براننده که اندرین وقت بکار دارند تا سر کنند و ریم بپالایند نطرون
و بوره و انگزد و مر و سرگین خطاف و سرگین خروس و فلفل و جندبیدستر و نوشادر
و عاقرقرحا و هزار اسفند و خردل و شونیز و تخم ترب همه را که بعضی اندر آب شراب
خر تو یا اندر سکنجبین حل کنند و بدان غرغره کنند صفت حبی که اندر دهان دارند تا
سوس چهار درم انگزد نیم درم عصارهٔ برگ کرنب با میبختج بسرشند و حبها کنند و هر گاه
که ببیند که آماس نرم گشت و پخته شد و سر نهی کشاید داروهاء قابض مازو و گلنار و گزمازو
و پوست انار و شب یمانی این همه را بکوبند و اندر دمند و سرگین سگ که یاد کرده آمده است
اندر شیر خر یا اندر شیر بز یا اندر آب خیار شنبر یا اندر آب خمیر یا اندر کشکاب یا اندر طبیخ انجیر

براننده است

براننده است و کشاینده و هر گاه که گشاده شد بروغن گاو و آب گرم آمیخته یا بروغن بنفشه
با آب گرم آمیخته غرغره کنند یا از ابشویید و پاک کنند پس گزمازو و بیخ سوسن از هر یکی یک
جزو بیخ سوسن آسمان گون نیم جزو اندر آب بپزند و بپالایند و بدان غرغره کنند و اگر زرده
خایه نیمبرشت با روغن بادام و اندکی نشاسته و کثیرا در آب گرم بزنند و بدان غرغره کنند صواب
باشد و غذا اندرین وقت سبوس آب باید بروغن بادام و بانید و اگر خناق صفرایی باشد
اول فصد کنند و قانونها که یاد کرده آمد نگاه دارند و بسرکه و گلاب یا سکنجبین یا شراب توت
صرف نا آمیخته یا آب غوره یا آب سماق و گلنار و عصارهٔ گل و شراب کوزکه وصف کرده
آمده است و شراب خشخاش با آب غوره و آب سماق آمیخته غرغره کردن روز نخستین سخت
سودمند باشد و آب کشنیز تر بگیرند و برگ مورد و بلوط اندر وی بجوشانند و بپالایند
و بدان غرغره کنند و عدس و آب ترش و زعرور و اندکی شب یمانی اندر آن بجوشانند و بدان
غرغره کنند نسخهٔ داروئی که بحلق اندر دمند بگیرند گل سرخ و نشاسته و طباشیر و تخم خرفه و گلنار
و شکر طبرزد از هر یکی راست راست همه را بکوبند و اندر دمند صفت داروئی دیگر بگیرند
گل سرخ و گلنار و گزمازو و صندل سفید و سماق و ماميثا و عدس مقشر و زرد چوبه و برگ
سوسن از هر یکی راست راست همه را بکوبند و بپزند و اندر دمند و اگر چیزی بحلق فرو می تواند
برد میان بخیار شنبر در آب عنب الثعلب حل کنند اندر کسنا و بدهند تا طبع نرم کند و اگر
چیزی بحلق فرو نمی تواند برد از بنفشه و سپستان و عناب و نیلوفر و بابونه و سبوس گندم و
خیار شنبر و روغن بنفشه و شکر قوالب حقنه سازند و چون طبع نرم شده باشد کشکاب
دهند یا آب انار شیرین آمیخته و اگر اندر کشکاب عدس پخته باشند صواب باشد و از بیرون
این طلی را اندایند بگیرند گل ارمنی و صندل سپید و فوفل و شیاف ماميثا از هر یکی راست راست
همه را بکوبند و با آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و گلاب و اندکی سرکه تر کنند و طلی کنند و
اگر از آرد جو و لسان الحمل و عنب الثعلب و کشنیز تر و گلاب و روغن گل ضمادی سازند از

بس این طلی که یاد کرده آمده است بکار دارند صواب باشد و روز دوم و سوم غرغره کنند
بچیزی که اندر وی اندکی کشایند که باشد چنانکه اندر علاج خناق خونی یاد کرده آمده است
و چون علت بآخر رسد سبوس کندم اندر آب بجوشانند و بپالایند و خیار شنبر اندر وی
حل کنند و بدان غرغره کنند و اگر خناق بلغمی باشد طبع را با یارج فیقرا و حب قوقایا نرم
کنند یا بحقنهٔ تیز که از شبت و بابونه و اکلیل الملک و انجیر بسی و قیطوریون و تخم حنظل و
بوره و نمک و سبوس کندم و انکبین و روغن خیری یا روغن سوسن ساخته باشند و غرغره
فرمایند بشراب جوی یا بانکبین و اندکی عاقرقرحا اندر سکنکبین عسلی بپزند و بدان سکنکبین
غرغره کنند و ذوالخطاطیف اندر مسحه حل کنند و بدان غرغره کنند نسخه ذوالخطاطیف بگیرند
کرفس و انیسون و نانخواه و فقاح الاذخر و اصل السوس و دارچینی و حماما و زراوند طویل
و شب یمانی و هزار اسفند و مرصافی و سلیخه و زعفران از هر یکی یک اوقیه معجون افرونوما
و تخم کل و کل سرخ خشک از هر یکی دو وقیه قسط و رماد الخطاطیف از هر یکی سه وقیه سنبل
و نشاسته کندم از هر یکی نیم وقیه ما زوی سبز هشت عدد همه را بکوبند و بیزند و بانکبین
بسرشند و بوقت حاجت چندمازوی اندر ماء العسل یا اندر کشکاب یا اندر آبی که اندر وی عدس
و کل سرخ و بیخ سوسن بپخته باشد حل کنند و بدان غرغره کنند و از بیرون نیز طلی کنند بیک درم
چهار بار این نسخت صهار بخت است و نسخت سابور بن سهل لکن اندر نسخت دیگر حماما نیست
صفت معجون افرونوما که اندر ذوالخطاطیف بکار آید بگیرند زعفران و دارچینی از
هر یکی دو درم کل سرخ خشک و حماما و قسط از هر یکی یک درم مر چهار درم بیخ سوسن و کل و ساذج
هندی از هر یکی دو درم سنبل و نیم همه را بکوبند و بشراب انگوری بسرشند و اقراص کنند و
بسیار خشک کنند نسخه ذوالخطاطیف نسخه مسکه بگیرند تخم کرفس و انیسون و نانخواه و
هزار اسفند و دارچینی و مر و زراوند طویل از هر یکی یک اوقیه کل سرخ دو وقیه قسط و رماد
الخطاطیف از هر یکی دو وقیه زعفران یک وقیه نشاسته و سنبل از هر یکی نیم وقیه مازوی سبز ده

عدد همه را بکوبند و بانکبین بسرشند و اگر علت سخت قوی باشد یک مثقال ذوالخطاطیف
و نیم مثقال قثاء الحمار سوده و اندکی سرکین مردم بیامیزند و اندر مسحه حل کنند و بدان غرغره
کنند و چون سرکین مردم بکار خواهند داشت نخست یک کس را حب الصبر و مصطکی
بباید داد تا شکم براند پس او را نان ارزنین و کاورسین و برنجین و بلوطی باید داد تا طبع او
خشک شود و سرکین خشک که از وی جدا شود بکار داشتن و سرکین سگ که یاد کرده آمده است
با عاقرقرحا بسایند و با انکبین بیامیزند و زنده ون دهان و سر حلق طلی کنند و اگر فصد و حجامت
و حقنه کرده شود و رگ زیر زبان زده و محجمه بر نهادن بر قفا و زیر زنخدان و صعبی علت
کمتر نشود زهرهٔ گاو نر را و عصارهٔ قثاء الحمار و قنطوریون باریک و رماد الخطاطیف بگیرند
و بسرکه تر کنند و بر حلق طلی کنند از بیرون و ذوالخطاطیف بدهند و اگر سرکین سگ و سرکین
مردم و سرکین خطاطیف از بیرون طلی کنند صواب باشد و اگر کار ضرورت رسد عسل
بلادر طلی کنند تا حلق ریش کرده و این دارو بحلق اندر دمند بگیرند نوشادر و خردل و عاقرقرحا
و انگوزه و نطرون و فلفل و بورنه همه را بکوبند و اندر دمند یا اندر ماء العسل حل کنند و
بدان غرغره کنند چون بدین علاجها کشاده شود و درستی بدید آید شیر تازه با روغن کل بیامیزند
و بدان غرغره کنند و از بیرون ضمادی که از بابونه و شبت و اکلیل الملک و زعفران ساخته
باشند با روغن نرگس یا روغن ناردین بر نهند و چون علت بآخر رسید موم را با روغن
کل بیامیزند و طلی کنند از بیرون و اگر خناق سودایی باشد طبع را با یارج فیقرا و مطبوخ
افتیمون نرم کنند یا بحقنهٔ تیز و غرغره بر کلاب گرم و ماء العسل و مسحه کنند و آبی که اندر وی
اکلیل الملک و تخم کتان و بابونه و حلبه جوشیده باشد و بشیر تازه غرغره نیکست و ذوالخطاطیف
و دواء الحرمل اندر ماء العسل حل کردن و بدان غرغره کردن و از حلبه و تخم کتان و شبت و بابونه
و برگ کرنب و تخم او و مرزنگوش همه را بکوبند و بپزند و بروغن نرگس و بیه بط کداخته ضمادی
کنند و از بیرون نهند صفت دواء الحرمل بگیرند هزار اسفند و تخم ترب و انگژد و مر و بورهٔ

ارمنی و نوشادر از هر یکی راست راست بکوبند و بیزند و اندر ماء العسل حل کنند و غرغره کنند
و حل ناکرده بحلق اندر دمند و اگر سبب خناق از جای بیرون آمدن مهرهٔ گردن باشد بفصد
و حقنه علاج باید کرد و اگر مانعی داشته باشد حیلت بجای بردن مهرهٔ گردن بانگشت کند و ا
گر بآلتی که آنرا سازند و آن آلتی باشد از آهن برسان زبانهٔ لگام نیز که بحلق فرو کنند و مهره را
برافرازند تا بجای باز آید و داروهاء قابض از بیرون بر نهند تا آنرا نگاه دارد و اولیتر آن باشد
که آلت و انگشت بدان نبرند چه اگر آماسی باشد از انگشت و آلت رنجور تر شود و بدارو بگمارند
و حکایت کنند که زنی قابله کودکی را که این علت را افتاده بود بپوست پارهٔ که بقیر اندوده
بودند علاج کرد نیک شد و آن چنان بود که پوست پاره با آفتاب افکند تا نرم شد و قیر بگداخت و
آنرا بر گردن کودک نهاد و بگذاشت تا بروی خشک شد و مهره را بر کشید و بجای باز آورد و داروها
دیگر که بدین کار شاید داروهاء قابض باشد چون مازو و ناربوست و قرط و مورد و سریش کفشگران
و سریشم کمان گران سریشم بگدازند و داروها بدان بسرشند و بر خرقه طلی کنند و بران موضع نهند
تا خشک شود و مهره را بر دارد و بجای باز آید باذن الله تعالی اگر چهار روز بگذرد و دست و پای
بیمار خدر نشود و حس او باطل نشود امید خلاص باشد لکن گردن کوژ بماند و از چپ و راست
نگریدن بروی دشوار باشد و از پس چهار روز بفصد و حقنه و غرغره بشراب خرتوت و آب سماق
و افشرهٔ گوز و رب غوره مشغول باید بود و آنرا که پسندکه بدین تدبیرها و علاجها بهتری پدید
نمی آید و هلاک خواهد شد امید خلاص او آنست که حلق او بشکافند رباطی که در میان دو قصبهٔ
حلق است برابر شکاف پوست بشکافند تا دم زنند چون از تدبیر مهره و تدبیر آماس فارغ شوند باز
بدوزند چنانکه آسیبی بغضروف و غشا نرسد و اگر دانند که اندر رباطها نیز آماس است این علاج
هم نشاید کرد باب دوم از جزو دوم از گفتار ششم اندر بثرها که زندرون
حلق پدید آید حلق این گشادگی را گویند که پیش گردن است و مری که مجری طعام و شراب است
و قصبهٔ شش که مجری دم زدن است اندر وی نهاده است و اندرین هر دو مجری بثرها گرم و سود آینده

برآید

برآید و از آن الم باشد علامتها آنچه بر فم مری برآید گذشتن طعام وی را الم نماید خاصه
اگر طعام درشت یا ترش یا تیز خورده شود و آنچه بر حلق و حنجره برآید آنکه طعام الم
نیابد لکن از سخن گفتن و از دود و گرد الم یابد و از بکرهد علاج علاج هر دو آنست که
نخست رگ باسلیق بزنند یا اکحل و طبع را نرم کنند بآب میوها و خیارشنبر و بامداد
کشکاب دهند نیم گرم با شکر و روغن بنفشه یا روغن گل و شبانگاه لعاب اسبغول نیم گرم
با شکر و طعام چیزها که آشامیدنی باشد و از طعامهاء خشک و ترش و تیز و شور پرهیز
کند تا زودتر پخته شود و اگر بر آنیدن حاجت آید علاج بر آنیدن خناق کند و چون پخته شد
و ریم بیرون آید آنچه اندر علاج خناق که گشاده شود یاد کرده آمد بکار دارند و باخر
اندکی سرکه با آب بخورند و غرغره کنند تا آن موضع را بشوید و پاک کند و اگر از ترشی سرکه
المی رسد روغن گل یا لعاب تخم کتان بخورند و بدان غرغره کنند و اگر بثره بزرگ باشد و دیر
ماند و گوشت حلق را میخورد هر ساعت اندکی موم روغن اندر دهان گیرد و فرو می نشاند
و همچنین بهر ساعت اندکی مرهم کافوری با زردهٔ خایهٔ مرغ بیامیزند و اندر دهان میدارند
تا بگدازد و فرو می برد تا اندر وی می نشاند و بثرهٔ حلق دشوارتر باشد از بهر آنکه حلق عضو و
و غشا هر گاه که حس آن یافته شود که اندر وی المی است زود بعلاج آن مشغول باید شد و
فصد و اسهال و شربتها که یاد کرده آمد بکار داشتن و علاج آن بغرغره باید کرد و از علاج
خناق پرهیز باید کرد و حب السعال که از شیشه و کثیرا و رب السوس و تخم خیار و خیار باد
رنگ و نشاسته کرده باشند و بلعاب اسبغول سرشته اندر دهان داشتن باب
سوم اندر علاج طعام که اندر گلو ماند چیزی که بحلق اندر ماند اگر نرم باشد چون نان
و گوشت و استخوانی که لغزنده باشد دست بر گردن و میان دو کتف می باید زد تا فرو رود
یا آنرا اگر فرود نرود تدبیر قی کردن باید کرد چنانکه ممکن شود و اگر چیزی درشت باشد
چون خار ماهی و استخوان درشت و غیر آن بنگرند اگر آن چیز را همی تواند دید جهد کنند تا

اثر ابا نبی یا غیر آن دیگر آلتی بر آورند و اگر فرو شده باشد پر فی کنند بالعابها و حسوهاء
نرم دهند تا آن را نیز فرو لغزانند و اگر متعلق در آن موضع بماند و نه فرو شود و نه بر آید هر
روز یک درم تخم سپندان که بتازی الحرف گویند کوفته با آب گرم بدهند این تدبیری است
که آزموده است و چیزها را که چنین در حلق مانده است بر آورده است و اولیتر آنکه قی
از پس آن کنند که معده از طعام آشامیدنی پر کرده باشند و انجیر سکری اندر میبختج بپزند و
بدان غرغره کنند آن چیزها را از موضع خویش بجنبانند و اگر انجیری خشک اندر رشته بندند
و آن انجیر نیم خائیده کنند و فرو برند و بس رشته را برکشند اثر بجنبانند و بر آرند و از بیرون
ضمادهاء نرم کننده بر نهند تا آن موضع نرم کند و خار و غیر آن از موضع خویش جدا کند و
ضمادی که آرد جو و آب نیم گرم و روغن زیت سازند موافق باشد انشاء الله تعالی

باب [illegible] چهارم از جزو دوم از گفتار ششم اندر دیوچه که بحلق اندر آویزد

و این دیوچه را بتازی العلق گویند بسیار آبها باشد که اندروی دیوچه خرد است و مردم
بغافل از آن آب بخورند و دیوچه بکام و دهان و حلق اندر آویزد و باشد که دورتر فرو شود و
باشد که بمعده رسد و بسیار باشد که روز نخست خوردن او پدید نیاید تا خون بسیار بخورد
و آنچه دورتر فرو رفته باشد علامت وی آنست که تاسه و غمی عظیم اندر آن کس پدید آید و
گاه باشد که خون رقیق بر اندازد پی آنکه او را علتی باشد علاج آنرا که بتوان دید به منقاش
برچینند چنانکه سر و گردن او بگیرند آن آلت از بهر برداشتن دیوچه سخت شایسته است
و اگر پیش از آنکه او را برخواهند داشت نخست بسرکه و نمک یا بسرکه و انگژد مضمضه فرمایند
و غرغره تا سست شود صواب بود و اگر بجنبی دورتر فرو رفته باشد و نتوان دید آنرا
جز بغرغره علاج نتوان کرد و سرکه و نمک و سرکه و انگژد داروی نیکست صفت داروی
دیگر بگیرند خربق [illegible] و بوره دو جزو بکوبند و اندر سرکه حل کنند و شونیز بکوبند و اندر
سرکه حل کنند نسخه داروی دیگر افسنتین یک جزو شونیز دو جزو بکوبند و بسرکه حل کنند

صفت داروی دیگر بگیرند سیر و سنج و ترمس و حنظل و سرخس بسرکه اندر بپزند و بپالایند
و غرغره کنند نسخه داروی دیگر بگیرند بوره سه درم سیر دو درم بکوبند و اندر مقدار دو وقیه
سرکه حل کنند و بدان غرغره کنند و عصاره برگ درختی که بتازی الغرب گویند اندر این باب
منفعتی تمام دارد و این درخت را بعضی اهل خراسان بده گویند و بوره که اندر نان کنند
از این درخت خیزد و اگر بمعده فرو رفته باشد بگیرند سنج و فیسوم و افسنتین و شونیز و ترمس
و قسط و مغز بوبک کابلی و سرخس از هر یکی دو درم سنگ سمه را اندر سرکه ممزوج بپزند و بپالایند
و بدهند تا بخورد و طعام او سیر و پیاز و پودنه و خردل و کرنب باشد و آنرا که قی آسان باشد
از این نوع طعامها دهند و قی فرمایند و داروی قی دهند و آنرا که قی دشوار باشد مسهل دهند
چنانکه یاد کرده آمده است و اگر دیوچه از گلو بجانب بینی بر آمده باشد شونیز و عصاره قثاء الحمار
و خربق اندر سرکه بپزند و بر بینی اندر چکانند و تا بدان استنشاق کنند یعنی آنرا بر بینی برکشند
و داروهاء دیگر که وصف کرده آمده است از بهر غرغره بدین جای بکار دارند و تدبیرهاء
دیگر که از نوع حیلت است یکی آنست که سیر بسرکه پرورده یا بو نیز پرورده مقداری بخورند و اندر
گرمابه گرم شوند و بسیار بنشینند و اندر آن گرما صبر کنند و هر ساعت آب سرد کرده ببرف
و یخ اندکی اندر دهان می گیرند و میدارند و باز از دهان می ریزند تا بدین حیلت از بهر جستن
آب سرد آن موضع را بگذارد و ببالا بر آید و لکن اندر گرما چندان صبر باید کرد تا هم
غشی باشد یا از گرما بگریزد و ببالا بر آید و اگر همچنین سیر بخورد و اندر آفتاب بنشیند و
دهان باز کند و کوزه آب سرد بر لب دهان نهاده میدارد تا از گرما بگریزد و بطلب آب
سرد ببالا بر آید تدبیری صواب باشد و اگر طحلب اندر دهان گیرد یا بر لب نهد تا سوی
آن بر آید سخت صواب باشد تمام شد گفتار ششم از کتاب ششم از ذخیره خوارزمشاهی بحمد الله
و حسن توفیقه و صلواته علی نبیه المصطفی و آله بسم الله الرحمن الرحیم

گفتار هفتم از کتاب ششم اندر یاد کردن بیماریها انتهاء دم زدن و اسباب و

علامات وعلاج آن باب ٧ نخستین اندر شناختن احوال دم زدن واسباب
وتغییر آن آلتهاء دم زدن حنجره است وقصبهٔ شش وحجاب سینه وعضلهاء سینه و
رگها وشریانها که اندرین اندامهاست ودم زدن بدو حرکت ودو سکون تمام شود که اندر
میان این دو حرکت افتد همچون نبض چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آمد لکن حرکت
دم زدن حرکتی است که اختیار مردم را اندروی بهره است یعنی اگر مردم خواهد که دم
زدن خویش بگرداند ودراز تر یا کوتاه تر یا دیر تر کند تواند وحرکت نبض حرکت طبیعی محض است
ومردم آن تصرف که اندر دم زدن کند اندر نبض نتواند کردن ومنفعت دم زدن و منفعت
نبض یکی است واندر باب دوم از گفتار سوم از کتاب یکم یاد کرده آمده است ودم زدن
معتدل طبیعی که مردم را اندران هیچ قصدی وتصرفی نباشد چون دم زدن در خواب و
در حال غشی بحرکت حجاب تمام شود وانچه قصدی وتصرفی با وی باشد عضلهاء سینه
اندران یاری دهند چنانکه اندر نبض عظیم وصغیر وسریع وبطی وطویل وقصیر ومتفاوت
وغیر آن باشد اندر دم زدن نیز همچنان باشد واما چگونگی دم زدن چنان باشد که چون نسیم
هوای بیرونی بحلقوم فرو رود شش فراخ باز شود باندازهٔ بزرگ خویش نه باندازهٔ فراخی
جای ما هوا را اندرون جای باشد وسینه از ان سبب با وی یار شود تا جای شش تنگ
نباشد وکار بیشتر وتمام تر اندر دم زدن کار شش است وعضلهاء سینه یاری دهند
ومبدأ حرکت دم زدن از سوی زندرون حجاب است واز سوی بیرون حلقوم وسبب
تغییر دم زدن از حال طبیعی آفتی باشد که اندر شش وسینه افتد وآفت این هر دو از جای
دو بیرون نباشد یا خاصه اندرین دو اندام افتد یا بهمبازی اندامی دیگر افتد وآنچه
خاصه سینه وشش را افتد چهار گونه باشد یکی سوء المزاج یعنی تباهی مزاج دوم آماس
سوم سده چهارم تفرق الاتصال اما سوء المزاج یا ساده باشد یا با ماده وساده چنان باشد
که مزاج سینه وشش گرمتر از ان شود که باید یا سردتر یا خشک تر یا تر تر بی آنکه ماده اندروی

کیا

گراید وگاه باشد که سوء المزاج تر بدان حد رسد که تشنج امتلائی تولد کند یا اندر عضلهاء حنجره
وحلقوم یا عضلهاء پهلو وسینه واندر عشاها ورباطها این اندامها استرخای بدید آید وگاه
باشد که سوء المزاج تر بدان حد رسد که تشنج خشک تولد کند ودم زدن دشوار گردد ومزاج دل
سردتر است وبقیاس با قصبهاء حلقوم که اندروی پراکنده است وبقیاس با فعل وگوهر خویش
گرم است از بهر آنکه فعل او حرکت بر دوام است وغذاء او از دل بدو رسد چنانکه اندر کتاب
نخستین اندر تشریح شریان وریه یاد کرده آمده است ومزاج سینه اندر سردی وگرمی
معتدل است لکن گروهی طبیبان با گروهی خلاف گفتند مزاج او سرد است از بهر آنکه ترکیب
او استخوان وعشا وپی وغضروف است وگروهی دیگر گفتند گرم است از بهر آنکه دل که
معدن حرارت است ومبدأ شریانهاست اندر میان اوست واندروی گوشت عضلها
بسیار است ومبدأ شریانها است وحقیقت آنست که هرگاه که حرارت گوشت عضلها
وحرارت دل را که اندر میان اوست با سردی استخوان وپی وعشا وغضروف که اندروی
بسیار است برابر کنی مزاجی معتدل بدید آید ولختی میل بخشکی دارد از بهر آنکه استخوان
وپی وعشا وغضروف اندروی بسیار است واما شش نیز گرم باشد وسرد باشد وسده گرفته
شدن مجریها باشد وسبب سدهٔ شش وسینه گرد آمدن خلطی باشد اندر قصبهاء شش
واندر گشادگی سینه وآن خلط یا بلغم باشد یا ریم یا خون وتفرق الاتصال آن باشد که اندر
شش یا اندر سینه ریشی تولد کند یا رگی بگسلد یا بشکافد یا از بیرون جراحتی رسد ازین
چهار نوع که یاد کرده آمد هر کدام که پدید آید دم زدن دشوار گردد وهر آفتی که خاصه سینه
وشش را باشد بی سرفه نباشد اگرچه بی ماده باشد از بهر آنکه شش بر سبیل دفع موذی حرکت
کند ودفع او بسرفه باشد وآفتها که بهمبازی اندامی دیگر افتد یا بهمبازی دماغ باشد یا
بهمبازی نخاع یا بهمبازی دل یا بهمبازی دیگر احشا چون معده وجگر ورحم وغیر آن یا بهمبازی
همه تن اما آنچه بهمبازی دماغ باشد اندر صرع وسکته باشد وآنچه بهمبازی نخاع افتد اندر استرخای

وتشنج باشد از بهر آنکه عضلهاء حجاب بیشتر از جفت چهارم است از عصبهای که از نخاع می
آید و باقی از جفت پنجم و ششم و آنچه بهمبازی دل افتد چنان باشد که اندر دل نوعی از انواع سوء
المزاج یا آفتی دیگر پدید آید لکن سوء المزاج دل ممکن است که علاج پذیرد و زایل شود و اما
دیگر چون اماس و تفرق الاتصال دل علاج پذیر نیست و دم زدن زود باطل گردد و مردم
زود هلاک شود و آنچه بهمبازی احشاء دیگر افتد هم بسبب سوء المزاج و بسبب انواع آماس
و تفرق الاتصال افتد لکن آماس احشای علاج پذیرد و مهلت علاج کردن دهد و تغیر دم زدن
باندازه آفت باشد و آنچه بهمبازی همه تن باشد اندر حال تب گرفتن باشد و گاه باشد که بسبب
سستی عضلهاء سینه دم زدن بگردد و این کسانی را باشد که بیماری دراز آهنگ کشیده
باشند و از آن بیماری بهتر شده و قوت باز نایافته باب دوم از گفتار هفتم اندر
آنکه هر دم زدن که از حال طبیعی بگردد چگونه باشد اندر کتاب دوم یاد کرده آمده است
که سببها دم زدن سه است فاعل و آلت و حاجت فاعل قوت حیوانی است و آلت حجره ایست
و حلق و شش و حجاب عضلها سینه و عضلها که اندر میان پهلوها سینه باشد و حاجت
اندر کشیدن نسیم هواء تازه است و بیرون کردن هوای گرم دودناک شده هر گاه که این سببها
هر سه بر حال طبیعی باشد نفس معتدل باشد و طبیعی باشد و هر گاه که یک سبب یا دو سبب از
حال طبیعی بگردد یا عظیم یا صغیر شود یا شدید یا شاهق یا طویل یا قصیر یا سریع یا بطی یا متواتر
یا بارد یا مختلف یا متضاعف یا بعسر یا ضیق یا متین یا منخری النفس العظیم دم زدن عظیم
چنان باشد که سینه و شش فراخ میشود تا هوای بسیار اندر کشد و سبب این سه چیز باشد
یکی تمامی قوت دوم فرمان برداری آلت سوم بسیاری حاجت و هر گاه که حاجت بیرون کردن
هوای دودناک بیشتر بود و حرکت انقباض قوی تر بود و هر گاه که حاجت باندر آوردن هوای
تازه بیشتر بود حرکت انبساط قوی تر باشد و هر گاه که اتفاق افتد که حرکت انبساط ضعیف و
حرکت انقباض قوی بود باید دانست که حرارت غریزی ضعیف است و حرارت غریبه قوی

النفس الصغیر

النفس الصغیر دم زدن صغیر ضد عظیم و اسباب ضد اسباب آن گاه باشد که بسبب المی
و آفتی آلتها تمام زدن حرکت تمام نتواند کرد و دم زدن بدان سبب صغیر شود و گاه اندر
میانه بسبب حاجت قوی با دردی کوشد و دمی عظیم بزند و گاه باشد که نفس تنگ باشد و
با تنگی صغیر شود و هر گاه که دم زدن صغیر و متفاوت گردد باید دانست که حرارت غریزی
باطل شد و اگر با صغیری متفاوت شود اندر آلتها دردی باشد النفس الشدید دم زدن
سخت دم زدنی باشد عظیم و قوت حیوانی تکلف میکند تا هوای دودناک شده را بسیار تر
بیرون کند و نسیم هوای تازه بسیارتر اندر کشد بدین سبب دم زدن سخت آید و نشان
آن باشد که حاجت بسیار است و قوت بر جای است و اندر آلتها آفتی نیست النفس الشاهق
آنرا پارسی دم زدن بلند گویند و نوعی است از دم زدن عظیم و یا عظیمی سریع و شدید باشد
و اندرین دم زدن حرکت نیمه فروسوین باشد از سینه بی حرکت حجاب و بی حرکت عضلها
نیمه فروسوین از سینه و سبب بسیاری حاجت باشد و این نوع اندر تبها و بای بیشتر افتد
النفس الطویل دم زدن دراز چنان باشد که مدت حرکت انبساط درازتر باشد تا هوای
بیرونی بیشتر اندر تواند کشید و هر گاه باشد که بسبب تنگی نفس یا بسبب دردی اندر کشیدن
هوا دشوار گردد و بدان سبب دم زدن دشوار شود اندر درازی مدت نسیم هوای باندازه
حاجت اندر کشیده آید النفس القصیر این برخلاف طویل باشد و هر گاه که دم زدن قصیر
متواتر باشد باید دانست که اندر آلتها آفتی است و اگر متفاوت شود باید دانست که حرارت
غریزی باطل شد النفس السریع دم زدن زود از زود چنان باشد که حرکتهاء انقباض و
انبساط کوتاه شود بی آنکه از در گرفتن هوای بیرونی و بیرون کردن هوای اندرونی تقصیر
باشد و سبب بسیاری حاجت باشد از بهر آنکه طبیعت می شتابد تا هوای دخانی را زود
تر بیرون کند و هوای تازه زودتر باز آرد و بسبب این اسباب اندر سرعت کوشد اندر عظمی
نکوشد و گاه باشد که بسبب المی و آفتی که اندر آلتها دم زدن باشد یا بسبب ضعیفی که اندر قوت

باشد از عظیمی بسرعت باز آید و هر گاه که اندر نفس سریع حرکت انبساط قوی تر باشد حاجت
به هوای تازه اندر آوردن بیشتر باشد و هر گاه که حرکت انقباض قوی تر باشد حاجت بیرون
کردن هوای دود ناک بیشتر باشد النفس البطیء دم زدن دیر ضد سریع باشد و اسباب او
ضد اسباب آن و گاه باشد که بسبب درد نفس بطی شود النفس المتواتر این دم زدن چنان
باشد که مدت در میان دم زدنها کوتاه باشد و سبب آن بسیاری حاجت باشد و این از بهر
آن باشد که حاجت بعظیمی و سریعی کفایت نمیشود و طبیعت بدان سبب حرکتهاء دمادم
کند و گاه باشد که سبب تواتر آفتی باشد اندر آلتها که از عظیمی باز دارد و طبیعت بدان سبب
بتواتر باز کرد و بقراط میکوید که از دم زدن متواتر شش خشک شود و التهاء دم زدن مانده
کرد النفس البارد دم زدن سرد نشان سرد کشتن دل و باطل شدن حرارت غریزی است
خاصه اکر دم زدن نم ناک باشد نشان تحلیل غریزی باشد النفس المختلف نفس مختلف همچون
اختلاف نبض باشد و اسباب این همچون اسباب آن النفس المتضاعف این از جمله دم زدن
مختلف باشد و مضاعف از بهر آن کویند که حرکت انبساط با حرکت انقباض بدو حرکت تمام
شود همچون دم زدن کودکان اندر میانه کریستن و سبب این بسیاری حاجت باشد از بهر آنکه
آن قدر هوای تازه که بیک حرکت اندر آید بسنده نباشد و از امدادی باید و اندر آلتها آفتی
باشد و چندان هوا که بدان حاجت باشد بیکبار اندر نتواند کشیدن بدان ماند که اندر میانه
آسایش می جوید تا چندان هوای تازه که بآن حاجت است اندر تواند کشید و این نوع بیشتری
خداوند آماس جکر و سپرز و خداوندان تشنج را باشد و اندر بیماریهاء حاره علامتهاء بد
باشد النفس المنخری المنخر بتازی سوراخ بینی را کویند و این دم زدنی باشد که کنارهٔ بینی را
بجنباند و نشان ضعیفی قوت باشد یا نشان تنکی کذرهاء دم زدن بسبب خناق یا بسبب خلطی که
اندر کذرهاء افتاده باشد النفس المنتن بتازی المنتن چیزی کنده را کویند و فرق میان کنده
و میان آن که کسی را بوی دهان ناخوش باشد انست که کنده نفس کنده در حال حرکت انقباض آید

ونشان

ونشان آن باشد که در سینه عفونتی است و آنرا که بوی دهان ناخوش باشد پیوسته بوی ناخوش
دهد النفس العسر و الضیق این چنان باشد که التهاء دم زدن اندر هوای تصرف بدشواری
تواند کرد و بدان ماند که در هوا اندک است و آنرا که کذرها کرفته و تنک باشد بسبب دشواری
دم زدن المی باشد اندر آلتها و بیشتری چنان باشد که خلطی غلیظ اندر کذرهاء افتاده باشد و هوا
بدو باز مانده و گاه باشد که سبب عسری دم زدن خوردن داروی مسهل باشد یا بکار داشتن
حقنه تیز که خلط را بجنباند و استفراغ نکند و همچنین گاه باشد که اندر ذات الجنب فصد کرده
شود و خون چندانکه بیرون باید کرد بیرون کرده نشود و اندر تن بجنبد و بشورد و دم زدن
دشوار کردد و نوعی دیگر هست از انواع دم زدن هاء ناطبیعی آنرا تقلص الحجاب کویند ابو الحسین
بن یحیی اندر کتاب معالجات آورده است و میکوید که هیچ کس از طبیبان جز از جالینوس این را یاد
نکرده است و سبب این نوع سوء المزاج خشک باشد و از افراط کرمی و خشکی غشای که زیر دندهاست
سینه و پهلوهای سینه پوشیده است تقلص کند یعنی بهم باز آید و بسوی بالا بر کشیده شود
از بهر آنکه تقلص غشاها و عصبها همه بجانب مبداء باشد و مبداء این غشا از سوی بالاست
و علامت این نوع آنست که خداوند این علت را تبی لازم باشد و همه حرکتها بروی دشوار باشد
و زبان از دهان بیرون نتوان کرد و چشم بیرون خاسته باشد و نتواند سر فید و اکر بسر فید بیهوش
کردد و نفس اندر حلق او کیرد و ممکن کردد که عقل شوریده کردد و سخن بهیشانه کویند و سبب آن
مشارکت غشای سینه باشد با غشاء دماغی و نبض صلب باشد علاج تدبیر آن باید کرد که تری
بار آرند و هر بامداد کشکاب باید داد که کدوی تر و آب خربزهٔ هندو اندر وی پخته و با شراب
بنفشه آمیخته و روغن بادام یا روغن بنفشه یا روغن مغز کدو بر چکانند و اندکی شکر بر افکنند
بر سینه و پهلوهای سینه ضمادها بر نهادن از بنفشه تر و مغز کدوی تر و لعاب اسبغول
و آب خربزهٔ هندی و اکر بنفشه بکوبند و با موم روغن بسرشند و طلی کنند سخت نیک باشد
و اکر تب کشاده تر شود بنفشه و خطمی و نیلوفر بپزند و اندر آبزن کنند و ورا اندر آن نشانند

وخربزهٔ هندو و آب او و آب کدوی بخته با آب انار شیرین و با جلاب و با روغن بادام ولعاب
اسبغول با جلاب وخایهٔ مرغ نیم برشت و آب اسفاناج با کدو وماش مقشر بخته با روغن بادام
میدهند وهر نوعی را از انواع دم زدن هاء ناطبیعی که سبب آن غایت حرارت وبسیاری
حاجت باشد علاج هم ازین نوع باید کرد و هوای خانه وخفتن کاه خوش وخنک تر باید و آب نشت
وانواع دیکر را که سبب سردی وتری وخلطی غلیظ یا رقیق باشد علاج ضیق النفس باید کرد و بجای
اندرو جایکاه هش باید کرده آید وخداوند مزاج سرد را بابتدا شیر تازه سود دارد واکر ماده
بادناک باشد بابتدا آب بادیان سود دارد واکر سبب ضعیفی عضلهاء سینه باشد روغن
نرکس و روغن خیری و روغن بان و روغن یاسمین همی باید مالید و آنرا که ماده اندر عصبها
افتاده باشد بکیرند سنج وسداب وافسنتین از هر یکی جزوی مغز بادام طلخ وفانیدان
هر یکی دو جزو همه را بکوبند وبسرشند و حبها کنند چند نخودی هر بامدادی چهار حب کر شش
حب بخورند واز پس آن سکنکبین عنصلی خورند صفت حبی دیکر بکیرند جند بید ستر و
شیخ از هر یکی یک جزو وافسنتین رومی وزیره کرمانی از هر یکی نیم جزو بباید یک حب کن
کنند وهر بامداد سه حب بخورند و سکنکبین عنصل از پس آن بخورند ولعوق کرنب موافق
باشد باب سوم از کفتار هفتم اندر ربو وضیق النفس وتنفس انتصاب
ربو بیماریست که مردم اسوده دم نتواند زد مکر بشتاب چون دم زدن کسی که دویده باشد
ودم زدن که بشتاب باشد انرا تازی متواتر کویند وسبب آن کرفتکی منفذ هوا باشد واین
بیماری اکر جوانرا افتد واکر پیر را اعسر باشد و از آن پیر عسرتر باشد وزایل نشود از بهر انکه
مادهٔ علت اندر سینهٔ پیران بحرارت ایشان بخته نشود وبقوت ایشان از قعر شش بر کنده
و بر انداخته نشود و بهر کاه که خداوند این علت تنقیه باز خسبد رنج وتنکی زیادت کردد
وسبب عسری این علت انست که ماده اندر شش افتد واز سه حال بیرون نباشد یا سخت بسیار
باشد یا غلیظ ولزج باشد یا رقیق باشد واکر بسیار باشد هم از غلیظی و رقیقی بیرون نشود

وانجه

وانچه غلیظ ولزج باشد بر اسانی از جای کسسته نشود وانچه رقیق باشد از بهر انکه آلت
قوت دافعه اندر بیرون آوردن ماده از شش هوای دم زدن است که با قوت سرفه بیرون
شود واکر ماده رقیق باشد زود بزود از قوت سرفه جدا نشود وهوا بیرون آید وماده انجا
بماند وچون حال ماده غلیظ ورقیق اینست اکر با غلیظی یا رقیقی بسیار باشد بی شک بیماری عسرتر
باشد وضیق النفس یعنی تنکی نفس ودم زدن بیماریست که کذرهاء دم زدن کرفته وتنک
شده باشد وهوا که بدم زدن اندر آید کذر نیابد مکر اندک اندک وبدشواری در آید واسباب
ضیق النفس بیرون انکه در اصل آفرینش افتاده باشد نه نوع است وانچه در اصل آفرینش
افتد یکی است وآن آنست که سینه در اصل آفرینش تنک باشد والتهاء دم زدن را جای حرکت
انبساط فراخ نباشد واما اسباب نه کانه نخستین آنست که اندر شش واندر قصبها ورکها
وشریانها او خلطی باشد رقیق یا غلیظ دوم انکه اندر بعض احشا چون معده وجکر وغیر آن
آماسی باشد وبدان سبب حرکت انبساط را جای تنک باشد چهارم انکه ماده بسیار اندر فضای
سینه بخته باشد چنانکه اندر استسقا افتد پنجم انکه دخانی اندر شش بسیار باشد وحرکت
انقباض از بهر بیرون کردن آن متواتر کردد وبسبب غلیظی وبسیاری بخار دم زدن تنک
ودشوار باشد ششم انکه بادی سطبر اندر سینه ومجریهاء دم زدن مانده باشد هفتم انکه
خشکی غالب شود وبدان سبب تخلخل شش فراهم آید واندر حرکت انبساط فرمان برداری نکند
هشتم انکه سرما بالتهاء دم زدن رسد از بادی سرد یا از خوردن طعامی وشرابی وداروئی
سرد نهم انکه در بیماریهاء کرم بنزدیکی بحران بدید آید وعلامت آن باشد که ماده تنها روی
ببالا می نهند وهمچنین اندر بیماریها وآماسهاء احشا هر کاه که ماده بجانب بالا میل کند
نفس تنک شود اکر خاستها وعقل بسلامت باشد ماده پیش کوش آید وانجا آماس کند واکر
عقل شوریده شود وخاستها با افت شود آماس اندر دماغ افتد وسرسام کرم کند ونفس
انتصاب نوعی صعب تر است از ربو وضیق النفس وخداوند این علت هیچ بپهلو بر زمین

شش اما سبب ان باشد سوم انکه

نتواند نهادن و ناروا است نشستن و بر پای ایستاده نباشد دم نتواند زد و باید دانست که
همه بیماریها که اندامهای یکسان را و اندامهای مرکب را افتد شش را نیز افتد خاصه بیماریهای
سده و بیماریهای او بیشتر اندر فصل خریف و زمستان باشد و هر گاه که اندر فصل خریف
بارانها بسیار آید و تابستان خشک یا شمالی بوده باشد اندر زمستان بیماریهای شش بسیار افتد
و در جمله هوای سرد شش را زیان دارد الا کسی را که در هوای گرم مقام بسیار کرده باشد و رنج
گرما یافته و بسیار باشد که علت ربو ذات الریه گردد و بیماریهای شش نیز بسیار باشد که به بیماری
دیگر باز گردد چنانکه سوء المزاج سرد یا گرم که اندر جگر افتد با استسقا انجامد علامتها بسیار
باشد که مزاج شش در اصل گرمتر از طبیعی باشد یا سردتر یا ترتر یا خشکتر و بسیار باشد
که مزاج اصلی باشد لکن بسببی از اسباب بگردد و مزاج عارضی پدید آید یا گرمتر از آن شود
که بوده باشد یا سردتر یا ترتر یا خشکتر و فرق میان مزاج اصلی و عارضی آنست که علامت مزاج
اصلی همچون مزاج طبیعی باشد یعنی همیشه ظاهر باشد و علامت مزاج عارضی در حال تغیر مزاج
پدید آید جز ترکیب سینه و فراخی و تنگی آن ممکن نیست که از صفت آفرینش بگردد اما خداوند
مزاج گرم را سینه فراخ و آواز قوی و دم زدن عظیم باشد و از هوای سرد هیچ مضرت نکند
بلکه راحت یابد و گاه باشد که تشنه شود باد خنک تشنگی او را بنشاند بی آنکه بسیار آب خورد
و گاه باشد که بسبب غلبهٔ گرمی بسرفه و خداوند مزاج سرد را سینه تنگ و آواز کوچک و باریک
و دم زدن صغیر باشد و هوای سرد و آب سرد وی را زیان دارد و اندر سینهٔ او بلغم بسیار تولد کند
و علت ربو و سرفه بسیار افتد و خداوند مزاج تر را آواز نرم و گرفته و دم زدن با خرخره
باشد و آواز بلند نتواند کرد اگر چه قوت او ضعیف نباشد و سینهٔ او از تری ممتلی باشد و بلک چشم
او چون آماسیده باشد و این را بتازی بهج گویند و گوشت رخسار او نرم و آویخته باشد و
این را بتازی ترهل گویند و خداوند مزاج خشک را آواز درشت باشد همچون آواز کلنگ
و اندر سینهٔ او هیچ تری نباشد و باشد که بسبب غلبهٔ خشکی نفس او تنگ شود و باید دانست که

آواز

آواز دم زدن از احوال سینه و شش خبر دهنده تر است و بدین سبب است که اگر اندر عضلها
باسطه آفتی باشد آواز خناقی شود و اگر آفت اندر عضلهای قابضه افتد آواز گرفته شود چنانکه
بتازی السحج گویند و گاهی یافتن از گرانی سینه دلیلی خاص است بر آنکه ماده اندر عضلها
و غشاها است و بر آمدن رطوبت بزودی و آسانی دلیل آنست که ماده اندر قعر شش است
و در تخلخل گوشت اوست و اگر ماده اندر تخلخل گوشت او باشد تنها سرفه دیر دیر افتد اگر چه
سخت افتد و دوار یعنی سر گشتن دلیل آنست که ماده اندر حجاب است که بیونانی فرغما گویند
و سرخی رخسار دلیل آنست که ماده اندر شش است و اگر ماده اندر فضای سینه ریخته
باشد هر گاه که از پهلو بدیگر پهلو گردد ماده از این جانب ریزد و او را از آن آگاهی باشد و سرفه
کمتر باشد لکن دیر بهتر شود و باشد که از بهر آنکه گوشت شش نازک و متخلخل است ماده اندر
خورده آماس تولد کند و باید دانست که گرد آمدن این مادتها اندر شش از سه بیرون نباشد
یا نزله باشد که از سر فرود آید یا بسبب تخلخل او از موضعی دیگر ریخته شود یا بسبب آنکه مزاج
او سرد باشد رطوبتها اندر وی تولد کند و نشان نزله آنست که ناگاه بیکبار افتد و اگر از موضعی
دیگر بعد ریخته باشد اندک اندک پدید آید و اگر اندر شش تولد میکند علامتهای مزاج سرد
و تر ظاهر باشد و چشم و روی بهج کند علاج ربو و ضیق النفس سه نوع است از بهر آنکه اسباب
آن همه بدین عدد است نوع نخستین و دومین و سومین آنست که ماده اندر قصبهای شش
باشد یا اندر رگها و شریانها یا تخلخل گوشت او و تدبیر صواب در علاج این سه نوع آنست
که نگاه کند اگر سبب علت نزله است نزله باز دارد چنانکه اندر علاج زکام و نزله یاد کرده آمد
و آن ماده را که بسینه فرود آمده است برفق پاک کنند و اگر ماده بسیار باشد نخست مسهلی
دهند و داروها که اندر مسهل بکار دارند داروهائی باید که ماده را لطیف کند و سخت
گرم کننده نباشد از بهر آنکه اگر ماده گرم شود آنچه لطیف تر باشد از وی بتحلیل جدا شود و آنچه
بماند غلیظ تر شود و عسر گردد و گاه باشد که بسبب گرم شدن ماده حرارتی اندر شش تولد

کنند و مصلحت آنست که ماده را تن میدارد و بداروهاء معتدل می پزانند و پزشکان اندر
داروهاء ربو و اندر معجونها که از بهر این علت ساخته اند افیون و سروح و تخم بنج بکار
نداشته اند اسبغول نیز دور داشته اند از بهر آنکه این داروها نیست که ماده را
بفسراند و غلیظ کند و آنجا که غرض باز داشتن نزله باشد اگر این داروها بکار دارند روا باشد
و داروهاء ادرار کننده زیان دارد از بهر آنکه ماده رقیق را بپزاند و بیرون آرد و آنچه غلیظ
باشد بماند و اگر ماده اندر رگها و شریانهاء شش باشد یا اندر تخلخل او نخست رگ باسلیق
باید زد از دست چپ پس دیگر تدبیرها کردن اگر این علت کودکی را باشد داروها با شیر مادر
آمیخته دهند و آب بادیان تر با شیر آمیخته کودک را کفایت باشد و طعام شوربای خروس
پیر باید و نان خمیر او خواسته باشد و تخم بادیان اندروی سرشته و گوشت گنجشک و شوربای
و شوربای کبک و دراج و خرگوش و آهو و گوزن و شوربای گوشت روباه و شش او و خاصه
و ماهی طریح کهن سود دارد و آنجا که طریح نباشد ماهی شور کرده بجای آن باشد و گوشت خار
پشت و شش او سود دارد و شش روباه و شش خار پشت خشک کرده بکوبند و با شکر بیامیزند
و بدهند اندرین علت بخاصیت سود دارد و میان طعام خوردن مدتی دراز باید کمترین
دو ساعت و تشنگی سود دارد و آب اندک اندک باید خورد بیکبار سیراب نباید شد و بعوض
آب ماء العسل سود دارد و موافق باشد و از پس طعام خفتن و خواب بسیار خاصه خواب
روز زیان دارد و اگر کسی را ضعف باشد و ماندگی رسیده باشد چون طعام خورد خواب
باز نتوان داشتن اندکی بخسپد روا باشد و طعام از پس ریاضت باید خورد و به آهستگی
آغاز کند پس با آخر قوی تر کند و اندر بیشتر وقتها طبع نرم باید داشت و ماهی شور پیش از طعام
و کبر شور کرده طبع را نرم دارد و شوربای خروس پیر و مغز تخم کاکیان اندروی پخته و حقنه
طبع نرم دارد و اگر بدین نرم نشود یک مثقال افتیمون کوفته و بیخته با یک وقیه مسحه بخورد
یا شربتی کشکاب خورد مقدار نیم دانگ فرفیون یا کمتر یا بیشتر در وی پخته و حلبه و انجیر

اندر آب بپزند و بپالایند و از آب آن ماء العسل سازند و حلبه و مویز اندر آب باران پخته
هم چنین بکار دارند قبل الطعام صفت قرصی که طبع را نرم کند و رطوبت از حلق بر افکندن
آسان کند بگیرند خردل یک مثقال نمک طعام نیم مثقال عصاره قثاء الحمار نیم مثقال حاضر
نباشد بدل او شحم حنظل کنند و بسرشند و هشت قرص کنند شربتی یک قرص باشد یک روز
بخورند و یک روز نه و با ماء العسل خورند اگر کسی شراب خوردن عادت دارد شراب رقیق
ریحانی مقداری اندک ماده را بپزاند و شراب انگبین سود دارد و مالیدن سینه و پهلوها
سینه بدستها و رگوها درشت مالیدن سود دارد و اگر از مالیدن مانده شود اندکی روغن
یاسمین یا روغن خیری و مانند آن مالند روا باشد و هر گاه که سینه را بمالند اول نرم
مالند و بلخ نیز و آواز کشیدن و بلند کردن بتدریج سود دارد و اما داروها دادن چنان باید
که نخست بداروهاء مفرد آغاز کنند چون زراوند گرد هر بامداد چهار دانگ کوفته و بیخته با
دو اوقیه میبختج و آب گرم بدهند و سکبینج از چهار دانگ تا یک درم سنگ و یک مثقال
بقدر حاجت اندر آب سداب حل کنند و بدهند و اسقیل بریان کرده بسایند و به انگبین بسرشند
و بدهند و قنطوریون اندر آب بجوشانند و بپالایند و آن آب با میبختج یا انگبین بدهند
اگر علت تازه باشد قنطوریون غلیظ و اگر کهن باشد قنطوریون باریک و اگر هر دو را بکوبند
نرم و با انگبین بسرشند چون لعوقی بکار دارند صواب بود و سکنجبین بزوری و عسلی
و عنصلی موافق باشد ماده غلیظ را ببرد و باسانی بیرون آرد و سینه پاک کند و هر گاه
که بداروهاء مفرد کفایت نشود بداروهاء مرکب باز گردند چون مطبوخها و معجونها که
یاد کرده صفت حب غاریقون بگیرند غاریقون سه درم رب السوس و فراسیون از هر
یکی یک درم سنگ تربد یک درم ایارج فیقرا و شحم حنظل و عنزروت و مر از هر یکی یک درم
همه را بکوبند و با میبختج بسرشند و حب کنند شربتی دو درم سنگ یا سه درم و اندر بعضی
نسخها بعوض مر صبر است نسخه دیگر بگیرند غاریقون چهار دانگ و شحم حنظل دانگی و نیم

السوس یک درم سنگ این جمله یک شربت باشد نسخه دیگر بگیرند غاریقون نیم درم تخم
حنظل دو دانگ بورق دو دانگ رب سوس و تخم حنظل انجره و ایرسا از هر یکی نیم درم
این جمله یک شربت باشد نسخه دیگر از جهت کسی که اندر سینه او حرارتی باشد یا تب همی کیرد
بنفشه و رب السوس از هر یکی یک درم غاریقون دانگی و نیم کثیرا نیم دانگ حب کنند و جمله
یک شربت باشد و بباید دانست که غاریقون و افیتمون را اندرین علت منفعتی بزرگست
صفت حب جاوشیر بگیرند جاوشیر نیم درم اندر آب یا در یان حل کنند و نیم درم شحم حنظل
بدان بسرشند و حب کنند و با ماء العسل بدهند و منفعت جاوشیر اندرین علت بزرگست
لکن عصبها را سخت زیان دارد و آنرا که جاوشیر اندرین علت بزرگ است لکن عصبها را
سخت زیان دارد و آنرا که جاوشیر دهند بیمار عصبها باید داشت و روغنهاء گرم و خوش
بوی مالیدن صفت حبی دیگر بگیرند اشق یکدرم و اندر آب با دیان حل کنند و نیم درم جند
بیدستر بدان بسرشند و با ماء العسل بدهند نسخه حبی دیگر شحم حنظل دو دانگ تخم انجره
یکدرم افیتمون نیم درم با انگبین بسرشند و بدهند و سه ساعت صبر کنند پس سه وقیه ماء
العسل بدهند و هر گاه که تن را بداروهاء مسهل پاک کرده باشند قی کردن پیوسته سود دارد
خاصه اگر آنروز که قی خواهد کرد ترب و ماهی شور خورد و اگر خربق سپید را بترب اندر
نشانند و یک شبانروز بنهند پس خربق از وی جدا کنند و از آن ترب با نان بخورند یا بی نان
پس قی کنند تمامتر باشد و از مضرت خربق ایمن باشد و اگر خردل یک درم و نمک طعام یکدرم
و بوره ارمنی نیم درم نطرون دانگی همه را بکوبند و اندر یک وقیه انگبین بسرشند و اندر پنج
سیر آب گرم حل کنند و بدهند قی تمام آورد و اگر قوی تر خواهند چهار درم بوره اندر پنج وقیه
ماء العسل بدهند و اما حبها و داروها که سینه و کلها که مغز را پاک کند از نوع باید چنانکه
عاقرقرحا و علک الانباط بکوبند و با اندکی مویز بسرشند و حب کنند و پیوسته اندر دهان
دارند و اگر چنین لعوقی سازند روا باشد صفت لعوقی بگیرند تخم سپندان و کنجد مقشر از

هر یکی سی درم زوفاء خشک هفت درم بکوبند و بر انگبین بسرشند هر بامدادی یک کفچه
بخورند نسخه داروی دیگر بگیرند شش روباه خشک کرده پنج درم پودنه کوهی و حاما و فلفل
از هر یکی چهار درم تخم کرفس و ساذج هندی از هر یکی هشت درم تخم فنک دو درم همه را
بکوبند و بشیر یتوعات بسرشند و حب کنند و بشب اندر دهان میدارند و هر گاهی که بشکنند
وشیر بیرون اید یتوع کوبند و شیر درخت انجیر و برماق نوسحه ازین شمار است صفت
لعوق اسقیل آشپز پاک کند بگیرند اسقیل تر و انگبین مصفی از هر یکی راست راست و هر دو را
در پاتیله بر آتش نرم نهند تا بخته شود و چون لعوقی کرد هر بامدادی یک کفچه پیش از طعام بدهند
تا بخورد و پس از طعام نیز روا باشد نسخه داروی دیگر بگیرند پودنه کوهی و حاشا و ایرسا و فلفل
و انیسون همه را بکوبند و به انگبین بسرشند بامداد و شبانگاه مقدار فندقی بدهند و اوزان این
همه داروها راست راست باشد مگر که فلفل که وزن او کمتر باید بقدر حاجت و بحسب مشاهده
بفزاید و بکاهد صفت داروی دیگر بگیرند جعده و سنبل ارمنی و کمافیطوس و جند بیدستر
و زوفا و کندر از هر یکی یک مثقال همه را بکوبند و با انگبین بسرشند این جمله دو شربت باشد نسخه
دیگر بگیرند بوره چهار درم فلفل سفید دو درم انگدان و اشق از هر یکی دو درم همه را اندر
میبختج بسرشند شربتی چند دانه باقلی اندر ماء العسل صفت دیگر بگیرند جند بیدستر و زرا
وند کرد و راسن از هر یکی یک مثقال فلفل سپید و عصاره قثاء الحمار از هر یکی نیم مثقال شربتی نیم
درم اندر ماء العسل گرم کرده نسخه دیگر بگیرند خردل و بوره از هر یکی دو درم پودنه جویباری
و عصاره قثاء الحمار از هر یکی درم همه را بکوبند و بسرکه عنصل بسرشند شربتی چند یک نخود
اندر ماء العسل و اگر حرارتی باشد این همه داروها اندر سکنگبین دهند و راسن و آب او
سود دارد و از جمله داروهاء قوی که اندرین علت بآن حاجت افتد زرنیخ زرد است او را
مارحماح حب کنند با اندکی زرنیخ اندر ماء العسل بدهند یا اندر زرده خایه مرغ نیم برشت
و اگر داروی معتدلتر خواهند زیره کرمانی را بکوبند و با سرکه ممزوج بدهند و اگر نفس فرو گیرد

وخناقی شود بکیرند بوره چهار درم تخم سپندان دو درم بکوبند و اندر بیخ و قیه ملا العسل
برهند در حال بکشاید دو داروها نیست که اندرین علت سود کند چون کوکرد و زرنیخ هر دو
را بکوبند و با پیه کرده بسرشند و قرصها کنند و دهان بر زیر آن بدارند صفت داروی
دیکر بکیرند مر صافی و قسط و سلیخه و زعفران و نوره او ندا آمیخته و پراکنده دود کنند سود
دارد نسخه داروی دیکر بکیرند سعتر و پرنده و صبر هم چون داروهای پیشین آمیخته و پراکنده
دود کنند صفت داروی دیکر زرنیخ و زراوند دراز بسایند و با پیه کاو بکوبند و دود کنند
دو روز پیوسته هر روزی دو بار نوع سوم آنکه اندر بعضی از احشا آماسی باشد و بدان
سبب حرکت انبساط را جای تنگ شود علامت این نوع آنست که تنگی نفس بر تبع بیماری
آن عضو پدید آید و علامتهاء آماس آن عضو ظاهر شود علاج او علاج آن عضو باشد
نوع چهارم آنکه ماده بسیار اندر فضای سینه ریخته باشد و علامت آن یاد کرده آمده است
و علاج او علاج استسقاست نوع پنجم آنکه بخار دخانی اندر شش بسیار باشد علامت وی
تشنگی است و از هوای خنک راحت یافتن و دم زدن متواتر و سریع و اندر سینه گرانی
باشد علاج او اول رگ قیفال زدن است از دست چپ اگر مانعی نباشد و شراب سیب
و مفرح شش و میوهاء تر و خنک و خوش بوی خوردن و بوییدن چون سیب و آبی
و امرود چینی و بنفشه و نیلوفر و صندل و گلاب و کافور بوییدن و بر سینه طلی کردن
و اگر باستفراغی حاجت آید استفراغ بماء الجبن کنند و با یارج فیقرا و اطریفل و مانند
و اندر آب گرم همی نهند و میشویند و بهترین اینست که از آن هوا که باشد بهوای خنک
تر شود و اگر این ممکن نگردد خانه را خنک و خوش بوی کنند نوع ششم آنکه بادی غلیظ اندر
منفذهای دم زدن مانده باشد و علامت وی آنست که اندر سینه گرانی نباشد و از طعامهاء
باد انگیز درد زیادت کردد و علاج آن شکستن بادهاست و گشادن سده بتدبیرها که اندر
علاج نوع نخستین یاد کرده آمده است و آب بادیان و تخم بادیان و ایارج فیقرا و حب الرشاد

اندرین باب سخت نافع است و مالیدن بروغن سداب و روغن حب الغار و ضمادها
از شبت و مرزنگوش و بابونه بر سینه و پهلوها نهادن سود دارد و از معجونها سجرنیا
و امروسیا سخت نیک باشد و حبهاء سکبینج و جاوشیر و مانند آن که اندر علاج نوع نخستین
یاد کرده آمده است سود دارد خاصه سکبینج و اندر آب سداب نوع هفتم آنکه خشکی غالب
شود و بدان سبب تخلخل شش فراز هم آید و اندر حرکت انبساط فرمان برداری نکند و علامت
وی آنست که اسباب خشکی از پیش افتاده باشد و علامتهاء خشکی از تشنگی و غیر آن ظاهر بود
علاج وی آنست تدبیرهاء تری آرنده کنند و شیر خر و شیر بز که در حال دوشیده باشند
و علاجها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است اندر علاج تقلص الحجاب بکار داشتن
نوع هشتم آنکه سرمای بآلت دم زدن رسد از بادی سرد یا از خوردن طعام و شراب و داروی
سرد و علامت این نوع سبب او باشد و علاج او بروغنهاء گرم مالیدن و طبیخ حلبه و مویز
و آنچه از این نوع اندر علاج نوع نخستین یاد کرده آمده است بکار داشتن صفت طبیخ حلبه
بکیرند حلبه شسته و مویز دانه بیرون کرده از هر یکی پنج سیر آب بادیان یک کوزه بپزند هر
بامداد چهار درم گرم کنند و بخورند و اگر هم بدین طریق حلبه و انجیر بسی بپزند و بپالایند
و انگبین بر نهند و بقوام آورند و هر بامداد یک کفچه بخورند نوع نهم آنکه اندر بیماریها
گرم بر دیک بحران پدید آید و علاج این نوع علاج بیماری باشد این را علاج خاصه نشاید
کرد باب چهارم از گفتار هفتم اندر انواع سرفه و اسباب آن سرفه حرکت
شش است و حرکت اندامهاییست که با او اندر دم زدن مشارکند و این حرکت حرکتی است
که طبیعت بدان رنجی از خویشتن دفع میکند و همچنانکه عطسه مر دماغ را حرکتیست
از جهة دفع رنج سرفه مر شش را همانست و اسباب سرفه سه نوع است یکی سوء المزاج
ساده که با ماده نبود دوم انواع آماسهاست و اگر چه آماس نوعی از سوء المزاج با ماده است
لکن فرقست میان هر دو و آن آنست که ماده آماس تخلل و اجزای عضوی پراکنده و جای

یافته باشد و اجزای عضو را از هم اندر کشیده و بدین سبب آماس را تفرق الاتصال گویند
و اندر سوء المزاج برخلاف این باشد سوم آنکه چیزی مؤدی یعنی ناطبیعی ناگاه بالتهاء دم
زدن رسد چون باد سرد یا دودی یا غباری یا طعامی ترش یا تیز یا عفص خورده شود
یا چیزی بغفلت بمجری دم زدن فرو رود چنانکه کسی را افتد که اندر میان طعام خوردن
حدیث گوید و طعام بمجری خویش فرو رفته نباشد بغافلی شتاب کند و حنجره بگشاید و اگر
حرکت سرفه حرکت التهاء دم زدن است بسیار باشد که این اندامها بسلامت باشد و بسبب
مشارکت همه تن یا بمشارکت یک اندام چون معده و مری و جگر و سپرز و معالیق هر دو
بمشارکت نشانهاء سرفه بدید آید اما آنچه بمشارکت همه تن باشد سرفه باشد که اندر تب
بدید آید و آنچه بمشارکت دیگر اندامها باشد انواع سوء المزاج و انواع آماسها بدید آید
چنین باشد که اکنون یاد کرده شود و باید دانست که هر گاه که اندر قصبه شش یا اندر
گوشت او سوء المزاج ساده گرم یا سرد یا خشک بدید آید اجزای شش را هوا که بحرکت
انبساط اندر کشد ناخوش باشد و قوت طبیعت بر طریق دفع مؤدی پیش آن هوا باز
آید و آنرا بمنفذهاء دم زدن اندر باز شکند چنانکه دود را و گرد را پیش باز آید و دفع کند
و از دفع او سرفه تولد کند و هر گاه که شش آماس گیرد یا ماده از سر بدو فرود آید منفذها
دم زدن تنگ شود و هوا که اندر کشیده شود اندر وی گنج نیاید بدان سبب تمددی اندر
اجزاء شش افتد یعنی اجزای او از هم باز کشیده شود و الم پدید آید قوت طبیعت بدفع آن
برخیزد و آن هوا را که اندر آمده است باز شکند و سرفه تولد کند و ماده که از سر فرود
آید اگر بر قصبه حلقوم فرو می لغزد چنانکه چیزی بروی دیواری فرو لغزد یا منفذهاء
دم زدن و گشادگیهاء شش پر شود از فرو لغزیدن ماده هیچ سرفه نباشد و اگر اندر
میانه حلقوم فرو میچکد سرفه انگیزد و هر گاه که جگر گرم شود خون که تولد کند گرم باشد
و غذاء شش که از جگر رفته باشد گرم بغایت باشد که بدو رسد بیم آن باشد که ازین خون

اندروی

اندروی بثرها بدید آید و آنرا بتازی بثرات السعال گویند و ممکن باشد که ازین خون جراحتی
تولد کند و اندر آغاز تولد بثرات سرفه بی نفث باشد و گاه باشد که اندر شش سوء المزاج گرم
باشد و خونی که از بهر غذاء او بدو رسد طبیعی باشد و لکن بسبب سوء المزاج اندروی گرم شود
و جایگاه بزرگتر خواهد و بدین سبب تمددی اندر اجزای شش افتد و الم آن یافته شود
و قوت طبیعت بدفع آن بجنبد و سرفه تولد کند و اما تولد سرفه بسبب آماس جگر و دیگر احشا
چنان باشد که اگر امتلا اندر جگر یا اندر حجاب یا اندر فرو سوی او آماسی بدید آید معالیق
جگر فرو کشیده شود و بسبب پیوستگی غشاهاء معالیق همه احشا و اجزای شش و معالیق
او نیز کشیده شود و المی پدید آید و منفذهاء دم زدن نیز بسبب فرو کشیدگی اجزای او تنگ
شود و قوت طبیعت هم بدفع الم و هم بدفع زحمت هوا بجنبد و سرفه تولد کند و این سرفه باشد
با الم و تمدد و باید دانست که ازینجا که اعتبار انواع سوء المزاج است و انواع ریشها و
بثرها که اندر شش و التهاء دم زدن بدید آید سرفه اصلی و راستینی شش نوع است یکی
سرفه ایست که سبب آن سوء المزاج گرم باشد ساده دوم سرفه که سبب آن سوء المزاج سرد
ساده باشد و این هر دو نوع را سرفه خشک گویند سوم آنکه سرفه که سبب آن سوء المزاج
گرم با ماده باشد چهارم آنکه سبب آن سوء المزاج سرد با ماده باشد و این هر دو نوع را سرفه
تر گویند پنجم آنکه سرفه که سبب آن آماس و ریشهاء التهاء دم زدن باشد ششم که سبب آن
بثرات السعال باشد که یاد کرده آمده است و سرفهاء دیگر عارضی باشد و بر سبیل بیماری دیگر
تولد کند و الله اعلم بالصواب باب پنجم از گفتار هفتم اندر سرفه خشک که سبب آن
سوء المزاج گرم باشد ساده هر گاه که اتفاق افتد که اندر هوای گرم مقام بسیار کرده
شود و طعامها و شرابهاء گرم خورده و بوی داروها و عطرهاء گرم پیوسته یافته سوء المزاج
گرم ساده تولد کند خاصه اندر دماغ و آلتهاء دم زدن را علامتها خشکی حلقوم و سرفه
خشک و تشنگی دایم و اندر سینه هیچ گرانی نه و مضرت یافتن از حرارت آفتاب و گرما

ونزديكى آتش وراحت از هواى سرد وشربتهاى خنك وفرق ميان سوء المزاج گرم وخشك
كه اندر شش باشد وآنچه اندر معده باشد آنست كه خداوند شش گرم از هواى خنك راحت
بيشتر از آن يابد كه از آب سرد وخداوند معده گرم از آب سرد راحت بيشتر از آن يابد
كه از آب سرد وخداوند معده گرم از آب سرد راحت بيشتر از آن يابد كه از هواى سرد وسرفه
باشد علاج بامداد وشبانگاه شربتها بايد داد خنك چون شراب بنفشه وشراب نيلوفر
ولعاب اسبغول ودياقوداء ساده وچاشتگاه كشكاب سبستان اندوى پخته وصندل
وكافور وخيار بادرنگ سرد كرده مى شكستن ومى بوئيدن وبنفشه ونيلوفر بوئيدن وبروغن
نيلوفر وموم روغن كردن وكافور اندوى كردن وبر سينه طلى كردن واز بنفشه ونيلوفر
وبرگ بيد وبرگ كدوى تر ضماد ساختن وبر سينه نهادن واز كشكاب كه در وى عناب باشد
وسپستان وبنفشه پخته باشند حقنه ساختن وبا روغن بنفشه بكار داشتن سخت نافع با
صفت لعوقى كه اندرين نوع سود دارد بگيرند لعاب اسبغول ولعاب دانه آبى شيرين
ولعاب تخم خطمى وآب انار شيرين وآب خيار وخيار بادرنگ وآب كدو وآب برگ خرفه
وآب نى شكر از هر يكى بيست درم صمغ وكثيرا ومغز بادام شيرين سپيد كرده وشكر عسكرى
از هر يكى پنج سير تخم خشخاش ده درم شكر نيمن انجه كوفتنى است بكوبند واندرين لعابها وآبها
بزنند تا معقود شود وهر ساعت اندك اندك ميدهند ومى مزد نسخه لعوقى ديگر كثيرا
نيم كوفته يك جزو مغز بادام سپيد كرده دو جزو وكثيرا اندر جلاب تر كرده تا تر شود
وبانگشت بمالند ومغز بادام با او بسرشند بقوام لعوق واگر كسى شيرين تر خواهد شكر
سوده برافكنند وبسرشند وپيوسته اندك اندك مى مزد صفت حب السعال بگيرند
نشاسته وصمغ وكثيرا ومغز بادام شيرين ومغز تخم كدوى شيرين ومغز تخم خيار
از هر يكى راست راست ترنگبين پاك كرده چندوزن همه بدارو حب كنند چنانكه
نيم است بلعاب دانه آبى يا بلعاب اسبغول پيوسته ازين حب يكى در دهان ميدارد

واگردرشتى

واگر درشتى سينه وحرارت برحال خويش بماند ودراز آهنگ شود صمغ درخت آبى بگيرند
مقدار صد درم جلاب وپنجاه درم لعاب اسبغول بزنند تا بقوام انگبين شود وپنجاه درم
درم روغن بادام بر چكانند وبزنند تا آميخته شود وپيوسته مى مزد وسپستان دانه اندر
دهان ميگيرد ومى مزد واگر سپستان را بزنند وآب او بستانند وشكر بر نهند تا بقوام آيد صواب
ونافع باشد وطعام از كشك جو واسفاناج وباقلى وماش مقشر وكدوى وبرگ كوك سازند
باب ششم از گفتار هفتم اندر سرفه خشك كه سبب آن سوء المزاج سرد ساده باشد
اسباب ضد اسباب آن باشد وعلامتها مزاج سرد ظاهر باشد علاج نخست اسباب را بدل
كنند وسوء المزاج وسرفه را كه سبب آن رسيدن هواى سرد باشد بالتهاء دم زدن يا مانند
اين سببى نفس فرو گرفتن يك زمان تا چندانكه ممكن باشد وطاقت دارد شش را گرم كند و
سوء المزاج سرد زايل شود واگر كهن گشته باشد مر صافى ومعتر با انگبين بسرشند واندك
اندك اندر دهان مى گيرد ويك درم سكبينج ويك درم روغن بلسان بهم بسرشند وبدهند
صفت لعوقى نافع بگيرند لعاب حب الرشاد ولعاب تخم كتان از هر يكى پنجاه درم انگبين
صد درم وبقوام آورند وآب انار شيرين يك جزو وانگبين يك جزو بايد يك جزو واندر پاتيله
كنند وبقوام آورند وآب انار شيرين يك جزو وانگبين يك جزو بايد يك جزو واندر پاتيله كنند
وبقوام آرند صفت شراب زوفا بگيرند انجير بستى پانزده عدد مويز منقا دانه بيرون كرده
بيست عدد بيخ سوسن مقشر ده درم برسياوشان پنج درم زوفاء خشك سه درم ايرسا
ده درم بپزند چنانكه رسم است وبپالايند وانگبين بر نهند وبقوام آرند اين شراب با مثرود
يطوس يا دواء المسك يا با سحر بدهند وسينه او را بروغن سوسن وبروغن نركس وروغن
خيرى وروغن ياسمين وموم زرد مى مالند نسخه شرابى نافع بگيرند شراب انگورى كهن
دويست درم قطر اساليون ده قو هر يكى ده درم بيخ سوسن وزوفاى خشك از هر يكى سه درم
برسياوشان پنج درم علك الانباط يك درم مويز دانه بيرون كرده هفت درم اندرين شراب

بجوشانند و بپالایند هر روز بامداد پنج درم تا هفت درم بدانکی روغن مصطکی بدهند
و طعام او حسو کندم و سبوس آب باشد یا عسل یا بانید و اندر حسوها و سبوس آب حلبه
و خرما و انجیر اندر نپزند و روغن آن روغن بسته باشد و روغن حبة الخضرا و روغن جلغوزه
باب هفتم اندر سرفهٔ تر که سبب آن سوء المزاج گرم با ماده باشد اسباب
این نوع اسباب زکام و نزله است و علامت او تشنگی است با دغدغه اندر حنجره و گرانی
اندر سینه و رطوبتی که بسرفه بر آید و گاه باشد که تب آید بنوبتهاء مختلف نگاه باید کرد تا
ماده غلیظ است یا رقیق اگر رقیق باشد بامداد دیاقود باید داد و چاشتگاه کشکاب و
اندر کشکاب سپستان و عناب اندر پختن و شبانگاه لعاب اسبغول دادن و اندر میانهٔ
روز لعوق کثیرا که اندر باب پنجم ازین گفتار یاد کرده آمده است و صفت دیاقود اندر علاج
زکام و نزله یاد کرده آمده و اگر سرفه بحد باشد حب السعال اندر دهان میدارد خاصه شب
صفت حب السعال نشاسته و کثیرا و رب السوس از هر یکی پنج درم سنگ افیون نیم درم و
اندر بعضی نسختها نیم دانگ آورده اند حب کنند بلعاب اسپغول یا بلعاب دانهٔ آبی و اندر بعضی
نسختها افیون نیست لیکن سرشتن بعصارهٔ برگ کوک فرموده اند و اگر کسی را حاجت آید که
بعصارهٔ برگ کوکنار بسرشند روا باشد و تخم خشخاش با مویز دانه بیرون کرده بکوبند سود
دارد صفت لعوق بنسخت ابن ماسویه بگیرند تخم خشخاش سپید بیست درم تخم خشخاش سیاه
ده درم تخم خطمی و کثیرا و صمغ و مغز دانهٔ آبی از هر یکی پنج درم بیخ سوسن مقشر بیست درم اسبغول
پنج درم همه را نیم کوفته کنند مگر اسبغول را و تخم خشخاش و تخم خیار و بیخ سوسن را اندر
دو من آب باران تر کنند یک شب و یک روز و اسبغول را و تخم خطمی را جدا گانه لعاب
بیرون کنند و نگاه دارند و کثیرا و صمغ جدا گانه بمقدار ده سیر آب باران حل کنند و نگاه
دارند دیگر روز این تخمها که تر کرده اند بپزند تا آب بنیمه باز آید و بدست بمالند و بفشارند
و بپالایند و لعابها بکثیرا و صمغ حل کرده با وی بیامیزند و نیم من شکر بر افکنند و بقوام آرند

صفت حب السعال که اندرین نوع سود دارد بنفشه و کثیرا و رب السوس از هر یکی یک
درم مغز تخم خیار و مغز تخم کدوی شیرین و مغز بادام سپید کرده و تخم خشخاش از هر یکی
دو درم نشاسته یک درم آرد باقلی دو درم پوست خشخاش یک درم شکر هفت درم
همه را بکوبند و لعاب دانهٔ آبی شیرین بسرشند و حب کنند و اگر ماده غلیظ باشد هر بامداد
کشکاب با شراب بنفشه دهند و اندر کشکاب چهار درم سنگ بیخ خطمی و پنج درم بیخ
سوسن و یک درم باقلی پوست باز کرده اندر پزند و اگر پنج درم بنفشهٔ پرورده اندر آب
باقلی بدست بمالند و بپالایند و نیم گرم بدهند صواب باشد و اگر بنفشه اندر شراب
زوفا دهند بهتر باشد نسخه شراب زوفا که اندرین نوع سرفه موافق باشد بگیرند عناب بیست
عدد سپستان پنجاه عدد مویز دانه بیرون کرده ده درم کشک یک مشت تخم خشخاش سپید
هفت درم تخم خطمی و کثیرا و دانهٔ آبی از هر یکی پنج درم انجیر بستی ده عدد بیخ سوسن مقشر
ده درم همه را اندر دو من آب بپزند تا بیک من باز آید و بپالایند هر بامداد مقدار چهار درم
گرم کنند و پنج درم بنفشهٔ پرورده اندر وی گدازند و بدهند با سه درم روغن بنفشه یا روغن
بادام صفت شرابی که سینه را نرم کند و طبع را نیز نرم کند عناب بیست عدد سپستان سی
عدد مویز دانه بیرون کرده ده درم بنفشهٔ خشک چهار درم بیخ سوسن مقشر پنج درم انجیر
بستی ده عدد همه را اندر یک من و نیم آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند این جمله دو شربت
باشد اندر هر شربتی هفت درم فلوس خیار شنبر ده درم ترنگبین برنهند و بدهند صفت
شراب بنفشه که سرفهٔ گرم را و تب را سود دارد و طبع را نرم کند بگیرند بنفشهٔ تر نیم من و دو من
آب گرم کنند و بنفشه را اندرین آب نهند و یک شبانروز بگذارند و بپزند تا بنیمه باز آید و
بدست بمالند و بفشارند و صافی کنند و یک من شکر بر افکنند و بقوام جلاب آرند نسخه
مسهلی که خداوند این سرفه را باید داد بگیرند عناب سی عدد بنفشهٔ خشک بیست درم هر دو
را اندر یک من و نیم آب بپزند تا به نیمه باز آید و بپالایند و مقدار هفتاد درم ازین مطبوخ

بستانند و ده درم سنگ فلوس خیار چنبر و بیست درم ترنگبین و دو درم شکر بدروی
کداز ند و سه درم لسان الثور سوده باوی بیامیزند و بدهند این نسخت مسهل ابن ماسویه است
واگر اندر سینه سوزشی و حرارتی باشد موم روغن سازند از موم مصفی و روغن کدو و آب
خیار و آب کدو و آب برگ خرفه فسرده همه را اندر هاون بمالند و خرقه بدان تر کنند و بر سینه
نهند و موی سر باز کردن و مالیدن اندر گرمابه مسام بگشاید و ماده را که از سر بسینه فرود
می آید تحلیل کند و اگر بوره و اندکی نفسا با انجیر پخته بسرشند و طلی کنند تا ریش کند و بر بها
بپالایند صواب باشد انشاء الله باب هشتم اندر سرفه که سبب آن سوء المزاج سرد
با ماده باشد سبب این نوع سرفه نزله باشد و اسباب نزله معلوم گشته است و علامتها
او علامتهاء ربو و ضیق النفس است علاج قانونها که اندر علاج ربو و ضیق النفس یاد
کرده آمده است بکار دارند و اگر باستفراغ حاجت آید استفراغ بحب غاریقون کنند و صفت
آن اندر علاج ربو یاد کرده آمده است و هر بامداد این شراب مقدار چهل درم با پنج درم گلنگبین
و دو درم روغن بادام همی باید داد صفت آن بگیرند انجیر بستی و مویز دانه بیرون کرده
از هر یکی چهل عدد بیخ سوسن و برسیاوشان و بیخ بادیان از هر یکی بیست درم همه را اندر
دو من آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و نگاه دارند و اگر ماده غلیظ تر باشد بروغن بادام
طلخ دهند و اگر اندر سینه درشتی و اندک مایه حرارتی باشد مقداری کشکاب اندرین شراب
بزنند و اگر حرارت و درشتی بیشتر باشد کشکاب چهار یک وزن کشک نخود و یک درم تخم
بادیان و چهار درم بیخ سوسن مقشر اندر بزنند و کشکاب کسی را دهند که اندر معده او ترشی
نمی شود نسخه شراب زوفا که اندرین نوع سرفه موافق باشد بگیرند انجیر سکزی ده عدد
مویز دانه بیرون کرده ده درم حلبه شسته و تخم بادیان و تخم کرفس و برسیاوشان و بیخ سوسن
و زوفا خشک و فراسیون از هر یکی پنج درم همه را اندر سه من آب بپزند تا یک من باز آید
و بپالایند و هر بامداد سی درم سنگ گرم کنند و دو مثقال ازین معجون بدروی کنند و بدهند

صفت معجون رب السوس و زوفاء خشک و برسیاوشان از هر یکی ده درم قردمانا
و فلفل از هر یکی سه درم مغز بادام طلخ و زراوند گرد و تخم انجره از هر یکی پنج درم و اندر بعضی
نسختها ایرسا و حرف از هر یکی پنج درم سنگ آورده اند همه را بکوبند و ببیزند و به انگبین
مصفی بسرشند صفت معجونی که سینه را پاک کند و ماده غلیظ را ببراند زوفای خشک
و پودنه و بیخ سوسن و خردل و قردمانا و فلفل و تخم انجره و انیسون از هر یکی راست راست
با انگبین مصفی بسرشند چنانکه رسمست شربتی یک کفچه نسخه حبی که سینه را از ماده غلیظ
پاک کند رب السوس پنج درم فلفل و قردمانا و مر و مغز بادام طلخ از هر یکی دو درم انگزد
یک درم بماء العسل بسرشند و حب کنند و پیوسته اندر دهان میدارند صفت حبی دیگر رب
السوس و کثیرا و پیه زد و مغز بادام شیرین از هر یکی راست راست حب کنند چنانکه رسم است
نسخه حبی دیگر خداوند سرفه را که بشب آرام نیابد سود دارد بگیرند مر و میعه تر و کندر از
هر یکی راست راست افیون دانگی و نیم حب کنند هر یک بوزن دانگی و بشب اندر دهان
نهند صفت لعوقی بگیرند تخم کتان بریان کرده دو جزو و فلفل یک جزو بکوبند و به انگبین
مصفی بسرشند و اگر بعوض فلفل بودنه کوهی کنند یا تخم ترب روا باشد نسخه لعوقی دیگر
بگیرند جاوشیر و خردل و مغز بادام طلخ راست راست با انگبین بسرشند و بکار دارند و
قطران با انگبین سرشته سود دارد و صبر اسقوطری با انگبین سرشته اندر دهان داشتن
سود دارد صفت معجونی نسخه عیسی صهاربخت بگیرند مویز منقا دانه بیرون کرده
صد درم سنگ و بجلاب پخته یک شبان روز تر کنند پس بکوبند و ده درم مصطکی کوفته
و بیخته بدو بسرشند و هر بامداد مقدار سه درم سنگ بیرزد و میعه تر از هر یکی چهار
درم زعفران و جاوشیر از هر یکی دو درم با انگبین بسرشند صفت لعوقی دیگر هم از نسخه
او بگیرند برسیاوشان چهار درم فلفل ده دانه مغز جلغوزه دو اوقیه روغن ناردین
یک درم انگبین و روغن گاو چندانکه بدان سرشته شود نسخه لعوقی دیگر بگیرند بیرزد و

حلبه از هر یکی سه درم زعفران یک درم جاوشیر و مر و مغز بادام طلخ از هر یکی چهار درم
بر انگبین بسرشند صفت لعوق سیر که سینه را پاک کند بگیرند سیر پاک کرده نیمن روغن
گاو نیمن سیر اندر روغن بپزند و مهرا کنند و یک من انگبین بر افکنند و بقوام آرند نسخهٔ
حب السعال بگیرند رب السوس و فلفل و بادیان از هر یکی راست راست حب کنند چنانکه
رسم است و استفراغ با ایارج روفس صواب باشد باب نهم از گفتار هشتم اندر سرفه
که سبب آن آماس و ریش باشد اسباب آماس شش سه نوع است یکی نزله است که از سر
بزیر فرود آید سرد یا گرم دوم آنکه ذات الجنب یا ذات الریه کرده [illegible] اندر جایگاه شش باد
کرده شود سوم امتلای خونی اندر تن و فزونی غذا که بعضی بگشاید از استخوان کوارید و
بدان سبب اندر وی فزونی بماند و آماس کند و مادهٔ آماس خون باشد یا بلغم یا سودا لکن
اندر بیشتر حالها خون باشد و بلغم و سودا نادر باشد و صفرا خود نباشد از بهر آنکه صفرا
تیز و گدازنده باشد و گوشت شش متخلخل باشد و نازک خلط صفرایی اندر وی بماند و آماس
نکند لکن زود ریش کند تا رگی بطرقاند و خون از گلو بر آمدن گیرد علامتها اما علامتها
آماس خونی تب لازم است و گرانی بر سینه و دشواری دم زدن و سرخی رخساره و سریعی
و عظیمی نبض و سبب سرخ شدن رخساره آنست که پیوسته بخارها بسیار از شش می آید
و از بهر آنکه گوشت رخسار گوشتی است خالص سرخی اندر وی بدید آید و از بهر آنکه مسام
او گشاده است بخار بسیار بپذیرد و دیگر اجزای روی سرخ بگردد از بهر آنکه دیگر اجزای روی
از گوشت برهنه است و علامت آماس بلغمی آنست که رخسار سخت سرخ نشود و تب نباشد
و اگر تب باشد نرم باشد چون تبهاء بلغمی و آب دهان بسیار باشد و اندر سینه گرانی باشد بی
سوزش و دم زدن اندر بیشتر وقتها با خرخره باشد و دشوار باشد و اگر آماس سودایی
باشد علامت وی آنست که تنگی نفس اندک اندک بدید آید اندر مدت دراز و سرفه همیشه
خشک باشد علاج علاج این نوع سرفه اندر علاج ذات الریه و ذات الجنب و شوصه

یاد کرده آید زیرا که جای علاج آماس آنست والله اعلم باب دهم از گفتار هفتم
اندر سرفه که سبب آن بثرات السعال باشد سبب تولد بثرات السعال اندر باب
چهارم ازین گفتار یاد کرده آمده است و علامت وی آنست که نبض خداوند علت سریع
باشد و دلیل گرم و از هوای گرم و شربتهاء گرم رنج بدید آید و از هوای خنک و شربت خنک
راحت چند علاج علاج این نوع فصد و حجامت است و اسهال صفرایی و طعامها و شرابها
نرم دادن چنانکه اندر باب دوم از جزو دوم از گفتار ششم اندر علاج بثرها که اندرون
حلق بر آید یاد کرده آمده است باب یازدهم اندر بر آمدن خون از گلو بر آمدن
خون از گلو یا از حنجره و حلقوم و قصبهٔ شش و رگهاء او و رگهاء سینه باشد یا از مری
و معده و جگر باشد و اسباب این سه نوع است ماده است و سابقه و واصله اما اسباب
بادیه اندرین علت هفت است یکی جراحتی باشد و افتادنی و مانند آن دوم سرفهٔ صعب باقی کردن
بالحاح سوم خشم و صحری چنانکه دیوانگان را افتد که از هر سختی و هر چیزی خشم گیرند و صحری کنند
چهارم داروی بالطعام تیز خوردن پنجم بر زمین بی بستر خفتن ششم دیوچه اندر حلق آویختن
هفتم در هوای گرم مقام داشتن و اسباب واصله دو نوع است یکی گسستن و گشاده شدن
و طرکیدن رگی از قوتی که بدو رسد یا از تیزی خلطی که اندر میان رگ باشد دوم آنکه از سینه و
شش و معده و جگر ریشی یا آماسی خونی بدید آید و خون بر آمدن گیرد و اسباب واصله را
اسباب سابقه اندر پیش افتاده باشد و آن هفت نوع است یکی پری رگها و اندامها از
خون و فزون آمدن از غذا اندامها چنانکه کسی را افتد که طعامهاء قوی خورد و ریاضت
کمتر کند و ممکن است که اندامی را از کسی جدا کنند چون دست و پای و جراحت او بسته شود
و نصیب آن اندام از خون که غذاء او گشتی اندر تن بماند و امتلاء خونی بدید آید و رگها پر شود
دوم باز ایستادن خونی که استفراغ آن عادت رفته باشد چون خون حیض و خون بواسیر
و غیر آن سوم تیزی ماده تا بدان سبب رگها را بسنبد و بیرون براید چهارم باردی که

زند درون رگها تولد کند و رگ را بطرقاند پنجم انکه سردی و خشکی بر التهاء دم زدن غالب
شود و بدان سبب اندر حرکت انبساط بطرقد ششم انکه رطوبت غالب شود و رگها بدان سبب
سست و آغشته گردد و خون از رگها تراویدن گیرد و بقصبهٔ شش اندر آید هفتم انکه حرارت
بلد و سوخته رسیده می باشد چون حرارت آفتاب و گرمابه و آتش و مانند آن علامتها خون
که از حنجره و ملازه بر آید رنگ خون آب باشد و بی سرفه بر آید و لکن تنحنح بر آید و انچه از قصبهٔ
شش بر آید بسرفه و تنحنح اندک بر آید و انچه بر آید اندک و کفک ناک و با درد باشد و انچه
از گوشت شش آید بسرفهٔ صعب بر آید و کم رنگ و رقیق و کفک ناک باشد و بی درد آید
اگرچه بسرفهٔ صعب بر آید و هر چند روزی بایستد و باز بر آمدن گیرد و رنگ وی بگشتگی
گراید همچون رنگ شش و انچه از سینه بر آید نه از شش خونی اندک و سیاه و غلیظ باشد
هم چون خونی فسرده بسبب دوری راه و از کفک خالی نباشد و بسرفهٔ صعب بر آید و با درد
سینه باشد و هرگاه که بخسبد سرفه زیادت شود و انچه از رگهاء شش آید خونی کم تر و بقوام
تر و بسیار تر و بخون مانده تر باشد و کفک ناک نباشد اما انچه سبب او گسستن یا شکافتن
رگی باشد خوناب بسیار باشد و کفک ناک باشد و اگر سبب آن تیزی خون باشد که رگ بسبد
با تب باشد و اسباب تیز گشتن خون از پیش رفته باشد و اگر تیزی خون شش را ریش کرده
باشد یا ریم بر آید یا با پوست تازه یا حلقه از حلقهاء قصبه که اندر شش پراگنده است یا
با گوشت بر آید از گوشت شش و اگر ریش کرده نباشد اندک اندک آغاز کند پس یکبار بگشاید
و بسیاری خون بر آید و اگر سبب آن امتلای خونی باشد خون آبه و بسیار و بی درد باشد و از
بر آمدن راحت و سبکی یابد و انچه از آماس خونی بر آید سخت اندک باشد و علامت ذات
الریه ظاهر باشد و انچه از اندامی دیگر بر آید چون معده و جگر و سپرز بقی بر آید بی سرفه و
انچه سبب آن بدر آویختن دیوچه باشد باغم و تاسه صعب باشد و خون رقیق و رنگین باشد
و اسباب سرفه و بیماریهاء دیگر هیچ نباشد و باید دانست که خون از سینه بر آید بدان خطرناک

نیست که از شش بر آید و اگرچه بسیار باشد که این موضع که خون از وی بر آید ریش گردد و ناسور
شود و هر چند بار دیگر بر آمدن گیرد و آنچه از شش از آماس خونی بر آید بدان خطرناکی نباشد
که از قرحه بر آید از بهر دو کار یکی آنکه مادهٔ خونی بد نباشد دیگر آنکه قی بر آید و اندر وی باز ماندن
نیست و آنرا که سمدر تن و همه رگها از خون پر باشد طبیعت اندر دفع خون فزونی همی کوشد تا بدان
طریق که آسانتر و نزدیکتر باشد دفع کند چنانکه خون حیض و خون بواسیر و مانند آن و هرگاه که
رگها قوی باشد و خون بدین جهتها دفع نشود امتلا بر حال خویش ماند و فضل خون بتجویف
دل اندر آید و جراحت اندر پیشتر وقتها ریش گردد و اگر کسی را خون بر آید و بایستد و باز
از بس مدتی بر آمدن گیرد نشان آن باشد که ریش گشت و این بار دوم از ریش می بر آید و خون
که از شش بر آید از دو روی خطر باشد یکی آنکه اگر افراط کند خطر باشد دوم آنکه اگر ریش کرده
خطر باشد و بسیار باشد که بیماری را خون از گلو بر آید آماس جگر و آماس سپرز از آن زایل شود
و آنرا که با تب خون از گلو بر آید با خطر باشد و بسیار باشد که خون از گلو بر آید خون بینی باشد
که از کام بحلق فرو رفته باشد و اندرین خطری نباشد علاج طریق باز داشتن خون که از گلو
بر آید از چهار وجه است یکی رگ زدن اگر مانعی نباشد دوم ماده را بسوی زیر فرو کشیدن
سوم مزاج عضو را باعتدال باز آوردن چهارم داروهای باز دارنده دادن تا خون باز
ایستد و جراحت بسته شود اما رگ زدن آنرا که مانعی نباشد اگر خون از سینه و شش بر آید
رگ باسلیق باید زد و اگر از کام بر آید رگ قیفال باید زد و اگر از معده و جگر آید رگ اکحل باید
زد و هر که را این علت بسیار افتد چنان باید که هرگاه که اندر تن خویش گرانی بیند بشتابد و رگ
زند خاصه کسی را که سینهٔ او تنگ باشد و اولیتر باشد که رگ صافن زند تا ماده از بالا فرو کشد
پس باسلیق زند تا ماده که اندر سینه و شش باشد کمتر شود و آماس نکند و خون بتغاریق
بیرون کند تا قوت ضعیف نشود و تدبیر باز گردانیدن ماده از سوی بالا بزیر فرود آوردن
مالیدن و بستن اطراف است و شیشه بر ساقها نهادن و رگ صافن و مابض زدن و حقنه کردن

وتدبیرها باعتدال باز آوردن مزاج عضو آنست کاز حرکتها و کارهاء سخت و از سخن کفتن
بسیار و آواز بلند کردن و از خشم و ضجرت و از شراب بسیار خوردن و از نکاه کردن اندر
چیزهاء سرخ و از مباشرت پرهیز کنند و از طعامهاء تیز و کشاینده دور باشد چون صعتر و
کرفس و سداب و کنجد و پنیر کهن و خرما و انکبین و جمله شیرینیها و آنرا که تسکین حرارت
حاجت بیشتر باشد طعام او از غوره و سماق و زرشک و ناردانک و ترشی ترنج و برک
حماض باید بنا پخته بره اکر تب نباشد و اکر باشد مغز بادام و مسکه و هر بامداد شراب ریواج
و کل ارمنی دهند و آنرا که حرارت بس قوی نباشد پنیر نمک ناکرده و شیر تازه جوشانیده
و پخته و دوغبا که از دوغ کاو پزند با پخه و حشوها که از کاورس مقشر و کوک سازند و زرده
خایه مرغ نیم برشت و کوشت تیهوج و دراج و کبک و مانند این موافق باشد و تدبیر باز
داشتن خون و داروهاء باز دارنده دادن چنان باشد که نیک نکاه کنند تا خون از کدام اندام
همی آید و اسباب و علامات آن باز جویند اکر از شش می آید نخست بعلاجهاء کلی که یاد کرده
آمده است مشغول باشند از رک زدن و ماده را از بالا فرو سو کشیدن و مزاج را باعتدال
باز آوردن بدان طریقها که نموده آمده است و اکر طبع خشک باشد مسهلی نرم دهند یا حقنه
نرم سازند نسخه مسهلی بکیرند بنفشه خشک ده درم الوی سیاه و عناب از هر یکی سی عدد سپستان
هفتاد عدد خیار شنبر پانزده درم همه را بپزند چنانکه رسمست و چهل درم سنک شیرخشت
در وی کدازند و بپالایند و بدهند صفت حقنه بکیرند چکندر و سبوس کندم و بنفشه و برک
خطمی و کشک جو بپزند چنانکه رسمست و بپالایند و چهار درم بوره سوده و پانزده درم شکر
سرخ اندر وی حل کنند و بکار دارند و هر بامداد کشکاب دهند و اندر کشکاب سرطان می
پزند و اکر تب سخت کرم باشد بجای آب که کشک جو بدان پزند آب کدوی تر کنند یا آب عنب الثعلب
که بکلاب دان کوفته باشند بعرق و غذا قلیه کدو و اسفاناج و ملوخیا و کشک جو دهند بمغز
بادام و روغن بادام تا تب زایل شود پس از آن داروها که خون را باز دارد آغاز کنند چون آب

لسان الحمل

لسان الحمل که با کل مختوم و آب برک خلفه و کل ارمنی و آب عصی الراعی بهترین همه چیزهاست
اندرین علت و شادنه عدسی مغسول نیز بهترین داروییست از بهر آنکه هم خون باز دارنده ایست
و هم خشک کننده است ریش را بر وی باید یک درم و نیم یا دو درم با یکی ازین آبها بدهند و آب او
که خورد چنان باید که طباشیر و صمغ عربی و کل ارمنی و شادنه عدسی اندر وی تر کنند و پالوده باشد
و برک لسان الحمل و برک خطمی و ارده جو بکیرند و با آب عصا الراعی بهم بزنند و بر سینه طلی کنند
صفت دارویی که اندرین باب سود دارد بکیرند طباشیر و کل سرخ از هر یکی پنج درم بسد و
کهربا و مروارید از هر یکی سه درم کل ارمنی و کل مختوم و شادنه عدسی از هر یکی پنج درم افیون
دو درم تخم خشخاش سپید سه درم تخم خرفه پنج درم رب سوس و اقاقیا و عصاره لحیة التیس از هر
یکی سه درم همه را بکوبند و بپزند و بیست درم اسپغول با وی بیامیزند شربتی دو درم با آب
بادیان کر با آب اطراف زرد کوفته و فشارده کر با کلاب و اکر حرارت قوی نباشد سه درم کندر با
این داروها یار کنند از بهر آنکه کندر داروها را بشش رساند و خون باز دارد و ریش خشک کند
و کوشت تازه بر رویاند نسخه دارویی دیکر بکیرند کندر و کل مختوم از هر یکی پنج درم صمغ عربی هفت
درم و بسد و کهربا از هر یکی سه درم کلنار دو درم همه را بکوبند شربتی دو درم با آب لسان الحمل
و اکر سبب بر آمدن خون از شش یا از سینه نزله کرم باشد علاجهاء کلی که یاد کرده آمد پیش باید
داشت از رک زدن و حقنه کردن و اطراف بستن و از بالا بسوی زیر فرو مالیدن بروغن زیت
کرم کرده یا روغنی کرم چون روغن از سر و پینی دور باید داشت و اندر کشکاب میوهای قابض اندر
باید پخت چون حب الاس و آبی و امرود و تقدید کشتنوز عرور و کندش کوهی و بستانی و اقراص کهربا
دادن با رب آبی و اکر بدین تدبیرها کفایت نشود موی سرها باید ستردن اکر همه زن باشد
و ضمادها که از سرکین کبوتر یا از بعسا سازند بر سر نهادن جالینوس میکوید زنی را خون از کلو
بر آمدن کرفت بسبب نزله خواستم که او را رک زنم مانعی بود که نتوانستم زد حقنه تیز کردم
و حشو غذا وی فرمودم و اندر حشو میوهاء قابض دروی پختم و ضماد سرکین کبوتر بر سر او

مقدار
می نهادم و از بهر این ضماد اورا دستوری دادم تا بکرما بر شود و تریاق بزرك نارسیده
یك باقلی بدادم تا بسبب افیون خواب یابد و از سرفه براساید و ماده غلیظ شود و سیلان
نکند روز دیکر هیچ نخبانیدم و بر اجزا انکه اطراف اورا بفرمودم مالیدن تا ماده از بالا
فرود آوردم و مقدار یك باقلی کوچك تریاق تازه دادم و میخواستم که اورا بتدریج به
انکبین خوردن اندر آورم تا سینهٔ اورا پاك کند و اندك شکایتی اندکی نان ترید کردم تا قوت
انکبین
اورا نکاه دارد تا روز چهارم بدین ترتیب میداشتم روز چهارم تریاق رسیده دادم با
بسیار تا سینهٔ او پاك کند و پس از ان تدبیر ناقهان کردم و بفرمودم تا ضمادها که اندر وی
تقشا باشد بر سر او می نهند و اورا از کرما بر باز داشتم بدین طریق شفا یافت خواجه بو علی

سینا میکوید اکر ماده بسیار باشد از حب قوقایا دادن چاره نباشد خاصه پس از انکه رك
زده باشند و اکر سبب برآمدن خون از کلو بسیاری خون باشد اندر تن تا بدان سبب رکی
کشاده شود نخست رك باسلیق باید زد و خون بتفاریق بیرون کردن چنانکه دیکر روز و
سه روز دیکر رك می کشاید و خون بیرون میکند تا قوت بر جای بماند و غذا کشکاب که
اندر وی عدس مقشر پخته باشند و عناب و آبی و حب الاس و زغرور و خرنوب شامی
پخته باشند قناعت کنند و بنان که اندر آب سرد ترید کنند و اندر مزوره که بفعل و قوت سرد
باشد و عناب تر سود دارد و برك خرفه و خائیدن و آب او فرو بردن سخت سودمند باشد
و اندر حال خون باز دارد و از پس انکه رك زده باشد و سه روز کذشته اکر قوت مساعدت
کند طبع را نرم باید کردن باب لبلاب کوفته و فشارده با شکر یا اکر چهار درم بنفشه خشك
کوفته در جلاب کنند و بدهند و اکر مطبوخ هلیله دهند نیز روا باشد و بیمار باید که راست
نشیند و حرکتها کمتر کند و بر پهلو نخسبد تا اجزای سینهٔ او بر هم نیوفتد و موضع جراحت
فشرده نشود و سرفه تولد نکند چه هر کاه که اجزا بر هم افتد و موضع جراحت فشرده شود
سرفه تولد کند و سخن کفتن بسیار و آواز بلند کردن و خشم و ضجر زیان دارد و اکر با این خون

برآمدن

برآمدن سرفه سخت نباشد بسرکه و کلاب غرغره میکند تا خون که اندر شش بسته باشد برآرد
و پاك کند و اکر ازین سرکه و کلاب بخورد روا باشد پس اکر سرفه سخت باشد از سرکه پرهیز کند و
سرفه به لعابها و لعوقها و حبها که اندر جایکاهش یاد کرده آمده است بنشاند و داروها که
اندر علاج او بکار باید داروهای قابض باید چون کل ارمنی و کل مختوم و کل ساموس که اورا
الملق کویند و کهربا و شب یمانی بریان کرده و عصارهٔ لحیة التیس و کلنار و ماز و سماق بریان
کرده و کل سرخ و اقاقیا و جفت بلوط و سرون کوزن و شادنه و تخم لسان الحمل از هر یکی شبها
یا آمیخته بایکدیکر اکر تب نباشد و اندر شش آماسی نباشد این داروها با شراب انکوری قابض دهند
تا زود بموضع رسانند و اکر تب باشد و اندر شش آماس باشد با شراب آبی و شراب مورد دهند
آب
یا آب اطراف رز و اکر کل مختوم و صمغ عربی و اندکی کافور حبها سازند و اندر دهان میدارند صو
باشد و اکر تب زایل شود و هنوز خون می برآید غذا با بچهٔ بره و خایهٔ مرغ نیم برشت و رشته
که اندر وی عدس و حب الاس پخته باشند و دوغ کاو و شیر کاو جوشانیده باید داد و شیر خام
زیان دارد و ماهی تازه خورد و کوشت طیهوج و کوشت مرغی که اورا قطا کویند موافق باشد
از بهر انکه ازین کوشتها خون کمتر تولد کند صفت ضمادی که بر سینه نهند بکیرند پوست انار
و کندر و ماز و آرد جو و کلنار و کرد آسیا و برك مورد و اطراف رز و خرما و قصب همه را بکوبند
و بیزند تا چون عصیده شود و روغن کل یا روغن مورد بر چکانند و بهم بزنند و بر سینه
بر نهند و اکر سبب برآمدن خون از کلو تیزی خون باشد تا بدان سبب سر رکها کشاده
شود نخست علاجها کلی باید کردن و رك باید زدن و خون اندکی بیرون کردن و ماده را از
بالا فرود آمدن و بمالیدن و بستن و اطراف و بحقنهٔ نرم و اکر حاجت آید که طبع را بمسهلی نرم
کند از بنفشه و خیارشنبر و سپستان و ترنجبین و انجه بدان ماند ساختن و کشکاب باید کرد
تر باید پخت یا آب عنب الثعلب و سرطان اندر وی پختن چنانکه پیشتر یاد کرده آمده است
اندر علاج برآمدن خون که از شش برآید و لعاب اسبغول و جلاب خام دادن و آب لسان الحمل

وآب عصا الراعي وآب تخم خرفه وآب خیار با شکر دادن وشراب خشخاش وشراب بنفشه دادن
ودر جمله تدبیر آن باید کرد تا تیزی خون زایل کند وتری بفزاید نسخه داروئی که اندرین نوع سود
دارد بگیرند طباشیر وگل سرخ وگل ارمنی وگل مختوم وشادنه از هر یکی ده درم بسد وکهربا و
مروارید از هر یکی ده درم بسد وکهربا ومروارید از هر یکی پنج درم صمغ وکثیرا از هر یکی شش درم
تخم خشخاش سپید وتخم خرفه وتخم خیار وسرون گوزن سوخته وبرگ لسان الحمل از هر یکی
هشت درم اقاقیا وعصاره لحیة التیس از هر یکی پنج درم رب السوس سه درم نشاسته پنج درم
همه را بکوبند وببیزند وهر بامداد سه درم با آب باران بدهند واگر خون از گشادن سر رگها
بر آید لکن تیزی خون بدان حد باشد که رگها را بسنبد وبخورد واین مشکل تر است وعلاج دشوار
پذیرد وجراحت دشوار بسته شود وعلاج آن نخست رگ زدن است وخلط تیز را بمسهل و
حقنه نرم از تن پاک کردن ومزاج را با اعتدال باز آوردن وتدبیرهای تری فزاینده کردن
وسرفه را ساکن کردن بلعابها ولعوقها وجبها که معلوم است واقراص کوکب اندرین نوع سود
دارد واندر داروهای این نوع سندروس وسادج عدسی ودم الاخوین وکهربا وگل ارمنی
بیشتر باید کرد واگر سبب بر آمدن خون شکافته شدن رگهای سینه وشش باشد که سرمای
بافراط بدو رسد جالینوس میگوید جوانی را این عارض افتاد من روز نخست اورا رگ زدم و
اطراف او بفرمودم مالیدن وبستن چنانکه شرط آنست وغذا حشوی دادم وبر سینه او ضماد
تفسابر نهادم وسه ساعت بر وی بگذاشتم پس برداشتم تا گرم تر از انجمد می باید نشود ودیگر روز
کشکاب دادم واسفیدباها بگوشت بط چون مزاج با اعتدال باز آمده باشد واز آماس شش
ایمن شدم تریاق دادم وبتدریج بشیر خورد دیگر علاجها باز آوردم ومیگوید هر کرا این عارض
افتاد من او را بروز نخستین یافتم همه نیک شدند وهر که را روز نخستین نیافتم احوال ایشان
مختلف بود ودر جمله پس از آنکه ماده از بالا فرو آورده باشند ومزاج عضو بداروهای معتدل
که میل بگرمی دارد وسخت قابض نباشد باعتدال باز آورد چون سنبل ودارچینی وسلیخه وسعد

وقسط وکندر وزعفران ومروارید ومصطکی داروهای قابض با این داروها آمیخته دهند
واگر این داروها اندر آب بجوشانند وداروهای قابض اندر آن آب دهند صواب باشد و
داروهای قابض گل مختوم است وگل ارمنی وصمغ عربی وکثیرا ونشاسته وکهربا وبسد و
شب یمانی بریان کرده وگل سرخ وگلنار وطباشیر وسرون گوزن سوخته این همه یا بعضی ازین
مقدار دو درم کوفته وبیخته اندرین آب که یاد کرده آمد یا اندر آب باران بدهند صفت
داروی دیگر بگیرند گلنار وعصاره لحیة التیس وجفت بلوط وخاک کندر وسلیخه وبسد همه
را بکوبند وبیزند شربتی سه درم اندر آب باران یا اندر شراب قابض بدهند صفت داروی
دیگر بگیرند علک الانباط ساج سه درم تخم کتان پنج درم سنبل سه درم بسد وگل سرخ از هر یکی
پنج درم کهربا سه درم ونیم جندبیدستر یک درم ونیم اقاقیا سه درم شربتی یک درم سنگ
ونیم اندر آب باران یا اندر آب گل ترکه ازوی بفشارند بدهند یا اندر نبید قابض وغذا دراج
وتذرو بریان وچکاوک بریان واگر با انار دانک ومویز پخته وبدل آن نبید قابض وآنجا که نبید
قابض نباشد ملح انگور اندروی بجوشانند وموم مصفی با روغن سوسن بگدازند وآب مورد
تر با وی بیامیزند وبر سینه طلی کنند واگر مورد تر نباشد روغن سوسن با روغن مورد بیامیزند
وموم اندروی بگدازند وضمادی از پوست انار ومازو وگرد آسیا وخاک کندر وگلنار وبرگ
مورد وخرمای قسب واطراف زر نخته باشند بر سینه می نهند وصفت این ضماد بیشتر هم
اندرین باب یاد کرده آمده است واگر سبب بر آمدن خون بطرکیدن رگی باشد بسبب حرکت
سخت چون جستن از جائی بجائی وبانگی زدن وزخمی آمدن یا بر سینه افتادن نخست
علاجهای کلی باید کردن وداروهای قابض چون گل ارمنی وغیر آن با آب باران وشراب مورد که
با آب آبی داده صفت داروی قابض بگیرند گل مختوم وکهربا از هر یکی سه درم گل ارمنی
دو درم شب یمانی وزعفران از هر یکی یک درم سنگی ونیم شربتی دو درم سنگ این داروها بامداد
وشبانگاه بوقت خواب بدهند وبرگ خرفه خائیدن وازوی قلیه ساختن سود دارد وبدل

آب آب باران دهند صمغ عربی وکل ارمنی در افکنده و از سخن کفتن و حرکت باز دارند و ضماد که بیشتر یاد کرده آمده است بر سینه می نهند اکر سبب بر آمدن خون طرقیدن رکی باشد از بادی غلیظ که زندرون رکها بود نخست ماده را از بالا فرود باید آوردن بمالیدن و بستن اطراف پس داروها که بادها بشکنند و طرقیدن را بهتر کند می باید داد چون فلونیا و سجرنیا و دحمرنا و تریاق بزرک تا زه نارسیده و داروها که اندر شکافته شدن رک بسبب سرماء با فراط که بعد زین یاد کرده آمده است اندر علاج این نوع بکار آید و اکر سبب آمدن خون کشاده شدن سر رکها باشد بسبب رطوبتها تنک که بنزله فرود آید یا از جای دیکر بسینه و شش اندرون رکها را آغشته و نرم کند تا بدان سبب سر رکها بسهو قوتی که بدو رسد کشاده شود پس از آن که ماده از بالا فرود آورده باشند بمالیدن اطراف و غیر آن داروهاء قابض که رطوبتها را کم کند و مزاج عضو را کرم کند بکار باید داشت چون نیخ اذخر و مصطکی و زیره بریان کرده و پودنه کوهی و جندبیدستر و ملعدیس و زعفران ناقوت داروها زود بموضع رساند و تریاق و مثرودیطوس و سجرنیا و فلونیاء رومی و پارسی اندک اندک می دادن تا تریها را اخشک کند و مزاج بکرباند و خون باز دارد و اندر ضماد این نوع اذخر و علک سلج و زیره بریان کرده و اقاقیا و عصارة لحیة التیس و جندبیدستر و ملعد بکار باید داشت و طعام از کوشت کبک و تذرو و دراج و کنجشک بریان کرده و مانند آن و اکر سبب بر آمدن خون آماس شش باشد و خون از وی می تراید نخست رک باید زد و ماده را از بالا فرود آوردن و حقنه کردن و مسهل دادن و داروی قابض نشاید داد از بهر آنکه داروی قابض آماس را بفشارد و آفتها تولد کند لکن ماده را بباید برانید و شش را از وی پاک کردن چنانکه اندر علاج ذات الریه یاد کرده شود ان شاء الله و اکر سبب بر آمدن خون زخمی باشد که بر جکر افتد نخست علاج جراحت کلی باید کردن و این سفوف می باید داد بکیرند دیبوند چینی ده درم سنک لک مغسول پنج درم کل ارمنی پنج سنک شربتی دو

درم

درم سنک و نیم و باقی علاج از باب علاج جکر باید جست و اما داروهاء قابض که اندر همه انواع خون بر آمدن سود دارد نافع ترین همه لک مغسول است یک مثقال اندر عصارة برک خرفه یا اندر عصارة بادروج یا اندر عصارة لسان الحمل یا اندر عصارة عصا الراعی و برک خرفه خاییدن و خوردن سخت نافع است و بسیار باشد که در حال خون باز دارد و آب خیار بادرنکی از این عصارها که یاد کرده آمد خاصه اکر داروی قابض با وی باشد و سرون کوزن سوخته را با داروهاء قابض آمیخته منفعتی بزرک است و آب نعنع نیز منفعتی بزرک است و درختی که آنرا بتازی غرب کویند و بپارسی بره ثمره آن یک درم سنک نافع است و شکوفه کشنیز مقدار یک درم با مداد و شبانکاه و کسد و طین شاموس هر دو نافع است استاد اجل در کتاب خود میکوید طین شاموس طلق است و خواجه بو علی سینا میکوید همانا که او طلق نیست و بزبان یونان طین شاموس را نامی است که ترجمه آن کوکب الارض است و پیشترین اهل روم کار خاصه صنعت کوکب الارض طلق را شناسند و خون بزغاله پیش از آنکه بفسرد سه روز دهند هر روزی نیم وقیه خون باز دارد و حب الاس دو درم اندر عصارة لسان الحمل یا اندر عصارة کل تر و تخم لسان الحمل یا اندر عصارة کل تر و تخم لسان الحمل هم چنین سودمند است و آبی بریان کرده همچنین سودمند است و نافع و پنیر مایه خرکوش یا پنیر مایه حیوانی دیکر چون آهو و بزغاله اندر کلاب یا اندر عصارة کل تر یا اندر عصارة بادروج یا اندر شراب قابض نافع است و کل مختوم و اکر کل مختوم بدست نیاید طین شاموس یا اندکی سرکه نافع است و سریشم ماهی خون بر آمدن کهن را باز دارد و تخم کندنا نبطی و حب الاس را است مقدار دو درم سنک کوفته اندر آب عصا الراعی نافع است و عصارة کندناء شامی یک وقیه و سرکه نیم وقیه نافع است و اسفنج سوخته اندر نبید قابض و قنطوریون هم خون باز دارد و هم سینه را پاک کند اکر خداوند علت را تب آید با آب دهند و اکر نیاید اندر نبید قابض و اهل سقلاب کسی را که این علت باشد با فند قنطوریون غلیظ بپزند و آن آب دهند و اکر دو درم عصارة لسان الحمل و دو درم سنک

لسان الثور و دو درم عصارهٔ برگ خرفه و شاخهاء درخت گز پخته تر و نازک باشد یک وقیه
بکوبند و نشاندبی انکه آب برچکانند و بپالایند و همه را بیامیزند و گل مختوم اندر وی حل کنند
و بدهند و آب معدن آهن گرم کرده اندر وی کشته باشد بسیار نافع است و اگر ترسند که خون
اندر شش بفسرد از اول که بدید آید سرکه ممزوج باب بدهند الا کسی را که سرفه سخت باشد
و اگر چوب انجیر بسوزند و خاکستر او را اندر آب کنند و آن آب ناشتا بدهند خون فسرده را پاک
کند و سعتر با عسل اندرین آب سودمند است و علاج خون فسرده اندر بابی مفرد یاد کرده شود
انشاء الله باب دوازدهم از گفتار هفتم اندر ذات الریه ذات الریه آماس شش
را گویند و اسباب این سه نوع است یکی انکه نزله گرم یا سرد از دماغ بشش فرود اید و این نوع بیشتر
آید یا افتد دوم انکه خناق بگشاید و ماده از شش فرود آید و انجا بماند و آماس کند سوم انکه
ذات الجنب ذات الریه گردد آنست که شش دایم الحرکه است و متخلخل است و نازک بدین
سبب ماده را قابل است و بباید دانست که ذات الریه علتی عسر است از بهر انکه با ماده علت
پخته نشود و شش از وی پاک نشود بهتر بگوییم بباید و شش عضوی نازک است و دو منفعت
بزرگ از وی حاصل است و قوام زندگانی بدان دو منفعت پیوسته است یکی انست که بحرکت
انبساط نسیم هوای تازه بخویش همی کشد و از امزاج خود معتدل میکرداند و بدل میرساند
تا حرارت غریزی بدان افروخته میشود و دل از نسیم تازه راحت می یابد و بحرکت انقباض
هوا را که بدل اندر آمده باشد و از حرارت دل سوخته و دود ناک شده از دل بیرون میکند
تا دل از آن آسایش یابد چنانکه اندر تشریح شرایین و ریه یاد کرده آمده است و از بهر این
دو منفعت بزرگ که از حرکت او حاصل میشود خونی که غذاء او خواهد بود نخست اندر
دل پخته میشود و بتمامی پختگی نزدیک آمده باشد که بدو رسد تا مؤنت پزانیدن وی بروی
سبکتر آید تا اندرین منفعت فتوری و خللی نیوفتد پس عضوی که می باید که غذای او اندر دل
و دیگر اندامها پخته شود و مؤنت پختن غذای خویش بباید کشید ماده علت را که اندر وی

افتد بی شک بدشواری تواند پزانید و بدشواری از خود دفع تواند کرد و ماده ذات الریه
اندر بیشتری وقتها بلغم باشد یا خون از بهر انکه گوشت او نازک متخلخل است ماده صفرا
اندر وی باز نماند و گاه باشد که ذات الریه از جنس حمره افتد و مهلت علاج کمتر دهد
از بهر انکه ماده بس گرم باشد و بدل نزدیک بود و از شریانهاء خنک منفعت نیابد از
بهر انکه هر عضوی از شریان قوتی می ستاند و نصیبی میدارد و شریان از هر عضوی حرارتی
می پذیرد و از هر ماده که در اعضا باشد جزوی با وی آمیخته میشود و از قوت خنکی با وی
چندان مانده نباشد که با حرارت حمره برابری کند و خنکی ضماد نیز با آن حرارت برابری نتواند
کرد از بهر انکه قوت ضماد خنک که از نده نباشد و استخوانهاء سینه و غشاهاء عضله اندر حجاب
باشد و گاه باشد که ریم گردد و ریم گاه باشد که هموار و سپید و پخته باشد و گاه باشد که تیره باشد
همچون ثفل شراب که از اندرون گویند و گاه باشد که صلب گردد و گاه باشد که خراجی کند و گاه
باشد که بحجاب و غشاهاء آن فرو رود و ذات الجنب گردد و این نادر باشد و گاه باشد که اندر بازو
و ساعد خداوند علت از جانب ابتی تا بسر انگشتان خلدی پدید آید و گاه باشد که ماده بجانب
دل میل کند و خفقان و غشی آرد و گاه باشد که بجانب دماغ میل کند و این نیز کمتر باشد و گاه
باشد که خداوند ذات الریه را تشنگی آب ناک اندر شش گرد آید و حال او چون حال مستسقی شود
و منفعت رعاف اندر ذات الریه کمتر از آن باشد که اندر ذات الجنب از بهر انکه ماده این مخالف
ماده است و طریق جذب از شش دورتر است که از آن حجاب علامتهاء کلی ذات الریه ده
چیز است یکی انکه با این علت تبی باشد پیوسته لازم از بهر انکه آماس احشا بی تب نباشد و این تب
اندر اول که علت آغاز کند ضعیف باشد و نبضها آن مختلف و بستر میفزاید و قوی تر میشود
باندازه فزودن آماس و حرارت ماده و اگر ماده بلغمی باشد تب نرم و آهسته باشد همچون
تب بلغمی و گاه باشد که بلغم رقیق باشد و بسیار نباشد و عذب باشد تب ظاهر نباشد و نبض
آن بدید نیاید و بر هر حال که باشد اطراف سرد می شود دوم انکه نفس تنگ باشد سوم انکه اندر سینه

کرانی و تمدد بود باندازهٔ کمی و بیشی ماده چهارم آنکه با این کرانی دردی از قعر سینه باستخوانهای
سینه و میان هر دو کتف میدهد پنجم آنکه ضربانی باشد اندر زیر کتف یا اندر سینه یا اندر پستان
یا اندر هر سه جای و کاه باشد که این ضربان پیوسته باشد و کاه باشد که با سرفه پدید آید ششم آنکه
خداوند این علت بقفا باز خفتن نتواند و اکر خفتند بدین شکل رنج رسد هفتم آنکه همیشه
بر زبان او رطوبتی باشد غلیظ و لزج و چون کار بآخر رسد سیاه کردد هشتم آنکه اندر چشم وی و
روی او تمددی و پهجی ظاهر شود و رخسار او سرخ کردد خاصه در وقت تب و حرکتهای
چشم او آهسته تر و کران تر از حرکتهای عادتی کردد و رکهای چشم اندر بیشتری وقتها ممتلی
نماید این همه از بسیاری بخارها که بر آید نهم آنکه اندر بیشتر وقتها خاصه اندر وقت تب چون
خواب آلودی باشد هم بسبب بسیاری بخار دهم آنکه نبض موجی نرم باشد از بهر آنکه آماس اندر
عضوی نرم است و مادهٔ آماس رطوبت است و عظیم باشد از بهر آنکه حاجت بسیار باشد از
بهر تنفس و آلت نرم است و آنرا که قوت قوی باشد حاجت بعظیمی کفایت شود و اکر بتواتر باز کردد
و حال دم زدن هم بر قیاس حال نبض باشد و ذات الریه که از جنس حمره باشد با تنکی نفس باشد
لکن کرانی کمتر بود و حرارت زندرون سینه سخت عظیم باشد و اکر ذات الریه صلب کردد تنکی نفس
تنکی زیادت شود و سرفه خشک و متواتر باشد و حرارت کمتر بود و کاه باشد که اندر ذات الریه
صلب سنک تولد کند و بولس از جالینوس حکایت میکند که او بدیده است که بسرفه سنکها بر آمده است
همچون ژاله و تبازیری زالدرا البرد کویند و اسکندر میکوید دیدم که سنکی بزرک بر آمده است
چون سنکهائی که از مثانه بیرون می آید و پس از آنکه این سنک بر آید سرفه ساکن میشود و بولس
میکوید که من دیدم سنکهای خرد و درشت همچون خشک بر آمده است بعدد چهار پنج و بوزن
هر یک چند سه قیراط و بسرفه صعب بر آمد و پس از آن سرفه کمتر شد و ذات الریه بسل باز کشت
و بیمار اندر سل هلاک شد و آنرا که مادهٔ ذات الریه رطوبتی رقیق باشد نفس تنک باشد و آب دهان
بسیار آید و آنچه بسرفه بر آید تنک باشد و رخسار سرخ نشود و در سینه حرارت نباشد و کاه باشد

کردد

کردد شش رطوبتی آبناک کردد آید و حال وی چون حال خداوند استسقا باشد و تبی آهسته دارد
و نفس تنک باشد و آنرا که آماس و جراحت اندر قصبهٔ شش باشد اندر میان پشت ضربان یابد
و دردی آهسته و تبی ضعیف کیرد و اندام او خارش کند و از بن کردد و اکر آماس ریش کردد
بوی دهان بکردد و بوی ماهی دهد و بسرفه تری اندک بر آید و کاه باشد که بثرها بر آید در شش
و علامت وی آنست که نفس تنک شود و سریع باشد یا متواتر و سینه کرانی کند و زندرون
سینه سوزشی و حرارتی عظیم باشد و اکر مادهٔ ذات الریه بتحلیل دفع خواهد شد علامت وی
آنست که بسرفه اندک رطوبت بر آید باسانی و بهتری پدید می آید تا بتدریج پاک شود و اکر ریم
خواهد کرد علامت وی آنست که تب لازم باشد و اندر معالیق شش دردی و تمدد پدید آید
اکر قوت قوی باشد زود پخته شود و ریم هموار بر آید با ذات الریه خراج کردد و زود بکشاید
و بتدریج پاک شود و اکر قوت ضعیف باشد پخته نشود و عفونت پذیرد و امید خلاص نباشد
و اکر آب دهان شیرین شود نشان آن باشد که ریم کردد و پخته شد اکر در مدت چهل و چهار روز
پاک نشود بیماری دراز خواهد بود و چون دراز کردد پشت پای آماس کند از بهر آنکه قوت غاذیه
ضعیف باشد و اکر ریم بطریق بول بیرون آید امید سلامت باشد و اکر بعلت سل باز کردد
و تازکی از روی برود و شب اندر تب باشد و پیوسته سر انکشتان کرم باشد و جمله علامتهای
سل که اندر موضع خویش یاد کرده آید ظاهر شود و اکر ذات الریه ذات الجنب کردد تنکی نفس
کمتر کردد و پهلوها خلیدن کیرد و بقراط کوید اکر خداوند ذات الریه را بنزدیک پستانها
و حوالی آن جراحتها بر آید و ناصور کردد از ذات الریه خلاص یابد و اکر با ساق پای جراحتها
بر آید هم چنان علامت سلامت باشد علاج اکر آماس قوی باشد علامتهاء آن ظاهر شود
نخست فصد باید کرد و تامل کردن تا ماده بکدام جانب است اندر آن پای که اندر دراز برابر آن
بود رک صافن بکشایند و این چنان باشد که اکر ماده اندر جانب راست باشد از پای راست
بزنند و اکر اندر جانب چپ باشد از پای چپ بزنند و طریق شناختن که ماده اندر کدام جانبست

آنست که نگاه کنند تا رخساره اندر تب از کدام جانب سرخ میشود وحس گرانی سینه
از کدام جانب خفته رطوبت بیشتر می برآید واز پس آنکه رگ صافن زده باشند رگ باسلیق
باید زد از جانب مخالف واگر ضعیفی ضعف نیارد رگ اکحل ورگ قیفال بباید زد وخون
باندازهٔ قوت بیرون کردن چنانکه هر سه روزی رگی دیگر زنند وآخر تر رگ باسلیق از جانب
موافق زنند وگاه باشد که پس از آنکه معلوم شود که ماده کمتر شود حاجت افتد بدانکه بر
سینه حجامت کنند تا باقی ماده کمتر شود وبجانب ظاهر آید جالینوس میگوید اگر تب سخت
گرم باشد از مسهل دادن حذر باید کرد ورگ باید زد از بهر آنکه رگ زدن بی خطر بزرگ
از بهر آنکه باشد که مسهل ماده را بجنباند واسهال نکند وباشد که اسهال اگر کند افراط افتد
وهرگاه که درد اندر شش ومعالیق او باشد وحس درد نزدیک بخجر کردن باید رگ
زدن سودمندتر وهرگاه که درد اندر سر پهلوها باشد که آنرا شراسیف خوانند داروی مسهل
باید داد واگر طبیب مصلحت چنان بیند که هم رگ زند وهم مسهل دهد اعتماد بر مشاهده
باشد وشربتها که ماده را غلیظ کند چون دیاقودا وشربتها که اندروی قبضی باشد چون آب
کشنادو آب سرد نشاید داد الا اندر ذات الریه که از جنس حمره باشد لکن شربتها زداینده
باید داد چون ماء العسل وجلاب وکشکاب واندر همه انواع ذات الریه وذات الصدر وذات
الجنب جهد باید کرد تا سینه از رطوبتها پاک کنند وآنرا که بسبب تبها شربتهاء خنک حاجت
افتد شربتهاء خنک هم زداینده وتری فزاینده باید داد چون آب خیار وآب خربزهٔ هندی وآب
کدو وسکنگبین که بس ترش نباشد سخت نافع است هم سینه را بزداید وهم حرارت را و
تشنگی بنشاند وسکنگبین ترش ماده را لطیف کند وبگشاید لکن اگر قوت قوی نباشد وپاک
کرد از بهر آنکه ماده را بیکبار بر نتواند انداخت واگر قوت قوی باشد سینه را پاک کند
لکن احتیاط آنست که سکنگبین ترش ندهند تا برفق مقصود حاصل شود واگر سکنگبین
ترش اتفاق افتد اولی تر آنست که باب گرم بیامیزند واندک اندک دهند وماء العسل وجلاب

زداینده

زداینده وتری فزاینده است وکشکاب همچنین است لکن ماء العسل از جلاب زداینده
تر وکشکاب قوت را یاری دهنده تر وماء العسل زداینده تر این شربتی است لکن اگر ذات
الریه هنوز خام باشد یاری دهنده تر وماء العسل زداینده تر این شربتی است لکن اگر ذات
الریه هنوز خام باشد یا اندر احشای دیگر آماس باشد ماء العسل را با آب بسیار باید آمیخت
چنانکه آب بروی غلبه گیرد واندرین حال جلاب ممزوج وکشکاب رقیق موافق تر ونبید شیرین
زداینده است خاصه سپید لکن اندر علت ذات الریه وذات الجنب تا ماده پخته نشود نبید
نشاید داد وآنرا که از نبید مزاج گرم شود وتشنگی خیزد زود بتدارک آن مشغول باید شد و
سکنگبین ممزوج وآب خربزهٔ هندی ومانند این دادن وکسی را که اندر جگر وسپرز المی باشد
نبید نشاید دادن ونبید سرخ وشیرین قوت را یاری دهد وباقی ماده را لطیف کند وجهد
باید کرد تا معده وامعا ممتلی ندارند تا با سینه وحوالی آن مزاحمت نکند یعنی معده را از
طعام سبک دارند واگر طبع باندازهٔ حاجت اجابت نکند تدبیر آن کنند که طبع نرم شود وداروی
مسهل وحقنه از آن نوع سازند که اندر علاج برآمدن خون از گلو یاد کرده آمده است صفت
شرابی که طبع را نرم کند بگیرند فلوس خیارچنبر ومویز دانه بیرون کرده از هر یکی سه سیر واندر
چهار سکره آب بپزند تا به نیمه باز آید وبپالایند ویک سکره آب عنب الثعلب باوی بیامیزند
اگر قوت قوی باشد این جمله یک شربت کنند واگر ضعیف باشد دو شربت وبادها را که اندر
معده وامعا تولد کند شکستن دارند از بهر آنکه بادها وبخارها ثقل اندرین علتها زیان دارد
وضمادها وطلیها بر نهند ونخست از موم وروغن بنفشه سازند پس سپیدهٔ مرغ ولعاب خطمی
در افکنند وبپزند تا چون عصیده شود واگر ماده خام تر باشد ضماد از کرنب پخته وکوفته
سازند وانجا که ماده بسیار باشد ضمادهاء خنک زیان دارد وتکمید تر وخشک نافع است
اما اگر ذات الریه از جنس حمره باشد بر صواب تر واگر از جنس فلغمونی باشد خشک صواب تر
با آنکه تکمید تر آنرا که سود نکند زیان نکند وخشک آنرا که زیان کند زیان عظیم کند وتکمید تر

باآب گرم یا روغن بنفشه گرم باشد در مثانه کاویا دروا التی که از مس وغیر آن کنند وتکمید خشک
ارزن گرم کرده باشد باسبوس بانمک وآنچه ازین انواع بکار دارند جهد باید کرد تا بخار آن
از روی بیمار باز دارند تا ناسور وضیق النفس تولد نکند وآنجا که خشکی غلبه دارد ویا مادهٔ
علت سخت غلیظ وفسرده باشد بخار ضماد وکماد تر از راه بینی بشش رسد وسود دارد و
ضماد خردل اندر بظاهر کشیدن ماز ه بجای حجامت یا فتند وتا مادهٔ آماس ما دام خام
باشد غذا کشکاب وگندم آب واسفاناج وسرخ مرد وخیار آب وباقلی وماش مقشر باید
واگر حرارت قوی نباشد کشمش موافق است وجندبوس چیزی معتدل است وجندبوس را باد سی
جو گندم گویند واین جوی است برهنه با گندمی است بشکل جو وخوشهٔ او بخوشهٔ جو ماند واگر
اندر سینه درشتی باشد سبستان وعناب وبیخ سوسن وبیخ خطمی ومغز تخم خیار وصمغ وکثیرا
ودانه آبی اندر کشکاب وگندم آب می پزند واگر این اخلاط را بپزند وپالایند وشکر بر نهند
وشرابی پزند روا باشد وچون آماس گشاده شود حشوها از آرد باقلی وکرسنه وآرد نخود وچند
روس سازند وبرانگبین دهند وباماء العسل اندرین وقت سخت موافق باشد سینه را پاک
کند ولعوق کرنب ومغز پنبه دانه اندروی بپزند وسرشته زردانیده بود قوی ولعوق کرنب ومغز
پنبه دانه ولعوق اسقیل یا شیرخشت نافع است وگاه باشد که با این لعوقها چیزی که خون را کند
کند وبی گاهی فزاید باز کند چون پوست خشخاش وتخم فلک باسره باز دارد واگر دم زدن متواتر
شود لعاب اسپغول رقیق بالجلاب جرعه جرعه میدهند وآب نیم گرم بر سینه وپهلوها میریزند
تا دم زدن بالعتدال بازافتد واگر دردی باشد ساکن شود وهرگاه که آماس ریم کند وگشاده
خواهد شد تنگی دم زدن وگرانی سینه ودرد زیادت شود وتب گرم تر گیرد وآن روز که بگشاید
تنگ بلرزاند اندران روزی چند که این علامتها پدید آید واگر تن پاک کرده باشند وترتیب
علاجها که یاد کرده آمده است بجای آورده طبیعت را بچیزهای نرانند یاری باید داد ضماد
که یاد کرده آمده است بجای آورده طبیعت را بچیزهای نراننده یاری باید داد از کرنب و

برگ بادیان سازند وبر نهادن واگر از آرد جو وعلک الانباط وخرما وانجیر خشک همه را اندر
شراب شیرین سپید بپختن تا چون عصیده شود وبر نهادن واگر قوی تر باید سرگین کبوتر و
بطرون اندرین ضماد زیادت کند مقدار حاجت واین قوت آن روز دهند که امید دارند که
آنروز بخواهد گشاد وبیمار را بفرماید تا بدان پهلو خسبد که آماس است وشربت ماء العسل
دهند واگر حرارتی باشد ماء العسل یا کشکاب دهند یا ممزوج کرده دهند واگر حرارتی
قوی نباشد شراب زوفا دهند که اندروی زوفا وحاشا وفراسیون وانجیر وبیخ سوسن وانگبین
پخته باشند واگر این اخلاط اندر کشکاب بپزند صواب باشد وخرما اندرین وقت دادن اندر
کشکاب یا اندر شراب زوفا بپختن صواب باشد صفت قرصی پزاننده بگیرند تخم خطمی وتخم خیارزی
وتخم خیار وتخم خربزه وتخم کدو ورب السوس وقفاح الاذخر واکلیل الملک وبنفشه وکثیرا
همه را بکوبند وبلعاب خربزه تخم کتان بسرشند واقراص کنند واندر شراب انجیر دهند واگر آنروز
کردانند که آماس بخواهد شد مثرودیطوس دهند تا تریاق ماعز یت را نگاه دارد وصواب باشد
لکن اندر ذات الریه گرم وتب گرم نشاید داد وخاصه اگر بیمار لاغر باشد وحب الصنوبر ولعوق
او پزاننده است نسخه لعوق حب الصنوبر بگیرند جلغوزه پاک کرده ده درم کثیرا وتخم خیار پاک
کرده وصمغ عربی ومغز بادام تلخ سپید کرده ورب السوس ونشاسته وتخم خطمی پاک کرده
هر یکی سه درم حلبه شسته وتخم کتان بریان کرده وبن سیاوشان ومغز بادام شیرین سپید کرده
ومغز پنبه دانه از هر یکی پنج درم تخم بادیان دو درم خرما پست عدد انگبین نیمن روغن گاو
پنج درم خرما اندر روغن گاو وانگبین بپزند تا نرم شود ودار وها کوفته بدو بسرشند و
اندر بعضی نسخها بیست درم زوفا نیز زیادت کرده اند ودیگر حبها ولعوقها که اندر علاج
سرفه یاد کرده آمده است واندر قرابادین یاد کرده آید همی باید گزیدن وبکار داشتن در وقت
حاجت وتدبیر گشادن ذات الریه که تمام پخته باشد اینست ولیکن دود کردن ودهان زبر آن داشتن
تا دود بگلو فرو شود وبیمار را بر کرسی نشاندن وکتفهاء او نگاه داشتن وکرسی را بجنبانیدن

سخت و ماهی شور دادن و ایارج فیقرا و شحم حنظل حب کردن، و بشب اندر دهان داشتن
وحب توقایا و ام جنین و انگزد اندر شیر حل کرده دادن و خردل اندر ماء العسل دادن و حب
توقایا دادن و بس از طعام قی فرمودن لکن اندر قی خطریست از بهر آنکه باشد که پیش از اندازه
کشاده شود و ماده را بیکبار بجنباند و خناق تولد کند و بباید دانست که پزشکان این تدبیرها
براننده و کشاینده که پیش ازین یاد کرده آمد از ماء العسل و شراب زوفا و ضمادها و لعوقها
و معجونهای بزرگ و تریاق بزرگ و مثرودیطوس پس از هفت روز بکار داشته اند بوعلی سینا
میگوید این طریق نیک است لکن طبیب حاذق را شاید این طریق سپردن ما اگر حالی نو گردد که
تدارک باید کرد بتواند و از خویشتن داند که تدارک تواند کرد فاما طبیبی که حاذق نباشد و برا
نشاید این طریق سپردن مگر باحتیاط تمام تا حرارت و آماس زیادت نشود و علت بر علت
بنفزاید و هر گاه که آماس کشاده شود و ریم تمام آمدن گیرد و بیمار در خود سبکی یابد جهد باید کرد
تا ریم پاک آید و سینه پاک شود و تدبیر پاک کردن سینه اندر علاج سرفه تر و علاج ضیق النفس
یاد کرده آمده و بسیار باشد که آماس پیش از آنکه تمام پخته شود بکشاید بسببی از سببها چون خشمی
حرکتی سخت یا قی کردن و مانند آن و خون بر آمدن گیرد در حال رگ باید زد و علاج بر آمدن خون
از گلو کردن چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آمد و الله اعلم باب سیزدهم از گفتار
هفتم اندر ذات الصدر گرد آمدن ریم اندر فضای سینه ذات الصدر گویند و اسباب
آن دو نوع است یکی آماسی باشد اندر غشای و عضلهای سینه یا قرحه و دبیله که بکشاید و ریم
اندر فضای سینه ریزد و هر گاه که ریم اندر فضای سینه ریخته شود و از گلو بر آمدن آغاز
کند اگر اندک باشد از راه گلو پاک شود و اگر بسیار باشد ازین راه پاک نشود و هر چه اندر مدت
چهل روز پاک نشود محال است بیرون نباشد یا بعلت سل باز گردد از بهر آنکه ریم که از راه گلو
بر آید بر شش گذرد و گذشتن او شش را بسوزد و ریش کند و اگر ریم اندر ذات الریه کشاده
باشد نخست شش ریش گشته باشد و ریش شش سل است دوم آنکه ریم آن موضع را که گرمی

ریخته شده است بسوزد و تباه کند و ریشی از آن نخستین تولد کند سوم آنکه اگر طبیعت
قوی باشد پیش از آنکه اجزای سینه را تباه کند آن ریم را هم بدان راه که غذا بدین موضع می
رسد باز دارد و باسهال دفع کند و این چنان باشد که طبیعت ریم را بر رگها که دهنهای آن از
بهر غذا رسانیدن باجزای سینه پیوسته است دفع کند تا اندر آن رگها بگذرد و بقعر جگر
آید و از جگر بدان رگها شود که بروده‌ها پیوسته است و باسهال دفع افتد یا بدان منفذ آید
که بگرده پیوسته است و با درار دفع افتد و اندر دفع آن بدین هر دو جانب امید سلامت است
لکن آنچه با درار بول دفع افتد امید سلامت بیشتر است از بهر آنکه اندر آن منفذ که از جگر
بگرده پیوسته است قوت جاذبه است که آب را و فزونیها را که با آن یکجا چون سیل از جگر بکشد
و بگرده آرد و قوت دافعه است که همه فزونیها را بسوی مثانه دفع کند و رگها که بروده‌ها
پیوسته است از بهر غذا رسانیدن است تنها از جذب و دفع که از منفذ کند این رگها نتوانند
کرد و بمعونت طبیعت حاجت آید تا ریم باسهال دفع شود و زودی و دیری کشادن ریشها
و آماسها و سینه بحسب قوت طبیعت و مزاج بیمار و عمر او و بحسب قوت و علامتهای
علت بحسب فصل سال باشد و هلاک پیران اندرین علت بیشتر بسبب ضعیفی دل و احشای
ایشان باشد و هلاک جوانان بیشتر از درد از درد باشد از بهر آنکه حس جوانان قوی باشد
و بدان سبب آگاهی از درد بیشتر یابند علامتها آنچه از کشادن ذات الجنب و ذات الریه
باشد علامت وی آنست که نخست ازین دو علت یکی بوده باشد و آنچه از کشاده شدن ریش
سینه افتد نخست اندر سینه گرانی و تمدد پدید آید و پس از دو روز دردها تولد کند و تبها
تیز و مختلف آمدن گیرد و بسبب درد و بسبب نزدیکی ریش بدل و چون ریش با تبها رسد
تب تیزتر شود و دشواری سرفه و دم زدن زیادت گردد و چون کشاده خواهد شد و ریم
بیرون خواهد آمد تبی گیرد بلرزه سخت و اندر بیمار تا سه دم زدن متواتر پدید آید و سرهای
انگشتان گرم باشد و چون ریش کشاده شد و ریم اندر فضای سینه ریخت تب آهسته تر

شود وریم آمدن کیرد وسخن بشتاب تر از عادت کوید واندر دم زدن منفذ بینی فراز هم آرد و هر کاه که از پهلو بپهلو کردد از جای بجای ریخته میشود و آواز آن می بر آید اما اگر ریم اندر یک نیمه سینه باشد کرانی و تمدد و کرمی و سوزش اندر ان نیمه بود و اگر اندر هر دو نیمه باشد کرانی و کرمی و سوزش اندر همه سینه باشد و اگر خرقه بگل سرخ آغشته تر کند و بر سینه بیمار پوشد جایگاه ریم زودتر خشک شود و اگر علت دراز آهنگ شود پای آماس کند از بهر آنکه حرارت طبیعی و قوت غریزی ضعیف کشته باشد و پای که از معدن حرارت دورتر است بهره حرارت کمتر یابد و قوت هاضمه او ضعیف باشد و این علامتی بد است و ریم آن کلو بدشواری بر آید و سبب دشواری یا سطبری ریم باشد یا ضعیفی قوت و فرق میان بلغم و ریم آنست که بلغم بر سر آب ایستد و ریم اندر بن آب نشیند و گند ریم چون گند استخوان باشد که سوزند و ریم اگر با آتش افتد گنده باشد و بلغم گنده نباشد علاج چون علامتها که یاد کرده آمد ظاهر شود و ریش سینه کشاده کردد و ریم بر آمدن آغاز کند جهد باید کرد تا سینه از ریم پاک شود و شربتها و تدبیرها که اندر باب کذشته یاد کرده آمده است و علاج این علاج ذات الریه است بعینه و اینجا چندانکه ریم با درار بول دفع میشود و باید داد تا زودتر پاک شود و بداروهایی که جگر را و کرده را و مثانه را پاک کند و اینجا کفته اند که باسهال دفع میخواهد شد داروهای مسهل دادن تا زودتر دفع شود و داروهای مدر و مسهل هر دو در خون مزاج و عمر و فصل سال باید داد

باب چهاردهم از گفتار هفتم

اندر سل ریش شش را سل کویند و کسانی باشند که اگرچه شش ایشان ریش نباشد حال ایشان همچون حال مسلولان باشد و این کسانی باشند که پیوسته رطوبتها و نزلها از سر ایشان بشش فرود می آید و کیسه های دم زدن ممتلی میشود و تنگی دم زدن و سرفه صعب تولد کند و کار بدان رسد که قوت ضعیف شود و تن لاغر شود و کاهش کیرد اگرچه این علت ربو و ضیق النفس است خداوند این علت را مسلول کویند و اسباب سل چهار نوع است یکی آنکه نزله تیز از

سر بشش فرود می آید و پیش از آنکه ماده بخته شود تیزی آن شش را بسوزد و ریش کند دوم آنکه آماس شش که آن را ذات الریه خوانند ریم کند و ریش کردد سوم آنکه ذات الجنب بخته شود و ریش کند و آب ریم بسرفه بر آید و بر شش کذرد و شش را بسوزد و ریش کند چهارم آنکه سببی از اسباب اندرونی یا بیرونی پدید آید بدان سبب رگهاء شش کشاده شود یا رگی بکسلد و خون از کلو بر آمدن کیرد و شش ریش کردد و این اسباب اندر باب خون از کلو بر آمدن یاد کرده آمده است و اندر بیشتر حالها سبب این علت نزله تیز باشد و میان طبیبان خلافست اندر آنکه ریش شش درست شود یا نه کروهی کفته اند ممکن نیست که درست شود از بهر آنکه هر عضوی را که جراحت رسد آن عضو را ساکن باید داشت تا جراحت درست شود و شش همیشه متحرک است و او را سکون نیست و جالینوس میکوید حرکت عضو آن جراحت را از درست شدن باز ندارد اگر سببی دیگر جراحت با حرکت یار نباشد و دلیل بر این آنست که حجاب همیشه متحرک است و خلاف نیست که جراحت او درست میشود و میکوید که هر کاه که سبب جراحت آماس شش باشد و تیزی و سوداء او و سوزانی خلط نباشد که شش را بخورد و ریش کند لکن رگی کشاده شود یا طرقیده کردد بسببی از سببهاء بیرونی یا اندرونی که آماس نکیرد و ریم کند درست شود و اگر سبب جراحت و ریش کشادن آماس یا تیزی خلط باشد درست نشود از بهر آنکه تا ریش از ریم پاک کرده نشود ممکن نیست که درست کردد و پاک شدن جراحت بسرفه باشد و سرفه جراحت را بزرگ تر کند و حرکت سرفه درد افزاید و مادتها را اینجا کشد اگر داروهاء خشک دهند تا ریش را خشک کند سرفه و درشتی زیادت کند و ریم را خشک کند و از بر آمدن باز دارد و اگر داروهاء نرم تر دهند ریش را تازه دارد و تا ریش تازه می باشد درست نشود و اگر سبب جراحت تیزی خلط باشد مزاج را معتدل باید کرد و تیزی خلط زایل کردن و مدتی اندرین کار شود و اندرین مدت جزوی دیگر که درست باشد از شش سوخته شود و ریش فراختر کردد و باشد که ناصور کردد و اگر سبب جراحت بختن و ریم کردن و کشادن آماس باشد انجر یاد

کرده آمده از سببها که ریش را زیان دارد بر جای باشد و سببهاء دیگر با آن یار گردد و از آنست
که رگهاء شش همه فراخ است تا هوای بسیار تواند گرفت و صلبست تا با خلط که اندر وی ریخته
شود و مقاومت تواند کرد و هر سکانی و هر جراحتی که بر چنین عضوی افتد دشوار درست
گردد و آفت دیگر آنست که هر شربت که از بهر علاج این جراحتها دهند تا بجایگاه جراحت
رسد مسافت بس دور است و هر عضوی از وی بهره بر داشته باشند و قوی ضعیف گردد
بدین سبب اثر دارو ضعیف باشد و اگر داروی سرد داده شود قوت دارو بجایگاه نتواند
رسید از بهر آنکه داروی سرد گدازنده نباشد و اگر داروی گرم داده شود حرارت تب زیاده
شود و اگر داروی خشک داده شود خشکی تبها و قی را زیان دارد و ریش را داروی خشک کننده
باید تا درست شود و مضرت داروی تر پیشتر یاد کرده آمده است و جراحت که بر قصبهٔ شش
افتد علاج پذیر نباشد و از جراحتها که ممکنست که درست گردد جراحتی باشد که در غشای
زندرونی قصبه افتد و بگوشت شش نرسد و علت سل اگر چه علتی است که علاج کمتر پذیرد
مهلت دراز دهد و باشد که از جوانی تا کهولت بدارد و خواجه بو علی سینا میگوید که سر نبیده بو
دیدم که بیست و سه سال و کسری اندرین علت بماند و اندر شهرهاء سرد و فصل زمستان
این علت بسیار افتد و هر گاه که از پس تابستان شمالی خسک خریف جنوبی و بارنده باشد این علت
بسیار افتد و آنرا که مشکل گردد که علت سل هست که نه فصل خریف اشکال بر دارد از بهر آنکه
خریف سخت زیانکار است بدین علت و اندر بیشتری این علت از هژده سالگی تا بحد
سی سالگی افتد و مردم سرد مزاج را بسیار افتد و آنچه کودکان را افتد ازین علت امیدوار
تر باشد و علاج بهتر پذیرد و باید دانست که این علت کسانی بیشتر افتد که بر و سینهٔ ایشان
تنگ تر باشد و گردن ایشان دراز و میل سوی پیش دارد و حلقوم بیرون داشته بود و کتفهاء
ایشان از گوشت برهنه بود و سوی پشت بیرون آمده چون بال مرغان و پیشینگان این کس را
مجنح خواندندی یعنی خداوند پر و اندر سینه و حوالی آن بادها بسیار افتد از بهر کوچکی

سینه پس اگر با این صفتها دماغ ضعیف باشد و رطوبتها را قابل بود و آنرا هضم نتواند کردن همه
شرطها و نشانها حاصل باشد و خاصه اگر اخلاط ایشان تیز و صفرائی باشد علامتها هرگاه
که خداوند نزله و سرفه را و خداوند علت ذات الریه را بسرفه خون و ریم بر آمدن گیرد و تن
لاغر شدن و کاهش گرفتن آغاز کند و تب لازم گردد و رخساره سرخ شود و اندر شبها از پس
آنکه طعام خورده باشد تب ظاهر شود باید دانست که بیمار اندر سل افتاده و باید دانست
که سبب لازم شدن تب نزدیکی جایگاه علت است بدل و سبب سرخ گشتن رخ بر آمدن بخارست
چنانکه اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده است و سبب ظاهر شدن تب و از پس طعام آنست
که از آنچه خورده شود تری حاصل آید و از بهر آنکه طبیعت مقهور است و تب لازم آن تری
بهرهٔ تن شود لیکن مدد تب کند و تب را بر افروزاند و گاه باشد که تب سل با تبهاء دیگر آمیخته
گردد چون تب خمس و ربع و شطر الغب و ثانیه و بدترین تبها که با این تب آمیخته شود تب خمس است
پس ربع پس شطر الغب پس ثانیه زیرا که مادهٔ تب ربع و خمس و شطر الغب غلیظ و سودائی باشد
و علاج آن با علاج این علت هیچ نزدیکی ندارد و با این علامتها که یاد کرده آمد علامتهاء دیگر که اندر
باب گرد آمدن ریم اندر سینه یاد کرده آمده است پدید آید و باشد که اندر شب یا بوقتهاء
دیگر خواب نکند و سبب آن ضعیفی قوت باشد و عاجزی طبیعت از تصرف کردن اندر غذا و
تحلیل حرارت غریزی و چون کاهش تن بغایت رسد و چون کاهش تن بغایت رسد ناخنها
باز گردد و موی ریزیدن گیرد و کودن بیرون داشته شود و سفتها بر آید و پوست پیشانی بر
استخوان کشیده شود و بعضی را که چون کار بآخر آید پشت پای اماس گیرد و سبب آن نقصان غذا
حرارت غریزی و عاجزی طبیعت باشد و تباه گشتن مزاج و اخلاط و این کسانی را افتد که
بیشتر مانند و از طعام باز نه ایستند و هر روز بیش از آنکه اندازهٔ بیماران باشد چیزی میخورند
و آنرا که سبب علت تیزی خلط بوده باشد رطوبتها که بر آید مزهٔ آب دریا دارد شور و تیز و
نبض اندر صغیری و سریعی معتدل باشد و تشنگی غلبه کند و شهوت طعام نشود بسبب ضعف

قوت وچون قوت ضعیف شد بارها اندر سینه تولد کند و سرفهاء پهلو ببالا بر آید و شکم
در کار آید و چون کار باخر تر رسد حلقهاء قصبهٔ شش و بارهاء رکها باریم آمدن کیرد و خلطی
که می بر آید غلیظ تر شود پس باز ایستد و هیچ بر نیاید بسبب ضعف قوت بر نتواند انداخت و چون
حال چنین باشد بیش از چهار روز مهلت ندهد و بیشتری بخناق هلاک شود و بسیار باشد
که باخرهاء وی سرفه ضعیف بدید آید و خون آب بر آمدن کیرد و اکر سرفه را علاج کنند و خون
باز دارد خون اندر شش بماند و هلاک کند و اکر باز ندارند خون بر می آید تا هلاک شود و فرق
میان آن خون که باخر بر آید نشان آن باشد که هنوز ریش خام است و آنچه باخر بر آید دلیل
مرک است و هر کاه که خداوند سل را بر هر دو فک او چیزی چند دانه باقلی بدید آید از پس پنجاه
و دو روز بمیرد و هر کاه که بر سر انکشت او که ابهام کویند بثاری سبزی بدید آید و بر پیشانی بثره
سرخ بر آید و زردی چون نوی همی بر آید و زچهارم بمیرد و هر کاه که بر میان سر او چیزی
چند دانه باقلی بر آید و رنک او سیاه بود و درد نکند و سباتی همی باشد تا چهل ساعت که تا
چهل روز بمیرد علاج اندر اول این باب کفته آمده است که سل حقیقی ریش شش است و علتی
دیکر است که حال بیمار اندر وی همچون حال مسلولان باشد بدین سبب آنرا سل کویند و سل
حقیقی از تب لازم خالی نباشد و آن سل دیکر بی تب باشد و علاج سل حقیقی مشکل است
از بهر آنکه علاج ریش هر دو ضد یکدیکرند خاصه علاج این تب از بهر آنکه علاج این تب بچیزها
سرد و تر باید کرد سردی از جهت تب و تری از جهت خشکی و کاهش تن و علاج ریش خاصه
علاج این ریش بچیزهاء خشک کننده و کرمی آرنده باید کرد خشک کننده از بهر آن باید کرد که هیچ
ریش بهتر نشود تا وی را خشک نکنند و کرمی آرنده از بهر آن باید که قوت دارو را خشک کننده
تمام بشش برسد مکر که قوتی کرم کننده او را بدرقه کند و بجایکاه برساند از بهر آنکه مسافت بس
دور است بدین سبب اکر بعلاج ریش مشغول شوند تب و خشکی و کاهش زیادت کردد
و اکر بعلاج تب مشغول شوند ریش تازه بماند بسبب تری علاج و تدبیر صواب آنست که نخست

حرارت

حرارت تب را بزودی تسکین کنند تا زودتر بعلاج ریش مشغول توان شد یا داروها که
ریش را شاید تا شربتها و داروها که تسکین تب را شاید بیامیزند یا کاهی بعلاج این مشغول
باشند و کاهی بعلاج آن و این چنان باشد که یک روز علاج تب کنند و یک روز علاج ریش تا
بامداد علاج ریش کنند و شبانکاه علاج تب تا بنکرند که کدام چیره تر است بعلاج آن مشغول
باشند و این تدبیر که یاد کرده آمد علاج کسانی است که روز نخست بسببی از سببها که خون از
کلو بر آید طبیب را بیابد و بتحقیق این علاج چاره است بیچارکی را از بهر آنکه هر کاه که جراحت
شش آماس کرفت و ریش کرد و بکشاد ممکن نیست که درست کردد لکن ممکن است که اکر علاج
صواب کنند ریش بر یک حال بایستد و بزرک تر نشود و جزوی دیکر را از شش تباه نکند پس
علاج را سببی که اندر آن امید سلامت است آنست که روز نخست که خون از کلو بر آید و معلوم
کردد که از شش بر آمده است در حال پیش از آنکه آماس کند بعلاج مشغول شوند چنانکه جالینوس
میکوید آن کسانی که ایشان را خون از کلو بر آمد و بر آمدن آن از شش بود هر کرا روز نخست یافتم
و علاج کردم شفا یافت و هر کرا روز نخست نیافتم احوال مختلف بود و علاج آنست که بیمار را
سکون فرمایند داشت و از همه حرکتها او وا باز دارند و در حال رک باسلیق زنند و اندکی
خون بچند کرت بیرون کنند تا خون از شش و حوالی آن بیرون آید و کشیده شود و مدد آن
از وی دور کردد و اطراف او بفرمایند مالیدن و بستن چنانکه معلوم است پس شربتی سازند
از سرکه ممزوج با آب بسیار و بدهند تا بخورد و این سرکه از بهر آن باید داد تا اکر اندر شش لختی
خون که از جراحت جدا شده است کرد آمده باشد و فسرده پاک کند و اکر اندر مدت سه ساعت
سه بار یا دو بار بدهند صواب باشد پس قرص کهربا دهند اندر شراب مورد یا اقراص بسد
اندر آب باران که آب خیار و صفت آن اقراص اندر قرابادین یاد کرده اید و کشکاب دهند و اندر
کشکاب پاچه بره و حب الآس و آبی کلوکیر و سیب کلوکیر و انار نارسیده اندر بزند و روز نخست
هیچ طعام ندهند بدین کشکاب قناعت کنند و اکر قوت ضعیف باشد حشوی سازند از آرد

جو و آرد باقلی و آرد نخود ساخته بروغن بادام و شکر یا عسل یا اندکی نان اندر ماء العسل ثرید
کنند یا خایهٔ مرغ نیم برشت بدهند و اگر بیمار قوی باشد روز دوم اندکی دیگر خون بیرون گیرند
و غذا تا روز چهارم ازین نوع دهند که یاد کرده آمده است و سینهٔ بیمار بروغن گل چرب کنند
و اگر فصل زمستان باشد بروغن ناردین گرم بروغن مصطکی چرب کنند و آبی ترکوفته و فشرده دادن
خون باز دارد و علاجهاء دیگر اندر باب خون از گلو بر آمدن یاد کرده آمده است از انجا برگزینند و
اسفنج بسرکه و آب نیم گرم آمیخته ترکنند و بران موضع نهند که الم یافته است صفت ضمادی که
بران موضع نهند بگیرند گل آسیا و گرد کندر و بسپیدهٔ خایهٔ مرغ بسرشند و بر سینه نهند نسخه
ضمادی دیگر شب یمانی و اقاقیا و پوست نار کوفته و بیخته بسرکه ممزوج با آب بسرشند صفت ضمادی
دیگر آبی کلوگیر اندر شراب کلوگیر بپزند و بکوبند و بران موضع نهند این تدبیرها پیش از ان کنند
که آماس گیرد و از پس روز هفتم پشم رو پاره بروغن گل و سرکه ترکنند و برنهند و اگر با روغن مورد
یا روغن مصطکی یا شراب کلوگیر برنهند صواب باشد و کلوگیر قابض باشد و اگر طبیب پس از ان
بدو رسد که جراحت آماس گرفته باشد و ریم کرده و تب و سرفه لازم شده از جهت تب کشکاب
باید داد و اندر کشکاب سرطان ماده اندر پختن و ماده را بدان تواند دانستن که سوزن بپشت
فرو برند اگر رطوبتی همچون شیر برآید ماده باشد اطراف او بکنند و او را به آب نمک و آب خاکستر
بشویند تا آن شوخ و رطوبت از زخم که بر ظاهر او باشد پاک شود و اگر قوت بیمار ضعیف باشد اندر
کشکاب یا بچه بره و بزغاله بپزند و اگر طبع نرم بود و حاجت باشد بدانکه باز گیرند اندر کشکاب
مورد دانه بپختن و شراب مورد دهند و مورد دانه بپختن اندر کشکاب اندر همه وقتها اندرین
علت سود دارد تخم کوک فرمایند پخت و اگر اندر تن بیمار فضله باشد بمطبوخ خیارشنبر استفراغ
کنند صفت آن بگیرند خیارشنبر پاک کرده هفت درم بنفشه همچندان مویز دانه بیرون کرده
بیست درم عناب ده عدد سبستان پنجاه عدد و این همه را در دو من آب بپزند تا دو بهره برود
و یک بهره بماند و بپالایند و باز بجوشانند تا بمقدار صد درم باز آید و بدهند تا بخورد نسخه

[illegible]

مسهلی دیگر بگیرند خیارشنبر پاک کرده پنجاه درم بنفشه خشک ده درم عناب پنجاه عدد
سبستان صد درم مویز منقاء دانه بیرون کرده سی درم همه را اندر دو من و نیم آب بپزند
تا به نیمن باز آید و بپالایند و نیمن فانید و چهل درم سنگ روغن بادام بر افکنند و بجوشانند
بقوام انگبین باز آید و چهل درم بنفشهٔ خشک کرده کوفته و بیخته بدو بسرشند و بکار دارند
و باندازهٔ قوت بیمار دهند و اگر مسهل نخواهند داد و حقنهٔ نرم کنند و اگر دماغ گرم باشد
و بخارها میکشد و می پذیرد و از ان بخارها رطوبت بشش فرو میچکد نخست رگ قیفال باید
زد پس تدبیر مسهل کند و چون تن پاک کرده باشند داروهاء پاک کننده و رویانده دهند
و آشامیدنیها از کشکجو و آرد باقلی و نشاسته و کثیرا و مغز بادام ابی سازند و سرطان تازه پاک
کرده اندر پزند و روغن مغز کدو و شیرین بر افکنند و بدهند با شکر و پی شکر روا باشد و اگر
اندرین سینه تریها بسیار باشد آشامیدنیها از کونج و آب سبوس سازند یا از کورش بنفشه و
آب سبوس و تخم خیار و شکر دهند گر با انگبین و حب السمال بکار دارند و علاجها که اندر باب
سرفه یاد کرده آمده است برگزینند و بکار دارند و بجای آب باران دهند و اگر پیش از طعام
بگرمابه شوند شاید و دماغ قوی کنند تا بخارها کمتر پذیرد و نزله باز دارند تدبیرها که در باب
نزله و زکام یاد کرده آمده است و اگر اندر سینه خشکی باشد و آواز گرفته باشد هر بامداد یک وقیه
آب لسان الحمل کوفته و فشارده با دو مثقال روغن بنفشه کر روغن مغز کدو بدهند و از پس سه
ساعت کشکاب دهند سرطان اندوی پخته یا بنفشهٔ پرورده و روغن بادام و وقت وقت لعاب
اسپغول صمغ عربی و گل ارمنی و اگر گل ارمنی نباشد با لعاب دانه آبی که آب باران میدهند سخت
صواب باشد از بهر انکه گل ارمنی ریشهاء شش را خشک کند و برویاند و هر گل که شور نباشد بدین
کار سود دارد مگر که دم زدن تنگ شود و چون دم زدن تنگ شود گل نباید خورد صفت
لعوقی که خشکی بر و سینه را نرم کند بگیرند آرد باقلی سپید کرده پانزده درم نشاسته و صمغ
عربی و کثیرا از هر یکی پنج درم رب السوس ده درم تخم خطمی پانزده درم تخم خشخاش سپید دو

درم مغز بادام سپید کرده پست درم دانه آبی پوست باز کرده پانزده درم تخم خیار و تخم خربزه
و تخم کدوی پاک کرده از هر یکی پنج درم مویز دانه بیرون کرده پست درم مویز را بروغن بنفشه
یا بروغن بادام بریان کنند و مغز بادام و دیگر مغزها جدا کانه بکوبند و داروها با این مویز بکوبند و
بسرشند تا یکی شود پس داروهاء دیگر بدان بسرشند بالجمله سخته سوسته اندر دهان میدارند
و آنرا که دماغ گرم باشد و از دماغ چیزی بشش فرو میچکد این لعوق دهند نسخه وی بکیرند تخم
خشخاش سپید پست درم سنگ تخم خشخاش سیاه ده درم تخم سوسن پاک کرده و کوفته و پخته بیخ
درم دانه آبی و تخم خطمی از هر یکی پانزده درم کثیرا ده درم صمغ پنج درم همه را یکشبانروز اندر
آب باران تر کنند پس بآتش نرم بپزند تا یک نیمه برود و بپالایند و یکمن سخته و نیمن بایند و ده سیر
لعاب اسپغول اندرین آب کنند و بقوام آرند و اندر بعضی نسخها سخته نیمن است و انکبین نیمن بلند
ازین لعوق مقدار ده درم با کشکاب بدهند و شبانگاه پنج درم بی کشکاب تا آن خلط تیز را که از سر
فرود می آید باز دارد صفت حبی که بشب اندر دهان کیرند دانه آبی پوست باز کرده پنج درم کثیرا
و صمغ عربی از هر یکی سه درم و تخم خیار و تخم کدوی پاک کرده از هر یکی هفت درم رب السوس
پنج درم همه را بکوبند و بلعاب دانه آبی بسرشند و حبها کنند و اگر ماده اندر سینه و شش باشد و سلن
دشوار بر آید شراب زوفا دهند صفت شراب زوفا عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد بر سیا
پنج درم پنج سوسن نیم کوفته ده درم مویز دانه بیرون کرده پست درم انجیر بستی ده عدد همه را
اندر دو من و نیم آب بپزند تا بمقدار نیمن باز آید و بپالایند این مقدار سه روز بخورند یا بنفشه
پرورده و طعام سبوس آب دهند با فانید و روغن بادام و از افیون و تخم خشخاش و دیاقوذا که
نزله را باز دارد پرهیز کنند از بهر آنکه این چیزها ماده را اندر سینه سطبر کنند و از بر آمدن باز دارد
نسخه حبی که تریها را از سینه و از تن کمتر کند و ریش را خشک کند بکیرند صبر اسقوطری و آب
باران شسته و تربد سپید تراشیده و کوفته و بیخته از هر یکی چهار دانگ و رب السوس نیم درم
کثیرا دانگی حب کنند چنانکه رسم است و اگر کسی را طبع قوی تر باشد یا ضعیف تر طبیب این داروها

می کاهد

می کاهد و میفزاید بحسب حاجت و اگر بار دیگر خون از گلو بر آمدن گیرد علاج آن از بابی که اندر
انواع خون بر آمدن یاد کرده آمده است بکار بیند صفت قرصی که اندرین وقت سود دارد
بکیرند گل مختوم سه درم گل ارمنی و نشاسته و گل سرخ از هر یکی چهار درم کهربا و حب الآس
از هر یکی پنج درم تخم خرفه و سرطان نهری بریان کرده از هر یکی هفت درم کسد و کثیرا و
طباشیر و شادنه مغسول از هر یکی پنج درم صمغ عربی هفت درم رب السوس پنج درم همه را
بکوبند و ببیزند و بآب بنفشه تر بسرشند و قرص کنند هر یکی دو درم هر بامداد یک قرص با
آب خیار بدهند و غذا برگ و شاخ خرفه و برگ لسان الحمل بروغن تخم کدو و روغن بادام و
بجای آب آب باران یا آب جوی را بجوشند و صمغ عربی و گل ارمنی و طباشیر در افکنند و آنرا که
اندرین علت خشکی بر اندامها مستولی کردد شیر و روغن دادن سخت سودمند بود از بهر آنکه
شیر سه جزو است آب است و روغن و پنیر قوت آب زداینده است ریش را بزداید و پاک
کند و روغن غذا دهنده است خشکی زایل کند و تری باز دارد و اخلاط بد را معتدل کند و
پنیر لزج است لزوجت او هم غذا دهد و هم تعریه کند یعنی ریش را همچون سریشم باشد برو فاند
خواجه بو علی سینا میگوید هر کجا که بخشک کردن ریش حاجت کمتر است خداوند این علت را
شیر دادن سخت نافع است و میگوید بهترین شیرها شیر زنانست و از آن کدشته شیر خر و از آن
کدشته شیر بز خاصه که اندر شیر بز قبضی است و کسانی را که شیر زن یا بند از پستان باید که خورند
و اگر شیر یک زن بسنده نباشد از دو سه زن یا سه زن بخورد و آن زنان که شیر او دهند
طعامها پسندیده باید که خورند و شیر او پاک و پسندیده باید و زن تن درست و بسیار خون
و گوشت آلود باید نربیه آلود و جانوران دیگر که شیر ایشان خواهند داد علف ایشان برگ
لسان الحمل و لبلاب باید و اطراف رز و درختی که انرا بتازی العوسج گویند و برگ سیب و آبی
و امرود تا اندر شیر ایشان قوت قبض و رویانیدن ریش تمامتر باشد و اگر مقصود زدودن
ریش باشد علف ایشان حاشا باید و جندقوقی و طلخشقون و نباتها که آنرا اشکند از وی

شیر اندک بباید خواجه ابو علی سینا میگوید اندر شیر دادن تمه شرطها بجا می باید آوردن
و اگر نه بیک شرط خطا افتد و باک کرد دو شرطها آنست که بیمار را تب نباشد و اگر شیر خورد هند
جوان باید و از وقت زادن تا بدین وقت که شیر او دهند چهار ماه یا پنجماه گذشته باشد
و قدحی که شیر در وی دوشند بچند کرت آب گرم شستن و پاک کرده باستقصای تمام و
دیگران گفته اند که اگر قدح از سیم باشد یا از سپید روی یا از آبگینه یا قدحی باشد که رنگ
دارد یا بشستن نود پاک شود و در آن حال که شیر دوشند خر نزدیک بیمار باید آوردن تا در حال که
بدوشند بخورد و در آن وقت که شیر می دوشند قدح درمیان آب گرم باید که نهاده باشد و این
چنان باید که اندر قدحی یا طغاره بزرگتر آب گرم باشد و این قدح اندر آب نهاده باشند و
روز نخست مقدار نیم سکره شیر پیش نهند و مقدار آن بوزن پانزده درم سنگ باشد
و روز دوم دو بار چندان دهند و بنگرند اگر روز نخست که شیر خورد طبع اجابت نکرده
باشد روز دوم شیر با شکر دهند و روز سوم هم بدان مقدار که روز نخست داده اند زیادت
کنند مثلا روز نخست پانزده درم داده اند روز دوم سی درم روز سوم چهل و پنج درم دهند
و برین اندازه میفزایند و اگر طبع اجابت نکند دو دانگ نمک هندی و نیم درم نشاسته با یک
درم اندر شیر حل کنند و بدهند و هر روز شیر می افزایند چنانکه یاد کرده آمد اگر تا روز ششم
طبع نرم نشود سه سکره شیر و مقداری شکر و دو دانگ نمک هندی و یک درم نشاسته
و پنج درم سنگ روغن بادام همه را بیامیزند و بدهند اگر افزون از سه مجلس اجابت پس از آن
شیر تنها دهند طبع را چنان باید داشت که در شبانروز اجابت بیش از سه مجلس نباشد و کم
از دو مجلس نباشد و شربت شیر بدین سه سکره قرار دهند و استاد احمد فرخ اندر کتاب
خویش آورده است که مقدار وزن شیر معین باید او میگوید که هرگاه که بیمار را شیر دهند شیر
تنها دهند و هیچ طعامی دیگر ندهند و میگوید این جانوران را که شیر او دهند بکوه اندر باید
داشت تا گیاه کوهی خورند و آب باران دهند و اگر آب باران نباشد آب چشمه دهند و اگر بجای

نیز

نیز بر کوه باشد صواب تر و کوه آن باید که بروی باران کمتر آید تا هوای او خشک تر باشد و هرگاه
که منفعت شیر ظاهر شد سه هفته شیر دهند و شیر نیز را صواب آن باشد که با آب بیامیزند و
سنگ تاب کنند تا پخته شود و آن آب انوی برود و این سنگ تاب کرده بهتر از آن گوارد که
پخته و اگر سرفه صعب باشد شیر با یک درم کثیرا دهند که بالعوفی که بیشتر یاد کرده آمده است
و اگر طبع شکسته باشد و بسیار گرفتن حاجت آید شیر با طراثیث دهند و اگر معده ضعیف
باشد با زیره و گویا دهند و آنرا که تب گرم دارد دوغ بدهند و خداوند اسهال را این دوغ
آهن تاب کرده سود دارد و بدین ترتیب باید اول دوغ را صاف بپالایند تا مسکه از وی
جدا شود و بجای معتدل بنهد یک شب بامداد آنرا بجنبانند نیک تا آب از وی جدا شده
باشد و بر سر ایستاده ما الجبن غلیظ تر ست آمیخته شود پس بان سمد برابر ده درم سنگ خرد کنند
و سی درم سنگ دوغ بدین نان کنند و بنهند تا آغشته شود و بدهند تا بخورد روز دوم از نان
یک درم کم کنند و دوغ ده درم زیادت کنند همچنین هر روز یک درم نان کم کنند و ده درم دوغ
زیادت کنند تا نان نماند پس دست بگردانند و هر روز نان یک درم زیادت می کنند و دوغ ده
درم میکاهند تا دوغ و نان بمقدار روز نخستین باز آید و چون منفعت این پدید آید اگر خواهند
که یک کرت دیگر هم بدین ترتیب بدهند صواب باشد اگر یک کفچه قطران بدهند با انگبین
سود دارد و اگر اندکی تبرزد دهند هم چنین باشد و اگر حرارت باشد و از داروهای سرفه منقیه
نباید و از داروهای گرم زداینده ترسد این لعوق بسازند و بدهند صفت لعوق شش درم
خشک کرده و تخم بادیان و بیخ سوسن و پرسیاوشان بکوبند و بیزند و از شکر جلابی سازند
بقوام انگبین و داروها بدان بسرشند و هر بامداد یک کفچه بدهند خواجه بو علی سینا میگوید
از چیزها که من و بسیار کسی آزموده ایم و سودمند یافتیم گلشکر تازه است که اندران سال
کرده باشند هر روز چندانکه تواند بخورند و اگر با نان گلشکر خورند هم صواب باشد و میگوید
که زنی را دیدم که این علت بر او دراز کشیده بود و دل از خود برداشته بود و مرگ را ساخته بود

اورا بگلشکر علاج کرد شفا یافت وگوشت بدو باز آمد وفربه گشت ومیگوید که نتوانم گفتن
که چه مبلغ گلشکر بدو داد ترسم که استوار ندارند وطعام با این علاج دراج باید وطیهوج و
تذرو وکبک وگنجشک وقنبره همه بریان کرده تا خشکتر باشد ویا نجه وماهی بریان کرده بر وغن
شیره واگر چیزی آشامید نی خواهند با عسل خورد وبجای آب آب باران خورد واگر درین
میان تبی وحرارتی بدید آید کشکاب دهند واندر کشکاب سرطان در بزند واشامیدنیها
از عدس ونشاسته وکشکجو وگاورس سازند واگر بیم تب نباشد هلیون وکرنب بجخته روا باشد
وماهی شور گاه گاهی خوردن روا باشد لکن اگر ریش بلید باشد چیزهای شور زیان دارد آنچه
یاد کرده آمد از ترتیب شیر دادن ومقدار وزن آن حکایت گذشتگان است واولیتر آنست
که نگاه کنند تا چه مقدار می گوارد اعتماد بران کنند ونخست از اندکی بنیاد کنند وبتدریج می
افزایند وبدان مقدار که می گوارد قرار دهند چه آنچه در کتابها آمده ویاد کرده اند میزانیست
اعتماد بر مشاهده باید کرد وآنرا که تب همی آید شیر نشاید داد واگر دوغ دهند روا باشد وهم
شرطها بجای باید آورد وآنچه از معنی طبع نرم داشتن حکایت کرده آمده است در حق همه
بیماران اعتماد نشاید کرد اعتماد بر قوت باید کرد تا بسبب نرمی طبع قوت ساقط نشود وخاصه
اگر در تن فضله نباشد واگر اندر میان شیر دادن تب بدید آید قرص کافور باید داد وشیر باز
باید گرفت واگر نرمی طبع بی حد شود سفوف الطین وشراب مورد باید داد صفت سفوف
الطین صمغ عربی وطباشیر وگل ارمنی از هر یکی ده درم کندر وبرسیاوشان از هر یکی پنج درم
شربتی سه درم نسخه قرص کافور تخم کدوی شیرین وتخم خیار وخیار بادرنگ ودانه آبی پاک
کرده از هر یکی پنج درم سنگ گل سرخ سه درم صمغ بادام وصندل سفید وکثیرا ونشاسته از
هر یکی دو درم رب السوس وطباشیر از هر یکی سه درم تخم کسنا یک درم کافور نیم درم بلعاب
اسپغول بسرشند واقراص کنند باب پانزدهم از گفتار هفتم اندر ذات الجنب
وعلاج آن ذات الجنب آماسی است گرم ودردناک اندر نواحی سینه اما اگر آماس اندر عضلها

زندرونین

زندرونین آنرا شوصه گویند واگر اندر غشا باشد که زندرون سینه بدان پوشیده است وسینه
داهم چون بطانه ایست یعنی آستری آنرا برسام گویند یعنی آماس سینه سام اماس است وبر سینه
واگر اندر حجاب باشد که میان احشای برسوین وفروسوین ایستاده است آنرا ذات الجنب گویند
وبسیار باشد که اندر جگر آماسی گرم کند ومعالیق او کشیده میشود ودرد آن بحجاب باز میدهد
ونفس تنگ میشود وبیمار وطبیب هر دو پندارند که ذات الجنب است از بهر آنکه همچنانکه اندر
ذات الجنب تب وسرفه وتنگی نفس باشد اندر آماس جگر نیز باشد وآماس جگر را ذات الکبد گویند
وفرق میان ذات الجنب وذات الکبد از پس یاد کرده آید واسباب ذات الجنب چهار نوع است
یکی نزله که از سر برگها فرود آید دوم آب بخت سرد خوردن واندر هوای سرد مقام داشتن تا بدان
سبب مادتها اندر سینه وحجاب باز ماند سوم شراب صرف بسیار خوردن تا بدان سبب اخلاط
در حرکت آید ورگها ممتلی شود چهارم طعامهای غلیظ که خون را غلیظ کند چون قنبیط وگوشت
گاو ومانند آن تا بدان سبب ماده غلیظ اندر رگها بماند والم آن اندر سر پستانها وپهلوها بدید
آید وماده این علت اندر بیشتر حالها صفرای خالص باشد یا خون گرم صفرائی وبدین سبب است
که مردم بلغمی را وکسانی را که از معده ایشان آروغ ترش بر آید این علت نباشد با آنکه گاه باشد
که بلغم شور عفن گردد واین علت تولد کند ودیرتر زایل شود وتب آن چون تب بلغمی باشد وگاه
باشد که سودا اندر تن گرم شود وذات الجنب ازوی تولد کند واین نادر وعسر باشد واین علت
اندر فصل خریف واندر زمستان واندر شهرهای سرد وشمالی بیشتر افتد واندر شهرهای گرم
جنوبی وهوای جنوبی واندر تابستان کمتر افتد لکن هر گاه که تابستان جنوبی وبارنده باشد
وفصل خریف همچنان جنوبی وبارنده اندر آخر خریف این علت بسیار افتد وپیر اندر ذات
الجنب کمتر افتد واگر افتد دشوار از وی خلاص یابد از بهر آنکه ماده علت بحرارت پیران پخته
نشود وبقوت ایشان نیز نیفتد واگر زن آبستن را این علت افتد هلاک شود وحال این علت
چون حال آماسهای دیگر باشد وحال همه آماسها از سه حال بیرون نباشد یا بتحلیل زایل شود یا ریم کند

یاصلب کردد بدین سبب حال این علت همچنین ازسه حال بیرون نباشد لکن نادر باشد
که صلب شود بیشتر یا بتحلیل زایل شود یا ریم کند و آنچه ریم کرد بضرورت بایدکه بخته شود و
بکشاید تا پاک شود و چون کشاده شد از سه حال بیرون نباشد یا بعضوی دیکر اندر آید و بکدد
و پاک شود یا بدان عضو که اندر آید علتی دیکر تولد کند یا بظاهر یا بجایکاه خالی میل کند و آماسی و
جراحتی تولد کند اما آنچه بعضوی دیکر اندر آید و بکدد و پاک شود از سه طریق بیش نیست
یا بکدد بها دم زدن بکدد و بشش اندر آید و از ان راه پاک شود یا بر کهای باریک که برای آنجو
بیوسته بکدد و با جوف اندر آید و با درار البول پاک شود و یا بجانب رودها میل کند و بطریق
اسهال پاک شود و چکونکی میل کردن آن بطریق ادرار البول و اسهال بشرح اندر باب نفث الدم
یاد کرده آمده است و آنچه بعضوی دیکر آید و اندران عضو علتی دیکر تولد کند بدین کونه باشد
کاه باشد که بجانب دماغ بر آید و بیماریهاء دماغی و سرسام و اختلاط ذهن تولد کند و کاه باشد
که ذات الریه تولد کند از بهر انکه ماده بشش اندر آید و پاک بیرون نشود بسبب ضعیفی قوت یا
سببی دیکر و انجا بماند و آماس کند و کاه باشد که بمیانجی ذات الریه بعلت سل ادا کند و کاه باشد
که بسبب بسیاری ماده و بسبب ضعف قوت اندر کدرهاء دم زدن بماند و خناق کند و کاه باشد
که بسبب بسیاری ماده و بسبب ضعف بجانب دل میل کند و خفقان و غشی آرد و کاه باشد
که ماده اندر عضلها که بدو بیوسته است میل کند و تشنج کند و این زود هلاک کند و آنچه بظاهر
میل کند و از وی جراحت و آماس تولد کند چنان باشد که ماده بجایکاه نرم و خالی میل کند چون پس
کوش و بیغولهاء ران و انجا جراحتی و آماسی بدید آید و بباید دانست که بسیار باشد که ماده علت
سخت تیز باشد یا بسیار سخت باشد پیش از انکه بخته شود طبیعت از بی طاقتی انرا دفع کردن کیرد
و نتواند و بسیار باشد که بسبب این دفع حرکت قوی باشد چون حرکت تب یا حرکت خشم و مانند آن و
انواع دفع ستوده نباشد که با خطر باشد علامتهاء ذات الجنب نفس تنک و صغیر و متواتر و تمدد
زیر دون پهلوها و درد خلنده خاصه بوقت نفس باز کشتن و باز کشیدن و تب لازم و نبض صلب و

منشاری و سرفه خشک اندر اول بیماری اما سبب تب آماس است و سبب تنکی نفس فشردن
آماس و سبب تمدد بسیاری ماده و سبب خلیدن تیزی ماده و سبب سرفه خشک آماس
خام و سبب صلبی نبض مشارکت غشای حجاب اندر آماس و اکر اندر اول بیماری بسرفه رطوبتی
بر آمدن آغاز کند و بآسانی بر آید نشان امید سلامت هست و زود بکذشتن بیماری و بر آمدن
این رطوبت را طبیبان بتازی نفث کویند خاصه اکر بخته کی و امید آن اندر بر آمدن وی
بدید باشد یا رنک بکردانیده بود یا چیزی با وی آمیخته بود و انرا که اندر وی اثر بختکی و امید
آن نباشد و رنک نکردانیده و یا چیزی با وی آمیخته نباشد براق کویند و امید بختکی و اثر آن اندر
وی آن باشد که بآسانی بر آید و از بر آمدن آن آسایش یابند و آن ماده بیماری باشد که از موضع
آماس می بر آید و بشش می بر آید و نشان آن باشد که ماده زود بخته شود و هم بدین طریق بتحلیل
پاک خواهد شد و اندر ذات الجنب خالص ضربان نباشد از بهر انکه اندر جایکاه علت شریانها
بسیار نیست که تمدد و درد بچنبر کردن بر آید و اندر شوصه همین علامتها باشد و علامت
خاصه او آنست که درد و تمدد و خلیدن اندر پهلوها و سینه باشد و درد بسوی پشت بزیر شانه
دست باز دهد و در ذات الجنب بشراسیف بر آید و تنکی نفس کمتر از تنکی نفس ذات الریه
باشد و کاه باشد که آماس شوصه اندر عضلهاء بیرونی بود یا اندر غشای بیرونی که بر استخوان
سینه پوشیده است و این آماس کاه چنان باشد که بظاهر نتوان دید لکن درد این و همه اعراض
کمتر از اعراض برسام و ذات الجنب باشد و نفث نباشد و کاه باشد که آماس بخته شود و بسوی
ظاهر سر کند و کاه باشد که طبیب را حاجت افتد بیزانیدن و شکافتن آن و بسیار باشد که در آخر
ذات الجنب اعراض سرسام بدید آید چون خفقان و هذیان و تنکی و تواتر نفس و تشنج و غشی و
تاسه و قی و صفرای و سوزانی تب و سبحه نیز بکردد و فرق میان ذات الجنب و برسام آنست که
اندر ذات الجنب این اعراض بآخر بدید آید و اندر برسام باول بدید آید و دم زدن از اول علت بدم
زدن طبیعی نزدیک باشد پس متواتر شود و اندر ذات الجنب احوال جسم بسلامت باشد و اندر

۲ واندر بیمارستان علامتها اینست
وعلامت خاصه او از نفس

برسام از نخست چشمها سرخ کردد و رکهاء او ممتلی و برخاسته شود و سیاهی چشمها ببالا برکشید
شود و نبض برسام عظیم باشد و نبض ذات الجنب صغیر و فرق میان ذات الجنب و ذات الریه آنست
که نبض خداوند ذات الریه موجی باشد و درد او کران و تنکی نفس بیش از تنکی نفس ذات الجنب
باشد و علامتهاء دیکر که اندر باب ذات الریه یاد کرده آمده است ظاهر باشد و فرق میان ذات
الجنب و ذات الکبد آنست که خداوند ذات الکبد زرد روی و بدرنک باشد و کاه کاه اندر پهلو
راست المی و کرانی یابد و درد او خلیده نباشد و باشد که زبان سیاه کردد و بول غلیظ باشد چون
بول خداوند استسقا و کر آماس اندر جانب برسوی جکر باشد بدست بر نهادن نتوان دانست
واکر در جانب فروسوین باشد نفس تمام برکشیدن دشوار باشد و بدان ماند که چیزی کران
از پهلو آویخته است و ذات الجنب که از جانب چپ باشد بسبب نزدیکی بدل تب آن کرم تر و تا
ناک و خطرناکتر و اعراض او صعب تر باشد لکن هم بسبب نزدیکی بحرارت دل امیدوار باشد
که بخته شود و بتحلیل پاک شود و آنچه از جانب راست باشد بسبب دوری از دل اعراض و تبها
آن ساکن تر باشد لکن بختن و تحلیل او دیرتر [illegible] اکر نفث خداوند ذات الجنب خون باشد کار
او مشکل بود چون کار خداوند استسقا که با تب بود زیرا انکه استسقا را علاج بچیزهاء کرمی و خشکی
کنده باید و تب را علاج بچیزهاء سردی و تری کنده همچنین نفث خون را علاج قابض باید و ذات
الجنب را علاج نرم و محلل باید و بول سرخ و ناهموار و تیره دلیل آن باشد که اندر دماغ حرارتی
عظیم است و از علامتهاء بد باشد و تر ار کنده و سخت زرد بد باشد و اکر اندر تب کرم و سوزان
اطراف سرد باشد و درد بسوی پشت باز میدهد و اکر بدان جانب که آماس است خسبد درد
زیادت شود این همه علامات ستوده است و اکر اندر آخر ذات الجنب و ذات الریه اسهال
بدید آید علامت آن باشد که جکر ضعیف شود خاصه اکر تنکی نفس و تاسه و تب بدان زایل نشود و تا
چهارم یا بیشتر هلاک شود و اکر اندر اول [illegible] بیماری اسهال افتد سودمند افتد و اکر اندر
حوالی شراسیف و فروسوی آن اختلاجی بدید آید علامت حرکت ماده باشد و اندر بیشتر حالها



حرکت این بسوی بالا باشد و بیم سرسام و اختلاط عقل باشد بسبب مشارکت حجاب با دماغ و اکر
آماسی و جراحی که از ماده ذات الجنب بر ظاهر تن بدید آمده باشد بیکبار پیش باز کردد بی آنکه تب
زایل شود با نفث نیکو و تمام بر آید دلیل آن باشد که ماده پیش باز کشت و هلاک نزدیکست و نفث
خام و لزج و سرخ و سیاه و تیره و اندک و دیر ادیر سخت بد باشد و اسباب کمی و دیری نفث
چهار نوع است یکی آنکه ماده اندک اندک باشد دوم آنکه ماده اکرچه بسیار باشد خشک و لزج
و عسر باشد سوم آنکه آلت درد مند باشد چهارم آنکه قوت ضعیف باشد پس هر کاه که طبیب کمی
و دیری نفث اندک چند تامل باید کرد تا از این اسباب کدام چند اعتماد بران باید کرد و بسیار
باشد که بسبب خشکی و لزجی ماده اندر قصبهاء شش سدها تولد کند و دم زدن دشوار کردد
و هوای دود ناک و سوخته بدل و شش اندر باز ماند و تب بدان سبب تیزتر شود و بسبب تیزی
تب نفس متواتر شود و بسبب تواتر نفس ماده عسرتر و لزج تر شود و از لزوجت سده فزاید
و باز از تواتر نفس لزوجت میفزاید و نوعی از ذات الجنب است که دم زدن آسان باشد و نفث
نیز نیکو بود و بآسانی بر آید لکن درد بسوی [illegible] بیرون میدهد و این درد پشت بدان ماند که
بجوب زده باشند و بول با خون و ریم آمیخته باشد از این نوع خلاص کمتر باشد و میان روز هفتم و
چهاردهم کشنده و اندکی باشد که بچهارده روز بدارد و بیشتری که از هفتم درکذرد سلامت باشد و
نوعی دیکر است که میان هر دو کتف سرخ شود و کتفها کرم شود و خداوند علت تشنه تواند بود
اکر شکم او کرم شود و اجابت کند روز هلاک شود و اکر از روز هفتم بکذرد برهد و رستکاری
چنین باشد که نفث بسیار کونا کون بر آید و درد سخت روز سوم بمیرد یا برهد و نوعی دیکر است
با غمد و دردی باشد با ضربان با زخم کردن تا بساق و دلیل صافی باشد و نفث نباشد بزاق باشد
این نوع نیز سخت بد باشد و علامت آن باشد که ماده روی ببالا دارد و اعراض سرسام بدید خواهد
آمدن اکر از روز هفتم درکذرد برهد و باید دانست که ذات الجنب بعضی زودتر پاک شود و
بعضی دیکر دیرتر پاک شود و هر چه ماده کرم تر باشد زودتر بخته شود و زودتر پاک شود خاصه

اگر مزاج و قوت و فصل سال و عمر مساعد باشد و اما آنچه سخت زود خواهد پخت و زود پاک خواهد
شد از روز نخست رطوبتی رقیق خام برآمدن گیرد و امید آن بود باید که روز چهارم پخته شود
و از آن نشان پختگی پدید آید تا هفت روز پاک شود و اگر این رطوبت یاد کرده آمد روز نخست
برآمدن آغاز نکند لکن پیش از روز چهارم یا روز چهارم برآمدن آغاز کند امید باشد که روز
هفتم اثر پختگی پدید آید و از آن روز که اثر پختگی پدید آمد تا چهارده روز پاک شود و اگر اندرین
مدت پاک نشود ریم کند و سبب پاک ناشدن اندرین مدت بسیاری ماده باشد و ضعیفی قوت
و اگر تا روز هفتم پخته نشود با رطوبتی و نفثی پدید نیاید و بباید دانست که علت دراز شود و
مدتی دراز باید تا پخته شود و پختن و پاک شدن آن اندر مدت چهل روز یا شصت روز
باشد و قوت بیمار چندین روزها پای نتواند داشت و پیش از آن ضعیف گردد و بیشتری اندر
چهلم هلاک شوند و اگر قوت قوی باشد و شهوت معتدل و خواب و دم زدن هم بسلامت
باشد و دلیل نیز خوب باشد علت دراز گردد و با آخر ریم کند و هر نفثی که از آن روز که برآمدن
آغاز کرد اگر به چهل روز پاک نشود ریم کند و هر چه ریم گرد احوال همان باشد که اندر سل و
ذات الریه یاد کرده آمده است و در جمله پاک شدن دیرترین از ذات الجنب سهل یا چهارده
روز یا بیست روز پاک شدن زودترین از ذات الجنب قوی بچهل روز باشد یا شصت روز
پاک شدن زودترین از ذات الجنب قوی به چهل روز اگر قوت اندرین مدت بجای نتواند
ماند پس بیشتری پیش از این مدت هلاک شوند و علامت انتهاء ریم کردن آنست که درد سخت
تر شود و نفس تنگ تر و تب سوزان تر و قوت ضعیف تر و نگاهان خشک و زبان درشت
شود و شهوت باطل گردد و بی خوابی و پریشانی گفتن پدید آید و گرانی اندر پهلوها یافته شود
و پس از آن که ریم تمام گردد تب و درد ساکن شود و گرانی پهلو زیادت شود و نبض نزدیک گشادن
عریض گردد و تب سخت گیرد و بلرزاند و بگشاید و گاه باشد که سبب سوزانیدن ریم تب
سوزان باشد و اگر اندر مدت چهل روز پاک نشود باقی قوت ضعیف تر میشود و تن کاهش

گیرد و پس از آن باز گردد هر چند که تب گرم تر باشد آماس زودتر پخته شود و زودتر گشاید و هر گاه که اندر
نفث و اندر دلیلها و اندر غیر آن نشانها ستوده یافته باشند اگر پس از آن اعراضهای بد پدید آید
بسبب آن اعراض اندر بیشتر حالها ریم کردن آماس باشد و هر گاه که بعضی دو اسهال و نفث درد
و اعراض دیگر دیگر زایل نشود اگر قوت قوی باشد و نشانهاء سلامت ظاهر بود آماس ریم کند و
بذات الریه باز گردد و اگر قوت ضعیف باشد و نشانهاء بد ظاهر بود زود هلاک کند و آنرا که بذات
الریه باز گردد نخست غشی افتد و رخسار سرخ شود و سر انگشتان گرم گردد و آنرا که ذات الجنب ریم
کند و بگشاید و ریم اندر فضای سینه افتد بیمار چند روز پندارد که بهتر است پس بتر شود پس
اگر ریم بسیار باشد و قوت ضعیف تب گرم تر شود و بآخر هلاک کند و اگر خداوند ذات الجنب را
تمدد پهلوها زیادت شود و نفس متواتر گردد و قوت ضعیف باشد نشان غشی باشد و اگر تواتر
کم از آن بود که ذات الجنب واجب کند از سر بیرون نباشد یا سبات آرد یا تشنج یا آماس دیر پخته
شود اما سبات و تشنج بخارهای تر باشد که بدماغ بر شود چه اگر ماده تیز بودی و تری غالب نبودی
تواتر نفس و تواتر نبض زیادت بودی اگر دماغ ضعیف باشد ماده را قبول کند و دفع نتواند
کرد و اندر سبات افتد و اگر دماغ قوت آن دارد که ماده را از خویشتن دفع کند تشنج باز گردد
و اگر ماده پس غلیظ باشد انتقال نکند لکن دیر پخته شود و اگر اعراض ذات الجنب بی آنکه نفثی
بوده باشد ساکن گردد بباید دانست که ماده بر طریق ادرار بول یا بر طریق اسهال دفع خواهد
شد پس اگر اندر بول و براز اثر آن ظاهر نشود تامل باید کرد و اگر اندر عضلهاء شکم و اندر شراسیف
حرارتی و گرانی پدید آید نشان آن باشد که اندر پیغوله ران یا بر ساق آماسی و جراحتی خواهد بود
و اندرین امید سلامت باشد و بقراط اندرین وقت بتجربت استفراغ میفرماید و اگر تنگی نفس و
تا سر زیادت شود و اندر پستانها و اندر چنبر گردن حرارتی و گرانی پدید آید نشان آن باشد که
ماده بر بالا میشود و آماس و جراحت اندر پس گوش خواهد کرد پس اگر ماده تیز باشد و از پستانها
چیزی پدید نیاید و ماده از دماغ دفع نشود سرسام و اعراض آن پدید آید و هلاک کند اگر اجل

رسیده باشد علاج آن بباید دانست که علاج ذات الجنب خونی و صفراوی بیک دیگر نزدیکند
لکن اگر خون غالب بود نخست رگ باسلیق باید زد و روز نخست که هنوز ماده اندر حرکت باشد
و قرار نا گرفته از جانب مخالف باید زد یعنی از آن دست که برابر علت باشد تا ماده را از آن سوی
دیگر بکشد و اگر یک شبانروز گذشته باشد و ماده قرار گرفته از آن دست باید زد که علت سوی او باشد
و اگر قوت بیمار قوی باشد خون چندان بیرون باید کرد که رنگ خون بگردد از بهر آنکه خون سیاه
اندر حوالی این آماس باشد و اگر خواهند که قوت را نگاه دارند بدو دفعه که به دفعه بیرون کنند
و اگر صفرا غالب بود نخست تدبیر اسهال صفراوی باید کردن بمطبوخ خیارچنبر که بحقنه نرم و
بعضی طبیبان اهل معرفت گفته‌اند که اگرچه ماده علت صفرا بود صواب تر آنست که نخست رگ
زنند از بهر آنکه رگ زدن موثرتر از مسهل است چه ممکنست که مسهل اجابت نکند و اخلاط
بجنباند و اضطراب تولد کند و اولیتر آنست که موضع درد نگاه کنند اگر درد با استخوان سینه
و چنبر گردن می بر آید رگ زدن صواب تر و اگر بشراسیف فرو میدهد مسهل صواب تر از بهر آنکه
رگ باسلیق از این موضع خون اندک میکشد و روز نخست و دوم و سوم یا از استفراغ فارغ
شدند شربت شراب بنفشه و شراب نیلوفر دهند با آب آمیخته که با جلاب رقیق دهند و اگر تشنگی
غالب بود از خربزه هندی و سکنگبین که بس ترش نباشد با آب آمیخته که با جلاب رقیق دهند
و اگر تشنگی غالب بود از آب خربزه هندی صواب باشد و از پس استفراغ هر بامداد بنفشه
پرورده اندر جلاب رقیق گدازند و روغن بادام بر افکنند و بدهند با کشکاب دهند و
اندر کشکاب عناب و سپستان و بنفشه اندر پزند و با شکر و روغن بادام دهند صفت شرابی
که هر بامداد بدهند بگیرند بنفشه تازه نیم من دانه آبی شیرین ده درم سنگ کثیرا هشت درم
تخم خطمی پانزده درم اسبغول ده درم تمر را اندر پنج من آب بر کنند پس باتش نرم بجوشند تا
بنیمه باز آید و بپالایند و یک من شکر بر افکنند و بقوام آرند و نزدیک من اولیتر آنست که این
اخلاط بی کثیرا و بی اسبغول پزند و لعاب اسبغول بدشوار پالوده شود و اگر تخم آبی را و تخم خطمی را

نیز هم چنین جداگانه لعاب بیرون کنند پس با وی بیامیزند همچون لعاب اسبغول صواب
باشد شربتی هر بامداد بیست درم با چهار درم روغن بادام نسخه شرابی دیگر بگیرند آب انار
شیرین یک من آب نی شکر یک من هر دو را بپزند تا بنیمه باز آید و نیم من شکر بر افکنند و بقوام آرند
چون شراب دیگر بکار دارند صفت شرابی دیگر بگیرند بنفشه خشک سی درم عناب سی
عدد سپستان پنجاه عدد مویز منقا دانه بیرون کرده سی عدد تخم خطمی و اسبغول و تخم آبی
و کثیرا از هر یکی ده درم فلوس خیارشنبر پاک کرده بیست درم شکر نیم من بپزند چون شراب دیگر
شربتی بیست درم با روغن بادام نسخه شرابی دیگر بگیرند آب انار شیرین یک من آب نی شکر
یک من هر دو را بپزند تا بنیمه باز آید و نیم من شکر بر افکنند و بقوام آرند چون شراب دیگر بکار دارند
صفت شرابی دیگر بگیرند بنفشه خشک سی درم عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد مویز
منقا دانه بیرون کرده سی عدد تخم خطمی و اسبغول و تخم آبی و کثیرا از هر یکی ده درم فلوس
خیارشنبر پاک کرده بیست درم شکر نیم من بپزند چون شراب دیگر شربتی بیست درم با روغن بادام
نسخه مطبوخ مسهل عناب سی عدد سپستان پنجاه عدد بنفشه ده درم سنگ فلوس خیارشنبر
پانزده درم ترنجبین سی درم بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و بدهند و اگر خواهند
که قوی تر باشد سه درم لسان الحمل پنج درم اندرین مطبوخ زیادت کنند و اگر صفرا سخت غالب
نباشد دو درم بیخ سوسن مقشر هم اندرین مطبوخ زیادت کنند و سه درم تربد تراشیده و نیم کوفته
و اولیتر آن باشد که بیخ سوسن و تربد اندر مسهلی کنند که پس از آن دهند که نفث پدید آمده
باشد و اگر بیمار مسهل را کاره باشد سه درم لسان الثور کوفته و پخته اندر جلاب کنند و بدهند
و پس اندر روز چهارم اگر نفث پدید آمده باشد اندرین شرابها که پیشتر یاد کرده آمد پرسیاوشان
و بیخ سوسن مقشر زیادت کنند از هر یکی ده درم و حقنه از بنفشه و بابونه و انجیر بستی و
عناب و سپستان و تخم خطمی و خسک و شکر سرخ کرفا نیز سازند و روغن شیره بر افکنند
و نمک خمیر مقداری و بعوض آب جلاب دهند که شراب بنفشه و شراب نیلوفر با آب آمیخته

ولعوقها و تدبیرها که پزاننده و پاک کننده است اندر ذات الریه یاد کرده آمده است بکار نهند
و اندرین باب بکار دارند صفت ضمادی که ماده را بپزاند و درد بنشاند بگیرند بنفشه و خطمی
از هر یکی یک جزو بیخ سوسن دو جزو آرد باقلی از هر یکی یک جزو و نیم بابونه یک جزو همه را بموم
و روغن بنفشه بسرشند چنانکه رسم است و اگر بتحلیل بیشتر حاجت باشد تخم کتان زیادت کنند
و میبختج بسرشند و اگر حرارت کمتر باشد بجای روغن بنفشه روغن سوسن کنند یا روغن نرگس
و اگر حرارت قوی باشد بعوض تخم کتان و میبختج برگ نیلوفر و گل سپید و کدوی تر زیادت کنند
نسخه ضمادی دیگر آرد جو و اکلیل الملک و پوست خشخاش و چون عصیده کنند و بر موضع درد نهند
درد بنشاند و ماده را بپزاند و باسفنج کرده کنند با آب گرم و اگر روغن زیت با آب گرم
بیامیزند پزاننده تر و درد نشاننده تر باشد و پیه بط و پیه مرغ و فربهی گوشت گوسفند و زوفا
تر همه را درهم گداخته طلی کردن سودمند باشد و هرگاه که بینند که تکمید و ضماد درد نمی نشاند
یا زیادت میکند بباید دانست که تن ممتلی است و باستفراغ حاجتست خاصه بفصد و هرگاه
که فصد کرده باشند و مسهل داده اعراض بیماری ساکن تر نشود بباید دانست که آماس ریم
خواهد کرد و دیگر باره فصد نباید کرد از بهر آنکه اگر دیگر باره فصد کرده شود قوت ضعیف
گردد و مدد حرارت خون گسسته شود و آماس خام بماند و نضج نماند و اگر پیش از آنکه فصد کرده
شود ماده پخته گردد و نفث سهل بدید آید پس اگر اندر قوت ضعیفی باشد فصد نشاید کرد و
اگر باستفراغی حاجت آید حقنه صواب تر و اگر قوت بیمار برجای باشد و از پس فصد غشی
افتد یا نفس تنگ شود نشان آن باشد که بدین فصد ماده علت کمتر نشده است تدبیر حقنه
باید کرد و بسیار باشد که هر روزی یک مجلس یا دو مجلس اجابت می افتد و از فصد بی نیاز کند
و هرگاه که بینند که ماده پخته شد جهد باید کرد تا پیش از آنکه ریم گردد نفث پاک کند و آب گرم
و کشکاب رقیق با شکر و مسکه اگر با عسل و مسکه دادن و بر آن پهلوی بیماری خفتن یاری
دهد بر نفث و سینه و پهلو را پاک کند و جالینوس اندر ابتدا این علت دیاقودا فرموده است

تا ماده

تا ماده را ساکن کند و بپزاند و بیمار را خواب آرد و خواجه بو علی سینا رحمه الله میگوید دیاقودا
کسانی را می باید داد که خواب نیابند و آنرا که خواب همی آید نشاید داد از بهر آنکه ممکن است که
ماده را غلیظ گرداند و نفث دشوار شود و نیز ممکن است که شکر با عسل که با وی پخته باشند
مضرت او باز دارد و اگر ضرورت باشد دیاقودا از تخم خشخاش باید ساختن بی ساختن بی
پوست او و از پس استفراغ و از پس آنکه اعراض علت آهسته شود و نفث بسیار بوده باشد غذا
از کشک و آرد باقلی و اسفاناج و ملوخیا باید فرمود با شکر و اگر هنوز اضطرابی باشد بکشکاب
رقیق قناعت باید کرد و اگر ماده ذات الجنب سوداوی یا بلغمی باشد فصد نباید کرد لکن حقنه تیز
و ضمادها پزاننده و تحلیل کننده بکار باید داشت و بجای آب ماء العسل باید داد و آب گرم جرعه
جرعه پیوسته سود دارد اگر هر بامداد یک شربت بدین سان بخورد و کشکاب و از کشکجو و گندم
و نخود باید فرمود و مقدار یک درم سنگ تخم بادیان و پنج درم سنگ بیخ سوسن اندر وی
پختن و سکنگبین عسلی ممزوج خلط غلیظ را لطیف کند اگر بامداد یک شربت بدهند صواب
باشد طعام نخوداب بروغن زیت یا روغن بادام شیرین و طلخ آمیخته و سبوس آب با انگبین
کبا باید و شوربا که اندر وی چکندر و کرنب و شبت و نخود پخته باشد و حشو که از حلبه شسته
و آرد باقلی ساخته باشند و روغن بادام گرم کرده تجرع کردن سود دارد و مسکه با انگبین بر لیسند
و پاک کننده است و ملحی شوربا کند ناو شبت پخته پاک کننده است و پزاننده و اگر ماده بس
غلیظ و فسرده باشد و نفس تنگ شود و نفث باز ایستد نوطی خشک و خردل کوفته اندر ماء
العسل گرم کرده بدهند مقدار سه درم و گاه باشد که تنگی نفس بدان حاجت افتد که وزن یک
باقلی زنگار با انگبین بسرشند و بدهند و اگر وزن یک باقلی زنگار و چند آنکه بسر سه انگشت
بردارند بطرون بریان کرده با اندکی روغن زیت و ماء العسل گرم کرده بسرشند و بدهند
سود دارد و مقدار یک باقلی انگزد با سکنگبین عسلی ممزوج با آب گرم دایند درد را بنشاند
و اگر زنگار و غیر آن حلق را و معده را بگزند زرده خایه مرغ نیم برشت بدهند تا رنج آن باز دارد

باروغن بادام تجرع فرمایند کو روضمادا از برگ کرنب وبرگ بادیان بخته سازند یا از بابونه و اکلیل
الملک وروغن یاسمین یا سوسن وناقردا از دردوا زبادوا زمقام اندر آفتاب و از طعامها
بسیار واز جماع حذر باید کرد تمام شد کفتار هفتم از کتاب ششم از ذخیره خوارزمشاهی بحمد الله
ومنه وصلواته علی نبیه محمد وآله اجمعین بسم الله الرحمن الرحیم
کفتار هشتم اندر احوال دل وبیماریها وعلاج آن باب نخستین اندر انکه بیماریها وآفتها
که دل را افتد چند نوع است وعلاج آن از طریق کدام است بیماریها وآفتها که دل را افتد چهار نوع است
یکی انواع سوء المزاج مفرد ومرکب وساده وبا ماده دوم انواع آماسها سوم تفرق الاتصال
چهارم بیماریها که بمشارکت دیگر اندامها افتد اما سوء المزاج دل انچه محکم باشد علاج پذیر نباشد
وانچه محکم نباشد علاج دشوار پذیرد وماده بیماریهاء دل یا اندر رکهاء دل باشد یا اندر میان
دل ومیان غلاف او باشد وانچه اندر میان دل ومیان غلاف او باشد رطوبت بیشتر باشد با ماده
بادناک وهر کاه که بسیار کردد غلاف دل را ممتلی کند ودل را بفشارد واز حرکت انبساط باز
دارد وروح را خبه کند وبکشد وانچه اندر رکهاء دل باشد سده کند وسده راه بیرون شدن
هوای کرم کشته ودودناک بشدد وراه اندر آمدن هوا تازه کرفته دارد وروح را خبه کند و
بکشد وآماس اندر کوهر دل باشد یا اندر غلاف او وآماس اندر کوهر دل باشد یا اندر غلاف
او وآماس دل را بتازی شغاف کویند وآماس کوهر دل یا کرم باشد یا سرد وکرم در حال بکشد
وسرد نادر افتد واکر افتد بیش از یک روز مهلت ندهد از بهر آنکه آماس از سوء المزاج و
از سده واز تفرق الاتصال واز الم خالی نباشد واز حرکت انقباض وانبساط باز دارد وبدین
سبب زود هلاک کند وانچه اندر غلاف دل افتد مدتی مهلت دهد جالینوس میکوید مرا
خروسی بود وهر روز لاغرتر میشد وبر ابکشتم اندر غلاف دل او آماسی صلب یافتم چند یک
دانه عدس دانستم که آن لاغری وبدحالی او از آن اماس بود وهم جالینوس میکوید بوزنه داشتم
وجالینوس از بوزینها بسیار داشتی تا اکر از تشریح اندامها چیزی مشکل شدی یکی را بکشتی وآن

اندام

اندام نکاه کردی از بهر آنکه اندامهاء بوزنه باندامهاء مردم ماند میکوید این بوزنه لاغر شدن
کرفت وهر روز لاغرتر میشد چون او را بکشتم آماس صلب یافتم اندر غلاف دل او وچند دانه باقلی
دانستم که سبب آن لاغری او آن آماس بود وتفرق الاتصال سه نوع است یکی تفرق الاتصال
که از لوازم آماس است دوم آنکه از لوازم قرحه وبثره است سوم آنکه از جراحت افتد ودل
ازین انواع قرحه وبثره هیچ احتمال نکند وکفته اند که هر کاه که بر کوهر دل بثره بر آید واز بینی خونی سیاه
برود بیمار هلاک شود وجراحت که بتجویف دل بکذرد در ساعت هلاک شود واکر نکذرد روز
دوم هلاک کند وبیماریها که بمشارکت اندامها دیگر افتد بعضی بمشارکت دماغ باشد وبعضی
بمشارکت جکر وبعضی بمشارکت معده ورحم وامعا وحجاب وشش وبمشارکت همه تن اما انچه
بمشارکت همه تن باشد چنان باشد که اندر تبهاء محرقه وغیر آن خفقان وغشی پدید آید وانچه
بمشارکت دماغ افتد چنان باشد که دماغ ضعیف کردد ودم زدن از حال طبیعی بکردد ونسیم هوای
تازه چندانکه باید بدل نرسد وهوای دودناک از دل باک بیرون نشود وبدین سبب سوء المزاج دل
وخفقان وغشی تولد کند وانچه بمشارکت جکر افتد پنج کونه باشد یکی آنکه جکر ضعیف شود و
بدان سبب از طعام که خورده شود غذای تمام وخون پاکیزه حاصل نشود ونصیبی که دل را
باید از غذا بدو نرسد وضعیفی وبی قوتی پدید آید دوم آنکه اندر جکر خون سودائی تولد
کند وبدان سبب غذای دماغ ودیکر اندامها سودائی تولد کند واز دماغ بطریق شریانها
بدل باز آید وخفقان واندیشهاء بد وغمها تولد کند سوم آنکه اندر جکر خون بلغمی تولد کند
وهم بدین طریق بدماغ رسد واز دماغ بدل باز آید وکسلانی وبی نشاطی وفراموشکاری وکند
فهمی تولد کند چهارم آنکه جکر خون کرم یا سرد بدل میفرستد واز آن خون سوء المزاج تولد
میکند پنجم آنکه اندر جکر آماسی افتد کرم یا سرد وبسبب پیوستکی همه غشاها الحشا بیکدیکر رنجی
بغشای دل باز دهد وانچه بمشارکت فم معده افتد سه کونه است یکی آنکه اندر فم معده خلطی بد
بود وبسبب نزدیکی وهمسایکی رنج آن بدل باز دهد وخفقان وغشی آرد دوم آنکه بسبب

خفقان

حرکت خلط بدکه بقی برآمدن کیرد وخفقان وغشی بدید آید سوم انکه معده درد خیزد

بسبب همسایکی درد بدل باز دهد وبسیار باشد که بکشد وانچه بمشارکت حجاب وششش

وغیرآن تولد کند چنان باشد که مادهٔ ذات الجنب وذات الریه که ازمادهٔ خناق انتقال کند

وبجانب دل میل کند وخفقان وغشی آرد وباشد که روح را خبه کند وبکشد وانچه بمشارکت

رودها افتد چنان باشد که اندر رودها حب القرع باشد تا کرمان دراز وبخار ایشان بدل

ودماغ برآید وخفقان وضعف آرد وانچه بمشارکت رحم افتد چنان باشد که بسبب مشارکتی

که رحم را با دماغ است بخارها بدماغ برآید اندیشهای بد ووسواس آرد واز دماغ بطریق

شریانها بدل باز آید وخفقان وغشی آرد وخفقان علتی است که از انواع سوء المزاج افتد

وهرکاه که اسباب خفقان قوی کردد وغشی آرد وخفقان طپیدن دل را کویند وغشی آنرا

کویند که مرد بیفتد وبیهوش شود وبعضی مردم عام را علت ربو را که بپارسی تنکی نفس را

کویند خفقان کویند وفرق میان هردو آنست که ربو دم زدنی بود پیوسته وکوتاه وبشتاب

چنانکه دم زدن کسی که دویده باشد وکه مانده وخفقان طپیدن دل باشد طپیدنی که به

اختلاج ماند واختلاج جستن اندام باشد وعوام آنرا پریدن اندام کویند وبسیار باشد

که سبب خفقان لطافت حس دل باشد زود بدید آید وزود ساکن شود وپی سببی قوی بدید

آید وبی علاجی قوی زایل شود وکاه باشد که اکر شربت آب سرد خورد دروی اثر کند وخفقان

بدید آید واسباب غشی دو نوع است یکی تحلیل روح دوم خبه شدن روح واسباب تحلیل

روح سه نوع است یکی استفراغ بسیار بقی یا باسهال یا رفتن خون بسیار از زرکی یا از جراحتی

یا بوجهی دیکر چون طمث ونفاس وکشاده شدن رکهاء بواسیر دوم انکه شادی یا لذتی

بافراط چون لذت جماع یافته شود ودل بدان سبب باز شود وهرکاه که شادی ولذت بافراط

وناکاه باشد دل پیش از ان باز شود که عادت اوست وروح بدان سبب تمدد پذیرد ودل همچنان

باز شده بماند وروح تحلیل پذیرد وغشی افتد واندران غشی هلاک شود سوم انکه دردی

عظیم چون درد قولنج وغیرآن بدید آید طبیعت روح را بجنباند واز جهت دفع الم قوت

روح را بدان موضع فرستد ودل بدان سبب سرد شود وروح تحلیل پذیرد وغشی افتد

واندران غشی هلاک شود واسباب خبه شدن روح دو نوع است یکی امتلایی بافراط است

خاصه از شراب وامتلایی بافراط حرارت غریزی را وروح را خبه کند وفرو میراند دوم انکه

غمی یا ترسی بافراط بدید آید ناکاه ودل بدان سبب فراز هم آید وروح خبه شود وهلاک

شود واین معنی اندر کتاب دوم اندر باب نوزدهم از جزو دوم از کفتار نهم بشرح یاد کرده

آمده وطریق علاج او اینست که اکنون یاد کرده آید علاج بباید دانست که از بهر انکه دل

شریفتر از همه اندامهاست علاج او باحتیاط تر از علاج دیکر اندامهاست چه اندر

استفراغ وچه اندر تبدیل مزاج وچه اندر تیمار بیماریهاء امتلائی که دل را افتد پیشتر سده باشد

که منفذ دم زدن را بسته دارد وبعضی بخار غلیظ باشد که از عضوی دیکر بدو میرسد

واز جهت سده امتلائی ذلک باسلیق باید زد از دست راست واز جهت سده بخاری

باسلیق از دست چپ باید کشاد ودر جمله حالهای استفراغ بفصد بی خطر نیست از بهر انکه

اندر فصد حاجت نیست بداروی که قوت او بدل رسد واحتیاط اندروی پیش از ان نیست

که قوت نکاه دارند وبیکبار خون بسیار بیرون نکنند وعلاجهاء دیکر همه باحتیاط تمام باید

کرد وهر داروئی که بکار دارند چه معجون که مزاج را بدل کند وچه داروی که استفراغ کند هیچ

خالی نباید که از داروها که بدل مخصوص است وروح را قوت دهد از بهر انکه داروها

مسهل ضد اخلاط تن است بدین سبب داروئی که غرض اندروی پاک کردن خلطی باشد از دل

آمیخته باید تا داروها که بدل مخصوص است با قوت دیکر داروها بدل رسانند وروح را بر

افروزانند وداروئی که غرض او تبدیل مزاج باشد هم ازین داروها که بدل مخصوص است

با وی بباید آمیخت از بهر دو کار یکی آنکه تا قوت داروهاء دیکر بدل رسانند ودوم انکه اکر

مزاج کرم است وبداروهاء سرد علاج می باید کرد همه بیکبار سردی نشاید از بهر انکه دل

معدن روح است و گوهر روح گرم است و گرمی او غریزی و اصلی است گرمی غریب نیست و
بسبب سوء المزاج غریب تحلیل پذیرد و اندک شود و باشد که بسوزد و دودناک و تیره شود و با
این همه اگر او را داروهای سرد افراط کرده آید بیم باشد که باقی روح فرو میراند پس صواب آنست
که داروی گرم بدل مخصوص است یا داروهای سرد بیامیزند و بدین سبب است که پیشینگان
اقرص کافور که از بهر سوء المزاج دل ساخته اند بی زعفران نساخته اند و آنچه از بهر استفراغ
ساخته اند بی لسان الثور نساختند یا چیزی که مانند آن باشد از بهر آنکه دانستند که آفریدگار
تبارک و تعالی طبیعت را مسخر حکمت الهی گردانیده است و بر نگاه داشتن مصالح تن موکل
کرده و هرگاه که طبیعت قوی باشد بر مقتضی حکمت برود مثلا قوت زعفران را که در اقراص
کافور باشد جدا کند و آنرا جداگانه بروح رساند تا روح با دل بدان برافروزد و قوت گیرد و
قوت کافور و غیر آن بگوهر دل رساند تا مزاج گرم او باعتدال باز آید بفرمان حق تعالی و اگر
قوی نباشد هیچ علاج سود ندارد و اندر ترکیب فایده دیگر هست و آن آنست که داروهای
سرد کننده نباشد و قوت آن بدل نتواند رسید بدین سبب حاجت افتاد [illegible]
گرم که با دل خاصیت و آشنایی دارد بیامیزند تا قوت آنرا بدرقه باشد و بدل رساند و داروها
که دل را سود دارد بسیار است لکن آنچه خاصیت آشنایی دارد آنست که اینجا یاد کرده آید آنچه
باعتدال نزدیکست یاقوت است بجاده پیروزه زر سیم لسان الثور و آنچه گرم است درونج
و جدوار مشک عنبر زرنباد ابریشم زعفران بهمنین قرنفل عود خام بادرنجبویه تخم او
بادروج تخم او شاهسفرغم تخم او فلنجمشک تخم او برگ ترنج پوست او قاقله کبابه سادج
هندی راسن و آنچه سردست مروارید کهربا بسد کافور صندل طباشیر گل مختوم سیب
حماض الاترج کشنیز تر و خشک والله اعلم و احکم باب دوم اندر ضعیفی دل و
خفقان که از سوء المزاج گرم خیزد اسباب سوء المزاج گرم که دل را افتد پنج نوع است یکی
اعراض نفسانیست چون خشم و اندیشه بسیار اندر کارهای مهم دوم تنگی نفس و گرفتگی منفذ

نسیم هوای تازه که بدل رسد سوم اندر گرمابه گرم و هوای گرم درنگ کردن بسیار چهارم طعامها
و شرابهای گرم خوردن خاصه اگر تشنه بود و آب سرد کمتر یابد پنجم پیوسته بوی داروهای عطر
گرم بخود نزدیک داشتن علامتها علامت خفقان گرم آنست که با سوزش و تشنگی بود و از
هوای گرم و از گرمابه و نزدیکی آتش تیز شود و از هوای سرد و بوی گلاب و عطرهای خنک
راحت یابد و گاه باشد که خفقان گرم با تب باشد و این اسباب که یاد کرده آمد اندر پیش افتاده
باشد علاج آنجا که علامت خون ظاهر بود نخست رگ باسلیق زنند و شربتهای خنک بکار دارند
و هوای خانه خنک کنند چنانکه معلوم است و پیوسته ضماد صندل و کافور و گلاب و اقراص کافور
و گلاب بکار دارند صفت ضماد صندل صندل سپید به گلاب بسایند و اندکی سرکه خوشبوی
بر چکانند و کافور اندروی مالند و با آب سیب ترش و آب ابی بیامیزند و دستارچه کتان بدان
تر کنند و بر دل نهند و آب هنکران با گلاب آمیخته اندر ضمادها بکار داشتن سود دارد صفت
پیراهن مصندل صندل سپید را بگلاب بسایند و کافور اندر مالند و پیراهن توزی بدان تر کنند
و بهوای خوش خشک کنند و هر وقت اندکی گلاب بر آن پیراهن پاشند و در پوشند و اگر همچنین
توزی مصندل کنند و بر روی بالین بگسترند صواب باشد نسخه شراب صندل صندل سپید سوده
کوفته مقدار سی درم کشنیز خشک کوفته پنج درم اندر صد درم آب غوره و پانزده درم سرکه
و یکمن آب ترکنند یک شبانروز و روز دیگر آنرا بپزند بآتش نرم تا دو بهر برود و یک بهر بماند
بدست بمالند پس بخرقه کتان بپالایند و یکمن نبات یا طبرزد برافکنند و نیم درم زعفران شاخ
اندر خرقه توزی بسته در افکنند و بپزند و کفک بردارند و بقوام آورند و خرقه و زعفران
اندروی بمالند و از وی دور کنند و بنهند تا فاتر شود پس ده درم سنبل الطیب شیر سوده
و نیم مثقال کافور و ده درم صندل سوده اندروی بمالند و بیامیزند شربتی پنج درم با شراب
سیب یا با آب تخم خرفه صفت اقراص کافور بگیرند طباشیر و گل سرخ و نیلوفر از هر یکی چهار
درم تخم خرفه و تخم خیار بادرنگ و تخم کدوی پاک کرده از هر یکی سه درم تخم کوک و تخم کسنه

هر یکی دو درم و نیم صندل سپید سوده سه درم سرطان نهری بریان کرده و رب السوس از
هر یکی یک درم زعفران و کافور از هر یکی دو دانگ ترنکبین ده درم کثیرا یکدرم و نیم کشنیز خشک
یکدرم و نیم همه را کوفته بلعاب دانه آبی شیرین سرشته قرص کنند نسخه شرابی که تشنگی و حرارت
بنشاند بگیرند آب انار ترش و آب آلوی ترش و آب خرما هندو و آب ترشی ترنج و آب غوره از
هر یکی راست راست و شکر بر نهند بمقدار آبها و بپزند و بقوام آرند صفت سفوفی که دل
گرم را سود دارد بگیرند گل سرخ و طباشیر از هر یکی یکدرم کشنیز خشک دو درم کافور نیم دانگ
شربتی یک مثقال اندر آب سیب نسخه سفوفی دیگر بگیرند مروارید و کهربا و بسد و لسان الثور
و شب یمانی و گل مختوم از هر یکی یک مثقال مسک نیم مثقال سکر طبرزد هفت مثقال شربتی دو
مثقال با شراب سیب یا شراب انار و اگر بحر فصد یا استفراغی دیگر حاجت آید مجموع مطبوخ هلیله
دهند و اگر بشیر آب دهند اولیتر و اگر حرارت زیادت شود و بترسند که اماسی یا بثره تولد
کند بداروهاء خنک ترجون افیون و تخم لفاح علاج کنند بگیرند افیون نیم دانگ لفاح دانگی و
نیم کافور یک طسوج مسک و زعفران از هر یکی طسوجی ترکیب کنند و بدهند و ترتیب شربتها
دادن برین گونه باشد بامداد شراب سیب یا شراب ترنج با اقراص کافور دهند و اگر خواهند
اقراص کافور اندر آب انار یا اندر تخم خرفه یا آب خیار دهند روا باشد و کشکاب نیز بجای این
آبها دادن نیک باشد و بوقت خواب شربتی ازین سفوف که یاد کرده آمد با آب انار و لعاب
اسبغول بدهند و اگر تب نباشد بجای این آبها دوغ گاو سود دارد و طعام ماهی تازه خورد بسرکه
پخته و مصوص و افسرده و مزوره تا ردانک و ریواج و غوره دهند و نان با شراب سیب دانی
و نان اندر شراب ریحان و گلاب آمیخته بهم ترید کنند و آب ترشی ترنج و آب لیمو با گلاب آمیخته
و بشکر ترشی آن شکسته و سرد کرده سود دارد و اگر قوت ضعیف باشد و بیم باشد که حرارت
غریزی با این شربتهاء خنک باکی بدارد اندکی گلاب و قاقله و پوست ترنج و مانند آن چیزی
با آن غذاها و شربتها بیامیزند و لسان الثور و آب او سخت نافع باشد دلیری کردن بدان باکی

نیست و تحویل کردن بهوای خنک بهتر علاجیست محمد بن زکریا میگوید اگر خداوند خفقان
گرم بشهری گرم مقام سازد عمر ایشان کوتاه شود و میگوید هر گرا من دیدم از خداوندان
خفقان گرم همه بکمتر از پنجاه سالگی مردند و هیچ کس را ندیدم که به پیری رسید باب
سوم از گفتار هشتم اندر ضعیفی دل و خفقان که از سوء المزاج سرد خیزد اسباب
سوء المزاج سرد ضد اسباب سوء المزاج گرم باشد علامتها رنگ روی خداوند سوء المزاج
سرد بسپیدی و کبودی گراید چون رنگ ارزیز و کسلانی و دیرکاری اندر وی بدید آید و
تشنگی کمتر باشد و از هوای گرم و بوی عطر گرم راحت یابد علاج اگر علت محکم نباشد
شراب صرف ریحانی بمقدار اندک موافق باشد و بوی مشک و عود خام و عنبر سود دارد
و غالیه بر سینه طلی کردن و روغن ناردین مالیدن و میه با اخلاط و دواء المشک دادن
خفقان سرد را ساکن کند صفت ضمادی که خفقان سرد را زایل کند بگیرند سعد و قسط
و سنبل و دارچینی و سک همه را بکوبند و بآب مورد تر و بشراب ریحانی بسرشند و بر دل نهند
نسخه میبه آبی را پاک کنند از اندرون و بیرون و نیکو بکوبند و آب او بگشند و یک شب بنهند تا
صافی شود و دیگر روز بپالایند و ثفل آبی را اندر شراب کهن ترکنند یک روز دیگر بجوشانند
و بمالند و بپالایند یک من ازین شراب و یکمن از آن آب آبی پالوده بهم بیامیزند و نیمن
انگبین بر نهند و سنبل و دارچینی و قرنفل و مصطکی و قاقله و کبابه از هر یکی یک درم و
عود هندی نیم درم زعفران شاخ چهار دانگ همه را نیم کوفته اندر خرقه بندند فراخ و
اندرین شراب افکنند و می پزند و هر ساعت می مالند چون شراب تمام پخته شود و بقوام آید
این خرقه از وی جدا کنند و بفشارند و دانگی مشک سوده در وی افکنند و بیامیزند و گوارش عنبر
که اندر علاج معده یاد کرده آید و تریاق فاروق و مثرودیطوس سود دارد صفت
سفوفی که خداوند خفقان سرد را سود دارد بگیرند کهربا و جندبیدستر از هر یکی یکدرم
پوست ترنج نیم درم تخم فلنجمشک نیم درم همه را بکوبند و با انگبین بسرشند و بدهند صفت

سفوفی دیگر بکیرند نعنع وکهربا از هر یکی پنج درم بسد وخیربوا از هر یکی سه درم قرنفل
دو درم شربتی دو درم با شراب سیب یا با شراب انکوری یا با میبه وریاضت باید فرمود
وطعامها او چون طعامهاء خداوند صداع سرد با دارچینی وابزارهاء کرم سازند چون
زیره وکرویا ونانخواه وکوشت کنجشك وکبوتر بچه بریان کرده موافق باشد واکر سوء المزاج
سرد ماتری بود علامت وی آنست که خداوند علت پندارد که دل او اندر میان آب نهاده اند
وخفقان بران سان بود که کبوتر بچه اندر آب افتد وبطپد وعلاج وی آنست که نخست استفراغی
بحب اصطمیقون مرکب با ایارج فیقرا یا بحب قوقایا واکر ایارج فیقرا بکیرند یك مثقال و
یك درم افیتمون سوده وبا سکنجبین بسرشند وبدهند سود دارد واکر رطوبت بسیار
باشد ایارج لوغادیا وثنا دریطوس موافق باشد واکر کسی را قی کردن آسان باشد قی باید
فرمود وازپس استفراغ دوا المسك وحلو ومعجونها ومفرحهاء کرم باید داد نسخه دوا المسك
مر بکیرند افسنتین رومی وصبر وریوند از هر یکی شش درم نانخواه وزعفران وتخم کرفس از
هر یکی چهار درم سنبل وسادج هندی از هر یکی دو درم جندبیدستر ومشك از هر یکی یك
درم همه را بکوبند وبیزند وبانکبین مصفی بسرشند شربتی یك مثقال اندر آب لسان الثور
مقطر صفت دوا المسك حلو وزرنباد ودرونج از هر یکی درمی مروارید وکهربا وبسد و
ابریشم خام مقرض از هر یکی درم سنکی ونیم بهمنین وسادج هندی وسنبل وقاقله وقرنفل
وجندبیدستر واشنه از هر یکی چهار دانك زنجبیل ودار فلفل از هر یکی دو دانك ومشك دانکی
واندر نسخت چنین دانکی ونیم همه را بکوبند وبانکبین شهد آتش نارسیده بسرشند نسخه معجون
کرم بکیرند کهربا وبرك فلنجمشك وابریشم خام مقرض وتخم بادرنجبویه از هر یکی دو درم لسان
الثور وکل سرخ از هر یکی چهار درم مروارید هشت درم سادج هندی یك درم ونیم سنبل
وسلیخه وقاقله وخیربوا وکل سوسن وکندر وعود هندی واسطوخودوس وافیتمون وزرنباد
ودرونج ودارچینی از هر یکی یك درم آملج دو درم ونیم بادرنجبویه دو درم ونیم بهمنین از هر یکی

چهار دانك

چهار دانك ونیم قرنفل یك درم عنبر ومشك از هر یکی دو دانك ونیم یاقوت دو درم حجر ارمنی
مغسول دو درم زعفران یك درم ونیم بسد سه درم همه را بکوبند وبانکبین بسرشند شربتی
دو مثقال صفت انوشدارو بکیرند کل سرخ شش درم سعد پنج درم قرنفل ومصطکی و
سنبل واسارون از هر یکی سه درم قرفه زرنب وزعفران وبسباسه وقاقله وهال وجوزبوا از
هر یکی دو درم همه را بکوبند وبیزند ونیم من آمله پاك کرده اندر پنج من آب بپزند تا دو بهر برود
ویك بماند وبدست بمالند وبپالایند ویك من انکبین مصفی با وی بیامیزند وبرافکنند وبقوام آرند وداروها
کوفته بدان بسرشند ونکاه دارند شربتی دو درم این داروی آزموده است دل را قوت دهد
ودهان خوش بوی کند ورنك روی را تازه وبرافروخته وصافی کند وبوی عرق خوش کند پیش
از طعام خوردن روا باشد نسخه سفوفی که خداوند خفقان سرد را سود دارد بکیرند نعنع
وکهربا بریان کرده وبسد بریان کرده وشب یمانی بریان کرده وسعد از هر یکی سه درم زراوند
مدحرج ودرونج از هر یکی نیم درم مشك دانکی سنبل ومروارید از هر یکی یك درم شکر بیست
درم شربتی سه درم اندر شراب افسنتین صفت شراب افسنتین بکیرند افسنتین رومی
پنج درم کل سرخ پانزده درم سنبل دو درم تربد سفید نیم کوفته دو درم همه را اندر دو من آب
بپزند تا به نیمه باز آید وبپالایند وهر بامداد مقدار بیست درم کرم کنند وسفوف با وی بدهند
باب چهارم از کفتار هشتم اندر خفقان که از سوء المزاج خشك خیزد سوء المزاج
خشك از دو بیرون نباشد یا کرم وخشك باشد واحوال خداوند مزاج کرم وخشك چون احوال
خداوند دق باشد وعلاج او علاج دق است وآمیخته با علاج خفقان که از سوء المزاج کرم
خیزد چنانکه اندر باب دوم ازین کفتار یاد کرده آمده است وعلاج دق اندر کتاب پنجم اندر
جایکاه خویش یاد کرده آمده است واحوال خداوند مزاج سرد وخشك چون احوال خداوند مزاج
سرد وخشك چون احوال خداوند بیماری باشد که از او دق الشیخوخه کویند وعلاج او همان
باشد بعینه وهم اندر کتاب پنجم یاد کرده آمده است باب پنجم اندر خفقان که

از سوء المزاج سودائی خیزد احوال خداوند این علت چون احوال خداوند مالیخولیا باشد
علاج اما اگر تولد سودا از بلغم افتاده باشد نخست مسهل باید داد بدین صفت تربد و افتیمون
و غاریقون و اسطوخودوس و هلیلهٔ کابلی از هر یکی یک جزو شحم حنظل و حجر ارمنی مغسول از هر
یکی دانگی و نیم سقمونیا دانگی ملح نفطی دانگی خربق سیاه نیم دانگ اسطوخودوس دو دانگ مثقال
دانگی حب کنند چنانکه رسم است و اگر تولد سودا از صفرا افتاده باشد استفراغ بدین حب کنند
صفت حب بگیرند تربد و افتیمون و سناء مکی و شاهتره از هر یکی یک جزو هلیلهٔ زرد یک جزو
و دو دانگ صبر دو جزو لاژورد مغسول دو بهر از یک جزو گل سرخ دو بهر از یک جزو مصطکی
یک جزو و دو دانگ همه را بکوبند و حب کنند به آب سیب شیرین شربتی چهار درم و اگر مادهٔ علت
سودائی محض باشد حب شبیار دهند تا دماغ را و حوالی دل را پاک کند نسخهٔ شبیار بگیرند هلیلهٔ
کابلی و افتیمون از هر یکی یک جزو ایارج فیقرا یک جزو و نیم اسطوخودوس دو بهر از یک جزو و خربق
سیاه از یک جزو دانگی مصطکی و عود خام و بسفایج از هر یکی نیم جزو و حجر ارمنی مغسول از یک جزو
دو دانگ شحم حنظل یک جزو همه را به آب سیب شیرین بسرشند و حب کنند شربتی یک درم یا یک
مثقال بوقت خواب این حب بدهند و بامداد غرغره فرمایند با سکنگبین که از سرکه کبر ساخته
باشند صفت مسهل که مادهٔ سودائی را پاک کند هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه از هر یکی یک درم افتیمون
و قرنفل از هر یکی نیم درم دواء المسک مر سه درم سنا همه را بهم بسرشند و سه روز بنهند
تا مخمر شود پس اندر شراب ریحانی حل کنند و بدهند و اندر بعضی نسختها بجای قرنفل دانگی
نیم حجر ارمنی مغسول آورده اند نسخهٔ حبی دیگر ایارج فیقرا و افتیمون و اسطوخودوس از هر یکی
نیم درم حجر ارمنی مغسول و حجر لاژورد مغسول از هر یکی دانگی و نیم عود هندی و مصطکی و نعناع
از هر یکی دانگی شحم حنظل و غاریقون و ملح نفطی از هر یکی دانگی و نیم خربق سیاه اسطوخودوس سقمونیا
نیم دانگ همه یک شربت است صفت سفوفی هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه و آمله و تخم فلنجمشک
و تخم بادرنجبویه و اسطوخودوس و لسان الثور و افتیمون و گل ارمنی و عود هندی و سعد و

قرنفل

قرنفل و کشنیز خشک از هر یکی سه درم کهربا و بسد و مروارید و ابریشم محرق و حجر ارمنی مغسول
از هر یکی درمی و نیم تخم خرفه و مغز دانهٔ کدو از هر یکی چهار درم همه را بکوبند شربتی یک مثقال
اندر آب بادرنجبویه اگر اندر شراب سیب و شراب لسان الثور اندرین علت سود دارد نسخهٔ آن لسان
الثور خشک سی درم برگ بادرنجبویه پنج درم سنبل و ساده هندی از هر یکی دو درم شیر آمله
مقشر چهل درم همه را اندر سه من آب بپزند تا یک من باز آید و بپالایند و یک من شراب شکر بر افکنند
و بقوام آرند شربتی سی درم با گلاب کرباب سیب شیرین صفت دواء المسک که خداوند این علت
را سود دارد بگیرند مصطکی و دارچینی و قرنفل و سنبل و کبابه و جوز بوا و خیربوا و قاقله کبار و
سعد و قشور الاترج و عود خام و زعفران و دارفلفل و تخم بادرنجبویه و تخم فلنجمشک و تخم
مرزنگوش و زنجبیل و کهربا و بسد و ابریشم خام ساذج هندی درونج زرنباد از هر یکی پنج درم مشک
دو مثقال همه را بکوبند و ببیزند و نگاه دارند و هلیلهٔ کابلی مقشر ده سیر اندر یک من آب ترکنند
و یک شبان روز بنهند تا دیگر روز بپزند تا دو بهر برود و یک بهر بماند و بپالایند و یک من و نیم
انگبین مصفی بر افکنند و بقوام آورند و بنهند تا نیم گرم شود و داروها بدو آمیزند و بسرشند شربتی
یک مثقال با پانزده درم شراب سیب شیرین باب ششم از گفتار هشتم اندر غشی و
ضعیفی و بی قوتی و اسباب و علامات و علاج آن اندر باب نخستین ازین گفتار یاد
کرده آمده است که هر گاه که اسباب خفقان قوی گردد همان اسباب بعینها اسباب غشی باشد
علامتها آنجا که سبب غشی امتلا باشد رگها آکنده بود و نبض قوی بود لکن بسبب غشی
امتلا یا گرانی و دیری بود و آنجا که سبب تحلیل روح باشد نبض ضعیف و بطی باشد و اثر اکثر
بتدریج افتد نخست نبض او صغیر شدن گیرد و رنگ او بگردد از بهر آنکه خون از ظاهر بر بدن
باز گردد و حرکت چشم ضعیف شود و پیش چشم خیال ظلمت یا خیال رنگی دیگر پدید آید و اطراف سرد
شود و اندک مایه عرق کند سرد و باشد که همه تن سرد شود و اگر غشی قوی باشد چشم باز نتواند
کردن و اثر اگر در غشی رنگ روی سبز گردد و سرگردن اندر پیش او یخته شود و سر راست نتواند

کردن هر گاه که سر و گردن او را پست کند بمیرد در جمله بباید دانست که غشی قوی را علاج نیست
و هرگاه که از پس اسهال یا از پس رگ زدن یا از پس دردی و جراحتی از علامتها که یاد کرده آمد
چیزی بدید آید زود بتدارک و نگاه داشتن قوت مشغول باید شد و آنرا که پیش از غشی
تاسه و منش گشتن بدید آید بباید دانست که سبب از معده می برخیزد و امید علاج بدیر رفتن
است و اگر از اسباب مشارکت اعضا و علامت آن و از اسباب سابقه و بادیه چیزی ظاهر
نشود بباید دانست که سبب از دل خاسته است و زود هلاک کند و اگر کسی را اندر میانه رگ
زدن غشی افتد یا که خون بسیار بیرون کند و رگ زدن عادت داشته بود و هیچ بار غشی نیفتاده
باشد بباید دانست که اندر تن او ماده بیماریست و معده او ضعیف است و کسانی باشند
که عادت رگ زدن نداشته باشند و چون رگ زدن آغاز کنند غشی بدید آید از آن غشی نباید ترسید
و بباید دانست که سبب آنست که رگ زدن عادت نبوده است خاصه اگر داند که معده قویست
و اخلاط تن بدان بدی نیست که از حرکت خون غشی تولد کند علاج آنرا که سبب غشی سوء المزاج
محکم باشد آنرا علاج نیست و آنرا که غشی بمشارکت عضوی دیگر افتد امیدوار باشد که علاج
بپذیرد و طبیب خداوند غشی را در حال غشی باید یا در حالتی که بهوش باز آمده باشد و اگر اندر
حال غشی باید باز داشتن سبب مشغول نتواند بود بباید بقوت و مدد دادن روح مشغول
باید بود چیزهای بوئیدنی و بچیزها که بحلق اندر چکانند خداوند مزاج گرم صفرائی را کافور
و صندل و خیار و خیار بادرنگ سرد کرده با اندکی مشک همی باید بویانید تا مشک حرارت غریزی
را مدد کند و کافور و صندل و گلاب حرارت غریب را تسکین دهد و گلاب سرد کرده اندر حلق
او چکانند و بر سینه و روی او زنند و آب سرد یا اندکی شراب رقیق با ماء اللحم آمیخته اندر حلق
او چکانند صواب باشد و چون بیدار شود پیراهن مصندل پوشانند و طعام مصوص و
افشرجها سرد کرده دهند و خداوند مزاج سرد را بوی مشک و غالیه علاج باید کرد و
شراب گرم با دواء المسک بمقدار یک طسوج مشک بحلق اندر چکانند و فم معده او را بروغن

گرم چون روغن ناردین و روغن مصطکی همی مالند و اگر اتفاق چنان افتد که خداوند غشی روزه
داشته باشد یا بسببی دیگر گرسنه بوده باشد شراب از وی دور باید داشت از بهر آنکه هر که را که
معده تهی باشد شراب تشنج و اختلاط عقل آرد و علاج آن طعامهاء خوش بوی باید با ماء اللحم
و اگر سبب غشی اسهال قوی باشد و یا سببی دیگر که او را سردی آورده باشد چون رگ زدن بسیار
یا از جراحتی خون بسیار رفته باشد آب سرد و گلاب سرد بر سینه و اندام او نباید زد و لکن بوی
کباب و بوی مرغ بریان کرده و کشنیز خشک بروی مالیده چنانچه رسم است و بوی سیب و آبی که
بر آتش برافکنند و بوی نان گرم علاج باید کرد و فم معده او بروغن گرم بمالند و ماء اللحم با اندکی
شراب رقیق اندر حلق او چکانیدن تا ماء اللحم را بدنفه کند و زود بقعر تن رساند و روح را مدد
کند و اگر غشی از بعد هیضه افتد اندکی سک و مشک اندر آب آبی با ماء اللحم آمیخته اندر حلق او چکانند
و چون بهوش باز آید هم ازین ماء اللحم دهند اندک اندک و گل نشابوری که بوی کافور پرورده باشند
بوئیدن صواب باشد و اگر سبب غشی عرق کردن بسیار باشد اطراف او بگلاب و آب سرد می مالند
و برگ مورد خشک کوفته و بیخته و مازو و مانند آن بر اندامهاء او برافکنند تا عرق باز دارد و قوت
را با آب آبی و ماء اللحم و بویهاء خوش مدد کنند و اگر اندر حال غشی منش گشتن و فواق چند باشد
از آن حال بوده باشد بوی طعام از وی دور باید داشت و جهد باید کرد تا قی کند و پر مرغ بحلق
او فرو کردن و فم معده او بجنبانیدن و با آوازهاء بلند چون آواز طبل و بوق و مانند آن او را بیدار
کردن و چیزی که عطسه آرد بر بینی و داشتن چون کندش و مانند آن پس اگر بدین تدبیرها بیدار
نشود و عطسه ندهد بباید دانست که در وی امید نمانده و اگر سبب غشی دردی باشد چون درد
قولنج و مانند آن جهد او را بفلونیا کند باید کرد پس علاج قولنج کردن و اگر سبب گزیدن حیوان
زهرناک باشد یا خوردن طعام زهرناک تریاقها و پادزهرها باید داد و اگر سبب غشی عرضی
از اعراض نفسانی باشد بوی عطرها که موافق مزاج باید کرد اطراف او را با آب سرد و گلاب
سرد مالیدن و فم معده او بروغن گرم مالیدن و زمانی اندک بینی او گرفته داشتن و باهستگی بمالیدن

او را باید علاج

وكلاب وماء اللحم اندر حلق او چکانیدن و بباید دانست که جهد کردن تا قی بر افتد اندر بیشتری انواع
غشی سود دارد لکن اندر غشی که سبب آن عرق بسیار باشد زیان دارد و اطراف مالیدن و کرم داشتن
و فم معده بروغنهاء کرم مالیدن و بیدار داشتن و از سخن کفتن منع کردن سود دارد و اکر اندر
حال غشی سرما یافته باشد یا از شربتهاء خنک احشاء او سرد شود فلافل و مانند آن دادن صواب
باشد و کسانی را که اندر فصد یا از پس آن غشی افتد سبب آن ضعیفی معده باشد و غلبه صفرا پیش از
فصد شربتها که معده را قوت دهد و صفرا را تسکین کند باید داد چون شراب انار و رب سیب
و رب آبی و لیمو و اکر سبب غشی اختناق رحم باشد بوی عطر از وی دور باید داشت و بعلاجهای
دیکر مشغول باید بود و بوی داروها که با معده و مزاج او موافق باشد می باید بویانید چون زبیره
و اشترغاز و نبیر و انکزد و انجه بدین ماند تمام شد کفتار هشتم از کتاب ششم از ذخیره خوارزمشاهی
بحمد الله و حسن توفیقه و صلواته علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین بسم الله الرحمن الرحیم
کفتار نهم اندر احوال پستان و بیماریهاء آن باب نخستین اندر شناختن شیر زنان
و تدبیر زنی که شیر وی اندک بود اکر چه شیر و منی و خون هر سه بصورت مخالف یکدیکرند و جایکاه
تولد و تغییر صورت هر یک اندامی دیکر است اسباب تولد هر سه یکسان است و اسباب کمی و بیشی
هر سه دو نوع است یکی از جهت ماده است و دیکر از جهت مزاج همه تن یا مزاج آن اندام که تولد
اوست اما سبب بسیاری شیر و منی بسیاری خون است آنچه از جهت ماده است دو نوع است
یکی آنکه هر کاه که برخلاف این باشد از وی خون بد و اندک تولد کند مثلا از طعامی که اندر خشکی
و اندر سردی یا اندر کرمی یا اندر تری یا اندر کرمی و خشکی یا اندر سردی و خشکی یا اندر سردی و تری
از اعتدال بیرون باشد خون کمتر تولد کند و هر کاه که خون کمتر تولد کند شیر و منی کمتر بود دوم
آنکه خون بیک جانب میل کند و این چنان باشد که اندر عضوی آماس خونی بدید آید یا از جانب
دیکر استفراغ افتد و آنچه از جهت مزاج است چنان باشد که مزاج همه تن یا مزاج پستان
اندر خشکی یا اندر تری از اعتدال بیرون است اکر اندر خشکی نامعتدل باشد ماده را خشک کند

واکر اندر تری نامعتدل باشد ماده بسبب افراط تری از زین بیرون شود که شیر تواند کشت
یا از وی شیر بسندیده تولد کند علامتهاء شیر بسندیده از خون صافی تولد کند و شیر نابسندیده
از خون صفرائی تولد کند یا از خون بلغمی یا از خون سودائی اما شیر صفرائی زرد و رقیق و کرم
باشد و بوی و طعم آن تیره کونه باشد و شیر بلغمی آب ناک باشد اکر با بلغم کرمی غلبه دارد طعم او
شور باشد و اکر سردی غلبه دارد طعم و بوی ترشی کراید و شیر سودائی سطبر باشد و اندک وقت
کاه باشد که بسبب خشکی مزاج قوام شیر سخت غلیظ کردد و همچون رشته رشته بیرون می آید و آنچه
از خون صافی تولد کند رنگ و قوام او معتدل بود و طعم و بوی او خوش علاج هر چه منی را زیادت
کند شیر را نیز زیادت کند تدری سپید و تخم خشخاش و پستان کوسفند و بستان بز و طعامها
که میل بکرمی دارد و تری و از وی کیموس نیک تولد کند و نخست نکاه باید کرد تا بسبب اندکی شیر
سبب بلغمی تباهی او چیست اکر سبب خوردن طعامهاء ناموافق باشد از آن باز دارند و
خورهای موافق دهند و اکر سبب رنج و ریاضت و کار سخت کردن باشد آسایش فرمایند و
اکر سبب استفراغ خون باشد تدبیر باز داشتن کنند و اکر نوعی از انواع سوء المزاج باشد شربتها
و طعامها بدل کننده فرمایند و اکر اندرین خلطی بد باشد تن از آن خلط پاک کنند اما خداوند مزاج
کرم صفرائی را کشکاب با جلاب آمیخته و شیره تخم خیار و خیار بادرنک و تخم کدو با جلاب آمیخته
و مغز سر بره و شیر بز و شیر کاو با شکر و ماهی تازه خرد و کوشت بزغاله و مرغ مسمن و حشو که
از کشکجو و شیر تازه بزند و شوربا کوشت بره که اندر ملوخیا بستانی و اسفاناج بخته باشند موافق
باشد و خداوند مزاج بلغمی و سودائی را اندر طعام کزر و جرجیر و شبت و کرفس و بادیان تر همی فرمایند
کرد و قلیه نرکسین با دارچینی و حشو که از آرد کندم و شیر تازه و برک بادیان و حلبه سازند موافق
باشد و آنرا که شیر او رشته رشته بیرون آید بنفشه و خطمی و کشکجو اندر آب بپزند و بر سینه
و پستانهاء او میچکانند و طعامهاء تری آرنده فرمایند نسخه شربتی معتدل که شیر زیادت کند
بکیرند آرد کنجد و آنرا اندر شراب انکوری بدست بمالند و حل کنند و بپالایند و این شراب

وتفل آنرا ضماد کنند و بر پستان او نهند صفت طعامی معتدل بگیرند کشک گندم نیم کوفته
سی درم کشکجو نیم کوفته بیست درم نخود مقشر نیم کوفته بیست درم برگ اسبست تر بیست
درم واگر برگ نباشد تخم او ده درم انجیر خشک ده عدد توذری ده درم همه را بیامیزند
و همه را بامداد مقدار بیست درم با چهار عدد انجیر و یک دو شاخ برگ بادیان تر اندر مقدار
یک من آب بپزند تا بمقدار پنجاه درم باز آید و صد درم شیر تازه بر سر او کنند و بپزند چنانکه
رسمست و پنج درم روغن بادام و بیست درم سکر سوده بر افکنند و بدهند نسخه شربتی دیگر
بگیرند ده درم روغن گاو گداخته با یک قدح شراب انگوری بیامیزند و بدهند و ساق لاله
با کشکجو بپزند و طبیخ آن با شکر بدهند و ترب و سبوس گندم اندر شراب بپزند و بپالایند و
بدهند و نخود اندر شیر تر کنند و یک شب بنهند تا بامداد آن شیر با شکر بدهند صفت تخمی
دیگر تخم گزر و تخم بیاز و تخم شلغم و تخم اسپست و تخم ترب و تخم گندنا و تخم بادیان از هر یکی
راست راست آرد نخود بریان کرده برابر همه تخمها هر بامداد پنج درم کوفته و بیخته و پنج ستیر
شیر تازه بدهند نسخه طعامی دیگر تخم گندنا و تخم اسپست و تخم شبت و تخم حلبه و توذری
و برگ بادیان تر از هر یکی مقدار سه درم همه را اندر آب بپزند و بپالایند و مقدار سی درم انگبین
ده درم روغن گاو اندر افکنند و نان اندر وی مالند و بدهند و اگر کسی بعوض انگبین [illegible]
کند با شکر کهنه روا باشد صفت ضمادی که شیر تازه کند بگیرند آرد باقلی ده درم تخم بادروج
بسرشند و بر پستانها نهند باب دوم از گفتار نهم اندر تدبیر زنی که شیر او بسیار
بود بسیار باشد که بسبب بسیاری شیر پستانها درد خیزد و آماس کند و بیماریها تولد کند و گاه
باشد که زنان را بی آبستنی شیر اندر پستان پدید آید خاصه که حیض باز گرفته باشد و گاه باشد که
مردم جوان را که بوقت بلوغ رسد شیر اندر پستان پدید آید و درد کند خاصه در آن وقت که
اندر پستان او چون بادریسه پدید آید علاج آنرا که سبب باز گرفتن حیض باشد تدبیر گشادن آن
باید کرد و آنرا که سبب بسیاری طعام و شراب باشد از آن باز باید داشت و از چیزهای خنک

کاندرین

کاندرین باب سود دارد طفشیل که از سرکه و عدس پزند و کوک خوردن و ضماد کردن و لعاب
اسپغول طلی کردن و برگ او ضماد نهادن و آرد باقلی با روغن گل و سرکه ضماد کردن و از چیزهای
گرم برگ سداب خوردن و ضماد کردن و تخم سداب خاصه سداب کوهی و زیره خوردن و ماش کر
ضماد کردن و تخم سداب خلصه و تخم کرنب کوفته ضماد کردن و اشق بشراب حل کرده طلی کردن و مردا سنگ
سوده بروغن طلی کردن و آرد عدس و آرد باقلی و زعفران و لوز گندم کوفته با آب سرشته ضماد کردن
و سرطان نهری بریان کرده و سوده بگلاب تر کرده طلی کردن سود دارد و سرطان بحری همچنین
والله اعلم بالصواب باب سوم اندر علاج زنی که شیر اندر پستان او ببندد و نیز
شود سبب بسته شدن شیر اندر پستان از دو بیرون نیست یا مزاج گرم بغایت است که تری
شیر را خشک کند یا مزاجی سرد بغایت که آنرا بفسراند و علامت هر مزاج سرد و گرم اندر بسیار
جایها معلوم شده است علاج خداوند مزاج گرم را پیوسته روغن بنفشه در پستانها
طلی کردن و آب نیم گرم در سینه او و پستانها ریختن و موم روغن که از موم صافی و روغن
بنفشه ساخته باشند با گشنیز تر اندر هاون بمالند تا چون مرهم شود و ضماد کنند و گشنیز
تر و ساق خرفه کوفته ضمادی نیک است و سرکه و روغن گل بهم زده گرم کردن و خرقه اندر آن
تر کنند و بر پستانها پوشند و برگ عنب الثعلب و برگ کاکنج کوفته ضماد کردن سود دارد
و خداوند مزاج سرد موم روغن از موم زرد و روغن خیری و روغن سوسن و روغن قسط
سازند صفت ضمادی که مزاج سرد را سود دارد بگیرند پودنه خشک کوفته و آنرا بپیزند
چون عصیده و با موم روغن اندر هاون بمالند و نیم گرم کنند و بر پستان نهند نسخه ضمادی
دیگر سرکه و روغن بنفشه و حلبه کوفته و بیخته بسرشند و ضماد کنند صفت ضمادی دیگر برگ
کرنب بکوبند و اندکی مر و زعفران با وی بسرشند و ضماد کنند نسخه ضمادی دیگر نان میده و آرد
جو و جیر و حلبه و خطمی و تخم کتان کوفته بپزند از هر یکی راست راست و ضماد کنند تخم بادیان
و آب بادیان خوردن سود دارد و خراطین سوده طلی کردن صفت ضمادی دیگر چکنند

وکندم و اندکی شونیز بزند و ضماد کنند صفت ضمادی دیکر و نطولی که سود دارد بکیرند
مرو انیسون و بوذنه و آرد نخود و برک غاریقون و تخم کرفس و زیره نبطی و قاقله هم بزند
و بر سینه و بستانها بچکانند و اکر بستانها آماس کیرد سرکه و آب بهم بیامیزند و نیم کرم
کنند و خرقه بدان تر کنند و بر بستان افکنند و پودنه با سرکه و شراب انکوری بپخته ضماد کنند
سود دارد و مارقشیشا سوده چون غبار با روغن کل و سپیده خایه مرغ طلی کردن نافع بود
نسخه نطولی که باقی آماس تحلیل کند بابونه و شبت و مام و حلبه و فیسوم و جندبیدستر اندر
آب بزند و بر سینه و بستان بچکانند والله اعلم بالصواب باب چهارم از کفتار
نهم اندر علاج شیر بسته شده که اندر بستان عفن شود چکند بزند تا مهرا شود و از
با مغز نان و آرد باقلی بکوبند و روغن کنجد بر چکانند و سرشته ضماد کنند و آرد کنجد و روغن
کاو و انکبین و آرد باقلی و نان خشکار کوفته بهم بسرشند و ضماد کنند تخم کتان و حلبه و خطمی
و تخم وی و بابونه از هر یکی یک مشت بکوبند و بیبزند تا چون عصیده شود و ضماد کنند و هر
روز سه بار این ضمادها ابجد اختیار افتد تازه کنند تا زود پخته شود و نان کرم تکمید میکنند
و اکر اتفاق افتد که کوشت بستان کوفته شود ماش و دانه موبز بکوبند و با آب سرد بسرشند و
ضماد کنند باب پنجم اندر آماس کرم که اندر بستان پدید آید سرکه و آب کرم آمیخته اندر
مثانه کوسفند یا مثانه کاو کنند و بدان تکمید کنند و سکنکبین و روغن کاو بیامیزند بهم و آرد
باقلی بدان بسرشند و ضماد کنند و برک عنب الثعلب بکوبند و بروغن کاو چرب کنند و بر آماس
نهند و از پس سه شبانروز ضمادها که اندر باب کذشته یاد کرده آمده است بکار دارند صفت
ضمادی که اندر اول بکار دارند آرد باقلی و اکلیل الملک کوفته و بیخته و بروغن کنجد و آب جوی
بسرشند و بر آماس نهند نسخه ضمادی که بستر بکار دارند بکیرند نان خشک آرد و باقلی و حلبه
و خطمی و بیخته از هر یکی پنج درم مو سه درم زعفران دو درم همه را بزرده خایه مرغ بسرشند
و طلی کنند و تخم کتان کوفته بسرکه تر کنند و طلی کنند و هر کاه که سر بستان درد خیزد نخست رک باسلیق

زدو صندل و اقاقیا طلی کردن تا بسرطان باز نکردد باب ششم از کفتار نهم اندر
آماس سرد که اندر بستان پدید آید و علاج آن کرفس بکوبند و بر بستان نهند و بابونه
کوفته و اندر آب با دیان کر آب کرفس سرشته بر نهادن سود دارد و ضمادها کرم که اندر بابها
کذشته یاد کرده آمده است هم اندرین باب سود دارد باب هفتم اندر سخت شدن
بستان و غددها که اندروی پدید آید و علاج آن نخست بروغن بنفشه و زرده خایه
مرغ طلی کنند و موم روغن از روغن کل و با زهره کاو بیامیزند و طلی کنند و کاه باشد که حاجت
آید که قطران با وی بیامیزند و درد سرکه بر سر نهادن و برک مازو کوفتن و بر نهادن نافع بود
و غددها که بتازی سلعه کویند برک شفتالوی تر و برک سداب تر بکوبند و ضماد کنند باب
هشتم اندر علاج دبیله که بر بستانها پدید آید تخم کتان و کنجد و بیخ سوسن و میعه تر و سرکین بز
و سرکین کبوتر و نطرون و زرنباد از هر یکی راست راست همه را بمالند و بکوبند و بروغن کنجد
و مغز ساق کاو و پیه بسرشند و ضماد کنند باب نهم اندر ریشهاء بلید که کوشت
بستان را بخورد و علاج آن بکیرند شراب انکوری قابض ده من سماق و پوست کران مازو
سیزده سیر سلیخه ده سیر جوز سرو و نیمی همه را اندر شراب کنند و بیست روز بنهند و از پس
بیست روز آنرا باتش نرم بپزند و بچوب سرو بجنبانند چون بنیمه باز آید بدست بمالند و بپالایند
و شراب را باتش باز برند و یک جوش دیکر بدهند و نکاه دارند بوقت حاجت و بر ریشها که بر
اندامها نازک و نرم بر آید چون دهان و زبان و غیر آن طلی کنند باب دهم اندر
تدبیر نکاه داشتن بستان زنان تا نزرک نشود بکیرند اسفیداج و طین قیمولیا از هر یکی
دو درم هر دو را بعصارهٔ برک بنک کرپخ تخم فنک بسرشند و لختی روغن مصطکی با وی بیامیزند
و بدو سه روز طلی کنند و پوست خرقه کتان بآب مازو تر کرده و سرد کرده بر بستان بوشند و اندر
کرما بر کمتر شود صفت طلی دیکر طین شاموس و اقاقیا و اسفیداج از هر یکی راست راست
بکوبند و بعصارهٔ فنک بسرشند و طلی کنند نسخه طلی دیکر بکیرند کل پاکیزه که بتازی الطین الحر

گویند بیست درم شوکران دو درم بسرکه بسرشند و سه روز طلی کنند صفت طلی دیگر بگیرند
شب یمانی سوده و روغن زیت اندر هاون اسرب بسایند تا لختی اسرب با وی سوده شود
و بر بوستر طلی میکنند تمام شد گفتار نهم از کتاب ششم از ذخیره خوارزمشاهی بحمد الله و
منه و حسن توفیقه و صلواته علی محمد و آله الطیبین الطاهرین بسم الله الرحمن الرحیم

گفتار دهم از کتاب ششم اندر احوال معده و مری و بیماریها و علاج آن شش جزو است جزو
نخستین اندر احوال مری و بیماریها و علاج آن باب اول اندر دشواری طعام فرو
بردن و شراب بحلق اسباب این علت یا در نفس مری باشد یا در همسایگی او و آنچه اندر نفس
مری باشد چهار نوع است یکی آنکه آماسی باشد که اندر نفس مری پدید آید دوم نوعی از انواع سوء
المزاج سوم ضعیفی قوت خاصه اندر بیماریهای حاره و غیر آن چهارم رطوبتی اندر وی بسبب
حرارت تب یا غیر آن و آنچه اندر همسایگی او باشد سه نوع است یکی آماسی باشد که اندر عضلها
حنجره افتد چنانکه اندر خناق افتد دوم آنکه مهره از مهرهاء گردن از جای بیرون شود و بسوی



پیش میل کند سوم آنکه بسیار دیده آمده که بر منفذ که از این علت پدید آمده است و خواجه
ابو علی سینا میگوید که از آشنایان یکی را این دشواری فرو بردن طعام پدید آمد و منفذ طعام
گرفته بود چنانکه اندر خناق بگیرد پس او را قی افتاد و کرمهاء بزرگ بسیار برافکند و آن دشواری
زایل شد دانستم که سبب آن کرمان بودند که منفذ گرفته بودند علامتها آنچه بسبب انواع سوء المزاج
باشد اندک اندک پدید آید و طعام اندر منفذ بدشواری و دیری گذرد و هیچ علامتی از علامت
آماس و غیر آن ظاهر نباشد و آماس گرم از تب خالی نباشد لکن تب سخت قوی نبود و تشنگی غالب
بود و با آماس سرد تب نباشد و اگر آماس جراح خواهد گشت درد زیادت شود و گاه گاه تب
لرزه گیر بود باشد که جراحت پخته شود و بگشاید و ریم بقی برآید و تب زایل شود و علت قرحه بماند
و بعلاج نیک شود و آنچه مقدمه کرا باشد نخست اسباب آن بوده باشد و علامتها پدید آید
و اگر سبب از جای بیفتادن باشد نخست اسباب آن بوده باشد و هر گاه که بر پشت باز خسبد

مهره گردن از جای

منفذ

منفذ گرفته شود علاج آنچه در آخر بیماریها بسبب ضعیفی قوت پدید آید علاج دشوار
پذیرد و نشان نزدیکی مرگ باشد و تدبیر چنان بنا شد که بدان طریق که ممکن گردد قوت را
یاری دهد و مهرهاء گردن بروغن بنفشه و بموم روغن همی مالد و آنرا که سوء المزاج گرم
باشد همچنین روغن بنفشه و آب کشنیز تر و آب کوک و مانند آن بر پس گردن تا میان هر دو
کتف همی مالند و دوغ ترش و شربتهاء خنک جرعه جرعه میدهند و آنرا که سوء المزاج سرد باشد
و بیشتری این نوع افتد پس گردن بروغن مشک و روغن بلسان همی باید مالید علاج معده
سرد باید کرد چنانکه آن بیشتر یاد کرده آید و آنرا که سبب استرخای و تیزی مری باشد علامتها
تری بر سطح دهان و زبان ظاهر بشود نخست معده را پاک باید کرد و داروی خوش بوی که اندر وی
قوت حرارت و قوت قبض باشد بکار داشتن چون مصطکی و انیسون بریان کرده و بهمن سرخ
و سفید و سنبل و ساذج هندی و کندر و ناردین و اگر بداروهاء قابض ترجیح [illegible] آید چون گلنار
که اندر وی قوت سردی است با آن داروها بکار داشتن روا باشد لکن بدان مقدار که قوت
داروهاء گرم بر وی غالب بود و روغن مصطکی و روغن قسط مالند خواجه ابو علی سینا میگوید
نزدیک من آنست که انگدان اندرین باب سخت نافع است و آنرا که سبب خشکی بود بیمغز
و پیه بط و مغز ساق گاو و مسکه خورند و مالیدن سود دارد و کشکاب با روغن بادام و لعاب
اسپغول خورند و بدان غرغره کردن و غذا خایه مرغ نیم برشت و قلیه کدو و اسفاناخ
و آنچه بدین ماند و علاج آماس اندر باب دوم یاد کرده آید و علاج مهره گردن که از جای بیفتد
و بسوی پیش میل کند اندر دست کاری یاد کرده شود ان شاء الله تعالی باب دوم اندر
آماس مری آماسهاء مری یا از جنس فلغمونی باشد یا از جنس ماشرا اما آماسی بود نرم یا
آماسی بود صلب و علامتهاء آن اندر باب نخستین یاد کرده آمده است علاج آن بعضی
بداروها و شربتهاء خوردنی باشد و بعضی بداروها که از بیرون بکار دارند اما آنچه از
بیرون بکار دارند و آنچه بخورند همه داروها معتدل است و علاج این علاج آماس معده است

بعینها و فرق آنست که آماس معده را داروئی درد شکم و فرود سینه بر نهند و آماس مری را
سوی پشت بر میان دو کتف نهند و انچه خوردنی است از جهت آماس معده شربت بیک
بار خورند و از جهت آماس مری شربت جرعه جرعه خورند و بعضی اندر دهان میدارند و اندک
اندک فرو می برند و هر دو انواع داروها از خوردنی و بر نهادنی نخست داروها باز دارنده
باید که بتازی آنرا رادع گویند خاصه اگر آماس گرم ما شرائی بوده پس از آن داروهاء تحلیل کننده با
آن بیامیزند و بآخر داروهای تحلیل کننده تنها بی داروهاء باز دارنده بکار دارند و اما داروها
خوردنی نخست لعوقها باید که از عدس و طباشیر و تخم خرفه و لعاب اسپغول و آب کدوی تر
سازند و بتدریج اندر لعوقها آب بادیان و رب السوس و تخم کتان و انجیر و خرما و حلبه و مانند این
زیادت میکنند و طعام آشامیدنیها باشد از آرد جو و آرد عدس بریان کرده بشیره و مغز بادام و از
بستر سبوس [illegible] بادام و شکر و بآخر اندرین سبوسات و غیر آن از آشامیدنیها تخم کتان و
نخود و آنکه سینه و بیخ سوسن و ایرسا و خردل و اشق و بادام تلخ و خرما و انجیر و انگبین زیادت
میکنند بتدریج و داروها که از بیرون بکار دارند ترکیب و ترتیب آن بدین گونه باید صفت
ضمادی خنک که نخست بکار دارند بگیرند آب مورد تر و گلاب و آب آبی و آب سیب و آب برگ خرفه
و آب حی العالم از هر یکی راستاراست همه را با موم روغنی از موم صافی و روغن گل اندر هاون
بمالند تا آمیخته شود و صندل سفید سوده بدان بسرشند و طلی کنند نسخه ضمادی که از پس آن
بکار دارند بگیرند آرد جو و صندل و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و تراشه کدو را بکوبند
و همه را اندر هاون بمالند و بیامیزند صفت ضمادی زاینده بگیرند آرد جو و خطمی و بابونه و
اکلیل الملک همه را با آب کرنب و آب عنب الثعلب و آب کاکنج بسرشند و طلی کنند و اگر بداروها
قوی تر حاجت آید اشق و مقل و علک الانباط و خردل و تفسیا و سرگین کبوتر و بیه بط و بیه
مرغ اندرین ضماد زیادت کنند والله اعلم باب سیوم از جزو نخستین اندر قرحه
و بثره مری و علاج و علامات آن اندر مری قرحه و بثره بسیار افتد و گاه باشد که سبب آن

خلطی تیز باشد که بنزله فرود آید و گاه باشد که آماس مری بپزد و سر کند و ریش گردد علامات
فرق میان مری و قرحه و بثره آنست که درد آماس پیشتر از لقمه خیزد که انرا حجمی بزرگتر باشد
و درد قرحه و بثره پیشتر از گذشتن طعامی باشد که آنرا طعمی تیز یا ترش یا شور یا قابض بود و از
گذشتن آن رنجی رسد و از طعامهاء نرم و چرب و اندک درد کمتر کند علاج قرحه که از پخته
شدن و سر کردن آماس تولد باشد علاج آن دشوارتر و خطرناکتر باشد و فرق میان قرحه
مری و قرحه معده آنست که درد قرحه مری میان دو کتف بیرون آید و درد قرحه معده
اندر شکم باشد و علامتهاء دیگر از تب و غشی و سرد شدن اطراف و خشک شدن کام و زبان
و منش گشتن و آروغ گنده همه یکسان بود و تا ریش کهنه نشود آروغ گنده نشود و علاج مری
و قرحه معده یکی است فرق جز آن نیست که اندر داروهاء مری چیزهاء لزج باید تا زود فرو
نرود و لختی بر سطح ریش بماند و شربت اندک اندک دهند تا اجزای داروی آن پس یکدیگر بدو
میرسد و اما انچه علاج بثره است داروهائی است که اندر علاج بثره معده یاد کرده شود
جزو دوم از گفتار دهم اندر انواع سوء المزاج که معده را افتد و اسباب و علامات و علاج
آن باب نخستین اندر سوء المزاج گرم ساده که اندر معده پدید آید اسباب سوء المزاج
گرم از دو بیرون نباشد یا از خوردن طعامها و شرابها و داروهاء گرم باشد یا اندر هوای
گرم مقام داشتن علامات علامتهاء معده گرم بی ماده پنج نوع است یکی آنست که اشتهاء
گرم شدن آن از پیش افتاده باشد دوم آروغ دودناک و ترش پیشتر از طعامهاء شیرین افتد
و آن چنان باشد که حرارت معده طعام شیرین را بجوشاند و ترش گرداند لکن آروغ ترش از
حرارتی ضعیف تولد کند و اگر حرارت قوی تر باشد آن شیرینی را بسوزد و تلخ کند و آروغ دود
ناک شود و علامت گرمی اندر آروغ ترش آنست که اگرچه آروغ ترش است طعم دهان میل بتلخی
دارد و تشنگی غلبه و آب و هوای سرد خوش آید و دلیل بر آنکه معده گرم طعام را ترش کند آنست
که ستاده اندر هوای گرم زودتر از آن ترش شود که اندر هوای سرد و گاه باشد که سبب آروغ

ترش دودناک و بیخوابی بود از بهر آنکه هضم نیک اندر خواب بود و چون مردم بی خواب ماند طبیعت
بر هضم مشغول نتواند بود و طعام ناگواریده اندر معده بماند و حرارت غریب آنرا گرم کند و بسوزد
و آروغ دودناک شود سوم آنکه طعامهاء لطیف زود تباه شود و طعام غلیظ بهتر گوارد
چهارم آنکه آرزوی طعام کمتر باشد و هضم نیک باشد مگر که سوء المزاج مفرط شود تا هضم
ضعیف گردد پنجم آنکه طعامهاء سرد و آب سرد آرزوی کند و طعامهاء گرم را کاره باشد
علاج دوغ گاو اندرین باب بهترین چیز است و آب انار شیرین و بهتر چو اندر آب سرد و
اگر حرارت غلیظ تر باشد دوغ با طباشیر دهند و با اقراص کافور و آب غوره و شراب ترشی
ترنج و شراب ریواج و شراب لیمو موافق باشد و اگر قرصی کافور با این شرابها دهند روا باشد
صفت اقراص کافور که اندرین باب سود دارد بگیرند طباشیر و صندل سفید و تخم کدوی شیرین
و تخم خیار و خیار بادرنگ پاک کرده از هر یکی شش درم گل ارمنی چهار درم ثمر ابکوبند و باب
برگ خرفه کی باب کدو بسرشند و اقراص کنند هر قرصی یک مثقال شربتی یک قرص با آب تخم
خرفه خوردن سود دارد و برگ کوک و ساق او با سرکه دادن و اندر طعامها کشنیز تر و کدوی
تر و کوک اندر پختن و بطون گاو بسرکه و مصوص از گوشت مرغ بسرکه و با آب غوره و آب
انار دانه و آب زرشک و آب سماق کرده سود دارد و مزورها هم ازین نوع باید و اگر معده
با گرمی ضعیف باشد سکنگبین سفرجلی و شراب انار دهند نسخه سکنجبین سفرجلی آبی ترش
ظاهر و باطن او پاک کرده بکوبند و آبش بکشند و یک شب بنهند تا صافی شود دیگر روز به اندازه
و بر مقدار یک من آبی نیم سیر سرکه و یکمن شکر بر افکنند و بقوام آورند صفت شراب انار بگیرند
آب انار ترش یک جزو بپزند و کفک بر دارند و اگر حاجت آید دو سه شاخ پودنه تر اندر وی
بجوشند چون تمام شد که جوشید پودنه بیرون آرند و بیندازند نسخه سفوفی بگیرند گلسرخ
ده درم طباشیر سه درم سماق پاک کرده سه درم کشنیز خشک دو درم شربتی دو درم با یکی
ازین شرابها که یاد کرده آمده است صفت ضمادی دیگر تراشه کدوی تر و برگ و ساق خرفه

و برگ بید آن ثمر را بکوبند و صندل سفید سوده با آن بیامیزند و بر معده نهند و طحلب بر
نهادن با صندل و اندکی کافور سخت موافق باشد و اگر آب سرد اندر مثانه گاو کنند و بر معده
می نهند صواب باشد و نگاه باید کرد تا سردی ضماد حجاب و جگر سرد نکند و هر گاه که گمان
افتد که سرما بجگر و بحجاب رسیده است بروغنهاء گرم تکمید کنند و اگر با سوء المزاج گرم خشکی
پدید آید گلاب و روغن بادام و شیر خر باید داد و اندر آب زن همی باید نشاند و روغن
بنفشه مالید چنانکه اندر علاج دق یاد کرده آمده است باب دوم اندر سوء المزاج
گرم با ماده که اندر معده پدید آید و دردی و ضعیفی که ازان تولد کند علامتها هر چه اندر
باب گذشته یاد کرده آمده است موجود باشد و بسبب آنکه اندر معده ماده صفرایی
باشد که طعامها را او رطوبتها را تباه کند آروغ گاهی بوی ماهی تباه گشته دهد و گاهی بوی
آبهایی که آنرا بتازی میاه الحمات گویند و گاهی بوی مغزهای تباه گشته دهد چون مغز
جوز که تباه گردد و غیر آن و گاهی بوی زنگار دهد و آن نشان غایت گرمی باشد و گاهی باشد
که سبب آروغها که یاد کرده آمده است طعامی باشد که بوی آن زود بگردد چون ترب
و ماهی شور و خایه مرغ بریان کرده و حلوای سوخته و آزمایش درست آنست که طعام
دهند که از دودناک شدن و بوی آن بگردیدن دور باشد چون نان جوین اگر معده
اورا دودناک کند بباید دانستن که معده ناریست و اندر تن خداوند معده گرم خون
نیک تولد کند لکن خون او اندکی و تیز و ناخوش بوی باشد مخالف مزاج اصلی و
مخالف تن درستی بدین سبب اندامهاء او ازان خون غذا نگیرد و پرورده نشود
و خون اندر رگهاء او بماند و از بهر این است که مردم محرور و صفرایی لاغر باشند
و رگهاء او ظاهر و لاغر بود و پر خون و اندر باب گذشته گفتم که خداوند معده گرم
از روی طعام کمتر باشد و هضم قوی تر لکن بباید دانست که هر گاه که سوء المزاج مفرط
باشد قوتها را ضعیف کند و هضم نیز ضعیف گردد و گاه باشد که معده گرم بغایت

مَهَا
سرد شود و هنوز قوت بر جای باشد بسبب غایت گرمی و مادهٔ گرم دهنهاء رگها و اندا
را تحلیل و گداز ش بیشتر بود و طبیعت آنکه تحلیل افتد بدل باز طلبد و گرسنگی غالب شود
و اندران گرسنگی صبر نباشد و اگر طعام دیرتر یابد غشی افتد و گاه باشد که سبب حرارت
غریب و گدازنده و تحلیل کننده اندر حال گرسنگی و یهی لعاب اندهان آمدن گیرد و
چون طعام خورده بود لعاب باز ایستد و هر گاه که اندر معده مادهٔ گرم صفرائی باشد
غثیان و قی بسیار باشد لکن اگر معده سبک باشد و غثیان و سوزش و تشنگی غالب
بود بباید دانست که ماده سخت رقیق است اگر ماده اندر قعر معده باشد و طبقها
معده و اجزای او آنرا تشرب نکرده باشد یعنی اندر نخورده باشد تا طعام نخورد و
ساعتی دو بگذرد و غثیان بدید نیاید لکن چون طعام خورده شود و ساعتی دو بگذرد
مادهٔ صفرائی با طعام بیامیزد و بسبب طعام از قعر معده بفم معده بر آید و غثیان بدید
آید و اگر شربتی زدا نیدم خورد چون ماء العسل و سکنگبین و جلاب و بدان قی کند آن
ماده اندر قی بدید آید و اگر طبقهاء معده ماده را تشرب کرده باشد نه اندر قی و نه اندر
بول و نه در براز آن بدید آید لکن علامتهاء دیگر بران گواهی دهد و سوء المزاج با ماده را علامت
درست بر غثیان است اگر معده را ماده تشرب کرده باشد اندر روی قی و تهوع باشد لکن
هیچ بر نیاید اگر تشرب نکرده باشد هم اندر قی و هم اندر بول و براز بدید آید و اگر چه قی باشد
و تهوع ساکن نشود دلیل آن باشد که معده بعضی ماده را تشرب کرده باشد و بعضی را
تشرب نا کرده اندر فضای معده ریخته است و اگر تهوع و قی دادوری و نوبتی باشد
بباید دانست که ماده از عضوی دیگر اندر معده می ریزد و اگر تهوع و قی پیوسته باشد
دلیل آنست که ماده اندر معده تولد میکند و حال تشنگی بر کیفیت ماده گواهی دهد از بهر
آنکه سبب تشنگی یا گرمی ماده باشد یا شوری و آنجه سبب آن گرمی ماده باشد آب سرد
آنرا بنشاند و آنجه از مادهٔ شور خیزد آب گرم آنرا بنشاند علاج نخست نگاه باید کرد تا ماده

اندر

اندر معده تولد میکند یا از عضوی دیگر چون دماغ و سپرز و جگر بدو می آید و همچنین نگاه
باید کرد تا طبقات معده ماده را تشرب کرده است یا ماده اندر فضای معده ریخته است
اگر از عضوی دیگر بدو همی آید نخست آنجه اندر آمده است پاک باید کرد بقی یا باسهال
بد جمله بدان طریق که بخداوند آسان تر بود پس بعلاج و پاک کردن آن عضو مشغول باید بود
و فم معده را قوت دادن تا ماده را که بدو همی آید از خود باز دارد و بسیار باشد که معده
پاک باشد و ماده را قبول نکند لکن در حال گرسنگی زبون گردد و آنجه قبول نمی کرده است
قبول کردن گیرد و آن کسانی باشند که اگر گرسنه شوند و طعام دیرتر یابند بیهوش گردند تدبیر
ایشان آنست که بامداد شربتی از شراب غوره یا از شراب انار یا شراب لیمو یا شراب ریواج
یا شراب ترشی ترنج و طعامها هم ازین نوع سازند و بگاه پیش از آنکه معده غذا طلبد و
و مادتها اندر جنبش آید طعام خورند تدبیر آن قوم و تدبیر کسانی که بوقت خشم و غم و غیر
آن معدهٔ ایشان مادتها را قبول کردن گیرد نزدیکست و آن قوم دوم تا قی نکنند آسوده نشوند
و از پس قی شربتی قوت دهنده باید داد و اگر ماده اندر فضای معده ریخته باشد و قی کردن
بر خداوند علت آسان باشد قی باید فرمود خاصه اگر ماده میل بفم معده دارد و تدبیر قی کردن
چنان باید که ماهی تازه خورد و قی بجشکاب کند یا سکنگبین آمیخته نسخه شربتی که صفرا بر آرد
و بقی بکشاید کشکاب سی درم آب سرمتی بخته بیست درم آبی که بیخ خربزه و بیخ خیار اندر وی
بخته باشد ده درم نمک طعام نیم درم سکنگبین ده درم همه را بیامیزند و بدهند و آب سرمتی
تنها با سکنگبین یا آب برگ خیار با سکنگبین هم قی آرد و از پس قی شراب انار ترش بدهند
با سکنگبین سکری یا آب انار ترش آمیخته و اگر خداوند علت قی کردن عادت ندارد و بروی
دشوار باشد یا ماده اندر قعر معده باشد استفراغ باسهال کنند بمطبوخ افسنتین بدین
صفت افسنتین رومی پنج درم گل سرخ بیست درم خرما هندو بیست درم همه را با پانصد
درم سنگ آب اندر بوند تا با صد درم باز آید و بپالایند و مقدار سی درم ترنگبین اندر وی حل

درم ازین مطبوخ کدارند و باز بپالایند و یک درم صبر مغسول ترکیب کنند و بدهند و
اگر بعوض ترنکبین شکر کنند روا باشد نسخه مطبوخی دیگر بگیرند خرما هندو بیست درم آلوی
سیاه بیست عدد گل سرخ ده درم تخم کشنیز پنج درم پودنه تر ده سه شاخ همه را اندر کلاب
بپزند و سی درم ترنکبین اندروی کداز ند و بپالایند و دو دانگ ریوند چینی ترکیب کنند
و بدهند و اگر شخصی باشد که بدین مطبوخها و برا حاجت نیفتد مطبوخ هلیله دهند و بیست
جو اندر آب انار دا روی نافع است از اکر فم معده رطوبتی سوزانده باشد بیست آن
رطوبت را بجنبد و آب انار فم معده قوت دهد با آنرا قبول نکند و صبر مغسول قوت دهند
تر است و نامغسول پاک کننده تر و ایارج فیقرا درین باب سودمندتر از صبر ساده است
از بهر آنکه اندروی داروهاست که صبر را یاری دهد بر پاک کردن و زدودن و ایارج فیقرا
ساده اندر پاک کردن قوی تر است و بر انکبین سرشته اندر اسهال قوی تر است و اگر خداوند
علت را آرزوی طعام کمتر باشد و غثیان رنجه دارد اندر ایارج بعوض زعفران گل سرخ باید
کرد و تا حقیقت نکردد که سوء المزاج با ماده است ایارج نشاید داد از بهر آنکه اگر اندر معده
ماده نباشد سوء المزاج زیادت کند و اگر ماده باشد ایارج فیقرا سودمندترین چیزیست
خاصه اندر شراب افسنتین بنسخت جالینوس نسخه آن افسنتین رومی پنج درم گل سرخ بیست
درم اندر یک من آب بپزند تا چهار یک باز آید و بپالایند و بدهند با اندکی شکر و اولیتر
آن باشد که ایارج فیقرا با هلیله زرد دهند بدین صفت بگیرند ایارج یک درم هلیله
زرد دو درم کثیرا نیم درم باب کسنا بسرشند و حب کنند نسخه دیگر ایارج فیقرا یک درم
هلیله زرد و گل سرخ از هر یکی نیم درم همه را با آب کسنا حب کنند و صبر اندر سکنکبین
حل کنند و بدهند و اگر دانکی سقمونیا اندر سکنکبین حل کنند و بدهند روا باشد و اگر سقمونیا
اندر دوغ البو محل کنند و یکساعت بنهند تا نیک آمیخته شود و بدهند روا باشد
لیکن باید دانست که سقمونیا معده را زیان است تا ضرورت نباشد بسقمونیا مغالجت

نشاید

212

نشاید کرد شراب گل و گلشکر مسهل دادن صواب تر و کسانی که داروها و شربتها که یاد کرده
آمد کاره باشند چند روز استیره گلشکر بباید داد و چند بیست و پنج درم سنگ سکنگبین ترش
بر اثر آن بدادن چه آب و بی تخ و بفرمودن تا دو سه ساعت آب بخورد تا معده بدین تدبیر
پاک کرده و اگر صفرا از جگر بمعده همی آید اندر همه تن امتلاء صفرائی بود استفراغ بما
الجبن باید کرد صفت آن بزمکی را چند روز کسنا و کوک و کشنیز دهند و کرفس و برک
بید و جو نیم کوفته تر کرده دهند و هر بامداد شیر او بجوشانند و سکنگبین ساده شکری
که ترشی او ظاهر باشد چند و ستیره بر سر شیر بر آکنده کنند و از آتش بر آرند و بجوشند تا بسته
شود پس آن شیر او را ببرند و همه را اندر خرقه با کیزه دو تو کنند تا آب از وی بچکد آن آب
با هلیله زرد و شکر و سقمونیا مشوی و نمک هندی بدهد و نخست اگر فصل سال و عمر
و قوت بیمار و دیگر احوال مساعد باشد رگ باسلیق باید زد پس تدبیر ماء الجبن باید کرد
و طبیخ شاهتره و افسنتین اندرین باب سخت نافع است نسخه آن بگیرند افسنتین رومی
پنج درم گل سرخ هفت درم آلوی سیاه بیست عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم
خرما هندو بیست درم همه را اندر سه من آب بپزند تا بقدر دویست درم سنگ باز آید
و بپالایند و هر بامداد مقدار چهل درم سنگ با ده درم شکر و یک درم صبر بدهند
صفت نوعی از ایارج فیقرا که معده را از خلط صفرا پاک کند بگیرند و عاج اذخر و عود
و بلسان و اسارون و دارچینی از هر یکی یک جزو صبر شش جزو و اگر عاب پروردن معده
بیش از آن باشد که باستفراغ داروها هر یکی یک جزو و نیم کنند و صبر هم بدان وزن که هست
تا معده را برفق بزداید و پاک کند نسخه شراب انار مسهل که معده را از صفرا پاک کند
بگیرند آب انار ترش و شیرین از هر یکی یکمن تربد نیم کوفته دو وقیه با تش نرم بپزند و کفک
بردارند تا بنیمه باز آید و بپالایند و یکمن شکر بر افکنند و بقوام آرند و پنج درم سقمونیا
و یک درم زعفران اندر خرقه کتان بسته اندروی بمالند و نگاه دارند شربتی دو وقیه

ونیم صفت گوارش مسهل بتجربهٔ محمد بن زکریا صفرا و رطوبت از معده باز دارد و پاک
کند بگیرند تربد یک درم سقمونیا دانگی گل سرخ نیم درم عود نیم درم کافور یک حبه طباشیر
دانگی عصارهٔ افسنتین نیم درم انگبین که در وی هلیله پرورده باشند هم سنگ همه و اگر حرارت
غلبه دارد جلاب که از خرما هندی و شکر پخته باشد بدهند صفت گوارش طباشیر که
معده را قوت دهد بگیرند طباشیر ده درم گل سرخ سه درم سنگ سماق پاک کرده سه
درم گلنار یک درم قاقله کبار یک درم مصطکی و عود خام از هر یکی نیم درم شربتی سه درم
اندر آب آبی نسخهٔ دیگر گل سرخ ده درم طباشیر پنج درم کبابه یک درم و نیم کافور نیم درم مصطکی
و اذخر از هر یکی یک درم نسخهٔ دیگر یک درم و نیم شکر چند وزن همه داروها شربتی سه درم
و اگر طبع نرم باشد و نخواهند که باز دارند این گوارش دهند صفت آن بگیرند طباشیر و
ربوب آبی که با رب سیب بسرشند شربتی سه درم و چون دانند که معده پاک شد فم معده
را قوت دهند تا مادّهٔ دیگر قبول نکند بگیرند گل سرخ و صندل بسایند و اندکی کافور و آب
آبی و آب مورد تر و گلاب و آب سیب همه را بیامیزند و خرقه بدان تر کنند و بر معده بوشند
و طعام از گوشت دراج و طیهوج با آب غوره و نار دانگ کرده و مصوص و افسره موافق
باشند و اگر با صفرا الخنی رطوبت آمیخته باشد جدا شوند این علت را آرزوی طعام
کمتر باشد و آب دهان بسیار بود و منش کشتن آرد نخست قی باید فرمود پس معده را به
تنقیع صبر پاک باید کرد نسخهٔ حبی که اندرین باب سودمند باشد بگیرند صبر و غاریقون از هر یکی
یک درم بجلاب بسرشند و بدهند و پس اندر ساعت معجون نجار شنبر دهند صفت
حبی دیگر هلیله زرد یک درم و نیم سقمونیا مشوی سه طسوج صبر دو دانگ غاریقون
نیم درم با آب عنب الثعلب بسرشند و بدهند نسخهٔ حب اسطمخیقون سنگ معده را پاک
کند صبر و سقمونیا و انیسون و نمک هندی از هر یکی پنج درم تربد تراشیده و کوفته
و بیخته بیست درم شربتی دو درم و از پس استفراغ معده را بگلشکر و طباشیر و گل خشک

کوفته

کوفته بهم سرشته قوت باید داد باب سوم از جزو دوم اندر درد معده و ضعفی
آنکه از سوء المزاج سرد بی مادّه تولد کند علامتها آرزوی طعام باشد و هضم کمتر بود و
بادها و قراقر بسیار و بلند و طبع نرم باشد و اندر برازکیموس کمتر نباشد آنچه خورده باشد
ناگوارید بیرون آید علاج چیزها گرم که تحلیل کند و خشکی آرد نشاید داد چیزهاء گرم و
تر باید داد چون شیر با انگبین و شراب ریحانی بمزاجی اندک و روغنها خوش بوی بر فم معده
مالید چون روغن سوسن و روغن مصطکی و روغن قسط با روغن بلسان آمیخته و
با اندکی موم سرشته باد بر تحلیل پذیرد و کودکی تن درست گوشت آلود در کنار گرفتن تا معده
را گرم کند و حرارت غریزی را برافروزد و کوثر سیاه فربه نیز روا باشد و احتیاط باید کرد تا
عرق نکند چه اگر عرق کند زیان دارد و خشکی آرد و باید که شهوت بجنبد از بهر آنکه حرکت
شهوت حرکتهاء قوت غاذیه را مشوش کند و اندر طعامها زیره و نانخواه و دارچینی و فلفل
و انگدان و انگرد پیر و کوبا می کنند و اگر سوء المزاج مفرط شود طلی زفت گرم کرده بر فم معده
نهادن سود دارد و اندر یک روز دو بار یا سه بار بر نهد و پیش از آنکه شود بردارد و هر بامداد
گلنگبین عسلی اندر آب انیسون دادن و اندر معجونها دوا المسک مر و بحر سا و فندادیقون
و فلافلی و زنجبیل پرورده و تریاق بزرگ شومثرو دیطوس و مسه و معجون کندر دادن سود
دارد و آب شربتها اندر جلاب دهند که انیسون و سنبل و مصطکی و عود و بلسان اندر وی
پخته باشند صفت فندادیقون زنجبیل و فلفل سفید از هر یکی پنج درم مصطکی و نانخواه
از هر یکی چهار درم تخم کرفس و پودنهٔ دشتی هر از هر یکی پنج درم زیرهٔ کرمانی و سلیخه و حب
البلسان و عاقرقرحا از هر یکی دو درم سادج هندی یک درم همه را بکوبند و ببیزند و با
انگبین بیامیزند باب چهارم اندر ضعف معده که از سوء المزاج سرد و خشک
خیزد علامتها خداوند این علت هر روز لاغرتر میشود و دهان خشک باشد و آب
کمتر خواهد و آروغ ترش برآید و طعام بدگوارد علاج شیر خشت و شیر تر با انگبین می باید

داد و کشکاب که اندر وی اندکی فلفل پخته باشد با انکبین دادن و روغن مصطکی و روغن
ناردین بر معده می مالیدن و مرغ خانکی فربه با شوربا کندم با دارچینی و فلفل دادن سود دارد
انشا الله تعالی باب پنجم از جزو دوم اندر ضعیفی معده که از سو المزاج سرد و
تر تولد کند علامتها خداوند این علت را دهان پیوسته از رطوبتی لزج تر میشود و آروغ
ترش باشد و منش کشتن رنجه دارد و اکر آب دهان بر ترشی طعم دهان غلبه دارد و بباید دانست
که سردی مزاج بیش از رطوبت است و علامتها دیکر که معلوم است هم ظاهر باشد علاج
نخست قی باید فرمود بر ماهی شور و بر اثر آن تخم جرجیر و تخم شبت هر یکی راست راست بکوبند
نرم و مقدار پنج درم از وی با سکنکبین بسرشند و اندر طبیخ شبت و لوبیا و کرنب حل کنند و نیم
کرم بدهند صفت داروی دیکر تخم ترب و تخم سپندان سپید و تخم جرجیر از هر یکی یک
درم بوره نان و نمک طعام از هر یکی نیم درم با سکنکبین عسلی بسرشند و اندر طبیخ شبت
و ترب حل کنند و بدهند و از پس قی بر تشنکی صبر کنند و شربتی مسده که زنجبیل پرورده
که هلیله پرورده که کلنکبین بدهند و پس از قی دو روز استفراغ فرمایند بحب اسطمخیقون
و هر هفته یکبار ایارج فیقرا بدهند و اکر رطوبت بسیار باشد ماء الاصول دهند با
روغن بادام تلخ و استفراغ با ایارج لوغادیا و لیا رجهار بزرک فرمایند و از پس استفراغ
هر بامداد کلنکبین دهند با مصطکی و عود خام و قرنفل و فلافلی و کمونی موافق باشد
و کوارش عود مسهل سود دارد صفت آن بکیرند تربد سپید دو درم جوز بوا و قرنفل
و زعفران و عود خام از هر یکی دانکی و نیم سقمونیا مشوی نیم دانک همه را با انکبین بسرشند
شربتی دو درم اندر آب کرم نسخه ایارج که معده را از اخلاط غلیظ پاک کند بکیرند تخم
کرفس شش درم افسنتین رومی و انیسون و تخم بادیان از هر یکی سه درم فلفل سفید
و اسارون از هر یکی درم و نیم قسط و سنبل رومی و کاشم از هر یکی دو درم مصطکی و زعفران
از هر یکی یک درم صبر هشت درم شربتی هر بامداد یک مثقال و اکر خداوند علت ایارج

ودارروها

و دارروها کر نتواند خورد حب الافاویه مسهل خورد صفت آن حب البلسان و عود البلسان
و سلیخه و دارچینی و سنبل و مصطکی و زعفران و اسارون و بسباسه و قرنفل و جوز بوا
از هر یکی یک درم و نیم غاریقون دو مثقال تربد ده درم سقمونیا مشوی دو مثقال
زنجبیل دو درم همه را با آب کرفس بسرشند و حب کنند شربتی دو درم و نیم نسخه کمونی زیره
کرمانی اندر سرکه تر کنند یک شبانروز پس بریان کنند و از این زیره صد درم سداب خشک کرده
چهار درم فلفل و زنجبیل و بوره ارمنی از هر یکی ده درم سنک همه را بکوبند و با انکبین مصفی
بسرشند و این داروها سخت نرم نباید کوفت و اکر این اخلاط کوفته و بیخته و با سرشته نکاه
دارند و اندر کشکاب و طعامها میکنند کسانی را که حاجت بود روا بود صفت فلافلی
بکیرند فلفل سفید و سیاه و دارفلفل از هر یکی سه وقیه و اندر بعضی نسختها دو وقیه عود
بلسان یک وقیه حاما و سنبل از هر یکی چهار درم زنجبیل و تخم کرفس و سیساالیوس و سلیخه
و اسارون و راسن از هر یکی یک درم همه با انکبین مصفی بسرشند شربت یک درم نسخه
قرص کل که با کلنکبین دهند بکیرند کل سرخ سه درم عود و سنبل و مصطکی و سلیخه و دارچینی
و اذخر و افسنتین رومی از هر یکی یک درم همه را بکوبند و بشراب کهن بسرشند و قرصها
کنند هر یکی دو درم هر بامداد یک قرص با هفت درم کلنکبین اندر آب انیسون حل کنند
و بدهند صفت مسله معده را قوی کند و بادها را بشکند و استعمال کهن باز دارد بکیرند
آبی شیرین و میان او پاک کنند و بکوبند و بفشارند و آبش بکشند و ثفل او را اندر شراب کهن
تر کنند یک شبانروز پس بدست بمالند و پس الا بیند از این شراب مقدار سه من و آب آبی صافی
کرده چهار من هر دو را بهم بیامیزند و چهار من انکبین مصفی بر نهند و بپزند تا بقوام
آرند و از آتش بردارند پس بکیرند مشک خالص و عود هندی و جوزبوا و قرنفل و زعفران
و دارفلفل و قاقله از هر یکی دو درم همه را بکوبند و اندرین شراب کنند و بیامیزند شربتی
از پنج درم تا ده درم نسخه شراب سنبل بند معده را و تبهاء کهن را سود دارد بکیرند سنبل

خوش بوي بيست درم اندر دو من آب بجوشند تا بنيمه باز آيد و صافي بپالايند بس دو من
انكبين بر افكنند و بقوام آرند شربتي ده درم صفت شراب مشك بيران را سود دارد
و معده را و اندامها را قوت دهد و تن را كرم كند بكيرند دو من آب و دو من انكبين بر
افكنند و بقوام آرند و از آتش بركيرند و يك درم مشك و يك درم زعفران سوده در وي
بمالند و بياميزند شربتي دو درم تا بنج درم و شراب عنبر هم برين جمله سازند عنبر و زعفران
از هر يكي يك مثقال كنند نسخه شراب عود بكيرند عود هندي و سك از هر يكي بنج درم هر دو
را نيم كوفته كنند و سنبل و قرنفل و مصطكي و جوز بوا از هر يكي دو درم نيم كوفته همه را اندر
خرقه كنند و اندر دو من كلاب بپزند تا بنيمه باز آيد و خرقه را هر ساعت مي مالند بس خرقه از
وي بردارند و يك من شكر طبرزد بر افكنند و كفك بردارند و بقوام آرند و دانكي مشك سوده
در وي مالند شربتي بنج درم صفت شرابي مركب بكيرند بوست ترنج ده درم عود هندي
هفت درم زنجبيل و سادج هندي و قاقله و فلنجمشك و دار فلفل از هر يكي دو مثقال
قرنفل و مصطكي و سنبل و جوز بوا از هر يكي دو درم همه را نيم كوفته كنند و هر يك را جدا اندر
خرقه فراخ بندند و اندر سه من كلاب بپزند تا بنيمه باز آيد و خرقها بمالند و بفشارند و از وي
جدا كنند و دو من انكبين و يك من شكر بر نهند و بقوام آرند و از آتش بركيرند و بنهند تا نيم
كرم شود و يك مثقال مشك سوده يك مثقال عنبر سوده در وي بمالند و بياميزند و نكاه دارند
شربتي سه درم تا بنج درم صفت كوارش عود بكيرند عود و قرنفل و زنجبيل و قاقله و سادج
هندي و فلنجمشك و دار فلفل از هر يكي دو مثقال زعفران يك درم همه را بكوبند و با نكبين
بسرشند شربتي سه درم نسخه سفوف عود تري معده را ببرد بكيرند قرنفل و كبابه از هر يكي بنج
درم مصطكي و سك از هر يكي سه درم عود خام بيست درم شكر جند وزن همه شربت يك
مثقال تا بنج درم كلنكبين صفت كوارش عنبر كسرى سردي معده را و بادها و قولنج و ضعيف
اندامها را ببرد بكيرند بوست ترنج و عود هندي و كبابه و قرنفل و قاقله و جوز بوا از هر يكي

بنج درم نار مشك و انيسون و تخم كرفس جند بيدستر و افيون و بزر البنج از هر يكي سه درم
عنبر اشهب يك مثقال عنبر را اندر روغن بلسان حل كنند و هر دو را اندر انكبين مصفى
حل كنند و داروها بدو بسرشند شربتي دو درم نسخه كوارش نار مشك بكيرند زنجبيل
و فلفل و دار فلفل از هر يكي دو درم نار مشك و سعد و كندر و سنبل از هر يكي بنج درم
همه را بكوبند و بر دو هم سنك داروها انكبين مصفى بسرشند صفت حب صبر نخست
اسحق بن حنين معده را باك كند بكيرند دار چيني و قصب الذريره و سليخه و عود و بلسان
و فقاح الاذخر و بسباسه از هر يكي سه وقيه همه را نيم كوفته اندر دو من آب بپزند تا بنيمه
باز آيد و بپالايند و نيم من صبر اسقوطري بدين آب بشويند و اندر آفتاب نهند خاصه آفتاب
تموزي تا خشك شود بس زعفران و مصطكي و مر از هر يكي سه وقيه بكوبند و بيزند و با اين صبر
بياميزند و حب كنند شربتي دو درم سنك تا سه درم سنك نسخه سكنكبين نخست اسحاق
بن حنين بيران را و خداوندان معده تر را سود دارد و رطوبت لزج را ببرد بكيرند بوست
بيخ باديان ده سير سركه ناب نيم من و اكر سركه عنصل باشد لطيفه تر باشد و نيم من آب با وي
بياميزند و بيخ باديان اندرين سركه و آب بپزند تا بنيمه باز آيد و بپالايند و برين سركه يك من
انكبين بر افكنند و بقوام آرند شربتي دو وقيه با آب آميخته و اكر سه وقيه صبر اسقوطري
مغسول اندرين سكنكبين بمالند و حل كنند باك كننده تر كردد صفت دارويي كه خداوند
آروغ ترش را سود دارد بكيرند غاريقون يك مثقال و با انكبين بسرشند و بدهند و اندر
طعام كرويا بكار دارند نسخه شراب خبث الحديد بكيرند تخم كرفس و باديان و انيسون و زيره
و نانخواه و سعتر و انكدان و كاشم و كرويا و كشنيز خشك و فلفل و دار فلفل و دار چيني و
كندر و سنبل و قرنفل و جوز بوا و زنجبيل و سعد از هر يكي يك مثقال خبث الحديد ده مثقال
همه را اندر دو من شراب انكوري بپزند تا بنيمه باز آيد و بپالايند و هر بامداد سي درم بدهند
سه هفته ازين شراب ميدهند و از ميوهاء تر و از ترشيها برهيز كنند و طعام كنجشك بريان

ونخود آب وکوشت نزاری بروغن جوز بریان کرده نسخه ضمادی که معده را کرم کند بکیرند
سعد وصاح اذخر وسنبل وعود وورامك وکندر ومصطکی از هر یکی یك مشت همه را بکوبند
وبمیه بسرشند وبمعده بر نهند واکر افسنتین رومی وقصب الذریره اندرین ضماد زیادت
وبشراب کهن وآب آبی بسرشند روا باشد صفت روغن مصطکی معده را قوت دهد
وکرم کند بکیرند روغن زیت پنجاه درم مصطکی پانزده درم هر دو را اندر شیشه کنند و
اندر دیکی پر آب بیاویزند وآن آب را بجوشانند تا مصطکی اندر روغن بکداز دو بر دارند
باب ششم از جزو دوم اندر درد معده وناکواریدن طعام که از بادها تولد کند
اسباب تولد باد اندر معده وشکم دو چیز است یکی طعام وشراب که خورده باشد یا شود
دوم حال حرارت غریزی اما ابخره از طعام وشراب است چنان باشد که با کوهر طعام و
شراب بادناك باشد چون لوبیا وعدس وشراب سپید شیرین سطبر که یا طعامی باشد که
اندر وی رطوبت بسیار باشد چون امرود وسیب وخیار بادرنك وجغرات وانواع تر
وآنچه از حرارت غریزیست چنان باشد که حرارت ضعیف باشد نتواند آن رطوبتها را
تمام کواریدن وبخارها که از آن خیزد نتواند تحلیل کردن بدین سبب آن بخارها باد کردد و
اندر معده وشکم بماند واکر حرارت قوی باشد آن طعامها را تمام بکوارد وبخارها را تحلیل
کند واکر چه طعام بادناك ورطوبت ناك باشد حرارت بروی قهر کند وبکوارد واکر بادی تولد
کند اندك باشد وزود تحلیل پذیرد وبکذرد واکر بادها اندر دو دها باشد اندر شکم آوازها و
قراقر پدید کند واکر اندر معده باشد معده را بطر بجاند واجزای او را از هم باز کند وبخلاف
باشد که با روغ بر آید وبسیار باشد که طعامی یا داروی کرمی لطیف کننده خورده شود
را که اندر معده باشد تحلیل کردن کیرد وبخارها وبادها را تولد کند وکاه باشد که سبب
تولد باد خالی شدن معده باشد از طعام وآن چنان باشد که اندر معده رطوبت غلیظ بود
وچون معده از طعام خالی شود طبیعت روی بدان رطوبت آرد واز تحلیل کردن کیرد و



بخارها

بخارها وهوا که اندر فضای معده ورودها بود اندر حرکت آید وبادها تولد کند واین
نوع بطعامی که خورده شود ساکن شود وسبب علت مراقی اندر بیشتر حالها سوء المزاج
کرم باشد که معده را افتد وبخار انکیز انیدن وسده که اندر منفذها باد ها افتد ورا
نایافتن او تا از امعا فرود آید وباز کشتن او بجانب معده تا بعضی آروغ ترش کردد وبعضی
بسوی دماغ بر آید وکاه باشد که سبب تولد بیماری سپرز وبسیاری سودا باشد علامتها
تعرف کردن تا مزاج جوهر طعام چه بوده است وترتیب خوردن چه کونه رفته است واز پس
طعام کواریدن آب بسیار خوردن وحرکت کردن اتفاق افتاده است کرنه کواهی دهد بر اسباب
تولد باد وبر صعبی علت وسهلی آن وفرق میان نفخ سودائی ونفخ که از طعام تری افزای تولد
کند آنست که نفخ سودائی غلیظ باشد وطبع با وی خشك باشد ودرد از پس کواریدن طعام اندر
حوالی سپرز پدید آید ونفخ دیکر با تری دهان ونرمی پوست واجابت طبع بود وچون دست
بر شکم مالند قراقر کند واحوال وتدبیرها که کذشته بر هر یك کواهی دهد علاج از طعامها
بادانکیز واز طعامها تری افزای پرهیز باید کردن ودر طعام خوردن ترتیب نکاه باید داشت
چنانکه در کتاب حفظ الصحة یاد کردیم واندر طعامها ابزارهای تحلیل کننده می باید چون زیره
وزیره وکرویا وسعتر وسیر وانکدان وفم معده را وعضلها وشکم را بروغنهای کرم مالیدن
وحقنهای تیز فرمودن واندر حقنه زیره وتخم بادیان وتخم کرفس وانیسون ودوقوا وفطراسالیون
وکاسم وحب الغار وجند بیدستر بکار داشتن واکر تهمت افتد که آماسی هست از داروها
تیز دست بدارند وبداروهای نرم کننده چون شبت وبابونه وپیه مرغ وپیه بط باز کردند و
اکر درد معده وشکم بدان صعبی نباشد ارزن وکاورس کرم کرده بر نهادن کفایت کند
ونمك کرم کرده بر نهادن بادها را بشکند وشیشه یا کدوی با آتش بر ناف نهد در حال درد
ساکن کند واما شربت جلاب کرم دهند که در وی انیسون ومصطکی وسعتر ومرزنکوش پخته
باشند واکر یك مثقال کرویا بدهان در او کنند وجلاب کرم یا شراب کرم بر سر آن بخورد سود

دارد و اگر ماده بادی غلیظ باشد شربتی گرم بباید دادن از بهر آنکه بیم باشد که ماده را
بجنباند و باد زیادت کند اول ماده را بحقنه پاک باید کرد و از شربتهاء تحلیل کننده و
روغنها که معده و شکم بدان مالند روغن بید انجیر است و روغن حب الغار و روغن
سداب و جندبیدستر و قطراسالیون و زیره و سداب و حب الغار اندروی جوشانند
و اگر این داروها و مانند این نخست اندر شراب بپزند و بپالایند و چند سنگ وزن شراب
روغن با این بیامیزند و بآتش نرم بپزند تا شراب برود و روغن بماند صواب باشد و اگر
نفخ سودائی بود تخم کرفس و سداب و مرزنگوش و دوقو و حب الغار و شبت و بابونه و جعده
اندر سرکه بپزند و بدان سرکه تکمید کنند و سحرها و فنداریقون و نانخواه بادهارا بشکند و
از معجونهاء بزرگ مثرودیطوس و تریاق اندرین باب نافع است این معجونها و شربتها
همه از پس استفراغ دهند و استفراغ نخست بحقنه کنند پس بداروهاء مسهل و طبیخ بودنه
دشتی و خاولنجان و معجون ابهل و کوارش کنند کوارش انکدان سود دارد و استفراغ بحب
سکبینج کنند بعد از حقنه صفت حب سکبینج بگیرند سکبینج و مقل و غاریقون از هر یکی
راست راست حب کنند چنانکه رسمست شربتی از دو درم تا سه درم اندر آب گرم نسخه
معجون حب الغار بادهارا بشکند بگیرند حب الغار هشت درم سنگ برگ سداب خشک
پنج درم نانخواه و زیره و شونیز و سعتر و کاشم و قطراسالیون و بادام تلخ و فلفل و دارفلفل
دوقو و بودنه دشتی از هر یکی سه درم جندبیدستر و جاوشیر و سکبینج از هر یکی دو درم همه
را با انگبین بسرشند چنانکه رسمست شربتی سه درم صفت معجون ابهل ماده سرد را
و بادهارا تحلیل کند بگیرند ابهل و نانخواه و کندر و دارچینی و وج از هر یکی راستا راست
بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند شربتی یک مثقال نسخه کوارش کند بادهارا بشکند بگیرند
فلفل و دارفلفل و جوزبوا از هر یکی پنج درم زنجبیل و خاولنجان از هر یکی ده درم کندر شصت
درم شکر عسکری شصت درم همه را با انگبین بسرشند شربتی سه درم صفت کوارش انکدان

بگیرند

بگیرند فلفل و دارفلفل از هر یکی پنج درم ایرسا و زنجبیل از هر یکی شش درم انیسون و مصطکی
و تخم بادیان از هر یکی دو درم انکدان پانزده درم نانخواه و تخم کرفس از هر یکی دو درم همه را
بکوبند و بیزند و با انگبین بسرشند شربتی دو درم و کمونی اندرین باب نافع است و شراب
کهن سده را بگشاید و بادها را بشکند و اگر طبع نرم باشد دو درم حب الرشاد بریان
کرده نیم کوفته با آب نیم گرم بدهند و اگر طبع خشک باشد درمی حب الرشاد و تخم کرفس اندر
شراب بجوشانند و بدهند و هر بامداد لختی کندر و زیره خائیدن سود دارد خاصه پیش
از طعام تا معده را گرم کند و آروغ برآرد و بر اثر آن طعام خورد و بسیار باشد که مزاج
اصلی سرد باشد و سوء المزاج غریب و سرد بار آن یار گردد بادها و قراقر و تشنگی بسیار باشد
و علاج او آنست که هر وقت که طعام خواهد خوردن مقدار ده درم شراب کهن بخورد
چنانکه کام و دهان تر شود و اندر طعام ابزارها که یاد کرده آمده است بکار دارد و بسیار
باشد که چیزی خنک خلط رقیق را و خلط شور بلغمی را فرو آرامانند و از تحلیل باز دارد و بدان
سبب بادها ساکن شود و گمان افتد که مزاج گرم است و خنکی سود میدارد و حال بر خلاف
آن باشد و همچنین بسیار باشد که چیزی گرم بخارها را تحلیل کند و بادها را بشکند و گمان افتد
که مزاج سردیست و گرمی سود داشته است و حال بر خلاف آن باشد پس بر طبیب واجب است
که علامتها دیگر بجوید و اعتماد کند باب هفتم از جزو دوم اندر معده که از خلط
سودا خیزد علامتها خداوند این علت را اندر فم معده سوزشی باشد و چون طعام
خورد آن سوزش باطل شود و بسیار باشد که سبب این سوزش خلط صفرائی بود و فرق
میان هر دو بعلامتهاء دیگر توان کرد از علامتهاء سودا و علامتهاء صفرا که معلوم است
و بسیار کسان باشند که هر گاه که طعام خورند پس از دو ساعت معده درد کند تا قی نکنند
و چیزی ترش بر نیاید آن قی بیار آمد و ابخره انداز ترشی بدان حد باشد که زمین از آن
برجوشد و سبب آن بود خلط سودا باشد که اندر قعر معده گرد آمده باشد و هر گاه که طعام

باوی بیامیزند مادهٔ سودا بسیار کرد و بفم معده برین کونه بر آید بر آید و درد آغاز کند
علاج نخست قی باید فرمود بر خربق سپید برین کونه خربق را بترب اندر نشانند و یک شبان
روز بنهند پس آن ترب را پاره کنند و بسکنکبین عسلی اندر نهند یک شبانروز دیکر
و آن سکنکبین را باب شبت و لوبیاء سرخ کرم کنند و بدهند و لختی از آن ترب بدهند
تا بخورد و پس از قی استفراغ دیکر کند بحب اصطمیخیقون و پیوسته معجون نجاح بکار دارند
صفت قرصی که درد معده مرا که از پس طعام پدید آید و تا قی نکند نیارامد زایل کند بکیرند
انیسون و تخم کرفس از هر یکی پنج درم سنبل افسنتین رومی ده درم سلیخه بیست درم مر
قلفل و جندبیدستر و افیون از هر یکی دو درم و نیم مرا بکوبند و اقراص کنند قرصی یک درم
شربتی یک قرص جز و سوم از کفتار دهم اندر تغییر احوال شهوت طعام باب
نخستین اندر ضعیفی شهوت طعام و علامات و علاج آن اسباب ضعیفی شهوت
طعام هفت نوع است یکی سوء المزاج کرم است بی ماده و با ماده دوم استغنای تن از غذا
سوم آنکه مسام بسته باشد و فضول غذا تحلیل نکند چهارم آنکه جکر کیلوس را از معده
کمتر کند پنجم آنکه اندر مجری سودا که از سپرز بمعده آید سده افتد و آن قدر سودا که معده
را بخارد و شهوت را بجنباند بمعده اندر نتواند آمد ششم آنکه عصب را که از دماغ بفم معده
آمده است آفتی رسد هفتم آنکه مردم بیماریهاء دراز کشیده و همه قوتهاء اندامهاء ضعیف
کرده علامتها آنرا که سبب سوء المزاج کرم باشد بی ماده و با ماده علامتها اندر باب نخستین
و اندر باب دوم اندر جزو دوم ازین کفتار یاد کرده آمده است و آنرا که سبب استغناء تن
بود از غذا علامت قوی امتلاست و تری رکها و کرانی اندامها و تدبیر که کذشته و ریاضت نا
کردن بران کواهی دهد و آنرا که سبب بستکی مسام و تحلیل نا یافتن فضول غذا باشد علامت
وی نرمی کوشت باشد و برکرسنکی صبر نتواند کرد و آنرا که سبب آن بود که جکر کیلوس از معده
کمتر جذب کند علامت بر او وی بیشتر وقتها سبز باشد یا سپید و آنرا که سبب سده باشد

کرمیان

کرمیان مجری افتد که سودا از سپرز بمعده آید و شهوت بجنباند علامت وی آنست که اکر چه
آرزوی طعام شود و آبخورده باشد می کوارد خاصه اکر با این سده آفتی دیکر نباشد و آنرا که
سبب آفت آن عصب بود که دماغ بفم معده می آید علامت معده او حس تیزی طعامها نیز نیابد
و آنرا که بیماریها دراز باشد سبب آن علامت آن بود علاج اما سوء المزاج کرم با ماده و بی ماده
در جزو دوم یاد کرده آمد اما آنرا که علامت استغناء تن از غذا ظاهر شود مدتی از طعام باز
باید داشت و بتدریج باز آورد تا فضول ناکواریده بکوارد و نشاط طعام باز پدید آید چنانکه
کسانی که از بیخوابی شکایت کنند مدتی از خواب باز دارند تا مانده شود و خواب نیک آید و
آنرا که بستکی مسام و تحلیل نایافتن فضول غذا ظاهر شود ریاضت و کرمابه باید فرمود و اندامهاء
او را اندر کرمابه بارد نخود و بوره همی مالیدن و عرق آوردن و آنرا که علامتها تقصیر جکر اندر
جذب کردن کیلوس از معده ظاهر شود تدبیر کشادن سدها ماساریقا باید کرد و هر بامداد
مقدار یک پیاله شراب کهن بر ریق دادن و زنجبیل پرورده و ترنج پرورده و کبر بسرکه
و میبه و سکنکبین بزوری و تریاق و مثرودیطوس سخت سودمند باشد و کرمابه و ریاضت
بوقت و ترتیب فرمودن چنانکه اندر کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است و اندر خوردنیها
دارچینی و اندکی فلفل بکار داشتن و آنرا که علامت سده مجری سودا ظاهر شود سده او
بجزهاء تیز و ترش باید کشاد چون فلفل و سیر و کبر بسرکه و انواع کامخها و شلغم که آنرا بجرد ل
تیز کرده باشند و حلتیت اندرین باب سودمند باشد و مصوص و بیا زو کبر و سیر بسرکه پرورده
نیک باشد و طعام او زیرباو غوربا و ناربا و سماق با سازند و ایارج فیقرا با اندکی افتیمون
سده را بکشاید و پاک کند و اکر علامت آفت رسیدن عصب دماغی که بفم معده همی آید
ظاهر شود تدبیر پاک کردن دماغ باید کرد بایارج فیقرا و حب قوقایا و بوییهاء خوش
قوت دادن و از هر چه دماغ را و عصبها را زیان دارد پرهیز کردن و بر معده ضمادهاء کرم
بر نهادن صفت ضماد بکیرند حب الغار و قسط حلو و قسور الکندر از هر یکی ده درم میعه

خشک پانزده درم صبر و مُر و ابهل و تخم سرو و وج و شب یمانی از هر یکی هشت درم زعفران
و جندبیدستر از هر یکی چهار درم قردمانا شش درم حضض و رامک و سنبل و کلنا رو
اقاقیا از هر یکی پنج درم مصطکی و شونیز از هر یکی هفت درم همه را بکوبند و بموم روغن
بسرشند و موم روغن از روغن قسط یا روغن ناردین سازند و ضماد کنند و آنرا که ضعیفی
شهوت از پس بیماریهاء دراز پدید آید حال بد باشد نخست تکلف قی باید کرد و اگر چیزی
بر نیاید حرکت قی و قوت کردن او شهوت را بجنباند و سکنجبین سفرجلی و میوه می باید
داد و ماهیابه شهوت طعام را بجنباند و فم معده را پاک کند و پست جو با سرکه شهوت
محرور را بجنباند و تشنگی بنشاند و شراب بودنه سود دارد نسخه آن انار ترش را با پوست
بکوبند و بفشارند و آبش بکشند و بودنه تر را بکوبند و آب بکشند ازین آب انار یک جزو و نیم
جزو آب بودنه بیامیزند و چند وزن هر دو شکر بر افکنند و بقوام آرند شربتی یک کفچه صفت
سفوفی بگیرند گل سرخ ده درم سماق دو درم قاقله یک درم همه را بکوبند و بیامیزند شربتی دو
درم آرزوی طعام پدید آرد و تشنگی بنشاند نسخه شراب افسنتین نسخه خواجه بو علی سینا
بگیرند افسنتین رومی صد درم و اندر سه من آب بپزند تا بسی سیر باز آید و بدست بمالند
و بپالایند و آبی اندر خمیر گیرند و اندر بر آتش نرم بریان کنند و خمیر از وی دور کنند و انرا
بفشارند از ان فشرده او ده سیر با این آب افسنتین بیامیزند و ده سیر انگبین مصفی و بارو
سیر سکی ریحانی با وی بیامیزند و بر آتش نرم بپزند و بقوام آرند خداوند این علت را سود
کند باب دوم از جزو سوم اندر علتی که آنرا الشهوة الکلبیة گویند یعنی
آرزوی سگان این علت را بدین نام از بهر آن خوانند که مردم را طعام بی اندازه آرزو کند
و سیر نگردد و اسباب این علت پنج نوع است یکی بسیاری سودا که از سپرز بمعده اندر آید
و فم معده را بگزد دوم سوء المزاج سرد که فم معده را افتد سوم سوء المزاج گرم که معده را و
همه اندامها را افتد اگر آن سوء المزاج تنها فم معده را بود بی آرزوی طعام ضعیف شدی

واین بسیاری

واین بسیاری آرزو بسبب سوء المزاج همه اندامها آرد دو گونه باشد یکی آنکه سوء المزاج قوت
ماسکه همه اندامها را ضعیف کند و مسام همه تن گشاده کند تا غذا که باندامها رسد زود
تحلیل پذیرد و بمسام بیرون شود و حاجت باز خواستن بدل آنچه تحلیل افتاده باشد قوی
گردد دوم آنکه چون سوء المزاج همه اندامها مستولی گردد و پیوسته آن رطوبت را که اندامها
را از غذا باید خرج میکند و قوت جاذبه که همه اندامها راهست غذا را از اندامی دیگر که بدو
نزدیکتر است بخویشتن میکشد چون غذا اندامها خرج شود از رگها کشیدن گیرند و چون
رگها تهی میشود از معده کشیدن گیرد و معده را مدد جز از بیرون نیست بدین سبب این
علت پدید آید و آنچه از بس بسیاری استفراغ پدید آید و آنچه بسبب تحلیل تن و بسیاری
تحلیل پدید آید همه ازین نوع باشد و سبب چهارم نزله باشد که از دماغ بفم معده فرود آید و این
چنان باشد که ماده نزله رطوبتی سرد باشد فم معده را سرد کند و ممکن گردد که بحرارتی ضعیف گرم
معده را بود ترش گردد و فم معده را بگیرد و شهوت کلبیه تولد کند و آنچه ترش نباشد و شهوت
کلبیه آرد چنان باشد که سردی ماده نزله اجزای معده را فراهم گیرد و قبضی در وی پدید آید
و معده را بدان سبب تهی گردد و آرزوی طعام پدید آید و سبب پنجم آنکه اندر رودها
و معده کرمانی بزرگ باشند و طعام ناگواریده بخورند و آنچه اندر روده باشد طعامی را که
بروده فرود آید و غذا را شاید و جگر بمنفذها که از رودها بجگر پیوسته است آنرا بخویشتن
کشد و غذا کرد اند و اندامها فرستد کرمان آن را بخورند اندامها بدان سبب گرسنه مانند
و حیوان غذا شوند علامتها آنرا که سبب بسیاری سودا باشد که از سپرز بمعده اندر آید
علامت وی آنست که ثفل او بسیار باشد و آنچه میخورد ناگواریده بیرون می آید او از طعام
بهره پرورش نیابد و بدین سبب لاغر شود و اندامها بغذا حاجتمند باشد و سبب حاجتمندی
غذا و گزیدن ترشی سودا فم معده را پیوسته طعام آرزو کند و اگر ساعتی تاخیر کند فم معده
را افتد این علامتها که یاد کرده آمد همه موجود باشد لکن سوزش فم معده نباشد و آنرا که

سبب سوء المزاج گرم باشد که معده و همهٔ اندامها را افتد و گشادگی مسامها و تحلیل
غذا علامت وی آنست که ثقل کمتر از طعام باشد و تشنگی نیز غالب شود و تن از طعام بهره
نگیرد و اگر سبب نزله باشد سبب آن علامت باشد و اگر سبب کرمان باشد اندر معده
و امعا علامتهاء کرم علامت آن باشد علاج اگر علامت اندر آمدن سودا باشد
بمعده ظاهر شود نخست رگ باسلیق زنند یا رگ اسلیم پس بطبیخ افتیمون و مانند آن استفراغ
کردن و محجمه بر سپرز نهادن و خون بیرون ناکردن و معده را باطریفل قوت دادن یا بکوارش
خوزی خاصه اگر طبع نرم باشد و ناشتا آب گرم دادن و طعام نرم و چرب دادن چون زرده
خایه مرغ نیم برشت و گوداب نارگی اندر زیربا فربه و مرغ مسمن و بط فربه نهاده باشد و حلوا
از شکر و روغن بادام و نشاستج و لوزینه و ثرید کعک اندر اسفیدبا چرب و اگر طبع نرم
نباشد شیر تازه و گوشت بره و بزغاله فربه بگیرند و بپزند تا بجوشد و شبت و زیره اندکی
تا مهرا شود و گوشت از وی بردارند و درین شوربا کبوتر بچه و مرغ مسمن بپزند تا مهرا شود
و اندکی خاولنجان و دارچینی و عود هندی کوفته در افکند ازین شوربا چندان که خواهند
بخورند و اگر شراب رنگین که از انگور کوهی کرده باشند با وی بیامیزند و بخورند معده را گرم
کند و ترشی خلط سودایی از معده بازدارد و هر شرابی که خداوند این علت بخورد از انگور
کوهی باید و رنگین و صرف باید و اگر ممزوج خواهد زیره کرمانی اندر آب بپزند و بدان
آب ممزوج کنند و علاجهاء سپرز و داغ کردن آن سود دارد و اگر علامت سردی مزاج
باشد معده پیدا شود نخست قی فرمایند پس ایارج فیقرا باید داد پس از آنکه معده را بدین
طریق پاک کرده باشد کمونی و تریاق بزرگ و دواء المسک مر و سجزنیا دادن و طعام مرغ و
کبک و دراج و تذرو بریان کرده و شوربا که پیشتر یاد کرده آمد با زیره و کرویا و دارچینی و
شراب هم از آن نوع و اگر طبع نرم باشد معجون نکند باید داد صفت آن بگیرند فلفل
و دارفلفل و جوزبوا و خیربوا از هر یکی پنج درم زنجبیل و خاولنجان از هر یکی ده درم سنگ

کنند

کنند پست درم شکر شصت درم همه را با انگبین بسرشند شربتی سه درم نسخهٔ
دیگر فلفل و نانخواه و انیسون و بودنه و کاشم و سنبل از هر یکی پنج درم گلنار ده درم کندر سی
درم همه را بکوبند چنانکه بس نرم نباشد و با انگبین بسرشند شربتی سه درم و اگر سبب تحلیل
بسیار و تحلیل تن و سوء المزاج گرم باشد که معده را و همه اندامها را افتد از حرکت و
ریاضت باز باید داشت و روغن مورد بر همه اندامها طلی کردن و اندر آب سرد نشاندن
و شراب ترشی ترنج و شراب لیمو و شراب ریواج دادن و طعام مصوص و قریص و هلام از
گوشت گوساله و بطون گاو باید فرمود و اگر سبب تحلیل و ریاضت و حرکت و تحلل
تن باشد بی سوء المزاج همه اندامها هریسه و سر بریان و باچه و طعامهاء غلیظ باید
فرمود و از طعامهاء شور و تیز منع باید کرد و اگر سبب نزله باشد علاج نزله و تدبیر
منع آن باید کرد و ایارج فیقرا دادن تا معده و دماغ را پاک کند چنانکه اندر علاج نزله
یاد کرده آمده است و اگر سبب بسیاری کرم باشد اندر معده و امعا تدبیر هلاک کردن
آن باید کردن چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید ان شاء الله تعالی باب سوم از
جزو سوم اندر آفت شهوت که آن را بتازی الجوع البقری گویند یعنی گرسنگی
گاو این علت را بدین نام از بهر این خوانند که این حال گاو را بسیار افتد و اندر بیشتری این
علت از بس شهوت کلبیه افتد و این گرسنگی همه اندامها را باشد بی گرسنگی معده
و این چنان باشد که همه اندامها بغذا حاجتمند باشد و معده آن را نخواهد چه اگر
آرزوی طعام بسیار بوده باشد و شکم رفتن با این حال یار بود و بدان سبب رگها
تهی گردد و قوت برود و بیمار بیهوش گردد و گاه باشد که سبب بیهوشی و غشی بلغمی باشد
که فم معده را سرد کند و قوت شهوت را بمیراند و طعم این برخلاف آن باشد که اندر وی
شهوت الکلبیه تولد کند از بهر آنکه آن ترش باشد و فم معده را بگزد و بخار و شهوت
را بجنباند و آن نوع دیگر که ترش نباشد فم معده را فراز هم آرد و طعام از وی دفع کند تا فم

معده چون از غذا کد دود وابن بلغم که سبب بیهوشی و غشی است بلغمی باشد بی طعم غلیظ و
لزج همچون ابگینه گداخته فم معده را سنگین کند و مزاج او را تباه و قوت جاذبه را از کار باز
دارد و شهوت را بمیراند و باطل کند و بسبب بطلان شهوت اندامها گرسنه شود و
بسبب گرسنگی اندامها و ناخواستن معده طعام را قوت ساقط شود و بیمار بی طاقت شود
و بیهوش گردد و علاج این سخت مشکل است از بهر آنکه با استفراغ و پاک کردن معده حاجت بود
و ضعیفی و گرسنگی اندامها و غشی از استفراغ باز دارد و این علت بیشتر مردمان سرد مزاج را
افتد که اندر سرما سفر کنند علاج علاج این علت باز آوردن قوت است و یاری دادن او تا بر
جای بماند و ساقط نشود و تدبیر آن کردن تا شهوت طعام پدید آید و این چنان باشد که طعامها
خوش بوی که آرزوی او را بجنباند و میوهها و اسفرغمها و عطرها که اندر وی قوت قابض بود
می بویند تا قوت را جمع کند و نگذارد که تحلیل پذیرد و اما میوهها و اسفرغمها چون سیب
و آبی و امرود و مورد باید و عطرها مشک و عود و عنبر و سک و شراب انگوری ریحانی که
ندیره اندر وی آمیخته باشند و شراب میسوسن و اگر حرارتی حادث شود کافور و گلاب و گل
و از بوی طعامها بوی بزغاله و بره و مرغ بریان و نان گرم خانگی و نان اندر شراب ترید کرده و ماء
اللحم دادن و صفت ماء اللحم اندر کتاب نهم اندر آخر باب علاج تب یاد کرده آمده است
و صفت میسوسن اندر قرابادین یاد کرده آید و اگر غشی افتد او را بیدار کنند و رخسار او
بشکلند و بخلند و موی صدغ او را بکشند و بکنند و حور سفالین از بام فرو اندازند و
و آب سرد و گلاب سرد بر روی او زنند و عود و مطر اسوزند چون بهوش باز آید ماء اللحم در
حلق او چکانند و اگر اندکی میسوسن با شراب ریحانی کوهی با ماء اللحم بیامیزند قوت بیشتر
دهد و بوی میوهها و طعامها که یاد کرده آمد بدو رسانند و آن قدر که بتوان داد بدهند
خاصه از نان پاکیزه که اندر شراب کوهی ترید کرده باشند و آب برگ مورد تر و آب سیب
و آب آبی و گلاب با اندکی زعفران و عود و سک بر مفاصل و اندامهاء او طلی کردن صفت

سکباج

سکباج که بوی آن خوش بود و قوت را یاری دهد سکباج بزند از گوشت گوساله چنانکه
رسم است و ابزار آن سیر کنند و سداب و کرفس و بودنه و پوست ترنج و زعفران و اندکی
سنبل و مشک نسخه مطبخه که بوی آن خوش باشد و قوت را یاری دهد بگیرند کبکان یا کبوتر
بچگان چندان که خواهند و آنرا ببرند با نخود درست و اندکی زیره چون نیم پخته شد مقداری
روغن زیت که آنرا زیت انفاق گویند بر سر آن کنند و عود خام نیم کوفته و دارچینی و خاولنجان
اندر وی بپزند تا تمام پخته شود و آب او با اندکی باز آید پس مقداری آبکامه و آب ابی ترش
بر چکانند و بر آتش نرم دو جوش بر آرند پس از آتش بردارند و سداب خرد کرده بر سر افکنند
و بنهند تا سرد شود و بوی آن بدان رساند و مرق و گوشت آن بدهند و بر سر معده او ضمادی
بر نهند که از لادن و سک و سعد و مصطکی و عود خام و عنبر و مانند آن ساخته باشند
و این ضماد بروغن مصطکی و اندکی شراب بسرشند پس گرم کنند و بکار دارند و اگر ثفل میسوسن
حاضر باشد یک جزو از اخلاط آن ضماد کنند باب چهارم از جزو سوم اندر آرزوها
تباه که مردم را پدید آید و علاج آن تباهی آرزوی آنرا گویند که مردم چیزهاء بد آرزو کند
چون گل و نمک و انگشت و چیزهاء که آنرا بتازی حریف گویند و این کسانی را افتد که اندر معده
ایشان اخلاط بد باشد و زنان آبستن را نیز افتد خاصه اندر ماه دوم و سوم از بهر آنکه حیض
ایشان باز ایستد از جهت غذا جنین اندرین مدت که یاد کرده آمد جنین ضعیف باشد و
همگی آن در غذاء او خرج نشود و این زنانی را افتد بیشتر که طعامها نیک و بد بسیار ور
ترتیب خورند و خون ایشان با اخلاط بد آمیخته باشد و اندر ماه چهارم این علت زایل شود
از بهر آنکه آن اخلاط بعضی بقی بر آمده باشد و بعضی اندر تن ملاک پخته شده باشد و باقی
بغذای کودک بکار میشود از بهر آنکه قوی تر شده باشد و غذا بیشتر خواهد علاج اما زن
آبستن را که بی تکلف قی تواند کرد و بآسانی چیزی بر تواند انداخت دستوری باید داد تا گاه
گاه قی کند و معده او را بگوارش عود و میبه قوت دادن و آنرا که اندکی قی کردن قوت بسیار با

تي نشايد كرد و داروي مسهل نيز نشايد خوردن جز بقوت دادن معده مشغول نبايد بود
و طعام لطيف زود گوار باندازهٔ معتدل بايد فرمود چون گوشت دراج و مرغ خانگي و
بزغاله بريان كرده و پخته و گاه گاه اندر طعام ايشان اندكي سير و خردل كردن و كساني ديگر
را كه چيزهاء بد آرزو كنند قي بايد فرمود بر ماهي شور و ترب و سكنكبين و آب شبت و
لوبيا سرخ و مانند آن و معده را بايارج فيقرا و حب صبر پاك بايد كردن پس معده را قوت
دادن بمعجونها و داروها كه ياد كرده آيد و اگر زيرهٔ كرماني و نانخواه از هر يكي مقداري بخايند
بناشتا و از پس طعام نيز سفوف كنند يعني در دهان افكنند و بخورند صواب باشد و اگر زيره
و نانخواه يا مصطكي خايند بهتر باشد و نانخواه را اندرين باب منفعتي بزرگست و اگر گوشت
را قديد كنند و ابزارها نانخواه و هيل و قاقله و طباشير و گوز كندم كنند روا باشد صفت
داروي نيك قاقله خورد و بزرگ و كبابه از هر يكي دا استار است شكر طبرزد چند وزن همه
داروي شربتي مقدار سه درم كوفته و بيخته نسخه داروي ديگر بگيرند جفت بلوط هشت درم
صبر شانزده درم حشيش غافت بيخ اذخر چهار درم مر دو درم همه را نيم كوفته اندر يك
من آب بنهند تا بنيمه باز آيد و بپالايند اين جمله سه شربت باشد كه بسه روز بخورند خداوند
اين علت را كه معده تباه شده باشد و روي زرد گشته و بعلت استسقا نزديك رسيده
سود دارد صفت داروي ديگر جفت بلوط دو درم افيمون سه درم موبز هفت درم هليله
سياه و بليله و آمله از هر يكي پنج درم و نيم ريم آهن بدبرده درم آن باشد كه او را كوفته باشند
و اندر سركهٔ تيز آغشته چند بار و هر بار بريان كرده پس از آنگه از سركه بيرون كرده باشند اين
همه را اندر هشت وقيه شراب تا بنج و هشت وقيه آب بنهند تا بنيمه باز آيد و بپالايند
و بهفت روز بخورند صفت داروي ديگر بگيرند ايارج فيقرا شش درم هليله و بليله
و آمله از هر يكي سه درم گوز كندم پنج درم همه را بكوبند و بسيزند و بانگبين مصفي بسرشند
شربتي سه درم اندر آبي كه در وي مصطكي و انيسون و نعنع جوشيده باشد و استخوان

كبوتر

كبوتر بچه بريان و استخوان دراج و تذرو بچه و مرغ بچهٔ خانگي بريان خائيدن و آب آن فرو
بردن زنان آبستن را و ديگران را آرزوي گل نشاند و اگر اين استخوانها بگيرند و اندكي نمك
و فلفل سوده در آب كنند و از ابدين آب شور كنند پس بخايند خوشتر بود و گوشت گوساله
و گوشت آهوي قديد كرده و نمك و نانخواه آرزوي گل بنشاند و گروهي گفته اند بهترين چيزي
از بهر باطل كردن شهوتها آنست كه بر ريق كبوتر بچه بريان خورند و از پس طعام اندك اندك
نقل ميكنند و بادام مطلق نقل كردن سودمند دارد و گروهي گفته اند گر شكر و روغن شير و بخورند
آرزوهاء بد ابتر رود و اعتماد ليكن اندرين باب بر تجربه بايد كرد و آنچه بعوض گل بخورند تا آرزوي گل
بنشيند نشاسته بريان كرده و شور كرده و طباشير و بستهٔ شور بريان كرده و گوز كندم و شاه بلوط
و موبز منقا و كشمش والله اعلم باب بنجم از جزو دوم اندر تشنگي و بسياري
آرزوي آب سبب تشنگي غالب يا سوء المزاج اندامي باشد يا سوء المزاج همه تن يا سببي
بيروني باتفاق افتد اما اندامها كه سوء المزاج آن تشنگي آرد مري است و معده و روده كه
از او امعاء الصائم گويند و جگر و گرده و دل و غش و اسباب بيروني چهار نوع است يكي آنكه
طعام غليظ و شور خورده باشد چون گوشت قديد و ماهي شور دوم آنكه آب دريا گرابي شور
كه داروي گرم تشنگي آرند خورده باشد و سيوم طعامي بر فعل يا بقوت گرم باشد يا شرابي
كهن قوي خورده باشد و آن تشنگي ازين نوع باشد بيشتري هلاك كند و بر هيچ شربت و
داروي ساكن نشود بلكه آب ميخورند تا هلاك شوند چهارم آنكه اندر هواي گرم مقام داشتن
و رفتن اتفاق افتاده باشد اما آن تشنگي كه از سوء المزاج دل و سوء المزاج همه تن باشد كه
چنان باشد كه اندر تب صفراوي و محرقه افتد و آنچه سوء المزاج ديگر اندامها افتد چنان باشد
كه اندرين اندامها كه ياد كرده آمد سوء المزاج خشك باشد يا گرم يا مركب از گرم و خشك يا
بلغمي شور باشد عفن گشته يا ماده گرم صفراوي يا آماسي گرم علامتها آنچه از گرمي معده
و مري باشد با سوزش و تلخي دهان و حلق عظيم باشد و تشنگي عظيم باشد و غالب تر بود

وآنچه از سوء المزاج روده صایم بود سوزش وخلیدن فرود از معده باشد وطبع خشک
بود از بهر آنکه این روده تریها را بخویشتن کشد وکیلوس خشک بماند وهرگاه که مزاج کیلوس
بگرداند تن خارش وخشکی پدید آید وآنچه از رطوبت شور وعفن تولد کند طعم دهان
شور بود وآنچه از گرمی دل وشش تولد کند از هوای خنک راحت بیش از آن یابد که از آب
سرد وآنچه از آماس معده وروده صایم وآماس جگر وگرده تولد کند علامت وعلاج آن
بود که اندر جایگاه خویش یاد کرده آید وآنچه از اسباب بیرونی افتد سبب هر یک علامت آن
بود علاج آنرا که سبب گرمی معده ودیگر اندامها بود سکنگبین شکری وآب میوهها وسیب
ترش وریواج وامرود چینی باید فرمود وآب سرد وخفتن پس از آنکه این شربتها خورده
باشد از بهر آنکه تری وخشکی شربت اندر خواب بقعر تن رسد وانرا که سبب خشکی معده
ومری باشد کشکاب وآب کدو وآب خیار ولعاب اسبغول وروغن بادام باید فرمود ولعاب
دانه آبی ولعاب اسبغول با آب انار شیرین افکند با روغن بنفشه سود دارد وانرا که سبب
سوء المزاج روده صایم باشد نخست رگ باسلیق باید زد وبمطبوخ هلیله کوبا الجبن و
مغز تخم کاکیان با سه درم هلیله زرد ودو دانگ نمک هندی وده درم شکر ودانگی سقمونیا
استفراغ باید فرمود واز پس استفراغ دوغ دادن مقدار دو هفته وهر شب لعاب اسبغول
دادن وطعام از کشک جو وماش مقشر واسفاناج وکدو وروغن بادام وانرا که سبب حرارت
دل باشد هوای خانه خنک باید کرد واسفرغمها ومیوههای خنک پیش او نهادن وبنفشه
ونیلوفر وگلاب وصندل بویانیدن ودوغ گاو با اقراص کافور دادن وبوی خیار بادرنگ
سرد کرده سود دارد وصندل وگلاب وبرگ خرفه کوفته بر سینه نهادن نسخه که تشنگی
بنشاند بگیرند تخم کول وتخم خیار وخیار بادرنگ وتخم کدوی شیرین همه پاک کرده از هر یکی
پنج درم تخم خرفه ده درم کثیرا هفت درم همه را بکوبند وبلعاب اسبغول بسرشند وحب کنند
صفت آبی که تشنگی بنشاند بگیرند خربزه هندو وکدوی تازه شیرین ومغز خیار وخیار بادرنگ

سر را معطر

سمه را معطر کنند چنانکه گلاب کنند وگلاب با وی بیامیزند واندکی کافور در روی مالند و
چندانکه وزن سمه باشد آب غوره که آب ترشی ترنج که با ب خرما هند وبا وی بیامیزند وطباشیر
در افکنند وبجای آب میدهند واگر کسی شراب خواهد بعوض آب غوره ودیگر آبها شراب
سپید رقیق از نان خشک چکانیده با این آب کدو وآب خربزه هندو بیامیزند وسرد کنند
وبجای آب میخورند وبباید دانست که شراب ممزوج که مزاج او تمام باشد تری کند ومضرت
آب باز دارد وتشنگی بنشاند وتری کند وخواب آرد لکن اگر تب آید نشاید داد واگر جلاب
خام با شراب بیامیزند وسرد کنند تشنگی بنشاند وتری کند وانرا که سبب تشنگی هوای گرم
باشد دست وپای او اندر آب سرد باید نهاد وروغن گل سرد کرده بر سر او نهادن وزردآلو
وکشته خشک که از آن کنند وترف وخرما هندو اندر دهان داشتن تشنگی بنشاند وتری
کند وخایه نیم برشت تشنگی بنشاند وتری کند وخایه نیم برشت تشنگی بنشاند وآنرا که سبب
تشنگی رطوبت شور وعفن باشد وتری کند نخست قی باید فرمود پس ایارج فیقرا دادن تا
معده پاک شود وهر بامداد شربتی آب گرم فرمودن تا باقی خلط را بگدازد وپاک کند و
آب سرد این نوع تشنگی را زیادت کند صفت شرابی که تشنگی مخموران وتن درستان بنشاند
مویز پاک کرده با شکر اندر آب کنند ویکدو روز بگذارند تا بجوشد وزبان گیر شود وبپالایند واگر
کسی ترشی خواهد آب نار دانگ با وی بیامیزند واگر ترش نخواهد آب نار دانگ کمتر کند و
بدان اندازه کند که ورا خوش آید واگر کسی مویز تنها خواهد تنها کند بی شکر واگر کسی مرطوب
باشد وبعوض شکر انگبین کند روا باشد وهر که ترش تر خواهد انرا بطرخون وسداب و
پودنه واندکی نمک وسنبل خوش کنند وبوی مشک انرا خوش بوی کنند وکسانی که تشنگی
برده باشند چون بآب رسند نشاید که بیکبار سیراب شوند وآب سرد خورند لکن اندک
اندک مضمضه کنند وغرغره وجرعه جرعه خورند تا ساکن شوند از بهر آنکه حرارت غریزی
ضعیف شده باشد از تشنگی وآب سرد بسیار باقی حرارت را فرو میراند وکسانی را که

اندر روزه از تشنکی رنج باشد با قله آب و نخود آب نباید خورد از بهر انکه هر دو تشنکی
آرند جزو چهارم از کفتار دهم اندر احوال حرکتهاء معده جون آروغ و فواق و
آنچه بدین ماند باب ٤ نخستین اندر فواق و اسباب و علامات و آنچه بدین
ماند و علاج آن اسباب فواق شش نوع است یکی انکه چیزی کرم و تیز فم معده را بکزد
دوم انکه مادهٔ سرد و تر اندر فم معده باشد و معده کوشد که انرا دفع کند سوم انکه مزاج
معده سرد باشد چهارم انکه بادی غلیظ اندر معده باشد پنجم خشکی و استفراغ بسیار
بقی کرها سهال ششم آماس معده و جکر علامتها اما آنچه سبب آن چیزی کرم یا تیز
باشد که فم معده را بکزد چنان باشد که چیزی کرم و تیز خورده باشد یا قی کرده باشد و صفراء
سبز و زرد بر آورده باشد یا مادهٔ کرم و تیز از جکر یا از عضوی دیکر اندر فم معده ریخته
باشد و قوت معده می کوشد که آنرا دفع کند و این نوع از تشنکی و تلخی دهان و سوزش
معده خالی نباشد و تدبیر کذشته بران کواهی دهد و آنچه سبب آن مادهٔ سرد و تر باشد
اندر معده چنان باشد که طعامهاء غلیظ بسیار خورده باشند و ناکواریده باشد و ترش کشته
و معده می کوشد که آنرا دفع کند و کودکان را این نوع بسیار افتد بسبب بسیار خوردن ایشان
و این نوع بیشتری با روغ ترش و منش کشتن و بسیاری آب دهان باشد و تدبیر کذشته بران
کواهی دهد و آنچه سبب آن بادی غلیظ باشد که اندر فم معده بماند هم ازین نوع باشد از بهر انکه
بادی غلیظ از بلغم غلیظ تولد کند و بلغم غلیظ بسیار ناکواریده تولد کند خاصه اکر طعام با ذنک
باشد و تدبیر کذشته بران کواهی دهد و آنچه سبب آن سردی مزاج معده باشد که پیران را
و کودکان را و بعضی بیماران را افتد اما آنچه پیران را افتد سبب آن نقصان حرارت غریزی
بود و آنچه کودکان را افتد سبب آن فرو کرفته شدن حرارت غریزی باشد از بهر بسیار
خوردن ایشان و آنچه بیماران را افتد سبب آن ضعیفی حرارت غریزی باشد از جهت بیماریها
دراز که کشیده باشند و آنچه سبب آن خشکی و تهی بود استفراغها بسیار بران کواهی دهد

و آنچه سبب آن آماس معده و جکر باشد موضع جکر را علامتهاء آن چون تب و تشنکی
و سوزش بران کواهی دهد علاج نوع نخستین که سبب آن چیزی کرم و تیز باشد که فم معده
را بکزد علاج آن آنست که چند کرت آب کرم دهند با روغن بادام جرعه جرعه میدهند و
طعام مسکه فرمایند اکر ساکن نشود قی فرمایند و سکنکبین و طعام حشوهاء نرم دهند
اکر ساکن نشود یک مثقال ایارج فیقرا بسکنکبین بسرشند و بدهند صواب باشد و طعام
نان باکرم باید داد و اندر آب سرد و آب انار شیرین تر کرده و پس از آنکه این تدبیرها کرده باشند
کشکاب دهند با آب انار شیرین آمیخته و آب کدو و کشکاب و روغن بادام و نوع دوم را که
سبب آن مادهٔ سرد و تر باشد اندر معده علاج آنست که قی فرمایند بماهی شور و ترب و سکنکبین
و آب شبث و لوبیاء سرخ و تخم جرجیر و بر تشنکی صبر کنند و انکدان و جندبیدستر می بویند
و کندر و مصطکی و بودنه و راسن همی خایند و معده را از پس قی با ایارج فیقرا پاک کنند و ناخواه
و سعتر و سداب و بودنه اندر طعامها کردن و ناشتا مقدار ربع درم سفوف کردن سود
دارد و عطسه آوردن مادهٔ غلیظ را بجنباند و بکند و نفس باز کشیدن و فرو کرفتن سود دارد
و کمونی و سجزنیا و تریاق احمر و اربعه و تریاق بزرک و مثرودیطوس سخت نافع باشد و بزر
ترکر و سداب تر اندر آب بپزند و بپالایند یک سکوره از ان آب با یک کفچه انکبین بدهند و یک
درم اسارون سوده با انکبین بدهند سرشته اندر آب کرم و انکشتان دست و پای بستن
و ترس و اندوه فواق را کم کند و ساکن کند و کرماب کرم سود دارد و مقدار نیم درم جندبیدستر
با سرکه بیامیزند و بدهند فواق بلغمی و بادی را زایل کند صفت داروئی که فواق بلغمی را و بادی
را ساکن کند بکیرند جندبیدستر نیم درم قسط طلخ نیم درم و طراسالیون یک درم همه را
بکوبند و با طبیخ انیسون و بودنه و مصطکی و زیره و مانند ان بدهند و علاج نوع سوم و
چهارم که سبب آن باد غلیظ یا مزاج سرد باشد هم ازین نوع باید فرمود که یاد کرده آمده است
و علاج آنچه از خشکی و تهی باشد آنست که تری باندامها او باز آرند و شیر تازه و آشامیدنیها

نرم و کشکاب و آب کدو دهند با شکر و روغن بادام و آب انار شیرین با مقداری کثیرا و لعاب
اسبغول و لعاب که انرا آبی شیرین با روغن بنفشه کرده روغن بادام سودمند باشند و روغن
بنفشه بر بینی بر کشیدن و مهرهای پشت و کردن بدان چرب کردن و ضمادی از بنفشه و خطمی
و موم روغن بنفشه بر مهرهاء کردن که مبدء عصبهاست بر نهادن و طعام ماء اللحم و خایه
مرغ نیم برشت و کشکاب غلیظ باید فرمود و علاج آماس معده و جکر آنست که رگ باسلیق
باید زد و آب عنب الثعلب و آب هندبا با خیار جنبر میدهند و باقی علاج اندر باب علاج آماس
معده و جکر طلب باید کرد و الله اعلم باب دوم از جزو چهارم اندر آروغ بسیار
و علاج آن آروغ بادیست که قوت معده آنرا تحلیل کند و بر بالا فرستد و آن باد یا از خلطی غلیظ
خیزد یا از ضعیفی معده و ضعیفی معده یا از سوء المزاج ساده باشد یا از سوء المزاج با مادهٔ
و مادهٔ بادها یا از خلطی بلغمی باشد یا خلطی سوداوی و علامتهاء خلط بلغمی و سوداوی را اندر
بابهاء کذشته یاد کرده آمده است و هر کاه که آروغ بسیار کند طعام را با خویشتن بفم معده بر
بر آرد و ناکواریده بماند از بهر آنکه قوت کوارید طعام اندر قعر معده است و چون از قعر معده
و چون از قعر معده بالا بر آید ناکواریده بماند از بهر آنکه هر کاه که آروغ هیچ بر نیاید و باد اندر
معده بماند بیم باشد که استسقاء طبلی تولد کند بدین سبب اکر بسیاری آروغ از اندازه بیرون
شود تدبیر آن باید کرد تا اندر کمتر کند و فرو نشاند و اکر هیچ بر نیاید و باد اندر معده بماند و
طرنجیده بماند تدبیر بر آوردن آروغ باید کرد علاج اکر سبب آروغ بسیاری خلط بلغمی یا
سوداوی باشد معده را بقی پاک باید کرد و حب الافاوید و حب صبر و مصطکی که اندر باب کذشته
یاد کرده آمده است دادن و از پس آنکه معده را پاک کرده باشد معده را قوت باید داد به
معجون فلافلی و زنجبیل پرورده و کندری تا خلط غلیظ اندر معده کرد نیاید و از طعامهاء
بدکوار و بادناک پرهیز باید کرد و اکر سبب آروغ ضعیفی معده باشد و سبب سوء المزاج ساده
باشد مزاج غریب را بضد آن علاج باید کرد چنانکه اندر بابهاء سوء المزاج معده یاد کرده آمده است

و هر کاه

و هر کاه که آروغ باز ایستد و هیچ بر نیاید و معده را برنجاند سداب و بودنه و سعتر و نانخواه
و کرویا و انیسون و کندر و مصطکی و قرنفل می باید خایید و با کلنکبین خوردن و معجون
ابهل و کوارش کندر و کوارش انکدان و معجون حب الغار که اندر باب ششم از جزو دوم ازین
کفتار یاد کرده آمده است بکار داشتن و فنداد یقون و سجرنیا دهند باب سیوم
اندر تاسه و منش کشتن و اضطراب معده تاسه و منش کشتن و اضطراب معده بتازی
تهوع و غثیان کویند و این حرکتی باشد از معده و میخواهد که چیزی از خویشتن دفع و نتواند
و اسباب این غثیان سه کونه باشد یکی سبب ضعیفی معده است از انواع سوء المزاج و از اندوه
و ترس و مانند آن همه سبب اضطراب معده است و دوم طعامی باشد که خورده شود سوم
مادهٔ بد که در معده کرد آید اما آنچه از جهت طعامی باشد چنان بود که طعامی تیز خورده شود
چون فلفل و سپندان که معده را بسوزد و بکزد یا طعامی بسیار و چرب بود که معده از وی
نفرت کند و مسترخی و نرم شود یا طعام تباه شده و از حال خویش بکردیده باشد یا طعامی
که بد ساخته باشند چون چیزی که بسوزد و دودناک شود و آنچه از جهت ماده بود از سه حال
بیرون نبود یا ماده اندر میان توهاء معده باشد و آنچه او را تشرب کرده با بر حمل معده
دوسیده باشد و اندر وی آویخته یا اندر فضای معده باشد و آنچه اندر فضای معده باشد
و آنچه اندر فضای معده باشد یا اندر قعر معده باشد یا بر فم معده و این ماده یا صفرا بود
یا بلغم و بسیار باشد که تهوع و اضطراب معده بسبب آماسی کرم باشد اندر معده و علامت
و علاج آن اندر باب جدا کانه یاد کرده آمده خواهد شد علامتها اکر اضطراب معده پیوسته
و دایم باشد و قی نباشد انرا اثناء طبیبان بقلب النفس کویند و بپارسی بعضی کویند که
دل بر میکردد و این علامت این دو حال باشد یکی آنکه ماده اندر میان توهاء معده رفتست و
معده آنرا تشرب کرده و بدان سبب مسترخی میشود دوم آنکه ماده غلیظ است بر حمل معده
دوسیده است اما اکر با این اضطراب تشنکی و تلخی دهان پیوسته باشد و اندر میان طعام

خوردن ساکن شود بباید دانست که ماده صفراییست واگر پیوسته لعابی اندر دهان گرد
می آید و تشنگی نباشد بباید دانست که ماده بلغمی است واگر طعم دهان شور باشد و لختی تشنگی
آرد بباید دانست که بلغم رقیق است واگر با اضطراب و تهوع قی همی افتد بباید دانست
که ماده اندر فضای معده است واگر بآسانی قی کند بباید دانست که ماده بر فم معده است
واگر بدشواری کند بباید دانست که اندر قعر معده است واگر قی افتد و اضطراب از
پس قی ساکن شود و باز پدید آید بباید دانست که ماده صفراییست و از عضوی دیگر
بمعده می آید یا از همه تن و بسیار باشد که اضطراب معده علامت بحران بود و اندر تبها
از جمله علامتهاء بد بود و با فزرا علامت مکش بود و گاه باشد که خداوند تب را اندر تب
تشنج افتد یا صرع یا حالی باشد که بدان ماند و قی افتد و چیزی برنگ زنگار یا برنگ بنک بر آید
علاج اگر ماده صفرایی بود و تو هاء معده از آن تشرب کرده باشد قی باید کرد یا فرمود
بسکنجبین و آب گرم و اگر قی نتواند کرد استفراغ با ایارج فیقرا و اندکی سقمونیا باید کرد ٦
و از پس استفراغ کشکاب کادن و آب انار ترش و شیرین و شراب غوره و سکنجبین و طعام
تدراج و طیهوج و تذرو و مرغ بچه خانگی بغوره یا با نار دانک بخته و بر معده ضمادی از
صندل و گل سرخ و سک و لادن و کافور و آب سیب و آب امرود و گلاب بر نهادن و اگر
ماده بلغمی بود قی بسکنجبین عسلی و ترب و طبیخ شبث و ماهی شور باید فرمود و اسهال با ایارج
فیقرا بسکنجبین عسلی سرشته و از پس استفراغ میبه و شراب بوذ نرو شراب افسنتین
باید داد و اگر شراب کهن دهند باقی بلغم را بپزاند و معده را نیرو دهد و طعام تذرو و کبک
و گنجشک بریان کرده و مطبخه و مانند آن و بر معده ضمادهاء گرم که یاد کرده آمده است
بر نهند والله اعلم باب چهارم از جزو چهارم اندر قی و اسباب و علامات
و علاج آن قی حرکت معده است و دفع کردن او چیزی را بسوی دهان و اسباب قی
پنج نوع است یکی بحران بیماریهاست دوم تولد صفراست اندر معده و فرود آمدن آن بمعده

ازعضوی

از عضوی دیگر سوم بلغمی که اندر فضای معده ایستاده باشد تا توهاء معده و حمل او او را
تشرب کرده باشد چهارم انقطاعی نابسند بر خورده باشد چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده
آمده است پنجم خلط سودا که اندر معده گرد آید و کسانی باشند که هر یک چند ایشان را نوبتی
قی افتد و خلط سودا بر آید و از آن آسایش یابند و علامتهاء هر یک اندر بابهاء گذشته یاد
کرده آمده است علاج اگر قی بحرانی بود و قوت بر جای بود و بیمار همی آسایش یابد از باز نشاید
داشت و آنچه بحرانی نباشد و سبب آن خلطی بد باشد که اندر معده است طبع نرم باید کرد و حقنه
نرم که از بنفشه و بابونه و خطمی و کشنجو و سبستان و خطمی و روغن کنجد و شکر سرخ ساخته
باشند تا ماده را فرو سو آورد و شربت آب خرما دهند و آب آلو دهند ترش خاصه اگر ماده
صفرایی باشد و اگر طبع خشک نباشد نخست آب گرم و سکنجبین قی باید فرمود تا ماده را کمتر
کند پس معده را بوب غوره و رب انار و رب آلوی ساده بی شکر قوت دادن و اگر این
ترشیها معده را بگزد رب آبی باید داد و شراب ریواج و شراب ترشی ترنج سود دارد و قی
اندر آب که خواهد خورد طباشیر و گل در دست تا کوفته در باید افکند و بیت حو اندر آب
ناردانک می باید داد و نان خشک بریان کرده باید داد اگر بدین کفایت نشود محجمه بر شکم او
باید نهادن نزدیک ناف و بر میان دو کتف و اطراف او برفق باید مالید و جهد باید کرد تا
بخسبد و اگر بر تختی آویخته بخسبد و آن تخت را بجنبانند تا در خواب شود صواب باشد
صفت حبی که قی باز دارد و بخوابانند بگیرند بزر البنج یک جزو بزر الورد و سماق و قسب از
هر یکی چهار جزو سمد را بکوبند و بشراب آبی بسرشند شربتی از نیم مثقال تا یک مثقال و
اطراف زرد که بیرون آمده باشد خاییدن و آب آن خوردن و طعام از سماق و غوره و
ناردانک باید ساخت و اگر این ماده از عضوی دیگر یا از همه تن بمعده می آید تن را بمطبوخ
هلیله پاک باید کردن و نقیع صبر دادن و رگ باسلیق زدن و حقنه که اندر باب اول
یاد کرده آمده است سخت نافع بود و بر معده ضمادی که از آبی بریان کرده و سیب و

سوددارد م

صندل وكل وآب موردِ تر و از آب امرود وسك وكعك وﻻدن وعود وكافور ومیبوسن
وزعفران كرده باشند بر نهند نسخه شرابی كه صفرا و درد جكر ساكن كند بكیرند آب الوی
سیاه وآب خرما هندو از هر یكی سه وقیه لك مغسول یك درم زعفران دو دانك لك و
زعفران را بسایند و اندرین آب ها اندازند این جمله یك شربت بود صفت شرابی دیكر كی راه
اسهال صفرایی را سود دارد بكیرند آب آبی ترش وآب سیب ترش از هر یكی سه من سماق و
حب الآس وغبیرا و ترشی ترنج از هر یكی نیم من همه را اندر آب آبی وسیب بپزند نیك و باﻻ
شربتی دو وقیه با یك درم طباشیر سوده نسخه شرابی بكیرند آبی ترش وسیب ترش و
امرود چینی و انار ترش و غوره همه را بكوبند و بفشارند و آب بكشند وسماق وزعرور و سق
وحب الآس و انبرباریس نیم كوفته اندرین آب تر كنند و دو روز بنهند پس بپاﻻیند و با تش نرم
بجوشانند تا قوامی كیرد و اكر حاجت بود مقداری بوست بیرونی پسته اندرین شراب بجوشند
صفت سفوف نبخت عیسی چهار بخت بكیرند عود وطباشیر از هر یكی سه درم كل سرخ و
بود نه و بزر شك از هر یكی پنج درم سماق چهار درم سنك نار دانك ده درم همه را بكوبند
با شراب ریواج كر با آب خرما هندی و بدهند نسخه سفوفی دیكر بكیرند كل سرخ و سماق از
هر یكی پنج درم طباشیر دو درم كل نشابوری سه درم همه را بكوبند و نیم دانك كافور با وی
بسایند شربتی سه درم با آب انار ترش كر با آب سیب ترش كر با آب آبی ترش صفت سفوفی
دیكر بكیرند طباشیر پنج درم كل چهار درم بزر الحماض و بزر البقله از هر یكی پنج درم سماق ده
درم اقاقیا و سك از هر یكی یك مثقال كل نشابوری ده درم صمغ عربی سه درم عود خام سه
درم شربتی دو مثقال با شراب ترشی ترنج و كعك سوده اندر آب سیب ترش یا اندكی شراب
چند انكه مزه شراب بدید نیاید قی صفرا باز دارد و قوت را نكاه دارد و اكر قی از بلغمی بود
كه اندر معده كرد آمده باشد نكاه باید كرد اكر ماده اندر فضای معده است و میل بسوی فم
معده دارد هم بقی پاك باید كرد و طبیخ شبث و سكنكبین و اندكی بوره اندرین كار كفایت بود

انار یا در شراب

وازپس

وازپس قی معده را قوت دادن بكوارش عود و میبه و شراب بودنه و دوا المسك و اكر میل
بسوی قعر معده دارد بحب صبر و مصطكی و ایارج فیقرا و حب الاقادیه معده پاك باید كرد
وازپس آن معده را بكوارشها قوت دادن و بباید دانست كه هر كاه كه سبب قی خلطی بود كه اندر
معده باشد انرا بقی باز توان داشت یا باسهال همچنانكه اسهال را اكر از خلط بد بود یا باسهال باز
توان داشت یا بقی و بقراط از بهر این میكوید القی یمنع القی والاسهال یمنع الاسهال والقی یمنع
الاسهال والاسهال یمنع القی و این از بهر آنست كه قی از خلطی بد بود كه اندر معده باشد چون
آن خلط را از معده بیرون آرند بقی یا باسهال آن قی ناچار باز ایستد و همچنین اكر از خلط بد
باشد چون آن خلط را بیرون آرند باسهال یا بقی آن اسهال باز ایستد و اسباب باز داشتن
قی و اسهال را دو راه است یكی انكه خلط را بیرون آرد و دیكر انكه ماده را از فرو سوی بر سو كشد و
واسباب باز داشتن اسهال قی را هم دو راه است یكی انكه ماده را بیرون آرد دیكر انكه ماده را
از باﻻ فرو سو كشد و اكر تو هاء معده را تشرب كرده باشد نخست قی باید فرمود بر ماهی شور
و ترب و خردل و سكنكبین عنصلی و انچه بدین ماند پس باقی خلط را پاك كردن با ایارج فیقرا
و نقیع صبر و آنچه بدین ماند و با این همه حال هیچ طعام و شراب و داروی قابض و عفص نشاید
داد تا ان وقت كه ماده بركنده نشود با ایارج فیقرا و حب صبر و مانند آن نسخه حبی كه حمل
معده را از بلغم لزج پاك كند بكیرند ایارج فیقرا شش درم هلیله سیاه و هلیله كابلی از هر یكی
دو درم قرص كل و نمك هندو نی از هر یكی سه درم بودنه خشك و خیربوا و انیسون و نانخوا
و مر ملحی و قرنفل از هر یكی درم و نیم مصطكی دو درم تربد هفت درم همه را بكوبند و با آب بو دنه
بسرشند و حب كنند شربتی یك درم تا یك مثقال اندر شراب افسنتین یا اندر میبه دهند
صفت شرابی كه معده را قوت دهد بكیرند ناردانك ترش شش درم مصطكی پنج درم كندر
هفت درم بودنه و سیسنبر از هر یكی یك دسته همه را اندر یكمن و نیم آب بپزند تا بسه یكی باز آید
و بپاﻻیند و یك درم عود خام سوده و یك درم مسك سوده بر افكنند و اندك اندك میدهند

اسهال را

جوز بوا را

نسخه سفوفی که معده را قوت دهد بگیرند بودنه خشک و مصطکی و عود و قرنفل از هر یکی ده
درم همه را بکوبند و بر بیزند شربتی دو درم باده درم گلشکر صفت سفوفی دیگر عود
و مصطکی از هر یکی یک جزو سک نیم جزو ریوند چینی و بودنه خشک و نانخواه بسرکه ترکرده
دو روز پس خشک کرده از هر یکی دو جزو شربتی یک مثقال اندر آب آبی و اگر علت قوی
تر بود اندر آب مورد یا اندر آب اطراف زر باید داد نسخه ضمادی سک و قصب الذریره و
سنبل و مصطکی و عود و قرنفل و جوز بوا و اندکی زعفران همه را بکوبند و بمیوسن بسرشند
و بر معده نهند و اگر قی از خلط سوداوی باشد که اندر معده گرد آمده بود بباز داشتن آن
مشغول نباید شد تا ماده کمتر نشود پس بحقنها که میل به تیزی دارد ماده را فرو سو باید
آورد و از لادن و اشنه و اکلیل الملک و برگ مورد ضماد ساختن بشراب قابض و بر معده
و سپرز می نهادن و ایارج فیقرا با افیتمون ترکیب کردن و می دادن و چون قی ساکن شود
مطبوخ افیتمون باید داد تا تن از قی سودا پاک شود و اگر سپرز ضعیف باشد یا درو آفتی
بود علاج باید کرد چنانکه اندر جایگاه خویش یاد کرده آید پس معده را بدواء المسک و مرو دیگر
گوارشهاء گرم قوی باید کرد و قوت دادن و اگر طبیعت خشک باشد چیزهاء قابض که قی باز دارد
نشاید داد لکن بحقنه ماده را فرو سو باید آورد و معده را بمسهل پاک کردن پس قوت دادن
و اطراف مالیدن و گرم کردن و اندر آب گرم نهادن قی باز دارد خاصه اگر ماده از همه تن یا
از عضوی دیگر بمعده می آید از بهر آنکه ماده را باطراف کشد و اگر قی نو و تازه باشد و ماده
سخت گرم بود اطراف اندر آب سرد نهادن و معده را بطلی خنک سرد کردن سود دارد چنانکه
جالینوس میگوید هر که را از پس طعام درد معده خیزد و قی افتد باسهال تن درست گردد و
میگوید من این گروه را مسهلها دادم از گوهرها بعضی که صبر توانستند خورد صبر اندر آب
کسنی [illegible] و بعضی را با صبر اطریفل معجون کرده و آنرا که صبر نتوانست خورد خیار شنبر
اندر [illegible] دادم و آب کسنا و آب بادیان و از پس اسهال گلنگبین دادم با رب انار ترش

وبعضی را

خداوند قی وم

و بعضی را کندر و سماق و زیره دادم و بباید دانست که خداوند اسهال را اگر سنگی سود دارد
و باقلی با پوست اندر سرکه ممزوج پخته و عدس مقشر پخته و آب از وی ریخته و بودنه و سنداب
و کشنیز خشک اندر طعامها سود دارد و اگر سبب قی طعامهاء ناموافق باشد قی باید کرد و سکنگبین
و آب گرم تا معده از آن طعام پاک شود و اگر طعامی چرب بوده است پس از قی چیزی شور باید
خورد و معده را بشراب بودنه قوت دهد و اگر طعامی گرم بوده است پس از قی شراب لیمو و
شراب انار خورد و در جمله آنچه موافق مزاج و موافق حال باشد علاج کند و اگر از طعامی که
خورده باشند منش گشتن خیزد و قی نتواند کرد طعام بیشتر باید خورد تا معده پر شود و قی
کردن آسان شود و خلط با طعام برآید و بیشتری منش گشتن از گرمی و خشکی افتد و بضمادها
سرد که بر معده نهند و شربتهاء خنک و آب سرد زایل شود و خداوند معده ضعیف در وقتی
که طعام خورد منش گشتن خیزد و زیرا نخست که طعام خواهد خورد چیزی نرم لغزنده باید خورد
پس چیزی قابض بر اثر آن خوردن و گامی چند بر آهستگی رفتن تا طعام بقعر معده فرو لغزد
و پس از آن بچند ساعت معده را بگوارشها قوت باید دادن و حرکت بیشتر باید کرد و بر معده
اوضمادهاء قابض بر باید نهادن و اقراص کوکب دادن اندر شرابی یا جلابی که در وی یک
حبه مشک باشد سخت نافع بود و دواء المسک نیز شاید و صفت اقراص کوکب اندر قسم ا
بادین یاد کرده شود **باب پنجم از جزو چهارم اندر قی کردن خون و علاج
آن** قی کردن خون یا مری بود یا از معده یا از جگر و بیرون آمدن خون از این اندامها یا از
کفتن رگی بود یا از ریشی یا از گشادن سر رگی و کفتن رگ را سبب یا از درون بود یا از
بیرون یا زخمی بود که بدو رسد یا از جائی بجهد و یا بجز از اندرون بود یا بسیاری خون بود که
اندر رگها گرد آید و رگها را بکفاند یا سستی و نرمی رگ بود یا بسبب ضعیفی بکفد یا خشکی
رگ بود و سبب ریش که بر این اندامها آید یا صفرای تیز بود یا خلطی شور [illegible] بوده
و بدین اندامها بگذرد و ریش کند و سبب گشاده شدن سر رگها حرکت قوی [illegible] باشد

[illegible]

وسبب حرکت قوت دافعه یا تیزی صفرا بود که قوت عضو خواهد که انرا دفع کند و سر رگها
بگشاید تا خون از وی بیرون آید یا ضعیفی قوت ماسکهٔ رگها بود و سبب ضعیفی قوت ماسکه
یا رطوبتی باشد که سر رگها را سست و نرم کند یا بسیاری خون و بسیاری اخلاط باشد اندر رگها
و رگها بر نتابد علامتها اگر قی کردن خون ناگاه افتد و بسیار برآید بباید دانست که رگی از
رگها بسیار کفته شده خاصه که سببهاء کفیدن رگ از پیش کرده شده باشد و اگر اندر مری یا اندر
معده یا اندر جگر دردی بوده باشد و بقی خون برآید و بیماریها کشیده باشد بباید دانست
که درین اندامها ریشی است و باشد که ریم با خون آمیخته برآید و اگر اندر مری یا معده یا جگر
حرارتی باشد و خون بقی که برآید سخت گرم باشد و علامتهاء گرمی ظاهر بود بباید دانست که
سر رگها بسبب تیزی و گرمی خون گشاده است و اگر اندر وی علامتهاء امتلا پدید آید و
و خون بسیار برآید بباید دانست که سر رگها بسبب بسیاری خون و بسیاری اخلاط که در وی
بود گشاده شده است و اگر خون بسیار نباشد که می برآید و سخت گرم نباشد و خداوند علت
طعامهاء تری آرنده بسیار خورده باشد بباید دانست که سر رگها بسبب بسیاری خون
و بسیاری اخلاط که در وی بود گشاده شده است و اگر خون بسیار نباشد که می برآید و سخت
گرم نباشد و خداوند علت طعامهاء تری آرنده بسیار خورده باشد بباید دانست که سر رگها
بسبب تری و نرمی گشاده شده است علاج هرگاه که بقی خون برآید و قوت و فصل سال و عمر
مساعد بود و مانعی نباشد نخست رگ باید زد از بهر آنکه هر سه نوع را که یاد کرده آمد در حال
سودمندتر از رگ زدن هیچ نیست لیکن مقداری اندک بیرون باید کرد و بچند کرت بیرون
باید کرد و اگر سبب قی کردن خون بسیاری خون بود و خون بسیار بیرون کردن و گاه باشد که
مقداری [illegible] خون بیرون باید کردن و اگر قی سخت بنیرو بود اطراف بباید بستن و اقراص
کلنار دادن صفت آن بگیرند صمغ عربی پانزده درم کهربا و کشنیز خشک و طباشیر و گل
سرخ و مامیثا و گلنار و عصارهٔ لحیة التیس و نشاسته از هر یکی ده درم و سرون کوزن سوخته

وشپنته و اقاقیا از هر یکی هفت درم شب یمانی دو درم افیون یک درم و اندر بعضی نسختها
افیون دو درم سنگ است شربتی سه درم اندر آب باران یا اندر آب لسان الحمل و اگر سبب
کفیدن رگی بود همین تدبیر و همین شربت صواب بود و اگر سبب ریش بود اقراص کهربا
باید داد نسخهٔ آن بگیرند کندر و دم الاخوین از هر یکی سه درم کهربا پنج درم شادنه شپنته
و گل مختوم از هر یکی ده درم شب یمانی دو درم و نیم کلنار سه درم افیون دو درم دارچینی دو
درم ازین جمله ده قرص سازند شربتی یک قرص اندر آب لسان الحمل و آب عصا الراعی و آب بادروج
و آب برگ و ساق خرفه و اقراص الکحل گشادگی و کفیدگی رگها را سود دارد صفت آن بگیرند
سرمه شادنه شپنت و دم الاخوین از هر یکی سه درم کلنار و مازو از هر یکی دو درم سرون
کوزن سوخته و شپنته و اقاقیا از هر یکی یک درم لادن و زعفران از هر یکی نیم درم پرسیاوشان
یک درم و نیم همه را بکوبند و بیزند و بآب لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند هر یک دو درم
شربتی یک قرص اندر یکی ازین آبها که یاد کرده آمد گل ارمنی و گل مختوم و طباشیر با آب باران و
رب جوز و انجبار بدین مانند هم سودمند باشد و طعام طفشل با آب سماق یا با آب غوره و معده
را و جگر را ضمادها کنند خنک و قابض و اگر گشاده شدن رگها از سستی و نرمی رگها بود بسبب
تری مزاج و بکار داشتن طعامهاء تری آرنده او را فلونیاء پارسی باید داد و سحر نبا محمد
زکریا گوید مردی را دیدم که پارهٔ گوشت بزرگ تر از جوزی بقی بر انداخت و بسلامت بماند
و نمرد و گمان من آنست که در معدهٔ او ناسوری بوده بین آن باریک و بقوت قی ازین بگسست
و بیرون آمد والله اعلم باب ششم از جزو چهارم اندر هیضه و علامات و
علاج آن هیضه بیماریست از بیماریهاء تیز که طبیبان انرا امراض حاده گویند و با خطر است
زیر و زبر بگشاید یعنی هم قی کردن و هم اسهال و گاه باشد که اسهال بی قی بود و لکن بی منش
گشتن نباشد و اصل این بیماری ناگواریدن طعام است و اسباب این سه گونه است یکی آنکه
طعام بسیار خورده بود چنانکه معده انرا نتواند گوارید دوم آنکه طعامی بی ترتیب خورد

شود و آن چنان باشد که طعامی که دیر گوارتر باشد نخست خورده شود و از پس آن طعام نازک
و زود گوار باشد که بخورد یا از پس طعام میوهاء تر چون انجیر و زردالو و خربزه خورده شود
تا انجه زود گوار باشد بگوارد و بر سر آن طعام ناگواریده بایستد و آن را تباه کند سوم آنکه هر
طعام که خورده شود تباه باشد و بمعده اندر تباه تر شود و مانند دارو گردد و چون طعام
بمعده اندر تباه شد هر چه از وی بخلط صفرا نزدیک تر و ماننده تر بود همی بر آید و هر چه
بخلط بلغم ماننده تر بود باسهال بیرون آید و این بیماری تا آنکه هر طعامی که اندر معده
تباه شده است از تن بیرون آید آسان باشد لکن اگر پس از آن اندر معده سوزش پدید آید
و درد رودها نیز کار صعب باشد و استفراغها پی افتد صفراوی و اسهالی پدید آید چون
آب تیره و گنده و گاه باشد که اسهال افتد چون آب که گوشت اندر وی شسته باشند و ضعف
و گدازش پدید آید و نبض ضعیف و صعبتر گردد و صداعها و چشم بمغاک فرو رود و بینی باریک
و بر کشیده شود و رنگ روی همچون رنگ مردگان گردد و دست و پای سرد و ناخنان کبود گردد
و تشنج اندر عضلها دست و پای و رانها پدید آید و طبیب که این علت را معالجت کند ماهر
و هوشیار و دلیر باید از ضعیفی بیمار نترسد و علاج باز نگیرد و ضعیفی بیماری آن بود که هر چه
بیمار را دهد زود بقی بر آید و تشنگی غالب گردد و هر آب که دهند زود بقی باز گردد و از تشنه
شود و نبض ضعیف گردد و تشنج پدید آید و اندامها سرد شود و بسیار کسان را این حال افتاده است
و طبیبان قوت ایشان نگاه داشته اند و از بیماری بسلامت بیرون آمده اند بدین سبب طبیب
ماهر باید تا اندرین علامتها نگاه میکند اگر چه نبض ضعیف باشد و قی و تشنج می بیند و چون
رنگ روی برجای باشد و دم زدن بنظام بیند نترسد و علاج باز نگیرد و این علت کودکان را
بسیار افتد بسبب بسیار خوردن ایشان و کار ایشان سلیم تر باشد و انچه بزرگان را و پیران را
افتد با خطر تر باشد خاصه که قوی تن و فربه و رنگین و سخت گوشت باشند از بهر آنکه این چنین
کسان مستعد باشند استفراغهای صفراوی را یعنی اندر تن ایشان ماده بسیار باشد و چون ماده

اندر حرکت

اندر حرکت آید و پرداختن گیرد و جزوی که می برد از جزوی دیگر را می کشد باز داشتن
و فرو گذاشتن دشوارتر بود و مسئله ایست که حکما از اخلا گویند این کشیدن جزوی مر جزوی
را این مسئله است و آب دزد و پیاله که ساخته اند دلیل آن مسئله است و بباید دانست
که کسانی باشند که نوع بیماری را برابر رده باشند همچو کسانی باشند که هیضه را برابر رده باشند
و بسیار افتد ایشان را و از آن منفعت یابند و تن ایشان از خلط بد پاک شود و کسانی دیگر
مستعد آن نباشند و هیضه افتادن غالب نباشد ایشان را اگر بیکبار افتد با خطر باشد
و این هیضه اندر تابستان بیشتر افتد و انچه اندر تیرماه افتد بتر باشد و اندر زمستان نادر
افتد و علامت گدازش اندرین علت آنست که بول تیز و بسیار آید و لزج باشد و برنگ صفرا
بود علاج چون آگاهی یافتند که طعام اندر معده تباه شد باید شتافتن و قی کردن تا
تا معده پاک شود و محرور را اندر هیضه منش گشتن و تشنگی بیشتر بود جهد باید کرد تا
آب نیم گرم خورد بسیار تا معده را از طعام تباه شده پاک کند بقی و جلاب و ماء العسل
و روغن نشاید خورد اما جلاب و ماء العسل از بهر دو کار نشاید یکی آنکه هر دو اندر معده
محرور تباه شوند و صفرا گردند دوم آنکه هر دو غذا دهنده اند و خداوند هیضه را غذا
باز باید گرفت و آنرا که غذا باز باید گرفت چیزی غذا دهنده نشاید داد که معده را ضعیف
کند لکن اگر اندر معده شوریی بود اندکی جلاب خورد تا تیزی آن خلط بنشاند و اگر تشنگی
و حرارت با آن غالب شود جلاب با سکنجبین دهند و اگر قی تمام کرده باشد و میخواهند
که تشنگی را تسکین دهند جلاب با آب انار ترش دهند و خداوند هیضه را هیچ حرکت
نشاید کرد و هیچ چیزی که غذا ماند نشاید خورد و باید خفت از بهر آنکه اندرین علت هیچ علاج
چون چیزی ناخوردن و خفتن نیست و اگر خواب نگیرد خویشتن خفته باید کرد تا اخلاط
ساکن بماند و باشد که در خواب شود و اگر تشنگی غلبه کند طباشیر سوده اندر آب انار ترش کند
و از آن آب تجرع میکند و آب آبی ترش و آب سیب کوهی و آب اطراف رز سوده دارد و اگر

این آبها بتی باز کردد اندکی کعک سوده ماسو و حب الآس اندرین آبها کنند تا غلیظ شود و
اندک اندک میدهند و اکر کعک سوده در شراب تر کنند و کفچه دوا از ان بدهند تا بخورد و
بخسبد صواب باشد و محرور ضمادی از صندل و کل و آبی و سیب بریان کرده و برک مورد
و کلاب و اندکی کافور بر شکم نهند و آرد جو اندر آب مورد تر بسرشند و ضماد کنند و نان
خشک کهن بسرکه تر کنند و ضماد کنند و آبی و سیب بسرکه بخته بکوبند و کلنار و کل سرخ و افسنتین
و اندکی مصطکی و روغن مورد و بسرشند و ضماد کنند و آبی بسرکه بخته و شکوفه رز و لحیة
التیس و سماق و اقاقیا و کلنار و بوست انار و بستجو همه را باب مورد تر کنند و ضماد کنند و
خاکستر نی و خاکستر کز و خاکستر رز بسرکه ممزوج تر کنند و بر شکم او مالند و اکر خرقه بکلاب
سرد تر کنند و بر شکم او بوشند روا بود صفت شراب میوها که قی باز دارد بکیرند امرود قدید
و سیب قدید و حب الاس و زرشک و ناردانک ترش همه را نیم کوفته کنند و اندر آب انار ترش
تر کنند یک شبان روز بپزند تا قوامی کیرد و ازان آب بکار دارند نسخه اقراص الطین بکیرند
کل محاجی نیم من و بکوبند نرم و بنج درم کبابه و بنج درم قاقله و سه درم قفاح اذخر و دو درم سک
و بکلاب بسرشند و اقراص کنند شربتی یک مثقال با یک وقیه شراب بود نسخه دیکر بکیرند
و کل محاجی از هر یکی ده درم کبابه و قاقله از هر یکی درم سنکی و نیم کافور دانکی و نیم مشک و قرنفل
از هر یکی دانکی شربتی یک مثقال صفت اقراص مورد بکیرند بوست انار و مازو از هر یکی بنج
درم حب الآس و سماق و کزمازو و کل ارمنی و بلوط و نشاسته بریان کرده و مقل مکی از هر یکی
ده درم همه را بکوبند شربتی یک مثقال قی و اسهال باز دارد نسخه اقراص راسن بکیرند قرنفل
ده درم سک یک درم قرفه دو درم راسن خشک یک درم و نیم مصطکی و افیون از هر یکی یک
درم و نیم بکوبند و ده قرص سازند شربتی یک قرص قی باز دارد و بخوابند و اکر کار بدان رسد
که عرق سرد کردن آغاز کند و اطراف سرد شود و فواق بدید آید اطراف او را اندر آب سرد نهند
و همی مالند و کل ارمنی اندر سرکه و آب مورد تر بکدازند و بر بای او طلا کنند و خرقه تر بر سر آن بوشند

وشکفت

و هر ساعت آن خرقه تر میکنند و سرد میدارند و بر بای او می بوشند و اکر ضعیف و بیهوش کردد
عضلهاء او را بمالند و سر و بینی و کوش او را بمالند و موی صدغ او میکشند و ماء اللحم و شراب
مسک اندر حلق او میچکانند و اکر تشنج کند خرقها بروغن کرم کرده چرب همی کنند و بر عضلها
همی نهند و موم روغن سازند از روغن بنفشه و موم صافی و خطمی کوفته و بخته بدین
موم روغن بسرشند و بر بنبه کهن تر کنند و بفشارند و آن موم روغن بر روی طلی کنند و بر
بس کردن او که مبداء عصبهاست و بر عضلها می نهند و اکر اسهال از حد بکذرد خشخاش
اندر آب بپزند و نشاسته بریان کرده اندرین آب حل کنند و بدان حقنه کنند و مرطوب را اکر
اندر حال که حس آن یابند که طعام اندر معده او تباه باشد ماء العسل دهند تا قی کند و معده
را پاک کند و از پس قی اقراص عود دهند صفت آن بکیرند قرنفل و کبابه از هر یکی درم سنکی
سنبل و مصطکی از هر یکی نیم درم عود خام چهار درم شکر چند وزن همه داروها شربتی
یک مثقال و صفت شراب مسک اندر بابهاء کذشته یاد کرده آمده است و چون از هیضه
بیرون آیند طعام مرغ خانکی مصوص کرده بآب ناردانک و آب سماق و مانند آن و اکر مصوص
را از کبک یا تذرو باشد بهتر جزو بنجم اندر ضعیفی معده و بدکواریدن طعام و
درد معده که از بس طعام خوردن بدید آید و اسباب و علاج آن باب نخستین
اندر یاد کردن احوال ضعیفی معده و انواع آن هر قوتی که ضعیف کردد از قوتهاء معده
بدید آید لکن عادت بیشترین مردمان آنست که ضعیفی معده ضعیفی قوتهاء هاضمه را
کویند و هر نوعی از انواع سوء المزاج که در معده بدید آید نوعی از ضعف معده تولد کند
و قوت جاذبه را سردی و تری ضعیف کند و کرمی و خشکی یاری دهد و قوت ماسکه را خشکی
که میل بسردی دارد یاری دهد و قوت هاضمه را کرمی و تری یاری دهد و قوت دافعه را
تری تری که میل بسردی دارد یاری دهد و بدترین ضعیفی که در معده بدید آید آنست که
تشنج او متهلهل شود یعنی آنکه بافت لیفهای او سست شود و انواع سوء المزاج و اسباب

وعلامات وعلاج آن اندر جزو دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است وعلاج قوتهاء
معده اندرین جزو یاد کرده آمده است وعلاج قوتهاء معده اندرین جزو یاد کرده آید
انشاالله وحده باب دوم اندر ضعیفی قوت جاذبه وعلاج آن بباید دانست که
علامت ضعیفی قوت جاذبه آنست که طعام اندر فم معده دیر فرو کذرد و کرانی کند و کاه باشد
که کرانی و تاسه و کرا بیدن از پهلو بپهلو خفتمان و کذار وسکرد ببایدید و کاه باشد که منش
کشتن و قی بدید آید و سبب آن عارض بیشتری از خلط صفرائی باشد که در فم معده کرد آمده
باشد و علامتها و علاج آن اندر جزو چهارم ازین گفتار یاد کرده آمده است و اگر بی ماده
و بی خلطی باشد و سبب آن مزاج سرد باشد یا تر و علاج آن بطعامها لطیف و زود کوار باید
که چون تذرو و دراج و کنجشک بشوربا بخته و بریان کرده و بوی افزارها خوش کرده
چون زیره و کرویا و دارچینی و نانخواه و زعفران و اگر کسی شراب خواهد شراب قابض دهند
و بر فم معده ضمادی نهند از کلنار و مصطکی و سنبل و قرنفل و افسنتین و کل و صبر و آبی پخته
و آب برک مورد تر و بر پهلوی راست خسبد از بهر آنک خفتن برین شکل یاری دهد بر فرو
آمدن طعام از فم معده و اطراف مالیدن و از پس طعام باهستکی حرکت کردن و بادها اکر
اندر معده باشد شکستن همه علاج این علت است باب سوم اندر ضعیفی قوت
ماسکه و علاج آن آفت قوت ماسکه آنست که معده بر طعام مشتمل نشود و التفات نکند
یعنی کرد آن اندر نیاید و اکر التفات کند التفاتی ضعیف باشد و کاه باشد که اندر معده
حرکتی خفقانی و ارتعاشی بدید آید و بسیار باشد که خداوند علت را نخست از ارتعاش معده
اکاهی نباشد و بآخر که ارتعاش غالب شود اندامها با وی ارتعاش کنند و اسباب ضعیفی قوت
ماسکه سه نوع است یکی ماده کرم و سوزاننده است که معده را بسوزد و قوت او را ضعیف
کند تا طعام که بدو رسد نکاه نتواند داشت و کاه باشد که سوء المزاج کرم بی ماده قوتهاء
معده را ضعیف کند لکن این نادر باشد و بیشتر با ماده باشد دوم ماده سرد و لغزاننده باشد

کطعام

که طعام را از معده بلغزاند سوم ریشها و بثرها باشد که از هر چه مماس او کردد رنجور شود
و خواهد که از خویشتن باز دارد و دفع کند علامتها اما علامت ارتعاش پیش از آنکه غالب
شود آنست که معده از طعام رنجور شود اکر چه اندک باشد و خواهد که طعام از وی فرو
کذرد و علامت ضعف قوت ماسکه دو نوع است یکی آنکه خداوند علت بندارد که اکر حرکت کند
طعامی که خورده از وی باز خواهد کشت و بقی بر آمدن کیرد و سبب آن رطوبتی باشد اندر
فم معده یا ضعیفی جرم معده و دوم آنکه هر طعامی که خورده شود زود از معده با معا فرود
آید و علامت آنکه در فم معده رطوبتی است آنست که اکر چه طعام اندک خورد بندارد که طعام
باز خواهد کشت اکر حرکتی کند و علامت آنکه جرم معده ضعیف است که تا از طعام ممتلی شود
این حال بدید نیاید و علامتهاء ماده کرم که معده را سوزاند و علامت سوء المزاج کرم بی ماده
اندر بابها جزو دوم ازین گفتار یاد کرده آمده است و علامت ریشها و بثرها از بستر یاد
کرده آید علاج اکر سبب علت ماده کرم باشد نخست آن ماده را بقی از معده بیرون باید
آورد و بس از آن رب سیب و رب آبی و شراب لیمو بکار داشتن و کشکاب با کاورس قرص مانند
بخت و می دادن و اکر مدت دراز کردد دوغ کاو و نجته آهن بآب کرده با طباشیر و کل سرخ و
کلنار و قرط و طراثیث و کهربا چنانکه بمقدار ده ستیر از دوغ بخ درم ازین داروها بر افکنند
و غذا کرنج و کاورس بوست کنده و عدس مقشر با آب غوره و آب انار ترش و آبی و مانند آن
و طیهوج و کبک و جوزه مرغ چنانکه بریان کرده و بآب غوره و آب ناردانک ترش کرده و بر معده
ضمادها که از صندل و طباشیر و کلنار و کل سرخ و برک و کوشت آبی و سیب ساخته باشند بر
نهادن و اکر سوء المزاج کرم بی ماده باشد باستفراغ حاجت نیاید و اکر سوء المزاج کرم بی ماده
باشد باستفراغ حاجت نیاید و علاج هم ازین نوع باشد و اکر سبب علت رطوبت لغزاننده باشد
نخست معده را پاک باید کرد بقی کر با سهال بایارج فیقرا بس کوارش خوزی دادن صفت آن
بکیرند هلیله کابلی کرهلیله سیاه و بکوبند و بروغنها و بریان کنند ده درم ازین هلیله بریان

کرده و پنج درم حب الرشاد بریان کرده و نانخواه و سعتر از هر یکی سه درم خبث الحدید بسرکه
پرورده ده درم همه با انگبین بسرشند و همه داروها را کوفته بسرشند مگر حب الرشاد را
ناکوفته بسرشند نسخهٔ دیگر بگیرند دانه مویز بریان کرده نیمن حب الآس پاک کرده ده سیر
خرنوب نبطی و گلنار و کندر و کزمازو از هر یکی ده درم نانخواه دوازده درم همه را بکوبند
و با انگبین بسرشند شربتی از سه درم تا پنج درم شراب مورد و میبه و اطریفل کوچک سودمند
باشند و ضماد از عود خام و سک و گلنار و گل و قرنفل و مانند آن سازند و طعام کبک و تذرو
و دراج و کنجشک و طیهوج و خرگوش بریان کرده و سبوی افزارها خوش کرده چون زیره و
کرویا و مانند آن والله اعلم واحکم باب چهارم از جزو پنجم اندر ضعیفی قوت هاضمه
بباید دانست که انواع سوء المزاج ساده و با ماده و هر طعامی که نه باندازه و نه بوقت و نه بترتیب
خورند و هر طعامی که او را کیفیتی ناستوده باشد و همه تدبیرها و حرکتها که نه بوقت و نه باندازه
باشد همه اسباب ناگواریدن است و سوء المزاج سرد اگر ساده باشد و اگر با ماده مضرت آن
اندر هضم قوی تر از مضرت سوء المزاج گرم است و سوء المزاج خشک و سوء المزاج تر که اندر سردی
و گرمی معتدل باشد اندر هضم آن مضرت نکنند که سوء المزاج گرم یا سرد کند لکن سوء المزاج خشک
بذبول ادا کند و سوء المزاج تر باستسقا و قوت هاضمه اندر قعر معده بیشتر است پس هرگاه
که اندر هضم تقصیر افتد باید دانست که آفت اندر قعر معده است و حال طعام که هضم نیابد
از دو بیرون نباشد یا همچنان بر حال خویش بماند و ناگواریده بیرون آید و تن از وی هیچ بهره
نیابد لاغر و بی قوت شود یا اندکی مایه از حال بگردد و تباه شود و تن از وی غذاء بد یابد و اگر
این تقصیر اندر هضم دوم و سوم و چهارم افتد بیماریهاء بد تولد کند چون بهق و برص
و سرطان و استسقا و گر و خارش و نمله و حمره از بهر آنکه چون غذا گرد خونی پخته و ملایم طبیعت
نباشد و هرگاه که هاضمه اندر طعام اثر نکند و نگوارد بدو علت ادا کند یکی زلق الامعا و دیگر
استسقاء طبلی اما استسقاء آن وقت ادا کند که هاضمه اندر طعام اثری کند اندک چند انکه بجا

انکیزاند

انگیزاند و سبب آن ضعیفی حرارت غریزی بود نه بینی که بامداد که هنوز قوت فروغ آفتاب
ضعیفی باشد از بدانها و زمینها تر بخار تر برخیزد و هوا تیره شود و نرم که آنرا بتازی ضباب
گویند بدید آید و چون قوت آفتاب قوی گردد آنرا تحلیل کند و با لا کشد اگر سبب تقصیر
هضم سوء المزاج با ماده باشد علاج آن سهل تر از علاج سوء المزاج ساده باشد خاصه که محکم
کشته باشد علامتها هرگاه که طعام هضم شود و از معده دیر بیرون شود و گرانی کند و آروغ
بوی آن طعام دهد و بر ارکند باشد و تن از طعام بهره نیابد و قوت نگیرد و بیماریهاء بد
تولد کند چنانکه یاد کرده آمد علاج نخست تعرف اسباب باید کرد و بدفع و تدارک آن مشغول
باید شد و سوء المزاج را بضد آن علاج باید کرد چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آمده است
و اگر سبب بسیاری طعام بوده باشد باید فرمود تا جایگاهی که هوای آن معتدل باشد بخسبد
و آن روز از طعام باز ایستد و شکم او را گرم کنند و اطراف او بمالند اگر دیگر روز بنشاط بر
خیزد اندر گرمابه شود و طعام سبکتر و اندک تر خورد و اگر هنوز گرانی طعام و ناگواریدگی
باشد همین تدبیر کند سه روز تا معده بحال خویش باز آید و خفتن بر دست چپ معده را
گرم کند از بهر آنکه شکل معده چنانست که کیلوس از وی از ین جانب بجگر اندر آید و آنجا بعلاج
قوت هاضمه مخصوص است خاصه اگر مزاج سرد باشد اطریفل بزرگ و اطریفل کوچک
و گوارش عود و سحرسا اندر شراب کهن یا اندر ماء العسل و ضمادها گرم بر نهادن و طعامها
گرم و تر زود گوار دادن و اگر مزاج گرم باشد میبه و سکنگبین سفرجلی و شراب انار باید داد
و طعام مصوص و هلام با آب سماق و آب غوره و آب انار ترش باید فرمود صفت اطریفل
بزرگ بگیرند هلیله کابلی و بلیله و آمله و بوزیدان و بسفایه و شیطرج هندی و شقاقل
از هر یکی یک جزو تودری سرخ و زرد و لسان العصافیر و بهمنین از هر یکی نیم جزو همه را
بکوبند و بیزند و بروغن گاو چرب کنند و با انگبین مصفی بسرشند نسخهٔ دیگر بگیرند هلیله
کابلی و بلیله و آمله و تخم کرفس کوهی و شیطرج هندی و نانخواه و سعتر پارسی از هر یکی یک

وقیه سنبل و حماما و هال و وج از هر یکی سه درم دارچینی چهار درم فلفل سیاه و سپید و
نارمشک و نمک هندی از هر یکی نیم وقیه خبث الحدید پرورده سه وقیه خردل یک وقیه
و نیم نوشادر نیم درم همه را بکوبند و بیزند و بروغن بادام چرب کنند و به انگبین بسرشند
انگبین سه وزن همه داروها صفت داروی دیگر بگیرند هلیلهٔ کابلی و بلیله و آمله از هر
یکی نیمن مصطکی دو وقیه و نیم مقل ده ستیر زعفران دو وقیه زوفا خشک دو وقیه
مقل را اندر آب گرم حل کنند و با انگبین بیامیزند و داروها کوفته و بیخته بروغن بادام
چرب کرده با انگبین بسرشند صفت کوارش عود بگیرند سنبل و تخم کرفس و انیسون و مصطکی
از هر یکی یک مثقال عود [illegible] خام سه مثقال قرنفل و هلیلهٔ کابلی از هر یکی دو مثقال خولنجان
یک مثقال و نیم فلنجمشک دو مثقال و نیم قرفه و سک هر یکی دو مثقال مرزنجوش سه مثقال
گل سرخ و قصب الذریره از هر یکی دو مثقال همه را بکوبند و بمیبه بسرشند شربتی سه مثقال
نسخهٔ دیگر کهربا گل سرخ طباشیر هر یکی پنج درم عود خام چهار درم مصطکی کرفس ماحوذ سک
هر یکی دو درم مشک دانگی همه کوفته بمیبه بسرشند و شراب سیب نیمانیم صفت ضمادی
بگیرند ذریره یاسمین و ذریره نسرین و عود هندی و مصطکی و لادن و پوست ترنج و قسور
الکندر و قرنفل و سک و جوز بوا و نشاسته و فلنجمشک و خیربوا و زعفران و بادرنجویه
و قاقله و کبابه و قصب الذریره و سنبل و ذریره گل سرخ از هر یکی دا استار است مشک چند
بوی او پدید آید همه را بکوبند و بآب مرزنکوش و آب برگ مورد بسرشند و روغن مصطکی
همی مالند جالینوس ضمان کرده است که سکنگبین سفرجلی که بمقداری زنجبیل سوده دروی
کرده باشد همه علتهاء معده را که سخت گرم نباشد سود دارد و مقدار آن چنان باید که بر یک
من سکنگبین یک وقیه زنجبیل بر افکنند باب پنجم از جزو پنجم اندر ضعیفی قوة
دافعه و علامات و علاج آن بباید دانست که بسیار باشد که طعام اندر معده تن درست
دوازده ساعت تا پانزده ساعت بماند و علامت وی آنست که بوی آن طعام از آروغ یا قی

شود و هرچند طعام لطیف‌تر بود قوت هاضمه بروی مستولی‌تر باشد زودتر از معده
بیرون شود و هرچند غلیظ‌تر باشد قوت هاضمه را با وی بیشتر باید کوشید و از معده دیر
تر بیرون شود در جمله دیری و زودی آن نخست کیفیت طعام و قوت معده باشد و هرگاه
که مدت ماندن طعام اندر شکم کمتر از دوازده ساعت باشد یا افزون‌تر از بیست و
دو ساعت باشد تن درستی نباشد و آفت یا از جهت جگر و معده و امعا بود یا از جهت
طعامی که خورده شود و از ترتیب ناستوده که اتفاق افتد یا افتاده باشد علاج قوت
دافعه را اندر بیشتر حالها بچیزهای ترپاری باید کرد که میل ببردی دارد چون آب میوها
و سکنگبین و شیر آب و غلوس خیار چنبر اندر آب کسنا کداخته و هلیلهٔ پرورده سود مند
باشد طعام از مشو و آلوی سیاه و خرما هندی و ماش مقشر و اسفاناج و روغن بادام سازند
باب ششم اندر ضعیفی جرم معده و تخلخل و تشنج آن از بیماریها که معده را افتد
هیچ بتر از آن نیست که نسج لیفها را مهلهل شود یعنی بافت از سست شود علامات علامت
وی آنست که هیچ طعام نگوارد و آنچه خورده شود بر معده گرانی کند و از علامتهاء انواع سوء
المزاج و انواع اماسها هیچ ظاهر نباشد و غذاء نیک و ترتیب ستوده هیچ سود ندارد علاج
علاج وی بچیزهاء قابض باید کرد چون شراب مورد و اطریفل کوچک و کوارش عود که اندر باب
چهارم ازین جزو یاد کرده آمده است و روغن مصطکی مالیدن سود دارد و طعام سخت
لطیف و نازک و اندک باید و دراج و طیهوج موافق‌تر بود و بود نرمه بیماریها معده را
خاصه این نوع را سود دارد و پوست کزند و بی‌سنک دان مرغ خانگی بود اندرین باب سود
دارد آنرا که از گوشت جدا کنند و بیاویزند تا خشک شود و نیم مثقال از وی با اطریفل که با شراب
مورد که با میبه بسرشند و بدهند و حجر لیست بر معده آویخته دارند بخاصیت سود دارد
اگر مقدار نیم درم سنک بسایند و با معجونی بسرشند و بدهند منفعت دارد بزرگ قوه
سودن چنانست که او را در میان آتش نهند تا سرخ شود و بردارند و در آب سرد افکنند

چند بار تا بطرقد و ست شود و سودن و کوفتن آن آسان شود و سود دهد کوفتن آن آسا
شود صفت شراب مورد بگیرند مورد انرسیاه تر یک من و او را اندر سه من آب بپزند تا
مهرا شود و بدست بمالند و تخم از وی جدا کنند و دیگر باره بپزند تا سه من شکر طبرزد
تا بقوام آید و اگر مورد انر تر نیابند خشک را نیم کوفته کنند و بپزند چنانکه یاد کرده آمد



جستر و ششم از کفتار دهم اندر آماسها و ریشها و بثرهاء معده بباید دانست
که آماسهاء معده بیشتری خونی باشد یا صفرائی و آماس صلب کمتر افتد لکن گاه باشد که
آماس خونی و صفرائی باخر صلب گردد و آماس بلغمی نیز کمتر افتد باب نخستین
اندر آماس خونی که معده بدید آید هر گاه که اندر معده آماس خونی بدید آید شهوت طعام
باطل کند و تبها گرم گیرد و زبان درشت باشد و سرخ و تبها با تاسه و غثیان بود و همه علامتها
خون که معلوم است ظاهر شود علاج اگر مانعی نباشد از رگ زدن نخست رگ باسلیق با
کشاد و داروی مسهل و داروی قی بهیچ حال نشاید داد و قی خطرناکتر بود و بر معده
روغن آبی می باید مالید و آب برگ مورد تر و آب آبی و آب سیب و گلاب و صندل با موم
روغنی که از روغن گل و موم صافی کرده باشند اندر هاون کنند و بمالند تا آمیخته شود خرقه
بدان تر میکنند و بر معده می پوشند و آبی و سیب بریان کرده و تراشهٔ کدوی تر و ساق خرفه
و برگ او کوفتن و بر معده نهادن سود دارد و شراب انار ترش و شیرین و رب سیب و رب
آبی سود دارد و طعام باز باید گرفت و تدبیر لطیف باید فرمود و بوکشکاب و آب انار اقتصار
باید کرد و آب با شراب بنفشه و شراب نیلوفر آمیخته باید داد از هر یکی یک وقیه با چهار درم
فلوس خیار چنبر و دانگی زعفران می باید داد از هر یکی یک وقیه با چهار درم فلوس خیار چنبر
و دانگی زعفران می باید داد و اگر این آبها هر سه حاضر نباشد از آنچه حاضر باشد سه وقیه
می باید داد و اگر این آبها هر سه حاضر نباشد از آنچه حاضر باشد سه وقیه می باید داد با چهار
چنبر و زعفران چنانکه یاد کرده آمد و اندرین سه روز ضماد از آرد جو و صندل سپید و تراشه

کدوی

کدوی تر و آب عنب الثعلب و اندکی زعفران باید ساخت تا هفت روز بگذرد و از روز هشتم
تا چهار روز آب عنب الثعلب و آب کسنا از هر یکی دو جزو آب بادیان تر و آب کرفس از هر یکی
دو جزو و آب بادیان تر و آب کرفس از هر یکی یک جزو شربتی از همه چهار درم سنگ با چهار درم
فلوس خیار چنبر و دو دانگ زعفران می باید داد و اگر از پس هفت روز هنوز حرارت رجای
باشد این شربت بی آب بادیان و آب کرفس باید داد و اگر طبع نرم باشد بعوض خیار شنبر اقراص
طباشیر باید داد با نیم درم یا یک درم قرص گل با رب سیب و رب آبی می باید داد و ضماد از عنب
الثعلب با کشنیز خشک و بنفشه و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و بیخ سوسن و موم
صافی و روغن بنفشه و روغن گل باید ساخت و از پس چهارده روز که حرارت ساکن شده باشد
اندر کشکاب بیخ بادیان و بیخ کرفس می باید پخت از هر یکی سه درم سنگ و با روغن بادام باید داد
صفت اقراص طباشیر بگیرند طباشیر چهار درم گل سرخ پنج درم بزر الحماض بریان کرده هفت
درم صمغ عربی بریان کرده و گل ارمنی و گل مختوم و بلوط از هر یکی پنج درم زرشک پاک کرده از
هفت درم حب الآس پاک کرده چهار درم نشاسته بریان کرده سه درم سنگ اقراص
کنند شربتی یک مثقال نسخهٔ اقراص گل بگیرند گل سرخ شش درم بیخ سوسن و سنبل از هر
یکی چهار درم شربتی نیم درم بود تا یک درم و اندر بعضی نسخه نشاسته بریان کرده آورده
اند و اگر حرارت ساکن تر بود اقراص گل بدین نسخت باید کرد گل سرخ شش درم بیخ سوسن
و سنبل از هر یکی چهار درم اکلیل الملک و بابونه و فقاح اذخر از هر یکی سه درم مصطکی
و کهربا از هر یکی دو درم همه را بکوبند و بشراب بسرشند و اقراص کنند و آب عنب الثعلب
جوشیده و صافی کرده دهند صفت ضمادی بگیرند بیخ خطمی یک وقیه بابونه و بنفشه
و آرد جو و برگ خطمی از هر یکی دو اوقیه اکلیل الملک یک اوقیه بیخ سوسن یک وقیه و نیم
موم پنج ستیر روغن بنفشه و روغن گل از هر یکی پنج ستیر زعفران نیم اوقیه بسازند چنانکه
رسم است و بر خرقهٔ کتان اسطر طلی کنند و بر معده بپوشند نسخهٔ ضمادی دیگر بگیرند بابونه

دو اوقیه بیخ خطمی دو اوقیه افسنتین رومی یک اوقیه سنبل بخور پنج درم بیخ سوسن یک اوقیه
اکلیل الملک یک وقیه و نیم پیه بط کداخته یک وقیه موم زرد چهار اوقیه روغن کل و روغن
خیری یا روغن سوسن از هر یکی پنج اوقیه و اندر بعضی نسختها بعوض اکلیل الملک شبت
آورده اند جالینوس میکوید من عادت دارم که آماس معده را ضماد از صبر و مصطکی و
موم روغن ناردین سازم بدین صفت صبر و مصطکی از هر یکی یک مثقال موم هشت مثقال
روغن ناردین یک اوقیه رومی روغن اندرانا ضاعف بکدازند و چون سرد شود صبر و
مصطکی سوده بروی افکنم و بمالم تا چون مرهم شود و گاه باشد که حاجت آید که صبر و مصطکی
از هر یکی یک مثقال و نیم کنند و اگر قوت ضعیف باشد و شربت و طعام اندر معده قرار نمی
کیرد یک مثقال رب غوره خشک اندرین ضماد زیادت کنند و گاهی عصارهٔ افسنتین زیادت
کنند و هر گاه که دارو ها چهار مثقال شود دو اوقیه موم کنند و دو اوقیه روغن صفت
روغن که اندر زیر ضماد بکار دارند بکیرند روغن بان یک رطل بغدادی سنبل نیم وقیه
مصطکی و سعد و قسط و اذخر و قصب الذریره از هر یکی سه درم همه را بکوبند و با روغن
بیامیزند و اندر آفتاب نهند یک هفته پس بدست بمالند و بیفشارند و ثفل از وی جدا کنند
و آن ثفل نیز ضمادی را سودمند باشد و طعام ماش مقشر و برنج و جغندر و لبلاب و اسفاناج
و سلمه و کدو باشد بروغن بادام و اگر قوت ضعیف باشد زرده خایهٔ مرغ نیم برشت دهند
و اگر تب آهسته بود جوزهٔ مرغ خانگی بماش و برنج و جغندر و غیر آن بپخته روا باشد ولکن
تا بیست روز از بیماری نگذرد و تب آهسته نشود جوزه نشاید داد و هر گاه که مادهٔ رقیق تحلیل
پذیرد و آنچه غلیظ تر باشد بماند ضمادهاء تحلیل کننده که اندر علاج آماس بلغمی یاد کرده آمد
بکار باید داشت و هر گاه که آماس بپختن خواهد شد و ریم خواهد کرد و بخواهد کشاد نخست
دردش زیادت شود و تب گرمتر شود و هر گاه که بپخته شد درد و تب آهسته تر گردد و آماس
بر حال خویش ماند یاری باید داد تا کشاده شود و طریق یاری دادن و کشادن وی آنست

که شیر تازه و آب گرم میدهند و دست بر معده همی مالند و میجنبانند و اگر کشاده نگردد ماء
العسل گرم دهند و انجیر خشک و مویز نقل میفرمایند کرد و اگر دیر تر کشاده شود مقداری
خردل کوفته بدهند صفت شربت براننده و کشاینده بگیرند شراب انجیر دو وقیه لعاب
تخم کتان و لعاب حلبه از هر یکی دو درم گرم کنند و دو دانگ زعفران و دانگی و نیم صبر در وی
کدازند و بوی دهند و اگر تب آهسته نباشد یا اگر ترسند که معاودت کند خمیر تنها اندر آب
گرم کداخته دهند با لخیار چنبر صفت داروی دیگر بگیرند تخم مرو تخم کتان و تخم خطمی از
هر یکی راستا راست و بکوبند بامداد و شبانگاه سه درم با چهار وقیه شیر خر یا شیر بز بدهند
هر گاه که کشاده شود نشان وی آنست که بیمار را بلرزاند و آماس فرو نشیند و اگر چیزی ترش
و تیز بخورد معده بسوزد و درد خیزد و اندر ثفل طعام ریم و خون پدید آید و درد اندر میان
دو کتف باشد یا بدین ناف یا بدهن معده و علاج وی آنست که اگر حرارت غالب بود جلاب
میدهند و اگر حرارت غالب نباشد ماء العسل دهند تا معده را بشوید و پاک کند و از پس ماء
العسل داروی رویاننده دهند صفت آن بگیرند کندر و دم الاخوین از هر یکی پنج درم
کلنار و کل سرخ و کهربا از هر یکی دو درم کل ارمنی سه درم همه را بکوبند و بیزند و با رب سیب
و آبی میدهند نسخهٔ داروی دیگر بگیرند خشخاش دو درم صمغ عربی و کثیرا از هر یکی یک درم
کل سرخ و کلنار و حب الاس و عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و زعفران و کهربا از هر یکی نیم درم
همه را بکوبند و بیزند و به آب سماق بسرشند و اقراص کنند و بسایه خشک کنند شربتی یک مثقال
باب سرد کر بلعاب اسبغول

باب دوم اندر آماس صفرائی و علامات و علاج

آماس صفرائی آنست که رنگ روی و رنگ زبان بزردی کراید و دهان تلخ باشد و تب
سخت گرم و سوزان و تشنگی غالب و علاج این بعلاج آماس خونی نزدیکست الا آنکه اندر علاج
این تدبیرهای تری آرنده و سرد کننده تر ازان باید و اینچنان باشد که کشکاب سرطانی دهند
با آب انار ترش و شیرین بهم آمیخته و کشکاب سرطانی آنرا کویند که سرطان اندر وی بپخته باشند

وآب کدو وآب انار آمیخته وآب خیار وآب تخم خرفه و یک درم مغز تخم خیار کوفته با آب
کسنا و اندکی شکر این سه موافق بود و ضمادها که از تراشهٔ کدو و خطمی و آرد جو و آب خیار با
زنک سازند سود دارد و اگر لسان الحمل و برگ و ساق خرفه و خطمی و آرد جو و طحلب سازند
سخت نیک باشد و از پس چهارده روز تدبیرها که اندر باب گذشته یاد کرده آمد پیش
می باید کرد صفت قرص کل که اندر این باب بکار آید بگیرند گل شش درم زعفران و سنبل
از هر یکی دو درم بیخ سوسن و مغز تخم خیار و ترنگبین از هر یکی سه درم کثیرا و صمغ عربی از
هر یکی سه درم همه را بکوبند و آب سرد بسرشند و اقراص کنند شربتی یک درم و بعضی حبها
کنند بر سجت السعال و اندر بن زبان دارند باب سوم از جزو ششم اندر آماس
بلغمی که در معده پدید آید و علامات او علامت آماس بلغمی اندر معده آنست که آرزوی
طعام هیچ نباشد و آب از دهان بسیار رود و تب آهسته بود و آماس نرم و تشنگی هیچ نباشد
علاج علاج آن بخلاف آماس خونی و صفراوی بود از اول که آماس پدید آید هر بامداد آب
بادیان و آب کرفس از هر یکی دو وقیه با دو درم روغن بادام شیرین می باید داد و از پس هفت
روز مطبوخ اکلیل ملک با روغن بید انجیر و روغن بادام صفت مطبوخ بگیرند بیخ بادیان
ده درم انیسون سه درم قفاح اذخر و مصطکی و تخم کرفس از هر یکی دو درم برسیاوشان
پنج درم همه را بپزند چنانکه یاد کرده آمد و بپالایند هر بامداد چهار وقیه با سه درم روغن
بادام شیرین و دو درم روغن بید انجیر بدهند و شراب زوفا که اکلیل الملک اندر وی پخته
باشند سودمند بود هم با روغن بید انجیر و روغن بادام نسخهٔ ضمادی آزموده بگیرند جعده
و اکلیل الملک و حماما و بابونه و سیب از هر یکی ده درم افسنتین و سنبل از هر یکی هفت
درم صبر هشت درم مصطکی ده درم کندر شش درم بیخ خطمی پانزده درم اشق و جاوشیر
و مقل و میعه تر از هر یکی ده درم پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یکی ده وقیه موم زرد نیم
رطل بغدادی روغن سوسن و روغن ناردین از هر یکی نیم رطل مقل و جاوشیر و اشق یک

وقیه و نیم

وقیه و نیم زعفران سوده اندر شراب حل کنند و داروهاء دیگر بکوبند و ببیزند و موم و
پیه اندر روغن بگدازند و داروها بدان بسرشند و اندر بعضی نسخها همی آید که بیست
درم کثیرا کوفته و بیخته با این داروها بسرشند صفت ضمادی دیگر بگیرند خاکستر
چوب زر و سعد و اذخر و سنبل بکوبند و بسرکه بسرشند و روغن ناردین سنبل بر
معده می مالند و طعام هلیون و لبلاب و کرنب و برگ چکندر و چکندر با روغن زیت
و روغن بادام پخته و بجای آب ماء العسل خورد باب چهارم اندر آماس صلب
که در معده پدید آید و علامات و علاج آن آماس صلب از ابتدا کم افتد و بیشتر آماسها
گرم که بآخر صلب شود و آماس بلغمی نیز نادر بود که صلب گردد علامتها علامت وی
آنست که بیماری دراز بوده باشد و حرارت و تب آهسته گشته و معده سخت بود و
گرانی کند و تن لاغر شود و اندیشهاء بد و وسواس پدید آید علاج پیوسته شیر اشتر دادن
علاجی صوابست و خیارچنبر اندر ماء الاصول حل کرده و روغن بید انجیر بر چکانیده سود
دارد و اگر ماء الاصول قوی تر باید قفاح الاذخر و مصطکی و برسیاوشان اندر وی پخته
کنند و اگر با روغن بید انجیر دو درم روغن سوسن و دو درم روغن بادام بر این ماء
الاصول بر چکانند صواب باشد و اگر این روغنها با ماء الاصول دهند روا باشد اقراص
سنبل سود دارد صفت اقراص سنبل بگیرند قفاح اذخر و سلیخه و گل سرخ و ریوند چینی
و مقل ازرق و قصب الذریره و سنبل از هر یکی سه درم زعفران و انیسون و قسط و
مر و اشق و فلفل از هر یکی یک درم مصطکی دو درم اقراص کنند هر یکی یک مثقال
شربتی یک قرص یا سه نسخهٔ ضمادی که اندر علاج آماس صلب و علاج دبیله سود دارد
بگیرند اکلیل الملک و حلبه و بابونه و حب الغار و خطمی و افسنتین از هر یکی یک جزو اشق
و مقل از هر یکی چهار یک جزو و انجیر خشک بیست عدد انجیر را اندر شراب شیرین
بپزند و با انگبین بسایند و صمغها اندر شراب حل کنند و داروهاء کوفته و انجیر سوده

با انگبین سمه را باهم بسرشند و بر آماس می نهند صفت ضمادی دیگر بگیرند تخم کرنب و
مغز بادام طلخ واشق و مقل و میعه تر و مر و سنبل و مصطکی و سعد و اذخر از هر یکی
راستا راست و صمغها را بشراب حل کنند و داروها خشک بدو بسرشند نسخه ضمادی
دیگر بنفشه خشک ده درم گل سرخ پنج درم سنبل سه درم قصب الذریره و سعد و
اذخر از هر یکی دو درم مصطکی سه درم آرد حلبه بیست درم گل بابونه و خطمی سپید و آرد
جو از هر یکی ده درم سمه را بلعاب تخم کتان بسرشند و معده را بروغن ناردین چرب کنند
و این ضماد بر نهند و هر وقت که طعام خواهند خورد پیش از آن بچهار ساعت بر نهند
و طعام از آن نوع که در باب گذشته یاد کرده آمده است و بجای آب جلاب خورد یا ماء
العسل یا شیر اشتر باب پنجم از جزو ششم اندر دبیله که در معده پدید آید و علامات
و علاج آن هر گاه که آماس گرم بدانا داکند که تن لاغر شود و چشمها دور اندر افتد و اسهال
و قی پدید آید و تب ساکن گردد و بول اندک کند و معده سخت گردد چنانکه از قوت انگشت
که برو نهند فرو ننشیند بباید دانست که آماس دبیله گشته است و هر گاه که با این حال معده
درد خیزد و اطراف سرد شود علامت بد بود علاج هر گاه که علامتهاء آماس گرم پدید آید
باز گردانیدن و کم کردن تا دبیله نگردد و هر گاه که دبیله گشت چاره نباشد از آنکه او را بباید
پزانید تا بگشاید و پالوده شود و طریق پزانیدن وی آنست که هر ساعت شیر تازه گرم کرده و
آب گرم همی دهند و نگاه میکنند که آماس هیچ نرم تر میشود و انگشت در وی می نشیند
اگر نرم تر نمیشود طبیخ حلبه و خشک با آب گرم کرده و روغن بادام طلخ و روغن بید انجیر می باید
داد صفت داروی آزموده بگیرند طلحشقوق خشک درم سنگی و نیم تخم مر و حلبه از هر یکی
یک درم سمه را بکوبند و بربیزند و با سه اوقیه شیر خر یا شیر بز تازه کرده بدهند نسخه ضمادی
که آزموده اند بگیرند طلحشقوق خشک یک اوقیه حلبه دو اوقیه تخم مر و چهار اوقیه بکوبند
و ببیزند و با روغن کنجد چرب کنند و بشیر تازه بسرشند و گرم کنند و بر آماس نهند و در آب
کرم

گرم که گرمی آن تن را خوش آید همی بستد و انجیر خشک و بابونه و حلبه و مقدار افسنتین
رومی بپزند تا چون عصیده شود و بر آماس نهند و انجیر و بابونه و حلبه بزانند و نرم کنند
اندر افسنتین قابض است و قوت دهنده و اولیتر آنست بل صواب آنست که داروها معده
بی داروی قوت دهنده نباشد چون آماس نرم شد و اثر پختگی پدید آمد بباید فرمود تا
بستری بغایت نرم بیفکنند و بیمار را فرمودن تا بدان بستر خسبد چنانکه معده بر بستر نهاده
باشد تا فسرده نشود و بگشاید و نشان گشاده شدن اندر باب آماس خونین یاد کرده آمده
است و تدبیر داروهاء آن هم اندران باب لختی یاد کرده شده است و هر گاه که بقی ریم و
خون برآید نشان نومیدی قوی تر از نشان امیدواری باشد و صبر با آب کشنیز و
ایارج فیقرا دادن اندرین وقت صواب باشد تا معده را بشوید و ریم را با اسهال بیرون
آرد و اگر بدین علاجها گشاده نشود علاجها که اندر آماس صلب یاد کرده آمده است
پیش باید گرفت و طعام اندر اول علت زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت باشد یا سبوسآب یا
حشو از نشاسته و کشکاب اندر آخر علت شوربای مرغ شبت و حلبه اندر وی پخته باب
ششم اندر ریشها و بثرهاء معده و علامات و علاج آن ریشهاء و بثرها که اندر معده
پدید آید سبب آن خلطی بود تیز و سوزاننده و این خلط یا اندر معده تولد کند از خوردنیها
گرم تیز یا بلغم گرم و تیز باشد که از سر فرو آید یا از عضوی دیگر بمعده آید علامتهاء ریش
معده چهار نوع است یکی آنکه آروغ و بوی دهان ناخوش بود دوم آنکه کام و زبان خشک
میشود سوم آنکه قی بسیار افتد چهارم آنکه پوستها که از سر ریش برخیزد پدید آید و گاه باشد
که بر فم معده بود و گاه باشد که اندر قعر معده بود و گاه باشد که بر رودها بود اما آنچه بر
مری بود درد آن بوقت گذشتن طعام اندر حلق از بلع کردن و میان دو کتف پدید آید خاصه
اگر طعامی درشت تر بود یا طعمی قوی تر دارد و اگر بر فم معده باشد بوقت گذشتن طعام درد
نکند و لکن چون بقعر معده رسد درد اندر زیر مغاک سینه پدید آید و باشد که نفس کوچک

شود و اطراف سرد کردد و غشی افتد و بوست ریش اندر قی بدید آید و اکر اندر معده باشد
یا طعام اندر معده قرار نکیرد و درد نخیزد و این درد فروتر از مغاک سینه باشد تا نزدیک
ناف و بدان صعبی نباشد که درد فم معده باشد و بوست ریش اندر بوار بدید آید و اکر اندر
امعا بود تا طعام از معده بیرون نشود درد نخیزد و جایکاه درد حوالی ناف باشد و
بوست ریش اندر براز بدید آید و این بوست باریکتر بود و هر کاه که این امتحان خواهند
کرد بیمار را چیزی دهند که در وی سرکه و خردل بود علاج آنرا که ریشها و بثرهای معده
تازه بدید آید نخست فصد باید کرد خاصه اکر علامتهاء غلبه خون ظاهر بود و دوغ ترش
که از شیر کاو سیاه کرفته باشد مقدار ده استار با یک درم سنگ طباشیر و یک درم بزر
الحماض سود دارد نسخه شربتی سودمند تر بکیرند شیر کاو ده سیر آب سماق ده سیر آب غوره
پنج سیر هر سه بیامیزند و سنگ تاب کنند تا ابها برود و شیر بماند این شربت با شراب انار
ترش میدهند و آنرا که ریشها کهن شده باشد و خورده میشود نخست معده را باید
شست بجلاب و ماء العسل و نباید کذاشت که قی افتد از بهر آنکه قی معده را برنجاند و مضرت
آن بزرکتر از منفعت باشد و اکر کهن تر شده باشد و کوشت مرده بدید آورده باشد ایارج
فیقرا انرا پاک شده باشد دوغ ترش با رب آبی ترش و رب انار ترش و کشکاب با آب انار ترش
و کشکاب با انار ترش می باید داد و انرا که صفرا غالب باشد و منش کشتن رنجه دارد و ناشتا
آب سرد بسیار بدهند و بران قی فرمایند و اکر ناشتا قی نتواند کرد کشکاب دهند با آب انار
ترش و از پس آن آب سرد بدهند بسیار تا قی کند و از پس قی دوغ ترش و طباشیر و کل ارمنی و
کل سرخ میدهند و اکر باستفراغی حاجت آید استفراغ بخیار شنبر و آب کسنه باید کرد و اکر
اسهال بدید آید اقراص طباشیر باید داد یا رب میوهاء قابض سکر یا کشکاب که از بست جو مجربه
باشد و اکر خورده باشد علاج چنانکه اندر باب خون بر آمدن از کلو یاد کرده آمده است مشغول
باید شد و بر معده ضمادها از طحلب و تراشه کدو تر و خطمی و سماق و مازو و کلنار و رامک

و کل سرخ و آب برک خرفه و آب غوره و آب سیب ترش و آب لسان الحمل و آب برک مورد ترمی باید
نهاد و همه انواع بثرها و ریشها را او فلونیا و شراب افسنتین این انواع ریشها و بثرها را سود دارد
و اقراص کهربا نیز سود دارد خاصه اکر خون از کلو بر می افتد و طعام بطون کاو و کوشت کوساله
بسرکه و کوشت و بطون بز بسرکه و جوزه که مصوص بر آب غوره و آب سماق و آب انار ترش و آب
ریواج و آب لیمو و آب ترشی ترنج فرمایند

کفتار یازدهم اندر احوال جکر و بیماریهای او و اسباب و علامات و علاج آن

و این سه جزو است

جزو نخستین اندر احوال جکر و انواع سوء المزاج که اندر وی بدید آید و اسباب و علامتها و علاج آن

باب نخستین اندر یاد کردن احوال جکر

تشریح جکر اندر کتاب نخستین یاد کرده آمده است و آنچه بدین جایکاه باید کرد اینست که بباید دانست که جکر عضوی شریف است و هم چنانکه
دل محل قوت حیوانی است و دماغ محل قوت نفسانی است جکر محل قوت طبیعی است و غذا
یافتن اندامها و پرورش تن بر اوست از بهر آنکه غذاء راستین خون است و کیلوس اندر جکر
خون کردد و قوت هاضمه که کیلوس را خون کرداند اندر کوشت اوست و قوت جاذبه و ماسکه
و دافعه اندر رکهاست که اندر میان کوشت او براکنده است و هر اندامی را همچنین قوتها
جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه است لکن اندر معده و جکر بیشتر و ظاهرتر است و جکر
مردم از جکر حیوانی که تن او باندازه تن مردم بود بزرکتر است و درازی انکشتان و کوتاهی
نشان بزرکی و کوچکی جکر است و سرخی و سپیدی و تازکی رنگ روی نشان درستی و قوت
اوست و زردی روی نشان کرمی اوست و تیرکی و رنکی که برنک ارزیز ماند نشان سردی
اوست لکن تیرکی نشان سردی و خشکی بود و فربهی که از کوشت بود نشان کرمی و تری بود
و فربهی که از پیه بود نشان سردی و تری بود و لاغری نشان کرمی و خشکی بود و رکهاء ظاهر
و سطبر نشان کرمی و بزرکی بود و رکهاء باریک و بوشیده نشان سردی و کوچکی بود و هر کاه
که اندر کار دیکر اندامها که فضلهاء را از وی بخویشتن کشد چون سپرز و کرده و زهره خللی

وتقصیری افتد اندر کار جگر نیز خلل پدید آید و خونی که اندر وی تولد افتد صافی و پاکیزه
نباشد باب دوم اندر سوء المزاج گرم که اندر جگر پدید آید و علامات و علاج
آن هر گاه که اندر جگر سوء المزاج گرم پدید آید اخلاط که اندر وی تولد کند بسوزد و تبها و
ریشها و بیماریهای گوناگون پدید آید علامت تنهاء سوء المزاج از دو بیرون نباشد یا با ماده
باشد یا بی ماده باشد اگر بی ماده باشد علامت وی آنست که آرزوی طعام برود و تشنگی
غلبه کند و هر چند آب خورد و تشنگی زایل نشود و طبع خشک باشد و زبان درشت و رنگ
روی زرد و نبض سریع و بول سرخ بود و اخلاط گداختن گیرد و تن لاغر میشود و گاه باشد
که روده‌ها بسبب گذشتن اخلاط سوخته و گداخته ریش شود و سحج و اسهال که طبع آن باشد
پدید آید و اگر سوء المزاج با ماده بود علامت وی آنست که با این علامتها قی زرد و سرخ و سبز
کراثی و اسهال الصفرائی پدید آید و اندر جانب راست گرانی باشد و تبهاء گرم آید و گاه باشد
که اخلاط بسوزد و سودا تولد کند و علامتهاء مالیخولیا پدید آید و هر گاه که اسهال غسالی بود
یعنی همچون آبی بود که گوشت تازه در وی شسته باشند باید دانست که جگر ضعیف شده است
و هر گاه که اندر جگر آماسی بوده باشد و براز سیاه و غلیظ گردد بباید دانست که گوشت جگر است
که پوسیده شده است هر براز که از پس این حالها پدید آید که یاد کرده آید نشان این آمها بود و
گاه باشد که براز سیاه علامت بدحالی نباشد علاج اگر سوء المزاج گرم بی ماده باشد که تدبیر
بگردانیدن مزاج باید کرد بشربتهاء خنک چون کشکاب و آب خیار و آب کدو و سکنجبین ساده
و آب کسنی و آب عنب الثعلب و شراب غوره و شراب ترشی ترنج و اسبغول و با شکر اندر آب
انار ترش و دوغ ترش صافی کرده و کشکاب با آب انار ترش آمیخته کسی را که حرارت سخت غالب
باشد سود دارد و آب سرد نیز باشناسد سود دارد خاصه اگر مرد جوان باشد و روزگار گرم و
کشکاب سرطانی و طباشیر اندر آب سرد و آب تخم خرفه با سکنجبین و شراب ریواج و مانند آن
دادن و اگر سوء المزاج با ماده باشد نخست استفراغ کند به مطبوخ هلیله زرد و آلو سیاه

موافق باشد م

وخرماهندی

و خرما هندی و شیرخشت و آب لبلاب که آب عنب الثعلب که آب کسنی با فلوس خیار شنبر
و شکر مسهلی لطیف است و بنیر آب با سفوف هلیله و شیر اشتر هم با سفوف هلیله اگر
کتیب نباشد دادن صواب باشد روز نخست چهل درم بنیر آب با سه درم سفوف و روز
دوم شصت درم هر روز بیست درم زیادت می کنند تا روز هفتم صفت سفوف بگیرند
هلیله زرد ده درم لک مغسول سه درم طباشیر دو درم تخم بادیان یک درم شربت سه درم
و آنرا که تخم بادیان احتمال نکند بعوض آن تخم کشوث کنند نسخه سفوف که با شیر اشتر دهند
بگیرند هلیله زرد ده درم لک مغسول و گل و طباشیر از هر یکی پنج درم ریوند چینی سه درم تخم
بادیان یک درم انیسون یک درم شربت سه درم و اگر خواهند که طبع نرم تر شود اندرین
سفوف چهار درم بنفشه خشک زیادت کنند ثابت قره میگوید کسنی همه بیماریها جگر را
سود دارد آنرا که حرارت غالب بود با سکنجبین دهند و کسنی هر چه تلخ تر سودمندتر آن
بهر آنکه اگر چه کسنی تلخ خالی از حرارتی نباشد سده‌ها جگر را بگشاید صفت قرص انبرباریس
خداوند جگر گرم را سود دارد بگیرند عصاره زرشک یا زرشک پاک کرده ده درم گل و طباشیر
از هر یکی پنج درم تخم کسنی و تخم خیار پاک کرده و تخم کدو پاک کرده و تخم خرفه از هر یکی سه درم شربتی
دو مثقال با سکنجبین اگر با آب کسنی و آب حب الثعلب و شکر و اگر با سوء المزاج سده باشد
یک درم تخم بادیان اندرین قرص زیادت کنند نسخه قرص کافور خداوند جگر گرم را با دوغ دهند
سود دارد بگیرند گل و طباشیر و صندل سپید از هر یکی سه درم تخم کسنی و تخم خرفه و مغز تخم کدو
و تخم کوک از هر یکی دو درم کثیرا یک درم کافور دو دانگ تا نیم مثقال اقراص کنند هر یکی دو درم
و اگر طبع نرم باشد و خواهند که باز دارند اقراص طباشیر دهند با رب آبی گر با کشکاب که از
جو بخته باشند صفت اقراص طباشیر بگیرند بزر الحماض و گل و طباشیر و زرشک پاک کرده از
هر یکی پنج درم لک مغسول ریوند چینی از هر یکی یک درم زعفران نیم درم و اگر بیمار را سرفه باشد
اندرین قرصها صمغ و کثیرا و نشاسته از هر یکی یک درم رب سوس دو درم زیادت کنند و با

شراب بنفشه دهند نسخه قرص دیگر بگیرند گل سپید و گل نیلوفر از هر یکی ده درم برگ گل سرخ
دوازده درم صندل سرخ و لک مغسول و فوفل از هر یکی هفت درم زعفران سه درم ریوند چینی
پنج درم طین قبرسی مصطکی پرسیاوشان از هر یکی سه درم کافور دو درم سنگ و نیم همه را با آب
عنب الثعلب و آب هندبا بسرشند و اقراص کنند و دینار سنگ شربت یک قرص اندر آب ز دینار سنک درم
کاکنج اگر در آب عنب الثعلب کرد باید کسنه و ضمادها از صندل و آب برگ خرفه و آب کوک
و آب کدو و آب برگ مورد موم صافی و روغن گل سازند و اگر طبع نرم باشد دارو های قابض
اندر وی زیادت کنند صفت ضمادها گل و صندل و کافور بگلاب بسایند و بر جگر نهند و
برگ خرفه بکوبند و روغن گل بر چکانند و آنرا چون مرهمی کنند و بر نهند و آب خیار با درنگ و آب
کدو بگیرند و خطمی خشک کوفته بدین آبها بسرشند و روغن گل بر چکانند و بر نهند و اگر بست
جو و بست عدس بدین آبها بسرشند روا باشد و سود دارد و اسبغول به گلاب تر کنند و روغن
بر چکانند و بر نهند و صندل سرخ و صندل سپید از هر یکی یک اوقیه و فوفل و بنفشه خشک
از هر یکی نیم اوقیه گل یک اوقیه و نیم زعفران نیم اوقیه افسنتین چهار یک اوقیه کافور چندانکه
بوی او غالب شود همه را بکوبند و موم روغنی سازند از موم صافی و روغن بید و دارو ها را بدین
موم بسرشند و ضماد کنند و این ضمادها باول علت بر شاید نهاد و اندر میانه علت ازین نوع شاید
بگیرند گل ده درم صندل پنج درم بنفشه خشک و خطمی سپید از هر یکی سه درم کافور و زعفران
از هر یکی دو دانگ موم و روغن گل چندانکه کفایت بود و اگر طبع نرم باشد آبی و برگ گل بر بید
بکوبند و بر شکم نهند و احتیاط باید کرد تا تدبیرهاء تری فزاینده جگر سست نگردد و از تدبیرها
سردی فزاینده و قابض سده تولد نکند لکن همه تدبیرها از شربت و ضماد با قوتی زداینده باید و
کشکاب سخت موافق است خاصه اگر مقداری تخم کسنه و مقداری زرشک در وی بر ندهم
قوت زداینده که زیادت شود و هم قوت گشادن سده و قبض و قوت دادن جگر اندر وی یافته
گردد و اندر کسنه دشتی و بوستانی هم این منفعتها موجود است اگر آنرا با اندکی کشنیز تر برند
و با سرکه

و با سرکه بخورند سود دارد و اگر نا پخته نیز با سرکه بخورند سود دارد و اگر گمان افتد که سده نخست
کرفس با وی بخورند سده‌ها هر دو جانب را بگشاید و طعام ماهی خورد تازه بسرکه پخته و
طفشیل و فسرد از گوشت دراج و گوشت بزغاله و گوساله باب غوره و آب زرشک و آنرا که
تب باشد و جوانی نتوان داد اسفاناج و برگ چکندر باید که کشنیز تر پخته و سرکه و کشنیز
خشک و روغن گل تر کرده سود دارد و از میوه‌ها انار ترش و شیرین و سیب خوش بوی و
امرود چینی و انگور سپید که سخت شیرین نباشد و آلو و ریواج و خرتوو مانند هندوا
هر چه قابض بود بسیار نشاید داد باب سوم از جزو نخستین اندر سوء المزاج
سرد که اندر جگر پدید آید و اسباب و علامات و علاج آن سوء المزاج سرد نیز هم
از دو بیرون نباشد یا با ماده باشد یا بی ماده اگر بی ماده باشد علامت وی آنست که لبها
و زبان سپید باشد و تشنگی نباشد و رنگ روی بسیاهی و سبزی و فستقی گراید و بول
سپید و رقیق باشد و نبض فاتر بود و آرزوی طعام قوی بود لکن بسیار باشد که سردی
بغایت رسد آرزوی طعام باطل گردد و براز بسپیدی گراید و کم بوی بود و طبع گاهی خشک
باشد و گاهی نرم و باخر ثفلی همچون خون آب که لخته و عفن بیرون آید و گاه باشد که باول همچون
صدیدی رقیق آید پس غلیظ و سیاه گردد و آنرا که شهوت طعام باشد و براز عسالی بود نشان
سردی مزاج جگر و ضعیفی بود و آنرا که شهوت باطل گردد سبب آن با تباهی اخلاط بود
یا تب و تدبیرهاء گذشته بر هر حالی گواهی دهد و اگر سوء المزاج با ماده باشد و علامت وی
آنست که با این علامتها مزه دهان ترش باشد و طبع نرم باشد و لون براز گاهی سپید باشد
و گاهی بسیاهی و سبزی گراید و تبها عسیر پدید آید و بول سپید و غلیظ باشد و پشت چشم
بر آمده باشد و اطراف نیز آماس کند و در جانب راست گرانی بود علاج اگر سوء المزاج بی
ماده باشد باستفراغ حاجت نیفتد جز بتدبیر مزاج مشغول نباید شد و اگر با ماده باشد
نخست استفراغ باید کرد پس تدبیر گردانیدن مزاج کردن و هر گاه که استفراغ خواهند کرد

تخمست شبانگاه حبي بايد داد از ايارج فيقرا وغافت ولك وريوند وبامداد مطبوخ
هليله بايد داد صفت تركيب حب بكيرند ايارج فيقرا يك درم غاريقون يك درم لك
مغسول دانكي ريوند چيني دو دانك انيسون دانكي مقل دانكي مقل را باب كرفس حل كنند
وداروها بدان حب كنند اين يك شربت بود صفت مطبوخ بكيرند هليلهٔ كابلي پانزده
درم مقشر افسنتين رومي وغافت ازهر يكي پنج درم كل سرخ ده درم تربد سپيد نيم كوفته سه درم
سنبل يك درم بوست بيخ كرفس بوست بيخ باديان ازهر يكي دو درم تخم باديان وانيسون از
هر يكي دو درم افتيمون پنج درم بسبايج نيم كوفته هفت درم مويز منقى دانه بيرون كرده
سي عدد انجير بستي پانزده عدد همه را بپزند چنانكه رسم است وصافي بپالايند وبيست درم
بايد با سكاني در مقداري صد درم ازين مطبوخ بكدازند وبدهند واز پس استفراغ ماء
الاصول دهند صفت ماء الاصول بكيرند بوست بيخ كرفس وبوست بيخ باديان ازهر يكي
ده درم تخم كرفس وتخم باديان ازهر يكي پنج درم نانخواه وانيسون ازهر يكي چهار درم سنبل
واذخر وكل سرخ ازهر يكي سه درم بلجهل درم باسه درم روغن بادام شيرين نيما نيم نسخت
ديكر قوي تر بكيرند بيخها ازهر يك پانزده درم تخمها ازهر يكي هفت قنطوريون باريك و
عاقرقرحا وزنجبيل ازهر يكي سه درم ونانخواه وقسط وزراوند طويل ازهر يكي چهار درم شونيز
وتخم سداب وقردمانا وشيطرج ازهر يكي پنج درم جندبيدستر يك درم همه را اندر سه من آب
بپزند تا بيك من باز آيد واندر بعضي نسختها سليخه واسارون ازهر يكي دو درم آورده و مصطكي
وحلبه ازهر يكي پنج درم نيز آورده اند ووج وراسن نيز ازهر يكي ده درم آورده اند وبيخ
كبر وبيخ سوسن نيز آورده اند وچنان سازند كه هر هفته ده بار ايارج فيقرا ساده كر باجيري
تركيب كرده بايد داد تا ماده پاك شود وآنرا كه سردي سخت غالب بود ماء الاصول با روغن
بادام تلخ دهند كه با روغن بيد انجير ونقيع حلبه كه طبيخ او با روغن بيد انجير وبا روغن بادام
تلخ سود دارد وچون ماده پاك كرده باشند معجونها وكوارشها وشراب افسنتين واقراص

افسنتين

افسنتين واقراص ريوند ودوا الملك ودواء الكركم واقراص غافت وچند نقوع دادن
كيرند وضمادها بر جكر مي نهند صفت شراب افسنتين بكيرند افسنتين رومي هفت درم
قسطهر ومصطكي ازهر يكي چهار درم كل سرخ دو درم غاريقون وسادج هندي وسنبل
وصبر ازهر يكي دو درم زعفران يك درم همه را نيم كوفته كنند ودو من انكبين وچهار من شراب
انكوري بهم بياميزند وداروها در خرقه فراخ بندند وهفت روز اندر آفتاب نهند پس
خرقه را بفشارند وديكر بار همين داروهاء تازه كنند وهفت روز ديكر اندر آفتاب نهند
تا سه بار داروها تازه كنند وهر بار هفت روز ديكر در وي بكدارند شربتي سي درم سنك
تا چهل درم صفت اقراص افسنتين بكيرند انيسون وافسنتين رومي وتخم باديان ومغز بادام
تلخ سپيد كرده ازهر يكي داستار است همه را بكوبند واقراص كنند شربتي يك مثقال با ماء
الاصول كه باسكنجبين عسلي نسخه اقراص ريوند بكيرند ريوند چيني هشت درم لك مغسول
ازهر يكي چهار درم تخم كرفس انيسون غافت ازهر يكي سه درم همه را بكوبند وباسكنجبين عسلي
بسرشند وقرص كنند شربت يك مثقال صفت تركيب محمد زكريا سنبل ومصطكي وعصارهٔ
غافت وعصارهٔ افسنتين وتخم باديان وانيسون ازهر يكي دو درم ريوند چيني دو درم اقراص
كنند شربت دو مثقال با سكنجبين عسل نسخه دوا الملك ضعيفي جكر را وابتداء استسقا را
سود دارد وسدها بكشايد بكيرند لك مغسول وقسط وحب الغار وترمس ودارچيني ودار
فلفل واسارون وقصب الذريره وفطراساليون ودوقو وزند اوند ازهر يكي دو درم ريوند
چيني وسنبل وخطانا وفوه ازهر يكي سه درم سادج هندي وبادام تلخ وقرنفل ومصطكي وحب
البلسان ازهر يكي درم سنكي ونيم فرمود زعفران فلفل ازهر يكي يك درم همه را بكوبند وبانكبين بسرشند
شربت يك مثقال صفت دوا الكركم ضعيفي جكر را وآماس صلب را وابتداء استسقا را
سود دارد بكيرند سنبل وسليخه واسارون وفوه ازهر يكي دو درم زعفران وتخم كسنه ازهر يكي
سه درم سنك بانكبين بسرشند شربتي يك مثقال نسخه دوا الكركم بزرك بزوار نسخه

عیسی صهار بخت بکیرند زعفران دوازده درم موفو انیسون انارون قطراسالیون دوق
جینی از هر یکی چهار درم سنبل شش درم قسط سلیخه وماح الاذخر حب البلسان از هر یکی یک
درم فوه دو درم رب سوس جعده غافت از هر یکی سه درم روغن بلسان نیم اوقیه جلاب
واندر نسخه سرابی بکند حب البلسان حب البان است یک درم سنبل کبر رومی سه درم سنبل
بر انکبین بسرشند چنانکه رسم است شربتی یک درم با ماء العسل بیماریهاء جکر و سپرز را
دارد و سده بکشاید و بادهاء غلیظ را و آماس سخت را تحلیل کند نسخه محمد زکریا بکیرند تخم کرفس
و تخم بادیان و ابهل و سلیخه و اذخر از هر یکی یک اوقیه سنبل و قسط بحری و فوه و جعده و
عصاره غافت و سپر دشتی و رب سوس از هر یکی نیم اوقیه ریوند چینی چهار اوقیه شش
یک اوقیه زعفران یک اوقیه و نیم با انکبین بسرشند شربتی یک مثقال با ماء الاصول دهند
صفت اقراص اللوز نسخه ابن ثابت قره بکیرند انیسون و تخم بادیان و بادام تلخ و افسنتین
رومی از هر یکی راستا راست شربتی یک مثقال با سکنکبین عسلی کرم صفت اقراص
بکیرند غافت شش درم کل سرخ و سنبل از هر یکی دو درم ترنکبین ده درم سنبل طباشیر دو درم
شربتی یک مثقال با سکنکبین اکر کسی بچیزی معتدل تر حاجت آید این قرص دهند نسخه دارو
معتدل بکیرند ناردین رومی سه درم افسنتین رومی دو درم با انکبین بسرشند شربتی دو
درم این دارو را معجون ناردین کویند صفت اثاناسیا بزرگ همه بیماریهاء جکر را سود
دارد بکیرند مر و زعفران و افیون و جند بیدستر و بزر البنج و قسط و فو و قردمانا و بزر
الخشخاش الاسود و سنبل خوش بوی و بیخ غافت و جکر کرک خشک کرده و سر و بن بریان کرده
راستا راست بکوبند و افیون را و مر را بشراب انکوری حل کنند همه را با انکبین بسرشند و از پس
شش ماه بکار برند و اکر بیست خورد و بر آن خسبد سخت سودمند باشد نسخه اثاناسیا کوچک
منفعت هر دو یکی است بکیرند میعه و زعفران و قسط و سنبل و افیون و سلیخه از هر یکی چهار
درم عصاره غافت هشت درم بیخ سوسن دوازده درم همه را بکوبند و با انکبین بسرشند و

اندر نسخه

اندر نسخت دیکر چهار درم مر و چهار درم عود بلسان آورده اند شربتی نیم مثقال و جکر کرک
خشک کرده و کوفته یک کفچه با ماء العسل کرم یا سکنکبین سخت سودمند است از بهر آنکه کوشت
جکر کرک بر مزاج معتدل تر از جکر همه جانوران است و او را این خاصیت است که با جکر آدمی
موافق است و همه بیماریهاء جکر را سود دارد و شیر اشتر عرابی که علف او شیح و سناء
مکی و اذخر باشد یا کرفس و بادیان و مانند این مقدار ده درم شکر اخلاط سو را از جکر با سهال
بیرون آورد و سده ها بکشاید صفت حبی که بیماریهاء جکر را و ابتداء استسقا را و تبها
کهن را سود دارد بکیرند افسنتین رومی و هلیله زرد و مصطکی و زعفران و ریوند چینی
و لک مغسول و انیسون شاهتره خشک و ایارج فیقرا از هر یکی راست راست با آب عنب
الثعلب بسرشند شربتی یک مثقال بشب وقت خواب و اکر خداوند علت را از سر فه رنج باشد
چند نیم وزن همه دارو رب سوس با وی بکار دارند صفت خندیقون بکیرند شراب انکوری
کهن پانزده رطل بغدادی انکبین پنج رطل بغدادی زنجبیل قرنفل قاقله دارچینی زعفران
فلفل از هر یکی دو درم همه را نیک نرم کوفته کنند و در خرقه بندند فراخ و در این شراب و انکبین
افکنند و بآتش نرم بپزند تا دو بهر از شراب برود و از آتش برداشته زنند و دارو ها بمالند و بفشارند
و از وی جدا کنند و در مشکی مشک سوده در وی کنند و بیامیزند شربت یک اوقیه نسخه
ضمادی سودمند بکیرند افسنتین رومی مصطکی و سنبل و صبر و بیخ اذخر و صندل از هر یکی
چهار درم حب البلسان و عود خام و میعه و سلیخه و قسط و سک از هر یکی دو درم کل شش
درم لادن یک درم سنبل و نیم همه را بموم صافی و روغن سوسن بسرشند چنانکه رسم است
و اکر حاجت بود بابونه و اکلیل الملک زیادت کنند بابونه یک درم اکلیل الملک دو درم صفت
ضمادی دیکر بکیرند صبر و مصطکی و افسنتین از هر یکی یک جزو و کل سرخ و عود خام و
سک و سنبل از هر یکی دو جزو و زعفران یک جزو بروغن مورد بیامیزند جکر را قوت دهد
و طعام کبک و کنجشک بریان و نخود آب بروغن بادام تلخ و ماء الحمص و شراب کهن نان دوغی

ثرید کنند و از میوهای خشک فستق و مغز بادام تلخ و شیرین و مویز و بانید و حلواء انگبین
که بروغن بادام و روغن زیت سازند و روزه داشتن و کم خوردن سود دارد باب چهارم
از جزو نخستین اندر سوء المزاج خشک ساده که اندر جگر پدید آید و علامات و علاج
آن علامت وی آنست که دهان و زبان خشک باشد تلخ نه و بول رقیق باشد و نبض صلب
و کشیده و لاغری و ذبول پدید آید و عضلهای شکم تشنج پدید آید کند علاج این عسر باشد و تدبیر
تری فزای باید کرد و آب انار شیرین با روغن بادام شیرین و کشکاب و گندم آب با روغن
بادام و زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت و اگر کدو و آب خربزهٔ هندی و آب خیار و لعاب اسبغول
می باید داد و اگر چیزی معتدل باید لعاب تخم شاهسفرم باید داد و بنیر آب و بنیر تر و
شیر تازه با شکر و گوشت بزغاله و علاجها که اندر باب علاج تب پیش ازین یاد کرده آمده است
سود دارد و آب با جلاب که با آب انار شیرین آمیخته خورد باب پنجم از جزو نخستین
اندر سوء المزاج تر ساده که اندر جگر افتد علامت وی آنست که چشم و روی بر آماسیده
باشد و زبان سپید بود و تشنگی نباشد مگر وقتی که اندک ماهی بسیار مقام کند بحرارتی دیگر
بعد و رسد و رطوبت بجوشد و تشنگی آرد و نبض نرم و ضعیف باشد و بول رقیق و گوشت
اندامها خاصه گوشت شراسیف نرم و اویخته شود و اگر این علت دراز گردد باستسقا
ادا کند علاج این هم عسر باشد ریاضت و کم خوردن و از آب خوردن باز داشتن چندانکه
تواند سود دارد و علاجها اندر باب سوء المزاج سرد یاد کرده آمده است و اندر باب سوء
القنیه یاد کرده آید و بنگرند و بجز لایق تر بود بکار دارند و الله اعلم باب ششم از جزو
نخستین اندر سوء المزاج گرم و تر که اندر جگر پدید آید بباید دانست چون مزاج گرم و تر است
و تولد خون اندر جگر است از بهر آنکه مزاج جگر نیز گرم و تر است بدین سبب این مزاج
جگر را مزاجی غریب نیست لکن اگر با فراط گردد علامتهاء خون که معلوم است پدید آید
و اندرین خاصیت اندر جگر گرانی پدید آید علاج نخست رگ باسلیق باید زد و شراب عناب

وسکنکبین

وسکنکبین ساده و شراب ریواج دادن و استفراغ بماء الجبن و آب عنب الثعلب و آب
کسنه و خیار چنبر باید کرد و اگر یک درم ایارج فیقرا و پانزده درم فلوس خیار شنبر با پست
درم اندر آب عنب الثعلب حل کنند و بدهند صواب باشد و طعام طفشیل و کوک و سماق با
زرشک ابا فرمایند باب هفتم از جزو نخستین از گفتار یازدهم اندر مزاج گرم و خشک
که اندر جگر پدید آید هر علامتی که اندر سوء المزاج گرم یاد کرده آمده است از حرارت زاید
و خشکی دهان و زبان و تشنگی و سرعت نبض و تلخی دهان و برار صفرا این همه بافراط باشد
و اگر ماده باشد نخست بماء الجبن استفراغ کنند که با عنب الثعلب و آب کاکنج و آب کسنه
با فلوس خیار چنبر و شربت پس از استفراغ شیر خر و شکر دهند و کشکاب کدوی تر اندرو
پخته با روغن بادام و روغن بنفشه و روغن نیلوفر و آب کدو و با آب انار ترش آمیخته و
آب خربزه هندی و آب خیار و لعاب اسبغول با شکر و طعام قلیه کدو و قلیه خیار و سماق
و کوک و اسفاناج و کشکاب و خایه مرغ نیم برشت زرده و سپیده با روغن بادام و شکر باب
هشتم از جزو نخستین از گفتار یازدهم اندر مزاج سرد و خشک که اندر جگر پدید آید علامت
وی علامت دق را نو علامت ذبول باشد و علامتهاء مزاج سرد که یاد کرده آمده است
علاج مرهمها و ضمادها که اندر علاج مزاج سرد یاد کرده آمده است بروغن نرگس و روغن
خیری و روغن سوسن و روغن یاسمین و موم زرد سازند و ماء الاصول با روغن بادام
شیرین دهند و دواء المسک و معجونهاء گرم سود دارد و طعام گندم آب و سبوس آب خاصه
پس از آنکه از گرمابه بیرون آیند و زردهٔ خایه نیم برشت با شکر و دارچینی و ماء اللحم با شکر و
نان پاکیزه خوردن اندر شراب کهن مروق و ثرید کرده و آب با ماء العسل که شراب انگوری
کهن خورد باب نهم از جزو نخستین از گفتار یازدهم اندر سده که اندر جگر کوچک
بباید دانست که کسانی بوند که جگر ایشان کوچک باشد و کیلوس که از معده بدو آید درو
نگنجد و جای تنگ آید و بر جگر گران گردد و قوتهاء او از گواریدن و تصرف کردن اندران

عاجز اید و جای تنگ آید و بر جگر گران گردد و قوتها تن از غذا بهره بمقدار حاجت نیابد
علامتها علامت وی آنست که اگر چه طعامی لطیف مقداری معتدل خورند گرانی کند و باد
در شکم افتد و قوتهاء تن ضعیف باشد و تن لاغر از بهر آنکه حاجت خویش از غذا نیابد و کوتاهی
انگشتان نشان کوچکی جگر است علاج طعام او چیزی باید که از اندک او غذا بسیار خیزد و
زود گوار چون غذاها که اندر کتاب سوم اندر باب چهارم از گفتار سوم یاد کرده آمده است
و انجه بیکبار خواهد خورد بتفاریق خورد و هر چند روزی شربتی و دارویی که سده بگشاید
و جگر را با درار بول یا بنرم کردن طبع پاک کند والله اعلم باب دهم اندر یاد کردن
کارها و چیزها که جگر را زیان دارد طعام بر طعام خوردن یعنی طعام نخستین ناگواریده
طعامی دیگر خوردن جگر را زیان دارد و خوردنیها الوان بی ترتیب خوردن زیان دارد و
ترتیب اندر کتاب سوم در باب بیست و چهارم از جزو نخستین از گفتار سوم یاد کرده آمده است
و ناشتا و از بس ریاضت و از بس گرمابه و از جماع آب سرد خوردن جگر را سرد کند و باشد
که باستسقا ادا کند و اگر بضرورت آب باید داد آب را با شراب ممزوج باید کرد و سخت
سرد نباید خورد و شربت بیک بار نباید خورد لکن اندک اندک می باید مزید و طعامها
لزج از بهر آنکه از وی سده تولد کند از بهر دو کار یکی آنکه جگر بحکم مزاج گرم و تر که او راست
شراب شیرین را که ملایم مزاج اوست زود بخویشتن کشد و دوم آنکه شراب زود بر گذرد
و زود بجگر رسد و از ثقل او و از چیزی که بعجب او رفته باشد سده تولد کند و نان فطیر و کوبج
بشیر و قطایف و سر و پاچه گوسفند و گوشتهاء غلیظ و طعامهاء غلیظ هم زیان دارد باب
یازدهم از جزو نخستین از گفتار یازدهم اندر چیزها که جگر را سود دارد هر چه تلخ است
و گشاینده است چون کسنه و هر چه خوش بوی است و اخلاط را از عفونت باز دارد و گشاینده
است چند ارچینی و قصاح اذخر و هر چه در وی قوت زدودن است چون کشکاب و هر چه
در وی قوت برآینده است و قوت قبض چون زعفران و هر چه طعم او خوش است و شیرین است

چون بادام و فستق و فندق و مویز همه جگر را سود دارد و کسنه دشتی و بوستانی جگر گرم را سود
دارد و شراب ریحانی تلخ جگر گرم را سود دارد و جگر کرک و حلزون بخاصیت سود دارد
و کسنه و آب او خداوند جگر سرد را با ماء العسل باید داد جزو دوم از گفتار یازدهم
اندر ضعیفی و سده و درد جگر باب نخستین اندر ضعیفی جگر و علامات و علاج
خداوند جگر ضعیف را بتازی مکبود گویند و ضعیفی و درد جگر را اکباد گویند جالینوس
میگوید مکبود آنرا گویند که افعال جگر او باخلل باشد بی آنکه اندر وی آماسی و ریشی و دبیله
پیدا شود و اسباب ضعیفی جگر را چهار نوع است یکی انواع سوء المزاج همه تن با ماده و بی ماده
دوم خللی که اندر کارهاء اندامها افتد که جگر را با آن مشارکتی است چون زهره و سپرز و گرده
و معده و امعا و رحم و سینه و اندامهاء دم زدن سوم آماسهاء گرم و سرد و صلب و سرطانی
و نرم و بلغمی چهارم قرحه و دبیله و جراحت و عفونت اما خلل اندر کار زهره چنان باشد که جگر
اندر جدا کردن صفرا از خون یاری نتواند داد و آنرا بخویشتن نتواند کشید و از بهر آنکه کار جگر
آنست که کیلوس را از معده بستاند و خون را صافی کند و باندامها فرستد و فضلهاء صفرائی
و سودائی و آبی را که اندامها را بدان حاجت نماند بدین اندامها فرستد و این اندامها که بقوت
جاذبه که ایشان راست آن فضلها را از جگر بخویشتن کشند و از وی قبول کنند از دفع جگر و
جذب این اندامها منفعتی بزرگ حاصل آید و مشارکت جگر بدین اندامها بدین معنی است
پس هر گاه که در کار این اندامها خلل افتد بر اثر آن در کار جگر پدید آید و کار او ضعیف گردد و خلل
اندر کار معده چنان باشد که کیلوس ناگواریده و تمام نابخته یا تباه گشته از وی بجگر رسد و خلل
اندر کار امعا چنان باشد که در منفذی که میان زهره و امعاست و صفرا از آن منفذ از زهره
بروده آید سده افتد و آنچه نصیب روده است اندر زهره بماند و دو مضرت حاصل آید یکی
آنکه بسبب نارسیدن نصیبی از صفرا بروده قولنج تولد کند چنانکه اندر کتاب نخستین یاد کرده
آمده است اندر باب چهارم از گفتار سوم دوم آنکه چون نصیب روده از صفرا اندر زهره بماند

زهره ممتلی کرود صفرائی دیگر از جگر جذب نتواند کرد و خلل انعکاد رحم چنان باشد که چون
حیض بسیار بود و از جگر میکشد تا جگر سرد شود و همه تن ضعیف کرد و بعلت حیض باز ایستد و آن
فضله که بدان دفع افتادی اندر جگر و اندر تن بماند و ابخره بمشارکت سینه و اندامها دم زدن
بود چنان باشد که اگر اندرین اندامها المی و آماسی بود بسبب پیوستگی غشاها بیکدیگر
و پیوستگی رگها که از حدبه جگر بر آمده است بدین اندامها الم بجگر باز دهد خاصه بجانب
محدب از بهر آنکه این جانب با اندامهاء سینه پیوسته تراست و نزدیکتر و بسیار باشد که
همه قوتهاء جگر یکبار ضعیف شود و باشد که بعضی ضعیف شود و بعضی نه اما ضعیفی
قوت جاذبه و هاضمه از سردی و تری بود و ضعیفی قوت ماسکه از تری بود و ضعیفی قوت
دافعه از خشکی بود و علامتها رنگ روی بکبودی زرد بود و بعضی زردی و سپیدی آمیخته
و بعضی را سبزی و فستقی و بعضی را تیرگی و سیاهی و طبیب ماهر کبودی و مصرورا یعنی
خداوند درد معده را برنگ و بول تمیز از غسالی نشان آن باشد که کار جگر اندر خون کردن اندک
کیلوس با خلل و تقصیر است و باید دانست که از غسالی بیشتر بکرد و اگر خداوند علت مجرور
بود سخت مانند صدیدی کرود و بیشتر خون سوخته بود و بیشتر چنان باشد که از غسالی
صفرائی بوده باشد و اگر خداوند علت سرد مزاج بود براز بمعنی عفونت بود و بلغم براز مجرور
و مبرود را الوان مختلف کرید و چه برنگ و چه بقوام و مکبود را بقوت کذشتن کیلوس ها ساد
و بوقت هضم دوم اندر جگر دردی نرم بدید آید و از موضع تا پهلوهای خرد برسد که آنرا
بتازی اصلاع الخلف گویند و القصیری نیز گویند و علامتهاء مزاجها جگر ابخره با ماده
بود و ابخره بی ماده بود و اندر آخر جزو نخستین یاد کرده آمده است و انچه اندرین موضع
یاد کرده آید آنست که جگر گرم اخلاط را گرم کند و با اندامها فرستد و بدان سبب اندامها گرم
شود و آرزوی طعام برود و باشد که تب آید و بول سرخ و زرد باشد و تشنگی بسیار بود و
جگر سرد اخلاط را غلیظ کند و آرزوی بسیار کند و بول تیره باشد و لکن چون روزگار برآید و

خون سرد که قندولی بماند تباه کرود و تب و کرانی جگر پدید آید و جگر تر اخلاط را آبناک کند
و طبع نرم دارد و آخر با استسقا انجامد و جگر خشک اخلاط را بمشارکت زهره است آنست
که رنگ روی یرقان شود و باشد که سبب سده که میان زهره و رودها که میان زهره و رودها
افتاده بود براز سپید باشد و اگر بمشارکت سپرز باشد علامت وی آنست که نخست بیماری
سپرز بوده باشد و رنگ روی بسیاهی و تیرگی گراید و اگر بمشارکت معده ناگواریدن طعام و
احوال معده بر آنکه گواهی دهد و اگر بمشارکت رودها بود بادهاء قراقر و پیچیدن رودها و
قولنج بر آن گواهی دهد و اگر بمشارکت گرده بود تغییر حال بول و علامتهاء سوء القنیه پدید آید
و اگر بمشارکت رحم بود حال حیض علامت آن بود و آنچه بسبب آماس و قرحه و دبیله و مانند آن
بود علامتهاء آن اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و علامت ضعیفی قوتهاء جگر آنست که اگر قوت
جاذبه ضعیف باشد کیلوس را که با ثقل بود رودها فرو هیچ آید از ثقل جدا نتواند کرد و بخود کشیدن
نتواند کشید تا هاضمه از وی گواردی و اندامها از آن غذا یابند بدین سبب لاغری اندر تن
پدید آید و سپس اسهالی کند اسهالی تر و سپیدی گرائیده و حال این کیلوس و منفعت آن
اندر کتاب نخستین اندر تشریح رودها یاد کرده آمده است و اگر معده با ضعیفی قوت جاذبه
جگر قوی باشد ثقل که بیرون آید بقوت معده گواریده باشد و اگر معده ضعیف باشد
ثقل که بیرون آید ناگواریده بود بسبب ضعیفی جاذبه یا سده باشد که میان جگر و رودها افتد
یا آماسی و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد کیلوس نیک جاذبه جذب کرده باشد نگاه نتواند داشت
چندانکه قوت هاضمه آنرا بگوارد و علامت وی آنست که طبع نرم باشد و تن لاغر شود و
لکن طبع دیر او میرتر از آن آید که از ضعیفی جاذبه آید و رنگ و ثقل بسرخی گراید و اگر قوت
هاضمه ضعیف باشد علامت وی دو نوع باشد یکی آنکه طبع نرم باشد و آنچه بیرون آید غسالی
بود و دوم آنکه جگر کیلوس را ناگواریده با اندامها فرستد و تهیج پدید آید و استسقاء لحمی ادا کند
و اگر قوت دافعه ضعیف باشد فضلهاء از خون جدا نتواند کرد و براز اندک آید و کم رنگ بود

وطبع کمتر فرو آید و فضلها با خون بر اندامها رود و علامت وی آنست که ان فضله بهر اندامی
که گرد شود اماسی و بیماری تولد کند و اندر منفذها و مجاریها [illegible] عفونتی پدید آید و رنگ روی
بگردد و زشت و تیره شود و شهوت طعام ضعیف گردد و بعضی را قولنج تولد کند و بعضی
را استسقا و بعضی را یرقان زرد و سیاه و بعضی را گوارش و قولنج و مانند این علاج
نخست تامل باید کرد تا معلوم گردد که سبب ضعف جگر چیست و بدفع ان مشغول باید بود
چنانکه هر یک اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است و باید دانست که سبب ضعف جگر اندر
حال سردی و تری بود و خشکی کمتر بود بدین سبب اندر علاج او داروهای لطیف گرم
کننده و براننده و گشاینده بیشتر بکار باید داشت این داروها اندر وی خالی نباید که گوهر جگر را
قوی قابض قوت دهنده که عفونت باز دارد چون زعفران و انار ترش و [illegible] که آنرا
بتازی المر گویند اندر علاج جگر بکار آمده است و [illegible] از بهر آنکه [illegible] قوت
قبض است و ترشی رطوبت غلیظ را تقطیع کند و حرارت را تسکین دهد و [illegible]
رطوبت غلیظ را بزداید و سده را بگشاید و برودت ترش را معتدل کند و [illegible] اگر با
دارچینی بخاید از این نوع [illegible] آنجا که تحلیل باید کرد اگر اماس است که سده است داروها
آن اندر داروی قابض خالی نباید که باشد [illegible] اگر مزاج [illegible] باشد داروی قابض [illegible] باید
داشت و اگر اندر جگر ماده باشد استفراغ حاجت آید تامل باید کرد اگر ماده خون بیشتر
فصد کنند و اگر خلطی غلیظ و لزج است [illegible] استفراغ [illegible] و اگر رقیق است و [illegible]
میل دارد با افسنتین و عصاره غافث کنند داروها [illegible] استفراغ [illegible] مصلحت
یاری دهد و گاه باشد که اسهالی پدید آید و طبیب بحسبانید و آنرا بداروهای قابض باز
دارد و مضرتی عظیم حاصل کند تامل باید کرد تا اگر اسهال الدفع طبیعت است [illegible]
[illegible] داروهای
خوش بوی و گشاینده و قوت دهند [illegible] گشادن باندازه نسخه داروی

که جگر را پاک کند و قوت دهد لک مغسول و ریوند چینی از هر یکی سه درم عصاره غافث
و تخم بادیان و [illegible] از هر یکی پنج درم افسنتین رومی شش درم تخم کسنه ده درم تخم
کشوث هشت درم تخم کرفس چهار درم شربت دو درم سنگ صفت معجون که جالینوس
حکیم میگوید بسیار بها جگر را موافق تر ازین دارو نیست بگیرند [illegible] بیرون کرده
بیست و پنج مثقال و اندر بعضی نسخها نیم مثقال قصب الذریره دو مثقال مقل الیهود
دو مثقال و نیم دارچینی یک مثقال و اندر بعضی نسخها دو مثقال سلیخه نیم مثقال سنبل سه
مثقال اذخر دو مثقال و نیم مر چهار مثقال صمغ البطم چهار مثقال دارشیشعان ده
مثقال انگبین [illegible] مقل را اندر شراب حل کنند و داروها بهم بسرشند چنانکه
رسم است شربتی یک مثقال جالینوس میگوید این معجون مرکبست از داروهای که هر یک
بخاصیت با جگر موافق است بعضی قابض است که جگر را قوت دهد و بعضی براننده است
و بعضی سده بگشاید و [illegible] کننده و پاک کننده است و بعضی مزاج را اصلاح [illegible] است
و بعضی عفونت [illegible] باز دارنده است و دارچینی و سلیخه ضد عفونت اند و مزاج را اصلاح
آرند و ضد [illegible] دفع کنند با داروهای زیان کار [illegible] و مضرت آن باز دارند و دار
چینی قوی تر از سلیخه است [illegible] سنبل و زعفران قوی تر اند درین باب و زعفران و دار
شیشعان عفونت باز دارند و براننده و قبض کننده اند و [illegible] جگر را سخت موافق است
وزن او اندرین معجون بدین مقدار از بهر آن کرده تا تاثیر [illegible] داروها شکسته
باشند و [illegible] دیگرها [illegible] تا موافق تر باشد و مقل نرم کننده است و براننده و تحلیل کننده
و صمغ البطم گشاینده است [illegible] اگر حرارتی بیشتر باشد افیون و بزر البنج اندرین
معجون زیادت کنند منفعت آن بسیار باشد و فلونیا از بهر آنکه در وی افیون و بزر البنج
داروی قوی کننده است نافع است انواع ضعف جگر را و جگر گرم خشک کرده و کوفته
مقدار یک گوز با شراب بدهند [illegible] گاه که علاجها بواجب کرده باشند

زعفران یک مثقال ح

شیر اشتر عربی دارند سود دارد و ضمادها که اندر علاج ضعیفی معده یاد کرده آمده است
سود دارد و اگر سبب ضعیفی جگر سوء المزاج گرم باشد و سیب شامی و امرود چینی
انار ترش و شیرین سود دارد و اگر سده نباشد و اگر سده باشد آب کسنه و سکنجبین باید
فرمود و طعام سکباج از چربو جدا کرده و مصوص مرغ شکم او بکسنه و کشنیز تر آکنده
با اندکی بود و اگر حرارت سخت قوی نباشد اندر سکباج و مصوص دارچینی و سنبل در
افکنند و اندر ضعیفی قوتهاء جگر نگاه باید کرد اگر قوت هاضمه ضعیف باشد سنبل و بسباسه
و جوز بوا کند و مصطکی و قصب الذریره و سعد سود دارد و اگر قوت ماسکه ضعیف
باشد داروهاء قابض بباید کند و اندر داروهاء گرم [illegible] داروهاء گرم داروهاء
قابض که با آن برابری کند یار کنند صواب باشد چون گلنار و طراثیث و گل سرخ و اگر قوت
جاذبه ضعیف باشد داروهاء قابض کمتر باید و داروهاء گرم و خوش بوی بر آن غالب باید
و از قابض پیش از آن نباید که قوت جگر را نگاه دارد و اندرین موضع ضمادها و طلیها موافق
تر بود و اندرین باب از تدبیر گشادن سده غافل نباید بود و اگر قوت دافعه ضعیف باشد
گشادن سده باید کرد و مدر گرم [illegible] باید داد [illegible] انواع سوء المزاج [illegible] قوتها را
ضعیف کند و اگر چه ضعیفی قوتها [illegible] بیشتر [illegible] بود که باشد که سبب ضعیفی
سوء المزاج گرم باشد و چیزی سرد باید داد تا قوت باز آید بدین سبب هر کجا قوتی ضعیف
باشد سخت تامل باید کرد تا سبب آن کدام نوع از انواع سوء المزاج است آن مزاج را بدل
باید کرد و موافق ترین طعامی [illegible] جگر ضعیف را [illegible] نازک بود و نان
پاکیزه و گوشت [illegible] نازک [illegible] آب [illegible] و زرده
خاگینه مرغ نیم برشت و [illegible] سود دارد باب
دوم اندر سده که در جگر افتد و علاج آن بباید دانست که سده جگر یا اندر جانب
محدب افتد یا اندر جانب مقعر [illegible] از امهات بیماریهاء جگر است

اما انجه در جانب محدب افتد سبب آن بسیاری خون غلیظ باشد و ضعیفی قوت دافعه و انجه
اندر جانب مقعر افتد سبب آن غلیظی و خامی و ناگواریدگی کیلوس بود و سده اندر جانب مقعر
بیشتر افتد و اندر جانب محدب کمتر از بهر آنکه کیلوس از جانب مقعر بجگر اندر آید و انجه غلیظ
تر و خام تر بود انجا بماند و انجه رقیق تر و پخته تر بود بگذرد و سبب بزرگتر اندر تولد سده تولد
خوردن طعامهاء لزج و غلیظ است و خوردن گل خاصه اگر از پس طعام ریاضت و حرکت کنند
یا اندک مایه شوند یا نود بر اثر آن نبیدهاء گران خورند و بسیار باشد که سبب سده تنگی و
باریکی رگهاء جگر باشد که از آفرینش چنان آمده است و باشد که سبب آن خوردن چیزها
قابض بود چون نبهاء معلق شب و غیر آن و بباید دانست که تحلیل سده در جانب مقعر بود
باسهال باشد و بادرار کمتر باشد و تحلیل استفراغ انجه در جانب محدب بود بادرار بول
باشد و هرگاه که سده کهن گردد یا آماس تولد کند یا تبهاء عفونی و بیشتر استسقا ادا کند و
گاه باشد که با تبها و دردهاء صعب تولد کند و گروهی گفته اند که ممکن است که بروزهها و رگها
جگر گوشت فزونی و ثولولی بر آید خواجه بوعلی سینا میگوید که این از تحقیق دورست از بهر
آنکه رگهاء او عصبانی است و بر وی ثولول نروید و نه گوشت فزونی و اگر نباید نزدیک وی
یکباره [illegible] باشد [illegible] بر این قیاس نتوان کرد علامتها علامتهاء سده دو نوع است یکی
آنکه ثفل رقیق و سپید و بسیار باشد از بهر آنکه راه کیلوس که باید که بجگر اندر آید و اندر جگر
خون گردد و آب از وی جدا شود و بگرده و مثانه فرود آید بسته باشد و انجه بهره جگر است
از کیلوس و آب بیشتری با ثفل آمیخته بروده فرود آید بدین سبب براز بسیار و رقیق و سپید
باشد دوم آنکه اندر جانب جگر گرانی بود از بهر آنکه جگر از آن مقدار کیلوس که بدو اندر آید سبب
سدها ممتلی گردد و از وی بدشواری دفع شود خاصه اگر سده اندر جانب محدب بود گرانی
بیشتر بود و فرق میان سده و آماس آنست که آماس با تب و گرانی بود و با درد صعب لکن
گرانی سده بیشتر از آماس بود و درد نباشد و اگر باشد کمتر از درد آماس بود و تب نباشد

اما انجه

سدّه اندك خون و بدبوی باشد و بسیار باشد که خداوند سدّه را بسبب مشارکت جگر
باندامهاء سینه تنگی نفس پدید آید علاج کشادن سدّه که اندر حدبهٔ جگر باشد بداروها اندر
کنند و باید که دائما اگر حرارتی باشد آب کشنیز و سکنگبین و آب طلخشقوق با سکنگبین و آب
لسان الحمل و برك او و بیخ او باید داد صفت سکنگبین که سدّه بگشاید و گرم نباشد بگیرند بیخ
کشنه کوفته و تخم خیار کوفته همه اندر سرکه و گلاب بجوشانند و بپالایند و از آن سرکه سکنگبین
سازند و کشوث بس گرم نیست و کشاینده است و ریوند چینی نزدیك است و افسنتین رومی
نیز بهره دو نزدیکست و آب کرفس تر و آب برك خرفهٔ تر و آب ترب بهم آمیخته با سکنگبین داد
سدّه بگشاید و حرارتی فزونی نفزاید و از کشوث آب او و طبیخ او دهند و از داروهاء معتدل
طبیخ غافت و بادام تلخ و آب بادیان تر باعتدال نزدیکست و سکنگبین بزوری که تخمهاء
بسیار درو نباشد هم باعتدال نزدیکست و فاضلترین داروئی که سدّه را بگشاید و مزاج را نه
گرم کند و نه سرد سرخس است و کمافیطوس نیز اندر کشادن سدّه فعلی قوی دارد لکن گرم تر از سر
خس است بمقداری اندك و اگر با آب کشنه دهند معتدل تر شود و اگر بچیزی گرم تر حاجت
آید سکنگبین بزوری سازند و تخمها بیشتر کنند و سکنگبین عنصلی و اصل السوس و هلیون بیك دیگر
نزدیك اند و الله هم دهند که بدین نزدیکست اگر سرد تر باید با آب کشنه و آب کلوش دهند
و اگر گرم تر باید با شراب دهند و سرکه سیر و سرکه انگدان و سرکه کبر همه کشاینده اند و میل بگرمی
دارند و داروهاء گرم و کشاینده و ادرار کننده اسارون است و سلیخه و فطراسالیون و زراوند
مدحرج و فوه و ایرسا و غاریقون و افتیمون و عنصل و جعده و قنطوریون باریك و عصارهٔ
او و حنطیانا و ترمس و سکنگبین عنصلی که بقوه سازند و طبیخها قوی و انجیر بستی بروغن بادام
ترکرده و فستق از این جمله شمارند و از داروها مرکب ماء الاصول سخت قوی است نسخهٔ آن
بگیرند بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ کبر و بیخ سوسن و بیخ اذخر از هر یکی ده درم مصطکی انیسون
ریوند چینی قسط فوه از هر یکی پنج درم حلبه پانزده درم مویز دانه بیرون کرده چهل عدد انجیر بستی

وتخم کشنه کوفته وتخم خرفه وتخم حماض

پوست م

پانزده

پانزده عدد همه را بپزند چنانکه رسم است شربتی سی درم با چهار درم روغن بادام تلخ
و شیرین بیامیزند صفت داروئی که سدّه بگشاید بگیرند غاریقون و صبر و قسط و بیخ کبر
از هر یکی استار است شربت یك مثقال با سکنگبین نسخهٔ داروی دیگر فقاح اذخر و
حنطیانا و غاریقون و دواء الملك و دواء الکرکم و اقراص لوز و اقراص افسنتین و داروی
معتدل چنین که اندر باب سوم از جزو نخستین ازین کتاب یاد کرده آمده است همه را سود
دارد صفت اقراص لك سدّه بگشاید و جگر را قوت دهند بگیرند لك و فوه و انیسون و تخم
کرفس و افسنتین و اسارون و بادام تلخ و قسط و ریوند چینی و زراوند طویل و عصارهٔ غافت
از هر یکی استار است شربت یك مثقال با سکنگبین و از پس علاجها شیر اشتر دهند خاصه
اشتر عربی نباشد اشتر را بادیان و کرفس و کشنیز و شیح و بودنه و اقحوان و اذخر دهند و اگر
این گیاها حاضر نباشد تخم کرفس و تخم بادیان و شیح و تخم کشنه و بابونهٔ خشك و اقحوان خشك
و اذخر بر علفها او بر آمیزند باب سوم از گفتار یازدهم اندر سدّه که در قعر جگر
افتد و علاج آن کشاده شدن سدّه که اندر قعر جگر باشد بداروهاء مسهل باید کرد و
تدبیر رانیدن و نرم کردن ماده باید کرد و از اول داروهاء مسهل سبك تر باید داد چون
ایارج فیقرا که بسفایج و غاریقون ترکیب کرده باشند صفت ترکیب آن ایارج فیقرا
یك درم غاریقون و بسفایج از هر یکی دو دانگ انیسون دانگی حب کنند چنانکه رسم است
و اگر با ایارج فیقرا ریوند ترکیب صواب باشد نسخهٔ آن ایارج فیقرا یك درم ریوند چینی
دو دانگ ملح نفطی دانگی حب کنند چنانکه رسم است و نقیع صبر با انیسون و روغن بادام
تلخ سود دارد و مطبوخ حنطیانا سدّه را بگشاید و آماس صلب را نرم کند صفت آن بگیرند
حنطیانا نیم کوفته چهار درم افسنتین رومی هفت درم اکلیل الملك پنج درم مویز دانه
بیرون کرده چهل درم انجیر بستی بیست عدد همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند
شربت چهل درم با روغن بادام نسخهٔ مطبوخ ریوند بگیرند ریوند چینی ده درم افسنتین رومی

هفت درم سنبل تریاك دستر فقاح الاذخر هفت درم مویزها انبرون کرده جمله
درم انجیر بیست عدد مطبوخ ده درم بپزند چنانکه رسم است شربت چهار اوقیه با روغن
بادام وحقنها که درو تخمها کشاینده باشد سخت موافق بود و اگر بسهلی قوي تر حاجت
افتد طبیخ افتیمون و لوغاذیا و ماذریطوس و حب اصطمیقون اولی تر و اگر مزاج میل
بسردی دارد معجونهاء گرم و کشاینده بکار داشتن سود دارد چون دواء الملك و دواء الکرکم
که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و تریاق اربعه که اندر باب علاج صرع یاد کرده
آمده است و فیدادیقون که اندر علاج معده یاد کرده آمده است تا ماسیا کر اندر قرابادین یاد
کرده آید این همه موافق بود و سرخس و کافطوس سدهٔ هر دو جانب را بکشاید و گرم نیستند
و اگر سرخس را با بیخ کسنه دشتی و زراوند رومی ترکیب کنند دارو معتدل و کشاینده آید
صفت ترکیب آن بگیرند سرخس سه درم بیخ کسنه دشتی دو درم زراوند رومی سه درم افسنتین
رومی دو درم همه را با انگبین مصفی بسرشند شربتی از سه درم تا چهار درم و اگر سدهٔ کهن
باشد و ماسك از پای راست برگشند و اما ضماد از کندر و اشق و کافطوس و انیسون
و تخم کرفس و تخم بادیان و مانند آن باب چهارم از جزو دوم از گفتار یازدهم
اندر سده که از خوردن چیزهای قابض افتد علامت این سده سبب او باشد علاج این
بچیزهاء نرم تر فرای باید کردن چون شیر خر و شکر و کلکاب و روغن بادام و آب کرفس
و هرچه اندر جزو نخستین اندر علاج سوء المزاج خشك یاد کرده آمده است و آنرا که رگهاء
جگر از آفرینش تنگ و باریك باشد علاج او و علاج آنکه جگر او کوچك باشد یکی است و الله اعلم
باب پنجم از جزو دوم از گفتار یازدهم اندر بادهائی که اندر جگر تولد کند بسیار
باشد که زیر غشای جگر بخاری گرد آید و کثیف شود و بادها تولد کند و سبب آن یا ضعیفی قوت
هاضمه باشد یا خوردن طعامها ... باشد که بادا اندر زیر جگر باشد هر گاه که دست
بروی مالند قراقر کند و گاه باشد که ... و اگر بادا اندر زیر غشای جگر باشد

خداوند

که اندر باب سیم از جزو نخستین ازین کتاب یاد کرده آمده و معجون فودنجی و امرودسیا و سجزنیا و معجون حنطیانا و معجون ... و معجون انکدان سیاه

دهنها که از زعفران و روغن نار دین و موم صمغ سازند یا ازار درمس ... و فود و انیسون

خداوند درد اندر جگر تمددی یابد و گرانی وی تب بر خلاف اماس و سده که هر دو از گرانی
خالی نباشد و اماس بی تب نباشد علاج آن معجون علاج سده باشد هم بدارو و هم معجونهاء
کشاینده که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و ناشتا اندر گرمابه رفتن و لیکن قدح
شراب صرف ناشتا خوردن و آب کم خوردن و دوکوهاء گرم و ارزن و نمك گرم کرده بر نهادن
سود دارد و بسیار باشد که تکمید زیان دارد و بادها را بجنباند تامل باید کرد تا تمدد بکدام
جانب میل دارد و اگر میل بجانب رودها دارد نخست داروی مسهل دهند و اگر بجانب
سرها و پهلوها میل دارد و یا بسوی پشت و گرده می کشد داروهاء ادرار کننده دهند پس
تدبیر شکستن بادها کنند باب ششم از جزو دوم از گفتار یازدهم اندر درد جگر
و علاج آن باید دانست که سبب درد سخت که اندر جگر پدید آید یا اماسی گرم باشد یا بادی
غلیظ و بدین سبب بیمار باشد که خداوند درد جگر را تب آید و درد او زایل شود از بهر آنکه
حرارت تب باد غلیظ را تحلیل کند و اندر کتابی که بحکیم بقراط منسوب است همی آید و هر گاه که
شخصی را درد جگر پدید آید و اندر پس سر او خارشی صعب تولد کند و بر قفاء او بثرها چند
پدید آید باقلی بر آید بهر بود انگشت از هر دو پای او اماس کند خداوند علت روز پنجم پیش از
بر آمدن آفتاب بمیرد و میگویند هر که این علت بدید آید عسر و تقطیر بول با آن بود که وی
میگویند این کلمات اندر کتاب بقراط نیست نیستا فتند خواجه بوعلی سینا رحمه الله میگوید سبب آنکه
سبب این درد جگر و خارش و بثره و اماس انگشتان پای عسر و تقطیر بول است و ما زرد که بول
دفع افتد بسبب عسر بول با طراف باز گردد و از تیزی و طلخی و طبع بورقی آن این خارش و بثره
و اماس و درد جگر تولد کند علامتهاء انواع سوء المزاج و علامت بادغلیظ هم اندر بابها
گذشته یاد کرده آمده است و علامت اماس اندر جزو سوم یاد کرده آید علاج انواع سوء
المزاج و علاج آن و علاج باد و علاج سده هم اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده است و
معلوم شده است و علاج اماسها اندر جزو سوم یاد کرده آید و طبیبان پیشینگان اندی

جگر بقوت مطلق یاد کرده اند و آنرا علاجهاء خاصه فرموده و آن علاجها خداوند جگر ضعیف
را سود دارد و فایده دهد صفت دارویی که اندرین باب سود دارد بگیرند عصارهٔ برگ سرو
تر ده اوقیه و با سکنجبین بدهند نسخهٔ داروی دیگر بگیرند طبیخ برگ سرو ده اوقیه ریوند
چینی نیم درم زعفران نیم دانگ و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی دانگی بدهند بکوبند نرم و
با طبیخ بدهند صفت داروی دیگر بگیرند گل چهار درم سنبل و مصطکی از هر یکی دو درم
عصارهٔ غافث و عصارهٔ افسنتین و لک مغسول و ریوند چینی و زعفران و تفاح اذخر
و نوره رنگ رزان و اسارون و تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون و هو و خام از هر یکی یک درم
عود بلسان نیم درم شربت دو درم با جلاب یا سکنجبین و اگر با درد جگر اسهال بود بگیرند [illegible]
نبید نعناع و لک و ریوند و سنبل از هر یکی یک مثقال حب الحدید هفت درم ابوا اوقیه
آب کشنیز تر بدهند چنانکه از داروهاء المسهل شربتی دو درم باشد یا سه درم و از آب کشنیز
تر چندانکه نصیب آن ده آید و از طعامهاء غلیظ پرهیز کند چنین و سوم از کفشا یازده
اندر انواع آماسهاء جگر و اسباب و علامات آن باب نخستین اندر آماس گرم
که اندر جگر پدید آید و اسباب و علامات و علاج آن آماس جگر یا اندرین جگر باشد
یا اندر عضلها که بر بالای وی نهاده است یا اندر غشاء یعنی پرده او و رگهاء جگر و این کمتر
افتد و یا اندر همه اجزاء جگر و این نیز کمتر افتد و اغلب آن بود که جگر اندر یا اندر جانب محدب افتد
یا اندر جانب مقعر و ماده آماس یا خونی باشد یا صفراوی [illegible] یا تره یا بلغمی باشد یا سوداوی
و صلب او سرطانی یا [illegible] و آماس گرم یا خونی باشد یا صفراوی و ماشراوی و اسباب آن
باشد که خون رطوبت [illegible] صفراوی [illegible] جگر [illegible] تا اجزاء جگر را تر کند و آماس
گیرد و گاه باشد که آماس جگر [illegible] باشد که طعامها غلیظ و گرم
خورده شود و [illegible] آماس کند و سبب قوی تر اندر آماس
گرم اندر جگر بسیاری صفرا [illegible] از خون و تشبه کردن اجزاء جگر را

علامتها باید دانست آماس جگر خاصه آماس حدبه جگر و علت ذات الجنب بر طبیبان
آزموده مشتبه گردد از بهر آنکه اعراض هر دو ماننده یکدیگرند یعنی که تنگی نفس و سرفه و دردی
که تا بجنبر کردن برآید ملازم این هر دو علت بود و فرق میان هر دو آنست که خداوند علت را
بفرمایند تا نفس برکشد چندانکه تواند و بپرسند که تا اندر فروسو نیز به پهلوها که از ابتدای
شراسیف گویند یا اندر بالای آن هیچ گرانی همی یابد که اگر همی یابد پیدا است که اندر
جگر آماس است و اگر نمی یابد علت ذات الجنب است علامت آماس حدبه است که آماس کرده
خالی بود و گرانی میل بسوی پشت دارد و بول اندک تر و تیره آید و باشد که بول باز گیرد
و نفس تنگ شود و هر گاه که نفس تنگ شود برکشد دردی میان جگر و جنبر کردن پدید آید از
بهر آنکه حدبه جگر بحجاب نزدیکست و حجاب را از آماس جگر افشارش برود بدان سبب سرفه
پدید آید و درد زدن تنگ شود و سرفه بی نفث بود و بهیچ حال آماس جگر از تب گرم و تشنگی خالی
نباشد و شهوت طعام ضعیف شود و بسیار باشد که تب صفراوی سوخته و سبب گرانی
آید و اطراف سرد شود و زبان نخست سرخ باشد و اندک اندک رنگ سیاه گیرد و اندر آخر سیاه
شود و بس رنگ پوست بجملگی بگراید خاصه اگر آماس اندر حدبه باشد و تشنگی بی اندازه شود
و تب سخت سوزان گردد بسبب آنکه حدبه جگر بدل نزدیکتر از قعر اوست و هر گاه که گرانی
و تمدد کمتر بود و تب سوزان تر و زبان سیاه تر و علامتهاء صفراوی ظاهر تر باید دانست
که آماس ماشراوی است و اگر آماس گرم اندر قعر جگر باشد نفس از کشیدن آسان بود و سرفه
کمتر و شهوت طعام اندک تر و تشنگی صعب تر باشد و فرق میان آماس حدبه جگر و آماس قعر او
آنست که گرانی حدبه پیشتر از گرانی آماس قعر جگر باشد از بهر آنکه جانب مقعر بر معده نهاده است
و اعتماد کرده و گرانی کمتر پدید آید و درد که بجنبر کردن برآید و جنبر کردن را فرو می کشد کمتر
بود خاصه کسانی که جگر ایشان با پهلوها سخت ملاصق نباشد و از آماس جانب مقعر
فواق بسیار افتد و از آماس حدبه کمتر افتد از بهر آنکه حدبه از معده دورتر از قعر است

و آماس جانب مقعر نفس کمتر بدید آید لکن درد آن صعب‌تر باشد از بهر آنکه بسبب آماس
مزاحمتی میان معده و جگر پدید آید و آماس فشارده شود و هر گاه که آماس عظیم گردد بیمار
بر هیچ دو پهلو نتواند خفت و تنفس باز خسبد و اگر عظیم‌تر شود تنفس نیز نتواند باز
و آماس مقعر جگر اندر پشتی و تنها با آماس ماساریقا بود و جمله اندر آماس جگر که عظیم بود
مشارکت شود و فواق و مغص گشتن و تشنگی بدین سبب پدید آید و از بهر آنکه صفرا
نیز از جگر بقعر معده بر آید او را بگزد و بسوزد و فواق پدید آید و گروهی گفته‌اند سبب فواق
مشارکت معده است با جگر و این مشارکت بعضی از رگیست که از فم معده بجگر پیوسته
و گروهی گفته‌اند سبب فواق بزرگی آماس است از بهر آنکه چون آماس بزرگ شود فشارش
بفم معده باز دهد و رای جالینوس آنست که سبب فواق ماده صفراییست که از جگر به
معده در آید و فم معده را بسوزد و جمله اگر چه معده را با جگر مشارکتی است بدین سبب
که یاد کرده آمد لکن این سبب از رگیست و چون آماس بزرگ باشد که زحمت و فشار آن
بفم معده باز دهد فواق تولد کند و اگر آماس اندر محدب و جانب جگر باشد هر نوع علا
که یاد کرده آمده است ظاهر شود و بسیار باشد که آماس اندر یک جانب جگر باشد بسبب
مشارکت جانب دیگر آماس گیرد و همه علامتها ظاهر شود و جانب بدید آید لکن نخست علامتها
آماس یک جانب پدید آید و آنگاه علامتهاء دیگر جانب و اگر آماس در غشاها و رگهاء
جگر باشد درد صعب‌تر بود و تب سوزان‌تر بود و همه انواع آماس گرم و سرد آخر باستسقا
باز گردد از بهر آنکه آماس نوعی از سده است و ماده که بسبب آن سده اندر ماساریقا
بماند و سبب استسقاء زقی و طبلی گردد و اگر آماس اندر عضلهاء شکم بود شکل آماس
بر شکل عضله بود و دور و ظاهر گرد و آماس آنچه در جانب مقعر بود ظاهر نشود مگر که سخت
عظیم گردد و آماس محدب نیز زود ظاهر نشود و علامتها که در آماس جگر ظاهر بود در
آماس عضله بس چیزی پدید نیاید و هر گاه که چنین کند عضلهاء شکم جنبد و لاغر میشود

ببايد

ببايد دانست که اندر جگر آماسی گرم است و اگر قوت معده و جگر ضعیف باشد طبع نرم
بود و اسهال در پیوندد و خطرناک بود بقراط میگوید هر گاه که اندر اول بیماری براز غلیظ
و سیاه بود ببايد دانست که اندر جگر آماس عظیم است و گرم و اگر آماس اندر ماساریقا
بود علامتهاء آماس جگر باشد و لکن تب نرم‌تر بود و گرانی و تمدد اندرون‌تر بود و تمدد
پیش از گرانی بود و هر گاه که علامتهاء سده و علامتهاء آماس ظاهر نباشد و براز رقیق
و کیلوسی بود و هضم معده ضعیف نباشد و زاندرون شکم تمددی بود و تبی ضعیف
می آید ببايد دانست که اندر ماساریقا آماسی است گرم و حال آماس گرم از سه بیرون نباشد
یا تحلیل افتد و بگذرد و زایل شود یا نضج پذیرد و ریم کند و دبیله گردد یا صلب گردد و سبب
آنکه صلب گردد آن بود که اندر داروهاء سرد و قابض افراط بود و بحران آماس حدبه
و عضلهاء شکم یا برعاف باشد خاصه از بینی راست یا بعرق یا ببول و بحران آماس قعر
یا بعرق باشد یا باسهال یا بقی و از بهر اینست که علاج آماس و سده حدبه بداروهاء
ادرار کننده باید کرد و علاج اماس و سده مقعر بداروهاء ادرار کننده باید کرد و علاج
آماس و سده مقعر بداروهاء مسهل باید کرد علاج نخست رگ باسلیق باید زد یا اکحل
و اگر رگ زدن تاخیر افتد و داروهاء رادع بکار داشته آید بیم باشد که آماس بزرگتر شود
و الم فزون‌تر بدین سبب آنرا که رگ زدن ممکن گردد تاخیر نشاید و باندازه قوت خون
بیرون باید کردن و اندر ابتداء علت از شربت و غذاء رادع چاره نیست لکن صواب
آنست که چیزی مسهل با رادع بیامیزند از بهر دو کار یکی آنکه رادع قبض کند و منفذها را
فراهم گیرد و صفرا بماند سبب اندر جگر بماند و سبب زیادتی آماس گردد دوم آنکه اگر
اندر بکار داشتن چیزهاء رادع افراط رود بیم باشد که آماس صلب گردد و تحلیل حاجت
آید و اگر اندر تحلیل افراط رود قوت ضعیف گردد بدین سبب داروهاء قابض خوش
بوی آمیخته باید چون سعد و قصب الذریره و افسنتین هر یک باندازه که واجب کند

وقانون علاج آنست که اول رادع بکار دارند واندر میانه محلل با رادع بیامیزند وهرچه با آخر
ترمیرسد محلل زیاده میکنند ورادع کمتر تا بآخر رادع وقابض باندکی بازدارند ومحلل
بسیار ومقصود از قابض آن شناسند که قوت جکر نکاه دارند واین کار باریکست جز طبیب
ماهر حاذق این طریق نتواند سپردن از بهر آنکه جوهر جکر کوشت نرم است و نازك زود صلب
کردد وزود سست ومهلك شود جالینوس حکایت میکند از طبیبی که بیماری علاج میکرد
ودارو‌ها محلل بکار میداشت وضماد‌ها از کندم وروغن زیت میساخت وطعام از
جندروس جالینوس اورا وصیت کرد وکفت با دارو‌ها محلل چیزی قابض بیامیز قوت
اورا قبول نکرد وبیمار هلاك شد واندر دارو‌ها زدانیدن آنچه درو تیزی باشد سده انکیزد
وماء العسل اکرچه تیزی ندارد وسده انکیز نیست جکر وسپرز را بکشاید وبیم باشد که سده
را زیادت کند از بهر آنکه سده این دو عضو بیشتر از شیرینی افتد وکشکاب زدانیده است
ودروی هیچ تیزی نیست وازوی سده تولد نکند وزدانیدکی او بدارو‌ها دیکر زیادت
توان کرد وطبیعت را نباید کذاشت که خشك بماند از بهر آنکه رنج فزاید وخطر باشد و
نباید کذاشت که اسهال خون پیوندد تا قوت ضعیف نشود وشربتها موافق خاصه اندر
ابتداء علت آب کسنه است وآب عنب الثعلب وآب لسان الحمل وآب کاکنج وآب عصا
الراعی وآب کدو وآب خیار وسپستن آب کشوث اینها بخت باسکنکبین دهند و
سپستن بخیار سبز خاصه اکر طبع خشك باشد واکر با ترنکبین دهند روا باشد وروغن
بادام بر چکانند واکر حرارت بدان صعبی نباشد کرفس سخت نافع بود وخیار شنبر باطبیخ
افسنتین که دروی قصب الذریره پخته باشند وروغن بادام بر چکانیده نافع بود
واقراص انبر باریس با سکنکبین که با آب کسنه وغیر آن سخت نافع بود صفت اقراص
انبر باریس بکیرند کوشت انبر باریس پاك کرده ده درم کل وطباشیر از هر یکی پنج درم مغز
تخم کدو وتخم خرفه وتخم کسنه از هر یکی سه درم تخم بادیان دو درم شربت دو مشقال با سکنجبین

واکر با این

واکر با این علت سرفه باشد دو درم کثیرا وسه درم رب سوس زیادت کنند واکر حرارت
سخت غالب بود کافور در افزایند دو دانك وبا آب تخم خرفه بدهند واکر خواهند که
جکر را قوت دهند لك وریوند چینی زیادت کنند نسخه سفوفی که حرارت بنشاند
وسده بکشاید وادرار کند بکیرند مغز تخم خیار ومغز تخم خربزه از هر یکی پنج درم تخم کسنه
وتخم کشوث وطباشیر از هر یکی سه درم تخم کرفس وانیسون وتخم بادیان از هر یکی دو
درم عصاره انبر باریس چهار درم ریوند چینی یك مشقال واندر بعضی نسختها دو دانك
رب سوس چهار دانك لك مغسول یك درم زعفران یك درم مصطکی یك درم
افسنتین دو دانك کافور آورده اند واکر سرفه باشد صمغ وکثیرا ورب السوس زیادت
کنند وباخر تر سکنکبین بزوری دهند واین اقراص سفوف با آن دهند ابو زید کوید
آب کسنه وآب ترهها دیکر اندرین علت سخت نافع است خاصه اکر دو هفته یا سه هفته
پیوسته میدهند واکر با کرمی خشکی باشد ماء الجبن سخت موافق باشد وضمادها در ابتدا
علت از تراشه کدو وآب عنب الثعلب وآب کشنیز تر وآب کسنه وآب اطراف رزو
آب لسان الحمل وصندل سرخ وصندل سپید وموم سپید وروغن کل وکافور باید و
از پس چهار روز بابونه وآرد جو واکلیل الملك وخطمی زیادت کنند وهر روز داروی محلل
زیادت میکنند تا بوقت انتهاء رادع ومحلل بنیما نیم کنند وچون در انحطاط محلل زیادت کنند
ورادع کمتر باندازه حاجت واما در شربتها تیز آب بادیان وآب کرفس وآب لسان الثور
وآب لبلاب همی آمیزند صفت ضمادی دیکر که در مبادی علت سود دارد بکیرند آبی
وسرکه وآب بپزند وبکوبند وصندل باوی بسرشند وبروغن کل بمالند وبر جکر نهند
نافع بود ومفید باشد نسخه ضمادی دیکر آبی را اندر طبیخ افسنتین بپزند وضماد کنند
صفت ضمادی دیکر آبی را بپزند وباارد جو وکلاب بسرشند وهر کاه که تحلیل خواهند
اندرین ضمادها مصطکی وبابونه واکلیل الملك وحلبه وآرد جو زیادت کنند نسخه ضمادی

کی بوقت انتها سود دارد بکیرند صندل سپید و سرخ و گل سرخ از هر یکی پنج درم ابونره
و اکلیل الملک و بنفشه و آرد جو از هر یکی چهار درم افسنتین رومی و فوفل و شیاف مامیثا
از هر یکی سه درم مصطکی و سنبل از هر یکی دو درم زعفران یک مثقال کافور دو دانگ همه را
با موم مصفی و روغن ابونره و روغن بنفشه بسرشند صفت ضمادی دیگر که بوقت
انحطاط سود دارد بکیرند صندل سپید و سرخ و فوفل و بنفشه و نیلوفر از هر یکی سه درم
گل و ابونره و تخم کاسنی و افسنتین رومی و اکلیل الملک و برسیاوشان از هر یکی پنج درم سنبل
و مصطکی و سعد از هر یکی سه درم و نیم زعفران یک درم سنبل و نیم [illegible] و بابونه
موم زرد و بسرشند چنانکه رسم است تعریف ضمادی تحلیل کننده صبر سه اوقیه مصطکی
یک اوقیه ابونره و اکلیل الملک از هر یکی چهار اوقیه روغن سوسن چندانکه کفایت بود و
اگر آماس اندر جانب مقعر بود پس از آنکه گوارش زده باشند سه قانونها که اندر آماس جانب
محدب یاد کرده آمده است نگاه باید داشت و هم بران نسق تدبیر کرد چنانکه اندرین جای
تدبیر نرم داشتن طبع باید کرد باعتدال شربتها نرم کننده و کشاینده چون آب میوه‌ها و سکنجبین
و شراب خرما هندی و شیر آب [illegible] اندکی بنفشه و آب عنب الثعلب با آب لبلاب و آب
جکندر آمیخته و اندر مزورها جکندر و لبلاب و تخم کاکیان که [illegible] القرطم خواهند می
پختن و از پس روز چهارم تا روز هفتم خیار شنبر اندر آب لبلاب [illegible] آب کرفس دادن
و طبع که سخت خشک باشد اندر سکنجبین و دیگر شربتها اندکی سقمونیا حل باید کردن
و بدادن و از پس چهارده روز بوقت انحطاط اندر مزورها تخم کاکیان و بسابج و افتیمون
می باید پخت تا طبع را نرم کند و از صبر و غاریقون و تربد و مانند آن مسهل ساختن و جای
باشد که بخربق سیاه حاجت آید و حقنه نرم سخت موافق باشد خاصه آنکه از عصارهٔ جکندر
و انکبین و مقداری نمک و بوره و شکر سرخ سازند و آخر تر طبیخ بسفایج و زوفا و سعتر
و مقداری تخم حنظل ترکیب کند صفت سفوفی که سده و آماس را حل کند و طبع را نرم کند

بکیرند هلیله زرد ده درم لک مغسول و ریوند چینی از هر یکی یک درم سقمونیا نیم
درم سنگ شربت دو درم با شیر آب [illegible] خواجه بوعلی سینا رحمه الله میگوید من هلیله زرد را
کاره‌ام از بهر آنکه دروی قوت قبض است ترسم که مادهٔ رقیق را ببارد و غلیظ بماند و صلب
شود و ضمادها همه از آن نوع که بیشتر یاد کرده آمده است هم بران ترتیب باب دوم
اندر آماس جگر که بپزد و ریم کند و پیدا کردن بباید دانست که احوال آماس گرم که اندر
جگر پدید آید از سه بیرون نباشد یا تحلیل پذیرد و اعراض آماس زایل شود یا بپزد و ریم
کند و پیدا کردن یا صلب شود علامتها علامت تحلیل آنست که اعراض آماس زایل شود
و بیمار تن درست شود و علامت صلب شدن آنست که بلمس بتوان دانستن که صلب است
و علامت ریم کردن آنست که تب و درد زیادت شود و تنفس از خفتن دشوار گردد و
بر پهلو خود نتواند خفت و چون پخته شد و ریم که آماس نرم تر شود و انگشت بدو اندر
نشیند و اعراض آماس ساکن تر شود و علامت سر کردن و کشادن آماس آنست که تب لرزه
لرزانید [illegible] ریم بیرون آید [illegible] شراب و از پس آن تسکینی
پدید آید که [illegible] شود و کشادن [illegible] از سه بیرون نباشد یا برود اندر کشاید و
علامت این آنست که ریم اندر [illegible] پدید آید یا [illegible] کرده و مثانه اندر کشاید و علامت
این آنست که ریم اندر بول پدید آید یا اندر فضای شکم کشاید و علامت این آنست که ریم
[illegible] اندر بول [illegible] اندر [illegible] باشد یا بر ظاهر او بود و رنگ ریم سپید
بود و اگر [illegible] جگر بود میل بسیاهی دارد و آنچه بر جانب حدبه جگر باشد بیشتری به منفذ
جگر رود و مثانه [illegible] کشاید و آنچه اندر جانب مقعر باشد بیشتری به روده اندر کشاید علاج
نخست که آماس گرم پدید آید تدبیر علاج آماس چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
بجای باید آورد از فصد و حجامت و نرم کردن طبع و ضمادها و شربتها و رادع و محلل بکار
داشتن و چون آثار پختن ریم پدید آید [illegible] تدبیر براندن باید کرد و اندر یافتن

جاره نباشد از داروهاء لطیف کنند تا زود تر پخته شود و سر کند و چون پخته شد طبیعت
را یاری باید داد تا ریم را زود تر دفع کند و نگاه باید کرد تا میل ماده بکدام جانب است اگر
بروده‌ها فرود می آید داروها نرم لغزاننده و اسهال کننده باید داد داروی ادرار کننده
داروی نیز نباید داد تا مثانه را نرنجاند در جمله روده و مثانه را از گذشتن ریم نگاه باید
داشت تا مضرتی دیگر تولد نکند و چون ریم پالوده شد الحشار را از باقی آن بباید شست
بجلاب و ماء العسل و غیر آن پس تدبیر رویانیدن جراحت کردن و آب لبلاب و آب کسنه
و خیار شنبر کر ترنگبین کر شیر خشت اندروی گداخته و اگر قوی تر باید صبر کر افسنتین
ترکیب کرده و شیر خر با شکر سرخ و ماء الاصول مویز و انجیر و برسیاوشان اندرو پخته
و حلبه نیم در آو پخته و روغن بادام شیرین و تلخ و روغن حلبه و روغن خسك بر چکانیدن
و اگر قوی تر باید خرما اندرو پخته و شراب زوفا و شراب انجیر و ماء العسل و کشکاب
با انگبین این همه یاری دهنده است اندر پزانیدن آماس صفت سفوفی پزاننده و
پاك کننده بگیرند طلحسقوق خشك یك درم تخم مرو نیم درم آرد حلبه یك درم این جمله
با یك اوقیه شکر و سه اوقیه شیر خر شربت بود و از پس آنکه آماس گشاده شد ماء الاصول
که دروی عاقت پخته باشند یا چهار درم روغن خسك اگر دو درم سنك روغن زنبق
و نیم اوقیه شکر و نیم اوقیه فلوس خیار شنبر دادن صواب باشد بو خاسر اقیون میگوید
که هر گاه که آماس گشاده شد اولیتر آنست که ریم را بطریق بول باز گردانند و از بهر این کار
طبیخ حاشا و طبیخ زوفا و طبیخ بودنجوی باری و طبیخ قنطوریون و فراسیون فرموده آید
و این سفوف طلحشقوق که پیشتر یاد کرده آمده است از بهر این کار ستوده است اما
اگر حرارتی باشد تخم خربزه و تخم خیار و خیار بادرنك و بیخ سوسن و فانید و مقداری کثیرا
سخت نافع بود و تدبیر رویانیدن جراحت برین ترتیب باید کرد هر بامداد ماء العسل باید
داد با کشکاب کر با جلاب شکر با کشکاب و اگر حرارتی باشد سکنجبین ساده باید داد و ان

نمی آن

پس آن بدو ساعت داروی رویاننده دادن نسخه آن مصطکی و تخم کسنه و گل مختوم از
هر یکی یك مثقال کندر و دم الاخوین و گل و طباشیر از هر یکی دو مثقال شربتی سه مثقال
با سکنجبین کر با ماء العسل کر با جلاب و اما ضمادی پزاننده که نخست بکار دارند تا آماس
پخته شود از ین جنس باید بابونه و اکلیل الملك و بیخ سوسن و بیخ خطمی و بودینه و انجیر
بستی و مویز دانه بیرون کرده و خمیر و پیاز بریان کرده بروغن تخم کتان از هر یکی راستا راست
ضماد سازند و اگر قوی تر باید آرد جو و بوره و سرگین کبوتر و بودینه علك البطم زفت و
کندر از هر یکی بر مقدار حاجت بگیرند و ضماد سازند چنانکه رسم است و چون اثر پختگی
پدید آید بیمار را بفرمایند تا بر پهلو خسبد و اگر ممکن بود و قوت دارد بفرمایند تا لختی
برود و ریاضت کند و اندکی مایه شود تا زود تر گشاده شود و طعام پس از آنکه آماس
گشاده باشد ماء العسل پخته کر جلاب پخته یا اندکی نشاسته و روغن گل و زرده خایه مرغ
با روغن گل و شیر جوشانیده و آب او کمتر کرده و طبیخ خبازی و چندروس با روغن بادام
صواب باشد و خباز را بشهر من ملکی گویند و خایه نیم برشت و اطریه موافق بود و اطریه
بشهر من آردهاله گویند و اگر خواهند قوت را یاری دهند ماهی تازه و جوزه سبك دهند
و بر جمله تدبیر این علت همچون تدبیر ریشهای کرده و روده کنند و بعضی مردمان اطریه
رشته را گویند و اگر آماس اندر فضای شکم گشاید چاره نباشد از آنکه پوست میغول ران
بشکافند و عضله را چندان بیرون کنند که صفاق اندرونین پدید آید و صفاق را به بیند
و نا ثره در وی سازند و بدست فرو مالند تا ریم از وی ببالا آید چون پاك شده باشد
تدبیر رویانیدن کنند باب سوم از جزو سوم از کتاب یازدهم اندر آماس صلب
که اندر جگر پدید آید آماس صلب که اندر جگر پدید آید علاج کمتر پذیرد خاصه اگر
کهن گردد و اگر زود اندر یابند امید وارتر از کهن باشد لکن بدشواری و عسری علاج
پذیرد و بیشتری با استسقا باز گردد و بعضی باشد که زودتر هلاك کند خاصه اگر اسهال

بدید آید و سبب اسهالی که با این آماس بدید آید آنست که سر رکهاکه غذا از آن رکها
اندر جکر بجذب بر اید بسته باشد و غذا راه نیابد تا بکذرد و باندامها رود و چون
غذا راه نیابد تا بکذرد باز کردد و برودها فرود اید و اسهال در پیوندد و از بهر آنکه غذا
کذر نیابد تا باندامهای رود اندامهای بهره مانند و تن لاغر شود و قوت نماند و زود
هلاک شود علاج قانون علاج آنست که اکر در تن خلطی بد باشد انرا بحقنه معتدل
و شربتهاء نرم لغزانند کم کنند چون لعاب تخم کتان و طبیخ حلبه که لغزاننده است و براننده
و نرم کننده صفت طبیخ حلبه بکیرند ده درم و اندر مقدار ده استار آب بپزند تا دو
بهر برود و یک بهر بماند و بپالایند و سه درم روغن بید انجیر برافکنند و بدهند
یوحنا سرامون میکوید طبیخ مویز و عناب و انجیر سخت نافع است نسخه آن بکیرند مویز
دانه بیرون کرده سی درم انجیر خشک بیست عدد عناب بیست عدد بیخ کرفس سه درم
تخم بادیان و انیسون از هر یکی دو درم حلبه و خسک از هر یکی ده درم همه را بپزند چنانکه
رسم است و بپالایند و سه درم روغن بید انجیر و دو درم روغن بادام شیرین برافکنند
و بدهند و بیشتر حتی سازند از ایارج فیقرا و غاریقون و عصارهٔ غافت و نمک هندی
و انیسون با آب عنب الثعلب و آب کسنه بدهند و علک البطم طبع را نرم کند و مرطب
تخم کتان و لعاب او براننده و نرم کننده است و جلغوزه اندرین علت سودمند است
و پیه بط و پیه مرغ خانکی و مغز ساق کاو خوردن و اندر ضمادها بکار داشتن نرم کننده
و براننده است و مقدار نیم درم قسط یا یک مثقال اندر شراب انکوری بدهند سودمند
باشد و روغن ناردین و روغن مصطکی و روغن بلسان از هر یکی مقداری اندر طبیخ
سداب و شبت سخت سود دارد یک هفته بدهند و روغن ناردین چهار درم دهند
و تخم بیخ انکشت یک درم با آب کرفس و آب کسنه و غافت یک درم همه با این آبها
و برگ لسان الحمل خشک کرده و بیخ او و هم با این آبها و آب بادیان سود دارد و حلیب بادام

تخم بادرو

دردوس

تلخ با روغن او اندر شراب نافع است و نخود آب از نخود سیاه نافع تر است و جعده و کما
ولوف نافع است و لوف را بشهر طن سلکوش کویند و از داروهای مرکب اقراص مقل
و معجون کل و دوا الکرکم و معجون کل و اما ناسیا نافع است صفت اقراص مقل نسخه
محمد زکریا بکیرند کل سرخ ده درم سنبل ده درم زعفران دو درم مر یک درم قسط یک درم
سنک و نیم مصطکی دو درم مغز بادام تلخ یک درم سنک و نیم مقل سه درم سنک مقل را
بشراب حل کنند و داروها بدان بسرشند و اقراص کنند هر یک سه درم شربت یک قرص
با آب دهند کو با آب کرفس کو با آب بادیان نسخه معجون کل بکیرند کل چهار درم بیخ سوسن
کوفته و بیخته هفت درم ریوند چینی و لک از هر یکی یک درم سنبل و سلیخه و زعفران از هر
یکی سه مثقال مر نیم مثقال مر و زعفران اندر سرکه حل کنند و داروها کوفته و بیخته با وی بیامیزند
و با نکبین بسرشند شربت نیم مثقال اندر طبیخ زوفا و صفت دوا الکرکم و معجون لک و اما
ناسیا اندر باب سوم از جزو نخستین ازین کفتار یاد کرده آمده است صفت طبیخ زوفا
بکیرند زوفاء خشک سه درم پرسیاوشان و بیخ سوسن از هر یکی پنج درم حلبه ده درم
تخم کتان هفت درم تخم خطمی و تخم خبازی از هر یکی چهار درم انجیر ده عدد مویز دانه
بیرون کرده بیست درم بپزند چنانکه رسم است شربت چهل درم با یک مثقال روغن
بادام و یک مثقال روغن بید انجیر و اکر حرارتی باشد ماء الجبن دهند و دوا الملک
و اکر با این سفوف دهند روا باشد نسخه سفوف بکیرند هلیلهٔ کابلی و هلیلهٔ سیاه از
هر یکی یک جزو و تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان از هر یکی چهار یک جزوی شربت سه درم
با هفت درم شکر و شیر چنانکه یاد کرده آمد و ضمادها ازین نوع بکار دارد حمایاء تر
یا خسک اندر شراب قابض بخته سنبل فراسیون با مغز فستق سود دارد و انجیر بخته
و آرد حلبه و سداب و اکلیل الملک و بطرون بدو سرشته سودمند باشد صفت
ضمادی دیکر بکیرند حلبه و تخم کتان از هر یکی ده درم میعه تر و موم مصفی از هر یکی

پنج درم بيه بط وبيه مرغ خانكي از هر يكي هفت درم روغن ناردين بيست درم واكر لحم
باشد ضماد ازين كونه سازند يا مر بر اكليل الملك از هر يكي جزو بنفشه خشك دو جزو حلبه
وتخم كتان از هر يكي نيم جزو مصطكي چهار يك جزو روغن بنفش وموم چندانكه كفايت
بود والله اعلم باب چهارم از جزو سوم از كفتار يازدهم اندر آماس عضله
شكم علاج آماس اين عضلها همچون علاج آماس جكر است وداروها همان داروها است
وضمادها را در وي اثر بيشتر است واين علاج آسانتر از علاج جكر است از بهر آنكه اندر وي
خوف آنكه آماس صلب كردد ا مستسقي شود نيست باب پنجم از جزو سوم از
كفتار يازدهم اندر آماس كه از زخمي صدمه افتد بسيار باشد كه بر جكر زخمي آيد يا آسيبي
بدو رسد وآماسي تولد نكند لكن زايده بزرك از جاي خويش زايل شود علامت وي
آنست كه از پس آسيبي كه رسيده باشد از جاي جسته باشد اندر سراسيف دوي بديد آيد
وعلاج وي آنست كه راست بايستد وسينه راست بدارند وبر افرازند وخويشتن را بلرزانند
تا بجاي باز آيد ودرد ورنج زايل شود علاج آماس آنست كه نخست رك زنند وشربتها
رادع دهند وضمادهاء رادع بكار دارند بر قانوني كه اندر باب نخستين ازين جزو ياد كرده
آمده است واكر بقي يا اسهال خوني آمدن آغاز كند داروهاء قابض بيشتر بكار دارند و
كل مختوم با لعاب اسپغول وروغن كل سخت نافع بود واكر حرارت غالب نباشد يك مثقال
ريوند چيني و يك مثقال فوه كوفته وبيخته اندر شراب انكوري مطبوخ نافع بود بر قول حنين
جلس وثابت ميكويد ريوند ودارچيني وفوه از هر يكي يك درم شربت يك درم سه روز
بدهند با شراب انكوري نسخه دارويي كه در ابتداء آماس سود دارد بكيرند ريوند چيني
كلنار دم الاخوين شب يماني راستا راست شربت يك مثقال با آب آبي حرارت وكرمي آماس
زايل كند وخون آمدن باز دارد صفت دارويي قوت رادع وتفريق وقوت تحليل باشد بكيرند
كهربا ده درم كل سرخ چهار درم اقاقيا چهار درم سنبل هندي زعفران از هر يكي شش

درم مصطكي قشور الكندر از هر يكي چهار درم كل ارمني هفت درم كوزسرو هشت درم
همه را بكوبند وبآب لسان الحمل بسرشند واقراص شربت يك مثقال تعريف دارويي ديكر
بكيرند سطاملون ده درم لك مغسول هفت درم ريوند چيني چهار درم زعفران سه درم
سنك ونيم حاشا چهار درم نخود سياه هفت درم كل ارمني ده درم مقداري موميايي
اندر روغن سوسن حل كنند وداروها بدان روغن چرب كنند واقراص كنند شربت سه درم
خواجه بو علي سينا رحمه الله ميكويد ريوند چيني وكل ارمني با حب الآس اميخته آزموده ام سودمند
ترين داروهاست واندر آخر علت كه حرارت كمتر شده باشد وآماس براندكي باز آمده ريوند
چيني ولك وزنجبيل بكوبند واقراص كنند سودمند باشد واز عود وزعفران وحب الغار
ومقل وقصب الذريره ومصطكي وموم روغن سوسن وميسوسن ضماد كنند باب
ششم اندر آماس سرد كه در جكر ظاهر شود وعلامتها وعلاج آن علامت اين علامتها سوء المزاج
سرد است چنانكه اندر جايكاهش ياد كرده آمده است علاج اين علت بعلاج سدهاء جكر
نزديكست ونخست استفراغ بايد كرد با يارج فيقرا وغاريقون وبمطبوخ هليله برين ترتيب
آن روز كه مطبوخ خواهد خورد نخست پيش از مطبوخ بكيرند ايارج فيقرا يك درم غاريقون
يك درم حب كنند چنانكه رسم است اندر شب وقت خواب بخورد وبخسبد وبامداد مطبوخ
بخورد نسخه مطبوخ بكيرند هليله سياه وهليله كابلي از هر يكي ده درم بيخ كرفس وبيخ باديان
از هر يكي سه درم غافت چهار درم افسنتين رومي پنج درم تخم كشوث سه درم انيسون دو درم
بسفايج پنج درم سنك ونيم كوفته ريوند چيني نيم مثقال نيم كوفته مويز دانه بيرون كرده بيست
درم همه را بپزند چنانكه رسم است وبپالايند وبيست درم بپالايند وسي درم ترنجبين در وي كدازند
وباز بپالايند وبخورند صفت قرصي نافع بكيرند انيسون وتخم كرفس ونانخواه وافسنتين
رومي از هر يكي سه درم فوه لك مغسول از هر يكي دو درم ريوند چيني مصطكي سنبل از هر يكي يك
درم سنك ونيم غافت وزعفران از هر يكي يك درم همه را بكوبند وبر بيزند وبرشيد كهن

بسرشند و اقراص کنند شربت از یک درم تا یک مثقال و اکر آماس اندر جانب محدب بود ماء
الاصول دهند با روغن بادام تلخ و شیرین و اکر در جانب مقعر بود مطبوخ افستین دهند
با روغن بید انجیر تا طبع نرم کند و باقی علاج از شربتها و ضمادها که اندر باب سوم از جزو
نخستین ازین کفتار یاد کرده آمده است کفتار دوازدهم اندر احوال سپرز و بیماریها
و اسباب و علامات و علاج آن باب نخستین اندر احوال سپرز و انواع سوء
المزاج و افعال او سپرز اندامی است با منفعت بسیار و خانه سودا است و هر کاه که سپرز
فربه شود جکر و همه تن لاغر شود از بهر آنکه او ضد جکر است و فعل او آنست که سودا را که در
وی خون فسیدا از خون جدا کند و بخویشتن جدا کند کشد و مزه آن بکرداند و ترش کند و غذای
خویش از آن بردارد و هر روز از آن سودا جزوی بمعده فرستد و ترشی آن معده را بکزد
و شهوة طعام بدید آید و تا مزاج او معتدل است منفعت او بسیار باشد از بهر آنکه سودای
معتدل بنیاد همه تن است و قوت اندامها و سختی استخوانها و صبوری مردم بدوست و
همچنانکه از اعتدال مزاج منفعت بسیار است چون از اعتدال بکردد افعال او تباه کردد
و مضرت بسیار و بیماریهاء بسیار تولد کند و تباهی افعال او از ضعیفی قوتهاء او بود چون
جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و هر کاه که قوتهاء او بحال خویش باشد همه ساله تن درست
باشد و از فزونیهاء سودای پاک بود و هر کاه که قوتی از قوتهاء او ضعیف کردد بیماری که بضعف
آن قوت تعلق دارد تولد کند و اسباب ضعیفی قوتهای او سوء المزاج باشد سرد یا کرم یا آماس
و ریشی و جراحتی که بدو رسد اما اکر قوت جاذبه ضعیف کردد دردی خون را که سودا است
بخویشتن کشیدن نتواند و سودا بدان سبب با خون بهمه اندامها پراکنده شود و یرقان
سیاه و بهق سیاه و کلف بدید آید و نخست رنک روی زردی شود که بسیاهی کرآید
و اکر سبب ضعیفی سوء المزاج کرم بوده باشد جذام تولد کند و اکر قوت هاضمه ضعیف
باشد سودا اندر سپرز نیک نکوارد و از حال بکردد اکر سخت ترش بود به معده آید از روی

زرد شود ح

طعم

طعام زیادت شود و جوع البقر تولد کند و اکر برودها فرود آید و کند شود آماس سودایی
تولد کند و اکر بقعر و سوی تن فرود آید داء الفیل و دوالی بدید آید و بواسیر بدید آید و اکر سبب
ضعیفی قوت قوت سوء المزاج کرم باشد سودا بسوزد و اکر بمعده و یا برود آید ریش معده
و اسهال و ریش روده تولد کند و اکر اندر دماغ بر آید مالیخولیا تولد کند و اکر قوت ماسکه
ضعیف باشد سودا ناکواریده از وی بیرون آید اکر بمعده آید منش کشتن و قی و سودا
بدید آید و اکر برودها فرود آید اسهال سودائی تولد کند و بهر اندامی که آید آماسی و
بیماری سوداوی تولد کند و اکر قوت دافعه ضعیف باشد سودای فزونی از وی دفع نشود
و آماس کیرد و بزرک شود و اکر آماس عفن کردد تبهاء سودائی تولد کند و آرزوی طعام
بود از بهر آنکه سودا از سپرز دفع نشود و به معده اندر نیاید و اکر قوت دافعه سخت ضعیف
نباشد سودا را اندک دفع میکند و بیشتری اندر وی بماند و بدان اندازه بزرکی بدید و
آماس کند و اسهال کند و اسهال بترتیب بدید آید از بهر آنکه اینجد دفع شود نه بوقت دفع
شود و نه بوجه خویش و بسیار باشد که سبب بیماریهاء سوداوی آبی بسیار خوردن طعامها
سودائی بود نه ضعیفی قوتهاء سپرز و کاه باشد سبب آماس سپرز بحران بیماری باشد و
بباید دانست که اکرچه مزاج سپرز سرد است اندر وی حرارتی است و رطوبتی غریزی معتدل
و فعل قوت جاذبه بقوت این حرارت است و فعل قوت هاضمه بدین حرارت و رطوبت است
الا آنکه تمامی فعل قوت جاذبه بحرارتی است با خشکی غریزی معتدل و سبب نقصان فعل
قوت دافعه دو چیز است یکی آنکه رطوبت غریب و رقیق است که بر وی غالب شود و او را
مسترخی کند تا دفع نتواند کرد دوم آنکه اندر منفذ بیرون آمدن سودا از وی سده افتد و سبب
نقصان فعل قوت ماسکه هم رطوبتی غریب است که بر خشکی غریزی غالب شود و قوت امساک
را باطل کند و کاه باشد که سبب ضعیفی این قوتها سوء المزاج کرم باشد و سبب سوء المزاج
کرم تیزی خلط سودائی بود که از جکر بدو اندر آید و سبب تیزی خلط سودا سوخته شدن

وتمامی فعل قوت هاضمه بحرارتی است با رطوبت
غریزی معتدل ح

خون بود یا سوخته شدن صفرا اندر جگر و علامت تیزی خلط سودا آن بود که هر آماس که
از وی تولد کند و بهر اندام که گرد آید ریش بود و سوزان بود باب دوم اندر ضعیفی
قوتهاء سپرز و علامتها و علاج آن اما علامتهاء ضعیفی قوتها اندر باب گذشته
یاد کرده آمده است علاج اگر قوت جاذبه ضعیف باشد ریاضت و بر استو نشستن
و موضع سپرز را بدست مالیدن و جنبانیدن و مجمر آتش و پی آتش بر نهادن و خون
بیرون ناکردن و ضمادها کردن او را قوت بدهد بکار داشتن سود دارد و باقی علاج او علاج
یرقان است و اگر قوت ماسکه ضعیف باشد علاج او علاج قی و اسهال سودائی است
و علاج قی اندر گفتار دهم که علاج معده است یاد کرده آمده است و علاج اسهال
سپس تر اندر جای گاهش یاد کرده اید و اگر قوت هاضمه ضعیف باشد بنگرند اگر آرزوی
طعام زیادت شده است و جوع بقری پدید آمده علاج آن اندر علاج معده یاد کرده
آمده است و اگر امراض مالیخولیا پدید آمده است و اگر قوت دافعه ضعیف باشد علاج
تحلیل آماس است چنانکه اندر باب دیگر یاد کرده آید و اگر قی یا اسهال سودائی پدید آمده است
علاج هر یک از جای گاهش باید جست باب سوم از گفتار دوازدهم اندر احوال
آماسهاء سپرز و علامتهاء آن باید دانست که آماس گرم اندر سپرز کمتر افتد و اگر
بیشتری خونی بود و صفرائی کمتر بود و بلغمی نادر بود و هیچ آماس گرم اندر وی دیر نماند
و صلب گردد از بهر آنکه او خانهٔ سودا است و آماس او بیشتر اندر فرو سوی او باشد از
بهر آنکه مادهٔ او غلیظ است و سنگی و بعضی مردمان باشد که با سپرز بزرگ زاده باشند
و همه عمر بسلامت گذرانند و کسانی باشند که سپرز ایشان بزرگ شود و بر آن حال بمانند و بسلامت
باشند و خداوند علت سپرز را بتازی مطحول گویند و سپرز را طحال گویند بقراط
میگوید هر گاه که مطحول از درد سپرز شکایت کند امید سلامت باشد از بهر آنکه هنوز
حس سپرز بر جای باشد و میگوید که هر گاه مطحول را اسهال الخون افتد خیر باشد از بهر آنکه

علاج آن اندر علاج بیماریهای دماغ
یاد کرده آمده صح

امید آن

امید آن باشد که مادهٔ علت تحلیل می پذیرد لکن اگر این اسهال دراز گردد بزلق الامعا
و استسقا ادا کند و هلاک کند از بهر آنکه مزاج سرد شود و حرارت غریزی نماند و
اندر کتابیست که از نبشتهاء گور بقراط ساخته اند در اینجا همی آید که هر گاه که خداوند
علت سپرز را شهوت طعام باطل شود و از وی خونی سرخ رود و بر اندام او ریشها و
بثرهاء سپید بی درد بر آید روز دوم هلاک شود و بول مطحول هر چه غلیظ تر و رنگین تر
بهتر و آنچه اندر وی ثفلی و رسوبی پراکنده چند سخت نیک بود از بهر آنکه نشان پاک شدن
علت بود و اگر اندر بول مطحول که تب دارد خون فسرده بینند آماس سپرز زایل شود و گاه
باشد که بحران آماس سپرز برعاف بود خاصه از سوی چپ و گاه باشد که اندر پس گوش آماس
صلب و بدشواری برود و دیر تحلیل پذیرد از بهر آنکه ماده پس غلیظ باشد و گاه باشد که
آماس جگر بحران انتقال کند و آماس بجگر باز آید و آنجا از جگر بسپرز باز آید سلیم تر باشد
علامتها همه انواع آماس سپرز با گرانی بود و با دردی که از سوی چپ بحجاب باز دهد
و تا بستان دست و جنبر کردن بر آید و اگر آماس قوی باشد دم زدن مضاعف شود چون
دم زدن بچگان اندر گریستن از بهر آنکه حجاب بسبب مزاحمت آماس حرکت خویش تمام
نتواند کرد در میانه فرو ایستد و یک حرکت بدو باز تمام کند و دم زدن بدان سبب مضاعف
شود و تا آماس عظیم نباشد با حجاب این مزاحمت نکند از بهر آنکه سپرز را با وی چندان
مشارکت نیست که جگر راست و آماس سپرز بلمس نتوان یافت و بحس و بصر نیز توان دید
و خداوند علت سپرز لاغر شود و این معنی بیشتر یاد کرده آمده است و خون مطحول رقیق تر
باشد از بهر آنکه سپرز دردی خون را بخویشتن کشیده باشد و گاه باشد که زانو و پای
مطحول گرم باشد از بهر آنکه فم معده را با سپرز مشارکتی است بدان منفذ که سودا از
وی بفم معده آید و شهوت طعام را بجنباند و بسبب این مشارکت فم معده سرد شود
و حرارت از وی باطراف گریزد که قوی تر بود و آنرا گرم کند و اطراف بینی و گوش سرد باشد

از بهر انکه این هر دو عضو سرمانده اند و ضعیف اند و از نیز سببهای سود کننده زود تر اثر پذیرند و منفعل شوند و فرق میان آماس و باد آنست که باد کرانی نکند و هر کاه که بمالند قراقر کند و آروغ بر آید و الم زایل شود علامت آماس کرم انست که آماس با تب و سوزش و تشنکی باشد و اکر آماس صفرائی بود تب کرم تر بود و تشنکی صعب تر و کرانی کمتر و آماس صلب را بلمس بتوان دانست و خداوند علت ترش روی و با غم و اندیشه و وسواس و اندیشهاء بد بود و اخلاط ذهن یعنی آشفتکی عقل کمتر بود از بهر انکه مادهٔ غلیظ باشد و سنکین بسوی زیر کراید پس اکر مادهٔ سخت باشد و بسیار و آماس عظیم بود اخلاط ذهن بدید اید از بهر انکه سپرز را با الحجابت مشارکتی است و حجاب را با دماغ و بسیار باشد که بر ساقها ریشها و بثرها بر آید و دندان در بزیدن کیرد و کوشت بن دندانها خورده شود اما آماس و سبب ریشها و بثرها که بر ساقها بر آید میل کردن خون سوخته سودائی بود بدان جانب و سبب خورده شدن کوشت بن دندان بر آمدن بخار بد باشد سوی بالا و کاه باشد که سبب ریشهاء ساق بحران آماس بود و بسیار باشد که بول مطحول همچون بول تن درستان بود و ریاضتی کرده شود و سودا تحلیل پذیرد و بول سیاه شود و کاه باشد که قوت سپرز بدو باز آید یا از علاج قوت یابد و قوت دافعهٔ او بر مادهٔ آماس مستولی کردد و ثفلی چون دردی روغن زیت با سهال دفع شود و آماس بلغمی بلمس نرم باشد و رنک روی سپید باشد غلبهٔ از سیاهی بروی نشسته و پشتری مطحولان را قی دشوار افتد و طبع خشک باشد داروی قی و مسهل که ایشانرا دهند قوی تر باید که باشد علاج علاج آماس سپرز بعلاج آماس جکر نزدیکست و اندر علاج هر دو احتیاط باید کرد تا آماس صلب نشود از بهر انکه آماس کرم که اندرین هر دو عضو افتد زود صلب کردد و داروهای جکر باید و لطیف کننده باید و با لطیف کنندکی سخت کرم نباید تا مادهٔ را نسوزد و غلیظ تر نکند از بهر انکه غذاء سپرز و مادهٔ که اندروی است اکر غذا جکر و مادهٔ که اندروی

اکر غذا

اکر غذاء جکر و مادهٔ که اندرویست قیاس کنند این غلیظ تر و عسر است از ان بدین سبب داروهاء سپرز تلخ و تیز باید و داروی قابض باوی آمیخته تا قوت او را نکاه دارد و سرکه تیز باید کرد و نخست که آغاز علاج کنند رک باسلیق باید زد از دست چپ با حبل الذراع پس اسلیم و ان پس فصد استفراغ کردن بر مطبوخ هلیلهٔ زرد صفت آن بکیرند هلیلهٔ زرد و هلیلهٔ سیاه از هر یکی هفت درم سنک و نیم شاهتره هفت درم کرماز و و کبر از هر یکی سه درم تخم کسنه و تخم کشوث از هر یکی یک درم سنک و نیم آلوی سیاه و خرما هندی از هر یکی باندازهٔ حاجت همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و سحرکاه یک مثقال ایارج فیقرا و یکدرم غاریقون حب کنند و بدهند و ده درم سنک بامداد مطبوخ بدهند و ده درم سنک غاریقون باده اوقیه سکنکبین سپرز را پاک کند و هر بامداد شربت آب عنب الثعلب و آب کرفس از هر یکی دو اوقیه با شکر کر با سکنکبین بدهند و آب برک کز و آب برک بید و آب برک بره که انرا بتازی الغرب کویند و آب کشوث از ین هر کدام که حاضر باشد با سکنکبین آمیخته میدهند و اقراص ریوند و غاریقون در وی زیادت کنند و بدهند با آب کسنه و سکنکبین و اکر تب نباشد با ماء الجبن و برک بره خشک کرده اندر سایه و کوفته و بیخته با دو درم سنک سکر هر بامداد نافع و آزموده است و برک بید همچنین بسبب تلخی و قبضی که در ویست سود دارد و سبزی کز اندر سایه خشک کرده و کوفته و بیخته با شکر سود دارد و پوست بیخ کبر با سکنکبین بزوری ترش سود دارد و مادهٔ سودا را بطریق بول و براز بیرون آرد و سپرز را پاک کند و فرموده مقدار یک درم سنک با سکنکبین سود دارد و مبرورد را با طبیخ انیسون دهند و دو درم تخم خرفه با سرکه بدهند و برا خاصیتی است اندر تحلیل سپرز و برک لسان الحمل خشک کرده و کوفته و بیخته مقدار یک ملعقه سفوف کردن سود دارد و اقراص بیخ انکشت و کدو خشک کرده از هر یکی راست همه را بکوبند نرم شربت دو مثقال با سکنکبین ترش و کدوی کوچک خشک کرده

وکوفته دو درم سنك با سکنکبین سود دارد وضمادها ازین کونه سازند بکیرند سبوس کندم
وبسرکه بپزند ونمدی باندازهٔ سپرز بکیرند وبدان سرکه ترکنند وبر سپرز نهند کرم کرده
وسبوس آن بر بالای نمد نهند وببندند واکر بیمار طاقت ضماد ندارد او را بقمطا با ز
خوابانند وسرکهٔ ناب کرم کرده ونمدی باندازهٔ آن سپرز بدان سرکه ترکنند وبر سپرز می نهند
واکر حرارت سخت قوی نباشد سداب اندرین سرکه بپزند قوی تر باشد چندانکه طاقت
دارد این نمد بر می نهند وتر میدارند وکرم میکنند وباز می بر نهند واکر این علاج اندر
کرمابه کنند بهتر باشد وخاکستر سرکین کوسفند کر خاکستر کلخن بسرکه تر کرده سود دارد
وچکندر بسرکه بپخته ضماد معتدلست وبیخ خطمی همچنین وسرکین کاو چرابی خشك کرده
وبسرکه بپخته ضمادی نیکست واکر کوکرد زرد با وی بسرشند کرم باشد وقوی وضمادها
وشربتهاء کرم اندر علاج سپرز موافق نباشد از بهر آنکه بیم باشد که صلب کردد نخست
بر قانون راست باید فصد رک باسلیق وحبل الذراع واسلیم زدن وشربتهاء ملطف
ومقطع معتدل بکار داشتن یا اندکی داروی قابض وسکنکبین وسرکه ملطف ومقطع است
خاصه سرکهٔ کبر وسکنکبین که از سرکهٔ کبر وشکر سازند با اندکی زعفران ملطف است
وآب بادیان تر وآب کرفس با سکنکبین معتدلست وملطف وانجیر بسرکه فرغار کرده ملطف است
واز پس آنکه چند روز ازین نوع شربتها داده باشند استفراغی کنند بمطبوخ هلیله
صفت آن بکیرند هلیلهٔ سیاه ده درم شاهتره ده درم بیخ اذخر وغافت از هر یکی پنج درم
کزمازو سه درم اشنه وانیسون وتخم کرفس وتخم بادیان از هر یکی سه درم همه را بپزند چنانکه
رسم است وبپالایند شربت ده اوقیه با یك درم ایارج فیقرا وهلیلهٔ زرد دو درم غاریقون
نسخهٔ حبی بکیرند ایارج فیقرا وهلیلهٔ زرد وتربد از هر یکی ده درم غاریقون وبرك کزمازو
از هر یکی پنج درم انیسون واشق ومقل از هر یکی سه درم نمك هندی دو درم شربت دو
درم وداروهاء مفرد که خلط غلیظ را لطیف کنند وسپرز را برفق پاك کنند قنطوریون باریك

وعصارهٔ

وعصارهٔ او وحب ووج با انکبین سرشته هر روز یك ملعقه بدهند وحب القعد بسرکه بپزند
وبپالایند وازان سرکه سکنکبین سازند با انکبین تعریف حبی دیکر بکیرند پوست بیخ کرفس
وپوست بیخ بادیان از هر یکی چهار جزو وبیخ اذخر وپوست بیخ کبر از هر یکی دو جزو وتخم کرفس
وتخم بادیان انیسون فطراسالیون از هر یکی یکجزو ونیم همه را بسرکه ترکنند سه شبانروز پس بجوشند
وبپالایند وانکبین بر افکنند وسکنکبین سازند وباخر یکدرم زعفران در وی مالند و
دوا الکرکم نسخهٔ عیسی صهاربخت سدهٔ جکر را وآماس جکر را وآماس سپرز را بکشاید اندر
قرابادین یاد کرده آید وچیزهائی که آزموده اند وبخاصیت سود دارد شش روباه وجکر
او خشك کرده وسپرز کورخر وسپرز اسپ از هر کدام که بدست آید دو درم سنك با سکنکبین
وخفاش که شب پره کویند بکیرند وبکشند وشکم او پاك کنند وخشك کنند وبکوبند وچند
انکه سه انکشت بردارند یك شربت بود با شکر یا سکنکبین نسخهٔ دیکر بکیرند خفاش هفت و
بکشند وپاك کنند واندر دیك سفالین نهند وسرکه بر سر آن کنند ودیك را بکل اندکیرند و
اندر تنور کرم نهند تا بپزد وبکدارند تا سرد شود پس سر دیك بکشایند واندر سرکه مالند هر بامداد
مقدار دو درم بدهند خواجه بو علی سینا رحمه الله کوید این علاجی آزموده است وهر کاه که
ازین داروها وقرصها وشربتها دهند بیمار را از آب خوردن باز باید داشت چندانکه ممکن بود
تا قوت دارو مدتی بماند وبجانب جکر میل نکند وضمادها ازین نوع سازند که یاد کرده آید صفت
ضمادی دیکر بکیرند سداب وبورنه اندر سرکه بجوشانند ونمدی بر اندازهٔ سپرز ببرند وبدان
سرکه ترکنند وبر سپرز نهند کرم کرده وانجیر واکلیل الملك اندر سرکه بپزند وبرك سداب خشك
سوده وبورق با وی بسرشند وبر سپرز نهند وکاغذی باندازهٔ سپرز بکیرند وانکبین
بر وی بمالند وخردل ناکوفته بر وی پراکنند وبر سپرز نهند وچندانکه صبر تواند کرد بر وی بکدارند
وبرك سداب خشك پنجاه درم اشق بیست درم بورق ده درم همه را بسرکه بسایند وضماد کنند
وبرك هزار اسفند وتخم او بسرکه بپخته وهموار کرده ضمادی نیك است صفت ضمادی آزموده

اخسار کندي بکيرند سداب و بوست بيخ کبر و افسنتين و بودنه و سعتر همه را بسرکه ناب بپزند
و بر ثفل دي کين ند و ضماد کنند کرم هر کاه که سرد شود بردارند و ديکري کرم کرم بر نهند تا
بيست و يکبار و بيمار بايد که ناشتا بود تا فايده دهد نسخه ضمادي قوي و مسهل بکيرند خربق
سياه سه اوقيه خربق سپيد چهار اوقيه اشق و بطرون از هر يکي سه اوقيه سقمونيا دو
اوقيه فلفل سي دانه همه را نرم بسايند و مقداري نبيذ تلخ بکيرند و چندانک علک البطم در وي
کداز ند که چنان شود که داروها در وي بتوان سرشت و کرم کرده بکار دارند و اشق و سرکين
کوسفند بسرکه سرشته ضمادي قوي است و آنرا که اين علاجها اثر نکند بر سپرز او حجامت
کنند و خون بردارند و اکر داغ کنند و موضع داغ را نکذارند که به بندد تا ماده بسيار بپالايد
پس برويانند صواب باشد و هر وقت که ضمادي بکار خواهند داشت اولیتر آن باشد که بيمار
در کرمابه شود و اندر آب زن نشيند و ساعتي نيک مقام کند چون از کرمابه بيرون آيد ماهي
شور و صحناة و خردل و مانند آن چيزي خورد و از پس آن اکر نبيذي خورد تلخ ممزوج باب
دريا و تدبير لطيف کند علاجي قوي باشد سه روز اين ترتيب بر دست دارد و روز چهارم
رياضت فرمايند چنانکه مانده شود و عرق کند پس ضماد بر نهند و اکر آماس بلغمي بود نخست
استفراغ بلغم بايد کرد و هر چه معتدلست از آنچه که اندر آماس صلب ياد کرده آمده است
برکزيدن و بدان علاج کردن و طعام مطحولان شوربا بايد و زيربا و اندر هر دو کبر و نخود
و مصوص بکرفس و سداب کرده و نان با سکنکبين خوردن سود دارد و کرفس و برک ترب
و سپندان باجکند و زيتون پرورده و حبة الخضرا بسرکه پرورده و اطراف رز بسرکه پرورده
و برک کبر و ساق او بسرکه پرورده و از کوارشها آنچه لطيف تر و سبک تر باشد چون دراج
و تدرو و طيهوج و کبجشک تعريف نانی که مطحولان را سود دارد بکيرند آرد خشکار يکمن
تخم سپندان شش يک آرد کوفته و بيخته با آرد بسرشند و نان بزنند و آنرا بر سبيل نقل مي
خورند و اکر با سرکه خورد هم روا باشد باب چهارم از کفتار دوازدهم اندر درد



سپرز که از باد خيزد و علاج آن علاج اين بعلاج آماس صلب نزديکست از بهر آنکه داروها
او تحليل کننده بايد و محجمه آتش بر نهادن سود دارد و طعام سخت اندک بايد خورد و سفارتی
بايد خورد و چندانکه ممکن کردد بر تشنکي صبر بايد کرد و اکر بجاي آب شراب کهن خورند
سودمند باشد و هر وقت که طعام خورند تا معده سبک نشود نشايد خورد و نشايد
خفت و ارزن کرم کرده و نمک کرم کرده بر نهادن سود دارد صفت قرصي که باد سپرز
صلب را بشکند بکيرند تخم سپندان مقل اشق انجير سداب بابونه اکليل الملک بوره از
هر يکي سي درم و بکوبند و بسرکه تيز بسرشند و قرصها کنند باريک و کوچک و آنرا اندر تنور
يا بر تابه بريان کنند و نکاه دارند تا پس وز دیس آنرا بکوبند و بپزند و حب الغعد و کرمازو از
هر يکي پنج درم اسقولوقندريون هفت درم شربت سه درم با سکنکبين نسخه سفوفي که باد ها
را بشکند بکيرند سپندان سپيد بيست درم تخم پنج انکشت نانخواه باديان انيسون سداب
افتيمون بيخ کبر سنبل الطيب مغسول ريوند چيني از هر يک بيست درم شربت سه درم با سکنکبين
بزوري صفت داروي ديکر بکيرند کرمازو ده درم تخم مرو ده درم تخم کسنه و تخم خرفه
از هر يکي پنج درم شربت سه درم با سکنکبين و اقراص پنج انکشت سود دارد و ضمادها از روغن
افسنتين و روغن قسط و روغن ناردين سازند و اخلاط او انجير باشد بسرکه پخته و نطرون
و سداب و تخم پنج انکشت و اکليل الملک و بابونه و کوکرد و بوره و ريمان و زفت و جاوشير
و اشق کفتار سيزدهم اندر بيماريها که از بيماري جکر و سپرز خيزد چون يرقان و
استسقا و اين کفتار دو جزو است جزو نخستين اندر علاج يرقان باب نخستين اندر
شناختن احوال يرقان بر طريق کلي يرقان تغيير رنک روي و چشم و همه تن را کويند و
يرقان يا زرد باشد يا سياه و تولد يرقان زرد بيشتر از جکر و زهره باشد و يرقان سياه بيشتر
از سپرز باشد و از جکر نيز باشد و اسباب تولد يرقان زرد سه است يکي آنکه تولد صفرا اندر
جکر زياده از اندازه باشد دوم آنکه صفرا از جکر و زهره بيرون نشود يا کمتر از آن بيرون شود

که باید سوم بیماریهاء حادّه و تبهاء محرقه اسباب فزونی تولد صفرا پنج نوع است یکی سوء
المزاج گرم است اندر جگر و رگها با خون که اندر وی تولد کند و غذا که از وی اندر رگها
بگذرد و باندامها رسد صفرائی بود و رنگ همه تن را بگرداند و زرد کند دوم طعام و شراب
که از وی صفرا بیشتر تولد کند بسیار خورده آید سوم آنکه مزاج همه تن گرم باشد و خون که
اندر رگهاء همه اندام و تن بود بدان سبب گرم و صفرائی شود چهارم آنکه مسام بسته باشد
و بشره کثیف و صفرا بتحلیل دفع نشود و اندر تن بماند و بدین سبب است که علت یرقان بیشتر
اندر زمستان و بوقت آمدن بادهاء شمالی بود از بهر آنکه مسام بسته شود و صفرا که بتابستان
و بوقت برآمدن بادهاء جنوبی بعرق تحلیل افتادی و دفع شدی اندر تن بماند پنجم آنکه جانور
زهرناک بگزد و زهر او خون را گرم و صفرائی کرد اندر و کژدم جراره و زنبور بزرگ و قملهٔ کرکس
ازین نوع باشد اسباب آنکه صفرا از جگر و زهره بیرون نشود و یا کمتر بیرون شود دو نوع است
یکی سدّه است و سدّه از دو بیرون نباشد یا اندر آن منفذ افتد که صفرا از جگر بزهره آید
یا اندر آن منفذ افتد که صفرا از زهره بروده آید تا براز و را دفع کند اگر اندر آن منفذ افتد که میان
جگر و زهره است صفرا بدان سبب اندر جگر بماند و با خون اندر همه تن پراکنده شود و اگر
اندر آن منفذ افتد که میان جگر و روده است صفرا از آن منفذ باز گردد و بجگر برآید و اندر
همه تن با خون پراکنده شود و یرقان تولد کند و نوع دوم آماس است و تولد یرقان از آماس
هم برین گونه باشد هر دو منفذ که یاد کرده آمده است آماس گرفته شود و صفرا اندر جگر بماند
و با خون اندر همه تن پراکنده شود و گاه باشد که بسبب سوء المزاج سرد منفذها منقبض گردد
و صفرا دفع نپذیرد و اندر جگر بماند و بباید دانست که هرگاه که سدّه افتد و صفرا بدان سبب
اندر جگر بماند جگر گرمتر شود و تولد صفرا فزون از آن بودی و گاه باشد که بسبب گرم شدن
جگر و بماندن صفرا [illegible] زهره باشد و این از سه گونه باشد یکی آنکه قوت جاذبهٔ زهره بسبب
نوعی از انواع سوء المزاج ضعیف گردد و آن صفرا که می باید که از جگر بخویشتن کشد نتواند کشید

خاصه

خاصه اگر قوت دافعهٔ جگر نیز ضعیف باشد دوم آنکه قوت جاذبهٔ زهره قوی باشد و صفرا
بسیار جذب کند و زود ممتلی گردد و متمدد شود بدین سبب قوت او ساقط شود و دیگر
جذب نکند سوم آنکه صفرای بسیار اندر زهره گرد آید و دهنهٔ منفذ که صفرا از وی بروده
آید منطبق شود و لزوجت روده از سخت بگیرد و دو علت تولد کند یکی قولنج و دیگر یرقان اما
یرقان که بطریق بحران بود دو گونه باشد یکی آنکه مادهٔ بیماری پخته شود و طبیعت مستولی
گردد و از ظاهر تن بیرون دهد بروزی نیک از روزهاء بحران دوم آنکه طبیعت ضعیف
باشد و مادهٔ بیماری بسیار باشد و ببسیاری بر طبیعت مستولی گردد و بناوقت بیرون آید
بروزی بد از روزها بحران بقراط میگوید من اصابه الیرقان واصاب کبده جسا فهو ردی
ومن کانت به حمی وظهر به الیرقان فی السابع او التاسع او الی الرابع عشر فذلک خیر ان
لم یحسا الشر سوف الایمن فان جسا فهو ردی میگوید که هرگاه که خداوند یرقان را جگر
صلب گردد بد باشد و هرگاه تب گرم آید و روز هفتم یا نهم یا چهاردهم یرقان پدید آید و
شراسیف او سخت نشود امید سلامت باشد و اگر شراسیف سخت شود بد باشد ثابت
بن قره میگوید پدید آمدن یرقان اندر تبهاء تیز پیش از روز هفتم بد باشد پس اگر طبع با آن نرم
گردد امید بهی باشد و بباید دانست که یرقان بیماری مخوف و صعب است و اگر علاج نکنند
خداوند علت مفاجا هلاک شود باب دوم اندر یرقان زرد که از گرمی جگر و گرمی
رگها خیزد و علاج او علامتهاء یرقان زرد که از گرمی جگر خیزد و گرمی جگر او تشنگی و تلخی
دهان و زردی چشم و روی و آرزو ناکردن طعام و بول و براز رنگین و کفک بود و هم رنگین
بود و باشد که تب آید و تدبیرهاء گذشته بر آن گواهی دهد و بباید دانست که گرمی جگر و یرقان
که از طعامها و شرابهاء گرم خیزد بروزگار پدید آید علاج اما شربتها چون آب انار ترش
و شیرین و آب کشنیز و آب کدو و آب خربزهٔ هندو و آب [illegible] کرده سود دارد که با
جلاب یا سکنجبین و کشکاب که تخم کشنیز در وی پخته باشد [illegible] جو با شکر سرکه کرده

سود دارد و پشت را نخست چند بار با آب گرم بشویند پس سرد کنند اگر بدین تدبیرها کفایت
نشود قرص کافور دهند و قرص انبرباریس که اندر سوء المزاج گرم یاد کرده آمده است صفت
سکنگبین بزوری که از بهر دوستی ساختم که کسنه حاضر نبود کسنه خشک سی درم تخم کسنه
ده درم بیخ کسنه ده درم افسنتین رومی هفت درم غافت هفت درم ریوند چینی
سه درم همه را یک شب اندر صد درم آب و صد درم سرکه تر کنند و بجوشانند تا نیمه باز آید
و بپالایند و یکمن شکر بر افکنند و بقوام آرند و اگر طبع خشک باشد بطبیخ خرما هندی و بنفشه
و آلو سیاه و خیارشنبر نرم کنند و ضمادها که از صندل سرخ و سپید و گل سرخ و کافور و گلاب
سازند بر جگر می نهند و اگر ضماد از برگ خرفه و برگ خطمی و آرد جو و طحلب سازند و گل سرخ
و صندل و گلاب با اندکی سرکه روا باشد و طعام خل و زیت دهند با شکر و اندکی کشنیز تر
و برگ کوک و کسنه با سرکه و فسرد از گوشت بزغاله و جوزه مرغ خانگی با آب غوره مصوص کرده
و مغز خیار و خیار بادرنگ با سرکه و برگ کوک با نان بخورند باب سوم از جزو نخستین
از گفتار سیزدهم اندر یرقان زرد که سبب آن بسیار خوردن طعامها و شرابهاء
گرم و تولد صفرا باشد و علامات و علاج آن نخست بباید دانست که اگر چه گرمی جگر و بسیار
خوردن طعامها و شرابهاء گرم سبب تولد صفرا بسیارست و از صفرا یرقان و بیماریهاء
گرم و صفرائی افتد اندر باب جداگانه یاد کرده آید باستقصاء تمام لکن نخست این چند
نوع یرقان که سددی نیست یاد کرده آید و علامتها و علاج آن شرح داده انشاالله
تعالی علامتهاء یرقان که از بسیاری تولد صفرا بود با منش گشتن و قی و صفرا و تلخی
دهان بود و بول سرخ و غلیظ باشد و بود که بسیاهی زند علاج آن که صفرا اندر جگر
سخت بسیار بود هم رگ باید زدن و هم داروی مسهل باید دادن و رگ باسلیق باید زد
کراسیلم از دست [illegible] حجامت کردن و محجمه بر نهادن و بر فرو سوی کتف که نزدیک
جگر است و اگر بر فرو سوی جگر نهند آنجا که فرو سوی پهلوهاست روا باشد و بعضی

طبیبان

طبیبان رگ زیر زبان زدن فرموده اند و مسهل طبیخ خرما هندی و آلو سیاه و بنفشه
دهند و اگر فلوس خیار چنبر اندر آب کسنه و آب عنب الثعلب و آب لبلاب حل کنند
و بدهند صواب باشد و شربتها که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است همه سود دارد
و اگر سهل تر باشد طبیخ هلیله زرد دهند و اندر طبیخ افسنتین رومی و تخم کسنه و بیخ
اذخر و تخم کشوث و آلو سیاه و خرما هندی و عناب و بیخ سوسن باشد و اگر غلیظ تر باشد
غاریقون و غافت و شاهتره با این اخلاط زیادت کنند و اندکی نمک هندی و سقمونیا
و بسیار باشد که آب لبلاب را با شکر و اندکی سقمونیا دهند کفایت باشد و اندر کشکاب
بیخ کسنه و بیخ کرفس و بیخ بادیان اندر بزند و اگر تب نباشد ماء الجبن دهند با سفوف
هلیله نسخه آن بگیرند هلیله زرد مقشر کوفته و بیخته ده درم صبر نیم درم طباشیر یک
درم سقمونیا مشوی دانگی و نیم این جمله سه شربت بود صفت سقمونیا دانگی و طعام
از آن نوع دهند که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است باب چهارم از جزو
نخستین از گفتار سیزدهم اندر یرقان که سبب آن گرمی مزاج همه تن باشد و خون
بدان سبب اندر رگها گرم و صفرائی شود و بجز خاصه این نوع است از علامتهاء آنست
که تن گرم و لاغر باشد و بثرها و خارش بسیار بود و بول و براز رنگین باشد و آرزوی طعام
نباشد و تشنگی غالب بود و باشد که تب گیرد و اگر مزاج سخت گرم باشد و صفرا بسوزد و
زردی رنگ روی بسیاهی آمیخته باشد علاج اگر ماده نباشد مزاج را باید گردانید
بشربتها و غذاها که اندر باب دوم یاد کرده آمده است و تدبیرهاء تری فزاینده بکار
باید داشتن و کشکاب که سرطان در وی پخته باشند و آب کدو و آب خربزه هندو و لعاب
اسبغول با جلاب دادن گر با آب انار ترش و شیرین و گرمابه و آبزن سود دارد و چون از
آبزن بیرون آیند روغن نیلوفر و روغن بنفشه طلی کنند صواب باشد و اگر ماده باشد
استفراغ باید کردن بداروهائی که اندر باب سوم یاد کرده آمده است و همان تدبیرها

کردن باب پنجم اندر یرقان که سبب آن بسته شدن مسام همه تن باشد و علاج آن
این نوع بیشتر اندر زمستان و بوقت آمدن باد شمالی افتد و پوست درشت کرد و گاه باشد
که اندر سفر و غیر سفر غبار بر پوست نشیند و مسام را بر بندد و سبب یرقان گردد و اندر
بیشتر حالها سببی ز اندرونین چون سده و سوء المزاج با این سبب یار باشد علاج این گرمابه است
و آب زن نود اروها تحلیل کننده پختن و اندامها را ببسوس و آرد نخود شستن و مالیدن
و اگر علامت سببی دیگر از سببهاء زاندرونین بدید آید علاج آن چنان که اندر علاج انواع
یرقانها یاد کرده آمده است می باید کرد باب ششم اندر یرقان که سبب آن سده جگر
باشد و علامات و علاج آن بباید دانست که سده جگر که سبب یرقان باشد سه نوع است
یکی آنکه سده اندر تخلخل جگر افتد و اندر رگها که اندروی پراکنده است و این سده کلی بود دوم
آنکه سده اندر منفذ افتد که صفرا از آن راه بزهره آید سوم آنکه سده اندر منفذ افتد که صفرا
از آن راه بروده آید علامتها اسباب و علامات سده کلی اندر باب دوم از جزو دوم از کتاب
یازدهم یاد کرده آمده است و علاج نیز هم از آن نوع باشد که آنجا یاد کرده آمده است و علامتها
سده که اندر آن منفذ افتد که میان جگر و زهره است و صفرا از آن راه بزهره آید آنست که
یرقان زرد بدید آید و اندر جانب جگر گرانی کند و دهان تلخ باشد و بول و غایط زرد بود و بول
از زردی بسرخی و سیاهی گراید و قی صفرائی افتد و بول هرچه رنگین تر بود و نشان قوت جگر
باشد و دفع کردن صفرا و علامتهاء سده که اندر آن منفذ که صفرا از آن راه بروده آید آنست
که براز سپید گردد پس یرقان زرد بدید آید و طبع خشک باشد و بیشتری او قولنج تولد کند
علاج خداوند سده کلی را هر بامداد آب کرفس و آب بادیان و آب کرفس و آب شبت از
هر یکی دو اوقیه بجوشانند و بپالایند و سه درم روغن بادام شیرین و یک درم روغن بادام
تلخ و یک درم روغن فستق با این آبها و شبانگاه تخم ترب یک درم سنگ و یک درم مغز
تخم خربزه و یک درم انیسون و نیم درم تخم شبت و نیم درم تخم کرفس با یک اوقیه سکنکبین بدهند

وقی کردن اندرین علت سخت سود دارد و سدها بقوت قی کشاده شود و ماده پراکنده
خاصه اگر سه درم تخم سرمق بکوبند و با سکنکبین و آب نیم گرم بخورد و بدان قی کند و برشبیا وشان
اندر آب بپزند و بپالایند و آن آب با سکنکبین میدهند سود دارد و دو درم نمک درشت
با یک دسته بزرگ کسنه هفت روز بخورد ناشتا جگر را و زهره را بشوید و از ماده عفن
پاک کند و شش درم برگ جکندر خشک کرده و کوفته و بپخته با ماء العسل گر با سکنکبین
سده بگشاید و سود دارد و یک درم فوه اندر یک زرده خایه مرغ نیم برشت سده بگشاید
و یک درم سلیخه با شراب کهن بدهند و بفرمایند دوید ماده یرقان را با ادرار بول بیرون
آرد و یک درم بوره با دو اوقیه آب ترب و یک اوقیه شراب ریحانی بیامیزند و خداوند
علت را اندر آبزن نشانند و اندکی صبر کنند پس این شربت بدو دهند تا اندر آبزن بخورد تا حال
زردی از وی فرو د آید این شربتها که اکنون یاد کرده آمد پس از آن دهند که ماده یرقان را نرم
کرده باشند و بزانیده بشربتهائی که اندر اول این باب و بدانچه اندر باب دوم از جزو دوم از
کتاب یازدهم یاد کرده آمده است و گرمابه و آب زن بکار داشتن سود دارد و اگر اندر آبزن
تقاضای بول کند سود دارد و اگر سده اندر آن منفذ باشد که میان جگر و زهره است این شربتها
که یاد کرده آمد سود دارد و اقراص افسنتین و اقراص ریوند و اقراص انیسون با سکنکبین
بزوری سود دارد صفت اقراص انیسون بگیرند انیسون سه درم افسنتین و اسارون و تخم
کرفس و تخم شبت و مصطکی و سنبل و بادام تلخ از هر یکی یک درم غافت سه درم صبر پنج درم غاریقون
دو درم همه را بکوبند و بطبیخ افسنتین بسرشند یک بت یک درم سنگ نسخه اقراص افسنتین
و اقراص ریوند اندر باب سوم از جزو نخستین از کتاب یازدهم یاد کرده آمده است و قی کردن
بتخم سرمق چنانکه اندر اول این باب گفته آمده است سود دارد و طبع را نرم کردن بحبی از ایارج
فیقرا و افسنتین و بسفایج و غافت و غاریقون سازند صواب باشد و طعام از سرکه کبر سازند
و برگ ترب بجوزه مرغ خانگی پخته و برگ کرنب بروغن زیت پخته سود دارد و آب با سکنکبین

بزوري آمیخته خورد و ضماد از بادیان و اکلیل الملك و بیخ خطمي و کرنب و شبت و بنفشه
و افسنتین و انجیر و صبر و مر سازند کوفته و بخته بروغن قسط کر بروغن سنبل تر کنند
و بر جکر نهند و ابجز اندر باب علاج سده که در حدبه جکر افتد یاد کرده آمده است
علاج اینست آن باب را با این مطالعه باید کرد و اکر سده اندر آن منفذ افتاده باشد
که میان زهره و روده است علاج آن بحقنه تیز کشاینده و بداروهای مسهل قوي باید
کرد صفت داروي مسهل بکیرند هلیله زرد یازده درم هلیله سیاه هفت درم شاهتره
ده درم غافت و افسنتین از هر یکي پنج درم مویز دانه بیرون کرده بیست درم مصطکي و انیسون
از هر یکي سه درم بیخ سوسن و بیخ بادیان و بیخ کبر از هر یکي هفت درم الو سیاه تربد و افیمون
از هر یکي پنج درم خیار چنبر ده درم آلو سیاه بیست عدد خرما هندي پانزده درم همه را اندر
سه من آب بپزند تا بیك من باز آید و بپالایند شربتي هفتاد درم با نیم درم غاریقون سوده
و دو دانك نمك هندي و دانکي سقمونیا هر پنج روز یك بار این مسهل بدهند تا سده کشاده
شود و از پس آن ماء الجبن بکار دارند با این سفوف نسخه سفوف بکیرند هلیله سیاه دو
درم افیمون یك درم نمك هندي دانکي ایارج فیقرا نیم درم کمتر یا بیشتر باندازه قوت
اکر با این علاجها سده تمام کشاده نشود شیر اشتر دهند هر روز پنجاه درم تا شصت درم
باشد درم هلیله زرد و یك درم افیتمون نیم درم افیون و چهار دانك ایارج فیقرا و غذا ابدا مخ
و جوزه مرغ خانکي بسر که بخته با کرفس و بودنه و آب کرفس و آب برك ترب با سکنکبین سود
دارد اکر چه سکنکبین بزوري بود و اکر با سده حرارتي بود علاج بشربتها و داروهاء خنك
و معتدل باید کرد و اما کشادن آن سده که در آن منفذ که میان جکر و زهره است شربت و
داروي ادرار کننده باید چون آب کشوث و آب کسنه با سکنکبین که اندروي تخم کسنه بخته
باشند و آب کسنه بلخیار شنبر و آب خرفه و آب برك ترب و آب ترشی ترنج با سکنکبین و هم
این آبها بکیرند یعني آب کشوث و آب کسنه و آب برك ترب و بجوشانند و صافي کنند و یکمثقال

کرسنه بوست کنده و یك مثقال تخم خربزه پاك کرده همه را بکوبند و با این آبها بیامیزند و
طعام حشوي دهند از آرد کرسنه و تخم ترب با شکر و بادام شیرین و ترکیب این حشو
چنان باید که آرد کرسنه چهار بهره و تخم ترب یك بهره تخم ترب را بکوبند و هر دو را بپزند
چنانکه رسم است و شکر و روغن بادام بر افکنند و بعوض آب سکنکبین خورند خاصه سکنکبین
که تخم کسنه اندروي بخته باشند و کشادن سده آن منفذ را که میان زهره و روده است
حقنه نرم و داروي مسهل معتدل باید کردن چون طبیخ هلیله زرد که با افسنتین و شاهتره
و خرما هندو و خیار شنبر و بیخ کرفس سازند و آب شاهتره و آب طلحشقوق از هر یکي
سه اوقیه با سه درم سنك هلیله زرد و دانکي نمك هندي و طعام زیره با نخود و مویز
و انجیر دراو بخته و مزوره مشو کرفس اندرو بخته باب هفتم از جزو نخستین
از کفتار سیزدهم اندیرقان بحراني یرقان بحراني را علاج نباید کرد لکن طبیعت را یاري
باید داد تا تمامتر دفع کند و یاري طبیعت چنان باشد که بیمار را با آب کرم اندر نشانند تا
مسام کشاده تر کردد و سکنکبین بزوري که تخم کسنه بخته باشند یا تخم کشوث و روغنها
کشاینده مالیدن چون روغن بابونه و روغن شبث و روغن سوسن و اکر بحران بد کرده
باشد علاج آن علاج سؤ المزاج جکر باشد که از کرمي بود و علاج تب و علاج یرقان که
از خوردن طعامها و شرابهاء کرم تولد کند باب هشتم اندیرقان که از آماس
جکر و کزیدن جانوران بد تولد کند بباید دانست که تولد یرقان از کزیدن حیوان بد از آنست
که زهر او اندر تن پراکنده شود پس چاره نیست از آنکه رك باسلیق بارك اکحل بکشایند تا
خون بد را از جانب دل باز پس کرداند و از تن کم کنند و مطبوخ هلیله زرد دهند و بنیز آب
با هلیله زرد سوده و کشکاب سرطاني با آب انار سود دارد و با سکنکبین و با آب غوره سود
دارد و باقي علاج اندر باب علاج کزیدن جانوران زهرناك یاد کرده آید و علاج آماس اندر
جزو سوم از کفتار یازدهم یاد کرده آمده است باب نهم از جزو نخستین از

گفتار سیزدهم اندر یرقان سیاه یرقان سیاه بیشتر از سپرز باشد و از جگر نیز باشد
و بمشارکت هر دو نیز باشد اما اسباب آنکه از سپرز باشد دو نوع است یکی سده است که اندر
آن منفذ افتد که سپرز سودا را از آن راه از جگر بخویشتن کشد دوم ضعیفی قوت جاذبی
سپرز از کشیدن سودا از جگر تا بدان سبب سودا اندر جگر بماند و با خون اندر همه تن بگسترد
و رنگ روی و همه تن سیاه کند دوم سبب ضعیفی قوت دو چیز باشد یا سوء المزاج باشد
یا آماسی که در وی تولد کند و آماس نیز از سوء المزاج و از سده خالی نباشد و سبب آنکه از جگر بود
سوء المزاج گرم باشد اندر جگر و صفرا بدان سبب اندر وی بسوزد با خون باندامها رود
و یرقان سیاه تولد کند علامتها یرقان که از سپرز بود سه علامت است یکی آنکه روی سخت
سیاه باشد دوم آنکه بول سیاه و تیره باشد و براز نیز بسیاهی گراید سوم آنکه اندر سپرز
آفتی باشد و آنکه از جگر بود هم سه علامت است یکی آنکه بول از سیاهی بسرخی گراید و اگر
با آفتاب دارند سرخی نماید که بزردی زند و اندر براز نیز زردی بیشتر بود سوم آنکه اندر
جگر آفتی بود و سپرز بسلامت باشد و اگر یرقان بمشارکت هر دو بود علامتهاء آفتهاء
هر دو پدید آید علاج خداوند یرقان سیاه را اگر از سپرز بود نخست رگ باسلیق یا اسیلم
باید از دست چپ زدن پس داروی مسهل دادن صفت داروی مسهل بگیرند هلیله
زرد و پانزده درم هلیله کابلی هشت درم بیخ کرفس و بیخ بادیان از هر یکی هفت درم شکوفه
کبر یا کبر و اسقولوقندریون از هر یکی شش درم خربق سیاه دو درم بسبایج چهار درم
مویز منقی یعنی دانه بیرون کرده بیست درم آلو سیاه بیست عدد خرما هندو ده درم
افتیمون پنج درم همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند شربت هفتاد درم باید و ایارج
فیقرا و نیم درم غاریقون و دو دانگ تربد این مسهل چند کرت بباید داد پس همیشه آب که
سکنجبین افتیمون گرفته باشند بکار دارند و هر چند روزی اگر حاجت آید با سفوف
هلیله خورد نسخه سفوف بگیرند هلیله زرد سه درم هلیله کابلی دو درم افتیمون یک

درم ایارج فیقرا نیم درم نمک هندی دانگی این جمله یک شربت و باندازه حاجت
و قوت بیمار کاهند و افزایند صفت سکنجبین که اندرین علت سود دارد بگیرند
بیخ کرفس و بیخ بادیان و بیخ اذخر از هر یکی ده درم انیسون و افتیمون و جعده و دانه
کبر و اسقولوقندریون و کزمازو و تخم کرفس و تخم بادیان از هر یکی پنج درم همه را اندر
سرکه بپزند و بپالایند و از آن سرکه سکنجبین سازند هر بامداد از این سکنجبین یک اوقیه
با یک اوقیه آب بادیان کر یا یک اوقیه آب کزکر یا یک اوقیه آب برگ کبر کر یا یک اوقیه
آب برگ تر آمیخته بدهند و شیر اشتر با هلیله سیاه و افتیمون و غاریقون و نمک هندی
باندازه قوت بیمار سود دارد و اگر مزاج گرم باشد یا تب همی آید آب انگور سگ دهند
که بتازی عنب الثعلب خوانند اگر آب کسنه با سکنجبین و طعام مصوص فرمایند بسرکه
و کرفس و کسنه و فرهاز گوشت بزغاله و کبر بسرکه پرورده و ضمادی بر نهند از قفاح
اذخر و حاشا و افسنتین و قردمانا و فطوریون و بیخ کبر از هر یکی ده درم گل سرخ ده درم
سنبل مقل پنج درم اشق هفت درم داروها را بکوبند و مقل و اشق را بسرکه حل کنند
و داروها بدان بسرشند و هر وقت که ضماد بر گیرند آن موضع را بسرکه بشویند و اندر آن
سرکه باید که شبت و سداب و بابونج جوشیده باشد و اگر یرقان هم از سپرز بود و هم از جگر
نخست رگ زنند و مسهل بدین صفت سازند صفت آن بگیرند هلیله زرد ده درم
هلیله سیاه هفت درم افسنتین رومی پنج درم مویز منقی پانزده درم بیخ بادیان و بیخ
کبر و بیخ کسنه از هر یکی پنج درم آلو سیاه بیست عدد خرما هندی پانزده درم افتیمون
سه درم همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و هفت درم فلوس خیار شنبر پاره درم
سنگ در وی حل کنند و بدهند و یک درم ایارج فیقرا و نیم درم غاریقون و دانگی
سقمونیا مشوی و از پس این مسهل نیز آب دهند و آب برگ ترب و برگ کزر از هر یکی
یک اوقیه و نیم آب عنب الثعلب سه اوقیه و آب کسنه دو اوقیه آب برگ کبر یک اوقیه

این همه را بجوشانند و بپالایند و ده درم فلوس خیارشنبر در وی حل کنند و بدهند
صفت سکنکبین که اندرین جایگاه سود دارد بگیرند تخم کسنه و تخم کرفس و تخم شوره
و انیسون و بیخ بادیان و بیخ کسنه از هر یکی داستار راست اندر سرکه بجوشانند و از آن سرکه
سکنکبین سازند نسخه ضمادی دیگر که برنهند بگیرند کنار و اطراف رز خشک کرده
از هر یکی ده درم گل سرخ بیست درم صندل سپید بیست درم خطمی پانزده درم بنفشه
ده درم آرد جو بیست درم زعفران پنج درم سنبل و جعده و حماما و کماقطوس از هر یکی
هفت درم مصطکی سه درم قنطوریون شش درم مقل ده درم انجره کوفتنی است
بکوبند و مقل را بسرکه و می پخته حل کنند و لختی موم با روغن بگدازند و با مقل و داروها
در هاون بسایند نیک و به برگ چغندر یا برگ کرنب بر مالند و برنهند و نگاه باید کرد تا
گرمی بیشتر است یا سودا اگر سودا بیشتر بود علاج سپرز باید کردن و اگر گرمی بیشتر بود
علاج جهاء جگر گرم بیشتر کنند تمام شد جزو اول از کتاب ذخیره والحمد لله رب العالمین

جزو دوم از گفتار سیزدهم اندر استسقا و انواع و اسباب و علامات و علاج
آن باب نخستین اندر شناختن استسقا و انواع و احوال و اسباب آن

چنانکه بسبب معده علتی بدید آید که آن را جوع البقر گویند همچنان بسبب ضعیفی جگر
استسقا بدید آید اما تولد جوع بقری از ضعیفی معده چنان باشد که نخست جوع الکلب
بوده باشد و این علتی است که آرزو طعام بی اندازه باشد و بدین سبب طعامهاء بسیار
خورده شود و رطوبتهاء بد اندر فم معده گرد آید و فم معده گران شود و مزاج او تباه گردد
و قوت جاذبه او از کار باز ایستد و آرزوی طعام باطل شود و بسبب باطل شدن آرزوی طعام
رگها تهی گردد و همه اندامها گرسنه شود و بسبب گرسنگی اندامها و ناخواستن معده طعام
را قوت ساقط شود الجوع البقری این را گویند همچنین بسبب ضعیفی جگر و عاجزی قوت
او از رسانیدن آب باندامهاء همه تن تشنه شود و از جگر آب خواهد این را استسقا

کوید

گویند یعنی آب خواستن و هر آبی که مردم بخورد جگر ضعیف اندر آن تصرف نتواند کرد و
اندامها نتواند فرستاد بعضی از جگر باز گردد و بشکم اندر گرد آید و بعضی که جگر اندر وی
هیچ تصرف نکرده باشد با خون ضعیف که هضم ثانی اندر آن تمام نپخته باشد باندامها رسد
آماس شکم و آماس اندامها بدید آید و این آماس سه گونه باشد یکی را لتبازی زقی گویند و
آن چنان باشد که آب اندر شکم گرد آید و باشد که دستها و پایهاء او بیاماسد و دوم را
لحمی گویند و این چنان باشد که آب با ماده بلغمی باندامها رود و همه تن هم چون اندام مردگان
شود آماسیده و نرم و سوم را طبلی گویند و این چنان باشد که باد اندر شکم گرد آید و
شکم بر آماسد و گاه باشد که با این باد آب باشد لکن باد غالب بود و سبب قوی تر و تمام
تر اندر تولد انواع این استسقا ضعیفی جگر است و زرکماقطوس و کمادریوس و فراسیون
با آب اهنگران و حبة الخضرا با سکنکبین و غاریقون با سکنکبین و حرف و شونیز شربت
از هر کدام که حاضر بود دو درم سنگ و پنج درم افیتمون کوفته و بیخته با یک اوقیه سکنکبین
سپرز را پاک کند خاصه اگر دو سه کرت بدهند و شبت خشک با بول اشتر نافع است و شیر
اشتر با بول او نافع است و اشتر باید که علف او کرفس و بادیان و شیح و غرب و بید باشد
وماء الاصول با یک درم روغن بادام تلخ و چهار دانگ تریاق اربعه نافع است خواجه بو
علی سینا رحمه الله میگوید آنچه من آزموده ام برسیاوشان است و تخم بیخ انگشت و زوفا
خشک از هر یکی داستار راست شربت سه درم با سکنکبین و افیتمون و پوست بیخ کبر نیم
نیم کوفته و بیخته و با انگبین سرشته شربت پنج مثقال نافع است و تخم ترب دو مثقال و نیم با
سرکه ناب سود دارد و برگ کوزتر اندر سرکه اسفیل پخته سود دارد و بسد سوده یک
مثقال با سکنکبین بزوری گرم با ماء الاصول سود دارد و اگر قدحی سازند از چوب گز و
خداوند علت سپرز طعام و شراب اندر وی خورد سپرز او پاک شود و گفته اند که در مدت
چهل روز سپرز پاک گردد و از میوها خشک فستق و بادام و جلغوزه و فانید و گوز و انجیر خشک

سود دارد و شراب قوی تلخ سپرز را بگدازد و زیتون با سرکه خوردن و فلنجمشک بسرکه پرورده
خوردن و خام سود دارد و آب باران بهترین چیزیست خداوند سپرز را و فلفل اندر طعامها
کردن صلابت سپرز را ببرد و اندر نان زیره و کرویا و نانخواه و تخم بادیان کردن سود دارد
صفت اقراص فوه بگیرند فوه دوازده درم پوست بیخ کبر و زراوند طویل و ایرسا از هر
یکی دو درم بکوبند و بیزند و با سکنگبین ترش بسرشند شربت یک مثقال اندر طبیخ افسنتین
و پوست بیخ کبر نسخه قرصی دیگر آزموده ایرسا چهار درم بلیله سپید و سنبل و اشق از هر
یکی دو درم اشق را بسرکه حل کنند و داروها بدو بسرشند شربت دو درم اهرن میگوید
آن طبیب که این قرص ساخت گفت من خوکی را سه روز این قرص دادم پس او را بکشتم سپرز
او را نیافتم صفت اقراص کبر حب القعد و پوست بیخ کبر از هر یکی ده درم زراوند گرد و برگ
سداب و تخم سپندان و شونیز از هر یکی سه درم اشق چهار درم اسقولوقندریون هفت
درم و این دارو را بتازی لحیة التیس خوانند اشق را بسرکه حل کنند و داروها بدو بسرشند
شربت دو درم با ماء الاصول و با سکنگبین نسخه دیگر وصف عیسی بن صهار بخت پوست
بیخ کبر چهار درم زراوند طویل ده استار تخم بیخ انکشت و فلفل از هر یکی شش استار اشق
چهار استار اقراص کنند چنانکه یاد کرده آمد صفت سفوفی نافع بگیرند حب الرشاد
پنج استار اندر سرکه ناب ترکنند یک شبانروز سرکه چندانکه حب الرشاد آنرا در چیند بکشد
روز یک استار برگ سداب خشک سوده با وی بسرشند و قرص کنند و بر تنوری نیم گرم
سخت کنند تا بریان شود و بگدازد که بسوزد پس بگیرند و آنرا بکوبند هر روز یک مثقال
با سکنگبین بدهند نسخه سفوفی دیگر بگیرند داروی لک من تخم سپندان چهل و چهار درم
این تخم بکوبند و با آرد بیامیزند و خمیر کنند و از آن آرد قرصهای کوچک بزنند و بکوبند و بر
بپزند و سرکه بر چکانند و بخورند و اگر ناکوفته با سرکه بخورند هر بامداد روا باشد صفت
سکنگبین که اندرین علت سود دارد بگیرند پوست بیخ کبر و اسقولوقندریون و کرمازو

بوست

و پوست درخت بید و فوه و اسارون و وج سمرا نیم کوفته و توان گفت که سبب و اصل
اندرین علت این باشد از بهر آنکه استسقا بی بیماری جگر نباشد اگر چه بیماریهاء جگر باشد
بسیار که استسقا با آن نباشد و سببهاء سابقه چهار نوع باشد یکی انواع سوء المزاج جگر دوم
سده سوم انواع آماسهاء جگر چهارم مشارکت اندامهاء دیگر اما استسقا که از سوء المزاج
خیزد اگر چه مزاج گرم باشد استسقا بمیانجی خشکی پدید آید از بهر آنکه خشکی مدد حرارت غریزی
را تحلیل کند و غریزت بدان سبب ضعیف گردد و اگر غریزت ضعیف شد جگر او غذا
خون نتواند کرد و اسباب خشکی نخست افراط حرارت بود و گداختن اندامها بدان سبب پس
انواع استفراغهاء قوی چون ادرار بول و عرق و اسهال و افراط طمث و خون بواسیر و زنان
کارترین استفراغی استفراغ خون است و اگر مزاج سرد باشد استسقا بمیانجی تریها فزونی
تولد کند و اصل هر دو تحلیل و ضعیفی و نقصان حرارت غریزی است و سببی قوی که حرارت
غریزی را ضعیف کند و فرو میراند خوردن آب سرد است بناشتا و از پس گرمابه و ریاضت
و از پس جماع و استسقا که از آماس خیزد سبب آن سده باشد از بهر آنکه آماس نوعی از سده است
و آب بسبب سده اندر ماساریقا بماند و سبب استسقاء زقی و لحمی گردد و آنچه بمشارکت
اندامهاء دیگر پدید آید اسباب آن ضعیفی جگر باشد و اسباب ضعیفی جگر اندر باب نخستین
از جزو دوم از گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و اندامهایی که استسقا بمشارکت آن بیشتر
باشد معده است و ماساریقا و روده صایم و سپرز و گرده و سبب انواع آماسها که اندر
اندامها پدید آید از آماس و سوء المزاج سرد خیزد که اندر جگر پدید آید یا اندر اندامها
دیگر که یاد کرده آمده است و این چنان باشد که سردی سپرز بمعده باز دهد بدان منفذ
که از سپرز به معده پیوسته است و سودا از وی بر معده اندر آید و معده را سرد کند
و از معده بروده اثنا عشری و بروده صایم فرود آید و از این رودها بماساریقا بگذرد و
جگر را سرد کند و سردی از جگر بشش و بحجاب باز دهد و باید دانست که بزرگی سپرز

از آفرینش بزرگ آمده باشد بر استسقا او اکند از بهر آنکه خون بسیار از جکر می ستاند و
قوت او را ضعیف میکند و اکر اتفاق افتد که با بزرکی سپرز جکر کوچک باشد سبب قوی تر
بود و جکر زودتر ضعیف کردد و بعضی طبیبان کفته اند که بدترین استسقا لحمی است از بهر آنکه
سوء المزاج عام باشد اندر جکر و اندر همه رکها و اندامها و هضم ثالث یکبارکی باطل شود
و بعضی کفته اند که لحمی سهل تر است از زقی خواجه بو علی سینا رحمه الله میکوید از هر سه نوع
زقی بدتر است و بتجربت پدید آمده است که لحمی سبک تر است از بهر آنکه واجب نیست که
اندر لحمی جکر بدان ضعیفی بود که اندر زقی و طبلی و آنرا که سبب استسقا آماس جکر باشد
طبع خشک باشد و پایها آماس کیرد و سرفه پدید آید بی تعب و با خرد ب پدید آید و ضعف
زیادت کردد و آنرا که سبب استسقا کرمی جکر باشد با تشنکی و با سوزش آب تاختن باشد
بسبب تیزی صفرا و او را رنک روی زرد و دهان تلخ و تن لاغر و خشک باشد و شهوت طعام
اندک بود و بقی صفرا بر آید و سبب استسقا تحلیل اخلاط و کداز تن بود و ماده مجری
طبیعی میل کرده باشد آماس نهی کاه و کمر کاه آغاز کند و اندر همه انواع استسقا که سبب
آن حرارت و بیماریهاء کرم باشد آماس اندرین موضع آغاز کند و علامتهاء صفرا ظاهر بود
و بول و براز صدیدی و غسالی بود و بدترین حالها اندر استسقا آنست که خداوند علت
را مزاج اصلی کرم باشد از بهر آنکه تا سبب سخت قوی نباشد بیماری ضد مزاج اصلی تولد
نکند و همچنین اکر با استسقا تپی و بیماری کرم پدید آید حال بد باشد از بهر آنکه اکر تب را
علاج کنند جکر ضعیف تر شود و اکر جکر را بچیزی کرم قوت دهند حرارت تب زیادت
کردد علی زبن از بهر این میکوید اذا کان البول احمر فالرجا قلیل یعنی اکر اندر علت استسقا
بول سرخ باشد امیدواری کمتر بود و میکوید اذا برل فحم فهو ردی یعنی اکر آب بکشایند
و خداوند علت را تب آید بد باشد و حالش مخوف بقراط میکوید الاستسقا الذی یکون
من الامراض الحادة ردی یعنی هر امراض استسقا که بیماری کرم باشد و آنرا که ماده استسقا

وازاکه م

غالب

غالب شود و تنکی نفس و ربو و بثره پدید آید مرک نزدیک آمده بود هم بقراط میکوید اذا حدث
لصاحب الاستسقاء سعال فلیس یتخلص و کذلک متی عرض اسهال المری هم بقراط میکوید
ان اصاب المستسقی سعال بلا سبب مثل النزلة و الزکام فذلک شر میکوید هر کاه که خداوند
استسقا را سرفه کر اسهال صفراییی پدید آید امید خلاص نباشد و نیز میکوید هر کاه که خداوند
استسقا را سرفه پدید آید بی سببی چون نزله و زکام بد باشد و بقراط ماده استسقا لحمی را بلغم
سپید خواند و میکوید اذا حدث بمن به البلغم الابیض قوی اسهال من ذاته انحل عنه مرضه
میکوید هر کاه که خداوند بلغم سپید را یعنی خداوند استسقا لحمی را اسهال قوی پدید آید
از خود یعنی بی داروی مسهل بیماری او زایل شود باید دانست که استسقا که بسبب آماس
سپرز و صلابت آن پدید آید باسلامت و امیدوارتر از آن بود که از آماس جکر پدید آید و
بسیار باشد که نزدیک مرک کوشت بن دندانها و زاندرون دهان بسبب بخارهاء بد ریش
کردد و کاه باشد که بر اندامهاء دیکر با بر همه تن بسبب تباهی خون ریشها بر آید و هر کاه که
خداوند مالیخولیا را استسقا آید مالیخولیا زایل شود از بهر آنکه مزاج او تر شود و هر کاه که از
خداوند استسقا چیزی چون کوشت پاره فرو د آید هلاک شود و کفته اند کاه باشد که خداوند
قروح امعا را روده سوراخ شود و ثفل اندر فضای شکم ریزد و شکم آماس کیرد و همچون شکم
خداوند استسقا خواجه بو علی سینا رحمه الله میکوید نزدیک من این معنی از امکان دور است
از بهر آنکه هر که را روده سوراخ شد زود تر از آن که ثفل اندر فضای شکم ریزد هلاک شود
خاصه اکر قرحه اندر رودهای برسوین بوده باشد باب دوم از جزو دوم از کفتار
سیزدهم اندر سوء القنیه و علامتها و اسباب و علاج آن هر کاه که مزاج جکر از حال طبیعی
بکردد و ضعف بروی مستولی شود حالی نزدیک بحال مستسقیان پدید آید طبیبان آنرا
سوء القنیه کویند و سوء المزاج نیز کویند و آن مقدمه استسقا بود و علامتها نخست رنک
روی و رنک همه تن بکردد و بزردی و بسپیدی کراید و تهیج اندر چشم و روی پدید آید

عارض نبود دائم

وباشد که اطراف وهمه تن هم جون خمیر آماسیده شود وطعام هضم نشود وآرزوی طعام
زیادت کردد وبول وعرق اندک آید وبادها اندر شکم بسیار افتد وباشد که اندر خایه نیز باد
افتد وسستی وکسلانی اندر مردم بدید آید وبسیار باشد که کوشت بن دندانها خارش کیرد
بسبب بخارهاء بد که از تن برآید واکر بثره وریشی برآید یا جراحتی رسد دشوار درست
شود بباید دانست که بسیار باشد که خداوند ذات الریه را تریهاء آب ناک اندر شش
کرد آید وحال او همچون حال خداوند سوء القنیه شود علاج تامل باید کرد واکر اندر تن ماده
صفرائی بود ایارج فیقرا باید داد چند کرت وفضیلت ایارج اندرین علت آنست که ایارج
فضولها از تن پاک کند وبا رطوبت اصلی نکوشد واکر خلط غلیظ ولزج باشد استفراغ بصبر و
شحم حنظل وبسفایج وغاریقون وسقمونیا باید کرد واوزان داروها بقوت بیمار واندازه
اخلاط باید کرد وکاه باشد که حاجت آید که داروها را با خربق سیاه قوت دهند وبهر صفت
که باشد استفراغها بتفاریق وزود زود باید کرد تا ماده جمع نشود وقی کردن بتفاریق سود
دارد خاصه هر وقت که دانند که ماده کرد آمد وداروی مسهل را بعود خام ومصطکی وسنبل
ومانند آن خوش باید کرد تا قوت معده را نکاه دارد وپس از آنکه چند استفراغ کرده باشند و
ماده تنها کم کرده باشند داروها که سده بکشاید وادرار بول کند سود دارد واکر اندر
احتیاط وتوقف باید کرد مکر اینجا که معلوم کردد که سبب سوء المزاج باز ایستادن خون حیض است
یا خون بواسیر وهر وقت که رک زند نخست خون را بمسهل سبک جون ایارج فیقرا و
طبیخ افسنتین صافی تر باید کرد پس اندکی خون بیرون کردن وهر بامداد شراب افسنتین سخت
نافع بود ومعجونها که از پس استفراغ سود دارد تریاق است ومثرودیطوس ودواء الکرکم
ودواء الملک وکلکلانج نروزی واکر سوء المزاج محکم شود بیم باشد که استسقا کردد شیر اشتر
عربی با بول او سود دارد خاصه کسانی را که تن قوی باشد ودو اوقیه بول اشتر عرابی که بول
بز با مقدار دو دانک سکبینج با نیم درم سنک سود دارد واکر ماده صفرائی ورقیق باشد

یا سکنجبین

هلیله زرد

هلیله زرد باوی بیامیزند وطعام او زیربا وشوربا وکوشت کبک ودراج وتذرو ومصوص
موافق بود وهمه را بدارچینی ومصطکی وزعفران وقرنفل خوش باید کرد وبعضی طعامها
بخردل وسیر وکندنا خوش باید کرد واز میوهها انار شیرین وآبی شیرین موافق تر بود ومیبه
وخندقون وشراب ریحانی رقیق ومیبوسن سود دارد ومعده را وجکر را کرم داشتن
وتکمید کردن بداروهاء لطیف کننده جون سلیخه وسنبل ودارچینی وبوره وزراوند کرد
سود دارد وشکم را ببوره وکوکرد وروغنهاء کرم مالیدن سود دارد وسرکین کاو وسرکین
بز طلی کردن سود دارد

باب سوم از جزو دوم از کفتار سیزدهم اندر استسقاء زقی که با کرمی بود

سبب واصل اندرین نوع آنست که اندر تن مردم بسیار کردد ومجری
بول بیرون نیاید وباز کردد واندر فضای شکم کردد یعنی اندر تهی شکم اینجا که موضع رودهاست
بیرون ثرب وز اندرون غشا که بطانه پهلوها است از بهر آنکه ثرب تا خورده نکردد
متحلل نشود وکرد آمدن آب اندر فضاء شکم بر چند وجه باشد یکی ترشح یعنی ترابیدن
دوم آنکه اندر مجریهاء مختفی کردد وبخار شود وطبیعت آنرا دفع کند نه بمجری طبیعی واین
غریب نیست از بهر آنکه معلوم شده است که بلغم ریم از استخوان بکذرد جه عجب اکر آب
را وبخار را نه بمجری طبیعی دفع کند وترشح بیرون دهد یا اندر فضای شکم کرد آید سوم
آنکه بعضی مجریها که غذا از آن راه بجکر آید شکافته شود وآب بجکر نارسیده از آن شکاف
بیرون آید واندر فضای شکم کرد آید جهارم آنکه هر کاه که آب از مجریهاء بول باز کردد
بر دهنهاء رکها آید که از پهلوها بناف پیوسته است وکودک اندر شکم مادر غذا از آن
رکها یابد هم جنین بر دهنهاء رکها آید که بول کودک اندر شکم مادر بدان رکها بیرون آید
از بهر آنکه معلوم شده است که بول کودک اندر شکم مادر از ناف بیرون آید واندر آن ساعتی
که بزاید پیش از آنکه ببندند اکی بول او هم از ناف بیرون آید وجون راه ناف بسته شود بطریق
مثانه باز کردد پس هر کاه که آب بمجری بول کمتر بیرون آید وقوت دافعه اندامها از هر جانبی

ازو دفع میکند بضرورت روی بدان رکها نهد که یاد کرده آید از بهر آنکه مجری نخستین آن
بوده است و از بهر آنکه منفذ ناف بسته باشد دهنهاء آن رکها اندر فضای ناف شکم
کشاده شود و آب اندر وی کرد آید و اسباب سابقه از سه بیرون نباشد یکی آن باشد که
قوت دافعه جکر یا قوت جاذبه جکر ضعیف باشد یا هر دو ضعیف باشند بسبب سده یا
آماسی یا نوعی از انواع سوء المزاج یا غیر آن و بدان سبب آب از جکر دفع نپوفتد و کرده او را
جذب نکند و تن او را قبول نکند از بهر آنکه قوتهاء اندامها او را دفع میکند بضرورت میل
بفضای شکم کند و استسقاء زقی پدید آید دوم آن باشد که آب سرد بسیار خورده شود و
ناکواریده بماند و جکر از هضم آن و دفع آن عاجز آید و سبب بسیار خوردن آب غلبهٔ تشنکی
باشد و سبب غلبهٔ تشنکی یا سوء المزاج جکر باشد یا سده که بدان سبب آن مقدار آب که
جکر را بدان حاجت بود بدو نرسد و تشنکی بدان سبب دائم کردد و بسیار باشد که سبب تشنکی
نایافتن آب سرد و خوش باشد و اکر آب کرم و آب که در وی کیفیتی بد باشد تشنکی را زایل
نکند سوم آنکه هضم غذا اندر معده مهموار نباشد و جکر و دیکر اندامها بعضی را قبول کنند
و بعضی رانند و بدان سبب مجریهاء غذا پر شود و سده تولد کند و سبب استسقا کردد اکر
مادهٔ آب ناک بیشتر بود استسقاء زقی بود و اکر مادهٔ غلیظ و باد ناک بیشتر بود استسقا
طبلی بود و اکر مادهٔ بلغمی بیشتر بود استسقاء لحمی بود بقراط میکوید من کان به بلغم کثیر
بین الحجاب و المعدة توجعه فانه اذا جری فی العروق الی المثانة انحلت علته معنه
میکوید هر کرا که اندر حجاب بلغم بسیار بود و معده درد کند هر کاه که بلغم بر رکها بکذرد و
بمثانه اندر آید علت او زایل شود جالینوس میکوید فرود آمدن بلغم غلیظ برها را ولیتر از
که بمثانه و اکر آب بودی ممکن شدی که بتر ایدی و به مثانه آمدی و بلغم ممکن نیست که بتر اید
خواجه بو علی سینا میکوید غریب نباشد اکر بلغم تحلیل پذیرد و رقیق شود و نیز ممکنست
که طبیعت او را طریقی جوید و بضرورت بدان طریق دفع کند و بمثانه فرستد چنانکه ریم را از سینه

اندرون

اندرون اجوف بمثانه فرستد و این دفع از طبیعت عجب تر از آن نیست که ریم را با استخوان
سینه بکدازند علامتها هم خداوندان استسقا را رنک روی بکردد و تباه شود و آنرا که سبب
استسقا بیماری سپرز باشد رنک روی بسبزی و سیاهی کراید و سمرالنفس تنک و آرزوی طعام
اندک بود و تشنکی غالب بود مکر آنرا که بناوقت آب سرد بسیار خورده باشد جکر بدان سبب سرد
شده باشد و علامتهاء خاصه استسقاء زقی آنست که شکم کران و اطراف سرد و پشت چشم
و روی آماسیده باشد بسبب ضعیفی حرارت غریزی و چون دست بر شکم زنند آواز خیکی
دهد که پر آب باشد و اکر از پهلو بدیکر پهلو کردد آواز آب آید و پوست شکم روشن و
افروخته و کشیده باشد بعضی را مذاکیر آماس کند و خایه پر آب شود و آنرا که علت محکم شود
و سرفه پدید آید از بهر آنکه بسیاری آب با حجاب مزاحمت کند و بدان سبب نفس تنک شود
و سرفه پدید آید و استسقا که از آماس جکر تولد کند با سرفه بود پی نفث و اکر نفث بود اندک
بود و سبب سرفه آن باشد که آماس جکر حجاب را باز سوزد و مزاحمت کند با وی و طبع نیز
خشک باشد و سبب آن کرمی آماس جکر باشد و نبض صغیر و متواتر بود و میل بصلابت
و کشیدکی دارد بسبب امتلاء جکر و فضای شکم از آب و کشیدکی غشاهاء اندامها زاندرون
و آخر کار کهاتو و آغشته شود و نبض میل بنرمی دارد و بول اندک باشد و اندر بیشتر وقتها
سرخ باشد و سبب سرخی دو چیز است یکی آنکه آن لون که اندر بول بسیار پراکنده خواست
بود اندر بول اندک کرد آید دوم آنکه بسبب ضعیفی جکر و عاجزی قوت ممیزه که خون تا
و صفرا را که طبیبان احمر کویند از آب جدا نتواند کرد بدین سبب است که هر کاه که
اندر استسقا بول سرخ بینند حکم نباید کرد که کرمی غالب است و هر کاه که بیماری راسنک
از مثانه بیرون آید و ناکاه علت استسقا پدید آید بی آنکه اندر جکر و غیر آن بیماری باشد
از بیماریهاء که از آن استسقا تولد کند باید دانست که مجری که بدان مجری باکرده بمثانه
آید شکافته شده است علاج اکر خداوند این علت را با علت استسقا جکر کرم باشد یا سبب

علت آماسی گرم باشد اندر جگر مزاج جگر با اعتدال باز باید آورد جالینوس میگوید من دیدم
گروهی را که ایشان را استسقا از حرارت جگر خاسته بود بداروهای سرد خلاص یافتند
میگوید معلوم است که اعتدال سبب تن درستی است و بیرون شدن از اعتدال تا تن درستی است
و بیرون شدن از اعتدال تا تن درستی است پس هرگاه که مزاج را با اعتدال باز آرند واجبست
که قوت اندامها و تن درستی باز آید بدین سبب علاج استسقا که از گرمی خیزد مرکب باید از علاج
استسقا و علاج جگر گرم و این چنان باشد که نگاه کنند اگر استسقا از آماس جگر گرم تولد کرده
باشد نخست علاج بدان داروها کنند که اندر باب آماس جگر گرم یاد کرده آمده است و اگر
از آماس جگر سرد تولد کرده باشد نخست علاج بداروهای آن کنند تا آماس بنشیند پس تدبیر
استفراغ آب کنند و اگر از سوء المزاج گرم بی ماده تولد کند یا کرده باشد نخست مزاج را بگردانند
اما آنرا که استسقا از آماس جگر گرم تولد کرده باشد شربت گاهی آب کسنه دهند با سکنگبین
آمیخته و گاهی آب بادیان تر دهند با آب کسنه و آب عنب الثعلب آمیخته اگر با آب کشنیز تر آمیخته
و خیار شنبر حل کرده و گاهی آب عنب الثعلب با آب کاکنج آمیخته و گاهی مقداری سه استار
کمتر با سم چندان آب عنب الثعلب آمیخته و هر سه روز یا هر پنج روز قی کردن پیش از طعام یا پس
از طعام سود دارد و اسهال پیوسته اندرین علت زیادت دارد بدین سبب هر ده روزی
دارویی باید داد که آب را باسهال بیرون آرد برفق و مزاج را گرم نکند رگ زدن خداوند
استسقا را زیان دارد مگر آنرا که سبب استسقاء او باز ایستادن خون بواسیر یا خون حیض
باشد اگر قوت و سن و عمر و فصل سال و مزاج مساعد باشد مقداری خون بد کم کردن
روا بود ارطیوس میگوید همچنانکه هیزم تر و بسیار آتش را فرومیراند بسیاری خون سرد
حرارت غریزی فرومیراند و مصلحت آن باشد که آنرا اندکی کم کنند تا حرارت برافروزد و
از بهر آنکه خون بد و ماده بد اندر اندامها پراکنده باشد همه انواع استفراغ چون رگ زدن
و ادرار بول و عرق آوردن و مالیدن و ریاضت کردن و غرغره کردن سود دارد اما داروهای

مسهل

مسهل که آب را برفق بیرون آرد و مزاج را گرم نکند آب باقلی است مقدار پنجاه یا شصت درم
با آب خرما هندو آمیخته که با شیرخشت که با ترنگبین که با شکر و ریوند چینی و لک مغسول و
اندکی زعفران ترکیب کرده و آب طرخشقوق و آب شاهتره از هر یکی سی درم با چهل درم آب
اشنان تر آمیخته جالینوس میگوید سه درم اشنان پارسی هم اسهال کند هم ادرار و بعضی
طبیبان مطبوخ هلیله زرد و خرما هندی فرموده اند و روا داشته لکن اولیتر آن باشد
که استفراغ صفرا کمتر کنند از بهر آنکه صفرا اندر تن با ماده استسقا بازگونه شد صواب آن باشد
که صفرا را تسکین کنند و آب را باسهال کم کنند مگر که صفرا سخت بسیار باشد استفراغی کنند
به هلیله زرد از بهر آنکه هلیله زرد سودمندترین مسهلی است خداوند استسقاء گرم را
همچنانکه سکبینج سودمندترین مسهلی است خداوند استسقاء سرد را و آن روز که مسهلی
خورده باشد و استفراغ افتاده باشد یک شبان روز پس از مسهل هیچ نخورند و دیگر روز
شربتی دهند که قوت را نگاه دارد و در وی قبضی بود و طعم آن خوش بود چون شراب لیمو و
اقراص انبرباریس و شراب سیب و شراب آبی و مانند آن تا جگر را قوت دهد خاصه از پس
مسهلی که در وی مازریون و فرفیون و اشق و مانند آن باشد و اندر میان هر مسهلی هر روزی
شربتی می باید داد که سده بگشاید و جگر را با اعتدال باز دارد ساهر میگوید مردی را استسقا
بود و تب می آمد او را اقراص انبرباریس دادم با آب ترها یعنی آب کسنه و مانند آن منفعتی
ندیدم شیر اشتر دادم با سکر العشر آنرا منفعتی تمام دیدم از بهر آنکه هر روز طبع اجابت
میکرد و مرد تن درست گشت و هم او میگوید شیر اشتر نشاید داد مگر از پس آنکه علت محکم
شده باشد خواجه بوعلی سینا رحمه الله میگوید زنی را دیدم که در علت استسقا بود و ضعیف
گشته و علت مستولی شده بمراد خویش و آرزوی خویش انار خوردن گرفت و چندان انار
خورد که یاد کردن آن مردم را عجب آید و علت او زایل گشت و تن درست شد ساهر میگوید
بسیار دیدم که آب برگ ترب و سکنگبین ازین علت خلاص یافتند و درست شدند جالینوس

میکوید خواجه را که دوست من بود استسقاء زقی افتاده بود و قوت او سخت ضعیف بود و من
اورا علاج کردم و دستوری دادم تا کوشت بزغاله بریان کرده و کوشت کبک و طیهوج
و قریص مصوص و عدسی و نان خشکار میخورد تا قوت او بدین نکاه داشته شود و هیچ کونه
دستوری ندادم که چیزی تر و اشامیدنی خورد مکر انروز که داروی خواستمی داد و پیش
از دارو و پس از دارو زیربا فرمودمی بدین سبب تشنکی غالب نمی شد و سرکه مصوص و قریص
و سرکه عدسی و زیربا سخت ترش نبودی و استفراغ بدین دارو کردم هلیله زرد هفت درم
شاهتره چهار درم افسنتین رومی دو درم غافت دو درم کسنه یک درم سنبل و تخم کسنه
از هر یکی دو درم همه را اندر یک من و نیم آب بفرمودم پخت تا به نیمی باز آمد و بپالودم و سه
درم شکر در وی کداختم و بدادم و هر روزی چنین دادمی ازین نوع شیر شبرم را با شکر معقود
کردمی و کاهی شکر با شیر انجیر معقود کردمی شکر همچندو زن شیر و حبها هر یک چند نخودی
کردمی سه حب کرد و حب پیش از طعام بدادمی و از پس آن رب غوره و رب ریواج دادمی و آب
سرد بر جکر او نهادمی و کاهی ضمادی از صندل بر جکر او نهادمی و ضمادی دیکر تحلیل کننده
بر ناف و حوالی بر نهادمی و کاهی مازریون اندر آب کل فشارده فرغار کردمی و از آن آب شراب
کل ساختمی و استفراغ بدان کردمی و کاهی شیر شبرم اندر شراب کل حل کردمی و کاهی برک
مازریون کوفته و بیخته بعسل انجیر بسرشتمی و حب کردمی و از میوها با انجیر خشک و مغز بادام
و شکر دستوری دادمی و بر تشنکی صبر فرمودمی و ضماد بیشتر از کل ارمنی و آرد جو و آرد
کاورس و سرکین کاو و سرکین بز و خاکستر بلوط و خاکستر چوب رز ساختمی و بسرکه سرشتمی
و این جمله قول جالینوس است و بباید دانست که برک مازریون و تخم او قوی تر داروی است
اسهال دادن و اورا اندر طعام و شراب بنهان توان کردن و طعم او پوشیده کردن خاصه از
جهت کسانی که از داروها نفرت نمایند شربت یک درم با ماء العسل کر با سکنکبین و روی سوخته
نیز قوی است و اورا هیچ طعمی نیست اندر هر چه خواهند پنهان توان کرد خاصه در مغز نان بتوان



سرشتن و حب کردن شربت یکدرم کمتر یا بیشتر و بیخ سوسن آسمان کون را نیز طعمی قوی
نیست لکن معده را نیز بد است نیم وزن او قرنفل کر بوست که بر بیرون فستق بوشیده
باشد با وی بیامیزند تا مضرت آن از معده باز دارد و روی سوخته نیز معده را بد است
و یراهم برین طریق اصلاح کنند پس با مغز نان بدهند و مازریون را بسرکه اصلاح کنند
و اکر اورا بسرکه فرغار کنند و از آن سرکه سکنکبین بزند صواب باشد اکر بیخ سوسن آسمان
کون از یک درم تا سه درم خشک کرده و کوفته و بیخته با یک اوقیه سکنکبین بدهند
استفراغی کند نیک و اکر این بیخ را تری بکوبند و بفشارند و عصارهٔ آن یک اوقیه کرد
و اوقیه باهم چندان جلاب و سکنکبین نیمانیم بدهند منفعتی عجب کند و اکر یک اوقیه
عصارهٔ این بیخ با دو اوقیه بول کوسفند بدهند سود دارد این بیخ را اندر کتابها طب
ایرسا کویند و منفعت عصارهٔ او طبیبان اندر کتابها طب یاد کرده اند جورجیس میکوید
من شرب عصارة الایرسا فهو علی خطر عظیم هر که عصارهٔ ایرسا بخورد بر خطری بزرک است
صفت کلکلانه سرد که اندرین علت سود دارد نسخت ثابت قره بکیرند برک مازریون مدبر
و هلیله زرد مقشر و غاریقون از هر یکی پنج درم عصارهٔ افسنتین پنج درم بیخ سوسن آسمان
کون و کل سرخ و تخم کسنه و تخم خیار پاک کرده و رب سوس از هر یکی دو درم همه را بکوبند و به
بیزند پس بکیرند ترنکبین پاک کرده و فلوس خیار شنبر پاک کرده و بانید از هر یکی ده درم همه
را با آب بکذارند و بپزند تا سطبر شود و داروها بدان بسرشند شربت از دو درم تا چهار درم
مازریون مدبر آن بود که یک هفته بسرکه تر کنند پس خشک کنند صفتی دیکر نسخت محمد
زکریا بکیرند مازریون مدبر و تربد و غاریقون و هلیله زرد از هر یکی پنج درم عصارهٔ
افسنتین سه درم کل سرخ و تخم کسنه از هر یکی دو درم رب سوس دو درم ترنکبین را
بکدازند و بپزند تا بقوام اید و داروها بدو بسرشند شربت از دو درم تا سه درم نسخه
داروی دیکر بکیرند سقمونیا دو درم تربد و هلیله زرد از هر یکی سه درم افسنتین دو درم

کل سرخ و تخم کسنه و تخم خیار پاک کرده از یکی یکدرم رب سوسن دو درم همه را با ترنگبین
و خیار چنبر بسرشند چنانکه یاد کرده آمده است شربت از سه درم تا چهار درم با طبیخ هلیله
صفت حب ریوند نسخهٔ محمد زکریا بگیرند ریوند چینی و عصارهٔ غافت و تخم کسنه از هر
یکی سه درم غاریقون پنج درم مازریون مدبر ده درم شربت دو درم سنگ و نیم هر هفته
یک شربت بدهند نسخهٔ حب قوی که آب را باسهال بیارد بگیرند مازریون مدبر یک درم روی
سوخته بصری نیم درم فرفیون دانگی و نیم شکر طبرزد سه بار چندانکه داروها شکر را بگدازند و
داروها بدان بسرشند و حب کنند این جمله یک شربت قوی باشد و اگر این حب را بقرنفل
و زعفران که بدارچینی خوش بوی کنند روا باشد صفت حب قوی تر بگیرند حب مازریون
منقشر نیم درم مغز بادام شیرین یک درم سنگ و نیم کثیرا دانگی و نیم شکر چندانکه داروها
بدان بسرشند این یک شربت تمام باشد که از این حب سوزشی اندر معده پدید آید
روغن بادام تجرع کردن آن سوزش را زایل کند و اگر منش کشتن باطل خیزد آبی مزیدن آن را
زایل کند و چون طبع اجابت کند منش کشتن باطل شود و اگر از پس این حب یا غیر آن حرارتی
ظاهر شود چند روز آب کسنه و آب انار دانک و آب زرشک باید داد با طباشیر تعریف حب
سبک تر نسخهٔ محمد زکریا بگیرند مغز تخم خیار و مغز تخم کدو از هر یکی دو درم گل سرخ سه درم
دو دانک مازریون مدبر سه درم دو دانک مصطکی نیم درم کثیرا نیم درم بعصارهٔ آبی بسرشند
و حب کنند شربت دو درم یا دو درم و نیم با جلاب که با سکنگبین که با آب کسنه و عنب
الثعلب صفت سکنگبینی که ادرار کند بگیرند تخم خیار و تخم خربزه پاک کرده و تخم کسنه از
هر یکی دو اوقیه تخم کرفس نیم اوقیه تخم خیار تخم خربزه بکوبند و آب بکشند و تخم کسنه را
اندر سرکه تر کنند یک شبانروز دیگر روز بجوشانند تا بنیمه باز آید و بپالایند و آب تخمها با
این سرکه بیامیزند و شکر برافکنند و بقوام آرند و اندر میان پختن مقدار سه اوقیه آب خیار
ترش برافکنند تا در وی پخته شود صفت سفوفی که ادرار کند و حرارت نکند بگیرند مغز

تخم خیار

تخم خیار بیست درم مغز تخم خربزه پنج درم تخم کرفس و تخم کزر و تخم و رب سوس از هر یکی ده
درم همه را بکوبند شربت پنج درم با این سکنگبین که یاد کرده آمد نسخهٔ سفوفی دیگر بگیرند
گل سرخ شش درم تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه از هر یکی دو درم عصارهٔ غافت و افسنتین
از هر یکی یک درم سنبل و مصطکی از هر یکی نیم درم لک مغسول دو درم مازریون مدبر
سه درم ریوند چینی ده درم زعفران یک درم پنج سوسن سه درم تخم بادیان یک درم سنگ
و نیم شربت از سه درم سنگ تا پنج درم اگر حرارت قوی باشد با سکنگبین دهند و اگر
آهسته تر باشد با آب برگ ترب که با آب باقلی دهند که با بول گوسفند اهرن میگوید
من غافت و افسنتین و سنبل صواب نه بینم از بهر آنکه هر سه آب را رنگین کنند و تشنگی آرند
صفت سکنگبین که آب را کم کند و شکم براند بگیرند برگ مازریون تر یک اوقیه سرکه
نیک ده استار آب نیمی برگ مازریون را اندرین سرکه تر کنند یک هفته پس برنزند تا آب
برود و سرکه بماند و بکمی شکر طبرزد برافکنند و بقوام آرند یک اوقیه شربت باشد اگر
جگر سخت گرم باشد بدل آب گلاب کنند و اگر مقدار آب آبی ترش برافکنند دل را قوت دهد
و تاسهٔ مازریون باطل کند لکن اسهال کمتر کند طبیب بحکم مشاهده شربت می افزاید
و میکاهد و اگر آبی را بشکنند و اندر سرکهٔ مازریون تر کنند پس بپالایند و بپزند صواب باشد
نسخهٔ سفوفی که شکم براند بگیرند تخم خیار و تخم خرفه و سقمونیا از هر یکی یک درم عصارهٔ
غافت و ریوند چینی از هر یکی پنج درم لک مغسول و تخم کشوث از هر یکی دو درم شربت
یکمثقال با شیر اشتر که با شراب صفت قرصی که شکم براند بگیرند برگ مازریون شصت
درم آرد جو گل سرخ رب سوس از هر یکی بیست درم اقراص کنند یکمثقال شربت یک قرص
با دو مثقال شکر و اگر ضعیفی باشد شربت یکدرم دهند و اگر سخت ضعیف باشد این قرص
بدهند تعریف آن بگیرند تخم کسنه ده درم برگ مازریون یکدرم و چهار دانک غاریقون
یکدرم و چهار دانک عصارهٔ غافت یکدرم و چهار دانک گل سرخ دو درم و نیم تخم خیار بادرنگ

کرده دو درم و نیم این جمله ده شربت باشد و شربت با سکنکبین دهند و آنروز که این شربتها
مسهل چیزی بدهند اقراص انبرباریس دهند تا قوت را نکاه دارد صفت قرص انبرباریس
پاک کرده و رب سوس و کل سرخ و تخم خیار و تخم خربزه پاک کرده از هر یکی سه درم مصطکی و
سنبل و عصارهٔ غافت از هر یکی دو درم ریوند چینی و فوه و زعفران از هر یکی دو درم تخم کشوث
و تخم کسنه از هر یکی سه درم طباشیر یک درم و نیم ترنکبین پاک کرده شش درم ترنکبین بکدازند
و داروها بدان بسرشند و قرص کنند شربت یک مثقال با سکنکبین و آب انار با طباشیر و عصارهٔ
انبرباریس قوت ایشان را نکاه دارد و اکر طبع را نرم باشد اقراص طباشیر دهند و اقراص
انبرباریس با سکنکبین سفرجلی دهند نسخهٔ دیکر بکیرند عصارهٔ انبرباریس لک مغسول
ریوند چینی و کل سرخ و عصاره طلحشقوق و تخم کسنه و تخم کشوث از هر یکی راستا راست
خواجه بوعلی سینا میکوید اقراص انبرباریس از بس استفراغ اکرچه جکر را قوت دهد بسیار
نشاید داد تا طبع را خشک نکند و کلکلانه بزرک سودمندترین است صفت آن اندر قرابادین یاد کرده آید انشاالله عز و جل و شیر اشتر عرابی که علف او قاقله و کشوث و کسنه و کشنیز
تر و کرفس باشد آب را از تن بیارد و آنچه قومی کفته اند که شیر اشتر اندرین علت زیان کار است
از بهر انکه طبع شیر ضد طبع این علت است قولی باطل است از بهر انکه شیر از دو وجه اندرین
علت سود دارد یکی انکه اندر شیر قوتی زداینده و شوینده است بدین قوت آب را از تن
بیارد و دیکر انکه بخاصیت سودمند است همچون بعضی داروها که اندر علتی بخاصیت
سود کند و بطبع ضد آن علت باشد چون سقمونیا که بخاصیت اندر بیماریهاء صفرایی
سود دارد و چون کسنه که بخاصیت همه جکر را اکرچه بعضی سرد بود سود دارد و منفعت
شیر اشتر عرابی اندرین علت بدان جایکاه است که اکر بیمار صبر کند و بجای طعام و شراب
آن خورد شفا یابد لکن مردم سخت محرور را سود ندارد و بهترین روزکار شیر دادن
روزکار رهاء [illegible] راست و بهترین وقتی وقت صبح است آن ساعت بدوشند و اکر خنک

بپالایند و بدهند و بفرمایند تا اندکی ریاضت کند باهستکی و بعضی اهل تجربت کفته اند
که اشتری که کیاه خورد شیر او نباید داد تا آب و تری زیادت نکند و اکر ضرورت شود بابول
اشتر باید داد از بهر انکه بول کرم و خشک است و اکر شیر اطلاق بسیار کند چیزی قابض با وی
بیامیزند صفت داروئی که اندر شیر کنند تا اطلاق بسیار نکند بکیرند خبث الحدید مدبر
کوفته و بیخته بیست درم قرط و طراثیث نیم کوفته از هر یکی پنج درم تخم کرفس سه درم همه را اندر
شربت شیر کنند و دو ساعت بکذارند پس بپالایند و شیر بخورند خواجه بوعلی سینا رحمه الله
میکوید که بهترین ترتیبی اندر شیر دادن آنست که من آزمودم و منفعت آن کزیده و آزمایش است
که پیش از انکه شیر دهند چند روز طعام فرمایند خورد و اکر ممکن شود که دو شبانروز هیچ
نخورد صواب باشد و کمترین یازده ساعت و روز نخست دو اوقیه دهند که سه اوقیه
و سه روز کوشش باز دارند تا آنچه بادر ار بیرون آید بمقداری نزدیک آن هست که خورده است
کرده و کاه باشد که پس از سه روز طبع اطلاق کند و کاه باشد که اطلاق اندک کند و دو حال
دلالت کند یکی انکه بعضی از شیر غذا میکردد و نشان این آنست که بیمار را قوتی و راحتی می
فزاید دوم انکه بعضی اندر معده بنیر میشود و علامت وی آنست که شهوت طعام زایل
شود و بر معده کرانی کند و نفس تنک شود و تاسه کند مصلحت آن باشد که یا از شیر باز دارند
و یا هر سه روز چیزی با وی بیامیزند که بقایاء شیر را از معده فرود آرد و اطلاق کند و
اولیتر آن باشد که زود حقنه کنند و دست از شیر بدارند و تدبیر ضمادها کنند و اکر آن
خربق سپید شافی سازند و بردارند آب بسیار فرود آرد و اکر خواهند که استفراغ بماء
الجبن کنند یک رطل بغدادی ماء الجبن بکیرند و یک درم نمک اندرانی و پنج درم تربد
سوده اندر وی بجوشانند و بپالایند شربت از چهار درم آغاز کنند اکر بیشتر احتمال کند
ده درم ده درم میفزایند آب را با سهال بیارد و تن را کرم نکند اکر ماء الجبن از شیر
اشتر کنند بهتر بود و اکر حرارت قوی باشد از شیر بز کنند یا از شیر خر و اکر بیماری باشد

که شربت و داروی خوردن فرمان نبرد یا کودک باشد یا روزگار دارو دادن نباشد و قوت
قوی باشد تدبیر آب کشادن باید کرد و آب کشادن را بتازی بزل گویند و چون بزل کرده
شود آب اندک اندک بیرون باید کرد تا قوت ساقط نشود و اگر بیمار ضعیف باشد بزل
نشاید کرد و مصنف کتاب کامل الصناعه از جالینوس حکایت میکند که وی گفته است
من ندیدم هیچ بیماری را که اندرین علت بزل کردند و وی از علت خلاص یافت جز یک مرد را
و هم میگوید اندر بزل خطری عظیم است و بزل علاج استسقاء زقی است خاصه و بزل سوراخ
کردن پوست شکم را و بیرون کردن آب را گویند و تا بیمار قوی نباشد و قوت او بر جای نباشد
بزل نشاید کرد و جالینوس میگوید من ندیدم یک تن بعلاج بزل ازین علت خلاص یافت مگر یک
تن را و آن شخصی بود که ریاضت بسیار کرده بود و با قوت بود بتن و کالبد بزرگ بود پس تا توانند
بزل نشاید کرد مگر چنین شخصی را که یاد کرده آمد و اگر تن لاغر گشته باشد و ضعیف شده
بزل نشاید کرد صفت بزل خداوند علت را بر پای بدارند راست یا بنشانند راست و بفرمایند
تا پهلوهاء او را بسوی زیر فرو مالند و احتیاط کنند تا صفاق بطرقد و از فرو سو ناف بسه
انگشت بزل کنند و اگر ابتداء استسقا از رودها و از جگر بوده باشد بزل از سوی چپ کنند
و اگر از سپرز بوده باشد بزل از سوی راست کنند و نخست عضلهاء شکم را که بتازی مراق
گویند سوراخ کنند و آنرا از صفاق سلخ کنند یعنی از وی جدا کنند و فرودتر از سوراخ مراق
باید که صفاق را سوراخ کنند سوراخی تنگ تا چون نایژه بیرون کنند راه آب بسته شود
پس نایژه مسین اندر سازند و آب اندک اندک بیرون کنند چون لختی آب بیرون کرده باشند
بیمار را بر پشت باز خوابانند و اندر وقت بیرون کردن آب دست بر نبض او نهاده دارند
تا اگر ضعیفی اندر آید در حال نایژه بیرون کنند و هر گاه که بیشتری بیرون کرده باشند
باقی بدارو دفع شود پس داغ کنند صفت داغ کردن بباید دانست که داغ پس از آن باید
کرد که بشیر اشتر و ماء الجبن و غیر آن استفراغها کرده باشند و آب کم شده باشد و آماس

فرو نشسته

فرو نشسته و سه روز یا بیشتر از استفراغ آسایش یافته و چون داغ خواهند کرد شش
داغ کنند سه از درازاء شکم از نزدیک استخوان سینه که بتازی القص گویند تا زهار و سه
از پهناء شکم یکی فرو سوی ناف و یکی ازین سوی ناف و یکی از آن سوی ناف و از پس داغ
بر گرسنگی و تشنگی صبر کنند و اگر بر معده و سپرز و زیر ناف داغها نیز کنند باهنهاء باریک
روا باشد نسخه ضمادها و طلیها این نوع ازین جنس باید ساخت سرگین بز کهن و سرگین
گاو خشک کرده و آرد جو و آرد گاورس همه را بسرکه بسرشند و طلی کنند محمد زکریا میگوید
سرگین آهو هم سود دارد و هم خوش بوی است جالینوس میگوید قومی را دیدم که طین الحر
یعنی گل پاکیزه طلی کردند سود داشت صفت ضمادی دیگر بگیرند سرگین گاو خشک و
بکوبند و مقداری با چهار وزن آن آرد کرسنه هر دو را بسرکه گر بول بز بسرشند و طلی کنند
تعریف ضمادی دیگر آرد حلبه و آرد جو و سرگین کبوتر از هر یکی یک جزو و علک البطم سه جزو
پیه کهن شش جزو علک البطم را با پیه بگدازند و دیگر چیزها را بدان بسرشند و ضماد کنند
نسخه ضمادی دیگر بگیرند آرد جو و سعد و سرگین گوسفند کهن و بوره و گل ارمنی از هر یکی
راست راست همه را بسرشند و طلی کنند و طعام زیربا فرمایند و زرشک با و خل زیت بروغن
بادام و کسنه از بهر آنکه سرکه تشنگی خداوند استسقا را بنشاند و سده بگشاید حکیم جالینوس
میگوید سودمندترین چیز است تشنگی خداوند استسقا را از بهر آنکه تشنگی اندرین علت
از حرارت بود و از رطوبت و سرکه حرارت را بنشاند و رطوبت را نیست کند و قریص و
مصوص با آب زرشک و آب نار دانگ و از گوشتها گوشت مرغان کوهی چون کبک و تیهوج
و دراج بزرشک پخته و از میوهاء ترانار ترش و شیرین و امرود چینی تا تشنگی بنشاند و
از میوهای خشک مغز بادام و شکر و مویز سپید و انجیر خشک روا باشد و بر اثر انجبین
سکنگبین فرمایند و هلیون و خرشف و خربزه و خیار از بهر آنکه ادرار کنند و بد نباشد و
سکنگبین بسیار زیان دارد باب چهارم از جزو دوم از گفتار سیزدهم اندر استسقاء

زقی که با سردی بود و علاج آن اصل اندر علاج این علت انست که نخست فضول بدو
تریها از تن کمتر کنند و مزاج جگر با اعتدال باز آرند و تدبیر باز آوردن جگر با اعتدال اندر
بابهاء گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و تدبیر کم کردن فضول و تریها آنست که طعام
اندک خورند و آب نخورند و نبید و بر تشنگی صبر کنند و پیوسته استفراغی میکنند به
آهستگی بطریق اسهال و ادرار بول و گشادن مسام و عرق آوردن و قی کردن و عطسه
آوردن اما ریاضت چندان باید کرد که حرارت غریزی را بر افروزد پیش از انکه تحلیل کند
از ان باز باید ایستاد و قوت را بعطرها و طعامهاء خوش بوی نگاه باید داشت و قی هر سه
روز یا پنج روزی باید فرمود و عطسه آوردن آب را بجنباند و بمجریها طبیعی افکند تا بیرون
شود و آب بودنه فشارده سود دارد و روغن بادام و روغن فستق سود دارد و داروهاء
مسهل چون حب مازریون و حب سکبینج و حب بهرام و مانند آن باید داد صفت حب
سکبینج بگیرند صبر و افتیمون از هر یکی پنج درم غاریقون سه درم سکبینج شش درم سقمونیا
سه درم مصطکی و انیسون از هر یکی یکدرم همه را بکوبند و بر بیزند و حب کنند شربت دو
درم نسخه دیگر بگیرند سکبینج برگ مازریون و غاریقون و هلیله زرد از هر یکی پنج درم اسارون
و ریوند چینی عصارهٔ غافت سنبل و انیسون از هر یکی دو درم حب کنند شربت دو درم و اگر
با انگبین معجون کنند شربت سه درم تا چهار درم صفت اقراص شبرم بگیرند شبرم و هلیله
زرد از هر یکی راستار است شربتی از دانگی بتدریج می فزایند تا یکدرم هر هفته یک شربت اندر
سکنگبین حل کنند و بدهند و اگر با می پخته بسرشند و حب کنند روا باشد تعریف حبی که آب
را باسهال بیارد بگیرند توبال مس و برگ مازریون و انیسون از هر یکی راستار است حب کنند
چنانکه رسم است شربت یک مثقال و اگر قوت ضعیف باشد درمی صفت حب دیگر بگیرند
عصارهٔ افسنتین و سنبل و زبد و شیر شبرم از هر یکی دانگی غاریقون و گل سرخ از هر یکی نیم
درم بآب عنب الثعلب حل کنند نسخه حب دیگر بگیرند کاقطوس و توبال مس و انیسون از

هر یکی راستار است اندکی مقل باب کرفس حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربت
از یک درم تا یک مثقال صفت حب مازریون بگیرند مازریون مدبر نیم درم روی سوخته
دو دانگ فرفیون دانگی و نیم نمک هندی دانگی سرگین کبوتر دانگی این جمله یک شربت است
نسخه حب غاریقون بگیرند غاریقون ده درم عصارهٔ غافت و ریوند چینی از هر یکی دو درم
شکر طبرزد ده درم هر روز یک درم بدهند و اگر اسهال بی اندازه شود باز گیرند و پس
از انکه استفراغها کرده باشند تریاق بزرگ و مثرودیطوس و اثاناسیا و معجون لک می
باید داد تا قوت جگر باز آید و مزاج بگردد و داروها که ادرار بول کند سخت نرم باید کوفت تا
زود بجگر رسد و داروهاء ادرار کننده تخم بادیانست و تخم کرفس و نانخواه و سنبل و وج و
اسارون و انگدان و بودنه و دوقو و هلیون و حرشف و مانند آن تعریف داروئی که ادرار کند
بگیرند مصطکی سه درم سنبل یکدرم و نیم فلفل و زنجبیل سعد از هر یکی یکدرم شکر دو بار
چند همه داروها شربت دو درم تا سه درم و از پس داروهای ادرار کننده شوربای مرغ
فربه خورند و اندر آفتاب و بر ریگ گرم نشینند و اندر گرمابه گرم خشک و تنور گرم نشستن
عرق آرد سود دارد خاصه پس از انکه استفراغها کرده باشند و مسهلها خورده و اندر
آفتاب انجا نشینند که گرد باد نباشد و وقت نیم روز نشینند که آفتاب زمین را گرم کرده باشد
و اگر بر ریگ نشینند انجایگاه را مقدار سه بدست بدست فرو کنند تا شعاع آفتاب دران جای
جمع شود و گرم کند پس در انجا نشینند و ریگ نرم باید و پخته باید و سر پوشیده دارد و
زمانی بنک بر ریگ و سگل بنشیند تا قوت آفتاب بقعر تن رسد و رطوبتها را لطیف کرداند
و بظاهر تن کشد و اگر کسی باشد که برابر او بایستد و ریگ گرم بروی همی پاشد سخت صواب
بود و اگر بعوض ریگ نمک سوده باشد بهتر بود و چون عرق کرده باشد خویشتن را پاک
کند و سرکه و روغن بهم آمیخته بخویشتن اندر مالد و گاهی بوره سرخ و نمک سوده اندر
مالد و گاهی بوره و نمک با روغن اندر مالد و حقنه کردن و شیاف نهادن علاجی صواب است

از بهر آنکه بموضع آب نزدیکست و ضمادها هم ازان نوع که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
لکن سرکه دور دارند و بعوض سرکه بول اشتر و بول کودکان کنند و آرد جو نیز دور دارند
صفت ضمادی که اندر همه انواع استسقا سود دارد بگیرند حماما و سنبل و فو و مانا از
هر یکی ده درم مقل و اشق سوربخان مس سوخته سُعد و زعفران از هر یکی پنج درم صبر
کندر مر حب البلسان عود هندی لادن از هر یکی پانزده درم سلیخه قسط مر عاقرقرحا
میعه تر زراوند گرد اکلیل الملک ایرسا قثا الحمار شحم حنظل از هر یکی ده درم قرنفل
مصطکی از هر یکی هفت درم کل سرخ سرکین کبوتر از هر یکی بیست درم صمغها را با
زعفران اندر شراب کهن حل کنند و داروها بکوبند و بروغن بان بمالند و لختی موم که ختم
با آن بسرشند و همه را باهم بیامیزند و بر شکم طلی کنند و سرکین بز ببول کودک سرشته ضمادی
سودمند است و نطرون و نمک هر دو بریان کرده و سوده نرم بر شکم پراکندن سود دارد
و نخست شکم را بروغن ناردین کر روغن قثا الحمار چرب کنند پس نطرون و نمک بروی پرا
کنند و باید دانست که اگر سبب استسقا آماس صلب بوده باشد امید خلاص کمتر بود
و اگر چه بسیار بار استفراغ کنند هر بار معاودت کند و شکم پر آب شود باب پنجم
از جزو دوم از گفتار سیزدهم اندر استسقاء طبلی و علامتها و علاج آن علامتها
علامت استسقاء طبلی آنست که ناف بیرون آید و شکم گرانی نکند چنانکه اندر زقی کند
و اگر دست بر شکم زنند آواز طبل دهد و آروغ بر آوردن آرزو کند و اگر آروغی بر آید راحت
یابد و نبض طویل تر از نبض طویل دیگر خداوندان استسقا بود و اندر بیشتر وقتها سریع
و متواتر بود و میل بصلابت دارد و بول سرخ باشد علاج اگر حرارت غالب بود و آب
کرفس و آب بادیان تر باید داد و آب خنک و طبیخ بابونه و اکلیل الملک و بر جگر ضمادها از
صندل و عود و لادن و سک بر نهادن و اگر سردی غالب بود ماء الاصول و فنداد یقون
کرسحر با باید داد و روغن بادام تلخ سود دارد و داروهای مسهل و داروهائی که ادرار کند

بسیار

بسیار نباید داد که نفخ زیره خایندن و نانخواه و معجون وج و معجون حب الغار که
اندر قرابادین یاد کرده آید سود دارد و گاورس و نمک و سبوس گرم بر شکم نهادن
و محجمه آتش بر نهادن سود دارد و بوره و برگ سداب خشک با انگبین بسرشند و پنبه بآن
بدان آلوده کنند و بر دارند و بروغن سداب حقنه کنند و گل انگبین و مصطکی میدهند
صفت معجونی که بادها را بشکند بگیرند برگ سداب و پودنه خشک و سعتر و کرویا
از هر یکی ده درم نانخواه و فلفل و شونیز و وج از هر یکی پنج درم جندبیدستر سکبینج و
جاوشیر از هر یکی دو درم همه را با انگبین بسرشند شربت دو درم اندر یک اوقیه شراب
کهن گرم کرده و خندیقون و میبه سود دارد و بآخر که استفراغها کرده باشند و بادها
لختی شکسته لختی شیر اشتر با دو درم سکبینج دادن سود دارد و اگر آنجا که شیر اشتر دارند
مقام سازند و شیر اشتر با بول اشتر آمیخته دهند سخت سود دارد باب ششم از
جزو دوم از گفتار سیزدهم اندر استسقاء لحمی و علاج آن سبب سابق استسقاء
لحمی را نقصان هضم ثانی و ثالث است یا بطلان و هضم ثانی اندر جگر باشد و هضم ثالث
اندر همه رگهاء تن و بدان سبب کیموس خام اندر تن گرد آید و باندامها مانده نشود و گ
گاه باشد که هضم اول نیز ناقص بود و سبب نقصان هضم ثانی و ثالث سوء المزاج سرد
باشد که بر جگر و بر همه رگهاء تن مستولی گردد و اسباب سوء المزاج جگر اندر باب بازده
یاد کرده آمده است و سبب سوء المزاج رگهاء تن یکی سوء المزاج جگر باشد دوم سرمای
سرد سخت که اندر سفر و غیر آن بمردم رسد و گاه باشد که حرارتی بمردم رسد و اخلاط
گداخته شود و اندر منفذها و رگها سدها باشد و خلط گداخته که در نیابد تا بمجرییهاء
بول و براز بیرون شود بدین سبب آن ماده اندر همه تن متحیر و پراکنده شود و بماند
و باندامها مانده نشود و استسقاء لحمی تولد کند و این علت بمشارکت جگر و سپرز و گ
النهاء دم زدن و بمشاء رحم و گرده و مثانه و بسبب بازایستادن خون بواسیر و خون حیض

بسیار افتد علامتها باید دانست که اندرین علت روی و دست و همهٔ تن آماس گیرد
از بهر آنکه سوء المزاج سرد مستولی باشد چنانکه یاد کرده آمد و بدان سبب هیچ اندامی
فضله را تحلیل و دفع نتواند کرد و نخست پای آماس گیرد پس شکم و خایه پس روی و دست
و دیگر جایها و هر کجا که انگشت بر نهند فرو نشیند و یک زمان همچنان بماند پس بجای خود
باز شود و اندر طبلی و زقی روی و دست آماس نگیرد و از بهر آنکه دل که معدن حرارت
غریزی است بدو نزدیکست و اندر زقی پای آماس گیرد از بهر آنکه رطوبت گراینده فرو سو
گراید و اندر بیشتر وقتها شکم خداوند لحمی نرم و شکسته باشد و نبض عریض و موجی بود
گفته هر گاه که اندر روی و دست جب خداوند این علت تر هل پدید آید و بینی خاریدن گیرد
روز دوم که سوم بمیرد و آنچه ازین علت بمشارکت اندامهای دیگر افتد نخست اندر آن
اندام آفتی و المی بوده باشد علاج اگر سبب علت باز ایستادن خون بواسیر و خون
حیض باشد خاصه اگر بول سرخ و غلیظ باشد و اگر سبب جز این باشد رگ نشاید زد با آنکه
رگ زدن اندرین نوع اولیتر از آنکه اندر زقی و نرم داشتن شکم و استفراغها کردن بقی و
داروی مسهل و گشادن مسام اندرین نوع واجب تر لکن اگر با وی تب باشد نیز رگ نشاید
زد و نیز مسهل خوردن تا تب زایل نشود و قی کردن و دماغ را بغرغره پاک کردن صواب
باشد و حب ریوند و اقراص شبرم که اندر استسقاء زقی یاد کرده آمده است اندرین نوع
سخت نافع است و ایارج فیقرا سودمند است و داروهائی که ادرار بول کند همه سودمند
است و اندر علاج زقی یاد کرده آمده است صفت حب سکبینج خداوند این علت را که
درد پشت را سود دارد و حیض بسته بگشاید بگیرند مصطکی و صبر و تخم هزار اسفند و
هلیلهٔ زرد از هر یکی دو درم تربد و سکبینج از هر یکی هفت درم شربت از دو درم تا سه
درم صفت حب بهرامی بگیرند صبر دوازده درم افیتمون شش درم سقمونیا چهار درم
سنبل سلیخه تربد مصطکی از هر یکی دو درم زعفران یک درم غاریقون سه درم حماما نیم درم

حب کنند چنانکه رسم است شربت از دو درم تا سه درم نسخهٔ حب شبرم نسخهٔ ثابت بگیرند
پوست بیخ شبرم یک جزو و مغز بادام سپید کرده سه جزو و بایند سه جزو کوبند و بسرشند
شربت از یک درم تا دو درم تعریف اقراص لک نسخهٔ محمد زکریا این علت را سود دارد و
سده بگشاید و ادرار بول کند بگیرند لک و ریوند از هر یکی سه درم اسارون و زراوند
حطیانا و سنبل و مصطکی و تخم کرفس و اذخر و انیسون و نانخواه و ابهل و مغز بادام تلخ
و فوه و افسنتین رومی و عصاره غافث از هر یکی دو درم بلبل و زنجبیل از هر یکی یک درم
شربت یک مثقال و دواء الکرکم تالیف محمد زکریا و کلکلانج تالیف او و کلکلانج تالیف
عیسی صهاربخت و ایارجهاء بزرگ همه اندرین علت سود دارد همه اندر قرابادین یاد کرده
آید و اندر آفتاب نشستن و بر ریگ نشستن چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است
سخت سود دارد و ریاضت و حرکت چندانکه حرارت را برافروزد سود دارد و رفتن
بر زمین و خاک گرم و ریگ گرم نرم سود دارد و رفتن بر زمین و خاک گرم و ریگ گرم نرم
سود دارد و ضد تر بود و اندر آب دریا و آبهاء معدنها نشستن چون آب گوگرد و آب
شب و آب زاگ سود دارد و چنان باید که همه روز اندر آب دریا نشسته باشد و اگر آب دریا
حاضر نباشد نمک در آب کنند و در آفتاب نهند مدتی دراز تا آفتاب آن را بپزد پس در آن
آب نشینند صفت ضمادی که بادها را بشکند و مسام را گرم کند نسخهٔ یوحنا سرامون
بگیرند نطرون و راتینج و سپیدکاو و اشق و کندر همه را بسرشند و بر جگر نهند و هم او
میگوید اگر حلزون را بشکافند و بر شکم بندند سخت بگیرد و تربها را بجنبند و بر شکم بگذارند
تا خود بیفتد اندرین نوع و اندر زقی نیز سود دارد نسخهٔ ضمادی دیگر از نسخ یوحنا ماسویه
بگیرند اشق پانزده درم میعه ده درم بیخ سوسن ده درم صبر بیست درم زعفران ده
درم عاقرقرحا ده درم مقل بیست درم قردمانا ده درم حماما سه درم راتینج پانزده
درم شب یمانی و بوره و کندر و کبر و بارزد از هر یکی سه درم صمغها را و زعفران را اندر

شراب کهن حل کنند و بر جگر نهند و اگر اندر جگر آماسی بود پیه بط و پیه گوساله با این
اخلاط یار کنند و سرگین بز با بول کودکان گر با بول اشتر ضمادی نافع است و طعام نان
خشکار باید تخم بادیان و زیره و نانخواه و تخم کرفس و انیسون اندر خمیر سرشته و اندر طبیخها
دارچینی و فلفل و زیره و کرویا و کندنا و نخود می بزند و گوشت کبک و تذرو و دراج و تیهو
باید و بسته و روغن بسته سود دارد درین علت گفتار چهارم اندر انواع اسهال و
سحج و زحیر و اسباب و علامات و علاجشان اسهال دو نوع است و اندر زیر هر نوعی
انواع بسیار است یک نوع آنست که سبب آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بمعده
و روده همی آید و از آنجا اسهال تولد میکند نوع دوم آنست که سبب آن یا اندر معده باشد یا
اندر رودها اما آنچه سبب آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بر معده و روده همی آید پنج
نوع است یکی دماغیست دوم مراری است سوم کبدی است چهارم طحالی پنجم آنکه ماده از
همه تن بر معده و روده همی آید و آنچه بسبب آن اندر معده بود شش نوع است یکی آنکه اندر
معده بادها تولد کند دوم آنکه قوت هاضمه ضعیف باشد سوم آنکه قوت ماسکه ضعیف باشد
چهارم سوء المزاج سرد و تر پنجم آنکه قوت دارو مسهل اندر سطح معده بماند ششم آنکه بر
سطح معده بثرها بر آید و اسهال معوی یعنی اسهال که سبب آن اندر رودها باشد یعنی با سحج بود
و بعضی بی سحج و چگونگی هر یک از این انواع و اسباب و علامات و علاج آن اندر بابی جداگانه
یاد کرده آید ان شاء الله و این گفتار سه جزو است جزو نخستین اندر انواع اسهال که سبب
آن ماده بود که از یک اندام یا از همه تن بر معده و روده آید و اسهال تولد کند باب نخستین
اندر اسهال دماغی اسهال دماغی نزله باشد که از دماغ فرود می آید و این چنان باشد که ماده نزله
به منفذ کام فرود آید و اگر بیشتر اندر افتد ذات الریه و سرفه تولد کند و سبب سل گردد و اگر بمری
فرود آید و بر معده اندر آید و از معده بروده فرود آید اسهال گردد اگر ماده نزله رطوبتی نرم بود
اسهال بلغمی آرد و اگر گرم و تیز باشد رودها را بخراشد و سحج و اسهال خون آرد علامتها علامت

خاصه

خاصه این نوع آنست که اسهال از پس خواب افتد و این چنان باشد که بامداد که از خواب شب
برخیزد چند مجلس بنشاند و دراز و دیر ساکن شود و خداوند این علت خداوند نزله باشد
علاج خداوند این علت را هر بامداد که از خواب برخیزد قی باید فرمود تا خلط که سر معده
فرود آمده باشد بر اندازد و اندر خواب بقفا باز نخسپد و بالین بست کنند و تدبیر باز
داشتن نزله باید کرد و دماغ را قوت دادن و داروهاء قابض که اسهال باز دارد نشاید داد
لکن ماده که اندر فم معده باشد بقی آنرا استفراغ باید کرد و آنچه اندر قعر معده باشد
یا بروده فرود آمده باشد بچیزی لغزاننده دفع باید کرد و تدبیر باز داشتن نزله بچیزها
بوئیدنی بود و بغرغره و سر بشانه کردن و پیش سر خاریدن و بخرقه درشت مالیدن و عطسه
آوردن و ضمادها که دماغ را قوت دهد بر سر نهادن و اطراف را مالیدن این همه پس از آنکه
تن پاک کرده باشند و استفراغی که واجب کند کرده اما بحب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا
و مانند آن باید کرد و از پس استفراغ غرغره باید فرمود صفت غرغره بگیرند عدس و گل
سرخ و بیخ سوسن از هر یکی دستار است بپزند و پالایند و با سکنگبین ساده بیامیزند
و اندکی زعفران اندروی حل کنند و بدان غرغره کنند و اگر سکنگبین با طبیخ افسنتین بیامیزند
و غرغره بدان کنند صواب باشد و سرکه و گلاب و آب لسان الحمل غرغره را سود دارد و
اگر سنبل با آب لسان الحمل و آب برگ خرفه و آب عدس و گلاب بیامیزند و بدان غرغره کنند
خاصیتی دارد اندر باز داشتن نزله و قوت دادن دماغ و شراب خشخاش مقدار دو کفچه
بوقت خواب دادن نزله باز دارد و اگر اندر شراب خشخاش پیش از آنکه از آتش بردارند اقاقیا
و برگ سماق و عصاره لحیة التیس و گلنار و کثیرا و زعفران اندر یک رطل بغدادی از
هر یکی چهار دانگ کوفته و بیخته در افکنند و بیامیزند صواب باشد و صفت شراب
خشخاش اندر باب گفتار چهارم اندر علاج زکام و نزله یاد کرده آمده است نسخه اقراص
خشخاش که نزله باز دارد بگیرند گل سرخ صمغ عربی از هر یکی چهار درم تخم خشخاش سپید

وتخم خشخاش سیاه از هر یکی سه درم رب سوسن ونشاسته وکثیرا از هر یکی دو درم زعفران
نیم درم شربت دو درم تعریف ضمادی که خداوند دماغ گرم سود دارد بگیرند صندل سرخ
وفوفل اقاقیا شیاف مامیثا طین قیمولیا طین ارمنی وعدس مقشر زعفران حضض از هر یکی
راستا راست همه را با آب لسان الحمل وآب برگ خرفه بسرشند وبوی سرکه دماغ را قوت
دهد وبسیار خوردن ضعیف کند وخداوند دماغ سرد را علاج سبات ولیثرغس و
صداع سرد باید کرد چنانکه اندر جایگاه هش یاد کرده آمده است وموی سر زود باز کردن
وقیمولیا بسرکه وزهره گاو حل کرده بر سر طلی کردن وبعد از آن بر آب جکنند فشارده و
اندکی نمک شستن سود دارد وکندر وقسط ولادن سوختن سود دارد وشونیز بریان
کرده بوئیدن سود دارد وساقها بر پای از بالا فرود مالیدن وبروغن ونمک مالیدن
وبطبیخ بابونه واکلیل الملک گرم کرده شستن سود دارد باب دوم از جزو نخستین
از گفتار چهاردهم اندر اسهال مراری وعلامات وعلاج آن اسهال مراری آنرا
گویند که صفرا از زهره بروده فزون از آن آید که از جهت دفع ثفل بکار آید واسهال
صفرائی کند علامتها این نوع اسهال از پس تبهاء غب وتبهاء محرقه افتد یا از آنکه
شراب کهن خورده باشند ودهان تلخ باشد وتشنگی غلبه کند واسهال زرد بود ومقعد
را بسوزد وتدبیرهاء گذشته بر آن گواهی دهد علاج طریق علاج این دو نوع آنست که
نگاه کنند اگر ماده صفرائی بسیار بود نخست بطبیخ هلیله زرد وخرما هندی استفراغ
کنند پس تدبیر باز داشتن اسهال کنند بکشکاب وسفوف حب الرمان واقراص طباشیر
ودوغ سنگ تاب کرده یا آهن تاب کرده کشکاب از پسته جو رمایند بحت واگر سفوف
حب الرمان با کشک آب دهند صواب باشد واگر چهار یک وزن پسته جو تخم خشخاش
سپید بگیرند وهمه را با آب تر کنند وبمالند وآن آب را بکشد وبپزند سخت نافع بود واگر
دو جزو پسته جو ویک جزو سویق حب الرمان بیامیزند وبپزند اسهال صفرا باز دارد و

کعک بغدادی سوده چون سرمه با دوغ آهن تاب کرده سود دارد وسی درم سنگ
از این کعک سوده یا کمتر یا بیشتر اندر شبانروزی بر دخور یوشکباج گوشت گاو اطایب
او کنند اسهال کهن صفرائی باز دارد صفت سفوف حب الرمان بگیرند انار دانگ
بریان کرده صد درم کشنیز خشک تر کرده یک شبان روز وبریان کرده پنجاه درم سماق و بسرکه ترمه
گلنار از هر یکی پانزده درم کزمازو وخرنوب نبطی از هر یکی ده درم همه را بکوبند وبیامیزند
شربت از دو درم تا سه درم نسخه اقراص طباشیر بگیرند گل سرخ وصمغ عربی بریان کرده
وطین ارمنی وجفت بلوط وطباشیر از هر یکی پنج درم بزر الحماض هفت درم حب الآس
چهار درم نشاسته بریان کرده سه درم شربت یک مثقال نسخه دیگر گلسرخ هشت درم
بزر الحماض بریان کرده وصمغ عربی بریان کرده ونشاسته بریان کرده وطباشیر از هر یکی چهار
درم تخم خیار مقشر بریان کرده سه درم شربت یک مثقال وضمادها که اندر باب سوء المزاج
جگر گرم یاد کرده آمده است بکار دارند وطعام از انار دانگ وسماق وزرشک وغوره
فرمایند وآب با شراب آبی کز یا با شراب ریواج دهند صفت ضمادی نافع بگیرند صندل
سرخ وصندل سپید وفوفل وگل سرخ ومازو وباررد وگل ارمنی واقاقیا وسک ورامک
همه را بکوبند وبگلاب وآب مورد تر یا با آب آبی تر کنند وبر معده نهند باب سوم
از جزو نخستین از گفتار چهاردهم اندر اسهال کبدی وعلامت وعلاج آن اسهال
کبدی یعنی اسهال که از ضعیفی جگر افتد سه نوع است یکی آنکه قوت جاذبه جگر بسبب سده
یا سببی ماسی ضعیف شود وکیلوس را جذب نکند تا کیلوس از شاخهاء ماساریقا ورده
فرود آید واسهال کیلوسی تولد کند دوم آنکه قوت هاضمه ودافعه جگر بسببی از این اسباب
که یاد کرده آمده است ضعیف باشد وکیلوس را هضم نتواند کرد واندر رگها که آلت
دفع اوست دفع نتواند کرد تا بدین سبب هر گاه که جگر ممتلی گردد وکیلوس از وی بجانب
طبیعی دفع نشود کیلوس بشاخهاء ماساریقا باز گردد وبروده‌ها فرود آید نیم گواریده و

اسهال غسالی تولد کند و اگر با ضعیفی هاضمه دافعه ماسکه نیز ضعیف بود اسهال قوی تر
بود و سبب ضعیفی قوت هاضمه اندر بیشتر وقتها سوء المزاج سرد باشد و سبب ضعیفی ماسکه
اندر بیشتر وقتها سوء المزاج سرد و تر باشد یا گرم و تر و سوء المزاج سرد و تر زود بر استسقا ادا
کند سوم آنکه آماس جگر پخته شود و بشکافد یا سدهٔ جگر بگشاید یا رگی گسسته یا شکافته شود
بسبب صدمه و سقطه یا غیر آن و آن مادتها برون فرود آید و اسهال خون و ریم تولد کند
و بآخر سیاه و غلیظ شود همچون دُردی شراب و هرگاه که بسبب سوء المزاج گرم خون بسوزد
و اخلاط بگدازد اسهال صدیدی شود و گاه باشد که جگر نیز بسوزد و از پس اخلاط پارهاء
گوشت سیاه فرود آید و سبب صدید و ترشح آماسی و دبیله بوده باشد که اسهال صدید
با کفک بود و سبب کفک گداختن و خون شدن اخلاط بود و فرق میان اسهال سیاه که
از سوختن اخلاط و از گشادن سُدّه بود و میان اسهال سوداوی که از سپرز بود آنست که
اخلاط سوخته سخت سیاه نباشد و قوام آن غلیظ تر از قوام سودا بود و خلط سودا سیاه
تر و رقیق تر بود و گنده نباشد و آنچه از سده آید گنده باشد از بهر آنکه عفونت پذیرفته باشد
علامتها اگر سبب اسهال ضعیفی قوت جاذبهٔ جگر باشد اسهال کیلوسی بود یعنی سپید
و آبناک از بهر آنکه طعام اندر معده هضم یافته باشد و آبناک از بهر آن بود که جگر اندر
آب که خورده شود و آن تصرف که باید نتواند کرد و اگر سبب اسهال ضعیفی قوت ماسکه
بود کیلوس بجگر اندر آید زود باز گردد و برود و اندر آید و اسهال پیش از آن وقت افتد که باید
و بیرون آمدن ثفل با آهستگی و درسنگ باشد از بهر آنکه نه بقوت دفع دافعه بیرون شود
لیکن بسبب ضعیفی ماسکه بیرون میشود و اگر دافعه و ماسکه هر دو ضعیف باشد اسهال
اندک اندک بود و زود زود بر باید خواست و اگر قوت هاضمهٔ جگر ضعیف باشد اسهال
غسالی بود یعنی همچون آبی بود که گوشت تازه اندروی شسته باشند و اگر قوت هاضمهٔ معده
نیز ضعیف باشد کیلوس که بیرون آید ناگواریده بیرون آید و اگر ضعیفی این قوتها سدّه باشد

یا آماس باشد یا نوعی از انواع سوء المزاج باشد علامتهای آن پدید بود چنانکه اندر بابها
که گفته یاد کرده آمده است و بباید دانست که هرگاه که اسهالی همچون آب بوده باشد پس
همچون مرهمی شود بد باشد و همچنین اگر اسهال همچون آب بوده باشد غساله شود بد
باشد بقراط میگوید هر اسهالی که ناگاه از پس بیماری پدید آید نشان نزدیکی مرگ باشد
ناگاه یعنی اسهال نه بحرانی و هم بقراط گوید هرگاه اسهال همچون آب باشد پس چون مرهم
شود بد باشد و هرگاه که از پس استسقا اسهال افتد بد باشد خاصه اگر استسقا از آماس
جگر تولد کرده باشد از بهر آن اسهالی استفراغ نباشد و لهذا نه ایستد و بسیار باشد که سحج و
قروح الامعا با استسقا ادا کند و هرگاه که اسهال سیاه از سوختن اخلاط بوده باشد
سبز شود باید دانست که طبیعت قوت یافته است و بصلاح نزدیکست نخست بسبزی
گراید پس زرد شود پس بایستد و سلامت باشد علاج طریق علاج اسهال کبدی آنست
که تامل کنند تا سبب اسهال و سبب اسهال و سبب ضعیفی جگر چیست امتلاست یا آماس
یا سده است یا نوعی از انواع سوء المزاج است و تدبیر برداشتن سبب مشغول شوند تا
علت زایل شود باذن الله تعالی و علامتهای امتلا و آماس و سده و علامتهای سوء المزاج
و علاجهای آن همه اندر گفتار یازدهم یاد کرده آمده است و باید دانست که اگر سبب
اسهال آماس باشد یا سده باشد داروهاء قابض دادن خطایی باشد بزرگ از بهر آنکه
داروی قابض منفذها را فراز هم گیرد و سده قوی تر شود و آماس صلب گردد و اگر ضماد
خشک یا قابض بر نهند هم سبب علت را زیادت کند و هم حرارت عزیزی را فرو میرند
و هلاک کند صواب آن بود که یاری دهند تا آنچه از سده می بالاید تمام دفع شود و
داروهاء گشاینده بکار میدارند تا سده تمام گشاده شود و اگر آماس تحلیل پذیرد و بسیار
باشد که از جهت گشادن سده به مسهلی قوی حاجت شود تا ماده سده را دفع کند و گاه باشد
که حاجت بحقنهٔ تیز بود تا ماده سده را فرود آرد و اگر خداوند سده را قی افتد بی تکلف شود

داردو طعام تنغاریق باید خورد اندک و عرق آوردن و از پس آن معجون کشایند
خوردن چون قولنج شود دارد پیش از طعام بدهند و چون طعام هضم شود نیم درم
بدهند شراب صرف کهن مروق مقداری اندک بس از طعام بدهند و وقتی که طعام اندر
معده نیم گواریده شده باشد سود دارد و مالیدن اندامها بخرقهاء درشت سود
دارد و بسبب لاغری بیمار از استفراغ خلط غلیظ که سده ازان تولد کند نباید ترسید
از بهر آنکه چون سده کشاده شود و تن از ماده پاک شود غذا برکها بکنند و قوت گوشت
باز آید و خداوند اسهال غسالی را اندر اول علت نان نشاید خورد از بهر آنکه جگر نان قبول
نکند و هضم نتواند کرد و صواب آن باشد که برکشکاب که از پست جو برند اقتصار کنند
هر روز دو شربت یا سه شربت میدهند و بیازمایند اگر هضم تواند کرد کاورس پوست
کنده با پست جو می پزند و می پالایند و اگر نا پالوده دهند و رسم پختن این کشکاب آنست
که یک پیمانه پست با پنج پیمانه آب کنند و می پزند تا آب بسه پیمانه باز آید و بزر الحماض
کوفته و بریان کرده بر جگر برا کنند و کباب کنند سود دارد و بعضی طبیبان گفته اند اسهال
غسالی صعب بود بزمینی زایل شود بی هیچ علاجی دیگر خواجه بوعلی سینا رحمه الله میگوید
من این معنی آزموده ام و منفعت آن دیدم انچه گفته اند از صواب دور نیست صفت
سفوفی که اندر اسهال کبدی سود دارد بگیرند گل سرخ شش درم انبر باریس پاک
مغسول از هر یکی سه درم فوه طباشیر صندل سپید نشاسته صمغ عربی از هر یکی دو درم
ریوند چینی یک درم و نیم بزر الحماض سه درم زعفران یک درم شربت دو درم با دوغ آهن
تاب کرده و اگر علت دراز گردد و سحج کند داروهای قابض نشاید خورد لکن چیزهای نرم
مغری باید داد نسخه سفوفی نرم بگیرند تخم خطمی و تخم خبازی هر دو پوست باز کرده از
هر یکی پنج درم نشاسته و صمغ عربی از هر یکی ده درم همه را بریان کنند و بکوبند نرم و ده
درم گل ارمنی کوفته با وی بیامیزند شربت سه درم با شراب مورد و اگر با سحج طبع خشک شود

بگیرند تخم خبازی و تخم خطمی خام و پاک کرده و کوفته اسبغول و تخم مرو و تخم شاهسفرم هم
از هر یکی راستا راست خام بریان ناکرده و ناکوفته همه را بهم بیامیزند و بروغن گل چرب
کنند و با آب نیم گرم بدهند شربت سه درم و اگر خیار چنبر اندر آب حل کنند و این تخمها
با وی بدهند صواب باشد و گاه باشد که اندر اسهال کبدی خراطه اندک بیرون آید
و طبیب گمان برد که از روده است و از علاج جگر باز ایستند و بیماری زایل نشود بس نیک
اندر علامتها تامل باید کرد و از مراعات جگر باز نباید ایستاد و اسهال را که سبب آن
از ضعیفی قوت جاذبه جگر باشد علاج بچیزهاء گرم و گدازنده باید کرد چون فلافلی و عود
و اندکی شراب صرف کهن صفت داروئی که قوت جاذبه را قوة دهد بگیرند سلیخه
و سنبل و زعفران از هر یکی سه درم قصب الذریره و عود بلسان و حب بلسان و سعد
و تخم کرفس و اذخر از هر یکی پنج درم کوز بوا پنج عدد قاقله و قرنفل و انیسون و بسباسه
و کندر از هر یکی دو درم اشنه و لادن از هر یکی دو درم قردمانا سه درم سک چهار درم
دارشیشعان سه درم نانخواه چهار درم مورد دانه بریان کرده سی درم همه را بکوبند
و ببیزند و بمیه معجون کنند شربت چهار درم و طعام چیزی لطیف و زود گوار باید
بتوابل کدر انده خوش کنند چون خردل و چکندر و انکدان اندر طبیخ انار دانک و ماشد
آن و اگر سبب ضعیفی قوت جاذبه سوء المزاج گرم باشد علاج اندر گفتار یازدهم یاد کرده
آمده است و اگر سبب اسهال ضعیفی قوت ماسکه باشد و سبب ضعیفی این قوت
اندر بیشتر حالها سوء المزاج سرد و تر بود علاج آن ازین نوع کنند بگیرند گل سرخ و کلنار
و عصاره قرظ از هر یکی پنج درم سنبل هفت درم مصطکی سه درم زعفران و اذخر از
هر یکی چهار درم شربت دو درم با رب آبی یا رب سیب و طعام کبک و تیهوج و تذرج
و تذرو و گنجشک بریان کرده نسخه ضمادی نافع بگیرند مرو کندر گل تخم گل سنبل
مازو و زعفران از هر یکی راستا راست همه را بکوبند و آب مورد تر و گلاب و آب

شبث بسرشند و بر جگر نهند باب چهارم از جزو نخستین از گفتار چهاردهم اندر
اسهال خونی که از جگر بود و علامت و علاج آن علامت اسهال خون که از جگر آید آنست
که اندر شکم و روده‌ها هیچ دردی و آفتی نباشد و علامتهاء ضعیفی و سوء المزاج جگر
ظاهر باشد و اسهال هر چند روزی دو روز کی یک روز بایستد و باز آمدن گیرد و هر
گاه که علت زیادت شود خلطی غلیظ همچون دردی شراب آید علاج گل ارمنی و گل مختوم
و گل قبرسی همی باید داد و سفوف الطین سود دارد صفت آن بگیرند گل ارمنی و طباشیر
و صمغ عربی بریان کرده و حب الآس از هر یکی ده درم خون سیاوشان و کندر از هر یکی
دو درم و نیم شربتی سه درم با شراب مورد نسخه قرص طباشیر خداوند اسهال خون را که تب
آید سود دارد بگیرند طباشیر چهار درم گل سرخ پنج درم بزر الحماض بریان کرده هفت درم
صمغ بریان کرده و گل ارمنی و گل رومی و بلوط از هر یکی پنج درم حب الآس ده درم نشاسته
بریان کرده سه درم شربت یک مثقال با رب آبی و گاه باشد که اسهال خون کبدی همچون
دردی شراب بود و کدر و کفک ناک بود که آن افتد که خلط سودا است و بر خلاف آن باشد
و این نوع اسهال مردم محرور و لاغر را افتد بسبب گرمای صعب و تشنگی که اندر سفرها
و غیر آن کشیده باشند و جگر بدان سبب گرم شود و خشکی غالب شود و خون غلیظ و
سوخته گردد و علاج آن تدبیرهاء سرد کننده باید کرد و به آب یخ ناشتا و بشراب خشخاش
و کشکاب سرد کرده و آنچه بدین ماند و گاه باشد که تن بیمار گداز شد گیرد و اسهال همچون
زرد آب آید و علامت وی آنست که تن لاغر میشود و میکاهد و اندر جگر آفتی نباشد
و علاج او بر تسکین حرارت و تدبیرهای تری آورنده باید و بقرص کافور و بقرص طباشیر
و کشکاب که اندر علاج دق یاد کرده آمده است و صندل و گلاب بر جگر و دل می
نهادن و این اسهال را بیکبار باز ندارند بتدریج باز باید داشت صفت قرصی که
اندرین نوع اسهال سود دارد بگیرند گل ارمنی طباشیر شاه بلوط بزر الحماض انبرباریس گلسرخ

صمغ

صمغ بریان کرده و سرطان از هر یکی راست راست همه را بکوبند و برب آبی بسرشند شربتی سه
درم و طعام مصوص و هلام و ماهی بسرکه پخته و سرد کرده و حشو که از میانه کعک سازند با
صمغ و نشاسته و مغز بادام بریان کرده و گاه باشد که سبب اسهال خون امتلاء همه تن باشد
و علامتهاء امتلا ظاهر بود چنانکه معلوم است و علاج وی آنست که نخست رگ اکحل
زنند و طعام سبک تر فرمایند و شکم را بتدریج باز گیرند و آب لسان الحمل و برگ خرفه میدهند
و هر کرا اسهال مابقی یا از جراحتی یا از بواسیر یا غیر استفراغ خون بسیار افتد طبع او نرم
شود از بهر آنکه جگر ضعیف شود و حرارت غریزی اندک گردد و طعام هضم نشود و
هر گاه که خداوند اسهال خون را یا خداوند قی خون ناگاه اطراف سرد شود و روی زرد شود و شکم
بر آید و نبض ساقط بود بباید دانست که خون اندر شکم او بسته شده است بعلاج آن مشغول
باید بود محمد بن زکریا میگوید من چیزی عجب آزمودم چون سحر همه انواع اسهال کهن را
در ساعت باز گیرد و آن پنیر مایه خرگوش است از دانگی تا دو دانگ تا نیم درم بتدریج باید
تا قولنج نکند نخست دانگی باید داد اگر کفایت نشود دیگر روز دو دانگ باید داد اگر کفایت
نشود دیگر روز نیم درم و اگر چنان باشد که روز نخست دانگی بدهند و کفایت نشود هم آن روز
دانگی دیگر بدهند اگر کفایت نشود دانگی دیگر بدهند صواب باشد باب پنجم
از جزو نخستین اندر اسهالی که مادهٔ آن از همه تن آید اسهالی که سبب آن مادتهاء
بد باشد که اندر رگهاء همه تن گرد آمده باشد و اندامها آنرا قبول نکند و قوت دافعهٔ هر
اندامی آنرا بر رگها باز دهد و از رگها بجگر باز آید و از جگر بشاخهاء ماساریقا برود و
فرود آید و گاه باشد که اندر اندامها که حوالی معده است اخلاط آن اندامها بمعده آید و
طعام را که اندر معده باشد تباه کند و گاه باشد که اگر چه آن اخلاط طعام را تباه نکند اندر
بعضی اخلاط قوتی باشد که معده آنرا کاره بود یا مزاج آن با مزاج معده ناسازنده بود معده
آنرا از خویشتن دفع کند و طعام دیگر که در معده باشد با آن دفع شود یا اندر بعضی اخلاط

قوتی اسهال کننده باشد یا الغزاند و هر چه اندر معده باشد دفع کند و بلغزاند
چنانکه سودا بسیار از سپرز بمعده آید و معده را بکند و چیزی را که در معده باشد
دفع کند و سبب اسهال سوداوی گردد و هر اسهالی که مادهٔ آن از عضوی دیگر یا از راه
همه تن بمعده فرود آید آنرا نوبتی بود معلوم و آنرا الاسهال الکاین بالادوار گویند و این
علت دراز آهنگ باشد و سبب درازی این علت آنست که طعام و شراب اندر معده
و جگر هضم تمام نیابد و بدین استفراغها تن از آن مادتها پاک شود و خداوند علت تدبیر
هضم و تدبیر استفراغ آن مادتها نکند و هر بار که اسهال باز ایستد پندارد که بحال تندرستی
باز آمده است و هر بار که نوبت اسهال آید پندارد که اسهال نو است و از طعامی و شرابی
نو تولد کرده است علامتها این علت آنست که پیوسته ناف می پیچد و هر بار که شکم
فرود آید ماده بسیار آید و هر نوبتی دو روز یا سه روز اسهال کند و باز ایستد و حال همچون
حال تن درستان شود و باشد که یک هفته یا بیشتر بر حال تن درستی بود و بیشترین بیست
روز بود پس نوبت اسهال باز آید علاج طریق علاج این علت آنست که نخست حال معده و
جگر و قوتها هر دو بصلاح باز آرند و اگر سوء المزاجی باشد زایل کنند و غذاها نیک هضم
و ترتیب نیک فرمایند و استفراغی کنند بواجب خاصه نزدیک اسهال و ایارج فیقرا و مطبوخ
هلیله و مطبوخ افیتمون و شراب افسنتین و گوارش سفرجلی و اطریفل نزدیک اندرین باب
سودمند باشد و چون تن پاک کرده باشند هر بامداد بناشتا ریاضت فرمایند و مالش
و گرمابه چنانکه اندر کتاب سوم که نگاه داشتن تن درستی است یاد کرده آمده است جزو
دوم از گفتار چهاردهم اندر اسهال معدی یعنی اسهالی که سبب آن از معده باشد
باب نخستین اندر اسهال معدی که سبب آن ضعیفی قوت هاضمه باشد
اسباب ضعیفی قوت هاضمه چهار نوع است یکی آنکه رطوبتی لزج بر سطح معده آلوده شود
و آن رطوبت میان معده و طعام حجاب شود و حرارت معده را از طعام باز دارد و قوت

هاضمه

هاضمه بدان سبب ضعیف شود دوم آنکه معده گرم باشد و اندروی صفرا تولد کند و
اسهال صفراوی آرد سوم آنکه صفرا و بلغم آمیخته باشد چهارم آنکه اندر معده بادها تولد کند
و طعام بدان سبب تباه کنند و ناگواریده بماند و اسهال تولد کند علامتها آنرا که سبب اسهال
رطوبتی لزج باشد علامتها رطوبت ظاهر شود و طعام بر معده گرانی کند و منش
گشتن آرد ثقل ناگواریده بیرون آید و سپید باشد و تشنگی کمتر بود و ممکن است که رطوبت
لزج آب خواهد و بدان سبب تشنگی پدید آید همچنانکه کسانی را که ماهی با کرنج خورده
باشند از خوردن آن تشنگی پدید آید و اسهال با قراقر بود و آروغ ترش بر آید و آروغ ترش را
اندرین نوع اسهال و سوء المزاج ستوده داشته اند از بهر آنکه آروغ ترش نشان آن بود که
حرارت یکبارگی از کار باز نمانده نیست و طعام اندر معده درنگ می کند چندانکه ترش گردد
و درنگ کردن غذا اندرین علت ستوده باشد و دیگر از بهر آنکه ترشی رطوبت لزج را منقطع
کند و معده را دباغت دهد و درشت کند تا هاضمه و ماسکه هر دو قوی گردند و آنرا که قوت
هاضمه تنها ضعیف باشد اسهال بوقت خویش بود لکن ثقل ناگواریده بود و متغیر نا شده بیرون
آید و آنرا که معده گرم باشد و صفرا تولد کند تشنگی و تلخی دهان و حرارت و ثقل زرد بر آن
گواهی دهد و آنرا که صفرا و بلغم آمیخته بود ثقل آمیخته بیرون آید و آنرا که اندر معده بادها
تولد کند اسهال با قراقر بود و علامتها باد ظاهر بود علاج این باب چهار فصل است
فصل نخستین اندر علاج آنکه سبب ضعیفی قوت هاضمه رطوبت لزج باشد آنرا که علامتهاء
بلغم ظاهر شود قی باید کرد و طعام ماهی شور و ترب و چغندر و خردل دادن و شبت
اندر آب پختن و با انگبین آمیختن و نمک در افکندن و دادن تا قی کند و پس از آنکه قی کرده باشد
و فم معده از آن ماده سبکتر شده فم معده را بحب صبر و یا ایارج فیقرا پاک باید کرد
پس معده را قوت دادن بگوارش خوزی و معجون خبث الحدید و امروسیا و سحرنیا و
مانند آن صفت گوارش خوزی نسخهٔ محمد زکریا بگیرند دانه مویز که از سرکه بیرون کرده

باشند بریان کرده و کوفته [illegible] سرمه سی درم حب الآس شصت درم خرنوب نبطی
وگلنار و کزمازو از هر یکی ده درم کندر و نانخواه و سعد و مصطکی و سنبل از هر یکی پنج
درم همه را ببرشند بشکر گداخته و بقوام آورده با انگبین پالوده و کفک برداشته شربت
از سه درم تا چهار درم نسخه دیگر وصفت عیسی صهار بخت بگیرند قسط و قرفه و سنبل
وحب البلسان و سلیخه از هر یکی ده درم زنجبیل ده استار جوزبوا [illegible] قاقله و قرنفل انیسون
اکلیل الملک و شیطرج از هر یکی چهار درم ریوند چینی و زراوند طویل و اشنه از هر یکی دو درم
بسباسه سه درم برنگ کابلی مقشر هشت درم نانخواه [illegible] چهار درم قصب الذریره و فلفل
و دار فلفل از هر یکی پنج درم هلیله کابلی دو استار بلیله [illegible] حب الآس [illegible]
واندر نسخه دیگر همی آید زنجبیل ده درم سعد ده استار همه را بکوبند و بشکر گداخته و بقوام
آورده بسرشند صفت معجونی مختصر بگیرند نانخواه و کندر و کلنار از هر یکی [illegible] استار
همه را نرم بکوبند و مویز سیاه را با نانخواه بکوبند [illegible] بسرشند نسخه معجونی دیگر بگیرند
کلنار و کزمازو و خرنوب نبطی از هر یکی پنج درم نانخواه و کندر از هر یکی سه درم و حب ابهل و تخم
کرفس و تخم بادیان از هر یکی یک درم همچون معجون دیگر همه را بکوبند و مویز با دانه کوفته بسرشند
تعریف سفوف حب الرمان بگیرند نار دانک ترش بریان کرده و کوفته چون سرمه صد درم
کرویا بسرکه ترکرده و کشنیز خشک ترکرده و بریان کرده از هر یکی بیست درم خرنوب نبطی و سماق
وگلنار از هر یکی ده درم همه را بکوبند و بیامیزند شربت از دو درم تا سه درم صفت معجون
[illegible] او را [illegible] گویند وصفت [illegible] بدین یاد کرده شود ان شاء الله
صفت کوارش کند بگیرند فلفل و دار فلفل و قرنفل و جوزبویا از هر یکی پنج درم زنجبیل و نانخواه
از هر یکی ده درم کندر شصت درم شکر سوده شصت درم همه را با انگبین مصفی بسرشند
شربت دو درم نسخه سفوف خشخاش بگیرند تخم خشخاش و کندر از هر یکی د استار است هر دو
را بکوبند نرم شربت از دو درم تا سه درم با آب سرد بدهند اسهال کهن را و اسهال نو را

سودا داد

سودا دارد محمد زکریا میگوید فلونیا بپارسی خداوند اسهال کهن را سود دارد اگر تب
نباشد بقراط میگوید گرمابه تمام خداوندان اسهال را سود دارد صفت مقلیاثا بگیرند
هلیله سیاه و آمله و بلیله همه بروغن زیت بریان کرده از هر یکی پنج درم زیره کرمانی بسرکه
ترکرده بریان کرده و تخم گندنا بریان کرده و حب الرشاد بریان کرده از هر یکی هفت درم تخم
کرفس بسرکه ترکرده و بریان کرده و انیسون بسرکه ترکرده و بریان کرده از هر یکی هفت درم تخم
کرفس بسرکه ترکرده و بریان کرده و انیسون بسرکه ترکرده بریان کرده از هر یکی هفت درم تخم
کرفس بسرکه ترکرده و بریان کرده از هر یکی چهار درم مصطکی و سنبل و قاقله و قرنفل و عود
هندی از هر یکی دو درم سعد سه درم همه را بکوبند مگر حب الرشاد را و بیامیزند شربت
سه درم بامداد و شبانگاه هم سه درم مفید و نافع بود تعریف سفوف عود بگیرند عود خام
زیره بسرکه ترکرده و بریان کرده و قاقله و مویز [illegible] از سرکه بیرون کرده باشند بریان کرده
از هر یکی د استار است شربت سه درم صفت حبی که اسهال بلغمی را سود دارد بگیرند
مر و قرفه افیون و جندبیدستر از هر یکی د استار است حبها کنند همچون فلفل شربت هفت
حب با آب سرد کودک را یک حب یا دو حب و کودک ده ساله را چهار حب یا پنج حب و
بعضی طبیبان بجای قرفه تخم کرفس [illegible] نسخه حبی دیگر بگیرند افیون سندروس کندر زعفران
از هر یکی را استار است حبها کنند چند نخود شربت دو حب تعریف معجونی سودمند
بگیرند افیون جندبیدستر میعه تر بزر البنج مر زعفران لسان الحمل اسارون نانخواه از هر
یکی د استار است همه را به انگبین مصفی بسرشند شربت چند یک فندق صفت ضمادی
نافع بگیرند افسنتین رومی یک اوقیه اندر شراب قابض ترکنند یک شب دیگر روز آب
مورد تر با آن شراب بیامیزند و لادن و رامک دران حل کنند و خرقه بدان ترکنند و بر معده
نهند و اینجا که مورد تر نباشد برگ مورد خشک سوده اندر شراب ترکنند و بالای آن نهند
وطعام کبوتر بچه بریان کرده و کنجشک و مانند آن با دارچینی و فلفل و زیره فصل دوم

اندر علاج اگر سبب ضعیفی هاضمه گرمی معده و تولد صفرا بود هر بامداد ربّ مورد
ساده با آب انار ترش آمیخته باید داد کی یا رُبّ غوره یا ربّ آبی آمیخته کی رب ریواج یا ربّ
سیب آمیخته و این رُبها با یکمثقال طباشیر باید داد کی با یکمثقال قرص طباشیر و هر شب
دو درم اسبغول بریان کرده و یک درم گل ارمنی کوفته و نیم درم صمغ عربی بریان کرده
و بروغن گل چرب کند با آب سرد کی با یکی اندر بوبها و اگر تب نباشد دوغ گاو پالوده و سنگ
تاب کرده کی آهن تاب کرده با طباشیر و تخم گل و تخم حماض میدهند از هر یکی درمسنگی و شیر
بز یا با آب باران کی با آب سماق بیامیزند و بپزند تا آب برود و شیر بماند انرا با این ربها میدهند
و طعام با چه با سماق بخته فرمایند با مزوره از انار دانه بمغز بادام بریان کرده و کسنیز دشتی
بخته و بسرکه خوش کرده و لسان الحمل هم برین کونه ساخته اسهال صفرائی باز دارد و باقلی
مسلول با پوست بسرکه بخته شود کاردو خایه مرغ نیم برشت با سماق و غوره خشك پاك کرده
با اندکی مازو و کلنار و حب الآس و انار پوست انچه حاضر بود مادتها را کی به معده و روده
آید باز دارد و خایه مرغ جوشیده اندر اسهال کبدی و معدی زیان دارد و اندر اسهال
مقوی سود دارد صفت اقراص طباشیر بکیرند طباشیر و سماق از هر یکی پنج درم بزر الحماض
بریان کرده ده درم بزر بقله بریان کرده و کلنار از هر یکی سه درم صمغ عربی بریان کرده هشت
درم شربت از یک مثقال یا دو درم سنگ نسخه کوارش طباشیر تشنگی و حرارت را بنشاند و
معده را قوت کند بکیرند طباشیر و گل سرخ و تخم حماض و صمغ بریان کرده از هر یکی ده درم سنگ
کلنار و سماق عصاره لحیة التیس از هر یکی هفت درم زعفران افیون از هر یکی دو مثقال همه را
بجلاب بسرشند شربت سه درم اگر ده درم حب الآس درین کوارش زیادت کنند و برب آبی
بسرشند قوی تر بود صفت کوارش سماق بکیرند سماق پاک ناکرده سی درم سویق النبق و
سویق الشعیر و سویق التفاح و کعک بغدادی و خرنوب شامی از هر یکی ده درم شکر طبرزد
چندو زن همه داروها همه را با آب سماق بسرشند شربتی پنج درم نسخه داروی قابض بکیرند

سماق پاک کرده دو درم و نیم مازو یک درم نار پوست نیم درم همه را بکوبند و برب مورد بسرشند
کی برب آبی این یک شربت بود تعریف شرابی کی اسهال صفرائی باز دارد بکیرند پست جو دو
مشت تخم خشخاش چندانکه بر کف دست کند پوست خشخاش هم چندان همه بپزند و بپالایند
و اگر سویق حب الرمان کی بسماق خوش کنند صواب بود و اگر حرارت سخت عظیم نباشد با یک
درم پنیر کهن بریان کرده دهند صفت داروی دیگر بکیرند پنیر مایه خرگوش دو دانگ افیون
دانگی مازو نیم درم کنند نیم درم شربت نیم مثقال و بباید دانست کی چیزهای بیخبر کننده را
چون افیون و بزر البنج اندرین باب منفعت آنست کی ماده را غلیظ کند و خواب آورد و حس
سوزانیدن صفرا از روده ها باز دارد و باطل کند لکن از خطری خالی نیست تا بتواند هیچ گرد
آن نباید گشت پس اگر ضرورت شود چند بید دستر و زعفران مانند آن چیزی با وی بیامیزند
خواجه بو علی سینا رحمه الله میگوید من دیدم کی افیون شیاف کردند و بیمار هلاک شد
فصل سوم اندر علاج صفرا کی با بلغم آمیخته بود بکیرند هلیله زرد یک جزو حب الرشاد
نیم جزو حب الآس و سماق و ثمرة الطرفا و سك از هر یکی سدس یک جزو شربت دو درم صفت
داروی دیگر بکیرند تخم لسان الحمل دو درم انیسون یک درم نار پوست دم الاخوین از هر یکی نیم
درم این یک شربت بود اگر تب آید این شربت اندر آب باران دهند یا اندر بعضی ربها تعریف
نمکی کی اسهال صفرائی باز دارد بکیرند نمک اندرانی و بشکنند و بریان کنند و اندر بریان کردن
چند بار سرکه بروی می پاشند پس بکوبند و انار دانگ بریان کرده چند بار و سماق پاک کرده از
هر یکی سه یک وزن نمک کشنیز بریان کرده و انبر باریس پاک کرده چهار یک وزن نمک همه را
بکوبند و بیامیزند و بکار دارند و خداوند اسهال را صواب آنست کی بر یک طعام صبر کند
و اندر شبانروزی یک بار خورد و از پیش طعام چیزی قابض خورد چون آبی و انار ترش
و مانند آن و از آب صبر کند خاصه اگر صفرا با بلغم آمیخته باشد و خداوند اسهال بلغمی را
صواب آنست کی بیک بار از آب باز نباید داشت و اسهال صفرائی سلیم تر از دیگر انواع باشد

وزودتر علاج پذیرد و بیشتری بحران بیماریهاء حادّه و تبهاء غب و محرقه بود فصل
چهارم اندر علاج بادها که اندر معده باشد اسباب و علامات و علاج آن تولّد بادها
اندر گفتار دهم اندر علاج بادهاء معده یاد کرده آمده است آن باب را مطالعه باید کرد والسلام
باب دوم از جزو نهم از گفتار چهاردهم اندر اسهال معدی که سبب آن ضعیفی
ماسکه باشد اسباب ضعیفی قوت ماسکه پنج نوع است یکی رطوبت لزج بر سطح معده
آلوده شود و طعام را فرو لغزاند دوم آنکه بر سطح معده بثرها برآید و معده بدان سبب
طعام را بر نتابد و بدان التفات نکند و اندر ماست آن بگریزد و قوت ماسکه بدان سبب
از کار خویش باز ماند سوم آنکه قوت ماسکه بسبب نوعی از انواع سوء المزاج ساده یا با مادّه
ضعیف گردد چهارم آنکه قوت داروی مسهل در سطح معده مانده باشد و قوت ماسکه
بدان سبب ضعیف کند پنجم آنکه از پس طعام حرکتهاء عنیف اتفاق افتد و طعام بدان
سبب از معده فرود آید ناگواریده علامتها اما علامت رطوبت که بر سطح معده آلوده
شود اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و علامت بثرها که بر سطح زبان نیز هم از آن نوع
بثرها بر آید و از معده بخارها بر خیزد و بوی دهان ناخوش کند و معده از پس طعام بسوزد
و درد خیزد در وی خلنده و گزنده خاصه اگر چیزی شور یا ترش خورده شود و ثقل ناگواریده
و با صدید بود و تشنگی غالب بود و باشد که اسهال با تب بود و انواع دیگر را اسباب آنکه
بر آن گواهی دهد و هر اسهال که با پیچ و بی خون و اندر جگر و حوالی آن آفتی نباشد و علامتها
آنکه مادّه از دماغ یا از زهره یا از سپرز به معده می آید هیچ ظاهر نباشد و علامتهاء آنکه
مادّه بباید دانست که اسهال معدیست و معده لغزیده است و علاج این باب پنج فصل است
فصل نخستین اندر علاج معده که رطوبت لزج بر سطح او آلوده شود و ماسکه را ضعیف
کند علاج این قی است و استفراغ چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است پس معده را
بگوارش خرنوب و اقراص گلنار و مانند آن قوت دادن و گوارش خوزی و معجونها که اندر باب

گذشته یا

گذشته یاد کرده آمده است بکار داشتن و تا معده را نقی و استفراغ و با ایارج فیقرا و مانند
آن پاک نکنند این گوارشها و قرصها نباید دادن صفت گوارش خرنوب بگیرند خرنوب
نبطی و بلوط و شاه بلوط از هر یکی یک جزو و حب عنب الثعلب یک جزو دانه انگور که از سر آن
بیرون کرده باشند و حب الآس دو جزو و سویق النبق یک جزو همه را بکوبند چون سرمه و بیزند
مورد بسرشند شربت از سه درم سنگ تا چهار درم صفت اقراص گلنار بگیرند گلنار تخم
گل تخم حماض از هر یکی سه درم سماق و مازو و عصاره لحیة التیس و اقاقیا و کندر از هر یکی درم
سنگی و نیم زعفران نیم درم همه را بکوبند و بآب مورد تر بسرشند و قرص کنند شربت یک
درم با شراب مورد نسخه قرصی دیگر بگیرند قرط اثیث گلنار و تخم گل سماق از هر یکی پنج درم
سنگ بلوط بریان کرده و زیره بسرکه تر کرده از هر یکی چهار درم نبطی ده درم تخم مویز بریان
کرده پنج استار همه را بکوبند چون سرمه شربتی دو درم با رب آبی و طعام کبک و تذرو بریان
کرده با سماق و انار دانه پخته فصل دوم اندر علاج بثرها که بر سطح معده بر آید
و قوت ماسکه را ضعیف کند اگر مانعی نباشد نخست رگ باسلیق فرمایند زدن یا بر ساق حجامت
کردن و اگر قوت قوی باشد بنقیع هلیله زرد و خرما هندی استفراغ باید کرد پس از فصد
و حجامت تا مادّه علت گسسته شود و کشکاب که از پست جو و حب الآس و تخم خشخاش برند
میدادند و اینجا بعلاج این علت مخصوص است آنست که هر روز یک درم صمغ عربی و دو درم
اسپغول و تخم لسان الحمل و تخم شاهسفرم در آب بجوشانند و روغن گل بر چکانند و بدهند
صواب باشد صفت ضمادی خنک بگیرند آبی بسرکه پخته و حب الآس و برگ سیب و گل سرخ
و گلنار و مازو و صندل و رامک و قرط و سماق و اقماع انار ترش از هر یکی پنج درم کافور نیم درم
همه را با آب مورد تر بسرشند و اگر یک درم زعفران و دو درم عود زیادت کنند روا باشد
و طعام حشوی از کشکجو بریان کرده و کرنج بریان کرده و مغز بادام بریان کرده برگ حماض پخته
و روغن گل بر چکانده و طفشیل از عدس مقشر و آب غوره و آب سماق و آب انار ترش ق

دوغ ترش بالوده و آهن تاب کرده مقدار ده استار با پانزده درم کعک سوده هم چون
سرمه و نان خشک اندر تنور بریان کرده سود دارد و کرنج بریان کرده با بیه کرده برنجه سود
دارد و اگر این بثرها از بس سل و دق بدید آید آنرا علاج نیست فصل سوم اندر علاج
آنکه قوت داروی مسهل بر سطح معده بماند و قوت ماسکه را ضعیف کرد اندر اسهال
آرد اسبغول بریان کرده با روغن گل چنانکه اندر فصل گذشته یاد کرده آمده است می باید
داد و سفوف الطین دادن و اگر خداوند علت مرطوب باشد سه درم حب الرشاد بریان
و بروغن گل چرب کرده ناکوفته بدهند و اگر بروغن گل چرب کنند و با سه درم بدهند معتدل
باشد و اگر بدوغ اندر بجوشانند و بدهند صواب بود و اگر بسحج ادا کند علاج آن اندر علاج
سحج یاد کرده اید و حقنه کردن بروغن گداخته و دم الاخوین اندر وی حل کرده سود دارد فصل
چهارم اندر علاج سوء المزاج که قوت ماسکه را ضعیف کند اسباب و علامات و علاج
همه انواع سوء المزاج اندر گفتار دهم یاد کرده آمده است هرچه مقصود باشد از بابهاء
آن گفتار باید جست فصل پنجم اندر علاج اسهال که سبب آن حرکتهاء عنیف باشد
آنچه در معده تباه شود از طعام و ناگواریده اندر امعا بماند آنرا با یارج فیقرا پاک باید کرد
علاج دیگر خواب است و ساکن بودن و از پس طعام حرکت ناکردن و اگر مسافر است طعام
آن ساعت باید خورد که به منزل فرود آید چنانکه اندر کتاب سوم اندر تدبیر مسافران یاد کرده
آمده است باب سوم از جزو دوم از گفتار چهاردهم اندر اسهال معدی که
از بسیار خوردن و بی ترتیب خوردن و از طعامهاء بد و طعامهاء چرب افتد
آنرا که اسهال از بسیار خوردن طعامها افتد علاج او هم چنین علاج خداوند هیضه کنند
و گرسنگی فرمایند یک شبان روز و اندک فرمایند خوردن طعامهاء سبک زود گوار فرمایند
و معده را قوت دهند بداروهای که موافق مزاج باشد اگر مزاج گرم بود گلشکر با قرص
طباشیر سرشته بدهند و سفوف حب الرمان و آنچه بدین ماند و هرچه اندر باب نخستین

ازین جز

ازین جزو یاد کرده آمده است بکار دارند و طعام سماق و انار دانک و مانند آن باشد و اگر
مزاج سرد بود گلنگبین با مصطکی فرمایند و عود خام و گوارش زیره و گوارش عود و ترنج
پرورده و مصطکی و علک شاخ خاییدن سود دارد و طعام کباب و کبوتر بچه و گنجشک بریان
و آنرا که اسهال از طعامهاء بد افتد علاج وی آنست که از آن نوع هیچ نخورد و آن عادت
بگرداند و آنرا که اسهال از طعامهاء چرب افتد روز دیگر گرسنه باید بود و اندکی کال شود
منیدن و طعام کم چرب خوردن و آنرا که اسهال از بی ترتیب خوردن بود آن عادت بباید
گردانید و معده را قوت دادن و ضمادها قوت دهند که اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده
بکار داشتن باب چهارم از جزو دوم از گفتار چهاردهم اندر اسهالی
که سبب بسیار آمدن ماده سودا بود که از سپرز بمعده آید اگر قوت قوی باشد و ما
سودا بسیار رود اسلیم باید دهد بر مطبوخ افیتمون استفراغ کردن و فم معده را قوت دادن
بسفوف حب الرمان صفت آن بگیرند حب الرمان ده درم بهمن سرخ بریان کرده دو درم
زرنباد بریان کرده یک درم کهربا تخم سداب و تخم شاهسفرم بریان کرده و کرنج بریان کرده
از هر یکی یک درم شربت سه درم ده استار انار دانک و نیمن مویز سیاه بکوبند و اندر سرکه
و آب بمالند و بپالایند و اندکی نمک و سعتر در افکنند و آنرا نان خورش کنند صفت سفوفی
دیگر بگیرند کندر و سعد و جوز السرو و سک از هر یکی نیم درم کعک بغدادی یک درم
این جمله یک شربت بود با شراب کهن دهند و اگر حاجت آید محجمه بر سپرز نهند تا ماده
سودا از معده باز دارد جزو سوم از گفتار چهاردهم اندر اسهال معوی یعنی
اسهال که از روده باشد بباید دانست که انواع اسهال معدی که یاد کرده آمد همان انواع
بعینه نیز معوی باشد و اسباب همان اسباب باشد بعینها مگر یک نوع که مخصوص است
بمعده و آن اسهالیست که سبب آن ضعیفی قوت هاضمه بود این یک نوع معوی نباشد
و اسهال معوی بعضی خونی بود و بعضی نه و بعضی بسحج ادا کنند و بعضی نه باب نخستین

اندر اسهال معوی که آنرا زلق الامعا گویند و این باب سه فصلست این بیماری است
که معده و رودها را بسیار افتد و قوت ماسکه هر روز ضعیف کردد و انجه اندر علاج اسهال
معدی یاد کرده آمده است علاج اینست اما نخست رودها را بایارج فیقرا و حب صبر
پاک باید کرد پس شراب افسنتین و سکنجبین عنصلی و میبه و خندیقون بکار داشتن گوارش
خرنوب و با آب عوسج و گوارش سماق با آب خرنوب تر و گوارش خوزی با شراب مورد سودمند
بود و این همه اندر بابها گذشته یاد کرده آمده است صفت داروی سودمند بگیرند سک
و رامک و سعد و مصطکی و تخم کرفس و زیره کرمانی بسرکه تر کرده و بریان کرده و مورد دانه
و گلنار از هر یکی پنج درم انار دانک ترش بریان کرده ده درم همه را بکوبند و بیزند شربت
سه درم با میبه نسخه ضمادی نافع بگیرند مر و کندر و مصطکی و اقاقیا و شب یمانی و لادن
و صبر و افیتمون و بزر البنج از هر یکی چهار درم آرد جو و سماق و گل سرخ و گلنار و سک و
عصاره لحیة التیس و مازو و حضض و مامیثا از هر یکی هشت درم همه را بکوبند و بسرکه
و آب مورد تر بسرشند و بر شکم طلا کنند و بگذارند تا خشک شود و فرو ریزد این ضماد اگر
تب ابود اگر نباید سودمند باشد و پس ازین ضماد ضماد افسنتین بکار دارند تعریف ضمادی
دیگر بگیرند افسنتین رومی یک اوقیه و اندر شراب قابض تر کنند یک شب و دیگر روز بر آتش
از وی بپالایند و آب برگ مورد تر با آن شراب بیامیزند و لختی سک سوده و لادن و رامک اندر آن
شراب حل کنند و خرقه بدان تر کنند و عود مطرا که بمشک و زعفران و عنبر مطرا کرده باشند زیر
آن خرقه دود کنند و آنرا بر شکم بوشند صفت ضمادی دیگر بگیرند سک و رامک و زعفران
از هر یک یک درم مصطکی هفت درم سعد پنج درم قصب الذریره ده درم رامک ششش
درم تخم کرفس پنج درم مورد دانه ده درم مازو ده درم همه را بکوبند و ببیزند و بسرشند و
بر شکم نهند و اگر این ضماد هر بامداد و شبانگاه دو درم با میبه بخورند سودمند بود و طعام
بریان و کبک و تذرو و مطجنه کرده و سیاناو و بزیره و کرویا و دارچینی و کشنیز خشک و سماق و

انار دانک و کرفس و پودنه و سداب اگنده و بست غبیرا و بست نبق و بستانا ردانک سود
دارد و شراب میوها که از امرود و سادوزغرور و نبق و حب الآس و سماق و غبیرا و انار ترش اگر
بزند سود دارد و نافع و مفید بود انشاالله فصل دوم اندر زلق الامعا که سبب
آن ثبرها و دمیدگی رودها بود و بباید دانست که سبب این ثبرها و دمیدگی گرمی مزاج
و گذشتن خلط صفرا بود بر رودها هم چنانکه اگر آب سخت گرم یا روغن گرم بعضوی بر
ریزند و آن عضو را بدنماند و آبلها برآرد و ریش کند خلط صفرا که برروده بگذرد رودها را
همچنان بد ماند از بهر آنکه هم گرم باشد و هم تیز و هر گاه که مزاج را باعتدال باز آرند و صفرا
از تن بیرون کنند و بصلاح باز آید از بهر آنکه اسهال صفرائی سلیم تر از دیگر انواع اسهال
بود و زودتر علاج پذیرد و اگر مزاج هم بر آن گرمی بماند و آن ماده باز نایستند سحج و قروح
و ثبرها پدید آید علاج بفصد و حجامت کمرگاه و حقنه باید کرد داروی مسهل نباید داد از بهر آنکه دارو
مسهل ماده را از بالا فرو آرد و رنج زیادت کند و ترتیب علاج برین گونه باید کرد نخست
اگر مانعی نباشد و قوت برجای بود رگ باسلیق زنند بر کمرگاه حجامت کردن پس حقنه
بکار داشتن صفت حقنه بگیرند خسک و بابونه اکلیل الملک از هر یکی یک مشت اطراف
کرنب و اطراف چکندر از هر یکی یک دسته تخم معصفر نیم کوفته و تخم کتان و تخم حلبه سبوس
گندم و خطمی از هر یکی یک مشت سپستان یک مشت عناب کوکانی یک مشت جو نیم کوفته
دو مشت بپزند چنانکه رسم است و مقدار هفتاد درم سنگ بستانند و پانزده درم روغن
بنفشه برافکنند و ده درم شکر سپید نیم درم نمک سوده همه را بیامیزند و هر روزی بکار
دارند بر ریق و هر سه روزی قی کنند و از پس قی هیچ طعام و شراب نخورد و چون کلاب گرم
مقدار پانزده درم و طعام او اسفیدبای چرب بود و اسفاناج و ماش و انجه بدین ماند
و چون روزگار بدارد از شوربا طعام از غوره و سماق و انار دانک و انجه بدین ماند لکن بس
ترش نباید و از پس استفراغها این سفوف بکار دارند صفت سفوف بگیرند تخم خیار

وخیار بادرنگ وتخم خربزه از هر یکی پنج درم نشاسته وصمغ وکثیرا از هر یکی دو درم تخم
خشخاش سپید وبزر البنج سپید از هر یکی دو درم رب السوس چهار دانگ تخم خرفه
درم همه را بکوبند وده درم بزرقطونا با وی بیامیزند شربت هر بامداد سه درم یا هفت
درم شراب انجیر وسه درم آب شاه ترمج جوشانیده وپانزده درم شراب شیرین واندر سر
قضیب شاف ابیض با شیر زنان وروغن گل سوده اندر چکانند وبهترین چیزها در آب
کوکر نشستن است وآن آبخورد ابو الحسن التربجی رحمه الله میگوید مردی را
این علت بود ورنجی صعب میکشید اورا بفرمودم تا با آب کوکرد دروی نشیند
واز آن آبخورد برفت وازپس ده روز باز آمد وهمه رنج از وی زایل گشته بود وانجا که
آب کوکرد نباشد کوکرد را بسایند واندر شراب بجوشانند واز آن شراب اندک اندک
میخورند وهم ابو الحسین التربجی میگوید طبیبی را دیدم که اندرین علت آب آهنگران
فرمود خورد وکنیزکی هندو را این علت افتاد ابو ماهر طبیب بفرمود تا بجبه بر آب آهنگران
ترمیکند وبر رحم مینهاد کنیزک این علاج میکرد تا درد علت زایل شد صفت سفوفی
سودمند بگیرند طباشیر ده درم تخم خرفه سه درم صمغ پارسی ونشاسته وکثیرا از هر یکی
دو درم ریوند چینی یک درم انبرباریس پاک کرده هفت درم سنگ ماهی ماهیران چینی یک درم
کنجد سپید بریان کرده پانزده درم کوکرده ده درم شکر طبرزد چهار درم مغز تخم خیار وخیار
بادرنگ از هر یکی ده درم شربت سه درم یا پنج درم لعاب اسپغول وشب وقت خواب دو
درم با آب سرد واندرکرده وقضیب ورنهاد روحالی آن روغن گل گرم کرده می مالند وهم
روزی اندر کرما به میشوند وبدآب زن همی نشینند صفت حشوی سودمند بگیرند کنجد
بریان کرده ده درم شکر طبرزد پانزده درم نشاسته چهار درم آرد کرسنه سه درم کنجد را
بکوبند وآش امه سازند چنانکه رسم است وروغن بادام بر افکنند وشیر خرا اندرین علت
سخت نافع است باب سوم اندر بول الخون وشکافته شدن رگی اندر کرده اسباب خون — فصل بیم

آمدن

آمدن از مجری بول هفت نوع است یکی بسیاری خون است اندر همه تن واندر رگها کرده
تا بدان سبب رگی کشاده شود یا پیشتر دوم آنکه طعامهای گرم وداروهای گرم وتیز خورده بود
چون فلفل وسپندان وسیر وفرفیون وصمغ وسداب وجندبیدستر ومانند آن سوم آنکه
چیزی گران بردارند یا از جائی بجهند یا مانند این کاری کنند که قوت بدان موضع رسد
یا زخمی وآسیبی بر موضع کرده آید ورگی کشاده گردد ویا بگسلد چهارم بسیاری جماع پنجم
آنکه تری غلبه کند ورگها آغشته ونازک شود وخون از وی بتراید ششم آنکه بادی اندر
کرده افتاده باشد ورگها از هم باز کشد وبطرقاند هفتم آنکه بسبب صعبی کراز وسوء المزاج
گرم وخشک رگی بطرقد واین اسباب یاد کرده افتد باید مجری بول که میان کرده ومثانه است
یا اندر مثانه علامتها اما آنچه سبب آن بسیاری خون بود گاهی با بول آمیخته آید وگاهی خون
صرف آید وبسیار آید وامتلاء رگها وعلامتهای خونی بران گواهی دهد وآنچه سبب آن بسیاری
خوردن طعامها وداروهای تیز بود اسباب آن علامت آن بود وخون که بیرون اید گرم
وسوزان بود وآنچه سبب آن زخمی واسیبی ورنجی بود اسباب آن علامات ان بود وناگاه
افتد وبیک بار بسیار بیرون آید وآنچه از بسیاری جماع افتد همچنین است سبب آن علامت
آن بود وآنچه از غلبه رطوبت افتد علامتهای رطوبت بران گواهی دهد واندک اندک تراید
وآنچه سبب آن بادها بود که اندر کرده افتاده بود علامتهای باد بران گواهی دهد وآنچه سبب
آن سوء المزاج سرد وخشک بود علامتهای آن اندر جایگاه آن یاد کرده آمده است وبباید
دانست که آنچه از کرده آید بسیار بود واز منش کشتن خالی نبود وگاه باشد که علقه باشد یعنی
بسته شده باشد هم باز مجکر بیرون آید والم اندر پشت وپهلوها ظاهر شود وآنچه از مجریها
آید پیغولهای ران وتهیگاه از ان دهد واندک بود وآنچه از مثانه آید سخت اندک بود واز بهر
آنکه اندر مثانه رگهای بزرگ که اندروی خون بسیار باشد نیست وگاه باشد که خون از قرحه
آید که در کرده باشد لکن خون صرف نباشد با ریم آمیخته بود واین همه که یاد کرده آمد گاهی خون

صرف بود و گاهی با بول آمیخته بود و علامتهاء قرحه و علاج آن اندر باب جدا گانه یاد کرده آید
علاج بنگرند اگر مانعی نباشد از هر دو دست رگ باسلیق بگشایند و باندازهٔ قوت خون بیرون
کنند و از طعامهاء غلیظ و از شربتهاء ادرار کننده باز دارند و سفوف کاکنج دهند صفت
آن بگیرند کهربا یک درم ریوند چینی چهار دانگ افیون مصری دانگی کندر و گل مختوم و
قرسینی و نشاسته و کثیرا و صمغ عربی از هر یکی یک درم و نیم کاکنج بیست عدد صمغ الکاکم دو
درم این داروئیست که از یمن آرند و زنان از جهت فربهی بکار دارند و این دارو را ضر نیز
گویند و دفع محرق و بسد و عقیق از هر یکی یک درم سمه را بکوبند یک نیمه ازین دارو با آب لسان
الحمل بسرشند و دیگر نیمه کوفته نگاه دارند هر بامداد از آنچه سرشته باشند یک درم با
مقدار پانزده درم شراب مورد که شراب غوره که شراب ریواج بدهند و آنچه کوفته است
مقدار چهار درم وزن آن تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم کدو پاک کرده بکوبند
و با آن بیامیزند و شبانگاه امعا بدید آید و امید بهتری نباشد علاج آنچه اندر علاج برهانه
معده و اندر علاج ضعیفی قوت هاضمه معده است که سبب آن تولد صفرا بود یاد کرده
آمده است هم علاج این علت است و هر بامقدار نیم رطل بغدادی دوغ ترش پالوده با گل سرخ
و بزر الحماض از هر یکی یک درم کوفته و پخته می باید داد و دوغ سنگ تاب یا آهن تاب کرده
باید و شیر بز با سماق آمیخته از هر یکی نیم رطل بغدادی بگیرند و سنگ تاب میکنند تا بنیمه
باز آید و سه اوقیه آب انار ترش شیرین با وی بیامیزند چند روز بناشتا این شربت بدهند
و وقت خواب دو اوقیه آب غوره و یک اوقیه آب انار ترش با اندکی شکر میدهند و اگر
آب غوره تنها دهند بی شکر روا باشد و اگر طباشیر و بزر الحماض و گل سرخ با وی بیامیزند
همچنانکه با دوغ صواب باشد و اگر این ترشیها نباید هر بامداد سفوف طباشیر دهند با
یک اوقیه آب بی صفت آن بگیرند بزر الحماض بریان کرده و اسبغول بریان کرده و صمغ
عربی بریان کرده و گل ارمنی و طباشیر از هر یکی راستا راست همه را بکوبند مگر اسبغول را

وکشکاب

وکشکاب که از جو بریان کرده و گاورس پوست کنده بزند با روغن گل و بی روغن سود دارد
و طعام جوزهٔ مرغ و باپچه بره آب سماق یا باب انار دانه پخته فرمایند و بجای آب شراب انار
ساده دهند با آب آمیخته و ضمادی سازند از سبزی که بر سر آب ایستاده باشد که بتازی
طحلب گویند و از کدوی تر و آرد جو و گلنار و گل سرخ و مازو و صندل و رامک و انار پوست
با آب سیب ترش و آب مورد تر بسرشند و بر شکم نهند و موم روغن که از روغن گل و موم سپید
سازند و آنرا با آب برگ لسان الحمل و آب برگ خرفه و آب انار ترش و آب غوره بیامیزند و
بر شکم همی مالند و اگر ماده سخت بسیار بود و قی تواند کرد سخت صواب باشد خاصه بناشتا
با آب گرم و سکنگبین و اگر بناشتا قی تواند کرد بخت کشکاب بخورد بسیار پس آب گرم و سکنگبین
خورد تا قی تواند کرد و از پس قی هر بامداد نیم رطل دوغ بز با سفوف الطین میدهند نسخه سفوف
الطین بگیرند گل ارمنی و گل مختوم و طباشیر و کهربا و گل سرخ از هر یکی راستا راست شربت
سه درم فصل سوم اندر زلق الامعا که سبب آن باقی قوت داروی مسهل بود که در سطح
رودها بماند یا نوعی از انواع سوء المزاج باشد علاج این نوع سوء المزاج و علاج باقی قوت
دارو و مسهل که بر سطح رودها بماند هم اندر علاج اسهال معدی یاد کرده آمده است
باب دوم از جزو سوم از گفتار چهاردهم اندر سحج و علاج آن بباید دانست
که آفریدگار تبارک و تعالی رطوبتی لزج آفریده است اندرون رودها و سطح روده
اندوده تا درشتی ثفل و تیزی اخلاط که بر وی می گذرد از وی باز میدارد و آنرا زود
دفع میکند و می لغزاند و این رطوبت چیزی است چون آهار که از نشاسته بزنند و آنرا
طبیبان صهروح الامعا گویند و غشای مخلطی نیز گویند و هر گاه که اخلاط تیز برود
بسیار بگذرد آن رطوبت را می تراشد و می برد تا پس از مدتی سطح روده از آن رطوبت
برهنه کند و چون سطح روده برهنه شد تیزی اخلاط روده را بگزد و ببرد و سحج و ریش
روده تولد کند اما اگر خلط صفرائی بود اندر مدت دو هفته سحج کند و اگر خلطی شور و

بورقي بود اندر مدت يك ماه سحج كند واكر خلط سودائي بود اندر مدت يكماه سحج كند
واكر خلط سودائي بود اندر مدت جهل روز يا بيشتر سحج كند واكر كهن كردد ندش رود
وپارهاء پوست بيرون آيد وانرا بتازي خراطه كويند وفشاره نيز كويند وحراده نيز
كويند و سبب اسهال وخون وريم و زرداب يا آماسي بود باقرحه و دبيله كه اندر بعضي
احشا بود كه بالاتر از روده است يا اندر روده بود و پخته شود و بكشايد يا ركي از ركهاء
روده بكشايد يا دهنهاء روده كشاده شود يا داروي مسهل جون شحم حنظل وغير آن
روده را ببرند و اسهال خون تولد كند و اسهال زرداب معوي كمتر افتد از بهر انكه
زردي آب يا انكه از شش تن بود يا از آماسي و دبيله تر آيد كه بخواهد پخت لكن جون مدت
آن دراز كردد با معا باز دهد و اسهال كه با ريم آميخته بود بيشتري از كشادن دبيله بود يا
از پخته شدن آماسي كه اندر احشا افتاده باشد و از انجا بروده فرود آيد و اين نيز معوي و سليم
تر باشد لكن اكر اين را نيز مدت دراز كردد روده را ريش كند علامتها اسهال خون باشد كه
بيكبار بديد آيد ناكاه و باشد كه اندك اندك بديد آيد اما انجه ناكاه بيكبار بديد آيد سبب آن
كسستن و طرقيدن يكي از ركهاء اكر اندر رودها المي نباشد از احشا همي آيد خاصه اكر علامتي
از علامتهاء آفتهاء احشا با آن بديد آيد و كاه باشد كه از امعا بود و هيچ المي نباشد و سبب
آن كشاده شدن دهنهاء رودها بود و اين سليم تر باشد و اندك اندك بديد آيد و اسهال
صفرائي و از بس سحج افتد و رودها درد كند سخت بد باشد خاصه اكر نخست خراطه آمده
باشد پس خون صرف آيد از بهر انكه علامت آن باشد كه آفت بقعر رودها فرو رسيده است
و اسهال كه با فشارده بود بيشتري از قروح معده بود اكر اندر رودها سحج نباشد و اكر سحج
باشد از طبقهاء رودها بود اكر از رودهاء برسوين باشد فشارده باريك بود و خورد بود
و اكر از رودهاء فروسوين بود فشارده بزرك و غليظ تر بود و سحج كه اندر رودهاء باريك افتد
بتر بود خاصه انجه اندر روده صائم افتد از بهر جهار معني يكي انكه اين رودهاء باريك تر از ديكر

رودها

رودهاست و اندروي ركهاء بسيار ست دوم انكه صفرا كه از زهره برودها آيد نخست
بدين روده آيد و صرف باشد هيچ رطوبتي ديكر با وي نا آميخته و تيزي آن ناشكسته سوم انكه
آفتي كه بدين روده رسد مضرت آن بجكر باز دهد از بهر انكه بجكر نزديكست جهارم انكه نه دارو
و نه غذا درين روده هيچ درنك نكند و صايم از بهر اين كويند و جون دارو درروي درنك نكند
قوت دارو درروي اثر نكند و منفعت آن بدو نرسد و سحج كه اندر روده بود با زبسين افتد بعضي با
درد باشد و بعضي نه انجه با درد باشد انرا زحير كويند سپس تر ياد كرده آيد و كاه باشد كه خون
اندر شكم ببندد و بيمار را اطراف سرد شود و شكم بر آيد و باد كيرد و نبض ساقط شود و غشي افتد
و هر كاه كه بيماري را تب صفرائي آيد و بول او سپيد بود و صداعي و آفتي دماغي نباشد و هوش
برجاي بود بيم باشد كه سحج كند و آنرا كه سحج مادهٔ صفرائي بود نخست اسهال صفرائي بوده باشد
و خلط صفرا با خراطه آميخته باشد و انرا كه سبب بلغم شور بورقي باشد نخست اسهال بلغمي بوده
باشد و اندر رودها با درد و قراقر بوده و انرا كه سبب خلط سودا بود نخست اسهال سودا بوده باشد
و اسهال صفرائي كه بر سبيل ابتدا افتد يعني اسهال كه نخست بديد آيد سياه و سودائي بود
هلاك كند از بهر انكه نشان آن باشد كه آماسي سرطاني عفن شده است و سر دكر دست و انجه اندر
آخر تبها افتد همچنين باشد اكرجه هنوز سحج نكرده باشد خاصه اكر بوي ترشي دهد و زمين
را بر جوشاند و مكس كرد آن نكردد و اكرجه هنوز قوت برجاي بود يا اكرجه در تن درستي افتد
همه بد باشد لكن اكر زمين بر نجوشد فصل سودا بود كه دفع ميشود و اميد خير باشد علاج
ببايد دانست كه اصل علاج اين علت و بيشتري علتها آنست كه اعضاء رئيسه را مراعات
كنند و اكر فضله باشد انرا از ان پاك كنند و اكر اندرين عضوها ضعيفي بود قوت دهند و
اكر سوء المزاجي باشد باعتدال باز آرند پس بعلاج عضو بيمار مشغول شوند و نخست احوال
دماغ را مراعات كنند و انرا از فضلها كه درو كرد آمده باشد پاك كنند و بحلولها تحليل كنند
بكار دارند و بخورهاء بوئيدني قوت دهند و هر كاه كه دماغ را برين جمله مراعات كرده شود ماده

تنها کا از دماغ بدیکر اندامها فرود آید برنده کردد و از آفت آن ایمن شود پس احوال دل را مراعات
باید کرد چه اصل همه علاجها مراعات قوت دل است و اندر باز داشتن از غذا در هیچ علت
چندان استقصا نشاید کرد که قوت ساقط شود لکن هر گاه که بینند که ضعف پدید خواهد
آمد قوت را بچیزی غذایی بر باید انگیزانیده بدان مقدار نگاه میداشتن و اگر بچیزی غذایی
تمام نباشد دارویی موافق حال مزاج با آن ترکیب کنند از بهر آنکه هر گاه که قوت دل نگاه داشته آید
قوت غریزی بر تحلیل فضلها و دفع مضرت خلطهاء بد توانا تر بود و حال جگر را نیز مراعات باید
کرد از بهر آنکه سبب این علت و بیشتری علتها ضعیفی و سوء المزاج جگر باشد و هر گاه که سوء
المزاج جگر باشد و هر گاه که سوء المزاج او زایل کند خلط بد و ماده تیز و کزنده تولد کند و حال
معده را نیز مراعات باید کرد چه اگر قوتهاء معده بسلامت بود و هضم تمام کند فضلها و
خلطهای بد اندر تن کرد نیاید و هر که را اندر قوتهاء او تقصیری بود و هضم تمام نتواند کرد
اندامهاء دیگر آن تقصیر را در نتوانند یافت اخلاط بد کرد آید و بیماریها تولد کند و بهترین
مراعاتی معده را آنست که او را از طعام فرونی و امتلاء و گرانباری نگاه دارند و اگر اندرو
فضله باشد از او بقی یا باستفراغ موافق کم کنند و هر گاه که مراعات احوال این اندامها بواجب
کرده شود مدد ماده بیماری گسسته کردد و علاج عضو دردمند سهل و آسان بود و منفعت
علاج زود پدید آید و بباید دانست که بسیار وقت باشد که دارو از بیمار دور داشتن و
بدارو علاج ناکردن صواب تر بود از علاج و گاه باشد که سبب درازی بیماری علاج کردن
و داروها دادن بود خاصه اندرین علت از بهر آنکه اصل علاج این علت آنست که طبیعت را و
قوتهاء رودها را سبک بازدارند و قوت غریزی نگاه میدارند بچیز غذایی که ماده او اندک
بود و قوت او بسیار چون ماء اللحم و زرده خایه مرغ نیم برشت و ماء اللحم را اندرین جایگاه
فضیلتی بزرگ است از بهر آنکه قوت او بسیار است و ماده او لطیف است و از وی چیزی
ثفل اندک بوده از بسیار علاجها مستغنی کردد و قوت اندامها بجای باز آید و ماده بد را از

خود باز دارد و دفع کند نه چنین که بسیار باشد که بیمار طعامی یا دارویی بخورد و بروی
گران گردد تا گوارنده و متغیر باشد و از وی جدا گردد پس اولیتر آن باشد که غذا ازین
نوع باشد که یاد کرده آمد لطیف و قوت دهنده و دارو را نیز حیلت باید کرد تا قوت
او بستانند و جرم دارو ندهند و هر ساعت اندک اندک میدهند تا بر رودها گران
نشود و اثر بماند و این چنان باشد که دارو را نیم کوفته کنند و اندر صره بندند و اندر
آبی که موافق بود فرغار کنند و بمالند و قوت آن اندرین آب بستانند مثلا اندرین علت
که چیزهاء قابض از درشتی خالی نباشد چون گلنار و خرنوب و مانند این آن این چیزها
را نیم کوفته اندر صره بندند و اندر آب آبی که آب سیب فرغار کنند و بمالند و بسا لا بندق
لعاب اسبغول و لسان الحمل با وی بیامیزند و هر ساعت اندک اندک میدهند و بباید دانست
که سماع و الحان خوش و حکایتهاء عجب و بازیهاء طرفه را و نظاره بوستانها و خوب و دیدن
جواهر و عطرهاء موافق را اندر قوت و نشاط بیمار و مشغول داشتن او تا دل از اندیشه
بیماری باز دارد اثری عظیمست ازین غافل نباید بودن و اندر ابتداء سحج چهار درم صمغ
عربی کوفته اندر آب سرد حل کنند و بدهند کفایت بود و عصاره گل تر خوردن و حقنه
کردن سود دارد صفت قرص گل که سحج را و اسهال خون را زایل کند بگیرند گل سرخ و بزر
الحماض بریان کرده از هر یکی سه درم صمغ عربی و کثیرا و نشاسته بریان کرده از هر یکی
یک درم و نیم همه را بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند و اقراص هر یکی یک مثقال
و اگر رودها درد کند اسبغول و تخم شاهسفرم و تخم لسان الحمل و تخم مرو از هر یکی
راست راست و از جمله مقدار سه درم یا چهار درم اندر آب گرم کنند و بزنند تا لعاب
گیرد و مقدار دو درم روغن گل بر چکانند و ربوند چینی را اندر اسهال خون خاصیتی
عجب است و اندر ریش رودها خاصه اگر با آب لسان الحمل و اندکی شراب کهن دهند
و اقراص ربوند سوء المزاج جگر را زایل کند نسخه آن بگیرند ربوند چینی و انبرباریس و تخم کسنیه

از هر یکی راستار است همه را بکوبند و بعصاره انبرباریس و بعصاره لسان الحمل سرشند
واقراص کنند هر یک دو درم نسخهٔ دیگر بگیرند ریوند چینی و کهربا و گل ارمنی و گلنار
از هر یکی راستار است شربت یک مثقال یا دو درم با آب گسنه و اگر ریوند چینی را
بکوبند و بروغن گل چرب کنند شربت نیم درم تا یک درم اندر آب سیب ترش بدهند و
اگر تب نباشد اندر شراب کهن آهن تاب کرده دهند یا اندر دوغ سنگ تاب کرده و
شراب آبی و شراب سماق و کشکاب که آبی و حب الآس در وی بپخته باشند با گل ارمنی سود
دارد باب سوم از جزو سوم از کتاب چهارم اندر سحج و ریش روده و اسهال
خون که بیونانی دوسنطاریا گویند باید دانست که اسهال را که از پس روده‌ها بود بلغت
یونان دوسنطاریا دو نوع است یکی آنست که از ریش روده افتد و اما آنچه نه از ریش روده
افتد هم دو نوع است یکی اسهال است که از ضعیفی جگر افتد که نتواند کیلوس را خون
گردانیدن و بدان سبب اسهال غسالی تولد کند و این طبیبان دوسنطاریا کبدی گویند
دوم آنکه از اندرون روده رگی یا بیشتر بسببی از سببها گشاده شود یا از اندرون روده مستقیم
سر رگها گشاده شود و اسهال خون پدید آید از دوسنطاریا دموی گویند و این همچون
آمدن خون از باسور بود و خون آمدن از باسور را بلغت یونان امورهیدوس گویند و این
از گشاده شدن سر رگها متعهد بود و دوسنطاریا از گشاده شدن سر رگها افتد که
از اندرون روده بود و سبب ریش روده ثفلی درشت باشد یا خلطی تیز یا شوربا داروی
تیز که بر روده‌ها بگذرد و روده را ببرد یا بر سطح روده در آویزد و بعد عهدی بگذرد و داغ کند
پس بقوت دفع دافعه یا بقوت ثفلی که بدو رسد و او را دفع کند از آن موضع جدا گردد و
موضع مجروح شود یا آماسی بپخته شود و بگشاید یا اگر ریشها و ... همچون دمیدگی
دهان باشد که از ابتدا زیر قلاع گویند و آن ماده که آن ریشها از آن تولد کند پیوسته بر روده
فرود می آید تا انجا و سحج اول کند و یا اسهال خون تا اسهال صدید یا از کدورت تن بود یا از آماسی

ودبیله

ودبیله تر آید و بسیار باشد که قرحهٔ روده را سوراخ کند و زود بکشد و باشد که ثفل اندر
فضای شکم گرد آید و شکم همچون خداوند استحقاق استسقا است و زود هلاک کند و
اندر پشتی و قفنها هر گاه که قرحه روده بدان رسد که از گوهر روده چیزی بیرون آید
که از اجمی بود بعفونت ادا کند و قوت شهوت طعام ساقط شود بسبب مشارکت معده
یا روده بکشد فکیف اگر روده سوراخ شود حکایت می کنند که مردی را از روده‌ها فروشوین
روده را سوراخ شد پس شکم و عضله‌های آن برابر آن موضع آماس گرفت و سوراخ شد
و ثفل از هر دو سوراخ بیرون آمدی و مرد همی زیست خواجه بوعلی سینا میگوید اگر چه این
از ممکنات است ممکنی دور است و گفته اند اگر روده صایم و شکم برابر او سوراخ شود بیمار
همیشه گرسنه باشد و هر چه بخورد اندر معده او درنگ نکند و خداوند علت بمیرد و
شکم او دمیده شود و بمیرد علامتها علامت ریش روده آنست که نخست اسباب آن از
پیش رفته باشد و تبها گرم آمده و اندر شکم درد و گرانی و ضربان بوده پس تبی سرد آمده باشد
و بلرزانیده و از پس این نوبت گرانی و درد ساکن شده و اسهال با خون و ریم آمیخته شود و
هر گاه که طعامی از معده فرو گذرد و ثفل آنجا رسد که ریش است روده درد خیزد خاصه اگر
چیزی شور یا ترش خورده شود و شهوت طعام بسبب مشارکت معده ضعیف باشد
و اسهال که با فشاده بود بیشتری از قروح معده بود اگر اندر روده‌ها سحج باشد از طبقهای
روده‌ها باشد و اگر از روده‌های برسوین باشد فشاده باریک و خرد بود و اگر از روده‌های
فروسوین باشد فشاره غلیظ و بزرگ باشد و اندر کتابی همی آید که هر گاه که خداوند دوسنطاریا
از پس کوشش چیزی سیاه چند نخودی کوچک پدید آید و تشنگی غالب شود بیمار بهتر
نشود و اندر مدت بیست روز بمیرد بقراط میگوید هر اسهالی که نخست چون آب باشد
پس چون مرهم شود بد بود و هم بقراط میگوید که هر اسهالی که ناگاه از پس بیماری پدید آید نشان
نزدیکی مرگ بود ناگاه یعنی اسهالی بحرانی و هر گاه که از پس استسقا اسهال افتد بد باشد

خاصه اگر استسقا از آماس جگر تولد کند یا کرده باشد از بهر آنکه آن اسهال استفراغ
آب نباشد و باز نه ایستد و بسیار باشد که سحج و قروح امعا با استسقا در افکند و هر بیماری را
که پیچش شکم و گراز و قی و فواق و اختلاط عقل پدید آید نشان مرگ بود و هر گاه که زمستان
خشک و شمالی بود و بهار که از پس او آید گرم و بارنده بود و تابستان نیز بارنده باشد اسهال
خون بسیار افتد و همچنین هر گاه که زمستان جنوبی بود و بهار شمالی و کم باران بود اسهال
خون بسیار افتد خاصه زنان را و خداوندان مزاج تر را و هر گاه که زمستان جنوبی بود
و بهار شمالی و تابستان گرفته و ابرناک و گاه گاه باران بود نزله افتد بسیار و از آن نزله اسهال
و سحج بسیار افتد و اندر شهرهاء جنوبی بوقت آنکه باد جنوب و بارانها بسیار آید اسهال
بسیار افتد و اگر شخصی را اسهال یا بادرار بول یا بنفث ریم همی آید و این شخص واتب نباشد
و عمر او از سی و پنج سال برگذشته باشد و پیش از این کارهاء سخت و باریخ کرده باشد و از آن
باز ایستاده باشد و آسایش یافته و بر ایمن باید بودن و امید باید داشتن که اندر مدت چهل
روز یا بیست یا تا سالی پاک شود و خلاص یابد علاج طریق علاج این علت آنست که تامل کنند
تا اندر احشا که بالای روده است هیچ آفتی و آماسی و ریشی بوده است و چون از آنجا برود
فرود می آید یا خود از روده همی آید و از هر جا که همی آید نخست تدبیر شستن و پاک کردن
آن موضع باید کرد و یاری دادن تا آن ماده پاک بیرون آید پس به علاج ریش مشغول بودن
و اگر سبب علت ماده تیز است یا شور که از همه تن بروده فرود می آید نخست تن را از آن ماده
پاک باید کرد و اگر گداز ش اندامها است بعلاجهاء تب دق از آن در باید یافت و اگر سحج و
ریش نو است و اندر رودهاء بر سوین است از آبشربتهاء نرم و شوینده پاک باید کرد که درد
علاج چشم بکار آید چون لعاب اسبغول و لعاب دانه آبی و لعاب تخم کتان و لعاب تخم مرو و
آنچه بدین ماند با هم از آب شویند و بلغرانند و هم درد کزیدن خلط تیز را باطل کند و تیزی را از روده
باز دارد و اگر صفرا و خلطهاء تیز میکند رود آنجا بخیار خنبر و آب کسنه و آب عنب الثعلب

واندکی

واندکی زعفران علاج باید کرد و اگر خلطی تیز و شور با خلطی سودائی همی کرد د بمطبوخ
هلیله زرد و سیاه و مویز و خیار چنبر علاج باید کرد و اگر سحج کهن شده باشد و ریش بلند
گشته از چیزهاء زداینده چون ماء العسل و جلاب و ایارج فیقرا چاره نباشد از بهر آنکه
ایارج گوشت مرده را پاک کند و گوشت پاکیزه برویاند چند کرت ایارج فیقرا باید داد یا الوی
سنگ تاب کرده دادن چنانکه رسم است و اندر باب زلق الامعا یاد کرده آمده است و
شیر تازه سنگ تاب کرده یا آهن تاب کرده اگر تب نباشد سخت نافع بود و نخست تدبیر
آنست که بیمار را از طعام باز دارند و روزی یا سه روز و قوت نگاه می دارند چنانکه اندر باب
گذشته یاد کرده آمده است و اگر قناعت نکند چیزی نرم و اندک باید داد یا بدین شیر قناعت
باید فرمود و از طعامها که اندرین علت شاید داد حشوی است که از خندروس سازند بیه
بیه بط و بیه مرغ خانگی و پیه بز از بهر آنکه پیه بز بخشکی گراینده تر است سودمندتر بود
و از گاورس پوست کنده و ارزن پوست کنده و از گریخ شسته و نیم کوفته آشامه سازند
هم چنانکه از خندروس سود دارد و اگر آب که این آشامه بدان پزند آبی بود که لختی خشخاش
اندروی پخته باشند پس پالوده و اندکی نشاسته بریان کرده در افکنند صواب باشد
صفت آشامه سودمند بگیرند سماق و اندر آب باران تر کنند یک شبانروز پس بپالایند
و ارزن پوست کنده یا برنج یا سبوس اندرین آب سماق تر کنند و چهار ساعت بنهند
پس بدست بمالند و بپالایند و با پیه بز بپزند و بچوب سیب همی جنبانند تا سطبر شود و
لختی صمغ بریان کرده و سوده بدان افکنند و اگر تب نباشد آشامه از برنج و پاچه بره بپزند
و صمغ عربی بر افکنند و عدس پوست کنده را با آب بجوشانند و آب از وی بریزند دو بار
و سه بار دیگر بار آن عدس را با برگ حماض و برگ خرفه با آب سماق و پیه بز یا گرده بیه بط گرم
مغز بادام بریان کرده بپزند و اگر بگوشت حاجت آید کبک و تیهوج و دراج و تذرو بسماق
و آب انار و دانک صواب باشد و زرده خایه مرغ نیم برشت با سماق پاک کرده سوده

وروغن بادام بریان کرده با بوست رومین سود دارد خاصه اکر نخست آنرا در آب ابی و
آب انار و اندک سماق ترکنند بس خشک کنند و روغن او بکشند و خمیر نان بر آبی بسرشند که
خرمای قصب وحب الآس وخرنوب وسماق اندروی بخته باشند و بالوده واکر با آب
بابخه بسرشند صواب باشد و شراب سیب و شراب آبی و شراب انار و شراب مورد و
شراب میوهای قابض که اندر بابهاء گذشته یاد کرده آمده است هم سود دارد و
شراب انگوری قابض ممزوج کرده و آب اندر آفتابهٔ آهنین جوشانیده بسند بیده داشته
اندر واکر شراب قابض نباشد حب الآس نیم کوفته یک شبانروز اندروی فرغار کنند و بپالایند
واکر شاه بلوط بعوض آن فرغار کنند روا باشد صفت مقلیا تا بگیرند اسبغول و تخم مرو
و تخم خرفه و لسان الحمل و تخم کل و تخم حماض و تخم خطمی پاک کرده و تخم شاهسفرم از هر
یکی یک اوقیه همه بریان کرده و طباشیر و مولا نشاسته بریان کرده از هر یکی دو اوقیه گل
ارمنی پنج اوقیه کهربا دو اوقیه همه را بکوبند مگر اسبغول را شربت از سه درم تا
چهار درم با شراب مورد و غیر آن و بوقت خواب دو درم اسبغول بریان کرده و بروغن
گل چرب کرده با یک درم گل ارمنی بدهند و پنیر خشک کهن ریشهاء کهن را سود
دارد لکن تشنگی آرد آنرا نخست بچند آب بباید جوشانید تا شوری برود پس خشک کنند
و بریان کردن و بکوفتن و شربت یک درم از هر چه اندرین باب یاد کرده آمد سودمند است
ثابت قره میگوید بعضی طبیبان اندرین علت یک رطل بغدادی گل ارمنی اندر یک روز
بفرمودی خورد بتفاریق و سودمند بود و دو درم تخم کندنا و دو درم حب الآس کوفته
و بخته اسهال کهن را باز دارد و خداوند بواسیر را سود دارد خواجه بو علی سینا رحمه الله
میگوید بعضی طبیبان گفته اند اگر پارهٔ پلاس بسوزند تا سیاه شود و بسایند مقدار نیم
درم اسهال کهن باز دارد و میگوید دوستی مرا خبر کرد که این بیاموز و درست آمد و هم
خواجه بو علی سینا اندر کتاب قانون آورده است که سرگین سگ که چند روز استخوان

دهند

دهند و جز آن هیچ ندهند خاصه آنچه سپید باشد و اندر ماه تموز افکنده باشد مقدار
یک درم و نیم اسهال را باز دارد و سنگدان اشتر مرغ خشک کرده و بسوهان سوده سه درم
با شراب مورد که با شراب آبی بدهند اسهال کهن باز دارد صفت دارویی سودمند
بگیرند تخم خشخاش سپید و کندر و سعد و حب الآس از هر یکی نیم درم کوفته و بخته باز رو
خایه مرغ که با شراب مورد بدهند همه نوع اسهال را و اسهال کودکان را که بوقت دندان
برآمدن بود باز دارد کودکانرا با شیر مادر یا دایه دهند نسخه دارویی دیگر دانه مویز خشک
کرده و سوده هم چون سرمه و استخوان سوخته و مغز بلوط و کشنیز خشک بریان کرده
و نان فطیر خشک و کندر و نانخواه از هر یکی یک جزو پنیرمایهٔ خرگوش که پنیرمایهٔ بزگ
پنیرمایهٔ آهو نیم جزو یا کمتر همه را نیک بسایند و هر ساعت لختی بر کف دست کنند و بـ
دهان اندازند تا اندیک مقدار بیست درم خورده شود اندیک روز شکم باز گیرد
[illegible] آزموده اسهال خون باز دارد بگیرند افیون و مازو و گلنار از هر یکی راستا راست
با آب صمغ بسرشند و حب کنند شربت دو دانگ و گرمابه و مالش و روغن شویث و مانند آن مالیدن
مسام بگشاید و اخلاط را بظاهر تن کشد و اسهال باز دارد و محجمه بر شکم نهادن و چهار
ساعت بروی بگذاشتن اسهال را باز دارد خواجه بو علی سینا رحمه الله میگوید من این
آزمودم و درست آمد و بباید دانست که داروهاء خدر کننده خاصه افیون بکار داشتن
خطر است لکن گاه باشد که بدان حاجت آید از بهر آنکه ماده را غلیظ کند و خواب آرد و حس
سوزش رودها باطل کند و بدان سبب برخاستن حاجت کمتر افتد با این همه تا بتوانند دست
بدان نباید برد پس اگر چاره نباشد اندر شیاف بکار دارند اولیتر از آنکه اندر داروهاء خوردن
و اندر ضماد بکار داشتن اولیتر از آنکه اندر شیاف آنرا با چند بید ستر و زعفران بکار باید داشت
و بیماری را که قوت ضعیف باشد و نبض و اندامها سرد می شود بهیچ حال بدان علاج نشاید
که و صفت ضمادی جذب کنند بگیرند افیون و بزر البنج از هر یکی یک جزو بلوط و گلنار و اقاقیا

وکندر و موم از هر یکی یک جزو همه را بعصارهٔ خشخاش یا طبیخ آن بسرشند و طلی کنند نسخه
دیگر داروی قوی بگیرند شیر مایهٔ خرگوش ده دانگ مازو سبز نیم درم کندر نیم درم شربت
نیم مثقال و اگر سحج اندر رودها فرو سوین باشد تدبیر حقنه باید کرد صفت حقنه بگیرند
گورنج پارسی سه درم کشک جو هشت درم گل سرخ ده درم پیه کردهٔ بی نمک ناکرده
بیست درم همه را اندر یک من و نیم آب بپزند تا بیک رطل باز آید و بپالایند و بکار دارند
و اگر رودها بسوزد نیم اوقیه روغن گل برافکنند صفت حقنهٔ دیگر بگیرند کشک جو
بریان کرده و گورنج شسته از هر یکی یک اوقیه و حب الآس و گلنار و گل سرخ از هر یکی
پنج درم جفت بلوط سه درم برگ مورد تر بیست درم همه را اندر یک من و نیم آب بپزند
تا بکمتر از نیمی باز آید و بپالایند و یک اوقیه عصارهٔ برگ اسبغول و یک اوقیه عصارهٔ
برگ خرفه و یک اوقیه روغن گل و یک زردهٔ خایهٔ مرغ پخته و سوده همه را بیامیزند
پس بگیرند ممولیا و بسد سوخته و اقاقیا از هر یکی نیم درم سپیدهٔ ارزیز و قرطاس سوخته
و سرب سوخته و شسته و عصارهٔ لحیة التیس و نشاستهٔ بریان کرده و دم الاخوین از
هر یکی نیم درم همه را بسایند و با این مطبوخ بالوده بیامیزند و بکار دارند
بسد بسد را بسایند و بکوزهٔ اندر کنند و سر کوزه بگل بگیرند و بتنوری که از آتش آرمیده
باشد اندر نهند یک روز دیگر روز بکار دارند صفت حقنهٔ دیگر بگیرند آب لسان الحمل
و آب عصا الراعی و آب برگ خرفه از هر یکی سه اوقیه روغن گل سه اوقیه و نیم سپیدهٔ
تخم خایهٔ مرغ یک عدد و اگر سوزش نباشد بعوض سپیده زرده کنند و همه را بیامیزند
و یک درم صمغ عربی و یک درم اقاقیا و یک درم دم الاخوین و یک درم قرطاس سوخته
و یک درم گل ارمنی همه را بسایند و بیامیزند و اگر آب برگ خرفه تنها با این داروها
بکار دارند روا باشد و از پس حقنه اطراف مورد تر با مازو و گلنار اندر آب بیامیزند
و بپزند و اسفنجی بدان آب تر کنند و گرم کنند بر مقعد برنهند تا حقنه زود باز نگردد

و هرگاه که ریش تباه گردد و خورده شود بباید شتافت و حقنهٔ تیز فرمود نخست بماء
العسل حقنه باید کرد و یا بنمک آب تلخ یا بنمک آب که زیتون اندروی پرورده باشد
یا بطبیخ ماهی شور و اگر ریم و پلیدی بسیار آید از اقراص زرنیخ چاره نباشد مقدار نیم
نیم درم و بیشترین دو درم با یکی ازین آبها بکار دارند و اگر بیمار طاقت آن ندارد نخست
داروی جرب کنند و دهند پس این حقنه کنند و سوزش حقنه را بروغن گل تدارک کنند
و از پس این حقنه که کنند گل مختوم را اندر سرکه ممزوج با آب حل کنند و بدهند پس داروها
قابض که ریش را درست کند و گوشت رویاند و اسهال باز دارد بکار دارند بباید دانست
که حقنهٔ نرم اگرچه درد بنشاند شفا ندهد شفا داروی دهد که ریش را پاک کند و بزداید
و قبض کند پس بر حقنهٔ نرم اندرین علت اعتماد نشاید کرد از بهر آنکه ریش را بپوشد و
میان دارو و میان ریش حایل شود و مضرت آن بزرگ باشد نسخهٔ اقراص زرنیخ بگیرند
زرنیخ سرخ و زرد از هر یکی یک رطل بغدادی آهک دو رطل قرطاس سوخته هشت
اوقیه اقاقیا هشت اوقیه همه را بسایند و بآب لسان الحمل بسرشند و اقراص کنند نسخه
دیگر بگیرند آهک و اشخار و اقاقیا و مازو و زرنیخ بسرکه پرورده همه را بسایند و اقراص
کنند صفت دیگر بگیرند زرنیخ زرد و نان جوین و کاغذ سوخته از هر یکی پانزده درم
زرنیخ سرخ بیست درم عصارهٔ لحیة التیس و مرداسنگ از هر یکی سه درم رب غوره و
اسفیداج از هر یکی پنج درم آهک ده درم اقراص کنند چنانکه رسمست و این اقراص را بدین
صفت بکار دارند بگیرند گورنج شسته و خشک کرده و آنرا با مویز با دانه بکوبند و اندر آب
کنند و بمالند نیک و بپالایند و مقدار نیم درم با یک درم ازین قرص در وی حل کنند و
بکار دارند و اگر اندر آب سماق و آب لسان الحمل و آب برگ مورد تر بکار دارند روا باشد
و اگر ریش روده از بلغم شور افتاده باشد طعام او کندنا فرمایند بربیهٔ بز و کرنب دو
باره پخته و آب تازه کرده هم بربیهٔ بز پخته و از گوشتها گوشت خرگوش یا کنجشک یا قنبره

بریان کرده و توابل از زیره و کرویا و انیسون و انکدان و قرنفل و از شربتها مبید و شراب
مورد دهند تعریف داروی که اندرین نوع سود دارد بگیرند صمغ عربی بریان کرده
و مصطکی و هلیلهٔ کابلی بریان کرده بروغن گاو از هر یکی پنج درم تخم کتان بریان کرده و تخم
مرو بریان کرده و نشاسته بریان کرده و تخم کندنا بریان کرده و انیسون و ریوند چینی از
هر یکی سه درم همه را بکوبند مگر تخم سپندان را شربتی سه درم با شراب مورد صفت داروی
دیگر تخم سپندان بریان کرده دو درم تخم کرفس بریان کرده و نانخواه بریان کرده و حب البلسان
از هر یکی پنج درم زیرهٔ مدبر هفت درم همه را بکوبند جز تخم سپندان را شربتی سه درم و
اگر سبب دوسنطاریا گشاده شدن رگی باشد که بقوت طبیعت گشاده شود و خون آمدن
گیرد آنرا باز نشاید داشت تا آن وقت که بیمار اندر خویشتن ضعیفی نه بیند چون ضعیفی نه
بیند چون ضعیفی پدید آید باز باید داشت و بیشتر آن باشد که خود باز ایستد و مردم بدان
سبب از بسیاری بیماریهاء صعب سلامت یابد و باز داشتن آن به اقراص کهربا و اقراص
گلنار و اقراص کبسد باید و بدارُوها و وجهها که اندر باز داشتن خون یاد کرده آمده است
صفت اقراص کهربا و اقراص گلنار اندر باب چهارم از گفتار دوم اندر علاج قی کردن خون
یاد کرده آمده است و اگر سبب اسهال خون گشاده شدن رگهاء رطوبتی باشد که سر رگها
بسته و گشاده کند اثر تریاق بزرگ و فلونیاء رومی و پارسی و معجون نیا سود دارد ان شاء الله
تعالی باب چهارم از جزو سوم از گفتار چهاردهم اندر زحیر زحیر دو نوع است
یکی زحیر راستینی و دیگر نه اما زحیر راستینی آنست که مقعد بگراید و زود زود تقاضا
برخاستن باشد و هر گاه که برخیزند چیزی اندک جدا شود چندانکه از مرغی جدا شود
و چیزی باشد غلیظ و مخاطی و بعضی با خون آمیخته بود و بعضی نه و بعضی با خراطه بود و باشد
که خراطه با براز آمیخته بود و با ریح و گو بیستن جدا شود و زحیر از بهر این گویند و سبب این
علت یا خلطی تیز صفرائی بود یا خلطی بلغمی شور که از بالا بروده مستقیم فرود آید و او را همی

همی کرد

همی کرد و قوت دافعهٔ این روده پیوسته آنرا دفع میکند یا آماسی بود اندرین روده
و بسبب گرانی آماس پیوسته آرزوی برخاستن پدید می آید یا سرمائی بود که بمردم رسد
از پای سرد یا از نشستن بر سنگی و زمینی سرد یا اسراف کردن اندر چیزها، سرد خوردن
و زحیر ناراستینی چنان بود که ثفلی خشک اندر روده مستقیم ایستاده بود و باز مانده
بود و گاه گاه بر سبیل عصیر از روده فرود می آید و گاه باشد که بقوت حرکت و درشتی
خویش روده را بر نهد و گمان افتد که زحیر است علامتها اما علامت زحیر که سبب
آن خلطی صفرائی بود آنست که پیش از اسهال صفرائی بوده باشد و تشنگی و حرارت غالب
بود و با درد و خلیدن و سوزش و خراطه و خون بود و سوزش مقعد چنان بود که پندارد
که مقعد او بر آهن داغ است و از آب سرد راحت یابد و علامت زحیر که سبب آن خلطی شور
و بلغمی بود آنست که نخست استفراغ بلغم بوده باشد و تشنگی کمتر بود و آنچه بیرون آید
با باد و قراقر بیرون آید و با خراطه خون کمتر بود و علامت زحیر سرد که از آب گرم راحت
یابد و علامت آماس آنست که اندر مقعد گرانی بیشتر بود و پیش از پدید آمدن علت باسافل
درد بوده باشد و با تب بود علاج اما خداوند زحیر صفرائی را و همه خداوندان زحیر را
صواب آنست که یک روز طعام نخورند تا روده ها تهی گردد و مادهٔ آن بریده شود و خداوند
زحیر صفرائی را تخم اسبغول بروغن گل چرب کرده با شراب آبی صواب باشد و اگر تب نباشد
نان اندر شیر سنگ تاب کرده ثرید کنند و اگر تب باشد اشامه که از کشکجو بریان کرده سازند
یا از پست جو چنانکه اندر باب گذشته یاد کرده آمده است و قرص طباشیر با رب آبی میدهند
صفت سفوفی بگیرند اسبغول بریان کرده ده درم صمغ عربی و صمغ امرود و صمغ آبی و
صمغ غبیرا از هر یکی پنج درم گل ارمنی و بزر الحماض بریان کرده تخم خطمی از هر یکی پنج درم
کبسد و کهربا و ودع سوخته از هر یکی چهار درم همه را بکوبند مگر اسبغول شربتی دو درم
اندر شراب آبی صفت حمولی سودمند بگیرند زردهٔ خایهٔ مرغ با روغن گل بزنند و مرداسنک

سپید مغسول باوی یار کنند و پنبه بدان تر کنند و بر دارند نسخهٔ داروی دیگر بگیرند
اقاقیا و کلنار و مازو و مرداسنگ و اسفیداج و شب یمانی و نشاسته و دم الاخوین
و صمغ عرابی و گل ارمنی از هر یکی [illegible] است همه را بکوبند چون سرمه و از با خایهٔ
مرغ زرده و سپیده بهم بزنند و از آن الجرقهٔ نرم بر دارند تعریف شیافی بگیرند کندر و
زعفران و حضض و صمغ از هر یکی یک جزو افیون چهار دانگ جزوی شیاف کنند
چنانکه رسم است و استنجا به آبی کنند که مورد و مازو و کلنار و خرنوب و بلوط اندروی
پخته باشند و اگر گل سرخ و عدس پخته و بروغن گل چرب کرده بر مقعد ضماد کنند
سود دارد و خداوند زحیر [illegible] زحیر او بلغم شور بود مقلیاثا دهند
سود دارد صفت آن بگیرند [illegible] بلیله و آمله از هر یکی یک اوقیه پاک کرده
همه را اندر آب آبی بجوشانند و بهوا بنهند تا خشک شود پس بریان کنند بروغن گاو و
کنند و بکوبند و تخم کتان بریان کرده و تخم کندنا بریان کرده و حب الرشاد بریان کرده
و مصطکی از هر یکی نیم اوقیه و گل ارمنی یک اوقیه شربت سه درم با رب آبی نسخهٔ دیگر
بگیرند هلیلهٔ کابلی مقشر بیست درم و اندر شراب قابض تر کنند یک شبان روز پس
خشک کنند و بگیرند تخم کتان بریان کرده و تخم مرو بریان کرده از هر یکی ده درم حب الرشاد
بریان کرده پنج درم همه را بکوبند و بماء العسل بسرشند و اقراص کنند و بریان کنند و
نگاه دارند تا نسوزد پس بکوبند شربت سه درم با شراب قابض و اگر سوختهٔ تقاضای
برخاستن باشد و چیزی جدا شود و رنجه میدارد و کوکرد را بابیه کرده بکوبند و
دود کنند اندر زیر طغاری که بن او سوراخ کرده باشند و خداوند علت را بر پشت
طغار نشانند و اگر بابونه و قیصوم و بنفشه و گل و اکلیل و مرزنگوش و برگ کرنب بجوشند
اندر آب بنشیند و مقعد را بروغن کتان چرب کنند و اندرین آب نشانند سود دارد ابو زید
میگوید من بیماری را در سیستان این علاج کردم همان روز بهتر شد و اگر سعد و قصب الذریره

وانیسو

و انیسون اندر آب کنند یک شبان روز پس بپالایند و میبه و شراب کهن با این آب بیامیزند
بدو میدهند سود دارد صفت سفوفی سودمند بگیرند مغز جوز بریان کرده سه درم
نانخواه یک درم کندر نیم درم همه را بکوبند و با آب گرم بدهند صفت شیافی بگیرند
کندر و مر و زعفران و تخم شوبث از هر یکی برابر شیاف کنند نسخهٔ شیافی دیگر بگیرند
زعفران و مر و جندبیدستر و سکبینج و افیون از هر یکی برابر و اگر علت دراز گردد حقنه
باید کرد بنمک آب زیتون مقدار پنج اوقیه پس تکمید باید کرد بشراب انگوری گرم کرده
و آب مورد و روغن ناردین و اگر سبب زحیر سرمایی بود که بمردم رسد هر بامداد دو
درم حب الرشاد بریان کرده ناکوفته با آب گرم بخورد و مقعد و زهار و پیغولهاء
ران را تکمید کنند بسبوس گرم و خرقهاء گرم و بر کاورس گرم کرده نشانند و بر نمک
گرم کرده و اندازاری بسته و بشراب گرم و روغن زیت گرم کرده طلی میکنند و اندر
گرمابه شوند و بر تابه گرم نشینند و اگر سبب آن بود که بر زمین سرد و سنگ سرد نشسته
باشند بروغن شوبث گرم کرده و بروغن بابونه طلا میکنند و اگر سبب زحیر آماس گرم
بود اگر مانعی نباشد نخست رگ باسلیق زنند یا بر فروسو کمرگاه حجامت کنند تی فرمایند
و بآب عنب الثعلب و روغن گل طلی میکنند و اگر آماس صفرایی بود بصندل سرخ و
آب کسنه و کافور ضماد کنند صفت ضمادی سودمند بگیرند بنفشه و نیلوفر و برگ کاکنج
و برگ عنب الثعلب و برگ اسبغول همه را یک جوش بدهند و بکوبند و بروغن گل و بروغن
نیلوفر بیامیزند و بر مقعد نهند یوحنا سرافیون میگوید اگر مازو را بکوبند و بسرشند
بآب و ضماد کنند آماسهاء سرخ را سود دارد و اگر خواهند که قابض تر شود بشراب قابض
بزنند و گل کوهی قیمولیا بگیرند و در پاتیله کنند و آب عنب الثعلب بروی میزنند و روغن
گل و زردهٔ خایهٔ مرغ باوی بیامیزند و ضماد کنند تعریف ضمادی سودمند بگیرند سرب
سوخته و شسته و مرداسنگ پرورده و شسته و اسفیداج ارزیز و زردهٔ خایهٔ مرغ

وروغن کل اندر هاون کنند و بمالند تا چون مرهم شود و اکر بدان رسد که بباید بزایند
ضمادی سازند از حلبه و اکلیل الملك و کرنب پخته و پیاز بریان کرده و اندکی مقل و اکر اماس
سرد بود بچیزهاء کرم تکمید باید کرد و ضمادها از حلبه و تخم کتان و تخم خبازی و تخم خطمی
سازند و برك کرنب پخته و بابونه کاو کوفته ضماد کنند هم اندر روز درد بنشاند و آماس را
تحلیل کند و کرنب پخته با زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن کل سود دارد و زحیر را استینی را
علاج معجون شهریاران و لعوق خیارشنبر و شیافی که از خطمی و بوره و تخم خطمی و شکر
سازند کفتار پانزدهم اندر بیماریهاء مقعد و شرح چون بیرون آمدن و
باز کردیدن مقعد و شقاق و بواسیر و اسباب و علامات و علاج آن باب
نخستین اندر سستی شرح و بیرون آمدن مقعد و علاج آن کل سرخ و عدس مقشر
و نار پوست و جفت بلوط بکیرند و بپزند و بپالایند و اندر آن آب همی نشینند و ثفل این طبیخ
را بکوبند و با روغن کل بمالند تا چون مرهم شود و ضماد کنند و اکر این علت مزاج سرد بود
بکیرند دایی و جفت بلوط و مرزنکوش خشك و مازو بریان کرده بروغن زیت و آهن
پاره کهن زنکار کرفته سمرا اندر شراب کهن فرغار کنند یك شبان روز و بپالایند و
اندر آن شراب نشینند یکساعت پس خویشتن را پاك کنند و بروغن تخم ترنج یا بروغن
زرد آلو یا بروغن مغز شفتالو چرب کنند و این دارو بر آن جای فرا کنند صفت داروی دیکر
اقماع انار خشك و مازو و شاه بلوط و صدف سوخته و کاغذ سوخته و ودع سوخته
و خاکستر سفال سرطان و عصارهٔ لحیة التیس و جفت بلوط و خاکستر پلاس کهن از همه
راست راست سمرا بکوبند و باب برك مورد تر بسرشند و اقراص کنند و بسایه خشك کنند
بوقت حاجت بکوبند و بکار دارند تعریف داروی دیکر مختصر تر بکیرند کلنار و مازو و
اقماع انار خشك و صدف سوخته و عصارهٔ لحیة التیس و اقاقیا و اسفیداج و شب یمانی
سمرا بکوبند چون سرمه و بکار دارند و لکام بر بندند چنانکه رسمست و همین داروها

اندر شراب

اندر شراب قابض بپزند و بدان شراب اندر نشینند و اکر آماسی کرم باشد کل سرخ و
عدس مقشر و برك عنب الثعلب اندر آب عنب الثعلب بپزند و با روغن کل بمالند تا مرهم
شود و بر آن موضع نهند و اکر آماس سرد بود اندر آب کرم همی نشینند و موم روغن
کند از موم زرد و روغن شویث و روغن بابونه سازند طلا میکنند تا آماس زایل شود
پس بعلاج علت بازایند باب دوم اندر علاج شرح سست که ریش شده باشد
هرکاه که مقعد بیرون آید و ریش کشته بود از الشراب قابض که داروهای قابض اندر
وی پخته باشند می باید شست و این دارو بکار می باید داشت صفت دارو بکیرند
سرب سوخته و شسته هشت درم کل سرخ و سماق از هر یکی چهار درم مر دو درم
سمرا بکوبند نرم و نخست بدین شراب که یاد کرده آمد بشویند و این دارو تر کنند و
بربندند چنانکه رسمست باب سوم اندر علاج سستی شرح که ثفل بی مراد
بیرون آید اکر سبب سستی شرح آن باشد که کسی از جایی بیفتد و بر پشت افتد یا زخمی
صعب رسد با بها نیز سست کردد از اعلاج نیست و انچه از پس علاج بواسیر افتد
یا از زخمی و افتادنی سهل تر علاج وی آنست که بر مهرهای فروسوین از مهرهٔ پشت
ضمادی که اندر علاج فالج یاد کرده آمده است بر نهند و اندر طبیخ داروهاء قابض
می نشانند و جوز السرو و قسط و سنبل با آن داروها یار کنند باب چهارم
اندر شقاق مقعد و علاج آن شقاق کفتکی لبهاء شرح را کویند و سبب آن اندر بیشتر
حالها خشکی مزاج بود یا بسبب خشکی ثفل کفته شود و کاه باشد که سبب شقاق آماسی
کرم بود و کاه باشد که بواسیر باشد که کفته شود و کاه باشد که رکهاء مقعد از خون
ممتلی شود و دهنهاء رکها کفته شود علاج اکر سبب شقاق آماس بود یا امتلاء
رکها بود یا بواسیر بود که شکافته شود نخست رك باسلیق باید زد و رك صافن و بعض
سود مند تر و حجامت بر میان کاه هر دو سرین سود دارد و اکر آماس با حرارت و سوزش

بود سپیدهٔ خایهٔ مرغ و روغن گل اندر هاون سرب بسایند تا سیاه شود و طلا میکنند
و مرهم کافوری طلا کردن سود دارد صفت آن بگیرند موم سپید دو درم و نیم روغن
گل ده درم سپیدهٔ ارزیز ده درم مرداسنگ پرورده سه درم نشاسته و افیون از هر یکی
یک درم کافور نیم درم همه را با لختی سپیدهٔ خایهٔ مرغ بسایند و بکار دارند نسخهٔ مرهم
اسفیداج بگیرند اسفیداج ارزیز پنج درم کندر دو درم و نیم قلیمیا سیم دو درم همه را
بکوبند و با روغن گل و آب خیار و آب کسنه و آب عنب الثعلب اندر هاون بمالند تا آمیخته
شود و طلا کنند و اگر حرارت قوی بود سپیدهٔ خایهٔ مرغ و کافور با این اخلاط یار کنند و
اگر شقاق بدان گرمی و سوزانی نباشد مرهم مقل را بکار دارند صفت آن بگیرند موم
صافی و روغن کنجد تازه و پیه بط و مغز ساق گاو و کوهان اشتر و مقل از هر یکی راستا
راست مقل را جداگانه بلعاب تخم کتان حل کنند و دیگر داروها بگدازند و همه را بیامیزند
و بکار دارند و مغز ساق گاو با خمیر جو بسایند و مرهم کنند و اگر با خمیر و بارزد بسایند
و مرهم کنند هر سه راستا راست سود دارد و مغز ساق گوزن و پیه او و مغز ساق گاو
از هر یکی یک اوقیه مومیائی نیم اوقیه روغن کنجد دو اوقیه نشاسته یک اوقیه کثیرا یک
اوقیه همه را بسایند و مرهم کنند و زوفای تر و مغز ساق گوساله و نشاسته و پیه بط و پیه
مرغ خانگی و روغن گل مرهم کنند و اگر آماس سرد بود برگ کرنب باب بجوشانند و با پیه
گاو بکوبند و مرهم کنند در وی نشانند و آماس را تحلیل کند و پیوسته اندر آب گرم همی
نشیند و اگر آماس صلب بود بگیرند مرداسنگ پرورده و اسفیداج ارزیز و موم زرد
و پیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یکی چهار درم زعفران یک درم و نیم زردهٔ خایهٔ مرغ پخته
دو عدد روغن کنجد چندانکه کفایت کند همه را بسایند و مرهم کنند و روغنها که اندرین
علت سود دارد بخاصه اگر حرارت غالب نباشد روغن خیری است و روغن سوسن
و روغن مغز سفال زردآلو و روغن مغز سفال شفتالو خاصه که مقل اندر وی حل کرده

باشند

باشند و مقل با کوهان اشتر سرشته دود کردن سود دارد و اگر طبع خشک باشد
بخیار شنبر و بنفشه نرم باید کرد و بحب مقل صفت حب مقل بگیرند هلیلهٔ کابلی و هلیله
سیاه و بلیله و آمله از هر یکی ده درم پاک کرده مقل چند وزن همه مقل را باب گندنا
جوشیده حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربت دو درم و اگر آماس بود
کنند اندر طبیخ بابونه و اکلیل الملک همی نشینند و اگر اندرین حب پنج درم شیطرج زیادت
کنند منفعت بحوش و خبث الحدید از وی یافته شود نسخهٔ معجونی که خداوند شقاق
و بواسیر را طبع نرم دارد بگیرند مقل ده مثقال کثیرا پنج مثقال انجیر فربه با مویز سیاه
دانه بیرون کرده دو بار چند وزن مقل و کثیرا همه را بکوبند و بسرشند شربت شبانگاه
یا پیش از طعام پنج درم تعریف گوارش مقل خداوند شقاق و بواسیر را و خداوندی
مقعد را سود دارد بگیرند هلیلهٔ کابلی و بلیله و انیسون و مصطکی از هر یکی ده درم همه را
بکوبند و بروغن مغز سفال شفتالو چرب کنند و بیست درم مقل را اندر آب گندنا حل
کنند و داروها بدان بسرشند شربت سه مثقال باب گرم صفت حب مقل از نسخهٔ دیگر
طبع را نرم دارد بگیرند هلیلهٔ کابلی ده درم سکبینج سه درم تخم سنبدان سپید ده درم
مقل ازرق پانزده درم مقل را اندر آب گندنا حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب
کنند شربت دو درم و اگر شقاق کهن باشد آنرا بباید خارید تا خون بسیار برود و پس
بمرهم باسلیقون علاج کردن و صفت مرهم باسلیقون اندر قرابادین یاد کرده آید انشا
الله تعالی و خداوند این علت را قلیه کند با زردهٔ خایهٔ مرغ و روغن گاو و کوهان
شتر و طعامها آشامیدنی باید خورد و مغز بادام و فندق و مویز و انجیر سود دارد
و شراب مویزی کهن و شراب دوشابی که اندر هر دو داروی بسیار کرده باشند موافق
باشد باب پنجم از گفتار پانزدهم اندر خارش مقعد سبب خارش مقعد
یا کرم خورد بود یا مقدمهٔ باسور اما آنچه از کرم خورد بود علامت وی آنست که گاه گاه

کرم با ثفل فرود آید و اینجا مقعد باسور بود علامت وی آنست که خارش با سوزش
بود و بر هیچ وقت کرم نه بیند علاج اینجا از کرم خورد بود علاج آن اندر جایگاه خویش
یاد کرده اید و اینجا مقعد بواسیر بود نخست رگ باسلیق باید زد و بر میان دو سرین
حجامت کردن و بر مطبوخ افتیمون استفراغ کردن و از طعامهاء سودائی پرهیز کردن
و موضع خارش را بروغن مغز شفتالو یا زرد آلو تلخ که مقل اندر وی حل کرده باشند
چرب می کردن و شب یمانی بریان کرده و قطران از هر یکی دا استار راست بهم بسرشند
و مقدار یک درم بخرقه نرم بردارند و حمول سازند صفت داروی دیگر بگیرند برگ
مورد کوفته دو درم شونیز چهار درم کوز سوخته با پوست دو عدد همه را با انگبین بقوام
آرند و بسرشند و شیاف کنند و بنهند نسخه داروی دیگر بگیرند شب یمانی بریان کرده چهار
دانگ قطران دو دانگ هر دو را بسرکه حل کنند و طلی کنند و خرقه کتان بدان تر کنند و بر مقعد
می نهند و اگر آب بود نه با صبر و زهره گاو و با آب سداب با روغن بید انجیر بکار دارند سود
دارد تعریف داروی دیگر صبر بگیرند و زوفا خشک دو جزو با روغن گل و سرکه و آب انار
ترش بسایند و بکار دارند بامداد و شبانگاه بر می نهند باب ششم اندر بواسیر
و اسباب و علاج آن بواسیر بقسمت اول دو نوعست یکی انواع فروبیها است که بر لب مقعد
و گرداگرد وز اندرون و بیرون او پدید آید دوم بادی غلیظ که اندر تهیگاه و حوالی گرده
و گرد گاه و زهار و مقعد میگردد و تولد آن باد اندر گرده و حوالی آن بود و آنرا بادبواسیر
گویند انثالیل چون فروبیها بعضی مردمان را اندر بینی پدید آید و بعضی زنان را اندر رحم
پدید آید و اینجا بر مقعد باشد دو گونه باشد بعضی بدان ماند که نظر سوی بالا دارد و بعضی
نظر به بیرون دارد و بعضی کوز بود یعنی ناسفته بود و چیزی ببالاید از وی و باز دارد بود
و باشد که مدد کمتر یابد همچنانکه با پیشتر بخاند و درد نکند و باشد که ممتلی گردد و سخت
درد کند و بدان حاجت آید که او را بکشایند تا چیزی ببالاید و درد بنشیند و بعضی سفته باشد

وازوی

وازوی خون و زرد آب می تراید و کم و بیش باشد و باشد که هیچ درد نکند و باشد که چنان
سفته بود که با دو ثفل از وی بیرون آید و هرگاه که چشم او بسته گردد و ممتلی شود درد
کند و هرگاه که او را نیز بکشایند تهی گردد و درد بنشیند و این هر دو نوع بر هفت شکل باشد
یکی همچون دنبه ماهی بود بزرگ و تهی و این بی درد باشد دوم آنکه شاخها و پیچها بسیار
دارد و این را نخلی گویند یعنی همچون درخت خرما سوم گرد بود و پهن و این را تینی گویند
یعنی همچون انجیر چهارم گرد بود برسان انگور و این را عنبی گویند پنجم خورد بود و سخت
همچون عدس و نخود و این را ثولولی گویند ششم آنکه این نوع ثولولی دراز باشد همچون دانه
خرما هفتم آنکه ثولولی نرم بود همچون توت نیم پخته و این را توتی گویند و بدترین همه نخلی
بود پس تینی از بهر آنکه بیخ آن دشوار توان برید و او را دشوار بتوان گرفت و بدارو برداشتن
مشکل بود و رنج عظیم نماید و روزگار دراز خواهد دیگر اینجا زاندرون باشد و نظر سوی
بالا دارد از بهر آنکه او را نتوان دید و دارو بدو دشوار توان رسانید و اینجا بدارو رساند
چنانکه باید بسعی فراز نگیرند و این همه که یاد کرده آمد باشد که بر یک جانب بود از لب مقعد
و باشد که سوی پیش بود و باشد که سوی پس بود و آنچه از سوی پیش بود بدتر از همه بود
از بهر آنکه همسایه مجری بول است آماس او مجری بول را زحمت کند و بول را باز دارد و
بعضی را این باسور سه چهار تا شش عدد بود و از ازای روده مستقیم بر آید از نزدیکی گرده
تا البته شرح عقده عقده پدید آید و این بدتر از همه بود و سبب این علت خون سودائی بود
و این خون سودائی دو گونه بود یکی خونی بود سوخته و تیره شده از خوردن طعامها
و شرابها و داروهاء گرم یا از صفرای تیز و سوخته که با خون بیامیزد و او را گرم کند
دوم خونی بود غلیظ که از خوردن طعامهاء سودائی خیزد چون کرنب و عدس و بادنگان
و گوشت قدید و گوشت صید و آنچه بدین ماند و این خون که از این طعامها خیزد سخت کم
نباشد خاصه اگر خداوند علت بسیار خوار و حریص بود بر طعام خوردن و اینجا خوردنیک

نخايد اين جمله اسباب تولد خون غليظ سودائي بود و بسيار نشستن بر سر جاه طهارت
جاي زيان دارد خاصه بر سر جاهي كه خداوند اين علت مي نشيند مردم بي علت را اين علت آرد
قسطا بن لوقا ميكويد بسيار خوردن روغن بيد انجير بواسير آرد و سير خوردن معروف است
كه اين علت را زيان دارد و اندر كرماي كرم و سرماي سرد سير خوردن سوزش مقعد آرد
و ركهاء او را بكشايد و اين علت اندر شهرهائي كه هواي او تر و عفن باشد و طعام ايشان
شير و خرما و ماهي و ميوه بسيار بود بسيار افتد علامتها علامت آنچه از خون كرم
صفرائي بود آنست كه با خليدن و سوزش سخت بود و درد بسيار و آنچه از خون غليظ بود
علامت وي آنست كه سوزش و خليدن كمتر بود و لكن كراني بيشتر بود و علامت بادبواسير
آنست كه بادي غليظ با قراقر اندر ناف بديد آيد و كاهي بسوي زهار و قضيب و خايه فرود
آيد و كاهي زحير كند و كاهي بسوي بالا سينه و سرها به پهلوها و بكردن و كتف و پشت
پاي بر آيد و كاهي اسهال خون آرد و كاهي شكم باز كيرد و درد بيقرار بديد آيد و تكسر اندامها
و درد زانو و مفاصل با آن بود و هنكام نشستن و برخاستن از بند كشادها آوازي
همي آيد بتازي آنرا قرقعه كويند و قوت جماع ضعيف كردد و از آن لذت نيابد چنانكه بايد
و از بس جماع سخت ضعيف شود و هر وقت كه از خواب بيدار شود اندامهاء او كران تر از
ديكر اندامها بود و طعام بد كوارد و لون او بكردد بعضي را بزردي كرايد و بعضي را بسبزي و
بعضي را بسياهي و بعضي را برصاصي و نحاسي و رنك موي بكردد و بعضي اغبر شود و بعضي
را ناخوش رنك تر شود و بن موي روي خارش كيرد و باشد كه خداوند علت موي روي كندن
كيرد و سبب اين خارش و تغيير رنك روي موي بخارها بود كه از ناف بر آيد و كاه باشد
كه سبب كوري و سر كشتن و صداع آرد علاج نخستين علاجي آنست كه از طعامهاء غليظ
و تيز و از هر چه خون سودائي كند پرهيز كند و از مرغان آبي و سير و پياز و خردل و از سيتي
شراب خاصه از شراب صلب صرف و از ... مادام و رياضت و ماليدن و اندر كرمابه

رفتن و اسب راندن نكاه دارند تا فضولات اندر تن جمع نشود و حرارت غريزي را بر افروزد
پس بنكرند اكر خون كرم و سوخته بود و صفرائي بود نخست رك باسليق بزنند پس تن را
به مطبوخ هليله و بليله و آمله و سبستان و آلو و خيار شنبر و آنچه بدين ماند پاك كنند پس
اطريفل كوچك بكار دارند كه آنرا اطريفل مقلي كويند صفت آن بكيرند هليله كابلي
و بليله و آمله از هر يكي ده درم مقل ازرق بي درم همه را با انكبين بسرشند چنانكه رسم است
شربت چهار درم و اكر آماس درد كند اين ضماد بر نهند تعريف ضماد بكيرند اكليل الملك
و بابونه از هر يكي پانزده درم هر دو را بكوبند و بر بيزند و يك درم زعفران و دو درم
افيون و يك استار تخم كتان و يك استار حلبه و يك استار خطمي همه را بكوبند و بيزند
پس سه درم سنك مقل درمي بخته حل كنند و داروهاء كوفته با وي بسايند تا چون
مرهم شود پس يكي زرده خايه مرغ با وي بسايند ديكر باره آنرا بر كرباس پاره طلي كنند
و روي او را بروغن چرب كنند و نيم كرم كنند و بران موضع نهند نسخه مرهمي ديكر آماس
را و درد را بنشاند بكيرند موم سپيد و اسفيداج و پيه بط و روغن كاو همه را بكدازند
و اسفيداج بدان بسرشند صفت ضمادي ديكر بكيرند كندنا تا نشسته و پاره پاره كنند
و اندر پاتيله كنند و سر پاتيله بپوشند و بر آتش نرم نهند تا تيزي و بخار خويش ببرد پس
روغن كاو بر افكنند يا روغن كوز و بريان كنند و اندر هاون بسايند تا مرهم شود و ضماد كنند
و پياز پخته با روغن كاو در هاون بمالند و ضماد كنند درد بنشاند تعريف ضمادي ديكر
سكبينج و مقل از هر يكي دو درم ميعه تريك درم افيون نيم درم روغن مغز زرد آلو
يك اوقيه و نيم جند بيدستر نيم درم صمغها را اندر روغن حل كنند و همه را بيا ميزند و
مرهم كنند صفت ضمادي ديكر برك خطمي و اكليل الملك زرده خايه و روغن كل بسرشند
و ضماد كنند و اكر مرهم داخليون با روغن كل و اندكي زعفران و افيون و مي پخته بر نهند
سود دارد نسخه ضمادي ديكر بابونه و اكليل الملك و اندكي زعفران بلعاب تخم كتان

بسرشند و اگر حاجت آید که بکشایند تا چیزی بپالاید داروهای کشاینده هم اندرین باب
سپس‌تر یاد کرده آید و هرگاه که داروهای کشاینده بکار خواهند داشت نخست باید که
بیمار را اندر آب گرم همی نشانند و روغن مغز بادام و زردالو تلخ و روغن مغز دانهٔ شفتالو
و روغن کوهان اشتر و گوزن همی مالند تا باسور نرم شود و بر آرد و کشادن گیرد و رگ
صافن و مابض فرمایند زدن و بسیار باشد که این رگ بزنند باسور بی علاجی دیگر کشاده
شود و اگر باسور بدان گرمی نباشد هم نخست رگ باسلیق باید زد تا خون بد کمتر شود پس
تن را به مطبوخ هلیله و افتیمون و مویز پاک کرده و هلیله پرورده بکار داشتن و هلیله
کابلی پاک کرده و بروغن گاو بریان کرده و کوفته و پخته و با انگبین سرشته سود دارد
و آب گندنا افشارده مقدار دو اوقیه با دو درم روغن گوز سود دارد و اگر باسور سفته
بود و از وی خون رود و اگر این خون رفتن پیوسته بود و سیاه بود باز نباید داشت الا که
که سستی نیارد و روی زرد نشود و ساقها ضعیف نکرد چون این حالها بدید آمدن گیرد
تدبیر باز داشتن باید کرد بر بودی و داروهائی که خون باز دارد سپس‌تر یاد کرده آید و اگر
باسور چنان بود که از وی اندک مایه زرد آب تراید و جز این ترایدن رنجی نباشد علاج آن
بداروهائی باید کرد که ترا خشک و لاغر کند تا مدتی بگذرد که هیچ نتراید و هرگاه که تراید
معاودت کند بهمان داروها علاج می باید کرد تا مدت عمر بسلامت بگذرد و داروها
که اندرین باب بکار آید سپس‌تر یاد کرده آید انشاالله صفت داروهائی که باسور را که
ممتلی گردد و درد کند بکشاید و درد بکشاند نخست ابخره پیشتر یاد کرده آمده است از
تدبیر نرم کردن باسور و برآورده آن گردانیدن که کشاده شود بجای باید آورد از مالیدن
رگها بروغنها و رگ صافن و مابض زدن و در آب گرم نشستن پس آب پیاز نیز فشارده
بگیرند و پشم پاره بدان تر کنند و بر وی نهند و بران صبر کنند و اگر بجای آن زهره گاو کنند یا عصا
بخور ترنج همچنان باشد و زود بکشاید تعریف شیافی بگیرند تخم حنظل سه درم مغز بادام

تخم چهار

تلخ چهار درم بکوبند و شیاف کنند هر ساعتی یکی بنهند تا اندر پنج ساعت پنج شیاف از این
بنهند صفت شیافی دیگر بگیرند شحم حنظل سه جزو مقل سه جزو مقل را باب کنند تا حل
کنند و شحم بدان بسرشند و شیاف کنند و اگر عرطنیثا و مقل هم چنین شیاف کنند نیک باشد
و اگر از یتبوعات چیزی با این داروها یار کنند قوی‌تر باشد و سرگین کبوتر و زهره گاو
قوی است و هرگاه که مقعد از این داروها بسوزد و بیمار طاقت ندارد پنبه بروغن گل
چرب کنند و بنهند صفت روغنی بگیرند آب گندنا یک رطل بغدادی یا بیشتر و ده
درم تخم هزار اسفند و ده درم پوست بیخ کبر در وی بجوشانند تا نیمه باز آید و بپالایند
و نیم رطل بغدادی روغن مغز زردالو تلخ اگر روغن برافکنند و بپزند تا آب برود و روغن
بماند این روغن بخورند و حقنه کنند و طلا کنند نسخه حب مقل که اندرین جای موافق بود
بگیرند هلیله کابلی پاک کرده و هلیله سیاه از هر یکی ده درم سکبینج سه درم تخم سپندان
سپید دو درم مقل پانزده درم مقل را آب کنند تا حل کنند و داروها بدان بسرشند و
حب کنند تعریف سفوفی بگیرند هلیله سیاه بریان کرده بروغن گاو و تخم بادیان از هر یکی
یک جزو کوفته و بیخته حب الرشاد ناکوفته چند وزن هر دو شربت چهار درم با شراب
ممزوج گرم یا آب گندنا صفت سفوفی دیگر بگیرند خبث الحدید مدبر سه درم تخم سپندان
سپید دو درم این یک شربت بود با دو درم روغن گوز و یک اوقیه آب گندنا صفت
داروهائی که خون آمدن از باسور باز دارد صفت حبی بگیرند هلیله سیاه و بلیله و
آمله پاک کرده و بروغن گاو بریان کرده از هر یکی ده درم صدف سوخته که تازی ودع گویند
هفت درم کهربا پنج درم صمغ یمانی دو درم مقل شصت درم داروها بکوبند و بیزند
و مقل را با آب گندنا حل کنند و داروها بدان بسرشند و حب کنند شربت دو درم تا سه
درم نسخه حبی دیگر بگیرند هلیله سیاه و بلیله و آمله از هر یکی پنج درم مازو سپید یک درم
مقل دو درم حب کنند با آب گندنا که در سم است شربت یک درم و اگر اندرین باب حب

ودع سوخته وسه درم کهربا و مقل بیشتر کنند صواب باشد تعریف حبّی دیکر بکیرند
هلیلهٔ کابلی بریان کرده بروغن زیت پنج درم بلیله و آمله وسیاه داوران و کهربا از هر یکی
چهار درم دادی شش درم ودع سوخته پنج درم مازو سه درم مقل پانزده درم حب
کنند بآب کندنا چنانکه رسم است شربت از دو درم تا سه درم بآب کندنا صفت حب مقل
از بهر این کار بکیرند هلیلهٔ کابلی بریان کرده بروغن کاو سی درم کهربا ده درم مقل چند
وزن هر دو حب کنند چنانکه رسم است بآب کندنا شربت دو درم صفت سفوفی بکیرند
ریم آهن که بتازی خبث الحدید کویند مدبر کرده پنج درم تخم کندنا و نانخواه از هر یکی دو
درم تخم کبر خشک چهار درم همه را بکوبند و بیزند شربت یک درم با یک اوقیه آب کندنا
کوبا دو اوقیه آب کرم نسخهٔ اقراص کهربا بکیرند بلوط دو درم کهربا و صمغ عرابی از هر یکی
یک درم کثیرا و نشاسته و کل مختوم از هر یکی نیم درم اقراص کنند باب لسان الحمل شربت دو
درم نسخهٔ دیکر وصف محمد زکریا بکیرند کهربا و صمغ کوزوالک و کلنار و عصارهٔ لحیة التیس
از هر یکی پنج درم کنند دو اوقیه افیون سه درم بلعاب اسبغول قرص کنند شربت دو درم
با یک اوقیه آب سماق واکر صمغ کوز نباشد سندروس بدل آن کنند نیز دیک من آنست که افیون
دو درم می باید کند سه درم و اینجه در نسخت است خطای ناسخ است تعریف معجون الخبث
بکیرند خبث الحدید مدبر پانزده درم سنبل و اذخر و سعد و زنجبیل و بلبل و کندر از هر یکی
ده درم همه را بکوبند بعسل آمله واکر عسل آمله نیابند آمله را در آب بپزند و بدست بمالند
و بپالایند و عسل بر این آب نهند و بقوام آورند شربت مقدار یک کوز بزرک صفت
معجون مقل بکیرند ودع سوخته و کهربا و هلیلهٔ سیاه و هلیلهٔ زرد و بلیله و آمله و مازو
و ناسفته شکسته و اندر سرکه فرغار کرده و بلوط و قرنفل و کلنار و نانخواه و فوفل از هر یکی پنج
درم بسد و مصطکی از هر یکی سه درم مقل بیست درم بانکبین بسرشند چنانکه رسم است
شربت از یک درم تا پنج درم نسخهٔ دارویی دیکر بکیرند کثیرا نیم جزو کندر یک جزو کوفته و

وپخته

وپخته با موبزخراسانی شربت چند کوزی بزرک صفت ذروری بکیرند صبر و کندر و
دم الاخوین شیاف مامیثا و کلنار همه را بکوبند چون غبار و خانهٔ عنکبوت بار بر خرکوش
بسبیده خایهٔ مرغ ترکنند و بااین ذرور آلوده کنند و بران موضع ببندند واکر قلقطار و مازو
و اقاقیا بکوبند و دود کنند کر با این ذرور که یاد کرده آمد یار کنند قوی باشد واکر بدین هیچ
باز نه ایستد روغن زیت بجوشانند و پنبه بدان روغن کرم ترکنند و بدان داغ کنند پس این
ذرورها بر کنند و ببندند لکن بیم باشد که ازین داغ تشنج افتد صفت طبیخی که بیمار اندروی
نشیند بکیرند برک مورد و کلنار و مازو و خرنوب و بلوط و شب یمانی و انار بوست همه
را بپزند چنانکه رسم است تعریف شرابی که خون آمدن باز دارد بکیرند قشار الکندر و حب
الآس و خبث الحدید مدبر و دانه مویز همه را اندر شراب کنند یک شبان روز بنهند و بپالایند
شربت با این شراب دهند واکر کسی خواهد که ازین شراب خورد سود دارد و طعام سماق
با و غوره با و پاچه با آب انار دانک و سماق پخته صفت داروها که بواسیر را خشک
کند و لاغر و سوکند اطریفل مقلی که اندر اول این علاج یاد کرده آمده است و حب مقل
و کوارش مقل و معجونی دیکر که اندرین علاج شقاق یاد کرده آمده است و هلیلهٔ پرورده
همه اندرین جای نافع است نسخهٔ کوارشی که خداوند بواسیر را سود دارد و باه یاری
دهد بکیرند تودری سپید و بوست خایهٔ مرغ و شیطرج هندی و تخم کندنا از هر یکی سه
جزو نوشادر نیم جزو و خبث الحدید مدبر چند همه داروها همه را بروغن کاو چرب کنند
و به انکبین بسرشند شربت از دو درم تا چهار درم تعریف کوارشی دیکر بواسیر را
لاغر کند و دماغ را پاک کند و آرزوی طعام باز آرد بکیرند هلیلهٔ زرد مقشر دو اوقیه
بلیله و مصطکی و دار فلفل و تربد و شونیز از هر یکی یک اوقیه اندر بعضی نسختها است
دارچینی و اسارون از هر یکی نیم اوقیه بکوبند و ببیزند و شش اوقیه روغن کاو و دو
رطل بغدادی انکبین بجوشانند و داروها بدان بسرشند شربت چند یک کوز صفت

معجونی که معروفست به معجون بومکی بکیرند هلیلهٔ کابلی بیست درم بونك کابلی مقشر
بیست درم بایند جند وزن همه داروها باید را بکدازند و بقوام آرند و داروها
بدان بسرشند شربت از جهار درم تا دوازده درم بامویز آب بواسیر را و سرفه و ضیق
النفس را و بادهای باسور را و درد کلو را سود دارد نسخهٔ حب سندروس بواسیر را
خشك کند و طعام بکوارد و خون بازدارد بکیرند شیطرج و تخم کندنا از هر یکی جزوی
نوشادر نیم جزو و خبث الحدید مدبر جهار جزو و مقل جند آنکه داروها بدان حب توان
کرد شربت هر بامداد شش حب کو هفت حب صفت معجونی مختصر خداوند علت مالیخولیا
را و بهق سیاه را که بوست باز میکدارد سود دارد بکیرند افیتمون تازه بکوبند و بمیزند
و با کوشت مویز سپید بکوبند و بسرشند شربت جندکوزی بزرك بر اسفیدباج بخورند
و از پس کرمابه مدتی اکر بکار دارند پیوسته تن را از ماده سودا پاك کند تعریف ذروری
که باسور را خشك کند نخست مقعد را بشراب قابض بشویند و کوز سرو و جفت بلوط
و شحم حنظل بسوزند از هر یکی راست راست و خاکستر آن بروی پاشند صفت غسولی
که شقاق را و بواسیر را و سستی مقعد را سود دارد بکیرند انار بوست و کوز سرو و جفت
بلوط از هر یکی راست راست همه را نیم کوفته اندر شراب قابض بپزند بامداد و شبانگاه
بدین شراب می شویند نسخهٔ داروئی که بواسیر بیرون آمده را سیاه کند و بیفکند
بکیرند قلقلون و بورهٔ زرکران راست راست هر دو را بسایند و روغن مغز زرد الو تلخ
جرب کنند و طلا کنند و به لکام ببندند صفت داروی تر بکیرند سك و دم الاخوین
بسایند جون غبار و آن موضع را بدین غسول که یاد کرده آمد تر کنند و این دارو بر کنند
تا سیاه شود پس مرهم اسفیداج طلی میکنند تا بیوفتد نسخهٔ مرهم اسفیداج انزروت و
دم الاخوین از هر یکی راست راست موم و روغن زرد الو جند آنکه کفایت کند شش روز
این مرهم کافوری طلی کنند تعریف شیافی که بواسیر را بیفکند بکیرند کندر و کلنار و مازو

و سرمه و اقاقیا شب یمانی از هر یکی راست راست شیاف کنند جنانکه رسم است صفت
دخنه سود دهد بکیرند کوز سرو سوخته با بوست مغز زرد الو مقشر بریان کرده بوتابه
هر دو را بکوبند و بروغن کوهان اشتر بسایند تا جون مرهم شود و طلی میکنند پس بکیرند
مازریون و برشت کوفته و با کوهان اشتر بکوبند و بسرشند و دود کنند جنانکه رسم است
اکر پیوسته بکار دارند باسور را خشك کند محمد زکریا میکوید علاج با آهن کردن بهتر
و با سلامت تر باشد از علاج داروی تیز از بهر آنکه داروی تیز بکار داشتن از درد صعب
و آماس خالی نباشد و هر کاه که او را نخواهند کرد یا آهن علاج خواهند کرد نخست رك
باسلیق بباید زد پس علاج کردن نسخهٔ داروی ثابت قره درد باسور را بنشاند و خون
باز دارد و اکر پیوسته بکار دارند خشك کند و بیفکند و اندر باسور زود اثر کند بکیرند
میعه تر و کندر و قسط و بوست بیخ کبر و بیخ هزار اسفند از یکی یك جزو و تخم زهره و کوکرد
زرد از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و بر هر ده درم از روغن کنجد و روغن زیت و روغن زنبق
جملهٔ سی درم از هر یکی راست راست نخست کندر و کوکرد را اندرین روغن حل کنند پس داروها
با وی یار کنند و اندر شیشه کنند و بکار دارند صفت داروی تیز نسخت ثابت قره
بکیرند زرنیخ زرد و زرنیخ سرخ و نوشادر و زاج و زرنباس از هر یکی راست راست همه را
بآب شخار بسایند و قرص کنند و بسایه خشك کنند و بوقت حاجت بسایند و بر سبیل ذرور
بکار دارند تعریف داروی تیز هم نسخت ثابت قره بکیرند خربق سیاه و زرنیخ زرد
و زرنیخ سرخ و آهك و شخار و ذراریح و مویزج و قثاء الحمار و نوشادر راست راست
همه را بآب شخار بسرشند و اقراص کنند و اکر خواهند که قوی تر باشد همه را بسرکه و قطران
بسرشند و اکر خواهند که نرم تر باشد به پیه کاو بسرشند و اکر ببول کودکان بسرشند قوی
تر بود صفت داروی دیکر هم نسخت ثابت قره بکیرند مار افعی از جایکاهی که از آب
دور باشد و سر و دم او ببرند از هر جانبی مقدار جهار انکشت و باقی را اندر پاتیله سنکین

کنند پس از آنکه شکم او [illegible] کرده باشند و شسته و آنرا بروغن زیت بزنند و سه با تیله
استوار کرده باشند چون مقطر شود آن روغن نگاه دارند و بر باسور طلی میکنند آنرا
خشك کنند و بر براند صفت دارویی که بخاصیت [illegible] کند بگیرند سر ماهی شور و آنرا
بنزدیك آتش خشك کنند و بکوبند و سنبر خشك کهن کوفته و بیخته با وی بیامیزند
و بکار دارند و دم ماهی شور هم چنین خشك کرده و کوفته و شونیز در وی سودمندست
محمد زکریا میکوید خرنوب تر بکوبند و جنبه بیان عصاره و ترطیب کنند و بر بار می نهند آنرا
خشك کنند و بر برد و اگر خرنوب را با پوست باز میکنند و باسور را بدان بمالند زود نیک کند
همچنانکه ثولول را سو کند اهرن میکوید باسور را بروغن زیت جرب کنند و اشنان سبز
کوفته بروی بر اکنند تا خشك کند و سو کند صفت زیك نزدیك بگیرند زرنیخ زرد
سوده یك رطل و نیم نجدادی شحار یك رطل آهك آب نارسیده نیم رطل سیماب چهار یك
رطل نوشادر چند سیماب همه را بسرکه بسایند تا سیماب کشته شود پس خشك کنند دیگر بار
بسایند بآب سرد و آنرا مصعد کنند انچه از وی مصعد شود نگاه دارند و بر باسور کیرون
بالشد و بر خوك و بر هر گوشت فزونی که خواهند که آنرا نیست کنند بر سبیل ذرور بکار دارند
این داروی لست داغ کننده گوشتهاء فزونی را سیاه و خشك کند و نیست کند محمد زکریا
میکوید این دارو وسمه [illegible] باسور یك روز بر [illegible] پس اگر بپیند که هنوز
چیزی می تراید یك روز آسایش دهند و یك روز دیگر بکار دارند تا خشك شود و سیاه
گردد پس برك کرفس را بر نداب و روغن گاو مرهم کنند و بر وی می نهند تا بیوفتد تعریف
شیافی که از معتمدان آزموده اند بگیرند غشه و این نباتی است که بر درخت بچد و درخت
را خشك کند آنرا اندر یکی مسین تو آب نارسیده بریزند و بمالند و بپالایند و بار بریزند تا
ستبر شود پس در طاسی کنند مسین تو آب نارسیده و اندر آفتاب بنهند چهل روز و شب
بپوشند و بروز در آفتاب میدارند و از گرد نگاه دارند و هر روز بشورانند و بر وی بر کنند

بس بومقدار یك [illegible] از این صبر و مر و تخم سپندان سپید از هر یك استار بر افکنند و شیاف
کنند و یکشب بکار دارند و یکشب نه و طعام شوربا دهند سه شب بیش حاجت نباشد
خشك شود و بیوفتد باذن الله تعالی نسخه دارویی که درد کند بگیرند زرنیخ سرخ و عسل
بلادر از هر یك استار است بهم بسرشند و دود کنند چنانکه رسم است صفت داروی دیگر بگیرند
بیخ کبر و بیخ حنظل و بیخ هزار اسفند و بلادر و سورنجان و فرفیون از هر یك استار است همه را نیم
کوفته بیامیزند و دود کنند و اگر بنفط سیاه بسرشند صواب باشد نسخه داروی دیگر
بگیرند بیخ کبر و بیخ کرفس و بیخ خربزه و یا برلنا و خار ترنگبین و بیخ انگدان همه بکوبند و بعسل
بلادر اقراص کنند و در دیگ کنند بر آتش سرگین اشتر تعریف داروی دیگر بگیرند تخم گندنا
و پوست بیخ کبر و هزار اسفند و کندر و تفایج و مقل اقراص کنند و دود میکنند و گفته اند
که برای سوراخها دود کنند اصفت و پوست مار سیاه نیز نافع است و بلادر تنها نافعست
و هر گاه که علت زانده باشد و بقعد بد و نرسد و دارو نیز نتوان رسانیدن تدبیر حقنه
باید کرد صفت حقنه بگیرند مغز زبد الولخ و روغن او بکشند و کنجاره او را اندر آب بمالند
و بپالایند مقدار هفتاد درم از آن آب و مقدار پانزده درم از این روغن بهم بزنند و نیم گرم
حقنه کنند نسخه حقنه کی درد بنشاند عصاره خبازی یا برك او و گل سرخ بپزند و بدست بمالند
و بپالایند یك [illegible] بمالند و روغن گل بر [illegible] حقنه کنند و پس از یك
ساعت عصاره شبداب و عصاره برك لسان الحمل و گل مختوم و قرطاس سوخته بهم ترکیب
کنند و حقنه کنند و چندانکه ممکن بود که نگاه توانند داشت نگاه دارند اندر تدبیر بریدن
ناسور و علاج آن تدبیر بریدن باسور گاهی بدارو کنند و گاهی باهن و اگر باسور بسیار
چهار باشد صواب آنست که همه بر ندارند لکن یکی بگذارند تا از وی چیزی همی بپالاید و
اگر همه بر دارند بیم باشد که باستسقا افکند یا بسل یا بر بیماری از بیماریهاء سوداوی چون
مالیخولیا و سرطان و داء الفیل اما تولد استسقا چنان باشد که آن خون بد که از باسور می

بالاید وجکر ازان بالا می نداند پس ازان بپالاید و اندر تن و اندر جکر بماند و بروزکار
آماسی صلب یا سده اندر جکر پدید آید و مزاج او بد شود و استسقا تولد کند و کاه باشد
که تن ازان خون ممتلی کردد و مقداری بیشتر از خون بجانب شش ریخته شود و رکی اندر وی
شکافته کردد و نبرد ادا کند و اکر بخارهای سوداوی بدماغ بر آید مالیخولیا تولد کند و اکر
خون سوداوی بعضوی دیکر میل کند آماسی سرطانی و مانند آن بیماری تولد کند اما
بریدن باهن چنان باشد که اکر باسور ظاهر باشد انرا بکیرند با آلتی که انرا قالب کویند پس
ببرند و جهد کنند تا کوشت درست که بدو پیوسته باشد بریده و آزرده نشود و جا اکر خواهد
بیخ باسور چیزی بریده شود آفتهاء بزرک و درد صعب و آماس تولد کند و هر کاه که بریده
باشند خون را باز ندارند تا خود باز ایستد پس اکر بسیار رود و بیم ضعف باشد باز دارند و
اکر خون سخت اندک رود رک باسلیق زنند و اکر از بیخ نتوان برید و لختی بماند یا از نیمه
توان برید یا دو بهر بریده شود روا باشد و فایده بریدن آن بود که قوت دارو به بیخ او رسد
و باقی زود خشک شود و بیوفتد و اکر از پس بریدن درد خیزد و آماس کند ضماد کنند و ضماد
بنا که یاد کرده آمده است برمی نهد و مقل و کوهان اشتر بهم سرشته دود میکنند و نان
پاکیزه و زرده خایه مرغ و اندکی افیون ضماد کنند و اندر نبید داوی و طبیخ خطمی و تخم او
و تخم کتان و برک کرنب نشستن درد بنشاند و طبع را نرم باید داشت و اکر چهار علاج آهن
نخواهد صواب آن بود که انرا با ابریشم یا بریسمان کتان یا بموی اسب ببندند و دارو برکند
تا بیوفتد و اکر باسور ظاهر نباشد انرا بمحجمه بیرون آرند و اکر زود بانجای شود محجمه ساعتی
بکدارند تا آماس کیرد و بیرون آید بماند پس آماس را علاج کنند و طعام خداوند باسور چیزی
باید که غذا اندک دهد و زود کوارد چون نشوربا و زیربا و کوشت بره و مرغ فربه و زرده
خایه مرغ نیم برشت و کدو آب و نخود آب و بروغن شیرخشت و بانیذ و کوز هندو و روغن
کوز و روغن بادام و روغن کوز هندو و [illegible] بنفشه نهند الو و کوهان اشتر و پیه بطرسود

دارد و عجز از کندنا و زرده خایه مرغ و اندکی پیاز سود دارد و از توابل کرم چون فلفل
و سیر پرهیز باید کرد و از ان طعامها که ازان سودا تولد کند چون عدس و باسکان و کرنب
و کوشت قدید و کوشت کاو و پنیر خشک دور باید بود صفت داروهایی که باد
باسور را بشکند خداوند باد باسور را هم بدین کونه پرهیز باید کرد و از میوهاء بادناک
دور باید بود و داروهاء بادشکن بکار باید داشت تعریف حبی که باد باسور را و درد
کرده را و تهی کاه و درد بند کشادها را سود دارد بکیرند صبر شش درم تخم هزار اسفند
و جاوشیر و اشق و غاریقون و عصاره غافت و حب النیل از هر یکی پنج درم سکبینج ده
درم شحم حنظل سه درم مقل دو درم حب کنند کندنا شربت از دو درم تا دو مثقال با آب
کرم نسخه حبی دیکر باسور باطن را و بادهای کرده را سود دارد بکیرند زرنباد و درونج
و هلیله سیاه و بلیله و شیطرج هندی و عاقرقرحا و نوشادر و فلفل و دار فلفل و تخم کندنا
و مقل را ستارا است همه را بکوبند و بمویز آب حب کنند شربت از دو درم تا سه درم با آب
کندنا صفت حبی دیکر باد باسور را و سرفه کرده را و کسی را که آرزوی کل خوردن کند
و خداوند جذام را سود دارد و طعام بکوارد و رنک روی را نیکو کند و مردم لاغر را فربه کند
بکیرند خبث الحدید مدبر و هفت روز اندر آب کندنا فرغار کنند و هر روز آب کندنا از آن
میکنند پس خشک شود و تخم سبندان سپید از هر یکی یک جزو تخم کیکر و تخم کرفس و تخم
ترب و تخم کزر و تخم پیاز و حلبه از هر یکی چهار جزو و مقل یک جزو حب کنند با آب کندنا بو شکل
نخود شربت بیست و یک حبه هر هفته یک بار یا دو بار این حب بخورد صفت سفوفی
بادهای باسور را بشکند بکیرند پوست بیخ کبر یک جزو سعتر پارسی نیم جزو هر دو را
بکوبند شربت دو درم با آب کرم یا با شوربای جرب تعریف لعوقی تخمه را و درد سر را
و خیرکی چشم را و باد باسور را سود دارد و قوت باه را زیادت کند بکیرند سنبل و قرنفل و
دار چینی و حب البلسان و فلفل سپید و دار فلفل و اسارون و سلیخه و قصب الذریره

وسعد وحب الآس وزنجبیل وقرفه وقاقله راستا راست همه را بکوبند وبر انکبین مصفی
بسرشند شربت دو درم تا دو مثقال صفت حقنه باد باسور را بشکند بکیرند آب شوبث
تر کوفته وفشارده شصت درم آب کند نا کوفته وفشارده سی درم انکبین وروغن
شیر بخت وروغن حبة الخضرا از هر یکی نیم سکره باید بیست درم تا سی درم همه را بجوشانند
وحقنه کنند هر کاه که بر زانوی خداوند باسور بثرها بسیار وسیاه بدید آید مدت
بیست روز زنده بماند نسخه داروها که آماس وسوزش خراج مقعد را سود دارد
هر کاه که بر مقعد آماس کرم بدید آید نخست رك باسلیق بباید زد وسبیدهٔ خایهٔ مرغ و
روغن کل اندر هاون بمالیدن تا سیاه شود وطلی کردن یا بکیرند مرداسنك پنج درم نشاسته
هشت درم اسفیداج ده درم موم سه اوقیه روغن کاو دو اوقیه پیه بط یك اوقیه
روغن شیر بخت چندانکه کفایت بود مرهم سازند وطلا کنند ونان پاکیزه اندر آب بزنند
وبا زردهٔ خایه وروغن کل بمالند وضماد کنند یا بکیرند نان بخته یك رطل بغدادی وزعفران
یك اوقیه افیون یك اوقیه بامیخته بمالند وضماد کنند وهر کاه که آماس ریم خواهد کرد بیم باشد
که اکر بیرون کشاده شود ناصور کردد وپیش از انکه بخته شود بباید شکافت وعلاج باید کرد
واکر چنند که سخت میشود مرهم داخلیون با روغن کل بر باید نهاد یا مرهم باسلیقون با
زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت صفت ضمادی که درد خراج که بر مقعد بود بنشاند بکیرند برك
چکندر وبکوبند وبا روغن کاو بپزند وآرد حلبه با وی بسرشند وضماد کنند نافع بود باب
هفتم از کفتار پانزدهم اندر ناصور وعلامات آن اما ناصوری که داره را علاج بداروها
تیز خشك کننده باید کردن چون اقراص قلقدیقون وشیاف غرب که بر ناصور کوشه چشم بکار
دارند واین علاج بدین کونه کنند نخست ناصور را بفشارند تا ریم وپلیدی از وی بیرون آید
وپارهٔ پنبه کهن بر سر میلی باریك وتر کنند وبدارو اندر کردانند وبدان قعر ناصور فرو نهند
ومیل بر کشند وپنبه را با دارو در وی بکذارند واکر خواهند بلیته کنند وتر کنند وهمچنین بدین

دارو

دارو اندر کردانند وفرو نهند واین پنبه وپلیته چنان باید نهاد که پارهٔ از وی بیرون
باشد تا بر داشتن آسان بود واکر میل یا پلیته بدو فرو نرود دارو را بماء العسل بکدازند
وبدو اندر چکانند یا همچنان خشك بدو فرو براکنند یا بسر میلی باریك بدو فرو کنند چون
ریش از پلیدی پاك شود وخشك شود مرهم سبیدهٔ ارزیز وشیاف ابار با سبیدهٔ خایه
بسایند وبدان علاج میکنند واندر آبهاء قابض آبی بود که در وی برك مورد وسعد و
انار پوست وجفت بلوط ومانند آن جوشانیده باشند واکر ناصور که داره دارد وبر مقعد
نزدیك بود بهیچ چیز بهتر نشود مکر ببرید وبریدن وی بآلتی آهنی باشد بشکل داسکالم
تا با مقعد یکی کردد وچون بریده باشند علاج کنند بداروهائی که کوشت رویانیده تا بهتر
شود وکوشت برآرد صفت ذروری که کوشت رویاند بکیرند صبر ومر وخون سیاوشان
وعنزروت وکندر راستا راست همه را بکوبند نرم وبر جراحت می براکنند این دارو را
اکسیر نیکو بینند واکر اندرین اکسیر زنکار وسرمه وکلنار وزاك سبید زیادت کنند قوی
تر بود واکر این ناصور از لب مقعد دور بود انرا نباید برید از بهر انکه بیم باشد که عضلهٔ مقعد
بیشتری بریده شود ومقعد سست کردد وثفل باز نتواند داشت وبی آکاهی بیرون می آید
لکن انرا باید خراشید تا همچون جراحتی تازه کردد پس اکر حاجت آید بدوختن وبمرهمها
وشیافها کوشت رویانیده علاج کردن تا راحت یافته شود بإذن الله تعالی کفتار شانزدهم
اندر کرمان خورد وبزرك که اندر رودها تولد کنند واسباب وعلامات وعلاج آن
باب نخستین اندر یاد کردن احوال کرمان واسباب تولد ایشان اندر رودها و
انواع وعلامات تولد ایشان بباید دانست که هر ماده که هست شود وهر مزاج که انرا بدید
آید آفریدکار تبارك وتعالی بهترین وتمامترین صورتی وهیاتی که انرا تواند بود ارزانی دارد
وماده کرم که اندر رودها تولد کند رطوبتی است عفن وتولد حیوانات ضعیف وخسیس چون
کرم ومکس وپشه ومانند آن از چنین ماده باشد از بهر انکه بهترین وتمامترین صورتی که این ماده

اثرا شاید آنست که صورت کرم و مکس و مانند آن بخشد و شاید نیست که این صورت
مر این ماده را بهتر از آنست که بر حال عفونت بماند و این صورت نیابد خاصه که از تولد
این حیوانات عالم را منفعتی بزرگ است از بهر آنکه عفونتها که در عالم پراکنده است
مشاکل این حیوانات است غذای ایشان و مدد ماده ایشان کردد و هوا بدان سبب از
عفونتها پاک شود و صافی کردد اما سبب تولد کرم حرارتی ضعیف که رطوبت غلیظ را
تحلیل نتواند کرد و نتواند برانید لکن اندر وی اثری ضعیف کند و آنرا از حال خویش
بگرداند و تباه کند و تولد او جز از چنین رطوبتی و چنین حرارتی نباشد از بهر آنکه نه از صفرا
تواند بود و نه از سودا و نه از خون و اگر چه شایسته آنست که از وی حیوان تولد کند لکن
خون بر رودها فرو نیاید و طبیعت بدان سخت بخیل است و اندامها و مردم بدان محتاج است
و از خود کوهر نیست که شایسته آنست که صورت و هیات اندامها مردم پذیرد طبیعت
انرا ضایع نماند تا از وی کرم تولد کند و اگر وقتی سببی از سببها که معلوم است خلطی خون
بر رودها فرود آید آنجا چندان نماند که متغیر شود و از وی حیوانی تولد کند لکن زود بگذرد
و با سهال بیرون آید و صفرا خلطی است کرم و خشک و تیز و آن قدر که بر روده فرود آید
از بهر آن آید که تا روده را از بلغم غلیظ بشوید و انرا با ثفل دفع کند از وی حیوانی که ضد
مزاج او باشد تولد نتواند کرد و سودا خلطی است سرد و خشک و از مزاج حیوانی دور است
و لون این کرمان کواهی میدهند بر آنکه ماده ایشان بلغمی است و اسباب تولد بلغم و تولد
کرم بسیار خوردن طعامهاء غلیظ است و ناکواریدن آن و کندم خام و کوشتها نیم پخته
و میوهاء خام و شیر و جغرات بسیار خوردن و بر امتلا جماع کردن و اندر کرمابه شدن
این همه اسباب تولد ایشانست و انواع کرم که اندر رودها تولد افتد چهار نوع است یکی دراز
پهن است و اندر رودهاء برسوین بود که انرا الامعاء الدقاق کویند دوم آنکه کرد بود و کوتاه سوم
پهن بود و کوتاه و انرا کدو دانه کویند و بتازی حب القرع کویند این هر دو نوع بیشتر اندر روده

اغور ده

اعور بود و قولون افتد چهارم کرم خورد است اندر روده مستقیم افتد نزدیک مقعد
و نیمه انواع کرم خاصه کرم خورد اندر کودکان تولد بیشتر افتد بسبب بسیاری رطوبت
که اندر رودهای ایشانست بسبب بسیاری خوردن ایشان و ناکواریدن طعام و اندر
روده کسانی که صفرا اندر تن ایشان کمتر بود و از بهر آنکه این کرم خورد پیوسته با
ثفل بیرون آید مردم ایشان را همیشه خورد پندارند و اگر بعضی بماند و خورد تر شود
رنج و مضرت آن عظیم بود از بهر آنکه ماده ایشان عفن تر و تباه تر بود و کرم دراز بزرگ
که انرا بتازی حیات کویند یعنی ماران و بعدد یکی بود یا دو یا سه و بیش از این نبود از بهر
آنکه تولد ایشان اندر رودهاء برسوین بود و آنجا عفونت کمتر بود از بهر چهار سبب
یکی آنکه هر چه بدین رودها فرود آید زود فرو گذرد و روده تهی کردد نخست شاخهاء
ماساریقا آنجا غذا را شاید از آن جدا کنند و بخویشتن کشند و بجگر آرد بدین سبب زود
تهی کردد لکن آنجا تولد کند بیش از آن تولد کند که قوت جذب ماساریقا انرا از هم
بگسلد و آنجا غذا را شاید از وی جدا کند و اجزای آن انرا بزداید بدین سبب آنجا
رطوبت غلیظ کمتر باشد و کرم کمتر تولد کند چهارم آنکه این رودها بمزاج کمتر از رودهاء
دیگر اندر رطوبتی که اندرین رودها بود قبول صورت کرمی کمتر کند و سبب درازی
این کرمان دو چیز است یکی آنست که رطوبتها که بدین رودها فرود آید اجزای آن پیوسته
بود چنانکه یاد کرده آمد دوم آنکه این رودها تنگ تر و باریک تر اند پس بسبب تنگی جای
و پیوستگی اجزای ماده آنجا اندرین رودها تولد کند دراز بود و آنجا از رطوبتی تولد کند
که قوت جذب ماساریقا و جگر اجزای انرا از هم اندر گسسته باشد کوتاه و کرد بود و کرم
کدو دانه بعدد بسیار بود و سطبر بود از بهر آنکه جای او فراخ تر است و ماده تباه بیشتر
و با یکدیگر پیوسته باشند از بهر آنکه طبیعت نکذارد که پراکنده شوند تا انبوهی و زحمت
ایشان کمتر بود و ایشان را غشائی است چون خریطه کرد ایشان در آمده و این غشا از کوهر آن

غشاي لزج است كه از اندرون رودها بدان آيد و دست از غشاي مخاطي كويند هركاه
كه جزوي ازين غشاي مخاطي عفونت بذيرد و غشاي ايشان كردد و كوهها دراز قوي تر
باشد و ديرتر بيرون آيد از بهر انكه جاي ايشان تنك تر است و چيزي از جاي تنك دشخوار
تر بيرون آيد و از جهت انكه قوي تر اند و زنده تر باشند و طبيعت ايشان را بدان آساني
دفع نتواند كرد كه ديكرها را لكن علاج و دارو بديشان زودتر رسد و كدودانه و كرمهاء
خورد ضعيف تر اند و زودتر بيرون افتند از بهر سببهائي كه ضد اين سببهاست كه ياد
كرده آمد و با اين همه علاج ايشان دشوارتر بود از بهر انكه دارو دير بديشان رسد و قوت تب
دارو ضعيف شده باشد و اكر كساني را كه در روده ايشان كرم بود تب آيد منكر بود از بهر انكه
بيمار بسبب تب از غذا خوردن باز ماند و حرارت تب آن رطوبت را كه اندر رودها غذاي
كرمان خواهد شد بكداز د و خشك كند و كرمان بدان سبب اندر حركت آيند و رودها را
مزيدن كيرند و بخارهاء ايشان بدماغ بر آيد و از حرارت تب و صفرا بيقرار شوند و بر نشتن
همي بيچند و رودها از بيچيدن ايشان رنجور شود و منش كشتن خيزد و چيزي تر نيايد و بيمار
بي آرام كردد حكايت ميكنند كه ديده اند كه كرم شكم را سوراخ كرد و بيرون آمد خواجه بو علي
سينا رحمه الله ميكويد اين سخن نزديك من بزرك است يعني اين معني مرا درست نمي آيد
و كاه باشد كه بخار عفونت ايشان سبب تب آمدن كردد و مضرتهاي ايشان بسيار است
يكي آنست كه هر غذا كه مردم بكار برد ايشان از او بربايند و بخورند و قوت مردم بدان سبب
ضعيف شود و تن از غذا بهره نيابد و جوع الكلب بديد آيد و رنك روي زرد و تيره شود
و بسيار باشد كه بسبب ايشان قولنج و صرع و خفقان بديد آيد و تولد كرم اندر رودها
در فصل خريف بيشتر شود بسبب ميوهاي بسيار كه اندر تابستان خورده باشند و
بسبب نقصان هضم كه اندر تابستان بود و مضرت ايشان شبانكاه و هنكام خواب بيشتر
بود و صعب تر باشد و رنج و رياضت قوي ايشان را باسهال دفع كند و اكر از بيماري اندر تب

تري

تيزي كرمي بيرون آيد زنده بد نباشد و نشان آن باشد كه قوت طبيعت او را دفع ميكند
خاصه اكر اندر انحطاط بيماري بود و مرده بتر بود و اكر نه اندر تب بيرون آيد و با خون
بود هم بد بود از بهر انكه دليل آن باشد كه اندر رودها آفتي است و بر آمدن كرم بقي اندر
هر حال كه باشد دليل آن باشد كه اندر معده اخلاط بد بسيار است و علامتهاء كلي كه
دلالت كند بر انكه كرم تولد كرد آنست كه خداوند علت را شكم فرو نيايد و انچه فرود آيد
سپيد باشد و منش كشتن و بيچيدن ناف و خليدن رودها بديد آيد خاصه بوقت كرسنكي
از بهر انكه كرمان از جهت طلب غذا رودها را بكزند و مي مزند و نبض ضعيف كردد و
اطراف و اندامها از بيرون سرد شود و دندانها در خواب بيكديكر مي خايد و مي جنباند و
لعاب از دهان ميرود و لبها بروز خشك بود از بهر انكه بروز حرارت منتشر شود و نطوبتها
باوي تحليل پذيرد و غذاء كرمان كم كند و ايشان تريها از معده بكشند و سطح دهان
از بهر انكه بسطح معده پيوسته است خشك شود بدين سبب پيوسته لبها را بزبان تر
ميكنند و بدخوي شوند و ضجرت كنند و از هر سخني خشم كيرند و باشد كه بسبب بر آمدن
بخارها بر دماغ هذيان كويند همچون خداوندان سرسام و كاه باشد كه آواز منقطع شود
و كاه باشد كه تشنكي غلبه كند چنانكه از آب سيري نيايد و هر كاه كه علت صعب شود تشنج
و بيچيدن عصبها بر سان مصروعان بديد آيد باب دوم از كفتار شانزدهم
اندر كرمان دراز و حب القرع و علامتهاء خاصه هر يك و علاج ايشان علامتها
خاصه كرمان دراز آنست كه خداوند اين علت طعام ناكاره باشد و شهوت آن نباشد
و چيزي بكلو فرو بردن دشوار آيد و بدان ماند كه معده او را دغدغه ميكند و ميسوزد
و رودها مي بيچد و كاه باشد كه رنج و حركت ايشان بدل باز دهد و بيشش باز دهد
و آسيب زند و خفقان و سرفه بديد آيد و خواب و بيداري بترتيب نباشد و كسلان
باشد و چشم كشادن دشمن دارد و بيشتر چنان باشد كه خواهد چشم بر هم نهاده دارد

وچشمهاي او كاهي سرخ شود وكاه باشد كه شكم بر آيد همچون شكم خداوند استسقا وكاه
باشد كه بقي يا باسهال يكي بيرون آيد علامتها علامتهاء خاصه حب القرع آنست كه هر
وقت يك يك از مردم جدا ميشود وفرود مي آيد اكر مردم بقضا حاجت نشيند كه
وسبب فرو آمدن آن بهر وقتي آنست كه هر يكي را كه جان بتن اندر آيد از ديكران جدا
كردد وعلامت ديكر آنست كه شهوت طعام بسيار بود وقوت ضعيف از بهر انكه مرغ
اندر رودها باشد بخورند وچون كرسنه شوند در حركت آيند ورودها را مي بدن كيرند
وقوت مردم را ضعيف كنند واكر بدين علامتها درست نكردد بيمار را اندر كرمابه برند
وصبر كنند تا اندامهاء او كرم شود وتشنه كردد بس بارهء يخ بر شكم او نهند وبمالند اكر
بالاء ناف او بزرك و بلند تر شود وحركتي بديد آيد كرم دراز بود واكر فرو سوي ناف بلند
شود وحركتي بديد آيد حب القرع بود علاج اصل علاج اين علت آنست كه اسباب تولد
ماده كه تولد كرمانه ازان باشد باز دارند وآن اسباب اندر باب كذشته ياد كرده
آمده است بس رودها را از ماده كه ازان جنس باشد باك كنند وكرمان را كه تولد كرده باشند
بداروهائي كه بخاصيت زهر ايشان است بكشند وآن داروهاي تلخ است بعضي كرم است
وبعضي سرد است وسبستر ياد كرده آيد وآنچه كرم است هم بكرمي ضد مزاج ايشان است
وهم بطعم ضد شهوت مزاج ايشان از بهر انكه ايشان بر طعامهاء شيرين وچرب حريص
تر باشند واز داروهاي كرم آنچه در كرمي بدرجه سوم است نافع تر از بهر انكه با طبع ايشان
مازنده تر بود واز مزاج ايشان دور تر ليكن اكر با آن تب بود يا آماسي كرم علاج بداروهاء
ديكر بايد كرد آيد وچون ايشان را بداروها كشته باشند اكر طبيعت ايشان را دفع نكند بدارو
دفع بايد كرد از بهر انكه اكر اندر شكم مرده بماند مضرت بخار ايشان بيشتر از مضرت زندكي
ايشان است واز داروهاي مفرد آنچه كرم است ايفست قراسيون قردمانا شح ترمس سلیخه
بودنه عصارهء او نعنع قسط افيتمون قنبيل مركا مطوس قنطوريون مسكطرامشيع تخم باديان

سعتر افسنتين بادام تلخ وبيخ انكدان بسركه برورده تخم كرنب بوست درخت بده كه كيتا ري
الغرب كويند وزيرهء بريان كرده وقيصوم وانيسون تخم كرفس وشونيز وخرف وبيخ راسن
خشك مقدار سه اوقيه وسير را اندرين باب منفعتي بزرك است تا بدان جاي كه حب
القرع را بين بكشد وتخم سرمق بكشد واسهال بيرون آرد ولبلاب وبسبايج وحب
النيل هم چنين بكشد وباسهال بيرون آرند واين داروها بعضي با انكبين خورند وبعضي
با آبكامه وبعضي با سكنكبين چنانكه خوشتر آيد وانچه كرم مرده را باسهال بيرون آرد
صبر است وروغن زيت چنانكه بتوان خورد بسيار بايد خورد خاصه انچه تازي زيت الانفاق
كويند واكر مبلغي تمام بيكبار نتواند خورد بتفاريق خورد هم بقوت تلخي كرم را بكشد و بابست
كند وهم بقوت لغزانيدن باسهال بيرون آرد وداروهاي سرد وانچه سخت كرم نيست
اينست كشنيز خشك بسته سه روز هر روز بامداد دو درم كوفته تا سه درم با مي بخته بيامیزند
وبخورند واكر حرارت قوي بود يا تب مي آيد با سكنكبين دهند وتخم كرفس با سكنكبين
كه با دوغ ميخورند وسكنكبين بزوري كه از تخم باديان وتخم كرفس وبيخ او سازند سودمند است
وبرك شفتالو وعصارهء برك او وبوست بيخ درخت توت وطبيخ بوست درخت انار ترش
وطبيخ بوست او نافعست بوست درخت يا بوست بيخ او را يك روز اندر آب فرغار كنند
وشب اندر تنور تافته نهند تا همه شب مي بزد بامداد بپالايند وچندانكه توانند بخورند
واكر اين آبها وعصارهء برك شفتالو با سكنكبين خورند كه با دوغ روا باشد واكر خداوند
علت را تب آيد آب كشنه وآب طلحشقوق وآب كرفس دهند با سكنكبين وكرفس بسركه بر
ورده سودمند است خرنوب بسيار خوردن سود دارد وتخم خرفه اكر بسيار خورند بخاصيت
سود دارد وكوك تلخ نيز سود دارد واكر خداوند علت را اسهال بود برك لسان الحمل وآب
او خشك كرده سود دارد وكرمان را ضعيف كند وبكشد ودران اسهال مي باشد بيرون آيد
وسماق را بدست بمالند در آب وبپالايند وبخورند كرم را بكشد ورودها را قوت دهد

وطراثيث وگل مختوم اندر شراب انگوري سودمندي عجيبست وگل سرخ که بتازي الحمرة
گويند هم عجيبست گفته اند که خربزه کرم را بکشد و باسهال بيرون آرد و خشك بدين داروها
نزديکست و ببايد دانست که داروها که از جهت حب القرع سازند قوي تر از داروهاي
کرمان دراز بايد از جهت آنکه حب القرع از معده دورتراست و دارو بعد دير تر رسد و
حب القرع با رطوبتها که دارو را ازوي باز دارد آميخته است بدين سبب قوت دارو
اثر شوار کند و مادهٔ عفن تراست و مزاج او تباه تر و لهميت مانده تر تا دارو سخت
قوي نباشد اندروي اثر نکند تعريف آنکه داروها که از بهر اين علت خورند چگونه خورند تا
که مقصود از ان کشتن و اسهال کردن کرمان بود بر تهي شکم و گرسنگي بايد خورد دوا و ليکن آن
بود که نخست دو روز شير تازه خورند و بدان قناعت کنند و اگر نان با سير خورد صواب بود
روز سوم آن ساعت که دارو خواهند خورد کبابي دو بزنند تا کرمان ببوي آن بجنبند و طلب
غذا کنند پس دارو با شير بياميزند و بخورند تا کرمان در طلب غذا باشند که دارو با ايشان رسد
و اثر دارو قوي تر بود و اگر پيش از دارو خوردن کاري کنند با رنج چون جيزي گران فرا بار نهادن
يا ارزمه بستن و گشادن تا اخلتي رياضت قوي کرده و از پس آن کباب ضربکند و از پس کباب دارو
خوردن مقصود تمامتر حاصل شود و چون دارو خورده باشند و ليکن آن بود که بيني فرو گيرند
و نفس آهسته تر و کم تر زنند چه بهتر آن بود که بوي دارو با نفس آميخته نگردد و اگر بيمار دارو
خوردن را کاره بود تدبير حقنه بايد کرد و هرگاه که حقنه کنند نخست معده را مراعات بايد کرد
و ضمادي ساختن از داروهاي قابض که مزاج آن ضد مزاج کرمان بود و بر معده نهادن
تا معده را قوت دهد و اين داروها سماق باشد و طراثيث و اقاقيا همه را بشراب تر کنند و
بر معده نهند و گل مختوم و باشراب بر نهادن سخت نافع بود و اگر حقنه را نيز کاره بود علاج
بشيافها بايد کرد صفت داروها مرکب که از بهر اين علت خورند بهترين همه داروها
ترياق بزرگست از بهر آنکه در وي همه منفعت است و هيچ مضرت نيست اگر بخورند

واکر طلي

واگر طلي کنند کرم را بکشد و مزاج را بدل کند صفت تدبيري صواب و داروي سودمند اما
تدبير صواب آنست که هر بامداد ناشتا خرما يا انجير خشك دانه چند بخورند پس اين دارو
بخورند تعريف دارو بگيرند افسنتين رومي و هليلهٔ کابلي و شيح ترکي و قسط تلخ و برنك کابلي
و هليلهٔ سياه و آمله از هر يکي سه مثقال ترمس و نخود سياه از هر يکي يك مثقال تربد سپيد
سه درم غاريقون شش درم سرخس چهار درم مشك طرامشيع سه درم همه را کوفته و بيخته
به انگبين بسرشند شربت چند گوزي معتدل و از پس شربت چندانکه توانند بر گرسنگي صبر کنند
و هر وقت که طعام خورند سخت بسيار نخورند نسخه داروي دگر کرم را بکشد و باسهال بيرون
آرد بگيرند ايارج فيقرا و شيح و افسنتين رومي از هر يکي يك درم و دو دانك شحم حنظل دانگي و
نيم نمك هندي دانگي اين يك شربت بود صفت داروي ديگر بگيرند زيره و نطرون از هر
يکي يك مثقال و اين يك شربت بکند تعريف داروئي که کرمان دراز و حب القرع را بکشد و
بيرون آرد بگيرند خير بوا دارچيني دار فلفل زنجبيل و فلفل و سعد و برنك کابلي از هر يکي چهار
درم تربد بيست و چهار درم فانيد چند وزن همه داروها شربت چند يك گوز نسخه داروي
دگر کرم دراز و حب القرع را بکشد بگيرند تربد قنبيل صمغ برنك سرخس از هر يکي ده درم نمك
هندي هفت درم ترمس هشت درم قسط تلخ ده درم پوست درخت توت ده درم قردمانا
هشت درم همه را بکوبند و ببيزند شربت سه درم با آب شيح کرم با آب نخود کرم با سرکهٔ کهن کرم
با شير تازه صفت شربتي که کرمان دراز را و حب القرع را فرو دارد بگيرند بيخ راسن تر بکوبند
و بفشارند سه اوقيه آب آن بخورند تعريف داروي ديگر بگيرند برنك کابلي مقشر و خرما
دانه بيرون کرده و گوز مغز از هر يکي ده درم همه را بکوبند و بسرشند وقت خواب بخورند و
نسخه داروي قوي و سبك بگيرند شحم حنظل و بوره از هر يکي دو دانك مازريون و نوشادر
از هر يکي دانگي زهره ابن زهرهٔ گاو بر زابسرشند اين يك شربت بود و بيخ انگدان با انگبين بخورند
کرم دراز را بکشد و پوست بيخ توت همچنين و اگر کسي انگبين نخواهد با سکنجبين خورد و

و تخم کرنب با انکبین سود دارد و شونیز با انکبین مادهٔ ایشان نیست کند تعریف حقنها
که محرور را شاید بگیرند پوست درخت توت و پوست درخت انار ترش و بپزند چنانکه هم
اندرین باب پیشتر یاد کرده آمده است و این طبیخ را با آب برگ شفتالو بیامیزند و حقنه
کنند صفت حقنهٔ دیگر مرطوب را شاید بگیرند شحم حنظل سه درم قنطوریون باریک ده
درم افسنتین رومی ده درم همه را اندر یکمن و نیم آب بپزند تا بمقدار ده استار باز آید
و بپالایند و چهل درم نمک آب که زیتون اندروی پخته باشند و سی درم آبکامه باوی بیامیزند
و حقنه کنند نسخهٔ حقنهٔ دگر بگیرند قنطوریون باریک و ترنجبین کوفته و قسط تلخ از هر یکی
ده درم شبج و تخم کرفس و تخم کرنب از هر یکی پنج درم شحم حنظل دو مثقال صبر دو درم قثاء
الحمار یک مثقال همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و دو درم قطران اندروی حل کنند
و ده استار نفط سیاه باوی بیامیزند و حقنه کنند تعریف حقنهٔ دگر بگیرند شونیز کوفته
و ترمس و بابونه از هر یکی پانزده درم افسنتین رومی ده درم همه را بپزند و بپالایند با آبکامه
و آب زیتون که با نفط سیاه و قطران بیامیزند و حقنه کنند صفت ضمادها تریاق بزرگ
را در طبیخ شبج یا در طبیخ قسط تلخ یا در طبیخ مشک طرامشیع کنند و بر شکم طلا کنند و اگر
شبج و قسط و مشک طرامشیع بیک جا بپزند و تریاق اندرین طبیخ حل کنند سخت قوی بود
و اگر قلقند با تریاق یار کنند بهتر بود و اگر تریاق حاضر نباشد بجای آن بکار دارند و اگر
تعریف ضماد دگر که کرمان را بکشد و باسهال بیرون آرد بگیرند شونیز و بکوبند و با آب شحم
حنظل یعنی با طبیخ او بیامیزند و بر ناف ضماد کنند از جهت کرمان دراز بر بالای ناف نهند
و اگر حب القرع بود فرود ناف نهند نسخهٔ ضماد دگر بگیرند صبر و افسنتین و شحم حنظل
و قطران و زهرهٔ گاو بهم بیامیزند ضماد کنند صفت ضماد دیگر بگیرند زهرهٔ گاو و صبر و
زیره با انکبین و مغز ساق گاو یا مغز کونه که پیه او بسرشند و ضماد کنند و اگر قطران و
ترمس و سعتر با این داروها یار کنند صواب باشد و شونیز بسرکه و برگ شفتالو کوفته هر دو

بکی

316

نیکست باب ششم از کتاب شانزدهم اندر کرمان خورد و علامت و علاج آن
علامت کرم خورد آنست که اندر مقعد خارش بود و با ثفل بیرون همی آید علاج داروها که
اندرین باب بکار آید بیشتر بحقنه و شیاف و بلیتها باید کرد و اگر این داروها بقوت داروها
دیگر نباشد شاید و این کرم خورد کودکان را بیشتر افتد و اندر شکنها و انحوع شرح بسیار
افتد او را پاک توان کرد و نشستن پاک باید داشت و روغن مغز زردالو و روغن مغز شفتالو
مالیدن و بلیته بر زهرهٔ گاو بر نهاکر بنفط سیاه کر بقطران آلوده کردن و برداشتن و آب
بودنه و آب برگ شفتالو و طبیخ شحم حنظل همه اندرین باب نافع است اگر بلیته بردارند و اگر
حقنه کنند و اگر شونیز و ترمس و بابونه اندر نبید بجوشانند و بپالایند و بدان آب حقنه کنند
نیک باشد بوره و شحم حنظل و شونیز کوفته و قطران و نفط سیاه با نبید بجوشانند و بپالایند
و بدان آب حقنه کنند و شور آب زیتون و آبکامه با نفط سیاه آمیخته حقنه کنند نیک است
و صبر بسرکه بسایند و بلیته بدان آلوده کنند و بردارند و از نطرون و شحم حنظل و شونیز شیاف
کنند و کودکان را کوزهند و بوسیده بدهند تا بخورد سود دارد و شبج ارمنی با خرما بکوبند
و بدهند و مردم بزرگ را اگر این علت محکم شود دشوار پاک شود از نخست که بدید آید بزودی
علاج باید کرد گفتار هفدهم اندر انواع قولنج و اسباب و علامات و علاج آن باب
نخستین اندر پیچش ناف و درد شکم این پیچش ناف و درد شکم گرد آید و مردم را برنجاند
یا از خلطی تیز بود که رودها را بگزد و بخلد یا از خلطی غلیظ و لزج بود که آنرا طبیعت دفع نتواند
کرد یا از اماسی بود که اندر رودها افتاده بود علامتها علامت باد آنست که درد از جایی
بجایی میگردد و با قراقر بود و هرگاه که بادی بیرون آید راحتی یابند و اندر شکم هیچ گرانی
نباشد و این باد یا از خلطی خام تولد کند یا از طعامها و میوهای سرد و بادناک و بد گوار
علامت تیزی خلط آنست که درد شکم با سوزش و با خلیدن بود و تشنگی غالب بود و ثفل
که فرود آید زرد بود و سوزان و تدبیرهای آن که گذشت بر آن گواهی دهد یعنی از پیش آن

طعامهاء کرم خورده باشند چون انکبین و سیر و پلپل و سنبذان و غیر آن و علامت خلط
لزج آنست که درد شکم بر یک جایی لازم بود و ثفل که فرود آید با رطوبت غلیظ آمیخته بود و اگر
دست بر شکم نهند جایکاه درد سرد بود و تدبیرهاء گذشته بر آن گواهی دهد علاج اگر سبب
این درد باد بود تأمل باید کرد اگر اندر رودها خلطی خام بود نخست رودها را از آن خلط پاک باید
کرد علامت آنکه با این باد خلطی است آنست که علامات باد با گرانی بود و حب سکبینج و ایارج
فیقرا و مانند آن روده را از خلط پاک کند و از پس آنکه رودها را پاک کرده باشند کوارش کمون
و کوارش زیره بکار دارند تا خلط بادناک تولد نکند و اگر تخم بادیان و زیره و نانخواه اندر آب
بجوشانند و از آن آب با شراب ریحانی بخورند بادها را بشکند و هرچه اندر علاج بادهای معده
یاد کرده آمده است و هرچه اندر علاج قولنج یاد کرده آید همه اندرین باب نافع بود و اگر سبب
تولد بادها ضعیفی روده باشد و ضعیفی حرارت آن سحرینا و دحمرثا و معجون حب الغار
بکار دارند و تخم سداب و زیره و نانخواه و حب الغار و انیسون و تخم کرفس همه را بکوبند و
با انکبین بسرشند هر بامداد مقدار یک گوز بخورند و طعام نخود آب خورند با روغن گوز و زیت
و سفتن و حندیقون و شراب کهن سود دارد و حرارت غریزی را برافروزند و از پس طعام
حرکت نکنند و تا دو ساعت نگذارند که آب بخورند و بسیار باشد که مزاج رودها سرد باشد
و بلغم کرم بود و این داروها بر نتابد نهاد علاج بحقنه باید کرد صفت حقنه بگیرند بسبایج
و قنطوریون باریک و زیره و شوبت و سداب خشک و حلبه و تخم کرفس از هر یکی ده درم
سمرا بیزند و صد درم از آن آب بستانند و سکبینج و مقل از هر یکی یک درم در وی حل
کنند و ده درم روغن سداب و ده درم انکبین با وی بیامیزند و حقنه کنند و اگر سبب
خلطی تیز و صفرایی بود رودها را از ماده صفرا پاک کنند خیار شنبر که اندر آب عنب الثعلب
یا اندر آب الوحل کرده باشند یا اگر سقمونیا اندر آب آلو یا اندر جلاب حل کنند و بدهند
و اگر طبیخ بنفشه و خرما هندی و خیار شنبر دهند با شیرخشت صواب باشد و از پس این استفراغ

استفراغ

اسبغول بروغن کل چرب کرده با جلاب سرد بخورد و اگر طبع سخت بود آب انار شیرین با شکر
و روغن بادام سود دارد و کشکاب با شکر و روغن بادام سود دارد و طعام زیربا با شکر شیرین
کرده و چکندر اندوی بخته و مزوره نیشو و آنچه بدین ماند و شراب آلو هر بامدادی خورند
و اگر شکم نرم بود شراب انار و شراب غوره و شراب ریواج صواب بود و اگر سبب خلط
غلیظ و بلغم لزج بود رودها را از وی پاک کنند با ایارج فیقرا در آب کرم که انیسون و تخم بادیان
در وی بخته باشند و در حقنه که یاد کرده آمده است ده درم ابکامه و یک درم بوره زیادت
کنند و بکار دارند و پس معجون فلافلی و سحرینا بکار دارند و حب الافادیه اندر باب سودمند است
صفت حب الافادیه بگیرند مصطکی و زنجبیل و قرنفل و دارچینی و فلفل و دارفلفل و نار مشک
راسنا راست از هر ده درم سقمونیا ده درم شکر ده درم حبها کنند چند نخود یک حب
یک مجلس اجابت کند یا دو حب بر سیری یا گرسنگی هر وقت که خواهند طبع فرود آرد بکار
داشتن روا بود و طعام بگوارد و آروغ بگوارد و بادها را بشکند و شهوت طعام پدید آید و
طعام شوربا خروس پیر و شوربا کنجشک فلفل و قرنفل و زیره و دارچینی در افکنده و خایه
پشت بریان کرده سود دارد و درد شکم بادی و بلغمی را بامداد و شبانگاه یک درم حب البلسان
و حب البان بهم بکوبند و در آب کرم بخورند درد شکم بادی و بلغمی را سود دارد تعریف داروی
دیگر بگیرند حب البلسان دو درم نانخواه یک درم و نیم حب البلسان بکوبند و با نانخواه بیامیزند
و بخورند در آب کرم و اگر رطوبت شور باشد بحقنه که از بسفایج و تربد و سپستان و بنفشه
و تخم بادیان بخته باشند استفراغ کنند و با ایارج فیقرا و آب انار شیرین و ترش و تربد و
شیرخشت ترکیب کرده و طعام شوربا مرغ فربه و گوشت بره فربه خوردن نیک باشد
ان شاء الله باب [illegible] دوم اندر قولنج و انواع و احوال آن قولنج بیماریست کردن
امعا غلیظ افتد خاصه اندر قولون و نام قولنج از این نام روده شکافته اند و بدین سبب
قولنج را ستیبی اثر اکویند که درین روده افتد و سبب قولنج اندر بیشتر حالها سوء المزاج سرد بود

از بهر انکه مزاج رودها که فروسوي ناف است سردتر از مزاج رودهای باریکست که بالا[ی]
ناف است بدین سبب است که برظاهر این رودهاء فروسوین بیه بسیارست و برظاهر دیگر
رودها نیست و این قولنج را که سبب بیماری رودهای باریک بود نام خاصه بزبان یونانی
ایلاوس است لکن از بهر انکه در هر دو نوع شکم بسته باشد و رودها درد کند ایلاوس را
نیز قولنج کویند و اسباب و علامات و علاج آن سپستر یاد کرده شود انشاالله تعالی اما قولنج
راستین پنج نوع است یکی انکه ثفل اندر رودها خشک کردد و بنادق شود بر سان پشک اشتر
و دیگر جانوران که پشک ایشان را بتازی بعره کویند و بسیار باشد که سنک شود همچون سنک
کرده و مثانه دوم انکه بلغمی غلیظ و لزج اندر روده اعور و قولون کرد آید و این قولنج را سددی کو[یند]
یعنی قولنجی که از بسته شدن راه ثفل باشد سوم انکه بادی و بخاری غلیظ همچون ابری تیره
برودها اندر ماند یا درمیان طبقها و لیفهاء آن متمکن شود و حرارت ضعیف او را تحلیل
نتواند کرد و این نوع را بتازی قولنج ریحی کویند چهارم انکه اندرین رودها یا در حوالی آن اماسی
بود غلیظ و منفذ ثفل بدان سبب تنگ شود و آماس که در حوالی کرده افتد یا اندر جگر افتد
یا اندر سپرز یا اندر کرده یا اندر مثانه و رحم پنجم انکه روده از نهاد خویش بکردد یا از جای خو[یش]
برود و این چنان باشد که روده پیچیده شود بسبب بادی که دروی افتد و او را نتابد و این
قولنج التوائی کویند یا علت فتق افتد و روده بسو راخ فتق بیرون آید و این را قولنج فتقی
کویند و بباید دانست که درد کرده همچون درد قولنج بود و مشکل کردد و بسیار باشد که درد
کرده و سوءالمزاج فعل روده را اندر دفع ثفل ضعیف کند بسبب مشارکت و همسایگی
احساس بدید آید و قولنج ادا کند و فرق میان درد کرده و قولنج آنست که مشارکت کرده
بود درد بلندتر که کاه لازم بود و باشد که باحساس بول بود و اندر بیشتر حالها خداوند علت
را درد کرده و مثانه سنک و ریک بوده باشد و درد قولنج اندر همه شکم بود و درد از سوی راست
آغاز کند از فرود ناف و اندر تهی کاه بکردد و سوی چپ آید و کاه باشد که درد از سوی چپ

آغاز کند

اغاز کند خواجه بو علی سینا رحمه الله میکوید نزدیک بعضی چنانست که درد قولنج از سوی
چپ آغاز نکند و برخلاف انست و آزموده ایم و برخلاف آن دیدیم و کاه باشد که درد بزهار
فرو رهد و یک خایه برکشیده شود و هر کاه که شکم فرود آید خداوند قولنج آسایش یابد و
خداوند درد کرده نیابد و بول خداوند سنک و ریک باول صافی بود و بآخر تیره شود و ریک
اندروی بدید آید و کاه باشد که برنک و قوام همچون دوغ بود و بسیار باشد که علت قولنج و
ایلاوس برسبیل علتهاء وبائی بدید آید و از شخصی بشخصی باز شود و از شهری بشهری شود
و این دیده اند و کتابها حکایت کرده اند خواجه بو علی سینا رحمه الله میکوید یکی از پیشینکان
اندر کتابی حکایت میکند که وی این دیده است و بعضی از آن بصرع باز کشتی و بکشتی و بعضی
را روده قولون مسترخی شدی و حس روده برجای بودی و ایلاوس بسیارتر از قولنج بودی
و از ایلاوس بعضی را برسبیل بحران انتقال مضرت بروده قولون فرود آمدی و طبیبان آنرا
علاج عجب میکردند کوک میدادند و کسنه و کوشت ماهیان بزرک و با بجه و شربتهاء خشک
و آب سرد و طعامهاء ترش و بدین علاج شفا می یافتند خاصه انکه بصرع و بفالج باز کشته
بود و بعضی نیز که هنوز صرع ابتدا کرده بود شفا یافتند و بسیار باشد که خداوند علت کزاز
و تمدد را قوت رودهای بالائین ایشان عاجز کردد از انکه ثفل را و اخلاط را دفع کنند هم
چنانکه قوت رودهاء فروسوین ایشان عاجز شود از انکه ثفل را نکاه دارد و سبب قولنج
که خداوند کزاز را افتد سوءالمزاج سرد بود و از اسباب قولنج سببی قوی تر بلغم غلیظ است
پس باد غلیظ که اندر تجویف روده و اندر میان طبقها و لیفهاء آن متمکن شود و بسیار باشد
که اندر معده بادهاء غلیظ باشد و مضرت آن چندین نباشد که مضرت این باد که اندر
روده بود و سبب این آنست که معده فراختر از روده است و مزاج معده کرم ترا[ست]
و اندامهاء کرم که حرارت او را مدد کنند بدو نزدیکتر اند و قوت دار و زودتر بدفع [باد]
و اکرچه روده بالائین تنک و باریکست بادها را دروی چندان مضرت نباشد که اندر

فروسوين از بهر انكه مزاج رودهاء بالائين كرم وتر است وباندامهاء كرم نزديكتراند
وصفرا كه از زهره برووده آيد نخست بدين رودها كذرد بادها را تحليل كند وحالي رودهاء
فروسوين برخلاف اينست بدين سبب بادها اندر روده فروسوين مختفي كردد ومضرت
آن پديد آيد واكرچه باد قولنج از ماده تولد كند قولنج را بدان ماده باز خوانند ولكن بدين
باد باز نخوانند از بهر انكه ماده روده را ممتلي كند وازهم باز كشد وراه ثفل را ببندد آنرا
قولنج بلغمي كويند يا قولنج ثفلي نه قولنج بادي وهر قولنجي كه سبب آن بلغمي غليظ بود يا ثفلي
خشك نخست روده اعور ممتلي كردد پس امتلا بروده قولون باز دهد وتا روده اعور پاك
نكند قولنج ودرد آن زايل نشود ونشان آنكه روده اعور پاك شده است آنست كه چون
علاج كنند اطلاق باشد وآسايش پديد مي آيد وديكر باره درد مي خيزد وقولنج معاودت
ميكند وبسيار باشد كه ماده قولنج از بالا فرود مي آيد وهر كاه كه حقنه كنند يا چيزي كرم بر
شكم نهند ماده بيشتر فرود آيد ودرد زيادت شود وسببها كه روده را مستعد قولنج كند
خاصه قولنج ريحي شراب ممزوج است با آب سرد خاصه اكر مزاج بسيار كنند وترهاي
سرد چون كوك وكشنيز تر وكدو وخيار بادرنك وميوه‌هاي تر چون امرود وانكور خاصه
اكر از پس آب سرد خورند وحركت نكنند وجماع كنند وبادها كه در شكم بجنبد باز دارند و
طعامهاء بادانكيز زيان دارد وسببهاي كه روده را مستعد قولنج ثفلي كرداند بسيار خوردن
خايه مرغ پخته وبريان كرده است وآبي وامرود وكاورس و... كنج ... ونان خشك و...
بسيار وادرار عرق وادرار بول وتقاضاي حاجت را دفع كردن وبوقت برناخاستن وآن
پس طعام جماع كردن وسببها كه روده را مستعد ... كند وقولنج بلغمي كرداند نان فطير
وكوشت ماهي بزرك وكوشت كاو وكوشت بز وطايف وجغرات وترف وتتماج و
ميوه‌هاي تر چون امرود و... وخيار بادرنك وانچه بدين ماند وتخمهاء متواتر
وكاه باشد كه سبب قولنج حراري باشد كه رطوبتهاء را نشف كند وثفل را خشك كند و

ببايد دانست كه تب خداوند بلغمي وريحي را سود دارد لكن ريحي را سودتر دارد وبسيار
باشد كه قولنج را بحران كند وانتقال كند وبفالج باز كردد واين چنان باشد كه ماده رقيق
تر شود وباطراف زير وعضلها ... در خورد وكاه باشد كه باوجاع مفاصل باز كردد و
كاه باشد كه بدرد پشت بلغمي ايد درد پشت دموي باز كردد واين درد پشت دموي چنان
باشد كه حرارت از درد تولد كند وحرارت داروها ماده خام را بپزاند وكرم كند وفصد
اندرين جاي سود دارد وكاه باشد كه قولنج بوسواس وماليخوليا باز كردد وبصرع باز كردد و
اين بد باشد وسبب اين آن بود كه رودها قوت كيرد وماده قولنج برانكند وكاه باشد
كه باستسقا باز كردد واين چنان باشد كه نخست سوء المزاج جكر پديد آيد پس باستسقا
باز كردد وكاه باشد كه از پس استفراغ بدارو يا از پس اسهال كه بخودي خود افتد قولنج پديد
آيد از بهر آنكه ماده لطيف خرج شود وماده غليظ بماند وهر كاه كه با درد اندامها وبند
كشادها وغير آن درد قولنج پديد آيد اين دردها صعب تر شود از بهر سه كار يكي آنكه هر جا
دو درد بود آنچه صعب تر بود در برابر آنچه قوي تر بود پديد نيايد دوم آنكه ماده تنها روي
بجانب درد قوي تر بود پديد نيايد دوم آنكه ماده تنها روي بجانب درد قوي تر نهد و از
جايكاه ديكر دردها دور شود سوم آنكه خداوند قولنج از طعام خوردن باز ماند واز قوت
در خواب نيايد وبي طعامي وبي خوابي ودرد ماده تنها را تحليل كند وهر كاه كه مدت احتباس
دراز كردد وشكم باد كير شود وبلند شود واميد خلاص نماند وهر كاه كه نوبت برخاستن بحاجت
باز پسين مي افتد وثفل خشك باشد وكمتر فرود آيد وشهوت طعام ضعيف شود يا باطل
شود از طعام شيرين مجرب بكريزد وچيزهاء ترش وتيز وشور خواهد وآنچه خورد
كمتر كوارد يا هيچ نكوارد وآرزوي قي پديد آيد وهر ساعت شكم مي پيچد وآب بسيار خورد
ودرد پشت ودرد ساقها وپاي پديد آيد واندك اندك اين اعراض قوي تر ميشود اين همه
نشان آنست كه قولنج خواهد بود وهر كاه كه از پس اين اعراض احتباس پديد آيد وثفل وباد

وهیچ نباید بیرون و باشد که آروغ تیز بود نباید و بپیچد ن شکم صعب کردد و چنان شود
که کوئی روده را بهم می بندند احوالی دوری اندر روده ایستاده است و می خلد و از
رنج آن بیارند جنبید و تشنکی غلبه کند و از آب سیر نشوند این همه نشان آن بود که قولنج محکم
شد و سبب این تشنکی آن بود که دهنهاء ماساریقا بسته بود و تری آب بجکر نرسد و کاه
باشد که با این اعراض فراشای بر پشت بر آید بی سببی ظاهر و اکر بعلاج اطلاق افتد بعضی
رطوبت غلیظ بود و بعضی سادق و کاه باشد که ثفلی بود دمیده چنانکه بر سراب بایستد و
قی صفرائی و بلغمی متواتر شود نخست بلغم بر آید پس صفرا و کاه باشد که خلطی سبز کرانی
و زنکاری بر آید و کاه باشد که سودا بر آید از بهر آنکه اخلاط بسبب درد و بی خوابی و داروها
کرم بسوزد و سبب قی اندر بیشتر حالها مشارکت معده بود با روده و بسیاری اخلاط و بسته
شدن راه فرود آمدن ثفل و بسته شدن کذری که صفرا بدوی از زهره بروده آید و اکنده
شدن و باز کشتن صفرا بسوی بالا و بول سرخ کردد از بهر دو کار یکی آنکه صفرا بیشتری بجانب
کرده میل کند دوم آنکه بی طعامی و درد بول سرخ کند و کاه باشد که اندر اول علت بول همچون نخود
آب بود یا همچون بنیر آب و نشانی عجب یاد کرده آید و آن آنست که هر کاه که خداوند درد شکم
را بر ابرو نشانی یا شوره بدید آید چند یک دانه باقلی و ریش کردد و درد و بماند و در اول علت سبات
و خواب بسیار بوده باشد هلاک شود و اکر چه دم زدن باعتدال باشد بران اعتماد نباشد و قی
متواتر و عرق سرد و صعبی درد و سرد شدن اطراف و رنک دوی رفتن و ناکشادن قولنج و بدید
آمدن کزاز و اختلاط ذهن و فواق نشان نزدیکی مرکست باب سوم اندر قولنج که سبب
آن خشک شدن ثفل بود و علامات و علاج آن قولنج ثفلی هفت نوع است و هر نوعی را
سببی جداکانه است نوع نخستین آنست که سبب آن بکار داشتن طعامها خشک بود چون
ارزن و کاورس و برنج و بسته و نان خشک و غیر آن نوع دوم آنکه سبب آن ادرار بول بود نوع
سوم آنکه سبب آن رنج و ریاضت و عرق آمدن بسیار بود نوع چهارم آنکه سبب سوء المزاج

کرم یا سوء المزاج خشک بود اندر معده و جکر و رودها نوع پنجم آنکه سبب آن تحلل
کوشت اندامها و کشادکی مسام همه تن بود نوع ششم آنکه کرم کدو دانه تولد کند اندر رودها
و رطوبتها را بخورد تا بدان سبب ثفل اندک بماند و خشک شود نوع هفتم آنکه منفذ
صفرا که از زهره بروده آید بسته شود و صفرا بروده اندر نتواند آمدن و ثفل اندر
رودها بماند و رطوبتها بیشتر با درار بول دفع شود یا بعرق و ثفل خشک کردد بماند
علامتها اما علامت نخستین آنست که طعامهاء خشک و درشت بکار داشته باشند
و درد بر یک جای ایستاده بود و ثفل که بیرون آید رطوبتی لزج بود و بنادق خشک و علامت
نوع دوم آنست که نخست ادرار بول بوده باشد و داروها و طعامهاء ادرار کننده بکار
داشته باشند و علامت نوع سوم آنست که حرکت و ریاضت و ابخره اتفاق افتاده باشد
و عرق بسیار افتد و علامت نوع چهارم آنست که تن بیمار کرم و لاغر بود و تشنکی غلبه کند
و عضلهاء شکم خشک و لاغر بود و تشنکی غلبه کند و سببهای دیکر که یاد کرده آمد هیچ اتفاق
نیوفتاده باشد و علامت نوع پنجم آنست که اندر دور کار تن درستی ثفل او اندک و خشک
بوده باشد و زود کرسنه شود و علامت نوع ششم آنست که کاه کاه کرم پیند که بیرون آید
و علامت نوع هفتم آنست که ثفل سپید بود و تقاضاء برخواستن بحاجت نباشد و شکم
بر آید و علامت یرقان ظاهر شود علاج اما علاج نوع نخست آنست که شکر سرخ و فانید
مقدار ده استار کمتر یا بیشتر اندر روغن شیره تازه حل کنند و بدهند روغن چندانکه
بتواند خورد و انجیر بستی و مویز دانه بیرون کرده و بستان بپزند و بپالایند و فلوس خیار
شنبر اندر وی حل کنند و با روغن بید انجیر بدهند یا با ایارج فیقرا و دو مثقال صبر یا یک
اوقیه انکبین و دو اوقیه شیر سودمند بود و طبیخ لبلاب با خیار چنبر سودمند بود و
شراب انجیر و طبیخ انجیر و میبختج سودمند بود و تخم کتان و حلبه و حب الرشاد بجوشانند
و لعاب آن بکیرند هر روز دو بار بدهند با ترنکبین و روغن کنجد هر بار از لعاب ده اوقیه

وتربکبین سه اوقیه وروغن دو اوقیه دهند قولنج بنشاند وثفل را بلغزاند وحقنه نرم
که از حلبه وتخم کتان وخطمی وبابونه وانجیر وسبستان وسبوس گندم ساخته باشند با روغن
کنجد ونمک هندی وانکبین وزهره گاو بیامیزند وبکار دارند وشیاف که از نمک اندرانی
ونوره وشکر سازند سود دارد وطعام اسفیدباه چرب دهند وسبوس آب با شکر وروغن
بادام وشوربا خروس واسفاناج ونخوداب واشامه که از تخم کاکیان سازند کنند نانخطی
درروی پخته وهر بامداد دو اوقیه آب چکندر پخته با نیم درم بوره بخورند واز معاودت
احساس ترسند ماء اللحم دهند با توابل یا نان خشکار اندر شراب ثرید کرده وشراب بنفشه
وشراب انجیر وجلاب سود دارد وآب با یکی ازین شرابها بخورند وانجیر اندر ماء آغشته
هر بامداد پیش از طعام پانزده عدد بخورند واگر مزاج گرم باشد آلو اندر جلاب آغشته بخورند
واگر پیش از طعام خایه مرغ نیم برشت بیاشامند سه عدد یا چهار عدد طبع را نرم دارد صفت
شراب میوه طبع را نرم دارد بگیرند زردالو کشته ومویز سیاه دانه بیرون کرده از هر یکی
یکمن شفتالو کشته والو سیاه وعناب از هر یکی نیم من خشو وانجیر بستی ومویز منقی دانه بیرون
کرده وکشمش از هر یکی ده استار سبستان پنج استار همه را مجروح کنند ویک شب بنهند واندر آب
فرغار کنند چنانکه دو انگشت آب برسر ایستد ودیگر روز بجوشانند وبمالایند وصافی ویکمن شکر
برافکنند وپنج درم بنفشه در صره بسته درافکنند وبقوام آرند شربت بیست درم وعلاج
نوع دوم که سبب آن ادرار بول باشد آنست که اگر حرارت غالب بود شراب بنفشه وشراب
کاکنج وجلاب اسبغول دهند وطعام مسکه وشکر واسفاناج وماش ومانند آن واگر
حرارت غالب نباشد شراب انجیر وطبیخ آن دهند وشکر سرخ اندر روغن شیر بخت تازه
حل کرده ومبیخته با روغن شیر بخت وطعامهای چرب وبرگ چکندر وروغن بادام وحلواء
نرم دهند وعلاج نوع سوم که سبب آن رنج وریاضت وعرق بسیار کردن بود آنست که آسایش
گزینند وهوای خانه خوش وخنک کنند واندر آب سرد نشینند وتدبیر باز داشتن عرق کنند

وغذا

وغذا وشربتهای نرم لغزاننده فرمایند وعلاج نوع چهارم که سبب آن سوء المزاج گرم باشد
اندر احشا آنست که مزاج را بشربتها وغذای نرم وخنک بگردانند وآب میوهها ولعاب اسبغول
وکشکاب وروغن بادام دهند وطعام اسفیدباهای چرب ونرم فرمایند بمرغ فربه و
اسفاناج وسرمق وقطف وروغن بادام وحلیث مغز تخم معصفر وطبیخ خشو والو
سیاه وزردالو کشته بروغن بادام بسیار جوش کرده وقصبها وبرگ چکندر درروی پخته
موافق بود وطبع را بخیار شنبر وآب کسنه وآب عنب الثعلب حل کنند وعلاج نوع پنجم
که سبب آن تخلخل وکشادگی مسام همه تن باشد آنست که طعامهای لطیف دهند واندر آب
سرد نشانند وموم روغن که اندر روغن مورد کرده باشند در ظاهر تن همی مالند وعلاج نوع
ششم که سبب آن کرم کدو دانه باشد آنست که داروها که اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است
بکار دارند تا رودها از کرم پاک شود وآبکامه اندک اندک میخورند بناشتا تا ماده آن بریده
شود وعلاج نوع هفتم که سبب آن بسته شدن منفذ صفرا بود که از زهره بروده پیوسته است
آنست که داروهای کشاینده دهند که اندر علاج سده ویرقان یاد کرده آمده است وهر وقت
که طعام خواهند خورد نخست زیتون پرورده وبرگ چکندر وخردل وآبکامه اندکی بخورند
والله اعلم بالصواب باب چهارم اندر قولنج که سبب آن بلغم غلیظ باشد و
علامات وعلاج آن علامت قولنج بلغمی سردی اسافل است وگرانی ودرد وطعامهای
غلیظ که از پیش خورده باشند وناگواریدن آن وباز گرفتن طبع وفرو نا آمدن ثفل وباد
واگر بول سرخ بود بباید دانست وبنداشت که قولنج گرم است از بهر آنکه درد قولنج وبی طعامی
بول را سرخ کند علاج نخست تدبیر شیاف وحقنه باید کرد وغذا باز باید گرفت وبوقت
غذا آنگاه باید داشت بشوربای خروس که اندک اندک بیاشامند وتا نخست بشیاف وحقنه
راه ثفل وبنادق کشاده نکنند داروی مسهل نشاید داد از بهر آنکه اگر اندر رودها بلغم
غلیظ است وبنادق بسیار بود وماده دیگر از بالا فرود آید که در نیابد خطری عظیم باشد

وهرگاه که حقنه کرده باشند و رطوبت لزج و بنادق فرود آمده باشد دیگرباره حقنه باید
کردن تا رودها از ماده قولنج پاک شود و آنرا که قولنج قوی نباشد تا اعراض آن پدید همی آید قی باید
فرمود از بهر آنکه قی ماده قولنج را بجنباند و پاک کند و اگر قی بافراط باشد یا شود شراب بوده
باز باید داشت و اندرین شراب انار دانک و سماق و زیره پخته باشند صفت شیافها
بگیرند بوره نان و نمک و بسایند و ابر کفچه آهنین بر آتش دارند تا نرم شود و این بوره و
نمک بدان سرشند چندانکه بخورد و شیاف کنند بدرازی شیاف چهار انگشت بهم باز نهاده
و بعضی گفته اند شش انگشت باید شیافی دیگر بگیرند شحم حنظل و بوره انزروت و بسایند
شیاف کنند همچنان شیافی دیگر بگیرند بوره ده درم شحم حنظل پنج درم سقمونیا دو درم و
نیم شکر سرخ کوبایند پانزده درم شیافی دیگر خداوند درد پشت را و قولنج بلغمی را سود دارد
بگیرند سکبینج مقل جاوشیر اشق و صابون بوره شحم حنظل بایند سقمونیا زنجبیل شنقاقل
نمک هندی برگ سداب خشک تخم سداب هزار اسفند همه را استارا است شیاف کنند چنانکه
رسمست و صابون بغدادی بتراشند بر سان شیاف و بنهند سود دارد و چوب عرطنیثا
مخروط کنند بسان شیاف و بنهند و ترب را بتراشند باندازه شیاف و بعسل آلوده کنند و
بنهند شیافی دیگر شحم حنظل و مقل را استارا است بکوبند و شیاف کنند صفت حقنها
بگیرند بزره و تخم کتان و حلبه و مغز تخم کاکیان از هر یکی یک اوقیه انجیر بستی ده عدد سداب
و شویث و برگ چغندر و برگ کرنب از هر یکی یک دسته سبوس گندم دو اوقیه بادام تلخ
نیم اوقیه برگ خطمی بدخر قربسته ده درم عناب بیست عدد سبستان بیست عدد بیخ سوسن
یک اوقیه برگ غار یک اوقیه همه را اندر شش من آب بپزند تا بمقدار دو من باز آید و بپالایند
و مقدار هفتاد درم بستانند و یک مثقال سکبینج و یک مثقال مقل و یک درم اشق و
یک درم جاوشیر و نیم درم جندبیدستر و دو دانگ نمک نبطی و دوازده درم پانید در وی
گداز کنند و هفت درم روغن گل کلانه و هفت درم آبکامه و دوازده درم انگبین و یک اوقیه

روغن

روغن بیه بط و بیه مرغ با وی بیامیزند و نیم گرم حقنه کنند بدانند که شحم حنظل اندر حقنه
بکار داشتن خطر است یا نزو یکشاید و باک کند یا آماسی تولد کند از وی بدین سبب تا ضرورت
نباشد وی را بکار نباید داشت حقنه دیگر معتدل بگیرند اطراف چغندر یک دسته خطمی
سپید نیم اوقیه سبوس یک اوقیه انجیر بستی ده عدد همه را اندر دو من آب بپزند تا بمقدار
نیمی باز آید چهل درم ازین مطبوخ بستانند و ده درم روغن کنجد با وی بیامیزند و ده مثقال
بوره در وی حل کنند و بکار دارند حقنه قوی تر بگیرند حلبه و تخم کتان از هر یکی یک اوقیه تخم
بید انجیر سی درم انجیر سی عدد مغز تخم کاکیان سی درم سداب تر یک دسته زیره یک اوقیه
سبوس یک اوقیه مغز بادام یک اوقیه سبستان پنجاه عدد بیخ سوسن و بیخ خطمی از هر
یکی یک اوقیه و نیم بیخ چغندر و اطراف کرنب از هر یکی یونث مقدار پنجاه درم همه را بپزند
چنانکه رسمست و بپالایند و مقدار شصت درم از وی بستانند و اگر حرارت غالب نباشد
ده درم مقل و چهار درم سکبینج در وی گداز کنند و یک اوقیه روغن ناردین و یک اوقیه
انگبین و یک اوقیه بیه کبوتر بچه فربه گداخته با وی بیامیزند و بکار دارند حقنه دیگر درد بنشاند
و ماده بلغمی را و صفرا نیز را بجنباند بگیرند حلبه و اکلیل الملک و شویث و خطمی و بابونه و بوره
از هر یکی ده درم همه را در یک من و نیم آب بپزند تا به نیمی باز آید و بپالایند و ده درم بیه بط
و ده درم بیه کونن و ده درم عصاره بیخ لفاح و پنج درم روغن شویث با وی بیامیزند
و بوقت ضرورت بکار دارند حقنه دیگر وصف محمد زکریا درد بنشاند و بخواباند بگیرند
بزرالبنج الابیض یک اوقیه بابونج نیم اوقیه زعفران شاخ چهار یک اوقیه این همه را در
آب بجوشانند و بپالایند و مقدار چهل درم روغن بان با این بیامیزند و بجوشانند تا آب
برود و روغن بماند و بدان حقنه کنند و هم بوقت ضرورت بکار دارند و اگر بزرالبنج و
کنجد نیما نیم بیامیزند و روغن بکشند و بکار دارند بخواباند و درد بنشاند صفت حقنه که
قولنج بلغمی و ریحی و ثفلی را بگشاید بگیرند تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون از هر یکی چها

درم سه را ببزند و بپالایند و هفت درم بوره و ده درم بایدکه شکر سرخ در وی کداخته
و ده درم روغن کنجد که روغن کاکیان بر افکنند و اگر ده درم میعه تر اندر بیست درم روغن
زیت بکدازند و بدان حقنه کنند سود دارد و اگر بوره مقدار هفت درم تا ده درم سداب
و ده درم روغن زیت حل کند قولنج ریحی و بلغمی را در حال بکشاید جمله هشتاد درم باید که
باشد و اگر بجای بوره نمک بود روا باشد ابجا که بوره ده درم کند نمک بجای آن پانزده درم
باید و اگر دو اوقیه ابکامه حقنه کنند رطوبت لزج [illegible] و اگر ده درم بوره در آب کرم حل
کنند و حقنه کنند زود بکشاید مقدار سی درم و [illegible] اوقیه عصاره برک چکندر با دو درم
بوره و نیم اوقیه روغن کنجد حقنه کشاینده و معتدل است صفت حقنه کرم و تیز چون وقت
ضرورت بکار نشاید داشت بکیرند عرطنیثا یک اوقیه بخور مریم نیم اوقیه شحم حنظل
دو درم اندر دو من آب بپزند تا بمقدار نیمی باز آید و بپالایند و سه اوقیه از این مطبوخ بستانند
و دو اوقیه نوشادر در وی حل کنند و دو درم روغن بر چکانند و حقنه کنند و تا دو روز معده
طعامی باشد حقنه نشاید کرد و بسیار باشد که حقنه کنند اطلاق نبود و تمدد و صداع تولد کند
پس هر گاه که حقنه تیز کنند دماغ را مراعات باید کرد و از بالا نیز چیزی مسهل سبک داد
تا حقنه را یاری دهد تعریف دارو های مسهل پس از آنکه حقنه کرده باشند و را [illegible]
و بنا رق کشاده دو درم ایارج فیقرا عسلی با سه درم بباید دادن و از پس آن ماء الاصول
می باید داد با روغن بید انجیر و اگر حلیب تخم معصفر با ماء الاصول بیامیزند از هر یکی
اوقیه و سه درم روغن بید انجیر بر افکنند و ده درم باید صواب باشد و از حبها که زود اطلاق
کند و قولنج ثفلی و بلغمی و ریحی را بکشاید این حب است صفت حب بکیرند سقمونیا یک جزو
و شحم حنظل دو جزو و مصطکی نیم جزو حب کنند شربت از نیم درم تا یک درم سکبینج ده درم
با آب سداب حل کنند شربت یک مثقال حبی دیگر سقمونیا یک جزو شحم حنظل دو جزو صبر سه
جزو شربت از یک درم تا یک مثقال و باید دانست که ابجا که حاجت زود اطلاق افتد صبر بکار

نفخ

نتوان داشت از بهر آنکه اطلاق او دیر باشد لکن او را اندر باز داشتن قولنج منفعتی بزرگست
و ایارج فیقرا هم چنین قولنج باز دارد و درد بنشاند لکن اگر منش کشتن رنجه دارد زعفران
دور باید داشت و بجای زعفران اندر ایارج کل سرخ باید کرد صفت شربتی که درد بنشاند
و رودها سرد نکند و شکم باز نکیرد بکیرند بیخ لفاح دانکی و بزر البنج دو دانک زنجبیل دانکی
از هر یکی دانکی و نیم سقمونیا نیم دانک این جمله یک شربت بود نسخه حبی که زود اطلاق کند
بکیرند شیر شبرم یک جزو سقمونیا نیم جزو شحم حنظل یک جزو سکبینج سه جزو مقل یک جزو
شربت از یک درم تا یک مثقال و تا بدو درم حبی دیگر که زود اطلاق کند و اثر طبعی ناخوش
نباشد بکیرند شیر شبرم دانکی و نیم شکر نیم درم کثیرا دانکی این یک شربت باشد صفت حبی قوی
که روده را پاک کند و اطلاق آرد بکیرند شیر شبرم دانکی و نیم سقمونیا دانکی و نیم شحم حنظل
نیم درم کثیرا دانکی این جمله یک شربت باشد تعریف حبی دیگر که در حال درد قولنج بنشاند
و پس از چند ساعت اطلاق کند و بادها را بشکند بکیرند صبر یک مثقال سکبینج نیم مثقال
حب کنند هر گاه که خداوند قولنج را اندر تن گاه دردی بدید آید این حب بخورد منفعتی
تمام یابد و در حال در بنشیند نسخه شربتی که آنرا کراهیتی نباشد پوست شبرم بسایند چون
سرمه و در خرما پر شند و شیر شبرم که سقمونیا اندر آب نخود آب یا در شراب کل حل
کنند و بدهند طعم ناخوش ندارد و زود اطلاق کند صفت حبی که چنین از راجب اللولوئا م
کرده است و ثابت میکوید که بهترین حبها اندرین علت اینست بکیرند شبرم و سکبینج را اشنا
راست سکبینج را با آب کرم حل کنند و شبرم و اندکی زعفران با وی بسر شند و حب کنند شربت
از یک درم تا نیم درم و کو وانک را دو دانک تعریف حب سکبینج درد قولنج را و درد معده را
و نقرس را سود دارد بکیرند صبر و هلیله زرد و سکبینج از هر یکی سی درم شحم حنظل و انزروت
از هر یکی پانزده درم تربد صد درم و اندر بعضی نسختها تخم کرفس پنج درم بدان فزوده اند
شربت ده درم و نیم و اگر با درد قولنج نفخ و منش کشتن بود حب الافاویه که اندر پیش از ف

ودندشکم یاد کرده آمده است سود دارد و منش کشتن باز دارد و اطلاق کند و بادها را بشکند
صفت معجونی نهاسترها تعریف معجونی که بوقت ضرورت دهند قولنج صعب بگشاید بگیرند
تربد پنج درم سرگین کرگ چهار درم تخم کرفس و انیسون از هر یکی سه درم فانید پانزده درم
شربت هفت درم و سرگین کرگ اندر داروها بکار دارند سپید باید و خشک خاصه آنکه
بر سر خاری یا بر سر خاری یا بر سر سنگی افکنده باشد و در وی استخوان ریزه بسیار بود و
مویی نباشد کهنه اند کرده که کرگ را خشک کند و بکوبند منفعت او عظیم بود و اسحق
ریزه که اندر سرگین او یابند سخت سودمند بود بجای سرگین آن بکار دارند جالینوس میگوید
من دیدم که خداوند قولنج سرگین کرگ برتهی گاه نهاده بود و بر او بسته بود بر میان بشمین
و شفا یافت و بسیار آزموده ایم که از اندر قصه سیمین کردم بر سان تعویذی و مقدار ملکی
باقلی در وی کردم و بر تهی گاه خداوند علت بستم منفعتی عجب دیدم محمد زکریا میگوید
اگر خداوند قولنج بر پوست کرگ نشیند و بر وی خسبد سود دارد و اگر کمری ساز ندان
وی و بر میان بندند سود دارد و بهر سال کمر نو کنند صفت معجونی دیگر همه انواع قولنج صعب را
بگشاید بگیرند سکبینج و جندبیدستر و تخم کرفس از هر یکی یک جزو و سقمونیا نیم جزو سقمونیا
را بروغن بادام بسایند و حل کنند و سکبینج را اندر انگبین حل کنند و بگذارند و نیک بیامیزند
پس سقمونیا با وی حل کنند و بیامیزند و باقی داروها کوفته بر افکنند و بسرشند شربت از
یک مثقال تا سه درم تا سه مثقال نسخه معجون خیارشنبر بگیرند تربد چهل درم بنفشه و
درم سقمونیا ده و اثر و ده درم نمک هندی و بدیت اللیمون از هر یکی هفت درم تخم بادیان
و انیسون و مصطکی از هر یکی پنج درم فلوس خیارشنبر پانید و انگبین از هر یکی سه درم
هر سه را بجوشانند و صافی کنند و داروها کوفته بر وی بر افکنند و ده استار روغن گاو
بر افکنند و بسرشند شربت هفت درم تا ده درم با مطبوخ گرم آب گرم هر گاه که بنده صعب
شود و بیم غشی و ضعف قوت بود فلونیاء رومی دهند تا حس او کند شود پس علاج کنند

صفت

صفت معجونی که خواب آرد و درد بنشاند بگیرند بلبل ناتخواه سداب خشک بزر خنک
جندبیدستر زنیان کرمانی حب الغار از هر یکی سه درم افیون و بزر البنج بیروح از هر یکی
یک درم سقمونیا یک درم با انگبین مصفی بسرشند شربت یک مثقال تعریف معجون مسهل
بگیرند فلفل دار فلفل زنجبیل زیره سداب خاولنجان قرفه راستاراست از همه ده درم
سقمونیا ده درم انگبین مصفی چهل درم بسرشند چنانکه رسم است شربت اندر حال صحت
از نیم درم تا یک درم اندر حال بیماری از یک مثقال تا ده درم یا بیشتر صفت گوارش
هندی قولنج ها و درد پشت را و درد بند گشادرا ببرد بگیرند سقمونیا ده درم قاقله
کبار و دار چینی و قرفه و نارمشک و قرنفل و فلفل از هر یکی پنج درم شکر صد درم همه را
به انگبین بسرشند شربت از پنج درم تا ده درم و معجون تربد لا سه و شهریاران و تمری
و سفرجلی مسهل و غیر آن اندر قرابادین یاد کرده آید تعریف ضمادها ضماد نهادن
تکمیده کردن بگیرند علک البطم شش درم تربد سه درم سنگ و نیم عاقرقرحا مرزنگوش
وحب الغار بزر الانجره و ترمس خشک شحم حنظل از هر یکی یک درم سنگ و نیم سقمونیا
چهار درم سنگ همه را بکوبند و بروغن حب الغار چرب کنند و بزهره گاو تر کنند و فرو
ناف و تهی گاه را بدان طلی کنند درد قولنج بنشاند و اطلاق کند نسخه دیگر بگیرند خربق و
تخم انجره و افسنتین از هر یکی یک جزو موم و زهره گاو از هر یکی نیم جزو بیه بط سه جزو همه را
بیامیزند چنانکه رسم است و از ناف تا قضیب و تهی گاه طلی میکنند و اگر ماهودانه
و زوبال مس اندر وی زیادت کنند صواب باشد و مغز تخم کاکیان سه جزو شحم حنظل یک
جزو زهره گاو چندانکه کفایت بود ضمادی قوی است و ارزن گرم کرده با تخم کرفس و
نانخواه و حلبه آمیخته در خریطه کنند و بر ناف نهند درد بنشاند و تحلیل کند و روغن شبت
و روغن قثاء الحمار و روغن خردل اما لیدن سود دارد خاصه اگر بفرفیون و جندبیدستر
قوت داده باشند و اما از پس این علاج ها که یاد کرده آمد تدبیرها باید کرد که قولنج را باز دارد

وبهترین چیزی که از پس استفراغها بکار دارند تا قولنج را از معاودت باز دارد روغن
بید انجیر است با ماء الاصول و ترتیب بکار داشتن آن چنین باشد روز نخست دو مثقال
بر ماء الاصول افکنند و نیک بیامیزند و بخورند و هر روز نیم مثقال زیادت می کنند تا
هفت روز پس هر روز نیم مثقال می کاهند تا بدو مثقال باز آید و اگر خواهند که از پس یک
هفته سه روز یا بیشتر هم آن مبلغ که قرار بران افتاده باشد میدهند روا باشد و هر روز
که این شربت خورده باشند نهار را مراعات باید کرد و بنمک بریان کرده بمالند پس بروغن
گل بمالند و از پس این شربت تا شش ساعت نگذرد یا بیشتر طعام نخورند و جمله چنان باید
که اگر آروغی بر آید بوی آن شربت ندهد پس طعام خورند جمله چنان باید که اسفیدباها
خورند و اگر ترشی آرزو بود زیرباج خورند و آب ماء العسل خورند و خداوند قولنج سرد را اندر
طعامها فلفل و زیره و کرویا و انگدان میکنند والله اعلم صفت شربتی سود مند بگیرند
پوست درخت بیده که بوی نان ازوی خیزد و زنجبیل و سداب راست راست همه را بپزند
و بپالایند هر بامداد مقدار دو اوقیه از آن آب بخورند قولنج را باز دارد صفت شربتی
دیگر بگیرند مغز تخم معصفر پنج درم سنگ و نیک بکوبند و بسایند و ده درم سنگ بیزه
اندر چهار اوقیه آب بجوشانند تا بنیمه باز آید و بپالایند و این تخم معصفر با یک اوقیه
فانید اندرین آب حل کنند و بخورند طبع نرم کند و قولنج بگشاید و اگر دو درم روغن بادام
بر این شربت افکنند بهتر بود چند روز این شربت می باید خورد و شراب انجیر سخت موافق
بود نسخه آن بگیرند انجیر فربه یکمن و آنرا اندر چهار من آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند
و بفشارند و یک من فانید درین آب بجوشانند تا بقوام جلاب آید و اندر جوشانیدن یک
درم دارچینی و یک درم خاولنجان و یک درم زنجبیل سوده اندر صره بسته در وی افکنند
و هر ساعت بمالند و بفشارند و جوز و خرما و انجیر و جوز هندی و فانید سود دارد
اگر بدین تدبیر زایل نشود ایارجات بزرگ باید داد تا مادتهاء غلیظ را که اندر رودها

گرفته بود پاک کند و اگر که هر یک چند قولنج معاودت کند همیشه پیش از آنکه طعام
خورد نخست چیزهایی باید خورد که طبع را نرم کند چون انجیر که بکار دارد آزده باشند
در ماء العسل و جلاب فرغار کرده و آلو سیاه بکار دارد در جلاب فرغار کرده و خایه
مرغ نیم برشت آشامیدن خاصه اگر فانید کوفته در افکنده باشند و کامه کبر و آبکامه
و انگبین و روغن گاو و بحکند که سخت بخته نباشد و حشوی که در وی شیره مغز تخم
معصفر و فانید کرده باشند و اندر طعام آب کند بیشتر کنند و اگر نخست نخی جوز و بادام
با انگبین و فانید بخورند سود دارد باب [illegible] پنجم اندر قولنج که سبب آن بادهای
غلیظ بود علامتهاء قولنج ریحی آفت که پیش از آنکه قولنج کرد اندر شکم قراقر و بادها بوده باشد
و اکنون فرو گرفته بود نه قراقر کند و نه باد بیرون آید و گرانی نکند و درد صعب بود بدان ماند
که روده را از هم باز میدرند یا می سنبند یا چو دوری اندر روده ایستاده است و این نوع
قولنج اندر نوع قولنج بلغمی نیز باشد لکن درد ریحی صعب تر بود و گاه باشد که طبع نرم شود
و درد ساکن نشود از بهر آنکه باد اندر میان طبقهاء روده مانده بود و اندر بیشتر وقتها
ثفل سبک بود و بر سر آب بایستد و گاه باشد که مالیدن و تکمید سود دارد و گاه باشد
که سود ندارد و این نشان آن باشد که ماده رقیق اندر روده است و هر گاه که تکمید کنند
و بخار زیادت کند و اگر درد از جای بجای میگردد سهل تر بود و اگر بیک جای مانده بود
و شکم چون طبلی بر آید و سخت گردد بد بود علاج قانون علاج اندر باب گذشته یاد کرده
آمده است نگاه باید داشت نخست تدبیر حقنه و شیاف باید کرد صفت حقنه که بادها
را بشکند بگیرند حاشا و زوفای خشک و سداب خشک و سعتر و وج و تخم سداب و تخم پنج
انگشت و تخم خروع نیم کوفته و بابونه خشک و قنطوریون و شویث و تخم کرفس و تخم بادیان
و نانخواه و انگدان و فطراسالیون راست راست همه را اندر عصاره سداب یا در عصاره
بودنه بپزند تا از بسیاری اندکی باز آید و بپالایند پس روغن زیت بگیرند و همچندو وزن

روغن دو بار ازين عصارهٔ بختو بالود باوي بياميزند و بپزند تا عصاره بسوزد و روغن
بماند جند انكه حقنه را بايد ازين روغن بكيرند و مقداري بيه بط كداخته باوي بياميزند
و دو درم سكبينج و يك درم جاوشير در وي حل كنند و بكار دارند و جندبيدستر و انكزد
اندر حقنهها اين نوع سود دارد اين حقنه كه ياد كرده آمد بادها را بشكند و روده را كرم
كند و مزاج او بكرداند تعريف حقنهٔ ديكر بكيرند روغن زيت ركابي يك من سداب تر يك
دسته سداب را برك كنند و اندرين روغن بجوشانند و بمالند و بفشارند و بپالايند و اكر بعوض
سداب عصارهٔ او كنند جنانكه در حقنهٔ اول ياد كرده آمد صواب تر و قوي تر بود عصارهٔ
را با روغن بجوشانند تا عصاره بسوزد و روغن بماند بس ازين روغن مقدار سي درم بكيرند
و يك درم جندبيدستر و يك درم جاوشير و يك درم سكبينج در وي حل كنند و بكار دارند
و اكر درد صعب باشد بنج درم بزر البنج اندر سي درم ازين روغن سداب بجوشانند و بدان
حقنه كنند يا بعوض بزر البنج دو دانك جندبيدستر و دو دانك افيون كنند و اكر بدو درم
تر باسي درم ازين روغن بكار دارند سود دارد و شيافها كه اندرين باب كذشته ياد كرده آمده
است سود دارد و نسخهٔ شيافي سودمند بكيرند برك سداب تر و زيره و نانخواه و بورهٔ نان
را استار استار همه را نيك بكوبند و بسايند و بانكبين بسرشند و برنا بورهٔ محقنه طلي كنند و به
اندرون تر شانند و رشته بيرون بكذارند تا بدين رشته بيرون آرند جند بار اين خرقه
بكار دارند سود دارد صفت دارويي ديكر بكيرند جندبيدستر و زعفران و سكبينج
و افيون را استار استار و شياف سازند و بنهند در رو بنشانند و بخوابانند و ماده علت را
بتحليل بخواب ببرانند و ضماد و تكميد هم بران طريق كه اندر باب كذشته ياد كرده آمده است
بكار دارند و مجمره آتش اندرين باب سخت نافع است در حال درد بنشاند و اكر باد اندك
بود تحليل شود و اكر ماده باشد جندانكه ديكرباره از ماده بخار جمع شود درد ساكن بود
و باز معاودت كند و اين را فايده باشد بزرك و اين آنست كه طبيب بتدبير لطيف كردن

ماده را تحليل واستفراغ آن مشغول شود و بدين مجمره درد مي نشاند و بحقنه و شياف
يا بداروهاء مسهل تدبير استفراغ ميكند و حبهاء مسهل كه اندرين باب كذشته ياد كرده
آمده است اندرين باب نيز نافع است و حب سكبينج و معجون حب الغار و معجون ابو الهل
وكوارش كندر و كوارش انكدان كه اندر علاج درد معده كه از باد تولد كند ياد كرده آمده است
هم اندرين باب نافع است صفت مطبوخي كه قولنج ريحي را بكشايد بكيرند زيره كرويا
و زنجبيل و انيسون و تخم باديان و تخم كرفس و انكدان را استار استار است از هر يكي مقدار
بنج درم همه را اندر آب بپزند جنانكه رسم است و بپالايند مقدار جهار اوقيه با يك اوقيه
بانيد و يك اوقيه انكبين و نيم اوقيه روغن بادام تلخ بدهند و بدها را كرم كند و بادها
را بشكند و اندرين مطبوخ اكر بنجها زيادت كنند جون بيخ كرفس و بيخ باديان با روغن بيد
انجير بدهند صواب باشد و حب الرشاد مقدار بنج درم اندر آب بجوشانند و ده درم
بانيد و يك استار روغن شيره برافكنند و كرم بخورد بادها را بشكند و انيسون و زيره و
شبت و سعتر و مرزنكوش و جندبيدستر اندر آب بپزند و بيمار اندران آب نشيند
سودمند باشد و اكر اندر مثانه كامه كنند و بر ناف او نهند روا باشد و ناف و شكم او را بروغن
شويت و روغن سداب كه فرفيون و عاقرقرحا و جندبيدستر قوت داده باشند بماليدن
سود دارد جالينوس ميكويد خداوند اين علت را بهترين تدبيرها انست كه جندانكه تواند
از طعام خوردن باز ايستد تا ماده هضم شود و اين تدبير بهتر از انست كه داروهاء
كرم خورد از بهر انكه باشد كه دارو خطا بكدازد و بتحليل آن وفا نتواند كرد و بادها زيادت
شود و درد صعب تر ميكردد و ميكويد مردي را اين علت رنجه داشت و هركاه كه رنجي
آن ديدي يافتي كه علت معاودت خواهد كرد ميان خويش جستي و لختي سير با اندكي نان بخوردي
و همه روز بكار خويش مشغول شدي و شبانكاه مقداري شراب صرف بخوردي و نخفتي
بامدادي كرسنه شده بودي ميكويد سير اندرين علت فاضل تر از همه داروهاست از بهر انكه

بادرا بشکند و تشنگی بسیار دو هیچ داروئی دیگر را این خاصیت نیست پس خداوند این علت
را بهترین تدبیری آنست که سیر بسیار خورد لکن اندر طعامها باید نجت از بهر آنکه خام
بخام بر نبرد هد و ملغ و چشم از یان دارد و نیز باقی بنوك بکار دارد و بهترین طعام او
شوربای گنجشك است یا شوربا خروس کهن گنجشك را یا خروس را بکشند و شکم پاك
کنند و با انیسون و تخم بادیان و شویت و نمك و سداب و کرویا کنند تا و فلفل و سیر پر کنند
و بپزند و از آن شوربا خورد و بجای آب شراب کهن و اگر طبع اطلاق میکند و درد بحال
خویش باشد تا قیتا شراب کهن گرم کند و مقدار ده استار سنغاریق بخورد اندك اندك
پس ماء اللحم بیاشامد با اندکی نان خشکار در وی ترید کند و بخورد این تدبیر خواب آرد
ماده را ببرا اند و تحلیل کند و درد را زایل کند صفت نانخودیی که باد را بشکند بگیرند نخود
یك اوقیه و بکوبند و در آب کنند و بدست بمالند و بلیف بپالایند و پنج دانه سیر بکوبند و نه
جوز بدین آب حل کنند نان بدان فرو برد و بخورد و خایه و لخ مشکین اندر ناف نهاده در
باب هشتم از گفتار هفدهم اندر قولنج که سبب آن آماس بود آماس روده
بسبب تنگی منفذ ثفل شود و باز بستن برعت نباید از بهر آنکه قوت دافعه بسبب آماس
سوء المزاج ضعیف باشد و اگر آماس گرم بود حرارت آن ثفل را و رطوبتها را خشك کند و
اگر سرد بود رطوبتها را غلیظ کند و بیا باشد که اندر عضوی که همسایه روده است چون جگر
و سپرز و گرده و مثانه و رحم آماسی افتد و منفذ ثفل بسبب همسایگی و مشارکت تنگ شود و تنها
و گاه باشد که آماس روده بزرگتر بود و بول تیره ناك گیرد علامتها علامت آماسها اندامها
که همسایه روده است هر یکی اندر جایگاه خویش یاد کرده آمده است و از علاج این پرداخته
و علامت روده آنست که از علامتهای آماس اندامهای دیگر هیچ نباشد و درد اندر روده
بود و اگر آماسی گرم بود از تب و تشنگی و ضربان و حرقت خالی نباشد و درد اندك اندك بدید
آید و احساس نیز اندك افتد و در مدت چند روز قولنج گردد و هم چنانکه بسبب مشارکت

آماس

آماس دیگر اندامها که همسایه روده است منفذ ثفل را تنگ کند آماس روده که بزرگ
تر بود منفذ آب را تنگ کند و بول را باز دارد علاج اندر علاج قولنج ورمی بداروهای
مسهل دادن شتاب نباید کرد و بسیار طبیبان این شتاب کرده اند و بیمار هلاك شده است
و آنکه خلاص یافته است بر ایلاوس باز گشته است و اولیتر آن باشد که نخست رگ باسلیق
زنند پس رگ صافن اگر بول باز گرفته باشد و خون به اندازه بیرون کنند تا قوت ضعیف
نشود و شربتهای سرد و تر باید داد چون آب خیار با شکر و لعاب اسبغول با جلاب و چون
شراب بنفشه و از بهر طبع نرم کردن آب عنب الثعلب و آب برگ خطمی و آب کسنه و آب
انار ترش و شیرین باید داد با خیار شنبر و شیر خشت و روغن بادام و آب کدو نشاید
داد از بهر آنکه و برا اندر قولنج خاصیتی است بد صفت شربتی نرم و خشك بگیرند
اسبغول چهار درم روغن گل یك اوقیه هر دو را در آب بپزند و بدهند و اگر بحقنه
حاجت آید بکشکاب و خیار شنبر و شیر خشت حقنه کنند و اگر اندرین کشکاب بنفشه
و سپستان اندر پزند صواب بود و اگر آب عنب الثعلب و آب کاکنج با این کشکاب بیامیزند
موافق تر بود و خواجه بو علی سینا علیه الرحمه میگوید من آن دوست دارم که حقنه بشیر
خر و خیار شنبر و روغن بادام و روغن شیره کنند تعریف حقنه بگیرند خبازی و خطمی
سپید در صره سپید دانه ابی دستارا ست و بپزند و بپالایند سه اوقیه از این
مطبوخ بگیرند و یك اوقیه بانید جرابی در وی حل کنند و یك اوقیه روغن بنفشه
با وی بیامیزند و بکار دارند و اگر یك درم سرگین گرگ ترکیب کنند روا بود و اگر بعوض
بانید خیار شنبر کنند یا شیر خشت هم صواب بود و اگر حقنه بماء الشعیر و روغن بابونه کنند
صواب بود نسخه حقنه دیگر بگیرند عصاره برگ چغندر پنج اوقیه روغن شیره یك اوقیه
شکر یك اوقیه بوره نان دو درم سنگ صفت حقنه دیگر بنفشه خشك ده درم خطمی
سپید تصون پنج درم سبوس گندم ده درم پس بپزند و بپالایند نیم اوقیه روغن بنفشه و

نیم اوقیه روغن شیرج و ده درم شکر و دو درم بوره باوی بیامیزند و اکر مادهٔ صفرا
بسیار بود اندکی سقمونیا در آب کسنه و خیار شنبر حل کنند و بدهند و سپستان اکر حاجت
آید این شربت با نوید دهند و اندر حقنها نیز تخم کتان و بابونه و شویت و کرنب و اندکی
حلبه بکار دارند و از ضمادها نخست خرقهٔ کتان بنرکه و کلاب سرد کرده تر کنند و بر موضع
درد نهند و هر کاه که کرم شود دیکری برنهند تعریف ضمادی نرم بکیرند برک بنفشهٔ تر
و برک خطمی تر و برک عنب الثعلب و برک کاکنج همه را بکوبند و بنفشهٔ خشک و خطمی خشک
کوفته و بیخته و آرد جو و اندکی بابونه و اکلیل الملک باوی بیامیزند و بسرشند و بران موضع
نهند تعریف ضمادی دیکر بکیرند موم پنج جزو روغن بابونه و روغن بنفشه از هر یکی پنج
جزو آرد باقلی دو جزو زردهٔ خایه بریان کرده دو جزو لعاب تخم کتان چند انکه کفایت
بود زردهٔ خایه بریان کرده دو جزو لعاب تخم کتان چند انکه با آرد باقلی بلعاب تخم کتان بسرشند
و موم را با روغن بکدازند و همه بهم بسرشند و ضمادی کنند صفت ضمادی دیکر بکیرند
بابونه و آرد جو و خطمی سپید و بنفشه همه را بکوبند و بآب و روغن بسرشند و ضماد کنند
و مزورها از نیشوها آلو و اسفاناخ و مانند آن سازند و هر امداد الوسیاه تر کرده اند
جلاب آغشته شده ده دانه تا بیست دانه بخورند و از انجلاب نیز بخورند و باخر علت این
شربت سود دارد بکیرند انجیر بستی پنج عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم بنفشه
ده درم همه را اندر دو من آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند هر بامداد چهار اوقیه با سه
درم فلوس خیار شنبر و سه درم روغن بادام شیرین بدهند مدت دو هفته از بن شربت
بکار دارند صفت لعوق بنفشه بنفشهٔ خشک ده درم فلوس خیار شنبر پنج درم مویز
دانه بیرون کرده بیست درم عناب ده عدد سپستان سی عدد همه را بپزند و بپالایند
و نیمن شکر طبرزد برافکنند و هفت استار روغن بادام و بپزند تا بقوام بلند شود و غلیظ
پس هفت استار بنفشهٔ خشک سوده برافکنند و بسرشند تا هموار شود و بکار دارند طبع را

نرم دارد شربت از پنج درم تا هفت درم و اکر آماس سر بود حقنها و ضمادها و شربتها
تحلیل کننده بکار دارند باب هفتم از کفتار هفدهم اندر قولنج فتقی و التواسی
و علامات و علاج آن علامت قولنج فتقی فتق است و فرود آمدن روده بکیسهٔ خایه
و علامت قولنج التواسی آنست که خداوند بر داشتن علت قوتی کرده باشد یا چیزی برداشته
و خویشتن دران بر داشتن پیچیده یا از جایی بجسته یا کشتی کرفته و بازیها کرده و درد قولنج
بر اثر آن بدید آید و پیش از آن این کس را قولنج عادت نبوده باشد علاج اما خداوند قولنج
فتقی را نخست علاج فتق باید کرد و روده را بجای باز بردن و تدبیر بجای باز بردن آن آنست
که بیمار بپشت باز خسبد و دست بر موضع فتق نهد و قوت کند اکر بدین قدر باز جای
شود بها و نعم و اکر باز نشود بچهار تن چهار دست و پای او بکیرند و بردارند تا پشت او
دوتاه شود و شکم در قعر افتد و او را بدین شکل از هر جانبی بجانبی بجنبانند و دست بر جایکاه
فتق فشارند تا بجای باز شود و به بندند محکم و بر شکلی خوابانند که پشت همچنان دوتا باشد
و شکم در شده و بباید دانست که خداوند فتق را هر کاه که روده تهی باشد که فرود آید باسانی
باز جای شود و اکر پر باشد دشوار باز جای شود و صواب آن باشد که نخست شافی تیز بنهند
تا روده تهی کردد و بادها برود پس تدبیر بجای باز بردن کنند و اکر نخست قی فرمایند پس
شیاف نهند روده زود تر تهی کردد و آسان تر بجای باز شود و اکر همه تن پر باشد هم نخست
قی فرمایند پس شیاف نهند و اکر با این همه تدبیرها دشوار بجای باز میشود بیمار را اندر
کرمابه برند و آب کرم بسیار بریزند پس بچهار کس بردارند چنانکه یاد کرده آمد و بجنبانند
و دست بر موضع فتق فشارند تا بجایی باز شود و به بندند و او را بر بستری خوابانند
که بالین او بلند بود و بالشی در زیر سرین او نهند تا پشت او همچنان دوتو باشد و بران
شکل صبر کنند پس انکه روده بجای باز برده باشند هنوز درد قولنج و اعراض بر حال خویش
بوزند پس قولنج و علاج آن باید کرد خاصه علاج قولنج ریحی و ثفلی چنانکه یاد کرده آمده است.

وباقی علاج فتق اندر جایگاهش یاد کرده آید و اما قولنج الملتوی را نخست خداوند علت
را نیکو بنشانند و شکم و تهی گاه و پشت او را برفق می مالند و راست همی کنند تا روده
بجای باز برند و اگر بدین بجای باز نشود او را بر بستر نرم بخوابانند و هر دو پای او را ببالا
بر آرند و او را بجنبانند نیک چنانکه روده ها او بجنبد بجای باز شود و درد بنشیند پس
آشامیدنی چرب خورد و اگر درد بر حال خویش بود هیچ نخورد و دو اوقیه سیماب زنده بدهند
و نخست سیماب را بشویند و بیمار را حشوی چرب فرمایند و پس سیماب دهند و اگر سیماب
از پس داروی مسهل دهند یا با آن بیامیزند و بدهند روا باشد پس او را بر دارند و بفرمایند
رفت گامی چند و بنشانند و شکم و تهی گاه و پشت او را دیگر باره برفق بمالند و راست
میکنند و میجنبانند تا سیماب بزیر فرود آید معلوم گردد که روده بجای خود باز آید پس اگر
نیاید بیمار را بر دارند و شکم او را نگونسار کنند تا سیماب از وی بر آید و اگر بزیر بر نیاید
همی فرمایند رفت تا سوی زیر فرود آید و از پس آن اسفیدباج چرب دهند و چند روز
بماء اللحم و چیزی آشامیدنی چرب اقتصار کنند باب هشتم اندر قولنج که سبب
آن ضعیفی قوت دافعه قولون بود و علامات و علاج علامت وی آنست که اگر چه باقی
نباشد و اطلاق می باشد لکن هر وقت بداروئی و شیافی و حقنه حاجت بود تا اطلاق افتد
علاج وی داروها قوت دهنده است چون بجرنا و دحمرنا و مثرودیطوس و سادرنطوس
و ایارج فیقرا و طبیخ سلیخه و دارچینی و بسباسه و خیربوا و سنبل و اشنه و تخم کرفس و با روغن
بادام تلخ و ایارج فیقرا اگر با روغن بیدانجیر و روغن ناردین یا روغن سوسن گرم کرده و
افادیه اندر وی افکنده بر شکم و تهی گاه مالیدن و از پس طعام شراب ریحانی اندکی بکار
بردن و طعام اسفیدباج چرب و نرم خوردن و از ترشیها و طعامهاء قابض و آب سرد پرهیز
کردن تا راحت یابد باذن الله تعالی باب نهم اندر قولنج که سبب آن باطل شدن
حس قولون باشد علامت و علاج آن علامت وی آنست که هر چند روزی شکم باز گیرد

وشکم بر آید و درد نکند و چیزهای حذر کننده خورده باشند یا از بیرون ضماد کرده
علاج وی آنست که نخست استفراغی کنند با یارج فیقرا و لوغاذیا و سادرنطوس پس همان
طبیخ سلیخه که اندر باب گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند و بجرنیا و اثاناسیا و روغن
بیدانجیر حل کنند و بر شکم و تهی گاه می مالند و طعام شوربا گنجشک و کبوتر بچه با افادیه
و شراب کهن لطیف و خند یقون بود باب دهم از گفتار هفدهم اندر ایلاوس
و علامات و علاج آن ایلاوس نوعی از قولنج است لکن اندر روده ها باریک افتد
و تفسیر ایلاوس بتازی رب ارحم است یا رب رحمت کن و این علت را بدین نام از بهر
این خوانند که از وی خلاص کمتر بود از بهر آنکه مزاج معده و مزاج روده ها تباه گشته
بود داروهای خوردنی قبول نکند و شیاف و حقنه بجایگاه علت نرسد جالینوس
میگوید من جماعتی را دیدم که این علت افتاد یک تن را دیدم که خلاص یافت و اسباب
این علت یا سوء المزاج گرم و خشک بود و یا سوء المزاج سرد و خشک یا با ماده بود یا بی
ماده یا آماسی بود که منفذ ثفل را تنگ کند یا بادی بود که اندر طبقهاء روده ها مانده باشد
یا سبب حرکتها ناهموار روده بر هم پیچیده شود و راه ثفل و باد بسته شود و بسیار باشد
که اندکی صفرا اندر روده ها فرود آید و ثفل را خشک کند و دفع نتواند کرد و سبب این
علت گردد و از خوردن طعامهاء خشک و قابض بسیار افتد و بسیاری باشد که داروی
ناموافق که گرم بغایت بود یا سرد بغایت که طبع زهر دارد خورده شود و این تولد کند
علامتها علامت ایلاوس آنست که درد اندر بالای ناف بود و هر چه بخورد قی کند تا بحدی
حد که ثفل نیز بقی بیرون آید و سبب این آنست که معده تا بر حال طبیعی بود طعام را از بالا
فرو کشد و هضم کند پس آنرا بروده ها فرستد بقوت دافعه که او راست و روده ها نیز
تا بر حال طبیعی باشد هر چه از معده بایشان رسد آنرا قبول کنند و بسوی زیر دفع کنند و بیرون
افکنند و چون از حال طبیعی بگردند و سببی از سببها که یاد کرده آمد پدید آید فرو سو دفع

نتواند که بسوی بالا دفع کند و معده آنرا بضرورت دفع نکند و بقی دفع کند و باشد
نیز که اگر حقنه با نیرو تر کنند و معده خالی بود آن حقنه بمعده بر آید و از معده بقی بیرون
آید و بادهای تیز که اندر شکم بود هم بسوی بالا آید و آروغ بر آید و علامتهاء بد اندرین علت
آنست که ثفل بقی بر آید و نفس و آروغ و عرق سهمکنده بود و باشد که بوی سهمکن کنده شود
و آنرا که سبب این علت آماس صفرا بود یا خون اگر صفرا بود تب سوزان و تشنگی و
قی صفرا و تلخی دهان بران گواهی دهد و اگر خون بود تب خونی و امتلاء رگها و شیرینی
طعم دهان و ضربان موضع درد بران گواهی دهد و آنرا که سبب این علت آماس سرد بود
سوزش و تشنگی نبود و دهان تر بود و اگر مادّه بلغمی بود مزه دهان یا شور یا هیچ مزه
ندهد یا مزه ناخوش دهد و بقی بلغم بر آید و اگر مادّه سودا بود مزه دهان ترش بود و درد
و گرانی کمتر بود لکن آماس سرد اندرین رودها کمتر افتد و آنرا که سبب این علت سوء المزاج
گرم و خشک بود تشنگی و سوزش صعب بود و تبها گرم آمده بود و آنرا که سبب این علت
اندکی صفرا بوده باشد که بروده فرود آید و ثفل را خشک کند و بیرون دفع نتواند کرد و
درد و خلیدن و سوزش صعبتر از قولنجهاء دیگر بود و با تب بود و تشنگی و تلخی دهان
بود و آنرا که سبب این علت خوردن طعامهاء خشک و قابض بود و باشد درد شکم او و درد
بود گرفته و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و آنرا که سبب این علت رطوبتهاء لزج بود
اندر شکم او بادها بسیار افتد و آروغ ترش بر آید و باشد که عرق سرد آید و تدبیرهاء گذشته
و ناگواریدنها بران گواهی دهد و آنرا که سبب این علت خوردن داروی ناموافق بوده
باشد علامت وی آنست که علت از پس داروی خوردن افتد و آنرا که سبب این علت برهم
پیچیدن روده بود علامت وی آنست که علت بس از بازیها و کشتی گرفتن و معلق جستن
و مانند آن افتد بقراط میگوید هر گاه که با تقطیر بول ایلاوس بدید آید بیمار روز هفتم
هلاک شود مگر بیماراهد تب آید گرم و عرق بسیار برود علاج اما اگر نشانهای آماس گرم

ظاهر شود علاج آماس صفراوی یکی بود الا آنکه اگر قوت بیمار قوی بود و علامتهاء
خون ظاهر تر بود نخست رگ باید زد و باسلیق باید گشاد پس ضمادها می نهادن اگر برگ
عنب الثعلب و خطمی و آرد جو و بابونه و اکلیل الملک کوفته و بیخته و با روغن بنفشه
و می بجنه سرشته و شربت آب عنب الثعلب و آب عنب الثعلب و آب لسان الحمل و آب
کسنه از هر یکی دو اوقیه بگیرند باده درم خیارشنبر پاک کرده و ده درم روغن بادام و ده درم
شکر و بدهند نخست آبها را بجوشانند و کفک بردارند و صافی بپالایند پس خیارشنبر در وی
گدازند و روغن و شکر بر افکنند صفت شربتی بگیرند آب کاکنج و آب لبلاب بجوشانند
و بپالایند و همچنین با روغن بادام و خیارشنبر بدهند تعریف شربتی دیگر بگیرند بنفشه
خشک و اکلیل الملک و خطمی و بیخ سوسن و بابونه همه را بپزند و بپالایند چهار اوقیه
ازین مطبوخ با دو اوقیه آب خیار و دو اوقیه آب لبلاب کی آب عنب الثعلب بیامیزند
و ده درم فلوس خیارشنبر پاک کرده در وی گدازند و ده درم روغن بنفشه و ده درم
شکر بر افکنند و بدهند و طعام اسفاناج و برگ چکندر و انچه بدین ماند بروغن بادام
و شکر و بجای آب جلاب دهند خداوند آماس سرد را علاج بحب سکبینج یا بحب صبر
یا بحب منتن کنند و شیافها و حقنها که درین بابها گذشته یاد کرده آمده است بکار دارند
و اینزه محقنه درین علت دراز ترک باید و سوراخ در سر نایژه باید نه در پهلو تا دارو برود
بالا بپی رسد و پیوسته ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر و ایارج فیقرا و اگر قی بسیار
کند و هیچ در معده نپاید ذیره کرمانی با سماق بباید کوفت و می دادن با شراب بودنه
و داروهایی که اندر علاج هیضه و قی یاد کرده آمده است بکار باید داشت و علاج
آماس سودائی بدین نزدیک باشد صفت معجونی که قی باز دارد و قولنج را بگشاید و اندرین
علت موافق بود بگیرند مصطکی قرنفل و زنجبیل فلفل دار فلفل جوزبوا از هر یکی واسنا
راست همه را بکوبند و ببیزند از جمله ده درم سقمونیا ده درم همه را بجلابی که از شکر و

آب آبی شیرین کرده باشند بسرشند شربت از یکمثقال تا دو درم و اگر سبب علت سوء
المزاج گرم و خشک بوده باشد یا فرود آمدن صفرا بوده باشد برود و ثقل را خشک
کردن نخست حقنه نرم باید کرد از بنفشه و خطمی و بابونه و تخم کتان و سپستان و کشک
جو و سبوس گندم با روغن کنجد بسیار کرد و روغن بنفشه و باید اندکی نمک هندی
و بیمار را اندرین آبزن نشانند و اندر آب آن بابونه و اکلیل الملک و کرنب و شوید و
بنفشه و سبوس و بیخ خطمی و بیخ سوسن جوشانیده باشند و روغن بنفشه با روغن
بابونه و موم مصفی موم روغن کنند و بر شکم او می مالند و پس از حقنهاء قوی کنند و اگر
خیارشنبر و عناب و مویز دانه بیرون کرده و سپستان و بیخ سوسن و بیخ خطمی در آب
بجوشانند و بپالایند و چهار درم روغن بادام و دو درم روغن بید انجیر و یک درم ایارج
فیقرا ترکیب کنند و بدهند و گاه گاه شافی نهند تا طبیعت را می جنبانند و ماده را فرود
میکشد و طعام زیربا دهند و اسفاناج بروغن بادام پخته با روغن کنجد سپید کرده
و بجای آب جلاب دهند و اگر مویز و عناب و سپستان بجوشانند و بپالایند و شکر ریزند
آب کنند و سرد می کنند روا باشد و علاج قولنج ثقلی علاج این باشد و اگر سبب علت
خوردن داروهاء ناموافق باشد آب گرم باید داد و با روغن کنجد آمیخته با شیرخوار دادن
و بقی براند پس تدبیر شکم فرود آمدن باید کرد و علاج این اندر علاج زهرها یاد کرده آید
انشاء الله و اگر سبب علت ورم بچیزی شکم زده باشد علاج آن اندر باب گذشته یاد کرده
آمده است گفتار هژدهم اندر احوال گرده و مثانه و بیماریهاء آن و علامات و
علاج و این گفتار چهار جزو است جزو نخستین اندر سوء المزاج گرده و آماسها
و ریشها و سنگ و لاغری آن باب نخستین اندر سوء المزاج گرم بی ماده که اندر
گرده پدید آید سبب سوء المزاج گرم رنج و ریاضت بود و طعامها و شرابها و داروهاء
گرم خوردن و بر جامه گرم خفتن علامتها بول سرخ بود یا زرد زعفرانی و گنده بود و تشنگی

غلبه کند و بول را بسیار نگاه نتوان داشت و اندر مجری که می گذرد گرمی آن آگاهی میدهد
و باشد که بسوزاند و شهوت جماع پدید آید و منی گرم بود و باشد که بر سر بول چون روغنی
پدید آید از بهر آنکه گرمی مزاج گرده آن پیه را که بر حوالی گرده بود بگدازد و باشد که نیز تب آید
علاج اگر سوء المزاج رنج و ریاضت بوده باشد راحت و آسایش جویند و بر روغن گل و
اندکی سرکه و گلاب طلی میکنند و شربت از تخم خرفه و سکنجبین و آب خیار و دوغ ترش دهند و
طعام از غوره و نیشو و کشک جو دهند و طفیشل از عدس و آب غوره و روغن گل بر جگاه نهند
سود دارد و آب خیار و آب برگ خرفه و آب عنب الثعلب و روغن گل حقنه کنند صواب
باشد و منفعت بیش کند و اگر طعامها و شرابها گرم بوده باشد دست از آن نوع بدارند
و همان تدبیر که یاد کرده آمد بدست گیرند و اگر بعلت و با سیطش باز گردد علاج آن اندر بابی
جدا گانه از جزو دوم یاد کرده آمده است آن باب بخوانند باب دوم از جزو نخستین
از گفتار هژدهم اندر سوء المزاج سرد که بی ماده باشد و علامت و علاج سوء المزاج سرد
آب سرد خوردن بسیار باشد خاصه بر ناشتا و از پس گرما به و ریاضت و بر زمین سرد و بر سنگ
گان خفتن و طعام و شرابها و داروهاء سرد خوردن علامتها رنگ روی سپید بود و
شهوت جماع برود و اگر خداوند علت مرد بود یا زن بود جماع زیان دارد و پشت ضعیف
شود همچون پشت پیران و تشنگی نباشد علاج گوارش زیره که اخلاط او نیک سوده باشند
سود دارد و حقنه کردن بشوربا سر بره و کبوتر بچه با روغن جوز کرد و روغن بادام کرده و روغن
فستق کرد روغن حبة الخضرا کرد و روغن دنبه اگر یکی ازین روغنها خاصه روغن دنبه نیم گرم
حقنه کنند تنها سود دارد از بهر آنکه ویرا اثری خوبست اندر گرم کردن گرده و قوت دادن
وی و روغن فرفیون مالیدن سود دارد و طعام شوربا نخود و کبوتر بچه با زیره و دارچینی
و قلیه خشک و گنجشک بریان باب سوم از جزو نخستین اندر سوء المزاج گرده
گرم با ماده و علامات و علاج آن اگر ماده خونی بود علامتها خون ظاهر بود و اگر ماده

صفرا بود سوزش وخلیدن وزردی آب تاختن وتب وتشنگی علامت آن علاج آنرا که علامتها
خون ظاهر بود رگ باسلیق باید زد نخست واگر مادهٔ صفرائی بود نخست بطبیخ بنفشه وسپستان
وعناب والو وخیارشنبر وشیرخشت استفراغ کنند باحقنهاء نرم کردن تا صفرا کم شود بعد
رگ باید زدن وآب انار وآب کسنه وآب خیار وخیار بادرنگ باشکر دادن وکشکاب باروغن
بادام دادن وضمادها که از اسپغول وآرد جو وآب کشنیز وسرکه سرشته باشند برجایگاه
کرده می نهند واگر حرارت سخت قوی بود اندرین ضماد سپیدهٔ خایهٔ مرغ وروغن گل وآب خرفه
وآب عصا الراعی وبنفشه ونیلوفر وصندل زیادت کنند وشربت شراب بنفشه وشراب الو
باید داد وطعام از آن نوع که اندر باب نخستین ازین جزو یاد کرده آمده است باب چهارم
اندر سوء المزاج کردهٔ سرد با ماده علامت سوء المزاج سرد با ماده علامتهای بلغم است
وچند جای دیگر یاد کرده آمده است علاج نخست قی باید فرمود تا بلغم لختی کمتر شود پس حقنها
وحقنها که در علاج قولنج بلغمی یاد کرده آمده است بکار داشتن وروغن فرفیون مالیدن ومعجونها
ومالیدنیهاء گرم که از بهر زیادت باه در موضعش یاد کرده آید اندرین باب سود دارد وطعام
کنجشک بریان وقلیهٔ خشک ونخود آب با دارچینی وزیره صواب تر باب پنجم از جزو
نخستین از گفتار هژدهم اندر لاغری کرده وعلامات وعلاج آن سبب لاغری کرده
بسیاری جماع بود وبسیار خوردن داروها که ادرار بول کند وسوء المزاج گرم وخشک وسرد
وخشک علامتها علامت لاغری کرده آنست که شهوت جماع نباشد وپشت ضعیف طاقت
هیچ رنج ندارد وآب تاختن بسیار آید وبول سپید بود وباشد که تن لاغر بود کندی میگوید
هرگاه که کرده لاغر شود وپیه کرده اندکی شود بینائی چشم ضعیف گردد وصداع پدید آید و
بول باز نتواند داشت وکمی گاه سرد باشد علاج مغزها چون مغز بادام ومغز فستق ومغز
حبة الخضرا وگوز هندی وفندق وتخم خشخاش همه باشکر کوفته سود دارد ونخود وباقلی
ولوبیا اندر اسفیدباجها پخته خوردن وپیه بط وپیه مرغ خانگی وپیه کردهٔ بز سود دارد ونان

بیه اکنده که دروی تخم بادیان واندکی زنجبیل ومغزها که یاد کرده آمد ولکن مغسول در خمیر
سرشته باشند ونان پخته سخت نیک باشد زنجبیل حرارت وقوت این تخمها را بجنباند
وتخم بادیان آنرا بجایگاه رساند ولکن وتخمها گوهر کرده را قوت دهند واگر کسی لک نخواهد
بر مغزها اقتصار کند واگر گوشت کرده را بکوبند وبا پیه مرغ وپیه بط وپیه کرده بپزند
وآنرا بکشنیز خشک وتخم بادیان وزنجبیل خوش کنند سود دارد وحقنه که از طبیخ سر بره و
گوشت کبوتر بچه وروغن دنبه سازند سود دارد وپیه کرده گداخته حقنه کردن کرده را گرم
کند وفربه کند وطعام هریسه وباپچه وخایهٔ مرغ نیم برشت وحلواها که تخم خشخاش ومغز
تخم کدو ومغز تخم خیار وخیار بادرنگ دروی کرده باشند سود دارد در جمله از جهت
فربهی کرده طعامهائی باید که میل بخشکی دارد باب ششم از جزو نخستین از
گفتار هژدهم اندر ضعیفی کرده وعلاج هر بیماری که کرده را افتد از سوء المزاج و
آماس وتولد سنگ وریگ همه ضعف آرد هم چنین هر رنجی که رسد از زخمی وآسیبی یاد
رفتن واسب راندن فزون از عادت وبرخاستن ونشستن بسیار وجماع بسیار همه کرده
را ضعیف کند لکن طبیبان ضعیفی کرده آنرا گویند که کرده از فعل خویش بگردد وباز ماند
وفعل کرده آنست که آب را که با اندکی خون رقیق از جگر بدو آید بیشتر از آن بگوارد وبیراند
وبغذای خویش بکار برد وباقی آن خون را با آب بمثانه فرستد تا مثانه آن باقی خون را
بگوارد وبغذای خویش بکار برد باقی آن آب را به بیرون دفع کند وهرگاه که ضعیف
شود آن خون را نتواند گوارید وغذای خویش نتواند گردانید آب همچنانکه بدو آمده باشد
با خون از وی جدا گردد وهیچ درد نکند واگر باشد ضعیف دردی بود وسبب این ضعف
آن باشد که گوهر گوشت اوست ومتخلخل شود وآن کند که گوشت او باطل شود بسبب
بسیاری جماع یا بسبب بسیار خوردن داروهاء ادرارکننده یا بسبب رنجهای دیگر
که یاد کرده آمد علامت این علت آنست که بول غسالی بود یعنی همچون آبی که گوشت

تازه در روی شسته باشند و بی درد بود و اگر دردی اندک بود و آرزوی جماع نباشد
وگاه باشد که با این بول رطوبتی غلیظ آمیخته باشد و اگر یک ساعت بنهند رسوب کند
و بر سر بول چیزی همچون کفک دریا پدید آید و این علامت آن بود که رگهاء کاهرا اورده
گویند قوت و اندر مجاری آفتی نیست و اگر اورده مجاری ضعیف باشند هیچ رسوب
نکند و هر بولی که پیش از آن اندکی طعام اندر معده هضم شود همچون آب بود و آنچه
از پس هضم آید غسالی بود از بهر آنکه جگر اندر غذا تصرف کرده باشد و خون گردانیده
و نصیب کرده از خون بدو فرستاده و گرده بسبب ضعف و عجز در آن هیچ تصرف نکند
و هیچ نصیب برندارد بدین سبب بول غسالی بود و گاه باشد که سبب این بول غسالی دفع
طبیعت بود بر سبیل بحران و فرق آنست که آنچه سبب آن دفع طبیعت بود بیمار از پس
آن راحت یابد و لاغر نشود و باشد که آنرا نوبتی بود معلوم و اگر از ضعف گرده بود بیمار
راحت نیابد و سست و لاغر شود و نوبتی معلوم نباشد و بر تبع ضعیفی چشم و درد سر پدید
آید علاج طریق صواب اندر علاج این علت آنست که پیش از آنکه این علت محکم شود
علاج کنند چه اگر تاخیر کنند عسر گردد و گاه باشد که با این علت اندر مجاری بول ریش ودج
باشد و علاج آن اندر باب جداگانه یاد کرده آید اما علاج خاصه این علت آنست که اگر مانعی
نباشد نخست رگ باسلیق زنند و باندازه قوت مقداری خون بیرون کنند و داروی
مسهل و آب تخمها دهند البته از بهر آنکه این هر دو فضله دیگر بمجاری بول آرند و رنج
و علت زیادت شود و از جماع و از گرمابه و از ریاضت باز باید داشت و آسایش باید فرمود
و تدبیر آن باید کرد که گوشت گرده اکنده نشود و تدبیر این شربت بود و بغذا و بضماد
اما شربت رب السوس باید داد و رب آبی و شراب ریواج و شراب لیمو که ترشی غالب
بود و بست جو و بست گندم و قرص طباشیر و شراب مورد و غذا عدسی باب سماق پخته
و آب غوره و یا بچه بره و سر بره بترشی و گوشت کبک و تذرو و دراج و تیهوج بمصوص

و افشرده باب سماق و آب غوره و آب انار دانه و گوشت گوساله فسرده کرده
هم بدین آبها و کعک باکینه و بیه اکنده که بمغزها دلک سازند بی تخم بادیان خاصه که آنرا
بسماق خویش کنند و اگر بیمار ضعیف بود زرده خایه نیم برشت خورد سماق بر افکنده تا
سود دارد و از فربهی گوشت اسفیدباها پرهیز کنند و از میوها زعرور و خرمای قصب
موافق بود صفت قرص طباشیر بگیرند گل سرخ و سماق پاک کرده و طباشیر و صمغ عرابی
و گل مختوم و گل ارمنی و قبرسی و صندل سپید از هر یکی یک درم و نیم نشاسته بریان کرده
و تخم حماض و گلنار از هر یکی دو درم تخم خرفه بریان کرده سه درم حب الاس و بلوط هر دو
بریان کرده از هر یکی سه درم اقاقیا دو درم همه را بکوبند و ببیزند و باب سیب و آبی ترش بسرشند
و اقراص کنند هر قرصی یک مثقال شربت یک قرص با یکی ازین شرابها که یاد کرده آمده است
آمرزیف قرصی دیگر بگیرند شب یمانی و دم الاخوین و گلنار و صمغ از هر یکی یک درم کثیرا
دو درم اقراص کنند هر یک دو درم شربت یک قرص با شراب غوره کرباشی یا شراب مورد نسخه
ضمادی که بر پشت نهند بگیرند گل سرخ و طباشیر و برگ سماق و صندل سفید و عصاره
لحیة التیس و گل مختوم از هر یکی ده درم کعک بغدادی سه درم قصب خشک هفت
درم خرنوب نبطی و برگ مورد خشک از هر یکی دو درم بست جو سه درم همه را بکوبند و
باب مورد تر و آب سیب ترش بسرشند و بر خرقه طلا کنند و بر پشت نهند یا بر گرده و خرقه
باب برگ مورد تر و آب سیب ترش تر میکنند و بر پیغولهاء ران و رانها و قضیب می
نهند و اگر لحیة التیس و خرنوب نبطی و انار پوست و گل سرخ و بیخ غوبیج اندر آب بپزند
و اندر آب نشینند صواب بود و آن آب بر رانها و کمرگاه و تهیگاه او میچکانند صواب
بود و آنرا که این علاج اثر نکند او را اندر آبها که معدن شب و زاک باشد باید نشاند
و از آن آب باید داد اندک اندک از بهر آنکه این آبها مجاری را نیک کنند و اگر ممکن بود
که او را بهوای سرد برند صواب بود و قی کردن اندر همه بیماریها کرده سودمند است

و باشد که بیکبار زایل شود ابو الحسن الطبری الترنجی میکوید بعضی طبیبان از اهل
مصر از بهر این علت ضماد جلوزن فرموده اند بشراب سفرجلی سرشته و خرمای قصب
خوردن و آبهاء قابض بر پشت و کمرگاه و همه تن مالیدن و بترین کارها اندرین علت
رنج است و حرکت و بهترین آسایش است و چون علت بآخر رسید و بهتری بدید می آید
شیر اشتر میدهند با داروها که خون را باز دارد چون فلونیاء پارسی و رومی و اقراص
کوکب و اقراص کلنار تا ترقوی کردد از چیزهاء شور و تیز و تلخ پرهیز کنند و اگر سبب تولد
غسالی دفع طبیعت بود آنرا باز نباید داشت و یاری باید داد تا تن پاک شود و اگر
بسیار گردد و از حد بگذرد و ضعف خواهد آورد و این علاجها باید کرد که یاد کرده آمد
و اگر این علت بنوبتی معلوم بود پیش از نوبت رگ باید زد و این علاجها بر دست گرفتن و اگر
این علت دراز گردد آماس اندر اطراف و همه تن بدید آید علاج استسقاء لحمی باید کرد
محمد زکریا میکوید اطراف ببندد و طبیخ آنرا اندکی نمک بر افکنند و نه روز بخورند همه بیماری
کرده را پاک کند و ببرد انشاء الله تعالی باب هفتم اندر یاد کرد درد کرده و حوالی
آن باشد و علاج بسیار باشد که اندر کرده و حوالی آن باد غلیظ درد آمد و از آن باد درد
کرده و تمدد اندر پشت بدید آید علامتها علامت وی آنست که درد اندر حوالی کمرگاه
میگردد و بر تر و فروتر همی آید و هیچ گرانی نکند علاج وی آنست که از خوردنیهاء بادناک
پرهیز کنند و داروهای محلل بکار دارند چون تخم بادیان و تخم سداب و زیره باماء العسل
یا با جلاب و از بابونه و زیره و تخم سداب و تخم بادیان و هرچه بدین ماند و هرچه بادها را
بشکند ضماد میسازند و بر کمرگاه می نهند و روغن قسط همی مالند و اگر حاجت آید
حقنهاء محلل بکار دارد باب هشتم از گفتار هژدهم اندر آماس گرم کرده
کرده بدید آید و علاج مادهٔ آماس گرم یا خونی بود یا صفرائی نیز بود و حال آماس از سه
بیرون نباشد یا تحلیل پذیرد یا ریم کند یا صلب گردد و گاه باشد که آماس اندر هر دو کرده افتد

و گاه باشد که آماس میل بجانب تجویف کرده دارد و گاه باشد که میل بجانب آن منفذ دارد که آب
اندروی از جگر بکرده آید و گاه باشد که میل بجانب مجریهاء بول دارد و گاه باشد که میل
بجانب غشا دارد که در روی پوشیده است بسوی پشت و گاه باشد که با این آماس میل بسوی
اندرون دارد و اسباب آماس کرده چهار نوع است یکی آنکه اندر کرده سنگی تولد کرده باشد
و از آنجا بجنبد و گوشت او بخراشد و ریش کند دوم آنکه زخمی و آسیبی و سقطه افتد سوم
آنکه چیزی گران چون همیانی و غیر آن بر میان بسته باشند چهارم آنکه بول باز داشته باشند
علامتها علامتهاء آماس گرم تبی است اندر بیشتر حالها لازم بود و گاهی فواق می
بر آید و گاهی حرارت قوی میکند و اندر کرده گرانی و تمدد می باشد و اندر اول این تب بنقص
صغیر لشود چنانکه اندر اول تبهای دیگر لکن اطراف سرد و گاه گاه تب آهسته میشود و گاه
باز می برافروزد و این آهسته شدن و برافروختن بی نظام بود و گاه باشد که بدان ماند که
تب ربع خواهد بود و داروهای ادرار کننده و خوردنیهاء شور و تیز و ترش زیان دارد
و اگر آماس اندر گوشت کرده باشد فقرات آرمیده باشد و اگر اندر غشای بود خاصه نزدیک
معالیق کرده درد عظیم باشد و پشت راست نتواند کرد و نتواند نشست و نتواند خفت و عطسه دادن
و از همه شکلها که بخسبد بقفا باز خفتن از همه آسان تر بود و بسیار باشد که بسبب صعبی
آماس اختلاط عقل پدید آید از جهت مشارکت غشا با دماغ و درد بچشم و روی فرود آید
وقی صفرا بسیار افتد بسبب مشارکت معده و باشد که شکم باز گیرد بسبب مزاحمت
آماس که رودها را تنگ کند و بفشارد و بول نخست سپید بود پس زرد ناری شود پس
سرخ گردد و اگر مدتی سپید بماند علامت آن بود که آماس یا صلب خواهد شد یا دبیله
خواهد گشت و ریم خواهد کرد و جمله سپید و غلیظ اندرین علت علامتی بد است و
اگر رسوبی نیکو کند علامت آن باشد که نخواهد بخت و سلامت خواهد بود و هر گاه
که این آماس سخت گران گردد چنانکه بیمار بندارد که چیزی گران در شکم و کرده او نهاده است

یا او پخته است و اندر جایهای تهی بادها پدید آید و رنجها و صعب تر گردد علامت آن
بود که آماس دبیله گشت و هرگاه که تب سرما همی لرزاند و حرارت تب آهسته گردد و بول
غلیظ گردد و رسوب نیکو پدید آید علامت آن بود که آماس پخته شد و هرگاه که سرما نیک
بلرزاند و تب سرد و گرم بیکبار زائل شود علامت آن بود که آماس سر کرد و هرگاه که بیمار را
بر پهلو راست خفتن آسان تر بود علامت آن بود که آماس اندر گرده راست است از بهر آنکه
اگر بر پهلوی چپ خسبد آماس او پخته شود و درد نجه دارد و اگر درد آماس تا بنزدیک جگر
بر آید علامت آن بود که آماس در گرده راست است از بهر آنکه گرده راست بر بالاتر گرده
چپ است و بجگر نزدیکست و اگر درد تا بنزدیک مثانه فرود آید علامت آن بود که آماس اندر
گرده چپ است و اگر درد بهر دو جانب میکشد علامت آن بود که آماس اندر هر دو گرده است
و علامتهاء آماس خونی آنست که ابجانب که آماس در وی بود گرانی کند و حرارتی بود
نه سخت سوزان و دردی بود با تمدد نه سخت بی آرام و تشنگی نیز باندازه بود و تب همچون
تبهای خونی بود و صعبی و آهستگی درد و تب در خورد صلاح و فساد خون بود و به آب تاختن
حاجت بسیار شود و علامتهای آماس صفرائی آنست که تب تیز بود و آماس گرانی کمتر کند
و سوزش و تشنگی غلبه دارد و همه علامتهای صفرائی که معلوم است ظاهر بود و چون
علت بآخر تر رسد بول غلیظ تر شود و رسوب اندرین شیشه پدید آید همچون ساله زرد و اینجا
که خون و صفرا مرکب بود و خون غالب بود آماس از جنس حمره بود و آنجا که صفرا غالب
بود آماس از جنس نمله بود و بول اندک اندک آید و زود زود و کبرد و نبض سریع و متواتر بود
و علاج هر دو بیکدیگر نزدیک بود و طبیب باندازه علامتها ترکیب مادتها بشناسد و باندا[زه]
ترکیب آن تدبیرها مرکب همی فرماید بقراط میگوید اذا کان البول دسما سریع الخروج دل
علی ان الحرارة غالبة علی الکلیتین فهی تذیب شحمها یعنی هرگاه که بول چرب دارد و
زود بیرون آید علامت آن بود که حرارت بر گرده غالب بود و پیه او می گدازد و هم بقراط

میگوید من کان بوله زیتیا و جا نعشر دل علی مرض حار فی الکلیتین یعنی هرگاه که بول بروغن
زیت ماند یعنی چرب بود و ناگاه بیرون آید علامت آن بود که در گرده بیماری گرم است
و هرگاه که آماس گشاده شد اگر بمثانه اندر گشاید و ریم سپید و هموار بود و گنده نبود امید
سلامت بود و اگر خون و ریم آمیخته بود بتر باشد و اگر طبیعت ریم را بجانب روده دفع کند
بد باشد و این از دو گونه باشد یکی آنکه طبیعت هم چنانکه ماده ذات الجنب را با ستخوانهای
پهلوها دفع کند و بظاهر افکند این ماده را اسحان بجانب روده دفع کند دوم آنکه از گرده
بجگر باز آید و از جگر بماساریقا شود و از ما[illegible]ریقا بروده شود و گاه باشد که ماده اندر
فضای شکم دفع شود و این هم بد بود و بشکافتن حاجت آید و گاه باشد که آماس پخته گردد
و گشاده نشود این را هم بشکافتن علاج باید کرد و بد بود و اختلاط ذهن اندرین تبها که
تبع آماس سخت بود خاصه اگر نشانها بد بود که با آن ظاهر شود بقراط میگوید اذا
ظهرت علی البول نفاخات [illegible] دلیل علی وجع فی الکلیتین و ان المرض سیطول یعنی
هرگاه که بر سر بول قبها باشد علامت آن بود که درد گرده در وی است و روزگار بیماری
دراز خواهد بود و [illegible] علاج این علت آنست که با اول علت هیچ دارو که ادرار بول را شاید
ندهند چون آب تخمها و غیر آن خاصه اگر یابند که درین خلط بد است از بهر آنکه داروهای
ادرار کننده اخلاط بد را از همه اندامها [illegible] فرود آرند و بر موضع علت گرد رانند
و بسبب ضعیفی و زبونی موضع بیشتری اینجا بمانند و بسبب زیادت علت گردد تا از آب
نیز باز دارند تا حاجتمندی اندر حرارت تب و آماس تیزی و خشکی آن لکن از بهر آنکه بحاجت
آب تاختن بر انگیزاند و اندر فرود آمدن بدین موضع چیزهای با جوی فرود آرد مضرت
او از منفعت اندر کند بدین سبب از آب نیز باز دارند و اینجا که ضرورت بود آب
صافی و از سفال نو چکانیده و اندک اندک فرمایند مزید و سخت سرد نشاید تا آماس را
صلب نکند و از پختن باز ندارد و داروی سپید [illegible] داروی قوی و تیز نشاید هم بدین

سبب کو اخلاط را از بالا فرو آرد و اندر [illegible] که همسایه کرده است بکدراند و بعضی
بکرده آرد و صواب تر آن بود که قوام ماده را بشربتها معتدل کردانند پس اسهال
کنند بحقنه از بهر آنکه بموضع علت رسد و قوت دارو بر حال خویش باشد و از بالای
تن چیزی فرو دنیارد چنانکه داروی مسهل که خورده شود فرود آرد و حقنه نیز نرم باید
چون لعاب تخم خطمی و لعاب تخم خبازی و تخم کتان با کشکاب و روغن کل و خیار شنبر
اندر علاج کرده سخت نافع است جز در حقنه [illegible] مسهل از بهر آنکه استفراغ او بی
عنف بود و اکر ماده رقیق بود پانزا قوام [illegible] آرد و اکر غلیظ بود نیز می لغزاند
[illegible] الجبن بهترین مسهلی است ماده را بجانب روده‌ها ارد و در کهل آرد و در کهار اشوی
و مزاج کرم را بدل کند و ریش‌ها پاک کند و خداوند آماس کرده را اکر مایه نشاید تا علت
اندر اخلاط نیو نفتد و شربت و ضماد و حقنه سه نخست رابع با [illegible] چیزی برانند و
تحلیل کننده باندازه حاجت با آن همی آمیزند و [illegible] بآخر همه مسهل بکار دارند و
هیچ داروی سوزاننده اندر آماس کرم بکار نشاید داشت و اکر بضرورت بچیزی سوزان
حاجت آید چیزی نرم با وی بیامیزند تا سوزانیدن از ایاز دارد و چون اندر بول نشان
خشکی پدید آید داروهای ادرار کننده بکار باید داشت چون ماء البزر [illegible] بلبلاب الهزور
و غیر آن و ضمادها با ول [illegible] بنفشه و آرد جو [illegible] باقلی و خطمی و صندل و شیاف مامیثا
و تراشه کدوی تر و روغن کل و آب عنب الثعلب سازند و کاه باشد که بسبب ضعیفی
اندر ضماد لختی پوست خشخاش در افکنند با فلونیا و اکر آماس صفرائی بود ضماد از موم
سپید و روغن کل و روغن بنفشه و آب کدو و آب کشنیز تر و آب برک خرفه و کاهو
اندر کسر کسانند و این جمله باشد که این همه را بیامیزند چنانکه رسم است و خرقه بدان ترکنند
و بر موضع کرده نهند و باخر تر حلبه و بابونه در افزایند و آرد جو بکار دارند و روغن شیره
کنند یا روغن کاکیان چون بآخر رسد بابونه و خطمی و قیصوم اندر روغن زیت بپزند و

پشم پاره بدان ترکنند و کرم بر موضع کرده نهند صفت ضمادی تحلیل کننده بکیرند آرد کندم
نا پخته و برک حلبه و برک کرنب و بیخ سوسن و شویث و خطمی و بابونه با انکبین و روغن
شیره بپزند تا چون عصیده شود و بکار دارند و اکر پیه بط و پیه مرغ خانکی با آن یار کنند
صواب باشد صفت ضمادی پزانند انجیر را در ماء العسل بپزند تا چون عصیده
شود و بکار دارند و اکر مازریون و ایرسا ترکیب کنند سخت قوی بود تعریف شربتی برا
بکیرند تخم کتان بریان کرده یک مثقال نشاسته نیم مثقال این یک شربت بود این جمله کیاد
کرده آمد طریق علاج این علت است بر سبیل [illegible] کلی و اما اکر آماس خونی بود نخست رک
باسلیق یا صافن باید زد و اکر آماس تازه باشد رک باسلیق زدن کفایت بود و اکر آماس
کهن باشد یا بیمار ضعیف باشد رک مابض باید زد و این شراب دهند بکیرند عناب کرکانی
کزیده دانه بیرون کرده صد درم و تخم خشخاش سپید صد درم کشنیز خشک صد درم
عدس مقشر صد درم و چند بار بوز [illegible] داروها آب بر این داروها کنند و بپزند تا بمقدار
چهار صد درم باز آید و همه را در خرقه افکنند و بچکانند و بمالند و بفشارند لکن صافی
بچکانند و مقدار چهار صد درم شکر طبرزد برو افکنند و بقوام جلاب آرند هر روز از این
شربت بیست درم با ده درم سکنکبین میدهند و اکر این شراب با کشکاب دهند روا
باشد و آب خیار و خیار بادرنک با شکر و روغن بادام سود دارد و طعام مزورها از
عدس و سماق دهند و اکر خیار و خیار بادرنک با شکر و رو آماس صفرائی بود بنکرند اکر
صفرا کمتر بود و خون بیشتر هم باسلیق بزنند پس بمطبوخ هلیله استفراغ کنند و اکر صفرا
بیشتر بود و خون کمتر رک نباید زد و نخست به مطبوخ هلیله استفراغ باید کرد صفت
آن بکیرند هلیله زرد مقشر ده درم خرما هندی پاک کرده بیست درم آلو سیاه سی عدد
عناب سی عدد سپستان یک مشت بنفشه یک مشت تخم کشوث دو مشت برک کسنه
یک دسته برک عنب الثعلب یک دسته ترنکبین ده درم همه را بپزند چنانکه رسم است و

بدست بمالند و بالایند و پانزده درم فلوس خیار شنبر تازه دروی بمالند و بالایند و
سه طسوج انطاکی مشوی دروی حل کنند و نیم گرم بدهند و اگر حاجت آید در مدت ده
روز دو بار یا سه بار بدهند و سکنگبین ساده و کشکاب میدهند و آب خیار با شکر و
آب تخم خرفه با سکنگبین و غذا مزوره از آب غوره و مانند آن و اگر کشکاب با شراب بنفشه
دهند صواب بود و اگر شب وقت خواب شراب بنفشه با لعاب اسپغول و شکر با آب تخم خرفه
خورد هم صواب بود و اگر معده احتمال کند شبث بر کشکاب جوشند تا بدید آمدن کامه
طریق پختن گرفت پس ضمادی سازند از [illegible]بو و خطمی و اکلیل الملک و حلبه و تخم کتان و بنفشه
و شویث با طبیخ انجیر بسرشند و بروغن بنفشه چرب کنند و ضماد کنند و بر موضع آماس طبیخ
برای خطمی و بنفشه و شویث و حلبه بر می چکانند نیم گرم و هر گاه که معلوم گردد که ریم را
اندرین ضماد آرد کرسنه و سرگین کبوتر و گرد آسیا زیادت کنند و هر گاه که در بول ریم بدید
آید از بنادق البزور چاره نباشد صفت بنادق البزور بگیرند مغز تخم خربزه ده درم
مغز تخم کدو شیرین و تخم خرفه و تخم خطمی و مغز بادام و کثیرا و نشاسته و رب السوس
تخم خشخاش سپید گل ارمنی و تخم کرفس و بزر البنج از هر یکی دو درم و به بعضی نسخها بزر البنج
یک درم همه را بکوبند شربت سه درم با شراب بنفشه در جمله علاج قروح آلات بول کنند
نسخه سفوفی که ریم را پاک کند بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم کتان از هر یکی سه درم
نشاسته و گل ارمنی از هر یکی دو درم تخم خشخاش چهار درم شربت دو درم با شراب بنفشه
تعریف قرصی که ریم از مثانه را پاک کند بگیرند مغز تخم خربزه و خیار و خیار بادرنگ
و کدو از هر یکی پنج درم نشاسته و مغز بادام و شهدانه از هر یکی چهار درم رب سوس و خشخاش
درم تخم خطمی و تخم خبازی تخم خرفه و مغز جلغوزه و مغز [illegible] تخم محلب [illegible] کرده و بزر
الحماض و مغز بادام تلخ صمغ بادام و کثیرا از هر یکی سه درم سنگ تخم بادیان دو درم سنگ باشد
زعفران یک درم سنگ تخم کرفس کوهی دو درم شربت دو درم با می پخته و نخود سیاه و [illegible]

که سبب خام ماندن و دیر پختن آماس غایت گرمی و سوزانی بود و هر گاه که مزاج باعتدال
باز آرند چنانکه بتری مایل شود زود پخته گردد و طریق آنست که کشکاب دهند و با روغن
بادام و جلاب و شراب بنفشه و شراب نیلوفر و آب کدو و اگر تب نباشد شیر خر و شکر و
طعام اسفاناج و ملوخیا و قطف و کوک بروغن بادام و روغن شیر خشت تازه و چون مزاج
باعتدال باز آید استفراغ کنند بطبیخ انجیر و عناب و سبستان و بیخ بادیان و بیخ کرفس و
خیار شنبر و اگر آب طبیخ بر سبیل شربت خورند هر روز مقدار سی درم با پنج درم خیار شنبر
صواب بود ثابت قره میگوید آماس کرده را بح[illegible]های نرم باید داشت و کشکاب و روغن
شیره حقنهٔ نرم است و اگر بلعاب تخم حلبه و لعاب تخم کتان و روغن شیر خشت تازه بهم
بیامیزند و حقنه کنند نافع بود و هر گاه که ماده سخت بد نباشد لکن بسیار باشد سکنگبین
دادن صواب بود و هر گاه که اندک باشد لکن سخت تیز باشد ماء العسل دور باید داشت
و آب نیم گرم همی باید داد شربتهاء دمادم تا ماده را نرم کند و تیزی آن زایل کند و اندر منجکی
صفرا با خون در علاجها تامل باید کرد تا کدام غالب تر است علاج در برابر آن آمیخته باید
کرد ابن ماسویه گوید خداوند آماس کرده را و مثانه را اندک رمایه نشاید رفت تا آماس از ریم
پاک نشود باب ششم اندر آماس سرد بلغمی که اندر گرده پدید آید و علامت و علاج
بباید دانست که اندر بیشتر وقتها اگر آماس گرم را علاج صواب نرود صلب گردد از بهر
آنکه گرده عضوی که هر ماده که اندر وی روزی چند بماند سنگ شود و بدین سبب است که
در وی سنگ و ریگ تولد کند و هر گاه که آماس صلب گردد باستسقا ادا کند و سبب صلبی آماس
یا ماده باشد غلیظ و سوداوی یا آماس بلغمی یا آماس گرم بسبب آنکه آنچه لطیفتر باشد تحلیل
پذیرد و آنچه غلیظ باشد صلب شود یا سوء المزاج گرم یا سرد بافراط بود و مادهٔ آماس بسبب افراط
گرمی خشک و صلب شود یا بسبب افراط سردی بفسرد و از بهر آنکه نضج آن وقت باشد که حرارت
معتدل باشد و سوء المزاج که مفرط مفرد بود از نضج باز دارد چه گرم بود و چه سرد و علامتها

اما علامت آماس سرد بلغمی آنست که گران باشد و کرده فرو می کشد و تهیج اندر چشم و روی و هم اندامها و تن بدید آید و حاجت برخاستن بول دیر آید بود و لون او ولون براز سپید بود و قوام بول غلیظ بود بچون گل که در آب ببیند و از آب گرم و هوای گرم راحت یابد و تشنه را نشود و نتواند داشت و نبض بطی و متواخی بود و منی رقیق و سرد بود علاج اما خداوند آماس سرد بلغمی را چندانکه ممکن بود قی باید فرمود و کلنکبین عسلی پیوسته بکار داشتن و شراب التین سود دارد صفت آن بگیرند انجیر سکری چندانکه خواهند و آنرا بپزند در سه وزن او آب تا دو بهر برود و یک بهر با[illegible]یدو آب از وی بپالایند و چند نیمه آن انگبین بر افکنند و بقوام آرند و اگر خواهند طبع را نرم کنند بر یک من ازین شراب مقدار دو درم شیر انجیر بر افکنند و بیامیزند و لعوق خیار شنبر نیز نیک باشد تعریف آن بگیرند عسل خیار شنبر یک جزو عسل انجیر یک جزو هر دو را بیامیزند و مشمس کنند تا غلیظ شود شربتی یک کفچه اگر انجیر را چندانکه در آب بپزند نیک و بپالایند و آن آب را بجوشانند تنها اگر اندکی انگبین بس با عسل خیار شنبر بیامیزند و بکار دارند طبع را نرم کند و آماس را بپزاند و تحلیل کند و خداوند خناق را و خداوند آماس معده را سود دارد و هر روز اندر آبزن می باید نشست و اندر آن آب بابونه و اکلیل الملک و سبوس گندم و کشک جو نیم کوفته پخته باشند صفت حقنه نافع بگیرند بابونه و اکلیل الملک شبت شوید برگ سداب برگ حسک فرام و شان اطراف کرنب اطراف و اطراف چکندر از هر یکی یک دسته حسک جلی دو مشت پرسیاوشان یک مشت تخم حلبه و تخم کتان و سبوس گندم و خطمی از هر یکی یک مشت انجیر سی عدد بنفشه یک مشت همه را بپزند و بپالایند و مقدار هفتاد درم ازین مطبوخ بستانند و ده درم روغن شیرخشت و پنج درم روغن بید انجیر و چهار دانگ بوره نان و نیم درم نمک هندی را در هاون بمالند تا آمیخته گردد هر روز ازین حقنه یکبار بکار دارند آماس را بپزاند و بیم بود بالا کند اگر هنوز بول غلیظ باشد و صافی نشود هر شب وقت خواب چهار دانگ ایارج فیقرا

بدهند شربتی آب گرم از پس آن جرعه جرعه بخورد و اگر بدین طریق گرانی زائل شده بود بیم باکی شده و الا این حب بکار دارند صفت آن زیره و نانخواه از هر یکی یک درم سنبل و مصطکی یک درم صبر سقوطری دو بار چند همه داروها همه را بکوبند و ببیزند و باب برگ ترنج بسرشند و اگر برگ ترنج نیابد آب بادرنجبویه بسرشند و حب کنند و زن هر حبی چهار دانگ هر روز یک حب بخورد پیش از طعام و پس از طعام او لیتر تن را از رطوبتها پاک کند و مدد ماده آماس بگسلد تعریف ضماری نافع بگیرند سنبل دو دانگ مصطکی نیم درم صبر سقوطری یک درم مر چهار دانگ همه را بسایند و موم روغنی کنند از موم زرد و داروها بدان بسرشند و بکار دارند باب دهم از جزو نخستین از گفتار هژدهم اندر آماس صلب سوداوی آماس صلب که در گرده افتد از دو خالی نباشد یا ماده آن خلط سودائی باشد یا آماس گرم یا سرد بسبب علاج نا صواب صلب گشته باشد و اندرین باب سخن اندر آماس سودائی است علامتها گرانی بشت کمتر از گرانی آماس بلغمی بود و بول بسیار و رقیق و اندک بود و سبب اندکی و رقیقی سده بود و درد گرده بدان صعبی نباشد لکن با شد که پشت بیچون کمان شود و راست نتوان کرد و سرینها و رانها لاغر و ضعیف گردد و در جمله اندامها فرو سوین ضعیف و لاغر شوند و باشد که بسبب سده و ضعیفی قوتها گرده آب که با کیلوس بجگر اندر آید از خون بعد آنکه برود با خون اندر رگها بگردد و باندامها رسد و باستسقا باز گردد و هر گاه که سودا با خون آمیخته بود در رنگ بول رنگی بود که رفته و بتازی انرا کمد گویند و هر گاه که صفرا آمیخته بود با خون بول سرخ و درفشان بود و بتازی مشرق گویند علاج نخست قانون کلی اندرین باب که گذشته یاد کرده آمده است پیش باید گرفت و بران طریق رفت و استفراغ بمطبوخ افتیمون باید کرد و اگر قوت ضعیف و علت عسر بود ماء الجبن که بسکنجبین و افتیمون کرده باشد میباید داد چنانکه اندر کتاب سیوم یاد کرده آمده است واطریفل بزرگ نیز بکار داشتن سود دارد و از غذا بزیره با اقتصار باید کرد تا آن وقت

كه اندر بول اندك مايه رنگي بديد آيد پس رگ باسليق ببايد كشاد و حقنها كه اندر باب گذشته
ياد كرده آمده است بكار داشتن و اين ضماد بر نهادن صفت ضمادي كه ابو الحسن الترنجي
ميگويد ابو ماهر الطبيب اندرين آماس بكار داشتي بگيرند تراشه كدو و تراشه خيار و
شكوفه بيد و برگ خبازي و همه را بكوبند و آب بكشند و اندر هاون اسرب كنند و بسا
بسايند تا كبود شود و چيزي از سرب حل گشته با آن بياميزند و روغن بنفشه مقداري
بر چكانند و باز بسايند تا همه يك چيز گردد پس لختي بر كرده طلي كنند و خرقه كتان بدان باقي
تر كنند و بر موضع كرده بپوشند و هر وقت كه خشك شود باز تر كنند اين ضماديست كه همه
آماسهاي صلب سودائي را تحليل كند ابو الحسن الترنجي ميگويد من اندرين ضماد آب كشنيز
و آب كشنيز تر زيادت كردم و اندر علاج تو پير قضيب بكار داشتم سخت نافع بود و با آنكه
خداوند علت بفصد و قي و پرهيز فرمان نمي برد اندر مدت چهل روز علت زايل شد و ميگويد
مقصود من از بن باز گفتن اين قصه آنست كه معلوم گردد كه اثر اين ضماد اندر تحليل اخلاط
غليظ چه خوبست باب يازدهم از جزو نخستين از گفتار هژدهم اندر آماس صلب
كه از آماس گرم يا سرد بجهت ناصوابي علاج صلب گشته باشد علامت اين علت آنست
كه نخست آماس سرد يا گرم بوده باشد پس صلب گشته اما اگر آماس خوني بوده باشد چون صلب
گردد از دردي اندك خالي نباشد و علامتهاي خون ظاهر بود و اگر صفرائي بوده باشد از
سوزش و تشنگي و علامتهاي صفرائي خالي نباشد و اگر بلغمي بوده باشد درد و سوزش نباشد
و گراني كند و اگر سودائي بوده باشد نخست خود صلب بوده باشد و اكنون صلب تر از همه
انواع بود نه درد باشد و نه حس و اين عسرتر باشد علاج ببايد دانست كه علاج آماس صلب كه
دير كرده افتد دشوارست و اگر زود بعلاج مشغول نشوند عسر گردد و باشد كه ريم كند و درد
بول ريم و زرد آب همي آيد و حال از دو بيرون نباشد يا بطريق بول پاك شود و بهترين بديد
آيد يا آنكه از تش گيرد و هلاك شود و هر چه ريم سپيدتر و هموارتر اميدوارتر بود و هر چه

رنگ آن تيره تر و بوي آن ناخوش تر و قوام ناهموارتر علاج آن دشوارتر بود و علاج آماس
آنست كه اگر مانعي نباشد رگ باسليق بايد زد و كشكاب با شراب انجير يا شراب بنفشه
دهند و اين حقنه بكار دارند صفت آن بگيرند خسك يك مشت بزرگ اطراف چكندر و
اطراف كرنب از هر يكي يك مشت انجير بستني سي عدد برسياوشان يك مشت بزرگ تخم خيار
و تخم بادرنگ و تخم خربزه از هر يكي يك مشت نيم كوفته همه را بپزند و بپالايند و مقدار نيم
رطل بغدادي بگيرند و سه زرده خايه مرغ خام بر افكنند و مقدار پانزده درم تا بيست
درم روغن شير خشت باوي بياميزند چنانكه همه يك چيز گردد و بكار دارند سه بار اين حقنه
بكار دارند و موضع كرده را به پيه بط و پيه مرغ و مغز ساق گاو چرب كنند و اين ضماد بر
نهند تعريف آن بگيرند تخم كتان و حلبه و تخم خبازي از هر يكي پنج درم شويد و بابونج
و خطمي از هر يكي چهار درم سنگ مقل و اشق و علك البطم از هر يكي سه درم سنگ مقل
را و اشق را در آب حل كنند و داروها بدان بسرشند و ضماد كنند و رابنج را اندر نرم كردن
آماسهاي صلب اثري خوبست و هر چه اندر علاج آماس جگر كه صلب گردد ياد كرده آمده است
اندرين باب بكار دارند از شربتها و داروها و غذا اسبوس آب با انگبين و روغن بادام
فرمايند و مزوره ماش مقشر و خبازي كه اسفاناج دروي بخته و زيره با شيرين كرده با انگبين
كه بشكر و اندر آماس كرده از جماع پرهيز بايد كرد و اگر جماع كرده شود علت علاج ناپذير شود
و هر گاه كه آماس ريم كند و در بول آمدن گيرد نخست اگر مانعي نباشد رگ باسليق بزنند و
كشكاب دهند با شراب خشخاش يا شراب بنفشه يا شراب انجير و اگر حرارتي نباشد تخم خيار
و خيار بادرنگ و تخم كدو همه پاك كرده بكوبند و هر سه روز مقدار پنج درم سنگ بدهند و
اگر بول ريم باز ايستد هر روز سبوس آب بدهند با شكر و روغن بادام و اگر حرارتي غالب
نباشد مسكه و انگبين دهند با ماء العسل تا ريم باز آيد و هر گاه كه ريم باز ايستد بدان قناعت
نشايد كرد مگر كه درد و گراني با آن زايل شود و قاروره صافي شود و مدتي بر آن حال بماند تا

بزان اعتماد شاید بس اگر هنوز گرانی باشد شراب انجیر همی باید داد و شیرخشت با کاکنج سود دارد
و بسیار باشد که آب تخمها ریم را پاک کند صفت سفوفی که ریم باز گرفته را بگشاید و پاک کند
بگیرند فطراسالیون سه درم راسن خشک کرده یک درم و نیم تخم هلیون و تخم خرشف
از هر یکی یک درم سنگ و نیم تخم کرفس دو درم تخم بادیان و انیسون از هر یکی درم سنگ
همه را بکوبند شربتی دو درم سنگ بامداد و دو درم سنگ شبانگاه با شراب انجیر تعریف
ضمادی که ریم باز گرفته را بگشاید بگیرند تخم کرفس و پوست بیخ او و تخم بادیان و پوست بیخ
او و فطراسالیون و صمغ البطم و قصب الذریره و برگ علیق و راسن خشک از هر یکی راستا
راست ضماد سازند با موم و روغن خیری و گرما بر و آب نیم گرم بر موضع کرده ریختن سود
دارد خاصه بتابستان پس ضماد برنهادن و شربتها که یاد کرده آمد دادن نسخه شرابی که کرده
را پاک کند بگیرند تخم بادیان و تخم کرفس و انیسون و فو و فطراسالیون و خشک جبلی و تخم
هلیون و راسن خشک و عنصل مشوی همه راست راست همه را در سرکه بپزند تا مقدار شود و بپالایند
و بر نیمن این سرکه یک من انگبین بر نهند و بقوام آرند شربتی هشت درم سنگ و گرده را از
جرب باید داشت و اگر ریم بلسانی همی پالاید این شراب نشاید داد صفت قرص کاکنج بگیرند
گل سرخ و طباشیر و تخم خرفه و نشاسته و صمغ عربی و کثیرا و گل ارمنی و گل قبرسی از هر یکی دو درم
و تخم خیار و خیار بادرنگ از هر یکی سه درم کهربا یک درم سنگ و نیم ریوند چینی یک درم سنگ
کسد و مروارید از هر یکی دو درم سنگ کاکنج سی عدد همه را بکوبند و بلعاب اسبغول بسرشند
و اقراص کنند هر یکی یک درم سنگ هر روز یک قرص با چهار درم سنگ شیرخشت بدهند و سه
ساعت صبر کنند پس شامه سبوس آب بدهند و از گوشتها گوشت کبک و تیهوج سود مند
باشد صفت سفوفی که او را مجموع گویند بگیرند گل سرخ و طباشیر و آرد عبیرا و آرد عدس
و کاکنج و برگ سماق و بت بنق و بست سیب و بست آبی و بوزیدان و تودری و تخم خشخاش
سپید و تخم خشخاش سیاه و بزر البنج و پوست لفاح از هر یکی یک درم سنگ و نیم ریوند چینی

و گل ارمنی و گل قبرسی و قیمولیا و حب القلب و جلغوزه و تخم کرفس از هر یکی یک درم تخم
و خیار بادرنگ و تخم کدو و تخم خرفه و بیخ انگشت از هر یکی دو درم دانه مویز و خرنوب
شامی از هر یکی سه درم سنگ همه را بکوبند و بیزند شربتی هر بامداد سه درم سنگ
شیرخشت از پس وی یک قدح خورد و هنگام خواب دو درم با آب سرد این سفوف
آن وقت باید داد که خواهند که جراحت درست شود و ریم باز ایستد و ضمادی نیز از این
گونه باید تعریف ضماد بگیرند اقاقیا و حضض از هر یکی یک درم سنگ رامک دو دانگ
آرد کسنه دو درم کعک بریان کرده سه درم سنگ گل سرخ و گلنار و شیاف ماميثا
از هر یکی یک درم و اگر مزاج بیمار احتمال کند یک درم کندر در افزایند و همه را بسایند
و آب برگ مورد تر بسرشند و ضماد کنند و خر بوقت طعام خوردن بردارند و آب مورد
تنها برنهادن سود دارد باب دوازدهم اندر بثره کرده و جمله آلات بول
اگر بثره اندر کرده باشد تنها و علامت وی آنست که درد و سوزش لازم بود اندر کرده
و حرارت و سوزشی عظیم بود و باشد که تب آرد و از تشنگی خالی نبود و اگر اندر مجریهای
بول و اندر قضیب باشد درد و سوزش در گذشتن بول بود پس از یک ساعت ساکن شود
و سوزش اندر بغولهای ران و اندر قضیب بود و این را اگر زود علاج کنند زود بهتر
شود و زایل گردد و اگر تغافل کنند قرحه شود و مشکل گردد و علامت جرب کرده آنست
که خارش اندر کرده باشد و اندر بول لعاب غلیظ همچون گل که اندر آب گدازند بیرون آید
و اگر جرب اندر مجریها و اندر قضیب بود خارش اندر قضیب بود و اندر بغولهای ران و خارش
بوقت گذشتن بول دغدغه کند و خایه نیز بمشارکت بخارش آید و اگر اندر مثانه بود خارش
لازم باشد و هرگاه که جرب محکم شود و اندر بول رسوبی پشاری پدید آید علاج این علت
را وقت خواب دو درم سنگ با شراب مورد کربارب آبی بدهند و اگر تب و تشنگی و حرارت
غالب بود این معجون و سفوف با کشکاب دهند و از پس سه ساعت سکنجبین سفرجلی دهند

وتامل کنند اگر این خون که همی آید سیاه و غلیظ باشد باز ندارند تا آن وقت چند که رقیق
شد پس باز دارند ابو الحسن الترنجی رحمه الله میگوید جزی نادر شنیدم اندر علاج خون
آمدن از کرده و آن انست که گوشت ماهی که او را بتازی السمک الها زبا گویند و بپارسی ما ن
ماهی گویند بسوزند تا سیاه گردد و بکوبند و یک جزو ازان و یک جزو گل مختوم و یک جزو سعد
همه را بکوبند و بیامیزند شربتی یک درم سنگ با پانزده درم سنگ شراب مورد کرشراب
غوره کر شراب ریواج صفت سفوفی که حو رحس بکار داشته است بگیرند اطفار
الطیب و رامک و اقاقیا و کندر و بلوط راستا راست همه را بسایند شربتی دانگی و نیم با آب
سرد تعریف اقراص کهربا از بهر این علت بگیرند کهربا پنج درم سنگ صمغ کوز پنج درم
سنگ گلنار و عصاره لحیة التیس از هر یکی دو درم سنگ و نیم کندر دو درم تخم کرفس یک
درم افیون دو درم قرص کنند از یک مثقال یک مثقال شربت یک قرص با نقیع سماق
صفت اقراص شبث بگیرند شب یمانی یک درم کثیرا دو درم صمغ نیم درم دم الاخوین و
گلنار از هر یکی یک درم همه را با آب برگ خرفه بسرشند و قرص کنند نسخه قرصی دیگر بگیرند
کثیرا و تخم خشخاش و گل ارمنی و عصاره لحیة التیس و صمغ آلو سیاه و کهربا همه را استا راست
با آب لسان الحمل قرص کنند و عصاره مورد تر و عصاره گل تر و برگ اسبغول و عصاره برگ
لسان الحمل یا اندکی گلنار و سرون گوزن سوخته و عصاره لحیة التیس بر قضیب اندر کنند
سود دارد و اندر آبهاء قابض بر نهادن صفت آبزن قابض بگیرند برگ مورد تر و گلنار
و مازو و گوز سرو و انار پوست و گل سرخ همه را بپزند و بپالایند و اندر وی نشانند بعد
قرصی دیگر بگیرند عدس مقشر و آبی کوهی قابض و سیب کوهی قابض و حب الاس و تخم خشخاش
و پوست خشخاش همه را بکوبند و بعصاره برگ مورد تر بسرشند و بر موضع کرده نهند و اگر
اقاقیا و گلنار و سماق درین ضماد زیادت کنند صواب بود و از همه حرکتها و از جماع باز دارند
و طعام سماق با و غوره با و انار با و با یجوا با لوده نشاسته و روغن بادام فرمایند و اگر بقی
حاجت

حاجت افتد بر طعامهای چرب و شیرین فرمایند و کشکاب و هیچ داروی تیز ندهند از بهر قی
وهم ابو الحسن الترنجی میگوید اندرین باب علاجهاء غریب بسیار شنیده ام که اندر کتابها
نیست و آن آنست که از معتمدی شنیدم که مقدار یک حبه نوشادر با یک درم سنگ گل
مختوم سوده بیاز بود همان روز خون باز ایستاد و میگوید ببصره بیرزنان این علت را
علاج کردند بخایه اشتر مرغ ازان عجه میکردند و بر اثر آن شراب قابض همی دادند و من
یکی را این حکایت بکردم و بیازمودم همان روز خون باز ایستاد و عسر البول بدید آمد
تا عسر را علاج کردم و میگوید همانا این خاصیت خایه شتر مرغ راست وهم او میگوید
بغداد مردی اصفهانی را این علت بود و رنجها دید و لاغر شد پس از مدتی او را دیدم
بحال سلامت باز آمده از وی پرسیدم که آن علت زایل شد دست گفت اتفاق افتاد
که بر سبیل هزل خیار بریان کرده خوردم و علت زایل شد من ویرا گفتم که همانا ماده زایل شده
بود و این اتفاق بیوفتاد تو گان بردی که خیار سود داشت مردم سوگند خورد که بر بسیار
کس آزمودم و همه را سود داشت و باز بسین قایم کرما بر است هندو که او را این بیماری ختم
و بخورد علت زایل شد باذن الله تعالی عز و جل و اگر سبب علت سو المزاج سرد و خشک
بود حقنها که از طبیخ سر بره و گوشت کبوتر بچه و روغن دنبه سازند سود دارد و بیه
اکنده با مغزها کرده باشند یا اندکی تخم بادیان سود دارد و اندر طعامها بیه بط و بیه
مرغ خانگی می باید کرد و هریسه و با بجه و خایه مرغ نیم برشت و حلوا و باید با تخم خشخاش سود
دارد و روغن یاسمین و روغن سوسن مالیدن بر موضع کرده سود دارد و اگر سبب علت
زخمی و آسیبی بود نخست رگ باید زد و طعامهای سبک باید فرمود و ضماد از گل ارمنی و صبر
و حضض و اقاقیا و مر باید فرمود بسرکه و گلاب سرشته و فی سخت نافع بود و اگر باسهال حاجت
آید اسهال بحقنه نرم باید کرد و اگر سبب علت تری بود نخست قی باید فرمود و علاج
سو المزاج تر کردن چنانکه اندر موضعش یاد کرده آمده است و اگر سبب علت خوردن

داروي تيز بود بهترين كاري آن بود كه درحال قي كنند وپس شير تازه ميخورند صفت
حشوي كه بدان قي فرمايند بگيرند شير پنصد درم سنگ شير گاو وسي درم شهد را بجوشانند
چندانكه روغن گاو بگدازد پس پنج درم آرد سميد در افكنند و بجنبانند تا هموار شود
وبدهند نيم گرم پس براثر آن آب نيم گرم دهند شربتي تمام تا قي كنند واگر اين حشو از بهر غذا
وعلاج دهند روغن گاو ده درم كنند وشير را با آرد بهتر بجوشانند واندكي شكر در افكنند
واندكي روغن بادام برچكانند اندر همه انواع اين علت سود دارد باب سيزدهم
اندر بسته شدن خون اندر مجري بول وگرده هرگاه كه بطريق بول خون همي آيد وبي علاج
صواب بازايستد و بول بدشواري بيرون آيد و اندر گرده و مجاري بول گراني و تمدد پديد
آيد ببايد دانست كه اندر گرده يا اندر مجاري بول خون بسته شده است علاج از داروهاء
مفرد كه خون بسته را بگشايد هراست وقردمانا وعود فلونيا وحب البلسان واطفاء
الطيب وپنير مايه خرگوش وغاريقون وزراوند طويل اما هر يك مثقال با سه اوقيه آب
كرفس ببايد داد كه سكنجبين بزوري كه با سكنجبين ساده وقردمانا هم چنين يك مثقال هم با
آب كرفس كه با آب گرم وعود فلونيا دو درم سنگ با آب گرم واطفاء الطيب دو درم با
آب گرم وحب البلسان هم دو درم با آب گرم وپنير مايه يك درم با يك مثقال اندر نخود آب
وغاريقون يك درم هم اندر نخود آب وزراوند هم يك مثقال اندر نخود آب يا اندر آب گرم
يا اندر شراب ممزوج يا اندر سكنجبين واگر شوبث را بسوزند وخاكستر او مقداري يك دانگ
با پنير مايه خرگوش بياميزند و با بونج و سداب اندر آب بپزند و بپالايند و با اين آب بدهند
چند روز پيوسته خون بسته را بگشايد و سكنجبين پيوسته خوردن مجريها را پاك گرداند
باذن الله تعالي باب چهاردهم از گفتار هژدهم اندر قرحه وهو التهاء بول
وعلامت وعلاج آن ببايد دانست كه التهاء بول گرده است ومثانه ومجريهائي كه ميان
هر دو است واين مجريها را طبيبان بتازي براتج گويند وتفسير براتج بزبان اهل خراسان

موري است واسباب ريش گرده ومثانه ومجريها همه يكسانست وعلاج نيز همه بيكديگر
نزديكست لكن علامتهاء هريك ديگرسان است اما اسباب قرحه سه نوع است يكي سببي
از اسباب تفرق الاتصال چون گذشتن خلطي تيز كه برين التهاء بگذرد وآنرا بسوزد وبخراشد
وچون گذشتن سنگي از سنگها كه در گرده تولد كند واز آن موضع جدا گردد واندر مجاري
بگذرد وآنرا بخراشد وريش كند وپس باشد كه اندر اندامي ديگر كه بالاي گرده است ريشي بود
وپخته گردد وريم كند از وي فرود آيد بر التهاء بول بگذرد وآنرا بسوزد وريش كند دوم
آنكه آماس گرده پخته شود وريم گيرد وسر كند سوم آنكه رگي بطرقد يا بگسلد وچون برايد
ريم گيرد وعلاج صواب نرود يا بثره كوچك برآيد وخداوند علت علاج بنابد يا تغافل كند وبثره
وهو قسم رك نيز بدين سبب ريش گردد علامتها اگر قرحه اندر گرده باشد علامتهاي خاصه
او آنست كه درد اندر كمرگاه باشد وبجانب پهلوهاء كوچك كه از اضلاع الخلف گويند
هميرسد واز بالا گاه باشد تا كتف برآيد وتشنگي غالب بود واز منش گشتن وعسر البول خالي
نباشد واگر قرحه اندر گوشت گرده باشد گاه گاه اندر بول پارههاء گوشت بيرون آيد واگر اندر
غشاي گرده باشد دردي بيقرار بود وباتب وباسوزش صعب بود ونبض صلب بود واگر قرحه
اندر مجريها وبراتج بود درد اندر ناف وتهيگاه وبيغولهاي ران بود وبول اندك اندك
بدشواري آيد وبوقت بول آمدن درد سخت تر شود واندر بول پوست پارهها رقيق وكوچك
بيرون آيد همچون پشيزه ماهي خرد وعلقه وگوشت پاره نباشد وريم سخت اندك آيد واطراف
سرد ميشود وباشد كه همه تن سرد شود وبماندكي تب سرها گرفتست وانگشتان پاي هيچ گرم
نشود واگر اندر مثانه باشد درد اندر زهار وبن قضيب وبيغولهاء ران باز ميدهد و
هيچ بول بي خون وريم نباشد وچون او رقيق باشد او اندك واگر اندر گرده تنها يا اندر مثانه
تنها يا اندر مجريها تنها بود علامتهاء خاصه هر يك جداگانه باشد واگر مجريها ومثانه نيز باشد
همه علامتها كه ياد كرده آمد بهم باشد وصعبي علت وسهلي آن از صعبي وسهلي اعراض و

علامتها معلوم کردد علاج اما اکر قرحه اندر کرده باشد و علامتهاء خاصه آن ظاهر شود
نخست نکاه باید کرد تا درد اندر جانب راستست یا در جانب جب اکر در جانب راستست
از دست راست رک باسلیق باید زد اکر مانعی نباشد و اکر در جانب جب باشد از دست
جب باید زد و اکر اندر هر دو جانب باشد رک از هر دو دست باید زد از بهر آنکه علامت
آن بود که قرحه اندر هر دو کرده است و اکر قرحه اندر مجری بها بول بود رک صافن زدن اولیتر
بود پس تدبیر آن کردن که قرحه را بشویند و ریم از وی و مجاری پاک کنند پس تدبیر رویانیدن
جراحت کنند اما اکر تب نمی آید و مزاج کرم نباشد قرحه را بدین طبیخ و مانند آن پاک کنند
بکیرند تخم کرفس و بیخ بادیان و اذخر هر سه را بدین نعت بپالایند و با ماء العسل بیامیزند و
میدهند صفت سفوفی که ریم را پاک کند بکیرند فطراسالیون و تخم کرفس و انیسون و فوه
هر دو راست خشک و مغز تخم خیار و خیار بادرنک و مغز تخم خربزه همه را بکوبند شربتی
یک درم سنک با ماء العسل تعریف سفوفی دیکر بکیرند تخم کرفس و تخم بادیان و انیسون
و فطراسالیون و زوفاء خشک از هر یکی دو درم کندر سه درم شربتی دو درم با بیست درم
سنک ماء العسل و طعام کوشت کبک و تیهوج و کنجشک و مانند آن فرمایند و اکر تب
همی آید یا مزاج کرم بود قرحه را و مجری بها را باب تخم خربزه و تخم خیار و خیار بادرنک با جلاب کرم
با ماء العسل آمیخته بشویند و اکر احتمال کند مغز این تخمها با تخم کتان بکوبند و با می پخته کرده
با جلاب بسرشند و مغز جلغوزه کوفته و اندکی تخم کرفس با ماء العسل کرده را و نشانند تا
از ریم پاک کند و شیر با آب تخمها و با شکر اندرین علت سخت نافع است و طعام مزوره
فرمایند از غوره و سماق و انار دانک لکن سخت ترش نسازند و اکر قرحه پاک نشده ریم از آن
ایستد بیمار را اندر آبزن همی باید نشاند و اندر آب آن خطمی و برسیاوشان و سبوس کندم
و برنجاسب و اندکی سرکین کبوتر بجتن و موضع کرده را و بیغولهای ران را و زهار را
بروغن جرب داشتن و اکر آمدن خون و ریم با درد صعب بود اندر سفوفها که یاد کرده آمد

بزر البنج و قشر اللفاح و بیخ او و افیون باندازه حاجت زیادت کنند و اندر آبزن پوست
خشخاش اندر بزنند و شیاف ابیض که اندر علاج چشم یاد کرده آمده است اندر شیر زنان
سوده و کداخته با روغن بیامیزند و اندر قضیب چکانند نزرا فرا و مثانه را بروغن کل
جرب دارند پیوسته صفت حقنه که درد بنشاند بکیرند کشکجو و سبوس کندم و برک
عصا الراعی و برک لسان الحمل همه را بپزند همچون کشکاب و بپالایند و روغن کل
بکیرند با سه همسنک بروغن آب عصا الراعی کی با آب لسان الحمل بیامیزند و با آتش
نرم بجوشانند تا آب برود و روغن بماند ده درم با چهل درم ازین کشکاب بیامیزند و نیم
کرم بکار دارند تعریف سفوفی که درد بنشاند بکیرند بزر البنج دانکی افیون نیم دانک
مغز تخم خیار دو درم تخم کوک یک درم تخم خرفه یک درم این جمله یک شربت بود و درد حال
درد بنشاند و شراب بنفشه و شراب خشخاش و شیر خرد درد بنشاند و اقراص کاکنج درد
بنشاند و قرحه را برویاند نسخه آن بکیرند تخم خیار ده درم کل ارمنی و صمغ عربی و کندر
ده درم الاخوین راستا راست از جمله ده درم از هر یکی دو درم و نیم باشد تخم خشخاش
سپید و مغز بادام شیرین و رب سوس و نشاسته و کثیرا از هر یکی دو درم تخم کرفس
دو درم افیون یک درم کاکنج خشک کرده شش درم شربتی سه درم سنک با شراب بنفشه
نسخه دیکر و صفت عیسی صهاربخت بکیرند بزر البنج و تخم کرفس از هر یکی شش درم تخم
بادیان دو درم زعفران و بزر الحماض و مغز جلغوزه و افیون و مغز بادام تلخ از هر یکی سه
درم کاکنج بیست و پنج عدد تخم خیار پاک کرده دوازده درم تهدانق شش درم همه را
بکوبند شربت سه درم با می پخته و در بعضی نسخها کاکنج پنجاه عدد است و کندر است مقدار
دو درم و پس از آنکه ریم پاک شده باشد و خون صافی نیز ریم تدبیر رویانیدن جراحت
باید کرد و اقراص خشخاش اندرین باب سخت نافع است صفت آن بکیرند تخم خشخاش
سپید و سیاه از هر یکی دو درم بزر البنج چهار دانک کثیرا و صمغ عربی و نشاسته و کل ارمنی

وقبرسی ومختوم وگل سرخ وگلنار وسماق از هر یکی یك درم سنگ طباشیر وکهربا از هر یکی
یك درم ونیم درم ریوند چینی دو دانگ همه را بکوبند وبیزند وبا آب لسان الحمل بسرشند
واقراص کنند شربتی یکمثقال تا دو درم سنگ تا پانزده درم سنگ سکنگبین سفرجلی
کی با کشکاب واگر اندرین قرص دم الاخوین وحب الآس وقرطاس محرق زیادت کنند قوی
تر وروباننده تر بود واگر قرحه اندر مثانه بود اندر سفوفها حب القلب وودع محرق و
بسد ومروارید خورد زیادت کنند وروغن گل که اندر چکانند با عصاره لحیة التیس باید
جوشانید تا قوت آن گیرد از بهر آنکه مثانه عصبانی است وقرحه دیرتر درست شود وجراحت
دشخوارتر روید وبر موضع کرده وتهیگاه ضمادی قابض بر می نهند صفت ضماد بگیرند
آرد جو وکعك بغدادی بریان کرده وگل وگلنار وحضض وشیاف مامیثا وبرگ سماق وخرما
قصب همه را بکوبند وبا آب برگ لسان الحمل بسرشند تعریف ضمادی دیگر بگیرند گل سرخ و
گلنار شیاف کنند وبرگ مورد وگوشت سیب وآبی ترش راستا راست همه را بکوبند وبه آب
برگ مورد تر بسرشند یا با آب آبی واگر برگ مورد تر وبرگ عوسج وخرنوب نبطی وانار بوست
اندر آب بپزند وخرقه بدان تر میکنند وبر موضع کرده می نهند وبر تهیگاه وپیغولهاء ران
می نهند وبر زهار می نهند سخت سودمند باشد واگر خرقه اندر مجریهای بول بود ضماد
گاه گاه باید نهاد وپیوسته نباید نهاد صفت معجونی پزاننده وروباننده بگیرند مقل
وصمغ البطم وگل ارمنی وگل مختوم راستا راست همه را بسرشند شربتی یکمثقال با شراب شیرین
صفت سفوفی روباننده بگیرند گل مختوم وقبرسی وقیمولیا مغسول از هر یکی دو درم سنگ
طباشیر وصمغ عربی ونشاسته وکثیرا از هر یکی یك درم سنگ شربتی یك درم تخم لسان الحمل
سه درم سنگ بسر وکهربا وسروی گوزن سوخته از هر یکی یك درم سنگ شربتی یك درم
سنگ ونیم وبا شراب خشخاش که با رب سیب وماننده آن تعریف سفوفی دیگر روباننده
وپاك کننده بگیرند تخم خیار وخیار بادرنگ وتخم خربزه از هر یکی پنج درم سنگ گل ارمنی

وقبرسی وگل مختوم وکثیرا ونشاسته وصمغ پارسی وتخم خرفه وطباشیر از هر یکی دو درم
سنگ تخم کرفس وانیسون وزوفاء خشك ودم الاخوین وکهربا از هر یکی یك درم سنگ
ریوند چینی یك درم ونیم همه را بکوبند شربتی سه درم سنگ با شراب ریواج ومانند
آن وصمغ پارسی که اندرین سفوف همی آید صمغ آلوست صفت قرص پاك کننده وروباننده
بگیرند صمغ پارسی وصمغ عربی وکثیرا ونشاسته وتخم خرفه وطباشیر وگل مختوم ومغز تخم خیار
وخیار بادرنگ راستا راست همه را با آب لسان الحمل قرص کنند شربتی از دو درم سنگ با می
پخته کرده با شراب شیرین واگر مزاج گرم بود با آب لسان الحمل که با لعاب اسبغول کرده یا با کشکاب
صفت قرصی دیگر بگیرند اسفیداج ارزیز شسته وخشك کرده چندین بار نیم درم سنگ
قرطاس سوخته ودم الاخوین وحب الآس از هر یکی یك درم سنگ ونیم صمغ عربی وکثیرا
ونشاسته از هر یکی یك درم سنگ صمغ البطم یك درم سنگ همه را بکوبند وبشراب شیرین
بسرشند شربتی یك درم سنگ با شراب مورد که با رب آبی وسیب وغیر آن تعریف
اقراص شب بگیرند سروی گوزن سوخته وکثیرا وشب یمانی وگل ارمنی مغسول و
گلنار وتخم خرفه راستا راست همه را بکوبند وبا آب برگ خرفه بسرشند شربتی دو درم سنگ
نسخه دیگر بگیرند شب یمانی ودم الاخوین وگلنار از هر یکی سه درم کثیرا شش درم سنگ
صمغ عربی دو درم سنگ اقراص کنند وبآب برگ خرفه شربتی دو درم با شراب مورد صفت
اقراص کهربا بگیرند کهربا وکثیرا ونشاسته وصمغ ومغز تخم خیار وخیار بادرنگ از
هر یکی سه درم سنگ گلنار دو درم سنگ اقاقیا یك درم ونیم واندر بعضی نسخه‌ها کهربا یك
درم سنگ است همه را بکوبند وبآب برگ لسان الحمل اقراص کنند شربتی دو درم با آب
سماق واگر با استفراغ حاجت آید جز بقی وحقنه نرم وشیاف نرم علاج نشاید کرد ومنفعت
قی اندر همه علتها کرده ومثانه نزدیك است اگر طبع نرم باشد وگر نه هر پنج روزی قی کردن سخت
سودمند باشد ماده را پاك کند وبجز روی بدان جانب دارد باز گرداند تعریف حقنه نرم

بکیرند جو و سبوس کندم و خسك و برك چکندر و برسیاوشان و خطمی همه را بپزند و بپالایند
و روغن کنجد بر افکنند و با ماء العسل بیامیزند و بکار دارند طبع را نرم کند و ریم را که
بجانب روده میل دارد یا کرده باشد بیرون آرد و باید دانست که بسیار باشد که قرحهٔ کرده
کشاده شود و ریم بتن شح اندر رود و افتد و جز بحقنهٔ نرم ازا علاج نشاید کرد صفت حقنه
دکر نرم بکیرند کشکجو برك خطمی و سبوس کندم و برك چکندر و برك کرنب و لعاب تخم کتان و تخم
معصفر نیم کوفته همه را بپزند و بپالایند و روغن بنفش بر چکانند و شکر سپید در وی حل
کنند و بکار دارند و بسیار باشد که قرحهٔ کرده عسر کردد و حاجت آید بدانچه ازا الشکافند ابو
الحسن الترنجی رحمه الله میکوید ابو ماهر الطبیب از بهر این علت معجونی ساخته است و
ازا تریاق نام کرده نسخهٔ آن بکیرند کل مختوم پنج درم کل ارمنی مغسول ده درم و دع محرق
و سرطان کوزن محرق و بسد و مروارید خورد از هر یکی یك درم و نیم عصارهٔ لحیة التیس حماد
درم تخم خطمی و تخم خبازی و تخم خرفه از هر یکی پنج درم صمغ باریسی یعنی صمغ آلو و نشاسته و کثیرا
از هر یکی هفت درم سماق پاك کرده و غوره مخشك کرده و کل باریسی از هر یکی سه درم حب القلب
و قضیم قریش و مغز چلغوزه و مغز بادام سپید کرده از هر یکی هفت درم ریوند چینی سه درم
تخم خیار و خیار بادرنك و تخم خربزه و تخم کدوی شیرین پاك کرده از هر یکی پنج درم رامك سه درم
کاکنج بزرك چهار عدد فطراسالیون و زوفاء خشك و سعتر و تخم کرفس و انیسون از هر یکی چهار
درم طلق سه درم افیون دو درم تخم خشخاش سپید و سیاه و بزر البنج از هر یکی سه درم رب
السوس دو درم دم الاخوین پنج درم همه را بکوبند و بپیزند و بر انگبین بسرشند اندر اول
علت از جهت پاك کردن ریم شربتی یك مثقال با سه اوقیه شیرخر و هفت درم ماء العسل
و اکر مزاج کرم بود شربتی نیم مثقال با شراب آبی و رب غوره و مانند آن و اندر میانه علت
شربتی ازین معجون سه درم با هفت درم آب برك لسان الحمل جوشانیده و صافی کرده و
پنج درم ماء العسل و اندر آخر علت که ریم پاك شده باشد و خون صافی همی آید شربتی یك مثقال

ودانکی نیم

و دانکی و نیم یا ده درم شراب مویز یا رب غوره و مانند آن و طعام کبك و دراج و تیهوج
و باید دانست که منفعت شیر خر و دیکر شیرها اندرین علت بزرك است اما در اول علت
که قرحه را پاك کند و نکذارند که ریم کوشت پاکیزه را بسوزد و قرحه بهن باز شود شیر
خر دهند هر بامداد چهار اوقیه با دو درم ازین معجون که با سفوف و قرصی که پیشتر یاد کرده
آمده است و در میان علت شیر بز دهند کاهی با این معجون و سفوفها و قرصها و کاهی با شکر
و بآخر علت که تن لاغر شده باشد شیر کاو دهند با شکر کر با عسل کر با یکی ازین داروها که یاد
کرده آمده است تن را فربه کند و تری بدو باز آرد و طبیعت را قوت دهند تا جراحت بروباند
و اکر بیمار سخت لاغر شده باشد و اندامهاء اصلی کرم کشته بود شیر زنان فرمایند خاصه که از
پستان خورند و چون شیر کوارنده باشد کشکاب سرطانی فرمایند و طعام مزورها بمغز بادام
تر نافع باشد ان شاء الله تعالی و تقدس جزو دوم از کفتار هژدهم اندر بیماریهای مثانه
باب نخستین از جزو دوم از کفتار هژدهم اندر آماس کرم که اندر مثانه افتد علامت و
علاج آن آماس کرم خونی و صفرائی و آماس مرکب از هر دو ماده اندر مثانه بسیار افتد
بسبب زخمی و آسیبی که بدو رسد و بسبب سنکی از سنکها که در کرده تولد کند و بروی بکذرد و آنرا
برنجاند و بخو نشاند علامتها علامت این آماس درد بود لازم و خلنده و تب و سوزان با
تشنکی و هذیان و سیاهی زبان و قی صفرا و سرد شدن اطراف و سرخی چشم و روی و اکر
آماس بزرك بود بول و براز هر دو بازکیرد و بعضها و بتیغی کاه هر دو منفوخ شود و برآید و
آماس سخت بزرك نباشد بول قطره قطره بدشخواری آید و بر پهلو خفته هیچ نیاید و راست
نشسته آسان تر آید و خامی بول سخت بد باشد خاصه اکر آماس دبیله شود و اکر در بول رسوب
نیکو بدید آید امیدوارتر بود و علامت دبیله این عضو همچون علامتهای دبیله کرده
بود و اکر دبیله اندر یك هفته بکشاده نشود یا علامتهاء نیکی پدید نیاید اندر هفته دیکر
هلاك شود علاج نخست رك باسلیق زنند و باندازهٔ قوت خون بیرون کنند و اکر آماس از

ابتدا اندر گذشته باشد لطف ما بض زنند و اگر آماس صفراییی بود نخست ضمادی رادع

نهند و زود بضمادها نرم کنند باز کردانند تا صلب شود و اگر آماس صعب باشد نخست

ضماد نرم کننده بر نهادن روا باشد از بهر عضو عصبانی و بدین سبب است که از تکمید

باب گرم و روغنهاء لطیف راحت یابند و این تکمید چنان باشد که مثانه گاو پر آب گرم

کنند و بران موضع می نهند و شربت آب عنب الثعلب با اندکی خیار چنبر و طبع را بحقنهاء

نرم فرو آرند چون حقنه که از خطمی و حلبه و تخم کتان و سبوس و روغن بنفش و مانند آن

سازند و جهد باید کرد تا بر هر وقت اندکی لعاب اسبغول و شیر زنان بمجری قضیب اندر چکانند

که اندکی کشکاب با شیر زنان و سپستان و خیار شنبر هم بشیر زنان و هم این لعاب و کشکاب

و خیار شنبر حقنه کردن سود دارد و آماس گرم را نرم کند و بر پزانند و درد بنشاند و سر

مثانه را بر روغن بنفش با اندکی روغن بابونه آمیخته دارند و از پس سه روز روغن بابونه

تنها بکار دارند و ضماد نیز از مغز نان سمید و کنجد پوست کنده و کوفته و شیر و روغن

بنفش و روغن بابونه سازند و شلغم پخته ضماد کردن و سپست پخته هم چنین سود دارد

از پس آن حقنه که درد ساکن شده باشد و روز گار و ابتدای علت گذشته ضماد از باقلا و تخم

کتان و بابونه و می پخته سازند و چون علت در انحطاط افتاد در لطافت زدن صواب باشد

و ضمادهای محلل بکار داشتن چنانکه اندر علاج آماس کرده یاد کرده آمده است و گاهی از

پس ضمادهای رادع حاجت افتد بضمادی از جند بیدستر و زوفای خشک با موم روغن

سرشته و آبزن سخت سود دارد خاصه که دران آب حلبه و تخم کتان و بابونه و اذخر پخته باشد

و بسیار باشد که اندرین آب سعد و سنبل و حماما و قردمانا باید پخت و هم چنین شلغم و خسک

و برگ کرنب اندر آبزن پختن درد بنشاند و آماس را تحلیل کند و اگر ریم شود علاج از علاج

قرحه و ریم کرده است و اگر اندر آماس بتقرار شود از چیزی که حس را خدر کند چاره نباشد

بگیرند افیون دانگی و نیم و زعفران دانگی یا کمتر هر دو را بروغن بنفش حل کنند یا خرقه بدان

آغشته

آغشته کنند و حمول سازند یعنی بمجری بسپرند بر دارند و شربتها و علاجهای دیگر همچون

علاج سرسام کنند باب دوم از جزو دوم از گفتار هژدهم اندر آماس سرد که اندر

مثانه پدید آید علامتها بول و براز دشخوار بیرون آید و گرانی اندر مثانه پدید آید و سالها

خلد شود و ضعیف گردد و علامتهای آماس کرده ظاهر شود و فرق این باشد که گرانی اندر

مثانه بود علاج این علاج آماس صلب است که در کرده افتد از روغنها گرم و تحلیل کننده ما لیدن

و ضمادها و تکمیدها که اندرین باب یاد کرده آمده است بکار داشتن و شربتها ادرار

کننده با انگبین و خیار شنبر بکار داشتن و آنچه علاج مثانه است خاصه آنست که روغنها

و داروهای محلل بمجری قضیب اندر می چکانند بزرگ تا فذ و الله اعلم باب سیوم از جزو دوم

از گفتار هژدهم اندر قرحه مثانه اسباب قروح مثانه اسباب قروح کرده است بعینها

و علامتها نیز بدان نزدیکست و فرق میان هر دو اندر باب قروح کرده یاد کرده آمده است

و هر گاه بول تیز گردد و مدتی بران حال بماند مثانه او قرحه شود و آن بتر باشد و هر گاه مثانه

سوراخ شود اندر بیشتر حالها هلاک شود مگر که سوراخ بر جزو لحمی افتد و باز بروید علاج

خوردنیهای تیز و شور و از ترشیهاء سخت ترش بود و از شیرینیها که سخت شیرین بود پرهیز

باید کرد و ریاضتها و حرکتهای قوی که تن را گرم کند و اخلاط را بجنباند نشاید کرد و طعامها

و شربتهاء نرم و اسفیدباها و ترشیهاء معتدل باید خورد و گاه باشد که ریاضتهای معتدل

فضلها را تحلیل کند و اندامها را قوت دهد اندک اندک می باید آزمود و ترتیب علاج

هم بران گونه باید کرد که اندر علاج کرده یاد کرده آمده است و علاج کرده شیر اسپ است

و اندر همه بیماریهاء الآت بول نافع است خواجه بوعلی سینا رحمه الله میگوید اندر کتاب

قانون و عبارت او بتازی است بنظر فیما رسمنا من شرب الالبان فانها علی شرط الذکر

نافعة لقروح مجاری البول خصوصا البان الخیل و طریق صواب اندر علاج این علت

آنست که نخست مثانه را بشویند و از ریم پاک کنند بماء العسل و جلاب که در وی داروهای

ادرار کننده پخته باشد بخوردن و هم بر زاقه اندر مجری بول چکانیدن علاج مثانه مشتری
بر زاقه باشد اگر ریم بسیار همی آید خاکستر درخت انجیر یا خاکستر درخت بلوط یا خاکستر
شنج که بپارسی درمنه میگویند اندر آب کنند و نیک بشورانند و یکشبان روز بگذارند تا
صافی شود و آب قوت خاکستر گیرد بدان آب دردی چکانند تا پاک شود و هر گاه که بسوزد
شیر زنان و روغن گل اندر چکانند اما شربت اسبغول بدهند با روغن گل و شیر خر و شیر
بز و شیر اسپ نیز نیک باشد پیوسته باید داد بیشترین سه اوقیه تا باسانی بگوارد و اندر
علف این جانوران چیزهای قابض و خنک همی آمیزند چون ارزن و کشنیز خشک و بلوط
و برگ گل و برگ سیب و امرود و برگ آبی و اقراص خشخاش و اقراص کاکنج که اندر علاج
قرحه کرده یاد کرده آمده است هر بامداد یک مثقال می باید داد و با شیر گرم یا شرابی که در
خورد مزاج باشد گاهی شراب بنفشه گاهی با شراب انجیر و گاهی با شراب مورد و گاهی
با رب غوره و گاهی با لکشکاب و گاهی با آب سرد صفت ضمادی نافع بگیرند مبغه ترینک
درم بیه بط سه درم با جمار ده درم موم سفید ده و آزره ده درم روغن بنفشه چندانکه کفایت
بود تعریف ضمادی دیگر بکار دارد که قرحه بهتر باز شود و بگیرند خرما و مویز و مازو و اقاقیا
و شب یمانی و طراثیث و بکوبند و بر زهار نهند و اگر در ضماد زعفران و میعه زیادت کنند
صواب بود صفت دارویی که بر زاقه اندر چکانند بگیرند انزروت مدبر و نشاسته
و اسفیداج سه را بیامیزند و بشیر حل کنند و اندر چکانند و اگر کندر و انزروت زیادت
کنند قوی تر بود و اگر این داروها حقنه سازند صواب بود و ران حال که حقنه کنند خداوند
علت بر زانو حقنه باشد باب چهارم از جزو دوم از گفتار هژدهم اندر بسته
شدن خون اندر مجریهای بول و مثانه علامتها جالینوس گوید اندر کتاب علل الاعضاء
الباطنه که هر گاه که خون اندر مثانه یا در امعا یا در معده و سینه بسته شود و علت گردد
و رنگ روی زرد شود و نبض صغیر و ضعیف شود و متواتر شود و اطراف سرد شود و غشی

افتد و عرق سرد آید و منش گشتن خیزد و باشد که تب سرد بلرزاند و درستی این نشانها
آنست که نخست بول خون بوده باشد یا زخمی و آسیبی رسیده باشد یا از جایگاهی بلند افتاده
باشد علاج داروهایی که سنگ مثانه را بریزاند اندرین علت با سکنجبین سود دارد
خاصه با سکنجبین عنصلی که با انگبین کرده باشند و پنیرمایه خرگوش مقدار دو دانگ
یا نیم درم اندر طبیخ شبت و بابونه خوردن یا اندر نخوداب نخود سیاه یا در آب خنک
یا در آب خاکستر چوب رز یا در طبیخ سداب و قیسوم سود دارد و مقدار یک مثقال
پنیرمایه اندر طبیخ بابونه و شنج و اطراف کرنب و ادخر و سرگین کبوتر حل کنند و اسفنج
بدان تر میکنند و بر زهار می نهند و پیوسته بجای آب سکنجبین دهند با آب آمیخته
لکن از پس طعام آب ساده دهند و اگر انفحه را در آب خاکستر چوب رز و انجیر و بلوط یا
در طبیخ ماء الاصول حل کنند و بمجری بول اندر چکانند صواب بود و اگر این آب خاکستر
تنها چکانند سود دارد جگر خر و زهره سلحفاه را که اهل خراسان کشف گویند خاصیتی است
اندرین باب هم چون خاصیت پنیرمایه خرگوش صفت دارویی که خون بسته را و ریم را
از مثانه پاک کند بگیرند فودنج و فوه و قردمانا و ابهل و اشق و حلتیت راستا راست همه
را بسرشند و حب کنند و با ماء الاصول بخورند و بمثانه اندر چکانند شربت یک مثقال
و سرنیا درین باب سخت نافع است و روغن بید انجیر با ماء الاصول خوردن نافع است
صفت دارویی دیگر که خون بسته را بگشاید بگیرند پنیرمایه خرگوش یک جزو حلتیت
خمس یک جزو دوقو نیم جزو بودنه خشک نیم جزو شربت یکمثقال در یک روز سه بار با جلاب
یا بدهند با سکنجبین و سرکه ترش بیاشامند و اندر طبیخ بودنه نشانند و اندر مجری قضیب
اندر چکانند و طعام نخوداب از نخود سیاه و شبت و دارچینی دروی پخته و باقی علاج
از باب سیزدهم از جزو نخستین ازین گفتار بجویند و آن آب بسته شدن خون است
اندر مجری بول باب پنجم از جزو دوم از گفتار هژدهم اندر جرب مثانه و علامتها

علامت این علت خارشی بود اندر مثانه دایم و بول با سوزش بیرون آید و دردی صعب
کند و رسوبی نخالی باشد اندرین شیشه و گاه باشد که رطوبتی مجون لعاب بدید آید و گاه
باشد که خون آید علاج این هم چون علاج جرب کرده است نخست شربتها و داروهاء
زداینده بکار باید داشت که سوزاننده نباشد چون جلاب و ماء العسل و کشکاب با انگبین
و داروها که اندر باب جرب کرده یاد کرده آمده است می باید داد و نیز داروها در مجری بول
میچکانیدن و هر چند گاهی استفراغی کردن بقی و شیر خر و شیر بز را اندرین باب منفعت
بسیار تر است و لعاب به اندر آبی و اسبغول با شکر و روغن بادام پس از آنکه مثانه را بشربتها
زداینده پاک کرده باشند سود دارد و طبیخ حلبه با انگبین و آب تخم خیار و تخم خربزه با می
پخته زداینده است و طعام با بچه بره و اسفیدباجها جرب و هریسه بگوشت مرغ فربه
و آب معدنی گوگردی خوردن و در وی نشستن سود دارد و شیر زنان بمجری بول اندر چکانند
شفا و با لعابها سود دارد باب ششم از جزو دوم از گفتار هژدهم اندر باد که در
مثانه افتد اسباب این علت خوردن طعامها و میوهها بادناک بود و گرد آمدن بلغم
اندر مثانه و ضعیفی آن حرارت از پختن رطوبت اندر مثانه و ضعیفی آن حرارت از پختن
رطوبت و تحلیل آن باد علامتها علامت این علت تمدد است بی گرانی و دردی که بر ترقوه
فرود تر همی آید و میشود و قراقر میکند علاج روغن بید انجیر با ماء الاصول باید خوردن
از طعامها و میوههای بادناک پرهیز باید کرد و بر زهار روغن یاسمین و روغن سوسن
و روغن بان با جندبیدستر ضماد کردن و شیافی از تخم کرفس و انیسون و تخم بادیان و سعتر
و فلفل و سکبینج و انیسون بکار داشتن و معجونها که اندر علاج قولنج ریحی وصف کرده آمده
است همه اندرین باب نافع است و طعام هم از آن نوع باشد که آنجا یاد کرده آمده است
باب هفتم از جزو دوم از گفتار هژدهم اندر بند مثانه و اسباب و علاج آن
سبب بند مثانه یا سوء المزاج مختلف باشد یا سنگ که در وی تولد کند یا ریش و جرب که

اندر وی بدید آید یا آماسی یا بادی یا نشان بحرانی که بطریق بول خواهد بود و علامتهاء
هر یک علاج آن یاد کرده آمده است و باید دانست که درد مثانه اندر زمستان و بوقت
آمدن بادهاء شمالی بیشتر بود و گفته اند هر گاه که خداوند درد مثانه را اندر بغل جر آماسی
بدید آید چند سیبی بزرگ یا مهتر و تا هفت روز بدارد و در مدت پانزده روز بکشد
خاصه اگر اسباب بدید آمده باشد باب هشتم از جزو دوم از گفتار هژدهم اندر استرخاء
مثانه و بیرون شدن آن از جای خویش اسباب استرخای دیگر اندامها یکسانست و سبب
بیرون شدن آن از جای خویش بادی غلیظ باشد که او را از جای خویش بیرون سوزد یا زخمی
بود که بر کمرگاه افتد یا از جائی بیوفتد و بر پشت افتد و گاه باشد که بسبب استرخای مثانه
و بیرون شدن آن از جای خویش عسر البول بدید آید و گاه باشد که سلس البول بدید آید
اگر عضله بر مثانه بفراخنا باز کشیده شود سلس البول تولد کند و اگر از درازا کشیده شود
عسر البول تولد کند علاج آنچه از زخمی و آسیبی و از جای بیوفتادن بود علاجش دشخوار
بود بجای باز باید بردن و داروهای گرم کننده که یاد کرده آمد و علاج خداوندان فالج
کردن و اگر بول بچه راه آید علاج سلس البول باید کرد چنانکه در جزو سیوم یاد کرده آید
ازین گفتار در جمله اندرین حال داروهای مرخی یعنی سست کند مقداری با داروها
تحلیل و تقطیع کننده باید آموخت و تحلیل کننده بیشتر باید و آنچه از باد افتاده باشد
علاج آن اندر باب ششم ازین جزو یاد کرده آمده است و اندر همه انواع تریاق بزرگ و
مثرودیطوس و سجزنیا و امروسیا و قوفی و دواء الکرکم سود دارد و سعد و کندر و شکوفه
اقحوان بهم آمیخته و نا آمیخته سود دارد و تخم سداب تر و شکوفه او در آب سداب پخته
و بالوده خوردن و بمجری بول اندر چکانیدن سود دارد و اگر بول بدشخواری آید
پوست خربزه خشک کرده و کوفته با شراب ریحانی و حنجره خروس سوزانیده و سوده
با آب نیم گرم ناشتا خوردن بخاصیت سود دارد و روغن سداب و روغن قسط و روغن

حبّ الغار و روغن ناردین باجند بیدستر و حلتیث و بازرد و جاوشیر در چکانیدن
و بر زهار مالیدن و فرود ناف مالیدن سود دارد و ضماد کردن از داروهای خوش بوی
و کرم که در وی قبضی بود چون سُعد و سنبل و بسباسه و مقل و بابونه و انکبین سود
دارد و نشستنها که در وی قنطوریون و حنظل و خروع باشد سود دارد و در آب دریا
و کوکرد نشستن سود دارد جزو سوم از کفتار هژدهم که در فعل مثانه بدید اید
چون تقطیر البول و حرقة البول و عسر البول و سلس البول و ذیابیطس باب نخستین
اندر تقطیر البول که بپارسی چکیدن کمیز خوانند اسباب تقطیر بول سه نوع است
یکی انکه در بول بود دوم انکه در مثانه بود سوم انکه مثانه را با عضوی دیکر اندر علتی
مشارکتی افتد اما انچه در بول بود دو نوع است یکی تیزی بول است دوم بسیاری بول
و هر کاه که بول تیز بود مثانه را بکزد و بسوزاند و بدان سبب مثانه انرا انکاه نتواند داشت
تا جمله شود و باختیار بیرون آید لکن اندک اندک را که بدو میرسد زود دفع میکند
و سبب تیزی بول یا طعامها و شرابها و داروهاء کرم و تیز بود یا رنج و ریاضت یا جماع یا
کرمی مزاج اندامی دیکر چون کرده و جکر و غیر آن و هر کاه که بول بسیار ابد مثانه زود پر شود
و کران کردد و چون کران شد اکر اختیار باشد و اکر نه تقاضای دفع و بیرون کردن آن بدید
آید و سبب بسیاری بول بسیاری تریهای رقیق بود در تن و بسیاری خوردن میوهها و
طعامها و شرابهاء تری آرنده و انچه در مثانه بود هم دو نوع است یکی انکه آن عضله را که کرد
منفذ بیرون امدن بول نهاده است و بول را در مثانه قوت ماسکه او نکاه دارد افتی رسد
و قوت ماسکه او ضعیف کردد و آن افت یا استرخای مفرد بود یا هم استرخای بود و هم باطل
شدن حس و خدر کشتن چنانکه عضله مقعد را افتد که ثفل را نکاه نتواند داشت یا آماسی
یا سوء المزاج که قوت این عضله را ضعیف کند و چون او ضعیف شد نه بول را باز تواند داشت
و نه بقوت دفع تواند کرد و این تقطیری بود با عسر آمیخته و اندر بیشتر حالها سوء المزاج که

قوت

قوت این عضله را ضعیف کند سرد بود نه بینی که هر که را سرما زده باشد تقطیر بول رنجه دارد دوم
انکه کوهر مثانه و قوت او بسبب سوء المزاج یا بسبب جرب و قرحه و بثره ضعیف بود و هر
کاه که قوت او ضعیف شد او نیز نه بول را نکاه تواند داشت و نه بقوت دفع تواند کرد سوم
اکر عضلهاء شکم که مثانه را بر افشاردن بود و دفع بول یاری دهنده اند و سوء المزاج و ضعف
شریک باشند و تقطیر که جرب و بثره و قرحه بود سبب آن درد و سوزانیدن بود و انچه
از آماس بود سبب آن سده و تنکی منفذ و ضعف قوت بود و سنک و ریک را که در مثانه
و منفذ بول بود هم از نوع سده شمارند و انچه بمشارکت مثانه بود با عضوی دیکر هم دو نوع است
یکی انکه در اندامی که بر بالای مثانه است قرحه بود و ریم از وی بطریق بول همی بالاید و تیزی
ریم مثانه را میکزد دوم انکه در روده مستقیم یا در صلب یا در رحم اماسی بود و مجری
بول را تنک کند و تقطیر باشد که با درد و سوزش بود و باشد که بی درد و سوزش بود علامتها
علامت سوء المزاج کرم تیزی بول و زردی رنک و تیزی بوی و کرمی و سوزانیدن آن
مثانه را و تقطیر دمادم بود و تدبیرهاء کذشته بر ان کواهی دهد و علامت سوء المزاج
سرد آنست که بول سپید و بی سوزش بود و اکر سوء المزاج سرد و تر بود بول بسیار آید
باشد که بی اکاهی بدر اید و تدبیرها و احوال کذشته بر ان کواهی دهد و علامتهاء بثره
و جرب و قرحه اندر بابها کذشته یاد کرده آمده است علاج اما علاج انچه که از تیزی
بول بود و علاج انچه بمشارکت مثانه بود با عضوی دیکر چیزهای بایدکردن که تیزی از
باز دارد و مزاج را باعتدال باز آرد و اکر بمشارکت عضوی که بود آن ماده را که بمثانه فرود
می آید از مثانه دفع کند چون کشکاب با روغن کدو و آب کسنه و آب کدو و با طباشیر و شکر
و اسبغول بروغن کدو چرب کرده با جلاب و شراب خشخاش یا شراب غوره آمیخته کر یا شراب
ریواج بود سود دارد اکر هر سه روزی یا هر دو روزی بنادق البزور دهند با جلاب تا
آن ماده را که بمثانه فرود آمده باشد پاک کند صواب باشد و کرمابه که آب آن خوش بود عرق

اوردن درویی سوددارد ازبهر آنکه مادهٔ تیز بعرق بیرون شود وطعام اسفاناج و
ماش مقشر وکدو وکوك وکشك جو فرمایند بروغن بادام واز ترشیها نیشو وغوره وانا
دانك وسماق وخرماهندو سمه بروغن بادام ساخته وبجوزهٔ مرغ خانکی ونان باسکنکبین
کرباجلاب بخوردن سوددارد واکر سبب تقطیر سوء المزاج سرد بود تریاق بزرك ومثرودیطوس
وبحرنیا سوددارد واطریفل کوچك باسحرنیا واندکی بلوط وعلك شاخ بهم بسرشند وبدهند
وحب الآس وبلوط وساو علك شاخ وزیره کرمانی را استاراست بکوبند هر بامداد سه درم
سنك سفوف کنند وبا ایرج جالینوس واطریفل بزرك وسمه دارو ها که در قوت باه زیادت
کنند اندرین علت سوددارد صفت شربتی که تقطیر بول وخون آمدن با بول بازدارد
بکیرند برك مورد خشك وبرك سیب وبرك حنا وسمّ وکندر وکلنار وبلوط راستاراست
همه را اندر شراب انکوری بجوشانند وبپالایند هر بامداد یك اوقیه بدهند تعریف سفوف
بکیرند بلوط بسرکه تر کنند یك شبان روز پس بریان کنند وبکوبند ده درم ازین بلوط وهلیله
کابلی وبلیله پاك کرده وبریان کرده از هر یکی هفت درم علك شاخ پنج درم راسن خشك
کرده ده درم همه را بکوبند وبربیزند شربت سه درم با آب اهنکران صفت سفوف
دیکر بکیرند بلوط وکندر از هر یکی ده درم تخم محلب وسعد قرفه وخاولنجان وراسن خشك
ووج وکهربا از هر یکی یك درم همه را بکوبند وبیزند شربت سه درم با شراب کهن که با
بامی بخته واین سفوف را ماسك البول کویند تعریف حبّی بکیرند مر وجندبیدستر
قسط تلخ خشخاش عاقر قرحا جفت بلوط از هر یکی راستاراست همه را بکوبند وبیزند وبآب
مورد تر بسرشند وحب کنند هر شب بوقت خواب درم سنکی تا مثقالی بخورند وحب الرشاد
وسیر سوددارد ازبهر آنکه بول بلغمی را باد دار باك کنند وبعادت طبیعی باز آرد نسخهٔ معجونی
بکیرند هلیلهٔ کابلی بریان کرده ده درم بهمن سرخ پنج درم بوده خشك وحب الآس وسعد
ومر وکندر وسعد ونشاسته از هر یکی سه درم ودو دانك راسن خشك وحب المحلب از

هر یکی بیست درم قرنفل پنج درم همه را بکوبند وبانکبین آمله بسرشند قوی تر بود شربت
سه درم سنك صفت معجونی دکر بکیرند هلیلهٔ سیاه وهلیلهٔ کابلی وسك از هر یکی پنج
درم مر وجندبیدستر از هر یکی یك درم ونیم کهربا وسعد از هر یکی دو درم ونیم کندر
وحب المحلب از هر یکی ده درم همه را بانکبین بسرشند شربت یك مثقال تعریف
معجون دکر بکیرند هلیلهٔ کابلی وبلیله وآمله بریان کرده از هر یکی هفت درم قشار
الکندر پنج درم حب الآس ده درم همه را باب اهنکران تر می کنند وخشك میکنند چند
بار پس بشراب مورد بسرشند صفت معجونی دکر بکیرند حب الآس یك جزو لادن چهار
یك جزو خرما هندی دو جزو همه را معجون کنند بامدادیکر شربت شش مثقال واکر هر بامداد
یك مثقال قاقله سفوف کنند سوددارد وانجیر خشك در روغن زیت آغشته سود
دارد وسعد وکندر راستاراست همه را بکوبند هر بامداد یك مثقال سفوف کنند
وشونیز وتخم سداب راستاراست سوددارد وشربت یك درم وروغن بید انجیر خوردن
ومالیدن سوددارد وموميایی در روغن زنبق کداخته بمجری قضیب اندر چکانند
وبمجری بسین بردارند سود دارد وبرنکاه داشتن بول صبر کرداند باب دوم از
جزو سوم از کفتار هژدهم اندر عسر البول یعنی باز کرفتن بول وبدشخواری
بیرون آمدن اسباب عسر البول یا آماسی بود در مثانه یا در عضلهٔ مثانه یا بادی
غلیظ بود که بمثانه اندر مانده یا ریشی بود اندر مثانه یا ریم بود که اندر مثانه یا ریم بود که
اندر مثانه کرد کرد آید یا خون بود که در مثانه بسته شود یا جراحت قرحه بود که رسته
شود یا کوشتی فزونی بر آید یا باز داشتن بول بسببی از سببها وپرشدن مثانه از آب
ومنطبق شدن دهانه او وضعیف شدن قوت دافعه واین را موت القوهٔ خوانند
یا سوء المزاج سرد باطل شدن حس مثانه بدان سبب یا سوء المزاج کرم چنانکه در تبها
محرقه بود یا تنك شدن مجری بول بسببی که خایه بر بالا شود یا آماسی اندر روده مستقیم

ورحم یا ثقلی خشک و رطوبتی لزج و بادی غلیظ اندر وروده مستقیم یا زخمی که بر پشت آید
بر زهار و علامتها اما علامتهاء سوء المزاج و علامتهاء آماس و قرحه و جرب و علامت
بسته شدن خون آنست که نبض و نفس صغیر و متواتر شود و روی زرد شود و منش کشتن
خیزد و تب سرد بلرزاند و علامت باد که بمثانه اندر ماند و علامت رطوبتها هم اندر
بابهاء کذشته یاد کرده آمده است و علامت رطوبتها هم اندر بابهاء کذشته یاد کرده
آمده است و علامت سنک که اندر مثانه تولد کند پیشتر یاد کرده آید و علامت کوشت
فزونی آنست که نخست قرحه بوده باشد و ریم آمده و پس باز ایستاده بر عقب آن عسر البول
بدید آمده و علامت موت القوه آنست که بعذری بول باز داشته باشند و عسر البول از
پس آن بدید آمده باشد و سوزش نباشد یا اندکی بود و اکر دست بر مثانه نهند بول بیرون
همی آید بتقطیر و عسر البول که سبب آن زخمی و اسیبی بود سبب آن علامت بود علاج
اما اکر سبب آماس کرم بود رک باسلیق ببایند و مثانه را بروغن بنفش چرب داشتن و
باقی علاج اندر باب نخستین از جزو دوم ازین کفتار یاد کرده آمده است و اکر سبب آماس
سرد بود علاج آن باید کرد که اندر علاج کرده یاد کرده آمده است و آنچه علاج مثانه است
خاصه آنست که روغنهاء محلل بمجری قضیب اندر چکانند و ضمادهاء محلل بر زهار می
نهند و اکر سبب بادی غلیظ بود که بمثانه اندر ماند روغن بید انجیر با ماء الاصول می باید
بدین صفت بکیرند تخم کرفس و تخم بادیان و بیخ کرفس و بیخ بادیان و کرویا و زیره و نانخواه
از هر یکی یک مشت سنبل و کاسنی و وج و فوه و ریوند چینی از هر یکی سه درم مویز منقی
بیست درم بیخ سوسن سه درم انجیر بستی پنج عدد همه را اندر سه من آب بپزند تا بنیمه باز
آید و بپالایند و هر بامداد چهار درم با روغن بید انجیر بخورند روغن چهار درم و اکر با
سحرنیا دهند سخت سودمند باشد و روغن ناردین کر روغن یاسمین کر روغن سداب
با جندبیدستر بمجری قضیب اندر چکانند و باقی علاج اندر باب ششم از جزو دوم ازین

کفتار یاد کرده آمده است و اکر سبب ریش مثانه بود علاج آن در باب سیم از جزو دوم
ازین کفتار یاد کرده آمده است و اکر سبب کرد آمدن ریم بود در مثانه داروها کشاینده
و ادرار کننده دهند بشرط آنکه معلوم باشد که در تن ماده نیست که فرود آید و رنج زیادت
کند و طریق صواب آنست که نخست فرمایند پس حقنه نرم که از تخم خطمی و تخم خباری
و تخم کتان و کشک جو و سبوس کندم و خیارشنبر و روغن بابونه و روغن شبت ساخته
باشند بکار دارند و پیشتر اندرین حقنه با نیلج اندکی بوره زیادت کنند و روغن
بابونه تنها حقنه کردن سودمند است اکر در مثانه مانده باشد و غلیظ شده نرم کند
یا بادرار بیرون آید و ضمادها که از اطراف کرنب و اطراف چکندر و حلبه و اکلیل الملک
و بابونه و پیاز پخته و آرد باقلی و آرد جو و آرد نخود و اندکی سرکین کبوتر و روغن زیت
سازند بر زهار می نهند و پیوسته آب شیر کرم با روغن بابونه و روغن شبت تکمید
میکنند پس داروی ادرار کننده دهند و آب تره اندرین باب سخت نافع است و اکر نان
خورش از آن سازند صواب بود و نانوخه البزور و سفوف و قرص که اندر آخر علاج آماس
کرم کرده یاد کرده آمده است بکار دارند صفت داروی ادرار کننده که مثانه را
از همه اخلاط پاک کند بکیرند بهل و اسارون و حماما و نانخواه و فطراسالیون و تخم کرفس
فوه و بادام تلخ و سنبل از هر یکی بیست درم تخم خربزه پاک کرده ده درم و داریج که پرها و سر
او دور کرده باشند یک درم اشق پنج درم بآب کرفس حل کنند و داروها بدان سرشند و حب
کنند شربت از دو درم تا سه درم و اکر در مثانه قرحه نباشد و ریم از عضوی دیکر بود آمده
باشد داروها که سنک و ریک از مثانه پاک کند سودمند است چون کژدم سوخته و سنک اسفنج
و آبکینه سوخته و سوختن کژدم و آبکینه اندر علاج سنک مثانه و کرده یاد کرده آید و
مثانه را سوکی بتازی ابن عرس کویند و خشک بکنند و بکوبند مقدار سه درم با شراب
ریحانی اندرین باب بخاصیت سودمند است و بزرکان دار و شربتها هم با آب تره دهند

کرباآب نخود سیاه کرباآب خشک کرباآب کرفس کرباآب بادیان وتریاق ومثرودیطوس
وآمروسیا وروا الکرکم وسکنکبین عنصلی سخت سود دارد وکودکان را شرب ببید
مادر دهند واکر سبب عسر البول بسته شدن خون بود در مثانه داروها که اندرین
باب چهارم از جزو دوم ازین کفتار یاد کرده آمده است بکار دارند واکر آن داروها
در آب ترب بسرشند وضماد کنند قوی تر بود ونطولها که از هزار اسفند ومشک طرا
مشیع وبوره وعاقرقرحا وخردل سرکین کبوتر سازند بر زهار میچکانند صفت ضمادی
نافع بکیرند حب الغار وشب یمانی وحماما واکلیل الملک وآرد نخود سیاه وبابونه از هر
یکی ده درم دو قوه وتخم ترب وتخم کرفس بوستانی وکوهی از هر یکی هفت درم همه را بکوبند
وبطبیخ کرنب بسرشند وبروغن بلسان کر روغن سوسن برچکانند وبر زهار نهند
تعریف ضمادی دکر بکیرند سکبینج مقل جاوشیر ووج راستارا ستک همه را حل کنند
وبطبیخ کرنب وبابیه بط وموم زرد وروغن سوسن بسرشند وشراب شب یمانی سخت
نافع است بکیرند شب یمانی مقدار دو درم ودو سرکه تر کنند یک شبان روز وبپالایند
وازان سرکه سکنکبین سازند وتمامت علاج هم از باب چهارم که نشان داده آمد بخوانند
واکر سبب عسر البول قرحه بود که جراحت آن رسته شده باشد ومجری تنگ کرده یا کوشت
فزونی یا تولولی برآمده باشد در آب زنهای نرم کننده می باید نشاند وضمادها وروغنها
نرم کننده بکار داشتن وانطعامها وشربتهای ترش وقابض پرهیز کردن وبباید دانست
که علاج این نوع عسر بود واکر مجری یکبارکی بسته شود تدبیر جز آن نباشد که محمد زکریا در علاج
آماس مثانه میکوید که هر کاه که آماس عظیم بود ومجری بول بدان سبب کرفته شود وقاثاطیر
بکار نتوان داشت از جهت آماس وبیمار بر شرف هلاک شود مثانه را بباید شکافت بر آن
موضع که از جهت سنگ بیرون کردن شکافند ونایژه در شکاف نهادن تا آب بیرون
آید لکن این شکافتن تنگ وباریک باید چندانکه آب بیرون آید ومیکوید که خطر اندرین

شکافتن بیش از آن نیست که جراحت بسته شود واین اولیتر از انکه بیمار را بمیرد بسیار د
وقاثاطیر آلتی است که بول را از مثانه بآن بیرون کنند وصفت آن پیشتر یاد کرده آید
واکر سبب عسر رطوبتی لزج باشد سرکین کبوتر دشتی که سرکین موش با مومیا نیی بد طبیخ
شبت یا دیبول کودکان بسایند ودر مجری قضیب اندر چکانند واکر نیم درم سنگ سرکین
کبوتر یا سرکین موش یک مثقال هم در طبیخ شبت بخورند سود دارد وآنچه بخاصیت سود
دارد سنگ دان مرغی که انرا بتازی الرحم کویند خشک کرده بکوبند ویک درم سنگ
نمک هندی در آب کرم بدهند ودو دانک سنگ حلتیث با شیر خر بدهند کر طو بتها
غلیظ را از همه تن پاک کند بکیرند اسقیل بریان کرده پنجاه درم شب یمانی دو درم هر دو را در
سرکه بپزند تا اسقیل [illegible] بدست بمالند وشکر برافکنند کرانکبین وبقوام آورند و
ضمادی که در بسته شدن خون در مثانه یاد کرده آمده است درین نیز سود دارد وآب کرفس
وآب ترب با روغن بادام دادن سود دارد خلاصه اکر در آبزن نشسته خورند واکر سبب
عسر سنگ مثانه باشد علاج ان اندر جزو چهارم ازین کفتار یاد کرده آید واکر سبب
عسر باز داشتن بود وضعیفی قوت که انرا موت القوة خوانند علاج وی آنست که
قاثاطیر بکار دارند وبول بیرون آرند واندر آب معدن کوکرد نشانند وضمادهای نرم
کننده برمی نهند وروغن شبت همی مالند وطعام چیزی فرمایند که موافق مزاج بیمار
بود وبسیار بزرکان بدین علت کرفتار شده اند وصواب آن بود که مردم خویشتن را از
مجلسی وکاری که بر باز داشتن بول حاجت آید باز بس میدارند وجهد میکنند تا بدان مبتلا
نشوند صفت قاثاطیر نخست نایژه سازند املس از سیم یا از مس یا غیر آن چنانکه بمجری
قضیب فرو شود وسر وی نا کشاده وکشادکی سر او چندانکه بول بدو فرود آید وسر این
نایژه را کرد کنند پس آلتی دیگر سازند بشکل کرد به پهلوهای او راست وهموار هم چون مور
پی بزرکی این موری بزرکتر ازان که همکی بول در وی کنجد مثلا یکبار ونیم چندان وبر سر

آن موری طبقهٔ بلجام برساند و درمیانه گاه این طبقه سوراخی باندازهٔ بن این نایژه و بن این
نایژه بران سوراخ بندند باندام و بر بن این موری بهینی ساخته باندام چنانکه بهای
بهین بدو درون این موری نشینند باندام تا هرگاه که بهینین بروی نهند هوا را
منفذی نباشد که بیرون آید یا در شود و میانگاه این بهینین سوراخی کرده چندانکه میلی
بدان بگذراند کی فراختر و درازای میل چند یکبار و نیم درازای موری و از سر این میل
چندانی سوهان بباید باندازهٔ نایژه که بر سر موری نشسته است تا بر اندام بنایژه اندر
نشیند و طبقهٔ دیگر درین میل بگذرانند و آنجا که سر میل بنایژه اندر نشیند و حدی بند
آید میان سر میل که سوده اند و میان بن او آن جای گاه نشان کنند و این طبقه را بران جایگاه
نشان کنند و این طبقه را بران جایگاه بلجام استوار کنند و بهینی طبقه باندازهٔ فراخی موری
بود باندام و چندانکه بالای موری است ازین میل معلوم کنند و بر نیمه آن نشانی کنند و طبقه
دیگر هم چند طبقهٔ نخستین بدین میل بگذرانند و بر نیمه که نشانی کرده اند استوار کنند و بر میان
این هر دو طبقه ریسمانهای بشمین بر پیچند سخت چندانکه میان هر دو طبقه پر شود
موری را بران کنند تا هوا را در حیز این ریسمانهای بشمین گنج نماند و این میل را بدین صفت
درین موری بگذرانند و بهینین را در موری راست بدارند و آنجایگاه را نشان کنند و بهینی
سخت کنند و باقی میل بیرون باشد و بوقت حاجت بیمار را بر کرسی نشانند و رانهای او را از
هم باز کنند و اگر بر کرسی بران شکل نشیند که بوقت آب تاختن نشیند صواب بود تا عضلهٔ
شکم بر دفع بول یاری دهد و لعاب اسبغول بر نایژهٔ آلت طلی و نایژهٔ آلت اندر قضیب باشد
و باز لختی بالا بر آرند و باز فرود آرند تا سر نایژه بدهانهٔ مثانه رسد و دهانهٔ مثانه بدین تدبیر
گشاده شود بس میل را بجنبانند و یکبار این میل فرو کشند و موری را بر جای خویش نگاه دارند
و نایژه را نیز اندر قضیب نگاه دارند تا آب از مثانه بضرورت خلا بدین موری فرود
آید از بهر آنکه آن موضع که از ریسمان بشم پر بود خالی شود و هوا را منفذی نیست کز آنجا

رسد جای بدید آید اگر سوء المزاج سرد و باطل شدن حس مثانه بود نخست اگر امتلائی باشد
تنقیه فرمایند بس تریاق بزرگ یا مثرودیطوس یا ... بیاد هند و ماء الاصول با روغن بید
انجیر سود دارد و روغنهاء گرم بر زهار اندر می مالند چون روغن فرفیون و مانند آن و سبب
سوء المزاج گرم بود چنانکه اندر تبهاء محرقه افتد آب گرم بر مثانه می باید ریخت خاصه اگر بابونه
و بنفشه و خطمی بدین آب پخته باشند و روغن بنفشه کرو روغن شبت کر روغن بابونه
آمیخته گرم کرده می مالیدن و اگر اندر طبیخ بابونه خشک و بیخ خطمی نشانند صواب بود
و روغن خسک مالیدن صواب بود و روغن خسک مالیدن صواب بود و اگر سبب بر بالا
شدن خایه بود علاج آن اندر جایگاه خویش یاد کرده آید و اگر سبب زخمی و آسیبی بود بیرون
شدن مهره از مهرهای کمرگاه از جای خویش یا آفتی بنخاع رسیده بود خلاص از وی کمتر
بود خاصه اگر حس رانها و حس مثانه باطل شده باشد بعلاج آن مشغول نشاید بود مگر
بس از آنکه اولیای او را بگویند که بیمار بر خطر هست و اگر آفت بدین حد نباشد نخست رگ
باسلیق بباید زد و تریاق بزرگ و مثرودیطوس دادن و قفا تا طیر بکار داشتن و آب گرم که
طبیخ بابونه و بنفشه و اکلیل الملک بود نه جو بپاری و شبنج و قیصوم و سبوس بر زهار
میچکانیدن و موضع زخم را و مهره بشت را علاج کردن چنانکه رسم است ابو الحسن
الترنجی رحمه الله میگوید مردی را این علت افتاد بروزگار شهنشاه و نیز بول همی آمد
و نیز از طبیب شهنشاه او را حقنه فرمود کردن و آب تخمها داد و ماده دیگر بمثانه آورد
و مرد همان روز فرمان یافت من طبیب را گفتم که آب تخمها نمی بایست داد که تن او ممتلی
بود و ماده دیگر بمثانه آمد و قوت دافعه ضعیف بود در زیادت گشت و مرد بدان هلاک
شد سخن من در وی اثر نکرد تا وقتی طبیبی را این آفت و حس رانها باطل شد و مثانه ممتلی
گشت و طبیب شهنشاه حاضر آمد من وی را گفتم این همانست که آن دیگر را افتاد اگر خواهی
که زود بمیرد آب تخمها فرمای پس من گفتم تدبیر آنست که بول بقاثاطیر بیرون میکنند و

براز بحقنه و شیاف اگر این تدبیر میکنند چهل روز زنده باشد و اگر آب تخمها دهند هم امروز
هلاك شود و چنان آمد که من گفتم پس از چهل روز قوت بیمار ساقط شد و بیرون و هم تو بحی
میگوید یکی را دیدم که ازین آفت خلاص یافت لکن پای او سست گشت و سلس البول پدید آمد
بی خواست او همی رفت و روان علت فرمان نیافت و اگر سبب آماسی بود در روده مستقیم یا
در رحم یا ثفلی خشك بود در روده یا رطوبتی غلیظ یا بادی غلیظ علاج هر یك اندر جایگاه اش
یاد کرده آمده است و اگر سبب استرخای مثانه بود بر آن شکل که آب تاختن کنند باید
نشاند و دست بر زهار مالیدن تا آب بیرون آید و اگر آب بیرون نیاید قاثاطیر بکار باید
داشت و سجزنیا و امروسیا و تریاق بزرگ و مثرودیطوس دادن و دارچینی و سعد و
سنبل و سلیخه و قرنفل و بسباسه نیم کوفته در آب بپزند و در آن آب میدهند و اگر از آن
آب ماء العسل بپزند و بجای ماء العسل دهند و هم بدین آب تکمید میکنند و هم این اخلاط
را بکوبند و با انگبین بسرشند هر بامداد میدهند و روغنهای گرم کننده همی مالند و حقنه
میکنند و عسر البول که کودکان را افتد تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه پاك کرده و پوست
خربزه خشك کرده بکوبند و با شکر بسرشند و میدهند و اگر پوست خربزه تنها دهند
با شکر صواب بود و علاجهای دیگر که بخاصیت و غیر خاصیت کودکان را و بزرگان را
سود دارد یکی آنست که زعفران ناسوده یك شاخ بجری قضیب اندر نهند و شپش که در
جامه افتد زنده اندر مجری قضیب نهند قوت دافعه را بجنبانند و بول بیارد و اگر این
شپش را با جانوری را که القراد گویند بکشند و با سیر که با پیاز بمثانه ده مالند بول بیارد
و اگر مثانه گوسفند کشتن بسوزند و بسایند و با شراب شیرین بدهند سود دارد و درم
درم سنگ سرطان بحری بریان کرده و کوفته با انگبین که با شکر بدهند سود دارد و اگر کبوتر
بچه را بکشند و خون او را بر زهار چکانند و او را بکرمی سینه بشکافند و بر زهار نهند
قوت مثانه را بجنبانند تا بول را دفع کند اگر نمك طبرزد بتراشند و شیاف کنند بول بیارد

وشکم نیز فرود آرد جندبیدستر و مشك سوده با روغن سداب اندر چکانند قوت مثانه
را و غریزت او را مدد کند تا بول را دفع کند و زهره هر کدام حیوانی که باشد بدو چکانید قوت
دافعه را بیدار کند و بوره ارمنی که نمك بجری بول اندر نهادن همین بکند و اسباب
اندکی بول پنج است یکی آب کم خوردن دوم گشاده شدن مسام همه تن و تحلیل بسیار
بودن و عرق بسیار آمدن سیم اسهال بسیار بودن چهارم ضعیفی قوت جگر از آنکه آب
را از خون جدا کند و بگرده فرستد پنجم ضعیفی گرده از آنکه آب را از جگر بخویشتن کشد
و ازین هر دو استسقا تولد کند و خداوند این علت را ترشی زیان ندارد و جماع در علت
بیفزاید و علاج ضعف جگر و گرده و علاج اسهال و تدبیر باز داشتن هر یك بجای کاهش
یاد کرده آمده است باب سوم از جزو سوم از گفتار هژدهم اندر سوزش
آب تاختن و بتازی حرقة البول گویند و اسباب علامات و علاج آن اسباب
سوزانیدن بول سه است یکی آنکه در مثانه یا در مجاری جرب و بثره و مانند این آفتی باشد
و علامتها و علاجهای آن در جایگاهش یاد کرده آمده است دوم آنکه رطوبتی لزج که در
مجریهای بول است و صمغ روج آنست نیست شود بسبب بسیاری جماع یا بسبب بسیار
خوردن طعامهای تیز و شور و تلخ و زدانیده تا آن رطوبت را بزداید و مجاری برهنه
ماند سوم آنکه مزاج گرم شود و بول گرم و تیز و سوزان بود و ماده تیز با بول همی آید علامتها
اما علامت تیزی و گرمی بول آنست که بول برنگ زرد بود یا سرخ و تشنگی غلبه کند و سببهای
گرم کننده از پیش رفته باشد و علامت برهنگی مثانه و مجاری بسیاری جماع بود و سببهای
آن از پیش اتفاق افتاده باشد و علاج هر دو بیکدیگر نزدیکست علاج اگر نشان آن باشد
که ماده تیز با بول همی آید نخست قی فرمایند بر کشکاب و ماهی تیز و فقاح گرم و مانند
آن پس رگ باسلیق فرمایند زد و اگر مانعی باشد برهنه که بتازی قطن گویند حجامت
فرمایند کرد و هر بامداد بنادق البزور دادن با شراب بنفشه که با شراب خشخاش کو

باکشکاب وروغن بادام وشبانکاه اسبغول وشکر باروغن کل مقدار دو درم بسنك
وشراب کاکنج بغایت نافعست هر بامداد دمی یا دوا کر معده اسبغول وشراب بنفشه
وروغن احتمال نکند بجای اسبغول تخم شاهسپرغم فرمایند بجای شراب بنفشه
جلاب بخته وکشکاب بی روغن ومن از جهة کسانی که معده ایشان ضعیف بود وپیوسته
از درد معده شکایت کردندی وایشان را بسبب سوزش آب تاختن بشراب بنفشه
حاجت بود شرابی ساختم بدین صفت بکرفتم بوده خشك ده درم سنبل بنج درم هر
دو اندر آب بپختم تا آب طعم انکرفت وشیرین شد پس بیست درم بنفشه خشك در
افکندم تا آب قوت بنفشه نیز بکرفت پس بپالودم ومقدار پنج درم تخم خشخاش کوفته
نرم بپالودم وشیره آن بستدم بدین آب پالوده وشکر برافکندم وبقوام آوردم منفعت
آن بزرك بود ومعده را هیچ مضرت نکرد وا از طعامهای تیز وشور وتلخ وز دانیده وپرهیز
فرماید کرد واز جملع بیکبارکی باز دارد وطعامها نرم فرماید چون اسفاناج وپاچه و
کوداب نان که برپیه مرغ فربه کرده باشند وترشیهایی که سخت ترش نباشد چون لیمو با
وطفشیل وماننده آن سود دارد وخایه مرغ نیم برشت وشیاف ابیض با شیر خر کر با شیر
زنان کر با سپیده خایه درچکانیدن سود دارد وسپیده خایه تنها سود دارد وتمریغ بناد
البترو بکیرند تخم خیار وخیار بادرنك وتخم کدو شیرین پاك کرده وتخم خربزه وتخم خشخاش سپید
از هر یکی ده درم نشاسته وکثیرا ورب سوس از هر یکی سه درم وبزر البنج الابیض دو درم
تخم خربزه پاك کرده سی درم شربت سه درم نسخه دیکر خداوند سوزش آب تاختن وخداوند
ریش مثانه را سود دارد بکیرند تخم خربزه وتخم خیار وتخم کدو پاك کرده از هر یکی پنج
درم کندر وصمغ ودم الاخوین از هر یکی ده درم افیون سه درم تخم کرفس یك درم اقراص
کنند شربت دو درم نسخه دیکر بکیرند تخم خربزه وتخم خیار وتخم کدو پاك کرده مغز بادام
شیرین وکثیرا ورب السوس ونشاسته وکل ارمنی وتخم خشخاش سپید راست راست

اگر سوزش

اگر سوزش صعب باشد اندرین قرص پوست خشخاش درافزایند بمقدار حاجت والدره
آب نیم کرم نشستن سود دارد وصفت شیاف که اندر چکانند بکیرند پوست خشخاش
ونشاسته ورب سوس راست راست شیاف کنند وبسایند واندر چکانند واکر حاجت
آید اندکی افیون کر بزر البنج در افکنند بدین شیاف وشیاف ابیض که در علاج رمد یاد کرده
آمده است باب چهارم از جزو سوم از هردهم اندر ادرار بول جوز یا بیطس
اسباب ادرار بول چهار نوع است یکی ضعیفی کرده است وعاجزی آن نکاه داشتن آب
که از جکر پدید آید واز برانیدن آن دوم فراخی دهنهای رکهای مجاری بول تا بدان سبب
آب را دروی هیچ درنك نباشد ونابخته زود بیرون آید سوم سوء المزاج سرد که بر بیشتر تن
یا بر جکر یا بر کرده مستولی کردد بسبب آب سرد خوردن بناشتا یا بسببی غیر آن چهارم حرارتی
بود غریب وبر افراط بر کرده مستولی شود کرده بدان سبب تری از جکر میکشد فزون از آنکه
دروی کنجد وفزون از آنکه بتواند برانید وناپرانیده دفع میکند وجکر از ماساریقا میکشد
وماساریقا از معده میکشد ومعده طلب آب میکند وتشنکی بدان سبب غالب میشود
واین کشیدن آب را که اندامها از یکدیکر میکشند وزودی دفع بول را وزودی تشنه
را وآب خواستن را بدولاب مانند کرده اند واین علت را بلغت یونان دیابیطس کویند
ومعنی آن بتازی دولاب است ونسبت این علت با کرده همچون نسبت زلق الامعا است
با روده وبدین سبب این علت را زلق الکلیه نیز کویند وهر کاه که این علت دیابیطس مستولی
کردد بدق وکاهش تن وکداز تن ورطوبتها ادا کند وعلامتها سوء المزاج کرم وساده وسرد
بسیار جای یاد کرده آمده است ومعلوم شده است علاج اما اکر خداوند علت دیابیطس
را قوت قوی باشد ومانعی دیکر نباشد نخست رك باسلیق باید زد پس تدبیرهای سردی
وتری آرنده باید کرد کشکاب غلیظ سرکرده وروغن کل برچکانیده باید داد واسبغول
وشکر در آب خیار ترش یا آب انار ترش وآب تخم خرفه هم با آب انار ترش دادن وآب کدو

بریان کرده و رب ابی و رب ریواج و حماض ترنج و رب غوره و دوغ گاو سخت سود دارد
و در آب سرد نشاندن چندانکه سرما اثر کند تشنگی بنشاند و گرده گرم را با اعتدال
باز آرد و بهوای سرد و تر شدن علاجی بزرگست و بنفشه تر و کافور و نیلوفر بوییدن
سود دارد و اگر آب سرد بسیار دهند و قی فرمایند صواب بود تا گرده به اعتدال
باز آید و آب از گرده باز گردد و اگر علت در ابتدا باشد و تن آبادان باشد و قوت بر جای
عرق آوردن صواب بود و طبع نرم باید داشت و اگر بحقنه حاجت آید حقنه معتدل
باید کرد و فقاع که از آب دوغ ترش چکانیده و آرد جو کند سود دارد و قرص طباشیر سخت
سود دارد صفت قرص طباشیر بگیرند طباشیر ده درم تخم کوکنار و تخم خرفه از هر یکی پانزده
درم کشنیز خشک سه شبانروز بسرکه تر کنند و بریان کرده پنج درم گل سرخ پنج درم گلنار
پنج درم گل ارمنی پنج درم کافور نیم درم صندل سپید و صمغ عربی و اقاقیا از هر یکی دو
درم شربت سه درم با آب انار و رب مویز ساده سخت سودمند است و انار دانک و
سماق و ترف و خرما هندی در دهان داشتن تشنگی بنشاند تعریف اقراص گلنار بگیرند
اقاقیا دو درم گل سرخ سه درم گلنار چهار درم صمغ یک درم کثیرا نیم درم شربت دو
دانک با لعاب اسبغول که با آب کدو سرد کرده و خرقها با آب یخ سرد کرده بر گرده گاه می
نهند که بگلاب و طحلب و پست جو و سرکه و روغن گل و اطراف بید و ساق و برگ خرفه
و حی العالم و اطراف رز و آبی کوفته بهم بیامیزند بر کمرگاه و بیغولها و ران می نهند
و آرد عدس و گلاب بسرشند ضمادی آزموده است و اگر احتمال کند اقاقیا در آب حل
کنند و آن آب را سرد کنند و خرقه بدان تر می کنند و بر گرده می نهند سود دارد هر گاه که گرم
شود بدل میکنند نسخه ضمادی قوی بگیرند عصاره لحیة التیس و لادن و رامک از
هر یکی دو درم اقاقیا چهار درم مازو یک درم همه را بکوبند و با آب مورد تر بسرشند و
بکار دارند و حقنه که از عصاره خرفه و لسان الحمل و سپیده خایه مرغ سازند حرارت

گرده را تسکین کند و باعتدال باز آرد و اگر اندرین حقنه دوغ ترش پالوده زیاد کنند صواب
بود طعام حشو چندروس و کشکجو و قلیه کدو و اسفید باجها و جرب مرغان فربه و بچه
و ماهی تازه ترشی پخته و پی توشی و قلیه از سماق کوک و ثرید قرص اندر دوغ ترش و مصوص
با آب غوره و مانند آن فرمایند پنجه یاد کرده آمد علاج دیابیطس است و علاج گرمی و تیزی
بول و آمدن ماده بول و علاج فراخ شدن دهنهای رگهای مجریهاء بول طبیب را تعرف
باید کرد قی و رگ زدن انرا باید فرمود که ماده بیشتر است و تدبیرهای سردی و تری آرند
خداوند دیابیطس را فرمودند داروهاء قابض انرا فرمودن که دهنهاء رگها فراخ شده
و علاج ادرار بول که از سردی بود اکنون یاد کرده آید اگر ماده باشد نخست قی فرمایند
پس معجونهای گرم و ماسک البول فرمایند علی بن زین میگوید که هر که خواهد که بول او باز
ایستد سه جوز بریان کند و با انگبین بخورد و معجون فلافلی سودمند است و شراب انجبار
گرده را گرم کند و اگر با گوز بریان کرده خورند بنگاه داشتن بول یاری دهد و روغنها
گرم مالیدن بر کمرگاه و در زهار و در آب گرم نشستن سود دارد و داروهائی که تن قوت
باه یاری دهد در قوت نگاه داشتن بول نیز یاری کند و صفت ماسک البول اندر علاج
سلس البول یاد کرده آید ان شاء الله تعالی باب پنجم از جزو سیوم از گفتار هژدهم
اندر سلس البول و در بستر میزیدن سلس البول علتی است که بول بی خواست خداوند
علت میرود و اسباب این علت پنج نوع است یکی سوء المزاج سرد بافراط و سستی عضلها
مثانه دوم بسیار خوردن داروهای ادرار کننده و شراب رقیق ممزوج سیم انکه مهره
پشت از جای بشود و آفت بر مبداء عضله مثانه رسد چهارم انکه در احشا سببی باشد که
مثانه را زحمت کند و بفشارد چنانکه زنان آبستن را و کسانی را که در احشا که بالای مثانه است
آماسی بود و علامتها هریک معلوم است علاج علاج این علت همچون علاج تقطیر البول
و ماسک البول گرم سخت نافع بود صفت آن بگیرند تخم محلب سعد مر و خاولنجان و قسط

ووج وراسن را استارا است شربت سه درم بامدادو سه درم شبانگاه سفوف کند نسخهٔ
دیگر بگیرند بلوط بنجاه درم کندر سی درم کشنیز خشک بسرکه کرده و بریان کرده و گل ارمنی
و صمغ عربی از هر یکی ده درم شربت سه درم بامدادو شبانگاه واگر سردی سخت غالب
بود تریاق بزرگ و مثرودیطوس و سجزنیا و انقردیا اندر شراب کهن یا در ماء العسل
سود دارد و اطراف مورد تر یا خشک و شب یمانی و کندر و گلنار و بلوط را استارا است
اندر شراب شیرین بپزند و بپالایند هر بامداد یک اوقیه بدهند با یک درم روغن مورد
تعریف مجونی اللوب که بسیاری بول بازدارد بگیرند مغز بامداد شیرین سپید کرده
یمن مغز دانه زرد آلو تلخ ده ستیر همه را بکوبند و بسرشند و هفت بخش کنند و هفت
روز بخورند نسخهٔ داروی دیگر بگیرند شونیز و نانخواه و کندر و پانید و کنجد سپید
کرده را استارا است بکوبند و بیامیزند هر بامداد یک کف بخورند و شراب مورد سخت
نافع است صفت سفوف کهربا بگیرند کهربا و گل ارمنی و هلیلهٔ سیاه و مغز بلوط
و عدس مقشر از هر یکی دو درم کشنیز خشک بسرکه تر کرده و بریان کرده یک درم شربت
سه درم این سفوف و شراب مورد کسانی را که سردی و تری غالب نباشد موافق بود
صفت داروی معتدل بگیرند بلوط بسرکه تر کرده و بریان کرده ده درم هلیلهٔ کابلی
و بلیله و آمله مقشر هر سه را در آب آبی بجوشانند و پس بر تابه بریان کنند و همه را بکوبند
و بپزند شربت سه درم سنگ بامدادو سه درم شبانگاه و اینجه بخاصیت سود دارد
و گردهٔ خرگوش خشک کرده بگیرند یک جزو تخم شبت یک جزو عاقرقرحا و تخم کرفس از هر یکی
نیم جزو شربت دو درم و نیم با یک اوقیه آب سرد و مغز خرگوش بریان کرده با شراب سود
دارد و قی کردن یا در آب گرم یا آب سرد یا نشستن سود دارد و باقی علاج این علاج فالج است
و کسانی که اخلاط او را نوم گرفته باشند و پخته خداوند مزاج سرد و تر را سود دارد
خوردن و طلی کردن و چهار درم کندر سوده بیکبار سفوف کند کرده درم تخم محلب سلس

البول

البول را باز دارد و روغن فرفیون با مسک و انگزد طلا کردن سود دارد صفت حقنه
بگیرند خشک یک رطل بغدادی و سعد بیست درم تخم محلب ده درم همه را نیم کوفته در
چهار رطل آب تر کنند یک شبانروز پس بپزند تا دو بهر برود و یک بهر بماند و بپالایند و
نیم رطل روغن کنجد بر او کنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند این روغن حقنه کنند
و اگر حب البان و حب الغار و فندق و فستق و حبة الخضرا و تخم محلب بگیرند و همه را
از پوست پاک کنند از هر یکی راستارا است پاک کرده بکوبند و روغن بکشند و یک جزو از آن
که وصف کرده آمد و یک جزو از این روغن و اندکی مشک بیامیزند و حقنه کنند سخت
سودمند باشد و آنرا که این علت دماغ یا جگر یا عضوی دیگر گرم بود و از داروهای گرم
مضرتی همی باشد قرص طباشیر که اندر علت دیابیطس یاد کرده آمده است بکار دارند علاج
کسانی که در بستر میزند همچون علاج سلس البول و علاج استرخای مثانه است و آب کمتر خوردن
و بوقت حاجت خویشتن فارغ کردن و بشب طعام ناخوردن تا خواب ایشان سبکتر بود
تدبیری صواب است و از خداوندان تجربت معتمدی یاد کرده است که یکی را از آن علت بود
یک سیر تخم شاهسفرغم و یک دانه مازوی خام یعنی سبز بداد و پس از آن او را این کار نیفتاد
و هر چه اندرین باب یاد کرده آمده است هم علاج اینست صفت داروی سودمند
بگیرند تخم کتان بریان کرده ده درم تخم خلبی هفت درم هلیلهٔ کابلی بریان کرده ده درم شب یمانی
بریان کرده سه درم همه را بکوبند و بپزند و به انگبین بسرشند و شربت سه درم هر بامداد
نسخهٔ داروی دیگر بگیرند زیرهٔ کرمانی و کندر و مورد دانه را استارا است و بکوبند و بپزند
و هر بامداد دو درم سنگ بخورند باب ششم از جزو سیوم از گفتار هژدهم
اندر بول خون صرف و بول غسالی بول چون صرف از گرده بود یا از مثانه یا از اندامی که
بالاتر است چون جگر یا از همه تن آید و آنچه از گرده و مثانه آید و حوالی آن و آنچه از اندامی بالاتر
آید اسباب و علامات و علاج آن در باب دوازدهم از جزو نخستین ازین گفتار یاد کرد

آمده است وانچه از همه تن آید سبب آن یا امتلای خون بود یا غایت کرمی مزاج و کشاده
شدن دهنهاء رکها بسبب قوت حرارت و بکار داشتن داروهای کرم و من مهتری را
دیدم که مزاج او کرم شده بود بسبب سوء المزاج کرم ضعیفی حاصل میشد و در قوت با منقصه
می بود و این مهتر ضعف جز این حرارت نمیدانست و همه شکایت ازین میکرد و طبیب
او را معجونی ساخت کرم و هر بامداد دو درم دارچینی با زرده خایه مرغ میداد و هر روز
آن تقصیر زیادت می شد و این علاج زیادت میرفت پس یکبار دهنهاء رکها او کشاده
شد و بول او خون صرف شد زیادت از چهل روز بران حال بود و خون صرف میشد و آخر
که خون اندک شد تشنج خشک تولد کرد و بدان کذشته شد و از معتمدی شنیدم که فرزند
مهتری را اسهال خون بود و تشنکی غالب بود و طبیب او را جز اندکی آب با طباشیر و شیر
نمیداد بهتر نمیشد و طبیبی غریب او را دستوری داد تا چندانکه او را بایست آب یخ بغایت
سردی بخورد و نیک شد و سبب آن هم این بود که چیزهای کرم خورده بود و دهنهای رکها
او کشاده شده بود علامتها علامت کشاده شدن دهنهای رکها آنست که بول و براز خون
صرف باشد و اندر همه اندامها هیچ المی و آفتی نباشد و از مثانه خون بسیار بیاید از بهر آنکه
در روی رکهای بزرک نیست و بدو خونی اندک اندکی بغذای او بکار شود و از کرده بسیار
تر آید از بهر آنکه خون بدو بیشتر آید بعضی از جهت غذای او و بعضی از جهت آنکه تا از وی بکذرد
و باندامهاء دیکر شود علاج اکر سبب امتلا بود نخست رک باید زد اکر مانعی نباشد و رک
صافن اولیتر از رک باسلیق بود و طعام سبک و مزوره نیشو و غوره و مانند این فرمودن
بر مغز بادام و کوک و اندکی کشنیز تر و شربت شراب عناب ساده و شراب خشخاش و شراب
ریباج و شراب سکنجبین و باول بیماری هیچ شربت و هیچ مزوره قابض نشاید فرمود از بهر آنکه
چیزهاء قابض خون بر بندد و علقه شود و رنج عظیم بود و باشد که منفذهای رکها تنک
کند و ماده را باز کرداند و روی ببالا کند یا در عضوی مختفی شود و خطر آن بزرک باشد

وهرکاه

و هر کاه که فصد کرده شده باشد و ماده کمتر کشته شربتها و ابزن قابض بکار داشتن
نسخه شربتی قابض بکیرند شب یمانی و کلنار و دم الاخوین از هر یکی یک درم کثیرا دو درم
صمغ نیم درم شربت یک درم تا یک مثقال اندر شراب آبی یا در عصاره برک و ساق خرفه
صفت شربتی دیکر بکیرند تخم خشخاش و کل مختوم و عصاره لحیة التیس و صمغ پارسی و
کهربا و استارا استا شربت دو درم تا سه درم تعریف شربتی دیکر بکیرند سعد کوزن سوخته
و کثیرا استارا است و بکوبند شربت دو درم با رب مورد و نبد آبزنهای عدس مقشر و انار
بوست و مازو و برک مورد و خرنوب و مانند این می بزند و اکر ازین شربتهاء قابض لختی
بسایند و با عصاره خرفه و مانند آن اندر مجری قضیب چکانند بزرا فه صواب بود و کاه
باشد که حاجت آید که بزنهی کاه شیشها بر نهند و بر زهار و حوالی آن و خون را باز دارد تا
علقه شود پس تدبیر کشادن علقه کنند چنانکه در جایکاه خویش یاد کرده آمده است و اکر
سبب تیزی خون کشاده شدن دهنهاء رکها بود علاج و یا بطس علاج آنست و اکر خون
صرف از اندامی که بالاتر از کرده است تامل کنند تا هیچ المی و سوزشی و دغدغه در هیچ
اندامی هست اکر تا باشد باید دانست که خون ازان اندام می آید پس بالاتر ازان موضع محجمه
بر باید نهاد و خون بیرون باکردن تا خون ازان موضع باز کردد و ضمادهای قابض بر
نهادن تا آن موضع ماده را قبول نکند و انچه تدبیر باز داشتن ماده است پیش کیرند و بعض
طبیبان صواب آن دیده اند که انجا کاه را ریش کنند و نیکا فند تا ماده ازانجا ببالا
آید و از مثانه باز کردد پس جراحت ریش را علاج کنند ابو الحسن التربخی رحمه الله میکوید
من تا این غایت هیچکس را ندیدم که این علاج کرد و میکوید ابو ماهر الطبیب این علاج صواب
می دید و کفتی همچنانکه ماده صرعی از پای بر آید آن موضع را ریش کنیم تا ماده ازان موضع
ببالا آید و دماغ بسلامت بماند این موضع را هم چنان ریش کنیم تا مثانه بسلامت بماند
و ماده از وی باز کردد باب هفتم از جزو سیوم از کفتار هژدهم اندر بولها — غریب

بولهای غریب پنج نوع است یکی بول غسالی است و سبب آن ضعیفی هاضمه و ممیزه کرده
بود یا ضعیفی جگر دوم بولی که با اخلاط غلیظ پیوسته و آمیخته بود بعضی را بسبب ضعیفی
هضم کرده بود و بر بعضی بر سبیل بحران و دفع اخلاط بود و سیم بول شعری بود و این بولی
بود که چیزی چون ریسمان باریک دروی پدید آید و گاه باشد که درازی آن مقدار دو
بدست بود و باشد که سپید باشد و باشد که سرخ باشد و بدین شکل از بهر آن بود که درون
میان رگها بول بوده باشد و تولد آن از غذاهای غلیظ بوده باشد و در آن خطری نباشد
و چهارم بول ریمی بود و سبب این ریم آن بود که اندر اندامها دمل زدن و غیر آن گشاده شود
یا آماسی و ریشی اندر التهاب بول ریم کند و بگشاید و پنجم بول زیتی بود یعنی بول چرب و سبب
آن گداز شحم بود و بول سیاه مقدمه سنگ تولد کردن علامتها اگر ریم با بول آمیخته
باشد باید دانست که از عضوی همی آید که بالا تر است و اگر آن موضع بران گواهی دهد
و اگر آمیخته نباشد از التهاب بول همی آید و اگر نخست ریم آید از قضیب و از مثانه همی
آید و اگر نخست بول آید پس ریم آید از عضوی دورتر همی آید و بول غسالی آنچه سبب
آن ضعیفی قوت کرده بود میل بسپیدی دارد و غلیظ بود و آنچه سبب آن ضعیفی جگر
باشد میل بسرخی دارد و بخون مانده تر بود و بول غلیظ یا نشان ضعیفی هضم و بسیاری
اخلاط بود یا نشان پاک شدن تن بود بطریق بحران و خفتی یافته شود و بول چرب نشان
گداختن پیه بود چنانکه بقراط میگوید اذا کان البول دسما سریع الخروج دل علی الحرارة
التی قلبتا الکلی و تذیب شحمها و هم بقراط میگوید من کان بوله زیتیا و جاء نفسه دل علی
مرض حاد فی الکلیتین و بول سیاه نشان تولد سنگ بود و از تن درستان چنانکه روفس میگوید
من بال بولا اسود بلا مرض مع وجع کان او بغیر وجع مستتبولد فی کلاه حصاة بعد مان
قلیل وخاصة ان کان شیخا و بسیار باشد که مردم تن درست را بطریق بول خون بیرون
آید و از ان باکی نبود و متقدمان گفته اند من بال دم فی الندرة بلا حمی ولا وجع فلا باس علیه

و بول شعری نشان ماده غلیظ بود که میل بخشکی دارد و علاج هر نوعی ازین بولها گفته
کرده آمد اندر بابی جدا گانه یاد کرده آمده است جزو چهارم از گفتار هژدهم
اندر احوال سنگ و ریگ که اندر گرده و مثانه تولد کند و علاج آن باب
نخستین اندر انکه سنگ و ریگ اندر گرده و مثانه چگونه و کسانی تولد کند این علت
بیشتری کودکانرا افتد و از طفلی تا نزدیک بالغ شدن افتد و مردمان فربه را نیز افتد
بسیاری و مردمان لاغر را کمتر افتد و کودکانرا بیشتری اندر مثانه افتد و بزرگانرا
اندر گرده افتد و مردم بالغ و بزرگ و لاغر را اندر مثانه بیشتر افتد از بهر انکه رگها
و منفذهای ایشان سک پر شود و از بهر انکه رگها و منفذهای ایشان فراختر بود
برخلاف مردم فربه که ایشانرا اندر گرده بیشتر افتد و محمد زکریا میگوید من این معنی
نگاه کردم همچنین یافتم و میگوید بنادر اندر مثانه زنان نیز افتد و ایشانرا انگشت
بتوانند یافت و سبب انکه زنان را سنگ در مثانه بنادر افتد آنست که گردن مثانه
ایشان کوتاهست و دهانه مثانه ایشان گشاده تر از دهانه مثانه مردانست و نزدیکست
به بیرون بدین سببها هر خلطی که بمثانه ایشان فرود آید زود به بیرون آید و انرا که این علت
افتد در کودکی زنان بزرگ را بنادر افتد و اسباب انکه کودکانرا اندر مثانه بیشتر
افتد سه است یکی آنست که قوت دافعه ایشان قوی تر بود و فضلها را از بالا بزیر دفع
کند و از گرده نیز دفع کند و بمثانه فرستد دوم هر بولی که تیزتر و غلیظ تر بود سنگ از ان
بیشتر تولد کند و بول کودکان تیره بود از بهر انکه ایشان طعام بسیار و بی ترتیب خورند
و دهانه مثانه ایشان تنگ تر باشد و تیرگی بول را بسیار تر از ان دارد و مثانه ایشان
کم تر باشد آن تیرگی را ببندد سیم انکه هر بولی را که یک روز بنهند نمک اندر وی
بدید آید و در بول کودکان نمک بیشتر بود و نمک نوعی از سنگست و هر سنگی که در عالم
هست تولد آن از رطوبتی غلیظ است که حرارتی در وی اثر کند و آن را خشک کند چنانکه

اندرین افتابها کج تولد کند و بو رندان سفال تولد کند و تولد نمک از اجزای ارضی است
که بحرارت افتاب سوخته شده باشد و با آب آمیخته و هم حرارت افتاب آنرا تحلیل خشک
کند و سبب بسیاری نمک اندر بول کودکان نه آنست که اجزای ارضی اندر بول ایشان
بسیار تر است بلکه آنست که حرارت اندر بول ایشان بسیار تر است و اجزای ارضی که اندر
انست جمله بدان حرارت سوخته شود بدین سبب واجب کند که تولد سنگ در بول
ایشان بیشتر بود و بباید دانست که این علت کودکی را بیشتر افتد که معده و جگر او گرم
بود و جگر آب را بخویشتن میکشد و ثفل او بدان سبب خشک بود و بول او بیشتر بود
از بهر آنکه جگر آب او و تریها را که بخویشتن میکشد بگرده و مثانه میفرستد و اگر اندر گرده
و مثانه نیز حرارتی باشد زود هر تیرگی که در بول باشد به بندد و سنگ شود در جمله سبب
تولد سنگ امتلا است و رطوبتها و نزج که از طعامها غلیظ تولد کند چون گوشت گاو
و گوشت اشتر و ماهی بزرگ و مرغان آبی بزرگ و گوشتهای برشته و شیر و پنیر و خایه
مرغ بریان کرده و نان فطیر و نان سمید و تتماج و رشته و برنج بشیر و هریسه و سرهای
و باچه و قطایف و پالوده و لزج و میوهای خام و ترنج و امرود و آب تیره و شراب غلیظ
خاصه اگر قوت هاضمه معده و جگر ضعیف بود و گرده گرم بود و طعام بی ترتیب خورد
و بسیاری منی و باز داشتن شهوت جماع خاصه که شهوت صادق بود و سخن آن دقیقه
باشد و منی حرکت کرده و کار تمام ناشده از آن منی که حرکت کرده باشد در خایه و آماس
آن و سنگ تولد کند و بدی شیر دایه در جمله اسباب این علت اندر آید از دو وجه یکی آنکه
اگر شیر صفرائی بود احشای کودک را گرم تر کند و غلیظی بول او را زود تر سنگ کند و اگر
شیر بلغمی بود بول کودک را غلیظ تر کند و حرارت مثانه او آنرا به بندد و سبب تولد سنگ
از آب تیره و شراب غلیظ آنست که اجزای ارضی که با آن بود با غذا آمیخته شود و نضج نگردد
و لزوجت بپذیرد و اندر مثانه رسوب کند و سنگ شود باب دوم از جزو چهارم

از گفتار

از گفتار هژدهم اندر انکه سنگ اندر کدام اندام تولد کند بیشتری سنگ در گرده
و مثانه تولد کند و در روده قولون بسیار تولد کند و محمد زکریا میگوید مرا دوستی
بود و در بول او سنگ ریزه بسیار بودی و یکبار سنگ بزرگ در براز او بیرون آمد
و می دفربه بود و خداوند درد بندهای اندامها سک و محمد زکریا میگوید من اندر حوالی
کردن که جایگاه حمار بن است و در سلعه سنگهای سخت دیده ام و فولس از جالینوس
حکایت میکند که او دیده است که در علت ذات الریه سرفه سنگها بر آمده است همچون
ژاله و اسکندر میگوید من دیده ام که سنگی بزرگ برآمد همچون سنگها که از مثانه بیرون
آرند باب سیم از جزو چهارم از گفتار هژدهم اندر علامتها و علاج گرده و مثانه
که سنگ بدید آمده باشد هرگاه که بول غلیظ و صافی شود ایمن نشاید بود از انکه ماده
اندر گرده باز می ماند و سنگ تولد میکند و بول سیاه که پی دردی و گرانی در پشت بدید
آید و همچون خلیدن جوال دوزی بخلد بباید دانست که اندر گرده سنگ تولد کرده است
هرگاه که درد بر پیغوله ران فرود آید بباید دانست که سنگ در مجری بول مانده است و
هرگاه که آن درد ساکن شود علامت آن بود که آن درد بر مثانه فرود آید و ریگ زرد و سرخ
از گرده فرود اید و اندر گرده همیشه گرانی باشد و هرگاه که طعام بیشتر خورده شود گرده
بدرد آید خاصه بوقت آنکه ثفل بروده فرود آید و گرده فشارده شود و چون روده از ثفل
تهی گردد آن درد بنشیند و خداوند سنگ گرده را هرگاه که درد آن بدید آید بیک خایه که
از آن جانب است که سنگ در وی است درد خیزد و باشد که ران او که برابر آن گرده است
خدر شود و اعراض قولنج بدید اید و باشد که در بول او در سوبی باشد همچون رسوب خداوند
بیماری جگر و فرق میان قولنج و این علت آنست که درد قولنج بسوی ناف و پیش شکم دارد
و بر تر اید و فرود تر شود و درد گرده بر یک جای لازم بود و در جایگاه گرده بود و ان
که برابر آن گرده باشد خدر شود و درد قولنج را این عارض نباشد و هرگاه که سنگ در مثانه

بود بول ورسوب او سپید بود و باشد که خاکستر کون بود و درد و خارش و کرانی درین
قضیب بود و زهار و خداوندان علت پیوسته دست بر قضیب خویش می برد و
بول دشخوار بیرون آید و این در آخر بول کردن بود و سنک مثانه بزرک و درشت بود
از بهر آنکه جای او فراخ است ماده دیکر بروی سخت تواند شد تا بدان سبب درشت کردد
و سنک کرده کوچک بود از بهر آنکه جای او تنک است و سنک مثانه درد نکند مکر آن
وقت که در دهانه مثانه افتد بول را باز دارد و هر وقت که بیاده روند یا رنجی رسد قضیب
خدر شود و ممکن بود که اندر مثانه دو سنک باشد یا بیشتر و در حرکت مردم بر یکدیکر
سایند و سوده شوند و سوبش آن ریک باشد که درین شیشه بدید آید و باشد که با این
ریک رسوبی نخالی بود از بهر آنکه درشتی سنکهای مثانه را بندد و کاه باشد که سنک
مثانه بزرک و کران بود و بوقت طهارت با مقعد جهت کند و آنرا بیرون آرد و باز کرداند
خاصه اکر شرج ضعیف بود و هر کاه که خداوند سنک مثانه را عسر البول بسیار بنجه داد
ببایددانست که سنک بزرک نیست و بدان سبب در دهانه مثانه می نتواند افتاد و بول را
باز داشتن و بسیاری ریک اندر بول دلیل سستی و ریزانی سنک بود و نا آمدن ریک
دلیل سختی سنک بود و هر کاه که خداوند بیاده رود و حرکت کند بن قضیب او بدرد آید و
هر کاه که ساکن شود و باز غلطد درد ساکن کردد ببایددانست که سنک از مثانه آزاد آید
و بروی سخت کشته نیست علاج نخست اسباب تولد آن باز باید داشت و ماده آن کسسته باید
کردن تدبیر شکستن و ریزانیدن سنک باید کرد و تدبیر بیرون آوردن آن کردن اما تدبیر
کسستن ماده آنست که تن را از آن ماده پاک کنند و از طعامهائی که غذای آن ماده سنک
شود باز دارند و از تدبیرها و حرکتها که اسباب تولد آن کردند پرهیز فرمایند و اکر قوت نکاه
می باید داشت طعامهای زود کوار فرمایند چون کوشت طیهوج و دراج و تذرو و مرغ خانکی
سبک اندام فربه و کوشت بزغاله را بزیره با و اسفیدباها و خایه مرغ نیم برشت و نان خشکار

کخمیرا

کخمیر او خاسته باشد و نیکو پخته باشند و اکر قوت قوی باشد چیزی فرمایند که قوت
کمتر دهد چون ماش پوست کنده و اسفاناج و کشک جو و قلیه کدو و قلیه خیار و نخود
آب و زیره با و مزورهای ساده بمغز بادام و روغن بادام و روغن شیر پخته تازه و از
امتلا و طعام از پس طعام پرهیز کنند و طعامها که غذای آن ماده سنک شود و تدبیرها
و حرکتها که سبب تولد آن کردانند باب نخستین ازین جزو یاد کرده آمده است و تدبیر
پاک کردن تن قی کردن است و داروی مسهل خوردن و قی صواب تر از بهر دو کار یکی آنکه
قی زود از زود بشاید کرد و داروی مسهل زود از زود نشاید خورد دوم آنکه قی هم ماده را
از بیخ بر کند و هم از آن راه باز کرداند و داروی مسهل اکر حرارتی غالب بود کاه کاهی
مسهلی قوی در خورد مزاج و حال می باید داد و اکر حرارتی غالب نباشد مسهل قوی نشاید
داد لکن برفق طبع را نرم باید داشت تا ماده را بطریق روده باز میکرداند و معده
را قوت دادن تا طعام نیکو کوار آید و ریاضت معتدل و مالیدن بوقت فرمودن چنانکه
اندر کتاب حفظ الصحة یاد کرده آمده است و کرمابه و آبزن سودمند باشد از بهر آنکه ماده
را از کرده باز کرداند و بظاهر تن کشد و منفذها را نرم کند لکن افراط کردن زیان دارد
از بهر آنکه قوت را ضعیف کند و کرمه را زبون کرداند و از تدبیرهائی که خداوندان علت
را موافق بود و تولد سنک باز دارد یکی آنست که در میان طعام آب سرد خورند و کاه کاه
بناشتا نیز اندکی بخورند و بر فرشهای پوستین بخسبند بر کتان بخسبند تا کرده ایشان کرم نشود
و از مفردات آنچه ماده را لطیف کند و مثانه را پاک کند و سنک را بشکند و بر آب تاختن
بیرون آرد بعضی سبزیهاست و بعضی میوها و بعضی شرابها و بعضی ریچالها و بعضی
داروها اما سبزیها کرفس است و کسنه و شبث و بودنه و کشوث و بادیان و خسک
و برک ترب و ترب و قنبیط و راسن و از میوها خربزها و خیارها و خیار بادرنک و
انکور سپید و انجیر تر و خشک و بادام تلخ و درغوز و فستق و دلزعرور و توتیت که مجاری

بول را پاک کند و سنگ را بریزاند و در بچگان اکبر بسرکه و زیتون بسرکه پرورده و شراب بهاء
سکنجبین که از سرکهٔ کبر سازند و از سرکهٔ عنصل و آب ترب و شراب سپید لطیف و داروی مقل
وصمغ وزعرور و کرفس کوهی و افسنتین و سلیخه بیخ خیار دشتی و عود بلسان و حب البلسان
و برسیاوشان و اسقولوقندریون و بزر السادج و زیرهٔ دشتی و تخم بادیان و اصل اسطا
فلیون و آب او و کمافیطوس و جعده و هلیون و سعد مصری و قشور اصل الغافث
دیون و سداب دشتی و بورهٔ ارمنی و داروهای که اثر آن در گرده قوی است حجر
الیهود است و مثلث طراثیث است و کمافیطوس و آنچه قوت آن به مثانه رسد رماد
العقارب است و دهن العقارب است و رماد الزجاج و سنگ اسفنج و خون تیس خصی
کرده و خاکستر پوست خایهٔ مرغی که بچه از وی بیرون آمده باشد و بهتر و قوی تر از همه
گنجشکی است که او را بلغت یونانی اطراغولندیطوس گویند و این گنجشکی است از جنس
صعوه کوچک تر از همه گنجشکان منقار او باریکست و رنگ او میان زردی و خاکستر
گونیست و بر هر دو بال او دو خط است زرگون و بر دنبال او نقطها سپید است و
بیشتر اندر زمستان و زمینهای شوره بدید آید و در بنیاد دیوارها و بر بین او اند
برخیزد و زود بنشیند و پیوسته دنبال میجنباند و صفیر میکند این مرغ پخته و خام و قدید
کرده و بریان کرده و سوخته بهر صفت که خورند سود دارد و قدید او را بکوبند با شراب
صافی که با ماء العسل کرده باشد بتوان بخورند سود دارد و خواجه بو علی سینا رحمه الله
میگوید مرغی است او را بلغت ترکی صفر لغون گویند آنرا خشک کنند و بکوبند
و اندکی بدهند سنگ را که در گرده و مثانه و دیگر اندامها بود بیرون آرد و گروهی
گفته اند که سنگ از مثانه بیرون آید سنگهای دیگر را که در مثانه تولد کند بریزاند و
بیرون آرد و سرگین کبوتر و سرگین خروس همچنین سنگ را پاک کند و با این مفردات
که یاد کرده آمد چیزهای که ذکر رانده باید آمیخت تا اثر آن بدرقه کند و بر موضع رساند

چون فلفل و لسان الحمل و نارپوی ادرار کننده نیز باید آمیزید چون وج و دوقو و فودنج
و اسارون و نانخواه و کاشم و سیسالیوس و اذخر و قردمانا و تخم بیخ انگشت تا سنگ را
زودتر با بول بیرون آرد و بیاندازد و اگر در مثانه دردی بود داروهای درد نشاننده با
آن بیامیزند چون تخم کتان و لعاب آن و چون جلغوزه و فندق و تخم خطمی و صمغ و سنبلج
و صمغ کون از بهر آنکه این داروها هم سنگ بشکنانند و هم با گوهر گرده سازگارند و هم داروهای
دیگر را بدرقه کرده و حوالی آن چنان نگاه دارند که داروها فعل خویش بکنند و اگر قوت گرده
و مثانه ضعیف شده باشد داروهای قوت دهنده با آن بیامیزند چون بهمن و زرنباد
و گل سوسن خشک و تخم فلنجمشک و گل سرخ و صندل و گلنار و رب میوها چون رب به
و رب سیب و رب آبی تا همه احشا را قوت دهند و اگر از جهت ضعیفی درد چیزی خرد
کنده آن نیازمند اما ترکیب داروها بدین ترتیب باید کرد تا مزاج گرده و مثانه گرم بود
داروها گرم کننده کمتر بکار باید داشت صفت داروی که با سوء المزاج گرم سود دارد
بگیرند مغز تخم خیار و خیار بادرنگ و مغز تخم خربزه و مغز تخم کدو از هر یکی پنج جزو و تخم
بادیان نیم جزو همه را بکوبند یک شربت سه درم با سکنجبین و با گلاب آمیخته صفت
داروی دیگر بگیرند تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خربزه و تخم کدو پاک کرده از هر یکی
پنج درم تخم کرفس دو درم تخم بادیان و سنگ اسفنج و آبگینه سوخته و سوده از هر یکی سه
درم همه را بکوبند و بیامیزند شربت سه درم با سکنجبین و طبع را با قرص بنفشه گر بخیار
چنبر و ترید و آب بادیان نرم کنند و در آبزن می نشانند تعریف آبزن بگیرند خسک
و بابونه و اکلیل الملک و مرزنگوش و کرفس و کرنب و شبت و برگ خطمی و برسیاوشان
راسنا راستل همه را بپزند و دران آب می نشانند و چون از آبزن بیرون آید شربتی آب
خیار و خیار بادرنگ با نیم مثقال حجر الیهود و نیم درم حجر اسفنج سوده بدهند و گاه گاه
آن مطبوخ میدهند صفت آن بگیرند بیخ سوسن و برسیاوشان از هر یکی پنج درم سنگ

تخم خطمی و تخم خیارزه از هر یکی سه درم تخم کرفس و تخم بادیان و تخم خشخاش از هر یکی ده درم
انجیر سپید ده عدد سپستان سی عدد همه را بپزند چنانکه رسم است و بپالایند شربتی
چهار اوقیه با یک اوقیه و نیم سکنگبین نسخه مطبوخی بپزند طبیخ بول را خیارزه و دشتی و بپزند
با انگبین و روغن گاو بیامیزند و مقداری بیمار بدهند سنگ را خرد کند و خاری بول را بغزاند
و با بول بیرون آرد و خیار و جزر بدلاب با دیان حل کند و با روغن بادام بدهند روغنها
نرم کنند با روغنهای قوت دهنده آمیخته می مالند چون روغن شبت و روغن خشخاش
با روغن سوسن و روغن خیری هم قوت دهنده است و هم تحلیل کننده و ریاضت کردن
و بر اسب نشستن خرد گام و بر نردبان بر آمدن و فرود آمدن سود دارد و سنگ را که کرده
و تجربها بول فرود آرد چون بمثانه فرود آید با بونه و اکلیل الملک و خطمی و سبوس اندر
آب بپزند و بمثانه اندر بچکانند و روغنهای گرم همی مالند چون روغن سداب تا آنکه خشک شاند
و روغن عقرب بحری قضیب اندر چکانند و بمثانه اندر مالند و مقعد بر دارند تا سنگ
را بشکند و بریزاند و طبیخ سداب و مرزنگوش با روغن بلسان و روغن ناردین و نفط
سپید اندر چکانیدن سود دارد خاصه اگر حرارت غالب نباشد و مثانه ورم نکند و اگر
در مثانه و گرده آماسی بود علاج چنانکه اندر جایگاهش یاد کرده آمده است کار دارند
و اگر شکم خشک باشد بحقنه و شیاف طبع نرم کنند و حقنه سبک کنند تا مثانه را نرنجاند
و زحمت نکند و شیاف اولیتر بود از حقنه و مسهل دادن صواب نباشد از بهر آنکه
مسهل مادتها را از بالا فرود آرد و فی کردن سود دارد و ماده را کمتر کند و از آن موضع
که روی بدان دارد باز گرداند لکن نه اندر وقت درد باید کرد از بهر آنکه باشد که سنگ
را بجنباند و بالا بر کشد و درد زیادت شود و اگر هیچ تدبیرها بدرد زایل نشود و از خلو
و ماندن آن چاره نباشد و تریاق فاروق رسیده سود دارد از بهر آنکه قوت افیون درد را
تا زه باشد و بنشاند و داروهای دیگر بعضی سنگ را بشکنند و بعضی سنگ ریزه باد

بیرون آرد محمد زکریا میگوید بسیار آزموده ام که از بس رگ زدن در وساکن شد و سنگ
بآسانی بیرون آمد و اگر سنگ گرده بر یکجای بایستد در علاج آن داروها ادرار کننده قوی
و روغنهای محلل کننده قوی بکار نشاید داشت لکن آب تخمها و طبیخ پرسیاوشان و مانند
آن باید داد و سبوس و ارزن تکمید میکردن برفق و اگر از جای بجای میشود درد آرزن که
بیشتر یاد کرده آمد می باید نشاندن و آب گرم و روغن زیت بهم آمیخته تکمید کردن و
بباید دانست که داروهای مثانه گرمتر از داروها گرم سخت گرم نشاید از بهر آنکه داروی
گرم ماده را ببندد و سبب زیادت علت گردد آنچه یاد کرده آمد علاج کسانی است که
حرارت بر ایشان غالب بود و علاج کسانی که حرارت ایشان کمتر باشد یا سردی بر ایشان
غالب بود اینست که اکنون یاد کرده شود اما اگر باسهال حاجت آید داروهائی دهند
که بلغم غلیظ را دفع کند صفت حبی که بلغم غلیظ را دفع کند بگیرند تربد سپید یک مثقال
حب النیل چهار دانگ حب البلسان نیم درم شحم حنظل دانگی و نیم ملح نفطی دو دانگ این
جمله یک شربت بود تعریف داروئی که سنگ از گرده بیرون آرد بگیرند تخم خربزه پاک
کرده و زیره و نانخواه و تخم کرفس و سعد و تخم ترب و بادام تلخ راست راست شربت
یک درم با طبیخ پرسیاوشان نسخه داروئی که سنگ گرده و مثانه را بشکند و بریزاند
و همچون گل بیرون آرد بگیرند خاکستر کژدم نبطی و خاکستر پوست خایه مرغ که بچه از وی
بیرون آمده باشد و حجر الیهود راست راست شربت یک ملعقه با آب خشک کرده یا شراب
کهن صفت داروی دیگر بگیرند حب البلسان و حب البان و حب القلب و سنگ
اسفنج و مغز تخم خربزه راست راست همه را بکوبند شربت یک ملعقه بود با شراب ممزوج
حب القلب ماش هندی است صفت داروی دیگر بگیرند مغز تخم خیار و تخم
کرفس و انیسون و تخم کرفس کوهی و سنبل و دارچینی و حب القلب از هر یکی یک جزو
عاقرقرحا و جندبیدستر و فرفیون از هر یکی چهار دانگ جزو شربت یک مثقال با سکنگبین

وآب نخود سیاه تعریف داروی دیگر بگیرند دوقو و تخم کرفس و مر و مغز تخم خیار
از هر یکی شش درم بلیخ و دارچینی و سنبل از هر یکی چهار درم همه را بکوبند شربت چند
یک دانه ترمس با چهار اوقیه آب خسک سی روز این دارو بخورند سنگ را بریزاند و
پاک کند و این دارو را خاصیتی عجبست و این آنست که هر که این دارو کوبد در دست او
انگشترین آهنین نباید که باشد و بر میان او کارد نباید و بر کفش او میخ نباید به هیچ وجهی
آهن نباید که با وی باشد و این خاصیت مرا آزموده نیست لکن بجائکه در کتاب استادان
دیدم حکایت کردم و در اختیارات کذی می آید آب ترب هر بامداد یک اوقیه بخورند
همه سنگها را بریزاند و پاک کند و جانوریست در میان تره بسیار باشد پشت او چون
گنبدی گرد و رنگ او سرخ و نقطهای سیاه در میان سرخی از آن جانور سه عدد بخورند
درست سنگ را بریزاند و پاک کند و کرمی است که بشبهای تاریک روشنائی دهد سر
و اطراف او را بفکنند و تن او در چیزی مسین خشک کنند با هاب هر روز از آن یک
کرم با دوازده درم سنگ نقیع انگژد سه روز بدهند و بعضی گفته اند یک کرم به
روز باید داد و این نیز آزموده من نیست در اختیارات چنین می آید سرگین کبوتر بام
سنگ او شکر طبرزد در آب سرد بخورند کرده و مثانه را از سنگ و ریگ پاک کند و
از ماده آن نیز پاک کند کودک را نیم درم دهند و بزرگ را یک درم گفته اند علف
این کبوتر تخم کتان باید که وهمی گفته اند سرگین این کبوتر و فلفل و نمک بگیرند راستا
راست هر روز یک درم دهند با مشک طرامشیع نسخه داروی دیگر بگیرند تخم خربزه
و حب القلب و آبگینه سوخته و دوقو راستا راست همه را بکوبند نرم شربت یک
درم با آب ترب که با آب خسک و کژدم سوخته هر بامداد دو قیراط با خته یقوون بدهند
مدتی مثانه را پاک کند و بعضی طبیبان کژدم از نیم دانگ تا دو دانگ با دو اوقیه آب
راسن ترکه از وی بفشارند فرموده اند یا در طبیخ برسیاوشان جالینوس میگوید مردی

کاورا

کاورا این علت بوده بود مرا حکایت کرد از طبیب خویش که طبیب اورا در طبیخ کرنب نشاندی
و هر بامداد تخم خربزه کوفته یک اوقیه با شکر بدو دادی و مثانه او از سنگ پاک شد و گفته اند
اگر هفتاد عدد فلفل بکوبند و هفت قرص کنند و به هفت روز بخورند کرده و مثانه از
سنگ پاک شود و پنج درم سنگ بوره ارمنی به انگبین سرشته با آب ترب بدهند در مدت
سه روز مثانه را از سنگ پاک کند و نیم مثقال آبگینه سپید شامی سوخته با یک اوقیه
آب گرم بدهند سنگ را بریزاند و با بول بیرون آرد و مقدار یک ملعقه خون بز کشتن
که تازی تیس گویند خشک کرده و لختی تخم بادیان و سنبل بسایند تا خوش بوی شود و آنرا
در شراب شیرین بدهند سنگ را بریزاند و اگر تیس را بزها رخد او ندای علت کشند
تا خون بروی ریخته شود سخت سود دارد و همه داروها که از بهر این علت دهند در
گرما بر و آبزن نافع بود و حب البلسان سوده یک مثقال سنگ کرده را بریزاند و روغن
حبة الخضرا با نخود آب خوردن و حلوا از آن ساختن سنگ کرده را پاک کند و بادام تلخ
بامی بخته سنگ را بریزاند صفت معجونی سودمند بگیرند آبگینه سوخته و کژدم سوخته
و خاکستر کرنب نبطی و خاکستر خرگوش و سنگ اسفنج و خون تیس خشک کرده و خاکستر
پوست تخم مرغ که بچه از آن بیرون آمده باشد و حجر الیهود و صمغ و جوز و وج راستا
راست فطراسالیون و دوقو و مشک طرامشیع صمغ الوخطمی فلفل از هر یکی پنج جزو
نیم همه را به انگبین بسرشند شربت از یک درم تا یک مثقال با آب خسک که با آب نخود
سیاه سنگ مثانه را پاک کند تعریف معجونی کژدم بگیرند کژدم سوخته سه درم و نیم
خطمیا تا یک درم و نیم زنجبیل یک درم فلفل و دارچینی از هر یکی دو درم و نیم پنج کاکنج پنج
درم و نیم چند بیدستر چهار درم و نیم همه را بکوبند و به انگبین بسرشند شربت پس از شش
ماه کودک را نیم دانگ و بزرگان را دانگی در آب کرفس نسخه داروی دیگر که سنگ مثانه
را بشکند بگیرند اشق و فلفل و نطرون از هر یکی یک مثقال حب البلسان دو مثقال

مر چهار مثقال سمه را بشراب شیرین بسرشند و حبها کنند چند نخود هر بامداد سه حب بخورند در گرمابه یا پس از آن که از گرمابه بیرون آیند در مدت چهل روز مثانه را پاک کند صفت روغن کژدم بگیرند زراوند مدحرج و خطمیا ناوسعد و پوست بیخ کبر از هر یکی یک اوقیه همه را نیم کوفته کنند و یک رطل بغدادی روغن بادام تلخ بگیرند و این داروها درین روغن کنند و در آفتاب نهند یک روز پس آنرا بفشارند و ثفل بمالند و از وی جدا کنند و ده کژدم زنده درین روغن افکنند در آن حال که بگیرند و دو هفته در آفتاب نهند پس بپالایند و بکار دارند تعریف خشک کردن خون تیس چهار ساله را در آن وقت که انگور رنگ دار افتد بسمل کنند و خون او که اول برود رها کنند تا بریزند و آخر او نیز بریزند میانه آن نگاه دارند و در دیگی سنگین پاکیزه کنند و بنهند تا بفسرد پس آنرا پاره کنند و بر چیزی مشبک نهند یا بر غربالی پاکیزه یا بر سفالی نهند و سر آن بجز بر بپوشند تا گرد بدو راه نیابد و در آفتاب نهند تا خشک شود از نم و از تریها نگاه دارند و بوقت حاجت بسایند و بکار دارند چنانکه یاد کرده آمده است صفت سوختن عقرب شیشه محکم بگیرند و کژدم را در روی کنند و آنرا در گل حکمت بگیرند و در تنوری نهند گرم و شش ساعت بگذارند پس بردارند و بنهند تا سرد شود و سر شیشه باز کنند اگر بریان شده باشد چنانکه بتوان سود نگاه دارند و اگر نه دیگر باره سر شیشه استوار کنند و دو ساعت یا سه ساعت دیگر اندر تنور گرم نهند تا نیک بریان شود چنانکه سوخته نباشد که قوت او برود و خام نباشد که نتوان سود صفت سوختن آبگینه و گوهر آبگینه کار نا کرده که آبگینه شامی سپید پاکیزه در کفگیری آهنین کنند و بر سر آتش نهند تا سرخ شود پس در آب سرد افکنند بسیار بار بآتش سرخ میکنند و در آب سرد می افکنند تا بطرقد و چنان شود که بتوان سود باب چهارم از جزو چهارم از گفتار نوزدهم اندر علاج آنکه سنگ که در مجاری بول بگیرد و آنرا ببرند جراحت کند یا مجری اندر ماند اگر سنگ مثانه را

یا مجری را ببرد و جراحت کند علامت وی آنست که از پس آنکه بیرون آید بول با خون آمیخته بود یا خون آب بود و اگر بول با خون نیک آمیخته باشد بباید دانست که جراحت در گرده افتاده است و در مجریها که فرود گرده است و اگر نخست خون بر آید پس بول آید بباید دانست که جراحت در مثانه یا در مجری قضیب افتاده است و موضع درد بر آن گواهی دهد علاج هرگاه که جراحت افتاد در حال رگ باسلیق باید زد تا از آماس ایمن شوند پس جراحت را علاج کردن صفت دارویی که جراحت را ببرد باید بگیرند گل ارمنی و کندر و دم الاخوین از هر یکی یک جزو و اقاقیا مغسول سدس یک جزو و تخم خربزه پاک کرده چند همه داروها همه را بکوبند و با آب لسان الحمل بسرشند و قرصها کنند از یک مثقال بامداد یک قرص در آب سرد بدهند که با آب لسان الحمل و مانند آن و از پس طعام بده ساعت یک قرص بدهند تعریف داروی دیگر بگیرند اسفیداج ارزیز و گل مختوم و کندر و دم الاخوین راستا راست افیون عشر یک جزو همه را شیاف کنند و بوقت حاجت با آب لسان الحمل یا جلاب بسایند و بمجری قضیب اندر چکانند نسخه دارویی که خون را از مثانه و مقعد و گرده و از هر کجا که آید باز دارد بگیرند کهربا و گل ارمنی و گلنار و اقاقیا و کندر راستا راست افیون ربع یک جزو شربت یک مثقال با آب سماق و باقی علاج خون و بول یاد کرده آمده است و اگر خون اندر مجری بول بسته شود علاج آن در باب از جزو دوم یاد کرده آمده است و گاه باشد که خون اندر مثانه و مجری بول بسته شود و حاجت آید بر آنکه بشکافند هم چنانکه از بهر سنگ بشکافند و اگر سنگ بمجری اندر ماند علامت وی آنست که درین قضیب درد و گرانی بود و بول بدشخواری بیرون آید و علاج وی آنست که خداوند علت را بقفا باز خوابانند و هر دو پای او بالا بردارند و نیک بجنبانند و او را از شکل بشکل می گردانند تا بفضای مثانه باز شود و تدبیر آن باید کرد که باز شود و باشد که بعد از آن راست بیرون آید و اگر بدین طریق بجای باز نشود تدبیر آن باید کرد که

قاثاطیر بمجری قضیب فرو کنند تا سنک را باز بس برد و قضیب را مالیدن روغنها
تحلیل کنند چون روغن شبت و بابونه و اندر آبزن نشاندن و آبهاء تحلیل کننده بر مثانه
و قضیب چکانیدن و آب بسیار و شربتهاء ادرار کننده تا بسیاری بول بر دفع سنک یاری
دهد باب پنجم از جزو چهارم از کفتار هژدهم اندر احوال شکافتن مثانه و سنک
بیرون کردن اکر سنک صلب بود و بزرک و بدین تدبیرها که یاد کرده آمد شکسته نشود
تدبیر جز آن نباشد که بشکافند و بیرون کشند لکن شکافتن کار با خطر است و ما درین
روزکار نشنیدیم و ندیدیم و هیچ کتاب یاد نکرده اند که طبیبی این علاج فرمود یا بیماری
بدین علاج سلامت یافت پس این علاج نشاید کرد اما سنک مثانه بیرون کردن آسان
تر و کم خطرتر است و طبیبی را که این کار کند در سه حال تامل باید کرد یکی در عمر خداوند
علت دوم در کوچکی و بزرکی و شکل سنک سیم در حال دردها که خداوند علت می کشد
و فایده شناختن عمر خداوند علت آنست که اگر کودک بود و در حد ده سالکی بود یا کهل
وی را جراحت کردن آسان تر بود از بهر آنکه اگر کودک سخت خورد بود طاقت جراحت ندارد
و اگر در حد ده سالکی بود هم طاقت جراحت دارد و هم جراحت او زود بسته شود و کهل را
اگر جراحت کنند آماس فلغمونی کمتر بود و مردم جوان را و پیر را جراحت کردن عسر بود از
بهر آنکه جوان را بیم آماس فلغمونی بود و علاج آن با علاج جراحت دشخوار بود خاصه درین
موضع و پیر را جراحت بسته نشود و فایده شناختن احوال و اشکال سنک آنست که اگر سنک
کوچک بود از زیر انکشت بیرون می شود و انرا بدست آوردن و دفع کردن دشخوار بود و
خداوند علت را عذاب کردن بود لکن چون بیابند آسان بیرون آید و اگر سخت بزرک بود
جراحت بزرک باید کرد و بیم باشد که بسته نشود و اگر در کوچکی و بزرکی میانه بود و گرد بود
آسان بیرون آید و اگر سنک دراز بود جهد باید کرد تا انرا بشکل راستی بدارند برابر جراحت
تا آسان بیرون آید و فایده شناختن دردها که خداوند علت می کشد آنست که معلوم کردد

که سنک درشت است و هرچند سنک درشت تر درد صعب تر و چون خداوند علت دردها
کشیده باشد با درد خوی کرده بود و درد جراحت تواند کشید و از جهت امید خلاص تن بجراحت
اندر دهد و دلیرتر باشد و اگر درد صعب کشیده نباشد نه طاقت جراحت دارد نه تن در
دهد بدان سخت ترسان بود کفتار نوزدهم اندر بیماریهائی که مخصوص است
بمردان و این کفتار سه جزو است نخستین اندر آماسها و ریشها و
خارش قضیب و خایه و دیگر بیماریها که آنرا افتد باب نخستین از جزو
نخستین اندر آماس کرم که اندر قضیب و خایه افتد سبب آماس کرم که اندر قضیب
و خایه افتد ماده خونی و صفرائی بود و اما سبب آماس خایه اندر بیشتر وقتها آن بود که
شهوت جماع بوده باشد و اسباب آن حاصل شده و سخن آن با کسی که از وی آرزو بود در
و از آن کار بسببی باز مانده و منی حرکت کرده باشد و بسبب بر نا آمدن و نایافتن مراد در
جای خویش بمانده و آماس خایه که بسبب آن حرکت بود یا در پوست خایه بود یا در نفس خایه و
آنچه در نفس خایه بود و ماده آن کرم بود و بیشتری تب آرد از بهر آنکه عضو شریف است
و بدل پیوسته است و آنچه در پوست خایه بود بسیار باشد که بی تب بود و فرق میان آنکه
در پوست خایه بود و آنکه در نفس خایه بود و آنکه در نفس خایه بود بلمس توان دانست و بسیار
باشد که آماس خایه ببحران انتقال کند و ماده بسینه بر آید و بسرفه زایل شود علاج اما علاج
آنچه از حرکت منی و نایافتن مراد افتد اگر در آن حال که کرانی در خایه بدید آید آن مراد با کسی دیگر
بر آید تا اوعیه منی فارغ کردد در حال ساکن شود و آماس نکند و اما چون آماس کرد یا خود از
ماده آماس کرد نه از حرکت منی نخست رگ صافن زنند یا بر ساق حجامت باید کرد بر روی ران
و من مردی را که این حال افتاده بود برهنه که بتازی القطن کویند حجامت فرمودم آماس
و درد بیک روز زایل شد و دیکری را هم این حجامت فرمودم آن کس حجامت بر کمرگاه کرد
برابر کرده سیم سود داشت و قی کردن ماده آماس را از آن جانب باز دارد و اگر آماس نزدیک

خایه بود رگ و حجامت هم از آن جانب باید کرد که باشد و اگر درد هر دو خایه باشد رگ از هر دو
جانب باید زد و حجامت نیز از هر دو جانب باید کرد و طبع نرم کردن بشافی که ماده را بجانب
مقعد باز آرد و دفع کند صواب باشد و تدبیر لطیف باید کرد و از گوشت پرهیز باید کرد
و از طلیها و ضمادها نخست خرقه بسرکه و گلاب تر بعصارهٔ کسنه و کشنیز تر و عنب الثعلب
و عصارهٔ نی تر کنند و بران موضع کنند صفت دارویی سودمند بگیرند عصارهٔ کشنیز
تر و آرد جو و آرد باقلی و اندکی زعفران و روغن گل بهم بکوبند و بسرشند و ضماد کنند
صفتی دیگر بگیرند برگ کاکنج و آرد عدس و زردهٔ خایه مرغ و روغن گل تعریف دیگر
بگیرند برگ کاکنج و آرد باقلی و بنفشه سوده و لعاب خطمی چون عصیده کنند و برنهند
صفتی دیگر طین قیمولیا و عنب الثعلب و اندکی زعفران بسرشند و ضماد کنند نسخهٔ دیگر
آب کشنیز تر و آرد جو و خطمی سپید سوده و اگر زردهٔ خایه مرغ و اندکی سرکه و روغن
گل با اندکی مرهم یار کنند نیک بود اگر درد و ضربان همی افزاید با اندکی برگ خشخاش و برگ
کوکنار و مانند آن چاره نباشد لختی ازین نوع با این ضمادها باید آمیخت و هرگاه که درد و ضربان
ساکن شود و از حد ابتدا بگذرد داروهای تحلیل کننده بکار باید داشت چون آرد باقلی
و خطمی سپید و بابونه و لعاب تخم کتان و میخته سرشته و آرد جو با ماء العسل سرشته و
برگ کرنب پخته با آرد جو و زردهٔ خایه مرغ و روغن گل و هرگاه که بآخر رسد داروهای
قوی تر محلل بکار باید داشت چون مویز دانه بیرون کرده و زیره کرمانی کوفته و بشراب خیره
کی با ماء العسل مخیض کرده یعنی چون عصیده کرده و چون برگ کرنب و حلبه بیکجا کوفته و
پخته و آرد باقلی و مویز دانه بیرون کرده و زیره در شراب ممزوج پخته و خاکستر دانهٔ خرما
و خطمی و اشنان راست بسرکه سرشته و خاکستر کرنب نبطی با زردهٔ خایه سرشته و بیخ سوسن
کوفته و پخته و بیخ خیار دشتی با ماء العسل مخیض کرده و هرگاه که آماس صلب شدن گیرد
محللات قوی تر بکار باید داشت چون مقل و اشق و پیه بط و پیه گوساله چنانکه اندر باب

دیگر باد

دیگر یاد کرده آید باب دوم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم اندر آماس
سرد و آماس صلب اندر قضیب و مثانه علامت آماس سرد آنست که ضربان نکند و رنگ
سپید بود و بلمس سرد بود و تدبیرهای گذشته بران گواهی دهد و آماس گرم و سرد اگر علاج صواب
نکنند صلب شود علاج ضمادهای معتدل و محلل بکار باید داشت چون اکلیل الملک با میخته
مخیض کرده و زردهٔ خایه مرغ در آرد گندم همچنان با سبوس بهم بسرشند و آرد باقلی
در شراب کهن مخیض کنند و مویز دانه بیرون کرده و اندکی زیره و روغن کنجد مخیض کرده
برنهند و از بابونه و اکلیل الملک و پیه کرده و از نخود سیاه و باقلی و موم روغن و زیره
مرهمی سازند و برنهند و مصطکی و انزروت اندر ماء العسل حل کنند و طلی کنند و مشک را
بروغن بید انجیر کرده با بعضی زنبق حل کنند و بمجری قضیب اندر چکانند و اگر باستفراغ
حاجت بود نخست تنقیه فرمایند و حقنها و شیافها معتدل بکار دارند و تدبیر لطیف
کنند و آماس صلب را بگیرند آرد حلبه و آرد باقلی از هر یکی ده درم زیرهٔ کرمانی و آرد نخود و
کشنیز خشک از هر یکی پنج درم مقل پنج درم صمغ ... بخته که بماء العسل عصیده کنند و همچنین
بگیرند آرد نخود و آرد باقلی از هر یکی ده درم تخم بنج انگشت پنج درم مویز دانه بیرون کرده پانزده
پیه بط و پیه گوساله از هر یکی یک اوقیه روغن زیت یک اوقیه روغن سوسن یک اوقیه
همه را عصیده کنند یا بگیرند برگ کرنب پخته با آرد حلبه بسرشند و ضماد کنند و اگر آرد باقلی
و بابونه و پیه مرغ با آن یار کنند قوی تر بود یا بگیرند انجیر خشک و پیه بط از هر یکی یک
جزو برگ زیتون و برگ ... و اشق از هر یکی نیم جزو همه را بماء العسل و روغن گل و
مخیض کنند با مقل و اشق و اندکی آرد باقلی بماء العسل کر بطبوخ مثلث حل کنند با سبوس
گندم بکوبند و بپیچند بحریر دیگر باره بکوبند و بپیچند و هم چنین کوبند و همی بپزند تا
جملگی سبوس کوفته و پخته شود و اشق را بسکنجبین حل کنند و این سبوس را بدان بسرشند
و نیم گرم کنند و برنهند و چون سرد همی شود بر میدارند و دیگر بر می نهند همه آماسهای صلب

را نرم کند و بسیار باشد که بر پوست خایه علت دوالی بدید آید و بیشتری در سوی چپ
افتد از بهر آنکه در آن جانب رگی زیادت است بدو بیشتر آید و علاج او علاج آماس
صلب است باب سوم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم اندر بزرگ
شدن آماس در خایه بسیار باشد که خایه بزرگ شود نه بر سبیل آماس لکن بر سبیل
فربهی و فزونی هم چون پستان زنان علاج علاج این علاج پستان نورسید گانست
تا بزرگ نشود و پخته نشود و آن طلی کردن بود بعصارهٔ ورق البنج و شوکران و بجرها
که قوت جاذبه و قوت غاذیه را ضعیف کند و سرب را آب کشنیز بر چکانند و سرب
پارهٔ دیگر بروی سایند تا از هر دو چیزی سوده شود و طلی کنند سود دارد و سنگ
آسیا و سنگ فسان که کارد بروی تیز کنند بر یکدیگر سود نرم با آب کشنیز که با کلا
طلی کردن همین نوع منفعت کند صفت ضمادی تحلیل کننده بگیرند موبیزدانه بیرون
کرده و بیه مرغ باپیه کرده و موم زرد از هر یکی ده درم زردهٔ خایهٔ مرغ یکی مصطکی سه
پنج درم بیه را و موم را با روغن کنجد بگدازند و زردهٔ خایه با وی بیامیزند اندها و
بسایند پس مصطکی بر افکنند و موبیز را دانه بیرون کنند و نیک بکوبند و چون چرب
تا نرم شود و بکوبند و جمله را بسرشند و بکار دارند باب چهارم از جزو
نخستین از گفتار نوزدهم اندر علاج خایه که بر هار آید بسیار باشد که خایه مردم
بر هار بر آید و ناپیدا شود و باشد که بدان سبب عسر البول پدید آید و بوقت بول کردن
درد کند از بهر آنکه مجری بهاء بول را زحمت کند و تنگ کرداند و سبب آن سوء المزاج سرد
بود و ضعف قوت و این علت بیماران در آخر بیماریها حادث افتد و دوستان را نیز
افتد اما آنچه بیماران را افتد نشان سوء المزاج سرد بود و علاج علاج وی گرمابه است
و آب زن و روغنها گرم مالیدن و ضمادهای گرم کننده و قوت دهنده بر نهادن چنانکه
در جزو دوم ازین گفتار در علاج نقصان باه یاد کرده اند و خواجه بو علی سینا رحمه الله

میگوید پزشکان فرموده اند که نایژهٔ در مجری قضیب نهند و باد در دمند تا تن چون خیکی
شود و خایه فرود آید باب پنجم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم در استرخاء
پوست خایه بسیار باشد که پوست خایه مسترخی شود و فرو آویزد دراز و رنج این علت بیش
ازان نیست که بوقت آب تاختن نگاه باید داشت تا بر زمین نیوفتد و زشت نیز نباشد و گاه
باشد که مردم نشسته بود و آن پوست در زیر پای آورده بود و ناگاه بر خواهد خاست
بکشد و درد کند علاج علاج وی ضمادهای قابض است که بر می نهند و آبهاء قابض بر
میچکانند از آنچه در علاج فرود آمدن مقعد یاد کرده آمدست و بعضی طبیبان
فرموده اند که فزونی ببرند و باقی بدوزند و اولی تر آنست که نخست بدوزند پس ببرند
باب ششم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم اندر ریشهای قضیب و خایه
و حوالی مقعد ریشهای اینجایگاه بیشتر عفن باز می شود و آنرا القروح الساعیه
گویند و قروح ساعیه بر هر اندامی که باشد عفن بود خاصه برین اندامها از بهر آنکه این
اندامها همه نهانی و گرم است و عرق بسیار کند و از هوا پوشیده است و مجری بهاء
فضول نزدیکست بدین سبب قروح این اندامها هم چو قروح احشا است و قروح
دهان و بترین این اندامها آنست که بر عضله بن قضیب بر آید و بر عضلهٔ مقعد از بهر آنکه
حس آن قوی است و بیشتر وقتها ای گرم بود و از عرق تر بود و بدین سبب زود عفونت
پذیرد و مصلحت قرحه آنست که موضع او خشک بود و بدار و خشک بهتر شود و بسیار
باشد که بسبب این ریشها قضیب را اگر خایه را باید برید و مرد را خصی باید کرد یا مجبوب
یا ممسوح تا قرحه جای دیگر نگیرد و مرد بسلامت بماند و بسیار باشد که پوست خایه
بیوفتد و خایه برهنه بماند آویخته و پس آن پوست را عوضی بروید و خریطه شود و
خایه را بپوشد هم چنانکه بود لکن سخت تر از آن پوست اصلی بود و پوست نباشد
از بهر آنکه پوست که برفت آنچه بعوض آن بروید پوست نباشد و این معنی در باب

نخستین از جزو سیم از گفتار پنجم ازین کتاب معالجات است یاد کرده آمده است علاج
اگر ریش تازه بود هیچ داروئی به از صبر نیست و مرداسنگ و توتیا و قلیمیا مغسول بشراب
سخت نیکست و مروارید خورد بدان نزدیکست و کدوی خشک سوخته سخت نافع است
خاکستر شبت و توتیا ذروری نیکست و اگر کهن باشد و بری بسیار داروهای قوی باید
چون روی سوخته و پوست درخت صنوبر سوخته و اگر بدان حاجت افتد که گوشت
برویاند کندر با این داروها بیامیزند صفت داروی مرکب بگیرند توتیا و صبر و انزروت
و کندر و ساذنج و گلنار و اقاقیا و پوست درخت پده که بتازی الغرب گویند سوخته ق
شب یمانی و زاج سوخته و مازو راستاراست زنگار یک جزو نیم اقماع انار ترش یک جزو
مرهم سازند بروغن گل نسخهٔ دیگر بگیرند خبث الحدید و مرداسنگ و دم الاخوین ق
قرطاس محرق مرهم سازند بروغن گل و اگر ریش کهن باشد کندر و صبر با این داروها بیامیزند
صفت داروی دیگر که ریش خورنده را و بواسیر را سود دارد بگیرند مس سوخته و کندر
و شب یمانی از هر یکی چهار درم پوستهای باریک که در میان انار ترش بود زراوند [illegible]
از هر یکی هشت درم همه را بکوبند و بشراب مثلث بسرشند و اقراص کنند و بسایه خشک کنند
و بوقت حاجت بسایند و بکار دارند صفت داروی دیگر بگیرند توبال مس از هر یکی ده
درم مس سوخته و مر و نوشادر و صبر و شب یمانی و سحالهٔ مس و کندر از هر یکی هشت درم
همه را بکوبند و بسرکه بسایند در آفتاب و اقراص کنند و بسایه خشک کنند نسخهٔ داروی دیگر
ریشهاء بلید و خورنده را سود دارد بگیرند قرطاس محرق [illegible] درم سنگ آهک
آب نارسیده و زرنیخ زرد از هر یکی یک اوقیه همه را بسایند و بعصارهٔ برگ اسبغول یا بسرکه
بسرشند و اقراص کنند تعریف داروی دیگر که ریشهای خورنده را سود دارد بگیرند خاکستر
موی مردم انگدان و عدس جبلی راستاراست همه را بکوبند و ذرور کنند باب هفتم
از جزو نخستین از گفتار نوزدهم اندر بثور و گوشت فزونی که بر قضیب و زهار و خایه

و مقعد پدید آید علاج بگیرند بوره سوخته و خاکستر چوب رز بآب بسایند و طلی کنند و
بدین زایل نشود آنرا بباید برید و زنگار و زاج بر کردن و اگر سخت بد باشد داغ باید کردن
باب هشتم از جزو نخستین از گفتار نوزدهم اندر کوژ شدن قضیب
روغن نرگس و روغن سوسن و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو و گوزن و موم و [illegible]
بهم بسرشند و سرشته هر یک جدا بمالند در گرمابه باب نهم از جزو نخستین
از گفتار نوزدهم اندر علتی که یونانیان فاقوبلوارساطون گویند این علت اختلاج
قضیب بود و تمدد اوعیه منی بسبب آماسی گرم که در اوعیه باشد و این علت مردان را
و زنان را افتد و هر چند نادر باشد و زنان را نادرتر بود و این علتی است که اگر علاج صواب
نکنند اوعیه منی یا مسترخی شود و یا تشنج کند و هلاک کند و نخست شکم بیاماسد و عرق
سرد آمدن گیرد پس هلاک شوند علاج نخست رگ باسلیق زنند و بر نهند حجامت
کنند و پس طبع را نرم کنند بمسهلات لطیف چون آب لبلاب و خیارشنبر که در آب حل کنند
و آب عنب الثعلب و خیارشنبر و مانند آن و بحقنهاء نرم و طلیهاء خنک بر نهند بر
قضیب و خایه چنانکه اندر علاج آماس گرم که در قضیب و خایه بود یاد کرده آمده است
و نیلوفر خوردن و بوئیدن و طلی کردن سخت سود دارد و طعام مزوره و اسفاناج و
نیشو و آلو و انجیر بدین ماند باب دهم اندر خارش قضیب و خایه و علاج آن
کردن سبب آن ماده بود که بدان جا فرود آید و گاه باشد که تری تر آید و این تر باشد علاج
نخست استفراغ باید کردن بفصد و اسهال و حجامت بر بهنه کردن و بر روی ران سخت
سود دارد صفت داروئی که طلا کنند بگیرند اقاقیا و مامیثا از هر یکی نیم درم نوشادر
دانگی صبر دانگی زعفران نیم دانگ اشنان چند وزن همه داروها همه را بکوبند و بسرشند
بروغن زنبق بسرشند و بکار دارند و سرکه و روغن گل و اندکی مویزج با آن بیامیزند چون
از گرمابه بیرون آیند سپیدهٔ خایهٔ مرغ با انگبین سرشته طلی کنند بوجه بر افگنیدن بر

روی ران وبر نهند سود دارد جزو دوم از کفتار نوزدهم اندر فتق وقیله
که اهل خراسان غر کویند وبشهر من دبه خایه کویند باب نخستین اندر یاد کردن
اسباب فتق وانواع ان وفرق میان فتق وقیله بباید دانست که پوشش شکم پوست
وعضلهاست ودو حجابست یکی زاندرونی است وبماس معده وروده هاست وانرا بتازی
المطیف بالامعا کویند ودیکر بیرون تراست وانرا بلغت یونان باریطون کویند وبتازی
ممتد کویند از بهر انکه این رانده تر از انست ومنفعت هردو آنست که کافت ایشان
نکه دارد که حرارت احشا متلاشی شود تا همیشه احشا کرم بود وحرارت هریک کارهای
خویش تمام می کند وعضلها وپوست بیرونین وجربو که بر حجابها بود دیلن یاری کنند
وحرارت را مدد دهند واین حجاب باریطون را منفعتی دیکر است خاصه وآن آنست
که روده ها را بر بهاد خویش نکاه دارد تا فرا نرو باز نشود وبجایهای خالی فرو نیفتد و
این منفعت او از انست که را زنده تر وکشیده تر است وباریطون تا تهی کاه وبیغوله
ران پیامده است واز آخر او دو منفذ سلخته شده است جون دو موری از هر سوی یکی
فرود آمده است تا نزدیک هر دو خایه هر کاه که مردم از جای بجهد یا او را رنجی سخت رسد
یا آواز بلند کند یا باری کران برکیرد یا مانند این قوتی بدو رسد از صعبی قوت این
حجاب باریطون بشکافد وسولاخ شود اکر این سولاخ برابر ناف افتد یا برتر یا فرودتر
روده وترب بدین سولاخ بیرون آید وآن جایکاه بیرون خیزد وانرا بتازی فتق مراق
البطن کویند یعنی فتق پوست شکم واکر این منفذ که از آخر باریطون ساخته شده است
شکافته شود ترب وروده انجا فرود آید واین شکاف کوجک باشد وبزرک باشد اکر کوچک
باشد روده از بیغوله ران فرودتر نیاید انرا بتازی فتق الارتیاب کویند یعنی فتق
بیغوله ران واکر بزرک باشد روده با آن حجاب مطیف بکیسه خایه فرود آید انرا بتازی
قیله الامعا کویند یعنی فرود آمدن روده بکیسه خایه شکافتن باریطون نباشد لکن

رطوبتی باشد که انجا کرد آید واز این منفذها یا هر دو سست وآغشته شوند وباندک
مایه قوتی فراخ باز شوند وروده بدین منفذها فرود آید وفتق الارتیاب یا قیله الامعا
تولد کند واین قیله سه کونه بود یکی این که یاد کرده آمد ودوم انکه باد بخایه فرود آید وکیسه
خایه جون دبه شود واین را بتازی قیله الریح کویند وسیم انکه آب فرود آید واین را بتازی
قیله الما کویند وفتق مراق البطن وفتق الارتیاب زنان را نیز بود باب دوم
از جزو دوم از کفتار نوزدهم اندر فتق مراق البطن وفتق الارتیاب وقیله الامعا
وعلامتها وعلاج آن علامتها اما علامت فتق مراق البطن آنست که هر کاه که خداوند
علت بشت باز خسبد انجه بیرون آمده باشد باز بجای شود وهر کاه که راست بنشیند
بیرون آید وهر کاه که دست بروی فشارد بجای باز شود وهر کاه که دست بردارد بیرون
آید وعلامت فتق الارتیاب هم اینست وعلامت قیله الامعا انست که قراقر اندر خایه
افتد هر کاه که طعامی باد انکیز باید کوار خورد یا بیاده رود وکاه باشد که فرود آید وبجای
باز نشود وخایه سخت شود جون سنک ورنج بسیار رسد تا بجای باز شود علاج علاج هر
نوع یکی است اما هر کاه که روده یا ترب فرود آید آب کرم بدان جای می ریزند تا نرم کردد
بیمار را در آبزن نشانند وروغن بابونه کرم کرده همی مالند ودر شبت بر ان جای می نهند
تا بجای باز شود بس انرا برفاده هموار بر بندد تا فرود نیاید واز طعامهای بادناک
جون باقلی ولوبیا وعدس واز امرود وسیب وخیار بادرنک واز جماعت واز بانک
کردن وبر سیر خوردکی بیاده رفتن وبر ستور نشستن واز کاری بارنج کردن پرهیز
باید کرد وخویشتن را از سرفه نکاه باید داشت وپیوسته کوارش زیره ومعجون
حب الغار بکار باید داشت واکر آن جایکاه داغ کنند تا سولاخ را تنک تر کند صواب
باشد وداروهای قابض اینست اقاقیا وصبر وعصاره لحیة التیس ومر وانزروت
ومصطکی وکندر وانار بوست واقماع انار ترش ومازو سبز وسماق دباغان وکلنار



وبرك مورد وشب يماني وصمغ وطراثيث وسريشم ماهي وسريش كفشكران وانجد تربيعا
را كمتر كند با اين داروها بياميزند چون جوز سرو وبرك او وچيزها كه باد را بشكنند نيز
بياميزند چون ابهل وزيره وچيزهاي كرم كننده كه قوت دهنده بود بياميزند چون زفت
وعلك البطم وراتينج ومقل صفت ضمادي سودمند بگيرد اشق وكندر وصبر زوفا
از هر يكي سه درم مقل دو درم اقاقيا وانزروت از هر يكي يك درم همه را بكوبند وبسركه
تر كنند از شبانگاه تا بامداد پس داروها را بسايند ولختي ابهل كوفته بر افكنند وبياميزند و
بر آن جاي نهند وببندند تعريف ضمادي ديگر بگيرند مصطكي وكندر ومايثا وگلنار
ودم الاخوين ومر وسريشم ماهي راست راست همه را بكوبند وسريشم را بآب عنب الثعلب
بگدازند وداروها بدو بسرشند نسخه ضمادي ديگر بگيرند اقاقيا وكوز سرو وصبر وانار
بوست راست راست همه را بكوبند وبآب صمغ بسرشند صفت ضمادي ديگر بگيرند جو
سرو ومر وسعد ومرزنگوش ومازوي خام واقاقيا وكندر وصمغ راست راست صمغ
را بشراب حل كنند وداروها بدو بسرشند وكودكان را مقل بشراب حل كنند خاصه بشراب
قابض و بر آن جاي نهند وروغن ياسمن وجندبيدستر مي مالند تعريف ضمادي كودكان
را بگيرند سماروغ خشك وبكوبند وببيزند وبا سريشم ماهي كه اخته باشد بسرشند و بر آن جاي نهند
ضمادي ديگر هم كودكان را بگيرند معصفر وزعفران از هر يكي دو درم ثفل موزه كهنه
سوخته چهار درم همه را بكوبند وبزرده خايه مرغ نيم بخته بسرشند و بر آن جاي نهند
باب سيم از جزو دوم از گفتار نوزدهم اندر قيله ريحي وعلاج آن علامتها
علامت قيله ريحي آنست كه قراقر در وي بسيار بود وبدست سبك بود وكيسه خايه چون
بر شود واين آسان تر بجاي باز شود از قيله الامعا علاج از طعامها وميوهاي بادناك
پرهيز بايد كرد وكوارش زيره ومعجون نجاح الغار بكار داشتن صفت قطوري كه بجري
ضيف اندر چكانند بگيرند روغن زنبق يك اوقيه مشك نيم مثقال جندبيدستر يك

مثقال

مثقال بياميزند واندر چكانند وغاليه بروغن بان حل كنند واندر چكانند وروغن ياسمين و
جندبيدستر وفرفيون در وي حل كنند وبمي مالند وبجز اين داروها كه در باب علاج استسقا
طبلي ياد كرده آمده است درين باب سودمند بود تعريف حبي كه بادها را بشكند بگيرند تخم كرفس
وانيسون وهزار اسفند ومصطكي وزعفران از هر يكي يك درم هليله كابلي وبليله وآمله از هر
يكي دو درم سكبينج ومقل از هر يكي يك درم ونيم فودنج وفطراساليون واذخر وقسط وزرنباد
ودرونج واسارون از هر يكي نيم درم شربت يك مثقال هر بامداد بخورند وضمادها كه در باب
گذشته ياد كرده آمده است بكار دارند واز همه حركتها پرهيز كنند خاصه بر سيري خوردگي و
از جماع واگر حاجت باشد بدان تا معده وشكم از طعام سبك نشود جماع نكنند ونخست
بندي كه از آن باشد برنهند وخويشتن بربندند پس جماع وديگر حركتها كنند باب چهارم
از جزو دوم از گفتار نوزدهم اندر قيله الما علامت وي آنست كه پوست خايه روشن
بود وقراقر نكند وبدست گران بود وكيسه خايه بروزگاري سخت بزرگ شود وچون بجنبانند
آواز آيد علاج آب كمتر خورند ومعجون كنند بكار دارند وضمادها كه در علاج استسقا
زقي ياد كرده آمده است بر وي نهند صفت ضمادي بگيرند آرد جو وسعد وگل ارمني و
زيره ومورد وبلسك كوسفند راست راست همه را بكوبند وبآب مورد تر وسركه تر كنند وبر نهند
تعريف ضمادي ديگر بگيرند آرد حلبه وآرد جو وسركين كبوتر از هر يكي يك جزو وسركين
گاو دو جزو وعلك البطم سه جزو وپيه كهن شش جزو علك را با پيه بگدازند ولختي روغن
زيت بر افكنند وداروها بدان بسرشند وخاكستر درخت بلوط وخاكستر بيخ كرنب با روغن
زيت سرشته طلي كنند سود دارد اگر آب بسيار جمع شود وصواب آنست كه نزل كنند پس داغ
كنند ونزل بمبضع كنند بر يك جانب در دو آب بدو سه روز بيرون كنند تا غشي نيفتد و
قوت نگاه ميدارند جزو سيم از گفتار نوزدهم اندر احوال جماع ومنفعت و
مضرت آن وعلاج تقصيري كه در آن كار افتد باب نخستين از گفتار نوزدهم

اندر بیان حکمت آفریدگار تبارک و تعالی بدانکه مردم از جماع لذتی بافراط یابد
چون سبب بقای جانوران توالد و تناسل بود آفریدگار تبارک و تعالی لذتی با افراط
در مجامعت که سبب تناسل است تعبیه کرد و پیش از یافتن آن لذت شهوت آن
در همه جانوران نهاد و مردم را که این خاصیت ارزانی داشته است که کارها را عاقبت
و تدبیر و پیش و پس کارها دیدن و شناختن بود مسخر آن لذت کرد و در حالت طلب
آن لذت شرم را که خاصیت مردمی است مغلوب قوت بهیمی کرد و فراشی بر وی
مسلط کرد تا در آن حال از تدبیر و پیش و پس کارها اندیشیدن غافل شود تا غمها
که بدان دماند عاقل از بهر فرزند و از بهر پرورش او و از بهر صلاح و فساد او و از بهر
آنکه تا حال این فرزند در خورد حال بد دوماند بود کر نه و ایشان را ازین فرزند نکونامی
بود یا زشت نامی همه فراشت کند و بسیار مردمان باشند که کمال عقل و مروت و شرم
و خویشتن داری ایشان بدان جای بود که هرگز نام آن عضو که آلت این کار است بر زبان
نگویند و نخواهند که پیش دیگران ساعد دست خود برهنه کنند لکن در آن حال جنابت
مغلوب قوت بهیمی شوند که هم چون بهیمه عورت برهنه کنند و باشد که عورت مفعول
را نیز برهنه کنند و خواهند که عورتها و را همی بینند و خواهند که ساعتی درازتر در آن
کار باشند این همه از بهر آنکه تا نسل مردم باقی ماند چنانکه آفریدگار تبارک و تعالی تقدیر
کرده است و اگر نه آنست که این فراشکاری بدید همی آید و قوت بهیمی غالب همی شود
هرگز کدام عاقل این کار کردی و این همهای فرزندان که یاد کرده آمد بخویشتن کشیدی
هر که این معنی فهم کند بکمال حکمت و قدرت آفریدگار تبارک و تعالی اقرار دهد و
بلا خلاف بگوید ذلک تقدیر العزیز العلیم باب دوم از جزو سیم از کتاب [illegible]
اندر آنکه علاج اعضاء تناسل واجبست و مردم را درین باب بطبیب حاجت بیش است
بدانکه باید دانست که طب نگاه داشتن تن درستی است بر تن درستان و زایل کردن بیماری

از بیماران

از بیماران تا تن درستی باز آید و این حفظ اشخاص بود چند آنکه ممکن گردد و حفظ نوع
بزرگتر از حفظ شخص است و علاج اعضاء تناسل از جمله اسباب حفظ نوع است از
بهر آنکه حفظ نوع بتناسل حاصل نشود مگر آن وقت که نر و ماده در لذت جماع و در انزال
موافق باشند اگر نر و ماده درین هر دو معنی موافق باشند هم فرزند پدید آید و هم
میان ایشان الفت بود اگر لذت مرد از صحبت زن یا لذت زن از صحبت مرد کمتر بود
یا در انزال تقدیمی و تاخیری بود نه فرزند تولد کند و نه میان ایشان الفت بود و بسیار
باشد که مثانه مرد ضعیف بود و آب جهنده نباشد نه فرزند تولد کند و نه زن از مرد لذت
زن ر یابد تمام و باشد که آب مرد کم و تیز بود و زود انزال افتد و شهوت بجنبیدن باشد و بر
صحبت مرد چو بهر کشته مرد از وی جدا شود حاجت او تمام ناشده اگر زنی باشد که شرم
و حفاظ او کمتر باشد بیم باشد که در آن حال هر که را یابد حاجت خویش از وی روا کند
و تدبیر آنکه لذت هر دو از یکدیگر تمام حاصل شود و تدبیر آنکه انزال هر دو موافق
افتد بی تقدیم و تاخیر در علم طب است و بدست طبیب است و اگر مزاج آب
مردم با مزاج آب زن نا معتدل است و از ایشان فرزند نمی آید یا آب هر دو یا آب یکی از
دو کانه اندکیست تدبیر به اعتدال باز آوردن آب و تدبیر بسیاری آن در علم طب است و اگر آلت مرد
و زن باندازه یک دیگر نیست و بدان سبب ایشان را از یکدیگر لذت نیست و میان ایشان الفت
نیست تدبیر آن باید و تدبیر آن هم در علم طب است بدین سبب علاج اعضاء تناسل واجبست و
مردم را درین باب بدین علم حاجت بیشتر است و از بهر آنکه طبیب اندر علاج این اعراض
سبب الفت و تناسل و بقای نوع است اگر گویند طبیب خلیفتی است از خلیفتان خدای
در میان خلقان درست باشد باب سیم از جزو سیم از کتاب [illegible] اندر منفعتهای
جماع که بوقت باشد باید دانست که جماع استفراغی طبیعی است خاصه اگر بوقت حاجت
و بر شهوت صادق اتفاق افتد فضلها از تن بدان دفع شود و تن سبکی یابد و مستعد

قبول زیادت غذا کرد و هم چنان بود که گوئی چیزی بغصب از هضم ثالث ستده است
و طبیعت از جهة طلب عوض آن در حرکت آمده است و بدان سبب شهوت طعام و هضم
زیادت گردد و اندامها غذا بهتر قبول کنند و قوت تن بدان سبب زیادت شود و قوت
غضبانی به اعتدال باز آید و مردم هوشیارتر و مردم خوی تر شود و دخانی که محتقن
شده باشد بجانب دل و دماغ می براید دفع شود و بدان سبب خیرگی چشم و صداع
و بقار و اندیشهای بد و اعراض مالیخولیا زایل شود و درد کرده امتلائی و ماده آماسها
و بثور و ریشها قضیب و خایه و اماس بغوله ران و درد پشت و کمرگاه و حوالی آن همه بدان
دفع شود و کسانی را که حرارت غریزی ایشان قوی باشد بیماریهای بلغمی از ایشان بدان دفع
شود و بسیار باشد که از جماع باز ایستد با بنابند منی در اوعیه محتقن و بخار کرده و بخار
آن بدماغ و دل بر آید بیماریها که زنان را افتد و از اختناق رحم گویند مردان را مانند آن
بدید آید نخست کسلانی و گرانی اندامها بدید آید و تن سرد شود بس اعراض اختناق رحم
ادا کند باب چهارم از جزو سیم از گفتار نوزدهم اندر مضرتهای جماع که
نه بوقت و نه بر شهوت صادق اتفاق افتد افراط کردن در جماع و الحاح کردن بر جستن
سخت زیان دارد از بهر آنکه هرگاه که اوعیه منی خالی شود هر جماع که بس از آن کنند غذای
خصیه از وی بستده باشند یعنی که هرگاه که الحاح کنند بجای آب منی خون بیرون آید و
هرگاه که غذای خصیه استده شود قوت جاذبه او از گرده غذا طلبد و عوض آن بجماع
از وی استده باشند از گرده بستانند و هرگاه که خصیه غذای گرده بستاند گرده نیز از
جگر بستاند و عوض آن از جگر استده شود و جگر عوض آن از معده طلب کند و غذای خام
ناگواریده از معده بخویشتن کشد و از غذاهای خام آفتها تولد کند نخستین سده و
آماس جگر بس برقان و استسقا ادا کند و خونی که از غذا تولد کند هم خام بود و خام
باندامها رود از بهر آنکه کار جگر آنست که کیلوس پخته را خون کرداند و کیلوس خام را

تمام نتواند پخت و آنچه از آن خون بدماغ شود نخست درد سر آرد با آخر بصرع و سکته و
نسیان و فالج و رعشه و ضعیفی عصبها ادا کند و آنچه بدل آید و رطوبتی فاسد از وی بهد
غلاف دل جمع شود و خفقان تولد کند و آنچه بشش رود از وی زماد ما و ضیق النفس و
سرفه و سل تولد کند و آنچه بحجاب رود از وی ذات الجنب تولد کند و آنچه بسپرز رود از وی
سده تولد کند و آماس صلب و آنچه بمفاصل رود از وی اوجاع مفاصل و نقرس و عرق
النسا تولد کند و هم چنین اگر جماع بر امتلا افتد اتفاقا همین علتها تولد کند و اگر بر
گرسنگی اتفاق افتد مضرت آن بزرگتر بود از بهر آنکه رطوبت غریزی خرج شود و تن
سرد و خشک شود و قوت خاستها ضعیف و ساقط شود و ساقها و پای سست گردد
و رونق و رنگ روی برود و موی سر ضعیف شود و بسبب خشکی دماغ اصلع شوند
و درد پشت و زانو پدید کرده و مثانه خو بنقد بود و دهان و گوشت بن
دندانها کنده شود و هر که در تن او خلطی بد بود در حال جماع فراشای بر پشت او بر آید و اندام
او ناخوش بوی شود و هر که از پس جماع سرما یا بد و نفس او تنگ شود و خفقان پدید آید
و چشم او روشن شود و شهوت طعام ضعیف شود و بر انشاید که جماع کند و از بسیاری
جماع دوار و طنین تولد کند و بیشتری باشد که حرارت غریب مستولی شود و تبهای
محرقه تولد کند و بیشتری را رعشه و ضعف و بی خوابی و قولنج ریحی تولد کند خاصه کسانی
که در سر بهلوهای ایشان بادی همی گردد و بسیار کس باشد که مزاج وی بد بود اگر از جماع
باز ایستد سر و تن وی گران گردد و ضجر و دل تنگ شود و احتلام بسیار افتد و اگر جماع
کند معده و همه قوتها و اندامها او ضعیف گردد و این را جز مدارا و صبر و تدبیر آن کار
کردن و باندکی خرسند بودن و معده را مراعات کردن علاجی دیگر نیست باب پنجم
از جزو سیم از گفتار نوزدهم اندر آنکه مضرت جماع بچگونه کسانی بیش رسد
بباید دانست که مردم لاغر و خشک اندام را از افراط جماع بیم باشد و بیم ذبول باشد

وازدو بیرون نباشد یا رطوبتی اصلی بخرج شود وحرارت غریب راه یابد وبر اندامها
مستولی کردد و بدق ادا کند یا حرارت غریزی نماند و بر ذبول ودق الشیخوخة ادا
کند و مردم فربه وکوشت آلود از دق دور باشد لکن بر بیماریهاء دیکر که دد باب کذشته
یاد کرده آمده است نزدیک باشد از بهر انکه در تن ایشان فضولی بسیار بود و بیشتر
لاغر دو طایفه اند یکی آنکه لون ایشان سپید بود و پوست ایشان نرم بود و بر تن ایشان
موی کم بود و رکهای ایشان تنک بود و خون اندک بود و سپیدی لون ایشان بر صاحبی
کرآید یا بسبزی یا سخت سپید بود و این همه علامتهای سردی وخشکی اصلی است واین
طایفه را منی اندک بود و غلیظ بود و مضرت جماع اندر تن ایشان عظیم بود و طایفه دوم
بسیاه چرده کی کراید یا بسرخی و سمرتی و رکهای ایشان فراخ بود و خون بقیاس با دیکر
اندک بود و بند کشادهای ایشان قوی و پیدا بود و عصبهای غلیظ و موی بر تن ایشان
بسیار بود و پوست ایشان صلب و درشت بود و این علامتهای مزاج کرم وخشکست این
طایفه را منی اندک بود و غلیظ بود و شهوت جماع بسیار بود و ودان کار قوی باشند
لکن زود از کار باز مانند و مضرت افراط در خورد کمی و بیشی خون بود و مردم فربه نیز
دو طایفه اند از یکی آنکه فربهی از پیه بود و پوست ایشان نرم و بی موی بود و بند کشاد
های ایشان بکوشت پوشیده بود و رکها باریک بود و خون اندک و لون ایشان سپید
بود و این همه علامتهای مزاج سرد و تر است این طایفه را منی بسیار بود و رقیق بود و شهوت
جماع اندک بود و از مضرت فوبرا ایمن باشند لیکن مضرتهای دیکر چون درد پشت
و درد زانو و غیر آن بسیار افتد و طایفه دوم آنکه فربهی ایشان از کوشت بود و
لون ایشان بسرخی و سمرت کراید و رکهاء ایشان فراخ بود و خون بسیار بود و این همه
علامتهاء مزاج کرم و تر است و این طایفه را منی بسیار بود و قوام آن معتدل بود و اکر
بر تن ایشان موی بسیار بود آرزوی جماع قوی بود و مضرت آن اندک بود و اکر از جماع

باز ایستد

باز ایستد مضرت آن بیش از مضرت بسیار کردن بود و پیران و مردمان لاغر و کسانی که از جماع
لذت عظیم یابند و از پس آن ضعیف شوند از جماع دور باید بود و هلاک خویش دران باید
دانست باب ششم از جزو سیم از کفتار نوزدهم اندر تدارک جماع
اما خداوندان مزاج سرد و خشک را تدبیرها کرمی و تری فزاینده باید کرد و طعام او
نان سپید و کوشت تره و اسفیدباهای کوفته و کباب و هریسه بباید بمقدار هضم و توابل
آن زنجبیل و دارچینی و فلفل و دارفلفل و شیرینیها چون زلیبیا و عسلی و قطایف و
لوزینه و آنچه بدین ماند و شراب شیرین و خرما در شیر آغشته و شیر و انکبین سود دارد
و از طعامهاء تیز و شور و ترش پرهیز باید کرد و بر بستر کرم و نرم باید خفت و چون طعام
هضم شده باشد بکرمابه رفتن و روغن یاسمن و روغن خیری بکار داشتن و آسایش جستن
و لخلخه مشکین باید داشتن با خود و شقاقل پرورده و ترنج پرورده سود دارد و
اکر قوت بیکبار ساقط شود در حال ماء اللحم باید داد با اندکی شراب ریحانی اکر زرده خایه
مرغ نیم برشت با اندکی انکبین کهن و اندکی دارچینی که بدوا المشک در ماء العسل کداخته
نخست دادن سوا اللحم بر اثر آن دادن و لخلخه مشکین بوی بایندت و این حال پیران و ناقهان
و مسلولان و کسانی را که از جماع لذت بسیار یابند چون عاشقان و کسانی که بعید عهد
باشند بجماع و کسانی که جماع بر کرسنکی و ماندکی کرده باشند و اکر خداوند سقوط قوت
جوان باشد و تن درست و فصل سال تابستان بود در آب سرد باید جستن و در حال بر
سود دارد چنانکه در کتاب حفظ الصحة در جای کا هش یاد کرده آمده است و آنرا که در
تن اخلاط عفن باشد و بسبب حرکتی جماعی آن اخلاط کرم شود و تن را کرم کند علامت وی
آنست که در حال جماع فراشای بر پشت بر آید و باشد که نیک بلرزاند و بر انخت تو ازاله
خلط باید کرد و حرارت غریب را تسکین کردن پس بعادت باز آوردن و خداوند مزاج
سرد و تر را تدارک ضعف او ببوی مشک و عود و معجونهای کرم باید کرد چون مثرودیطوس

ودوا المسك ومعجونهاي باه كه درجاي كاهش یاد کرده آید و سقوط قوت وغشي اورا
هم بماء اللحم وشراب كهن وتوابل كرم تدارك باید کرد وطعام او کباب وبرياني وقليه خشك
باشد بتوابل كرم چون فلفل وزنجبيل ودارچيني وبجاى آب ماء العسل خورد وشراب
كهن وشراب انكبين سود دارد وخداوند مزاج كرم را تدبيرهاء تري فرانيده بايد کرد
وتكاهداشتن تا حرارت غريب برنفروزد وتدبير اين كه از رنجي وریاضتی که تن را كرم
كند وا زطعامها وتوابل پرهیز کند وآسایش طلبند وطعام از كدوي تر واسفاناج
وماش مقشر وكشك جو ودوغ تازه وبره وبزغاله ومرغ فربه سازند وخايه مرغ نيم برشت
وماهي تازه سخت موافق باشد واز ميوها انكور رسيده وامرود چيني سود دارد
در آب ... سود دارد وروغن بنفش يا روغن ياسمن آميخته بكار داشتن سود
دارد و ... دارو شير وترنكبين چنانكه درجاي كاهش یاد کرده آید سخت موافق
بود وشير تازه وشكر بهم جوشانيده ونان سميد ثريد كرده سخت موافق بود وشير تازه
وشكر بهم جوشانيده ونان سميد ثريد كرده سخت سود دارد وخداوند مزاج كرم وتر را جماع
كمتر زيان دارد وبعضي باشند كه از ناكردن جماع وسواس وخيرگي چشم وديكر اعراض بديد آيد
واكر افراط كند خفقان وغشي وضعيفي معده بديد آيد وقوت ساقط شود وسبب
اين آنست كه ايشان مختلف مزاج باشند ومزاج آلتهاء تناسل كرم وتر بود ومني بسيار
تولد كند ومزاج معده ودل ودماغ ضعيف بود وعلاج ايشان بچيزهائى بايد كرد كه مني
را خشك كند وكمتر تولد كند چنانكه سپستر اندر باب جداگانه یاد کرده آید واكر اين علاج نخواهند
وخواهند كه از لذت جماع بهره مي يابند دل ودماغ ومعده را تعهد بايد كرد وبر معجونها
قوي كند چون دوا المسك ومثرود يطوس وشليثا وطعام وشراب معتدل فرمود
واكر دل ودماغ نيز كرم بود واين معجونها احتمال نكند مفرح معتدل واطريفل بزرك بايد
فرمود ودل ودماغ بوي كل وصندل وسيب وآبي وشرابهاء ريحاني قوت دادن وضمادها

كه ازين نوع باشد برنهادن وبعضي مردمان باشند كه ايشان پس از جماع اندامها بلرزيدن
آيد نه بر سبيل لرزه ناقص ليكن بر سبيل رعشه ايشان را چند روز پيوسته از نيم درم تا دو نيم
تا يك درم دردي با اوقيه آب مرزنكوش بايد داد نخست استفراغ كند بدارو هائي كه رطوبت
لزج از تن بيرون آرد چون شحم حنظل وقثاء الحمار وقنطوريون باريك وبزر الانجره صواب
بود ودماغ را بمشك وزعفران وعنبر وروغن بان قوت دهند وعصبها را بروغن
قسط وروغن ناردين وروغن سوسن ومشك وعنبر وسعد وابهل در وى حل کرده همي
مالند وبعضي را از پس جماع درد سر خيزد وچشم خيره شود وسبب اين آن بود كه در تن
ايشان خلطي بد بود وبحركت جماع بخاران بد بدماغ برآيد وبعضي را سبب آن بود كه بر جماع خمار كنند
وشراب صرف قوي خورده باشند علاج ايشان آنست كه اگر در تن خلطي بود نخست استفراغ
كنند به ايارج فيقرا وحب قوقايا پس بقوت دادن دل مشغول بودن وروغن كل وكلاب
وآب غوره واندكي سركه بر سر مي نهند وطعام از سماق وغوره وانار دانك ومانند آن
سازند وكشيز اندر طعام كردن سود دارد وكافور وكلاب وصندل بوييدن واكر احتمال
كند اندكي كافور بروغن برچني بركشيدن سود دارد ونطولها از برك سيب وآبي وامرود
وكل واندكي بابونه واكليل الملك ساخته بكار داشتن صواب بود وبعضي را از پس جماع
ماندكي بديد آيد علاج ايشان آنست كه خويشتن را كرم بپوشند وبخسبند وچون
بيدار شوند ماء اللحم كرده وخايه نيم برشت با اندكي شكر بخورند وباز بخسبند زماني
پيشتر پس چون كرمابه شوند وطعامها وشرابهاي لطيف خورند باب هفتم از جزو
سيم از كفتار نوزدهم اندر علاج كساني كه ايشان را شهوت جماع بسيار بود وخواهند
كه شهوت بشكنند بايد دانست كه بسياري شهوت جماع كه در جواني باشد ومزاج
نيك وتن درستي بود وتوانائي آن باشد كه ضعيفي نيارد آن شهوت را نبايد شكست
از بهر آنكه شكستن آن شكستن قوت مزاج بود لكن اكر سبب بسياري شهوت زيادت
كرمي و

تري بود اگر استفراغ کنند و آن شهوت را ساکن گردانند روا باشد و استفراغ بقصد
اولیتر و طعامهای سبک باید خورد و شربتها خنک بکار داشتن چون شراب نیلوفر
و شراب لیمو و آب نیلوفر با شکر و آب تخم خرفه و عصارهٔ نی تر و دوغ ترش و اندر طعامها
کشنیز تر و خشک و تخم کوک می کردن و طعام چون غوره با و سماق با و ریواج با و انار
بای ترش و سیب ترش و آبی ترش و برنج و چیزهای سرد و تر چون کدو و کوک و اسفاناج
و برگ و ساق خرفه و کسنه و عنب الثعلب و چیزهای سرد و خشک چون بسته جو بست
عدس و بست کاورس و عدس پخته با شاه دانه و ضماد کردن از طحلب و برگ خرفه و کشنیز
تر و اسغول و خایه و مقعد را طلی می کردن روا باشد که برگ شوکران و برگ بنگ با این چیزها
یار کنند و گوشت خربزه و اسفیداج شسته و مرداسنگ و قیمولیا و سرکه ضمادی تو بیت
که آنرا اگر تری زیادت بود و حرارت باندازه بود کمونی سود دارد و منی را خشک کند و
نگذارد که بسیار تولد کند و اگر حرارتی باشد کمونی با سرکه کرها سکنگبین خورند صفت
دارویی که منی را خشک کند بگیرند تخم کوک و تخم خرفه از هر یکی راستا راست شربتی پنج
درم کوفته با عدس پخته سود دارد نسخهٔ دیگر بگیرند تخم سداب و جندبیدستر و بزر البنج
راستا راست شربت یک درم با شراب ممزوج کرده با آب سرد تعریف دیگر بگیرند تخم سداب
انیسون از هر یکی یک درم جندبیدستر و بزر البنج از هر یکی دو درم گل سرخ و گلنار از
هر یکی سه درم شربت دو درم با آب سرد کرده با دوغ ترش صفتی دیگر بگیرند تخم سداب سه
درم و نیم تخم کوک پنج درم شربت دو درم با سکنگبین و اگر کسی چند روز پیوسته هر بامداد
دو درم تخم کوک با آب تخم خرفه بخورد جماع از وی بریده شود و اگر سبب بسیاری شهوت
گرمی و تیزی منی بود و علامت وی آنست که منی زود بیرون آید و در مجری حرارتی و
حرکتی و حرقتی باشد و از جماع ضعیفی پدید آید علاج او شربتها و ضمادها که گفته
کرد یاد کرده آمد و نیلوفر و طحلب در ضمادهای او سخت نافع است و عصارهٔ نی تر با اندکی

کافور

کافور خوردن و طلی کردن سخت سود دارد و بر بستر کتان خفتن و تختهٔ سرب بر پشت
بستن برابر گرده سود دارد و اگر سبب بسیاری باد و بسیاری سودا بود و علامتها آن
معلوم است داروها که بادها را تحلیل کند و داروها که استفراغ سودا کند و تدبیر
اصحاب مالیخولیا بکار باید داشت باب هشتم از جزو سوم از گفتار نوزدهم
اندر توتر قضیب و علاج این علتی است که قضیب بی شهوت جماع برخاسته باشد
و سبب نزدیکتر اندرین علت بسیاری بادهای غلیظ بود اندر آلتهاء تناسلی و دورتر
آن و مادهٔ این بادها رطوبتی بود غلیظ و برانگیزانندهٔ باد حرارتی باشد ضعیف و گاه باشد
که سبب این علت تکاثف پوست و بسته شدن مسام قضیب و حوالی آن بود و فضلها
بدان سبب در بن اندامها بماند و تحلیل خرج نشود و باشد نیز که دهنهاء رگها که بدین
اندامها پیوسته است فراخ گردد و مادتهاء غلیظ بدان بگذرد و مدد مادهٔ این علت شود
و اسباب دور تر خوردن طعامهاء غلیظ و بادانگیز بود و انگور و نخود و لوبیا و زرده
خایهٔ مرغ و کبک و شراب نو از آن جمله است و عادت مستلقی خفتن یعنی بپشت باز خفتن
پشت را گرم کند و ماده را بجنباند و بادانگیز اند و این علتی است که اگر زود علاج آن نکنند
اوعیهٔ منی متمدد شود و آماس گرم تولد کند و بکشد و این علت را بلغت یونان فریسموس
گویند از بهر آنکه بروم بازیگران صورتی سازند که چوب قضیب او برانگیخته و بزرگ
بدان بازی کنند نام این علت از نام این صورت شکافته اند و خداوند این علت را بدان
مانند کرده علامتهاء این علت سه نوع است یکی آنکه مادهٔ او رطوبتی باشد غلیظ و
علامت آن علامتهاء امتلاء بلغمی است و تدبیرهای گذشته که سبب تولد بلغم بود بر آن
گواهی دهد دوم آنکه مادهٔ او خون بود و علامتهاء آن امتلاء خونیاست بلمس گرم و بود
سرخ باشد و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی دهد سیم آنکه اگر بر وی این علت را علاج
نکنند قضیب بزرگتر می شود و اختلاج می کند و ایستاده و مانده باشد و اوعیهٔ منی متمدد

شود و آماس کم بدید آید و زود بکشد و نخست شکم باد کیرد و عرق سرد کند پس بکشد و آن
راکه با شوهر خوی کرده باشند پس تنها مانند این علت افتد لیکن نادر بود و مردان را هم
نادر افتد لیکن پیر زنان را دیرتر بود علاج اما علاج نوع نخستین که مادهٔ آن بلغم است
آنست که چند بار قی متواتر فرمایند و در آن مبالغت کنند تا ماده کم شود و باقی از جای
برکسسته آید و اندامهای بر سوی بن را همی فرمایند مالیدن و ریاضت آن بکار داشتن و
این چنان بود که بطبطاب بازی کنند تا ماده میل بسوی بالا کند و از آنجا بتحلیل دفع شود
و طعام اندک و لطیف خورند تا بدل آن بجای باز نشود و داروها که بادها را بشکند و
منی را کم کند خوردن و بر قضیب و حوالی آن ضماد کردن سود دارد و از جماع و از اندیشه
آن و از اسباب آن پرهیز باید کرد مگر ضرورت کردد و ترسند که مضرتی دیگر از مضرتها ناکردن
جماع بدید آید و علاج نوع دوم آنست که نخست رگ زنند و از پس رگ زدن چند کرت قی کنند
تا ماده بسوی بالا باز کردد و از جایگاه علت برکسسته شود و شراب نیلوفر و بیخ او و تخم
بنج انکشت میدهند تا تولد منی کمتر بود و سرکه و کلاب و عصارهٔ برگ خرفه و عصارهٔ کوک
و طبیخ عدس مقشر بر قضیب و کمرگاه و زهار و خایه طلی میکنند و تخم کوک در آب سرد
و آب تخم خرفه میدهند و تدبیر لطیف کنند و طعام از آن نوع دهند که در باب کذشته
یاد کرده آمده است جالینوس در کتاب حیلة البرء میکوید جوانی را این علت افتاد و را رگ
زدم و قیروطی از روغن کل و موم صافی با آب سرد طلی میفرمودم بدان شفا یافت و دیگری
را هم این علت افتاد فصد کردم و بیخ بنک و تخم بنج انکشت میدادم و ضماد از بابونه تر
می نهادم شفا یافت و چون بر آخر علت رسید سداب و تخم او دادن سود دارد و بعضی
طبیبان معروف کفته اند جماع کردن اندرین نوع صواب باشد و آن بلوا آن ماده
بدان دفع شود و بر بستر کتان و برگ کل و برگ بید خفتن و تخته سرب بر پشت و کمرگاه بستن
و نطولها تحلیل کننده بکار داشتن سود دارد و علاج نوع سیم آنست که رگ اکحل و صافن

بزنند

بزنند و قی فرمایند و اگر طبع نرم باید کرد به بنفشهٔ خشک در جلاب و آب لبلاب و آب
عنب الثعلب و طبیخ پرسیاوشان و خیارشنبر نرم کنند و حقنه کردن بکشکاب که در وی
سبستان و خطمی و آلوی سیاه پخته باشند با روغن بنفشه و شکر سود دارد و ضماد آرد
جو و خطمی و آب کشنیز تر و آب برگ عنب الثعلب سود دارد و مرداسنگ و اسفیداج
و قیمولیا و کل ارمنی با سرکه و کلاب طلی کردن سود دارد و شربت کشکاب انار و شراب
بنفشه و شراب نیلوفر و شراب عناب دهند و بر قطن حجامت کنند و دیوچه بر افکنند و
اگر خداوند علت جوان باشد یک طسوج با نیم دانگ کافور بدهند و مزورها با روغن بادام
سازند باب   نهم از جزو سیم از کفتار نوزدهم اندر سرعت انزال یعنی
زود بیرون جستن آب و اندر بسیاری مذی و ودی و احتلام باید دانست که آب مرد
را که بوقت مجامعت بیرون آید سبب تولد فرزند آنست منی کویند و آب نشاط را که بوقت
بازی بیرون آید و بوقت سخن کفتن و نگاه کردن در کسی که از وی آرزو بود بیرون آمدن
مذی کویند و آب رقیق و لزج را که از پس بول بیرون آید ودی کویند و اسباب سرعت انزال
و اسباب بسیاری مذی و ودی چهار نوع است یکی بسیاری منی است که از بسیاری
خون تولد کند و بعید عهدی بجماع اندران یاری دهد دوم رقیقی و خامی منی سیم کرمی
و تیزی منی چهارم ضعیفی اندامهای تناسل و ضعیفی قوت ماسکه آن علامتها اما علامتی
انکه سبب آن بسیاری خون و بسیاری منی بود آنست که اندامهای تناسل قوی بود و در مبادی
آن هیچ اندامی دیگر ضعیفی نباشد و منی بسیار بود و رنگ و قوام آن معتدل بود و علامتها
خون ظاهر بود و تدبیرهای کذشته بران کواهی دهد و آنکه سبب آن رقیقی و خامی منی
بود علامت آن در قوام و رنگ منی بدید بود و ودی از پس بول بسیار بود و آنکه سبب
آن کرمی و تیزی منی بود علامت وی آنست که منی زرد بود و بوقت بیرون آمدن مجری
را بسوزد و سخت زود بیرون جهد و آنکه سبب آن ضعیفی اندامهای تناسل و ضعیفی

تناسل و ضعیفی قوت ماسکه بود علامت وی آنست که منی بی نعوظ بیرون آید و نعوظ نیازی
برخواستن قضیب را گویند و بسیار باشد که اوعیهٔ منی و آلات تناسل مسترخی شوند و منی
بی نعوظ بیرون آید و باشد نیز که اوعیهٔ منی تشنج کند و منی بی نعوظ بیرون آید و این تشنج
با تشنج عضلهٔ مقعد قیاس نتوان کرد از بهر آنکه عضلهٔ مقعد از بهر نگاه داشتن ثفل
آفریده است و اوعیهٔ منی از بهر دفع و گاه باشد که بسبب شهوت جماع یا بسبب بسیاری
جماع پیه گرده بگراید و رطوبتی لزج می تراید و تن مردم بدان سبب ضعیف و لاغر شود علاج
اما علاج نوع نخستین که سبب آن بسیاری خون باشد و بسیاری منی و بعید عهدی بود بجماع
آنست که نخست رگ زنند و طعام باندک تر باز آرند و از شراب دور باشند و هر بامداد
آب غوره و آب انار و سکنجبین و مانند آن خورند صفت داروی که منی کمتر کند بگیرند تخم
کو[ک] و تخم خرفه از هر یکی ده درم اسبغول و کشنیز خشک از هر یکی سه درم گلنار و نیلوفر از
هر یکی دو درم کافور دانگی و نیم شربت سه درم سنگ یک هفته این شربت بکار دارند و
آنچه سبب آن رقیقی و خامی منی بود علاج وی آنست که داروها گرم و قابض بخوردن و مالیدن
بکار دارند و طعام گوشتها بریان و مطنجن و قلیهٔ خشک خوردن با دارچینی و زیره و سعتر
و مانند آن و شهدانج که بپارسی کنب دانه گویند بریان کرده با انگبین که با سکنجبین سود
دارد و مذی و ودی باز دارند صفت داروئی که مذی و ودی مردان و زنان را باز
دارد بگیرند تخم سداب و تخم بنجنکشت و گلنار و اشنان را است شربت سه درم با سکنجبین
و دو درم قرنفل نانخواه باسرکه بخورند سود دارد و دو درم تخم شبت زنان را خاصه باز دارد
و سود دارد و ضمادی که از قسط و قیصوم اذخر و قصب الذریره و اقاقیا و لادن سازند سود
دارد و لادن اندر روغن یاسمین یا غیر آن حل کنند و داروها بدان بسرشند و اندر طعام نخود
و سعتر و سداب و زیره بکار دارند و آنچه سبب آن گرمی و تیزی منی بود علاج وی آنست
که شربتها و ضمادها و طعامها خنک تیزی آن بنشانند و باعتدال باز آرند و تخم خرفه

و تخم کوک با سکنجبین سودمند است و دارو که در علاج نوع نخستین اندرین باب یاد کرده
آمده است سود دارد و صندل و گلاب و کافور بوئیدن و نیلوفر خاصه و جالینوس میگوید
نیلوفر خوردن و بوئیدن و روغن مالیدن قوت منی بنشاند و اسبغول نیز و همه طعامها
ترش اندرین باب سودمند است و در آب سرد و در طبیخ عوسج و مورد و گل و گلنار و سماق
و لحیة التیس و ثمرة الطرفا نشستن سود دارد و ضمادها خنک بر کمرگاه نهادن سود
دارد و آنچه سبب آن ضعیفی قوت ماسکه و آلتهای تناسل بود اگر مزاج گرم بود علاج وی
اینست که اکنون یاد کرده آمد و اگر مزاج سرد و تر بود و این بیشتر بود علاج وی باستفراغ
رطوبت باید کرد بتقی متواتر پس بداروهای مسهل چون حب شیطرج و حب منتن و حب
اصطمخیقون و طعام گوشتها بریان و قلیهٔ خشک و حلواء انگبین خوردن و روغن
نرگس با مشک طلی کردن و روغن مورد با روغن نرگس آمیخته و روغن قسط و مانند آن طلی
کردن و اندر طبیخ مورد و مرزنگوش و انار بوست و جفت بلوط و سعد نشستن و از پس
آن قسط و فرفیون و سنبل و اقاقیا و رامک در روغن نرگس و روغن مورد آمیخته طلی
کردن سود دارد و عصارهٔ مورد تر و عصارهٔ مرزنگوش از هر یکی سه اوقیه بگیرند و اقاقیا
و رامک و قسط و سعد و میعهٔ تر و عصارهٔ لحیة التیس و فرفیون از هر یکی دو درم روغن
بلسان نیم درم روغن نرگس یک اوقیه بهم بیامیزند و طلی کنند و اطریفل بزرگ که بنخست الحد[ه] کرده
کرده باشند و مجرب است درین باب و در علاج همهٔ اندامهای عصبانی سودمند بود و آنرا
احتلام بسیار افتد بر بستر کتان و برگ گل و برگ بید خفتن و صحیفهٔ از اسرب تنک کرده
بر کمرگاه بستن سود دارد با این علاجها که یاد کرده آمد باب دهم از جزو سیم
از گفتار نوزدهم اندر انکه اسباب ضعیفی قوت مجامعت چند است و علامت
و علاج هر یک چیست باید دانست که مجامعت کاری طبیعی است همهٔ انواع جانوران
را از جهت بقای نوع و بدین سبب قضیب را و اوعیهٔ منی را از جملهٔ اعضاء رئیسه شمارند

واعضاء رئیسه چهار است مغز سر و دل و جگر و چهارم اوعیهٔ منی و قضیب و چنانکه بقای
نوع تعلق بقوت این چهارم دارد بقای شخص و سلامت آن سه دارد و بدین سبب است
که کار مجامعت تمام نگردد مگر بقوت سه گانه و هرگاه که این سه گانه گر یکی از آن ضعیف
شود کار مجامعت ضعیف و ناقص بود و ضعیفی این اندامها بدین علامتها توان دانست
که اکنون یاد کرده آید علامتها اما اگر مغز ضعیف بود جماع آرزو نکند و اگر جماع کند
لذت نیابد و قضیب سست بود و اگر عصب ضعیف بود حال همین بود و حس و حرکت
ضعیف بود و گاه باشد که سبب ضعیفی عصبها آفتی باشد که بنخاع رسیده باشد و چون
زخمی و افتادنی بر پشت یا بوقت بریدن باسور عصبی از عصبها که بقضیب پیوسته است
بریده شده باشد یا بر زمین سرد بسیار نشسته باشد و اگر سبب ضعیفی مغز و عصبها
سردی بود خداوند علت بسرما و در هوای سرد جماع نتواند کرد و چیزهائی سرد زیان
دارد و اگر سبب ضعف تری بود خداوند علت در آب و در گرمابه و در مستی جماع نتواند
کردن و آن ساعت که از گرمابه برآید هم نتواند و آب خوردن و چیزهای تری آرنده
خوردن زیان دارد و اگر سبب ضعف گرمی بود خداوند علت اندر زمستان قادرتر
بود و چیزهای گرم و را زیان دارد و ضعف زیادت کند و اگر سبب خشکی بود علامتها
سوء المزاج خشک ظاهر بود و چیزهای تری آرنده سود دارد و جماع کردن سود دارد
و اگر معده و عصبها ضعیف نباشد حال برضد این بود از جماع لذت تمام یابد
و آرزوی جماع بود و قضیب سخت بود و سرما و گرما و مستی و هشیاری و گرمابه درون و
بیرون گرمابه یکی باشد و اگر دل ضعیف بود جماع کمتر آرزو کند و نشاط آن کمتر بود
و قضیب دیر سخت شود و از جماع لذت کمتر یابد و شرم و ترسی و اندیشه از آن کار
بار دارد و اگر شریانها ضعیف بود حال هم این بود و اگر سبب آن ضعیفی سردی بود
یا تری یا گرمی یا خشکی چیزهای سرد و تر و گرم و خشک زیان دارد چنانکه در ضعیفی

مغز یاد کرده آمد و اگر دل و شریانها قوی بود همه احوال وی بضد این بود شوخ بود
و جلد و بی شرم و ترس او ازان کار باز ندارد و در مستی و هشیاری و سرما و گرما یکسان
بود و اگر جگر ضعیف باشد منی و آرزوی جماع اندک بود و قوت بسیاری جماع نباشد
و ضعف آرزو و علامتهای ضعیفی جگر و علامتهای انواع سوء المزاج که در جایگاه خویش
یاد کرده آمده است ظاهر بود و اگر جگر قوی بود منی بسیار باشد و جماع بسیار تواند
کردن لکن قوت جگر تنها کفایت نباشد معده و گرده هر دو باید که قوی باشند از بهر آنکه
هر دو خدمت او میکنند معده طعام را بپزد و کیلوس کند تا جگر از آن خون تواند گردانید
و گرده آب را از خون جدا کند و بخویشتن کشد تا خون که در وی تولد کند پسندیده
باشد و قوی بود و اگر معده و گرده ضعیف باشند کار هر دو با تقصیر بود و بدان سبب
قوت جگر بر حال خویش نماند و منی از بهر آنکه تولد کند چنانکه در جایگاه خویش یاد کرده آمده است
و اگر اوعیه منی ضعیف بود جماع کردن با خلل بسیار بود و اگر چه اندر کتاب نخستین در آخر
گفتار دوم در مزاج خصیه و اوعیه منی فصلی گفته آمده است اینجا بشرح تر یاد کرده آید
باید دانست که اگر مزاج اوعیه منی گرم افتاده باشد علامت وی آنست که خصیتین
بزرگ بود و قضیب بر اندازه بزرگ بود ... گرم بود و خداوند این مزاج بجماع
قوی بود و حریص بود و منی او را ... زود بالغ شود و زود ... را و موی بسیار
برآید و فرزندان بیشتر نرینه باشند و اگر سرد افتاده باشد منی اندک بود و فربه بود
و قضیب و خایه کوچک بود و در جماع ضعیف و بی قوت بود و ... حالها بضد
مزاج گرم بود و اگر مزاج اوعیه تر افتاده باشد منی او بسیار بود و رقیق باشد و نعوظ
او ضعیف باشد و گاه قضیب او نرم بود و بلمس سست بود و جماع او با خلل بود
و اگر مزاج آن خشک افتاده باشد منی اندک بود و غلیظ بود و نعوظ دیر آید دیر افتد لیکن
چون افتاد در کار قوی باشد و اگر مزاج اوعیه مرکب افتاده باشد از گرمی و خشکی

منی اندک و غلیظ بود و فرزند بود و بر زهار و موی بسیار بود تا بناف بر آید و بر اندامها فرود آید
و درشت بود و زود بالغ شوند و بر جماع حریص باشند لکن بسیار نتوانند کردن و بسیار
کردن زیان دارد و اگر گرم و تر افتاده بود منی بسیار بود و بقوام معتدل بود و برنگ سپید
بود و بر زهار موی کمتر و نرم تر بود از آنکه خداوند مزاج گرم و خشک را بود و آرزوی
جماع معتدل باشد و بسیار تواند کرد و مضرت بسیار کردن بر وی کمتر پدید آید و باشد
که اگر خویشتن از جماع باز دارد زیان دارد و اگر سرد و تر افتاده بود بر زهار موی کمتر
بود و دیرتر از همگنان بر آید و آرزوی جماع نیز کمتر بود و بر زهار موی کمتر بود و
منی رقیق بود و کبود فام و قضیب سست بود و جماع با تقصیر بود و اگر با این مزاج عمر
ضعیف شود حرکت و حس قضیب اندک و ضعیف بود و قضیب لاغر شود و خصیتین
را منی بجهد بر آید و بتازی عنین این را گویند یعنی که جماع نتواند کرد و اگر این مزاج
ضعیفی یا دوری بود عنین راستین این باشد و اگر عارضی بود و قضیب لاغر شده باشد
علاج سود ندارد و ثابت قره میگوید که این عارض از جنس فالج بود و قضیب از آب
سرد بهم باز نیاید علاج او ابتدا آن را منبت باشد ... باید کرد که بهم باز آید بسبب
دانست که از جنس فالج نیست و علاج قوت آن کرده اند که اینجا در جماع ... یاد کرده آمد
باشد و در حال آن در بستن ... عارضی باشد و گاهی باشد و گاهی نه از این
جمله علاج ... که این جماع ... قوی تر آن باشد که مزاج ... منی او گرم و
تر بود و این گرمی و تری باعتدال باید نه بافراط که هر مزاجی که از اعتدال بگردد ضعیف شود
و باشد که قطع ضعیفی قوت مجامعت نه از این سببها بود که یاد کرده آمد لکن بسبب آن باشد
ایشان ... از جماع چنانکه بعضی زاهدان کنند یا مردمان عرب که عیال ندارند
و خویشتن نگاه دارند تا چنان گردند که اگر خواهند که جماع کنند خویشتن ضعیف و
عاجز یابند و باشد که ... بسلامت بود مزاج درست و بسبب تدبیر خطا

ناصواب و ناهموار و ناموافق باد یا آب کمتر بود یا هر دو و در حال مجامعت خللی پدید آید و
بباید دانست که باد دو گونه است یکی آنست که از بخار منی خیزد و این بادی بود که همه کسان را
بود و سختی قضیب بدین باد بود تا از جماع فارغ نشوند و منی بیرون نیاید قضیب سست
نشود و دیگر بادی است که از بس گواریدن طعام در خواب پدید آید و چنان بود که در خواب
طعام می گوارد و از وی بخاری برخیزد و باد میگردد و آن باد با کیلوس بجگر آید و از جگر
بگرده و اوعیه منی و رگهای قضیب فرود آید و قضیب را بر انگیزاند چنانکه همگان را
و کودکان خورد را در خواب خاصه بآخر شب قضیب برخیزد و بر این باد اعتماد نشاید کرد
از بهر آنکه اگر بر اعتماد آن جماع کنند آن باد بحرکت و حرارت جماعی زود تحلیل پذیرد و
قضیب در میانه کار سست شود و از کار فرو ماند علاج اما اگر علامتهاء ضعیفی
دماغ ظاهر بود نگاه باید کرد تا اندر دماغ فضله هست یا نه اگر فضله باشد نخست دماغ
را از آن فضله پاک باید کرد بحبها که از صبر و شحم حنظل و اسطوخودوس ساخته باشند
و با یارج فیقرا و حب قوقایا و بغرغره و عطسه باید فرمود و بعطرهاء موافق دماغ را
قوت دادن اگر مزاج دماغ گرم بود کافور و صندل و بنفشه و گلاب موافق بود و اگر مزاج دماغ
گرم بود کافور و صندل و بنفشه و گلاب موافق بود و اگر مزاج دماغ سرد بود مشک و عود و عنبر
و غالیه موافق بود و شلیثا و دواء المسک و غالیه و مشک در بینی چکانیدن سود دارد و در جمله
از جهت علاج این نوع بعلاجهای دماغی رجوع باید کرد و بدان استعانت کردن و اگر
علامتهاء ضعیفی دل ظاهر بود از دواء المسک و تریاق و مثرودیطوس دادن و شراب
لسان الثور و بادرنجبویه و شراب ریحانی قوت دادن و اسباب لهو و مراد و کامرانی
باید جست و اندیشه و غم از خود دور باید داشت و از طعامهاء غلیظ و سوداوی پرهیز
باید کرد و اگر علامتهاء ضعیفی جگر یا ضعیفی معده یا ضعیفی گرده و علامتهاء سوء المزاج
ظاهر گردد و علاج هر یک چنانکه در جایگاه خویش یاد کرده آمده است می باید کرد و اگر علامتها

ضعیفی قضیب و ضعیفی اوعیهٔ منی ظاهر کردد نکاه باید کرد اکر ضعیفی از جنس فالج باشد
از علاج نتوان کرد و اکر قضیب سست بود بی علت فالج نخست قی باید کرد پس داروهاء
مسهل که عصبها را از خلط غلیظ لزج پاک کند خوردن چون قنطوریون باریک و شحم
حنظل و مثل الحمار و حقنهاء تیز کردن پس حقنهاء کرم کنند و داروها و روغنهاء کرم
مالیدن و اکر سبب سستی قضیب سوء المزاج سرد بود جندبیدستر و فربیون و فلفل و
شطرج در طلاها بکار باید داشت و اکر سوء المزاج تر بود ابهل و سعد و دارفلفل و وج
بکار باید داشت و اکر اعضاء رئیسه و مزاجهاء آن بسلامت بود و بسبب ضعیفی قوت
مجامعت نقصان آب بود یا نقصان باد یا نقصان هر دو علاج بطعام و شراب باید
کرد و باید دانست که سبب بسیاری باد حرارتی بود که رطوبت را بکشاید و از وی بخاری
برانکیزاند اکر حرارت قوی بود بخار را تحلیل کند و پراکند و اکر ضعیف بود بخار کمتر انکیزد
و مقصود حاصل نشود تامل باید کرد اکر نعوظ بدو وقت کرسنکی و تهی معده و از پس ریاضت
قوی تر بود داروهاء کرم خوردن و مالیدن سود دارد و باید دانست که سبب ضعیفی
نقصان حرارت است و باد کمتر است و اکر بوقت امتلاء معده قوی تر بود باید دانست
که رطوبت کمتر است و علاج هر یک بد خوردن آن باید کرد چنانکه در بابهاء کذشته یاد کرده آمد
و در آینده یاد کرده آید باب یازدهم از جزو سیم از کفتار نوزدهم اندر
طعامها که قوت جماع را زیادت کند بباید دانست که اصل اندر علاج ضعیفی قوت
مجامعت آنست که تدبیر زیادت آب و باد کنند از بهر آنکه هر کاه که آب و باد زیادت
شوند اوعیهٔ منی از آن پر شود شهوت بیرون کردن و تقاضاء دفع آن بجنبد قوت مجامعت
پدید آید مکر که در آلت آفتی باشد که اکر چه آب و باد زیادت بود و آرزوی جماع خواسته
بود آلت مساعدت نکند و آفت آلت سستی بود و بعضی از آن علاج در باب کذشته
یاد کرده آمده است و باقی درین باب یاد کرده شود و زیادتی آب و باد از طعامی بود

که از وی خونی خیزد قوی و لزج و کرم و تر تا کرمی و تری او از آن بخاری و بادی برانکیزد
و هر کاه که خون قوی و لزج باشد بادی که از وی خیزد زود تحلیل نپذیرد لکن قوت آن
در هضم ثانی و ثالث بماند و قوت مجامعت و قوت قضیب از این باد بود و بدین سبب است
که طعامها که از بهر این کار کزیده اند طعامهاییست که در وی سه معنی است و باید که این
سه معنی در وی باشد یکی آنکه غذا بسیار دهد دوم آنکه بادانکیز بود سیوم آنکه میل بکرمی
دارد اکر این هر سه معنی در یک چیز باشد بر آن چیزی مزید نباشد اکر نیابند دو چیز یا سه
چیز ترکیب کنند تا هر سه معنی حاصل شود اما آنچه در وی هر سه معنی حاصل است نخود است
و لوبیا و کزر و شلغم و آنچه بدین ماند و اما باقلی غذا بسیار دهد و در وی رطوبتی فزونیست
کند که از وی بادها تولد لکن در وی حرارتی نیست که از آن رطوبت بخاری و بادی برانکیزد
و پس اکر چیزی کرم که مزاج او خشک و ضد مزاج منی نباشد با وی ترکیب کنند چون اندکی
زنجبیل و دارفلفل و شقاقل هر سه معنی از وی حاصل آید و پیاز کرم و تر و بادانکیز است لکن
اندک غذاست لیکن او را چون با کوشت بچهٔ یک ساله ترکیب کنند هر سه معنی حاصل
آید و آب و باد زیادت کند و زردهٔ خایهٔ مرغ نیم برشت و مغز سر بره و مغز سر مرغ و مغز
استخوانها و مغز کنجشک غذا دهنده و تری آرنده است اکر چه مغزها سرد است در مغز
استخوان و مغز کنجشک لختی حرارت است اکر با نعنع کر با اندکی زنجبیل و نمک بکار دارند
هر سه معنی حاصل آید خاصه از نعنع که در وی قوتی که آلتهاء تناسل را بر فعل خویش یاری
دهد و کزر و شلغم و جرجیر هر سه بیکدیکر نزدیک اند هر سه حرارت معتدل و
غذا دادن و رطوبت فزونی هست لیکن جرجیر کم غذاتر است و حرارت او از حرارت
شلغم و کزر بیشتر است و کندنا کرم و تر است و غذا دهنده است و اکر با زردهٔ خایه مرکب
شود غذایی شایسته باشد و انکور شیرین بسیار غذا و تری دهنده است و بادانکیز است
و قوت او از قوت شلغم و کزر و آنچه یاد کرده آمد بیشتر است و هلیون که بپارسی مارچوبه

کوبند و خشف که بپارسی کنک گویند و جوز و بادام شیرین و فستق و فندق و کبوتر
بچه و بط و خایهٔ گنجشک و خایهٔ خفاش و جگر مرغ و انگبین و روغن گاو و کباب و برنج بشیر
و انجیر و مویز همه اندرین باب سودمندانند و جوز هندی و حب الزلم و شیر تازه و حلبه
همه درین باب سودمند است و چیزهائی گرم لطیف کنند چون سعتر و انجره بدین مانند
زیان دارد از بهر آنکه بادها را تحلیل کند اما آنکه با قوت گرمی او در وی بادناکی است بدین
معنی سودمند است و بباید دانست که اولیتر آنست که اعتماد درین باب بر غذا کنند نه بر
دارو از بهر آنکه زیادتی قوت جماع از زیادتی آب و باد بود و این غذاها که یاد کرده آمد هم
مادهٔ آب بود و هم فاعل باد بود و داروها اگرچه بعضی زیادت کنندهٔ آب اند این زیادتی نه
ماده تواند بود و مادهٔ غذا آبست پس غذای که هم مادهٔ آب بود و هم فاعل باد اعتماد بر آن
بیشتر از آن بود که بر دارو و دیگر آنکه اگرچه بعضی داروها زیادت کنندهٔ آب اند کار بعضی
آنست که آب را گرم کنند و بجنبانند تا شهوت جماع پدید آید و بی شک نخست تولد آب باید
تا پس داروها آنرا بجنبانند که غذاها آنیم که هم آب را بیفزاید و هم باد را و شهوت را بجنباند
اولیتر آن باشد که اعتماد بر آن غذاها کنیم نه بر داروها و دیگر آنکه مقدار داروها اندک باشد
و قوت او قوی تر از قوت طبیعی باشد و انچه نه چنین باشد نه دارو باشد و طبیعت از چیزی
که مقدار آن اندک بود و قوت آن قوی تر از قوت او بود بهره تمام نتواند یافت و در آن تصرفی
سودمند نتواند کرد و باشد که بروی وبال گردد بلی اگر مزاجی سرد باشد و منی بسیار و فسرده
باشد ممکنست که داروها آنرا بجنبانند و مزاج را بگرداند تا قوتی پدید آید چه در چنین مزاج
دارو اعتماد کردن خطا بود و من دیدم که مجرور در اطبیبی معجونها و داروها میفرمود تا قوت
جماع زیادت شود هر روز ضعف زیادت میشد و آخر حرارت چندان غلبه کرد که همه
سرها رگها او گشاده شد و بول او خون صرف گشت و بر هیچ تدبیر آن تدارک نتوانست کردن
و خون او همه بطریق بول برفت و تشنج خشک پدید آمد و مرد هلاک شد و نحو داند زیادت

کردن قوت مجامعت قوی تر و نافع تر از همه غذاها است از بهر آنکه گرمی است معتدل
و غذا دهنده است و در وی رطوبتی فزونیست که ماده باز آن باشد و اگر او را در آب
کنند تا آغشته گردد و هر بامداد از آن یک مشت بخورند خام قوتی عظیم کنند و در وی
هیچ مضرت نیست و اگر مردم سرد مزاج او را با اندکی زنجبیل خورد صواب بود و محمد زکریا
میگوید اگر کسی از دختر خانه عاجز آید بدین نخود خام بمقصود رسد و اگر نخود را اندر شراب
آغشته کنند قوی تر باشد و قلیه ترکیبی که درو بقیه کنند و گوشت و کندنا و نخود بود با قلی بود و
با زنجبیل آمیخته بود و زردهٔ خایهٔ مرغ برافکنده بهترین غذا است و اگر انگبین درین قلیه
کنند قوی تر باشد و حکایتها شنیده و خواندن کتابها که درین باب تصنیف کرده اند
چون کتاب الفیه [illegible] نافع است و ماهی تازه بریان کرده و بکرمی با [illegible] زخام خوردن سود
دارد و ضد او و نمک [illegible] سرد با زنجبیل و قرنفل و خولنجان و دار فلفل و مانندان باید
خورد صفت طعامی که نافع بود بگیرند هلیون و به آب بپزند پس بروغن گاو بریان
کنند و زردهٔ خایه برافکنند و دارچینی اندک بر سر آن کنند طعامی دیگر بگیرند جوزه
مرغ خانگی فربه سه عدد بکبوتر بچه یک عدد و پنج کبوتر بچه مقداری که از سه کبوتر حاصل
آمده باشد [illegible] اکنند و با نخود و باقلی و لوبیا و پیاز بسیار بپزند و اندکی
توابل برافکنند و [illegible] کنند یا نمکی که با زنجبیل آمیخته بود تعریف
طعامی دیگر بگیرند گوشت اشتر جوان [illegible] باز سپید یک جزو بپزند نیک
و باب کامه خوش کنند و عود کوفته و دارچینی در افکنند طعامی دیگر خایهٔ ماهی تازه
بریان کنند چنانکه رسم است و زردهٔ خایهٔ مرغ برافکنند و توابل چون دارچینی و دار فلفل
و زنجبیل کنند سودمند دارد نسخهٔ طعامی دیگر مغز جوز هند و پوست سیاه او برداشته
خورد بتراشند و آن مایه در شیر با این جوز هند و تراشیده ثرید کنند و مرغ فربه و
بط فربه بپزند بر آن بیاوند [illegible] آب سخت نافع بود طعامی دیگر مغز بادام شیرین مقشر

ومغز فستق ومغز فندق ومغز جوز هندی تراشیده وتخم خشخاش وشقاقل وانجیر
خشک سپید با شکار است همه را بکوبند وکعک خشک کرده چند سه وزن همه هم
بامداد سه اوقیه در شیر تازه بجوشانند وبخورند تن را فربه کند وقوت جماع زیادت
کند وکبوتر بچه وجوزه مرغ خانگی که علف ایشان نخود باشد ومغز پنبه دانه وباقلی و
لوبیا وتخم معصفر سود دارد وهم چنین کنجشک وکبوتر بچه که در شکم او تخم جرجیر
ونوذری کرده باشند ودر کاغذ تر کرده بپخته وبدو بریان کرده سود دارد وگفته اند
که اگر کسی پیوسته گوشت کنجشک خورد وبجای آب شیر خورد پیوسته قضیب او سخت
باشد وایر او بسیار وپیاز بروغن گاو بریان کرده وزرده خایه مرغ بروی شکسته و
کرنب واولفتی ودیک جوبوری وگوشت میش جوان با پیاز بختن سود دارد وکباب سوده
دارد وکباب سود دارد ومردم محرور خشک مزاج را ماهی تازه بریان کرده وبخته وملح
وپیاز تر وشیر تازه با ترنکبین کرباشکر وگوشت بزغاله وگوسفند تر با کوکو وکمه و اسفاناخ
وخیار بخته وآب تخم خرفه وسوطان نهری ومغز سر تره وبزغاله ومرغ سود دارد
باب دوازدهم از جزو سیم از کفتار نوزدهم اندر ساختن طعامها الانواع
طعامها سازند صفت نیک آب بویی که آب وباه زیادت کند بگیرند نخود سیاه ودر آب
جرجیر تر کنند در سایه خشک کنند وباز هم در آب تر کنند وباز خشک کنند تا سه کرت
تر میکنند وباز خشک می کنند پس انرا با هم چندان که وزن آن باشد باید بکوبند وبروغن
حبة الخضرا یا روغن فستق یا بروغن جوز هندی یا بروغن پنبه دانه بسرشند بامداد
وشبانگاه چند جوزی بزرگ بخورند وبس از آن سه اوقیه نبید بخورند صفت داروی
دیگر بگیرند نخود پاک کرده وبشیر تازه تر کنند تا بزرگ شود پس بروغن گاو بریان کنند
چنانکه نسوزد وچند وزن آن حبة الصنوبر الصغار با آن بکوبند وبانکبین مصفی بسرشند
واندکی دارچینی ومصطکی بر افکنند چند گوز بزرگ هر بامداد وشبانگاه بخورند تعریف دیگر

بگیرند خشک خشک وبسایند نرم وانرا در آب خشک تر فرغار کنند پس خشک کنند و
باز هم بآب خنک فرغار کنند وباز خشک کنند تا سه بار وگر پنج بار نگاه دارند هر بامداد
نیم اوقیه ازین خلک با دو اوقیه بایند در شیر تازه بجوشانند واندکی زنجبیل بر افکنند
نسخهٔ دیگر بگیرند ازین خشک پرورده سه جزو عاقرقرحا وشکر طبرزد از هر یکی چهار
جزو شربت دو درم با آب گرم صفت دیگر بگیرند شیر تازه بجوشانند تا غلیظ شود هر
بامداد چندانکه یک اوقیه بخورند تعریف دیگر بگیرند باقلی ونخود ولوبیا ودر آب فرغار
کنند تا بزرگ شود پس گوشت میش فربه جوان بگیرند ویک تو گوشت می کنند ویک تو پیاز
بریده ویک تو ازین حبوب واندکی انگژد ونمک سقنقور در افکنند وتوابل دارچینی
کنند وقرنفل ومغز کنجشک ومغز کبوتر بچه بوزبر آن کنند پس آب کرفس کنند وبخمی بزنند
صفت عجه که خواجه بوعلی سینا فرموده است بگیرند مغز کنجشک ومغز کبوتر بچه بنجاه
عدد وزرده خایه کنجشک بیست عدد وزرده خایه مرغ خانگی ده عدد ماء اللحم که از گوشت
میش جوان کرده باشند یک غضاره آب پیاز کوفته وفشارده سه اوقیه آب جرجیر پنج اوقیه
روغن گاو پنجاه درم نمک وتوابل چندانکه رسم بود عجه سازند چنانکه رسم است وبخورند
واز پس هضم آن اندکی شراب ریحانی خورد چند تعریف عجه دیگر بگیرند تخم جرجیر دو
درم لسان العصافیر کوفته نیم درم کنند کوفته یک درم همه را با زرده خایه مرغ نیم برشت
بخورند نسخهٔ عجه که از بهر متوکل ساخته اند واین را متوکلی گویند بگیرند پیاز بریده وبروغن
گاو بریان کنند وخایه کنجشک وخایه کبوتر وخایه بذر و بروی شکسته ونیم درم خاولنجان
واندکی نمک سقنقور بر افکنند صفت دیگر بگیرند زرده خایه مرغ [illegible] وروغن
گاو بیست درم شکر سوده سی درم ونیم درم دارچینی بر افکنند ونیم برشت کنند وبخورند
واگر بجای شکر انگبین کنند روا باشد تعریف حلواء جلجوزه با دنانک پاک کرده دو
جزو تخم خربزه پاک کرده وتخم جرجیر از هر یکی یک جزو همه را بکوبند وبروغن گاو بریان کنند

ونگاه دارند تا نسوزد و اندکی دارفلفل و دارچینی بر افکنند و انگبین بر سر آن کنند
و بقوام آرند و اگر درین حلوا اگر زر و ششقاقل در افکنند روا باشد و اگر کسی این تخمها
نخورد بدل آن حبة الخضرا کنند و اندکی مشک در افکنند روا باشد و اگر کنجد بریان کرده
و تخم خشخاش بریان کرده و تخم کتان بریان کرده با انگبین خورند سود دارد صفت داروی
که مردم محرور را شاید بگیرند شیر تازه از گاو جوانه دو رطل بغدادی و دو کف ترنگبین
طبرزد پاک کرده بر افکنند و بجوشانند و بقوام آرند شربت یک اوقیه بر ناشتا تعریف
داروی که مردم سرد مزاج را شاید بگیرند دارچینی سوده ده درم سنگ و آن را در یک رطل
شیر تازه کنند و نیک بجنبانند تا آمیخته گردد و ناشتا یک قدح بخورند و از پس طعام بجای آب
این شیر خورند و آب نخورند و طعام کباب و قلیه نرگسی خورند یک هفته برین تدبیر
بگذارند و هیچ جماع نکنند قوتی عظیم پدید آید لیکن اگر در تن خلطی بد یا حرارتی باشد
این تدبیر نشاید کرد و آن را که تن پاک بود اگر در میانه این تدبیر حرارتی پدید آید از آن باید ایستادن
و فصد کردن و کشکاب و شربتهای خنک بکار داشتن نسخه داروی دیگر بگیرند پیاز
و شیر تازه و عصاره پیاز راستارا است و بپزند تا بقوام آید هر بامدادی یک اوقیه بخورند
این دارو معتدل تر از آنست و قوت باه از وی بیشتر بود صفتی دیگر بگیرند عصاره پیاز
یک جزو انگبین دو جزو و هر دو را بپزند تا عصاره پیاز برود و انگبین بماند شربت مقدار
دو کفچه و قوت خواب باز آرد با آب گرم نسخه دیگر بگیرند آب پیاز یک جزو و شیر تازه دو جزو
بایند یک جزو بپزند تا بقوام آید شربت یک اوقیه این معتدل تر از دیگرست تعریف
داروی دیگر بگیرند پیاز سپید صد عدد و پاک کنند و در پاتیله سنگین کنند و شیر
تازه بر سر او افکنند چندانکه چهار انگشت بر سر او بایستد و بپزند تا مهرا شود و از آتش
بردارند و بنهند تا سرد شود و همسنگ وزن پیاز روغن گاو در افکنند و بجوشانند
و همسنگ وزن روغن انگبین بر افکنند و بپزند تا بقوام آید و بگیرند ششقاقل و خاولنجان

از هر یکی

از هر یکی پنج درم کوفته بدان بسرشند صفت داروی دیگر بگیرند حبة الخضرا و بکوبند
چندانکه خواهند و با شراب انگوری بپزند چندانکه مهرا شود و بپالایند از آن شراب یک
رطل با ده اوقیه روغن بادام شیرین آمیخته در هفت روز بخورند نسخه داروی دیگر
بگیرند تخم شلغم دو درم و تخم جرجیر و تخم خربزه راستارا است همه را بکوبند هر بامداد سه
درم با شیر تازه بخورند تعریف نمکی بگیرند زنجبیل و دارفلفل و تودری سرخ و نعنع و
ششقاقل از هر راستارا است همه را بکوبند با دو همسنگ همه نمک سقنقور بیامیزند
و اگر زنجبیل تنها با نمک ساده بیامیزند و در طعامها آن بکار دارند و قوت آن قوی باشد

باب سیزدهم از جزو بیستم از گفتار نوزدهم اندر شرابها و قوت

مجامعت را و منی را زیادت کند صفت شراب جرجیر بگیرند شلغم و جرجیر و انجیر
خشک راستارا است همه را در آب بپزند تا آب قوت آن بگیرد و بفشارند و صافی کنند
و بپالایند و مویز دانه بیرون کرده باندازه آن آب هم در آن آب بپزند و بفشارند و صافی
کنند و مقداری باید که طعم آن شیرین تر کنند در آب کنند تا بجوشد و شراب گردد صفت
شراب انجیر بگیرند انجیر خشک فربه پنج من حلبه سه درم تخت انجیر را بشویند تا خاک
و غبار از وی برود و پاک شود و در آب کنند چندانکه آب بر سر آن بایستد اندکی بیشتر اگر
زمستان بود سه شبان روز بجای گرم بنهند و اگر تابستان بود یک شبان روز و اگر بهار
یا خزان بود دو شبان روز تا آب قوت انجیر بستاند پس جوشی بدهند و در کرباسی پاکیزه
بفشارند و بپالایند و این آب را در دیگی سنگین کنند و همسنگ آن انگبین با آن
بیامیزند و بعضی انگبین نیم وزن آن کنند و تخم هلیون و تودری سرخ و سپید از
هر یکی دو درم زنجبیل سه درم دارچینی و جوزبوا و بسباسه و خیربوا از هر یکی یک
درم همه را بکوبند و در صره کتان بندند فراخ و در دیگ افکنند و بجوشانند تا
بقوام آید هر ساعت این صره را همی مالند تا قوت آن در آن شراب شود پس صره را

بفشارند و بیرون کنند و ازان شراب مقدار دو اوقیه می خورند تعریف شراب کوز بگیرند کوز کوفته
کورده من و پاکیزه بشویند و بن سبز ازوی بیفکنند وانرا دوم درم بپزند و در دیک
سنکین کنند و سه درم سنک حلبه و دو من آب در وی کنند و سر دیک بپوشند و بکل
بکیرند تا بخار بیرون نشود و بر آتش نرم نهند و بپزند چندانکه دانند که پخته شد وازان
آتش بر کیرند و بنهند تا آهسته شود پس سر دیک بکشایند و آن آب ازوی بپالایند و کوز
را بفشارند و در کرباسی پاکیزه آب او بستانند و همسنک آن آب انکبین بر نهند و بعضی
داروکه در شراب دیکر یاد کرده آمد در صرة کرده درافکنند و همچنان بپزند و بعضی مردمان
همسنک آن کوز شراب انکوری باوی بیامیزند تا بقوام آید نسخهٔ شرابی دیکر نخود سیاه
پنج من بشویند تا خاک ازوی بشود وانرا در ده من آب تر کنند و سه روز بنهند پس بجوشانند
تا آب قوت نخود تمام بستانند و بپالایند و همسنک آن انکبین باوی بیامیزند و صرة داروها
هم بدان نشان در وی افکنند و بپزند و بقوام آرند و اکر با این آب و انکبین مقداری شراب
انکوری بیامیزند قوی تر بود و اکر نخود را در آب جرجیر تر کنند یا در آب شلغم سخت قوی بود
صفت شرابی دیکر بکیرند عصیر انکور و در هر ده منی عصیر سیزده استار داروی کوفته
و در صرة بسته درافکنند و بکذارند تا بجوشد و شراب شود و داروها اینست تخم شلغم و تخم
جرجیر و بوزیدان و بهمن سرخ و بهمن سپید و تخم هلیون و لسان العصافیر و حب القلقل
و لعبه بربری و تخم کزر از هر یکی یک استار است همه را بکوبند و در صرة بندند و در عصیر افکنند هر چند
روزی آن صره را بجنبانند و بفشارند و چون شراب رسیده شود صره ازوی بردارند و آب
معدن آهن و آبی که در آهن پخته باشند سود دارد باب چهاردهم از جزو
سیم از کفتار نوزدهم اندر داروهاء مرکب و معجونها بهترین معجونها از بهر این
کار مثرودیطوس است و دوا المسک خاصه کسی راکه سبب تقصیر اندرین کار ضعیفی دل
بود صفت معجونی بکیرند هلیون و شقاقل و زنجبیل از هر یکی پنج درم هر دو توددری

و هر دو بهمن از هر یکی سه درم تخم سپست که بتازی القت کویند و تخم شلغم و تخم کزر و تخم
ترب تخم جرجیر و تخم انجره از هر یکی دو درم اسقیل مشوی و سره سقنقور از هر یکی سه
درم حب الرشاد پنج درم لسان العصافیر پنج درم باید چهار درم بسرشند چنانکه رسمست
تعریف معجونی دیکر شقاقل و زنجبیل و دارچینی از هر یکی یک جزو همه را با انکبین بسرشند
و کوفته و بیخته و شربت یک کفچه با آب کرم کرم یا شراب ممزوج نسخهٔ معجونی قوی بکیرند عسل
بلادر و انکبین و روغن کاو را استار است هر سه را اندر هم بجوشانند و نکاه دارند شربت
از یک درم تا دو درم با شراب ممزوج صفت داروی دیکر بکیرند خرما و حلبه سخت جلبه را
تنها بجوشانند و بپالایند خرما درین آب حلبه تر کنند پس آن خرما را از آن بیرون کنند و بکوبند
و با انکبین بسرشند شربت از یک درم تا دو درم با آب کرم کرم یا شراب ممزوج تعریف حبی
قوی نوع بکیرند پیاز سپید و شقاقل و مغز کنجشک و لقاح النخل یعنی کشن خرما و کندر
از هر یکی دانک استار است همه را بکوبند و با مغز کنجشک خشک کرده با آب نیم کرم بسرشند و
حبها کنند هر یک چند نخودی بوقت حاجت هفت حب در شراب حل کنند و بخورند و
این لقاح النخل چون آردی است سپید درین کتاب که این حب یاد کرده است می کوید
الا هفت حب زیادت نشاید خورد که هیچ کس طاقت اکر این حب خورده باشد ندارد صفت
معجون اللبوب بکیرند مغز بادام و مغز فندق و مغز فستق و مغز جوز هندی و مغز حلغوزه
و مغز حب القلقل و حب الزلم و مغز حبة الخضرا استار استار استفنار مشک و دار فلفل و زنجبیل
از هر یکی عشر یک جزو همه را بکوبند و با مایه بسرشند شربت چند جوزی بزرک صفت
داروی دیکر بکیرند حب الصنوبر و تخم کرفس کوهی و زهره کوزن کشن و علک الانباط
را استار است همه را با انکبین بسرشند شربت یک مثقال صفت داروی دیکر بکیرند شقاقل
و تخم جرجیر هر دو تودری و زنجبیل و دار فلفل از هر یکی یک درم مغز کنجشک دو درم همه را
بکوبند و بروغن جوز هندی بمالند و با انکبین بسرشند تعریف داروی دیکر خداوند مزاج

خرد را شاید چون سردی سخت غالب بود بگیرند جاوشیر سه درم و در یک اوقیه آب مرزنگوش
حل کنند و سه روز بخورند نسخه داروی دیگر وصف خواجه بو علی سینا رحمه الله بگیرند
حلتیت و تخم کزر و قاقله و تخم جرجیر و لسان العصافیر و کرم دانه از هر یکی یک جزو و بوزیدان
و فلفل از هر یکی سه جزو و مشک سدس یک جزو همه را بروغن حب صنوبر صغار بمالند
و با انگبین بسرشند صفت داروی معتدل و قوی خایه خروس خشک کرده و نمک اسقنقور
از هر یکی راستا راست همه را بکوبند شربت هر بامداد دو درم تعریف داروی دیگر
بگیرند مغز پنبه دانه و مغز حبة الخضرا و مغز حب الصنوبر الصغار و الکبار و مغز فستق
و تخم هلیون و مغز کوزهندو و مغز حب القلقل و مغز جوز هندی راستا راست شقاقل



و زنجبیل و حب الزلم و لسان العصافیر از هر یکی نیم جزو همه را بکوبند و با انگبین بسرشند
چندیک کوز اگر مغز کنجشک یک جزو و نعنع و دارفلفل اندکی درین معجون زیادت کنند
روا بود نسخه داروی دیگر بگیرند حب القلقل و حب الزلم و حب الرشاد و کنجد مقشر از
هر یکی بیست درم زنجبیل و دارفلفل از هر یکی پنج درم نعنع و خصیة الثعلب و تخم هلیون
و تخم کزر و تخم جرجیر و تخم شلغم و تخم ترب و تخم پیاز و تخم کندنا و لسان العصافیر نمک
سقنقوری از هر یکی ده درم تخم انجره شش درم شقاقل پانزده درم سنلوح و هر دو
بهمن و هر دو تودری از هر یکی هشت درم سنگ همه را بکوبند بروغن بادام شیرین بمالند
و با انگبین بسرشند شربت یک مثقال وقت با آب سرد صفت داروها که منفعت از جهت
یکی قضیب کار و جوانرا است خشک کنند بکوبند و جندبیدستر نیم دینار سنگ تر زده خایه
مرغ نیم برشت افکنند و بخورند و اگر بنیه با تر اشتر خشک کنند و مقدار یک نخود در آب
افکنند و بخورند پیش از وقت حاجت مقدار ده ساعت قوتی عظیم کنند و اگر زنجبیل دارد با آب
سرد غسل کنند و خایه کور خر و بیه شیر میکوبند قوتی عظیم کنند و من بشهر ... و جوانی سرد
مزاج را دارو کردم از هیچ علاج آن شکر نکرد که از قضیب کار کرد تعریف داروی که خداوند

مزاج معتدل را شاید بگیرند مغز تخم خربزه و تخم خیار و تخم خیار بادرنگ و تخم خرفه از هر یکی
سه درم سنگ مغز تخم کدو پنج درم سنگ مغز بادام شیرین سپید کرده و تخم خشخاش
سپید از هر یکی شش درم سنگ کثیرا دو درم سنگ زنجبیل و خاولنجان و شقاقل از
هر یکی نیم درم سنگ و تخم کزر و تخم هلیون و جلغوزه از هر یکی یک درم سنگ ترنگبین یک
من بسرشند چنانکه رسم است شربت دو مثقال میبد هند سود دارد والله اعلم باب
پانزدهم از جزو سیم از گفتار نوزدهم اندر داروها که در مالند صفت داروی
که طلا کنند قضیب را که نه مفلوج باشد سخت کند و گفته ایم که مفلوجی آنست که قضیب
سست و لاغر و کوچک شود و علامت مرطوبی آنست که قضیب بر حال خویش باشد لاغر
نباشد لکن چون گوشت آلودی بود و نرم بود دارو مالیدن این را سود دارد بگیرند بورق
و سنبل و سعد و حرمل و دارچینی و خاولنجان و سداب همه را بکوبند و بشیر تازه تر کنند و
و بنهند تا آن نیز بخورد پس با انگبین بسرشند و بر قضیب و حوالی آن طلی کنند صفت
داروی دیگر بگیرند پیه گاو و بگذارند و پیاز نرگس و عاقرقرحا و میویز سرخ بکوبند چندانکه
خواهند و درین پیه گداخته کنند و بر قضیب و حوالی آن طلا کنند و پیه شیر طلا کردن
قضیب را سخت کند تعریف داروی دیگر بگیرند مغز پنبه دانه و آنرا با روغن زنبق کرد روغن
بانک روغن قسط که روغن خیری بسرشند و بر قضیب و خایه و مقعد و کمرگاه و سرینه
کف پای طلا کنند نسخه داروی دیگر بگیرند خردل و فرفیون و جندبیدستر و سعد و بورق
و عاقرقرحا و حلتیت و فلفل و مغز پنبه دانه از هر یکی یک جزو و مشک ثلث یک جزو همه را اینها
در روغن خیری که روغن یاسمن و غیر آن بیامیزند و طلا کنند و اگر سبب سستی قضیب از
سردی بود داروها که در روغن افکنند و طلی کنند از جنس جندبیدستر و فرفیون و عاقرقرحا
و خردل و خردل باید و اگر سبب رطوبت بود داروها از جنس وج و ابهل و سعد باید
باب شانزدهم از جزو سیم از گفتار نوزدهم اندر حقنه‌ها که قوت مجامعت

زیادت کند صفت حقنه که کرده را فربه کند و شهوت جماع بجنباند بگیرند سر گوسفند
فربه و خایهٔ او و پارهٔ دنبهٔ او و یک کف نخود و یک کف گندم و تخم جرجیر و تخم شلغم و تخم
هلیون از هر یکی پنج درم همه را در دیگ کنند و آب بر کنند چند آنکه دو انگشت بر سر آنها
بایستد و سر دیگ بپوشند و گل بگیرند و یک شب در تنور نهند تا پخته شود از این مطبوخ
یک اوقیه بگیرند و روغن او یک اوقیه و روغن جوز نیم اوقیه بوقت خفتن بدان حقنه
کنند و بعضی طبیبان سر گوسفند را بفرمایند کوفت و خایه و هرگاه که این حقنه خواهند
کرد نخست بحاجت برخاسته باشند و خویشتن پاک کرده و فارغ کرده و پیشتر حقنهٔ دیگر کرده
باشند و روده از رطوبت فزونی پاک کرده و این حقنهٔ نخستین از خطمی و آب چکندر و
بوره و اندکی انگبین سازند و اگر بی انگبین سازند روا بود صفت حقنهٔ دیگر بگیرند سر گو
سفید و خایهٔ بز هر دو را نیک بکوبند و بیست درم کشک گندم نیم کوفته و بیست درم نخود
وشبت و جرجیر و نعنع و برگ چکندر از هر یکی یک دستهٔ کوچک شلغم پاره کرده بیست سنگ
درم سنگ جوز پاک کرده از هر دو پوست ده عدد تخم معصفر نیم کوفته بیست درم
تخم پیاز و تخم هلیون از هر یکی ده درم سنگ همه را در چهار من آب بپزند تا یک من
باز آید و بپالایند و اگر بجای آب نبیذ شیرین کنند قوی تر بود از این مطبوخ با نیم اوقیه روغن
بان و نیم اوقیه روغن سوسن و نیم دانگ مشک حقنه کنند سه شب از اول ماه و سه شب
از میان ماه و سه شب از آخر ماه این حقنه بکار دارند تعریف حقنهٔ دیگر بگیرند سر گوسفند
و پیه بط بیست درم پیه کبوتر بچه بیست درم نخود و گندم و حلبه از هر یک یک کف نیم
کوفته انجیر کوفته خشک ده عدد مویز دانه بیرون کرده بیست درم سنگ همه را بپزند تا نیک
رسیم است و دماستا را از این مطبوخ با یک اوقیه روغن خیری بهتر بود و قضیب و خایه بروغن
بان چرب کنند نسخهٔ حقنهٔ دیگر بگیرند سر گوسفند یک عدد خایهٔ گوسفند چهار جفت
نخود نیم کوفته سی درم سنگ همه را در تنور بپزند و از آن آب و چربو این مطبوخ چهار درم

با نیم اوقیه روغن حبة الخضرا و دو درم سنگ پیه سقنقور که پیه سوسمار نمک ناکرده حقنه
کنند صفت حقنهٔ دیگر بگیرند سر گوسفند یک عدد کبوتر بچه فربه سه عدد نخود یک کف
مغاث و بوزیدان و شقاقل از هر یکی ده درم سنگ نیم کوفته همه را بپزند در تنور و بپالایند
چهار درم سنگ از این مطبوخ با ده درم سنگ شیر تازه و نیم اوقیه روغن محلب و نیم
اوقیه روغن جوز هندو و پیه سقنقور که پیه سوسمار از یک درم سنگ تا دو درم سنگ
تا دو درم سنگ بهم بیامیزند و حقنه کنند حقنهٔ دیگر که مردم سرد مزاج را شاید بگیرند
تخم کتان و حلبه از هر یکی سه اوقیه تخم ترب یک اوقیه تخم جرجیر نیم اوقیه انجیر خشک و
خرما از هر یکی بیست درم سنگ مغز تخم معصفر یک اوقیه و نیم مرزنگوش یک اوقیه تخم
انجره دو اوقیه گندم حسک و نیم کوفته از هر یکی چهار اوقیه همه را در ده رطل بغدادی
آب بپزند تا دو بهر برود و بپالایند دماستا را از این مطبوخ با یک اوقیه روغن سوسن و
یک اوقیه روغن نرگس و یک اوقیه و نیم انگبین بیامیزند و حقنه کنند حقنهٔ دیگر بگیرند
روغن جوز نیم خسک نیم من شیر گاو تازه یک من و نیم و یک اوقیه زنجبیل نیم کوفته و یک
اوقیه پانید همه را با آتش نرم بجوشانند نیک و بپالایند دو اوقیه از این مطبوخ با نیم اوقیه روغن
سوسن و نیم اوقیه روغن بان حقنه کنند حقنهٔ دیگر بگیرند مغز حبة الخضرا نیم اوقیه دنبه
گداخته نیم اوقیه آرد گندم و آرد نخود از هر یکی دو کف آرد را در آب کنند و بدست بمالند
و بپالایند و بفشارند و آن آب را بجوشانند تا پخته شود و باز بپالایند و بفشارند و دو
دانگ چند بید ستر سوده در وی بمالند و بیامیزند و بدان حقنه کنند صفت حقنهٔ
دیگر کرده را گرم کند و خداوند باد باسور را سود دارد بگیرند روغن شیره و روغن
حبة الخضرا و آب کندنا از هر یکی یک سکوره و بیامیزند و نیم گرم کنند و بدان حقنه کنند
تعریف حقنهٔ دیگر بگیرند سر نر کشن و گردن و پایچه و خایهٔ او همه را بشکنند و با استخوان
بکوبند و دو کف نخود و دو کف حلبه و تخم پیاز و تخم کندنا و تخم شلغم و تخم سپست از هر یکی

یک کف این همه را نیم کوفته کنند و با این سر و گردن و با پنجه بزنند نیک و چرب و انزوی بر داوند
و بگیرند آب خسک تر که طبیخ خسک خشک ده استار و روغن شیره ده استار با آن چرب و سا بیامیزند
و سه بار در سه روز حقنه کنند نیم گرم کرده نسخه حقنه دیگر که خداوند مزاج گرم را سود
دارد بگیرند سر گوسفند میش و گردن و پهلوی راست او و خیار که خیار کدو تر و گندم و جو نیم
کوفته و هلیون تر و بیه بط و پیه مرغ خانگی از هر یکی باندازه که باید و بپزند و بپالایند
و ده استار ازین مطبوخ بگیرند و یک اوقیه روغن بیه مرغ بیامیزند و نیم گرم کنند و
حقنه کنند سه روز بامداد و شبانگاه و هر گاه که یکی ازین حقنها بکار دارند دوازده
روز جماع نباید کرد و هیچ کار با رنج نیز نباید کرد و آب کمتر باید خورد و آسایش باید
کرد و طعامها از آن نوع باید خورد که یاد کرده آمده است صفت شیاف بگیرند پیه
بط و مغز پنبه دانه و عاقرقرحا هر سه را بکوبند و بسرشند و بروغن گوز هندی چرب
کنند و بنهند شیاف دیگر بگیرند قنطوریون باریک و زفت رومی و موم گداخته بروغن
سوسن زفت و قنطوریون با وی بیامیزند و شیاف کنند شیاف دیگر لعبه بربری با مغز
پنبه دانه سرشته شیاف کنند و بنهند و بیه خر شیاف کردن قوتی تمام دارد و بیه بط
با مغز پنبه دانه سرشته شیاف سودمند است و بیه اسقنقور با تمر زد بسرشند و اول
شب بنهند انعاظی کند عظیم باب هفدهم از جزو سیم از گفتار نوزدهم اندر
یاد کردن طعامها و داروها که تن را سرد کند و منی را بفسراند و کارها که قوت مجامعت
را ببرد اما داروها برگ بید برگ نیلوفر است و بیخ او و برگ بید و برگ کاهو و بزر قطونا و
بزر البنج و کافور و از طعامها هر چه ترش و قابض است چون سماق و ریواج و انار ترش و
سرکه و ترشی ترنج و آبی خاصه ترش و زردالو خام و ترش و غوره و انچه بدین ماند و از سبزیها
کوک و خرفه و اسفاناخ و سرمق و کدو و حماض و کسنه و کشوث و عنب الثعلب و
خیار و خیار بادرنگ و خربزه زمستانی و از کارها صحبت زن حایض و نابالغ و زنانی

که بعید عهد باشند از جماع باب هژدهم از جزو سیم از گفتار نوزدهم اندر
علت بده که بتازی ابنه گویند محمد زکریا میگوید هر گاه که آب مرد بر آب زن غالب بود
فرزند نرینه بود و هر گاه که آب زن بر مرد غالب بود فرزند مادینه آید و هر گاه که اتفاق
افتد که آب مرد بر آب زن سخت غالب آید فرزند نرینه آید و در نرینگی تمام و دلاور و قوی
تن باشد و مردخوی بود و آلت نرینگی او تمام بود و هر گاه که اتفاق برخلاف این افتد فرزند
مادینه آید و در مادینگی تمام بود یعنی زن بود و عادت و خوی زنان دارد و هر گاه که اتفاق
افتد که هیچ دو آب بر یکدیگر سخت غالب نباشد لیکن یکی از دوگانه باندک مایه قوی تر بود فرزند
اگر نرینه بود در نرینگی سخت تمام نبود و اگر مادینه بود در مادینگی ناتمام باشد و بدین سبب
است که بعض زنان باشند که طبع و خوی مردان دارند و سخن مردانه گویند و کارهاء مردانه
کنند و باشد که بعضی را حیض نباشد یا کمتر بود و باشد که موی روی بر آرند و بعضی مردی
باشند که طبع و خوی زنان دارند و سخن زن وار گویند و کارهای زن وار کنند و گاه باشد
که قوت زن و مرد برابر باشد فرزند خنثی آید و این مردی بود که آلت زنان و مردان هر دو
دارد و باشد نیز که فرزند نرینه بود و قضیب و خایه او کوچک و بیرون نا آمده بود و اوعیه
منی و مجاری آن میل باندرون دارد هم چون خایه و اوعیه آب زنان و اگر بدین صفت بود
هر گاه که منی او بسیار گردد و گرم شود و شهوت جماع در وی بجنبد دغدغه و حرکت
شهوت بجانب روده مستقیم افتد از بهر آنکه اوعیه منی و مجاری آن میل بدان جانب دارد
و بدین سبب است که نادر بود که خداوند این علت را آلت نرینگی بزرگ بود و هر گاه که دغدغه
این شخص را که بدین صفت بود حمیت و شرم کمتر بود و دیگری را تمکین کند تا موضع دغدغه
او را بجنباند و بیرماسد و از آن برماسیدن لذتی یابد چنانکه کسی را گوش یا بینی خارد و
باشد که در آن لذت و بر انزال افتد و بدان خوی کند و علت مستولی گردد و خواجه
بوعلی سینا رحمه الله میگوید اگر چه سبب نری و مادگی قوت مزاج و غلبه آب مرد است

ودرين اين علت مزاج شخص نيست از بهر آنكه بسيار مردان ضعيف قوت وضعيف مزاج
ودر كار جماع ضعيف هستند وايشان را اين علت واين شهوت نيست ليكن بيشتر
اين علت واين شهوت نيست لكن بيشتر اين علت كسي را افتد كه بكودكي خوي كرده باشد
كه با او آن معامله رفته باشد چون بالغ شود انديشهٔ مجامعت وشهوت بر او غالب
شود ومني او بسيار باشد ودل او ضعيف بود وقضيب او در اصل ضعيف بوده باشد
يا بعد از آن بيكي سببي از سببها ضعيف كرده آرزوي جماعش وتوانائي آن تمام نباشد قوت شهوت
جماع او را بر آن دارد كه خواهد كه چندكه يكي ديگري را مي كند و باشد كه افراط شهوت او بدان
رسد كه خواهد كه آن كار با او كنند واين علتي است كه تعلق بحميت وشرم ومروت ومردانگي
دارد واگر با كم حميتي وبي مروتي مزاج نيز ضعيف بود علت صعب تر باشد وميگويد جاهل
ترين كسي بود كه اين علت را علاج انديشد از بهر آنكه اين علت وهمي است نه طبيعي ونه
مزاجي واگر علاج سود خواهد داشت بهترين علاج ها اسبابي است كه شهوت را بشكند
ونشاط را ببرد چون غم وانديشهٔ كارهاء مهم وگرسنگي وآنچه بدين ماند ومحمد زكريا ميگويد
بر زمين سرد وبر بستر سرد چون زكتان وبرگ گل وبرگ بيد خفتن وبر كرباس كه بآب يخ سرد
كرده باشند خفتن وكم كاه وبهنر را خنك كردن وكهري از صحيفهٔ سرب بر ميان بستن
سود دارد وميگويد كه من مردي را ديدم كه هر گاه كه بر جامهٔ خواب بخفتي اين شهوت
در وي بجنبيدي علاج كردم وفرمودم تا از يخ شيافي تراشيد وبنهادم آن شب ساكن
بخفت ومستغني شد وميگويد در جمله داروها كه مني را كم كند وشهوت جماع ببرد
سود دارد وجماع كردن وانزال افتادن سود دارد وجماع ناكردن سخت زيان دارد
صفت داروئي كه شهوت جماع باطل كند ومني را كمتر كند بگيرند تخم نيلوفر خشك كرده
ده درم سنگ گل سرخ پنج درم سنگ صندل سپيد دو درم سنگ ونيم كافور پنج
دانگ اين ده شربت بود واگر كسي كافور نخواهد بگيرند گل سرخ پنج درم سنگ بزرقطونا

ده درم سنگ وتخم كولا وتخم كسنه وتخم خرفه از هر يكي سه درم سنگ كشنيز خشك دو درم
ونيم شربت سه درم سنگ با نيم اوقيه سركه با آب آميخته واگر كسي سركه نخواهد با آب سرد
خورد كه با گلاب وحقنه كردن بشراب انگوري مست كننده سود دارد محمد زكريا ميگويد
اين آزموده است باب نوزدهم از جزو سوم از گفتار نوزدهم اندر عذيوط
مردي كه در مجامعت حاجت بيني از وي جدا شود او را بتازي عذيوط گويند وسبب
اين علت يكي بسياري لذت بود كه از جماع يابند ودوم افراط شهوت وسيم سستي شرج
وبيشتري مردم فربه ونرم گوشت را افتد علاج روغنها وضمادها چون روغن ناردين
وروغن ابهل وروغن سرو سود دارد صفت ضمادي بگيرند كهربا واقاقيا وسوسن
خشك وحنا همه را بسايند وبروغن آبي وروغن حنا بسرشند وبمقعد بر نهند وبوقت
جماع شيافي از رامك ومازو وكندر وگلنار سازند كوچك بنهند وطعامهاء قابض
خورند ودل ودماغ ايشان را قوت دهند بعلاجهائي كه در جايگاهش ياد كرده آمده
است باب بيستم از جزو سيم از گفتار نوزدهم اندر تدبير بزرگ كردن قضيب
بگيرند خراطين واين كرمي است بزرگ بمقدار چهار انگشت يا بيشتر وباريك وسرخ در ميان
زمين تر بود ودر زير سبوها آب بديد آيد آنرا خشك كنند وبروغن كنجد بسايند وبر قضيب
طلي كنند وهر گاه كه چيزي طلي خواهند كرد نخست قضيب را بمالند تا سرخ شود پس دارو
طلي كنند وديگر وجه كه بتازي العلق گويند وعلق گوزهند وكه آب او در ميان بود در افكنند
وبنهند تا خشك شود وبسايند وبنهند وطلي كنند وهر بامداد وشبانگاه بخرقهٔ درشت
بمالند تا سرخ شود وشير تازه طلي كنند خاصه شير گوسفند وبگذارند تا بروي خشك شود پس
زفت رومي طلي كنند تا ماده را بجا كشد وبگذارند كه تحليل پذيرد وبنگاه دارند تا غذا كرد
وبزرگ شود وروغنهاء گرم وآب بادروج ماليدن سود دارد باب بيست ويكم
از گفتار نوزدهم اندر تدبير زيادت كردن لذت زنان ومردان عسل زنجبيل برورند

پیش از وقت مجامعت آب دهان رقیق کنند و بر قضیب مالند تا خشک شود پس
مجامعت کنند و کابر و عاقرقرحا بخایند یا انگزد در دهان گیرند یک زمان پس آب دهان در
قضیب مالند و بگذارند تا خشک شود لذت زیادت کرده و هر زنی که با این مرد که این تدبیر
کرده باشد خوی کند جز او را نخواهد و صحبت جز او نپذیرد و صفت داروی مرکب بگیرند
عاقرقرحا و زنجبیل و دارچینی راست راست و بکوبند و با اندکی انگبین بسرشند و حبها کنند
و نگاه دارند و پیش از وقت حاجت بیکساعت یک حب در دهان گیرند و آب دهان بر
قضیب مالند و بگذارند تا بر وی خشک شود باب بیست و دوم اندر تدبیر گرم
کردن رحم باید دانست که اگرچه این باب بعلاج زنان مخصوص است درین جایگاه
لایق است بدین سبب درین گفتار یاد کرده آمده است و باب بیست و سیم هم بعلاج زنان
مخصوص است لکن درین جایگاه لایق است تعریف داروی آزموده بگیرند سک و زعفران
و مشک همه را در شراب ریحانی بجوشانند و خرقه بدان ترکنند و بخویشتن بر دارند چنانکه
رسم است و اندکی کرم دانه بکوبند و بحریر بیبیزند و با اندکی روغن زنبق بخویشتن بردارند
و ازین دارو بسیار نیز بکار نبرند تا سخت گرم نکند باب بیست و سیم اندر تدبیر
تنگی فرج و خشکی آن بگیرند عود و سعد و رامک و راسن و اقاقیا و قرنفل و اندکی مشک
همه را بسایند و بشم پاره یا بهی سوسن ترکنند و بدین دارو آلوده کنند و بخویشتن بردارند
صفت داروی دیگر بگیرند مازو خام و فقاح اذخر راست راست بکوبند و بیبیزند
بحریر تنک و بشراب ترکنند و خرقه نرم بدان آلوده کنند و بر دارند و هر ساعت تازه می کنند
بحال دوشیزگی نزدیک باز آرد تعریف داروی دیگر پوست صنوبر کوفته در شراب
قابض بپزند و هر ساعت خرقه بدان ترکنند و بخویشتن بردارند و صمغ سوسن برداشتن
نافع است باب بیست و چهارم اندر آنکه مجامعت کی صواب تر و بر کدام شکل
اولیتر بهترین وقتی اندرین کار آنست که طعام از معده فرو گذشته باشد و هضم اول



و ثانی تمام شده و هضم هر ساعتی و هر شخصی یکسان نیست بعضی را زودتر هضم افتد و
بعضی را دیرتر و آنرا وقتی معین نتوان کرد لکن بتقریب کسی را که عادت طعام خوردن
او وقت نماز پیشین بود بوقت خواب که مردم بخواهند خفت اولیتر باشد از بهر دو کار
یکی آنکه در خواب شب قوت بدو باز آید اگر طلب فرزند میکند آب اندر رحم قرار گیرد خواجه
بوعلی سینا رحمه الله میگوید بعضی آن گروه که گفته اند که وقت مجامعت آنست که همه هضمها
تمام شده باشد هیچ التفات نباید کرد از بهر آنکه وقت خوی باشد یعنی وقت تهی و
گرسنگی و شرطی دیگر اندر اختیار وقت آنست که شهوت صادق باشد و اوعیه منی پر و تنهای
تن قوی و بسلامت باشد و این چنان باشد که شهوت نه از نگریدن در کسی و نه از سخن گفتن
و بازی کردن پدید آمده باشد لکن از قوت تن و بسیاری منی خواسته باشد و از پس تخمه
و ناگواریدن طعام و از پس استفراغها چون قی و رگ زدن و اسهال و عرق بسیار آمدن و
از پس رنج و ریاضت و ماندگی و در حال غم و اندیشه و از پس بی خوابی جماع نشاید کرد از بهر آنکه
تحلیل بسیار کند و بیم ضعف و غشی باشد و اندر مستی و خمار نشاید کرد از بهر آنکه در مستی
رگها از خلط خام ممتلی گردد و خامی اندر تن پراکنده شود و در خمار بر آمدن بخار دخانی بدماغ
زیادت شود و خداوند مزاج خشک را در گرما و سرمای قوی جماع نشاید کرد و همگنان را
در حالی که تن گرم شده باشد یا سرما یافته باشد از مجامعت پرهیز باید کرد پس اگر اتفاق افتد
از پس گرم شدن با سلامت تر از آن باشد که از پس سرما یافتن و از پس بسیار کردن مجامعت
شراب صرف قوی نشاید خورد مگر کسی را که تن او سرد شده باشد و حرارت غریزی ضعیف
شده باشد اندکی باید خورد و هیچکس را از پس جماع آب سرد و شربت سرد نباید خورد از بهر
آنکه استرخا و رعشه آرد و جگر را سرد کند و باستسقا ادا کند و آب سرد غسل نشاید کرد و خویشتن
را از سرما و از هوای سرد نگاه باید داشت از بهر آنکه اگر سرما به مسام اندر شود حرارت
غریزی را ضعیف کند و تن را سرد کند و مضرت آن بزرگ باشد و بهترین شکلی آنست که

زن بر بستر نرم باز خفته باشد بر پشت و مرد بر بالای او بود و سرین او بر داشته چنانکه
تواند و سر او بر بالشی بلند بود تا هم نطفه بجایگاه رسد و هم لذت بیشتر یابند و بترین شکلها
آنست که زن بر بالای مرد باشد از بهر آنکه آب مرد بفرج او بیرون نشود و بیم باشد که چیزی
از آن آب بمجری قضیب مرد فرو د آید و باز گرفتن منی در وقت مجامعت سخت زیان دارد
آماس اوعیهٔ منی و قرحهٔ مجری و سنگ اندر مثانه و مجاری از آن تولد کند خاصه اگر آن آب که
حرکت کرده باشد انزال نیوفتد و مرد از آن پاک نشود و نوبتی جماع کردن درد زانو و درد سرین
آرد و بر پهلو آب بیرون دفع نشود و درد کرده و آماس قضیب تولد کند و آماس خایه دان
پیدا شود والله اعلم باب بیست و پنجم از جزو سیم از گفتار نوزدهم اندر آنکه
مدت میان جماع چند باید و مضرت مجامعت غلامان چیست گروهی گفته اند میان هر
مجامعتی سه روز باید که بی جماع بگذرد از بهر آنکه غذا به کمتر ازین مدت منی نشود و احوال مردمان
درین باب یکسان نیست اعتماد بر شهوة صادق و امتلای اوعیه و بر علامتهای آن باید کرد
چنانکه حس دغدغه و حرکت منی بیابند و آزموده باشند که هرگاه که از پس این شهوت مجامعت
کنند خفتی و آسایشی یابند این اختیار کسی راست که در نگاه داشتن تن درستی و نگاه داشتن
قوت کوشند و اما کسی که بر آن کار حریص تر باشند اختیار وی آنست که هرگاه که داند که از مجامعت
طپیدن دل و سستی اندامها و قوتها تولد نکند و دم زدن از حال طبیعی بنگردد و انزال دیرتر
از عادت طبیعی هر باری نباشد مراد خویش جوید و هرگاه که داند که ازین اعراض چیزی پدید
خواهد آمد از آن پرهیز کند و کوشیدن با غلام بعد از آنکه هم در شریعت حرام است و هم
خلاف طبیعت آفرینش است و هم سبب انقطاع نسل است و هم نزدیک حکیمان زشت است
و زیان کار است از بهر آنکه محل آن کار نیست و در وی قوت جاذبهٔ منی نیست بدین سبب بر
خویشتن الحاح باید کرد و حرکت بسیار کردن تا مراد حاصل آید و هر جماع که بر الحاح و حرکت
بسیار کنی آن زیان دارد و از آن وجه که او محل جماع نیست و در وی قوت جاذبهٔ منی نیست اگر کسی را

بر شهوت صادق و بسیاری منی این اتفاق افتد زیان کمتر دارد چنانکه الحاح و حرکت
بسیار نباید کرد گفتار بیستم اندر احوال زنان و بیماریهای ایشان و این چهار جزو است
جزو نخستین اندر احوال کمی حیض و بسیاری آن باب ۱ نخستین اندر احوال حیض
حیض معتدل که در مدت و در کیفیت و کمیت معتدل باشد سبب تن درستی و صلاح و
پارسائی زنانست و حیض معتدل آنست که در هر ماه یکبار باشد و آنچه از پس یکماه باشد یا روزی
چند دورتر از ماه افتد یا از پس ده روز یا از پس شانزده روز و هفده روز باشد معتدل
و طبیعی نباشد و سبب بیماریها بود و اگر مدت ایام حیض از ایام طبیعی زیادت شود و سرخی
زیادت از عادت هر باری بود و رنگ روی و چشم و چهره بگردد و علتها که در باب طمث
یاد کرده اند تولد کند و اگر مدت ایام حیض از ایام طبیعی کمتر شود یا سرخی کمتر از عادت
آید یا یک بار حیض باز گیرد و هیچ نیاید علتها و آفتها که در باب احتباس طمث یاد کرده آید
تولد کند ثابت قره میگوید اول وقت پدید آمدن حیض از پس ده سالگی بود و آخر آن از پس چهارده
سالگی و اول باز ایستادن حیض از پس سی و پنج سالگی بود و آخر آن از پس شصت سالگی و کمترین
ایام حیض دو روز است و بیشترین هفت روز و این مسئله بقول علماء شرع باید گرفت و اعتماد
بر نماز کردن و ناکردن بر قول ایشان باید کرد و نزدیک اصحاب ابوحنیفه رحمة الله علیه کمترین
و ابن ابی عمران از یحیی بن اکثم حکایت میکند که وی گفت روزگار پاکی کمترین نوزده روز است
از بهر آنکه خدای تعالی در قرآن مدت حیض و پاکی زنانی که ایشان را حیض نباشد نگاه نهاده
و عادت چنان رفته است که روزگار حیض کمتر از روزگار پاکی بود پس اولیتر آنست که مدت
حیض ده روز گیریم و مدت پاکی نوزده روز از بهر آنکه ماه بیست و نه روز بود والله اعلم و
احکم بالصواب باب دوم از جزو نخستین از گفتار بیستم اندر افراط طمث
یعنی بسیاری حیض افراط طمث یا دفع طبیعت است که فضلها بدان از تن بدان دفع شود
و آن ستوده باشد اگر از حد بیرون شود یا بر سبیل بیماری بود و اسباب آنچه بر سبیل بیماری بود

یا اندر رحم بود یا در خون اما اسباب آنکه در رحم بود شش نوع است یکی ضعیفی رحم و ضعیفی
رگهاء او و بسببی نوعی از انواع سوء المزاج دوم قرحه بود در رحم سیم بواسیر چهارم خارش
پنجم شقاق ششم گشاده شدن سر رگها یا گسستن رگی یا طرقیدن رگی بسببی از اسباب
اندرونی یا بسببی از اسباب بیرونی اما اسباب اندرونی چون سوء المزاج گرم و خشک بود
یا سوء المزاج سرد و خشک یا سوء المزاجی که رگها بدان سبب نرم و آغشته و برانیده و نازک
شود یا دشخواری زادن و اسباب بیرونی چون زخمی و آسیبی و افتادنی و مانند آن بود و لیکن اسباب
که در خون بود دو گونه است یکی بسیاری و قوت خون است و این هم دو گونه است یکی آنکه هم
تن قوی بود و هم خون بسیار و قوت طبیعت فزونی را دفع کند دوم آنکه اگر چه خون بکمیت
و کیفیت از اعتدال بیرون نباشد لکن تن ضعیف بود و آن خون بقیاس با آن تن بسیار آید
و از غذای او فزون آید و ضعیفی رگها تن را نیز نشاید و سبب دیگر تیزی خون بود و این هم
دو گونه است یکی آنکه خون گرم و تیز و تنک بود دوم آنکه بسبب ابناکی و تری بسیار تنک گردد
ترانیده بود و باید دانست که هر خونی که سیلان کند نخست اندکی رقیق باشد از بهر آنکه
منفذ او تنک و باریک باشد پس اندکی گشاده تر گردد و خون بیشتر و غلیظ تر آید و چند بر آن
بایستد پس کمتر و رقیق تر شود از بهر آنکه باز منفذ تنک و باریک شود پس سبب خشکی که از
بسیار رفتن خون تولد کند و نیز خون بسیار نماند و آنچه تولد میکند اندکی و ضعیف باشد
و باید دانست که از افراط طمث بیماریها و آفتها بسیار تولد کند چون ناگواریدن طعام
و آرزو نا کردن و خون نکردن و چهره و رنگ روی و تهییج اطراف و باشد که باستسقا
ادا کند و سه دیگر آنکه هر گاه که خون خرج شود صفرا غالب شود و تبهاء صفرائی تولد کند
از بهر آنکه تری خون همیشه قوت صفرا را معتدل میکند پس هر گاه که خون کمتر شود
صفرا غلبه میکند و بدان سبب قشعریره تولد کند و بسبب آن تب شهوت طعام یکبارگی
باطل شود و دردی در پشت پدید آید پس خشکی و کشیدگی عصبهاء آن موضع و هر گاه که

بارانها

باران‌ها بسیار آید زنان را خون حیض بسیار آید و بچه بسیار بیوفتد و سبب این اندر باب
نهم از گفتار نخستین از کتاب حفظ الصحه یاد کرده آمده است علامتها آنچه دفع طبیعت
بود از آن هیچ مضرتی پدید نیاید در تن و نه در قوتها بلکه تن آسوده و سبک بار شود و این
بیشتری اهل تنعم را افتد که غذای نیک خورند و کاری با رنج نکنند و ریاضت نیز نکنند
و خون فزونی در تن ایشان گرد آید و علامتهاء غلبه خون که معلوم است ظاهر بود و گاه
باشد که این علت با درد بود و گاه باشد که بی درد و گاه باشد که خلطی با خون آمیخته بود و
هر گاه که خواهند که بدانند که کدام خلط است خرقه پاکیزه یک شب با خویشتن دارند بامداد
آن خرقه را بسایه خشک کنند و بنگرند اگر رنگ آن زرد بود خلط صفراوی بود و اگر آبگون
بود و میل بسپیدی دارد خلط بلغمی بود و اگر بسبزی و سیاهی و بنفشی گراید خلط سودائی
بود و سختی و جمره و تدبیرهاء گذشته بر هر یک گواهی دهند و آنچه سبب آن حرقت بود خون
با ریم آمیخته بود و با درد بود و علامتهاء قرحه پیدا بود و اگر چه قرحه کهن باشد و سبب
تیزی خون خورده گشته بود چیزی اندک بالا آید و این خورد در فم رحم بود سیاهی خون
کمتر بود و انگشت بدو رسد و آنچه بسبب آن بواسیر بود یا شقاق یا خارشها علامتهاء
بواسیر ظاهر بود و اسباب شقاق از پیش بوده باشد و تدبیر گذشته بر هر یک گواهی دهد
و بعضی را خون بواسیر قطره قطره آید و بعضی را نوبتی باشد جز از نوبت حیض و بعضی
را نوبت نباشد هر گاه که تن ممتلی گردد خون آمدن گیرد و خون بواسیر از صداع و گرانی
سر و درد احشا و درد جگر و سپرز خالی نباشد و هر گاه که خون گشاده گردد و درد زائل
شود و آنچه سبب آن گشاده شدن رگها و ضعیفی رحم بود خون صافی آید و بی درد
بود لکن از منش گشتن و صداع خالی نباشد بسبب مشارکت رحم با معده و دماغ و خون
که از اورده آید سیاه تر بود و آنچه از شریان آید سرخ تر و گرم تر بود و درفشان تر بود و
اگر سبب شکافتن و طرقیدن رگها بود و سوء المزاج سرد خشک بود علامتها و اسباب

علامت آن بود و انچه بسبب آن

آن ظاهر بود و انجه سبب آن زخم و آسیب و دشخواری زادن بود اسباب آن گرمی و تیزی
خون بود حرارت خون و سوزانیدن و حرارت تن و سحنه و چهره و تدبیرهاء گذشته بر آن گواهی
دهد و انجه سبب آن رقیقی و آبناکی خون بود گرم نباشد و رنگ خون و قوام آن بدید بود و گاه
باشد که خداوند علت هم چون زنی آبستن شود و گاه باشد که دردی همچون درد زادن بدید
آید و رطوبتی از رحم ازوی جدا شود و گاه باشد که گوشت خداوند این علت و بچه بود علاج
انچه از دفع طبیعت یا از ضعیفی رگها بود که خون را برنشاید باز نباید داشت مگر که از حد
بیرون شود و زانو ها سست گردد و رنگ روی زرد شود و باشد که بفصد کفایت شود
از بهر انکه امتلا کمتر شود و ماده از آن جانب باز گردد و بعلاجی دیگر حاجت نباشد و اگر سبب
علت گرمی و تیزی خون بود نخست استفراغ صفرا باید کرد به مطبوخ هلیله زرد و شاهتره
از بهر انکه ما قوت اسهال ندهد و قوت قبض است پس تدبیر تسکین حرارت و تدبیر باز
داشتن خون کردن بعضی طبیبان گفته اند از پس استفراغ اثاناسیا که بجگر گراز ساخته باشند
باید داد و فلونیا با برگ مورد تر با خویشتن بردارند و اگر اندر احشا المی باشد اثاناسیا که
بی جگر گراز باشد باید داد و فلونیا با برگ مورد تر با خویشتن بردارند و اگر اندر احشا المی
باشد اثاناسیا که بی جگر گراز باشد باید داد ثابت قره میگوید سه روز هر بامداد نیم درم تا
چهار دانگ بزر البنج کوفته با شکر می باید داد و جنین میگوید که عصاره برگ خرفه و عصاره
برگ لسان الحمل باید داد با گلنار و گل ارمنی که مروق کوزن سوخته باید داد با سرکه ممزوج با آب
و تخم خشخاش سیاه کوفته با شراب که تخم گل با سرکه ممزوج سود دارد و معجون لبد و اقراص
کهربا و اقراص شب یمانی سود دارد صفت معجون لبد بگیرند لبد سوخته مغسول و کهربا
و شب یمانی و شادنج عدسی مغسول و دم الاخوین و گل ارمنی و گل مختوم و گلنار همه راستا
راست همه را بیرنج آبی بسرشند شربتی از دو درم سنگ تا پنج درم با آب سماق گرم عصاره
برگ خرفه و در طبیخ داروهاء قابض نشانند و ضمادهاء قابض و شیافهاء قابض سود دارد

تعریف شیافی سود مند بگیرند سرمه و گلنار و جفت بلوط همه را بکوبند و با آب برگ
مورد تر بسرشند و شیاف کنند شیافی دیگر بگیرند سک و مازو و اقاقیا و کندر و سعد
و فوفل راستا راست همه را بکوبند با آب مورد تر بسرشند و شیاف کنند شیافی دیگر بگیرند
سک و مازو و اقاقیا و کندر و سعد و فوفل راستا راست همه را بکوبند با آب مورد تر بسرشند
و شیاف کنند و هم بدان طلی کنند و محجمه بر نهادن بر فرو تر و پستانها و خون بیرون آوردن
پس از استفراغ سود دارد از زنی حکایت میکنند که در سه روز سه استار کهربا بخورد حیض
او یکباریکی باز ایستاد و داروهاء سرد و قابض چون گل خشک و عدس و مورد و عنب الثعلب
و لسان الحمل و سماق و عصا الراعی و گلنار و جفت بلوط و مازو و انار پوست و اقاقیا و
عصاره لحیة التیس خوردن و در آب جوشانیدن و در آن آب نشستن و ازین داروها ضماد
و طلی کردن اندرین باب و اندر انکه از ضعیفی تن و ضعیفی رگها بود از پس فصد سود دارد
و اگر طبع خشک بود شراب گل و شراب بنفشه نرم باید کرد و اگر نرم بود اقراص طباشیر باید
داد و طعامها اندرین علت هم آن باید داد که خون را غلیظ کند و در روی قبضی باشد چون
غوره و سماق و زرشک و عدسی و رمانی و پالوده نشاسته و لوزینه و قطایف و کلیچه
و گوشت کبک و دراج و تیهو و تذرو و آهو و از میوه ها آبی ترش و انار ترش و زعرور
و غیر آن سود دارد و اگر سبب خون با خلطی آمیخته باشد نخست استفراغ آن خلط باید کرد
اگر خلط بلغمی باشد استفراغ بحب سکبینج و حب منتن باید کرد یا تنقیه بداروها که
رطوبت از رحم را پاک کند و اگر خلط سوداوی بود استفراغ بحب اصطمخیقون و
مطبوخ افتیمون باید کرد در جمله تن از آن خلط پاک باید کرد پس تدبیرهای دیگر کردن
و اگر بسبب افراط طمث قرحه یا عفونت رحم یا خوره باشد علاج بداروهای مرکب
باید کرد که از داروهای قابض و مغری و مجفف ترکیب کرده باشند نخست بکار باید
داشت اگر قرحه شوخگن و رطوبت ناک باشد بماء العسل پاک باید کرد به محقنه و زراوند

بس داروها که ریش را پاک کند و خشک و برویاند بکار داشتن چون صبر و کندر و دم
الاخوین و کهربا و بسد و مر و زعفران و شیاف مامیثا و نشاسته و سپیده ارزیز و خضض
و مرداسنگ و زاک سرخ و عنزروت و توتیا و قلیمیا سیم و انجبدین مانند این داروهای
خشک کننده انجا حاجت بدان بیشتر باشد بسایند و برهم کنند و شیاف سازند و بر دارند
و اگر داروهای خشک کننده تر باید قرطاس سوخته و سرون گوزن سوخته و مازو
سوخته اندر سرکه اغشته با این داروها بیامیزند صفت مرهمی که ریش را خشک
کند و گوشت برآرد بگیرند مرداسنگ و سپیده ارزیز و عنزروت و اسنا راست و نشا ستند
با موم و روغن گل سرشند و بکار دارند و اگر ریش شوخگن باشد اندکی زنگار در وی منهم
زیادت کنند و هرگاه که ریش خشک شدن گیرد و گوشت برآوردن آغاز کند این مرهم
بکار دارند بگیرند توتیا مغسول دو جزو قلیمیا سیم و سپیده ارزیز و عنزروت
از هر یکی یک جزو با موم روغن گل سرشند تعریف مرهمی دیگر بگیرند صبر و مر و کندر
و عنزروت و دم الاخوین راست راست بسایند و شیاف کنند و بسپیده خایه مرغ تر
کنند و بر دارند و اگر ریم از جای دورتر همی اید حقنهها که در باب ریش رودها یاد کرده
آمده است در زحم بکار دارند و هم این شیافها که در باب ریش کرده و مثانه یاد کرده
آمده است بکار دارند و اگر المی و خلیدنی در زهدان بود نیم درهم کافوری در آب [illegible] بسوده
حل کنند و حقنه بدان کنند و اگر سبب [illegible] طمث بود و اسیر باشد علاج آن [illegible]
باشد از بهر آنکه [illegible] باشد و اگر بر فم رحم و گردن باشد و اگر عضله مثانه
باشد و اگر بعضی پیوسته باشد علاج نتوان کرد و گاه باشد که با سور [illegible] و زهار
را تباه کند و سوراخ باشد که زهار راست شود و سوراخهای کوچک بدید اید [illegible]
سبب علاج این علت عسر بود و بیشتر آن باشد که بسبب آنکه زحم از عصب است مشارک
دماغ است اگر علاج قوی کنند بکرار و اختلاط عقل انداکنند و باشد که او از سخن گفتن باطل

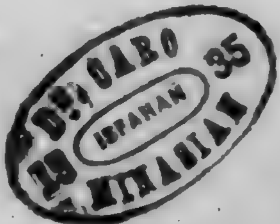
شود

شود و علاجی برفق که از وی آفتی تولد نکند آنست که رگ باسلیق می زنند و بر بهنه و کمرگاه
و بر روی ران حجامت می کنند و تن را زمانه سودا پاک میکنند و گاهی اقراص کهربا و گاهی
حب مقل را اندر عصاره کندنا بخته حل میکنند و بدان حقنه میکنند و بروغن کندنا و بروغن
زردالو که مقل در وی بخته باشند حقنه میکنند نسخه روغن کندنا بگیرند عصاره کندنا
خام مقداری که خواهند و چند چهاریک وزن آن روغن کنجد با آن بیامیزند و
با آتش نرم بجوشانند تا آب کندنا برود و روغن بماند این روغن خوردن و طلی کردن
و حقنه کردن همه خداوندان باسور را سود دارد صفت روغن مقل بگیرند مقل چند آنکه
خواهند و اندر شراب انگوری حل کنند و روغن برافکنند باندازه آن و با آتش نرم بجوشانند
تا شراب برود و روغن بماند و اگر این شراب مویزی بود که مداوا کرده باشند بهتر بود
و اگر سبب افراط طمث شقاق باشد شقاق بیشتری از سوء المزاج خشک افتد یا از
پس دشواری زادن یا از پس آنکه دوشیزگی بستانند و از آن درد صعب و خون آمدن
پیوسته تولد کند خاصه اگر رگها و غشای دوشیزگی ضعیف بود و آلت مرد بزرگ بود
اما اگر دوشیزگی ستده باشند هنوز تازه بود او را در شراب قابض و در آبهاء
قابض که در وی داروهای قابض بخته باشند و در روغن زیت می باید نشاند و پاره خرقه
بدان تر میکنند و بخویشتن بر میدارند و پشم پاره نرم بگیرند و بر [illegible] بپیچند و باندازه
بمرهمی [illegible] الوده کنند و بنهند و بفرمایند تا ساکن شود تا دوشیزگی معاودت
نکند و رگها باز نروید و اگر شقاق از پس زادن یا از پس سوء المزاج خشک افتاده
باشد و کهن گشته حال از دو بیرون نباشد یا از اندرون باشد چنانکه نتوان دید یا بیرون
باشد اما اگر از اندرون باشد علاج آن بمرهمها توان کرد و این چنان باشد که از داروها
مرهم شیاف سازند و شیافها که در علاج شقاق مقعد یاد کرده آمده است سود دارد
و گاه گاه با بهاء قابض حقنه می باید کرد و اگر ظاهر بود توتیاء مغسول با زرده تخم مرغ

ومرهم اسفیداج طلی کردن کفایت بود و اگر سبب افراط طمث خارش بود نخست باید
دانست که این خارش از خلطی گرم صفرائی یا خلطی شور افتد که قوت بوره دارد و باشد
که از خلطی سودائی گزنده افتد و اثر آن برنگ دکوی پاکیزه که بشب با خویشتن داشته باشد
بتوان دانست و بسیار باشد که سبب آن گرمی آب زن بود و خداوند این علت از
مجامعت سیر نشود باشد که علت فریسموس که در باب هژدهم از جزو سیم از گفتار نوزدهم
یاد کرده آمده است پدید آید و از اطبیان بتازی نتو الرحم گویند و هر گاه که مجامعت
یابد بتر می شود و علاج وی آنست که رگ الکحل و صافن زنند و قوت آب او بکشند بداروها
که آرزوی مجامعت را کمتر کنند و اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس و گل و صندل و شیاف
مامیثا و بوش دربندی با سرکه و روغن گل سرشته بر فم رحم طلی میکنند و اگر این داروها
با عصارهٔ برگ خرفه طلی کنند روا باشد تعریف دارویی سودمند بگیرند برگ بودنه
و عدس مقشر همه را در شراب قابض بپزند و بدان شراب حقنه کنند و ثفل آن بکوبند
و شیاف کنند و ضماد کنند صفت دارویی دیگر بگیرند زعفران و کافور از هر یکی دانگی
مرداسنگ دو دانگ حب الغار نیم درم همه را نرم بسایند و بر روغن گل و سپیدهٔ
خایه و قطرهٔ شراب بسرشند و بخویشتن بردارند و حضض و مغز دانهٔ ترنج سوختن
و دود آن بقمع بموضع رسانیدن سود دارد و شب یمانی و قطران را استا راست بهم
بسرشند و بخویشتن بردارند و حضض و مغز دانهٔ ترنج سوختن و دود آن خارش فرج
و خارش مقعد را بنشاند و هر چه اندر جرب التها بول یاد کرده آمده است اندرین
باب سود دارد و اگر سبب افراط طمث گشاده شدن سر رگهای رحم بود نخست آب عصا
الراعی که با آبی که در وی مازو و خام انار پوست و گل و جوز سرو و گلنار جوشیده باشند
حقنه کنند چند بار و اقاقیا و عصارهٔ لحیة التیس و سنبل و خورده علک شاخ مازوی
خام یعنی سبز و شب یمانی بگیرند و شیاف کنند و خرمای خشک و آبی ترش و انار پوست

و بلوط و برگ زرشک و برگ درخت مصطکی و گلنار و جفت بلوط و اقاقیا و عصارهٔ
لحیة التیس و لادن و مورد دانه بگیرند و همه را با آب مورد بسرشند یا به آب آبی و بر شکم
و زهار و پشت او نهند و اگر سبب طرقیدن رگی باشد بگیرند صمغ عربی و گل مختوم و
طین ارمنی و کهربا و کندر و مرداسنگ و شب یمانی و اقاقیا و دم الاخوین همه را
بسایند و با آب لسان الحمل بسرشند و شیاف کنند و هم از آن ضماد کنند و هم از آن حقنه
کنند و بخویشتن بردارند و اگر سبب افراط طمث ضعیفی رحم باشد نخست بباید دانست
که هر بیماری و سوء المزاج که رحم را افتد هم سبب ضعیفی آن بود لکن اصطلاح طبیبان
آنست که ضعیفی رحم آنرا گویند که خون مستحاضه شود و چون گرانی که زنان را بجای منی بود
می تراید و آبستن نشوند و این علت ایشان را از بهر آن افتد که بیماریها بسیار رنج کشیده
باشند و تشنج رحم مستهل شده باشد و علتی دیگر آنست که هم چنین پیوسته با آن آب
که ایشان را بجای منی است یا رطوبتی پیوسته از ایشان می پالاید و این علت را سیلان
رحم گویند و سبب این علت ضعیفی قوت هاضمه و رگهای رحم و پوشیده شدن مادهٔ
حیض باشد اندر رگها و کیفیت آن ماده از رنگ خرقه که شب با خویشتن داشته باشد
بتوان دانست و سبب آلودن منی همچون سبب آلودن منی مردان باشد اگر بی
شهوت جماع بپالاید سبب آن ضعیفی رحم و استرخای اوعیهٔ منی باشد و اگر با شهوت
جماع بپالاید سبب آن بسیاری و گرمی منی بود و گاه باشد که سبب آن خارش رحم بود
و لذت خارش دغدغه آرد و انزال افتد و خداوندان سیلان رحم را دم زدن دشخوار
بود و شهوت [illegible] و رنگ روی بگردد و تهیج اندر پشت چشم پدید آید و بعضی را
باد در چشم پدید آید [illegible] اما علاج ضعیفی رحم آنست که سوء المزاج بگردانند و
باعتدال باز آرند و اگر از آن ماده بود نخست تن از آن ماده پاک کنند پس داروها
قابض که یاد کرده آمده است بکار دارند یا داروهای قابض داروهای خوشبوی

بیامیزند چون سنبل و مانند آن و سیلان رحم را اگر سبب عفونت مادهٔ حیض بود نخست
معده و جگر را با ایارج فیقرا و شراب افسنتین پاک کنند و رنگ آن خرقه که شب با خویشتن
داشته باشند بنگرند و تن را از آن خلط که آن رنگ دلالت کند پاک کنند پس معده را
بمعجون خبث الحدید و شراب بود نر بشکر پرورده قوت دهند و طعامها خشک کنند
و زود گوار دهند چون تیهوج و دراج و تذرو و کبک بریان کرده و بشوربا نخود
و دارچینی و اگر حاجت آید مثانه را بماء الاصول و روغن بادام طلی پاک کنند و اگر حرارتی
باشد بآب تخمها پاک کنند پس حقنها و شیافها و ضمادهاء قابض بکار دارند و اگر سبب
سیلان رحم همچون سبب سیلان منی مردان بود علاج نیز همچون علاج مردان بود
چنانکه در جایگاهش یاد کرده آمده است و اگر سبب افراط طمث رقیقی و آبناکی خون
بود نخست تن را از رطوبت رقیق پاک باید کرد و گلشکر مسهل درین باب نافعست
بگیرند گلشکر هفت درم تربد یک دینار سنگ زنجبیل پنج درم سنگ اطریفل کوچک
بسرشند سخت نافع بود گاهی ازین گونه مسهلها میدهند و گاهی تدبیر ادرار بول میکنند
و گاهی قی میفرمایند و گاهی ریاضت و گرمابه و عرق آوردن و طعامها خشک و زود
گوار خوردن سود دارد و از پس استفراغ حقنها و ضمادهای قابض بکار دارند و بستانها
را بخرقهاء درشت مالیدن و ضمادهاء خداوندان استسقا بکار دارند و الیتین سود دارد
و اگر سبب افراط طمث زخمی و آسیبی و افتادنی بود نخست رگ باسلیق باید زد و آن
تدبیرهائی که از جهت زخم و افتادن کنند کردن پس اقراص کهربا و طین و حقنها و ضمادها
و شیافهاء قابض بکار داشتن صفت جملهٔ داروها که سما انواع افراط طمث را نافع بود
عصارهٔ لسان الحمل خوردن و حقنه کردن سخت نافعست جالینوس میگوید زنی را
این علت بود او را بسیار علاج کردم کفایت نشد تا ... اشتها ... کردم
کفایت شد شیر تازه که خبث الحدید در وی بجوشانیده باشند و بس آهن تافته کرده ...



سه اوقیه با قرص طباشیر که در وی کافور بود سود دارد و رب ترشی ترنج سود دارد صمغ
عربی و کثیرا و تخم کتان در آب گرم خوردن سود دارد تعریف داروی نافع بگیرند گل
مختوم و گل ارمنی و شب یمانی و دم الاخوین راست راست از همه دو درم سنگ کافور دو
حبه سنگ دانگی در یک اوقیه شراب بدهند صفت شرابی که خون باز دارد و رنگ روی
باز آرد و معده را قوت دهد بگیرند خبث الحدید مدبر و قشار الکندر و سک راست راست
همه را در شراب قابض بنشانند تا نرم شود بکوبند و در شراب تر کنند و بپالایند صفت
داروئی دیگر بگیرند اقاقیا و گلنار و مازو و سماق پاک کرده و کندر و افیون راست راست
همه را بکوبند و بپزند و بسرکه بسرشند شربت نیم درم سنگ تعریف داروی دیگر شیافات
بگیرند زاک کفشگران و جفت بلوط و کندر و افیون همه را حب کنند شربت یک درم سنگ
ودع سوخته دو درم سنگ در آب سماق کرده آبی بدهند سخت نافع باشد شیافی دیگر شیافات
بگیرند قرطاس سوخته و اقاقیا و گلنار و مازو و عصارهٔ لحیة التیس و گل سرخ و حضض
و گردکان سوخته راست راست همه را بکوبند و بآب مورد تر بسرشند و شیاف کنند شیافی
دیگر بگیرند جفت بلوط و سرمه و گلنار و زنگار زرگران راست راست مورد تر کوفته دو
هم سنگ همه را با آب مورد تنک کنند و پشمی بدان آلوده کنند و بر دارند شیافی دیگر بگیرند
مرداسنگ زاک گلنار گل مختوم گل ارمنی سرمه راست راست بآب برگ مورد بسرشند
شیافی دیگر بگیرند مازو سبز گلنار نشاسته و افیون و شب یمانی و ریوند چینی و گل سرخ
حب الآس غوره یعنی تمام نارسیده سماق عصارهٔ لحیة التیس و دانهٔ غوره قرطاس
سوخته و صندل سپید و کندر و گل مختوم اقماع انار سادج عدسی سفال نو کشنیز
خشک همه را نرم بسایند پشم سبز با آب برگ مورد تر کنند و چهار درم سنگ ازین
داروها بدان پشم بگیرند و بخویشتن بر دارند شب همه شب نگاه دارند شیافی دیگر بگیرند
گلنار شوح بلسک که بتازی السعود گویند و قرطاس سوخته و شب یمانی و زاک و زیره

بر که ترکرده کل ارمنی و اقاقیا همه را اندر آب بید و آب کشنیز تر بسرشند و بر دل نهند و همه
شب نگاه دارند حقنه بگیرند قلقطار و اقاقیا و قشار الکندر از همه یک مثقال کل ارمنی و
صمغ عربی و کهربا از هر یکی یک مثقال همه را نرم بسایند و بیست و اوقیه آب لسان الحمل
یا در آب برگ مورد یا اندر آب سرد حل کنند و حقنه کنند باب سیم از جزو نخستین
از گفتار بیستم اندر بازایستادن حیض اسباب احتباس طمث بسیار است و سببی
که بدان مخصوص تر است سده است و اسباب سده هفت نوع است یکی فربهی افراط
و فربهی دو نوع است یکی آنست که پیه بسیار تر باشد و بسیاری آن گذرها را و رگها را
بطریق مراهمت بفشارد و بر بندد دیگر فربهی از گوشت بود و پیه کمتر بود و هر خون
که تولد کند بگوشت هضم شود و سبب دوم لاغری بافراط و سبب لاغری بافراط و
سبب لاغری سوء المزاج است سرد ساده یا سرد و خشک یا گرم ساده یا گرم و خشک اما
سوء المزاج ساده ماده را بفسراند و سده کند و سرد و خشک و گرم و خشک گذرها را
و رگها را تنگ و باریک و خشک و بسته کند و سوء المزاج گرم ساده خون را بسوزد و
تری او بتحلیل خرج کند و باقی غلیظ بماند و سبب سده شود و سبب سیم آنکه اگر چه تن
لاغر نباشد سوء المزاج سرد مستولی شود و ماده طمث را بفسراند و بسیار باشد که
سبب این سوء المزاج بسیار خوردن آب سرد بود و این سببی است که آبستن شدن نیز
باز دارد از بهر آنکه منی را و آن آب را که زنان را بجای منی است بفسراند و بسیار باشد
که سبب این سوء المزاج بسیار خوردن آب سرد بود و این سببیاست که آبستن شدن نیز باز
دارد از بهر آنکه منی را و آن آب را که زنان را بجای منی است بفسراند سبب چهارم آنکه
ماده سوداوی یا بلغمی در تن گرد آید بسبب خوردن طعامهاء غلیظ یا بسبب تنعم و
آسودگی و آن ماده با خون بیامیزد و برگها فرود آید و سرهای رگها طمث را بر بندد
و سبب پنجم فربهی نیست که از بس فربهی که بوده باشد برويد يا خود از آغاز برويد چون ثولول

دبواسیر که از وی چیزی بیالاید و سبب ششم آنکه انواع آماسها و سبب هفتم آنکه زخمی و
افتادنی و آسیبی اتفاق افتد و رگها کفته و بسته شود و اسباب دیگر پنج نوع است
یکی انقلاب الرحم دوم رتق و خداوند این علت را رتقا گویند شرح این در جایگاهش
یاد کرده آید سیم استفراغ بسیار و این دو گونه باشد یکی دارو خوردن و رگ زدن
و حجامت کردن بسیار و خون بینی و خون غیر آن آمدن و دیگر ریاضت بسیار و کارهای
با رنج کردن تا بدان سبب تحلیل بسیار افتد چهارم کمی خون و اسباب کمی خون آنست که
طعامی ضرورتی چنانکه مسافران را و غیر ایشان را پیش آید که طعام نخورند یا نیابند
یا اختیاری چنانکه زاهدان کنند دیگر آنکه جگر ضعیف باشد و خون کمتر تولد کند پنجم آنکه اگر چه
جگر بسلامت باشد و کم طعامی نباشد لکن قوت هاضمه قوی باشد و طعام نیک هضم شود
و غذا گردد و فضله از خون بطمث نرسد و آن فضله که باشد بشوخ و عرق خرج شود
و ماده موی گردد و بریاضت تحلیل پذیرد و یا بطریق خرج فضله مردان خرج شود و این
زنانی را بود که عصبهای ایشان قوی بود و گوشت عضلها سخت و پهنی سرین ایشان
کمتر از پهنی سینه بود و بر ساق و ساعد ایشان موی بود و بباید دانست که رسیدگی و
حیض طبیعی پس از چهارده سالگی بود و بعضی را باندکی پیشتر یا پستر بود اما آنرا که حیض به
بسیاری پیشتر آید پیوسته ضعیف و لاغر بود و بسیار عمر نباشد از بهر آنکه مزاج او گرم بود
و گذرها و رگهاء طمث بسبب گرمی مزاج فراخ بود و مثال او همچون گلی بود که زود و پیش
از وقت بشکفد و همچون میوه که زود و پیش از وقت رسد آنرا بقایی نباشد و آنرا که به
بسیاری باز پستر آید هم پیوسته کسلان و ناتوان باشد از بهر آنکه مزاج او سرد باشد یا خشک
و رگهاء او تنگ و باریک باشد و خون حیض او کمتر بود و غلیظ بود و اینجا باشد که در برز
او دشخوار یابد و بدین سبب از گذرهای طمث باز گردد و در تن پراکنده شود و سبب کسلانی
و ناتوانی گردد و مثال ایشان همچون میوه بود که دیرتر رسد و خام بماند و سبب آنکه حیض

طبیعی از پس چهارده سالگی باید آنست که پیش از انکه خون ایشان تمام و پخته و رسیده
نباشد و از پروردن و بالیدن ایشان فزون نیاید و مثال ایشان همچون درختی باشد
که هنوز بوقت میوه بیرون آوردن نرسیده باشد و از پس چهل سال حیض باز ایستد
از بهر آنکه مزاج ایشان بگردد و بسردی گراید و جگر خون کمتر تولد کند و آنچه تولد کند هم
بسردی میل دارد و هنگام آبستنی حیض نباشد از بهر آنکه مادهٔ طمث غذای بچه گردد و
در حال شیر دادن نیز نباشد از بهر آنکه مادهٔ آن بر پستانها بر آید و شیر گردد هم از بهر غذای
بچه علامتها آنچه سبب آن ظاهر بود چون آماس و رتق و ثولول و گوشت فزونی و زخم
و آسیب و کم طعامی و فربهی و لاغری و علامتهاء آن ظاهر بود و آنچه سبب آن نوعی از انواع
سوء المزاج باشد علامتهاء آن از علامتهاء سوء المزاج باید جست چنانکه معلوم است و آنچه
سبب آن ضعیفی جگر باشد علامت آن در علامتهاء بیماری جگر یاد کرده آمده است
و آنچه سبب آن مادهٔ غلیظ بود چون بلغم لزج و سودا علامت آن بسیار جای یاد کرده آمده است
اما باید دانست که از احتباس طمث بیماریهاء گوناگون تولد کند تحت رنگ روی و چشم
و سینه بگردد و بیماریهاء سر بسیار تر افتد چون ناسه و بی آرامی و گرانی و صداع سر و
گرانی زبان و باشد که گرانی زبان بجائی رسد که سخن گفتن نتواند و سبب این همه برآمدن
بخارهاء بد باشد بدماغ و سبب دشخواری سخن گفتن ممتلی گشتن عضلهاء زبان بود
و بسیار باشد که بصرع یا بفالج ادا کند و بعضی را بیماریهاء معده پدید آید و قوتها همه
باطل شود و آرزوی طعام باطل گردد و چیزهائی بد آرزو کند چون تلخی و شوری و تیزی
و گل و انگشت و مانند آن و قی و منش گشتن پدید آید و فم معده سوختن گیرد و تشنگی
غالب شود و بعضی را سرفه و ضیق النفس پدید آید و بعضی را عسر البول پدید آید و بعضی
را گرانی اندامها و درد پشت و کمرگاه و درد کردن پدید آید و بعضی را تبهاء محرقه و قشعریره
پدید آید و بعضی را بیماریهاء جگر پدید آید و با استسقا ادا کند و بعضی را سبب آن استسقا آید

صدید بود که از خون جدا می شود و در شکم گرد همی آید و باشد که صدید با خون بهمه اندامها
رود و همه تن بیاماسد علاج اگر سبب باز ایستادن و کم آمدن حیض فربهی بافراط
بود یا غلیظی خون و سردی مزاج نخست از مادهٔ غلیظ پاک باید کرد بقی و بداروهاء
مسهل و بداروهای گشاینده و گرم کننده و تکمید کردن خون را بگذرهاء طمث کشیدن
و طریق این از پس تکمید گشادن رگ صافن و مابض است و حجامت بر ساق خاصه مردم
فربه را و حجامت یک روز بر یک ساق کنند و دیگر روز بر دیگر ساق و گاه باشد که رگ صافن
و مابض دوم بار از پای دیگر باید گشاد و از بن ران تا باشتالنگ هر روز همی بستن بعصابها
و نوارهاء لطیف خاصه مردم فربه را و حجامت یک بار در آن هفته که وقت عادت حیض
آمدن بوده باشد و داروهاء گشاینده و لطیف کننده و گرم کننده اینست قردمانا تخم کرفس
انیسون حرف خردل شونیز سیر حاشا زراوند حلتیت حبق اسارون دوقو وج جاوشیر
سکبینج اشق جندبیدستر فرفیون کوز سداب بلبل زیره سعد فوه سلیخه دارچینی
میعه خشک افسنتین افثیمون فطراسالیون اصل اللوف فقاح الاذخر سنبل زآن
مشکطرامشیع مر اگر این جمله داروها جمع کنند یا بعضی که حاضر بود بکوبند و بر بیزند
و از یک دینار سنگ تا دو دینار بدو ماء العسل که طبیخ فوه و رنگ رزان بدهند حیض بسته
را بگشاید و طبیخ ابهل با عسل و طبیخ بودنه چون باری با عسل و حب نهری این بود که حب
بیاری را بگویند و بودنه خشک سوده با عسل و طبیخ مشکطرامشیع با عسل و طبیخ لوبیا
و نخود سیاه و طبیخ اشنان و طبیخ راسن و اشترغاز و طبیخ او و تخم مرزنگوش با عسل همه
گشاینده است و دارچینی سوده چون سرمه بر دیده یک درم با ره که بشراب انگوری تر کرده باشند
بر دارند حیض بیارد لکن اگر خداوند علت را صداع باشد هیچ ازین نوع بکار نشاید داشت
و با بونه و اذخر و مرزنگوش و سلیخه و قسط و اکلیل الملک و کرنب و کراث و سداب و بودنه
و شونیز و تخم کرفس و سعتر و حاشا و قردمانا سه بجملگی یا بعضی در آفتابه بپزند و خداوند

علت برنشيند و قومي كه نايزه در سر آفتابه سازند و نايزه قمع بخويشتن بردارند تا بمجاي
بدو رسد و چند انكه تواند صبر كند سود دارد و اكر خواهد كه درين آب نشيند روا باشد
و اكر اسفنجي يا نمد با اين آب تر ميكنند و انرا بر خويشتن مي نهند سود دارد و ايارج فيقرا
دادن سود دارد صفت داروي مركب بكيرند ترمس سه درم سنك سداب خشك پنج درم
بورنر مشكطرامشيع و فوه رنك رزان و حلتيت و سكبينج و جاوشير از هر يكي دو درم
سنك اقراص كنند هر يك دو درم شربت يك قرص در طبيخ ابهل بايد در طبيخ لوبيا سرخ
تعريف داروي ديكر بكيرند لوبياء سرخ و حلبه از هر يكي يك كف انيسون پنج درم سداب
خشك سه درم فوه پنج درم همه را در سه من آب بپزند تا بمقدار نيم من بازايد بپالايند و مقدار
پنجاه درم بدهند صفت داروي ديكر بكيرند لوبياء سرخ و كاشم از هر يكي دو درم تخم
هزار اسفند پنج درم كرفس كوهي هفت درم سنك همه را در دو من آب بپزند تا بنيمه باز
آيد و بپالايند و يك درم سنك دحمورنا كه بحرنيا در وي حل كنند و بدهند تعريف داروي
ديكر بكيرند لوبيا و فوه و هر دو را بپزند و يك سكره طبيخ آن با نيم درم سنك آب سداب
بياميزند و پنج درم سنك روغن زنبق بر افكنند و بدهند نسخه داروي ديكر بكيرند افيون
و فرفيون و غاريقون و دوقو و انيسون و فلفل و تخم كرفس كوهي راستا راست همه را بكوبند
و بيبزند نرم و دو درم با شراب ممزوج بدهند و كونو و سداب هر دو بام بكوبند و پنج نيم
با شراب صرف بدهند و يك درم حلتيت با ماء العسل بدهند پس از انكه از كرمابه بدر آيد و فق
پودنه كوهي سوده دو درم سنك با شراب ممزوج بدهند هم پس از انكه از كرمابه بر آيد و فرفيون
و فطراساليون راستا راست كوفته و بيخته از نيم درم سنك تا يك درم سنك در طبيخ اسارون
بدهند و سليخه و قسط راستا راست كوفته و بيخته دو درم سنك در شراب انكوري بدهند
و سليخه تنها و طبيخ فوه بدهند و پوست بيخ توت ده درم سنك تخم كرفس و تخم باديان از هر
يكي پنج درم سنك تخم كرز هفت درم سنك نانخواه سه درم سنك همه را بپزند و طبيخ آن

مقداري ده استار با انكبين بدهند و لوبياء سرخ و كنجد سياه و نخود سياه و فوه و سليخه
و قرفه هر شب در آب تر كنند و بامداد آب آن بدهند از كنجد مقدار يك مشت و از فوه و سليخه
و قرفه از هر يكي سه درم سنك و يك رطل بغدادي خرما و سه كف حلبه و يك كف فوه بپزند
و بپالايند سه اوقيه از ين مطبوخ و يك اوقيه و نيم آب سداب تر بياميزند و بدهند و تخم
حنظل تنها دود كردن هم چنين در حال حيض بيارد و جاوشير و سكبينج و قردمانا و حلتيت
هر يك تنها دود كنند هم چنين در حال حيض بيارد و نزديك من تخم حنظل صواب تر
از بهر انكه او را بوي نيست كه صداع آرد و فرفيون سوده بر پنبه كنند و بردارند و زماني
اندك نكاه دارند و مر و بورنه دشتي از هر يكي چهار درم سنك ابهل هشت درم سنك
سداب خشك كرده درم سنك مويزدانه بيرون كرده بيست درم همه را بكوبند و بزهره
كاو و بسرشند و شيافها كنند و بردارند ثابت قره ميكويد زني را هفت سال بود كه حيض
او باز ايستاده بود بدين شياف كشاده شد و اشنان پارسي و عاقرقرحا و شونيز و سداب
و فرفيون راستا راست بسايند و به آرد بسرشند و شياف كنند و جندبيدستر و مشك
بروغن بان بسرشند و پشم پاره بدان الوده كنند و بردارند و خربق سياه و بيخ حنظل و كندس
راستا راست بكوبند و بزهره كاو بسرشند و پشم پاره بروغن بلسان آلوده كنند و ادارو
بدان پشم بردارند و بورنه ارمني و مويزدانه بيرون كرده و اشنان كارزان از هر يكي چهار
درم سنك شونيز يك درم سنك مر دو درم انجير خشك در شراب تر كرده هشت
درم سنك همه را بكوبند و بسرشند و شيافها كنند و از انكه سبب نا آمدن حيض لاغري
و خشكي و تنكي و باريكي ركها بود بنكرند اكر حرارتي باشد سكنكبين ساده و كشكاب با روغن
بادام فرمايند و تدبيرهاي تري آرنده كنند و آب زن و روغن بنفشه و روغن مغز كدو
و روغن بادام همي مالند چنانكه معلوم است و طعامها از مرغ فربه و سپيد بط و اسفاناج
و ماهي تازه فرمايند و از ين رانها تا بقدم همي مالند چنانكه معلوم است و طعامها از

مرغ فربه و هرچه در باب کمی شیر یاد کرده آمده است درین باب بکار آید و اگر لاغری و
خشکی مزاج سرد بود نخست مزاج او باعتدال باز آرند بعلاجهایی که در کتاب پنجم در علاج
دق پیرانه یاد کرده آمده است و پای همی مالیدن از بن ران تا بقدم و از شیافها کی یاد کرده
آمد آنچ لایق تر بود بکار باید داشت و اگر از ریاضت و رنج بود آسایش و خواب فرمایند
و تدبیرهای معتدل کنند و اگر از سبب ضعیفی جگر و کمی خون بود علاج آن از علاج بیماریهای
جگر برگزینند و اگر سبب کم خونی کمی طعام بود او را بتدریج بطعامها که زود گوارد و
از وی خون خیزد باز آرند و زرده خایه مرغ نیم برشت و ماء اللحم و اسفیدباجهای کوفته و مرغان
فربه و انار شیرین و مانند این دهند و اگر سبب کم خونی بیماریها بود که از پیش آن بوده باشد
تدبیر او تدبیر ناقهان کنند چنانکه اندر کتاب پنجم یاد کرده آمده است و اگر سبب نا آمدن
حیض گوشت فزونی بود و بسته شدن جراحتی ریشی بود صواب تر آنست که تن را از خلطها
بداروی مسهل و رگ زدن پاک میکنند و ریاضت بوقت و باندازه بکار دارند و طعامهای
معتدل خورند و اگر سبب انقلاب الرحم بود یا اختناق بود علاج آن سپس ازین اندر گفتار یاد
کرده آید ان شاء الله تعالی جزو دوم از گفتار بیستم اندر احوال آبستنی باب
نخستین اندر آنکه بچه اندر شکم مادر چه مدت تمام شود و چگونه پرورده شود و احوال
او چگونه بود حکماء پیشینگان و کسانی که بتشریح اندامهاء مردمان عنایت داشته اند هر بچه
که پیش از وقت زادن بسببی از سببها تباه شده باشد و بیوفتاده و از مادر جدا شده هر یکی
را می دیده اند حال هر یک و مدت بودن ایشان هر یکی در رحم می پرسیده اند و می دانسته
و آنچ از مشاهده و تجربت ایشان معلوم شده است آنست که هرگاه که نطفه در رحم افتاد
و قرار گرفت و رحم او را قبول کرد و بر آن مشتمل شد نطفه همچون کفکی شود و سبب آن کفک
قوت مصوره و روح نفسانی و طبیعی و حیوانیست که آفریدگار تبارک و تعالی در نطفه
آفریده است و از بیرون تا آن قوتها بر رحم مادر آید تا حال که نطفه در رحم آویزد این قوتها در حرکت

آیند و از حرکت ایشان و از حرارت رحم بادها در نطفه پدید آید و از رطوبت نطفه و حرارت
رحم و حرکت قوتها بادها کفک تولد کند و سبب حرکت قوتها آنست که هر یک بفرمان
آفریدگار تبارک و تعالی میل بجانب معدن خویش کنند و بدین سبب بادها که در میان
کفک بود نخست بر میانگاه رطوبت میل کند تا جایگاه دل ساخته گردد و نصیب دل
از رطوبت نطفه بدان جای بایستد پس بعضی از آن بادها همچون دو شاخ از موضع
دل شکافته شود و یکی بسوی بالا بر آید و دیگر بسوی راست شود و نصیبی از آن رطوبت
با هر شاخی برود آنچ ببالا بر آید موضع دماغ ساخته کند و رطوبت که با وی بر آمده باشد
مایه دماغ گردد و آنچ بجانب راست آمده باشد موضع جگر ساخته کند و آن رطوبت که
با وی آمده باشد مایه جگر شود و باقی رطوبت هنوز کفک ناک باشد و باد که در وی
بود از موضع دل و دماغ و جگر الحتی بظاهر رطوبت میل کند و آنرا بسنبد موضع ناف
پدید آید تا از آن طریق مدد یابد و اگرچه نخست موضع دل و دماغ و جگر ساخته شود
و مایه هر یک آنجا رسد صورت و هیئت هر یک پس از پدید آمدن ناف تا تمام شود
از بهر آنکه غذا از آن طریق یابد و طرفی ازین معنی اندر باب دوم از جزو دوم از گفتار نهم
از کتاب دوم یاد کرده آمده است و در میانه این حرکتها و ساخته شدن این اندامها
که یاد کرده آمد از نطفه زن غشاء آفریده شود و بر هر دو نطفه پوشیده گردد و نطفه از
رحم آزاد گردد جز آنکه پیوندها پدید آید که از بر نهاد خویش نگاه دارد و مدد غذا
بدو میرساند و این احوال به مدت شش روز تمام شود یا هفت روز و درین مدت
از رحم هیچ غذا و مدد بدو نرسد و بدان حاجت نباشد و از پس این مدت اندر سه روز
دیگر قسمت اندامها و خلطها و نقطها پدید آید جمله نه روز بود و بعضی را یک روز
بیشتر بود یا بیشتر و از پس شش روز دیگر ماده خونی اندر رگها بگذرد و صورت علقه
پدید آید جمله پانزده روز بود و بعضی را یک روز یا دو روز بیشتر یا بیشتر افتد و

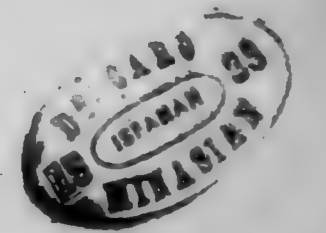
از پس دوازده روز دیگر علقه گوشت گردد و دل و دماغ و جگر هر یک ممیز شوند و در مدت
نخاع کشیده شود و این حال نیز بعضی را دو روز یا سه روز بیشتر یا بیشتر افتد و از پس
نه روز دیگر سر از سفت پدید آید و دستها از پهلوها و شکم پدید آید و متمیز شود جمله
سی و شش روز بود و بعضی در مدت چهل روز بدین جای رسد و بنادر بعضی در چهل
و پنج روز بدین جای رسد و گفته اند اگر جنین پس از چهل روز از مادر جدا شود غشا
از وی بشکافند و او را در آب سرد نهند اطراف او هر یک جدا تری و مادگی پدید آید خواجه
بوعلی سینا رحمه الله میگوید بدان می ماند که مدت کمترین زادن او را شش ماه است و
گروهی گفته اند مدت کمترین صورت تمام شدن سی و پنج روز است و هر گاه که این مدت
مضاعف شود بچه اندر شکم مادر بجنبد و این هفتاد روز باشد جمله دویست و ده روز
بود و این هفت ماه باشد بقیاس آنکه صورت او در مدت چهل و پنج روز تمام شود و از پس
نود روز بجنبد و از پس دویست و هشتاد روز زاید و این نه ماه باشد و اندرین همه تفاوت
بسیار افتد و این معنی اندر کتاب دوم در باب سوم از جزو دوم از گفتار نهم یاد کرده آمده است
و نخستین اندامی که آفریده شود دل است اگر چه از بقراط حکایت میکنند که وی گفته است
نخست دماغ و چشم آفریده شود از بهر آنکه جوزه مرغ را چنین یافته است و درست آنست
که نخست دل آفریده میشود لکن آفریده شدن آن در جوهر حیوانی نخست ظاهر نباشد
و خواجه بوعلی سینا رحمه الله میگوید فضولی پدید آمده است و میگوید صواب آنست که
گوییم نخست جگر آفریده شود از بهر آنکه نخستین فعلی از حیوان غذا پذیرفتن است
و از آن پرورده شدن و این فعلی بجگر مخصوص است بدان ماند که این کار صواب بود
اوست و این قول هم بطریق تجربت و هم از طریق قیاس باطل است اما از طریق تجربت
آنست که بزرگانی که بدین عنایت داشته اند بتجربت خلاف این یافته اند و از طریق قیاس
آنست که هیچ عضوی که قوت حیوانی و حرارت غریزی بروی بتابد قوت حساسه ندوی

پدید نیاید و هیچ اندامی نه غذا جذب تواند کرد و نه از غذا بهره پرورش تواند یافت پس
معلوم شد که نخست حاجت اندامهای حیوانی بآفریدن اندامی است که قوت حیوانی و حرارت
غریزی از وی خیزد نه باندامی که غذا دادن از وی خیزد و دیگر آنکه نطفه را در حال تصور
بقوت غذا دهنده حاجت نیست حاجت او بقوت حیوانی و حرارت غریزی است تا نخست
قوام زندگانی پدید آید پس بغذا حاجت آید اگر سائلی گوید قوت حیوانی و حرارت غریزی
که قوام زندگانی است در نطفه پدر حاصل است و برا گویند بلی مبداء همه قوتها در نطفه است
لکن همه بقوت است جز قوت حیوانی که بفعل است و واجب آنست که نخست قرارگاه و
معدن او پدید آید تا پس از وی بدیگر اندامها بر تابد چنانکه معلوم است و صورت بندد
که این قوت را که قوام زندگانی بدوست بی کار بگذارند و نخست قرارگاه آنچه بقوت است
بسازند خاصه که در حال بدان حاجت نیست از بهر آنکه حاجت بغذا پس از آن بود که تحلیل
و مضرت آن محسوس گردد و باز آوردن بدل آنچه تحلیل افتاده است حاجت آید و در حال
تصور هنوز معدن پدید آمده نیست پس درست شد که حاجت بدل است نه بجگر و آنچه
مرا می افتد در درستی آنکه دل نخست آفریده شود آنست که غذا طلبیدن و جذب کردن
در حال تصور ممکن نیست از بهر آنکه هنوز رگها که در محل جاذبه است هم نیست و تا
حرارت غریزی از دل بر دیگر اندامها نتابد رگها گشاده نگردد و اندامها را تجاویف
پدید نیاید و ممکن که دل پدید نا آمده و تجویف اندامها و تجویف رگها نا گشاده
قوت غذا دهنده بکار آید و جنین را سه غشا است یکی مشیمه است و دوم غشایی است
که آنرا بتازی اللفایفی گویند و سیم غشای رقیق است و مماس اوست اما مشیمه دو تو
باشد و هر دو رقیق باشد و رگهای اورده و شرائین اندر میان هر دو تو مشیمه تنیده شود
و بعضی را چنان نموده است که این رگها از رحم رسته است و هر یک شاخها زده است
و اندر مشیمه بگذشته و اندر جنین بجنس خویش پیوسته آورده با ورده شرائین بشرائین

وبعض براجان نموده است کاوورده ازجکر جنین رویدو بجانب ناف ایدو انجا بدو شاخ
شودواندر میشیمه برود وشاخها زند وبدهنهاء رکها ورحم پیوندد ودرست اینست
وشرایین هم برین قیاس واین رکها اینجا که سرهای آن برحم پیوندد باریک تر باشد لکن
ازبهرانکه غذا از رحم ستاند اغاز سرخ کشتن رکها ازین سر بود بدین سبب بدان ماند
کاغاز رستن آن ازین جایست وازبهرانکه دهنهای رکها اینجا باریک تر باشد و
انجا که از ناف جنین واز جکر او براید فراخ تر بدان ماند که آغاز رستن از انجاست واولیتر
آنست که اعتبار از منفذ کیرند واز فراخی ان ازبهرانکه بنیاد رک فراختر از نهایت باشد
پس حقیقت آنست که همه رکها از جنین برحم ایدو بدو پیوندد تا غذا جذب کند منفعت
مشیمه انست که یاد کرده آمد ومنفعت غشای لفایفی آنست که از ناف جنین منفذی
بدین غشا پیوسته باشد وبول آن بدان طریق بدین غشا ریخته شود ازبهرانکه منفذ بول
او تنک وباریک بود وانرا عضله باشد که بقوت اختیاری دفع کند وجنین را هنوز
آن قوت تمام نباشد واندر منفذ بول معاریج است خاصه اندر منفذ بول پس بیکان بیرون
آمدن بول درین حال بقوت بود ودشخوار بود واین منفذ ناف فراختر باشد وراست
نهاده باشد بی معاریج وبول بآسانی بدو دفع شود واین غشا ازبهر بول است ازبهرانکه
اندام او نازک بود وبول تیز بود واندام او تیزی انرا برنتابد ومنفعت غشای سیم آنست
که عرق جنین دروی بالاید ازبهرانکه او را جز بول وعرق فضله نباشد از جهة براز
دیگر حاجت نیست ازبهرانکه غذای او چیزی رقیق است وازان بیش از بول وعرق
چیزی حاصل نشود وخون حیض در وقت آبستنی سه قسم شود یکی قسم غذای جنین
کردد وقسم دوم بپستانها شود وشیر کردد وقسم سیم از هر دو فزون آید بماند تا وقت
نفاس ازان پاک شود وبباید دانست که تولد فرزند از آب پدر ومادر است لکن
بنیاد اندامهاء فرزند بیشتری از آب مادر است وقوت مغیره ومصوره بیشتری

از آب پدرست وکونی که غایت آب پدر دادن قوتهای اندامها بیشترست ومثال آب پدر
همچون پنیرمایه که بتازی انفحه کویند هرکاه که آب پدر آمیخته شد واندامهای فرزند
وصورت آن پدید آمدن کیرد بفرمان آفریدکار تبارک وتعالی واز بهر انکه بنیاد اندامها
فرزند بیشتری از آب مادر است فرزندان بیشتر بمادر وبرادران مادر مانند وصاحب
شریعت صلی الله علیه وسلم از بهر این فرموده است تخیروا لنطفکم فان اکثر ما یشبه
الولد اخواله میفرماید از بهر نطفه خویش جای بهتر کزینید که فرزند بیشتری ببرادران
مادر ماند واین آنست که بیشتری جنین اند واصل اندر انکه به پدر ماند که بمادر قوت آنست
که تا کدام قوی تر بود فرزند بدان ماند که آب او قوی تر بود وحکما گفته اند که پدر ومادر
در طلب فرزند در حال جدا شدن آب صورت شخصی که ایشان را آرزو بود که فرزند ایشان
بدان ماند در وهم آرند واز وی اندیشند ممکن بود که فرزند بچهره یا بخوی بدان شخص ماند
وبباید دانست که تولد آب مرد از فزونی هضم رابع است واحوال وانواع هضمها در باب
نشم از گفتار سیم از کتاب نخستین یاد کرده آمده است واین فزونی هضم چهارم غذاهای
اندامها اصلی بود که چون هریک بدو رسیده باشد ونزدیک آمده بدانکه بدو ماننده شود
وقوت مغیره را دروی تصرفی بسیار نباید کرد تا انرا بکوهر اندامها ماننده کند وبدان بیوندد
وبدین سبب است که از آبی که بصورت یکسانست اصل ومادهٔ اندامها اصلی کوناکون
چون دل ودماغ وجکر واستخوان وعضروف واورده وشرایین حاصل اید پس بغذا
پرورده شود وبقراط میکوید اصل منی از دماغ می اید ومنفذ آن دو رک است که از
پس کوش است وبدین سبب است که هرکه این رک بزنند فرزند نیاید از وی ونسل
او بریده شود وخون که ازان رک بیرون آید کوئی که خونی بود که با شیر آمیخته است آن
ماده از دماغ بنخاع فرود پس بکرده آید واز کرده باوعیهٔ منی وجالینوس میکوید مرا
معلوم نمی کردد که ازین رک پس کوش زدن نسل بریده میکردد دیکر خواجه بو علی سینا

رحمه الله میگوید مرا چنان نماید که مادهٔ منی تنها از دماغ نیست و بیشتری از اعضاء رئیسه
می آید چون دل و دماغ و جگر و از اعضای دیگر مددی بر سبیل ترشح بدو می پیوندد
تا جمله شود و در اوعیهٔ منی گرد آید و پخته شود و بدین سبب است که بیماریها و آفتها
که در اندام پدر و مادر بود بمیراث فرزند آید والله اعلم باب دوم از جزو دوم
از گفتار بیستم اندر بارنا گرفتن زنان اسباب بارنا گرفتن زنان یا در ماده یا در
مبادی و آنچه در آلت بود سه گونه است یکی آنکه قضیب کوتاه بود نطفه را بجایگاه نتواند
رسانید دوم آنکه قضیب کژ و سرنگون و پشت برآمده باشد و منی در برابر جائی که فرزند
تولد شود نیفتد سیم سنگ از خایه بیرون کرده باشند و عصبی را آفتی رسیده باشد
و اوعیهٔ منی ضعیف شده بود و آنچه در آلت زن بود هفت گونه است یکی آنکه زن رتقا
یا عفلا بود و معنی هر دو پیشتر اندر باب جداگانه یاد کرده آید دوم آنکه در رحم گوشت
فزونی بود یا باسوری یا ریشی کهن بود سیم انواع آماسهاء رحم چهارم بادهای غلیظ
اندر رحم پنجم غایت فربهی و بسیاری پیه ششم آنکه رحم از جای خویش بیکسو میل کرده باشد
و منی بدان سبب بجایگاه تولد فرزند نرسد و سیلان کند و باز گردد هفتم انواع سوء المزاج
گرم و سرد و خشک و تر مفرد و مرکب ساده و با ماده اما سوء المزاج سرد فم رحم را
و رگهای آن را و اوعیهٔ نطفه را که تولد فرزند در وی بود فراهم آرد و تنگ کند و
نطفه بدان سبب بقعر رحم و با وعیهٔ آن نرسد و اگر رسد یا اگر رسیده باشد چون این
مزاج پدید آید غذای آن چندانکه باید بدو نرسد بسبب تنگی رگها و آبستنی تمام نگردد
و سبب این مزاج بیشتری بسیار خوردن آب سرد بود و طعامهای ترش باشد و باشد
که سردی مزاج رحم منی را بفسراند و تباه کند و سوء المزاج سرد و تر منی را تباه کند
همچون زمینی ترانیده و بسیار آب که تخم را تباه کند و باشد که رطوبتی لزج باشد که
قوت ماسکهٔ رحم را ضعیف کند و منی را بلغزاند و قوت جاذبه را نیز ضعیف کند تا



منی را جذب کند و سوء المزاج گرم منی را بسوزد همچون تخمی که در زمین نمناک کاشته و زمین
ریگناک افکنند و آنچه در ماده بود بیشتری آنست که ممکن است که هم از جهت مرد بود
و هم از جهت زن و آن آنست که مرد یا زن نارسیده بود یا بسیار جماع بود یا مست بود
یا بیمار بود یا خداوند تخمه و ناگواریدن طعام بود یا خداوند تشنج بود یا انزال هر دو
موافق نباشد یکی از دو بیشتر یا پیشتر افتد و منی این گروه از مرد و زن تخم را نشاید و
باشد که مزاج منی مرد با مزاج آب زن موافق نیاید یا منی مرد آب زن را تباه کند و اگر
هر دو بدل یابند از هر دو فرزند آید و آنچه از جهت زن بود تنها آنست که بسیار بزرگ
بود و حیض او باز ایستاده باشد و یا مستحاضه بود و آنچه از جهت مرد بود تنها آنست
که رگ پس گوش او زده باشند چنانکه بقراط میگوید یا مرد را تنها نوعی از انواع سوء المزاج
بود و زن بسلامت بود و آنچه در مبادی بود ضعیفی بود در دماغ و معده و دل و جگر
و درد سر و بیم و غم این همه سببهای بارنا گرفتن و تباهی ماده است و سببهای تباه شدن
و بیوفتادن بچه است و بعضی از آنچه یاد کرده آمد سببهای دیگر هست که اتفاق
افتد چون افتادنی و زخمی و آسیبی که بزن رسد یا از بس جماع بدو رسد و از جائی بجهد
یا سداب خورد یا مانند آن چیزی اتفاق افتد و آبستنی باطل شود علامتها کوژی و
کوتاهی قضیب و رگ زدن پس گوش ظاهر بود و علامتهای رتق و عفل و گوشت فزونی
پیشتر یاد کرده آید و علامتهای آماس و ریش اندر باب آماس و ریش مثانه یاد کرده آمده است
و علامتهای بادهای مثانه در باب بادها یاد کرده آمده است و آنچه اینجا یاد باید کردن
آنست که رحم در مجامعت آوازی میدهد همچون آوازی که از باد سوی لب آید و
علامت باسور اندر باب قراطمش یاد کرده آمده است و علامت آنکه رحم بجانبی
میل کرده باشد آنست که در مجامعت رحم درد کند و منی سیلان کند و علامتهای مزاجها
ماده و آلت از جرم و سطح و نبض و از بسیاری و اندکی موی و از تدبیرهای گذشته

و از قوام مني و از قوام طمث و از کرمي و سردي و از بيشي و کمي و از رنگ و بوي آن معلوم
کردد اما اکر مزاج کرم بود مني کرم و سوزان بود و مجري قضيب را بسوزاند و رنک زرد
بود و اکر مزاج سرد بود مني سرد و کبود و غليظ باشد و اکر مزاج خشک بود مني اندک و غليظ
و لزج بود همچون صمغ عربي و در جايگاه تولد فرزند منبسط نشود و اکر مزاج کرم و خشک
بود مني زرد و اندک و غليظ و کنده بود و اکر مزاج سرد و تر بود مني بسيار و سپيد و رقيق
و سرد بود و اکر مزاج رحم کرم بود در حال مجامعت کرم و سوزان بود و خون حيض که بوقت
خويش آيد کرم بود و لون آن زرد يا سياه بود و اکر سرد بود سرد در حال مجامعت فم رحم
را سرد يابد چون حيض سرد بود و اکر خشک بود خون حيض اندک بود و سرد فم رحم را خشک
يابد و اکر سرد و تر بود پيوسته فم رحم را تر بود و خون حيض سرد و بسيار و کم رنک بود و
هرگاه که زن از بس پاکي حيض فم رحم را تر يابد بيايد دانست که رحم او لاغر است و حجم زنان
از حال رحم نشاني دهد و نه هيچ حجم و تيرکي رنک آن از رطوبت غليظ نشاني دهد و طبيبان
تدبيرها فرموده اند که بدان تدبير بتوان دانست که سبب بار نا گرفتن از جانب مرد است يا
از جانب زن يکي آنست که آب مرد و زن هر يک جدا در آب افکنند هر که آب او بر سر آب آيد تقصير
از جهت او باشد و گفته اند بول مرد و زن هر يک جدا در بيخ درخت کدو يا بيخ کولا ريزند
هر که او خشک کند تقصير از جهت او باشد بر سر آب آمدن از خامي بود و خشک کردن از کرمي
و سوزاني بود و گفته اند هفت دانه گندم و هفت دانه جو و هفت دانه باقلي در سفالي
نو کنند و هم چندين در سفالي ديگر کنند و هر يک را بفرمايند تا بر آن تخمها بول کنند و سفالها هر يک
جدا دارند و هفت روز بنهند آب هر يک که اثر برويد تقصير از جهت او نبود خواجه بو
علي سينا رحمه الله ميگويد درستي اين نشانها را حقيقتي نيست و درست آنست که بخوري
خوش بشمع در زير او بسوزند چنانکه دود و بوي هيچ بيرون نشود و نگاه کنند اگر بوي به دهان
و بيني او بر آيد سبب تقصير از جهت او نباشد و اگر بر نيايد بدانند که در رگهاء او سده است

و سبب بار نا گرفتن آن سده است که غذاي بچه را باز ميدارد و نيز گفته اند سير درست
پاک کرده شياف کنند و يک شب نگاه دارند اگر بوي و طعم او ببالا بر آيد سده نيست و اگر
بر نيايد سده است علاج اگر سبب کوتاهي قضيب بود زن کوتاه بايد کنيد و در حال جماع
سرين او بر بالشي نهاده بايد تا برداشته تر باشد و در حال جدا شدن آب وير انك بخويشتن
اندر کشند و اگر سبب کژي قضيب بود علاج جز آنکه اگر ممکن کردد آن پيوند که فرو سوي
سر قضيب است اندکي ببرند و مرهم طلي کنند و قضيب را بر چيزي راست کنند و ببندند تا
راست برويد و اگر بريدن آن پيوند ممکن نشود موم روغن همي مالند و بر تخته راست ببستن
دارند تا راست کردد و اگر سبب آن بود که رحم از جاي خويش بيک سو ميل کرده باشد رگ
صافن بزنند و بر هر دو ساق حجامت کنند پس اگر حاجت آيد رگ اکحل بزنند و از پس استفراغ
چون حب سکبينج و حب هفت دهند که استفراغ بلغم کند و ماء الاصول با دو درم سنگ روغن
بيدانجير برين کونه سازند بگيرند مغز تخم بيدانجير و بکوبند و روغن آن بستانند و بلبنيه بروغن
باز تر ميکنند و نيم کرم بر ميدارند و از پس غسل در رحم ضمادي از کرنب و حلبه کوفته بر مي نهند
صفت حقنه بگيرند شبت و بابونه و مرزنکوش و حلبه و انجير خشک همه را بپزند و ببالايند
و يک سکره روغن کنجد بر افکنند و بکار دارند و در آبزن که در وي حلبه و مرزنکوش و بابونه
و شبت پخته باشد مي نشانند و اگر مزاج سرد بغايت بود بلبنيه نفط سپيد يا بروغن ناردين
آلوده بر دارند و علاج ريش و آماس و علاج باسور هر يک اندر جايگاه خويش ياد کرده آمده است
و اگر بادهاي غليظ بود ماء الاصول و روغن بيدانجير و ضمادها و آبزن که اکنون ياد کرده
آمده است بکار دارند و از طعامهاء بادناک و از ميوها پرهيز کنند و باقي علاج اندر
علاج بادها مثانه ياد کرده آمده است و اگر سبب غايت فربهي بود تدبير لاغري کردن
کنند تا باعتدال باز آيد چنانکه در کتاب زينت ياد آيد و اگر سبب ضعيفي مبادي بود
چون دل و دماغ و جگر و کرده و علامتهاي ضعيفي آن پيدا بود و علاج هر يک اندر

جایگاهش یاد کرده آمده است و اگر سبب سردی مزاج آلت و مادهٔ فربه بود علاج آن اندر
گفتار گذشته یاد کرده آمده است و اگر سبب سردی آلت و مادهٔ زن بود اگر در تن امتلائی
بود نخست تن پاک باید کرد پس علاج را به معجونهای بزرگ بدل کردن و شیافها برزهار
بکار داشتن صفت تدبیری که رحم را گرم کند بگیرند عود هندی خام گرم مطرا و بقمع
رحم را دود کنند چنانکه بوی و دود بیرون نشود و به بینی او نرسد و هم بوی خوش از بینی
او دور دارند پس قمعی که نایژهٔ آن دراز بود بر سر خاکستر گرم بر نهند و زن بر بالش نشیند
و نایژهٔ قمع بخویشتن بر دارد و هم بران شکل صبر کند چندانکه تواند و اگر ممکن گردد که بانائی
از خویشتن دور کنند صفت داروئی که رحم را گرم کند و نرم کند بگیرند زعفران و حماما
و سنبل و اکلیل الملک از هر یکی سه درم سنگ و نیم ساذج هندی و قردمانا از هر یکی
یک اوقیه همه را بکوبند و بیزند پس بگیرند پیه بط و پیه مرغ خانگی و پیه نر و موم صافی
از هر یکی دو اوقیه روغن ناردین سه اوقیه همه را با آتش بگدازند و بهاون در افکنند
و یکی زردهٔ خایهٔ مرغ جوشانیده بدوی بمالند و داروهای سوده بدان بسرشند و
بسایند تا مرهم شود و نگاه دارند هر گاه که زن از حیض فارغ شود سه روز پیوسته
پشم پارهٔ آسمان گون بدین مرهم آلوده میکنند و بخویشتن برمیدارد صفت داروی
بگیرند مشک و زعفران و سنبل و مصطکی و میعهٔ تر از هر یکی دو درم سنگ ساذج
و قردمانا از هر یکی یک اوقیه پیه بط و پیه مرغ و پیه بز از هر یکی دو اوقیه روغن ناردین
سه اوقیه زردهٔ خایه یک عدد چنانکه دیگر داروها کنند و همچنان بکار دارند تعریف
داروئی که خداوند رحم سرد و تر را سود دارد بگیرند شب یمانی دو درم سنگ سماق پاک
کرده و مرو زعفران و عود از هر یکی یک درم سنگ همه را بکوبند و با انگبین بسرشند
و از پس پاکی از حیض سه روز بکار دارند نسخهٔ داروی دیگر بگیرند زهرهٔ شیر یا زهرهٔ گرگ
یا زهرهٔ خرگوش یا زهرهٔ خر هر کدام که حاضر باشد دو دانگ با روغن ناردین بسایند و

پس از حیض بخویشتن بر دارند و پیوسته فرج خویش با آب شحم حنظل جوشانیده می شویند
صفت داروئی که دود کنند بگیرند دارشیشعان و پشم خرگوش و سداب خشک بکوبند
و در موم روغن گل لخته بسرشند و قرصها کنند و پس از پاکی دود کنند چنانکه پیشتر یاد
کرده آمده است تعریف داروی دیگر که دود کنند بگیرند زرنیخ سرخ و تخم سرو و میعهٔ
تر و مر و بارزد و حب الغار راستا راست میعه را و بارزد را بشراب حل کنند و داروها
بدان بسرشند و اقراص کنند صفت حقنه که خداوند رحم سرد و تر را سود دارد بگیرند
علک شاخ و نیم اوقیه سعد نیم کوفته سی درم سنگ همه را در سه رطل بغدادی آب
بپزند تا بیک رطل باز آید و بپالایند و سه روز ازین آب حقنه کنند گرم کرده و بول پیل
را درین باب منفعتی عجب است و تخم سیسالیوس آزموده است همه جانوران ماده را بدهند
زود بار گیرند و روغن بلسان و روغن سوسن و نفط سیاه بر پشم آسمان گون برداشتن
سود دارد و سرگین او خمول کردن و زهرهٔ آهو کشن با انگبین و حمول سازند باب
سیم از جزو دوم از گفتار بیستم اندر نشانهای آبستنی نشانهای آبستنی سه نوع است
یکی آنست که زن از حال خویش بداند و از وی باید پرسید دوم آنست که مرد از احوال وی
بداند سیم آنست که طبیب و زنان قابله توانند دانست اما آنچه که زن از احوال خویش بداند
آنست که پس از آنکه بار گرفته باشد وی را مجامعت آرزو نکند و اگر مجامعت یابد در رحم وی
دردی آهسته پدید آید و بناف بر آید و از بهر آنکه هر گاه که بار گرفته باشد فم رحم فراز
هم آید چنانکه میل در وی گذر نیابد بهر مجامعت که کنند منی از وی باز گردد و آنچه مرد از
احوال وی بداند آنست که فرج او تنگ تر و فم رحم او فراز هم گرفته تر یابد و فرج او را
خشک یابد و در آن حال که رحم آب مرد را قبول کند فتوری در زن پدید آید یعنی سستی
که مرد بداند و سر قضیب را خشک تر و پاکیزه تر از هر باری یابد و آنچه طبیب و زنان
قابله بدانند آنست که هر گاه که جنین تولد کند گرد سپیدی چشم او زردفام یا کبودفام شود

ورنك روي اندك تيره كردد وكلفي پديد آيد ازبهر آنكه حيض بازايستد يا كمتر آيد وماده
آن لختي ببالا برآيد ورك پستانها كبودتر وسر پستان سياه تر وبزرك تر شود ازبهر آنكه
خون حيض بعضي اينجا رود ومنش كشتن وچيزهاي بد آرزو كردن پديد آيد پس از چهار
ماه اين منش كشتن وغير آن زايل شود ازبهر آنكه سبب اين همه خون حيض باشد كه در
تن بماند وپس از چهار ماه جنين بزرك تر شود وآن فرو نهاد در غذاي او بكار شود وبقراط
ميكويد هر كاه كه تهمت افتد كه زن باركرفت يا نه شبانكاه كه بخواهد خفت او را ماء
العسل بايد داد اكر در شب از پيچيدن ناف شكايت كند ببايد دانست كه بار بركرفتست
ازبهر آنكه حرارت وتحليل ماء العسل با وي تولد كند خاصه كه شبانكاه برامتلا خورده
باشد وآن بادها بسبب آبستني آسان كه در نيابد پيچيدن ناف تولد كند واين ماء العسل
خام بايد چنانكه عسل را با آب بياميزند يا در آب نيم كرم حل كنند وسرد كرده وسر ببندند
تا باد تولد كند وآزمودني ديكر آنست كه بفرمايند تا يك روز نخورد يا روزه دارد وشبانكاه
پيش از آنكه طعام خورد عود يا چيزي خوش بوي دود كنند زير او بتمام چنانكه معلوم است
واكر بوي او بدهان وبيني برآيد بار نكرفتست واكر برنيايد نشان آنست كه باركرفتست و
اكر هم چنين پس از روزه سيري درست بردارد از برآمدن بوي ببالا وبرنا آمدن حال بار
كرفتن وناكرفتن معلوم كردد وبول آن زني كه بار دارد وهنوز مدت دراز نكذشته از بار كرفتن
باشد ودر ميان شيشه چون پنبه زده چيزي باشد ودر آخر بسرخي كرايد واكر شيشه بجنبانند
تيره شود واكر تيره نشود هنوز اول باركرفتن بود وكاه باشد كه بول ايشان صافي باشد
بقوام وهمچون صافي برسر آن پديد بود ودر ميانه آب چيزي چون دانه پيدا بود واكر بجنبانند
برآيد وفرود آيد باب چهارم از جزو دوم از كفتار بيستم اندر شناختن نري
وماديكي جنين نخست ببايد دانست كه هم چنانكه معلوم شدست كه آفريدكار تبارك وتعالي
عادت چنان راندست كه فرزند از آب مادر وپدر آفريند هم چنان بتجربت معلوم شدست كه

هر كاه كه آب مرد قوي تر وكرم تر از آب زن بود فرزند نرينه آيد خاصه اكر جماع پس از پاكي حيض
اتفاق افتد ودر شهرهاي سرد ودر فصل زمستان ودر روزي كه باد شمال آيد فرزند همه نرينه تولد
كند ازبهر آنكه حرارت ميل باندرون دارد ودر رحم بدان سبب كرمتر بود ودر شهرهاي كرم
ودر فصل تابستان ودر روزي كه باد جنوب آيد بضد اين بود وكفته اند هر كاه كه آب مرد از سوي
راست او بيشتر آيد ودر رحم بجانب راست افتد فرزند نرينه آيد واكر از سوي چپ مرد آيد
ودر رحم بجانب چپ افتد فرزند مادينه آيد واكر از سوي چپ مرد در رحم بجانب راست
افتد فرزند مادينه آيد لكن مردخوي بود واكر از سوي راست مرد در رحم بجانب چپ افتد
فرزند نرينه آيد لكن مخنث بود ونيز كفته اند اكر جماع آن روز اتفاق افتد كه زن از حيض
غسل كرده باشد فرزند نرينه آيد وتا پنج روز بكذرد هم نرينه آيد واز پس پنج روز تا هفت
روز مادينه آيد واز پس هشت روز تا يازده روز نرينه آيد واز پس آن خنثي آيد وببايد دانست
كه هر زني كه آبستني او بفرزند مادينه باشد وآرزوهاء بد ومنش كشتن وهمه اعراض بد كمتر
بود ونرينه در سوي راست جنبد ازبهر آن معني كه پيشتر ياد كرده آمدست ونخست نشان
آبستني در پستان راست پديد آيد وشير او بقوام تر باشد واكر قطره شير او بر آينه افكنند يا
بر چكانند وبآفتاب بردارند هم چون قطره سيماب يا دانه مرواريد نمايد ولون سر پستان
بسرخي كرايد نه بسياهي ونبض دست راست او ممتلي تر ومتواتر تر بود وهر كاه كه ايستاده
باشد وحركت خواهد كرد نخست پاي راست جنباند وهر كاه كه برخواهد خواست اعتماد
بر دست راست كند وحركتها چشم راست او زودتر بود ونرينه از پس سه ماه جنبد و
مادينه از پس چهار ماه ودر جمله احوالي كه بمادينه آبستن باشد همه برخلاف آن باشد
كه بنرينه آبستن بود لكن اكر نرينه نيز ضعيف وبدحال بود احوال مادر همچون احوال
آن بود كه بمادينه آبستن بود وبدتر واز جمله علتها كه بدان معلوم توان كرد كه بچه در شكم نرينه است
يا مادينه آنست كه زراوند دراز كوبند وبه انكبين بسرشند وبه ابريشم پاره سبز بخويشتن بردارند

بامداد باشناو تا وقت نماز پیشین نگاه دارند و هیچ نخورند اگر آب دهان او شیرین شود بچه نرینه باشد و اگر تلخ شود ماده باشد و اگر طعمی بدید نیاید نشان آن بود که آبستن نیست خواجه ابو علی سینا رحمه الله میگوید درین سخن نظر است و این را تجربت حاجتست ومدت نفاس از پس فرزند نرینه بیست و پنج روز بود تا سی روز و از پس ماده سی و پنج روز بود تا چهل روز باب پنجم از جزو دوم از گفتار بیستم اندر تدبیر آنک

و بعلاج آوردن مزاج آب مرد و زن تا فرزند نرینه آید اولا بر سخن آنها که گفته اند که آب زن ضعیف باید تا فرزند نرینه آید اعتماد نشاید کرد از بهر آنکه تا آب زن نیک نباشد و قوی بدیر آن صورت نرینگی را نشاید لکن آب مرد از آب زن قوی تر باید تدبیر آنکه هر دو آب قوی کردد آنست که عطرها خوش بکار دارند چون مثلث که از مشک و زعفران و عود خام سازند یا از مشک و عنبر و عود و قدری زعفران و بوی کافور دور دارند و طعامها موافق خورند چون اسفیدباها و کوفته و قلیه نرگسی و زرده خایه مرغ نیم برشت و برنج بشیر و هریسه و برگان فربه و حلوا بشکر و انجیر بدین مانند و طعامهاء دیگر و شرابها و معجونها که در جایگاهش یاد کرده آمده است بکار دارند و در فصل سرما مثرودیطوس و دوا المشک و مانند آن دو سه شربت بخورند و از تخمه و ناگواریدن طعام پرهیز کنند و از ترشیها و از مستی دور باشند و آب سرد بسیار نخورند اندک اندک بمقدار حاجت خورند و هر دو یک چند خویشتن را نگاه دارند چند آنکه منی گرد آید و شهوت صادق شود و آب خویش را بیازمایند و رنگ و قوام آن بنگرند تا معتدل هست پس از آنکه معتدل هست منی دو سه روز صبر کند تا قوی تر شود و چندان خویشتن را از جماع باز دارد که منی او بسوزد و تباه شود و مرد و زن نشاط و خوشدلی جویند و مأوی و خوابگاه جایگاهی خوشتر و پاکیزه تر و خوش بوی تر کنند و در خانه عطرها سوزانند و جماع وقتی کنند که شادمانه تر باشند و در حال جدا شدن آب و جماع از فرزند نرینه اندیشند هر دو و از

صورت

صورت مردی مردانه و قوی و تن درست یاد آرند و پیش از جماع نخست لختی بازی کنند تا حریص گردند و در حال جماع سر تو لمس بن زن را بلند تر دارد چنانکه پشت او در نشیب افتد و مرد در وقت جدا شدن آب زن را نیک بخویشتن اندر کشد و او را یک زمان نگاه بر پهلوی چپ دارد آنکه حرکتها فم رحم او ساکن شود و پس از آن نیز اندکی همچنان نگاه دارد و پس از وی دور شود و زن رانها فراز هم گیرد و هم بران شکل ساعتی صبر کند و هر گاه که این شرطها بجای آرند امید وار باشند که فرزند نرینه آید ان شاء الله تعالی باب ششم از جزو دوم از گفتار بیستم اندر نشانهاء مردان و زنان که زود فرزند زایند و نرینه زایند بباید دانست که مرد را که فرزند بسیار آید و زود فرزند آرد بتازی العبیس گویند و زن را اللقوه گویند و این مرد قوی اندام و در فربهی و لاغری معتدل بود و گوشت آلود بود و گوشت او اندر سختی و نرمی معتدل بود و میل اندکی بسختی دارد و خایها او بزرگتر از دیگران بود و رگها بروی ظاهر بود و بر جماع حریص بود و از آن کار بزودی سست نگردد و زودتر از دیگران بالغ شده باشد و بر زهار او موی بسیار بود و در کودکی خایه راست او منتفخ شده باشد و بعضی چهارپای داران بوقت گشن دادن اگر خواهند که از آن گشن بچه ماده آید خایه راست او ببندند تا آب از خایه چپ او رود و اگر خواهند که بچه نر آید خایه چپ او ببندند تا آب از خایه راست او رود و از اینجا معلوم میشود که هر گاه که کودکی را که بالغ خواهد شدن نخست خایه راست او منتفخ شود مزاج او قوی است و از وی فرزند نرینه خواهد آمد و زن او نیز معتدل الاندام و معتدل گوشت بود و سحنه و چهره و لون او هم معتدل بود و حیض او بوقت و تمام بود و مدت آن معتدل بود و مدت پاکی او بیست و یک روز یا بیست و دو روز بود و خون حیض او سخت غلیظ و سیاه و سخت رقیق و آبناک نباشد و معده او قوی بود و طعام نیکو گوارد و کسلان و سست نباشد

۲ نسخه همچنان بر آن شکل ساعتی

وجلد و با نشاط بود و جاستنهاء او درست بود و سپید او به هنگام بود و بایکدیگر زود
تر از دیگران بود و رکهاء او سخت باید ابنا باشد والله اعلم بالصواب باب
هفتم از جزو دوم از گفتار بیستم اندر نشانهاء نزدیک آمدن وقت زادن
هرگاه که زن آبستن را فرو سوی ناف و پشت گرانی کند و میان پیغولهای ران
دردی بدید آید و رحم او منتفخ شود و تری می تراید هنگام زادن نزدیک
آمده باشد و هرگاه که سر پستانهای او سست شود و پیغولهای ران او همچون
آماسی بدید شود و بادگیرد هنگام زادن بود باب هشتم از جزو دوم
از گفتار بیستم اندر نشانهاء ضعیفی و بدحالی بچه که در شکم مادر بود یا پرورش
یابد یا زود هلاک شود نشانهای ضعیفی بچه اندر شکم مادر بیماری مادر و استفراغ
بود که افتد خاصه استفراغ خون حیض و زنانی باشند که ایشان را در آبستنی حیض آید و
سبب آن بسیاری خون بود و زنی را که این عادت نباشد اگر باشد از اندازه عادت زیادت
شود نشان ضعیفی بچه و غذا نایافتن او بود دوم جنین هرگاه که در اول آبستنی یا زودتر از آن
که عادت رفتست شیر او اندر پستان بدید آید هم نشان ضعیفی و غذا نایافتن بچه بود
و ماده غذاء او باز میگردد و بالا بر می آید و ناجنبیدن بچه در شکم بوقتی که عادت است
که بچگان بجنبند و جنبیدن بی وقت هم نشان ضعیفی و بدحالی بچه بود و آنکه چون از
مادر جدا شود ناف او بگشاید و عطسه ندهد و آوازی ندهد و تا زمانی بجنبد نشان
بیماری و ضعیفی بچه بود و زود هلاک شود باب نهم از جزو دوم از گفتار
بیستم اندر دشخواری زادن اسباب دشخواری زادن پنج نوع است یکی احوال مادر دوم
احوال بچه سیم احوال الرحم و مشیمه چهارم احوال اندامها که حوالی رحم است و مشارکت اوست
پنجم اسباب بیرونی اما سببها که از احوال مادر بود پنج است یکی آنست که ماده بیماریها
کشیده باشد و ضعیف شده و قوت ترنجیدن ندارد و عضلهاء او را قوت دفع ضعیف باشد

دوم انکه

دوم آنکه زادن نخستین بود و ترسان تر بود و درد بیشتر یابد سیم آنکه سخت فربه و بسیار پیه
بود چهارم آنکه اهل تنعم و نازک بود و بر درد و اضطراب صبر نباشد پنجم آنکه حرکت بسیار کند
و از شکلی بشکلی میگردد و بچه بدان سبب از آن شکل که آسان بیرون تواند آمدن بگردد و
سببها که از رحم و مشیمه بود هم پنج است یکی آنکه تنگ و کوچک بود و بچه در وی دشخوار
تر تواند گذشت دوم آنکه رحم خشک بود و رطوبتی که بچه را بلغزاند نباشد سیم آنکه آفتی
و آماسی در رحم بدید آمده باشد چهارم آنکه مشیمه غلیظ بود و بقوت بچه شکافته نشود و
رطوبتها نخست بپالاید و ماده لغزانیدن نماند تا بچه را بلغزاند و سببهاء که از احوال اندامها
بود که حوالی رحم است دو نوع است یکی آنکه در روده مستقیم یا در مثانه آماسی بود دوم آنکه
بول باز گرفته بود و مثانه پر شده و جای بچه بر وی تنگ کرده و حرکت بر وی دشخوار گشته
یا طبع خشک بود و ثفل در روده مستقیم گرد آمده باشد و بچه را زحمت کند و سببهاء که
از احوال بچه بود هفت نوع است یکی آنست که بچه بزرگ بود یا سر او بزرگ بود دوم آنکه
بچه سخت کوچک بود و بغرور آمدن کرانی نکند سیم آنکه بچه مادینه بود و زادن مادینه
در جمله دشخوارتر از نرینه بود و حرکتهاء او ضعیف تر بود چهارم آنکه بچه یکی بیش بود
و هر یک را مجال الحرکت نباشد و زحمت افتد و بسیار بودست که زنی پنج بچه بیکبار زادست
و گاه بیش از پنج بود و بعضی بسیار اندر یک کیسه باشد پنجم آنکه بچه یا ضعیف بود یا مرده
بود و از وی حرکت و طلب بیرون آمدن نباشد ششم آنکه نه بر شکل طبیعی افتاده باشد
و بدان سبب دشخوار بیرون آید چنانکه نخست پای بیرون آید یا بر پهلو افتاده باشد
یا بر زانو اندر آمده هفتم آنکه بچه از وقت قصد بیرون آمدن کرده باشد و اگر چه قوی باشد
بقیاس با آن وقت هنوز تمام قوت نباشد و سببهای بیرونی چهار نوع است یکی سرمای
سخت و باد شمالی که رحم را و همه منفذها را فراهم فشارد و باشد که این سبب سخت قوی
بود و بدان رسد که رحم بطرقد و پوست و عضلهاء شکم شکافته گردد دوم صعبی گرما که

قوتها را ضعیف کند سیم اندوهی یا بیمی بد و رسد و روح و قوتها بدان سبب زائل شوند
گریزند و هرگاه که قوتها از اندرون گریزند قوت دافعه ضعیف گردد چهارم آنکه عطرها بسیار
بکار دارند و پیوسته رحم بدان سبب بسوی بالا کشیده میشود بسبب مشارکت رحم با
دماغ و بدین سبب در وقت زادن عطرها دور باید داشت مگر که غشی افتد و بضرورت
قوت را بدان نگاه باید داشت و بسیار باشد که بسبب درد و رنج زادن در سینه و شش
رگی گسسته گردد و خون از گلو بر آمدن و سرفه و بیماری سل تولد کند و باشد که بادی بر سر عصبها
رسد یا عصبی گسسته شود و بکزاز ادا کند علاج کلی دشخواری زاد هر سببی که باشد آنست که
در طبیخ حلبه و خبازی و لعاب تخم کتان و روغن کنجد نیم گرم بر پشت و زهار و پیغولها ران
میچکانند و روغن شبت و روغن بابونه و پشت و تهیگاه او بدین روغنها چرب میکنند
و فرود می مالند و در طبیخ کرنب و حلبه و تخم کتان و شبت نشانند چنانکه تا ناف درین طبیخ نشیند
و بفرمایند تا گامی چند برود و پس بر سر دو پای نشیند و یک بار برخیزد و سه چهار چنین برخیزد
و بنشیند و نفس خویش فرو گیرد و فرو سو قوت کند چنانکه کسی را طبع خشک باشد قوت کند
تا ثفل بیرون شود و این قوت را طبیبان تزخره گویند و داروهای عطسه آرند چون فلفل
و کندس و عرطنیثا و غیر آن ببویانند تا عطسه آید و لعاب تخم کتان در رحم چکانند و موم روغن
از پیه بط و پیه مرغ دهند تا بیاشامد و چهار مثقال پوست خیار شنبر کوفته و بیخته با جلاب
کر یا شوربای مرغ فربه بدهند در حال فرود آید و دارچینی و حلتیث و جندبیدستر و مشکطرا
مشیع هر کدام با مزاج مادر موافق تر بود بدهند آسان تر بر آید و طبیخ حلبه دادن با روغن
بادام خاصه که با خرما پخته باشند که با تخم کتان آسان کند صفت حبی که اندرین باب بستوده اند
و از بهر این کار ساخته اند بگیرند دارچینی و ابهل از هر یکی ده درم سلیخه هفت درم قرفه و
مر و زراوند گرد و قسط تلخ از هر یکی پنج درم میعه و افیون از هر یکی دو درم مشک دانگی و
نیم همه را بکوبند و حب کنند چنانکه رسم است شربت سه مثقال با دو اوقیه شراب کهن

مخار

خواجه بو علی سینا رحمه الله میگوید نزدیک من صواب آنست که اندرین حب افیون یک درم کنند
صفت حبی دیگر بگیرند ابهل ده درم سنگ سداب خشک پنج درم سنگ تخم هزار اسفند
چهار درم سنگ حلتیت و اشق و فوه از هر یکی سه درم حب کنند چنانکه رسم است شربت سه
درم در طبیخ ابهل و مشکطرامشیع و فوه یا در طبیخ لوبیا سرخ یا در عصاره سداب تر
تعریف حبی دیگر بگیرند ابهل دو درم حلتیت نیم درم اشق نیم درم فوه نیم درم این جمله یک
شربت بود صفت حبی دیگر بگیرند مقل ازرق و مر و ابهل را استار است و حب کنند شربت
سه درم سنگ بچه مرده را بیرون آرد و زادن آسان کند نسخه معجونی که طبیبان دعوی
کرده اند که هیچ دارو برابر این نیست بگیرند مر و جندبیدستر و میعه از هر یکی یک مثقال
دارچینی نیم مثقال ابهل نیم مثقال همه را بکوبند و با انگبین بسرشند شربت دو مثقال با ماء
العسل گرم با شراب کهن صفت معجون دیگر بگیرند برگ سداب خشک بیست درم فوه و قردمانا
و مشکطرامشیع از هر یکی ده درم سنگ همه را بکوبند و بسیزند و بشیره انجیر تر بسرشند و [illegible]
اگر انجیر تر نباشد انجیر خشک بستی بجوشانند نیک و بفشارند و بپالایند و آب او را بقوام آرند
و داروها بدان بسرشند شربت چند یک گوز بامداد و شبانگاه صفت ضمادی بگیرند تخم
کتان بکوبند و در ماء العسل و روغن کنجد بجوشانند و بر زهار و تهیگاه او نهند و طبیخ
شحم حنظل و عصاره سداب تر و مقداری مر سوده بهم بیامیزند و بر زهار و ناف او طلی
کنند و پشم پاره بعصاره سداب و طبیخ شحم حنظل تر کنند و بر دارند و زراوند طویل سوده
بر پشم پاره بر دارند صفت شیافی بگیرند خربق سیاه و جاوشیر و زهره گاو و راستا راست ویره
شیاف کنند بچه زنده و مرده را بیرون آرد تعریف بخورها بگیرند گوگرد زرد و مر و جاوشیر
و بارزد و زهره گاو بسرشند و بخور کنند و مر تنها دود کردن و جاوشیر تنها و سرگین باز و
سرگین کبوتر هر یک تنها دود کردن بچه را بیرون آرد و پوست ماربچه را بیرون آرد و
لکن باشد که بچه را بکشد و چیزهایی که بخاصیت سود دارد سنگ مقناطیس اندر دست

جب کیرد زادن آسان شود و بسد بر ران راست بندند سود دارد و اگر اصطرک را قمر نقی
بر ران بندند درد زادن بنباشد و خاکستر سم خر طلی کردن و سم خر دود کردن و سم اسپ
دود کردن و چشم ماهی شور دود کردن سود دارد و بچه را بیرون آرد و اگر زعفران بسایند
و بسرشند و مهره سازند و بروی بندند مشیمه را بیرون آرد و علاج خاصه هر نوعی آنست
که اگر سبب ضعیفی مادر و بیماری مادر بود قوت مادر را بشربتها و بماء اللحم و زرده خایه نیم برشت
و شوربای مرغ فربه نگاه دارند و روغنها که یاد کرده آمد می مالند و هر چه بدان حاجت آید
از علاجهای کلی نگاه میدارند و اگر می ترسند و زادن نخستین بود و زنان دیگر او را دل خوشی
دهند و موم روغن می مالند چنانکه رسم زنان قابله است و بفرمایند تا ترخری میکند و اگر
سبب دشواری فربهی مادر بود او را بر روی اندر خوابانند و شکم و سینه او را بر بالشی نهند
و زانوها و رانها او را فراز هم آرند تا چون بچه بگراید سر او برابر فم رحم آید پس فم رحم را
بموم روغن چرب کنند و داروی عطسه آرنده ببویانند تا بچه بقوت عطسه از جای خویش بجنبد
و بیرون آید و اگر سبب آن بود که مادر نازک و اهل تنعم بود تدبیر آنکه زادن نخستین بود
یکی بود و اگر سبب آن بود که در رحم آفتی و آماسی بود علاج آن چنانکه در جایگاهش یاد کرده
آمده است می کنند و از علاجهاء کلی که یاد کرده آمده است آنچه ممکن گردد بکار میدارند و
اگر سبب تنگی و کوچکی رحم یا خشکی رحم بود موم روغن و پیه بط و پیه مرغ خانگی و روغن
شبت و آبزن که در وی طبیخ شبت و حلبه و کرنب و تخم کتان پخته باشند بکار دارند و
تدبیر عطسه آوردن کنند و اگر سبب غلیظی مشیمه بود تدبیر آنست که قابله مشیمه را بجوید و به
انگشتهای دست جدا از یکدیگر نگاه دارد و روغن کنجد با لعاب تخم کتان بر رحم اندر
افکند و بناخن دست راست یا بآلتی آهنین مشیمه را بشکافد و اگر سبب رقیقی مشیمه
باشد که زود شکافته شده باشد و تریها بیرون آمده و علاج او علاج خشکی رحم که یاد
کرده آمد یکی است و اگر آماس مثانه و روده مستقیم بود و زحمت آن علاج باشد چنانکه

جایگاهش

جایگاهش یاد کرده آمدست می باید کرد و روغنها و لعابها لغزاننده بکار باید داشت
و عطسه آوردن و آنچه ممکن بود از علاجهاء کلی می کردن و اگر سبب باز گرفتن بول خشکی طبع
بود طبع را بحقنهاء نرم بباید گشاد و شوربای خروس که در وی نخود و شبت و تخم بادیانه
بسفایج نیم کوفته و مغز تخم معصفر پخته باشد میدهند و طبیخ حلبه و خرما و روغن بادام
میدهند و باز گرفتن بول را روغن شبت بر زهار می باید مالید و داروهاء ادرار کننده
می دادن تا مثانه تهی شود و اگر سبب آن بود که بر شکلی نا طبیعی افتاده باشد بچه را حیله باید
کردن تا او را بشکل طبیعی باز آرند و این چنان باشد که بچه را پیش باز می برند و می آرند و میگردانند
بمدارا مثلا اگر پایها بیرون آمده باشد آنرا باز پس برند و ساقها او برافرازند چنانکه راست
بنشانند و مادر را بر روی اندر خوابانند چنانکه زن فربه را تا سر بچه فرود گراید و اگر این حیلها
ممکن نگردد چاره جز آن نباشد که هم چنانکه بچه مرده را اندامها جدا کنند و بیرون آرند و
اگر سبب بزرگی و فربهی بچه بود هم طعامها و روغنها و عطسه آوردن و بطبیخ خرما
و حلبه و روغن بادام علاج آن تواند کرد و اگر بزرگی از اندازه بیرون بود یا سر بچه دو بود
یا خلقتی عجب بود آنرا علاج نیست جز دعا و صدقه و جز آنکه اندامهاء بچه جدا کنند و یک یک اندام
بیرون آرند و تدبیرها نیکو پیش از وقت زادن باید کرد تا زادن آسان تر بود و درد آن کمتر آنست
که پیش یک ماه بگرمابه میشود و در آبزن می نشیند و آبزن بیرون گرمابه باید تا سستی نیارد
و پشت و تهیگاه و پیغولها ران بروغن شبت و روغن بابونه و روغن خیری چرب میکند
و بدین روغنها او را می مالند و اندامها و رگها او را چرب میکنند طلیهاء نرم و لعابها
و موم روغن از پیه بط و پیه مرغ و روغن کنجد هم نیم گرم نزدیک رحم میرسانند و هر بامداد
لعاب دانه آبی و لعاب تخم کتان آمیخته میدهند و اسفیدباهاء نرم و چرب و مرغان فربه و
اسفاناج و مانند آن خورد و از همه طعامهاء قابض پرهیز کند و عطرهاء مسکن بقمع
زبر او دود کند چنانکه چند جای یاد کرده آمدست و چون درد زادن آغاز کند طعامی چرب

واندك بخورد و يكساعت راست بنشيند پس بقفا باز خسبد پس يكبار برخيزد و بنردباني
برآيد و فرود آيد و قوتي بخويشتن برآرد تا فم رحم كشاده شود و دهان باز ميكند و هوا را
بدم اندر مي كشد و نفس فرو مي كيرد و زحير ميكند و عطسه مي آرد تا بچه برود و دفع شود باذن
الله عز وجل و اكر پس از آنكه بچه بيرون آمده باشد مشيمه و شخوار بيرون آيد باشد كه بعطسه
كفايت شود و باشد كه كرد شود و در رحم بماند قابله آنرا بانكشت بتواند كرفت و بمدارا بيرون
كردن و باشد كه لختي پديد آيد و باقي هنوز از رحم جدا كشته نباشد قابله آنرا بكيرد و بمدارا
بجنباند از هر سوي و در جلانيدن و كشيدن آن هيچ قوت نشايد كرد جز آنكه بيازمايند تا
باساني بيرون توان كرد كه نزا ز بهر آنكه بيم باشد كه انقلاب الرحم تولد كند و اكر جدا نشود
بران باز بندند و عطسه آرند و بسيار باشد كه مشيمه در رحم بماند و زود عفن كردد و كنده
شود و بيالايد لكن بخار آن بدل و دماغ برآيد و رنجهاي عظيم تولد كند و تدبير آن بود كه
عطرها در زير او دود ميكنند بقمع و ميسوس و دوا المسك و مفرحها ميدهند و بر معده
و دل طليها خوش بوي و قوت دهنده بكار ميدارند و اكر بدين تدبيرها كفايت نشود حمول
و شياف و ضماد كه از بهر دشخواري زادن ياد كرده آمدست بكار دارند باب دهم از
جزو دوم از كفتار بيستم اندر علاج منش كشتن و آرزوي كل خوردن و آرزوي چيزها
تيز و شور خوردن و حالهاي ديكر كه ايشان را افتد اما علاج منش كشتن و آرزوي
طعام نابودن و علاج آرزوهاي بد آنست كه بدان حال منش كشتن خبز بطبيخ شبت تنها
با انكبين مصنع آميخته كرم بدهند تا قي كند و خلط از معده پاك شود و رياضت معتدل بكار
دارد و شربت ترنج پرورده و آبي بريان كرده خاصه كه بارهاي عود هندي بشكافته باشند
و در وي نشانده و كوارش عود و كلشكر با اندكي مصطكي و عود سود دارد و خداوند مزاج
كرم را شراب ترنج و شراب ليمو و شراب غوره و شراب انار موافق بود و طعامها سبك
خورد چون كوشت دراج و مرغ خانكي و برغاله و نان پاكيزه و كاه كاه در طعام اندكي بياز

بسركه پرورده و اندكي خردل بكار دارند چند آنكه شهوت را بجنباند و از سبزيها كسنه و
كوك و اندكي خردل بكار دارند و اندكي كنكر روا باشد و از ميوها آبي و امرود و سيب شيرين
و انار ترش و شيرين خورند و بر معده ضمادي از سنبل و كل و قصب الذريره و انيسون و
خرماي قسب و آبي و شراب ريحاني كهن بر مي نهند و ضمادها كه در علاج جكر و معده
ضعيف ياد كرده آمدست اندرين باب نافع بود صفت شربتي كه منش كشتن باز دارد بكيرند
قرنفل و قسط شيرين و مصطكي و جوزبوا و سك و قاقله و عود و كبابه راست راست شربت
يكمثقال با آب آبي و آب سيب و اكر خفقان رنجه دارد سبب آن خلطي بد باشد اندر فم معده
آب كرم تجرع كردن و رياضت معتدل آنرا زايل كند و اكر در معده و رودهاء او باد رنجه
دارد اين كوارش بكار دارند بكيرند زيره كرماني بسركه آغشته و بريان كرده و كندر و سعتر پارسي
از هر يكي يك جزو جندبيدستر ثلث يك جزو همه را بكوبند شربت از نيم مثقال تا يكمثقال
سفوف كنند يا دو همسنك آن شكر سوده تعريف داروي ديكر بكيرند زرنباد و درونج
از هر يكي دو درم سنك عود و اريد و بسد و كهربا و ابريشم خام از هر يكي دو درم سنكي جندبيدستر
درمسنكي و نيم اشنه و سنبل از هر يكي نيم درم سنك بسباسه و زعفران و قرنفل از هر يكي دو درمسنكي
همه را بكوبند و بيزند و با انكبين مصفي بسرشند شربت يكمثقال و اكر پشت پاي ايشان بياماسد
سركه و روغن طلي كنند و قيموليا و نمك بسركه سوده طلي كنند و برك كرنب پخته ضماد كنند و
شراب با سركه آميخته طلي كنند و حضض با آب كرنب سوده طلا كنند و صبر و صندل و فوفل
با آب عنب الثعلب سوده طلا كنند و خاكستر دوخ كه بتازي البردي كويند بسركه تر كنند و طلي
كنند و اكر زناني را كه در آبستني حيض ديدن عادت نرفته باشد و حيض پديد آيد علاج ايشان
آنست كه عدس و انار بوست و كلنار و انجير خشك بسركه بپزند و برزها ضماد كنند سود دارد
و اكر بدين كفايت نباشد اقراص كهربا و هرچه اندر علاج باز داشتن افراط طمث ياد كرده
آمدست بكار دارند و اكر تب آيد و بفصد يا بمسهل حاجت افتد پيش از چهار ماه و پس از

هفت ماه نشاید و درین میانه نیز احتیاط باید کرد و از چیزها که طبع را نرم کند جز خیار شنبر
و ترنگبین و شیرخشت و شراب الو نشاید دادن باب یازدهم از جزو دوم از گفتار
بیستم اندر احوال نفاس باید دانست که زنان را از پس زادن متقی خون رود و آن باقی خون
حیض باشد که در آبستنی باز گرفته باشد و بعضی از آن غذاء بچه کرده و بعضی ببالا بر آید و در
پستان شیر گردد و باقی در ایام نفاس ببالاید و آن خون را که درین ایام رود نفاس گویند و
زن را نفسا گویند و مدت نفاس از پس فرزند نرینه بیست و پنج روز بود تا سی روز و از پس
فرزند مادینه سی و پنج روز بود تا چهل روز پس هرگاه که فرزند جدا کرده و هیچ نفاس نباشد یا
اندکی باشد تدبیر آن باید کرد که نفاس بیاید از بهر آنکه بیم باشد که از علتها احتباس طمث
چیزی تولد کند احتباس نفاس چشم ماهی شور و سم اسب دود کنند درین باب سود دارد و
هرچه اندر باب احتباس طمث یاد کرده آمده است علاج اینست و طعام شوربای کبر و نخود که
شبث و دارچینی در وی پخته باشند سود دارد و لکن اگر زن نحیف و ضعیف و اندک
خون بود اگر نفاس او کمتر آید مضرت آن بسیار نباشد و اگر نفاس بسیار آید علاج افراط طمث
باید کرد باب دوازدهم از جزو دوم از گفتار بیستم اندر علاج زنی که بچه تمام
ناپرورده از وی بیوفتد و این را اسقاط گویند و بپارسی افکانه گویند سببهای
اسقاط بحمد اصل سه نوع است یکی آنکه از سوی مادر بود دوم آنکه از سوی بچه بود سیم
دیگر سببهای بیرونی بود اما آنچه از سوی مادر بود هفت نوع است یکی آنکه در رحم بادی افتاده
باشد و بچه را هر وقت بجنباند و دفع کند دوم آنکه در رحم رطوبتی باشد که بچه را بلغزاند
سیم سردی رحم چنانکه بدان سبب پرورده نشود و چهارم استفراغ خون باسهال یا
بحیض یا بفصد یا غیر آن پنجم آفتها و بیماریهاء رحم چون قرحه و بواسیر و آماس و غیر آن
ششم بیماریهاء گوناگون و تبهاء که مولد زور و انواع اسهال صفرائی و بلغمی هفتم آنکه مادر سخت
لاغر بود و هر غذا که حاصل آید تن مادر بدان محتاج تر از بچه بود و بچه را نصیبی نرسد و آنچه

ازسوی

از سوی بچه بود آنست که منی رقیق بود و از وی مشیمه قوی که بچه را نگاه دارد تولد نکند و سیما
ضعیف شکافته گردد و بچه بیوفتد و اسباب بیرونی چهار نوع است یکی آنکه سرمای عظیم
برحم رسد و رحم را و منفذهای غذاء بچه را فراز هم فشارد و بچه غذا نیابد و ضعیف گردد
و زادن و بیرون آمدن بچه دشوار گردد دوم آنکه گرمای سخت بدو رسد و قوتهاء او را ضعیف
کند و بچه را به هوای خنک حاجت آید و مقام بسیار اندر گرمابه از این قبیل بود هم قوتهاء مادر
را و هم قوت بچه را ضعیف کند و بچه را بهوای خنک حاجت آید و ترس گرمابه معالیتی و رباطها
مشیمه را سست کند و بچه را بلغزاند سیم آنکه حرکتی قوی اتفاق افتد چون افتادن و جستن
از جای بلند و آسیبی و زخمی رسیدن و آوازی بلند کردن و چیزی گران برداشتن چهارم اعراض
نفسانی چون خشمی صعب و اندوهی و ترسی عظیم که ناگاه بدو رسد و هرگاه که زمستان خوش بی
گرم بوده باشد و بهار سرد از پی او در آید اسقاط بسیار افتد و درد و رنج اسقاط پیش از
درد و رنج زادن بود از بهر آنکه زادن کاری طبیعی است و اسقاط ناطبیعی است و اسقاط
بیشتری اندر ماه نخستین و ماه دوم و ماه سیم باشد و اندر ماههای دیگر نیز باشد و آنچه
اندرین سه ماه افتد که یاد کرده آمده است از گرد آمدن بادها بود اندر رحم و از بهر آنکه
بچه اندرین ماهها کوچکتر و ضعیف تر باشد و سبک تر بود بادهاء او را دفع زودتر کند و آنچه
اندر ماههای دیگر افتد سبب آن سوء المزاج سرد و گرد آمدن رطوبتی فزونی بود اندر رحم
و از بهر آنکه بچه اندرین ماهها بزرگتر بود رطوبتها او را آسان تر تواند لغزانید علامتها
علامت اسقاط آنست که پستان مادر لاغر شدن گیرد و باشد که شیر پستان پالودن گیرد و آن نشان
ضعیفی بچه و غذا نایافتن آن بود و درد رحم و سرخ گشتن چشم و روی و گرانی و ماندگی بی سببی
ظاهر و گوئی که از اندرون چشم درد می‌کند این همه نشانهای اسقاط است خاصه اگر این نشانها
در تب بدید آید و تب سرما بلرزاند زود اسقاط کند و نخست خون حیض آید پس اسقاط بود و
علامت باد که در رحم گرد آید و علامتهای انواع سوء المزاج و علامتهاء قرحه و بواسیر هر یک

اندر جایگاهش یاد کرده آمدست و علامتهاء مردن بچه آنست که بچه اندر شکم سخت گران
گردد و هر گاه که مادر از پهلوئی بدیگر پهلو گردد بدان ماند که سنگی در شکم او از یکجانب بدیگر
جانب میگردد و ناف او سرد شود و پیش از آن گرم بوده باشد و پستانهاء لاغر و تهی گردد و
از رحم زرد آبی گنده تراویدن گیرد و سپیدی چشم تیره شود و باشد که سر بینی و گوش سپید
گردد و لبها سرخ بود   باید دانست که حال بچه اندر رحم هم چون حال میوه است
بر درخت و همچنانکه از درخت شکوفه و میوه که باول همی بندد بیشتر افتد و باخر که نزدیک
تمامی و پختگی رسد بهر آسیبی و بادی همی افتد بچه نیز باول سخت نازک بود و باخر گران گشته
باشد درین دو وقت یکی بداول آبستنی و یکی در آخر آن از سببهاء اسقاط که یاد کرده آمدست
پرهیز باید کردن و بدین سبب است که پیش از ماه چهارم و پس از ماه هفتم نزدیک شاید زدن و
دارو شاید خوردن و اگر چه اندرین میان کم آفت تر بود احتیاط باید کرد و تا سخت ضرورت نباشد
بدارو خوردن و رگ زدن دلیری نباید کرد و ضرورت آن وقت باشد که در تن و رگهاء
مادر اخلاط بد بسیار شود و خون او تباه شده باشد و بیم باشد که زحمت و بوی اخلاط بد
و تباهی غذا بچه را تباه کند بدین سبب ضرورت شود اخلاط بد کم کردن لکن بمدارا و تدبیرها
و شربتهاء لطیف کننده و تبغاریق باید کرد و بهترین مسهلی که بدان دلیری توان کرد خیار
شنبر است و تدبیرهای پاکیزه و غذاهای پاکیزه مزاج را بگردانیدن و باعتدال باز آوردن
و باید دانست که سبب قوی تری و بیشتر اسقاط اندر رطوبتهاء فزونی است که بچه را بلغزاند
و صواب آن بود که پیش از آبستنی استفراغها کند بداروهای مسهل که رطوبت را کم کند
چون حب منتن و حب سکبینج و حب شیطرج و بداروهاء ادرار کننده نیز رحم را نیز پاک کنند
چون ماء الاصول با روغن بید انجیر و روغن بادام و حقنهاء تیز اندرین باب سودمند بود
صفت حقنه بگیرند سعتر پارسی و ابهل و نانخواه و کاشم و شبت و بابونه و سداب خشک
و حلبه راست راست همه را اندر یکمن و نیم آب بپزند تا بنیمه باز آید و بپالایند و بر مقدار هفتاد

درم

درم سنگ از وی یک سکره روغن کنجد و یک سکره روغن سوسن بر افکنند و بدان حقنه کنند
صفت حقنهٔ دیگر که از پس استفراغها و حقنهاء دیگر رحم را بدان حقنه کنند بگیرند حنظل
درست و سرش را چون قوارهٔ بردارند و تخم او بیرون کنند و روغن سوسن یا روغن قسط
در وی کنند و یک شبانروز نگه دارند پس بر خاکستر گرم نهند تا نیک بجوشد و بدان روغن
حقنه کنند تا رحم پاک شود و از پس آن روغنهاء خوش بوی می مالند و پشم پارهٔ بدان چرب
میکنند و برحم میرسانند و هر هفته دو بار دواء المسک و مفرح بحر بنیا و دخمرنا و کاسکبینج
بکار می دارند و مقل و حب الانباط و اشق و شونیز ترکیب کرده یا هر یک جدا پس از استفراغ
دود کردن بقمع سود دارد و سنبل و زعفران و مصطکی و سک و مر و مقل و جندبیدستر
بروغن یاسمین یا بروغن ناردین یا بربیه بط بخویشتن بردارند هر چند روزی و پنیر مایهٔ
خرگوش پیش از مجامعت بخویشتن برداشتن سخت نیکوست و در حال آبستنی مفرح دواء
المسک و مثرودیطوس مرطوب را سود دارد و شیافها که از روغن بلسان و سعتر و
نانخواه سازند پیش از آبستنی سود دارد و روغن بلسان تنها و نفط سیاه سود دارد
پشم پارهٔ بدان تر کنند و بخویشتن بردارند صفت داروی سودمند بگیرند روغن بلسان
دو درم و نیم تریاق بزرگ ده درم سنگ و نیم بیخ درخت جاوشیر یک درم سنگ زرنبا درونج
از هر یکی دو درم سنگ خرمیان دو درم سنگ و نیم مشک دو دانگ زوفای تر دو درم
سنگ روغن که باظفار الطیب کنند دو درم سنگ همه را بسرشند چنانکه رسم است
هر پنج روزی نیم درم بخورند و گاه گاه پشم پارهٔ بدو آلوده کنند و بخویشتن بردارند
و از پس اسقاط مقل و هزار اسفند و سعتر و خردل سپید و حب الانباط دود کردن
سود دارد و طمث را که در رحم مانده باشد بیارد و درد زایل کند والله اعلم بالصواب
باب سیزدهم از جزو دوم از گفتار بیستم اندر بیرون آوردن بچه مرده و تدبیر
اسقاط بچه و فی کردن که سال او اندک بود و ترسند که از درد زادن هلاک شود یا در

رحم آفتی افتد و مصلحت آن بود که بچه بیش از آنکه بزرگ شود از وی جدا کرده هرگاه
که دشخواری زادن بچهار روز بکشد و بچه جدا نشود بباید دانست که بچه مرده است
تدبیر خلاص مادر باید کرد و بعلاجهایی که در باب دشخواری زادن یاد کرده آمدست از
شیافها و بخورهای قوی تر مشغول شدن و بیرون از آن داروها که بچه را بکشد و بلغزاند
بکار داشتن و پر مرغی که شاخ چوب اشنان تراشیده و نرم کرده که عرطنیثا تراشیده بمقدار
پر مرغی و نرم کرده که شاخ سداب که بلیته از کاغذ [illegible] بفم رحم رسانند بچه در وقت
بیوفتد خاصه اگر بقطران یا بآب حنظل و طبیخ او آلوده کنند و تخم هزار اسفند خوردن و
بخویشتن برداشتن و روغن بلسان برداشتن بچه را بیفکند و انگزد و بارزد و بخور مریم اندرین
باب سخت قوی اند و گفته اند اگر زنی پای بر بخور مریم نهد بیم باشد که بچه را بیفکند و عصاره
عرطنیثا هم چنین و اگر سه درم سنگ افسنتین پارسی سوده بخورند بچه را بیفکند و عصاره برگ
حنظل حقنه کردن و بریشم پاره بخویشتن برداشتن و ستم خر و سرگین او دود کردن و هر دو چشم
ماهی شور دود کردن بچه مرده را و زنده را بیفکند صفت داروی مرکب بگیرند انگزد نیم درم
سداب خشک سه درم سنگ مر یک درم سنگ این جمله یک شربت باشد بامداد و شبانگاه
با طبیخ ابهل بدهند بچه را بیفکند تعریف داروی دیگر بگیرند زراوند طویل و حنطیانا
و حب الغار و مر و قسط بحری و سلیخه سیاه و فوه رنگرزان و عصاره افسنتین و قردمانا ماه
تازه و تیز و فلفل و مشک طرامشیع راست راست همه را بکوبند و بیزند و هر بامداد دو مثقال
با انگبین بسرشند و بخورند ده روز پیوسته و تریاق اربعه اندرین باب قوی است و از داروها
که مجرور را شاید افسنتین است و شاهتره چند روز پیوسته بخورند بچه را بیفکند و آب سرد مقدار
نیمن با یک اوقیه خطمی سوده بخورند بچه را بیفکند و بلغزاند صفت داروی دیگر بگیرند دارچینی
و قردمانا و ابهل از هر یکی ده درم مر پنج درم شربت هر سه روز سه درم سنگ نسخه داروی دیگر
بگیرند طبیخ حلبه که با انجیر پخته باشند سه اوقیه آب سداب تر سه اوقیه سعتر پارسی سه درم

سنگ بهم بیامیزند و بدهند بچه زنده و مرده را بلغزاند صفت شیافی قوی بگیرند نوشادر
سوده ده درم سنگ اشق سه درم سنگ اشق را حل کنند و نوشادر بدان بسرشند و شیافها
کنند و بنهند همه شب نگاه دارند و بر شکلی باشند که رانها فراشته باشند و بر بالشی نهاده
تعریف شیافی دیگر بگیرند خربق سیاه و مویزج و زراوند گرد و بخور مریم و حب الماذریون
و شحم حنظل همه را بکوبند و اشق را بزهره گاو حل کنند و داروها بدان بسرشند و شیاف کنند
صفت ضمادی بگیرند شحم حنظل و قسط و برگ سداب از هر یکی سه جزو مر یک جزو همه را بزهره
گاو بسرشند و بر ناف و بر زهار طلی کنند بچه مرده را و مشیمه را بیفکند باب چهاردهم
از جزو دوم از گفتار بیستم اندر باز داشتن آبستنی هرگاه که زنی اندک سال بود یا مثانه
او ضعیف بود و بیم باشد که بسبب زادن آفتی پدید آید چون سلس البول و شقاق رحم و غیره
آن مصلحت آن دیده اند که حیلتها کنند تا آبستن نشود و حیلت آنست که مرد در حال مجامعت
و انزال زن را اندر بخویشتن اندر نکشد و رانها او بلند بر نیارد و زود از وی جدا شود و
جهد کند که انزال هر دو در یک زمان نباشد و چون از وی جدا شد بفرماید تا هفت یا نه بار
بجهد نیک و اندر برجستن بجنبد باز جهد تا منی از وی جدا شود و عطسه آرد و اگر مرد
مجامعت سر قضیب بروغن کنجد چرب کند منی در نیاویزد و بلغزد و اگر بروغن بلسان یا
بقطران آلوده کند یا باسفیداج آبستنی باز دارد صفت شیافی بگیرند حنظل و هزار جشان
و خبث الحدید و کوکرد و سقمونیا و تخم کرنب راست راست بکوبند و بقطران بسرشند و شیاف
کنند و پس از جماع بخویشتن بردارند آبستنی باز دارد باب پانزدهم از جزو
دوم از گفتار بیستم اندر رجا رجا علتی است که زنان را پدید آید و حال ایشان درین علامات
چون حال آبستنان باشد و گمان شود که آبستنی است و نباشد لکن شکم بزرگ شود و شهوت
طعام باطل شود و فم رحم بهم فراز آید و پستانها بزرگ شود و باشد که بیاماسد و اندر شکم
حرکتی می باشد خاصه هرگاه که دست بر نهند و بمالند و بفشارند و باشد که چهار سال و پنج

سال درین علت بماند و باشد که چیزی همچون گوشت پاره بزاید و باشد که باری باشد که
گشاده گردد و باشد که حیض گشاده شود و خون بسیار برود و خلاص یابد و باشد که هیچ
علاج نپذیرد و تا آخر عمر درین علت باشد و باشد که با استسقا باز گردد و اسباب این علت
سه نوع باشد یکی آنکه سده اندر رگهای رحم تولد کند و بدان سبب حیض باز گیرد دوم آنکه
بادی غلیظ اندر رحم افتد سیم آنکه آب زن اندر رحم ریخته باشد یا شود و از خون حیض
مدد یابد و قوت مصوره که در منی مرد است نباشد تا او را صورت دهد چیزی چون گوشت پاره
تولد کند علامتها و فرق میان این علت و میان آبستنی آنست که شکم سخت تر از شکم ایشان بود
و دستها و پایها منزهل نشود همچنانکه دست و پای خداوند سوء القنیه و باشد که علامتهاء
آماس رحم پدید آید و باشد که اعراض درد قولنج پدید آید و باشد که بسبب زحمت آن گوشت
پاره که تولد کرده باشد و از علامتهاء آبستنی که در جایگاه خویش یاد کرده آمده است هیچ
ظاهر نباشد و حرکت آنچه در شکم بود بوقت حرکتی کودک نباشد علاج از حب منتن و حب
سکبینج شربتهاء متواتر دادن سود دارد و ایارج لوغاذیا سود دارد و ماء الاصول بارو
بیدانجیر سود دارد و معجون دحمرثا و تریاق اربعه و دواء الکرکم سود دارد و ضمادها و نطولها
نرم کننده و تحلیل کننده بکار دارند و هرچه احتباس طمث را یاد کرده آمده است علاج این علت است
و طعام نخوداب و دارچینی باشد جزو سیم از گفتار بیستم اندر آفتهاء رحم
و بیماریهاء باب نخستین اندر یاد کردن حوالها که اندر گفتارها و بابهاء
گذشته یاد کرده آمد از علاج بعضی بیماریهاء رحم بیماریهاء رحم چهار نوع است
یکی انواع سوء المزاج است دوم آماسها و احتباق رحم سیم قرحه و بثره و بنارش و شقاق
و بواسیر چهارم بیماریها که از جمله عیبها بود چون رتق و انقلاب رحم و عفل و نظیر اینها
اما علاج انواع سوء المزاج آنست که اصول آن در علاج سوء المزاج کرده و مثلثه یاد کرده آمده است
و بعضی که تعلق برحم دارد هم از علاج سوء المزاج در علاج افراط طمث یاد کرده آمده است و بعضی

در علاج بار نا گرفتن زنان یاد کرده آمده است و علاج شقاق و بواسیر علاج آن و اصول آن
در گفتار پانزدهم یاد کرده آمده است و آنچه تعلق برحم دارد در علاج افراط طمث یاد کرده
آمده است و بعضی هم در علاج افراط طمث یاد کرده آمده است باب دوم از
جزو سیم از گفتار بیستم اندر آماس گرم اندر رحم و دبیله که از آماس خون تولد
کند اسباب آماس گرم اندر رحم پنج نوع است یکی آنکه زخمی و آسیبی بدو رسد دوم دشخوار
زادن یا دشخواری اسقاط سیم تهور قابله در وقت زادن چهارم احتباس طمث و امتلاء
رگها پنجم بسیاری جماع علامتها علامتهاء آماس رحم آنست که معده بسبب مشارکت درد
خیزد و منش گشتن و تاسه و فواق پدید آید و شهوت طعام و هضم هر دو ضعیف گردد هم
بسبب مشارکت سر درد خیزد و قعر چشم نیز درد کند و درد کردن پدید آید و باشد که درد
منتشر شود و باطراف با انگشتان دست و پای رسد و ساقها و بند و گشادها نیز درد کند و
پشت و کمرگاه و پیغولهاء ران درد کند و منتفخ شود و جرب انکند و همه تن گران گردد و عسر
البول پدید آید و باشد که بار نیز کدر تنها بود و نبض صغیر و ضعیف و متواتر شود و از تب
و فراش و سیاه شدن زفان خالی نباشد و اطراف عرق کردن گیرد و باشد که لون منقطع گردد
و بغشی و به تشنج ادا کند و باشد که آماس در جملگی رحم بود و باشد که در یک جانب بود و اما
اگر در آن جانب بود که سوی پشت است درد و ضربان بکمرگاه باز دهد و اگر در سوی پیش
بود درد و ضربان اندر زهار بود و اگر اندر قعر رحم بود درد و ضربان بناف بر دهد و اگر
اندر فم رحم عصبانی است و اگر در جب یا راست رحم بود درد و ضربان بتهیگاه باز دهد
و در هر جانبی که باشد بیمار بر جانب مخالف آن نتواند خفت و برخاستن و نشستن و رفتن دشخوار
باشد و لنگی پدید آید و باشد که آماس دبیله گردد و علامتهاء آن پدید آید چنانکه معلوم است
و اندر علامتهاء دبیله کرده یاد کرده آمده است و آماس قعر رحم علاج دشخوار پذیرد و آماس
فم رحم سهلتر باشد و دارو بدو توان رسانید علاج رگ زدن و قی کردن و فرمودن غذا

باسیرت به الجبال او قطعت به الارض او کلم به الموتی بل لله الامر جمیعا

باندکی آوردن هرسه از امهات علاجست اما رگ باسلیق زدن اگرچه سود دارد خون
را بسوی بالا کشد وحیض کشاده نشود ومنفعت رگ صافن بیشتر است وصواب آنست
که نخست باسلیق زنند تا خون را از میل کردن بدان جانب بازدارد پس رگ صافن زنند
تا ماده را از آن جانب واز آن موضع جذب کند وباسلیق را چنان زنند که بیمار بر پهلو خفته
باشد وسرین ورانها بر بالشی نهاده تا جذب بهتر کند واگر در میان رگ باسلیق ورگ
صافن زدن قی کند سخت صواب بوده منفعت هر دو رگ تمام تر آید ودر اول علت
غذا باز گیرند یا باندکی باز آرند چندانکه قوت را نگاه دارد واز آب خوردن بازدارند
چندانکه ممکن باشد تا ماده بسبب بول بدان جانب میل نکند واگر حاجت آید که ماده غلیظ
تر کم کرده شود بنفشه وسپستان وعناب بپزند وترنگبین بر افکنند وبپالایند وفلوس
خیارشنبر در وی که از نهند وروغن بادام بر افکنند وبدهند واگر خیارشنبر در آب کسنه
وآب عنب الثعلب دهند وروغن بادام بر چکانیده صواب باشد ودر جمله علاج این علت
بعلاج سرسام نزدیکست ونخست ضمادها ونطولها رادع بکار دارند واندران افراط نکنند
تا آماس صلب نشود وداروهاء رادع ازین گونه باید عدس مقشر ولسان الحمل وعصاره او
وکسنه وعصا الراعی وعنب الثعلب وبرگ او وعصاره او واسبغول وبرگ خرفه وعصاره
او وطحلب وتراشه کدو وتره وآرد جو وروغن گل ازین هر انجا حاضر بود بکوبند وبروغن گل چرب
کنند یا بزیت انفاق ونیم گرم کرده بر زهار وحوالی آن می نهند وبعصاره لسان الحمل وغیر آن
با روغن گل آمیخته ونیم گرم کرده اندر رحم حقنه کنند یا پشم پاره بدان تر میکنند وبخویشتن
بر میدارند وآب خوش نیم گرم کرده با روغن گل آمیخته نطولی سخت نیکست وبروی نشستن
نیز سودمند بود وخشخاش بپخته ومهرا کرده وکوفته با روغن گل یا بزیت انفاق ضمادی
سودمندست واز پس این ضماد برودی داروهای نرم کننده بکار دارند وچیزهای تحلیل
کننده با رادع همی آمیزند وبنبید وبا روغن گل آمیخته ونیم گرم کرده نطول کنند وخطمی وتخم کتان

وخسک

وخسک وتخم هر از اسفند در آب بپزند وطبیخ او با عصاره لسان الحمل وغیر آن بیامیزند
وپشم پاره بدان تر میکنند وبخویشتن بر میدارند وثفل آن بگیرند وبا برگ خرفه ولسان
الحمل وغیر آن ضماد کنند وسپس تر ضماد از اکلیل الملک پخته ومهرا کرده وکوفته با
زرده خایه مرغ وروغن ناردین وروغن زعفران بسازند ودر آخر همه داروها تحلیل
کننده بکار دارند چون شبت وحلبه واکلیل الملک وتخم کتان وبابونه وروغن شبت
وروغن بابونه وروغن خیری ومانند آن واشق ومقل ومیعه تر وبارزد ومرو علک
الانباط ومغز ساق گاو وپیه بط وپیه مرغ وروغن سوسن وروغن سداب در آخر
علت که حرارت آماس زایل شده باشد بکار داشتن روا باشد واگر بدین کفایت نشود وی
دبیله خواهد گشت وعلامتها گرم کردن بدید آید لعاب تخم کتان ولعاب تخم حلبه ولعاب
خطمی نیم گرم کنند وبدان حقنه کنند اندر رحم وحلبه وآرد گندم با آن بپخته انجیر تازه بپزند
واندکی سرگین کبوتر بر افکنند واز بیرون ضماد کنند وبوسته شیافها که از علک البطم
وزوفا وبارزد وروغن گاو وکهن کرده باشند بر رحم بر میدارند تا بپزد وسر کند ونگاه باید
کرد واگر ریم از سوی مثانه بیرون می آید با بول بیمار را شیر تازه باید داد با اسبغول وحلاوه
با تخم خربزه کوفته وپخته وسادق البزور واگر از سوی روده همی آید با برازآمیخته حقنها
نرم باید کرد وعلاج قروح الامعا که در جایگاهش یاد کرده آمدست کردن واگر ریم از
رحم همی پالاید وسپید وآملس بود مرهم باسلیقون را با روغن گاو بگدازند وحقنه
کنند اندر رحم واگر ریم گنده بود علاجهای قروح رحم بکار دارند چنانکه در علاج افراط
طمث یاد کرده آمدست واگر خواهند که زودتر پخته شود وضمادی بر نهند از انجیر
وخردل وسرگین کبوتر یا آرد حلبه وآرد جو وانجیر وتخم کتان واکلیل الملک هر یا مدادو
دانگ صبر دانگی زعفران جمع کنند وبدهند چون دبیله پخته شود وسر کند یکبار داروی
پنج درم سنگ تخم مرویز ده درم سنگ تخم خطمی وتخم خبازی از هر یکی چهار درم سنگ

صمغ و کثیرا و نشاسته و مغز تخم خربزه از هر یکی سه درم سنگ گل ارمنی ده درم همه را
بکوبند مگر اسبغول را و تخم خرفه را و بیامیزند با جلاب خام شربتی سه درم سنگ
و روغن گل بر افکنند بامداد و شبانگاه و اگر با شیر خر دهند روا باشد صفت داروی
که بر پشم پاره بخویشتن بر دارند از سوی پیش آماس گرم بنشاند بگیرند مرهم داخلیون
با روغن گل بیامیزند و لختی عصاره لسان الحمل یا عصاره کشنه یا عصاره عنب
الثعلب یا شیر زنان با وی بیامیزند و بکار برند که باشد که بعوض این عصاره کرنب
بکار دارند صفت داروی دیگر بگیرند پیه بط و با روغن بگدازند و لختی زیت سوس
در وی حل کنند و بکار دارند صفت داروی که درد بنشاند بگیرند تخم خشخاش کوفته
و با شیر تازه بپزند و باز بهتر بکوبند تا چون مرهمی شود و گل سرخ سوده و زعفران از
هر یکی مقداری بوی بر افکنند و موم مصطکی با روغن گل بگدازند و همه در هاون بمالند
تا چون یک چیز گردد و بکار دارند تعریب داروی بر آنند که بگیرند گل خطمی چهار درم تخم
کتان و نشاسته از هر یکی درم زعفران دو درم همه را بکوبند و بپزند و بمی پخته
و روغن گل و شیر خر بیامیزند این همه دارو و هر جا که یاد کرده آید بر پشم پاره بخویشتن بر دارند
صفت ضماد وی که آماس سخت را نرم کند و خواب آرد و درد بنشاند بگیرند خشخاش برگ
و تازه پنج عدد و نیم کوفته کنند و در می پخته نهند یک شبانروز پس بپزند تا مهرا شود
و بپالایند و بگیرند موم و کنند و اشونه از هر یکی یک درم سلیخه کوفته و بیخته سه درم سنگ
مغز سر گوزن و پیه مرغ آبی از هر یکی چهار درم سنگ روغن گل یک اوقیه بابونها
خشک را بکوبند و ببیزند و بمی پخته بر افکنند و در هاون بسایند و بر پشم پاره
بخویشتن بر دارند و اگر آماس رحم چیزی نشاید داد که حیض آرد نخست آماس را فرو باید
نشاند و آنگه حیض فرود آوردن باب سیم از گفتار بیستم اندر آماس بلغمی
اندر رحم فرق میان آماس گرم و بلغمی آنست که بلغمی با گرانی بود و درد کمتر کند و رنگ

وحوالی آن و عضلهاء شکم همه سپید و مترهل بود و همه علامتهاء بلغم که معلوم است
ظاهر بود نخست قی باید فرمود تا ماده بلغم کمتر شود و هر چه اندر آماس گرم و مثانه
یاد کرده آمده است علاج اینست باب چهارم از جزو سیم از گفتار بیستم
اندر آماس صلب و سرطان آماس صلب را بلمس توان دانست و علامتهای دیگر آنست
که مجری بول و براز باز گرفته بود و هر بود دشخوار بیرون آید و درد اندک و تا سرطان نگردد
درد صعب تولد نکند و درد سرطان با صعبی خلنده بود و درد بزهار و بیغولهاء ران و به
بندگشاد سرین باز دهد و باشد که بحجاب سینه بر آید و باشد که درد صدغها بدید آید و
بیمار لاغر و ضعیف شود خاصه ساقهاء او و پشت پای آماس کند و باشد که شکم بزرگ شود
همچون شکم خداوند استسقا و باشد که استسقا راستین بدید آید و آماس سرطان صلب
و ناهموار بود و رگهای همچون علت دوالی برخاسته بود و رنگ آماس تیره باشد و بسبزی
گراید یا برنگ ارزیز باشد یا برنگ دردی شراب دارد و باشد که خداوند این علت را پیچی آهسته
گیرد هر چند که درد سخت تر میشود و اگر سرطان ریش گردد ریمی شوخناک و ناهموار بیرون آید
و باشد که قصد بدی سبز و گنده می پالاید و باشد که خورده شود و خون صرف پالاید و
کار افتد که حیض است و نباشد و سبب ریش گشتن آن بود که ماده آماس سودائی
ناطبیعی بود و از سوختن اخلاط تولد کرده باشد یا خلطی تیز با وی آمیخته باشد و گاه باشد
که چیزی پالوده شود و تب ساکن گردد اما علاج آماس صلب آنست که رگ باسلیق
بزنند و باندازه قوت خون بیرون کنند پس استفراغ سودا میکنند برفق و مرهم داخلیون
و باسلیقون با پیه بط و مغز نر گوهی و مسکه گوسفند بگدازند و مقل حل کرده با آن یکدیگر
بیامیزند و روغن نرگس بر چکانند و بسرشند و ضماد کنند و بر پشم پاره بخویشتن بر دارند
و اگر روغن نرگس حاضر نباشد روغن سوسن و روغن شبت و روغن اقحوان و روغن
بابونه و روغن حلبه و روغن بید انجیر و پیه خر اهلی و خر وحشی و روغن کتان بکار دارند

واکر خواهند که ضماد کرم تر وقوی تر باشد جند بید ستر وصبر وبنیرمایه خرکوش وزعفران
والقوان وعلك الانباط وصمغ بادام زیادت کنند واکر درد صعب بود خطمی تازه وبرك
خرفه در ماء العسل بپزند وبروغن کل جرب کنند وضماد کنند وبآب نیم کرم با روغن کل و
شیر زنان وآب کشنیز تر وآب برك خرفه حقنه کنند خواجه بو علی سینا رحمه الله میکوید برك
کبر وبنیر بماء العسل سوده ضماد کردن سود دارد وآزموده است ومیکوید نزدیك
من آنست که برك کرنب وشکوفه او اندرین علت ضماد کردن موافق بود واندر بنیر مرا شبهتی
هست می پندارم که این از تصحیف ناسخ افتاده است وبو عبید بورجانی اندر ترجمه قانون
هم بنیر میکوید وهم تصحیفست الخبز را الجبن خوانده اند واندر کتاب دیکران همی ایدیان
نمك ناکرده واکر نباشد خمیر نمك ناکرده ونیك ناخاسته بماء العسل بسایند با برك کبر و
مرهم باسلیقون واین لا یقنست واکر در قانون الجبن الرطب غیر المملح آورده بودی قوی
توانستی کرد از بهر آنکه داروها که اندرین علت بکار دارند نرمی همچون داروی چشم باید
وبنیر تر نمك ناکرده بر چشم دردمند نهادن سود دارد اما چون آماس سرطان کردد رک
باسلیق می باید زد وکاه کاه رك صافن زدن واستفراغ سودا می کردن برفق وبتدبیرهای
تری آرنده مشغول شدن وآب کشنیز تر کآب کشنه درمیان فهر وصلایه بسرب بسایند
چندانکه کبودی کیرد وبدان حقنه کنند اندر رحم هر کاه که درد صعب شود بشیر زنان وروغن
نیم کرم حقنه کنند ومرهم رسل را اندرین علت خاصیتی عجب است ونخست داروهاء
کرم که درد بنشاند وموم روغن که از موم زرد ودروی روغن زیت کنند واین روغن دو
سه روزی اندر جایکاهی مسین داشته باشند تا اندك قوت زنکار کرفته باشد از بیرون
طلی کنند واز داروهاء سرد خشخاش وکشنیز وعنب الثعلب وروغن کل وسپیده خایه بشت
بر تخته سرب سوده ضماد کردن واکر خون آمدن کیرد عصارة لحیة التیس وکل ارمنی
وسپیده ارزیز با عصارة لسان الحمل حقنه کنند باب پنجم از جزو سیم از کفتار

پنجم اندر اختناق رحم اختناق رحم علتی است مانند صرع وغشی ومبداء آن از رحم
بود ورحم عصبانیست با دل ودماغ وحجاب سینه مشارکست وسبب این علت اندر بیشتر
وقتها باز کرفتن حیض ونایافتن جماع بود خاصه آنهارا که با شوهر بوده باشند وعادت
کرده واز آن عادت بسببی از سببها باز مانده وزنانی دوشیزه نو رسیده مرا که حیض ایشان
تمام نبود این علت بسیار افتد از بهر آنکه هر کاه که حیض کمتر آید یا باز ایستد رکهاء رحم
ممتلی کردد وغلیظ شود ورحم بهم باز نشیند وتشنجی دروی بدید آید وباشد که بیك جانب
میل کند والمی تولد کند وباشد که ماده از رکها در رحم رحم بکسترد وآماسی تولد کند و
ماده حیضهاء دیکر بدو میرسد وکد ربیا بد بعضی هم اندر رحم ورکهاء او وحوالی
او بماند ومختفن شود ومستحیل کردد اکر مزاج اصلی سرد باشد استحالت بسردی وغلیظی
بود واکر مزاج اصلی کرم بود استحالت بسوختکی وعفونت بود واین کمتر بود واز بخارها
که از ماده غلیظ واز ماده سوخته ببالا بر آید انواع صرع وغشی ودل تنکی وضجری تولد
کند از بهر آنکه رباطهای رحم بحجاب پیوسته است دم زدن از حال طبیعی بکردد ودمادم و
ضیق النفس وخفقان بدید آید وباشد که نفس فرو کیرد وهمچون مرده بیوفتد وباشد
که به یکبارکی نفس منقطع شود وناکاه بمیرد وآفتها که از باز کرفتن حیض افتد سلیم تر
از آن باشد که از نایافتن جماع واحتباس منی باشد واکرچه تولد منی از خون بود ومنی
استحالت را قابلتر از خونست همچون شیر که تولد او از خونست واستحالت را قابلتر
ازویست وانچه از ماده حیضهاء دیکر برحم میرسد وکدر نیابد وباز میکردد ودرتن
پراکنده میشود ازوی تبها وآماسها ودرد اندامها وصداع ودوار وسکته ووسواس
تولد کند واز بهر آنکه این علت صعبتر از غشی ساده است نخست اندرین علت غشی پدید آید
پس صرع وسبات وسکته را ماند وباشد که نوبتها حرکت این علت دیر دیر بود وباشد
که زود زود بود ومتواتر شود وانچه متواتر شود ازوی خلاص نباشد علامتها هر کاه که

نوبت این علت نزدیك شود نخست اندیشهای بد و تدبیرهای ناصواب بخاطر می‌آید
و درد سر و خفقان و خیرگی چشم و دوار و طنین بدید آید و نفس از حال طبیعی بگردد و رنگ
روی از حال بحال میشود و اندر لب و دهان و بینی و رخسار حرکتها بی مراد و ناهموار بدید
آید و دندانها برهم می‌زند و می‌خاید و آواز نتواند داد و انچه با وی گویند دشوار فهم
کند و حس آن همی یابد که چیزی از حوالی رحم او ببالا بر می‌آید و از درد پشت خالی نباشد
و علامت انکه مادهٔ این علت خلطی غلیظ است آنست که خداوند این علت پیوسته کسلان بود
و خواب بروی غلبه دارد و فرامشکار بود و در حال حرکت علت چون خفته باشد چشمها فراز
کرده و باشد که چشمها و دهان باز کرده بود و هوش با او نباشد و عرقی اندك و ناهموار
بر تن او بدید آید و باشد که قی کند و بلغم بر اندازد و راحت یابد و بهوش باز آید و علامت انکه
مادهٔ خلطی سوخته است آنست که تشنگی بروی غلبه دارد و در حال حرکت علت چشم و روی
سرخ شود و از تب و درد چشم خالی نباشد و علامت انکه سبب بازگرفتن حیض است آنست
که حیض نباشد و اندر پستانها شیر بدید آید و علامت انکه سبب علت احتباس منی است آنست
که گاه باشد که حال حرکت علت رطوبتی از رحم فرود آید و از ان راحتی یابد و باشد که قابله
دست برحم او برد و دغدغه کند و رطوبتی از وی جدا شود و ازان خلاص یابد و فرق میان
این علت و صرع راستینی آنست که خداوند صرع راستینی زبان خاید و کف اندازد و آواز
قوی از وی بر آید و اندرین علت این هیچ نباشد جز انکه تشنجی کند و رنگ و نفس او بگردد و
از خویشتن غافل شود و اگر کفکی بر آید در حال ساکن شود و هر گاه که بهوش باز آید از حال خویش
و از انچه شنیده باشد بعضی حکایت تواند کرد و مصروع نتواند کرد و فرق میان این علت
و سکته آنست که حس خداوند سکته باطل شود و حس خداوند این علت بعضی برجای بود و
غطیطی که خداوند سکته را بود و برا نباشد و فرق میان این علت و لیثرغس آنست که رنگ
خداوند لیثرغس که بریك حال بود و رنگ خداوند این علت از حال بحال میگردد و نبض لیثرغس



ممتلی

ممتلی و موجی بود و نبض این علت ممتد و متفاوت بود و چون قوت ساقط شود متواتر
و بی نظام گردد علاج اگر سبب علت باز ایستادن حیض بود علاج آن چنانکه در باب احتباس
طمث یاد کرده آمد دست می باید کرد و نگاه باید کرد اگر علامتهاء خونی ظاهر بود رگ باسلیق و
صافن بباید گشاد و بر روی ران و بر ساق حجامت کردن و اندر طبیخ بابونه و بنفشه و اکلیل الملك
و مرزنگوش و لبلاب می نشیند و روغن بنفشه و روغن سوسن بهم آمیخته بر زهار و حوالی آن
می مالند و بریشم پارهٔ بخویشتن بر میدارند و بویهای ناخوش به بینی داشتن و رحم بخور خوش
بقمع دود کردن چنانکه معلوم است و آب تخمها و چیزهاء ادرار کننده دادن و اگر سبب علت
خلط غلیظ و یا افتن جماع بود تدبیر لطیف باید کرد تا طبیعت ماده را هضم کند و اندامها
فرو سوین مالیدن و بستن و اطراف را بطبیخ بابونه و شبت و اکلیل الملك و غیر آن نشستن و
در حال حرکت این علت از بن ران تا بقدم بر بستن و قدمها را در آب گرم نهادن و بنمك
و خردل مالیدن و محجمه بر روی ران و ساقها می نهادن تا ماده فرو کشد و بوی ناخوش
بر بینی داشتن چون قطران و جندبیدستر و جاوشیر و سکبینج و بازرد و چراغ کشته
و بخورهای ناخوش بر بینی داشتن چون مقل و تخم کندنا و سم اسپ و گوگرد و پشم و انچه
بدین ماند و اندر طبیخ انگدان و قیسوم و حلبه و کرنب و هزار اسفند و شبت و اکلیل الملك
و تخم کرفس و سعد و محلب و قسط و برگ غار و بابونه و اذخر و سداب و نانخواه و عاقرقرحا
و سلیخه و پودنهٔ جویباری و مانند آن نشاندن و بدان تکمید کردن و زن قابله را فرمودن
تا انگشتان شیافی از کرم دانه و فلفل و غیر آن بروغن حب الغار یا روغن سوسن چرب کند و
خویش نیز چرب کند و بفم رحم رساند و دغدغه کند بسیار تا باشد که رطوبتی سرد از وی
فرود آید و خلاص یابد و اگرچه این دغدغه از المی خالی نباشد لذتی دهد که انزال افتد و سبب
خلاص باشد و فرفیون اندرین باب سخت قوی است در حال رطوبتی فرود آرد و غالیه را نیز
درین باب منفعتی عجب است و تجربتها مقدار یك بندق بروغن حب الغار گر بروغن سوسن

بفم رحم رسانیدن سود دارد و اندر حال سلامت با یارج فیقرا مسهم و ایارج روفس و
بناد ریطوس و حب شیطرج و حب منتن و حب اصطمخیقون و ایارج لوغادیا استفراغ
باید کرد چند بار و معجون نجاح پیوسته بکار داشتن و از پس استفراغها سجرنیا و دحمرتا
و فلافلی و کمونی و کاسکبینج اندر طبیخ انیسون یا اندر طبیخ لوبیاء سرخ اندر آب سداب
تر یا اندر طبیخ بنج انگشت سود دارد و غاریقون اندر شراب انگوری یا در ماء العسل
و جند بیدستر اندر ماء العسل سود دارد و سرکه عنصل ترش و سکنگبین عنصلی ترش سود
دارد و دو درم سنگ دادی اندر شراب قوی سود دارد و تدبیر آن کردن که او را بشوهر سپارند
سخت صواب بود صفت شیافی بگیرند میعه ترسه اوقیه فلفل و کندر از هر یکی یک اوقیه
بیه بط چهار اوقیه انجره چهار مثقال شیافها سازند چنانکه رسم است و حقنهاء گرم
که رطوبت را فرود آورده و باد را تحلیل کند سود دارد باب ششم از جزو سیم
از گفتار بیستم اندر گرد آمدن آب در رحم علامتها علامت گرد آمدن در رحم آنست
که حیض باز ایستد و در شکم قراقر پدید آید خاصه بوقت حرکت و اندر فرو سوی شکم اماسی
نرم و حالی همچون حال خداوندان استسقا پدید آید و باشد که گمان افتد که آبستن است
و گاه گاه رطوبتی از رحم همی پالاید علاج علاج این علت بداروهای حیض گشاینده و ادرار
کننده باید کرد و اندر طبیخ این داروها نشاندن سود دارد و حقنها و شیافها که حیض
بگشاید و آب تاختن آرد سود دارد و خربق سپید بخویشتن برداشتن سود دارد باب
هفتم از جزو سیم از گفتار بیستم اندر بادهاء غلیظ که اندر رحم افتد و گرد آید سبب
این علت یا زخمی و آسیبی بود یا دشخواری زادن که الم آن مزاج رحم را ضعیف کند یا سرمای
سخت بدو رسد و سوء المزاج سرد غالب شود و فم رحم را سرد کند و ماده بادها را اندر فضای
رحم یا اندر زاویهای آن بماند یا اندر میان لیفهای آن بگسترد و این عسر تر بود پس انگه
اندر زاویهای رحم بود و باشد که این بادها چنان غلبه کند که تمدد آن برهار و ران و بیغولهای

ران

ران باز دهد و بحجاب و بر معده بر آید و حالی همچون استسقاء طبلی پدید آید و باشد که از جای
بجای میگردد و قراقر کند و ضربان کند و هر گاه که چیزی تکمید کنند ساکن شود و باز معاودت
کند و باشد که تا آخر عمر در بن علت بماند و علاج تدبیر علاج نخست با یارج فیقرا و ایارج
لوغادیا و ایارج ارکاغانیس استفراغ باید کرد و از پس استفراغ سجرنیا اندر طبیخ اصول
و بزور دادن و روغن سداب و روغن شبت گرم کردن و مالیدن و بدین روغنها تکمید
کردن و اندر طبیخ سداب و تخم بنج انگشت و قنطوریون و زیره و برنجاسف و مرزنگوش
و انیسون و بودنه دشتی و تخم کرفس و نانخواه و سلیخه و مانند آن نشاندن و ثفل این طبیخ
ضماد کردن با روغن سداب و هر چه اندر علاج بادها که اندر کرده و مثانه یاد کرده آمده است
اندرین باب سودمندست و گفته اند منی بوقت مردی رحم بران مشتمل گردد و از قبول کند
این بادها را بشکند و هم اندر علاج بادهای رحم آورده اند هر بامداد یک درم سنگ و
نیم دحمرثا و ده درم سنگ عسل یک درم سنگ زیره و دانگی مصطکی بکار داشتن سود دارد
باب هشتم از جزو سیم از گفتار بیستم اندر انقلاب رحم سبب این علت دو نوع است
یکی آنکه قوتی عظیم بر رحم رسد چون دشخواری زادن و تهور قابله یا بانگی عظیم کردن یا چیزی
گران برداشتن یا از جای بلند بیوفتادن و جستن یا زخمی و آسیبی رسیدن یا ناگاه چیزی
دیدن یا آوازی عظیم شنیدن که از آن بترسد چنانکه مثلا در پیش خویش ناگاه ماری بیند
یا دیواری بشکند و خایه بیوفتد دوم آنکه رطوبتی غلبه کند و رباطهای رحم سست گردد
و فرو افتد یا قرحه بوده باشد و رباطها را بخورد و تباه کرده و بسیار باشد که بجملگی رحم
بیرون افتد این علت را بتازی انقلاب رحم گویند و عقل نیز گویند و خداوند این علت را
عقلا نیز گویند و بسیار باشد که رحم بزرگ شود همچنانکه در انثیه بزرگ شود و اهل
لغت از این عفل گویند و قرن نیز گویند و خداوند علت را عفلا و قرنا گویند علامتها
علامت انقلاب رحم آنست که اندر زهار و معده و پشت و حوالی آن درد عظیم بود و باشد

که با این دردها تب آید و باشد که گرانی و رعشه تولد کند و ترسی اندر وی پدید آید بی سببی
وحس آن همی باید که بچیزی گرد شده اندر زهار او نهاد دست و قابله و خداوند علت آنرا
بانگشت تواند یافت و هرگاه که تمام تر گردد و باطن رحم ظاهرتر شود و منفذ او نتوان
یافت و هرگاه که مسترخی شده باشد و فرو لغزیده و بر شکل خویش مانده منفذ آن پدید
بود و گاه باشد که بول و براز باز گیرد بسبب آنکه رحم منفذهای بول و براز را بفشارد و زحمت
کند علاج این علت اگر نو باشد و خداوند علت جوان باشد امید توان داشت که علاج پذیرد
وچون کهن گشت دشخوار گردد و علاج وی آنست که نخست حقنه کنند تا رودها را از
ثفل پاک کنند و زحمت آن دور کرده و هرگاه که بدان منفذ برداخته شد منفذ دیگر گشاده
گردد و بول باسانی بیرون آید و چون روده و مثانه برداخته شد زحمت هر دو دور گشت
رحم را باسانی بجای باز توان برد و طریق بجای باز بردن آن آنست که خداوند علت مستلقی
بخسبد یعنی بر پشت باز خسبد و رانها از هم باز گیرد و پشم پاره مرغزی پاکیزه نرم
بر پیچند بسان بلیته هموار و او از بخویشتن بر دارند و رحم را بدان بلیته بجای باز برد بمدارا
پس پشم پاره دیگر بسرکه و آب تر کنند و بر فرج و زهار نهند و بر پهلو بخوابانند و رانها
بهم باز نهند و آن پشم پاره را نگاه دارند و محجمه بر فرو سوی ناف نهند و بمزند و خون بیرون
نکنند و عطری خوش ببویانند تا رحم میل ببالا کند و از بوی ناخوش نگاه دارند تا رحم
از آن گریز نجوید و فرو سو میل نکند و دو روز هم برین شکل بماند روز سیم آن پشم پاره را بدل
کنند و بدیگر آب در سر آبی که درو برگ مورد و گل اقاقیا و نار پوست و غیر آن جوشانیده
باشند تر کنند و از نیم گرم بخویشتن بر دارند هم بر آن نشان و همچنان پشمی دیگر بدین شراب
ترکرده بر فرج و زهار می نهند و همچنان شیشه محجمه بر نهند و هم بر آن شکل بخسبد چندانکه
تواند پس او را اندرین شراب که یاد کرده آمد و اندر شرابهاء قابض می نشانند و نطولهاء
قابض بکار میدارند و ضمادهاء قابض بر می نهند و اندر طبیخ مورد و گل و اذخر می نشانند

باب نهم

باب نهم از جزو سیم از گفتار بیستم اندر علت رتقا و علاج آن رتقا زنی را
گویند که بر فم رحم او غشای رسته باشد چنانکه مرد بآن سبب با وی صحبت نتواند کرد و باشد
که گوشت فزونی بود همچون عضله باشد که قرحه بوده باشد و جراحت آن رسته باشد چنانکه
هیچ منفذ نباشد که خون حیض بدان بیرون آید هنگام بلوغ که هنگام حیض آمدن بود ماده
حیض ابخار رسد و منفذها نیابد باز گردد و اندر تن پراگنده شود و از آن بلاها و بیماریها
صعب تولد کند و هلاک شوند علاج این علت جز باهن و بدست کاری نیست و آن چنان باشد
که اگر غشا پدید بود و هر دو لب فرج را بهر دو انگشت که آنرا ابهام گویند از هم باز گیرند و بهر دو
ابهام از هم باز کشند چندانکه اگر غشای رقیق بود بدرد و اگر غشای غلیظ بود میان آن
بمبضعی بشکافند و اگر غشا دور فرو باشد بصنارها بگیرند برفق و نگاه دارند و بشکافند و در
نگاه داشتن آن غشا بصناره هیچ قوت نکنند تا انقلاب الرحم نیوفتد و اگر گوشت فزونی
بود بمبضع از بن ببرند و بردارند و پاکیزه کنند چنانکه از وی هیچ نگذارند و از لب فرج هیچ
نبرند پس پشم پاره بروغن زیت و شراب قابض تر کنند و در میان هر دو لب رحم نهند
نیم گرم و سه روز نگذارند و اگر حاجت آید بماء العسل می شویند پس مرهمها رویانیده
بکار دارند و احتیاط کنند تا چون جراحت درست شود فم رحم دیگر باره بسته نشود
وچون جراحت درست بشود جماع فرمایند و آنرا که این علاج کنند و خواهند که در راست
بنشانند پشت بر مسندی باز نهاده و زانوها بر افراشته و ساقها بخویشتن باز گرفته و
رانها بشکم باز نهاده و هر دو دست بر زبر هر دو زانو اندر آورده او را بدین شکل بر بندند
بنوارهای نرم و محکم پس این علاج کنند باب دهم از جزو سیم از گفتار بیستم اندر
علاج درازی بظر باید دانست که زنان را بر فرج فزونی است آنرا ختنه کنند آن فزونی
را بر بدبتازی آنرا بظر گویند و زنان ختنه ناکرده را بظرا گویند و زنانی را که ختنه ناکرده
مانند و بظر ایشان دراز گردد و چیزی همچون قضیبی پدید آید و مجامعت را نشاید و بخا...

كنيزكي را كه بدين صفت باشد كويند استخوان دارد و آن اين بطر باشد كه هم چو قضيبي بديد
آمده باشد و اين بطر بزمستان كوتاه كردد و چنان بهم باز نشيند كه نابيدا كردد و بتابستان
دراز شود و بهتر بديد آيد بدين سبب اين علت بزمستان پوشيده تر باشد و بعضي زنان
باشند كه بدين بطر با زنان ديكر حركتي مانند مجامعت توانند كرد ارحجانس و جالينوس بدين
كواهي ميدهند و ابندفلس اين را منكر است علاج هم باهن و دست كاري توان كرد و
انرا از اصل بر بايد داشت چه اكر لختي بماند خون بسيار برود و قوت ساقط شود والله اعلم
واحكم كفتار بيست ويكم اندر درد پشت و تهي كاه و كشادن مهرها كه ريح الافرسخ خوانند و درد اندامها و بندكشادها و عرق النسا و نقرس و داء الفيل و دوالي
و مانند آن باب نخستين اندر درد پشت و تهي كاه و اسباب و علامات
و علاج آن اسباب درد پشت هفت نوع است يكي سؤ المزاج سرد ساده دوم ماده غليظ
و خام اندر عضلها و وترهاي اندروني و بيروني كه كرد مهرهاء پشت اندر آمده است سيم
ريح و ماندكي چهارم بسياري جماع پنجم امتلاي آن رك بزرك كه در پشت است ششم
ضعيفي و لاغري كرده هفتم مشاركت رحم چنانكه بعضي زنان را بوقت حيض باشد و اسباب
درد تهي كاه اندر بيشتر حالها بادي غليظ بود يا بلغم خام علامتها اما علامتهاء ماده خام
آنست كه بحركت و رياضت ساكن شود و اندك اندك آيد بديد آيد و شحوارتر بر توان خاست
و درد با كراني بود و باشد كه حس سرما همي يابد اندر جايكاه درد و علامتهاي باد آنست
كه درد خلنده باشد و كراني نباشد و طعامهاء بادناك زيان دارد و علامتهاء سؤ المزاج
سرد ساده آنست كه حس سرما همي يابد و كراني نباشد و از چيزي كرم كه بدو رسد راحت
يابد و انچه از ماندكي و رنج و از بسياري جماع بود اسباب آن بود از پيش رفته باشد و انچه
از ضعيفي و لاغري كرده بود علامتها كه در باب ضعيفي كرده و لاغري آن ياد كرده آمده است
و نقصان قوت مجامعت بر آن كواهي دهد و انچه بمشاركت رحم بود احوال رحم از آن خبر دهد

وانچه از امتلائي رك بزرك بود دردي بود با حرارت و ضربان اندر درازي پشت و اكر دست
بجايكاه درد ميرسد علامت آن باشد كه ماده اندر عضلها و وترهاي اندروني است
علاج اما اكر سبب ماده خام بود علاج وي بزانيدن ماده باشد بماء الاصول و بروغن
بيد انجير و استفراغ كردن بحقنه و دارو مسهل چون حب منتن و حب سكبينج و ايارج فيقرا
مركب با شحم حنظل و ترياق اربعه را درين جايكاه خاصيتي خوبست و نخود سياه هر شب تر
كردن و بامداد آب آن با وج و روغن كاو و انكبين خوردن سود دارد خاصه اكر دو هفته سوسنه
ميخورند و وج را نيم كوفته كنند و شبانكاه با نخود تر كنند و بامداد جوشي بدهند و بپالايند
و انكبين و روغن كاو بر افكنند صواب باشد و طعام نخود آب باشد و هليون پوسته
خوردن سود دارد و روغن فرفيون و روغن سوسن و روغن قسط و روغن سداب ماليدن
سود دارد نخست پشت را بكرمابي درشت بمالند پس روغن كرم كرده بروي مالند و ضمادهاء
كرم كه از مقل و اشق كرده باشند و جاوشير و سكبينج و جندبيدستر و فرفيون بروغن حب
الغار و روغن سداب سود دارد و ضماد خربزه درد پشت كهن را سود دارد و اكر سبب
بادها بود ماء الاصول و روغن بيد انجير سود دارد و حب سكبينج سود دارد بدين صفت
بكيرند حلبه و حب الرشاد و تخم كرفس و نانخواه و زنجبيل از هر يكي راستا راست سكبينج
هم سنك همه را بكوبند و بسرشند چنانكه رسم است شربت هر بامداد دو درم سنك و اكر سبب
سؤ المزاج سرد ساده باشد مزاج را بدل بايد كرد و بحرنيا و ترياق بزرك و مثرود يطوس سخت
نافع بود و اكر سبب رنج ماندكي باشد آسايش بايد داد نخست و طعامهاي سبك و لطيف
خوردن و كرمابه و روغن شبت و روغن بابونه بكار داشتن و اكر سبب بسياري جماع
يا ضعيفي و لاغري كرده بود علاجها كه اندر جايكاه آن ياد كرده آمده است بكار بايد
داشت و اكر سبب امتلاء رك بزرك بود كه در پشت است رك باسليق و رك مابض بايد
زد و روغن كل ماليدن و طعام سبك خوردن باب دوم از كفتار بيست و يكم

اندر علاج کوزی پشت و بیرون مهره از جای خویش مهره که از جای خویش برود باشد
که بیرون آید بتازی انرا حدبه کویند و باشد که زندرون شود آنرا القعس کویند و باشد که
بیک جانب رود انرا التوا کویند و اسباب آن اندر بیشتر حالها رطوبتی باشد روان
همچون رطوبتی که ازان فالج خیزد یا رطوبتی باشد غلیظ هم جون رطوبتی که ازان بلغمی
تشنج خیزد یا بادی غلیظ که مهره را بکشاید یا آماسی بود زاندرون که مادهٔ آن غشار اندرو
راکه صفاق کویند و مهره را از جای ببرد و هر کودکی که مهرهای سینه او کشاده شود و
از جائی برود دم زدن او ناطبیعی کردد از بهر انکه اندامهای دم زدن او از نهاد طبیعی بشود
و بقراط میکوید من اصابته حدبة من ربو او سعال قبل ان یبلغ یهلک هر کودکی که او را سرفه
یا ضیق النفس باشد پس مهرهٔ سینه او از جای برود و حدبه پدید اید پیش از انکه بالغ شود
هلاک شود این از بهر آن باشد که مادهٔ سرفه و ضیق النفس انتقال کرده باشد و جراحتی
عظیم و مزمن تولد کرده باشد و این جراحت مزمن از بهر آن باشد که مادهٔ او غلیظ باشد و
اکر غلیظ نبودی مهره را از جای نبردی و حدبه نکردی و سبب انکه کودکان را مهره کشاده
کردد و حدبه تولد کند آنست که ایشان را طعام دهند هنوز بوقت طعام دادن نارسیده
تا بدان سبب اخلاط ایشان غلیظ کردد و بسینه و پشت میل کند و مهره را از جای ببرد و خداوند
حدبه را ساقها باریک شود از بهر انکه جون مهره از جای برود بعضی منفذها که غذا بدو
بکذرد و باندامهاء فروسوین آید تنک تر شود و نصیب آن از غذا جندانکه باید بانجا نرسد
و بسیار باشد که سبب تولد حدبه زخمی و آسیبی و سقطه باشد علامتها اما علامت انتهای
مادهٔ غلیظ آنست که تدبیرهای کذشته هم تری فزاینده کرده باشند و سحنه و لمس بران کواهی
دهد و اکر روغنی در وی مالند انرا نشف نکند یعنی در نخورد و علامت آماس آنست که زردی
خلنده باشد و تبهاء مختلف آید و انچه سبب ان زخمی و آسیبی بود علت آن از پس پدید اید
اکر سبب علت مادهٔ غلیظ باشد علاج آن علاج فالج است نخست استفراغها باید کرد
بداروهاى

بداروهای مسهل چنانکه اندر علاج فالج یاد کرده آمدست و لعوقهاء زداینده جون لعوق
کرنب و لعوق سنبل بکار داشتن و سکنکبین عنصلی سود دارد و علاجهای ضیق النفس
اندرین باب سودمند باشد و ضمادهای کرم و محلل مرکب با داروهای که و ترها و رباطها
مهرها را قوت دهد بکار داشتن سود دارد اما داروهاء کرم محلل جون نجاو شیر است
و مقل و اشق و سکبینج و حلبه و اکلیل الملک و داروهای قوت دهنده جون اقاقیا و کلنار
و کل سرخ است و انچه بدین ماند و داروهای دیکر هست که هم کرم کدازنده و تحلیل کننده است
و هم قوت دهنده و آن جون جوز سرو است و برک او و برک درخت غار و اشنه و ابهل
و قصب الذریره و داسن و منفعت ترکیب این داروها با یکدیکر آنست که داروهاء کرم محلل
ماده را می کدازند و تحلیل میکنند و داروی قوت دهنده و ترها و رباطها را قوت میدهند
تا مهرها را بجایی باز می آرند و اکر نخست داروهاء قوت دهنده بکار دارند بیم باشد که و ترها
و رباطهاء مهرها قوت یابند و ماده را دفع کنند و از دفع آن که بی تحلیل باشد در اندامهاء
دیکر فالج و آماسها و آفتهاء دیکر تولد کند اما هر کاه که نخست استفراغهاء تمام کرده باشند
بر داروهاء قوت دهنده اعتماد کردن روا باشد و اولیتر آن باشد که از داروها قوت
دهنده جون جوز سرو و انچه ماننده اوست بکار دارند تا منفعت تحلیل کردن و قوت دادن
یافته شود و اکر اقاقیا و کلنار و مانند آن بکار خواهند داشت انرا با جندبیدستر و برک
خرزهره و وج و حب الغار و مانند آن ترکیب باید کرد و از روغنها روغن سداب و روغن
فرفیون سود دارد صفت آن بکیرند فلفل جندبیدستر عاقرقرحا شحم حنظل فرفیون و انکزد
از هر یکی راستار است همه را بکوبند نرم و روغن سداب بکیرند یک رطل بغدادی و ده درم
سنک ازین داروهاء کوفته در وی حل کنند و در آفتاب نهند یک هفته و هر روز دو بار
بجنبانند پس بپالایند و داروهاء تازه کنند و یک هفتهٔ دیکر بر آفتاب نهند جند کرت
می پالایند و داروهاء تازه می کنند کمترین سه بار این تدبیر بکنند پس بکار دارند صفت روغنی

که رطوبتها و بادها را تحلیل کند بگیرند ابهل و سیخ و جوز سرو و برگ مورد و عاقرقرحا و
مرزنکوس و اکلیل الملک و قردمانا و اذخر و سلیخه همه را در آب بپزند و بپالایند و روغن
سداب برین آب برافکنند روغن چهاریک وزن آب و بآتش نرم بجوشانند تا آب برود
و روغن بماند پس جندبیدستر و فرفیون و ابهل سوده در وی حل کنند تعریف ضمادی
بگیرند راسن و وج و نیم کوفته کنند و هر دو را در آب سرو بپزند و ضماد کنند صفت ضمادی
دیگر بگیرند راسن و ابهل و وج نیم کوفته و اندر شراب بپزند تا مهرا شود و مقل را اندر وی
حل کنند و همه را چون مرهمی سازند و بکار دارند و اگر این علاج اثر نکند داغ کنند و اگر
سبب جدبر آماسی بود علاج آن علاج آماسهای صلب است و آنچه سبب آن زخمی و آسیبی بود
علاج در جایگاه خویش یاد کرده آید والسلام باب سیم از گفتار بیست و یکم اندر
وجع المفاصل و عرق النسا و اسباب و علامات آن و علاج آنچه از گرمی بود سبب
این دردها مادتهای فزونی بود که اندر پیوندها گرد آید و این علت را علی العموم اوجاع
مفاصل گویند لکن آنچه در پیوندهای انگشتان پای بود آنرا نقرس گویند و آنچه در سرین
و حقه ران بود و اندکی بران فرود آید آنرا وجع الورک گویند یعنی درد سرین و آنچه از
سرین بران فرود آید آنرا عرق النسا گویند و نسا نام آن رگ است که از سرین پاشنا کند
خوردک فرود آمدست و از بهر آنکه ماده اندرین رگ افتاده باشد درد اندر درازی
آن میرود و عرق النسا از بهر آن گویند تا عامیان بدانند و آنچه در پیوندهای دست و
زانو بود آنرا وجع المفاصل گویند و سبب گرد آمدن مادتهاء فزونی اندر پیوندها دو
نوع است یکی سببهاییست اصلی و دیگر عارضی اما سببهاء اصلی سه نوع است یکی آنکه
آفریدگار تبارک و تعالی پیوندها جهة آن حرکتها آفریده است تا جانوران حرکتهای گونا
گون توانند کرد و از بهر آنکه تا حرکتها آسان بود جایگاه پیوندها فراخست و اندر هر سو
رطوبتی نرم نهادست تا حرکتهاء تیز می بود تا استخوانها برهم سوده نشود چنانکه ندا

برهم سوده

برهم سوده می شود و تا سبب حرارتی که از حرکتها تولد کند و ترها و رباطها که پیوندها را
نگاه میدارد خشک نگردد و جانور از حرکت باز نماند و بدین سبب است که هرگاه که
مردم حرکت بسیار کند و از آن رطوبت بیشتری خرج شود تحلیل پیوندها گرم شود
و ماندگی پدید آید و سبب ماندگی این خرج رطوبت است و گرم شدن پیوندها و طبیعت
پیوندها آنست که پیوسته رطوبتی را بخویشتن میکشد و آنرا از جهة نرم داشتن پیوندها
و تر داشتن و ترها و رباطها برابر ده می دارد هم چنانکه گردون کشان و خرآسیابانان گردش
چوب گردون را و میل خراس را بروغن چرب کنند تا حرکت آن نرم می بود و از حرارت
گردش آن آتش نخیزد و سوده گران هم بدین سبب مهرها و سنگها را که می سایند بآب
سایند تا از حرارت سودن و گردش سازها آتش بجهد پس از آنکه پیوندها از بهر حرکت آست
و طبیعت حرکت آنست که ماده را اندر پیوندها افکند بدو سبب یکی آنکه حرکت ماده را
بجنباند و ماده که در جنبش آید میل بدان جانب کند که حرکت از وی آمده باشد نبینی که
کشتی بانان کشتی را در آبهاء ساکن بمجراف رانند و آن چنان باشد که آب را بمجراف بجنبانند
و اگر آبستنی پدید آید بقوت گرایش آب کشتی برود از بهر آنکه آب بسبب حرکت مجراف گرایش
بسوی کشتی کند و سبب دوم آنکه از حرکت حرارتی تولد کند و طبیعت حرارت کشیدن است
رطوبتها را بخویشتن میکشد نه بینی که حرارت سوختن بلیته چراغ روغن را چگونه
بخویشتن میکشد و میسوزد و از فراخی جایگاه پیوندها در قبول ماده ماربی بسیار است
و سبب سیم آنکه پیوندها را قوت هاضمه نیست چنانکه دیگر اندامها را هست بدین سبب
هر خلطی فزونی که در پیوندی افتد در وی بماند و هضم نشود و هر چه در دیگر اندامها
افتد اگر مددی بدو نرسد بقوت هاضمه آن عضو آنرا هضم کند و باشد که بعضی را دفع
کند و هیچ پیوند عضله را دفع نکند و سبب آنکه در پیوندها هیچ هضم نشود آنست که قوت
هاضمه را یاری از حرارت و رطوبت بود و حرارت و رطوبت اندر گوشت بیشتر است و

کوشت از پیوندها دور است و کوهر پیوندها عضروفست و استخوان و وتر و مزاج این
همه سرد و خشک است بدین سبب هر فضله که در پیوندی افتد در وی هضم نشود و
سبب انکه پیوند فضله را دفع نتواند کرد دو چیزست یکی انکه طبیعت او قبول ماده آسانست
و دیکر انکه جای ماده فراخست هر فضله که انجا افتد در وی بماند سببهای اصلی اینست
که یاد کرده آمد و سببهای عارضی هفتاست یکی ریاضت کردن است دوم ضعیفی
معده که طعامها را نتواند کوارید سیم طعام از بس خوردن و چیزها ناموافق و بی ترتیب
خوردن چهارم مستی متواتر پنجم شراب خوردن ناشتا تا عصبها و پیوندها بدان سبب
ضعیف و با آفت شود ششم از بس طعام در کرمابه رفتن هفتم زکام و نزله که از بالا فرود اید
و در پیوندها باز ایستادن استفراغی بود که عادت بوده باشد چون قی و اسهال و خون
بواسیر و حیض خولجه بو علی سینا رحمه الله در قانون میکوید یکی از سببهاء این علت آنست
که قولنج را علاج کند بر وجهی که قوت رودها قوی کردد و خلطهاء فزونی قبول نکند و از خویشتن
باز دارد و باطراف و به پیوندها افکند و بسیار باشد که خشمی عظیم براید و اندران خشم حرکتی
ناهموار کند و بحرارت خشم فزونیها که در تن بود بکدازد و بحرکت ناهموار در پیوندها افتد
و من در شهر مرو مردی خردمند را دیدم که او را درد سرین رنجه داشتی مرا حکایت کرد که وی
روزی وضو کرد تا نماز کند کسی از خدمتکاران او چیزی تباه کرده بود او را از ان خشم آمد و
دران خشم حرکتی کرد و در حال این درد پدید آمد و بر وی بماند و اما سبب انکه طعامهای
ناموافق و مسببهاء متواتر و طعام خوردن و بی ترتیب خوردن زیان دارد و این علت
ازانست که فزونیهاء ناکوارنده در تن کرد آید و بر کهها بکذرد و سببهای اصلی که یاد کرده
آمد بمفاصل [illegible] شود و در وی بماند و سبب انکه مجامعت و ریاضت از بس طعام خوردن
زیان دارد آنست که در مجامعت کردن پیوندها را حرکت بسیار افتد و اندر ریاضت بیشتر
افتد و پیوند بدان سبب کرم شود و فزونیهای ناکوارنده را که در تن کرد آمده باشد بخویشتن

کشند

کشیده و پر شود و سبب انکه از بس طعام در کرمابه رفتن زیان دارد دو چیز است یکی اندر کرمابه
همه رکها و پیوندها کرم شود و اخلاط را بخویشتن کشیدن کیرد و غذاهای ناکوارنده بدان
سبب از معده و جکر برکها بکذرد و اندر پیوندها ریخته شود دوم انکه مادتها که در تن باشد
اندر کرمابه کداخته شود و اندر رکها روان کردد و از عضوی بر عضوی ریخته میشود و
اندر پیوندها کرد می آید و سبب انکه ریاضت ناکردن زیان دارد آنست که پیوندها بحرکت
و ریاضت کرم شود و رطوبتها که در پیوندها بود بحرکت تحلیل پذیرد پس هر کاه که مردم
ریاضت نکند رطوبتها در تن و در پیوندها بسیار کردد و بسبب دیر ماندن غلیظ شود
و چیزهای غریب چون کج و سنک و انکشت و مانندان اندر پیوندها پدید آید و هر کاه که
خلطهای فزونی اندر تن کرد آید پس استفراغی اتفاق افتد بقی یا باسهال یا بادرار بول
بطبع یا بعلاج و بول غلیظ آید ممکن بود که این علت دفع شود و اگر استفراغ اتفاق نیفتد
از دو حال بیرون نباشد یا خلط فزونی اندر پیوندها افتد و این علت پدید آید یا اندر رکها
بماند و عفن کردد و تبها عفونتی تولد کند یا کوشتی نرم را از بون کیرد و آماسی و جراحتی
کند چنانکه در سپغوله ران و بغل دست مادتها کرد اید و جراحت کردد و ماده این علت بعضی
را خون بود و بعضی را صفرا و بلغم آمیخته بود و این بیشتر باشد و بعضی را بلغم خام بود و این
عسرتر باشد و چیزهای غریب چون کج و سنک و مانندآن ازین تولد کند و بعضی را ماده
بادناک بود و بعضی را ماده سوداوی بود و این کمتر باشد و تولد این مادتها بیشتری از فضله
هضم ثانی و ثالث باشد و این علت پیران را و کسانی را که بیماریهاء دراز کشیده باشد و علاج
بعضی ناصواب رفته باشد بسیار افتد از بهر انکه قوت هضم این کروه ضعیف باشد و بسیار
باشد که خداوند این علت را پیوندکاه سخت کردد و باشد که انکشتان برهم پیچیده و کوژ
شود و کاهی درد صعب کردد و کاهی ساکن تر شود و این خداوند مزاج کرم را بیشتر بود و
بسیار باشد که در میان انکشتان و در پیوندکاه کوشت فزونی پدید آید و این از ماده خونی

افتد و نقرس از جمله بیماریهائی است که از پدران به میراث در فرزندان پدید آید و بسیار
باشد که نقرس را و اوجاع مفاصل را بداروهای قوت دهنده علاج کنند تا مفاصل فضله
را که بدو آید قبول نکند و از خویشتن باز کرداند و آن علاج سبب هلاک باشد از بهر آنکه آن
فضله که بمفاصل می آمدی باز کردد و باندامهاء رئیسه شود و هلاک کند و این خداوند
نقرس صفرائی را بیشتر باشد خاصه که داروهای سرد بسیار بکار دارند و اوجاع مفاصل
بیشتری در فصل بهار پدید آید از بهر آنکه وقت زیادت شدن و حرکت کردن اخلاط است
و حرکت و در فصل خزان نیز بسیار باشد از بهر آنکه وقت زیادت شدن و حرکت کردن سبب
میوهاء بسیار خوردن خلطهاء بد اندر تن کرد آید و طعام نیک هضم نشود و بکرماء نیم روز
مسام همه تن و کذرهاء اخلاط فراخ شود و بسرمای شب تنک شود و اخلاط اندرین میان
مفاصل فرود آید و جمع میشود و هر کاه که خداوند اوجاع مفاصل و نقرس را داء الفیل و
دوالی پدید آید از علت نخستین خلاص یابد و هر کاه که خداوند عرق النسا را اسهالی افتد
درد آن بر مدت سهل کردد و بسیار باشد که در علت عرق النسا و درد سرین سر استخوان ران
و حقهٔ ران آن بلغزد و بیرون شود و کفته اند هر کاه که خداوند درد سرین را سرخی بر ران
پدید آید چند سه انکشت و خارشی سخت در آن جای تولد کند و درد سرین ساکن شود و بثرهای
که بتازی البثور کویند آرزو کند روز بیست و پنجم هلاک شود و عرق النسا و نقرس را اکر چه
علاج صواب کنند و تن از ماده آن پاک کنند باندک مایه خلطی که افزون شود معاودت کند
و در پیوندهای دیکر دیرتر معاودت کند و مادهٔ عرق النسا بیشتر اندر بندگاه بود و بعصب
ران فرود آید و درد آن صعب و داغ کردن سود دارد و از آن ایمن کرداند و درد نقرس بعضی
را از پای آغاز کند خاصه از انکشت بزرک که بتازی ابهام کویند و بعضی را از کف پای و بعضی
را از پاشنه آغاز کند و بعضی را از پهلوی پای و بعضی را همه پای درد خیزد و درد بر ان بر آید
و خداوند نقرس را خریطهٔ خایه دراز شود و مردم خصی را نقرس نباشد و اصلع نشود و زنان

را نقرس

را نقرس نباشد مکر که پیش از هنکام حیض باز ایستند و غذاهای ناموافق و بی ترتیب خورند
تا نقرس پدید آید از بهر آنکه تن ایشان بحیض از مادتهای بد پاک شود و چون پیش از هنکام حیض
باز ایستد مادتها بد اندر تن بماند عجب نباشد اکر نقرس تولد کند و این معنی تمامتر اندر کتاب
یازدهم از کفتار نخستین از کتاب دوم یاد کرده آمده است علامتها مقصود از طلب علامتهای
این علت آنست که بدانند که مادهٔ علت کدام خلط است و ترکیب آن و چندی و چکونکی آن
معلوم کنند و این از رنک جایکاه درد و رنک آماس و از ضربان و تمدد و کرانی و خلیدن و سبکی
و کرمی و سردی آماس توان دانست و از مزاج و عمر بیمار و از فصل سال و از تدبیرهاء کذشته
اما اکر بلمس کرم باشد چنانکه دست بروی نهادن خوش آید و سخت سوزان نباشد و رنک
جایکاه سرخ بود و با ضربان و تمدد و کرانی بود و مزاج بیمار کرم و تر بود و از چیزهای خنک
بر نهادن آسایش یابد بباید دانست که مادهٔ خونست و عمر بیمار و فصل سال و تدبیرهای
کذشته بر آن کواهی دهد و اکر بلمس سخت کرم و سوزان بود و سرخی کرانی و ضربان و تمدد
کمتر بود و درد سخت تر و سوزان تر بود و خلنده بود و از چیزهای خنک آسایش یابد و آماس
بدان بزرکی نباشد بباید دانست که مادهٔ صفراست و مزاج بیمار و فصل سال و تدبیرهای
کذشته بر آن کواهی دهد و اکر رنک آماس همرنک تن بود و بلمس کرم نباشد و درد بی ضربان
و بی خلیدن بود لیکن کرانی بیشتر کند و مزاج بیمار سرد و تر بود و از ضمادهای کرم و معتدل
آسایش یابد بباید دانست که مادهٔ بلغم است و عمر بیمار و فصل سال و تدبیرهای کذشته
بر آن کواهی دهد و اکر آماس کوچک بود و درد اندک بود و رنک آماس بسبزی کراید که بکبودی
کر بسیاهی زند و بلمس سرد بود بباید دانست که مادهٔ علت سوداست و مزاج بیمار و فصل
سال و عمر و تدبیرهای کذشته بر آن کواهی دهد و اکر مادهٔ علت مرکب بود مثلا خونی بود
با صفرا آمیخته که با بلغم آمیخته یا صفرائی بود با بلغم آمیخته یا بلغمی بود با سودا آمیخته هم
علامتهای تیر مرکب آمیخته باشد و شناختن آن بر طبیب آسان بود و علامتی درست که از ماده

مرکب نشانی دهد آنست که ضمادهای کرم و سرد یکسان بود یعنی کرم با سرد نا آمیخته و سرد با
کرم آمیخته سود ندارد یا چنان باشد که کاهی سود دارد و کاهی نه و این آن وقت باشد که یک
ماده بر دیکری غلبه کند یا چنان باشد که کاهی چیزی کرم سود دارد و کاهی چیزی سرد و این مادهٔ
آمیخته بیشتر کسانی را افتد که مزاج اصلی ایشان کرم بود و طعامهای سرد و تر و میوه های تر
و فقاع و مانند آن بسیار خورند و بر امتلا حرکتها کنند و طعامی بی ترتیب خورند و بسیار
باشد که مادهٔ علت مادهٔ باشد تباه کشته همچون ریمی که بتازی المده کویند و علامت وی
آنست که درد آن با خارش صعب و با سوزش بود و از چیزهای کرم و از چیزی یلجامه که
بروی بوشند سخت رنجور شود و از هوای خنک و داروهای خنک راحت و لذت یابد
و بعضی را مادهٔ بادناک بود و علامت وی آنست که درد آن جای بجای کردد و هیچ کرانی
نبود و خداوند علت میوه ها و طعامها بادناک بسیار خورده باشد و بسیار باشد که مادهٔ این
علت از کرمی و تیزی بدان اندازه بود که اندر استخوانها بکذرد و استخوانها را تباه بکند و بشکند
و این علت را طبیبان بتازی ریح الشوکه کویند و فرق میان اوجاع مفاصل و نقرس و میان
ریح الشوکه که اندر نقرس ماده اندر کوشت و اندر فضای بندکاه بود و اندر ریح الشوکه اندر
استخوان بود اکر علامتهای خونی ظاهر شود نخست رک بباید زد و از بهر پیوندهای
دست رک اکحل باید زد و از بهر انکشتها و پیوندهای پای رک باسلیق باید زد و از جانب
مخالف باید زد لکن خلاف اندر محاذات باید نه اندر قطر و این چنان باشد که اکر درد اندر
پیوندهای دست راست باشد از دست چپ رک زنند و اکر اندر پیوندهای پای راست
بود از دست راست رک زنند تا خلاف اندر محاذات بود یعنی اندر برابر جایکاه و اکر اندر
پیوندهای پای چپ بود از دست چپ باید زد و اکر اندر هر دو پای یا اندر هر دو دست بود
یک از هر دو دست زنند و بیکبار زنند و خون باندازهٔ قوت بیرون کنند و چون از رک
زدن بیاسایند دو سه روز بر آید یا دو روز قی فرمایند و خاصه اکر درد اندر پای بود از بهر انکه

اندر درد

اندر دردهای فرو سوی تن سودمندتر از اسهال بود پس اکر کفایت نشود پس از قی کردن داروی
مسهل باید داد و نخست نطولها و داروهای آرام دهنده بکار باید داشت و اکر بمسهل
دادن دفع توان کرد یا اندر دلیل اثر پختکی بدید باید دفع باید کرد و بر جایکاه درد آب سرد و کرم
ریختن و روزهای بحران نکاه باید داشت تا مسهل از پس آن دهند و روزهای بحران روز
چهاردهم بود و هفتم و یازدهم و روز بحران بهترین روز چهاردهم و اندر مسهل دادن
مدافعت آن وقت توان کرد که حرکت ماده سخت قوی و درد بی قرار نبود و باید دانست که
ضماد کرم اندر آغاز علت و ضمادها حذر کنند هر دو زیان دارد از بهر آنکه ضمادهای کرم
مادهٔ دیکر را بجایکاه درد کشد و ضماد حذر کننده ماده را اندر پیوندها باز دارد و آماس
صلب کرداند خاصه اکر مادهٔ غلیظ باشد و اکر ماده رقیق کند و کار دراز کردد و آب کرم بسیار
بکار داشتن پیوندها را نرم و تر و زبون کند و نخست نکاه باید کرد تا ماده اندر پیوندهای
ریخته شد و از حرکت فرو ایستاد که نه اکر هنوز در حرکت باشد و حرکت او قوی باشد داروی
باز دارنده که سخت قوی باشد بکار نباید داشت از بهر دو کار یکی آنکه ماده را از حرکت خویش
باز دارد و درد زیادت شود از بهر آنکه رکها و پیوندها را بفشارد دوم آنکه ماده بجانب
اعضاء رئیسه باز کرداند و اندران خطری بزرک باشد پس اکر خطا کرده شود و درد زیادت
کردد یا اعراض آنکه ماده باعضاء رئیسه می پیوندد بدید آید زود بداروهای نرم کننده باز
باید داشت تا انجه فرو آمدنی است از ماده فرود آید و آب کرم و فاتر اندرین حال سود دارد
خاصه اکر بابونه و بنفشه اندروی پخته باشند و اینجا که ماده اندک بود و حرکت او آهسته
بود و از داروهاء باز دارنده پس باکی نباشد مکر اندر عرق النسا که داروهاء باز دارنده
ماده را اندر قعر پیوندها افکنده و اینجا باز دارد صواب آن باشد که هر کاه که ماده بسیار
باشد و هنوز اندر حرکت باشد و حرکت او قوی باشد زود باستفراغ مشغول شوند و
اکر علامتهای صفرا ظاهر شود نخست قی فرمایند پس هر کاه که اثر پختکی پیدا استفراغ کنند

بر مسهل قوي واندر علاج علت صفرايي اسهال بجنيرها سرد و تر بايد كرد و اندر علاج
علت خوني ميل بسردي سكنجبين ترش موافق نباشد از بهر دو كار يكي انكه سر رك عصبها را
ضعيف كند دوم انكه ترشي ماده را كه آراميده باشد لطيف كند و بجنباند با ماده علت
بياميزد و اندر ركها بكذراند و بجايكاه درد آرد و سكنجبين بزوري كه از تخمهاي كرم
كند جون تخم باديان و تخم كرفس و غير آن مم زيان دارد از بهر انكه ماده علت را بسوزاند
و تري او را خشك كند و باقي سنك شود و مسهل ضعيف نيز اندر اول علت زيان دارد
از بهر انكه اسهالي نكند كه علت بدان كمتر شود و ماده آراميده را بجنباند و بجايكاه ببرد
اما در اوجاع مفاصل و نقرس جون نخست استفراغ بر مطبوخ هليله زرد و هليله
كابلي و افستين و شاهتره و خرما هندو و الوي سياه كند و مويز و مانند آن اين مطبوخ
مبلغي تمام بايد داد جنانكه استفراغي تمام كند و اكر با اين دردها تب بود آب عنب الثعلب
و آب كاكنج و آب كسنه جوشانيده و صافي كرده با اندكي فلوس خيار شنبر بايد داد با آب
لبلاب يا بنفشه خشك و شكر و اكر حرارت كمتر بود ده درم لعاب اسبغول با وي بياميزند
و بدهند روا باشد و از پس انكه تب زايل شود آب عنب الثعلب كه آب كسنه با آب آبي و
آب كرفس بياميزند و يكمثقال ايارج فيقرا در وي تر كنند يك شبان روز پس بپالايند و
بدهند و انرا كه مزاج بسلامت بود استفراغ بر مطبوخ سورنجان و بوزيدان و حب
سورنجان بايد كرد و از پس داروي مسهل داروهايي كه ادرار بول كند سخت سود دارد
از بهر انكه ماده اين علت فضله هضم ثاني است و ثالث و هضم ثاني اندر جكر باشد و هضم
ثالث اندر ركها و ادرار بول انرا پاك كند و بسيار كسان باشند كه ايشان را از داروي مسهل
خوردن و حقنه كردن منفعت نباشد و علت ايشان بادرار بول زايل شود و بسيار كسان
باشند كه ايشان را اسهال بسيار بايد كرد و نرا ادرار پس از بهر انكه تري از تن ايشان وادرار بول
خرج او فتد و مزاج ايشان كرم شود و بسوزد و در علتهاي ديكر افتند با اين مردمان دقا

نکاه

نكاه داشتن واجبست و اكر ماده علت صفرايي بود قي بايد فرمود جون استفراغ بمطبوخ
هليله زرد و خرما هندو و عناب و آلوي سياه و شاهتره و تخم كشوث كردن و آنرا بصبر
و سقمونيا قوت دادن صفت آن حبي كه خداوند نقرس خوني و صفرايي را سود دارد
بكيرند صبر و هليله زرد يك درم سنك و نيم تربد و سورنجان از هر يكي يك درم تخم
حنظل جهار دانك سقمونيا دانكي و نيم زعفران دانكي شربت سه درم و اكر طبيعت ضعيف
باشد استفراغ بكوارش سفرجلي كند تعريف آن بكيرند بهي معتدل اندر فربهي و
بزركي و تخم آن بيرون كنند يك اوقيه سقمونيا بجايكاه تخمها باز كنند و آبي را بهم باز
نهند و خمير بروي بوشند و اندر تنور معتدل بريان كنند تا خمير سرخ شود و بنهند تا
سرد شود و خمير از وي باك كنند و انرا در هاون سنكين كنند و انكبين مصفي بسرشند
شربت جند انكه دانند كه در وي دانكي سقمونياست و ديكر انكه اكر ماده علت مركب بود
از صفرا و بلغم استفراغ بحب سورنجان بايد نسخه آن بكيرند صبر يك درم سورنجان جهار
دانك هليله زرد جهار دانك سقمونيا دانكي كل سرخ و مصطكي از هر يكي دانكي جمله يك
شربت بود و اكر بعوض صبر ايارج فيقرا باشد صواب بود صفت حبي ديكر بكيرند هليله زرد
و تربد از هر يكي يك جزو و مقل نيم جزو و شحم حنظل و سقمونيا از هر يكي ثلث جزو و كثيرا عشر جزو
شربت سه درم صفت حبي ديكر بكيرند هليله زرد يك درم سنك صبر جهار دانك و ماهي
زهره و بوزيدان از هر يكي دو دانك سقمونيا دانكي اين جمله يك شربت بود تعريف مطبوخ
سورنجان بكيرند هليله زرد مقشر بيست درم بنفشه خشك و كل سرخ از هر يكي پنج درم
تخم كسنه سه درم سنك سورنجان نيم كوفته دو درم سنك بود و ترتر شاخي جند و اكر بود نه
نباشد يك درم سنك مصطكي در افكنند و در سه رطل آب بپزند برطل بغدادي و بپالايند
شربت مقدار دو بهر از يك رطل با ده اوقيه شكر سوده و ضمادي ازين نوع بكار دارند ضماد ديكر
بكيرند حضض صبر و صندل شياف ماميثا زعفران از هر يكي دو درم مر يك درم سنك

کرنب سوخته چهار درم سنگ همه را با آب عنب الثعلب و آب کسنه بسایند و بکار دارند
صفت ضمادی که درد بنشاند بگیرند اسفیدلج سرب و آنرا به شیر تازه بسایند و طلی کنند
و کوک را بکوبند و ضماد کنند و چون گرم همی شود بر میدارند و دیگری بر می نهند و
سبزی که بر سر آب ایستاده باشد سود دارد بر نهادن این سبزی را بتازی طحلب گویند
و کشنیز تر و آب او سود دارد و زعفران و افیون را ستار است بشیر گاو بسایند پس با موم
روغن که از روغن گل کرده باشند بیامیزند و طلی کنند درد بنشاند تعریف ضمادی
که آماس را تحلیل کند بگیرند لوبیا و بپزند و بکوبند و ضماد کنند نافع بود ضمادی قابض
که با اول علت بکار دارند بگیرند اقاقیا و حضض و صبر و صندل سرخ و بوش در بندی
و شیاف مامیثا و گل ارمنی همه را با آب عنب الثعلب بسایند و طلی کنند صفت ضمادی
دیگر بگیرند عدس مقشر و بکوبند و اندکی کافور با وی بیامیزند و بسایند و با آب کشنیز تر
بسرشند و طلی کنند ضمادی دیگر بگیرند پوست انار و اندر شراب انگوری قابض بپزند
و بسایند پس سماق و آرد جو و حی العالم بگیرند و همه بهم بسایند و بسرشند و طلی کنند و این
ضمادها اندر تابستان سرد کرده بکار دارند و اندر زمستان نیم گرم کرده بکار دارند ضمادی
دیگر که بلخم تر بکار دارند بگیرند برگ کرنب و در آب بپزند و بکوبند و یکی زرده خایه مرغ
خام و اندکی دروی سرکه و مقداری آرد جو با آن بیامیزند و روغن گل بر چکانند و همه را
بهم بسرشند و طلی کنند باب چهارم از گفتار بیست و یکم اندر علاج وجع المفاصل
و نقرس که از سردی بود اگر علامتهای بلغم و خلط خام پدید آید نخست از آب باید پزانید
و طریق پزانیدن آنست که هر بامداد گلنگبین عسلی دهند با آب بادیان تر که با آب اپی که
دروی زیره کر تخم بادیان جوشانیده باشند و طعام نخود آب دهند اگر پس از چهار روز اندر
دلیل اثر پختگی پدید نیاید روزی چند ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر پس طبیعت را
با یارج فیقرا و ترید بجنبانند بگیرند ایارج فیقرا یک مثقال ترید یک مثقال هر دو را بگبین

بسرشند و بدهند سه روز دیگر ماء الاصول دهند روز چهارم گلنگبین دهند با ماء الاصول
و دیگر روز استفراغی کنند بحب سورنجان یا بحب منتن یا بحب شیطرج پس از آن باقی ماده
را تحلیل بخورهای ادرار کننده و بماء الاصول بالا کنند و اگر فصل تابستان بود و از قی
کردن مانعی نباشد نخست از همه تدبیر کردن قی مشغول شوند و اگر بمسهل حاجت آید
پس از آن مسهل دهند برین ترتیب که یاد کرده آمد و اگر ماده علت مرکب بود از صفرا
با بلغم آمیخته بود و بیشتری چنین باشد مسهل سخت گرم نشاید داد و هیچ مسهل ازداروها
که اسهال صفرا کند خالی نباید که باشد از بهر آنکه اگر چه استفراغ بلغم در حال راحتی دهد
زود باشد که دیگرباره بلغم جمع شود و بقوت صفرا در تن روان شود و بجایگاه درد باز
آید پس باید دانست که از جمله داروها که اندرین علت بکار دارند سورنجان را خاصیت و
منفعت نیکوست و آن آنست که داروهای دیگر منفذها و مادها بگشایند و فراخ کنند
تا ماده علت بدو بکیند و دفع شود لکن گشاده بماند و هر فضله که در تن باشد دیگرباره بدان
منفذها فرود آید و سورنجان پس از استفراغ منفذها را قوت دهد و فراز هم آرد
و خلط فرونیدا و خلط رقیق را از سیلان باز دارد لکن با این خاصیت دروی دو مضرت است
یکی آنکه معده را زیان دارد و دیگر آنکه عضلها و پیوندها را صلب کند و بدین سبب
مصلحت آنست که او را با زیره و زنجبیل و فلفل بیامیزند تا مضرت او از معده باز دارند
و بصبر و سقمونیا قوت اسهال او زیادت کنند تا خلط رقیق را بیشتر دفع کند و خود زود
تر دفع شود و از پس استفراغ بداروهای نرم کنند چون پیه بط و پیه مرغ بر عضلها
طلی میکنند و بعضی طبیبان کوهی سورنجان را بکار ندارند بلکه نبات او را بکار دارند
با زیره و مانند آن بپزند و استفراغ بطبیخ او کنند صفت حبی مسهل بگیرند سورنجان
یک درم و زیره کرمانی و زنجبیل از هر یکی یک درم سنگ صبر دو درم و نیم حب کنند
و با طبیخ شبث بدهند در حال آسایش دهد صفت مسهلی دیگر بگیرند سورنجان

يك درم بوزيدان يك درم ماهي زهره دو دانك تربد يك درم سنك ونيم درم سنك
شكر همسنك همه اين جمله يك شربت بود مسهلي ديكر بكيرند سورنجان سه درم سنك
بوزيدان سه درم سنك ماهي زهره يك درم سنك تربد جهار درم سنك فوة رنك رزان
درمي تخم كرفس وتخم انيسون وپوست حنظل از هر يكي دو درم سنك همه را در يك رطل ونيم بغدادي
آب بپزند تا به نيم رطل باز آيد وبپالايند اين يك شربت قوي باشد نسخه حبي قوي بكيرند تربت
يك درم سنك شحم حنظل دانكي ونيم عصاره قثا الحمار دانكي ونيم فنطوريون باريك دو دانك
فرفيون دانكي سورنجان دو دانك بوزيدان دو دانك ماهي زهره دانكي ونيم مقل دو دانك
اين يك شربت بود صفت حبي ديكر ضعيف تر بكيرند سورنجان نيم درم سنك صبر نيم درم
سنك سقمونيا دانكي حب سورنجان بزرك بكيرند ايارج فيقرا سه درم سنك سورنجان
جهار درم سنك شيطرج دو درم سنك شحم حنظل دو درم سنك ونيم ماهي زهره وبوزيدان
وملح نفطي ومقل از هر يكي دو درم غاريقون پنج درم سنك هزار اسفند يك درم سنك
عاقرقرحا اشق جاوشير سكبينج از هر يكي يك درم سنك حب كنند بآب سداب شربت از سه
درم سنك تا جهار درم سنك صفت حبي قوي بكيرند هليله كابلي آمله شيطرج قاقله ماهي
زهره وسقمونيا راستا راست شربت سه درم سنك تا جهار درم سنك وصفت حب
منتن وحب شيطرج اندر علاج فالج ياد كرده آمده است تعريف حبي كه خداوند علت مركب
را كه از صفرا وبلغم بود وسودا دارد بكيرند ايارج فيقرا شش درم سنك سورنجان وبوزيدان و
ماهي زهره از هر يكي سه درم سنك هليله زرد هفت درم سنك مقل هشت درم سنك خربق
سياه دو درم سنك شحم حنظل سه درم بآب كنند تا حل كنند شربت سه درم سنك صفت مطبوخ
سورنجان خداوند صفرا وبلغم را سودا دارد بكيرند هليله زرد پانزده درم سنك تربد وبسفايج
وشاهتره از هر يكي جهار درم سنك سورنجان دو درم سنك تخم كسنه وتخم باديان وتخم كرفس
از هر يكي يك درم سنك كل سرخ سه درم سنك همه را در يكمن ونيم آب بپزند تا به هفتاد درم

سنك



480

سنك باز آيد وبپالايند وبدهند تعريف مطبوخي ديكر بكيرند سورنجان سي درم سنك
شحم حنظل ده درم سنك اندر پانزده رطل آب بپزند تا به سه رطل باز آيد وبپالايند هر روز
نيم رطل ميدهند وايارج هرمس خداوندان اين علت را سخت نافع بود در فصل بهار جند
روز پيوسته ميدهند كمترين يك هفته پيوندها را قوت دهد وماده را بعرق و
ادرار بول بيرون آرد ودردهاي عسر را ببرد باذن الله عز وجل وچنين ميكويد خداوندان
دردهاي عسر را بكيرند ابهل خشك ربع يك كيله در آب كنند چندانكه زبر او بايستد وبجوشانند
تا آب سياه كردد وبپالايند مقدار نيم رطل سه اوقيه روغن شيره بدهند وطعام از پس او
عور فرمايند صفت ماء الاصول قوي بكيرند پوست بيخ كبر وپوست بيخ كرفس وپوست
بيخ باديان از هر يكي ده درم تخم كرفس وتخم باديان وانيسون ونانخواه وسورنجان وبوزيدان
وماهي زهره پوست حنظل وشيطرج وفنطوريون باريك از هر يكي پنج درم همه را در سه رطل
آب بپزند تا بنيمه باز آيد وبپالايند شربت ده درم سنك با يكمثقال روغن بيد انجير صفت
مهرا آن سستي عصبها را واوجاع مفاصل را سود دارد بكيرند هليله كابلي بليله آمله تودري
زرد بهمن سرخ بهمن سفيد تخم كرفس تخم باديان افسنتين رومي وعصاره او ووج وقسط
وزراوند كرد تخم خشخاش تخم مرزنكوش تخم شبث خيربوا اكليل الملك كل سرخ خاولنجان بزر
البنج الابيض از هر يكي راستا راست همه را بكوبند وببيزند وبانكبين مصفي بسرشند شربت
دو درم سنك بعضي طبيبان كفته اند اين علت را دارويي آزموده بود كه خلافي نكند استخوان
مردم است سوخته جهودان اندر قديم اين علاج ميكرده اند ونقرس واوجاع مفاصل
بدين قابل مي شده است لكن اين دارويي است كه بوقت ضرورت ودردهاي صعب شايد
داد ومنفعت وي آنست كه ماده را غليظ كرداند واز سيلان وفرود آمدن بر پيوندها
باز دارد وبدين سبب است كه بس از استفراغها شايد داد تا خلطي فرو ني در پيوندها باز
ندارد محمد زكريا استخوان سوخته را درين باب مي ستايد لكن استخوان مردم شرط نمي كند

ومیکوید ابخه من درین باب آزموده ام سورنجان است وشکر طبرزد از هر یکی سه درم
سنک از پس استفراغها بدهند اخلاط را از سیلان باز دارد و همچنین اکر هر بامداد
سه درم سنک کشنیز کوفته با سه درم سنک شکر سفوف کنند سود دارد و تخم خشخاش سپید
کوفته سه درم شکر سود دارد صفت سفوفی بکیرند بلوط در سرکه آغشته و خشک کرده
وعدس پوست کنده و کشنیز خشک و سورنجان راست راست بکوبند و بربیزند شربت
سه درم سنک با سه درم سنک شکر تعریف ضمادها بکیرند حضض و اشق راست راست
و اندر شراب کهن حل کنند و روغن زیت بر افکنند و بیامیزند ضمادی دیکر خلط غلیظ را نرم
کند بکیرند دانه پید انجیر پاک کرده و سوده سه اوقیه روغن کاو و انکبین از هر یکی یک اوقیه
بیامیزند و بسرشند تا چون مرهمی شود و بعضی مردمان یک اوقیه سرکه با این بیامیزند ضماد
دیکر بکیرند حلبه چندانکه خواهند و در دیک سنکین یا سفالین بپزند با سرکه و آب امیخته تا
مهرا شود پس انکبین بر افکنند و بسایند همچون غالیه و طلی کنند دو روز یکبار و هر کاه
که خشک میشود بروغن کل چرب میکنند سمانا که اینجا روغن سوسن و مانند آن در مورد
تر بود ضماد دیکر بکیرند کنجد و تخم کتان و حلبه همه را بکوبند و با دنبه کوفته بسرشند ضمادی
که بجای شربت استخوان سوخته و مانند آن باشد بکیرند ابهل و جوز سرو و استخوان سوخته
از هر یکی یک جزو شب یمانی و زاج از هر یکی سدس جزو همه را بکوبند نرم و بر سر شیر ماهی
بسرشند و بر جای کاه در دنهند و از پس استفراغ بکار دارند چنانکه در استخوان سوخته
و دیکر شربتها یاد کرده آمده است و اندر طبیخ کفتار و طبیخ روباه نشاندن سود دارد صفت این
نخست بباید دانست که بتازی کفتار را ضبع کویند و ماده را ضبعه کویند و لنک را بتازی
اعرج کویند و ماده را عرجا کویند و این کفتار که اندرین طبیخ بکار آید پیر باید و او را الضبعة
العرجا کویند از بهر انکه چون کفتار پیر شود لنک شود پیر شود و طبیخ او برین کونه سازند بکیرند
کفتاری پیر و انرا بکشند و اندر مرجلی آب بجوشانند نیک پس این کفتار را درین مرجل بنهند

درست

درست پوست باز نا کرده و شکم نا شکافته و شبت و نمک در افکنند و بپزند تا مهرا شود
و این آب را بپالایند و در آبزن کنند چون فاتر شود چنانکه دست در وی توان داشت
پس بیمار را سه روز در وی می نشانند هر روز دو بار بامداد و شبانکاه و هر بار دو ساعت
در وی صبر کنند و چون از آبزن بیرون آید او را بآب کرم بشویند و بپوشند و هوای
سرد از وی باز دارند اکر مثلا این علاج باول ماه کرده باشند اندر میان ماه دیکر باره این
طبیخ تازه کنند سه روز دیکر هم برین ترتیب بکار دارند و همچنین اندر آخر ماه دیکر
باره این طبیخ تازه کنند و سه روز دیکر هم بدین ترتیب بکار دارند و اکر کفتار بدست نیاید
روباه پیر کوشت خر وحشی بجای آن بود و خداوندان نقرس و عرق النسا را شراب نشاید
داد تا که علت زایل نشود و تا چهار فصل سال بر ایشان نکذرد هم نشاید خورد کسانی که عادت
کرده باشند و مزاج ایشان بر آن راست ایستاده باشد بتدریج از آن باز باید ایستاد
و داروها ادرار کننده بکار همی باید داشت باب پنجم از کفتار بیست و یکم
اندر علاج عرق النسا و درد سرین سببها علت عرق النسا و درد سرین همانست که
در باب کذشته یاد کرده آمده است و علاجها نیز یکسانست لکن از بهر آنکه این پیوندها
مغاک است و در میان کوشت بسیار و ماده علت ز اندرون پوست علاج این هر دو
اندر بابی جداکانه یاد کرده می آید و علامتها نیز همانست که در باب کذشته یاد کرده
آمده است و علامت خاصه که بعرق النسا مخصوص است انست که اندر براز خداوند
علت عرق النسا رطوبتی مخاطی بود و قامت بدشواری راست تواند کرد و از سببها
خاصه درد سرین یکی آنست که خداوند علت بر ریش سخت خون نشیند دشواری
بسیار کند و کاه باشد که درد زحیر کهن کردد و بدرد سرین باز کردد علاج اکر علامتها
خونی ظاهر بود نخست رک باسلیق باید زد از جانب محاذی چنانکه در باب کذشته
یاد کرده آمده است پس رک پای باید زد و تا نخست از کوشت رک باسلیق نزنند از پای رک

نشاید زدو اولیتر آن باشد که دو روز روزه دارند پس رگ پای زنند و نگاه باید کرد اگر
درد از جانب وحشی فرود می آید از رگهای پای عرق النسا باید پس   و اگر بجانب
انسی فرود می آید رگ صافن و مابض سودمندتر آید و یک سه عرق النسا اندر پس از آن
رگ نشر بتی زنند که میان خنصر و بنصر است و بعضی طبیبان گفته اند این رگ باسلیق زدن
اندر عرق النسا سودمندتر از رگ عرق النسا است همچنانکه رگ باسلیق و اسلیم زدن
اندر علتهاء جگر و سپرز سودمندتر از رگ باسلیق است و اگر از پس این رگ رگ باسلیق
زنند صواب باشد و جالینوس میگوید رگ صافن و مابض زدن سودمندتر از رگ عرق النسا
است و مابض سودمندتر است از صافن از بهر آنکه ماده این علت نزدیکتر است داروهای
دافع و قابض دور باید داشت از بهر آنکه ماده دار و رادع ماده را در قعر پیوندها باز دارد و
چون ماده اندر پیوندها بماند و بسیار گردد گاه باشد که استخوانها پیوند از هم بلغزاند
و اگر در دخیر و حبهاء نرم کننده بکار باید داشت و اندر خانه از میانه گرمابه شدن و اندر
آبزن معتدل نشستن و روغن شیره تازه نیم گرم و روغن زیت و مانند آن مالیدن سود
دارد درد بنشاند و بباید دانست که علاج این علت اندر سرما و شهرهای سردعسرتر
باشد خاصه اگر خداوند علت فربه بود و بلغمی بود و علت اندر جانب چپ بود و اما اگر
علامتهاء بلغم ظاهر است قی باید فرمود پس اگر حاجت آید اسهال کردن بحب منتن و بحب
شیطرج و مانند آن و حقنه تیز که در وی قنطوریون باریک و شحم حنظل و بوره و شبت و
ابجامه و مانند این بود سود دارد و اگر حقنه قوی تر باید سورنجان و بوزیدان و ماهی زهره
و مازریون و عاقرقرحا در افزایند و نخست حقنهای نرم تر کنند پس تیزتر و گاه باشد
که اندر علت بلغمی برگهای پای زدن حاجت آید و از پس قی کردن دارو مسهل خوردن
و داروهای ادرار کننده باید داد صفت داروی ادرار کننده بگیرند کاشم رومی حنظانا از
هر یکی یک اوقیه زراوند گرد دو اوقیه تخم سداب یک رطل بغدادی بکوبند و بر بیزند شربت
سه درم سنگ با سه درم سنگ شکر سفوف کنند و از بیرون نطولهای تحلیل کننده بکار
داشتن و محجمه آتش نهادن و اندر آب معدن گوگرد نشستن و ضمادهای ریش کننده
برنهادن تا ماده را از روی ببالاید سخت سودمند باشد و بسیار باشد که محجمه بر نهادن
و خون بسیار بیرون کردن سود دارد و ماده را از قعر پیوندها بر کند و خداوند درد دیرین
را داغ کردن صواب باشد و داغ آن دایرهای باشد گرد مهره و حقنه ران در کشند
صفت ضمادها نخست ضمادهای نرم باید نهادن بدین صفت بگیرند کرنب نبطی پخته
و بکوبند و با زرده خایه و اندکی زعفران بسرشند و بکار دارند نیم گرم ضماد دیگر بگیرند
بابونه و اکلیل الملک و خطمی و حلبه از هر یکی بیست درم سنگ مقل و اشق و جاوشیر از هر یکی
ده درم سنگ پیه گرده بز و پیه مرغ و مغز ساق گاو و انگبین و روغن گاو از هر یکی ده درم
موم در مسنکی سرکه سی درم سنگ داروهای خشک را بکوبند و بسرکه تر کنند و صمغها را
حل کنند و موم را با پیه و روغن بگدازند و همه را بسرشند چنانکه رسم است و هر گاه که ضمادی
بردارند بآب گرم یا طبیخ بابونه و اکلیل الملک و شبت و سعتر و بیخ کرفس بشویند و اگر بابونه
بآب باران یا بسرکه بپزند و طلی کنند سود دارد صفت ضمادی ریش کننده بگیرند خردل
و سرگین کبوتر را استار استار و بکوبند نرم و بطبیخ انجیر کرده بشیر انجیر بسرشند و ضماد کنند
تا ریش کردد و صدید ببالاید چند روز بگذارند تا ماده پاک شود تعریف ضمادی که ماده را
را بظاهر کشد و تحلیل کند بگیرند تخم سداب دشتی و حب الغار انگدان نطرون شنج ارمنی قرد مانا
شحم حنظل نانخواه از هر یکی چهار مثقال سداب تر پنج استار زفت رومی پنج استار موم
پنج استار اشق پنج استار بارزد شش مثقال جاوشیر چهار مثقال گوگرد چهار مثقال
مرهم سازند چنانکه رسم است و سرگین بز با سرکه تیز بسایند و طلی کنند سخت سود دارد ضمادی
دیگر بگیرند گوگرد و زفت را استار استار گوگرد را بسایند نرم و با زفت بسرشند و طلی کنند پس
جایگاه درد و کاغذی بروی نهند و بگذارند تا چون بیوفتد و خردل و مانند او بهم بکوبند

وطلي كنند و موي برنج و دراريح ريش كنند، اند تا نسيا با موم روغن و سداب سرشته و هم
جنين بوره و فرفيون و عاقرقرحا با موم روغن سداب سرشته ماده را بظاهر كشند و ريش
كنند، اند ابن سراميون ميكويد اكر بيمار احتمال كند صواب انست كه دو روز دما دم حقنه كنند
بس رك زنند قسطا بن لوقا ميكويد بكيرند عصارهٔ قثا الحمار دو جزو روغن زيت كهن
يك جزو بجوشانند تا روغن باز ايد هر كجا دردي و بادي عسر بر افتاده باشد طلي كنند
اما سركين دبس نيك شود محمد زكريا ميكويد اكر قثا الحمار نيابند حنظل بدل آن باشد و بسيار
باشد كه خداوند عرق النسا و درد سرين را اسهال خون و سحج افتد و سود دارد و علت
بدان زايل شود و بدين سبب داروها كه وسحج كند سود دارد جون طبيخ قثا الحمار

وطبيخ حنظل و زهرهٔ كاو و عاقرقرحا و قنطوريون و خرفه و شيطرج و فوة هم را بيزند و نبالا بند
و بدان آب حقنه كنند و ثفل آن ضماد كنند بر جايكاه درد سود دارد صفت شيافي كه خداوند
درد سرين را و درد پشت را سود دارد بكيرند سكبينج و جاوشير و مقل و اشق و زنجبيل و
عنزروت برك سداب انيسون تخم باديان بوره و فانيد راستارا است و بعضي طبيبان ميعه
و ابهل و اهك زيادت كنند و ايارج هرمس سخت سودمند است بر آن ترتيب كه در باب كذشته
ياد كرده آمده است و اندر طبيخ كفتار و طبيخ روباه نشستن سود دارد و اكر هيچ علاج سود
ندارد بضرورت نفط سپيد دهند از درمسنكي تا مثقالي سه روز با شراب ميدهند باب
ششم از كفتار بيست و يكم اندر داء الفيل و دوالي دوالي علتي است كه رك‌ها و ساقها
بزرك شود و سطبر و جون كره كره بر آن رك‌ها بديد آيد و اين علت بيشتري بيكان و حمالان و
بياده روان را افتد و كساني را كه پيش ملوك بپاي ايستند بيوفتد و مادهٔ اين علت يا خوني
بلغمي بود يا خوني غليظ بود يا سوداي طبيعي آميخته در جمله خون وي عفونت بود و الا رك‌ها
سوختي و ريش كشتي و بسيار باشد كه اين علت از بيماريهاي حادّه و از پس بيماري سپرز افتد
از بهر آنكه مادهٔ بيماري انتقال كند و بدين رك‌ها فرود آيد خاصه كساني را كه مستعد اين علت باشند

از بن طبقه

از بن طبقه كه ياد كرده آمد و بعضي دست كاران علت را علاج دست كاري كنند و آن رك
را ببرند و ساقها بدان سبب ضعيف و لاغر شود از بهر آنكه غذا نيابد و اين علت جون محكم شد
علاج دشخوار بذيرد و بعضي را مادهٔ علت بسبب كرمي مزاج يا بسبب حرارتي عارضي مادهٔ علت
اندر رك‌ها عفونت بذيرد و ريش كردد و علت داء الفيل علتي است كه پاي مردم سطبر شود هم
بسبب فراخ شدن رك‌ها و فرود آمدن ماده بسببي از سببهاي نقرس و مادهٔ اين علت هم
خون بلغمي بود و سوداني و بدين سبب است كه اين ماده غذا كردد و ساق و قدم جمله سطبر شود
جنانكه پاي پيل ما نمود داء الفيل بدين سبب كويند و نخست كه اين علت بديد ايد پاي سرخ بود
پس رنك بكرداند و تيره شود علامتها علامت مادهٔ بلغمي اندر علت داء الفيل آنست كه رنك
پاي بسپيدي كرايد و نرم باشد و علامت مادهٔ سوداني آنست كه رنك پاي تيره باشد و بسبزي
و كبودي و سياهي كرايد و درست كويند و طرفيدن كير رو باشد كه ريش كردد علاج داء الفيل
تا سرخ باشد علاج وي آسان باشد و هر كاه كه رنك بكرداند و درست كردد علاج كمتر بذيرد
و علاج آن قي كردن متواتر باشد بداروهاء قوي كه بلغم غليظ را و سودا را از جاي بر كند و
اكر رك زدن حاجت آيد رك باسليق زدن صواب باشد و آسايش جستن و نا رفتن و پاي
بر بالشي نهاده داشتن و اكر بضرورت بر بايد خواست و بپاي بايد رفت عضلها بر پيچد
از قدم تا بن ران جنانكه اغاز پيچيدن از قدم و شتالنك كنند و كام آهسته نهند و هر هفتي
شربتي ايارج فيقرا جرا رميني با وي تركيب كرده بخورد و سوسته ماء الجبن كه بسكنكبين افتيموني
كرده باشند خوردن نوانذكي افتيمون و نمك نفطي با وي و هر كاه كه بر بايد خواست و بپايد
رفت نخست داروهاء قابض بر قدم و بر ساق طلي كنند سببها بر پيچد و از پس آنكه بسيار بار
قي كرده باشد و داروها خورده خاكستر كرنب بروغن زيت كه از ارست انفاق كويند
بيامیزند و ثمرة الطرفا و سركين كبوتر و آرد حلبه و تخم ترب و تخم جرجير كوفته و بيخته با آن
بسرشند و طلي ميكنند و ترمس بخته طلي كردن و بطبيخ آن شستن و نطول كردن سخت سودمند

باشند و بسیار باشد که سلعها بدید آید و پای همچون پای داء الفیل شود و طبیب را باید اوند
علت را کمان افتد که علت داء الفیل است نیکو تامل باید کرد و سلعه را علاج با آهن کنند چنانکه
در کتاب هفتم یاد کرده اید ان شاء الله و علاج دوالی انجه بشربت و تدبیر تعلق دارد همین
نخست تن پاک باید کرد و عادت رفتن و بعضی را پوست بشکافند و آن رگ را که سطبر شده
باشد از دراز انشکافند و ماده خلط که در وی باشد از وی بیرون کنند بعضی را رگها
چندانکه بیرون تواند کشید بیرون کشند و ببرند و این را بتازی سل خوانند و این سل را
چنان باید که آن رگ را بجملگی ببرند و الا از نو معاودت کند و داغ کردن صواب تر از سل
بود و تا تن پاک نکنند دست کاری نشاید کرد از بهر آنکه حرکت درست نشود و پیوسته ماده
بدو فرو می آید و ریش تازه میکردد باب هفتم اندر گفتار بیست و یکم که آنرا بتازی
البطم گویند این بثرهائی است که بر ساق پای بر آید و شکل آن همچون ثمرة الطرفا و حبة
الخضرا بتازی البطم گویند بدین سبب طبیبان این بثرها را البطم نام کردند علاج
از بهر آنکه ماده آن ماده دوالی است علاج ان علاج دوالی باشد باب هشتم اندر
درد پاشنه اسباب درد پاشنه دو نوع باشد یکی آنکه زخمی و آسیبی رسد یا موزه بفشارد
دوم آنکه ماده از بالا فرود می آید و بزیر می آید علاج آنرا که سبب زخمی و آسیبی بود ماميثا
و گل ارمنی هر یک جدا گانه حل کنند باب و طلی کنند و آنرا که سبب فشاردن موزه بود آب
سرد بسیار بروی همی ریزند و ماميثا و گل ارمنی طلی کنند و آنرا که سبب فرود آمدن ماده
بود قی فرمایند و بروغن گل همی مالند نافع بود باب نهم اندر درد ناخنها و
کوفته شدن آن برگ مورد و برگ سرو تر کوفته ضماد کردن سود دارد و انار تمام نارسیده
اندر شراب پخته هم سود دارد و اگر کوفتگی قوی بود در بره و نمک و جوز مغز کوفته با آن
بیامیزند صواب باشد و جوز سرو و ابهل کوفته سود دارد و مغز فستق پخته و کوفته
سود دارد و بیه مرغ و پیه بط پخته کرده بر باسرکین بر کوفته و سرشته یک باسرکین کاو

ضماد

ضماد کردن سود دارد و اگر کبود شده باشد و خون در وی مرده آرد گندم با زفت بسرشند
و ضماد کنند نافع بود باب دهم از گفتار بیست و یکم اندر دمیده شدن ناخنها
و خارش که در وی پدید آید پیوسته باب در می باید نشست و آب می باید شست و انجیر
پخته و زفت رومی هر یک جدا گانه و بهم سرشته نیز سود دارد و بطبیخ عدس
و طبیخ کرسنه ضماد بر نهادن نیز سود دارد و الله اعلم بالصواب تمام
شد کتاب معالجات از ذخیره خوارزمشاهی بحمد الله و منه و
حسن توفیقه بیست و هفتم شوال ختم بالخیر و الاقبال
من شهور سنه ست و خمسین و تسعمایه بسلده
تنه حرست عن الآفات و الحمد
لمن یشفی السقیم بکرمه
العمیم



باب سی و چهارم در صنعت حب الاحمر بیاد شنگرف رومی و سنگ بصری و زرجوبه و موی [illegible]
و بلیلج و دار و مشک یعنی موتخمه و بابونه و زنجبیل و نمک سندی و عکنفر و پوست پنج [illegible]
و دار فلفل و قسط یعنی کوته از هر یکی یکدانگ درم بستانند همه را باریک بکوبند و از چهار [illegible]
و در کشنیز تازه خمیر کنند و حبه عدسی کردی بنویسند نگاه دارند و بوقت حاجت بکار برند

نفع چشم اگر درد چشم باشد با شیر عورت بسایند و در چشم کنند نیکو شود و برای [illegible]
[illegible] باشد و در چشم کشند برای کل چشم با شیره [illegible] کشند [illegible] کنند برای خار [illegible]
با [illegible] در چشم کشد اگر [illegible] با [illegible] خود در چشم کشد و اگر ناخنه باشد با شیره [illegible]
با آب [illegible] در چشم کنند و اگر یا دیرقان باشد یا موی [illegible] ریخته بود با شیر عورت در چشم کشد [illegible]
سفید شود با [illegible] در چشم کشد نفع سر پیشانی و گوش و بینی برای نفع صداع
بمالد برای دفع پیشانی برای درد پیشانی با آب سرد در پیشانی مالد برای زحمت سر که از باد باشد با [illegible]
با [illegible] و اگر از زکام باشد با سرکه [illegible] در پیشانی مالد و اگر زحمت گوش باشد با [illegible]
~~در پیشانی مالد~~ و در گوش اندازد و اگر درد دندان باشد با روغن کنجد بساید و غرغره کند و اگر
و زبان درد کند [illegible] با شیر گوسفند بخورد و اگر سرفه باشد با روغن [illegible] در پیشانی مالد
اگر سینه درد کند [illegible] بخورد و اگر در سینه گره باد باشد و درد کند با [illegible]
قبض شکم بود [illegible]
[illegible]
[illegible] و اگر [illegible] بخورد و اگر [illegible]
[illegible]

[illegible]

Loose material follows

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چنان در خانه نشستن خوب نیست ترسم [illegible]

بند

حساب جو و کاه

[illegible]

...نا سيرت به الجبال او قطعت به الارض او كلم به الموتى بل لله الامر جميعا

Text on spine follows





END OF REEL
PLEASE REWIND